

مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی)

ابوالقاسم فردوسی

# شاهنامه

به کوشش
جلال خالقی مطلق

دفتر هشتم

بسم الله الرحمن الرحیم

# شاهنامه






کانون فردوسی

مرکز پژوهش حماسه های ایرانی

وابسته به مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی



مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی
(مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی)

ابوالقاسم فردوسی

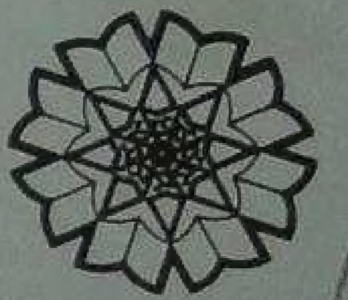
# شاهنامه

به کوشش

جلال خالقی مطلق

دفتر هشتم

فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶؟ق.
شاهنامه/ابوالقاسم فردوسی؛ به کوشش جلال خالقی مطلق. ـ تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۸ جلد. (انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷ ــ (کانون فردوسی)
* پاورقی و فهارس
* مجلدات ۱ تا ۶، چاپ ۲ و مجلدات ۷ و ۸ چاپ اول، همکاران جلد ششم و هفتم به ترتیب: محمود امید سالار و ابوالفضل خطیبی.
* فهرست‌نویسی براساس فیپا
۱. شعر فارسی ـ سدهٔ ۴ق. الف. خالقی‌مطلق، جلال، ۱۳۱۶ــ ، ویراستار ب. عنوان
کتابخانهٔ ملی ایران PIR4490 ۸ فا ۱ /۲۱
محل نگهداری ۸۵-۴۶۷۵۸ م



نام کتاب: *شاهنامه*
سراینده: حکیم ابوالقاسم فردوسی
ناشر: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهشهای ایرانی و اسلامی).
حروف‌چینی، صفحه‌آرایی و نمونه خوانی: شهرزاد ولائی ـ پژمان فیروزبخش
طرّاحی نشان کتاب: نادر مطلبی‌کاشانی ـ بهرام افشار ــ برگرفته از کتیبهٔ آرایشی دست‌نویس شاهنامهٔ فلورانس مورخ ۶۱۴ق.
لیتوگرافی: بزرگمهر، چاپ: طلایه ۸۰، صحافی: سیّدین.
چاپ اول: تهران ۱۳۸۶
تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک (دوره): ۹-۴۵-۷۰۲۵-۹۶۴
شابک (ج ۸): X-۵۳-۷۰۲۵-۹۶۴



نشانی: تهران، نیاوران، کاشانک، صندوق پستی: ۱۹۵۷۵/۱۹۷ تلفن: ۲۲۲۹۷۶۲۶ نمابر: ۲۲۲۹۷۶۶۳
پست الکترونیک: centre@cgie.org.ir
www.cgie.org.ir

## فهرست مطالب دفتر هشتم

## شیرویه



## اردشیر شیروی



## فرایین



## بوران‌دخت



## آزرم‌دخت

## فرّخزاد



## یزدگرد شهریار



## فهرست‌ها





## دستنویس‌های اساس تصحیح این دفتر

### الف ـ دستنویس‌های اصلی

۱ـ ل دستنویس کتابخانهٔ بریتانیا در لندن، به نشان Add, 21. 103، مورخ ۱۲۷۶/۶۷۵
۲ـ س دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1479، مورخ ۱۳۳۰/۷۳۱
۳ـ ق دستنویس دارالکتب قاهره، به نشان ۶۰۰۶س، مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱
۴ـ ک دستنویس موزهٔ ملی کراچی، به نشان N.M. 1957-913/3، مورخ ۱۳۵۱/۷۵۲
۵ـ ل۲ دستنویس کتابخانهٔ بریتانیا در لندن، به نشان Add. 18188، مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱
۶ـ س۲ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1510، مورخ ۱۴۹۸/۹۰۳

### ب ـ دستنویس‌های غیراصلی

۱ـ لن دستنویس کتابخانهٔ عمومی دولتی لنینگراد، به نشان کاتالُک دُرن، شمارهٔ ۳۱۶ـ۳۱۷، مورخ ۱۳۳۳/۷۳۳
۲ـ ق۲ دستنویس دارالکتب قاهره، به نشان ۷۳ تاریخ فارسی، مورخ ۱۳۹۴/۷۹۶
۳ـ لی دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه لیدن، به نشان Or. 494، مورخ ۱۴۳۷/۸۴۰
۴ـ ل۳ دستنویس کتابخانهٔ بریتانیا در لندن، به نشان Or. 1403، مورخ ۱۴۳۸/۸۴۱
۵ـ پ دستنویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 493، مورخ ۱۴۴۱/۸۴۴
۶ـ و دستنویس کتابخانهٔ پاپ در واتیکان، به نشان Ms. Pers. 118، مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸
۷ـ لن۲ دستنویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد، به نشان S. 1654، مورخ ۱۴۴۵/۸۴۹
۸ـ آ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه اکسفورد، به نشان Ms. Pers. C. 4.، مورخ ۱۴۴۸/۸۵۲
۹ـ ب دستنویس کتابخانهٔ دولتی برلین، به نشان Or. 2° 4255، مورخ ۱۴۸۹/۸۹۴

## مآخذ دیگر

۱ـ بنداری — ترجمهٔ شاهنامه به عربی از فتح بن علی بنداری اصفهانی، میان ۶۲۰ـ۱۲۲۳/۶۲۱ـ۱۲۲۴، به کوشش عبدالوهاب عزام، چاپ دوم، تهران ۱۹۷۰

۲ـ لغت فرس — اسدی طوسی، لغت فرس، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۳۶

۳ـ لغت دری — ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، لغت فرس (لغت دری)، به تصحیح فتح‌اللّه مجتبایی ـ علی‌اشرف صادقی، تهران ۱۳۶۵

۴ـ معجم شاهنامه — محمّد بن الرّضا بن محمد العلوی الطّوسی، معجم شاهنامه، به تصحیح حسین خدیوجم، تهران ۱۳۵۳

۵ـ لغت شهنامه — شیخ عبدالقادر بغدادی، گزیدهٔ لغت شهنامه، به تصحیح کارلوس زالمان، سن‌پترزبورگ ۱۸۹۵

۶ـ راوندی — محمد بن علی بن سلیمان الرّاوندی، راحة الصّدور و آیة السّرور، به تصحیح محمد اقبال، لندن ۱۹۲۱

۷ـ اختیارات شاهنامه — احمد بن علی قاینی، اختیارات شاهنامه، دستنویس کتابخانهٔ گوتا در آلمان

## برخی نشانه‌ها

(!) در جلوی هر واژه یا بیتی که آید، نشان آن است که آن واژه یا بیت مشکوک یا نامفهوم یا فاسد است

(؟) گویا ضبط درست نیست، ولی شاید هم درست و یا راهبر به صورت درست باشد

[ ] در متن هر بیتی که به گمان مصحح بر آن ظنّ الحاقی بودن می‌رود و یا در جای خود نیست، در چنگک دو گوشه نشانده شده است. همچنین در پی‌نویس‌ها گاه‌گاه صورت فرضی افتادگی‌های ناشی از سهو کاتب در میان همین نشانه ثبت شده‌اند

< > هر حرف یا واژه‌ای که در پی‌نویس‌ها در جلوی نشانهٔ دستنویسی در چنگک یک گوشه آید، نشان آن است که آن حرف یا واژه در آن دستنویس نیست و یا افتاده است

= برابر است با

آ لت یکم بیت

ب لت دوم بیت



پ پی‌نویس (اگر شماره پیش از این حرف آید شمارهٔ بیت است و اگر پس از آن آید شمارهٔ پی‌نویس است. مثال: ۱۲پ، یعنی پی‌نویس بیت ۱۲، ولی: پ۱۲، یعنی پی‌نویس شمارهٔ ۱۲)

متن ← نگاه کنید به: متن در شمارهٔ سپسین

← نگاه کنید به، نشانهٔ برگشت

→ نشانهٔ گشتگی ضبطی از ضبط دیگر

## دستنویس‌های دیگری که بررسی شده‌اند

۱ـ دستنویس بنیاد خاورشناسی کاما در بمبئی، بی‌تاریخ (افتادگی دارد)

۲ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 110، مورخ ۱۳۴۱/۷۴۱ (ناقص)

۳ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1511، مورخ ۱۳۷۱/۷۷۲

۴ـ دستنویس دارالکتب قاهره، به نشان ۱۸ تاریخ فارسی، مورخ ۱۳۷۲/۷۷۳ یا ۱۳۳۳/۷۳۳ (هر دو تاریخ مشکوک است)

۵ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 114، بی‌تاریخ (ناقص)

۶ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1515، مورخ ۱۴۰۰/۸۰۳

۷ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه کمبریج، به نشان Or. 420، مورخ ۱۴۳۸/۸۴۱ (نیمهٔ نخستین شاهنامه)

۸ـ دستنویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به نشان Suppl. Pers. 494، مورخ ۱۴۴۴/۸۴۸

۹ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1496، مورخ ۱۴۶۴/۸۶۸

۱۰ـ دستنویس انجمن آسیائی بنگال در کلکته، به نشان No. 69، مورخ ۱۴۷۸/۸۸۲

۱۱ـ دستنویس کتابخانهٔ ملی اطریش در وین، به نشان Mxt. 378، مورخ ۱۴۷۸/۸۸۲

۱۲ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 157، مورخ ۱۴۸۰/۸۸۵

۱۳ـ دستنویس کتابخانهٔ چستربیتی در دبلین، به نشان Ms. P. 158، مورخ ۱۴۸۰/۸۸۵

۱۴ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1489، مورخ ۱۴۸۲/۸۸۷

۱۵ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1056، مورخ ۱۴۸۶/۸۹۱

۱۶ـ دستنویس کتابخانهٔ ملی پاریس، به نشان Pers. 228، مورخ ۱۴۹۰/۸۹۵

۱۷ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه اکسفورد، به نشان Ms. Elliot, 325، مورخ ۱۴۹۴/۸۹۹

۱۸ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، به نشان Fy. 1406، مورخ ۱۴۹۴/۸۹۹ (دارای نیمهٔ دوم شاهنامه)

۱۹ـ دستنویس موزهٔ فریتس ویلیام در کمبریج، به نشان Ms. 22-1948، بی‌تاریخ (سی و چند برگ)

۲۰ـ دستنویس انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی در لنینگراد، به نشان S. 822، بی‌تاریخ

۲۱ـ دستنویس کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، به نشان Fy. 1405، بی‌تاریخ

۲۲ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان R. 1549، بی‌تاریخ

۲۳ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1507، مورخ ۱۴۹۵/۹۰۰

۲۴ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان R. 1542، مورخ ۱۴۹۵/۹۰۰

۲۵ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1491، مورخ ۱۴۹۶/۹۰۱

۲۶ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان A. 3065، مورخ ۱۴۹۶/۹۰۱ (؟)

۲۷ـ دستنویس کتابخانهٔ کاخ پادشاهی مادرید در اسپانیا، به نشان 3.218 - II، مورخ ۱۴۹۶/۹۰۱

۲۸ـ دستنویس کتابخانهٔ دولتی باویر در مونیخ، به نشان Pers. 8، مورخ ۱۴۹۷/۹۰۲

۲۹ـ دستنویس کتابخانهٔ طوپقاپوسرای در استانبول، به نشان H. 1508، مورخ ۱۴۹۷/۹۰۲

۳۰ـ دستنویس حاشیهٔ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بریتانیا، به نشان Or. 2833، مورخ ۱۴۰۵/۸۰۷، به کوشش ن. پورجوادی ـ ن. رستگار، ۱ـ۲، تهران ۱۳۷۷ (مرکز نشر دانشگاهی)

۳۱ـ دستنویس مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، بی‌تاریخ، چاپ عکسی، با مقدمهٔ ف. مجتبائی، تهران ۱۳۷۹

(برای معرفی این دستنویس‌ها نگاه کنید به: ایران‌نامه، سال سوم، ۱۳۶۴/۳، ص ۳۷۸ـ۴۰۶؛ سال چهارم، ۱۳۶۴/۱، ص ۱۶ـ۴۷؛ ۱۳۶۴/۲، ص ۲۲۵ـ۲۵۵؛ سال هفتم، ۱۳۶۷/۱، ص ۶۳ـ۹۴)



# خسرو پرویز

## پادشاهی خسروپرویز[۱] سی‌وهشت[۲] سال بود

چو خسرو نشست از برِ تختِ زر[۳]
برفتند هر کس که بودش گهر[۴]

گرانمایگان را همه[۵] خواندند
بران[۶] تاج نو[۷] گوهر افشاندند[۸]

به موبد چُنین گفت کین تاج و تخت
نیابد مگر[۹] مردم نیک‌بخت

مبادا مرا پیشه جز راستی
که بیدادی آرد همه[۱۰] کاستی

ابا هر کسی رای[۱۱] ما را بهی‌ست[۱۲]
ز پیگار[۱۳] کردن سر ما[۱۴] تهی‌ست[۱۵]

ز یزدان[۱۶] پذیرفتم این تختِ[۱۷] نو[۱۸]
همین روشن و مایه‌وربختِ[۱۹] نو[۱۸]

۱ـل، س (نیز ب): خسرو؛ س۲: پرویز هرمز؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن ـپ) ۲ـق: سی‌وهفت؛ ک: سی؛ ل۲: هشت؛ (پ: سی‌وشش)؛ بنداری: ذکر نوبه کسری برویز بن هرمز بن کسری أنوشروان. وکانت مدّة ملکه ثمانیا و ثلاثین سنة؛ جز لی، ب دیگر دستنویس‌ها این سرنویس را پیش از اندرز پایان پادشاهی هرمز آورده‌اند (یعنی آن اندرز را خطبهٔ پادشاهی پرویز گرفته‌اند) و ل، س، س۲، ل۳، پ در اینجا آغاز داستان دارند؛ ق از بیت ۳۰۶۰ـ۳۰۶۷، ل۲ از بیت ۳۷۲ـ۴۰۵ و ۴۱۸ـ۵۷۵ و ۸۶۵ـ۹۳۷ و ۳۱۵۶ـ۳۲۱۳، س۲ از بیت ۶۴ـ۲۲۰ و ۶۸۵ـ۷۶۳ و ۱۱۱۴ـ۱۱۹۹ و ۱۵۷۵ـ۱۷۹۹ و ۱۸۱۸ـ۱۸۳۳ و ۱۹۷۱ـ۱۹۸۷، ق۲ از بیت ۳۰۶۰ـ۳۰۶۷، لی از بیت ۱۱۷۲ـ۱۲۹۷، لن۲ از بیت ۱ـ۱۹ افتادگی دارند ۳ـ(لی: نو؛ آ: چو بر تخت بنشست پرویز شاه) ۴ـل، س، ک، س۲ (نیز پ، ب): هنر؛ (لی: که بد پیشرو؛ ق۲: گردان زرّین کمر؛ آ: درفشان شد از فرّ او تاج و گاه)؛ متن = ل۲ (نیز لن، ل۳، و)؛ لن۲ بیت‌های ۱ـ۱۹ را ندارد ۵ـس۲ (نیز ل۳): همی ۶ـک (نیز لی، ل۳): بدان ۷ـس، ق (نیز پ، ب): تخت زر؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳): تاج بر؛ متن = ل، ک، ل۲ ۸ـ(لی: تخت گوهر برافشاندند)؛ لن، و، آ این بیت را ندارند ۹ـ(لی: بجز) ۱۰ـ(پ: همی)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۱ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و): راه؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، آ، ب) ۱۲ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـو، ب): راستیست؛ ق (نیز ق۲، آ): آشتیست؛ متن = ک ۱۳ـس۲ (نیز ل۳): بیداد ۱۴ـس، ق (نیز پ، و، ب): سر ما (پ، و: من) ز پیکار کردن؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، آ) ۱۵ـ(ق۲: گرو را همه رای بیگانگیست؛ لی: دل ما ز پیکار برخاستست) ۱۶ـ(ق۲: ایزد) ۱۷ـق: بخت؛ در س، ک، ل۲، س۲ حرف یکم نقطه ندارد ۱۸ـک (نیز ل۳): تو ۱۹ـک: تخت؛ در س، ل۲، س۲ (نیز لن، و) حرف یکم نقطه ندارد؛ س: همه روشنی مایه و بخت؛ ق: همه روشنی مایه‌ور بخت؛ س۲: بدین روشنی مایه‌ور بخت؛ (لن: همین روشن مایه‌ور بخت؛ ق۲: همه مایه‌ور افسر و تخت؛ لی: همه روشنی مایه و بخت؛ ل۳: دل روشن و مایه بخت؛ ب: همه روشنی بهتر و بخت)؛ متن = ل (نیز پ؛ نیز ← ل۲، و)؛ آ این بیت را ندارد

شما نیز دل‌ها به فرمان نهید[۱] — به هر کار با ما سه پیمان[۲] نهید[۳]
از آزردنِ[۴] مردمِ پارسا[۵] — وُ دیگر کشیدن[۶] سر از پادشا[۷]
سیم[۸] دور بودن ز چیزِ کسان — که[۹] دردش[۱۰] بود سوی[۱۱] آن کس رسان،
که در[۱۲] گاه و بیگه کسی را[۱۳] بسوخت — به[۱۴] بی‌مایه‌چیزی دلش[۱۵] برفروخت
دگر هرچ[۱۶] از[۱۷] مردمی درخورد — مران[۱۸] را پذیرنده باشد خرد،
نباشد مرا با کسی[۱۹] داوری — اگر تاج جوید گر[۲۰] انگشتری
که را[۲۱] گوهرِ تن بود بانژاد — نگوید سَخُن با کسی جز به داد
نباشد[۲۲] شما را جز از ایمنی — نیازم[۲۳] به[۲۴] کردار آهرمنی[۲۵]

هر آنکس که بشنید گفتار شاه — همی آفرین خواند بر تاج و گاه
برفتند شاد از[۲۶] برِ تخت اوی[۲۷] — بسی آفرین بود[۲۸] بر[۲۹] بخت اوی[۲۷]
سپهبد فرود آمد از تخت شاد — همه شب[۳۰] ز هرمز همی‌کرد[۳۱] یاد
چو پنهان شد آن چادر آبنوس — به گوش آمد از دور بانگِ خروس[۳۲]،
جهانگیر[۳۳] شد تا بنزد پدر — ـنهانش پر از درد و خسته جگرـ،

۱ـل،ک: دهید؛ متن =س،ق،ل۲،س۲ (نیز هشت دستنویس دیگر) ۲ـل: بر ما سپاسی؛ (ب: کار ما باز پیمان)؛ متن =س‌ـس۲ (نیز هفت دستنویس دیگر) ۳ـ(ق۲، ل۳، ب: کنید) ۴ـک: نیازردن ۵ـ(لی: پارسای) ۶ـک: دگر ناکشیدن؛ س۲: دگر هم کشیدن ۷ـ(لی: پادشای) ۸ـس،ق (نیز لن،پ): سوم؛ ک،س۲ (نیز ق۲): سئوم؛ ل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): سیوم؛ متن =ل ۹ـک: چو ۱۰ـل: دودش؛ ک: دزدش؛ (پ: دستش)؛ متن = س،ق،ل۲،س۲ (نیز هفت دستنویس دیگر) ۱۱ـل: نزد؛ متن = س‌ـس۲ (نیز هشت دستنویس دیگر) ۱۲ـ(پ: اگر) ۱۳ـس،ق (نیز لی،ب): دلش را؛ (ق۲: بیگاه دل را)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،و) ۱۴ـس۲: که ۱۵ـک: بدل؛ (لن،پ: دلی)؛ آ این بیت را ندارد؛ ک،ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

کنون دست از آن شست بایدهمی — ره راستی جست بایدهمی

۱۶ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲ـو،آ،ب): چه؛ متن =ل،ق ۱۷ـل،س۲ (نیز ل۳،آ): در؛ (پ: با)؛ متن = س‌ـل۲ (نیز لن،ق۲،لی،و،ب) ۱۸ـ(ب: مرو را) ۱۹ـ(ق۲: مرا با کسی نیست آن) ۲۰ـ(ق۲: ور)؛ س‌ـل۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب): تاج من جست ار (ک: از؛ ل۲،س۲،لن،آ: و)؛ متن =ل (← ق۲)؛ در ق۲ بیت‌های ۱۲ و ۱۳ پس از بیت ۱۴ آمده‌اند ۲۱ـس‌ـس۲ (نیز لن‌ـو،آ،ب): اگر؛ متن =ل ۲۲ـس۲ (نیز آ): نباید؛ (و: نباشم) ۲۳ـل (نیز آ): نیازد؛ ک،ل۲: نیارم؛ (ق۲: بتازم)؛ متن =س،ق (نیز لن،لی‌ـو) ۲۴ـس۲: نیاریم ۲۵ـ(ق۲،و،آ: اهریمنی)؛ دستنویس‌های دیگر: اهرمنی ۲۶ـک (نیز ل۳،پ): شادان ۲۷ـل،س،ق،س۲ (نیز لی،ل۳،آ،ب): او؛ متن =ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،و) ۲۸ـ(ق۲: رفت؛ لی،ل۳،ب: خواند) ۲۹ـس۲: هم از کامکاری و از؛ بنداری (۱ـ۱۶): فتسنم برویز تخت السلطنة، و احتفل له الناس، علی ماجرت به عادتهم. فوعظهم و نصحهم و وعدهم من نفسه بکل خیر، و أنه یسیر فیهم بسیرتی کرم و عدل. فدعا له الحاضرون و أثنوا علیه و قاموا مسرورین، و له حامدین و شاکرین ۳۰ـ(ل۳: همیشه) ۳۱ـس۲: هرمزد میکرد؛ (آ: ز هرمز همی‌کرد بسیار)؛ ق،لی،ب این بیت را ندارند؛ ق،ک در اینجا سرنویس دارند؛ ق: آمدن خسرو برویز بنزد پدرش هرمزشاه؛ ک: آمدن پرویز پیش پدر و روی در خاک مالیدن ۳۲ـس۲: آوای بانگ و خروش ۳۳ـس۲: جهاندار؛ (و،آ: جهانجوی)؛ س،ک،لی،ب این بیت را ندارند؛ س،لی،ب بجای آن افزوده‌اند:

به ایوان خود رفت شاه جهان — روانش (ب: نهانش) پر از درد و خسته نهان





چو دیدش بنالید و[۱] بردش نماز — همی‌بود پیشش زمانی دراز
بدو گفت کای[۲] شاهِ نابختیار[۳] — ز نوشین‌روان در جهان یادگار،
تو دانی که گر بودمی پشتِ تو — به سوزن نخستی سرانگشتِ[۴] تو
نگر تا چه فرمایی اکنون مرا — غم آمد ترا، دل پر از خون مرا[۵]
گر ایدونک[۶] فرمان دهی، بر درت[۷] — یکی بنده‌ام پاسبانِ[۸] سرت
نجویم کلاه و نخواهم[۹] سپاه[۱۰] — ببرّم سرِ خویش در پیشِ شاه[۱۱]
بدو گفت هرمز که[۱۲] ای پُرخرد — همین[۱۳] روزِ[۱۴] سختی ز من بگذرد
مرا نزد تو آرزو بُد[۱۵] سه چیز — برین‌بر[۱۶] فزونی نخواهم بنیز[۱۷]
یکی آنک[۱۸] شبگیر[۱۹]، هر بامداد — کنی گوش ما را به آواز[۲۰] شاد

۱ـس: پدر زود؛ (لی: پدر برد)؛ بنداری (۱۷ـ۲۰): وکان برویز موجع القلب متألما لما جری علی أبیه. و لما أمسی من یومه ذلک دخل علیه فسجد له و کفر بین یدیه؛ ک بجای بیت ۲۰ افزوده است:

چو روی پدر دید خسرو بدزد — برآورد از دل یکی باد سرد
ببوسید چشم و سراپای اوی — دلش پر ز خون بود و پر آب روی
بدو گفت کای از جهان کدخدای — بر تخت ار بنده بودی به پای
همانا نرفتی چنین کار بد — بنالم ز گردنده‌گردون سزد
بدو گفت کین ایزدی‌کار بود — چه زاری کنی بس کن اکنون چه سود
قضا کرد و کاری برفت و ببود — تو مر خویشتن را نگهدار زود

۲ـک،ل۲ (نیز لن،لن۲): ای ۳ـس (نیز لی،ب): بابختیار؛ (ق۲: خسرو تاجدار؛ ل۳: هرمز شهریار)؛ متن =ل،ق،ک (نیز لن،پ،و،لن۲؛ در و حرف یکم نقطه ندارد) ۴ـک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲،آ): یک انگشت؛ (ل۳،پ: کس انگشت؛ ب: سرانجام)؛ متن =ل،س،ق (نیز لی) ۵ـ(لی: ترا؛ پ: منم مر ترا بنده تو پادشا)؛ لن،ل۳،و،لن۲ این بیت را ندارند ۶ـ(ل۳،آ: که) ۷ـس۲: در برت ۸ـس،ق،س۲ (نیز ل۳،لن۲،ب): پاسبان بر؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن‌ـو،آ) ۹ـس۲: نجویم؛ متن ← ۱۰ـس،ق (نیز ق۲،لی،ب). نجویم (ق،ق۲: نخواهم) سپاه و نخواهم کلاه؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،ل۳ـآ) ۱۱ـس۲ (نیز ب): در پیشگاه؛ (آ: را نزد شاه)؛ بنداری (۲۱ـ۲۵): و قال: أیها الملک! إنک تعلم أنی لو کنت فی خدمتک لم یتجاسر أحد علی أن یغرز إبرة فی إصبعک فضلا عما جری علیک. لکنی من خوف القتل فارقت حضرتک. و الآن إن رسمت لم أحُم حول التاج و التخت، و قمت علی رأسک ما عشت ۱۲ـل: هرمزد؛ متن =س‌ـس۲ (نیز لن‌ـب) ۱۳ـق: همی ۱۴ـک: روز و؛ ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،و،لن۲): درد و؛ متن =ل،س،ق (نیز ق۲،لی،پ،آ،ب)؛ ک،ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

نه آنکس که این کرد ماند دراز — به ما بگذرد کام و آرام (ق۲: هر چه رنجست) و ناز

۱۵ـس۲ (نیز ق۲،لن۲): بر ۱۶ـک (نیز ق۲): بران سه؛ ل۲ (نیز لن،پ،لن۲): بدین بر؛ متن =ل،س،ق،س۲ (نیز لی،ل۳،و،آ،ب) ۱۷ـل،س،ق،ل۲ (نیز لن،لی،پ‌ـب): نخواهیم نیز؛ ک،س۲ (نیز ق۲): نجوییم نیز؛ متن =(ل۳)؛ بنداری (۲۶ـ۲۷): فصدّقه أبوه و قال: إن لی الیک ثلاث حاجات ۱۸ـک (نیز پ،لن۲): که ۱۹ـس،ل۲ (نیز آ،ب): شبگیر و ۲۰ـ(ق۲: به گفتار؛ لی: به ایوان)؛ بنداری: إحداها أن تسمعنی صوتک کل صباح؛ ک،ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

یکی رودزن مردمی چربدست (ق۲: خوبدست) — به مروا بود نیک و دستان‌پرست (ق۲: مرو را بد و نیک و دستان بدست)

زُ[1] دیگر سُواری[2] ز گردنکشان / که از رزم[3] دیرینه دارد نشان.
برِ من فرستی که از[4] کارزار / سخن گوید و کرده باشد شکار
دگر آنک[5] داننده‌مردی[6] کهُن / که از شهریاران[7] گزارد[8] سخُن،
نبشته[9] یکی دفتر آرد مرا / بدان[10] درد و سختی سرآرد مرا
سیم[11] آرزو آنک[12] خال تواند / پرستنده و[13] ناهمال[14] تواند،
نبینند ازین[15] پس جهان را به چشم / بریشان برانی برین سوگ[16] خشم
بدو گفت خسرو که ای شهریار / مباد آنک[17] بر چشم تو[18] سوگوار،
نباشد[19]، وُ گرچه بود بدنهان[20] / ـکه بدخواه تو دور باد[21] از جهان[22]!ـ
ولیکن نگه کن به روشن‌روان / که بهرامِ چوبینه شد پهلوان
سپاهست با او[23] فزون از شمار / سُواران و گردانِ[24] خنجرگزار[25]
اگر[26] ما به گُستهم یازیم دست / به گیتی نیابیم جایِ[27] نشست
دگر آنک[28] باشد دبیری[29] کهُن / که بر شاه خواند[30] گذشته‌سخُن،
سُواری که پرورده باشد[31] به رزم / بداند همان[32] نیز[33] آیین بزم،
ازین[34] هر زمان نو فرستم یکی / تو با درد پژمان[35] مباش[36] اندکی!

۱ـ(ب: دو) ۲ـ(ل[۳]: دلیری؛ ق[۲]: دگر نامداری) ۳ـک: که آزرم ۴ـل: گه، ۵ـ(پ، لن[۲]، آ: که)؛ ک: همان نیز؛ (ق[۲]: یکی نیز) ۶ـل، س (نیز لی، ب): مرد؛ (پ: گوینده مردی)؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۷ـ(پ: پادشاهان) ۸ـ(لن[۲]: گذارد)؛ ق این بیت را ندارد ۹ـل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، لن[۲]، ب): نوشته؛ متن = ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ) ۱۰ـس، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، ب): بران؛ ق: مراین؛ س[۲]: بدین؛ (لی: مران؛ آ: برین)؛ متن = ل، ک (نیز پ)؛ لن، و این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۹ـ۳۲): و الثانیة أن تنفذ الیّ رجلا عالما بالحروب و التواریخ حتی یلازمنی و یؤنسنی بالقصص و الحکایات ۱۱ـس، ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، ب): دگر؛ ک (نیز ق[۲]): سئوم؛ ل[۲]: سیوم؛ (پ، آ: سوم؛ لن[۲]: بدین)؛ متن = ل (نیز لن) ۱۲ـ(ب، لی[۲]: که) ۱۳ـق: پرستنده ۱۴ـ(لی: یا همال؛ ب: با همال) ۱۵ـل: زین؛ متن = س ـ س[۲] (لن ـ ب) ۱۶ـل: بدل سوگ؛ ق: بدل سوگ و؛ ل[۲]: برین سوگ و؛ س[۲]: تو از سوگ؛ (ق[۲]: تو از درد)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی ـ ب)؛ در س[۲] پس از این بیت، بیت ۳۷ آمده است؛ بنداری (۳۳ـ۳۴): و الثالثة أن تنتقم ممن أقدم علی خلعی و سمل عینیّ ۱۷ـ(پ، لن[۲]: که)؛ س (نیز لی): آنچ؛ ک، س[۲]: مبادا که؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، آ، ب) ۱۸ـس (نیز لی): جان تو؛ ک: چشم ترا؛ س[۲]: خشم ترا؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لی، ل[۳] ـ ب)؛ (ق[۲]: مبادا روانت ز غم) ۱۹ـک: ببینند ۲۰ـل (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): در نهان؛ ل[۲] (نیز لن، و): پهلوان؛ س[۲]: در جهان؛ (لن[۲]: بدگمان)؛ متن = س، ق، ک (نیز لی، پ، ب) ۲۱ـ(ق[۲]: کم شود) ۲۲ـ(و: روان) ۲۳ـس، ق (نیز لی، پ): وی ۲۴ـس (نیز لی، ب): همه کاردانان ۲۵ـق: سواران و خنجرگزاران کار؛ در س[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۶ـس (نیز ب): که گر ۲۷ـس (نیز لی، ب): به آرام بر تخت نتوان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(پ، لن[۲]، آ: که) ۲۹ـل، ک (نیز ق[۲]، پ): دبیر؛ ق: هژبری؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز هفت دستنویس دیگر) ۳۰ـس[۲]: راند؛ س (نیز ب): که خود برده (ب: کرده) باشم؛ ق (نیز لی): که خو کرده باشد؛ س[۲]: دگر پروریده؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز هفت دستنویس دیگر) ۳۱ـس[۲]: دگر پروریده؛ س (نیز ب): که خود برده (ب: کرده) باشم؛ ق (نیز لی): که خو کرده باشد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس (نیز لی، ل[۳]، ب): همه ۳۳ـس[۲] (نیز ل[۳]): ساز و ۳۴ـس[۲]: اگر ۳۵ـس[۲]: غمگین؛ (ق[۲]، لن[۲]: گریان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در برخی از دستنویس‌ها حرف یکم یا دوم بی‌نقطه یا با یک نقطه): پژمان ← گریان؟ ویژه؟ ۳۶ـ(ل[۳]: ممان)؛ بنداری (۳۵ـ۴۲): فسمح له بالحاجتین (= ۴۰ـ۴۲). و أما الثالثة فقال: أیها الملک لا یخفی علیک أن بهرام قد أطل علینا. و له من الشوکة و القوّة ما تعرفه. و أنا إن مددت یدی الآن الی کُستهم انقلبت علینا الأرض ظهر البطن. و لا أقدر علی ذلک فی مثل ذا الوقت





مدان این ز گُستهم، کین ایزدی‌ست / ز گفتار و کردارِ نابخردی‌ست[1]
دل تو بدین[2] درد خرسند باد! / همان با خرد صبر[3] پیوند باد!
بگفت این و گریان بیامد[4] ز پیش / نکرد[5] آشکارا به کس[6] راز خویش
پسر[7] مهربان‌تر بُد از شهریار[8] / بدین[9] داستان زد یکی هوشیار[10]،
جوانِ زبان‌چرب و[11] شیرین‌سخُن / به از پیرِ نستوهِ[12] گشته‌کهُن
هنرمند گر[13] مردم بی‌هنر[14] / به فرجام هم[15] خاک دارد به بر[16]

## گفتار اندر آگاهی یافتن بهرام از کورکردن ایرانیان هرمز را[17]

چو بشنید بهرام کز روزگار / چه آمد بران[18] نامورشهریار،
نهادند بر چشمِ روشنش داغ / بمرد آن چراغ دو نرگس به باغ،
پسر برنشست از برِ تختِ اوی[19] / به پای[20] اندرآمد سرِ[21] بختِ اوی،[19]

۱ـق این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

اگر داد خود یابم از روزگار / ز گستهم و بندوی ناسازگار
بخواهم‌همی کینهٔ خویشتن / به خورد سگانشان دهم بی‌کفن
بگفت این و پیش پدر رفت باز / چو روی پدر دید بردش نماز
بگفت این جهاندار نوشین‌روان / که جاوید بادا روان جوان

۲ـ(و: برین) ۳ـل، س، ک (نیز لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): صبر و؛ (ق[۲]: نیز)؛ متن = ق، ل[۲] (نیز لن، پ)؛ س[۲]، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و أنت فصبّر نفسک، و اعلم أن ذلک حکم إلهی، و قضاء سماوی جری به قلم التقدیر فی الأزل ۴ـق: برآمد ۵ـ(لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ: نگفت؛ لی: بکرد) ۶ـ(لی: بدو)؛ س[۲]، ب این بیت را ندارند ۷ـس، ک (نیز لی، ب): بسی؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز هفت دستنویس دیگر) ۸ـ(پ: پسر مهتر آمد ولی بردبار) ۹ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و): برین؛ (آ: بران)؛ متن = ل، ک (نیز لی، لن[۲]، ب) ۱۰ـ(آ: نامدار)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـل، س، ک، ل[۲] (نیز لی، ل[۳] ـ ب): که یار (ل[۳]، آ: یاری؛ ب: یارد) زبان (ک، لن، پ، و، لن[۲]: جوان) چرب و (س، ک، لی، ب: <و>؛ ل[۳]، آ: خوب و)؛ س[۲]: جوانی کجا خوب و؛ متن = (ق[۲]) ۱۲ـک: نستوه و؛ (پ، لن[۲]: ستوده)؛ ق این بیت را ندارد ۱۳ـس: ار؛ ق: یا؛ ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): با؛ (لی، ب: از؛ پ: و هم)؛ متن = ل ۱۴ـ(لن، و: بدهنر) ۱۵ـ(لن: او) ۱۶ـس، ق: دارند بر؛ (ل[۳]: دارد به سر؛ ب: دارند بهر)؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز هفت دستنویس دیگر)؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۵ـ۴۸): فقام و الدموع تجری علی خدیه، و خرج من عنده مستترا بحیث لم یطلع علی دخوله علیه أحد (= ۴۵)؛ ک، ق[۲] پس از بیت ۴۸ افزوده‌اند:

ولیکن ز آموختن چاره نیست / که گوید که دانا و نادان یکیست
به دانش بود نیک فرجام تو / به مینو بود ناز و (ک: چرخ) آرام تو
چنانچون تنت را خورش دستگیر / ز دانش روان را بود ناگزیر
به هر کار، یزدان پیروز و پاک / بخوان و مدار از کم و بیش (ق[۲]: کسی ترس و) باک

۱۷ـس: آگاهی یافتن بهرام از کورکردن ایرانیان هرمز را؛ ق: خبر یافتن بهرام از حال هرمز و آمدن او به جنگ خسرو؛ ک: آگاهی یافتن بهرام از هرمز؛ ل[۲]: رزم بهرام چوبین با خسروپرویز؛ س[۲]: رزم خسرو با بهرام چوبین؛ ل، لی سرنویس ندارند ۱۸ـک (نیز لی): بدان ۱۹ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۰ـل: به پا؛ ق: ز پای؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب)، ۲۱ـل ـ ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]): سرو؛ متن = ل[۲] (نیز هفت دستنویس دیگر)

از آن ماند بهرامِ یل در[۱] شِگفت … بپژمرد[۲] و اندیشه اندرگرفت
بفرمود تا کوس بیرون برند … درفشِ بزرگی[۳] به هامون برند
بُنه برنهاد و سپه برنشست[۴] … به پیگارِ خسرو میان را ببست[۵]
سپاهی بکردارِ کوهِ[۶] روان … همی‌راند گستاخ تا نهروان
چن[۷] آگاه شد خسرو از کار اوی[۸] … غمی[۹] گشت از آن[۱۰] تیز[۱۱] بازارِ اوی[۸]
فرستاد بیدارکارآگهان[۱۲] … که تا بازجویند کارِ[۱۳] جهان
به کارآگهان گفت: راز[۱۴] از نخست[۱۵] … ز لشکر همی[۱۶] کرد باید درست
که با او یکی‌اند لشکر[۱۷] به جنگ … اگر[۱۸] گردد این کار ما بادرنگ[۱۹]؟
دگر آنک[۲۰] بهرام در[۲۱] قلبگاه … بود بیشتر، گر[۲۲] میان سپاه؟
چگونه نشیند به هنگامِ بار؟ … به رفتن کند[۲۳] هیچ رایِ[۲۴] شکار[۲۵]؟

برفتند کارآگهان از درش … نبود[۲۶] آگه از کارِ او[۲۷] لشکرش
چو رفتند[۲۸] و دیدند و[۲۹] بازآمدند … نهانی برِ او[۳۰] فرازآمدند،
که لشکر به هر کار با او یکیست … اگر نامدارست و گر[۳۱] کودکیست
هر آنگه[۳۲] که لشکر براند به راه … بود یک زمان در میان سپاه،
زمانی شود بر سوی میمنه … گهی بر چپ و گاه[۳۳] پیشِ[۳۴] بُنه

۱ـ ل (نیز آ): بهرام اندر؛ متن = س ـ س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب) ۲ـ (ل[۳]: بپیچید)؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

بگفتا که آمد (ق[۲]: چنین گفت کامد) مرا گاه جنگ … بگیریم گیتی (ق[۲]: بگیرم جهانی) به مردی به چنگ

۳ـ (آ: همایون) ۴ـ (لی: برنشاند) ۵ـ (لی: سخنها براند) ۶ـ س[۲] (نیز پ): کوهی؛ بنداری (۴۹ـ۵۵): و أما بهرام فإنه لما سمع بأن هرمزد کحل و خلع، و أن برویز رجع و قعد مقعده من سریر السلطنة خرج من الری و ساق العساکر فلم یحس به إلا و هو نازل بالنهروان ۷ـ ل ـ س[۲] (نیز لن ـ لی[۲]، ب): چو؛ متن = (آ) ۸ـ ل، س، ق (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۹ـ (لی: غمین) ۱۰ـ ل، س: زان؛ متن = ق ـ س[۲] (نیز لن ـ ب) ۱۱ـ (لی، ب: تیره) ۱۲ـ س (نیز لی، ب): دو پهلوان ۱۳ـ ق (نیز ل[۳]): راز ۱۴ـ (و: کار) ۱۵ـ س (نیز لی، ب): خسرو (ب: اکنون) که جست ۱۶ـ ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ آ): همه؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ب) ۱۷ـ (لن[۲]: بکسر)؛ س (نیز لی، ب): که آورد بهرام لشکر؛ ق: که با وی که آید ز لشکر؛ (آ: وگر او یکی لشکر آرد)؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]) ۱۸ـ ل ـ ل[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب): وگر؛ س[۲] (نیز ل[۳]): کزو؛ متن = (ق[۲]) ۱۹ـ س[۲]: بی درنگ؛ ل[۲]: بر ما درنگ؛ (لن[۲]: با ما درنگ)؛ س، ق (نیز لی، ب) گیرد این کار بر ما درنگ؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، پ، و، آ) ۲۰ـ (پ، لن[۲]: که) ۲۱ـ ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]): بر؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز و، آ، ب) ۲۲ـ ق (نیز لن[۲]): یا؛ ک: کز؛ ل[۲] (نیز آ): تا؛ س[۲] (نیز ل[۳]): در؛ (لن، ق[۲]، و: با (نقطه ندارد))؛ متن = ل (نیز پ)؛ س، لی این بیت را ندارند ۲۳ـ ل[۲]: کنند ۲۴ـ س[۲]: رای و ۲۵ـ (ب: آشکار)؛ ل[۳] بیت‌های ۶۱ـ۶۵ را ندارد ۲۶ـ س[۲]: شود؛ (لن، و، لن[۲]: نبد؛ پ: بود) ۲۷ـ ل، ق: کار وز؛ ل[۲]: راز وز؛ (لی، پ، آ: کار و از؛ راز او)؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، ب) ۲۸ـ س: برفتند ۲۹ـ ق (نیز آ، ب): <و>؛ س[۲]: چو دیدند و رفتند و ۳۰ـ ک: برو بر؛ ل[۲] (نیز لن، و، لن[۲]): بنزدش؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، آ، ب) ۳۱ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، و)؛ اگر؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، آ)؛ لی، ب این بیت را و س[۲] بیت‌های ۶۴ـ۲۲۰ را ندارند ۳۲ـ ل[۲]: کس ۳۳ـ ل[۲]: راست؛ (لن[۲]: گاه در؛ ل[۲]: زمانی به چپگاه و) ۳۴ـ ل (نیز لی، ل[۳]): سوی؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ ب)؛ ک پس از این بیت و ق[۲] پس از بیت ۶۹ افزوده‌اند:

یکی دوربین مرد جویای کار … بدیدمش آهسته گرد (ق[۲]: نباشد چنو نامدار و) سوار





همه مردم خویش دارد به راز … به بیگانگانش[۱] نیاید[۲] نیاز
بکردار شاهان نشیند به بار[۳] … برد یوز و در دشت[۴] جوید[۵] شکار
جز از رسمِ[۶] شاهان نراند[۷] همی … همه[۸] دفترِ دِمنه خواند همی

چُنین گفت خسرو به دستور خویش … که کاری درازست[۹] ما را به پیش
چو بهرام بر دشمن اسپ افگند … به دریا دل اژدها[۱۰] بشکند[۱۱]
دگر آنک[۱۲] آیینِ شاهنشهان … بیاموخت از شهریارِ جهان
سیم[۱۳] که‌ش کَلیله‌ست ـ گوید ـ[۱۴] وزیر[۱۵] … چُن او[۱۶] رای‌زن کس ندارد[۱۷] به ویر[۱۸]
وُزان[۱۹] پس به بِندوی و[۲۰] گُستهم[۲۱] گفت … که ما[۲۲] با غم و رنج گشتیم[۲۳] جفت
چو گُردوی و[۲۴] شاپور و چون[۲۵] آندیان[۲۶] … سپهدارِ ارمینیه[۲۷] رادمان[۲۸]،
نشستند با شاه ایران به راز[۲۹] … بزرگانِ[۳۰] فرزانه‌ی[۳۱] رزمساز[۳۲]
چُنین گفت خسرو بدان مهتران … که ای سرفرازانِ[۳۳] جنگاوران[۳۴]،
هر آن مغز کو را خرد روشن‌ست … ز دانش یکی بر تنش[۳۵] جوشن‌ست،
کس آنرا نبرّد، مگر[۳۶] تیغ مرگ … شود موم از آن[۳۷] زخمِ[۳۸] پولادِ ترگ!
کنون من به سال از شما کهترم … به رای جوانی جهان نسپَرم[۳۹]،
بگویید[۴۰] تا چاره‌ی کار چیست؟ … بر آن[۴۱] خستگی‌ها بر آزارِ کیست[۴۲]؟

۱ـ ل: به بیگانگانش؛ (ب: به بیگانه مردم)؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ آ) ۲ـ در ل، ق[۲] حرف دوم، در س حرف چهارم، در و حرف دوم و چهارم نقطه ندارد؛ ک: نیامد؛ (آ: مبادا)؛ متن = ق، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب)؛ (ل[۳]: نیاید به بیگانه او را) ۳ـ ق: پیشین بکار ۴ـ ل (نیز پ): همان در در و دشت؛ ل[۲] (نیز لن، و، لن[۲]): ابا یوز (ل[۲]: یور) در دشت؛ (ق[۲]، لی، ب: برد یوز بر (ق[۲]: در) دشت و)؛ متن = ق، ک (نیز ل[۳]، آ) ۵ـ (ب: گیرد)؛ س این بیت را ندارد ۶ـ ل، ک (نیز پ، آ): رزم؛ (لی، ب: بیم)؛ ق: جز آیین؛ متن = س، ل[۲] (نیز لی، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]) ۷ـ س ـ ل[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب): نداند؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]) ۸ـ (ق[۲]: همی) ۹ـ س (نیز لی، ب): درشتست (در س حرف سوم نقطه ندارد) ۱۰ـ ق: دشمنان ۱۱ـ (ب: بشکرد) ۱۲ـ (لی، ل[۳]، پ، لن[۲]: که) ۱۳ـ س، ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ): سوم؛ ک: دگر؛ ل[۲] (نیز لی، و، لن[۲]، ب): سیوم؛ متن = ل (نیز لن) ۱۴ـ ل، ق (نیز ق[۲]): کلیله‌ست و دمنه؛ س (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): کلیله‌ست گویی؛ ک: کیله بگوید؛ متن = ل[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]) ۱۵ـ (ق[۲]: بزیر) ۱۶ـ س، ک: چو او؛ (ق[۲]: چنان) ۱۷ـ (و، آ: نداند) ۱۸ـ ل، س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ، ب): دبیر؛ (لی: زبیر)؛ متن = ق (نیز لی، پ) ۱۹ـ ل، ک: ازان؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لن ـ ب) ۲۰ـ س (نیز لی، ب): به تندی به ۲۱ـ ق: گستهم و بندوی ۲۲ـ س: او؛ (ب: دل) ۲۳ـ س (نیز ب): گشتست ۲۴ـ ل (نیز لی، آ): کردو و؛ <و>؛ ک (نیز ل[۳]): کردو و ۲۵ـ ق (نیز ق[۲]): با ۲۶ـ س (نیز آ): ارمیان؛ (ق[۲]: ابدبان؛ ب: بارمان)؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز لی ـ لن[۲]) ۲۷ـ ل: آن میمنه؛ س (نیز لی، ب): بر میمنه؛ ق: ارمین یکی؛ (لن: ارمنیه، لن[۲]، ارمنّیه؛ آ: با میمنه)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ، و) ۲۸ـ س (نیز ب): دارمان؛ ق (نیز ل[۳]): دادیان؛ ک (نیز لن[۲]): داریان؛ ل[۲] (نیز لن) راریان؛ (لی، آ: بارمان؛ پ: در میان)؛ متن = ل؛ ق[۲]: با او چو شیر ژیان ۲۹ـ س (نیز لی، آ، ب): بهم ۳۰ـ ل: بزرگان و؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لی ـ ب) ۳۱ـ (پ: فرزانه و) ۳۲ـ س (نیز لی، ب): از (س: و) بیش و کم؛ (آ: رای‌زن) ۳۳ـ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب): سرفرازان و؛ متن = ل ۳۴ـ ک (نیز لی): کنداوران ۳۵ـ ق: دربرش؛ ک (نیز آ): در تنش؛ (لی: برمنش)؛ ل[۲] (نیز لن): تنش را یکی؛ (ق[۲]: به گرد تنش؛ و: تنش چون یکی)؛ متن = ل، س (نیز ل[۳]، پ، لن[۲]، ب) ۳۶ـ ق: بجز ۳۷ـ ل: بوم آن؛ (آ: بوم از آن)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]، ب) ۳۸ـ (ق[۲]: مغز؛ لی: شود زخم از آن تیغ) ۳۹ـ در س، ل[۲]، ق[۲]، و حرف یکم بی‌نقطه ۴۰ـ (ق[۲]، ل[۳]: ببینید) ۴۱ـ س (نیز لی، ب): ز من؛ ق، ک (نیز ل[۳]): بر این؛ (لن: بدین)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ ـ آ) ۴۲ـ ک (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]): چیست؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ، ب)

بدو گفت موبد کانوشه[۱] بَدی[۲] / بهی[۳]مغز را فرّ[۴] و توشه بَدی،
چو پیدا شد این رازِ گردنده‌دهر / خرد را ببخشید[۵] بر چار بهر[۶]:
چو نیمی ازو[۷] بهره‌ی پادشاست / -که فرّ و خرد پادشا را سزاست!-،
دگر بهره‌ی مردمِ[۸] پارسا / سدیگر پرستنده‌ی پادشا،
چو نزدیک باشد به شاه جهان / خرد[۹]، خویشتن زو[۱۰] ندارد[۱۱] نهان
کنون از خرد پاره‌یی ماند خُرد / که دانا وُرا بهرِ دهقان شمرد
خرد نیست با[۱۲] مردمِ ناسپاس[۱۳] / نه آنرا[۱۴] که او[۱۵] نیست یزدان‌شناس!
اگر بشنود[۱۶] شهریار این سَخُن / که گفته‌ست بیدارمردِ کَهُن!
بدو[۱۷] گفت شاه: این سَخُن گر به زر[۱۸] / نبیسم[۱۹]، جزین نیست[۲۰] آیین و فرا!
سَخُن گفتن موبد از[۲۱] گوهرست / مرا در[۲۲] دل اندیشه‌ی دیگرست،
که چون این[۲۳] دو لشکر برابر شود / سرِ[۲۴] نیزه‌ها[۲۵] بر دوپیکر شود،
نباشد مرا ننگ[۲۶] کز[۲۷] قلبگاه[۲۸] / برانم، شوم پیشِ رویِ[۲۹] سپاه،
بخوانم به آواز بهرام را / سپهدارِ ناباکِ[۳۰] خودکام[۳۱] را
یکی زآشتی[۳۲] روی بنمایمش / نوازمش[۳۳] بسیار و[۳۴] بستایمش
اگر خود پذیرد سَخُن به بود / که چون او به درگاه‌بر[۳۵] مه[۳۶] بود

۱ـل: انوشه؛ س ـل[۲] (نیز لن ـل[۳]، آ): که نوشه؛ متن = (پ، و، لن[۲]، ب) ۲ـ(لی، لن[۲]: بزی) ۳ـل: همه؛ ق، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، و، ب): تهی؛ (لن[۲]: فرو)؛ متن = س (نیز لی، آ) ۴ـ(ق[۲]: تهی‌دست را فرّ؛ ل[۳]: خردمند را مغز) ۵ـ(ق[۲]: گشت بخشیده) ۶ـ(ل[۳]: برجای زهر) ۷ـق، ک، ل[۲] (نیز ب): ازآن ۸ـس، ک (نیز لی، ب): مهتر؛ (آ: نیمهٔ بهرهٔ)؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]ـلن[۲]) ۹ـ(لن[۲]: خود و) ۱۰ـ(آ: را)؛ س (نیز لی، ب): خویشی از وی؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و) ۱۱ـ(ق[۲]: خردجوی چون دیدش اندر) ۱۲ـس (نیز لی، ب): بر ۱۳ـ(ل[۳]: ناشناس) ۱۴ـل: بدآنرا؛ ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ب): نه او را؛ متن = س، ق (نیز لن، لی ـآ) ۱۵ـق: وی؛ (آ، ب: آن) ۱۶ـ(ب: نشنود)؛ لی این بیت را ندارد؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

به چشم دل اندر سخن بنگرد / کزو برخورد چون به دل (ق[۲]: ازو) بگذرد

۱۷ـ(پ: پدر) ۱۸ـس، ل[۲] (نیز آ، ب): از پدر ۱۹ـل (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]): نویسم؛ س، ل[۲] (نیز ب): نبیتم؛ (و، لن[۲]: نویسی؛ آ: شنیدم)؛ متن = ک ۲۰ـق: نویسند آنست؛ لی این بیت را ندارد ۲۱ـل، س، ک، ل[۲] (نیز لن ـب): موبدان؛ متن = ق ۲۲ـ(ق[۲]: از) ۲۳ـ(لن[۲]: آن؛ ل[۳]: که گر هر) ۲۴ـس: مرا ۲۵ـ(لن، و: بندها)؛ لی این بیت را ندارد؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

نبینم یکی گرد از ایران‌سپاه / که باشد ز بهرام یل رزمخواه
ندانم کسی کو برد پیش اسب / چو اسب افکند پیش (ق[۲]: پیش آورد دست) پورگشسب
چو از پهلوان کس ندارم به رزم / سزد گر درآریم او را به بزم (ک ندارد)

۲۶ـس ـل[۲] (نیز لن ـب): عیب؛ متن = ل: ننگ ← عیب؟ ۲۷ـ(پ: مراعیب نبود گر از) ۲۸ـق: بارگاه ۲۹ـل: او بی؛ س (نیز لی، ب): آن دو؛ (و: وی تا)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۳۰ـل: بدنام؛ (لی، لن[۲]: ناکام؛ ل[۳]، آ: ناپاک؛ پ: خودکام؛ ب: با یار)؛ متن = س ـل[۲] (نیز لن، ق[۲]، و) ۳۱ـق: ناکام؛ (لی، پ: بدنام) ۳۲ـل، ق (نیز ق[۲]، و): یکی راستی؛ س (نیز لی، ب): بروی آشتی؛ (آ: همی‌دانشی)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۳۳ـق: برآرمش؛ (لی: نوازیش) ۳۴ـس: وبسیار ۳۵ـ(لن[۲]: من) ۳۶ـل، ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]): که؛ متن = س (نیز لی، ل[۳]، آ، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چنین پهلوان کس ندارد به رزم / سزد گر درآریم او را به بزم





وُگر[۱] جنگ جوید، منم جنگجوی / سپه را به[۲] روی اندرآریم[۳] روی
همه کاردانان[۴] بدین[۵] داستان / کجا[۶] گفت، گشتند همداستان
بزرگان بر او[۷] آفرین خواندند / وُرا شهریارِ زمین خواندند
همی‌گفت هر کس که ای[۸] شهریار / ز تو دور بادا بدِ روزگار!
ترا باد پیروزی[۹] و فرّهی! / بزرگی و دیهیم[۱۰] شاهنشهی!
چُنین[۱۱] گفت خسرو که این باد و[۱۲] بس! / شکستِ[۱۳] خدایی[۱۴] مبیناد کس!

سپه را ز بغداد بیرون کشید / سراپرده‌ی نو به[۱۵] هامون کشید
دو لشکر چو تنگ اندرآمد به[۱۶] راه[۱۷] / ازآن‌سو[۱۸] سپهبد[۱۹] وزین[۲۰] سوی[۲۱] شاه[۲۲]،
چو شمعِ[۲۳] جهان شد به خَم اندرون / بیفشاند زلفِ[۲۴] شبِ تیره‌گون[۲۵]،
طلایه بیامد ز هر دو سپاه / که دارد ز بد راهِ لشکر[۲۶] نگاه[۲۷]
چو از خنجرِ[۲۸] روز بگریخت شب / همی‌تاخت شیوان[۲۹] دل و خشک[۳۰] لب
تبیره برآمد ز هر دو سرای[۳۱] / بدان[۳۲] رزم خورشید[۳۳] بُد[۳۴] رهنمای[۳۵]
به گُستهم و بِندوی فرمود شاه / که تا برنهادند از آهن[۳۶] کلاه[۳۷]
چُنین با[۳۸] بزرگانِ روشن‌روان / همی‌راند[۳۹] تا چشمه‌ی نهروان

۱ـ(لن، و: اگر) ۲ـ(ق[۲]: چو) ۳ـک (نیز ق[۲]): آرم به؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

مرا داد یزدان همان داد و فر / کزان فر برآرم به هر جای سر

۴ـس: کارداران ۵ـس (نیز پ، آ، ب): بران؛ ل[۲] (نیز لن، و): برین؛ (ق[۲]، لی، ل[۳]: بدان)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن[۲]) ۶ـس، ک، ل[۲] (نیز لن ـب): که او؛ ق: که وی؛ متن = ل ۷ـ(لی: بدو) ۸ـل[۲]: همی هر کسی گفت کای ۹ـ(لی: فیروزی) ۱۰ـک (نیز لن[۲]): دیهیم و ۱۱ـس (نیز ب): بدو ۱۲ـق، ک (نیز لن، پ): <و> ۱۳ـق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ): شکست و؛ متن = ل، س (نیز لی، لن[۲]، ب) ۱۴ـل (نیز و، ب): حدایی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، آ): جدایی (در ک حرف یکم هم در بالا و هم در پایین نقطه دارد)؛ متن = س (نیز لی، لن[۲])؛ ل در اینجا سرنویس دارد: خبر یافتن خسروپرویز از بهرام چوبین؛ آ پس از بیت ۱۰۲ افزوده است:

بپوشید جوشن سپه برنشاند / کسی را ز گردان و خویشان نماند

۱۵ـ(ق[۲]: راسوی؛ پ: ما به) ۱۶ـس ـل[۲] (نیز لن، پ): ز؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]) ۱۷ـ(پ، و: سپاه) ۱۸ـ(ل[۳]، لن[۲]: رو) ۱۹ـل[۲] (نیز ل[۳]، و): سپهدار؛ (ق[۲]: سپه بود) ۲۰ـل: وزان؛ ل[۲] (نیز لن، و): ازین؛ (ل[۳]: وان؛ پ: زین) ۲۱ـک (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، ب): روی ۲۲ـل، ق (نیز لن، لی): سو سپاه؛ آ: بدان رزم خورشید گم کرد راه (۱۰۴ب تا ۱۰۸آ را انداخته و از ۱۰۴آ و ۱۰۸ب یک بیت ساخته است) ۲۳ـ(لی: تیغ) ۲۴ـک: زلفش؛ (و، لن[۲]: زلف آن) ۲۵ـک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]): قیرگون ۲۶ـ(ل[۳]: دشمن)؛ ل (نیز پ، و): ز بدخواه خود را (پ، و: لشکر)؛ ق: همی‌کرد هر کس به دشمن؛ (ق[۲]: که دارند لشکر ز دشمن)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]) ۲۷ـس (نیز لی، ب): بدان (ب: بران) رزم خورشید گم کرد راه ۲۸ـ(لن[۲]: چنبر) ۲۹ـل، ق، ک (نیز ل[۳]، لن[۲]): سوزان؛ س (نیز ق[۲]، پ): ترسان؛ (لن: شیون؛ لغت‌شهنامه: شیبان)؛ متن = ل[۲] (نیز و) ۳۰ـ(ق[۲]: تیره)؛ در س بیت‌های ۱۰۷ و ۱۰۸ پس از بیت ۱۲۰ آمده‌اند؛ لی، ب بیت‌های ۱۰۷ و ۱۰۸ را ندارند ۳۱ـس (نیز ل[۳]): سپاه ۳۲ـق: درآن؛ (ق[۲]: بران؛ ل[۳]: بدین) ۳۳ـک: خرشید ۳۴ـق (نیز ق[۲]): شد ۳۵ـس: گم کرد راه؛ (ل[۳]: رابدگواه) ۳۶ـل، ک (نیز لی، ل[۳]، آ): ز آهن؛ (ق[۲]: گردان)؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲]، ب) ۳۷ـ(لن: که دارد ز بد راه لشکر نگاه = ۱۰۶ب) ۳۸ـ(ق[۲]، لن[۲]: تا) ۳۹ـق: تاخت؛ بنداری (۶۵ـ۱۱۰): فخرج برویز من طیسفون فی جموعه و جنوده. و قال: الرأی أن أقرب منه و أکلمه و أستعطفه و أستمیله. فلعله یجنح معنا الی السلم فنولیه بعض الأقالیم و نستریح من حمل أوزار الحرب. فسار الی شط النهروان فی قوّاده و خواصه

| | |
|---|---|
| طلایه به بهرام شد ناگزیر[1] | که آمد سپه بر[2] دو پرتابِ تیر[3] |
| چو بشنید بهرام، لشکر براند | جهاندیدگان را برِ خویش[4] خواند |
| نشست از برِ ابلقِ مُشک‌دُم | خَنیده[5] سرافراز[6] رویینه‌سم |
| سِلیحش[7] یکی هندوی‌تیغ بود | که در زخم چون[8] آتش و[9] میغ بود |
| چو برقِ درفشان[10] همی‌راند اسپ | به دستِ چپش ریمن‌ایزدگشسپ[11] |
| چو همدان‌گشسپ[12] و یلان‌سینه نیز[13] | برفتند پُرکین و سر[14] پُرستیز[15] |
| سه ترک دلاور ز خاقانیان | برآن کینِ[16] بهرام بسته[17] میان، |
| پذیرفته هر سه[18] که چون روی شاه | ببینیم دور از میانِ سپاه، |
| اگر بسته، گر کشته[19] او را برت | بیاریم و آسوده شد[20] لشکرت[21]! |
| ز یک روی[22] خسرو، دگر پهلوان | میان اندرون نهروانِ روان[23] |
| نظاره برآن از[24] دو رویه سپاه | که تا پهلوان چون رود نزد[25] شاه |

## گفتار اندر رسیدن خسرو و بهرام به یکدیگر[26]

| | |
|---|---|
| رسیدند بهرام و خسرو به هم | گشاده یکی روی و[27] دیگر دُژم |
| نشسته جهاندار[28] بر خِنگِ[29] عاج | ز زرّ[30] و ز یاقوت بر سرش[31] تاج |
| ز دیبای زربَفتِ چینی قبای | چو گُردوی پیش‌اندرون[32] رهنمای |

۱ـ(ق۲: همچو تیر) ۲ـس (نیز لی، ب): تا ۳ـ(ق۲: سپاهی چو دریای قیر) ۴ـک: ز لشکر ۵ـس، ق (نیز لن ـ ل۳، و، آ): جهنده؛ ک، ل۲ (نیز پ، لن۲، ب): چمنده؛ متن = ل ۶ـل۲ (نیز لن، آ): سرافراز و ۷ـس: سلاحش ۸ـک: او ۹ـل: ز آتش و؛ ک (نیز ل۳، لن۲، آ): آتش از؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، ب) ۱۰ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): درخشان؛ متن = ل ۱۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب): آذرگشسپ؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۲ـل، ک، ل۲ (نیز لن، و، لن۲): آیین‌گشسب؛ س (نیز لی، پ، آ، ب): ایزدگشسب؛ ق: پیداگشسب؛ متن = (ق۲، ل۳) ۱۳ـ(لن: بود) ۱۴ـل (نیز آ): پرکینه و؛ ق (نیز ق۲، ب): پر کین و دل؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲) ۱۵ـ(لن: پر ز دود)؛ بنداری (۱۱۱ـ۱۱۶): و تبدی بهرام فی ذلک الجانب فی أمرائه و رجاله ۱۶ـق: پر از مهر؛ ک: به فرمان؛ ل۲ (نیز لن، و): بدان کین؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۷ـس (نیز لی، آ، ب): خسرو ببسته؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۸ـل۲: سو؛ (و: یک)؛ ق: پذیرفت هر کس؛ (لن: بپیوسته هر سه)؛ متن = ل، س، ک (نیز هفت دستنویس دیگر) ۱۹ـس (نیز لی، ب): گرفته اگر کشته؛ ق (نیز ق۲، پ): اگر کشته گر (ق: یا) بسته؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۰ـ(ق۲: بیاریم تازان بر) ۲۱ـ(ل۳: کشورت)؛ بنداری (۱۱۷ـ۱۱۹): و کان معه ثلاثة من الأتراک الشداد الخاقانیة. و قد وعدوه بأنهم یقتلون برویز ۲۲ـق، ل۲ (نیز لن، و): سوی ۲۳ـل۲ (نیز لن، و، لن۲): چشمهٔ نهروان؛ ق: میان آب جوی روان (!)؛ بنداری: فوقف برویز من هذا الجانب، و بهرام من ذلک الجانب، و بینهما الماء ۲۴ـس: بدان هر؛ ق: بد اندر؛ (لن: بدان از؛ و: بران هر)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲) ۲۵ـ(پ: پیش)؛ ق، ک: شود پیش؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): چون رود پهلوان پیش؛ متن = ل، س؛ ق۲، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۲۶ـس: رسیدن خسرو و بهرام به یکدیگر و مناظرهٔ ایشان؛ ق: رسیدن خسروپرویز و بهرام چوبینه به یکدیگر؛ ل، ک، ل۲، لن، لی سرنویس ندارند ۲۷ـل۲: <و>؛ ق: بود و؛ ک: یکی روی بگشاده؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۸ـ(لن، لن۲: سپهدار) ۲۹ـ(لی، لن۲: تخت) ۳۰ـ(ق۲: درّ) ۳۱ـل، ق: فریدون یل بود با فرّ و (← ۱۳۰ب)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ب) ۳۲ـل۲ (نیز لن، و ـ ب): اندرش؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

که بهرام یل بود همزاد (ق۲: را برادر بد) اوی    به دل بود گردوی ازو کینه‌جوی





| | |
|---|---|
| چو بِندوی و گُستهم بر دستِ[1] شاه | چو خُرّادِ بُرزینِ زرّین‌کلاه |
| همه غرقه در آهن و سیم و زر | ز[2] یاقوت پیدا نه زرّین‌کمر[3] |
| چو بهرام روی شهنشاه دید[4] | شد از خشم رنگِ رخش ناپدید |
| وُ زآن[5] پس چُنین گفت با سرکشان | که این[6] روسپی‌زاده‌ی بدنشان، |
| ز سستی[7] و کُندی به مردی رسید | توانگر[8] شد و گُرده‌گه[9] برکشید |
| پدید آمدش خطّ بر گردِ[10] عاج | فریدونِ یل گشت با گرز[11] و تاج |
| بیاموخت آیینِ شاهنشهان | بزودی سر آرم[12] بروبر[13] جهان |
| سپه را بر[14] آیین نوشین‌روان | همی‌راند این سِندِ[15] تیره‌روان |
| ببینید[16] لشکرش را سربسر | که تا کیست زیشان[17] یکی نامور |
| سُواری نبینم‌همی[18] رزمجوی | که با من به روی اندرآرند[19] روی |
| ببیند کنون[20] کار مردانِ مرد | تگِ اسپ و[21] شمشیر و گرز[22] نبرد |
| همان زخم گوپال[23] و بارانِ تیر | خروشِ یلان بر[24] دِه و دار و گیر |
| ندارد بر[25] آوردگه پیل پای | چو من با سپاه اندرآیم ز جای |
| از[26] آواز[27] من[28] کوه ریزان[29] شود | هِزبرِ[30] دلاور[31] گریزان شود |
| به خنجر به دریابر[32] افسون کنیم[33] | همه آبها سربسر[34] خون کنیم[33] |
| بگفت و برانگیخت[35] ابلق ز جای | تو گفتی شد آن[36] باره پرّان‌همای[37] |
| یکی تنگ آوردگاهی گرفت | بدو مانده بُد لشکر اندر[38] شگفت |

۱ـق: بر پیش ۲ـل، ق: نه؛ متن ← ۳ـس، ک (نیز لی، ب): زرّ و گهر؛ ل۲ (نیز لن، و، لن۲): نه از زر کمر؛ (آ: نبودی کمر)؛ ک: نه پیدا ز یاقوت زرّین‌کمر؛ (ق۲: ز یاقوت و پیروزه زرّین‌کمر)؛ متن = ل، ق پس از تصحیح نه به ز (← ک)، و یا = س، ک پس از تصحیح زرّوگهر به زرّین‌کمر ۴ـق: شهنشه بدید ۵ـل (نیز ق۲): از آن ۶ـق: آن؛ ل۲: ای ۷ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): پستی (؟)؛ متن = س (نیز لی، ب) ۸ـس (نیز لن): تونگر؛ (لی: دلاور) ۹ـل: رزمگه؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۱۰ـس (نیز لی، ب): افسر و تخت؛ (پ: مشک برگرد)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۱۱ـق: فرّ؛ ل این بیت را ندارد (← بنداری) ۱۲ـس: آمد؛ ک، ل۲ (نیز لی، پ ـ ب): آید؛ (ق۲: بروبر)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ل۳) ۱۳ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲): بدو بر؛ (ق۲: سرآید)؛ متن = س (نیز لی، پ ـ ب) ۱۴ـس، ق (نیز لی، ل۳، پ): به؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، و ـ ب) ۱۵ـس: نحس؛ ق: کند؛ (لن، پ: شاه؛ ق۲: سگ به؛ لی: از سغد؛ ل۳: شوخ؛ و: شوم)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن۲، آ)؛ ل این بیت را ندارد ۱۶ـ(لن۲: نبینید) ۱۷ـ(لن۲: ازیشان) ۱۸ـ(پ: سواران نبینمشان؛ آ: از ایشان ببینم یکی) ۱۹ـق: منش روی اندرآرد به؛ (لن: روی ما اندرآرد به) ۲۰ـق: ببینی کنون؛ (ل۳: کنون بیند او) ۲۱ـک: به اسب و؛ (لن۲: من و اسب و) ۲۲ـس، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، ب): گرد؛ ق: دشت؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، لن۲، آ) ۲۳ـ(ق۲: شمشیر) ۲۴ـ(ق۲: و)؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۵ـل، ق (نیز ق۲، لی، آ): به؛ (و، ب: در)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۲۶ـل ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، و، آ، ب): ز؛ متن = (لی، ل۳، پ، لن۲) ۲۷ـ(ل۳: آوای) ۲۸ـل۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): ما؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ل۳) ۲۹ـق: لرزان؛ ک: ویران ۳۰ـ(لی، ب: هژبر) ۳۱ـس (نیز ب): دلیران؛ (لی: از دلیران؛ آ: هنر از دلیران) ۳۲ـق: در؛ (ق۲، آ، ب: به) ۳۳ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): کنم؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۳۴ـل: بیابان سراسر پر از؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۳۵ـل: بگفت <و> برانگیخت؛ س، ل۲ (نیز لی، ل۳، ب): بگفت این و انگیخت؛ (آ: بگفت این و برکرد)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۳۶ـل۲ (نیز لن): که شد ۳۷ـق: بپای؛ (ق۲: را رهنمای؛ پ: پرّ همای) ۳۸ـس (نیز لی، آ، ب): مانده لشکر همه در؛ ک (نیز ل۳): دو لشکر بدو مانده اندر؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲)

از[۱] آوردگه شد سوی نهروان[۲]
همی‌بود بر پیش فرّخ‌جوان[۳]

تنی چند با او[۴] از[۵] ایرانیان
همه بسته بر[۶] جنگ خسرو میان

چُنین گفت خسرو که ای[۷] سرکشان
ز بهرام چوبین که دارد نشان؟

بدو گفت گُردوی کای شهریار
نگه کن بدان[۸] گُرد[۹] ابلق‌سوار،

قبایش سپید و حمایل سیاه
همی‌رانَد[۱۰] ابلق میان سپاه

جهاندار چون دید بهرام را
بدانست از آغاز[۱۱] فرجام را

بدو[۱۲] گفت کان دودگونِ[۱۳] دراز؟
نشسته بر آن[۱۴] ابلقِ[۱۵] سرفراز؟

چُنین[۱۶] گفت گُردوی کآری[۱۷] همان
نبرده‌ست[۱۸] هرگز به نیکی گمان!

بدو[۱۹] گفت کز پهلوِ[۲۰] کوژ[۲۱] پشت
بپرسی[۲۲] سَخُن، پاسخ آرد درشت

همان خوهل‌بینی[۲۳] خوابنده[۲۴] چشم
دل آگنده دارد تو گویی[۲۵] به خشم

به دیده[۲۶] ببینی[۲۷] مر او را بدست
کجا[۲۸] در جهان[۲۹] دشمن ایزدست

نبینم‌همی در سرش[۳۰] کهتری
نیابد[۳۱] کس او را به[۳۲] فرمانبری

وُ زآن[۳۳] پس به بِندوی و گستهم گفت
که بگشایم[۳۴] این داستان از نهفت،

۱ـ ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): ز؛ متن = س، ق (نیز لی، لن۲، ب)  ۲ـ ل (نیز پ): پهلوان؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز هشت دستنویس دیگر)  ۳ـ (ل۳: مهان؛ لن۲: گوان؛ ق۲: لشکر روان)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۱ـ۱۴۲): فقال بهرام لأصحابه: انظروا الی ابن الفاعلة کیف ترعرع و عبلت أکتافه، و بسقت أطرافه، و توشح بالعذار خدّه  ۴ـ ق: وی  ۵ـ س ـ ل۲ (نیز ق۲ ـ آ): ز؛ متن = ل (نیز لن، ب)  ۶ـ س (نیز ب): بستهٔ؛ لی این بیت را ندارد  ۷ـ ق: بدای؛ لی این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

کسی کش کلیلست گوید وزیر
جز او رای‌زن کس ندارد دبیر (← ۷۳)

۸ـ ل (نیز ل۳): بران؛ متن = س ـ ل۲ (نیز هشت دستنویس دیگر)  ۹ـ ل (نیز ق۲): مرد؛ متن = س ـ ل۲ (نیز هشت دستنویس دیگر)  ۱۰ـ (لن۲: تازد)؛ ق، آ این بیت را ندارند  ۱۱ـ ل (نیز پ): بدانستش آغاز و؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب)؛ ق، آ این بیت را ندارند  ۱۲ـ ل (نیز پ): چنین؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب)  ۱۳ـ ل: روزکور؛ (ق۲: کوژپشت؛ ل۳: دوکدان؛ پ: دودرنگ؛ و: گردگردن؛ ب: دودکان)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لی، لن۲)  ۱۴ـ س (نیز لن، پ): بدان؛ (لی: بدین)  ۱۵ـ (ق۲: بارهٔ)؛ ق، آ این بیت را ندارند  ۱۶ـ ل: بدو؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب)  ۱۷ـ ق: خسرو که آری  ۱۸ـ (ق۲: نبودست)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

فروهشته لفج و برآورده یال
همانا دل آکنده دارد به سال

۱۹ـ ل: چنین؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب)  ۲۰ـ س، ک (نیز ب): خسرو گر از؛ ل۲ (نیز لن، لن۲): کان بدتن؛ (لی: خسرو کزان؛ ل۳: خسرو که آن؛ پ: کژپهلو)؛ متن = ل (نیز آ)؛ (و: از آن بدتن ناکس)  ۲۱ـ (لی: کوز)  ۲۲ـ ک: ببرّی؛ (پ: بپیری)؛ ق، ق۲ این بیت را ندارند  ۲۳ـ ل (نیز پ): خوک (← خول) بینی و؛ س، ل۲ (نیز لن، و، ب): کژبینی و؛ (ق۲: ژرف‌بینی؛ لی: کرندی و (!)؛ لن۲: خُهل‌بینی و)؛ متن = ک (نیز ل۳؛ ← لن۲)  ۲۴ـ ل (نیز لن، ل۳): خوابیده؛ س (نیز لی، ب): پر خون دو؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، در ک حرفهای چهارم و پنجم نقطه ندارند)؛ ق: کز بدی بست بیننده  ۲۵ـ س، ق (نیز لی، ل۳، ب): تو گفتی (ق، ل۳، ب: گویی) دل آکنده (ب: آزرده) دارد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲)؛ آ این بیت را ندارد  ۲۶ـ ل۲: پذیره؛ (لن۲: بدیدم)  ۲۷ـ ل: ندیدی؛ س، ق، ک (نیز لی، ل۳، آ): نبینی (در س حرف یکم نقطه ندارد)؛ (ق۲: چو بینی)؛ متن = ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب)  ۲۸ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): که او؛ متن = ل  ۲۹ـ (لن، ل۳، و، لن۲: نهان)  ۳۰ـ (لی: برش)  ۳۱ـ س (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): نیاید؛ در ل۲ حرفهای یکم و چهارم، در لن حرف چهارم و در ق۲ همهٔ حرفها بی‌نقطه؛ ق: ندارد؛ ک: نیارد؛ (آ: نباید)؛ متن = ل (نیز پ)  ۳۲ـ ق: دلش رای؛ (ل۳: کسی را به)  ۳۳ـ ل: ازان؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب)  ۳۴ـ ل، س (نیز لی، آ، ب): بگشای؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)





که گر[۱] خر نیاید[۲] بنزدیک[۳] بار
تو بار گران را بنزد[۴] خر آر!

چو بفریفت چوبینه را نرّه‌دیو
کجا بیند او[۵] راهِ گیهان‌خدیو

هرآن[۶] دل[۷] که از آز شد دردمند[۸]
نیایدش پند[۹] بزرگان[۱۰] پسند

جز از جنگ، چوبینه را رای نیست
به دلش‌اندرون داد را جای[۱۱] نیست

چو در جنگ رفتی به سر شد[۱۲] سَخُن
نگه کرد باید ز[۱۳] سر تا به بن:

که داند که در جنگ پیروز کیست؟
پر از درد، گر[۱۴] لشکرافروز کیست؟

برین[۱۵] گونه آراسته لشکری
چو بهرامِ پرخاشخر[۱۶] مهتری،

دُژآگاه‌مردی چو دیوی[۱۷] سُتُرگ
سپاهی بکردار آرغنده[۱۸] گرگ،

گر ایدونک[۱۹] باشید[۲۰] همداستان
نباشد[۲۱] مرا ننگ[۲۲] ازین[۲۳] داستان،

به پرسش یکی پیشدستی کنم[۲۴]
به آید که در جنگ مُستی[۲۵] کنم[۲۴]

اگر زو بر[۲۶] اندازه یابم[۲۷] سَخُن
نوآیین‌بدیهاش گردد کَهُن،

ز گیتی یکی گوشه او را دهم[۲۸]
سپاسی ز[۲۹] دادن[۳۰] بدو[۳۱] برنهم[۲۸]،

همه[۳۲] آشتی[۳۳] گردد این جنگ ما
بدین[۳۴] رزم بر کردن[۳۵] آهنگ ما

مرا زآشتی[۳۶] سودمندی بود
خرد بی‌گمان تاج‌بندی[۳۷] بود[۳۸]

۱ـ (ق۲: اگر)  ۲ـ ک: نیارد  ۳ـ س: همی سوی؛ ل۲: به فرمان؛ (لن: به دنبال)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲ ـ ب)  ۴ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): سوی پشت؛ (ق۲: را به پشت)؛ متن = ل، ق (نیز ل۳)  ۵ـ ل۲: این؛ (ب: آن)؛ لی این بیت را ندارد  ۶ـ ک: همان  ۷ـ س، ق (نیز ق۲، آ، ب): کس؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲)  ۸ـ س (نیز ب): مستمند؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن ـ آ)  ۹ـ ل: کار؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب)  ۱۰ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، و ـ ب): بزشکان؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ)؛ لی این بیت را ندارد  ۱۱ـ س، ل۲ (نیز آ، ب): پای؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲ ـ پ، لن۲)؛ لن، و این بیت را ندارند  ۱۲ـ (ق۲: گفتن سرآمد)؛ ل: بر جنگ رفتن بسی شد؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ ب)  ۱۳ـ ق: به  ۱۴ـ س (نیز ب): وگر؛ ق (نیز لی): یا؛ (ق۲: اگر)؛ ل: بدان سر دگر؛ ل۲ (نیز لن، و، لن۲): دل‌افروز و هم؛ (ل۳: بران در دگر؛ پ: ازآن و ازاین)؛ متن = ک (نیز آ)  ۱۵ـ س، ق (نیز لی، پ، لن۲، ب): بدین؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ)  ۱۶ـ ق، ل۲ (نیز لن، لی ـ ل۳، و ـ ب): پرخاشجو؛ ل (نیز پ): به پرخاش بهرام یل (پ: چون)؛ متن = س، ک (نیز ق۲)  ۱۷ـ ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ): دیو؛ متن = س، ق (نیز لن، ل۳، و، ب)  ۱۸ـ ل، ق: درّنده؛ ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): غرّنده؛ متن = س، ک (نیز لن، پ، و، لن۲)  ۱۹ـ (لی، ل۳، آ: که)  ۲۰ـ ل: باشیم؛ ک: باشند؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب)  ۲۱ـ (ق۲: نیاید)  ۲۲ـ ل۲: نیک  ۲۳ـ ل: زین؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب)  ۲۴ـ (لی، لن۲: کنیم)  ۲۵ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): سستی؛ س (نیز لی، آ، ب): که خسروپرستی؛ متن = (ل۳)  ۲۶ـ (لن: به؛ ل۳: ازو گر به؛ لن۲: ازو گر بر)؛ متن ← ۲۷ـ س (نیز لی، آ، ب): اگر او به اندازه گوید (آ: راند)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و)  ۲۸ـ س، ق، ک (نیز لی، لن۲، آ): دهیم ـ برنهیم؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و)  ۲۹ـ س (نیز لن، لی، و، لن۲، آ): به؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، ب)  ۳۰ـ ق (نیز ق۲، ل۳): یزدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۳۱ـ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، ب): برو؛ (ل۳: بسر؛ پ: به خود؛ آ: بدین)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی)  ۳۲ـ (ل۳: همی)  ۳۳ـ (لی، ب: راستی؛ ق۲: ز گردان تهی)  ۳۴ـ ل (نیز ق۲): برین  ۳۵ـ ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): رزمگه کردن (ل: جستن؛ ق: گردد؛ ب: کرد)؛ ل۲ (نیز لن، و): رزم و این کردن؛ متن = س  ۳۶ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): مرا راستی؛ ل۲ (نیز لن، و): سرآشتی؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)  ۳۷ـ ق (نیز لی، آ، ب): تاج‌مندی (در آ حرف یکم نقطه ندارد)؛ ل۲: تاج کندی؛ (لن: تاج تندی؛ ق۲: کاربندی؛ پ: بی‌گزندی)؛ متن = ل، س، ک (نیز و، لن۲؛ در س حرف سوم و در و حرفهای یکم و چهارم و پنجم نقطه ندارند): تاج‌بندی ← تا چه بندی؟  ۳۸ـ (ل۳: به آید چو در جنگ تندی بود)

چو بازارگانی کند[۱] پادشا[۲]    ازو شاد گردد[۳] دلِ پارسا[۲]
بدو گفت گستهم کای[۴] شهریار    انوشه بدی[۵] تا بود روزگار،
همی گوهر افشانی اندر سُخُن    تو داناتری، هرچ[۶] باید[۷] بکن!
تو بر دادی و بنده[۸] بیدادگر!    تو پُرمغزی و او پُر از[۹] باد سر!

چو بشنید[۱۰] خسرو بپیمود راه    خرامان بیامد به[۱۱] پیش سپاه
بپرسید بهرامِ یل را ز دور    همی‌جست هنگامه‌ی رزم[۱۲] سور
به بهرام گفت: ای سرافراز[۱۳]مرد    چگونه‌ست کارت به دشت نبرد؟
تو درگاه[۱۴] را همچو پیرایه‌یی    همان تخت[۱۵] و دیهیم را مایه‌یی[۱۶]
ستونِ سپاهی به هنگام رزم    چو شمع درخشنده هنگام[۱۷] بزم
جهانجوی گردی و[۱۸] یزدان‌پرست    مداراد دارنده باز از تو[۱۹] دست!
سگالیده‌ام[۲۰] روزگار[۲۱] ترا    به خوبی بسیچیده[۲۲] کار[۲۳] ترا:
ترا با سپاه تو مهمان کنم    ز دیدار تو رامشِ جان کنم
سپهدار ایرانت خوانم به داد    کنم آفریننده را بر تو یاد[۲۴]

۱ـ ق (نیز لی): بود ۲ـ(لی: پارسا ـ پادشا) ۳ـ ل: باشد؛ متن = س، ق، ک (نیز لن ـ ب): ل۲ این بیت را ندارد؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ز مردیست گر باشدت آرزو    برآیدت از دشمن زشتخو
(ق۲: ز مردی بود گر ترا آرزوی    (ق۲: نباشی به آزار کس کینه‌جوی)

۴ـ(لن: بدو گستهم گفت ای) ۵ـ س، ک (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): بزی؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۶ـ س ـ ل۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۷ـ س ـ ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): خواهی؛ (ق۲، و: دانی)؛ متن = ل ۸ـ(لن۲: خصم)؛ س: برداد و بهرام؛ (ب: برداد و بندوی)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن ـ و، آ) ۹ـ س، ل۲ (نیز لی ـ لن۲، ب): مغز و او را پر از؛ ق، ک: ترا سر پر از مغز و او؛ متن = ل (نیز ق۲، آ)؛ ق، ل۲ در اینجا سرنویس دارند. ق: گفتار در مناظرهٔ خسروپرویز و بهرام چوبینه؛ ل۲: رسیدن بهرام چوبینه و خسروپرویز؛ بنداری (۱۴۳ـ۱۷۲): فسأل برویز أصحابه عن بهرام. فقال له أخ لبهرام یسمی کُردویه، و کان یخدم برویز و یختص به: إنه صاحب الفرس الأبلق (= ۱۴۴، ۱۴۵) ۱۰ـ(پ، ب: بشنود) ۱۱ـ ک (نیز ق۲، ل۳): ز ۱۲ـ س (نیز لی، آ، ب). هنگام پیکار؛ ک: به هنگام رزم او همی‌جست؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۳ـ(ق۲: گرانمایه) ۱۴ـ س (نیز ب): مر گاه؛ (ل۳: برگاه)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز هفت دستنویس دیگر) ۱۵ـ ل: تاج؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۱۶ـ(آ: پایهٔ) ۱۷ـ س (نیز و، آ): درخشان گه ساز؛ ق: درخشان به بستان؛ ک: درخشان به هنگام؛ ل۲ (نیز لن، ب): درخشان گه ساز و؛ (ق۲: درخشان چو سازی تو؛ لی: درخشان گه شاد؛ پ: درخشان بوی روز؛ لن۲: درخشان بنازنده)؛ متن = ل؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۸۱ آمده است ۱۸ـ س (نیز آ، ب). گردوی؛ (لی: گردان) ۱۹ـ س (نیز لی، ب): به دارای دارنده یازید (لی: یازند)؛ (ق۲: برانم که بر بد نیازی تو؛ آ: به دادار دارنده بازآر)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لی، و، لن۲)؛ ل۳، پ این بیت را ندارند ۲۰ـ س: سگالیده او؛ (لی: سگالیدم آن؛ ب: سگالیدم از)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز هفت دستنویس دیگر) ۲۱ـ ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ): روزگاری؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، و ـ ب) ۲۲ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): پسندیده؛ متن = ل ۲۳ـ ک، ل۲ (نیز لن، ل۳): کاری؛ (پ: کاه)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، و ـ ب) ۲۴ـ بنداری (۱۷۳ـ۱۸۱): فناداه و قال: یا بهرام! إنک عماد دولتنا، و سند بیتنا. و نحن نستظهر بک و نرید أن نولیک سالاریة عساکرنا، و نقدمک علی جمیع أمرائنا و إصبَهبَذینا





سخُنهاش[۱] بشنید بهرام گرد    عنانِ ابلقِ فشک‌دم[۲] را سپرد
هم از پشت آن باره بردش نماز    همی‌بود پیشش زمانی[۳] دراز
چُنین داد پاسخ مر[۴] ابلق‌سُوار[۵]    که من خرّمم، شاد و به‌روزگار[۶]
ترا روزگار بزرگی مباد!    نه[۷] بیداد دانی ز شاهی[۸] نه داد!
الانشاه چون شهرباری کند    وُرا مرد بدبخت[۹] یاری کند
ترا روزگاری سگالیده‌ام    به نوّی[۱۰] کمندیت مالیده‌ام[۱۱].
بزودی یکی دار سازم بلند    دو دستت ببندم به خمّ کمند،
بیاویزمت زان[۱۲] سزاوار[۱۳]دار    ببینی[۱۴] ز من تلخی روزگار!

چو خسرو ز بهرام پاسخ شنید    رخش گشت همچون گل[۱۵] شنبلید
بدانست[۱۶] کو دل[۱۷] ز تخت و کلاه    همی‌نگسلاند[۱۸] به آیین و راه[۱۹]
چُنین داد پاسخ که ای ناسپاس    نگوید چُنین مردِ یزدان‌شناس!
چو مهمان به خان[۲۰] تو آید ز دور    تو دشنام سازی به هَنگام سور،
نه آیین شاهان بود زین نشان    نه آنِ سُوارانِ[۲۱] گردنکشان،
نه تازی[۲۲] چُنین کرد و[۲۳] نه پارسی    اگر بشمری[۲۴] سال صدبار سی!
ازین ننگ دارد خردمندمرد    تو[۲۵] گردِ درِ ناسپاسی مگرد!
چو مهمانت آوازِ فرّخ دهد    برین[۲۶]گونه‌بر دیو[۲۷] پاسخ دهد[۲۸]!

۱ـ ق: سخنها چو ۲ـ(ق۲: تیزتک)؛ ل: بارهٔ تیزتک؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۳ـ(ل۳: زمانی همی‌بود پیشش) ۴ـ س، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب): پس؛ ل۲ (نیز لن): پاسخش؛ (و: پاسخش داد؛ لن۲: گفت بهرام)؛ متن = ل ۵ـ(پ: چنین گفت کای ناسزاوارشاه) ۶ـ س (نیز لی، ب): خرم و شادم از روزگار؛ (پ: به افسون به شاهی نیابی تو راه)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۷ـ(ب: تو) ۸ـ ق (نیز ب): شاهان؛ (و: ز شاهی نه بیداد دانی)؛ لی این بیت را ندارد ۹ـ(ب: بر تخت)؛ ق: مرگ بر تخت ۱۰ـ ق: موی؛ دستنویس‌های دیگر: نوبی ۱۱ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): کمندت (ل۳: کمندی) بمالیده‌ام؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ) ۱۲ـ س (نیز ب): بر ۱۳ـ(لن۲: سرافراز) ۱۴ـ ل۲ (نیز ب): نبینی؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن خسرو بهرام چوبینه را؛ پ پس از بیت ۱۸۹ افزوده است:

ترا نیست گردانم از روی دهر    ز شاهی مرا هست امروز بهر

۱۵ـ(ل۳: همگونهٔ)؛ ل: به رخساره شد چون گل؛ متن = س ـ ل۲ (نیز هشت دستنویس دیگر) ۱۶ـ(ل۳: ندانست) ۱۷ـ(پ: کو زا) ۱۸ـ ل۲ (نیز لی، پ، لن۲): بگسلاند؛ در س، ک، و حرف یکم نقطه ندارد ۱۹ـ ک: وز آیین و گاه؛ ل۲ (نیز لن ـ ب): به (ق۲: بر؛ ل۳: ز) آیین شاه؛ متن = س؛ ل، ق این بیت را ندارند ۲۰ـ ل، س، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ): خوان؛ متن = ک، ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

به بهرام گفت ای سرافرازمرد    به خود گشته مغرور و ناسازمرد
تو مهمان خود را به دار افکنی    ازینسان تو بنیاد کار افکنی

۲۱ـ س، ق، ک (نیز لی، و، لن۲): سواران و؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب) ۲۲ـ(ل۳: رازی) ۲۳ـ ق: <و> ۲۴ـ س (نیز لی، ب): بشمرد ۲۵ـ ل: به؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۲۶ـ ک (نیز لی): بدین ۲۷ـ ک (نیز لن۲): نزد تو ۲۸ـ(آ: ورا در سخن رای فرّخ نهد)؛ ق این بیت را ندارد

بترسم[۱] که روز بد آیدْت[۲] پیش — که سرگشته بینمْت بر[۳] رای خویش!
ترا چاره بر دستِ آن پادشاست — که زنده‌ست جاوید و[۴] فرمانرواست!
گنهکارِ یزدانی و ناسپاس! — تن اندر نکوهش، دل اندر هراس!
مرا چون الان‌شاه خوانی‌همی؟! — ز گوهر به یک سو نشانی[۵]همی؟!
مگر[۶] ناسزایم[۷] به شاهنشهی؟! — نه زیباست بر من کلاه مِهی؟!
چو کسری[۸] نیا و چو هرمز پدر — که را دانی از من سزاوارتر؟!

وُرا[۹] گفت بهرام کای[۱۰] بدنشان — به گفتار و کردار[۱۱] چون بیهشان،
نخستین ز مهمان گشادی سَخُن — سرشتت بد[۱۲] و داستانت[۱۳] کَهُن،
ترا با سَخُن‌های شاهان چه کار — نه فرزانه[۱۴]مردی، نه جنگی‌سُوار
الان‌شاه بودی، کنون کهتری — هم از بنده‌ی بندگان[۱۵] کمتری
گنهکار و بی‌بر توی در[۱۶] جهان — نه شاهی، نه زیباسری از[۱۷] مِهان
به شاهی[۱۸] مرا خواندند آفرین — نمانم[۱۹] که پی برنهی بر زمین!
دگر آنک[۲۰] گفتم[۲۱] که بداختری — نزیبد ترا شاهی و مهتری،
ازآن گفتم ای ناسزاوارشاه — که هرگز مبادی تو در[۲۲] پیشگاه[۲۳]،
که ایرانیان بر توبر[۲۴] دشمنند — بکوشند و بیخت ز بُن[۲۵] برکنند[۲۶]
بدرّند بر تنت‌بر[۲۷] پوست و رگ[۲۸] — سپارند گوشت استخوانت به سگ[۲۹]

بدو گفت خسرو که ای بدکُنش[۳۰] — چرا گشته‌یی تند و برترمنش؟

۱ـ(لی: به آنم) ۲ـ(لن[۲]: آید به) ۳ـک: از؛ (ل[۳]، لن[۲]: رانی همی)؛ س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، آ، ب): که برگشته (لی: برگشت) دانی (پ: رانی؛ آ: بینی) همی؛ ق: که برگشتهٔ از ره و؛ متن = ل ۴ـ(لی: <و>؛ آ: که جاوید زندست و) ۵ـل: سوم دانی؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب) ۶ـ(لی، و: اگر) ۷ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، لی ـ و، ب): ناسزاام؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، لن[۲])؛ آ این بیت را ندارد ۸ـس: خسرو؛ آ این بیت را ندارد؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن بهرام خسرو را ۹ـ(ق[۲]، لی، لن[۲]: بدو) ۱۰ـ(لن: ای) ۱۱ـ(لن: به کردار و گفتار)؛ آ این بیت را ندارد ۱۲ـس، ق (نیز لی، لن[۲]): سرشت بد؛ (ق[۲]: سخن نو بد؛ ل[۳]: سر شب بد؛ پ: سرشتت نو)؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، و، ب) ۱۳ـس (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]): داستان؛ ق، ک: روزگار؛ (ب: داستانها)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و)؛ آ این بیت را ندارد ۱۴ـ(پ: فرزند)؛ در ق[۲] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ ق این بیت را ندارد ۱۵ـ(لی: بندگان بندهٔ؛ ل[۳]: کهتر کهتران)؛ ق این بیت را ندارد ۱۶ـس (نیز لی، ب): تو اندر؛ ک، ل[۲]: تویی در؛ ل (نیز لن، ل[۳]ـآ): گنهکار بی‌بر تویی (ل: توی) در (و: از)؛ ق: گنه کرده اکنون تویی در؛ (ق[۲]: گنهکارتر کس تویی در)؛ متن ← ل، ک، ل[۲] ۱۷ـ(لی: نه دنیاسری از؛ ل[۳]: نه زیبای تخت؛ ق[۲]: نه شاهی نه زیبای تخت) ۱۸ـ(پ: سپاهی) ۱۹ـ(آ: نماندم)؛ در ق[۲] این بیت پس از بیت ۲۱۳ آمده است ۲۰ـ(ل[۳]، پ، لن[۲]: که) ۲۱ـل (نیز ق[۲]، لی، و): گفتی (در لی به گفتم تصحیح شده)؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب) ۲۲ـک: بر ۲۳ـل، ل[۲] (نیز لن، لی، پ): پیش‌گاه؛ متن = س، ق، ک (نیز ل[۳]، و ـ پ) ۲۴ـ(ل[۳]: مرترا) ۲۵ـس: و این بخت (حرف یکم بی‌نقطه) تو؛ ق، ک (نیز و): و بختت (حرف یکم بی‌نقطه) ز بن؛ (لی، ب: کین بخت بد؛ آ: کین تخمه را)؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۲۶ـل[۲]: کین بخت (حرف یکم بی‌نقطه) را بشکنند ۲۷ـ(ل[۳]: مر) ۲۸ـس (نیز ب): پوست گرگ ۲۹ـل[۲]: به مرگ؛ ل: پس استخوانت به سگ؛ س (نیز ب): گوشتت به دیو سترگ؛ (لن: گوشت و استخوانت به سگ؛ ق[۲]: گوشت تنت را به سگ؛ لی: گوشتت به یوز و به کرگ؛ لن[۲]: گوشت و پی تو به سگ)؛ متن = ق، ک (نیز ل[۳]، پ، و، لن[۲]، آ)؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن خسرو بهرام را ۳۰ـ(ب: بدتنش)





که[۱] آهوست بر مرد گفتار زشت — ترا اندر[۲] آغاز بود این[۳] سرشت!
ز مغز تو بگسست[۴] روشن‌خرد — خُنک نامور کو خرد پرورد[۵]!
هرآن[۶] دیو کآید زمانش دراز — زبانش[۷] به گفتار گردد دراز
نخواهم که چون تو یکی پهلوان — به[۸] تیزی[۹] تبه گردد و ناتوان
سَزد گر ز دل خشم بیرون کنی — نجوشی و بر[۱۰] تیزی افسون[۱۱] کنی
ز دارنده‌ی[۱۲] دادگر یاد کن! — خرد را بدین[۱۳] یاد[۱۴] بنیاد کن!
یکی کوه داری[۱۵] به پیش[۱۶]اندرون — که گر[۱۷] بنگری[۱۸] برتر[۱۹] از بیستون
گر از تو یکی شهریار آمدی — مُغیلان بی‌بر[۲۰] به بار[۲۱] آمدی
ترا دل بر[۲۲] اندیشه‌ی مهتریست[۲۳] — ببینیم[۲۴] تا خواست[۲۵] یزدان به‌چیست[۲۶]!
ندانم که آموخت این بدتنی[۲۷] — ترا با چُنین کیش[۲۸] آهرمنی[۲۹]
هرآن کین[۳۰] سَخُن با تو گویدهمی — به گفتار مرگ تو جویدهمی

بگفت و[۳۱] فرود آمد از خِنگِ عاج — ز سر برگرفت آن بهاگیر[۳۲]تاج
بنالید و سر سوی خورشید[۳۳] کرد — ز[۳۴]یزدان دلش پر ز[۳۵]اومید[۳۶] کرد
چُنین گفت کای[۳۷] روشنِ[۳۸] دادگر — درخت امید از تو آید[۳۹] به بر،
تو دانی[۴۰] که بر پیش[۴۱]، این بنده کیست — کزین ننگ بر[۴۲] تاج باید گریست!
[وُ زآنجا سبک[۴۳] شد به‌جای نماز — همی‌گفت با داورِ پاک[۴۴] راز:]

۱ـ(لی: گر) ۲ـ(لن: خود از؛ و، لن[۲]: خود ز) ۳ـق: بد زان ۴ـق: دورست؛ ک: رفتست ۵ـق: برخورد ۶ـق: همان ۷ـ(لی: زفانش) ۸ـ(ق[۲]: ز) ۹ـل: تندی؛ (ب: پیری)؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن ـ آ) ۱۰ـس (نیز لی، آ): نجوشی (آ: بجوشی) برین (لی: بدین)؛ ق: به خوبی ابر؛ متن ← ۱۱ـک: تندی افسون؛ ل: به خوبی و پیروزی افزون؛ ل[۲]: نه تیری و بر تیری افسون (!)؛ (پ: نجوشی و بر توبه افزون؛ ب: نجوشی برین پیری افزون (!))؛ متن = (لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]) ۱۲ـق: دانندهٔ ۱۳ـک (نیز پ ـ ب): برین؛ (ل[۳]: بدان)؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی)؛ س این بیت را ندارد ۱۴ـق (نیز ق[۲]): کار؛ ل[۲]: داد ۱۵ـس[۲]: دارد ۱۶ـل (نیز پ): زیر؛ متن = س ـ س[۲] (نیز هشت دستنویس دیگر) ۱۷ـ(لن: چون) ۱۸ـس[۲]: بنگرد ۱۹ـل[۲]: بتر ۲۰ـ(ق[۲]: به هر جا) ۲۱ـک: باد (!)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۲۲ـ(پ، آ: پر)؛ ق، س[۲]: در دل ۲۳ـل: مهر کیست؛ متن = س ـ س[۲] (نیز هشت دستنویس دیگر) ۲۴ـ(لی: ندانیم) ۲۵ـل (نیز ق[۲]، پ): رای؛ متن = س ـ س[۲] (نیز لن، لی، و ـ ب) ۲۶ـق: کزین ننگ بر تاج باید گریست (۲۲۳ب ـ ۲۲۹آ را انداخته و از ۲۲۳آ و ۲۲۹ب یک بیت ساخته است)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۲۷ـ(لن[۲]: برتنی)؛ ل، ک: که آموختت (ک: آمختت) این بدتنی؛ س، ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب): کت آموخت این برتری (ل[۲]، پ، آ: بدتنی)؛ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و): که آموختت بدتنی (لن، ل[۳]: برتنی؛ و: این منی)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۸ـک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ، ب): تا چنین گشتی؛ س[۲]: تو آنکس چنین گشتن (!)؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و) ۲۹ـ(ق[۲]، و، لن[۲]، آ: اهریمنی؛ لی: بدگوهری)؛ دستنویس‌های دیگر: اهرمنی ۳۰ـس (نیز لی، ب): کو؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز هفت دستنویس دیگر) ۳۱ـ(ق[۲]: این) ۳۲ـ(ل[۲]: ز یاقوت) ۳۳ـک: خرشید ۳۴ـس، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، آ، ب): به؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و) ۳۵ـ(لن[۲]: دلش را پر) ۳۶ـهمهٔ دستنویس‌ها: امّید؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۷ـ(لن: ای) ۳۸ـس[۲]: داور ۳۹ـ(ق[۲]: من آور) ۴۰ـ(ب: بدانی) ۴۱ـ(و، لن[۲]: در پیش؛ پ: به پیش من)؛ س[۲] (نیز ل[۳]): تو داناتری خودکه ۴۲ـس: این ۴۳ـق: بیامد ۴۴ـق: داد؛ متن = ل؛ س، ک، ل[۲]، س[۲]، لن ـ ب این بیت را ندارند؛ در ق بیت‌های ۲۷۷ـ۳۱۵پ پیش از بیت ۲۳۰ آمده‌اند

گر این[۱] پادشاهی ز تخم کیان / بخواهد شدن، تا نبندم[۲] میان،
پرستنده باشم به آتشکده / نخواهم[۳] خورش جز ز شیرِ[۴] دده[۵]،
ندارم به گنج‌اندرون زرّ و سیم / به گاه[۶] پرستش بپوشم گلیم؛
گر[۷] ایدونک[۸] این پادشاهی مراست[۹] / پرستنده‌یی یابیم[۱۰] داد و راست[۱۱]،
تو پیروز گردان سپاه مرا! / به بنده مده[۱۲] تاج و گاه[۱۳] مرا!
اگر کام دل یابم[۱۴] این[۱۵] تاج و[۱۶] اسپ / بیارم[۱۷] دوان[۱۸] پیش آذرگشسپ،
همین[۱۹] یاره و طوق و این[۲۰] گوشوار / همین[۲۱] جامه‌ی زرّ[۲۲] گوهرنگار،
همان نیز ده[۲۳] بدره دینار[۲۴] زرد / فشانم[۲۵] برآن[۲۶] گنبدِ لاژورد[۲۷]!
پرستندگان را دهم[۲۸] صد[۲۹]هزار / درم[۳۰]، چون شوم بر[۳۱] جهان شهریار[۳۲]!
ز[۳۳] بیداد شهری که ویران شده‌ست[۳۴] / گذرگاه گوران و شیران[۳۵] شده‌ست[۳۴]،
برآن[۳۶] نیز دینار چون صدهزار / فرستم چو برگردم از کارزار!
ز بهرامیان هرک[۳۷] گردد اسیر / به پیش من آرد کسی[۳۸] دستگیر،
پرستنده‌ی فرّخ‌آتش کنم! / دل موبد و هیربد خوش کنم!

۱ـ ق: که گر ۲ـ س (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ، ب): ببندم؛ در ل، ک، ل[۲] حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و) ۳ـ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، آ، ب): نسازم؛ (پ: بسازم)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن[۲]) ۴ـ س[۲]: شیر و؛ (لن، لی، لن[۲]: به شیر و؛ و، ب: به شیر)؛ متن ← ۵ـ (لی: بره)؛ متن = ل ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ) ۶ـ ق (نیز پ، لن[۲]): کار ۷ـ ق، ک (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]): ور ۸ـ (ل[۳]، آ: که) ۹ـ (ل[۳]: تراست) ۱۰ـ (لن: یا نیم)؛ ل: پرستنده و ایمن و؛ س (نیز ب): پرستنده باشم ابا؛ ق: پرستنده ماییم با؛ ک، ل[۲] (نیز لی، لن[۲]): پرستنده باشیم با؛ س[۲] (نیز ل[۳]): پرستندگانیم با؛ (ق[۲]: نگیرم به گیتی بجز)؛ متن = (پ؛ ← ق، لن) ۱۱ـ س، ق (نیز لی، لن[۲]، ب): داد راست؛ (و: پرستنده باشم داد!؛ آ: پرستنده باشیم بی‌بیم و کاست) ۱۲ـ (آ: بجو نامده!) ۱۳ـ (ب: گاه و تاج)؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

چو گردم‌همی بر جهان شهریار / ببخشم من این تاج گوهرنگار
همان زندگان را به آتشکده / فرستم هم از بهر جشن سده
ز بیداد شهری که ویران شدست / گذرگاه و مأوای شیران شدست (← ۲۴۰)

۱۴ـ س، ل[۲] (نیز لی، ب): گاه یابیم؛ (ل[۳]: کام یابم من)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ) ۱۵ـ ق: آن؛ ک (نیز آ): از؛ (لی: وگر) ۱۶ـ ق: کام ۱۷ـ ق (نیز ب): بیایم؛ (لی: سپارم؛ آ: بتازم) ۱۸ـ ل: دمان؛ (آ: روان)؛ متن = س ـ س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب) ۱۹ـ ق، س[۲]: همان؛ (ب: همی) ۲۰ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و ـ ب): و هم؛ ق: با؛ متن = ل (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]) ۲۱ـ ق: همه؛ س[۲]: همان؛ (ب: همی) ۲۲ـ ق (نیز پ): زرّ و؛ س (نیز ق[۲]، لن[۲]، ب): جام زرّین؛ ک (نیز لن، و): جامه و زین؛ (آ: جامه و زرّ)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لی، ل[۳])؛ ل[۲] این بیت را ندارد؛ در ق این بیت پس از بیت ۲۳۹ آمده است ۲۳ـ (لن، و: صد؛ لن[۲]، آ: برده و) ۲۴ـ ق: یاقوت ۲۵ـ ل[۲]: بسایم؛ (ب: نشانم) ۲۶ـ ل، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ): بر این؛ س، ق، ل[۲] (نیز لی): بدان؛ (لن: بدین)؛ متن = (لن[۲]) ۲۷ـ س، ق، ک (نیز لن ـ ل[۳]، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲])؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۸ـ (ل[۳]، پ، و: درم) ۲۹ـ ل: ده؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب) ۳۰ـ (ل[۳]، و: دهم) ۳۱ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، آ، ب): در ۳۲ـ ل، ق (نیز پ): فرستم چو برگردم از کارزار (۲۳۹ب ـ ۲۴۱آ را انداخته و از ۲۳۹آ و ۲۴۱ب یک بیت ساخته‌اند)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۳۳ـ ک: به ۳۴ـ س: بود؛ ل[۲] (نیز ب): شود؛ متن = ک (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۳۵ـ س (نیز ب): شیران و گوران؛ (آ: کنام پلنگان و شیران)؛ متن = ک (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲])؛ ل، ق، س[۲]، ق[۲] (← ۲۳۵پ)، پ این بیت را ندارند ۳۶ـ ل[۲]: از آن؛ (لی، ل[۳]: بدان؛ و: کان!؛ ب: برو)؛ متن = س، ک (نیز لن، لن[۲]، آ)؛ ل، ق، س[۲]، ق[۲]، پ این بیت را ندارند (← ۲۳۹)؛ ل[۳] پس از این بیت افزوده است:

بکوشم که آباد گردد ز نوْ / نمانم که باشد پر از خار و خو

۳۷ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): که؛ متن = ل ۳۸ـ (پ: کسش)





بگفت این و از[۱] خاک بر پای خاست / ستمدیده گوینده‌یی بود[۲] راست!
ز جای نیایش بیامد چو گرد / به بهرام چوبینه آواز کرد،
که ای دوزخی بنده‌ی[۳] دیوِ نر[۴] / خرد دور و[۵] دور از تو آیین و فر،
ستمگاره[۶] دیوی‌ست با خشم و زور[۷] / کزین گونه چشم ترا کرد کور[۸]!
بجای خرد خشم و کین یافتی! / ز دیوان همی[۹] آفرین یافتی!
ترا خارستان[۱۰] شارستانی[۱۱] نمود! / یکی دوزخی[۱۲] بوستانی[۱۳] نمود!
چراغ خرد پیش چشمت[۱۴] بمرد! / ز جان و دلت روشنایی ببرد!
نبوده‌ست جز جادوی پُرفریب / که اندر بلندی[۱۵] نمودت[۱۶] نشیب!
به شاخی[۱۷] همی‌یازی[۱۸] امروز دست / که برگش[۱۹] بود زهر و بارش[۲۰] کَبَست!
نجسته‌ست هرگز تبار[۲۱] تو این! / نباشد به جوینده‌بر[۲۲] آفرین!
ترا ایزد این فرّ و برزت نداد[۲۳]! / نیاری[۲۴] ز گرگینِ میلاد یاد؟
ایا مردِ بدبختِ[۲۵] بیدادگر / به نابودنی‌ها[۲۶] گمانی مبر!
که خرچنگ[۲۷] را نیست پرّ[۲۸] عقاب! / نپرّد عقاب از برِ آفتاب!
به یزدان پاک و به تخت و کلاه / که گر من بیابم[۲۹] ترا بی‌سپاه،
اگر برزنم بر تو بر بادِ سرد / ندیدی[۳۰] مرا زنده اندر[۳۱] نبرد!

۱ـ ل، ق (نیز آ): وز ۲ـ س: پوینده میبود؛ (و: کوبندهٔ بود)؛ ل[۲] (نیز لی، ب): ستم‌دید و پویندهٔ بود؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ)؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

به یزدان هر آنکس که دل کرد راست / بیابد هر آنچش ز یزدان بخواست
(ق[۲]: ز یزدان امیدی که خواست)

۳ـ ل[۲]: بنده چون ۴ـ (ب: بی‌هنر) ۵ـ ل[۲] (نیز ل[۳]): <و> ۶ـ (ق[۲]: ستمدیده؛ ل[۳]: ستمکار) ۷ـ (و: درد) ۸ـ (و: کور کرد)؛ ل[۲]، لی این بیت را ندارند ۹ـ ل: کنون؛ ق، ک (نیز و): همین؛ (ل[۳]: بجای خرد)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، آ، ب) ۱۰ـ ق، ل[۲] (نیز لی، پ، ب): خارسان ۱۱ـ س، ق، ک (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): بوستانی؛ ل[۲]: گورسانی؛ (پ: شارسانی)؛ متن = ل ۱۲ـ س (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): دوزخت؛ (لن[۲]: چو دوزخ یکی) ۱۳ـ س، ک (نیز لن، و، لن[۲]، آ): شارستانی؛ ق، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، ب): شارسانی؛ (ق[۲]: کارستانی)؛ متن = ل (نیز پ)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۱۴ـ س، ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب): مغزت؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲])؛ لن، و این بیت را ندارند ۱۵ـ ق: بدی‌ها ۱۶ـ (لی: نبودت؛ آ: نمودی) ۱۷ـ ک: شاهی ۱۸ـ س[۲]: زدستی تو ۱۹ـ ق: بیخش ۲۰ـ س[۲] (نیز ل[۳]): که زهرش بود بار و برگش؛ (لی: که زهرش بود برگ و بارش) ۲۱ـ س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ب): نیای؛ (آ: نیاز)؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]) ۲۲ـ س، ل[۲] (نیز آ): بس؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب) ۲۳ـ س (نیز لی، ب): زور و فرّه بداد (لی: که داد؛ در س بداد نقطه ندارد)؛ ق: زور و این برز داد؛ ک، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]): برز و فرّه نداد (ل[۲]: بداد)؛ س[۲] (نیز ق[۲]، و): برز و این فرّ و (ق[۲]: که؛ و: فرّه) داد؛ (پ: برز و آیین نداد؛ آ: فرّ و این برز داد)؛ متن = ل (نیز ل[۳]؛ در ل نداد نقطه ندارد) ۲۴ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ ب): نداری؛ متن = ل (نیز ق[۲]، لی)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که این شاخت از بیخ وی زد چنین / به شاهی نکرد او چو تو دل به کین

۲۵ـ (پ: بدبخت و) ۲۶ـ (پ: بر)؛ س (نیز لی): نابوده تنها ۲۷ـ س، ق، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): جز جنگ (← خرچنگ) ۲۸ـ س، ل[۲] (نیز لی): پرّان؛ پ این بیت را ندارد ۲۹ـ ل[۲]: ببینم؛ (آ: که کوشش بیابم!) ۳۰ـ س[۲]: نبینی؛ متن ← ۳۱ـ س، ل[۲] (نیز لی، ب): دیده اندر، (لن، و: بیش)؛ ل: نباشی بره (بی‌نقطه) رنجه اندر؛ ق (نیز ق[۲]): نباشی تو (ق[۲]: ندارمت) رنجه ز گرد؛ متن = ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، لن[۲]، آ)

سخن‌ها شنیدیم چندی[۱] درشت    به پیروزگر بازهشتیم[۲] پشت!
اگر من سزاوار شاهی نیم    مبادا که در زیردستی زیم[۳]!

چُنین پاسخش داد[۴] بهرام[۵] باز    که ای بی‌خرد[۶] ریمنِ[۷] دیوساز[۸]،
پدرت[۹] آن جهاندار[۱۰] دین‌دوست[۱۱] مرد    که هرگز نزد بر کسی باد سرد[۱۲]،
چنو[۱۳] مرد را ارج نشناختی    به خواری ز تخت[۱۴] اندرانداختی،
پس او[۱۵] جهاندار خواهی بُدن[۱۶]؟!    خردمند و بیدار خواهی بُدن[۱۶]؟!
تو ناپاکی[۱۷] و دشمن ایزدی!    نبینی ز نیکی‌دهش جز بدی[۱۸]!
گر ایدونک[۱۹] هرمز نه بر داد[۲۰] بود    زمین و زمان[۲۱] زو[۲۲] به فریاد بود،
تو فرزند اویی[۲۳]، نباشد[۲۴] سزا[۲۵]    بر[۲۶] ایران و نیران[۲۷] شدن[۲۸] پادشا!
ترا زندگانی نباید، نه تخت[۲۹]!    یکی دخمه‌یی بس[۳۰] که دوری ز بخت[۳۱]!
همان[۳۲] کین هرمز کنم[۳۳] خواستار!    دگر کاندر ایران[۳۴] منم شهریار[۳۵]!
کنون تازه کن بر من این داستان    که از راستان[۳۶] گشت[۳۷] همداستان،

۱ـ س (نیز ب): چندین ۲ـ س، ل۲ (نیز ق۲، و): هستیم (← هشتیم)؛ لی این بیت را ندارند ۳ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): مباد آنکه (س: انک) در زیر گاهی نیم؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ)؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن بهرام خسرو را ۴ـ س، ق، ک (نیز ق۲، ل۳): داد پاسخش؛ س۲: پاسخ آورد؛ (ب: داد پاسخ به)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن۲، آ) ۵ـ (لی، پ: داد بهرام پاسخش) ۶ـ س۲: ناسزا ۷ـ ق: دشمن ۸ـ (ق۲: چاره‌ساز؛ پ: دیرساز)؛ لن، و این بیت را ندارند؛ در ل۳ پس از این بیت، بیت ۲۶۴ آمده است ۹ـ (و: پدرم) ۱۰ـ س۲: جهانگیر ۱۱ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): دین‌دار؛ ق: آزاد؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۲ـ ق: که چون او نبودی کسی در نبرد ۱۳ـ س (نیز لی، لن۲): چنان؛ ل۲، س۲ (نیز پ، ب): چنین؛ (ق۲: چو او)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل۳، و، آ) ۱۴ـ ل۲: رخت ۱۵ـ ق: پس از او؛ (لن: پس از وی؛ ل۳: پس از تو) ۱۶ـ (ق۲: شدن) ۱۷ـ ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ناپاکی؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق۲، لی، و) ۱۸ـ (لن۲: بخردی)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۹ـ (ل۳: که) ۲۰ـ ل: هرمزد بیداد؛ (آ: هرگز (← هرمز) نه برداد)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۱ـ ل، س۲ (نیز لن، و، لن۲): زمان و زمین؛ (آ: زمانی زمین)؛ متن = ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۲ـ ق: جز؛ س۲: را؛ س، ل۲، لی، ب این بیت را ندارند ۲۳ـ (لن۲: او را) ۲۴ـ (لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲: نباشی)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز آ) ۲۵ـ ل: سزای ۲۶ـ ل، ق (نیز آ): به؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۷ـ ل، ق، س۲ (نیز آ): توران؛ (لن۲: بیران (← نیران)؛ ق۲: ایرانیان بر)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، پ، و) ۲۸ـ ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): شده؛ متن = ق، ک؛ س، ل۲، لی، ب این بیت را ندارند ۲۹ـ (لن، ل۳، پ، لن۲: بخت؛ ب: به تخت)؛ متن = ک (نیز لی، آ)؛ در ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، و) حرف یکم تخت نقطه ندارد ۳۰ـ س (نیز لی، ب): دخمه بر (ب: پر) کن؛ ق: دخمه بگزین؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و): دخمه بس کن؛ ل۲: دخمهٔ کن؛ متن = ل (نیز لن۲) ۳۱ـ ک (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲): تخت؛ در ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، ب) حرف یکم نقطه ندارد؛ متن تصحیح قیاسی است؛ (آ: همه دخمه باید که دوزی نه رخت!)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

وگر او نداند (ق۲: چنو بر مرا خود) خداوند بود    چرا داغ تو چشم او را بسود

۳۲ـ ق، ک (نیز لن، ق۲): همی؛ س۲ (نیز ل۳، لن۲): همین؛ (و: یکی)؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ، آ) ۳۳ـ ل۲: ورا؛ س (نیز لی، ب): منم در جهان کینه را ۳۴ـ (لن۲: ایرانیان!) ۳۵ـ ق: یادگار (در بالا به شهریار تصحیح شده) ۳۶ـ ک: باستان ۳۷ـ ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲): کیست؛ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): که اندر جهان (ب: ایدر همی) کیست (لی: چیست)؛ متن = ل (نیز ق۲)





که تو[۱] داغ بر چشم شاهان[۲] نهی،    کسی کو نهد نیز[۳] فرمان دهی[۴]،
وُزان[۵] پس بیایی[۶] که شاهی مراست؟    ز خورشید[۷] تا پشتِ[۸] ماهی مراست؟

بدو گفت خسرو که هرگز مباد    که باشد به درد[۹] پدر بنده شاد!
نبشته[۱۰] چنین[۱۱] بود و[۱۲] بود[۱۳] آنچ[۱۴] بود    سخُن بر[۱۵] سخُن چند خواهی[۱۶] فزود!
تو شاهی همی‌سازی از خویشتن    که گر[۱۷] مرگت آید نیابی کفن!
بدین[۱۸] اسپ و بَرگُستُوان کسان    یکی خسروی بآرزو[۱۹] نارسان!
نه خان و نه مان و نه بوم[۲۰] و نژاد[۲۱]    یکی شهریاری میان پُر ز باد!
بدین[۲۲] خواسته‌چیز و نام[۲۳] دروغ    نگیری تو بر[۲۴] تختِ شاهی فروغ!
ز تو پیش[۲۵] بودند گُنداوران    جهانجوی[۲۶] با گُرزهای گران،
نجستند شاهی که[۲۷] کهتر بُدند    نه اندرخور تخت[۲۸] و افسر بُدند!
همی هر زمان سر فرازی[۲۹] به[۳۰] خشم    همی آب خشم اندرآری[۳۱] به چشم،
زمانه به خشم آردت[۳۲] هر زمان    بجوشدهمی کژّی[۳۳] اندر گمان[۳۴]!

۱ـ س: چرا؛ (لی: همی؛ ب: چو تو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ س۲: شاهی ۳ـ س (نیز لی، ب): سر به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ ک (نیز لی): نهی ۵ـ ل، س (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): از آن؛ ل۲: ازین؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۶ـ ل۲: نباشی؛ متن = (پ، ب)؛ در دیگر دستنویس‌ها یک، دو یا همهٔ حرفها بی‌نقطه‌اند ۷ـ ک: خرشید ۸ـ ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ): برج؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب)؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن خسرو بهرام را ۹ـ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): که گردد به مرگ؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۰ـ ل، ق (نیز ل۳، و، لن۲): نوشته؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ) ۱۱ـ ک (نیز لن): چنان ۱۲ـ ل (نیز لن۲): <و> ۱۳ـ س (نیز لی، ب): نبشتست (س: نبستست) خیره پدر ۱۴ـ ل۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب): آنچه ۱۵ـ ک (نیز لن، ق۲): در ۱۶ـ ل: باید؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن ـ ب) ۱۷ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): کجا (؟)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ)؛ ق این بیت را ندارد ۱۸ـ س، ک (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): برین؛ متن = ل (نیز ق۲، و) ۱۹ـ (پ: به شاهی تویی خسروی)؛ ق، ل۲، س۲، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۲۰ـ (لی: نه بوم و نه مان) ۲۱ـ (ب: نجات!)؛ ل پس از این بیت افزوده است:

نه شاهی ترا هست و نه بوم و بر    یکی پهلوانی تهی کرده سر

۲۲ـ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳): برین ۲۳ـ ک: نامش؛ (لن، ل۳، پ: نامی؛ ب: بالا)؛ ل: لشکر و چیز نامی؛ س: خواسته نام و چندین؛ ق: خواستن جز که نام؛ (ق۲: خواسته چشم و نام)؛ متن = ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ؛ نیز ← لن، ل۳، پ) ۲۴ـ ل (نیز لن، پ، و، آ): نگیری برِ؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): نگیرد بر؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲) ۲۵ـ س: که پیش از تو ۲۶ـ ل (نیز و، آ): جهانجوی و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت افزوده است:

همان رستم زال و سام سوار    کزیشان سخن ماندمان یادگار
همان طوس و گودرز و گیو دلیر    چو بهرام و بیژن، چو گستهم شیر

۲۷ـ ق، س۲ (نیز پ): چو ۲۸ـ ق (نیز ق۲): تاج ۲۹ـ س، ک (نیز لی، پ، و، آ، ب): برفرازی (← برفروزی؟)؛ س۲: سرفرازم؛ (لن، لی۲: برفزایی)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳) ۳۰ـ (ق۲: ز) ۳۱ـ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳): آب شرمت نیاید؛ (لن، و، لن۲: شرم و آبت نیاید)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۳۲ـ (ب: آیدت؛ آ: به چشم آیدت) ۳۳ـ س (نیز لی، ب): کوری؛ (ق۲: به جوش آیدت کژی؛ ل۳: بجوشد کری تو!)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ) ۳۴ـ س۲: نهان؛ (لی: همان)؛ ل: همی بر تنت بدگمان؛ (پ: بجوشدت نابخردی در گمان)؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند

جهاندار شاهی ز[۱] داد آفرید / دگر[۲] از هنر وز[۳] نژاد آفرید،
بدان کس دهد کو سزاوارتر[۴]! / خردداراتر[۵]، هم بی‌آزارتر[۶]!
الان‌شاه ما را پدر[۷] کرده[۸] بود / کجا بر من از کارت[۹] آزرده[۱۰] بود
کنون ایزدم داد شاهنشهی / بزرگی و تخت و کلاهِ مِهی
پذیرفتم این از خدای جهان / شناسنده‌ی آشکار و نهان،
به دستوریِ هرمزِ شهریار / کجا[۱۱] داشت تاج از[۱۲] پدر یادگار،
ازآن[۱۳] موبدان‌موبد و[۱۴] بخردان[۱۵] / بزرگان و کارآزموده‌ردان[۱۶]،
بدان[۱۷] دین که آورده بود[۱۸] از بهشت / خردیافته پیرسر[۱۹] زردهشت،
که[۲۰] پیغامبر آمد[۲۱] به لهراسپ داد / پذیرفت[۲۲] و زآن[۲۳] پس[۲۴] به‌گشتاسپ داد.
هر آنکس که ما را نموده‌ست رنج / دگر آنک ازو[۲۵] یافتستیم گنج،
همه یکسر اندر پناه منند[۲۶]! / اگر دشمن، ار نیکخواه منند[۲۶-۲۷]!
همه[۲۸] بر زن و زاده‌بر[۲۹] پادشا! / نخوانیم[۳۰] کس را مگر پارسا!
ز شهری که ویران شد اندر جهان / به جایی که درویش باشد نهان[۳۱]،
توانگر[۳۲] کنم مرد درویش را! / پراگنده و مردم خویش را!
همه[۳۳] خارستان‌ها[۳۴] کنم چون بهشت / پر از مردم و چارپایان و کشت[۳۵]!

۱ـس۲: و ۲ـس (نیز پ، لن۲، ب): وگر؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ): اگر؛ متن = ل، ق ۳ـق (نیز ق۲): با؛ (ل۳: که از کهتر و از) ۴ـ(لی: سزاوار شد) ۵ـس۲: خرد دارد و؛ متن ← ۶ـس: خرد داد را برهم آزارتر (!)؛ (لی: خرد از تو هم بی‌آزار شد!؛ ب: خرد داد بر هم بی‌آزارترا)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۷ـ(لن، و: ازآن) ۸ـق: گفته ۹ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که از من (ق۲: که من را) ز دام (ق: کرد؛ ل۲: رای؛ س۲: نوشاه؛ لن، لن۲: که از دام و بند) تو؛ متن = ل ۱۰ـق: آشفته ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که او؛ متن = ل ۱۲ـل: <از>؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن ـ ب) ۱۳ـق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): هم از؛ س۲: همان؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۱۴ـل۲: <و>؛ ل: نامور پرهنر؛ س۲: موبد و پرهنر؛ (لن، و: موبد موبد و؛ ق۲: موبدان و هم از؛ لی، ب: موبد موبد؛ ل۳، آ: موبد موبدان)؛ متن = س، ک (نیز پ، لن۲؛ ← ل۲، ل۳، آ) ۱۵ـ(آ: و ردان)؛ ق: بخرد و موبد موبدان ۱۶ـ(آ: بیدار دل بخردان) ۱۷ـس (نیز ق۲): بدین؛ ق، ک (نیز لن۲): بران؛ (پ: برین؛ آ: پرآن)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب) ۱۸ـق: بد ۱۹ـق: تیزهش؛ (ق۲: موبد؛ لن۲: پرهنر) ۲۰ـق، ک (نیز ل۳، لن۲): چو ۲۱ـل، س، ک، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب): پیغمبر آمد؛ (لن، و: پیغام یزدان؛ ق۲: پیغامبر آنرا؛ ل۳، لن۲: پیغام ایزد)؛ متن = ق ۲۲ـ(ق۲، لن۲: بپذرفت) ۲۳ـل (نیز لی): <و> زان؛ س، ق، ل۲ (نیز لن، و ـ ب): از آن؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۴ـل۲: و؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۵ـس، ل۲ (نیز لی، ب): خود؛ س۲ (نیز و): زو؛ ک: هر که زو؛ (ق۲: آن کزو؛ پ، لن۲: آنکه زو؛ آ: آنکه خود)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ل۳) ۲۶ـس ـ ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ): منید؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۲۷ـس۲: به پاداش ما زین جهان ایمنید (← ۲۹۸ب) ۲۸ـق: همان ۲۹ـس: ار؛ (ب: از)؛ ل۲: زادهٔ؛ س۲: چیز بر؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۳۰ـس، ق، ل۲ (نیز آ، ب): نخواهیم؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲)؛ لی این بیت را ندارد ۳۱ـق: به پاداش تا زین جهان آن جهان (۲۹۵ب ـ ۲۹۸آ را انداخته و از ۲۹۵آ و ۲۹۸ب یک بیت ساخته است)؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۲ـس (نیز لن): تونگر؛ ق، س۲ این بیت را ندارند ۳۳ـس، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب): همان ۳۴ـل۲ (نیز لی، ل۳، پ): خارسانها ۳۵ـ(لن، و، لن۲، ب: چارپای و کنشت)؛ ق، س۲ این بیت را ندارند





نمانم یکی[۱] خوبی اندر جهان[۲] / به پاداش با این جهان در نهان[۳]،
بیابیم[۴] و دل[۵] را ترازو[۶] کنیم / بسنجیم و نیرو به[۷] بازو کنیم!
چو هرمز جهاندارِ[۸] با داد بود / زمین و زمانه بدو[۹] شاد بود،
پسر بی‌گمان از پدر بخت[۱۰] یافت! / کلاه و کمر یافت و[۱۱] هم تخت[۱۲] یافت!
تو ای[۱۳] پُرگناهِ[۱۴] فریبنده‌مرد / که جُستی نخستین[۱۵] ز هرمز[۱۶] نبرد،
نَبُد هیچ[۱۷] بد جز به فرمان تو! / وُگر تُنْبُل و مکر و دستان تو!
گر ایزد بخواهد من از[۱۸] کینِ شاه / کنم بر تو خورشیدِ روشن[۱۹] سیاه!
کنون تاج را درخورِ کار کیست[۲۰]؟ / چو من ناسَزایم[۲۱]، سَزاوار کیست[۲۰]؟

بدو[۲۲] گفت بهرام کای[۲۳] مردِ گُرد[۲۴] / سَزا[۲۵] آن بود[۲۶] کز تو شاهی ببرد[۲۷]!
چُن[۲۸] از دختِ بابک بزاد[۲۹] اردشیر / نه[۳۰] اشکانیان را بُدی[۳۱] داروگیر؟
نه[۳۲] چون اردشیر اردوان را بکُشت / به‌نیرو شد و تختش[۳۳] آمد[۳۴] به مشت؟

۱ـک: نمائیم یک؛ ل۲ (نیز پ، آ): نمانیم یک؛ (لی: نمانی همی؛ ل۳، و، ب: نمایم یکی)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لن۲؛ در س حرف چهارم نقطه ندارد) ۲ـ(لن، ق۲، لی، پ ـ آ: نهان)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ل۳، ب) ۳ـس، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): باد این (ل۲: تا زین؛ آ: ما زین) جهان جهان؛ ک (نیز لن، ل۳، و، لن۲): با زین (لن: این؛ ل۳: باز زین؛ لن۲: یا زین) جهان آن (و: وان) جهان؛ متن = ل؛ ق، س۲ این بیت را ندارند (← ۲۹۳پ، ۲۹۵پ) ۴ـک: بیائیم؛ (ل۳: بیاویم؛ آ: بتازیم)؛ در ل، ق حرفهای یکم و چهارم، در س همهٔ حرفها، در لن حرفهای چهارم و پنجم و در ل۲، ق۲، لی، و، ب حرف چهارم نقطه ندارند؛ متن = (پ، لن۲) ۵ـق: تن ۶ـس (نیز لی، ب): از او (ب: آن) بر؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۷ـق، ک (نیز لن): ز؛ (آ: <به>)؛ س (نیز لی، لن۲، ب): نیروی؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و)؛ س۲ این بیت را ندارد ۸ـل (نیز لی، و، لن۲): جهاندار و؛ س۲: که با فرّ و؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب) ۹ـس: برو؛ (ل۳: ازو) ۱۰ـق، ک (نیز لن، لی، آ): تخت؛ متن = (ق۲)؛ در دیگر دستنویس‌ها حرف یکم بخت بی‌نقطه ۱۱ـ(لی، آ، ب: <و>)؛ س۲: نیز و ۱۲ـق (نیز لی، پ): بخت؛ متن = (لن، ق۲، ل۳، لن۲)؛ در دیگر دستنویس‌ها حرف یکم تخت بی‌نقطه ۱۳ـق، ک (نیز پ): تویی ۱۴ـق: گناه ای؛ ک (نیز لن، پ): گناه و؛ ل۲: برکناره ۱۵ـ(ل۳: نخستی؛ لن۲: بجستی) ۱۶ـق، ل۲ (نیز پ، و، آ، ب): ز هرمز نخستین؛ س۲ این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت افزوده است:

به گیتی چو ایزدگشسب سوار / نبستی کمر نیز یک نامدار
ز کردار تو کشته شد ناگهان / به دست فرومایه‌یی بدگمان

۱۷ـ(ق۲، ل۳: نبود ایچ)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ در ق۲ بیت‌های ۳۰۳ و ۳۰۴ پس از بیت ۳۱۰ آمده‌اند ۱۸ـس۲ (نیز پ): ز من؛ (ب: من این) ۱۹ـ(ق۲: روی خورشید بر تو) ۲۰ـ(لی: نیست) ۲۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب): ناسزاام؛ متن = ل (نیز ق۲، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن بهرام خسرو را ۲۲ـس۲: چنین ۲۳ـق: کز؛ س۲: کان ۲۴ـل۲: مرد ۲۵ـل۲: مرا ۲۶ـ(ل۳: بود آن) ۲۷ـل۲: برد؛ (لی: سپرد) ۲۸ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۹ـس۲: نژاد؛ (ق۲: چو هستیم بابک‌نژاد؛ لن۲: من از دخت بابک‌نژاد) ۳۰ـل ـ ل۲ (نیز لی، پ، ب): که؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۱ـق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ): بدان؛ (و، لن۲: بد این)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۳۲ـس۲: که ۳۳ـل۲ (نیز ق۲): بختش؛ متن = (لن، ل۳، پ، لن۲، ب)؛ در دیگر دستنویس‌ها حرف یکم تختش نقطه ندارد ۳۴ـس۲: تخت شاهی؛ لی این بیت را ندارد

کنون سال چون[۱] پانصد[۲] برگذشت[۳]     سرِ[۴] تاجِ ساسانیان سرد گشت[۵]!
کنون تخت و دیهیم را[۶] روزِ ماست!     سر و کار با بختِ[۷] پیروزِ ماست!
چو بینیم چهرِ[۸] تو و بختِ[۹] تو     سپاه و کلاهِ[۱۰] تو و رختِ[۱۱] تو،
بتازم بدین[۱۲] کارِ ساسانیان[۱۳]     چو آمُخته[۱۴]شیری که گردد ژیان[۱۵]!
ز دفتر همه[۱۶] نامشان بِسْتُرَم[۱۷]!     سرِ تاجِ[۱۸] ساسانیان بِسْپَرَم[۱۹]!
بزرگی مر[۲۰] اشکانیان را سَزاست     اگر بشنود مردِ داننده[۲۱] راست!

چُنین پاسخ آورد خسرو بدوی     که ای بیهده‌مردِ پَیگارجوی[۲۲]،
اگر پادشاهی ز تخمِ کیان     بخواهد شدن[۲۳]، تو کیی زین میان[۲۴]؟!
همه رازیان[۲۵] ازبُنه خود کَی‌اند[۲۶]؟!     دورویند[۲۷] و از[۲۸] مردمی بر چی‌اند[۲۹]؟!
نخست از ری آمد سپاه اندکی     که شد با سپاهِ سکندر یکی،
میان‌ها[۳۰] ببستند با رومیان     گرفتند ناگاه تختِ کیان!

۱ـ ق: از؛ (لن، و: بر) ۲ـ ق: چارصد؛ ک: پنجصد؛ س[۲]: پانصدی؛ متن =ل، س، ل[۲] (نیز لن، لی ـ ب) ۳ـ س، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): اندرگذشت؛ ق: درگذشت؛ متن =ل، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـ لن[۲])؛ (ق[۲]: بدو گفت بهرام کان درگذشت) ۴ـ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): سرو؛ (آ: سر از)؛ متن = ل، س[۲] ۵ـ ق: برگذشت؛ (لی: زرد گشت؛ آ: سبز گشت) ۶ـ ک: این ۷ـ (ب: روز)؛ لی این بیت را ندارد؛ در ق[۲] بیت‌ها درهم ریخته‌اند: ۳۱۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲ ۸ـ ق: مهر؛ (ل[۳]: تاج؛ لی: ببینیم چهر) ۹ـ (لن، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ: تخت)؛ متن = ق (نیز لی)؛ در دیگر دستنویس‌ها حرف یکم بخت نقطه ندارد؛ ق[۲]: دگر گفت بهرام بی‌بخت ۱۰ـ س (نیز لی، ب): کلاه و سپاه ۱۱ـ س، ق، ک (نیز لی): تخت؛ (ل[۳]: بخت)؛ در ل، ق[۲]، ب حرف یکم نقطه ندارد؛ متن =ل[۲] (نیز لن، پ ـ آ)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۱۲ـ ل: ببارم بدین؛ س (نیز لی، ب): بنازیم (در س حرفهای یکم، دوم و پنجم و در ب حرفهای یکم و دوم نقطه ندارند) این (لی: زین؛ ب: ازین)؛ ق: برآرم بتن؛ ک: تو آری بکن؛ ل[۲]: نیارم بدین؛ س[۲] (نیز ل[۳]): توآری بسر؛ (لن، ق[۲]، و، لن[۲]: تو آری ببن؛ آ: بیارم بدین)؛ متن = (پ) ۱۳ـ (آ: ایران‌سران) ۱۴ـ ل (نیز ق[۲]): آشفته؛ ق: آهخته؛ متن ← ۱۵ـ (ق[۲]: باشد ژیان)؛ س، ل[۲] (نیز لی، ب): چو آمخته (س: آمیخته) کاری که گردد زیان (در س حرفهای یکم و دوم و در ل[۲] حرف دوم نقطه ندارند)؛ س[۲]: سرآید برین تخمه سود و زیان؛ (آ: چو آهخته‌تیغی که گردد گران)؛ متن =ک (نیز لن، ل[۳]ـ لن[۲])؛ در ق، لن[۲] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ در لن[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـ (ق[۲]: همی) ۱۷ـ س، ل[۲]: بستریم؛ ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]): بستری؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، لی، پ، آ، ب) ۱۸ـ ل: سرتخت؛ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ ب): سر و تاج؛ متن = (ل[۳]) ۱۹ـ س، ل[۲]: بسپریم؛ (لن[۲]: بسپری)؛ ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و): ساسان (س[۲]: شاهان) به پی بسپری (ق[۲]: بسپرم)؛ متن =ل، ق (نیز پ، آ، ب) ۲۰ـ س (نیز لی): بر؛ ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]): چو؛ (ق[۲]: خود)؛ متن =ل، ق، ل[۲] (نیز پ، آ، ب) ۲۱ـ ق: گوینده؛ متن =چهارده دستنویس دیگر؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن خسرو بهرام را ۲۲ـ ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): پرخاشجوی؛ (لی: بسیارگوی)؛ ق پس از این بیت افزوده است (← ۲۳۰پ):

بپیچی تو از خام گفتار خویش     بدست آیی و جان برآید به پیش

۲۳ـ (لن[۲]: نخواهد بدن) ۲۴ـ ل: در جهان؛ (ق[۲]، پ، و، آ: در میان؛ ب: زین‌نشان)؛ متن =س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲])؛ ق این بیت را ندارد ۲۵ـ (آ: هم اشکانیان) ۲۶ـ س، ل[۲] (نیز ق[۲]، آ): که‌اند؛ ک، س[۲]: کنید (!)؛ (ل[۳]، و، لن[۲]: بدند)؛ ق: بدبدند ۲۷ـ س[۲]: دورویید ۲۸ـ ل: وز؛ متن =س، ل[۲] (نیز پ، آ، ب) ۲۹ـ ل[۲] (نیز آ): چه‌اند؛ س (نیز لی): خود چه (لی: چی)اند؛ ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): و هم دشمن ایزدند (س[۲]: ایزدید)؛ ک: و خود جمله بر هم چنید؛ متن =ل (نیز پ، ب؛ ← ل[۲]، آ) ۳۰ـ ل: میان را؛ متن =س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ ب)؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است





ز ری[۱] بود ناپاک[۲]دل ماهیار     کزو تیره[۳] شد تخمِ[۴] اسفندیار!
وُ زآن[۵] پس ببستند[۶] ایرانیان     به کینه یکایک کمر بر[۷] میان!
نیامد جهان‌آفرین را پسند     ازیشان بدیشان[۸] رسید آن[۹] گزند!
کلاهِ کیی بر سر اردشیر     نهاد آن زمان داورِ[۱۰] دستگیر!
به تاجِ کیان[۱۱] او سَزاوار بود     اگرچند بی گنج و دینار[۱۲] بود
کنون نامِ[۱۳] آن نامداران گذشت     سَخُن گفتن ما[۱۴] همه باد گشت!
کنون مهتری[۱۵] را سَزاوار کیست؟     جهان را به نَوی[۱۶] جهاندار[۱۷] کیست؟

بدو گفت بهرامِ جنگی: منم     که بیخِ کیان را ز بُن برکنم!

چُنین[۱۸] گفت خسرو[۱۹] که آن[۲۰] داستان     که داننده[۲۱] یاد آرد[۲۲] از باستان،
که هرگز به نادان و[۲۳] بی‌راه و[۲۴] خرد     سِلیحِ[۲۵] بزرگی نباید[۲۶] سپرد،

۱ـ س[۲]: بدی ۲ـ ل ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی): ناباک؛ متن = (پ ـ ب) ۳ـ س (نیز لی، ب): خیره ۴ـ س[۲]: چشم؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

زوارا زیانرا خود این ننگ بس     کزان بوم سر برکشد چون تو کس

۵ـ ل، س، ل[۲] (نیز لی، ب): از آن؛ (آ: ازین)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]ـ لن[۲]) ۶ـ س ـ ل[۲] (نیز لی ـ ب): نشستند (؟)؛ (لن، ق[۲]: برفتند)؛ متن = ل ۷ـ س، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): بدی را ببستند یکسر؛ ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و): ببستند یکسر بدی را؛ متن = ل؛ س[۲] این بیت را ندارد ۸ـ ل: به ایران؛ س[۲]: بریشان؛ ک: زایشان به ایشان؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لن ـ ب) ۹ـ (آ، ب: این) ۱۰ـ ق، س[۲] (نیز لن): دادگر؛ ل[۲]: داور و ۱۱ـ (لن[۲]: کیی) ۱۲ـ س (نیز لی): گنج دینار؛ ق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]): که از تخم (س[۲]: تخت) شاهی جهاندار (ک: بی‌آزار؛ لن، و: کم‌آزار؛ لن[۲]: سزاوار)؛ (ق[۲]: که از تخم شاهان بیدار)؛ متن =ل، ل[۲] (نیز پ، آ، ب؛ ← س، لی) ۱۳ـ ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): کار؛ متن =ل، س، ق، ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب) ۱۴ـ س (نیز لی، ب): آن؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ س (نیز لی، ب): برتری؛ ق: کهتری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ س[۲]: همی نو؛ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ آ، ب): جهان جهان را؛ (لن[۲]: جهان چنین را)؛ متن = ل: بنویی ۱۷ـ ق: سزاوار (!) ۱۸ـ س[۲]: بدو ۱۹ـ س (نیز لی، ب): دانا ۲۰ـ س، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، آ، ب): این؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـ لن[۲]) ۲۱ـ س، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): که باشد که؛ متن =ل، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]ـ لن[۲]) ۲۲ـ ک: شنیدی که دانا زد ۲۳ـ س، ق (نیز ق[۲]، لی): <و> ۲۴ـ س، ق (نیز ق[۲]، لی، آ، ب): <و>؛ (ل[۳]: گمراه و) ۲۵ـ س (نیز لی، لن[۲]): سلاح ۲۶ـ (و: کیان بدتنان را)؛ س، ک، س[۲]، لن، ق[۲]، لن[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

چو از تو ستاند تن (لن[۲]: شناسدش) آسان شود (س، لن[۲]: بود)
وگر (ک: دگر؛ لن[۲]: چو زو) بازخواهی هراسان شود (س، لن[۲]: بود)
پدرم آن بد (ک، لن[۲]: بی) اندیشهٔ زود (لن[۲]: دیر؛ س[۲]: بداندیش بدروز) ساز
نهان زآشکارا ندانست باز (لن[۲]: راز)
ز (س: که) مردی (س، س[۲]، لن، ق[۲]: مرد) بزرگش یکی بود و خرد
سلیح (س، لن[۲]: سلاح) کیان (لن[۲]: کیی) بی‌بنان (ق[۲]: بی‌تنان؛ لن[۲]: بی‌نیان) را (س[۲]: کیان را به نادان) سپرد

ل، ق، ل[۲]، لی ـ و، آ، ب این بیت‌ها را ندارند

که چون[۱] بازخواهی[۲] نیاید بدست / که دارنده زآن[۳] چیز[۴] گشته‌ست مست!
چه گفت آن خردمندِ شیرین‌سخُن / که گر بی‌بُنان[۵] را نشانی[۶] به بُن[۷]،
به فرجامِ کار آیدت رنج و درد / به گِردِ درِ ناسپاسی[۸] مگرد!
دلاور شدی[۹] تیز[۱۰] و برترمنش / ز بدگوهر آمد ترا بد کُنش[۱۱]!
ترا کرد سالارِ گردنکشان / شدی[۱۲] مهتر اندر زمین کشان[۱۳]،
برآن[۱۴] تختِ سیمین[۱۵] و آن مهر شاه / سرت مست[۱۶] شد، بازگشتی ز راه،
کنون نامِ چوبینه بهرام گشت / همان تختِ سیمین ترا[۱۷] دام[۱۸] گشت،
برآن[۱۹] تخت‌بر[۲۰] ماه[۲۱] خواهی‌شدن؟ / سپهبَد بُدی[۲۲]، شاه[۲۳] خواهی شدن؟
سخُن زین نشان مردِ[۲۴] دانا نگفت[۲۵] / برآنم[۲۶] که با دیو[۲۷] گشتی تو[۲۸] جفت!

بدو گفت بهرام کای[۲۹] بدکُنش / نزیبد[۳۰] همی بر تو جز[۳۱] سرزنش!
تو[۳۲] پیمانِ[۳۳] یزدان نداری نگاه / همی[۳۴] ناسَزا[۳۵] جویی[۳۶] این پیشگاه!
نهی داغ بر چشمِ شاهِ جهان[۳۷] / سَخُن زین نشان کی بود در نهان!
همه دوستان بر توبر دشمنند! / به گفتار با تو، به دل با منند!
بدین[۳۸] کار خاقان مرا یاورست! / همان[۳۹] کاندر ایران و چین لشکرست[۴۰]!

۱ـ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲): کنون؛ (ل۳: که گر)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز پ، آ، ب) ۲ـ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): باز خواهد؛ (لی: بازخواهی؛ آ: بازجویی)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز پ، ب) ۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): از؛ متن = ل، ق ۴ـ (ب: چه چنین) ۵ـ س۲ (نیز ق۲، و): بی تنان؛ در ل، س حرف سوم نقطه ندارد؛ (لن۲: بی نیا)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، پ) ۶ـ ک: فشانی ۷ـ ق: که کاری که بیش از تو باشد مکن؛ ل۲، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۸ـ (ق: رنج هرگز؛ ب: ناسپاسان) ۹ـ س (نیز لی، ب): بدی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ در ل حرفهای یکم و دوم نقطه ندارند؛ ل۲: تیر؛ (ق۲، آ: تند؛ ل۳، و، ب: نیز)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲) ۱۱ـ س (نیز ق۲، و): سرزنش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ ل۲: چنین ۱۳ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): کسان؛ متن = ل، س (نیز ل۳، پ، لن۲)؛ ق (نیز ق۲): مگر گفت داری ز نیکی نشان؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

شدی مهتر اندر زمین کسان / بجای نکویی همان بدرسان

۱۴ـ ک: ازآن، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲): بدان؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، و، آ، ب) ۱۵ـ (لن: شاهی) ۱۶ـ (ب: پست) ۱۷ـ (پ: ورا) ۱۸ـ ق: برآرام (← ترا دام) ۱۹ـ (لن، ل۳: بدان) ۲۰ـ (آ: برهمی) ۲۱ـ س، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): پرمایه (!)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، آ) ۲۲ـ (و: شدی) ۲۳ـ (لن: شاد)؛ لی این بیت را ندارد ۲۴ـ ق: زان میان شاه ۲۵ـ ق، ل۲، س۲ (نیز لن۲، ب): بگفت؛ در ل، س، ق۲، و، آ حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، پ) ۲۶ـ (لن۲: ندانم) ۲۷ـ س (نیز ب): باد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ س۲: که مستی تو با دیو؛ لی این بیت را ندارد؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن بهرام خسرو را ۲۹ـ (لن: ای) ۳۰ـ (ق۲: که زیبد) ۳۱ـ ل، س۲ (نیز ق۲): بر؛ لی این بیت را ندارد ۳۲ـ ق: که؛ س۲: چو ۳۳ـ س۲: تیمار؛ (ل۳: فرمان) ۳۴ـ (ق۲: همان؛ لی: همه) ۳۵ـ (لی: تاج را) ۳۶ـ ل (نیز ق۲): حوانی؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

هر آن شاه کز راه یزدان بگشت / ازو فرّه پادشاهی (ق۲: فرّ شاهی همی در) گذشت

۳۷ـ ق (نیز ل۳): شاهنشهان ۳۸ـ ل۲ (نیز ل۳، و، آ): برین ۳۹ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): هر آن؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ) ۴۰ـ (لی: مهترست)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

که با داد و مهریم و با تیغ و (ق۲: مهرم ابا تیغ) دست / همین بند من چرخ گردان ببست





بزرگی من از پارس آرم به ری! / نمانم کزین پس بود نام کی!
برافرازم اندر جهان داد را! / کنم تازه[۱] آیینِ میلاد را[۲]!
من از تخمه‌ی نامور[۳] آرشم! / چو جنگ آورم آتش[۴] سرکشم!
نبیره جهانجوی[۵] گرگین منم! / همان[۶] آتش[۷] تیزِ برزین منم!
به[۸] ایران بر آن[۹] رای بُد[۱۰] ساوه‌شاه / که نه تخت ماند، نه مُهر و کلاه،
کند با زمین[۱۱] راست آتشکده / نه نوروز ماند[۱۲]، نه جشنِ[۱۳] سده!
همه بنده[۱۴] بودند[۱۵] ایرانیان / برین[۱۶] بوم تا من[۱۷] ببستم[۱۸] میان!
تو خودکامه را[۱۹] گر ندانی[۲۰] شمار / برو چارصد بار بشمر هزار!
ز پیلانِ جنگی هزارودویست / که گفتی که بر راه‌بر جای[۲۱] نیست!
هزیمت گرفت آن سپاهِ بزرگ / من از پس خروشان چو شیرِ[۲۲] سترگ[۲۳]!
چُنان دان[۲۴] که کس بی هنر در جهان / به خیره نجوید[۲۵] نشستِ مهان!
همی بوی تاج آید از مِغفرم! / همی[۲۶] تخت عاج آید از خنجرم[۲۷]!
اگر با تو یک پشّه[۲۸] کین آورم[۲۹] / ز تختت به روی زمین آورم[۲۹]!

بدو گفت خسرو که ای شوم‌پی[۳۰] / چرا یاد گرگین نگیری[۳۱] به ری،
که اندر جهان یاد[۳۲] تختش[۳۳] نبود! / بزرگی و اورنگ و بختش[۳۴] نبود!

۱ـ (ق۲: زنده) ۲ـ (آ: ز بن برکنم بیخ بیداد را)؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده و در ل۳ پس از بیت ۳۴۴ بیت ۳۴۷ آمده است ۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): نامدار؛ ق: تاجور؛ متن = ل (نیز پ) ۴ـ ل: جنگاوران آرش؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن ـ ب) ۵ـ (ق۲: جهاندار) ۶ـ (ب: همی) ۷ـ ک: آذر ۸ـ س، ل۲ (نیز ق۲، ب): بر؛ (لن۲: در)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لی): بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ س: را ۱۱ـ س (نیز لی، آ): تلی؛ (آ: زمی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ (ل۳: مانم) ۱۳ـ ل۲ (نیز ل۳): جشن و ۱۴ـ (پ: برده؛ و: رنجه)؛ در ق در بالا افزوده است: برده ۱۵ـ س۲: گشتندی ۱۶ـ (ق۲: همه؛ لی، آ: بدین) ۱۷ـ ل۲: ما تا ۱۸ـ (پ: نبستم)؛ در بیشتر دستنویس‌ها حرف یکم ببستم نقطه ندارد؛ س۲: یک تن نبستی ۱۹ـ س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب) خودکامهٔ؛ متن = ل (نیز لن، پ) ۲۰ـ (ق۲، ل۳: نداری؛ پ: خود ندانی)؛ ق: تو خود دانی آن گر بدانی؛ ک: تو گر خود ندانی ز لشکر ۲۱ـ ک: بر خاک بر جای؛ س، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): که (س، ق۲، آ: تو) گفتی که اندر (ق۲: مگر بر) زمین راه (س، ق۲: جای)؛ ق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): که گفتند بر خاک بر جای؛ متن = ل (نیز پ) ۲۲ـ ل، ق: دیو (؟)؛ س: پیل؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب) ۲۳ـ (لی و جوشان چو گرگ) ۲۴ـ ل۲ (نیز لی، آ، ب): شد ۲۵ـ س (نیز لی، آ، ب): نجوید به خیره؛ ق: به چیزی نجوید؛ ل۲: نجوید به چیزی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۶ـ ک، س۲: همان ۲۷ـ (ق۲: اندرخورم)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

سپاه جهان پیش تیغم به رزم / نیرزد به یک مرد بی‌رای و حزم
(ق۲: بود همچو میخواره در روز بزم)

۲۸ـ س۲: ذرّه ۲۹ـ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): آورد؛ (لی: آورد ـ آورم)؛ متن = ل، س، ک، س۲؛ پ این بیت را ندارد؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ دادن خسرو بهرام را ۳۰ـ ک (نیز ق۲): نیک‌پی؛ س۲: شیرپی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ س، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): نکردی؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۳۲ـ ل: بود و؛ (ل۳: تاج و)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـ در ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، و، آ، ب) حرف یکم تختش نقطه ندارد ۳۴ـ (پ: تختش)؛ در ل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لن۲) حرف یکم بختش نقطه ندارد

ندانست کس نام او در[۱] جهان    فرومایه بُد در میان مِهان[۲]!
بیامد گرانمایه مهران‌ستاد[۳]    به شاهِ زمانه نشان تو داد،
ز خاک سیاهت چنان[۴] برکشید[۵]    شد آن روز بر چشم تو[۶] ناپدید[۷]؛
ترا داد گنج و[۸] سلیح[۹] و سپاه    درفش تهمتن، درفشان[۱۰] چو ماه[۱۱]!
نبُد خواست[۱۲] یزدان[۱۳] که ایران‌زمین[۱۴]    به ویرانی آرند[۱۵] ترکانِ چین[۱۶]!
تو بودی بدین[۱۷] جنگشان یارمند    کلاهت برآمد به[۱۸] ابر بلند!
چو دارنده‌ی[۱۹] چرخِ گردان[۲۰] بخواست[۲۱]    که آن[۲۲] پادشا را شود[۲۳] کار[۲۴] راست،
تو زان مایه مر[۲۵] خویشتن را نهی    که هرگز ندیدی[۲۶] بهی و مِهی[۲۷]!
گزین[۲۸] پادشاهی[۲۹] ز تخمِ کیان[۳۰]    بخواهد شدن، تو[۳۱] چه بندی میان[۳۲]؟
چو اسکندری باید اندر جهان    که تیره کند بختِ[۳۳] شاهنشهان!
تو با چهره‌ی دیو و با رنگ[۳۴] خاک    مبادی[۳۵] به گیتی[۳۶] جز اندر مَغاک!
ز بی‌راهی و کارکرد[۳۷] تو بود    که شد روز بر شاهِ ایران کبود[۳۸]!
نبشتی[۳۹] همان[۴۰] نام من[۴۱] بر درم    ز گیتی مرا[۴۲] خواستی کرد[۴۳] کم!
بدی را تو اندر[۴۴] جهان مایه‌یی!    هم از بی‌رهان برترین‌پایه‌یی[۴۵]!

۱ـ ک، س۲ (نیز لن، ل۳ـ لن۲): تو در؛ (ق۲: نامش اندر)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۲ـ س: فرومانده بود او میان مهان؛ ق ـ س۲ (نیز لن ـ آ): فرومایهٔ بود (س۲، لن، پ، و، لن۲: بودی؛ ل۳: فرومایه بودی تو) اندر نهان؛ (ب: فرومانده بودست او در جهان)؛ متن = ل ۳ـ (ل۳: شناد؛ پ: شتاد؛ و: ساد؛ لن۲: شاد) ۴ـ (لن، ل۳، لن۲: چنین) ۵ـ (ق۲: به پروین کشید) ۶ـ ل۲: <تو> ۷ـ (ق۲: شب تیره خورشید رخشان دمید) ۸ـ ل: <و> ۹ـ س (نیز لن، لی، لن۲): سلاح ۱۰ـ س: فروزان ۱۱ـ (لی: براه) ۱۲ـ ق: نمی‌خواست ۱۳ـ (لن۲: بید آن خاقان) ۱۴ـ (لن، و: گردان چین) ۱۵ـ ق: آرد ز؛ (ل۳: آید ز) ۱۶ـ س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): گردان چین؛ (لن، و: ایران‌زمین؛ ل۳: ترکان و چین)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن۲) ۱۷ـ س، ل۲ (نیز ب): بران؛ (لی: در آن؛ پ، آ: بدان)؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): ترا بود در؛ متن = ل ۱۸ـ س، ک (نیز ل۳، و، آ): بر؛ س۲: ز؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۱۹ـ ق: دانندهٔ ۲۰ـ س۲ (نیز ق۲): یزدان ۲۱ـ ک (نیز لی، پ): نخواست؛ در ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، و، آ) حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ل۲ (نیز ل۲، لن۲، ب) ۲۲ـ ق (نیز لی): این ۲۳ـ (ب: بود) ۲۴ـ س (نیز و): پشت؛ ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب): کام؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲) ۲۵ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): هنر زان (س۲: را؛ ب: زو) همی؛ (پ: همی‌زان هنر)؛ متن = ل ۲۶ـ (ق۲، ل۳: نبینی؛ پ، و: مبادت) ۲۷ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲): مهی و بهی؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، آ، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۸ـ ل۲: گر آن؛ (لن۲: کزین؛ ب: که آن) ۲۹ـ (آ: پادشاهان)؛ س: که آن پادشا را ۳۰ـ س (نیز آ، ب): مهان ۳۱ـ ل: بر؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ب) ۳۲ـ (ل۳: کنی در میان)؛ ق، س۲ این بیت را ندارند ۳۳ـ س، س۲ (نیز لن، لی، پ): تخت؛ در ل، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲، ب) حرف یکم نقطه ندارد؛ (ل۳: فرّ)؛ متن = ق، ک (نیز آ) ۳۴ـ ق: دیو همرنگ؛ ل۲ (نیز لی): دیو بارنگ؛ س۲: دیو و اورنگ ۳۵ـ (آ: مبادا) ۳۶ـ ق: ز گیتی؛ س۲: به گیتی مبادی؛ در س۲ این بیت پس از بیت ۳۷۱ آمده است ۳۷ـ س (نیز لی، آ، ب): کارهای؛ (و: کار و کرد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـ س۲: چو دود ۳۹ـ ل، ق (نیز و، لن۲): نوشتی؛ ل۲، س۲: نبستی (← نبشتی)؛ متن = س، ک (نیز لن ـ پ، آ، ب) ۴۰ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲): همی؛ متن = ل، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۴۱ـ س (نیز ب): خود ۴۲ـ س: ترا ۴۳ـ (ق۲: نیز)؛ ق (نیز پ): خواست کردی تو؛ در ق۲ پس از این بیت، بیت ۳۷۴ آمده است؛ ک پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۳۷۴ افزوده‌اند:

جهان‌آفرینم نگهدار بود    مرا بخت فرخنده بیدار بود

۴۴ـ س۲: همی در ۴۵ـ س (نیز لی، ب): در (س: بر) زمین سایهٔ؛ (ق۲: کمترین پایهٔ)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ بیت‌های ۳۷۲ـ۴۰۵ را ندارد





هر آن خون که شد در جهان[۱] ریخته    تو باشی بدان[۲] گیتی[۳] آویخته!
نیابی شب تیره[۴] آنرا به خواب    که جویی‌همی روز در[۵] آفتاب!
ایا مردِ بدبختِ بیدادگر    همه روزگارت به کژّی مبر[۶]!
ز خشنودی[۷] ایزد اندیشه کن!    خردمندی و راستی پیشه کن!
که این بر من و تو همی[۸] بگذرد    زمانه دم ما همی‌بشمرد!
که گوید[۹] که کژّی به از راستی    به کژّی چرا دل[۱۰] بیاراستی؟!
چو فرمان کنی[۱۱]، هرچ[۱۲] خواهی تراست[۱۳]    یکی بهر ازین[۱۴] پادشاهی تراست[۱۵]!
بدین گیتی‌اندر بزی[۱۶] شادمان[۱۷]    تن‌آسان و دور از بدِ بدگمان!
وُگر[۱۸] بگذری زین سرای سپنج    گه بازگشتن نباشی به رنج!
نشاید کزین کم کنیم، ار[۱۹] فزون    که زردشت گوید به زند[۲۰] اندرون،
که هرکس که برگردد[۲۱] از دینِ پاک    ز یزدان ندارد به دل بیم[۲۲] و باک،
به سالی همی‌داد بایدْش[۲۳] پند    چو پندش[۲۴] نباشد وُرا[۲۵] سودمند،
ببایدْش کشتن به فرمان شاه    فگندن تنِ پُرگناهش[۲۶] به راه[۲۷]!
چو بر شاهِ گیتی شود[۲۸] بدگمان    ببایدْش[۲۹] کشتن هم اندر زمان!
بریزند هم[۳۰] بی‌گمان خونِ تو    همی‌جوید این[۳۱] بختِ وارونِ تو!
کنون زندگانیت[۳۲] ناخوش بود    وُگر[۳۳] بگذری جایت آتش بود!

۱ـ س (نیز لی، ب): زمین؛ س۲: گردد بدین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ ل: بران؛ (ب: بدین) ۳ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): یکسر؛ متن = ل (نیز ق۲، و) ۴ـ س: همه شب مر ۵ـ ق: چون؛ لن، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۶ـ لن این بیت را ندارد ۷ـ (لن، لن۲: ز بخشنده) ۸ـ ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): بر تو هم (س۲، ق۲: بر)؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، آ، ب) ۹ـ (پ: تو گویی) ۱۰ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ پ): چرا دل به کژّی؛ متن = ل؛ در ولت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۱ـ ق: دهی (در بالا: بری)؛ (ق۲: بری) ۱۲ـ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): چه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۳ـ (و: ترا؛ ب: رواست؛ ل۳: پادشاهی مراست) ۱۴ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): بهره زین؛ متن = ل: بهر ازین ← بهره ازین ۱۵ـ (و: ترا) ۱۶ـ ق: بمان؛ س۲: بدی؛ ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ): بوی؛ (لن۲: تویی)؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، ب) ۱۷ـ س (نیز لی، ب): جاودان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ (ل۳: تو چون؛ و: مگر؛ ب: اگر)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۹ـ (لن: کنم یا؛ ق۲: کنم ار؛ و: کنی یا؛ لن۲: کم یا (!)؛ آ: کنی گر)؛ ق: کزان کم کنم یا؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۲۰ـ (لن۲: بزید)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۱ـ (ل۳: بگریزد) ۲۲ـ س، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب): ترس؛ ق: درد؛ (و: دلش ترس؛ لی: بدارد دل و ترس؛ ل۳: نترسد بران ترس)؛ متن = ل؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۳ـ س (نیز ب): همی دادیش داد و؛ (لن، و: همی بایدش داد؛ لن۲: پیاپی همی بایدش داد)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲ ـ پ، آ) ۲۴ـ ق، ک (نیز لن، ل۳ ـ لن۲): پندت؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، آ، ب) ۲۵ـ (آ: همی)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۶ـ ل: بی‌گناهش؛ س (نیز لی، ب): تن (س: ترا) پرگناهش فکنده؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۲۷ـ ق: به چاه (در بالا: به راه)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

چو بر شاه گیتی شود بدکنش    شود بدگمان تیز و برترمنش

۲۸ـ ک: بود؛ س۲: شاه بر بنده شد؛ (ل۳: به حکم شهنشاه آن) ۲۹ـ س۲: بباید ۳۰ـ ق: بر؛ (پ: بریزدهمی) ۳۱ـ س: ار؛ (آ: آن؛ ب: از)؛ ل: همین جستن؛ ق: همی‌خواهد این؛ س۲: که جویدهمی؛ (لن، ق۲، و، لن۲: همی‌گوید این)؛ متن = ک (نیز لی، ل۳، پ) ۳۲ـ س۲: زندگانیش ۳۳ـ (ل۳: و چون؛ ب: اگر)

وُگر[۱] دیر مانی برین[۲] هم‌نشان    سر از شاه و از دادِ یزدان کشان[۳]،
پشیمانی آیدت زین[۴] کارِ خویش[۵]    ز گفتارِ ناخوب[۶] و کردار[۷] خویش!
تو[۸] بیماری و پند[۹] داروی تست    بگوییم تا تو[۱۰] شوی تندرست،
وُگر[۱۱] چیره[۱۲] شد بر دلت کام[۱۳] و رشک    سَخُن گوی تا دیگر آرم بزشک:
بزشک تو بندست[۱۴] و دارو[۱۵] خرد    مگر[۱۶] آزِ[۱۷] تاج از[۱۸] دلت بسترد[۱۹]!
به پیروزی‌اندر چُنین گَش[۲۰] شدی    وُ ز[۲۱]اندیشه‌ی گنج سرکش[۲۲] شدی!
شنیدی که ضحّاک شد ناسپاس    -ز دیو و ز جادو جهان[۲۳] پُرهراس!-
چو زو شد[۲۴] دل مهتران پُر ز درد[۲۵]    فریدونِ فرّخ ابا او[۲۶] چه کرد[۲۷]؟!
سپاهت همه بندگانِ منند    به دل مرده و زنده آنِ[۲۸] منند!
ز تو لختکی[۲۹] روشنی[۳۰] یافتند    بدینسان[۳۱] سر از داد برتافتند،
چو من گنج خویش آشکارا کنم    دل جنگیان پر[۳۲]مدارا کنم!
چو پیروز گشتی[۳۳] تو بر ساوه‌شاه    برآن[۳۴] برنهادند یکسر سپاه،
که هرگز نبینند از آن[۳۵] پس شکست    چو از خواسته سیر گشتند و مست!
نباید که بر دست من[۳۶] بر هلاک    شوند این دلیرانِ بی‌بیم[۳۷] و باک!

۱ـ(ب: اگر) ۲ـک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲): بدین ۳ـس (نیز پ، آ، ب): داد گردن‌کشان؛ ل: پس از دادور شاه گردنکشان؛ ق، ک (نیز لی): سر از داد وز (ک: و از) شاه ایران (ک: و یزدان؛ لی: گردن) کشان؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۴ـ(پ، آ: ازین؛ ب: از)؛ س (نیز لی): آید ازین؛ ق (نیز ق۲): آری بدین؛ ک: آری بر از؛ (لن، ل۳، و، لن۲: آری برین)؛ متن = ل، س۲ ۵ـس (نیز لی، پ، آ، ب): پیش؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۶ـ(لن، لن۲: ناسود) ۷ـ(ق۲: و از کار) ۸ـس (نیز ل۳، پ، آ، ب): چو؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲) ۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ): بند؛ در ل، و حرف یکم نقطه ندارد؛ لی: درد؛ متن = (پ، لن۲، ب) ۱۰ـس (نیز ب): هم؛ ق (نیز لی، آ): بگویم‌همی تا؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲): بکوشم‌همی تا؛ متن = ل ۱۱ـ(ب: اگر) ۱۲ـل: تیره؛ س، س۲ (نیز لن، ق۲): خیره (حرف یکم نقطه ندارد)؛ در ق حرف یکم هم در پایین و هم در بالا نقطه دارد؛ (لی، آ، ب: خیره)؛ متن = ک (نیز ل۳ـلن۲) ۱۳ـک: آز ۱۴ـس۲ (نیز پ، لن۲، آ، ب): پندست؛ در ل، و حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = س، ک (نیز لن ـ ل۳) ۱۵ـ(لن۲: داد و) ۱۶ـ(لی: سر) ۱۷ـ(و: مهر) ۱۸ـک: تاجت؛ (ق۲: تاج و تخت از) ۱۹ـس (نیز لی، ب): بگسلد؛ ک (نیز لن۲): بسپرد؛ (ل۳، آ: بگذرد)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و)؛ ق این بیت را ندارد ۲۰ـ(لی: اندر ختن گر) ۲۱ـس (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب): از؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): ز؛ متن = ل ۲۲ـ(ب: برتر) ۲۳ـ(و: ز جادو و ز دیو شد)؛ س، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو بسیار شد روزگار بدی    فراز آمد آن گردش ایزدی

۲۴ـس۲: چو آمد ۲۵ـس (نیز ق۲): فریدون فرّخ شنیدی چه کرد ۲۶ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ آ): فرخنده با او (ق، و: وی)؛ متن = (ب) ۲۷ـس (نیز ق۲): برآورد از آن پادشاهیش گرد؛ در ل۳ پس از این بیت، بیت ۳۹۹ آمده است ۲۸ـس (نیز لی): زندگان؛ ل، ق، ک، س۲ (نیز آ، ب): زنده و مردگان؛ (لن، پ، لن۲: زنده و مرده آن؛ ل۳: مردگی زندگان)؛ متن = (ق۲، و) ۲۹ـق: تیره‌دل ۳۰ـ(ل۳: روشنی لختکی) ۳۱ـس، ک (نیز آ، ب): برانسان؛ س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): برینسان؛ (لی: بدانسان)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، و)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۳۹۹پ آمده است ۳۲ـدر پ، آ، ب با سه نقطه؛ س۲ این بیت را ندارد؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

نباید (ک: نماید) یکی زان سپه با تو نیز    شود خوار چون زرّ یابی (ق۲: در پیش گوهر) پشیز

۳۳ـک: گردی ۳۴ـک (نیز لی): بدان ۳۵ـل: زان؛ س، س۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): ازین؛ (ق۲: زین)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ل۳، پ، و) ۳۶ـ(ق۲: ما) ۳۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): بی (پ: پر؛ و: با) ترس؛ متن = ل





نخواهم[۱] که جنگی[۲]سپاهی گران    همه نامدارانِ[۳] گُنداوران،
شود بومِ ایران[۴] ازیشان تهی    شکست اندرآید به تختِ[۵] مِهی!
که بُد شاه[۶] هنگام آرش؟ بگوی!    سر آید مگر بر من[۷] این گفت‌وگوی[۸]!
چُنین[۹] گفت بهرام کانگاه[۱۰] شاه    منوچهر بُد با کلاه و سپاه[۱۱]!
بدو گفت خسرو که ای بدنهان    چو دانی که او[۱۲] بود شاهِ جهان،
ندانی که آرش[۱۳] وُرا[۱۴] بنده بود    به فرمان و رایش سر افگنده بود[۱۵]؟!
بدو[۱۶] گفت بهرام کز راهِ داد    تو از تخمِ ساسانی ای بدنژاد!
که ساسان شبان و شبان‌زاده بود    نه[۱۷] بابک[۱۸] شَبانی بدو[۱۹] داده بود؟!
بدو گفت خسرو که ای بدکُنش    نه[۲۰] از تخمِ ساسان شدی بَرمنش[۲۱]؟!
دروغست گفتار تو سربسر    سَخُن کژّ گفتن[۲۲] نباشد[۲۳] هنر[۲۴]!
تو از بی‌بُنان[۲۵] بودی و بدتنان[۲۶]    نه[۲۷] از تخمِ ساسان رسیدی به نان[۲۸]؟!
بدو گفت بهرام کاندر[۲۹] جهان    شبانی ز[۳۰] ساسان نگردد نهان!
وُرا[۳۱] گفت خسرو که دارا بمرد    نه تاج[۳۲] بزرگی به ساسان سپرد[۳۳]؟!

۱ـل: تو خواهی؛ (ق۲: بخواهم؛ پ: بخواهی)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۲ـس۲ (نیز پ): جنگ ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): نامداران و؛ (و: گرزداران و)؛ متن = ل؛ لی، آ این بیت را ندارند ۴ـ(پ: شود تا شود) ۵ـ(لی: تاج) ۶ـس (نیز لی، و، ب): شه به؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۷ـق: تو؛ س (نیز ب): به من یکسر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن ـ آ) ۸ـل: گفت‌گوی؛ ق: رنگ و بوی؛ ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲): جست و جوی؛ متن = س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۹ـل: بدو؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن ـ ب) ۱۰ـس۲: کرکار (!)؛ (لن، لن۲: آنگاه) ۱۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): سپاه و کلاه؛ (و: نگین و کلاه)؛ متن = ل، ق ۱۲ـق: وی ۱۳ـ(ب: گرگین) ۱۴ـ(ق۲: همان آرش او را) ۱۵ـق: بر او بد بیر او زنده بود (!)؛ (لن۲: نه بابک شبانی بدو داده بود = ۴۱۰ب)؛ س، ک، ل۲، ق۲، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند (ک، ق بیت سوم و ک، ل۲، لی، ب بیت چهارم را ندارند و در س بیت چهارم در آغاز آمده است):

دگر همچو کیخسرو کینه‌جوی    که چون رستمی بود شاگرد اوی
توانست رستم جهان بر (ل۲، ق۲، لی: را) گرفت    هم آیین تخت کیان بر (ل۲، لی: را؛ ک: نجست و هم آئین شاهان؛ ق۲: نه بخت و نه تخت شهان را) گرفت
هم آیین پیشین نگه (لی: شاهنشهی) داشت او (ل۲: نگهداشتی)    یکی چشم بر تخت نگماشت او (ل۲: نگماشتی)
چرا پس تو ما را نکوهی (س: نگویی) همی    به شاهی ز خسرو شکوهی (س: نجویی) همی

ل، ق، س۲، لن، ل۳ـآ هیچیک از این بیت‌ها را ندارند ۱۶ـ(و: چنین) ۱۷ـس، ل۲ (نیز ق۲، لی): که؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل۳ـآ) ۱۸ـ(ب: به هر یک (← نه بابک) ۱۹ـ(و: ورا)؛ ق، س۲ این بیت را ندارند ۲۰ـک (نیز ل۳): تو ۲۱ـ(پ: لن۲: پرمنش)؛ ق، س۲، و این بیت را ندارند ۲۲ـل، س۲ (نیز ق۲، پ): گفتن کژ؛ ق: کژّ گویی؛ (آ: کژ بگفتن)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب) ۲۳ـس (نیز ل۳، لی، آ، ب): نیارد؛ ق: نداری؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۴ـ(آ: گهر)؛ و این بیت را ندارد ۲۵ـس (نیز ب): بی‌نشان؛ ک: بدنشان؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، آ): بی‌تنان؛ س۲: بدگمان؛ (ل۳: بدکنان)؛ متن = ل (نیز لی، پ) ۲۶ـل: بدگمان؛ س: بدبنان؛ ل۲ (نیز ب): بدنشان؛ (لن: بی‌بنان؛ ل۳، لن۲: بی‌تنان)؛ متن = س۲ (نیز لی، پ، آ)؛ (ق۲: بدنشانان و از بدتنان) ۲۷ـس: که ۲۸ـ(لی، ب: بآن؛ آ: بسان)؛ ق، و این بیت را ندارند ۲۹ـ(و: تو خود نیک دانی که اندر) ۳۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـب): <ز>؛ (لی: به)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و): بدو ۳۲ـس، ل۲ (نیز آ، ب): تخت؛ (لی: تخم)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲) ۳۳ـس: ببرد؛ ق این بیت را ندارد

اگر بخت[۱] گم شد، کجا شد نژاد      نیاید[۲] ز[۳] گفتارِ بیداد داد[۴]!
بدین هوش و این رای[۵] و این[۶] فرّهی      بجویی[۷]همی تختِ شاهنشهی؟!

بگفت و بخندید و برگشت ازوی[۸]      سُویِ لشکرِ[۹] خویش بنهاد روی
ز خاقانیان آن سه ترک سُتُرگ،      که ارغنده[۱۰] بودند برسان گرگ،
-کجا گفته بودند بهرام را      که ما روز جنگ از پی نام را،
اگر مرده گر[۱۱] زنده[۱۲] بالای شاه      بنزد تو آریم[۱۳] پیشِ سپاه[۱۴]-
ازیشان سُواری که ناپاک[۱۵] بود[۱۶]      دلاور بُد و تند و ناباک[۱۷] بود[۱۶]،
همی‌راند پرخاشجوی و دُژم      کمندی به بازو[۱۸] درون شست[۱۹] خم،
چو نزدیکتر گشت با[۲۰] خِنگِ عاج      همی‌بود یازان[۲۱] به پُرمایه[۲۲]تاج،
بینداخت آن تاب‌داده کمند      سرِ[۲۳] تاجِ شاه[۲۴] اندرآمد به بند[۲۵]
یکی تیغ گُستَهم زد[۲۶] بر کمند      سرِ شاه را زآن نیامد گزند[۲۷]
کمان را به زه کرد بِندوی گرد      به تیر از هوا[۲۸] روشنایی ببرد!
بدان[۲۹] ترکِ بدساز بهرام[۳۰] گفت      که جز خاکِ تیره مبادات جفت[۳۱]!
که گفتت که با شاه رزم[۳۲] آزمای[۳۳]      ندیدی[۳۴] مرا پیش اوبر به پای[۳۵]؟!
پس[۳۶] آمد به لشکرگه خویش باز      روانش پر از درد و تن[۳۷] پُر[۳۸]گداز!

۱ـ(لی، ل۳، ب: تخم؛ پ، و، آ: تخت)؛ در ل، س، ک، ل۲، س۲ حرف یکم بخت نقطه ندارد؛ متن = (لن، ق۲، لن۲) ۲ـ ک، ل۲، س۲ (نیز و): نباید؛ (آ: نیارد؛ ب: ندارد)؛ متن = ل، س (نیز لن ـ پ، لن۲) ۳ـ(و: به) ۴ـ س۲ (نیز و ـ ب): یاد؛ ق این بیت را ندارد ۵ـ س (نیز ق۲): رای و این هوش ۶ـ(لی: بدان کوش و آن رای و آن) ۷ـ(ل۳: نیابی) ۸ـ ل: زوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ س (نیز لی، آ، ب): به لشکرگه؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ بیت‌های ۴۱۸ـ۵۷۵ را ندارد ۱۰ـ ل (نیز آ): غرّنده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ س۲: یا ۱۲ـ ک (نیز ق۲، آ): زنده گر (ک: یا) مرده ۱۳ـ(و: آرم به) ۱۴ـ س: ای رزمخواه ۱۵ـ حرف سوم در و، لن۲، آ، پ با سه نقطه ۱۶ـ(ل۳: تر) ۱۷ـ س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): بی‌باک؛ ق (نیز ل۳): چالاک؛ (پ: ناپاک)؛ متن = ل، ک ۱۸ـ ل: بازوی ۱۹ـ(و، آ، ب: شصت) ۲۰ـ(و: شد بدان) ۲۱ـ ل (نیز لن۲، آ): تازان؛ در س، س۲، ق۲ حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ق، ک (نیز لن، لی ـ و، ب) ۲۲ـ ل: بر شاه؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب) ۲۳ـ س۲ (نیز ل۳، و): سر و ۲۴ـ س (نیز ق۲): تاجدار؛ ک: شاه را؛ متن ← ۲۵ـ ق (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): شاه را زان نیامد گزند (لی: به بند)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و) ۲۶ـ(ق۲، ل۳، و: زد گستهم) ۲۷ـ ک: شاه ایران برون شد ز بند؛ لن، لن۲، ب این بیت را ندارند ۲۸ـ ک (نیز ق۲): جهان؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

بینداخت بر ترک تیر (ق۲: آن ترک تیری) خدنگ      کزو روی برتافت جوینده‌جنگ

۲۹ـ س۲: بران ۳۰ـ س: بندوی ۳۱ـ س، ق، ک (نیز لن ـ ب): مبادت نهفت؛ متن = ل، س۲ ۳۲ـ س، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): جنگ؛ متن = ل، ق ۳۳ـ ل: آزما ۳۴ـ س: نبینی؛ (ب: ببینی) ۳۵ـ ل: پا؛ ک پس از این بیت افزوده است:

گر از خون نبودی و پنداشتی      سخن نامدی کردمی آشتی

۳۶ـ(و: چو) ۳۷ـ ق: دل ۳۸ـ(ل۳، پ: در)؛ در ب با سه‌نقطه





## گفتار اندر پند دادن گردیه بهرام چوبین را[۱]

چو خواهرش بشنید کامد ز راه[۲]      برادرش پُر درد[۳] از آن[۴] رزمگاه[۵]،
بینداخت آن نامدار[۶]افسرش      بیاورد فرمانبری چادرش[۷]،
بیامد بنزد[۸] برادر دمان[۹]      -دلش[۱۰] خسته از درد و[۱۱] تیره‌روان-
بدو گفت کای[۱۲] مهتر جنگجوی[۱۳]      چگونه شدی[۱۴] پیش خسرو؟ بگوی!
کجا[۱۵] از جوانی شود[۱۶] تیز و تند      مگردان تو در آشتی[۱۷] رای کند!
به خواهر چُنین گفت بهرام گرد      که او را ز شاهان نباید[۱۸] شمرد!
نه جنگی‌سُواری[۱۹]، نه بخشنده‌یی      نه داناسری، گر[۲۰] درخشنده‌یی!
هنر[۲۱] بهتر از گوهرِ نامدار[۲۲]      هنرمند باید[۲۳] تنِ[۲۴] شهریار[۲۵]!
چُنین گفت داننده‌خواهر بدوی      که ای پُرهنر[۲۶]مهتر نامجوی[۲۷]،
ترا چند گویم سَخُن نشنوی      به پیش آوری تندی و بدخوی[۲۸]
نگر تا چه گوید سَخُنگوی بلخ      که باشد سَخُن گفتن راست تلخ،
هر آنکس که آهوی تو با تو گفت      همه راستی‌ها[۲۹] گشاد از نهفت!
مکن رایِ ویرانیِ[۳۰] شهرِ خویش      ز گیتی چو برداشتی بهرِ خویش!
برین[۳۱]بر یکی داستان زد کسی[۳۲]      کجا بهره بودش[۳۳] ز دانش بسی[۳۴]،
که خر شد[۳۵] که خواهد ز گاوان سروی[۳۶]      به گاباره[۳۷] گم کرد[۳۸] گوش و بروی[۳۹]!

۱ـ ل: پند دادن گردیه بهرام چوبین را؛ ق: پند گردویه خواهر بهرام چوبینه به برادر؛ س۲: مناظره کردن گردویه با برادرش بهرام؛ س، ک سرنویس ندارند ۲ـ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): سپاه؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، ب) ۳ـ س: برادرش و برگشت؛ ق: پر از درد برگشت؛ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): برادرش برگشت؛ متن = ل ۴ـ ل: زان ۵ـ(ق۲: از پیش شاه) ۶ـ س، ق، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): نامور؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۷ـ س (نیز ب): چاکرش؛ (ل۳: بر درش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): به پیش؛ متن = ل ۹ـ ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ): دوان؛ (ق۲: نوان)؛ متن = ل، س (نیز لی، ب) ۱۰ـ س، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): دلی؛ (ق۲: بدل)؛ متن = ل، ک (نیز و) ۱۱ـ ق: <و> ۱۲ـ(لن: ای) ۱۳ـ س (نیز ل۳): نامجوی ۱۴ـ(ق۲: بدی) ۱۵ـ س، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): گر او؛ متن = ل (؟) ۱۶ـ س (نیز آ، ب): بود؛ س۲: اگر بد همی‌کرد و او ۱۷ـ ق: راستی؛ لی این بیت را ندارد ۱۸ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): نشاید؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۹ـ(ب: فرازی) ۲۰ـ س (نیز ق۲، لی): نه؛ ق، ک (نیز لن، پ، آ، ب): یا؛ س۲ (نیز ل۳، لن۲): تا؛ متن = ل ۲۱ـ(آ: چنین) ۲۲ـ ق: نابکار ۲۳ـ(ب: باشد) ۲۴ـ ق: سر ۲۵ـ(آ: هنرمند را گوهر آید بکار)؛ س، ک این بیت را ندارند؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۶ـ س، ق، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): تیزهش؛ (ق۲: برمنش؛ لی: تیره‌هش)؛ متن = ل ۲۷ـ س، س۲ (نیز ل۳): جنگجوی؛ ک این بیت را ندارد ۲۸ـ س۲ (نیز لی، ل۳، ب): بدخویی؛ ک، لن۲ این بیت را ندارند ۲۹ـ(ل۳: راستی بر) ۳۰ـ(لن۲: ویرانی از)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۴۴۵ آمده است ۳۱ـ(لن، لی: بدین) ۳۲ـ س۲: به گیتی برین داستان زد یکی ۳۳ـ(ق۲، ل۳، و، لن۲: که بهره نبودش) ۳۴ـ س۲: که بد بهره از دانشش اندکی ۳۵ـ س۲: خورشید (← خرشد) ۳۶ـ س، ق، ک (نیز ق۲، پ، و، آ، ب): سرو؛ (لن: برو)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳) ۳۷ـ ل، ک: به یکباره؛ س: مگر باره (← به گوباره)؛ ق (نیز ق۲): به یکبار؛ (لن: بکوباره = به گوباره؛ پ: نیاورد و؛ و: یکی باره؛ آ، ب: بسر بار)؛ متن = (ل۳: بکاباره) ۳۸ـ س (نیز پ، آ، ب): بنهاد؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و) ۳۹ـ س، ق (نیز پ، آ، ب): برو؛ (لن، ق۲: سرو)؛ ک (نیز و): از دو سو؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ س۲: نکو کرد گم گوش هر دو بروی؛ لی، لن۲ این بیت را ندارند

نکوهش مخواه از جهان سربسر[۱]   نبود از تبارت[۲] کسی تاجورا!
اگر نیستی در میان[۳] این[۴] جوان[۵]   نبودی من از[۶] داغ[۷] تیره‌روان!
پدر زنده و تختِ شاهی بجای   نهاده تو اندر[۸] میان پیش پای،
ندانم سرانجام این چون بود   همیشه[۹] دو چشمم پر از خون بود!
جز از[۱۰] درد[۱۱] و نفرین[۱۲] نجویی[۱۳] همی   گُلِ زهر، خیره[۱۴] چه بویی[۱۵] همی؟!
چو[۱۶] گویند چوبینه بهرام[۱۷] گشت   همه نام بهرام دشنام گشت!
برین نیز هم[۱۸] خشم یزدان بود   روانت به دوزخ به زندان[۱۹] بود!
نگر تا جز از[۲۰] هرمزِ شهریار   که بُد[۲۱] در جهان مر ترا خواستار[۲۲]!
چو[۲۳] آن تخت[۲۴] و آن کاله‌ی[۲۵] ساوه‌شاه   به دست آمدت[۲۶]، برنهادی کلاه،
چو زو[۲۷] نامور گشتی اندر[۲۸] جهان   بجویی[۲۹] همی تخت[۳۰] شاهنشهان[۳۱]!
همه نیکوی‌ها ز یزدان شناس   مباش اندرین تاجور[۳۲] ناسپاس!
به رزمی که کردی چُنین گَش[۳۳] مشو!   هنرمند بودی[۳۴]، منی‌فش[۳۵] مشو!
به دل دیو را یار[۳۶] گردی‌همی!   به یزدان گنهکار گردی‌همی!
چو آشفته شد هرمز و بردمید[۳۷]   به گفتارِ آیین‌گشسپ[۳۸] پلید[۳۹]،

۱ـس: نیز بر؛ (ب: پیرتر)  ۲ـس (نیز ق[۲]، لی، آ، ب): نژادت؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـلن[۲])  ۳ـ(و: جهان)  ۴ـ(لی، لن[۲]: آن)  ۵ـ(پ: این جوان در میان)  ۶ـ(ب: مرا)  ۷ـ(لی: درد؛ و: رنج)  ۸ـس (نیز لی، آ، ب): ترا در؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۹ـس[۲] (نیز لن، ل[۳]): همه شب؛ در پ بیت‌های ۴۴۹ و ۴۵۰ پس از بیت ۴۷۷ آمده‌اند؛ در لن[۲] پس از بیت ۴۴۹ بیت‌های ۴۵۳ و ۴۵۴ آمده‌اند  ۱۰ـ(لی: چو از؛ پ: بجز)  ۱۱ـل: دود  ۱۲ـ(ب: کینه)  ۱۳ـس (نیز لی، ب): نجوید؛ (و: چه جویی)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ)  ۱۴ـ(لن[۲]: خیزد)  ۱۵ـل، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]): ببویی؛ س: ببوید؛ (ب: بپوید)؛ متن = ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ)؛ (لی: سران کین سخن با تو گوید)؛ ق این بیت را ندارد  ۱۶ـل، س[۲] (نیز لی، پ، آ): چه؛ متن = س، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، آ)  ۱۷ـل، س، ک، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، ب): بدنام؛ (آ: بدرام)؛ متن = (و)؛ ق این بیت را ندارد؛ ق[۲] پس از این بیت و ک پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

نماند (ک: نباید) جهان ای برادر به کس   نماند بجز نام نیکوت (ک: فام نیکو و) بس

۱۸ـس: سر؛ (آ: بر؛ ب: پیرسر؛ ق[۲]: بران سرت هم؛ لی: بدین نیز بر)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و)  ۱۹ـک، س[۲] (نیز ق[۲]، و): گروگان؛ ق این بیت را ندارد؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

ز روز گذر کردن اندیشه کن   پرستیدن دادگر پیشه کن (= دوم ۸/۴۱۹)

۲۰ـ(و: بجز)  ۲۱ـک: شد؛ متن ← ۲۲ـس، ق (نیز لی، آ، ب): مر ترا در جهان یادگار (آ، ب: خواستار)؛ (لن، لن[۲]: که کرد از بزرگان ترا خواستار)؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و)  ۲۳ـل: هم؛ ک: که؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۴ـ(و: گاه)  ۲۵ـس (نیز لی، آ، ب): آلت؛ (و: تخت)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲])  ۲۶ـل: آمد و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۲۷ـس: آن؛ ق: بدو  ۲۸ـ(و: جز این نامور هیچکس در)  ۲۹ـس[۲]: چه جویی  ۳۰ـل: کنون گاه؛ (و: نزیبد برین تخت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۳۱ـل: شهاهنشهان (!)؛ (آ: شاهنشهی)؛ لن[۲] این بیت را ندارد  ۳۲ـق: کار در  ۳۳ـ(ب: کین)  ۳۴ـس (نیز لی، آ، ب): گشتی؛ (ق[۲]: بفرهند مردی (!))؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـلن[۲])  ۳۵ـق (نیز ق[۲]): منش‌فش؛ س[۲]: منقش؛ (پ: منش‌وش؛ آ: میی‌فش؛ ب: به پستی)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲])  ۳۶ـ(لی: یاد؛ لن[۲]: باز)؛ س (نیز ب): دور از آباد (!)  ۳۷ـک: چو هرمز برآشفت بر خیرخیر  ۳۸ـل، س (نیز پ، آ، ب): ایزدگشسپ؛ (لن، و، لن[۲]: آذرگشسپ)؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳])  ۳۹ـس: آن بدید؛ ک: دبیر





ترا اندرین[۱] صبر بایست کرد   نبد بنده[۲] را روزگار نبرد!
چُن[۳] او را چُنان[۴] سختی آمد به روی[۵]   ز بردع بیامد[۶] پسر[۷] کینه‌جوی[۵]،
ببایست رفتن برِ شاهِ نو[۸]   به کامِ وی آراستن گاهِ نو[۸]،
نکردی جوان[۹] جز به رای تو کار   ندیدی دلت جز بر از[۱۰] روزگار[۱۱]،
تن‌آسان بدی[۱۲]، شاد[۱۳] و پیروزبخت[۱۴]   چرا کردی آهنگ این تاج و تخت؟
تو دانی که[۱۵] از تخمه‌ی اردشیر[۱۶]   به جایند شاهان[۱۷] برنا و پیر[۱۸]،
ابا[۱۹] گنج و با لشکرِ[۲۰] بی‌شمار،   به ایران که خواند[۲۱] ترا شهریار؟!
اگر شهریاری[۲۲] به گنج و سپاه   توانست کردن به ایران نگاه[۲۳]،
نبودی جز از[۲۴] ساوه سالار چین[۲۵]   که آورد لشکر به ایران‌زمین،
ترا[۲۶] پاک‌یزدان[۲۷] برو[۲۸] برگماشت[۲۹]   بدِ او ز ایران و نیران[۳۰] بگاشت[۳۱]!
جهاندار تا این جهان آفرید   زمین کرد و هم آسمان آفرید[۳۲]،
ندیدند هرگز سُواری چو سام   نزد پیش او شیر درّنده[۳۳] گام،
چو نوذر شد از بخت[۳۴] بیدادگر   به پای[۳۵] اندرآورد رای[۳۶] پدر،
همه مهتران سام را خواستند   همان[۳۷] تختِ پیروزه[۳۸] آراستند،
بدان[۳۹] مهتران گفت: هرگز مباد   که جان[۴۰] سپهبد کند تاج یاد!
که خاک منوچهر گاه منست   سرِ[۴۱] تختِ نوذر کلاه منست!

۱ـق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]): آن؛ متن = ل (نیز و)  ۲ـق: مرمرا؛ س، لی، پ، آ، ب این بیت را ندارند  ۳ـل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، آ): چو؛ (ب: که)؛ متن = ک (نیز لن، ل[۳])  ۴ـس[۲]: چنین  ۵ـق: رو ـ جو  ۶ـ(ل[۳]: بیامد ز بردع)  ۷ـس: بسی؛ س[۲]: سیه؛ (لی، آ: بشب؛ ب: کسی)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲])؛ و این بیت را ندارد  ۸ـ(ل[۳]: نوْ)  ۹ـس (نیز ب): ورا؛ (لی: همی؛ آ: بران)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۰ـق (نیز آ): خود بد؛ س[۲]: جز برو؛ (لن، لن[۲]: جز بد؛ لی: را بدو؛ ل[۳]: دو چشمت بد)؛ س (نیز ب): دگر جز بد؛ ک: دلت بر (!)؛ ل: ندیدی جز به (!)؛ متن = (پ؛ نیز ← ق، ل[۲])  ۱۱ـ(ق[۲]: به کام تو بودی همی تاجدار؛ و: ترا داشتی همچو پروردگار)  ۱۲ـس (نیز لی، آ، ب): شدی؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۳ـل: شاه  ۱۴ـک (نیز لن، ل[۳]، پ): بیدار بخت  ۱۵ـ(ل[۳]: گر)  ۱۶ـ(لی: شهریار)  ۱۷ـ(آ: بزرگان بجایند)  ۱۸ـ(لی: بزرگان بخایند دست نزار)  ۱۹ـ(ق[۲]: اگر)  ۲۰ـق: لشکر و گنجها  ۲۱ـ(ق[۲]: که خواهد به ایران)؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است  ۲۲ـک: نامداری  ۲۳ـق: به تخت و کلاه؛ در س[۲] بیت‌های ۴۶۷ و ۴۶۸ پس از بیت ۴۷۰ آمده‌اند  ۲۴ـ(ل[۳]، پ: بجز)  ۲۵ـ(و: شاوه آن چین)  ۲۶ـ(و: بدو)  ۲۷ـس[۲]: چو شاه جهان را  ۲۸ـ(لی: بدو؛ و: ترا)  ۲۹ـ(لن[۲]: به ایران گماشت)  ۳۰ـل، س[۲]: توران؛ ق: شیران (← نیران)؛ (ل[۳]: نزان (← نیران)؛ آ: ایران بیران (← و نیران))؛ س: توران و ایران؛ (و: کز ایران و نیران مر او را؛ لن[۲]: نه داور به بیران (← نیران) و ایران)؛ متن = ک (نیز لن، لی، پ، ب)  ۳۱ـ(لی، لن[۲]: نگاشت؛ ل[۲]، آ: بکاست؛ ق[۲]: ز ایرانیان بازداشت)  ۳۲ـق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): بلندآسمان از برش برکشید؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، آ، ب)  ۳۳ـق: شمشیر او شیر  ۳۴ـق (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]): تخت؛ در ل، س، ک، س[۲] (نیز لن، و، آ، ب) حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = (ل[۳]، پ)  ۳۵ـل: با  ۳۶ـس، ق، ک (نیز لن ـ ب): راه؛ متن = ل، س[۲]  ۳۷ـس (نیز لی، آ، ب): همه؛ ق، ک (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]): همی؛ س[۲] (نیز و): سر؛ متن = ل (نیز ل[۳])  ۳۸ـ(آ: لشکر شاه)  ۳۹ـل: بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۴۰ـ(ل[۳]: جایی؛ لن[۲]: جای)  ۴۱ـک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]): پی؛ (ب: سر و)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، و، آ)؛ لن پس از این بیت افزوده است:

بدان گفتم ای سرور نیکبخت   که تا دل ببرّی ز تاج و ز تخت

بدان گفتم این[۱] ای برادر که تخت
نیابد مگر مردِ پیروزبخت[۲]،
که دارد کفی[۳] راد و فرّ و نژاد
خردمند و روشن‌دل و[۴] پر ز داد[۵]!
ندانم که بر تو چه خواهد رسید
که اندر دلت شد خرد ناپدید[۶]!

بدو[۷] گفت بهرام کاینست[۸] راست
برین[۹] راستی پاک‌یزدان گواست!
ولیکن کنون کار ازین درگذشت[۱۰]
دل و مغز من پر ز تیمار[۱۱] گشت!
اگر به[۱۲]شوم[۱۳]،گر[۱۴]نهم[۱۵]سر[۱۶]به‌مرگ
که مرگ اندرآید[۱۷] به پولادِ ترگ!

وُ زآن[۱۸] روی شد[۱۹] شهریار جوان[۲۰]
چو[۲۱]بگذشت[۲۲]شاد از[۲۳]پلِ[۲۴]نهروان،
همه مهتران را ز لشکر بخواند
سزاوار بر تخت شاهی نشاند
چُنین گفت کای[۲۵] نیک‌دل‌مهتران[۲۶]
جهاندیده و کارکرده‌سران[۲۷]،
به شاهی مرا این[۲۸] نخستین[۲۹]سرست[۳۰]
جز از آزمایش نه اندرخورست[۳۱]!

۱ـس (نیز آ، ب): گفتمت ۲ـق (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): مردم نیکبخت؛ متن = ل، س، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، ب) ۳ـک، س[۲] (نیز ل[۳]، و): کف ۴ـس[۲]: <و>؛ ک (نیز ق[۲]، پ): دلی ۵ـ(و: راد و داد)؛ ق این بیت را ندارد ۶ـق این بیت را ندارد؛ برخی از دستنویس‌ها بیت‌هایی افزوده‌اند (در س، ب بیت‌های ۱ و ۲ را پس از بیت ۴۷۸، در ک بیت‌های ۱ و ۲ را پس از بیت ۴۷۵ و بیت ۴ را پس از بیت ۴۷۷، در ق[۲] بیت ۱ را پس از بیت ۴۷۵ و بیت ۴ را پس از بیت ۴۷۷ و در لی بیت‌های ۱، ۲ و ۳ را پس از بیت ۴۷۵):

ز تو سام دانم که بد مردتر
نجست و نبود او چو تو بدهنر
چو دستان و چون رستم پیلتن
نجستند شاهی درین (بر آن، از آن) انجمن
همه راه پیشین نگه داشتند
یکی چشم بر تخت نگماشتند
به چنگ ار در (ق[۲]: اندر) آری همی تاج نو
نماند به تو دیر رنجه مشو

۷ـ(ق[۲]: بدل) ۸ـق: کین هست ۹ـق (نیز ق[۲]، لی، آ): بدین ۱۰ـق: برگذشت ۱۱ـس، ک (نیز و، لن[۲]، آ): مغز از آز بیمار؛ ق، س[۲] (نیز ب): مغز از آزار بیمار؛ (لن، ل[۲]: مغزم از آز بیمار؛ ق[۲]: مغز پر درد و تیمار؛ لی: مغزم از رای بیمار)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۲ـ(لن، ل[۳]، پ: مه؛ ق[۲]: شه)؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، و ـ ب) ۱۳ـ(و، آ: شود)؛ س[۲]: بشنوم (← به شوم) ۱۴ـ(ل[۳]: ار) ۱۵ـس، ک (نیز لن ـ ب): دهم؛ متن = ل، س[۲] ۱۶ـک (نیز ل[۳]، و): تن ۱۷ـ(ق[۲]: به مرگ اندرآیم)؛ ق این بیت را ندارد؛ س در اینجا سرنویس دارد: راز گفتن خسروپرویز با ایرانیان؛ بنداری (۱۷۳ـ۴۸۱): فأجابه بهرام بالسفه و قال: لکنی أرید أن أصلبک. فعظم ذلک علی برویز حتی اصفر وجهه. و کظم الغیظ، و عادو مداراته و مراعاته و ملاطفته فی الخطاب و الجواب. و بهرام مستمرّ فی غلوائه لایزید علی الخنا و الهجر شیئا ـ و أطال صاحب الکتاب نفسه فی حکایة ما تخاطبا به و أفاضا فیه ـ؛ ک پس از بیت ۴۸۱ و ق[۲] در دنبالهٔ ۴۷۷پ افزوده‌اند:

اگر من شوم (ق[۲]: تو شوی) خسته از شاه نو
سپاهم ستاند ازو (ق[۲]: سپاهت نشانند بر) گاه نو
نشانند (ق[۲]: نخواهند) دیگر کسی را به گاه
دل لشکر از کینهٔ او سیاه (ق[۲]: کین او بد تباه)
بجای کسی نیست ما را سپاس
وگر چند هستیم نیکی‌شناس

۱۸ـ(لن[۲]: وزین) ۱۹ـس (نیز لی، آ، ب): پس؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ(و، لن[۲]: جهان) ۲۱ـ(لی، آ، ب: که) ۲۲ـ(ق[۲]: برگشت) ۲۳ـل: شاه از؛ س[۲]: شادان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـک (نیز ل[۳]): بر ۲۵ـ(لن، ل[۳]: ای؛ لی: با) ۲۶ـل: سروران؛ (ل[۳]: شهریار جوان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لی پس از این بیت افزوده است:

چه بینید یکسر به کار اندرون
ز نیک و بد روزگار اندرون

۲۷ـ(ل[۳]: بدان نامداران و فرّخ‌گوان) ۲۸ـس[۲]: مر این (!) ۲۹ـ(ق[۲]، ل[۳]: نخستین مر این) ۳۰ـق: جزاست ۳۱ـق: سزاست





بجایِ[۱] کسی نیست ما را سپاس
وُگر[۲] چند هستیم[۳] نیکی‌شناس[۴]!
شما را ز ما[۵] هیچ[۶] نیکی[۷] نبود
که چندین[۸] غم و رنج باید فزود[۹]!
نیاگان ما را پرستیده‌اید[۱۰]
بسی شور و تلخ از[۱۱] جهان دیده‌اید[۱۲]!
بخواهم[۱۳] گشادن یکی[۱۴] رازِ خویش
نهان دارم از لشکر آواز خویش،
سُخُن گفتن من[۱۵] به ایرانیان
نباید که بیرون برند[۱۶] از میان،
گزین گفتن[۱۷] اندیشه‌ی من[۱۸] تباه
شود، چون بگویند پیشِ سپاه:
من امشب سگالیده‌ام تاختن
سپه را به جنگ اندرانداختن،
که بهرام را دیده‌ام در[۱۹] سَخُن
سُوارست و[۲۰] اسپ‌افگن و کارکن[۲۱]،
ندیدم خردمندی اندر سرش
نه اندر سر نامور[۲۲]لشکرش،
جز از رزمِ ساوه نگوید سَخُن[۲۳]
همی نو کند روزگارِ کَهُن[۲۴]،
همی کودکی[۲۵] بی‌خرد داندم[۲۶]
به گرز و به شمشیر ترساندم،
نداند[۲۷] که من شب[۲۸] شبیخون کنم
به رزم‌اندرون بیم[۲۹] بیرون کنم!
اگر یار باشید با من به جنگ
چو شب تیره گردد، نسازم[۳۰] درنگ،
چو شوید به عنبر شبِ تیره روی
بیفشاند آن[۳۱] گیسوی[۳۲] مشک‌بوی،
شما برنشینید با سازِ جنگ
همه[۳۳]گرز و خنجر گرفته[۳۴] به چنگ!

۱ـس: به گیتی؛ (ب: به گیتی ز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس (نیز لی، پ، آ، ب): اگر؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]) ۳ـس (نیز ب): باشیم؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، لی، پ ـ آ) ۴ـق: یزدان‌شناس؛ (ل[۳]: خواهم بدین حق‌شناس)؛ ک، ق[۲] این بیت را ندارند ۵ـق (نیز آ): من ۶ـ(ق[۲]: ایچ) ۷ـ(ل[۳]: رنجی) ۸ـق: چندان ۹ـ(ق[۲]: بسود؛ و: ببایست رنج آزمود) ۱۰ـق (نیز لن، ق[۲]): پرستنده‌اید؛ ک (نیز لن[۲]، آ): پرستیده‌اند؛ در س، و حرفهای پنجم و نهم نقطه ندارند؛ س[۲] (نیز ل[۳]): پسندیده‌اید؛ (لی، ب: پرستنده‌اند)؛ متن = (پ) ۱۱ـ(لن، لن[۲]: <از>؛ ق[۲]: تلخ و شور از) ۱۲ـک (نیز لی، لن[۲]، آ، ب): دیده‌اند؛ در س، و حرف ششم نقطه ندارد؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ)؛ ل این بیت را ندارد ۱۳ـ(ل[۳]، آ: نخواهم)؛ در ل ـ ک، و حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب) ۱۴ـق، س[۲]: همی ۱۵ـس (نیز لی، آ، ب): ما؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـس[۲]: شود؛ س[۲] در اینجا سرنویس دارد: رزم خسرو با بهرام چوبینه بار دوم ۱۷ـس، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): گفته؛ متن = ل، ک (نیز ل[۳]، پ) ۱۸ـ(لی: ما) ۱۹ـق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و): دیدم اندر؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، لن[۲]، آ، پ) ۲۰ـل، س[۲] (نیز ل[۳]، و): سواریست؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب) ۲۱ـق (نیز ق[۲]): همی نو کند روزگار کهن (= ۴۹۵ب) ۲۲ـ(ل[۳]: بی‌خرد)؛ ل این بیت را ندارد ۲۳ـک (نیز ق[۲]): همی ۲۴ـق: سواریست اسب‌افکن کارکن (= ۴۹۳ب)؛ ک (نیز ق[۲]): همه (ق[۲]: همی) نام از آن رزم جوید همی؛ (لی: سوارست و اسب‌افکن و صف‌شکن)؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ ب)؛ ل این بیت را ندارد؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: از آن کار و کردار گوید سخن
همی نو کند روزگار کهن (= ۴۹۵ب)
ق: سواریست رزم‌افکن و کارکن (= ۴۹۳ب)
از آن کار و کردار گوید سخن

۲۵ـ(لن[۲]: کودک؛ لی: همی گفت کو) ۲۶ـس[۲]: خواندم ۲۷ـ(لی، آ، ب: که داند؛ لن[۲]: بدیدم)؛ متن ← ۲۸ـس: که داند که من گر؛ س[۲]: بداند که در شب؛ (ق[۲]: بدانگه که چون من؛ و: نداند که گر من)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل[۳]، پ) ۲۹ـس (نیز ب): گر از پشت او (ب: خود) ترس؛ ق، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ): گر از دل به شب ترس؛ س[۲]: گر از شب به دل ترس؛ (ق[۲]: ز دل بیم و هم ترس؛ و: ز دل ترس دیرینه)؛ متن = ل ۳۰ـ(لن[۲]: بسازم)؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـل: این؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـق: گیسو ۳۳ـس[۲]: همان ۳۴ـق: نیزه و گرز و خنجر

بر آن[۱] برنهادند یکسر[۲] سپاه — که یک تن نگردد ز فرمانِ شاه
چو خسرو[۳] بیامد به پرده‌سرای — زِ بیگانه‌مردم بپرداخت[۴] جای،
بیاورد گُستَهم و بِندوی[۵] را — جهاندیده‌ی[۶] گُرد گُردوی[۷] را،
همین[۸] کارزارِ[۹] شبیخون بگفت — که با او[۱۰] مگر یار باشند و[۱۱] جفت
بدو گفت گُستهم کای[۱۲] شهریار — چرایی چُنین ایمن از روزگار[۱۳]،
تو با لشکر اکنون[۱۴] شبیخون کنی — زِ دلها مگر[۱۵] مهر[۱۶] بیرون کنی،
سپاه تو با لشکرِ دشمنت[۱۷] — چُنانند[۱۸] چون با تو پیراهنت[۱۹]،
ز یکسو نبیره، ز یکسو نیا — به مغزاندرون کی بود کیمیا[۲۰]،
ازین[۲۱] سو برادر، وُ زآن[۲۲] سو پدر[۲۳] — همه پاک بسته یک[۲۴] اندر دگر[۲۵]،
پدر[۲۶] چون کند با پسر[۲۷] کارزار؟ — بدین[۲۸] آرزو[۲۹] کامِ دشمن مخار!
نبایست گفت این سَخُن با سپاه — چو گفتی[۳۰] کنون کار گردد[۳۱] تباه!
چُنین[۳۲] گفت گُردوی کین[۳۳] خود گذشت — گذشته همه باد باشد[۳۴] به دشت!
توانایی و کام و گنج[۳۵] و سپاه — سرِ مردِ برنا[۳۶] بپیچد[۳۷] ز راه!
بدین رزمگاه[۳۸] اندر امشب[۳۹] مباش! — ممان[۴۰] تا شود گنج و لشکر به لاش[۴۱]!

۱ـ(لی، پ: بدان) ۲ـق: نهادند یکسر بران ۳ـ(لن[۲]: خستو) ۴ـل، ک (نیز پ): بپردخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـک: گردوی؛ س[۲]: بندوی و گستهم ۶ـس، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب): جهاندیده و؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل[۳]، آ) ۷ـس[۲]: و بندوی؛ (لن[۲]: و گردوی) ۸ـل، س[۲] (نیز ق[۲]، و): همه؛ ق: همان؛ (آ، ب: همی)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۹ـس[۲]: کارراز؛ (ق[۲]: کارزار از؛ لی: کارساز) ۱۰ـق: وی ۱۱ـ(ل[۳]: <و>؛ و: گردند و)؛ بنداری (۴۸۲ـ۵۰۴): فرجع برویز الی مخیمه، و عزم علی أن یبیّت بهرام. فاجتمع بوجوه أصحابه و شاورهم فی البیات ۱۲ـ(لن: ای) ۱۳ـس[۲]: کارزار؛ (ق[۲]: چرا ایمنی از بد روزگار) ۱۴ـس، ق (نیز لی، ب): امشب؛ ک: لشکرت گر؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]ـلن[۲]) ۱۵ـو، ک (نیز ق[۲]): همه ۱۶ـس: ترس؛ ک: مکر؛ آ این بیت را ندارد ۱۷ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی، پ، آ، ب): دشمنند؛ ک (نیز و): دشمنست؛ متن = (لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]) ۱۸ـ(ل[۳]: چنانست)؛ متن ← ۱۹ـک: پیراهنست؛ ل، س (نیز لی، پ، آ، ب): ابا او همه (لی: ز پیکار تو؛ ب: ابا هر یکی) یکدل و یک تنند؛ (و: چنان چونک با تنت پیراهنت)؛ متن = (لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]؛ نیز ← ک، و، بنداری) ۲۰ـس[۲]، ل[۳] این بیت را ندارند ۲۱ـک: وزین ۲۲ـس (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): از آن؛ (و: وزین)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، آ) ۲۳ـس[۲] (نیز لی، ق[۲]، و): پسر؛ (ل[۳]: ز یکسو نبیره ز یکسو پسر) ۲۴ـک: دل ۲۵ـس[۲] (نیز لن): پیوستهٔ یکدگر؛ (ق[۲]: پیوسته در یکدگر؛ لن[۲]: پیوسته بر یکدگر)؛ در س[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۶ـک، س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]): پسر ۲۷ـک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و): پدر ۲۸ـک: برین ۲۹ـل: آرزوی ۳۰ـس[۲]: کردی ۳۱ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): کردی؛ متن = ل (نیز و)؛ بنداری (۵۰۵ـ۵۱۱): فقال له کُستَهم: اعلم أیها الملک! أن عساکرک کلهم فی الباطن مع عسکر العدوّ. لأنهم أولادهم و إخوتهم. و هم معک بمنزلة القمیص من البدن؛ متصلون بک و منفصلون عنک. و کان الرأی ألا یظهر حدیث البیات فإنه قد شاع فی العسکر. و کأنک ببهرام قد علم بذلک. فهو یسبقنا الیه لامحالة ۳۲ـل (نیز لی): بدو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(آ: کان) ۳۴ـل: گردد؛ (و: ماند؛ لی: گذشته سخن <باد> باشد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال کُردویَه: المحذور قد وقع ۳۵ـس (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، ب): گنج و کام ۳۶ـل: بینا؛ ق (نیز لی، پ): دانا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۷ـل (نیز لی): نپیچد؛ در س، ق، س[۲]، لن، آ حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ک (نیز ق[۲]، ل[۳]ـلن[۲]، ب) ۳۸ـل، س، ک (نیز لی، آ، ب): رزمگه؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]ـلن[۲]) ۳۹ـل، س[۲] (نیز ق[۲]): امشب اندر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۰ـق، ک (نیز لن، لی ـ ب): بمان؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز ق[۲]) ۴۱ـ(ب: پلاس؛ ل[۳]: لشکرت لاش؛ و: لشکر و گنج لاش)





که من بی[۱]گمانم کزین[۲] راز ما — وُزین ساختن در نهان[۳] ساز[۴] ما،
بدان لشکر اکنون رسید[۵] آگهی — نباید که تو سر[۶] به دشمن[۷] دهی!
چو بشنید خسرو پسند آمدش — به دل[۸] رای او سودمند آمدش
گزین کرد از آن[۹] سرکشان[۱۰] مرد چند — که باشند[۱۱] بر[۱۲] نیک و بد یارمند
چو خَرّادِ بُرزین و گُستهم شیر[۱۳] — چو شاپور و چون اَندیانِ[۱۴] دلیر،
چو بِندوی و[۱۵] خَرّادِ[۱۶] لشکرفروز — چو نستودِ[۱۷] لشکرکَشِ[۱۸] نیوسوز[۱۹]،
تلی بود[۲۰] پر[۲۱] سبزه و[۲۲] جای سور — سپه را همی‌دید خسرو[۲۳] ز دور

وُزین[۲۴] روی[۲۵] بنشست[۲۶] بهرامِ گرد — بزرگان لشکر برفتند[۲۷] و خرد
سپهبَد بپرسید از آن[۲۸] سرکشان — که آمد شما را زِ خویشان[۲۹] نشان[۳۰]؟
فرستید هر کس که دارید[۳۱] خویش — که باشند[۳۲] یک‌دل به‌گفتار و کیش[۳۳]،

۱ـس (نیز ب): در ۲ـ(و: که از) ۳ـس، ق، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، آ، ب): در نهان (س[۲]: سخن) ساختن؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۴ـس: کاز (!)؛ (لن، لن[۲]، ب: کار) ۵ـس: رسد؛ (ل[۳]: شود)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـس (نیز ب): تن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـق: به کشتن؛ بنداری (۵۱۳ـ۵۱۶): و هذا الخبر قد استفاض بین العسکر. و لیس من المصلحة مقام الملک فی هذا المکان. فلیرکب مع رجاله، و لیترک المخیم بما فیه من أثقاله و رحاله ۸ـق: مران؛ س[۲]، و این بیت را ندارند ۹ـل (نیز لی): زان؛ س (نیز ب): از؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۱۰ـ(ل[۳]: لشکران) ۱۱ـک: بودند؛ (پ: باشید) ۱۲ـس (نیز لی، ب): در؛ (ل[۳]: با)؛ س[۲]: باشد بر این؛ و این بیت را ندارد ۱۳ـ(ل[۳]: بیر) ۱۴ـ(ق[۲]: اندمان) ۱۵ـ(ل[۳]: گردوی) ۱۶ـق: گردوی؛ (ق[۲]: پیروز) ۱۷ـل، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ پ، آ، ب): نستوه؛ (و: نستور)؛ متن = س (نیز لن[۲]؛ ← بیت ۲۰۱۴) ۱۸ـ(ق[۲]، ل[۳]: لشکرشکن؛ و: شیراوژن؛ لن[۲]: گردنکش) ۱۹ـق: دیوسوز؛ (ل[۳]: کینه‌توز؛ و: رزم‌توز)؛ ک، ل[۳] پس از این بیت دو بیت و ق[۲] تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

جزین نیز (ل[۳]: چو بندوی و) هر کس که بد در خورش — نگهبان گنج و سپاه و سرش
برفتند جایی که بالا نمود — که گر جنگ باشد سر آرند سود

۲۰ـ(ل[۳]: دید)؛ س (نیز پ): همه دشت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـدر پ، و، آ، ب با سه نقطه ۲۲ـک: چون ۲۳ـس: لشکر؛ ق (نیز ق[۲]): بدانجا (ق[۲]: برانجا) شد و دید لشکر؛ در ک، س[۲]، لن، ل[۳]، و، لن[۲] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: فرکب برویز مع أمرائه و قوّاده، و صعد الی تل و أقام علیه ینظر الی المعسکر؛ ک، ق[۲]، لن[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

ک، ق[۲]: برفتند آراسته دل به جنگ — بکردند یاران بر او (ق[۲]: بدانجای کردند گردان) درنگ
لن[۲]: چو برشد بر آن تل زمانی ببود — ز گردنکشان هیچ با وی نبود

۲۴ـق (نیز لی، آ): وزان ۲۵ـس[۲]: سوی ۲۶ـ(لن، لن[۲]: در شب به) ۲۷ـل: بزرگان برفتند با او؛ س (نیز و): برفتند لشکر بزرگان؛ (ق[۲]: ز لشکر بزرگان برفتند)؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب) ۲۸ـل، ک (نیز لی): زان؛ ق (نیز لن، لن[۲]): از؛ متن = س، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ، ب) ۲۹ـل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): ز خویشان شما را؛ متن = س (نیز لی، پ، آ، ب) ۳۰ـس: زمان ۳۱ـس (نیز ب): دارند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس (نیز ب): دارید؛ (لن، لی، پ: باشید)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۳۳ـس، س[۲] (نیز لی، و، آ، ب): گفتار خویش؛ (لن: گفتار کیش)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل[۳]، پ، لن[۲])؛ (ق[۲]: که یکدل بود نیز و هم گفت و کیش)

گریشان[۱] بیایند[۲] و فرمان کنند     به پیمان روان را[۳] گروگان کنند،
سپه ماند[۴] از[۵] بردع و[۶] اردبیل[۷]     وُ زارمینیه نیز بی‌بر دو خیل[۸]،
ازیشان به رزم‌اندرون نیست باک     چه مردانِ بردع، چه یک مشت خاک[۹]!
شنیدند گردنکشان این[۱۰] سَخُن     که بهرامِ جنگاور افگند بن
ز لشکر گزیدند[۱۱] مردی[۱۲] دبیر     سَخُن‌گوی و داننده و[۱۳] یادگیر،
بیامد گَوی با دلی پر ز راز[۱۴]     همی‌بود[۱۵] پویان شبِ[۱۶] دیریاز[۱۷]
بگفت آنچ[۱۸] بشنید از آن[۱۹] مهتران     بدان[۲۰] نامدارانِ[۲۱] گُنداوران
از[۲۲] ایرانیان پاسخ ایدون شنید     که تا رزمِ[۲۳] لشکر نیاید[۲۴] پدید،
یکی ما ز[۲۵] خسرو نگردیم باز     بترسیم کین[۲۶] کار گردد دراز
مباشید ایمن بر آن[۲۷] رزمگاه[۲۸]     که خسرو شبیخون کند با[۲۹] سپاه
چو پاسخ شنید آن[۳۰] فرستاده‌مرد     سُوی لشکرِ پهلوان شد چو گرد
همه لشکر آتش برافروختند[۳۱]     به هر جای شمعی همی‌سوختند[۳۲]
ز لشکر گزین کرد بهرامِ شیر     سپاهی جهانگیرگُرد و[۳۳] دلیر

۱ـ(ق۲: ازیشان؛ لن۲: کریشان؛ آ: که خویشان) ۲ـ(و: بپرسید) ۳ـس، ک (نیز لی، پ، آ، ب): روان‌ها؛ (لن: زفانها؛ ق۲، لن۲: زبان‌ها؛ ل۳، و: زبان‌ها به پیمان)؛ متن = ل، ق، س۲: روان ← زوان؟؛ بنداری (۵۲۲ـ۵۲۵): و أما بهرام فإنه جلس فی سرادقه، و قال لأصحابه: کل من کان له منکم أخ أو أب أو قریب فلیکتب الیه و لیأمره بالانقیاد لأمرنا والا نحیاز الی جملتنا؛ ک، ق۲ پس از بیت ۵۲۵ افزوده‌اند:

ز گنج من ایشان توانگر شوند     بسان شما پاک مهتر شوند

۴ـس۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): کسی ماند؛ (ل۳: نماند کس) ۵ـل: آن ۶ـک: بماند بدو لشکر ۷ـس، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ): اردویل؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، ب) ۸ـل: از ارمینیه نیز بی مرد و خیل؛ س (نیز ب): از ارمینیه بی برد خیل (ب: بی برده) خیل (!)؛ ک: ز بردع و ز ارمینیه چند خیل؛ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): وز (لن: ز؛ پ: از) ارمینیه (لن: ارمنَیه) سست (لن۲: شست) بی مرد و (لن، پ، لن۲: و بی بر دو؛ ل۳: و بی بر سه) خیل؛ ق۲: همان نیز از میمنه خیل خیل؛ آ: از ارمینیه نیز برد و خیل!)؛ متن = (لی؛ نیز ← لن، پ)؛ ق، و این بیت را ندارند ۹ـو این بیت را ندارد ۱۰ـک (نیز لن، پ، لن۲): آن ۱۱ـق (نیز ق۲): گزین کرد ۱۲ـق (نیز لن۲): مرد ۱۳ـس۲: گوینده و؛ ق: سخن‌گوی گوینده و؛ (ب: سخن‌گوی دانندهٔ)؛ و این بیت را ندارد ۱۴ـ(لن۲: برز و آز) ۱۵ـ(ل۳: رفت) ۱۶ـق، ک (نیز لن، لن۲): شبی ۱۷ـ(ل۳، لن۲: باز)؛ س۲: به شب از فراز ۱۸ـک، س۲ (نیز لی ـ ب): آنچه ۱۹ـل: زان؛ س: از؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب) ۲۰ـل، س (نیز آ، ب): از آن؛ ک (نیز لن۲): برین؛ (لن، پ: بدین)؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۲۱ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): نامداران و؛ متن = ل (نیز آ) ۲۲ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، آ) ۲۳ـس: که یاری ز؛ (ب: که بازار) ۲۴ـ(لن۲: بیاید)؛ ق: کردن نباید؛ (ل۲: تا لشکر رزم ناید) ۲۵ـس: که یاری ز؛ س۲: یکی را ز؛ (ق۲: کجا ما؛ ب: که ما یار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـس: نترسیم ازین؛ (لی: مباداکه این؛ ب: بترسم کزین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـس: درین؛ ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): بدان؛ متن = ل (نیز لن، لن۲) ۲۸ـق: بارگاه ۲۹ـک، س۲: بر؛ بنداری (۵۲۶ـ۵۳۴): ففعلوا فأجابوهم و قالوا: إنا لانقدر أن ننحاز الیکم إلا عند اللقاء ۳۰ـ(آ: این)؛ ق۲ پس از این بیت دو بیت و س تنها بیت دوم را افزوده‌اند:

شنیده سخن‌ها همه بازگفت     نه بر آشکارا که بر راز گفت
چو بهرام ازین راز (ق۲: از آن کار) آگاه شد     که لشکر مر او را نکوخواه شد

۳۱ـس۲ (نیز و): لشکرش آتش افروختند؛ س (نیز ق۲): بفرمود تا آتش افروختند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـس۲: بیفروختند ۳۳ـ(و: <و>)؛ ک (نیز ل۳، پ): جهانگیر و گرد و؛ س۲: جهاندار و گردی؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ س، لی، آ این بیت را ندارند





چو کردند با او[۱] دبیران[۲] شمار     سپه بود شمشیرزن شش[۳] هزار
ز[۴] خاقانیان[۵] آن سه ترکِ[۶] سُترگ[۷]     که بودند برسانِ ارغنده[۸] گرگ[۹]،
به جنگاوران[۱۰] گفت: چون[۱۱] زخمِ کوس     برآید به هنگامِ بانگِ خروس،
شما برخروشید و اندردهید[۱۲]!     سران را ز[۱۳] خون بر سر[۱۴] افسر نهید!
بشد تیز لشکر به فرمانِ[۱۵] گَوْ     سه ترکِ سرافرازشان پیشرَوْ[۱۶]
بر[۱۷] لشکرِ شهریار آمدند     جفاپیشه و[۱۸] کینه‌دار[۱۹] آمدند!
خروش آمد از گرز و گوپال[۲۰] و تیغ     از[۲۱] آهن زمین گشت[۲۲] واز[۲۳] گرد[۲۴] میغ!
همی‌گفت هرکس که خسرو کجاست     که امروز پیروزیِ روزِ[۲۵] ماست!
به بالا همی‌بود خسرو به درد     دو دیده پر از خون و رخ[۲۶] لاژورد[۲۷]!
چُنین تا سپیده برآمد[۲۸] ز کوه     شد از زخمِ شمشیر، لشکر[۲۹] ستوه!
چو شد دامن تیره‌شب[۳۰] ناپدید     همه رزمگه کشته و خسته[۳۱] دید!
به گردنکشان گفت: یاری کنید!     برین[۳۲] دشمنان[۳۳] کامگاری کنید!
که[۳۴] پیروزگر پشت و یار منست!     همان[۳۵] زخمِ[۳۶] شمشیر کار منست!

۱ـق (نیز و): وی ۲ـس (نیز لی، آ، ب): تکینان؛ ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲): نقیبان؛ (ق۲: بزرگان)؛ متن = ل، ق ۳ـل، س (نیز لی، آ، ب): صد؛ س۲ (نیز لن۲): سی؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، بنداری) ۴ـ(ب: سه) ۵ـک: خاقان (!) ۶ـس۲: آن یلان ۷ـق: بزرگ؛ (ل۳: دلیر) ۸ـس، ق: غرّنده؛ ل (نیز آ): غرَنده برسان؛ (لی، و، ب: ارغنده برسان)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۹ـ(ل۳: شیر)؛ در آ این بیت پس از بیت ۵۳۷ آمده است؛ بنداری (۵۳۵ـ۵۳۹): فأعلم بهرام بذلک فانتخب ستة آلاف فارس، و جعل علیهم الأتراک الثلاثة المذکورین ۱۰ـس (نیز لی، ب): زخم‌آوران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(آ: آن) ۱۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): نهید؛ (ل۳: دمید؛ و: بارهٔ جنگ زین برنهید)؛ متن = ل ۱۳ـس۲: به ۱۴ـ(ب: برز) ۱۵ـ(لی، آ: لشکرش برسان)؛ س (نیز ب): لشکرش تیز برسان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۳: پیشرَوْ) ۱۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، ب): بدان؛ (و: سوی؛ آ: بدین)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۸ـس (نیز ب): چو با دشنه و؛ ق: جفاپیشگان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس: کینه‌خواه؛ س۲: کینه‌ساز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـدر پ، لن۲، آ با سه‌نقطه ۲۱ـق، س۲ (نیز لن، و، لن۲، ب): ز ۲۲ـل: بود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـل ـ ک (نیز لن، ق۲، آ): وز؛ (ل۲، و، ب: از)؛ متن = س۲ (نیز لی، پ، لن۲) ۲۴ـس، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): گرز؛ (لی: ترگ؛ آ: کرک)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ) ۲۵ـ(ق۲: و رزم؛ ل۳: و دست؛ ب: پیروزگر یار)؛ بنداری (۵۴۰ـ۵۴۵): فساروا و هجموا علی مخیم برویز، و انقضّوا علیهم. فارتفع صلیل الأسیاف علی الأعناق و طنین البَیض تحت البِیض الرقاق ۲۶ـ(آ، ب: لب) ۲۷ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری: و کان برویز واقفا علی التل ینظر الیهم؛ پ پس از این بیت افزوده است:

فرومانده از کار گیتی شگفت     از آن کار اندیشه اندرگرفت

۲۸ـق: برآمد سپیده؛ ک، س۲: نشان سپیده؛ (لن، ق۲، و، لن۲: سنان سپیده؛ ل۳: شبان سپیده)؛ متن = ل، س (نیز لی، پ، آ، ب) ۲۹ـل: شمشیر و کشته؛ ق: همی‌بود از آن زخم لشکر؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): برآمد شد از زخم لشکر؛ متن = س (نیز لی، پ، آ، ب)؛ س، ق سرنویس دارند، س: رزم خسرو با بهرام چوبینه اوّل بار؛ ق (چند بیت بالاتر): رزم لشکر بهرام چوبینه با لشکر خسروپرویز ۳۰ـ(ل۳: دامن شب ز که) ۳۱ـق، ک (نیز لن، ل۳، لن۲، آ): خسته و کشته؛ بنداری: فلما أضاء النهار رأی ذلک الفضاء مملوء بجثث أصحابه مغرقین فی الدماء، مجدّلین بالعراء ۳۲ـ(لی: بدین) ۳۳ـس (نیز لی، آ، ب): نامور؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـ(ل۲: چو) ۳۵ـق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): کنون؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۳۶ـس: گرز و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در پ این بیت پس از بیت ۵۵۲ آمده است؛ بنداری: فقال لأمرائه: خوضوا غمرة الهیجاء، و أعینونی بالوقوف ساعة. و خاض بنفسه الحرب

بیامد دمان تا برِ آن سه ترک … نه ترک، آن[۱] دلاور سه گرگِ[۲] سُتُرگ!
یکی[۳] تاخت تا پیشِ[۴] خسرو رسید … پرندآوری از میان برکشید[۵]!
همی‌خواست زد بر سر شهریار … سپر بر[۶] سر آورد شاهِ سُوار،
به زیر[۷] سپر تیغِ زهرآبگون[۸] … بزد تیغ[۹] و انداختش[۱۰] سر نگون[۱۱]!
خروشید کای نامدارانِ جنگ … زمانی دگر کرد باید درنگ[۱۲]!
سپاهش همه پشت[۱۳] برگاشتند … جهانجوی را خوار بگذاشتند!
به بِندوی و گُستهم گفت آن زمان … که اکنون شدم زین[۱۴] سَخُن[۱۵] بدگمان:
رسیده مرا[۱۶] هیچ[۱۷] فرزند نیست … همان ازدرِ تاج[۱۸] پیوند[۱۹] نیست،
اگر من شوم کشته در کارزار … جهان را نماند[۲۰] یکی شهریار[۲۱]!
بدو گفت بِندوی کای[۲۲] سرفراز … جهان را به مهر[۲۳] تو بادا نیاز[۲۴]!
سپه رفت، اکنون تو ایدر مه‌ایست! … که کس در زمانه ترا یار نیست!
به زِنگوی[۲۵] گفت آن زمان شهریار … کز ایدر برو تازنان[۲۶] با[۲۷] نَخوار[۲۸]،
ازین[۲۹] ماندگان بر سُواری هزار … برآن[۳۰] رزمگاه[۳۱] آنچ[۳۲] یابی[۳۳] بیار،
سراپرده‌ی[۳۴] دیبه و گنج و تاج[۳۵] … همان بدره و برده[۳۶] و تختِ عاج[۳۷]!
بزرگان بُنه برنهادند و گنج … فراوان به بردن کشیدند[۳۸] رنج

۱ـ ل، س۲ (نیز ق۲): نه ترک <آن>؛ (آ: مهان)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲ـ ل: پیل؛ س، ق (نیز لی): گرد؛ (ل۲، پ، لن۲، ترک؛ آ، ب: شیر)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، لی)؛ (و: که بودند هر سه دلاور) ۳ـ (ل۳، لن۲، ب: همی) ۴ـ ل: نزد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ (لی: برگزید) ۶ـ (ب: در) ۷ـ ق: بزد بر؛ (و: ز زیر) ۸ـ (لی: الماس‌گون) ۹ـ ک (نیز لن، پ): تیز؛ (ق۲: زود؛ لی، و: شاه؛ ل۲: برون کرد)؛ متن = ل، س (نیز لن۲، آ، ب) ۱۰ـ س: بنداختش ۱۱ـ (لن: سر برون)؛ ق: سپر داشت آن زخم او شد زبون؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۵۵۱ـ۵۵۴): و رکض الی أن قرب من الأتراک الثلاثة فرفع أحدهم سیفه لیضرب رأس برویز. فرفع المجن علی رأسه و ضربه من تحته ضربة أبانت رأسه ۱۲ـ بنداری: و صاح علی أصحابه و أمرهم بالوقوف ۱۳ـ س، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): روی؛ متن = ل؛ بنداری: فلم یلتفت الیه منهم أحد، و ولوا ظهورهم و ترکوه وحیدا؛ ق بیت‌های ۵۵۶ـ۵۷۵ را ندارد ۱۴ـ (پ: زان) ۱۵ـ (لن، لن۲: که با (لن۲: بر) آرزو گر رسد) ۱۶ـ (لی: ترا) ۱۷ـ (ق۲: ایچ) ۱۸ـ ک (نیز ق۲، لی، ل۲، و، آ، ب): تاج و؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۱۹ـ (و: اروند) ۲۰ـ س، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، آ، ب): نباشد؛ متن = ل ۲۱ـ (پ: نماند کسی تاج را یادگار)؛ لن۲ این بیت را ندارد ۲۲ـ (لن: ای) ۲۳ـ (پ، و: فرّ)؛ متن ← ۲۴ـ (پ: قرار؛ لی، ب: آمد نیاز؛ و: آید نیاز)؛ ل: بدین روز هرگز مبادت نیاز؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، ل۲، آ)؛ س۲، لن۲ این بیت را ندارند ۲۵ـ س، ک (نیز ل۲، و): بندوی؛ (ق۲: گردوی)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۲۶ـ (لن۲: تازیان)؛ در ل، س، ق۲ حرف چهارم نقطه ندارد؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، لی ـ و، آ، ب) ۲۷ـ (ق۲، لن۲، آ: تا) ۲۸ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۲، پ): نخوار؛ در آ، ب حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ل (نیز ق۲، و، لن۲)؛ لی پس از این بیت افزوده است:

سراپردهٔ دیبه از رنگ‌رنگ … ببر هر چه یابی تو از ساز جنگ

۲۹ـ (آ: ازآن) ۳۰ـ س (نیز لن، پ ـ ب): وزان؛ ک (نیز ق۲، ل۳): ازآن؛ س۲ (نیز لی): وزین؛ متن = ل ۳۱ـ س، ک (نیز لن ـ ل۲، لن۲، آ، ب): رزمگه؛ متن = ل ۳۲ـ ک، س۲ (نیز لی، پ ـ ب): آنچه؛ (ل۲: هرچه)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲) ۳۳ـ (آ: دانی)؛ در س ـ ب بیت‌های ۵۶۳ و ۵۶۴ پس و پیش شده‌اند؛ پیایی بیت‌های متن = ل ۳۴ـ ک، س۲ (نیز ق۲، و ـ ب): سراپرده و ۳۵ـ س (نیز ق۲، و، ب): تخت عاج ۳۶ـ س۲ (نیز ل۳): برده و بدره؛ (پ: پرده و برده) ۳۷ـ س (نیز ق۲، و، ب): گنج و تاج ۳۸ـ س۲: کشیدند و بردند؛ (ل۳: ببردند و کشتند)





هم آنگه یکی اَژدهافش[۱] درفش … پدید آمد و گشت[۲] گیتی بنفش
پس اندر همی‌راند[۳] بهرامِ گرد … به جنگ از جهان روشنایی ببرد!
رسیدند[۴] بهرام و خسرو بهم … ـدلاور دو جنگی، دو شیر دُژم ـ
چو پیلانِ[۵] جنگی[۶] برآشوفتند … همی بر سر یکدگر کوفتند
همی[۷] گشت بهرام چون شیرِ نر … سِلیحش[۸] نیامد برو[۹] کارگر
برین[۱۰] گونه تا خور ز گنبد بگشت … از[۱۱] اندازه آویزش[۱۲] اندرگذشت
نَخوار[۱۳] آن زمان پیشِ[۱۴] خسرو رسید[۱۵] … که گنج و بنه زآن[۱۶] سوی[۱۷] پل کشید[۱۸]
چو بشنید خسرو به گستهم گفت … که با ما کسی جنگ را نیست[۱۹] جفت،
که ما ده[۲۰] تنیم، این[۲۱] سپاهی[۲۲] بزرگ … به پیش‌اندرون پهلوانی[۲۳] سُتُرگ،
هزیمت به‌هنگام بهتر ز جنگ … چو تنها[۲۴] شدی[۲۵] نیست جای درنگ!
همی‌راند[۲۶] ناکار[۲۷] دیده‌جوان … برین[۲۸] گونه‌بر تا[۲۹] پُلِ نَهروان
پس اندر همی‌تاخت[۳۰] بهرام تیز[۳۱] … سری[۳۲] پُر ز کینه، دلی[۳۳] پُرستیز
چو خسرو چُنان دید بر پل بماند[۳۴] … جهاندیده گُستهم را پیش خواند
بیارید ـگفت ـ آن[۳۵] کمان مرا … به جنگ[۳۶] اندرون ترجمان مرا!

۱ـ (ق۲: همان اژدهای) ۲ـ (و: کرد) ۳ـ (لی، آ: تاخت)؛ س (نیز ب): پی اندر همی‌رفت؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ در س۲ بیت‌های ۵۶۷ـ۵۷۰ درهم‌ریخته‌اند: ۵۷۰، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۶۷ ۴ـ س (نیز ب): بگشتند؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن ـ آ) ۵ـ (ق۲: شیران) ۶ـ ک: هندی ۷ـ س (نیز ب): بر او؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن ـ آ) ۸ـ س، س۲ (نیز لن، و، لن۲): سلاحش ۹ـ س۲: ورا؛ (لی، پ: بدو) ۱۰ـ س۲: ازین؛ (لی، و، ب: بدین) ۱۱ـ ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): ز ۱۲ـ (ب: و پوزش؛ آ: ازو ترس و اندازه)؛ بنداری (۵۵۷ـ۵۷۱): فالتقیا و أخذا یتضاربان و یتصاولان الی أن زالت الشمس (= ۵۶۸ـ۵۷۱) ۱۳ـ س، ک (نیز لن، لی، پ ـ ب): نخوار؛ س۲: نخور؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳) ۱۴ـ (ق۲، و: نزد) ۱۵ـ ل، ک، س۲: کشید؛ متن = س (نیز لن ـ ب) ۱۶ـ س (نیز لی، و، آ، ب): سپه را؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۷ـ (ل۳: سوی آن) ۱۸ـ ل، ک، س۲ (نیز ق۲): رسید؛ متن = س (نیز لن، لی ـ ب)؛ لی پس از این بیت افزوده است:

چه فرمایی ای پهلوان سپاه … چگونه توان رفت با تخت و گاه

۱۹ـ ل (نیز پ، ب): که با ما (پ: که ما را) کسی نیست در جنگ (ب: امروز)؛ (ل۳، و: که در جنگ با ما کسی نیست)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ق۲، لن۲، آ)؛ ق۲ پس از این بیت و ک پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

اگر چند یاور مرا هست و (ق۲: ایزد مرا داد) فر … چو یاران نباشند پیچیم (ق۲: بباید ازین جنگ پیچید) سر

۲۰ـ ک: دو ۲۱ـ (ب: کسیم این؛ و: که آماده بینم) ۲۲ـ (ق۲، ل۳، لن۲، آ: سپاه) ۲۳ـ (لن۲: پهلوان)؛ پ این بیت را ندارد ۲۴ـ ل: ایمن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): شدم؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ بنداری (۵۷۳ـ۵۷۵): فالتفت الی کُستهم و قال: الانهزام خیر فی هذا المقام. فإنا عشرة أنفس، و لانقدر أن نصابر هذا الجمع الکثیر ۲۶ـ ق: تاخت ۲۷ـ (ق۲: با کار؛ لن۲: باز) ۲۸ـ س، س۲ (نیز لی، ب): بدین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ س، ل۲ (نیز ق۲، ب): تا بر؛ س۲: تا نزد؛ (و: سوی؛ لن۲: شد تا)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، لی، ل۲، پ، آ)؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۳۰ـ ق (نیز ق۲، ل۳، پ): راند ۳۱ـ (ب: شیر) ۳۲ـ (ق۲: سرش) ۳۳ـ (ق۲: دلش)؛ بنداری (۵۷۶ـ۵۷۷): فرجع قاصدا للعبور علی جسر النهروان. فلما توسط الجسر رأی بهرام خلفه کالأسد الثائر ۳۴ـ ل۲، س۲: نماند؛ در س، ق۲، و، آ حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۳۵ـ ل، ق: گفتا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۶ـ (ق۲: رزم)؛ آ این بیت را ندارد

کمانش[۱] ببرد آنک[۲] گنجور بود
برآن[۳] کار گُستهم[۴] دستور بود

کمان برگرفت آن سپهدارِ[۵] گُرد
به جنگ از هوا[۶] روشنایی ببرد!

همی تیر بارید همچون تگرگ
به یک چوبه با[۷] سر همی‌دوخت ترگ!

پس اندر همی‌تاخت[۸] بهرامِ شیر
کمانی[۹] به دست[۱۰]، اژدهایی به زیر!

به دست‌اندرون جز کمانی نداشت
بر آن اسپ[۱۱] بَرگُستَوانی نداشت!

چو خسرو چنان[۱۲] دید برگشت شاد
دو زاغِ کمان را به زه برنهاد،

یکی تیر زد بر برِ[۱۳] بارگی
بشد[۱۴] کارِ[۱۵] آن باره یکبارگی!

پیاده سپهبَد[۱۶] سپر برگرفت[۱۷]
زِ[۱۸] بیچارگی کرگ[۱۹] بر سر گرفت

یلان‌سینه پیش اندرآمد چو گَرد
ـجهانجوی[۲۰] کی داشت او را به مرد[۲۱]!ـ

هم اندر زمان اسپ او را بخست
پیاده یلان‌سینه[۲۲] از پُل[۲۳] بجست

سپه بازگشت از پلِ نهروان
هر آن کس که بودند، پیر و جوان[۲۴]

چو بهرام برگشت خسرو[۲۵] چو گَرد[۲۶]
پلِ نهروان سربسر باز[۲۷] کرد

۱ـ(لن: کمانکش) ۲ـک: آنچه؛ (پ، لن[۲]: آنکه)؛ س (نیز ب): بنزدیک؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لن ـ ل[۳]) ۳ـس، ق، ل[۲] (نیز لی، ب): بدان؛ (ل[۳]: بدین)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]) ۴ـق: گستهم نیز؛ س[۲]، و، آ این بیت را ندارند ۵ـق: جوانشاه؛ (ل[۳]: جهاندار؛ ب: برگرفتند پس آن سه) ۶ـس، س[۲] (نیز لن[۲]): به جنگ از هوا (س: زمین)؛ ل[۲] (نیز لی، ب): به جنگ اندرون؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و)؛ س[۲]، آ این بیت را ندارند ۷ـق: بر؛ س[۲]، و این بیت را ندارند ۸ـس، ق (نیز و): راند؛ (ق[۲]: همی‌راند از پیش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل: کمندی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(پ: چنگ)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۱۱ـس: جز آن اسب و؛ ل[۲] (نیز آ، ب): همان اسب و؛ (لی: همان اسب و)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲])؛ ل، س[۲]، و این بیت را ندارند؛ در س این بیت پس از بیت ۵۸۹ آمده است ۱۲ـل: ورا؛ س: چنین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ در س بیت‌های ۵۸۵ـ۵۸۹ درهم‌ریخته‌اند: ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۸۷ ۱۳ـق (نیز آ): سر ۱۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): که شد؛ متن = ل ۱۵ـ(ق[۲]: جان)؛ در ل[۲] پس از این بیت، بیت ۵۸۹ و در ب بیت ۵۹۰ آمده است ۱۶ـ(و: سپهبد پیاده)؛ متن ← ۱۷ـس (نیز ب): سپر (ب: سپه) را به بر درگرفت؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس[۲] (نیز ل[۳]، پ): به ۱۹ـل، س، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، و، آ، ب): دست؛ س[۲] (نیز ل[۳]، پ، لن[۲]): ترگ؛ (لن: گرز)؛ متن = ک؛ بنداری (۵۸۴ـ۵۸۷): فوقف و أخذ القوس و رماه بسهام عدّة حتی أصاب نحر فرسه فترجل ۲۰ـس[۲]: شهنشاه؛ متن ← ۲۱ـل، ق، ک (نیز و): همی هر زمانی (و: سوی شاه ایران) یکی حمله کرد؛ ل[۲] (نیز ب): پل نهروان سربسر باز کرد (= ۵۹۱ب)؛ متن = س (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]؛ ← س[۲])؛ آ این بیت را ندارد؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ک پس از این بیت و ق[۲] پس از بیت ۵۸۶ افزوده‌اند:

جهانجوی کی داشت او را به مرد (ق[۲]: همی هر زمانی یکی حمله کرد)
ابر بارگی دست را راست (ق[۲]: دست) کرد

۲۲ـ(لی: سپهدار) ۲۳ـل[۲]: از بد؛ س[۲]: خود را؛ (ق[۲]: از وی)؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـق، س[۲] این بیت را ندارند؛ در آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۵ـس: یلان‌سینه پیش اندرآمد؛ (آ: به پیش سپاه اندرآمد)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]ـ لن[۲]) ۲۶ـ(و: بدرد) ۲۷ـس[۲]: پاره؛ ق، ل[۲]، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۵۸۸ـ۵۹۱): و تقدّم یلان فرمی برویز فرسه ایضا فترجل. و انصرف بهرام عن الجسر فأمر برویز فقطع الجسر، و عاد الی هذا الجانب؛ ل، ق در اینجا سرنویس دارند، ل: رفتن خسروپرویز به روم؛ ق: هزیمت خسرو از بهرام چوبینه و آمدن بنزد هرمز





همی‌راند[۱] غمگین[۲] سوی طیسفون[۳]
دلی پُر ز غم[۴]، دیدگان[۵] پر ز خون!

در شارستان را[۶] به آهن[۷] ببست
به انبوهِ[۸] اندیشگان درنشست[۹]!

ز هر برزنی مهتران[۱۰] را بخواند[۱۱]
به دروازه‌بر پاسبانان[۱۲] نشاند[۱۳]

وُ زآنجایگه شد به پیش[۱۴] پدر
دو دیده پر از خون و خسته جگر[۱۵]!

چو روی پدر دید بردش نماز
همی‌بود پیشش زمانی دراز[۱۶]

بدو[۱۷] گفت کین پهلوانِ سُوار
که او[۱۸] را گزین کردی[۱۹] ای شهریار،

بیامد چو شاهان که دارند فر
سپاهی بیاورد بسیار مر[۲۰]

بگفتم[۲۱] سَخُن[۲۲] هرچ[۲۳] آمد[۲۴] ز پند
برو بر[۲۵] نبد پند من[۲۶] سودمند

همه[۲۷] جنگ و پرخاش بُد کام اوی[۲۸]
که هرگز مبادا روان نام[۲۹] اوی[۲۸]!

به ناکام رزمی گران کرده شد
فراوان کس از اختر[۳۰] آزرده شد

ز من[۳۱] بازگشتند یکسر سپاه
ندیدند گفتی مرا جز به راه

همی شاه خوانند[۳۲] بهرام را
ندیدند[۳۳] از آغاز[۳۴] فرجام را!

پسِ من کنون تا پلِ نهروان
بیاورد لشکر چو کوهی[۳۵] روان[۳۶]

چو شد کار بی‌برگ[۳۷] بگریختم[۳۸]
به دامِ بلا در[۳۹]نیاویختم[۴۰]

۱ـ(ل[۳]: رفت) ۲ـس (نیز لی، آ، ب): خسرو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): طیفسون ۴ـ(لن، پ، لن[۲]: پر از درد دل) ۵ـق: ز درد و تنی؛ بنداری: و رجع مهموما محزونا حتی دخل طَیسفون ۶ـل، ق: شارستان‌ها؛ (ل[۳]: شارسان‌ها؛ پ: شارسان را)؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]) ۷ـ(ل[۳]: آیین) ۸ـس، ق، ک (نیز ل[۳]): اندوه؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۹ـق: برنشست؛ ک: اندیشه اندرنشست؛ ل[۲]، لی، آ، ب این بیت را ندارند و لی بجای آن افزوده است:

چو آمد گریزان به شهر اندرون
دو دیده پر از آب دل پر ز خون

۱۰ـق، ک، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]): مهتری؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ، ب) ۱۱ـ(ل[۳]: خواندند) ۱۲ـق، س[۲] (نیز آ): پاسبانی ۱۳ـ(ل[۳]: نگهبان به دروازه بنشاندند)؛ بنداری: و أمر بترتیب أسباب الحصار و حفظ الأبواب و الأسوار ۱۴ـ(ق[۲]، لی، پ: نزد) ۱۵ـل: آب و پرخون جگر؛ س[۲]: سپاهی بیاورد بسیار مر (= ۵۹۸ب)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لی: که او را گزین کردی ای شهریار = ۵۹۷ب) ۱۷ـ(و: چنین) ۱۸ـس[۲]: آن ۱۹ـ(ل[۳]: گزیدی تو)؛ لی این بیت را ندارد ۲۰ـس[۲]: دهان پر ز خاک و پر از کینه سر؛ لی پس از این بیت افزوده است:

یکی لشکری همچو کوهی روان
همه نامداران روشن‌روان

۲۱ـق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـ لن[۲]): برفتم؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، آ، ب) ۲۲ـ(لی: بدو) ۲۳ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۲۴ـس، ق (نیز ق[۲]، ب): باید؛ ک: آید؛ ل[۲]: باشد؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، لی ـ آ) ۲۵ـق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـ لن[۲]): بگفتم؛ (لی: بدو بر)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز ق[۲]، آ، ب) ۲۶ـل، ل[۲] (نیز آ): پند من بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ق[۲]: همان؛ پ: همی) ۲۸ـل، س، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ، ب): او؛ ک: تو؛ متن = س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]) ۲۹ـس[۲] (نیز لی): کام (!)؛ ق (نیز ق[۲]): روا نام؛ ک: سرانجام؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ(آ: لشکر) ۳۱ـق: همه؛ آ این بیت را ندارد ۳۲ـس، ک (نیز ب): خواندند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ق[۲]، ل[۳]: نبینند) ۳۴ـل: زآغاز؛ ل[۲] (نیز ل[۳]): از آغاز و؛ س[۲]: آغاز و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد ۳۵ـق (نیز ل[۳]، و): کوه؛ س: گروهی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ): گران؛ س: گوان؛ متن = ق، ک (نیز ق[۲]ـ لن[۲])؛ آ این بیت را ندارد ۳۷ـ(ق[۲]: بی‌رنگ) ۳۸ـل، ل[۲]: بگریختیم؛ س[۲]: بگریختن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۹ـک، ل[۲] (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب): بر؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[۲]، آ) ۴۰ـل، ل[۲]: نیاویختیم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س[۲]: به بگریختن بند آویختن؛ بنداری (۵۹۵ـ۶۰۵): و دخل علی أبیه و سجد له ثم أعلمه بالحال و ماجری بینه و بین بهرام. و ذکر أن أصحابه انهزموا، و أن العدوّ قد جاء خلفه الی جسر النهروان

| | |
|---|---|
| نگه کردم اکنون به سود و زیان | نباشند[۱] یاور[۲] مگر تازیان |
| گر ایدونک[۳] فرمان دهد شهریار | سُوارانِ تازی[۴] برم بی‌شمار[۵] |
| بدو گفت هرمز که این[۶] رای نیست | که اکنون ترا پای بر[۷] جای نیست! |
| ترا رفتن آنجا جز از[۸] رنج نیست | که آنجا سِلیح[۹] و[۱۰] تن و گنج نیست! |
| نباشند یاور ترا تازیان | چو جایی[۱۱] نبینند[۱۲] سود و زیان! |
| به درد دل‌اند از نژاد تو[۱۳] نیز | به دشمن سپارندت[۱۴] از بهر[۱۵] چیز! |
| بدین[۱۶] کار پشتِ تو یزدان بود[۱۷]! | هم‌آوازِ تو[۱۸] بختِ خندان بود[۱۷]! |
| چو بگذاشت خواهی همی مرز و[۱۹] بوم | از ایدر[۲۰] برو تازنان[۲۱] تا به روم! |
| سَخُن‌های این[۲۲] بنده‌ی[۲۳] چاره‌جوی | چو رفتی یکایک به قیصر بگوی، |
| به جایی که دین‌ست[۲۴] و هم خواسته‌ست[۲۵] | سِلیح[۲۶] و سپاهِ وی[۲۷] آراسته‌ست[۲۸]! |
| فریدونیان[۲۹] نیز خویش[۳۰] تواند | چو کارت شود سخت[۳۱] پیش تواند! |
| چو بشنید خسرو زمین بوس[۳۲] داد | بسی آفرینِ مِهان[۳۳] کرد یاد! |

۱ـک: نباشید؛ س[۲] (نیز پ): که باشند؛ (ل[۳]: نیاویم) ۲ـ(و، لن[۲]: یارم)؛ ق این بیت را ندارد ۳ـ(لی، ل[۳]، آ: که) ۴ـق: بیاری ۵ـس[۲]: برین بر شمار؛ (پ: بیارم بکار؛ و: بیارم همی بی‌شمار؛ ق[۲]: ز دشت سواران بخوانم سوار)؛ بنداری: و قال: إن أذن الملک التجأت الی العرب و استعنت بهم علیه ۶ـ(ق[۲]: هرمزد کین) ۷ـک: که آنجا سلاح تن و (← ۶۰۹ب) ۸ـ(لی: اکنون بجز؛ ق[۲]: آنجای جز) ۹ـس (نیز لی، و، لن[۲]): سلاح ۱۰ـ(لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب: <و>)؛ ل، ک، س[۲]، پ این بیت را ندارند؛ در و این بیت پس از بیت ۶۱۲ آمده است؛ بنداری: فقال: إن هذا بعید من الصواب. فإن العرب مالهم عدّة و لاخزانة ۱۱ـ(پ: چو از تو) ۱۲ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب): نیابند؛ متن = ل (نیز ل[۳]، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۱۳ـل، ل[۲]: دل اندر ترا زار؛ س (نیز لی، آ، ب): دل اندر بر (لی: به) آزار؛ س[۲] (نیز لن، لن[۲]): دل اندر نژاد تو؛ (ق[۲]: نبندند دل در نژاد تو)؛ متن = ک (نیز پ، و؛ نیز ← س[۲]، ق[۲]) ۱۴ـل، س، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ب): سپارند؛ ل[۲]: مسازید؛ (پ: بدست آورندت هم)؛ متن = (لن، لی، و، لن[۲]، آ) ۱۵ـس: بسیار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق، ل[۳] این بیت را ندارند ۱۶ـق (نیز لن، و): برین ۱۷ـک: بواد ۱۸ـ(و: با)؛ ق: هم از وی ترا؛ س[۲]: هم آوازه‌ات ۱۹ـس: روی؛ ل[۲] (نیز لی): مرز؛ (ب: برّ و)؛ س[۲]: ز مرز و ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـق: ایران ۲۱ـل[۲] (نیز لن[۲]): تازیان؛ در ل، س[۲]، ق[۲]، آ حرف چهارم نقطه ندارد؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، لی ـ و، ب) ۲۲ـس، ق، ل[۲] (نیز پ، و، آ، ب): آن؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، لن[۲]) ۲۳ـق: کربز؛ در و این بیت پس از بیت ۶۱۶ آمده است؛ بنداری (۶۱۰ـ۶۱۴): و إن کان و لابد من الالتجاء و الاعتصار فالأولی أن تقصد قیصر ملک الروم فتدخل علیه و تستجیر به؛ ک، ق[۲] پس از بیت ۶۱۴ افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| ترا قیصر از گنج یاری دهد | هم از لشکرت کامکاری دهد |

۲۴ـک: اسپست؛ (ق[۲]: هم دین؛ ل[۳]: هم دینست) ۲۵ـس (نیز ل[۳]، و): خواسته؛ (لن[۲]: که جای گزین است و پر خواستست) ۲۶ـس (نیز لی): سلاح ۲۷ـس، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): تو؛ ق: سپاهست؛ ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): سلیح (و، لن[۲]: سلاح) است و هم شهر (ق[۲]، ل[۳]: گنج)؛ متن = ل (نیز پ) ۲۸ـس (نیز ل[۳]، و): آراسته؛ ق: بیاراستست ۲۹ـ(ل[۳]: فرود از نیا) ۳۰ـ(ب: یار) ۳۱ـ(ل[۳]: نیز)؛ بنداری: فإنه من الشجرة الفریذونیة فهو نسیبک. و عند الشدائد تذهب الأحقاد و ترق الأکباد. و هو من أهل الدین، و ذوی المال الجم، و من بیت الملک و أهل الحفاظ و لابد من أن ینصرک و یعینک ۳۲ـس ـ س[۲] (نیز لی ـ ب): بوسه؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]) ۳۳ـق: و دعا؛ ک: نهان؛ (ل[۳]، لن[۲]: جهان)؛ ل: بسی بر نهان آفرین؛ (پ: بسی آفرین‌ها برو)؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و، آ، ب)؛ ک در اینجا سرنویس دارد: به هزیمت شدن پرویز از نزد بهرام





| | |
|---|---|
| به بِندوی و گردوی و[۱] گُستَهم گفت | که ما با غم و رنج[۲] گشتیم جفت! |
| بسازید و[۳] یکسر بنه برنهید | بر و بوم ایران به دشمن دهید! |
| بگفت این[۴] و از[۵] دیده آواز خاست | که ای شاهِ نیک‌اختر و داد و[۶] راست، |
| یکی گردِ تیره[۷] برآمد ز راه | درفشی درفشان[۸] میانِ سیاه، |
| درفشی کجا پیکرش اژدهاست | که چوبینه بر نهروان کرد[۹] راست! |
| همی‌تاخت[۱۰] خسرو بکردار[۱۱] گرد | درفشی پس پشتِ او لاژورد[۱۲]، |
| بپیچید یال و بر و روی[۱۳] را | نگه کرد گُستهم و بِندوی را: |
| همی‌راندند آن[۱۴] دو تن[۱۵] نرم‌نرم | خروشید خسرو به آوای[۱۶] گرم، |
| که مانا سرانتان به[۱۷] بیش[۱۸] آمده‌ست[۱۹] | که بدخواهتان همچو خویش آمده‌ست[۱۹]، |
| وگرنه[۲۰] چنین نرم راندن چراست؟ | که بهرام نزدیکِ پشتِ شماست! |
| بدو گفت بِندوی کای[۲۱] شهریار | دلت[۲۲] را به[۲۳] بهرام رنجه مدار، |
| کجا[۲۴] گرد ما را نبینند به[۲۵] راه | که دورست از[۲۵] ایدر درفشِ سیاه[۲۶]! |

۱ـ(ب: <و>؛ و: بندوی گرد و به) ۲ـک: درد ۳ـس (نیز لی، ل[۳]، و): <و>؛ (لن: سپارید و)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۱۷ـ۶۱۹): فقبل الأرض و خرج و اجتمع بکستهم و بندویه، و قال لهما: لابد لنا من الخروج. فاخرجوا بالأثقال و الدواب حتی نتوجه الی بلاد الروم؛ ک، ق[۲] پس از بیت ۶۱۹ افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| بدو گفت گستهم کای شهریار | مبیناد چشمت بد روزگار |
| چنین گفت خسرو که گردان‌سپهر | گهی خشم بار (ک: یاد) آورد گاه مهر |

۴ـس[۲]: بگفتند ۵ـق (نیز لن): وز ۶ـ(لن: <و>)؛ ل: راد و؛ س، ق، س[۲] (نیز لی، و، لن[۲]، ب): اختر داد؛ ل[۲]: اختر راد؛ ک: اختر راد و؛ (ق[۲]، ل[۳]، آ: اختر داد و)؛ متن = (پ) ۷ـق: تیره‌گردی ۸ـس: درخشان؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۹ـق: داشت؛ (و: نشانه ز بهرام چوبینه)؛ بنداری (۶۲۰ـ۶۲۲): فبینما هو فی هذا الحدیث إذ ارتفعت الأصوات من أبراج المدینة بطلوع عسکر العدوّ؛ ل، ق، ق[۲]، و پس از بیت ۶۲۲ افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| چو بشنید خسرو بیامد به در | گریزان برفت او (ق[۲]: همی‌رفت ترسان؛ و: روان شد گریزان) ز پیش پدر |

این بیت در یازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست ۱۰ـ(لن[۲]: راند؛ ل[۳]: برون رفت)؛ متن ← ۱۱ـل، ق (نیز ق[۲]، و): همی‌شد سوی روم برسان؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، آ، ب) ۱۲ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک (نیز و، لن[۲])؛ پ این بیت را ندارد ۱۳ـ(لن[۲]: موی)؛ ق: به پی در همی‌رفت گردوی و برزوی (!) ۱۴ـ(ق[۲]: این) ۱۵ـس (نیز ب): سپه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ک (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب): آواز؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ) ۱۷ـل: که این ناسزاتان به؛ س، ل[۲] (نیز لی، و، آ): همانا که سرتان به (ل[۲]، لی، آ: ز)؛ ق (نیز لن): همانا سرانتان ز؛ ک: که مانا که سرتان ز؛ س[۲]: که با ناسزایان به؛ (ل[۳]: که مانا سرانتان ز؛ پ: که ای ناسزایان چه؛ لن[۲]: که ما را سرافشان به؛ ب: همانا که سر تا به)؛ متن ← ل[۳]، ک؛ نیز ← ق، ل[۲] ۱۸ـحرف یکم در ق، ک، ل[۲]، ب، لن[۲]، ب با یک نقطه و در دستنویس‌های دیگر بی‌نقطه (در پ باید با سه نقطه خواند) ۱۹ـل، س: اندرست؛ (ب: اندرست ـ آمدست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـل، ل[۲] (نیز لی، پ، آ): اگر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۶۲۳ـ۶۲۷): فرکب و خرج و خلفه خالاه. فتأخرا عنه قلیلا فالتفت الیهما و استعجلهما ۲۱ـ(لن، لن[۲]: ای) ۲۲ـل[۲]: تو دل ۲۳ـق: ز ۲۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): که او؛ متن = ل ۲۵ـل: ز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۶ـس (نیز ب): ز بیش سپاه؛ ق: به گرد سپاه؛ س[۲]: درفش و سپاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر

چُنین‌ست یارانت را[۱] گفت‌وگوی[۲] / که ما را بدین[۳] تاختن نیست روی[۴]:
چو[۵] چوبینه آید به ایوان[۶] شاه[۷] / هم‌آنگه[۸] به هرمز دهد تاج[۹] و گاه،
نشیند چو[۱۰] دستور بر دست اوی[۱۱] / به دریا رسد کارگر[۱۲] شست اوی[۱۱]!
به قیصر یکی نامه از شهریار / نبیسد[۱۳] که این[۱۴] بنده‌ی نابکار[۱۵]،
گریزان برفته‌ست ازین[۱۶] مرز و بوم / نباید که آرام گیرد[۱۷] به روم!
هر[۱۸] آنگه[۱۹] که او خویشتن کرد راست / نژندی و کژّی[۲۰] ز بومِ شماست[۲۱]!
چو آید[۲۲] بدان[۲۳] مرز[۲۴] بندش کنید! / دل شادِمان را[۲۵] گزندش کنید!
بدین[۲۶] بارگاهش فرستید باز / ممانید تا گردد او سرفراز!
ببندید هم در[۲۷] زمان با سپاه[۲۸] / فرستید[۲۹] گریان[۳۰] بدین[۳۱] بارگاه[۳۲]!
چُنین داد پاسخ که از بختِ[۳۳] بد / سَزَد زین نشان هرچ[۳۴] بر ما رسد[۳۵]!
سَخُن‌ها درازست و کاری[۳۶] درشت / به یزدان[۳۷] کنون بازهشتیم پشت[۳۸]!
براند اسپ و[۳۹] گفت: آنچ[۴۰] از خوب‌وزشت / جهاندار بر تارکِ ما[۴۱] نبشت[۴۲]،
بباشد[۴۳]، نگردد به[۴۴] اندیشه[۴۵] باز / مبادا که آید به دشمن نیاز!

۱-ق: <را> ۲-ل، ق، س۲: گفت‌گوی؛ (آ: گفت‌وگو) ۳-س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ-ب): چنین؛ متن = ل، ق ۴-(آ: رو)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۵-س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): که؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، و) ۶-(ق۲، و: بنزدیک) ۷-س۲: بهرام آید بنزدیک راه ۸-(و: بهانه) ۹-ق: تخت؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۰-س۲: دو ۱۱-س، ق (نیز ل۳، آ، ب): او ۱۲-س۲: کام بر ۱۳-ل، س، ق (نیز لن-ل۳، و، لن۲): نویسد؛ متن = ک، ل۲ (نیز پ) ۱۴-ق: آن؛ س۲ (نیز آ، ب): نویسند کین (آ: کای) ۱۵-(ب: شهریار) ۱۶-ل: زین؛ ق: برفت از بر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷-(ق۲، ل۳: یابد) ۱۸-ل: هم (گویا نخست هر بوده)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳-لن۲) ۱۹-س۲: آنکس ۲۰-ق: کندی؛ (ل۳: کمّی) ۲۱-ل، ق (نیز لن، ق۲، پ): ازین (ق: ازو؛ ق۲: همه) بهر (لن: بوم) ماست؛ (ل۳، و، لن۲: به بوم شماست)؛ متن = ک، س۲؛ س، ل۲، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۲۲-ق (نیز آ): آمد ۲۳-ل: بران؛ متن = ق-س۲ (نیز لن-آ) ۲۴-س (نیز ب): هم اندر زمان زود (ب: مرد) ۲۵-س-س۲ (نیز لن-ل۳، و، ب): بر؛ (پ، لن۲، آ: پر)؛ متن = ل ۲۶-(ل۳: برین) ۲۷-ک (نیز و): ببندندت اندر ۲۸-(پ: پای شاه) ۲۹-ک: فرستند ۳۰-(ق۲: پویان) ۳۱-ک: بدان ۳۲-ل: جایگاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۶۲۸-۶۳۸): فقالا: أیها الملک! اعلم أن بهرام یدخل الساعة الی البلد فیخرج أباک و یقعده علی سریر السلطنة، و یجعله ملواحا، و یشیر علیه بأن یکتب الی قیصر بالقبض علیک و إنفاذک مقیدا مسلسلا الیه. یلوّحان بذلک الی إهلاکه؛ ک، ق۲، ل۳، و، لن۲ پس از بیت ۶۳۸ افزوده‌اند:

چو بشنید خسرو دلش (لن۲: سرش) خیره (ق۲، ل۳: تیره) گشت
ز گفتار ایشان چنان (ق۲: منش؛ ل۳: سرش؛ لن۲: رخش؛
و: دو چشمش ز رخسارشان) تیره (ل۳: خیره) گشت

۳۳-(ق۲: راهی) ۳۴-س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲-ب): هرچه؛ متن = ل (نیز لن) ۳۵-(پ: سزد؛ ب: از بد رسد)؛ ق: اندر خورد؛ ل۲ این بیت را ندارد ۳۶-(ق۲: راهی) ۳۷-(لی: پیروزگر)؛ متن ← ۳۸-ل: جهاندار بر تارک ما نبشت (۶۴۰ب و ۶۴۱آ را انداخته و از ۶۴۰آ و ۶۴۱ب یک بیت ساخته)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۳۹-ل۲: <و> ۴۰-(لی، پ، و، لن۲، ب: آنچه)؛ س۲: برآمد همه هر چه ۴۱-س: او ۴۲-س، س۲ (نیز و-ب): نوشت؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن-پ)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۴۳-ل (نیز لی، آ): نباشد (!) ۴۴-ق: ز ۴۵-(لی: پرهیز)؛ ل۲، س۲ این بیت را ندارند





چُن[۱] او برگذشت[۲] این[۳] دو بیدادگر / ازو[۴] بازگشتند پُرکینه سر،
ز راه اندر ایوان شاه آمدند / پر از رنج[۵] دل پُرگناه[۶] آمدند،
ز در چون رسیدند نزدیک تخت / زهی از کمان بازکردند سخت[۷]،
فگندند ناگاه[۸] در[۹] گردنش / بیاویختند[۱۰] آن[۱۱] گرامی‌تنش،
شد آن تاج و آن[۱۲] تختِ[۱۳] شاهنشهان / تو گفتی که هرمز نبُد در جهان!

چُنین‌ست آیینِ[۱۴] گردنده‌دهر / گهی نوش بار[۱۵] آورد[۱۶]، گاه زهر!
اگر مایه اینست، سودش مجوی / که در[۱۷] جُستنش رنجت آید[۱۸] به‌روی[۱۹]!

چو شد گردشِ روزِ هرمز به پای[۲۰] / تهی ماند ازو[۲۱] تختِ[۲۲] فرخنده‌جای[۲۳]،
هم‌آنگاه برخاست آوای[۲۴] کوس / رخِ[۲۵] خونیان گشت چون سندروس
درفش سپهبَد[۲۶] هم‌آنگه ز راه / پدید آمد[۲۷] اندر میانِ سپاه
جفاپیشه گُستهم و بِندوی[۲۸] تیز[۲۹] / گرفتند ازآن[۳۰] کاخ[۳۱] راهِ[۳۲] گریز
چُنین تا به خسرو رسید این[۳۳] دو مرد / جهانجوی چون دیدشان روی[۳۴] زرد،
بدانست کایشان دو دل[۳۵] پُر ز راز[۳۶] / چرا از جهاندار گشتند باز

۱-ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ-ب): چو؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳) ۲-س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): بازگشت؛ س۲: درگذشت؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳-لن۲) ۳-س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن-و، آ، ب): آن؛ متن = ل، ک (نیز لن۲) ۴-(لی: زره) ۵-س، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، آ): رنج و؛ (و: درد)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب) ۶-(ب: پرگداز)؛ در لی لت‌های این بیت و همهٔ بیت با بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۷-ل۲ این بیت را ندارد ۸-(لی: نهادند زنجیر) ۹-(ل۳، لن۲، ب: بر) ۱۰-(لی: درآویختند) ۱۱-(پ: از)؛ ق، ک پس از این بیت افزوده‌اند:

بدان پایهٔ تاج و (ک: بر آن پایهٔ عاج) استون تخت / بیاویخته هرمز تیره‌بخت (ک: برآویختند آن شه نیکبخت)

۱۲-س۲: تاجور ۱۳-ک (نیز و، آ): تخت و آن (آ: با) تاج؛ بنداری (۶۳۹-۶۴۷): فسکت برویز و ساق آخذا فی طریقه. فرجع الخائنان الغادران، و دخلا علی هرمزد و خنقاه بوتر قوس ۱۴-س، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): کردار؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳-لن۲) ۱۵-ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): پیش؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۱۶-س۲: آیدت ۱۷-س (نیز ب): از؛ (پ: بر)؛ متن ← ۱۸-ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): که جستن همی (ک، ل۳: همه) رنجت (س۲: رنجش) آرد؛ (لی: که برجستنت رنج آید)؛ متن = ل (نیز ← س، پ) ۱۹-(آ: که برجستنش ریختی آب و روی)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۰-ل: پا؛ ل۲ (نیز لی، ب): بجای ۲۱-ل: زان؛ ک: زو؛ (لن، پ، لن۲: آن)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب) ۲۲-س، ق (نیز لن، لی، پ): تخت و؛ متن = ده دستنویس دیگر (در س، ل۲، س۲، لن، ق۲، و حرف یکم تخت نقطه ندارد) ۲۳-ل: جا ۲۴-ل (نیز لن، ق۲، لی، ب): آواز؛ متن = س-س۲ (نیز ل۳-آ) ۲۵-س۲: دل ۲۶-ق: تهمتن ۲۷-س (نیز ب): بدیدند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸-س (نیز ب): گردوی و گستهم؛ ل۲، س۲ (نیز لی، آ): بندوی و گستهم؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳-لن۲) ۲۹-ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲): نیز؛ در ل حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = س، ک (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب) ۳۰-ل: زان؛ (و: از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱-ل۲: خانه؛ (لی: شهر؛ ب: کار) ۳۲-(ب: روی) ۳۳-س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، ب): آن؛ متن = ل، ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ) ۳۴-(لن، ق۲، و، لن۲: گشت)؛ س۲: رویشان دید ۳۵-(ل۳، و: دلی) ۳۶-(ق۲: خسرو به دل در براز)

به رخساره شد چون[۱] گل شنبلید / نکرد آن سَخُن بر دلیران پدید[۲]
بدیشان[۳] چُنین گفت کز شاه‌راه[۴] / بگردید[۵] کامد به تنگی[۶] سپاه
بیابان گزینید[۷] و راهِ دراز / مدارید یکسر تن[۸] از رنج باز[۹]
چو بهرام رفت اندر ایوانِ شاه / گزین کرد ازآن[۱۰] لشکرِ[۱۱] کینه‌خواه،
زره‌دار و شمشیرزن سی[۱۲]هزار / بدان تا شوند[۱۳] از پسِ[۱۴] شهریار
چُنین لشکری[۱۵] نامبُردار و[۱۶] گرد[۱۷] / به بهرام پورِ سیاوش سپرد

## گفتار اندر گریختن خسرو از بهرام چوبین و رفتن به روم[۱۸]

وُ زآن روی خسرو بیابان گرفت / همی از بدِ[۱۹] دشمنان جان گرفت!
چُنین تا بنزدِ[۲۰] رباطی رسید / سرِ تیغِ[۲۱] دیوارِ او ناپدید[۲۲]!
کجا[۲۳] خواندندیش[۲۴] یزدان‌سرای / پرستشگهی بود و[۲۵] فرخنده‌جای
نشستنگه[۲۶] سوگواران بُدی / بدو[۲۷]در سُکوبا[۲۸] و مِطران بُدی
چُنین گفت خسرو به یزدان‌پرست / که از[۲۹] خوردنی چیست کاید[۳۰] بدست؟
سُکوبا[۳۱] بدو گفت کای[۳۲] نامدار[۳۳] / فَطیرست[۳۴] با تَرّه‌ی[۳۵] جویبار[۳۶]

۱ـ(آ: چون شد) ۲ـس[۲]: به گردون جهان تیره و تار دید؛ بنداری (۶۴۸ـ۶۵۶): و خرجا و سارا خلف برویز حتی لحقاه. فلما رآهما أحس بالحال فاصفرّ وجهه لکنه سکت (= ۶۵۳ـ۶۵۶) ۳ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): به لشکر؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]) ۴ـ(لن[۲]: راه شاه) ۵ـ(لی: بگردند) ۶ـل[۲]: به نیکی ۷ـس: گرفتند؛ س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، ب): گزیدند؛ (لی: گزینند)؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ) ۸ـس، ق: یک تن سر؛ (پ: یک تن تن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ(و: نهادند تن را به رنج و به آز)؛ بنداری (۶۵۷ـ۶۵۸): فقالا: إن الطلب و راءنا فاعدل عن الطریق. فعدلوا عن الجادّة، و أخذوا فی طریق البرّیة ۱۰ـل: زان؛ (ل[۳]: ازین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـل[۲] (نیز لی): لشکری ۱۲ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]ـ آ): شش؛ س[۲]: صد؛ (ق[۲]: ده)؛ متن = ل، ق (نیز لی، ب) ۱۳ـس[۲]: شود ۱۴ـل[۲]: از در؛ (لی: از پی) ۱۵ـس[۲]: لشکر و؛ (لن، ل[۲]، پ، لن[۲]: لشکری) ۱۶ـس ـ س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): <و>؛ متن = ل (نیز لن، پ)؛ بنداری (۶۵۹ـ۶۶۱ پس از بیت ۶۷۸): و أما بهرام فانه لما وصل الی باب المدینة لم یمنعه احد فدخل. و لما تمکن من دار الملک اختار ثلاثة آلاف فارس و سلمهم الی بهرام بن سیاوش فرکب بهرام أثرهم و سار خلفه؛ ق پس از بیت ۶۶۱ افزوده است:

بفرمود تا از پس او دنان / برفتند برسان باد دمان

۱۷ـب: نامدار بزرگ! ۱۸ـس، ل[۲]: گریختن خسرو از بهرام چوبین (س: چوبینه) و رفتن (س: به ولایت) روم؛ ق: بازگشتن بندوی و گستهم از خسرو و کشتن هرمز را بی اذن خسرو و رفتن خسرو به روم و حال او در کلیسا؛ ل، ک، س[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← ل[۲] ۱۹ـس[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]): از پی ۲۰ـس ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب): به پیش؛ متن = ل، س[۲] ۲۱ـس[۲]: تیغ و ۲۲ـ(ق[۲]: او را ندید؛ و: او برتر از ماه دید) ۲۳ـ(ق[۲]: همی) ۲۴ـس (نیز آ، ب): خواندیدنش؛ (ل[۳]: خواندیدیش) ۲۵ـس، ق (نیز لن ـ ب): <و&gt؛ متن = ل، ک، ل[۲]؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری (۶۶۲ـ۶۶۴): و ساروا الی أن انتهوا الی دیر عظیم ۲۶ـس[۲]: پرستشگه؛ (لن[۲]: نشستنگهی) ۲۷ـ(آ: بدان) ۲۸ـک، س[۲] (نیز و، لن[۲]): شکوبا؛ (لی: جلیبا) ۲۹ـس[۲]: گه؛ (لی: اگر) ۳۰ـس، ق (نیز لن ـ لن[۲]، ب): ایدر؛ ل[۲]: از ایدر؛ ک: چیزی ایدر؛ متن = ل، س[۲] (نیز آ) ۳۱ـک، س[۲] (نیز و، لن[۲]، آ): شکوبا ۳۲ـق: ای ۳۳ـس، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): شهریار؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]ـ لن[۲]) ۳۴ـس، ل[۲]: فطیره‌ست ۳۵ـ(لن[۲]: پودن) ۳۶ـ(لی: هم آنان که بودند با او سوار = ۶۶۹ب)؛ لن این بیت را ندارد





گر ایدونک[۱] شاید[۲] بدینسان[۳] خورش / مبادت جز از نوشه[۴] این[۵] پرورش!
از[۶] اسپ اندرآمد سبک شهریار / همان آنک[۷] بودند با او[۸] سُوار
جهانجوی با این[۹] دو خسروپرست / گرفت از پی[۱۰] واژ[۱۱] بَرسَم[۱۲] به‌دست،
پس آنگه به زَمزَم همی‌گفت زود[۱۳] / بخوردند[۱۴] بشتاب[۱۵] چیزی که بود
چُنین گفت پس با سُکوبا[۱۶] که می / نداری تو ای پیرِ فرخنده‌پی[۱۷]؟
بدو گفت: ما می ز خرما کنیم / به تمّوز[۱۸] هَنگام گرما کنیم،
کنون هست لختی[۱۹] چو روشن‌گلاب / به سرخی چو بیجاده[۲۰] در آفتاب!
هم آنگه بیاورد جامی[۲۱] نبید / که شد رنگِ خورشید[۲۲] ازو[۲۳] ناپدید!
بخورد آن‌زمان[۲۴] خسرو از می[۲۵] سه‌جام[۲۶] / ـمی و نانِ کشکین[۲۷] که دارد به نام[۲۸]؟!ـ
چو مغزش شد[۲۹] از باده‌ی سرخ گرم / هم‌آنگه بخفت[۳۰] از برِ ریگِ نرم[۳۱]
نهاد از برِ رانِ بِندوی سر / روانش پر از درد و خسته‌جگر[۳۲]
همان چون به خواب اندرآمد سرش / سکوبای[۳۳] مهتر[۳۴] بیامد برش،
که از راه گردی برآمد سیاه / درآن[۳۵] گردِ تیره[۳۶] فراوان سپاه
چُنین[۳۷] گفت خسرو که بد[۳۸] روزگار / که دشمن بدین[۳۹]گونه شد خواستار!

۱ـل[۲] (نیز ل[۳]، آ، ب): که ۲ـس، ل[۲] (نیز و، آ، ب): باید؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۳ـک (نیز آ): برینسان ۴ـک (نیز ل[۳]، وـ ب): توشه؛ متن ← ۵ـ(و: و)؛ ق: مبادا که کم آید از؛ س[۲]: مبادا جزین توشه و؛ (ق[۲]: مبادت که آن توشه این؛ پ: مبادت ز نوشه جزین)؛ متن = ل، س، ل[۲]؛ لن، لی این بیت را ندارند ۶ـل ـ س[۲] (نیز ق[۲]، پ ـ ب): ز؛ متن = (ل[۳]) ۷ـ(ل[۳]، پ: که)؛ س ـ ل[۲] (نیز آ، ب): هم آنان که؛ (ق[۲]: همانا که؛ و: همان کس که)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن[۲]) ۸ـق، س[۲]: وی؛ لن، لی این بیت را ندارند ۹ـل، ق، س[۲]: آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس: آن زمان؛ (ق[۲]: گرفتند با)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـس: باژ و؛ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی ـ و، آ، ب): باژ؛ (ق[۲]، لن[۲]: باز)؛ متن = ل، ک ۱۲ـ(لن[۲]: پرسم)؛ لن این بیت را ندارد ۱۳ـل: بگفتند زود؛ ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و): نشستند بر نرم ریگ (و: بر ریگ نرم؛ لن[۲]: بر بزم رنگ) کبود؛ س[۲]: نشستند بر فرش ریزی که بود؛ متن = س، ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب) ۱۴ـ(لن[۲]: بخورد) ۱۵ـ(ق[۲]: بسیار)؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ پیایی متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۶ـک، س[۲] (نیز لن[۲]، آ): شکوبا ۱۷ـ(ل[۳]: پَیْ) ۱۸ـل (نیز آ): به تمّوز و؛ (ق[۲]: تموزی به)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۱۹ـ(لی: جامی) ۲۰ـس[۲]: یاقوت ۲۱ـق (نیز ل[۳]): جام ۲۲ـک: خرشید ۲۳ـل (نیز ق[۲]): زو؛ س، ل[۲] (نیز ب): از آن؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]ـ آ)؛ لی این بیت را ندارد ۲۴ـق: آنگهی؛ متن ← ۲۵ـ(پ: <از می>؛ لن، آ: خسروانی ← خسرو از می؟؛ و: آن می خسروانی)؛ س: آنگه از می دمادم؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]): خسرو از می ← خسروانی؟ ۲۶ـ(ب: جام می سه چهار) ۲۷ـ(لن[۲]: نان و پودن)؛ متن ← ۲۸ـ(ب: بیار)؛ س، ل[۲] (نیز لی، آ): که دارد می و نان (س: جام) کشکین به نام (لی: کشکش تمام)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و)؛ بنداری (۶۶۴ـ۶۷۶): فدخلوه و استطعموا الراهب فأطعمهم خبزا فطیرا، و بقلا، و سقاهم شرابا ۲۹ـس (نیز ب): شد مغزش؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـ(و: بخفت آن زمان) ۳۱ـل (نیز لی): گرم (!)؛ در و این بیت پس از بیت ۶۷۹ آمده است ۳۲ـق این بیت را ندارد؛ ل، س[۲] در اینجا سرنویس دارند، ل: رفتن بهرام سیاوش در پس خسرو؛ س[۲]: فرستادن قیصر لشکر به یاری خسرو ۳۳ـک، س[۲] (نیز و، لن[۲]، آ): شکوبای؛ (لن: سکوبا و) ۳۴ـس: ترسا؛ (لی: رومی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۵ـس، ق (نیز ب): بران؛ ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ): پس از؛ ل[۲]: بر از؛ (لی: بدان؛ پ: پر از؛ و: پس)؛ متن = ل ۳۶ـ(لن[۲]: <تیره>)؛ بنداری: فنظر الراهب من سور الدیر فرأی عجاجا ساطعا من الطریق فأنذرهم ۳۷ـ(ل[۳]: بدو) ۳۸ـ(لی: به) ۳۹ـل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ): برین؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز لی، پ، ب)؛ و این بیت را ندارد

نه مردم[۱] بکارست و نه بارگی / فراز آمد آن روز بیچارگی!
[بدو گفت بِندوی پس: چاره ساز[۲] / که[۳] آمد سپهبَد به تنگی[۴] فراز!]
[بدو[۵] گفت خسرو که ای نیکخواه[۶] / مرا اندرین کار بنمای راه[۷]!]
بدو گفت بِندوی کای شهریار / ترا چاره سازم[۸] بدین روزگار[۹]،
ولیکن فدا[۱۰] کرده باشم[۱۱] روان / به پیشِ جهانگیر[۱۲] شاهِ[۱۳] جوان[۱۴]!
بدو گفت خسرو که دانای چین / یکی خوب زد داستانی[۱۵] برین،
که هر کو کند بر درِ[۱۶] شاه کشت / بیابد[۱۷] بدان گیتی‌اندر[۱۸] بهشت!
چو دیوار شهر اندرآمد[۱۹] ز پای[۲۰] / کلاته[۲۱] نباید[۲۲] که ماند[۲۳] به جای[۲۴]!
چو ناچیز خواهد شدن شارستان[۲۵] / مماناد[۲۶] بر پای[۲۷] بیمارستان[۲۸]!
تو گر چاره‌یی دانی اکنون[۲۹] بساز! / هم[۳۰] از پاک‌یزدان نه‌یی بی‌نیاز!
بدو گفت بِندوی کین تاجِ زر / مرا ده، همین[۳۱] گوشوار و کمر،
همین[۳۲] لعل زربَفت[۳۳]چینی‌قبای؛ / چو من پوشم[۳۴] این را تو بگزار پای[۳۵]،
برو با سپاهت[۳۶]هم اندر شتاب / چو کشتی که موجش براند بر[۳۷] آب!

۱ـ(و: اسپم)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲ـ(ق[۲]: ز هر گونه شاه جهان جست راز) ۳ـ(ق[۲]: چو) ۴ـس[۲]: به تنگی سپهبد؛ ل: آمدت دشمن به تنگی؛ متن =ق،ک (نیز لن، ق[۲]،ل[۳]،لن[۲])؛ س،ل[۲]،لی،پ،و،آ،ب این بیت را ندارند؛ در س[۲] بیت‌های ۶۸۲ و ۶۸۳ و در و بیت‌های ۶۸۲ و ۶۸۴ پس و پیش شده‌اند ۵ـ(و: چنین) ۶ـس[۲]: سرفراز؛ (ق[۲]: به بندوی گفت ای گو نیکخواه) ۷ـس[۲]: راز؛ متن =ل، ق،ک (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲])؛ س، ل[۲]، لی، ل[۳]، پ، آ، ب این بیت را ندارند ۸ـ(ل[۳]: دانم) ۹ـ(آ: کارزار)؛ در ل[۳] بیت‌های ۶۸۵ـ۶۹۰ درهم‌ریخته‌اند: ۶۸۷، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۸۸، ۶۸۹؛ س[۲] بیت‌های ۶۸۵ـ۷۶۳ را ندارد ۱۰ـ(لن: فدی) ۱۱ـ(ق[۲]: کرد باید) ۱۲ـل: جهانجوی؛ ق: جهاندار؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ق[۲]: مرد) ۱۴ـل،ک،ل[۲] (نیز ب): جهان؛ (لی: روان)؛ متن =س،ق (نیز ق[۲]، ل[۳]ـآ)؛ بنداری (۶۸۱ـ۶۸۶): فأیقظ بندویه برویز و قال: قد جاءنا الطلب. و أنا أفدیک بنفسی ۱۵ـس ـل[۲] (نیز لن، لی ـب): خوبتر داستان زد؛ متن =ل (نیز ق[۲]) ۱۶ـ(ل[۳]: بردن؛ پ: در ره) ۱۷ـک (نیز لی): بیاید (در ک حرف یکم نقطه ندارد)؛ (لن، لن[۲]، ب: نیابد؛ ل[۳]: نباید)؛ متن =س،ق (نیز ق[۲]،پ،و،آ؛ در س حرف یکم و در ل همهٔ حرفها بی‌نقطه) ۱۸ـق: بدان گیتی اندر بیابد ۱۹ـک (نیز لن، ق[۲]،پ،و): آید ۲۰ـل: ز جا؛ س،ل[۲] (نیز لن، لی، و، ب): ز جای؛ ق،ک: به پای؛ متن =(ق[۲]،ل[۳]،پ،لن[۲]،آ) ۲۱ـس (نیز لی،آ): کلانه؛ ق (نیز و): طلایه؛ ک: گل او؛ (ق[۲]،لن[۲]: گل آن؛ ب: کلابه)؛ متن =ل،ل[۲] (نیز لن،ل[۳]،پ) ۲۲ـک: نباشد؛ (لی: بباید؛ و: که باشد) ۲۳ـق: همانا ۲۴ـل: به پا؛ س،ک (نیز لن): به پای؛ متن =ق،ل[۲] (نیز ق[۲]ـب) ۲۵ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ): شارسان؛ (ب: شهریار) ۲۶ـ(لن[۲]: بماند؛ آ: بماناد) ۲۷ـل: دیوار؛ (آ: در پای)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ): بیمارسان؛ (ب: هر شهر و کار)؛ متن =ل،س،ک (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]، آ؛ در ل،س،ق، و حرف یکم نقطه ندارد) ۲۹ـل[۲]: سازی اکنون؛ س (نیز آ، ب): چاره‌سازی هم اکنون؛ ک (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]): چاره دانی مرین را؛ ق: اگر چاره دانی مرین را؛ (ل[۳]: تو چاره که دانی مرین را)؛ متن =ل (نیز لی، پ) ۳۰ـ(آ: که) ۳۱ـ(لن: همان)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: مکر بندوی با لشکر بهرام و گریختن خسرو ۳۲ـل،س (نیز ل[۳]،ب): همان؛ (و: چنین)؛ متن =ق،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی، پ،لن[۲]،آ) ۳۳ـل: لعل زرّین؛ س: لعل و زربفت؛ (لی: لعل زربفت و)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۴ـل: پوشم من؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۳۵ـق: ایدر تو یکدم مپای؛ ک (نیز لن،ق[۲]،ل[۲]،لن[۲]): این (ل[۳]: آن) را تو ایدر مپای؛ (و: آنگه تو ایدر مپای)؛ متن =ل،س، ل[۲] (نیز لی،پ،آ،ب) ۳۶ـق: با برادر؛ (ق[۲]: بی سپاهت) ۳۷ـس ـل[۲] (نیز لن ـب): که ملاح راند بر (س،ق،لن[۲]،ب: در؛ لی: به)؛ ل: چو گیتی (ـ کشتی) که موجش درآرد ز؛ متن تصحیح قیاسی است؛ بنداری (۶۸۷ـ۶۹۴): فسلم تاجک و ثیابک، و خذ فی طریق الجبل. و علیک بالسیر الحثیث الی أن تأمن. فانی أردّ عنک العدوّ، و أجعل نفسی وقایة لک (= ۶۹۲ـ۶۹۳)





بکرد آن زمان[۱] هرچ[۲] بِندوی گفت / وُ زآن[۳] جایگه گشت با[۴] باد جفت!
چو خسرو برفت از برِ[۵] چاره‌جوی[۶] / جهاندیده[۷] سوی شُقُف کرد[۸] روی،
که اکنون شما را بدین[۹] برزکوه / بباید شدن[۱۰]، ناپدید از گروه
خود[۱۱] اندر پرستشگه آمد چو گرد / بزودی درِ آهنین سخت کرد[۱۲]
بپوشید پس[۱۳] جامه‌ی زرنگار / به سر برنهاد افسرِ شهریار[۱۴]
بر آن[۱۵] بام برشد، نه بر[۱۶] آرزوی[۱۷] / سپه دید[۱۸] گرد اندرون[۱۹] چارسوی[۲۰]
همی‌بود تا[۲۱] لشکرِ رزمساز[۲۲] / رسیدند نزدیک آن دز[۲۳] فراز
[ابر پای خاست[۲۴] آنگه از بام زود / تنِ خویشتن را به لشکر نمود]
بدیدندش از دور با تاجِ زر / چه با طوق و با[۲۵] گوشوار و کمر
همی‌گفت هرکس که[۲۶] این[۲۷] خسروست / که با تاج و با جامه‌های نوست
چو بِندوی شد بی‌گمان کان[۲۸] سپاه / همی‌بازنشناسد او را[۲۹] ز شاه،
فرود[۳۰] آمد و جامه‌ی خویش تفت / بپوشید[۳۱] و ناکام[۳۲] بر بام رفت
چُنین گفت[۳۳] کای[۳۴] رزمسازانِ[۳۵] نو[۳۶] / که را خوانم اندر شما[۳۷] پیشرو[۳۸]،

۱ـس (نیز ب): چنان؛ ق،ک،ل[۲] (نیز لن ـآ): جوان؛ متن =ل ۲ـق،ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب): هر چه؛ ک (نیز ل[۳]، و، لن[۲]): آنچه؛ (لن، ق[۲]: آنچ)؛ متن =ل،س ۳ـ(ق[۲]: ازآن) ۴ـل[۲] (نیز لی): رفت چون؛ ل،ق پس از این بیت افزوده‌اند:

همی‌راند (ق: رفت) گستهم با او چو گرد / سری پر ز کینه دلی پر ز درد

این بیت در دوازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست؛ بنداری، فسلم ثیابه و تاجه الیه، و رکب فیمن معه و لحق بالجبال، و نجا برأسه ۵ـل[۲]: از در ۶ـ(و: جنگجوی) ۷ـل: جهانجوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ(ل[۳]: بر سقف آورد) ۹ـس ـل[۲] (نیز لن[۲]، ب): برین؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، آ) ۱۰ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـب): بدن؛ متن = ل، ق؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۱ـل[۲]: چو ۱۲ـل[۳] این بیت را ندارد؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

جهاندیده بندوی از آن شد نژند / بنالید در پیش استا و زند
همی‌خواست از داور کردگار / که پیروز گرددهمی شهریار
ندانند ایرانیان راز اوی / چنان تنبل و چاره و ساز اوی

۱۳ـ(ب: خود) ۱۴ـس،ل[۲] (نیز لی، آ، ب): شاهوار؛ متن =ل، ق،ک (نیز لن، ق[۲]،ل[۳]ـلن[۲]) ۱۵ـق،ک (نیز لی): بدان ۱۶ـس ـل[۲] (نیز لن، لی ـب): بام شد کش نبود (س،ق،ک،ل[۳]: نبد)؛ متن =ل ۱۷ـک (نیز لن، پ، و، لن[۲]): آرزو؛ (ق[۲]: برآمد به بام آن گو نیکخوی) ۱۸ـس،ق: بود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ق، ک، ل[۲] (نیز لن ـب): اندرش؛ متن = ل ۲۰ـک (نیز لن، پ، و، لن[۲]): سو؛ بنداری: و لبس بندویه ثیابه، و اعتصب بتاجه، و صعد الی قبة عالیة کانت فی الدیر ۲۱ـ(لن[۲]، آ: با) ۲۲ـ(و: سرفراز) ۲۳ـس،ک (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، ب): مذبح (در س، و حرف سوم و در ب حرفهای دوم و سوم نقطه ندارند)؛ ق: دیرش؛ (ق[۲]: خسرو؛ لی: مطبخ؛ پ: مذنج؛ آ: مدنج)؛ ل[۲] (نیز لن): نزدیکی دز؛ متن =ل ۲۴ـق (نیز ق[۲]، و): جست؛ متن =ل؛ این بیت در ده دستنویس دیگر نیست ۲۵ـل: همان طوق و آن؛ (و: ابا طوق و با)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(و: همی هر کسی گفت) ۲۷ـق: آن؛ بنداری (۷۰۱ـ۷۰۴): و قعد ساعة حتی شاهده ذلک العسکر فلم یشکوا فی أنه برویز ۲۸ـس: زان ۲۹ـ(آ: نشناختندش) ۳۰ـس (نیز ب): به زیر؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ(لن[۲]: خروشید) ۳۲ـل: ناکام و؛ س (نیز لی، آ، ب): و ناگاه؛ ک (نیز ق[۲]، ل[۳]): و ناباک؛ (لن، و، لن[۲]: و بی‌باک)؛ متن =ق، ل[۲] (نیز پ)؛ بنداری: و أنه قد حصل فی قبضتهم. فنزل الی الدیر، و خلع ثیاب الملک، و لبس ثیاب نفسه، و صعد الی السطح ۳۳ـ(و: خروشید) ۳۴ـ(لن: ای) ۳۵ـ(ق[۲]: سرفرازان) ۳۶ـ(ل[۳]: نَوْ) ۳۷ـل[۲]: جهان؛ (ق[۲]: میان) ۳۸ـ(ل[۳]: پیشرَوْ)

که پَیغام دارم ز شاه جهان / بگویم شنیده به پیشِ مِهان[۱]
چو پورِ سیاوش بدیدش[۲] به بام[۳] / منم پیشرو -گفت- بهرام نام
بدو گفت: گوید جهاندارشاه / که من سخت پیچانم[۴] از رنج راه،
شُواران[۵] همه خسته و کوفته / ز راه دراز اندرآشوفته،
بدین[۶] خانه‌ی سوگواران به رنج / از آن آمدم تا بیابم سِپنج[۷]،
چو پیدا شود چاکِ روزِ سپید[۸] / کنم دل ز کارِ جهان[۹] ناامید،
بیاییم با[۱۰] تو به راهِ دراز / بنزدیکِ بهرامِ گردن‌فراز
برین[۱۱] بر[۱۲] که گفتم نجویم زمان / مگر[۱۳] یارمندی کند[۱۴] آسمان!
نیاگان ما آنک[۱۵] بودند[۱۶] پیش / نگه داشتندی هم آیین و کیش[۱۷]!
اگرچه[۱۸] بُدی بختشان[۱۹] دیرساز[۲۰] / به[۲۱] کهتر نبرداشتندی[۲۲] نیاز!
کنون آنچ[۲۳] ما را به دل راز بود / بگفتیم چون بخت ناساز[۲۴] بود!
ز رخشنده‌خورشید تا تیره‌خاک / نباشد مگر[۲۵] رایِ[۲۶] یزدانِ پاک!

چو سالار[۲۷] بشنید ازو[۲۸] داستان / به گفتار او گشت همداستان
دگر هرک[۲۹] بشنید گفتار اوی[۳۰] / پر از دردشان شد دل از کار[۳۱] اوی[۳۰]
فرود[۳۲] آمد آن شب بدانجا[۳۳] سپاه / همی‌داشتی رای[۳۴] خسرو نگاه
دگر روز بِندوی بر بام شد / ز دیوار بر[۳۵] سوی بهرام شد

۱ـ(لن، ل۳، لن۲: کهان) ۲ـل: دیدش؛ (ق۲: شنیدش) ۳ـ(لی: پیام؛ و: ز بام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـق: نالانم ۵ـق (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): ستوران؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۶ـس (نیز ب): درین؛ (لن، ل۳: برین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـق: بمانم ز کنج (← بیابم سپنج؟)؛ ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): فرودآمدستم ابا (ل، ق۲، آ: آمدستیم با) یار پنج؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۸ـ(لی، پ، و: سفید) ۹ـ(لی: ز کار جهان دل کنم) ۱۰ـ(آ: بیایم ابا) ۱۱ـ(لن: بدین؛ آ: برین‌گونه!) ۱۲ـ(لی: سر) ۱۳ـس ـل۲ (نیز لن ـب): اگر؛ متن = ل ۱۴ـ(و: بودز) ۱۵ـک (نیز لن۲): آنچه؛ (لی، آ: آنکه؛ ل۳، پ: هر که) ۱۶ـ(پ: بودنت) ۱۷ـل: آیین کیش؛ س ـل۲ (نیز لن ـب): داشتند (ق: داشتن؛ ک، ل۲، پ: داشتی) رسم و (و: رسم) آیین (ک، ل۲، لن، ب: آیین و) کیش (ق، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ: خویش)؛ متن = ل (با افزودن حرف و) ۱۸ـس: بد ۱۹ـل (نیز پ): گفتشان (؟)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ (ق۲: برین‌گونه‌شان) ۲۰ـ(ل۳: دیرباز) ۲۱ـل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): ز (؟)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳ ـلن۲) ۲۲ـ(ب: بهتر چه برداشتندی)؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـس، ل۲ (نیز لی، ب): رنج؛ ک (نیز ل۳ ـآ): آنچه؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲) ۲۴ـق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲): بدساز؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۲۵ـس (نیز ق۲، ب): بجز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): خواست؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب)؛ بنداری (۷۰۷ـ۷۱۹): فناداهم و قال: إن الملک یقول: إنه لامنجی منکم الآن. ولکن أمهلونی اللیلة فانی أخرج الیکم غدا، وأضع یدی فی أیدیکم، و أصیر معکم الی بهرام (= ۷۰۷ـ۷۱۴) ۲۷ـ(و: بهرام) ۲۸ـل: زو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فلما سمع ابن سیاوش هذا المقال أجابه الی ذلک ۲۹ـس ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲، ب): که؛ (آ: چه؛ لی: هر آنکس که)؛ متن = ل ۳۰ـل ـک (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز لن، پ ـآ) ۳۱ـل، ق: شد دل (ق: جان) ز کردار؛ ک: شدشان دل از کار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ب: فراز) ۳۳ـق: هم آنجا؛ ک، ل۲ (نیز آ): برآنجا؛ (لن: در آنجا؛ ل۳: آنجا همان شب؛ و: از اسپ و آنجا)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۳۴ـق (نیز پ): راه؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): داشت بر (لی: او) راه؛ ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): داشتند (ق۲: داشته) راه؛ متن = ل ۳۵ـل: تا (؟)؛ (و: دز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و لما أصبح من الیوم الثانی صعد أیضا الی سطح الدیر





بدو[۱] گفت کامروز[۲] شاه از نماز / همانا نیاید[۳] به کاری[۴] فراز
چنین هم شب تیره[۵] بیدار بود / پرستنده‌ی پاک‌دادار[۶] بود
همان نیز[۷] خورشید[۸] گردد[۹] بلند / ز گرما[۱۰] نباید که یابد[۱۱] گزند!
بیاساید[۱۲] امروز و[۱۳] فردا پگاه / همی‌راند اندر میان سپاه
چنین گفت بهرام با مهتران / که کاریست این هم سبک، هم گران
چو[۱۴] بر خسرو این[۱۵] کار گیریم تنگ / مگر تیز[۱۶] گردد، بیاید[۱۷] به جنگ
به تنها تنِ او[۱۸] یکی لشکرست / جهانگیر[۱۹] و بیدار[۲۰] و گُنداورست[۲۱]
وُگر کشته آید به[۲۲] دشت نبرد / برآرد ز ما نیز بهرام گرد
همان به که امروز باشیم[۲۳] نیز / وُگر خوردنی[۲۴] نیست بسیار چیز
مگر کو[۲۵] بدین[۲۶] هم‌نشان خوش‌منش / بیاید[۲۷]، به از جنگ و از[۲۸] سرزنش

چُنان[۲۹] هم همی‌بود تا شب ز کوه / برآمد[۳۰]، به گِرد اندرآمد گروه
سپاه اندرآمد ز[۳۱] هر پهلوی[۳۲] / همی‌سوختند آتش از هر سُوی[۳۳]
چو روی زمین گشت خورشید[۳۴]فام / سَخُن‌گوی[۳۵] بندوی برشد به بام
به بهرام گفت: ای جهاندیده‌مرد / بدانگه[۳۶] که برخاست از دشت گرد،
چو خسرو شما را بدید او[۳۷] برفت / سُوی روم با لشکر خویش[۳۸] تفت

۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـب): چنین؛ متن = ل، ق ۲ـق (نیز لن، لن۲): امروز ۳ـس (نیز ب): نیامد؛ ق: نباید؛ (لن: نیابد)؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ل حرفهای یکم و دوم و در لن۲ حرف چهارم نقطه ندارند) ۴ـ(لی: به کاری نیاید) ۵ـ(و: شب تیره تا روز) ۶ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـآ): پیش جهاندار؛ ق: در پیش دادار؛ (ق۲: روشن جهاندار؛ ب: بگفتیم چون بخت ناساز = ۷۱۸ب)؛ متن = ل؛ بنداری: و قال لبهرام: إن الملک لم یخرج بعد من الصلاة، و بات البارحة بین یدی ربه ساجدا و راکعا ۷ـس: همانا که؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـک: خرشید ۹ـق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): برشد؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۱۰ـل (نیز پ): سرما (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق۲: بیند؛ و: آید)؛ بنداری: و قد ارتفع النهار و اشتدّ الحرّ ۱۲ـس (نیز ب): بیاسای؛ ق: بباشید؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـق: <و>؛ بنداری: فإن رأیتم ترکه الیوم أیضا فعلتم ۱۴ـ(لن۲: که) ۱۵ـ(پ: آن) ۱۶ـ(لی: تیره) ۱۷ـل۲ (نیز و): نیاید؛ (ق۲: شود تیز و با ما درآید) ۱۸ـ(ل۳، لن۲: او خود؛ پ: خود) ۱۹ـق، ک، ل۲: جهاندار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـق: پیروز ۲۱ـ(و: و هم داورست) ۲۲ـک: ز؛ لی این بیت را ندارد ۲۳ـ(پ: بهرام)؛ س، ل۲ (نیز ب): باشیم امروز؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۴ـ(پ: بسازد وگر)؛ لی این بیت را ندارد؛ در ب پس از این بیت، بیت ۷۳۵ آمده است ۲۵ـق: او ۲۶ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ): برین؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، و، لن۲، ب) ۲۷ـل۲: نباید؛ (لی: بیابد؛ لن۲، آ: نیابد) ۲۸ـل (نیز لن۲): وز؛ ق: و بی؛ (آ: <و از>)؛ ک (نیز ق۲): ابی جنگ و بی؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی ـو، ب)؛ س در اینجا سرنویس دارد: آمدن بندوی با بهرام شاپور بنزد بهرام چوبینه ۲۹ـ(و: چنین) ۳۰ـق: بیامد؛ (پ: درآمد) ۳۱ـ(ق۲، لی، پ، ب: به) ۳۲ـل۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲): پهلوبی؛ ق: ز پهلوی وی ۳۳ـس، ک، ل۲ (نیز لی ـلن۲، ب): سویی؛ ق: از چوب نی؛ بنداری (۷۲۸ـ۷۳۵): فقال بهرام لأصحابه: الرأی نسعفه بهذا. فانا إن لم نفعل قاتلنا و ربما قتل فی الوقعة فیؤاخذنا بهرام. ثم سمح بذلک. و عاد بندویه الی مکانه (= ۷۲۸ـ۷۳۱) ۳۴ـک: خرشید ۳۵ـس، ل۲ (نیز لی، آ، ب): جهانگیر؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲) ۳۶ـل: برآنگه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۷ـل: و؛ (پ: بدیدش؛ لن۲: هم آنگه جهانجوی خسرو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـ(و: لشکر روم شد باز)؛ بنداری (۷۳۶ـ۷۴۰): و لما أصبح أشرف علیهم و قال: اعلموا أن برویز، أوّل أمس حین ظهر سوادکم، رکب و نجا بنفسه. و هو لایکون الآن إلا فی أمنع معقل من بلاد الروم

کنون گر تو پرّان شوی چون عقاب / وُگر برگذاری[۱] سر از آفتاب،
نبیند کسی شاه را جز به روم / که اکنون کُهُن شد بدان[۲] مرز و بوم
کنون گر دهیدم به جان زینهار / بیایم برِ پهلوانِ سُوار
بگویم سَخُن[۳] هرچ[۴] پرسد ز من / ز کمّی و بیشیِ آن[۵] انجمن
وُگرنه بپوشم سلیح[۶] نبرد / به جنگ اندرآرم به خورشید[۷] گرد!
چو بشنید بهرام ازو[۸] این[۹] سَخُن / دل مرد برنا شد از غم[۱۰] کَهُن!
به یاران چُنین گفت کاکنون[۱۱] چه سود / اگر من برآرم زِ بِندوی دود،
همان به که او را برِ پهلوان / برم هم برین[۱۲] گونه روشن‌روان،
بگوید بدو[۱۳] هرچ[۱۴] داند زِ شاه / اگر سر دهد[۱۵]، گر[۱۶] ستاند[۱۷] کلاه!
به بندوی گفت: ای بدِ چاره‌جوی[۱۸] / تو[۱۹] این داوری‌ها[۲۰] به بهرام گوی[۲۱]!
فرود آمد از بام[۲۲] بِندویِ شیر / همی‌راند با نامداران[۲۳] دلیر!
چو بشنید بهرام کامد[۲۴] سپاه / سُوی روم شد خسرو کینه‌خواه،
ز پورِ سیاوش برآشفت سخت / بدو گفت کای[۲۵] بدتن[۲۶] شوربخت،
نه کار تو بود اینک[۲۷] فرمودمت / همی[۲۸] بی‌هنر[۲۹] خیره[۳۰] بستودمت!
جهانجوی بِندوی را پیش خواند / همه[۳۱] خشمِ بهرام با او[۳۲] براند!
بدو گفت کای[۳۳] بدتنِ[۳۴] بدکُنش / فریبنده‌مرد ازدرِ[۳۵] سرزنش،

۱ـق: برفرازی؛ ل۲ (نیز لن ـپ، لن۲، آ): برتر آری؛ متن = س، ک (نیز ب)؛ ل، و این بیت را ندارند ۲ـق، ک (نیز لن، پ، لن۲): بران؛ ل۲: بکین (حرف یکم نقطه ندارد = بکین؟ نگین؟) شد بران؛ س (نیز ب): که اکنون شد او اندر آن؛ (ل۳: چو اکنون که او شد بدان)؛ متن = (ق۲، لی، آ)؛ ل، و این بیت را ندارند ۳ـ(لی: بدو) ۴ـس ـل۲ (نیز لن ـب): هر چه؛ متن = ل ۵ـ(ل۳: از آن)؛ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): و از بیشی؛ ق: کم و بیشی آن شه و؛ (و: ز بیشی و از کمّی)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ بنداری: و أنا احتلت هذه الحیلة حتی ینجو و یسلم. و هانذا بین أیدیکم. فان أعطیتمونی الأمان خرجت الیکم، و حضرت بین یدی بهرام معکم فأجیبه عما یسأل ۶ـس (نیز لی، پ): سلاح ۷ـک: خرشید؛ س (نیز ب): ز خورشید؛ ل: اندرآیم بکردار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و إن لم تفعلوا ذلک رکبت و قاتلتکم الی أن أقتل ۸ـل: بهرام بشنید زو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ(لن: آن) ۱۰ـل۲: ز غم شد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

بگفتند کین چاره بر ما برفت / سوی روم اکنون جهاندار تفت

۱۱ـ(لن، ق۲، لی، لن۲: اکنون) ۱۲ـ(لی: بدین) ۱۳ـ(ق۲: خود او؛ لی: همه) ۱۴ـس ـل۲ (نیز لن ـب): هر چه؛ متن = ل ۱۵ـ(و: نهد) ۱۶ـق، ک (نیز لن، لی، ل۲، پ، آ): یا؛ متن = ل، س (نیز ق۲، و، لن۲، ب) ۱۷ـل۲: ناستاید (← یاستاند) ۱۸ـ(و: جو) ۱۹ـ(و: رو) ۲۰ـ(ق۲: را) ۲۱ـ(و: گو) ۲۲ـس: باره؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـل، س (نیز آ): نامدار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۷۴۴ـ۷۴۹): فأعطوه الأمان و نزل و رکب معهم ۲۴ـ(و: کاید) ۲۵ـ(لن، ق۲: ای) ۲۶ـل: بدرگ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ل۲ (نیز لن ـل۳، لن۲، آ): اینکه؛ ک: آنک؛ (پ: آنکه)؛ متن = ل، ق (نیز و، ب) ۲۸ـق: بسی ۲۹ـس: بی‌خرد؛ (ب: بی‌خبر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لی: نیز)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: سخن گفتن بهرام چوبینه با بندوی و بند برنهادن بر بندو ۳۱ـل (نیز و): همی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـب): بر وی؛ ق (نیز لن): با وی؛ متن = ل ۳۳ـک (نیز لن، ق۲): ای ۳۴ـ(لن: بدتن و) ۳۵ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـب): فریبنده و از (س، ق۲: وز) در؛ ق: فریبنده و درخور؛ (ل۳: سزاوار بیغاره و)؛ متن = ل (نیز پ)





سپاه مرا خیره بفریفتی / ز بدگوهرِ[۱] خویش نشکیفتی[۲]!
تو[۳] با خسروِ شوم گشتی یکی / جهاندیده‌یی کردی از[۴] کودکی!
کنون آمدی با دلی[۵] پُرسُخُن / که من[۶] نو کنم روزگارِ کُهُن!
بدو گفت بندوی کای سرفراز / ز من راستی[۷] جوی و تندی مساز!
بدان کان شهنشاه خویش منست / بزرگیش[۸] و زادنش[۹] پیش منست،
فدا[۱۰] کردمش جان و بایست کرد / تو گر مهتری گرد کژّی[۱۱] مگرد!
بدو گفت بهرام: من زین گناه / که کردی، نخواهمت کردن تباه،
ولیکن تو هم[۱۲] کشته بر دست اوی[۱۳] / شوی زود و[۱۴] خوانی مرا[۱۵] راست‌گوی[۱۶]!
نهادند بر پای بِندوی بند / به بهرام دادش ز بهر گزند[۱۷]

## گفتار اندر عهد کردن بزرگان با بهرام چوبین[۱۸]

همی‌بود تا خور شد[۱۹] اندر نهفت / بیامد پُر[۲۰]اندیشه‌ی دل[۲۱] بخفت
چو خورشید[۲۲] خنجر کشید از نیام / پدید آمد آن مِطْرَف[۲۳] زردفام،
فرستاد و گردنکشان را بخواند / بر افگنده‌ی تاجداران[۲۴] نشاند

۱ـ(لی: ز بد کردن) ۲ـل۲: بشکیفتی؛ در س، ک، لی، و، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳ـس: چو ۴ـ(پ: جهاندیده کردی ابا)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۵ـ(ق۲: دمی) ۶ـ(لن۲: می)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۷ـس (نیز ب): آشتی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بزرگی؛ (پ: بندگی!)؛ متن = ل، ک ۹ـل ـک (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ): رادیش؛ (و: دانش به ← زادنش؟)؛ متن = ل۲ (نیز لن، ل۳، ب)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده است:

گر او را نشایم، نشایم ترا / بدین کار نادان مخوان مر مرا

۱۰ـل۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب): فدی ۱۱ـ(لی: بیشی)؛ بنداری (۷۵۰ـ۷۶۰): و لما وصل الی حضرة بهرام هدّده و أوعده فقال: أیها البهلوان! إن أنصفت علمت أنه کان واجبا علیّ أن أفدی الملک بنفسی، و أجعلها وقایة له. و هأنا بین یدیک فافعل ما شئت ۱۲ـس، ل۲ (نیز لی، آ، ب): چون؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲) ۱۳ـق، ک (نیز ل۳، آ): او ۱۴ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): <و>؛ (و: کشته)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۵ـ(ل۳: خواهی برو) ۱۶ـق، ک (نیز آ): گو؛ بنداری: فقال بهرام: ما أنا بقاتلک ولکنه سیقتلک برویز، وستعلم أنی صادق ولو بعد حین؛ ق۲ پس از بیت ۷۶۲ افزوده است:

بفرمود کارند بند گران / همان بند و مسمار آهنگران

۱۷ـبنداری: فأمر به فقید و سلسل، و سلم الی بهرام ابن سیاوخش؛ ک، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: بدان داد کاوردش از راه باز / که پور سیاوش بدی سرفراز
لی: ببردند بهرام از پیش اوی / همان نیز بندوی را نامجوی

۱۸ـل: عهد کردن بزرگان با بهرام چوبین؛ س ـل۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۱۹ـس، ل۲ (نیز لی، آ، ب): چون شب؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲) ۲۰ـس (نیز ل۳، ب): به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در پ ـآ با سه نقطه) ۲۱ـ(پ: پر اندیشه یک دل)؛ در لی پس از این بیت، بیت ۷۶۷ آمده است؛ بنداری: ثم إن جوبین بات تلک اللیلة غائصا فی بحر الفکر؛ در س۲ بیت‌های ۷۶۵ـ۱۱۹۴ پس از بیت ۱۳۳۱ آمده‌اند ۲۲ـک: خرشید ۲۳ـل (نیز ل۳، و): مطرد؛ ق: جامهٔ؛ ک: مطرح؛ (لی: مطرب ← مطرف)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب) ۲۴ـل: بر تخت شاهی به زانو؛ ق: سزاوار خود هر یکی را؛ (و: براندازهٔ تاجداران؛ آ: برافکنده بر تاجداران)؛ متن = یازده دستنویس دیگر

به هر جای کرسیِ زرّین نهاد      چو شاهانِ پیروز بنشست شاد[۱]
چُنین گفت از آن[۲] پس به بانگ بلند      که هر کس که هست[۳] از شما مستمند[۴]،
ز[۵] شاهان ز ضحّاک بتّر کسی[۶]      نیامد[۷] پدید، ار بجویی بسی[۸]،
که از بهر[۹] شاهی پدر را بکشت      وُ زآن[۱۰] کشتن ایرانش[۱۱] آمد به مشت!
دگر خسرو، آن مردِ بیدادِ[۱۲] شوم      پدر را بکشت، آنگهی شد به روم!
کنون تا پدید آید[۱۳] اندر جهان      یکی نامداری ز تخمِ مهان،
که زیبا بود بخشش و بخت[۱۴] را      کلاه و کمر بستن و[۱۵] تخت[۱۶] را،
که دارید کاکنون[۱۷] ببندد[۱۸] میان      به جای[۱۹] آورد رسم و راه[۲۰] کیان!
به دارنده‌ی[۲۱] آفتابِ بلند      که باشم[۲۲] شما را بدین[۲۳] یارمند!
شنیدند گردنکشان این[۲۴] سَخُن      که آن نامورمهتر[۲۵] افگند[۲۶] بُن
نپیچید کس دل ز[۲۷] گفتارِ راست[۲۸]      یکی پیرتر[۲۹] بود[۳۰]، بر پای خاست[۳۱]،
کجا نام او بود شهران[۳۲] گراز      گوی پیرسر[۳۳]، مهتری دیرساز[۳۴]،

۱ـس[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۶۵ـ۷۶۷): و لما أصبح استحضر جمیع الأکابر و الأماثل و احتفلوا فی إیوان دار الملک. فحضر و قعد فی صدر الإیوان شامخ الأنف طامع الطرف ۲ـل (نیز لی): زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـس (نیز ب): بود؛ ل[۲] (نیز آ): بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـل، ق (نیز ق[۲]، و): ارجمند (؟)؛ ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]): سودمند (؟)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): مستمند (؟)؛ و پس از این بیت افزوده است:

بدانید و آگاه باشید هین      ز دارندهٔ آسمان و زمین

۵ـ(و: که) ۶ـل، س[۲] (نیز و، ب): برتر کسی؛ س: برترمنش؛ ق (نیز لن[۲]): بدتر کسی؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن ـ پ، آ) ۷ـک، س[۲] (نیز لن، لی، و، آ): نیاید ۸ـس: ار چه از بدکنش؛ س[۲]: ار چه جوید بسی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـس[۲] (نیز لن، لن[۲]): مهر ۱۰ـ(ق[۲]: که از؛ ل[۳]: در آن) ۱۱ـل[۲]: آنرا بس (← ایرانش)؛ بنداری (۷۶۸ـ۷۷۰): فقال لهم بصوت رفیع: اعلموا أنه ما وطئ سریر المملکة أظلم من الضحاک الذی قتل أباه و استولی علی ملک إیران ۱۲ـل (نیز لن، ب): بیداد و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم برویز صاحبکم الذی أراق دم أبیه و هرب الی الروم ۱۳ـ(ب: آمد)؛ ل: ناپدیدست؛ س، ق: ناپدید آمد؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل[۲] تا نقطه ندارد) ۱۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): جستن تخت (لن[۲]: بخت؛ در س، ل[۲]، ق[۲]، و، آ حرف یکم تخت نقطه ندارد)؛ (پ: بخشش و تخت)؛ متن = ل ۱۵ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، ب): <و> ۱۶ـق، س[۲] (نیز ق[۲]، پ): بخت؛ (لی، ل[۳]: سخت؛ ب: رخت)؛ در س، ک، ل[۲]، لن، و، آ حرف یکم تخت نقطه ندارد؛ متن = ل (نیز لن[۲])؛ بنداری (۷۷۲ـ۷۷۳): و الآن فلا بدّ من ملک یتولی أمورکم الی أن یظهر ملک من الشجرة الکیانیة یصلح للتاج و التخت ۱۷ـق (نیز لی، ل[۳]): اکنون؛ س: که دارد که اکنون؛ س[۲]: که اکنون که دارد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـق، س[۲] (نیز لی): که بندد ۱۹ـل: جا ۲۰ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، آ، ب): راه و رسم؛ ق: رای و رسم؛ س[۲] (نیز ل[۳]): رسم و رای؛ (پ: راه و رسم و؛ ق[۲]: آرد آیین و رسم)؛ متن = ل (نیز لی، و)؛ بنداری: فمن ترونه یصلح لذلک فیشدّ علی خصره نطاق السلطنة، و یقوم بمراسم الملک فعیِّنوه ۲۱ـ(ق[۲]: برآرندهٔ) ۲۲ـ(ق[۲]: باشد) ۲۳ـق: بران؛ بنداری: فإنی، و حق خالق الشمس، لکم معاضد و علی ذلک مساعد ۲۴ـک (نیز لن، پ، لن[۲]): آن ۲۵ـ(ق[۲]: پهلو) ۲۶ـس[۲]: نامور گفت یکسر ز ۲۷ـس (نیز لی، ب): به؛ (لن: سر کس ز؛ لن[۲]: کس ز (!)؛ آ: دل کس ز)؛ ل[۲]: بپیچید دل کس به؛ س[۲]: نپیچد کسی دل ز؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و) ۲۸ـ(پ: اوی) ۲۹ـس: پیرمه؛ ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): پیرسر؛ (آ: تیزتر)؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ب) ۳۰ـک (نیز لن[۲]): مرد ۳۱ـ(پ: یکی خاست از تیزبازار اوی) ۳۲ـس: مهران؛ (ق[۲]: نهران؛ آ: او شهروان و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـس (نیز ب): پیر بد ۳۴ـل: دیربار (حرف چهارم نقطه ندارد)؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، آ، ب): سرفراز؛ (ق[۲]، ل[۳]: دیوساز)؛ متن = ک (نیز لن، پ، و، لن[۲])؛ ق: پیرسر بود دل پر ز راز؛ بنداری (۷۷۶ـ۷۷۸): و کان فیهم رجل من عظمائهم یسمی شهران، طاعن فی السن غیر أنه کان ذا طیش و عجلة





چُنین گفت کای[۱] نامدارِ[۲] بلند      توی[۳] در جهان تا بوی[۴] سودمند!
بَدی گر[۵] نبودی جز از ساوه‌شاه      که آمد بدین[۶] مرزِ[۷] ما با[۸] سپاه،
از[۹] آزادگان بندگان خواست کرد[۱۰]      کجا در جهانش نبد[۱۱] همنبرد،
ز گیتی به مردی تو بستی[۱۲] میان      که آن[۱۳] رنج بگذشت از[۱۴] ایرانیان،
سپه چار بار از یلان صدهزار      همه گرد و شایسته‌ی کارزار[۱۵]،
به یک چوبه[۱۶] تیرِ[۱۷] تو گشتند باز      برآسود ایران ز[۱۸] گُرم و[۱۹] گداز!
کنون تخت ایران سزاوار تست!      برین برگوا[۲۰] بختِ بیدار تست!
کسی کو[۲۱] بپیچد[۲۲] ز فرمان[۲۳] ما[۲۴]      وُگر دور ماند[۲۵] ز پیمان[۲۳] ما[۲۴]،
به فرمانش آریم اگر[۲۶] چه گَوست      وُگر ـداستان را ـ همه[۲۷] خسروست!
بگفت این[۲۸] و بنشست بر جای خویش      خراسانِ اسپهبد آمد به[۲۹] پیش
چُنین گفت کین پیرِ[۳۰] دانش‌پژوه      که چندین سَخُن گفت پیشِ گروه،
بگوییم که او[۳۱] از چه گفت این سَخُن      جهانجوی داننده‌مرد[۳۲] کَهُن:
چو این[۳۳] نیکوی‌ها ز تو یاد کرد      دل انجمن زین[۳۴] سَخُن شاد کرد!
ولیکن یکی داستان‌ست[۳۵] نغز      ـاگر بشنود مردم پاک‌مغز[۳۶]!ـ،
که زردشت گوید به اُستا و زند      که هر کس که از کردگار بلند[۳۷]،

۱ـ(لن: ای) ۲ـ(ق[۲]: کز نامداران) ۳ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): تویی؛ ک: توئی؛ متن = ل ۴ـس، ق، ک: بدی؛ (ب: پدر)؛ ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]): تا بدی (ق[۲]: کامدی) در جهان؛ (پ: مهتری در جهان؛ آ: تو تا بودی اندر جهان)؛ متن = ل ۵ـ(ق[۲]: پدیدار) ۶ـس: برین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ(ق[۲]: شهر) ۸ـس[۲]: که آمد بدآموز با ما ۹ـل، ق، ک (نیز لن، ب): ز؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲] ـ آ) ۱۰ـ(ق[۲]: او برآورد گرد) ۱۱ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): کس (پ: که) او را نبد در جهان؛ متن = ل ۱۲ـ(لی: تو بستی به مردی؛ و: به گیتی تو بستی کمر بر) ۱۳ـک (نیز پ): این؛ (آ: از) ۱۴ـل: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ (لی: که بگذشت آن بد ز) ۱۵ـبنداری (۷۷۹ـ۷۸۳): فتقدّم و قال: أیها الشهریار! ما أظل إیران محنة مثل محنة ساوه ملک الترک حین قصد هذه الممالک فی مائة ألف مقاتل لیستعبد أحرارها و یخرب دیارها فکنت الذی شددت منطقة الرجولیة علی وسطک، و تلقیته ببأسک و بطشک ۱۶ـل[۲]: حربه ۱۷ـ(ق[۲]: تیراز) ۱۸ـ(لن[۲]: به) ۱۹ـق: <و>؛ بنداری: فکفیتنا بنشّابة واحدة شره، و دفعت عادیته و ضره ۲۰ـس، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): برین نیکویی؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲])؛ س پس از این بیت افزوده است:

هر آنکس که او سر ازین بازداشت      ازین گفتها سر به یکسو گذاشت

۲۱ـس (نیز لن، ب): گر؛ ل[۲] (نیز لی، آ): سر؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]) ۲۲ـل[۲] (نیز لی): نپیچد ۲۳ـس (نیز لی، ب): پیمان ـ فرمان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـق (نیز لی، ل[۳]): تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـق: سر بتابد ۲۶ـس[۲]: ار؛ (لن: گر) ۲۷ـس، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): داستان نیز چون؛ س[۲]: بر همه داستان؛ (و: داستان را مثل)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲])؛ بنداری (۷۷۷ـ۷۸۵): فالآن نراک بهذا التخت جدیرا. و کفی بسعادتک علی ذلک شهیدا. ثم من صعّر بعد ذلک خدّه أقمنا أوده حتی یتقوّم و یتبع الشهریار الأعظم ۲۸ـ(ق[۲]: او) ۲۹ـ(لن: آمدش)؛ ل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ ـ ب): خراسان (س، لی، ب: خرامان) سپهبد (ق[۲]: سپهبد خراسان) بیامد به؛ متن = ق (نیز ل[۳]؛ نیز ← لن) ۳۰ـس[۲]: شاه؛ (ق[۲]، و: مرد) ۳۱ـ(ق[۲]: بگوییم کو) ۳۲ـل (نیز پ): سراینده برنا و مرد (= ۸۰۵ب)؛ (لن: جهانجوی و داننده مردی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـل: که این؛ ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]): چنین؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب) ۳۴ـ(ل[۳]: زان)؛ بنداری (۷۸۸ـ۷۹۱): فجلس. و قام شیخ آخر یسمی خراسان فقال: إنما تکلم هذا الشیخ بهذا المقال لیسر قلوب الحاضرین ۳۵ـق: دانشت هست ۳۶ـق (نیز ل[۳]): مرد پاکیزه‌مغز؛ س[۲]: مردم نیکبخت (!) ۳۷ـو این بیت را ندارد

بپیچد[۱]، به یک سال پندش دهید[۲] … همان مایه‌ی[۳] سودمندش دهید[۴]،
سرِ سال اگر[۵] بازناید به راه[۶] … ببایدش کشتن به فرمان شاه[۷]!
چو بر[۸] دادگرشاه دشمن شود[۹] … سرش زود باید[۱۰] که بی‌تن شود[۹]!
خراسان[۱۱] بگفت این و[۱۲] لب را ببست … بیامد به جایی که بودش نشست[۱۳]
از آن[۱۴] پس فرخ‌زاد[۱۵] بر پای خاست … وُزان[۱۶] انجمن سر برآورد راست
چُنین گفت کای[۱۷] مهترِ سودمند[۱۸] … سَخُن گفتن داد[۱۹] به گر[۲۰] پسند[۲۱]؟
اگر داد بهتر بود، کس مباد … که باشد به[۲۲] گفتارِ بیداد شاد[۲۳]:
به بهرام گوید[۲۴] کانوشه[۲۵] بَدی! … جهان را به دیدار[۲۶] توشه بَدی!
اگر بر پسندست[۲۷] گفتار ما … ـبرینست[۲۸] پیروزگر یار ما ـ:
انوشه بَدی[۲۹] شاد[۳۰] تا جاودان! … ز تو دور دست[۳۱] و زبان بدان[۳۲]!
بگفت این و بنشست مرد دلیر[۳۳] … خزروان[۳۴] خسرو بیامد چو شیر[۳۵]،
بدو گفت: اکنون[۳۶] که چندین سَخُن … سرایند[۳۷] برنا و[۳۸] مردِ کهُن،

۱ـ س (نیز لی، آ، ب): بگردد؛ ل[۲]: نگردد؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۲ـ ق (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ، ب): دهند ۳ـ س (نیز لی، ب): نامهٔ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ق (نیز ق[۲]، لن[۲]، ب): دهند؛ ک: نهید؛ و این بیت را ندارد ۵ـ ک: پس سالی ار ۶ـ ق: جای (در بالا: راه)؛ متن ← ۷ـ ق: رای (در بالا: شاه)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲])؛ س، ل[۲]، س[۲]، لن، لی ـ ب این بیت را ندارند ۸ـ ل[۲] (نیز لی، آ، ب): بی ۹ـ (لی: بود) ۱۰ـ ق: بیند؛ (و: باشد)؛ بنداری (۷۹۲ـ۷۹۶): و معی مثل حقیق بأن یصغی الیه: إن زردشت قال فی کتابه: من عصا الله و خرج علی مالک رقه و سلطانه فعظوه سنة، فإن استمر علی عصیانه ففرّقوا بین رأسه و جثمانه ۱۱ـ س: سپهبد؛ (و: چو شهران؛ ب: خروشان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ (و: دو)؛ ک: بگفت و (!) ۱۳ـ (لی: به انبوه اندیشگان درنشست)؛ بنداری: و لما فرغ من کلامه هذا عاد الی مکانه و جلس ۱۴ـ س ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، آ، ب): وزان؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]) ۱۵ـ س: فرخ‌راد؛ (و: فره‌زاد) ۱۶ـ ل، ق (نیز ق[۲]، و): ازآن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ (لن: ای؛ ب: کین) ۱۸ـ س، ل[۲] (نیز لی، ب): خسرو دادمند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ س: راست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ ب): یا؛ ق: به؛ (ل[۳]: نا)؛ متن = ل ۲۱ـ س، ل[۲] (نیز آ، ب): گزند؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲])؛ (لی: تو یی با بدی در جهان ارجمند)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۲ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ ب): ز؛ (لی: آرد ز؛ ل[۳]: گردد به)؛ متن = ل ۲۳ـ (لی: یاد) ۲۴ـ (ق[۲]: گفتا) ۲۵ـ ل، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و): که نوشه (← کانوشه)؛ متن = (ق[۲]، پ، لن[۲]) ۲۶ـ (ق[۲]: گفتار)؛ س، ق، ل[۲]، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۲۷ـ ل (نیز و): ناپسندست؛ س: برپسندید؛ (ب: برپسندیده)؛ ق: اگر بسندست (!)؛ (ل[۳]: دگر گر پسندست)؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، آ) ۲۸ـ ل (نیز ل[۳]، پ، لن[۲]): بدین نیست؛ س: بدین است؛ ک: برین نیست؛ (ق[۲]: برین هست)؛ متن = ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، آ، ب)؛ ک، ق[۲]، ل[۳] پس از این بیت افزوده‌اند:

برین گاه (ل[۳]: بدین کار) بنشین که زیبد ترا … به (ق[۲]، ل[۳]: ز) تو پاک شد بد ز (ق[۲]: به) هر کشورا

۲۹ـ س ـ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، آ، ب): بزی؛ متن = ل، س[۲] (نیز ل[۳] ـ لن[۲]) ۳۰ـ ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]): شاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ ق: چشم ۳۲ـ (ق[۲]: دست گزند بدان؛ ب: بادا بد بدگمان)؛ س[۲]: که بادا زتو دور دست بدان؛ (لی: همیشه ز تو دور دست بدان) ۳۳ـ (ب: دبیر)؛ س: آن مرد بیر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۷۹۸ـ۸۰۴ب): فقام آخر و تکلم بما لیس فیه فائدة و قعد ۳۴ـ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و): خروران؛ ک (نیز ب): خزوران؛ (پ: جزوران؛ لن[۲]: خروزان)؛ متن = ل، ق (نیز ل[۳]، آ) ۳۵ـ س، ل[۲] (نیز ب): وزیر؛ (آ: و خسرو بیامد دلیر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در پ‌لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۳۶ـ (ق[۲]، ل[۳]: کاکنون) ۳۷ـ ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ، ب): سراینده؛ (لی: سرانند)؛ متن = س، ک (نیز لن، ل[۳]، پ، و) ۳۸ـ (ل[۳]: بر ما به)؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

بگفتند و گفته همه کس شنید … که را بیشتر راه باید گزید





سرانجام اگر[۱] راه[۲] جویی به داد … هیونی برافگن بکردار باد،
ممان دیر[۳] تا خسرو[۴] سرفراز[۵] … بکوبد[۶] به بیداد راهی[۷] دراز،
ز کار گذشته به پوزش گرای … سوی[۸] تخت گستاخ مگذار[۹] پای،
که تا زنده باشد جهاندارشاه … سپهبَد نباشد[۱۰] سزاوار گاه!
وُگر بیم[۱۱] داری ز خسرو به دل … پی[۱۲] از پارس و از[۱۳] طیسفون[۱۴] برگسل،
به شهر خراسان تن‌آسان بزی[۱۵] … ـکه[۱۶] آسانی و مهتری را[۱۷] سزی[۱۸]!ـ،
به پوزش یک اندر دگر نامه ساز … مگر خسرو آید به رای تو باز[۱۹]!
نبرداشت[۲۰] خسرو پی[۲۱] از جای خویش … کجا زادفرّخ[۲۲] نهد[۲۳] پای[۲۴] پیش
سَخُن گفت پس زادفرّخ[۲۵] به[۲۶] داد … که ای نامدارانِ[۲۷] فرّخ‌نژاد،
شنیدم سَخُن‌گفتنِ مهتران … که هستند از[۲۸] ایران گزیده‌سران،
نخستین سَخُن‌گفتنِ بنده‌وار[۲۹] … که تا[۳۰] پهلوانی شود شهریار[۳۱]،
خردمند نپسندد آن[۳۲] گفت‌وگوی[۳۳] … کزان کم شود مرد را[۳۴] آب‌روی[۳۵]!

۱ـ ک (نیز و): گر ۲ـ س (نیز آ، ب): چاره؛ ل[۲] (نیز لی): جاه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ (پ: نیز؛ و: میان بند) ۴ـ ل[۲]: مردم ۵ـ ق: تیزتاز ۶ـ (پ، و، لن[۲]: نکوبد) ۷ـ ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳] ـ لن[۲]): راه؛ ل: بنزد تو راه؛ (ق[۲]: به اندیشه راه)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، لی، آ، ب) ۸ـ ل[۲] (نیز لی، آ): سر ۹ـ ل، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ): مگزار؛ س: بگزار؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لی)؛ ب این بیت را ندارد؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری (۸۰۴ب ـ ۸۰۸): ثم قام رجل آخر یسمی خزوران (دستنویس دیگر: خزروان) و قال: بعد هذا القال و القیل أیها البهلوان! إن کنت مفکرا فی العواقب فأرسل الی برویز واعتذر الیه عما صدر منک، و لاتقدّم رجلک مسترسلا الی تخته ۱۰ـ (لن: نشاید)؛ ل: نباشد سپهبد؛ متن = س، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲])؛ ل[۲]، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فإنه مادام الملک فی قید الحیاة فغیر لائق بالبهلوان أن یجلس علی سریره و یعتصب بتاجه ۱۱ـ (و: بار) ۱۲ـ (ق[۲]: تن) ۱۳ـ ل، س، ق (نیز لن، و، لن[۲]، آ): وز؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲] ـ پ) ۱۴ـ ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): طیفسون؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ ـ آ)؛ ب این بیت را ندارد ۱۵ـ ل[۲]: بری؛ (ق[۲]: تری) ۱۶ـ (ق[۲]: به) ۱۷ـ ق: مهتری ری ۱۸ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، و): سری؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری: و إن کنت لا تأمنه فاترک بلاد فارس و ارجع الی خراسان و أقم فیها مستریحا ۱۹ـ ل: ز راه دراز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم واصل الکتب الیه معتذرا حتی یرضی عنک؛ ک، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

چنانچون به پوزش نگردی سبک … نگردی به اندیشهٔ دل تنک (ک: گرانی دل شاه خاقان تنک)
کنون دوستر زو نداری تو (ک: دوستی زو نداردت) کس … به پوزش دل شاه باز آر (ک: دلش نرم گردان و) بس

۲۰ـ (لن، لن[۲]: چو برداشت) ۲۱ـ ک: کس؛ (ق[۲]: خروران نبرداشت از) ۲۲ـ س، ک، ل[۲] (نیز ب): که آزادفرّخ؛ ق (نیز لی ـ آ): که تا (آ: با) زادفرّخ؛ متن = ل (پس از تصحیح راد به زاد) ۲۳ـ س (نیز ب): نبد (یا: بند = بنهد؟) ۲۴ـ (ل[۳]: بیاید به؛ لن: نهاد آن زمان رادفرّخ به؛ ق[۲]: که آمد همی زادفرّخ به؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۵ـ ل (نیز لن، و): رادفرّخ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ ک: ز ۲۷ـ س: نامبردار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س[۲]، ل[۳] این بیت را ندارند ۲۸ـ ل: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ در س[۲] بیت‌های ۸۱۵ـ۸۱۸ درهم‌ریخته‌اند: ۸۱۸، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۵ ۲۹ـ س: بنده را (!) ۳۰ـ در ل نقطه ندارد؛ (ل[۳]: اگر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـ س (نیز ب): شهره (ب: بهره) را (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـ ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲] ـ و): این؛ متن = س، ک (نیز لی، لن[۲]، آ، ب) ۳۳ـ ل: گفت‌گوی؛ ق (نیز ل[۳]): گفتگوی؛ (و: گفت و گو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـ (لی: مرد را کم شود) ۳۵ـ (و: رو)

خراسان[۱] سَخُن بر[۲]منش‌وار گفت  نگویم[۳] که آن با[۴] خرد بود[۵] جفت!
فرخ‌زاد[۶] بفزود[۷] گفتار تند[۸]  دلِ مردمِ پُرخرد[۹] کرد[۱۰] کند[۱۱]!
چهارم خزروان[۱۲] سالار بود  که گفتار او با خرد یار بود،
که تا آفرید این جهان کردگار  پدید آمد این[۱۳] گردشِ روزگار،
ز ضحّاک تازی نخست اندرآی  که بیدادگر بود و ناپاک‌رای،
که جمشیدِ برترمنش را بکشت  به بیداد بگرفت گیتی به مشت،
پر از دردِ بُد مردم[۱۴] پارسا  که اندر جهان دیو شد[۱۵] پادشا!
دگر آنک[۱۶] بدگوهرافراسیاب  ز توران بدان[۱۷]گونه[۱۸] بگذاشت[۱۹] آب،
به زاری سرِ نوذرِ نامدار  به شمشیر ببرید و برگشت[۲۰] کار!
سدیگر[۲۱] سکندر که آمد[۲۲] ز روم  به‌ایران و[۲۳] ویران[۲۴] شد این[۲۵] مرزوبوم!
چو دارای[۲۶] شمشیرزن را بکشت  خور و خوابِ ایرانیان شد درشت[۲۷]!
چهارم چو ناپاک‌دل خوشنواز  که گم کرد[۲۸] ازین[۲۹] بوم و بر نام[۳۰] و ناز!
چو پیروزشاهی بلنداختری  جهاندار و از نامداران[۳۱] سری،
بکشتند[۳۲] هیتالیان ناگهان  نگون شد سرِ[۳۳] تخت[۳۴] شاهنشهان[۳۵]!
کس اندر[۳۶] جهان این شگفتی ندید  که اکنون به نوَی[۳۷] به ایران[۳۸] رسید،
که بگریخت شاهی چو خسرو ز گاه  سوی دشمنان شد ز دست[۳۹] سپاه

۱ـ س: خروران؛ (لی، ب: سخندان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ (لی: بس؛ پ، ب: پر) ۳ـ ل۲، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): بگویم؛ در ل، س حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۴ـ س، س۲: که با او؛ ک، ل۲ (نیز آ، ب): که او با؛ متن = ل، ق (نیز لن ـ لن۲) ۵ـ ق (نیز و): نیست؛ (آ، ب: باد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ در ل حرف چهارم بی‌نقطه ۷ـ س: بنمود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ (ل۳: پند؛ و: اوی) ۹ـ س، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): بی‌خرد؛ (لن: دل با خرد مردمان)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، پ، لن۲) ۱۰ـ س (نیز ب): بود؛ (لی: گشت) ۱۱ـ (ل۳: بند؛ و: نباشد به گفتار کس یار اوی) ۱۲ـ س، س۲ (نیز ق۲، و): خروران؛ ق: خزروان که؛ ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب): خزوران؛ (لی: خراسان؛ لن۲: خروزان)؛ متن = ل (نیز آ)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چنین گفت آن مهتر پر ز داد  چو اندر سخن او (ق۲: اندرزگویی) زبان برگشاد

۱۳ـ (لی: آن) ۱۴ـ ل: دیدم دل؛ (ل۳، پ: شد مردم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل، س، ل۲ (نیز لی، ب): بد؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۱۶ـ (ل۳، پ، لن۲: آنکه) ۱۷ـ ق (نیز ق۲): برآن؛ (ل۳: به صد؛ و: برین) ۱۸ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): چاره؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، و) ۱۹ـ س (نیز ب): بگرفت؛ ل۲: بگشاد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (ق۲: برداشت) ۲۱ـ ل (نیز لن، ق۲، لی): سه دیگر ۲۲ـ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): که اسکندر آمد؛ (ق۲، پ: که آمد سکندر)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۲۳ـ ل، ق، ل۲ (نیز لن۲): <و> ۲۴ـ (لی، آ: توران) ۲۵ـ س، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): آن ۲۶ـ س (نیز لی): داراب (!) ۲۷ـ (ب: به بیداد بگرفت گیتی به مشت (= ۸۲۳ب، و پس از آن ۸۲۴ را دوباره آورده است)) ۲۸ـ (ق۲: شد) ۲۹ـ ل: زین؛ (آ: ازآن)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): کام؛ (ل۳: بوم آرام)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۳۱ـ س۲ (نیز ل۳): شهریاران؛ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): چنان کز در شهریاران (لی، آ: شهریاری)؛ ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): جهانگیر و از (ق، لن۲: وز) شهریاران (ق۲: نامداران)؛ متن = ل (پس از تصحیح وز به و از) ۳۲ـ ق: ببستند ۳۳ـ ق، ک (نیز لن، لی، پ): سر و ۳۴ـ در ل، ق۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ ل۲: بخت؛ (لی: تاج) ۳۵ـ ل (نیز ق۲): شاه جهان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۶ـ ک: کسی در ۳۷ـ همهٔ دستنویس‌ها: نوبی ۳۸ـ ق: به ایران به نوبی؛ س۲: که آن هم کنون سوی ایران؛ ب این بیت را ندارد ۳۹ـ (لی: دشت؛ لن۲: بیم)؛ س: بر شدت آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارد





بگفت این و[۱] بنشست گریان بدرد[۲]  ز گفتار او گشت بهرام زرد
جهاندیده‌سنباد[۳] بر پای جست[۴]  ـمیان بسته و تیغِ هندی به دست[۵]ـ
چُنین گفت کین نامور[۶]پهلوان  بزرگست و[۷] با داد و[۸] روشن‌روان[۹]،
کنون تا کسی از نژاد کیان  بیاید ببندد کمر بر[۱۰] میان،
همان به که این[۱۱] برنشیند به تخت[۱۲]  که‌گردست و[۱۳] جنگاور[۱۴] و نیک‌بخت[۱۵]!
سرِ جنگیان کین[۱۶] سَخُن‌ها شنید  بزد دست و تیغ از میان برکشید،
چُنین گفت کز[۱۷] تخمِ شاهان[۱۸] زنی  اگر بازیابیم در برزنی،
[ببرّم سرش را به شمشیر تیز  ز جانش برآرم دمِ رستخیز[۱۹]!]
نمانم که کس تاجداری کند  میان سُواران سُواری کند[۲۰]!
چو بشنید بابوی[۲۱] گُرد ارمنی[۲۲]  که سالارِ ناباک[۲۳] کرد آن منی[۲۴]،
کشیدند شمشیر و برخاستند  یکی نوسَخُن دیگر آراستند[۲۵]،
که بهرام شاهست و ما کهتریم  سرِ نامداران[۲۶] به پی بسپَریم!
کشیده چو بهرام شمشیر دید  خردمندی و راستی[۲۷] برگزید[۲۸]،
چُنین گفت کان کو[۲۹] ز جای[۳۰] نشست  برآید[۳۱]، بیازد[۳۲] به شمشیر دست،

۱ـ (ق۲: <و>) ۲ـ س، ل۲ (نیز پ، ب): ز درد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ برخی دستنویس‌ها در اینجا سرنویس دارند. س، ل۲، لی، ب: پادشاهی بهرام چوبینه یازده (لی: دوازده) ماه بود ۳ـ ل: سمان (حرف سوم نقطه ندارد) چو؛ س، ل۲ (نیز ب): بسیار؛ ک: سنبار؛ (ق۲: سیاد؛ لی: بیسار؛ ل۳: سیبار؛ پ: سینای؛ و: سمنای؛ لن۲: سیسار؛ آ: نیار)؛ س۲: جهاندیدهٔ نیز؛ متن = ق (نیز لن، بنداری) ۴ـ ل، س۲ (نیز لن، پ، و): خاست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ س۲ (نیز لن): براست؛ ل (نیز پ): همی‌گفت کین کارها نارواست؛ (و: کمر بر میان تیغ بر دست راست)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۱۳ـ۸۳۵): ثم قام رجل یسمی سُنباذ و بیده السیف (= ۸۳۵) ۶ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲): مایه‌ور؛ (ق۲، و: کای نامور)؛ س (نیز ب): که این گفت این مایه‌ور (ب: که این مایه بر)؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۷ـ ل، ق (نیز ب): <و>؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل۲، س۲: <و> ۹ـ س۲: روشن جوان؛ (و: با دانش بخردان) ۱۰ـ س (نیز ب): نباید نبندد کمر بر؛ ق: بباید که بندد به شاهی؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، آ)؛ ل، پ این بیت را ندارند ۱۱ـ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): او ۱۲ـ (و: گاه) ۱۳ـ (ق۲: گردیست) ۱۴ـ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): ناماور؛ (لن۲: گنداور)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و) ۱۵ـ (و: نیکخواه)؛ بنداری (۸۳۶ـ۸۳۸): فقال: إن هذا البهلوان الکبیر القدر، الموصوف بسیرة العدل یقعد علی سریر الملک الی أن یظهر واحد من شجرة الکیان ۱۶ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): کان؛ (ق۲: آن)؛ متن = ل (نیز پ، و) ۱۷ـ ق: بگفتا که از ۱۸ـ (لی: نامداران) ۱۹ـ س، ک، ل۲، س۲، لن، لی ـ ب این بیت را ندارند؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۲۰ـ بنداری (۸۳۹ـ۸۴۲): فانه أولی بالجلوس علیه من فلانة و فلانة و فلانة ۲۱ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): بانوی؛ در ل، س۲، و حرفهای یکم و سوم نقطه ندارند؛ ق: انبوه؛ (ل۳، لی، آ، ب: سالار)؛ متن = ک (نیز پ، بنداری؛ در ک حرف یکم نقطه ندارد) ۲۲ـ (لی۲، آن منی؛ ق۲: چو دیدند کردار آهرمنی) ۲۳ـ (ل۳، لن۲، آ، ب: ناپاک) ۲۴ـ ق: بد اهرمنی (!)؛ (لی: این منی)؛ س بجای این بیت افزوده است.

چو بشنید لشکر ازینسان سخن  که افکند سالار بی‌باک بن

۲۵ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): گفتن آراستند؛ (ق۲، و: را بیاراستند)؛ متن = ل، ق ۲۶ـ ل (نیز ق۲، پ): دشمنان را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۴۲ـ۸۴۵): فوثب بابویه الأرمنی، و سلّ سیفه مع آخرین و قالوا: إن بهرام هو الملک المطاع، و نحن له الأتباع و الأشیاع. و من خالف أمره فلا نخاطبه إلا بالسیوف القواصل و الرماح العواسل ۲۷ـ (لی: خامشی) ۲۸ـ (ق۲، پ: زیر دید)؛ بنداری: فخاف بهرام أن تبدر منهم حرکة فاستعمل الرأی و العقل ۲۹ـ ل: کاکنون؛ (لن، لن۲: آن کو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ (و: ز بهر) ۳۱ـ ک، س۲: برآرد؛ (و: بباید) ۳۲ـ ل: بنازد (حرف یکم نقطه ندارد)؛ ق: نیازد؛ ل۲ (نیز ب): بیارد؛ (ق۲: بیازد (حرف یکم نقطه ندارد))؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ آ)

بزم هم اندر زمان دست اوی[1]    هُشیوار[2] گردد سرِ مست اوی!
بگفت این و از[3] پیش آزادگان    بیامد سوی[4] گلشنِ شادگان[5]،
پراگنده گشت آن[6] بزرگ‌انجمن    همه رخ پر از رنگ[7] و دل پُرشکن!
چو پیدا شد آن چادر قیرگون    درفشان[8] شد اختر به چرخ‌اندرون[9]،
چو آواز دارنده‌ی پاس[10] خاست    قلم خواست[11] بهرام و قِرطاس خواست[12]
بیامد دبیری[13] خردمند و[14] راد[15]    دویت[16] و قلم پیش دانا نهاد[17]
بدو گفت عهدی زِ ایرانیان[18]    بباید نبشتن[19] برین پرنیان[20]،
که بهرام شاهست و[21] پیروزبخت[22]    سَزاوار تاجست[23] و زیبایِ[24] تخت[25]،
نجوید جز از[26] راستی در جهان    چه در[27] آشکار و[28] چه اندر نهان!
نبشته[29] شد آن[30]، شمع[31] برداشتند[32]    شبِ تیره باندیشه بگذاشتند

## گفتار اندر پادشاهی بهرام چوبین[33]

چو پنهان[34] شد آن چادر لاژورد[35]    جهان شد زِ دیدارِ خورشید[36] زرد،

۱ـل ـل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲ـس، ل۲ (نیز لی، آ، ب): به (لی: نه؛ آ: که) هشیار؛ بنداری: و قال: کل من یتحرّک من مکانه و لا یرد سیفه الی غلافه أمرت بقطع یده، و فرّقت بین رأسه و جسده ۳ـق (نیز لن): وز ۴ـس، ل۲ (نیز ب): بر ۵ـل، ق (نیز و): سادگان؛ (پ: شایگان؛ لن۲: شادکام)؛ س۲: گلخن سادگان؛ (ل۳: به سوی کنش شادمان) ۶ـ(آ: این) ۷ـل، ک، س۲ (نیز لن ـلن۲): پر آژنگ؛ متن = س ـل۲ (نیز آ، ب)؛ بنداری: فارتدعوا، و قام من المجلس مغضبا و تفرّق الحاضرون ۸ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): درخشان؛ (پ: درفش!)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۹ـق، ک (نیز لن، ل۳، و، لن۲): به رنگ اندرون؛ س۲: بزندان (حرف سوم بی‌نقطه) درون؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ۱۰ـق: بار؛ ل۲: بر پای ۱۱ـ(آ: خاست) ۱۲ـق: قلم و خواست و قرطاس و بینارخاست (!) ۱۳ـل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، آ): دبیر؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب) ۱۴ـس، ق، ک (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ) ۱۵ـ(و: دبیر خردمند آمد چو باد) ۱۶ـل ـس۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): دوات؛ متن = (لن، ل۳، آ) ۱۷ـس۲: او برنهاد ۱۸ـس (نیز ب): به ایران زبان؛ ل۲: به ایران و یان؛ (لی: به ایران زمان؛ آ: به ایرانیان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، آ، ب): نوشتن؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، پ) ۲۰ـس، ل۲ (نیز لی، آ، ب): به (لی، آ: ز) ایرانیان؛ (لن: بدین پرنیان)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ)؛ (و: نوشت از بر پرنیان؛ لن۲: نوشتنت بر پرنیان) ۲۱ـق (نیز ق۲، آ): <و> ۲۲ـ(آ: شاه) ۲۳ـ(و: شاهی) ۲۴ـ(ل۳: پیروزه) ۲۵ـ(آ: گاه) ۲۶ـ(و: بجز) ۲۷ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـآ): بر؛ متن = ل، ق (نیز ب) ۲۸ـس، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب): آشکارا؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ)؛ در س۲ بجای این بیت، بیت ۸۵۹ آمده است؛ بنداری (۸۵۱ـ۸۵۶): و لما أمسی استحضر الکاتب و أمر أن یکتب کتابا مضمونه أن بهرام هو السلطان المستحق للتاج و التخت، السالک سبیل الرأفة و العدل ۲۹ـل، س، ق (نیز و، لن۲، ب): نوشته؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـپ، آ) ۳۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، ب): این؛ (پ، و: و)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ل۲، لن۲، آ) ۳۱ـس (نیز ب): عهد و؛ س۲: شمع و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـل۲: بگذاشتند؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۳ـل: پادشاهی بهرام چوبین به ایران ده ماه؛ ق: پادشاهی بهرام چوبینه در ایران به عهد خسرو که او به روم استظهار نموده بود یازده ماه بود؛ ک: پادشاهی بهرام به ایران دو ماه (در دستنویس‌های دیگر: لن، ل۳، پ: یکسال؛ ق۲: یکسال و نیم؛ و: یازده سال؛ لن۲: دو سال؛ آ: نه ماه) بود ۳۴ـل، ق (نیز ق۲): پیدا؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، لن۲) ۳۶ـک: خرشید؛ س (نیز لی): بکردار یاقوت؛ ل۲ (نیز آ، ب): بکردار خورشید؛ ق: ز خور همچو دیبای؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲)





بیامد یکی مردِ پیروزبخت    نهاد اندر ایوان بهرام تخت[1]،
بِرُفتند[2] ایوان شاهی چو[3] عاج    بیاویختند از برِ گاه[4] تاج،
برِ[5] تختِ زرّین یکی زیرگاه[6]    نهادند و پس برگشادند[7] راه
نشست از برِ تخت بهرامشاه    به سر برنهاد آن کیانی‌کلاه[8]
دبیرش بیاورد عهدِ کیان[9]    نبشته[10] بر آن پربهاپرنیان[11]،
گواهی[12] نبشتند[13] یکسر[14] مِهان[15]    که بهرام شد شهریار[16] جهان!
بر آن[17] نامه چون نام[18] کردند یاد    برو[19] بر یکی مُهرِ زرّین[20] نهاد
چُنین گفت کین[21] پادشاهی[22] مراست    بدین[23] بر شما[24] پاک‌یزدان[25] گواست!
چُنین هم بماناد سالی هزار    که از تخمه‌ی من[26] بود شهریار!
پسر بر پسر هم[27] چُنین ارجمند    بماناد با[28] تاج و تختِ بلند!
به آذرمه اندر بُد و[29] روز هور    که از شیر پردخته شد پشت[30] گور!
چُنین گفت از آن[31] پس به ایرانیان    که برخاست پرخاش[32] و کین از میان[33]!

۱ـل۲: سزاوار تاجست و زیبای تخت (=۸۵۵ب)؛ (و: بیاراست ایوان به کرسی و تخت) ۲ـس، ل۲ (نیز آ، ب): برفتند از (!) ۳ـک (نیز لن، ل۳، لن۲): به پاکی چو؛ (پ: به پاکیّ؛ و: بکردار؛ ق۲: گردان بر تخت)؛ س۲: ببالین؛ ق: بیاورد گاهی ز ساج و ز؛ متن = ل (نیز لی) ۴ـ(ق۲، و، لن۲: عاج) ۵ـس (نیز ب): ابر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): پیشگاه؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۷ـس: و آنگه گشادند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۸۵۷ـ۸۶۱): فکتب. و لما أصبح أمر فنصب فی إیوانه التخت الشاهنشهی، و علق التاج الخسروی، و وضعت کراسی الذهب، کما جرت به عادتهم فی مجلس السلطنة. فحضرت الأعیان و الأکابر و الأمراء و الأماثل و العلماء و الأفاضل ۸ـبنداری: و حضر بهرام و تسنم التخت و لبس التاج ۹ـق: مهان ۱۰ـل، س، ق، س۲ (نیز و، لن۲، ب): نوشته؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن ـپ، آ) ۱۱ـس (نیز ب): بدان بر (ب: سر) به ایرانیان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـس۲ (نیز پ، لن۲، آ): گوایی ۱۳ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز و، لن۲): نوشتند؛ متن = ک (نیز لن ـپ، آ، ب) ۱۴ـ(لن: یک یک) ۱۵ـ(ق۲: جهان!) ۱۶ـ(ل۳: پهلوان؛ لن۲: پادشاه) ۱۷ـس۲: در آن؛ (ل۳: بدان) ۱۸ـ(ل۳: مهر) ۱۹ـق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): بسر؛ (ب: بران)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، پ، آ) ۲۰ـک: یکی مهر زرّین بر آن؛ ل۲ بیت‌های ۸۶۵ـ۹۳۷ را ندارد؛ بنداری (۸۶۳ـ۸۶۵): و جاء الکاتب بالعهد فأمر الحاضرین أن یکتبوا فیه خطوطهم ففعلوا فأمر به فختم ۲۱ـ(لن: این) ۲۲ـق: پاک شاهی؛ (لن۲: پادشایی) ۲۳ـس، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـب): برین؛ متن = ل، ک (نیز لی) ۲۴ـق: همی؛ ک: عهد ما؛ (ق۲: رسم ما)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس (نیز ب): یک بیک بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ل۳: ما) ۲۷ـس، ک (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب): بر؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۲۸ـس (نیز آ، ب): این؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۸۶۶ـ۸۶۸): و لما فرغ من ذلک قال: إن السلطنة قد تقررت علینا و تمهدت لنا. و قد رضیتم بذلک و أشهدتم الله علیکم. فدامت کذا ألفا یتوارثها من أعقابنا و أخلافنا کابر عن کابر و باق عن غابر ۲۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب): بد این؛ (ل۳: بدآن؛ و: بود)؛ متن = ل (نیز پ) ۳۰ـ(و: دشت)؛ ق۲ پس از این بیت، دو بیت و ک، لی تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

ستاره بجای بلند آفتاب    برآید بگاه (لی: برآمد بکام) و جهان شد بی‌آب
ق۲: برآمد وزان شد جهان چون سراب
چو از سروبن باغ گردد تهی    بگیرد گیا جای سرو سهی

۳۱ـل، ک (نیز لی): زان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـق: آن گرد ۳۳ـس۲: کین از میان مهان

کسی کو برین[۱] نیست همداستان[۲]    اگر کژّ باشید[۳]، اگر[۴] راستان[۵]،
به ایران مباشید[۶] بیش از سه روز؛    چهارم چو از چرخ[۷] گیتی‌فروز،
برآید، همه نزد[۸] خسرو شوید    برین[۹] بوم و بر[۱۰] بیش ازین مغنوید[۱۱]!
ـنه[۱۲] از دل‌ـ برو[۱۳] خواندند آفرین    که پردخته[۱۴] از تو مبادا زمین!
هر آنکس که با[۱۵] شاه پیوسته بود    بران[۱۶] پادشاهی[۱۷] دلش[۱۸] خسته بود،
برفتند از آن[۱۹] بوم[۲۰] تا مرز[۲۱] روم    پراگنده گشتند از آبادبوم[۲۲]!

همی‌بود بندوی بسته چو یوز    به زندانِ بهرام هفتاد[۲۳] روز
نگهبانِ بندوی بهرام بود    کزان[۲۴] بند[۲۵] او نیک[۲۶] ناکام[۲۷] بود
وُرا نیز بندوی بفریفتی    به بنداندر از چاره[۲۸] نشکیفتی،
که از شاه ایران مشو ناامید    اگر[۲۹] تیره شد[۳۰] روز، گردد سپید[۳۱]!
اگر چه شود بختِ[۳۲] او دیرساز    چو شد[۳۳] بختِ پیروز با خوشنواز[۳۴]،
جهان‌آفرین بر تنِ کیقباد    ببخشود[۳۵] و گیتی بدو[۳۶] باز داد،
نماند به بهرام هم[۳۷] تاج و تخت    چه[۳۸] اندیشد[۳۹] این[۴۰] مردم نیک‌بخت!

۱ـق،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲): بدین ۲ـس (نیز ب): کو نبشتند این داستان؛ (لی،آ: کو به نپسندد این داستان) ۳ـس،ق،ک (نیز لن،ق۲، لن۲): باشد؛ (لی: گویند؛ ل۳،پ،آ،ب: باشند؛ و: بود)؛ متن =ل ۴ـق: و گر سر (!)؛ک (نیز ق۲،لن۲): گر از؛ (لن: ار از؛ ل۳: گر؛ و: ورچه از)؛ متن =ل،س (نیز لی،پ،آ،ب)؛ س۲: گر از کژ بود او ور از ۵ـس: راست آن ۶ـل: نباشید؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۷ـس (نیز ق۲، لی،آ،ب): چو بفروخت؛ ق: چو خورشید؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ل۳ـلن۲) ۸ـس (نیز لی،آ،ب): برانید و نزدیک؛ متن =ده دستنویس دیگر ۹ـ(لن: به این؛ لی،و،آ: بدین) ۱۰ـ(و: مرز بر) ۱۱ـ(ل۳: نغنوید)؛ بنداری (۸۶۹ـ۸۷۳): ثم قال: قد ارتفع القتل و القتال من البین؛ کل من لیس راضیا بسلطاننا فلیخرج من هذه الممالک، و لا یقیمن أکثر من ثلاثة أیام، و لیلحق بکسری فی بلاد الروم؛ک،ق۲ پس از بیت ۸۷۳ افزوده‌اند:

ازین (ق۲: از آن) پس به ایران چو زایشان کسی    بماند نمانم برو جان بسی

۱۲ـس (نیز لی،ب): هم؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(آ: همه موبدان) ۱۴ـ(لی: پردخت)؛ بنداری: فدعا له الحاضرون عن قلوب غیر مخلصة، و أثنوا علیه عن ضمائر غیر صافیة ۱۵ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـپ،لن۲،آ،ب): در؛ متن =ل (نیز و) ۱۶ـق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی، و،لن۲،آ): بدان؛ متن =ل،س (نیز ل۳،پ،ب) ۱۷ـس: فرّ شاهی؛ ق: شاهی او؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لن: پادشاهیش دل) ۱۹ـل: زان؛ س۲: ازین؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـق (نیز لی،و،آ،ب): مرز ۲۱ـ(و: بوم) ۲۲ـس،ق،ک (نیز لن ـپ،لن۲،آ،ب): از آن مرز (ک،ل۳: زاد؛ ق۲: جای؛ لن: از آباد) و بوم؛ متن =ل،س۲ (نیز و؛ ل: ز)؛ بنداری: فقاموا من المجلس، و توجه الی بلاد الروم کل من کان من المتصلین بپرویز، مفارقا دیاره و مهاجرا أوطانه ۲۳ـل: تاهفت؛ س (نیز لن۲،ب): هشتاد؛ ق: بناکام بندو بناکام؛ متن =ک،س۲ (نیز لن ـو، آ)؛ بنداری: و أما بندویه خال پرویز فانه بقی فی حبس بهرام بن سیاوش سبعین یوما ۲۴ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـب): که از؛ متن =ل ۲۵ـ(لن۲،آ: بخت؛ ب: پند) ۲۶ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن ـب): سخت؛ متن =ل ۲۷ـ(لی: باکام؛ و: بی‌کام) ۲۸ـ(ق۲: جای؛ لن۲: چاه) ۲۹ـک: که این؛ (ق۲: که از) ۳۰ـس،ک،س۲ (نیز لن ـپ،لن۲،آ،ب): شب؛ متن =ل،ق (نیز و) ۳۱ـ(لی،پ،و،لن۲: سفید) ۳۲ـ(آ: خود شود تخت) ۳۳ـل: شود؛ س: چو هم؛ (لن۲: بشد؛ ب: چو بد)؛ متن =س۲ (نیز لن ـو،آ) ۳۴ـق: و خاطر نواز؛ ک: بدو بازگردد بزرگی و ناز (و سپس افزوده است: چو شد کار پیروز باخوش‌نواز) ۳۵ـل،س،ق،س۲ (نیز لی،و،آ،ب): ببخشید؛ متن =ک (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲) ۳۶ـس (نیز ب): به وی؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـک: این؛ (لی: بر) ۳۸ـق،ک،س۲ (نیز لن،ل۳،و،آ): چو؛ متن =ل،س (نیز لی،پ،لن۲،ب) ۳۹ـ(ق۲: پر اندیشه) ۴۰ـ(ل۳: آن)





ز دهقان‌نژاد[۱] ایچ مردم مباد    که خیره دهد خویشتن را به باد!
به انگشت بشمر زمان[۲] تا دو[۳] ماه    که از روم بینی به[۴] ایران سپاه،
بدین تاج و تخت[۵] آتش اندرزنند[۶]    همه[۷] زیورش بر سرش[۸] بشکنند[۹]!
بدو[۱۰] گفت بهرام اگر[۱۱] شهریار    مرا داد خواهد به جان زینهار،
ز پند[۱۲] تو آرایش جان کنم    همه[۱۳] هرچ[۱۴] گویی تو[۱۵] فرمان کنم!
یکی سخت‌سوگند خواهم[۱۶] به ماه    به آذرگشسپ و به تخت و کلاه،
که گر خسرو آید بدین[۱۷] مرز و بوم[۱۸]    سپاه آرد[۱۹] از نزد[۲۰] قیصر ز[۲۱] روم،
بخواهی[۲۲] مرا زو به جان زینهار    نگیری تو این کار دشخوار[۲۳] خوار،
کزو[۲۴] بر تن من نیاید زیان[۲۵]    نگردد[۲۶] به گفتارِ[۲۷] ایرانیان[۲۸]!
بگفت این و پس دفتر زند خواست    به سوگند بندوی را بند خواست!
چو بندوی[۲۹] بگرفت اُستا و زند    چُنین گفت کز کردگار بلند،
مبیناد بندوی جز درد و رنج    مباد ایمن اندر سرای سپنج،
که آنگه[۳۰] که[۳۱] خسرو بیاید[۳۲] به[۳۳] جای    ببینم من او را[۳۴]، نشینم ز پای،
مگر[۳۵] کو بنزد تو انگشتری    فرستد، همان افسر[۳۶] مهتری[۳۷]!
چو بشنید بهرام[۳۸] سوگند اوی[۳۹]    بدید آن دلِ پاک و[۴۰] پیوند اوی[۳۹]،
بدو گفت کاکنون[۴۱] همه راز خویش    بگویم[۴۲]، برافرازم آواز خویش،

۱ـ(لی: دهقان نهاد؛ ل۳: دهقانیان) ۲ـل (نیز ق۲،پ): کنون؛ س۲: دمان؛ (لی،آ،ب: تو این)؛ س: مشمر تا این (!)؛ متن =ق،ک (نیز لن،ل۳، و،لن۲) ۳ـق: سه ۴ـ(آ: در) ۵ـق: تخت و تاج ۶ـس۲: زند؛ س: اندر آتش زنند؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۷ـل: همی؛ (ق۲: همان)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۸ـ(ق۲: در برش؛ ل۳: بر تنش؛ لن۲: سر بسر) ۹ـس۲: بشکند ۱۰ـ(و: به دل) ۱۱ـل،ق: گر؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـحرف یکم در پ،ب با سه نقطه ۱۳ـل: همی؛ک: همان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس،ک، س۲ (نیز لن ـب): هرچه؛ متن =ل،ق ۱۵ـ(لن: گوئیت؛ ق۲: خواهی تو؛ و: گفتی تو) ۱۶ـس،س۲ (نیز لی،و): خوردم؛ (ل۳: باید)؛ متن =ل، ک (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،آ،ب)؛ ق این بیت را ندارد ۱۷ـل: برین؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لن: مرز بوم) ۱۹ـ(ب: آید) ۲۰ـل: پیش؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ب: به)؛ ق این بیت را ندارد ۲۲ـس،ق،ک (نیز لن ـب): تو خواهی؛ متن =ل،س۲ ۲۳ـل (نیز ق۲،ل۳،آ): دشوار؛ س۲: نه این کار دشخوار گیری تو؛ متن =س،ق،ک (نیز لن،لی،پ،و،لن۲،ب) ۲۴ـل: ازو؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(لی: زمان؛ پ: گزند) ۲۶ـس (نیز ب): نگیرد؛ (لی: نگرید؛ لن۲: اگر نگرود!)؛ متن =ل،ق،ک (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،آ) ۲۷ـ(و: ز گفتار و کردار) ۲۸ـ(پ: ناسودمند)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۹ـ(ب: بهرام)؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۰ـس،ک (نیز لی،ل۳،پ،آ،ب): اگر نه؛ س۲ (نیز لن): و گرنه؛ (ق۲: بدانگه؛ لن۲: اگر نی)؛ متن =ل،ق (نیز و) ۳۱ـس۲ (نیز لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب): چو؛ متن =ل ـک (نیز ق۲،و) ۳۲ـ(لن: نیاید) ۳۳ـل،س،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،آ،ب): ز (؟)؛ متن =ق (نیز لی،و،لن۲) ۳۴ـل: ببینیم او را؛ ق: ببینم هم آنگه؛ (لن،لن۲، ب: نبینم من او را؛ لی: من او را ببینم؛ ل۳: ببینم ورا من)؛ متن =س،ک،س۲ (نیز ق۲،پ،و،آ) ۳۵ـ(ب: مرا) ۳۶ـس (نیز لی،آ،ب): مهر بر؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۷ـس۲: خسروی؛ (و: سروری)؛ در ل این بیت پس از بیت ۸۹۹ آمده است؛ بنداری (۸۷۸ـ۸۹۷): ثم أخذ یخدع ابن سیاوش و یمنّیه و یعده عن برویز، و أن اللّه سوف یرزقه النصر العزیز ۳۸ـک: بهرام بشنید ۳۹ـل،س،ق (نیز لی،ل۳،ب): او؛ متن =ک،س۲ (نیز لن،ق۲،پ،و،آ) ۴۰ـس۲ (نیز لن۲): <و>؛ک (نیز لی،آ): دل و پاک؛ (و: از دل پاک)؛ س: آن ز دل پاک؛ متن =ل،ق (نیز لن، ق۲،ل۳،پ،ب) ۴۱ـس،س۲ (نیز لن،لی،لن۲،آ،ب): اکنون؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،و) ۴۲ـ(آ: بگوی و)

بسازم یکی دام چوبینه را          به چاره فراز آورم چینه[۱] را،
به زهرابِ[۲] شمشیر در بزمگاه[۳]          به کوشش توانمش کردن[۴] تباه[۵]!
به دریای آب[۶] اندرون[۷] نم نماند          که بهرام را شاه بایست خواند!
بدو گفت بندوی کای[۸] کاردان          خردمند و بیدار و بسیاردان[۹]،
بدین زودی‌اندر[۱۰] جهاندارشاه[۱۱]          بیاید، نشیند برین[۱۲] پیشگاه،
تو دانی که من هرچ[۱۳] گویم[۱۴] بدوی          نپیچد ز گفتار[۱۵] این[۱۶] بنده[۱۷] روی،
بخواهم[۱۸] گناهی[۱۹] که رفت از تو پیش          ببخشد به[۲۰] گفتار من تاج[۲۱] خویش!
اگر[۲۲] خود بر آنی[۲۳] که گویی‌همی          به دل رای[۲۴] کژّی نجویی‌همی،
ز بند این[۲۵] دو پای من آزاد کن          نخستین ز[۲۶] خسرو برین[۲۷] یاد[۲۸] کن!
گشاده شود زین[۲۹] سُخُن[۳۰] راز[۳۱] تو          به گوش آیدش[۳۲] روشن[۳۳] آواز تو!
چو بشنید بهرام[۳۴] شد تازه‌روی          هم اندر زمان بند برداشت زوی[۳۵]
چو روشن شد آن چادر مشک‌رنگ[۳۶]          سپیده بدو اندرآویخت چنگ[۳۷]،
به بندوی گفت ار دلم نشکند[۳۸]          چو[۳۹] چوبینه امروز[۴۰] چوگان زند،
سگالیده‌ام دوش با پنج[۴۱] یار          که از تارَک او برآرم دمار!

۱ـ ل، س، ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ، ب): کینه؛ متن = ک، س[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]) ۲ـ ق (نیز لن، پ، و، لن[۲]): به زهر ار (پ: از) به؛ متن = ل، س، ک (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ، ب) ۳ـ س، ک (نیز لن، لی، و ـ ب): چاره گاه؛ ق: جایگاه؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۴ـ (پ: توانم بکردش) ۵ـ س (نیز لی): نگاه؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س[۲]، ل[۳] این بیت را ندارند ۶ـ (لن، لن[۲]، آ: به آب؛ پ، ل[۳]: ز آب) ۷ـ (ق[۲]: به دریا درون آب را)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۸ـ (لن، لن[۲]: ای) ۹ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): مرا (س، لی، آ: همم؛ ب: همه) زیرک و جلد و هشیار (س، ب: بسیار) دان؛ متن = ل ۱۰ـ در ل، س نقطه ندارد؛ متن = یازده دستنویس دیگر: اندر ← ایدر؟ ۱۱ـ (لی: چو از روم خسرو همی با سپاه) ۱۲ـ س، ق، ک (نیز لی، و، آ): بدین؛ (پ: ابر)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، ب) ۱۳ـ س، ک، س[۲] (نیز ق[۲] ـ ب): هر چه؛ متن = ل، ق (نیز لن) ۱۴ـ (آ: کردم) ۱۵ـ (آ: نگرداند از گفت) ۱۶ـ ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ): من؛ متن = ل، س (نیز لی، ب) ۱۷ـ س[۲] (نیز لن[۲]): هیچ ۱۸ـ ک: بخواهی؛ (لی، ب: نخواهم) ۱۹ـ ق: گناهت بخواهم ۲۰ـ س (نیز ب): ز؛ ق: نپیچد به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ق: بخت؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۲ـ س (نیز ب): تو گر؛ ق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، آ): وگر؛ متن = ل (نیز ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]) ۲۳ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]): بر اینی؛ (ق[۲]: برین بر؛ لی: بدانی)؛ متن = ل ـ ک (نیز پ، و، آ، ب) ۲۴ـ س، ق، س[۲] (نیز لن ـ ب): راه؛ متن = ل، ک ۲۵ـ س (نیز لی، آ، ب): ز زندان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، پ، آ، ب): به؛ متن = ل، ق (نیز و، لن[۲]) ۲۷ـ ق: یکی؛ (لی، لن[۲]: بدین؛ و: به این) ۲۸ـ (ق[۲]: برین یاد بنیاد؛ ل[۳]: به دیدار خسرو دلت شاد) ۲۹ـ س[۲]: زو؛ (آ: زان) ۳۰ـ س[۲]: همه ۳۱ـ (لی: راه) ۳۲ـ (ق[۲]: اندرش) ۳۳ـ (لی: زان پس) ۳۴ـ ق: بهرام بشنید؛ (و: بگفت این و بهرام) ۳۵ـ س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): از اوی؛ متن = ل، ک (نیز لن، لی، و، آ)؛ بنداری (۹۰۰ـ۹۱۰): و ما زال یفتل منه فی الذروة و الغارب حتی انخدع له ففک عنه القید، و واطأه علی أنه یهتبل غرة من جوبین و یقتله ۳۶ـ ق: لاجورد؛ (لی: مشکبوی) ۳۷ـ (ب: تنگ)؛ ق: چنگ زد (!)؛ (و: اندرآورد رنگ؛ لی: هم اندر زمان شد بنزدیک اوی)؛ در و این بیت پس از بیت ۹۱۳ آمده است ۳۸ـ س (نیز ب): برکند؛ س[۲]: نشکنند (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل، ک، ق[۲]، و حرف یکم نقطه ندارد) ۳۹ـ ق، ک (نیز و): که ۴۰ـ ق: امروز چوبینه ۴۱ـ ق، ک: چند؛ ق در اینجا سرنویس دارد: کشتن بهرام چوبینه بهرام سیاوش را و گریختن بندوی؛ بنداری (۹۱۱ـ۹۱۳): فجاءه ذات لیلة و قال: إنی واطأت خمسة من غلمانی علی أن یعاونونی غدا علی قتل جوبین فی المیدان





[چو شد روز[۱] بهرام چوبینه روی          به میدان نهاد او به[۲] چوگان و گوی،]
[فرستاده آمد ز[۳] بهرام زود          بنزدیک پور سیاوش چو دود[۴]!]
زره خواست و[۵] پوشید زیر[۶] قبای          ز درگه[۷] به اسپ اندرآورد پای

زنی بود بهرامِ یل را نه پاک          که بهرام را خواستی زیرِ خاک[۸]
به دل دوست[۹] بهرام چوبینه بود          که از[۱۰] شوی[۱۱] جانش[۱۲] پر از کینه بود
فرستاد نزدیکِ بهرام کس          که تن[۱۳] را نگه دار و فریاد رس،
که بهرام پوشید[۱۴] پنهان[۱۵] زره          برافگند[۱۶] بندِ زره[۱۷] را گره،
ندانم[۱۸] که در دل چه دارد ز بد          تو زو خویشتن دور داری سزد!
چو بشنید چوبینه[۱۹] گفتار[۲۰] زن          که با[۲۱] او همی‌گفت چوگان مزن[۲۲]،
هر آنکس که رفتی به میدان اوی[۲۳]          چو نزدیک گشتی به چوگان و گوی[۲۴]،
زدی[۲۵] دست بر پشت او نرم‌نرم          سخن‌گفتنی[۲۶] چرب[۲۷] و آوایِ[۲۸] گرم[۲۹]،
چُنین تا به پور[۳۰] سیاوش رسید          زره[۳۱] در[۳۲] برش آشکارا بدید
بدو گفت کای[۳۳] بتَر[۳۴] از مارِ[۳۵] گز[۳۶]          به میدان که پوشد زره زیر خز[۳۷]؟!

۱ـ (ق[۲]: جهاندار؛ و: همانگاه)؛ متن = ل، ق ۲ـ (ق[۲]: نهادش به؛ و: درآورد و)؛ متن = ل، ق؛ س، ک، س[۲]، لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب این بیت را ندارند ۳ـ ق: فرستاد اندر پی (!) ۴ـ ق: چو پور سیاوش شنود آنچ بود؛ (ق[۲]: که پور سیاوش بیاید چو دود؛ و: چو پور سیاوش شنید آن درود)؛ متن = ل؛ س، ک، س[۲]، لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب این بیت را ندارند ۵ـ س (نیز لی، ل[۳]، و، ب): <و> ۶ـ (ب: زرّین)؛ س: پوشید و چینی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ (و: همانگه)؛ بنداری (۹۱۴ـ۹۱۶): و لما أصبح (= ۹۱۴؟) لبس الزرد تحت القباء، مع رفقائه الخمسة، و رکب الی المیدان (= ۹۱۶) ۸ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن، لی، و، آ، ب): جاک جاک؛ (ل[۳]، لن[۲]: جاک چاک)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۹ـ (پ: یار) ۱۰ـ (و: از آن) ۱۱ـ س: سوز؛ (ل[۳]: مهر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ س[۲]: جفاپیشه را دل؛ و پس از این بیت افزوده است:

ازو غصه هر دم بیفزایدش          برو شادمانی پدید آیدش
که تا چارهٔ آن همی چون کند          کزان رنج بر وی شبیخون کند

۱۳ـ (و: خود) ۱۴ـ س[۲]: پوشیده؛ (لی: پوشد به؛ ق[۲]: پوشید بهرام) ۱۵ـ (پ: رومی) ۱۶ـ س[۲]: برافگنده ۱۷ـ س، ق (نیز لی): رزه؛ بنداری (۹۱۷ـ۹۲۱): و کان له امرأة لاتحبه فأحست بأنه لبس الدرع فأنهت ذلک الی بهرام جوبین و قالت: إن زوجی ابن سیاوخش الیوم قد لبس الدرع تحت القباء. فاحفظ نفسک منه. فانی لا أعلم ما فی نفسه ۱۸ـ (آ، ب: چه دانم)؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

که ای شاه آزادهٔ نیکنام          نباید که بنهد به راه تو دام

۱۹ـ ق: چوبینه بشنید ۲۰ـ (ل[۳]: پیغام) ۲۱ـ (و: ابا) ۲۲ـ (پ: کرد کردار و فن) ۲۳ـ س، ق (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): او؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و) ۲۴ـ ق: گو؛ س، ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): چوگان او (ک، س[۲]، لن، ق[۲]، پ، لن[۲]: اوی)؛ متن = ل ۲۵ـ س: بزد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل، س، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): گفتن؛ متن = ک (نیز ل[۳]، پ) ۲۷ـ ل، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و): خوب؛ متن = س، ق، س[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، آ، ب) ۲۸ـ ل، س، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، آ، ب): آواز؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]) ۲۹ـ (لن: نرم!)؛ بنداری: فلما حضر جوبین و تشمر أصحابه للعب بالکرة أخذ یمس ظهر واحد واحد منهم ۳۰ـ س[۲]: سوی ۳۱ـ س، ق (نیز لی): رزه ۳۲ـ س[۲] (نیز پ، و): بر ۳۳ـ (لن، ق[۲]، لن[۲]: ای) ۳۴ـ ل، س[۲]: برتر؛ ق (نیز لی، ل[۳]، و): بدتر؛ (پ: کمتر؛ لن[۲]: تیز)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق[۲]، آ، ب) ۳۵ـ ل، ق، س[۲] (نیز و): بار (در ل نقطه ندارد)؛ (لن، لن[۲]: خار؛ ق[۲]: کار؛ پ: خاک)؛ متن = س، ک (نیز لی، ل[۳]، آ، ب) ۳۶ـ (پ: کوی) ۳۷ـ (پ: که پوشد زره روز چوگان و گوی)؛ بنداری: حتی انتهت النوبة الی ابن سیاوش فرأی الدرع تحت قبائه فأنکر علیه و قال: متی جرت العادة بلبس الزرد فی المیدان؟

بگفت این[۱] و شمشیر کین برکشید     سراپای[۲] او پاک[۳] بر هم درید!

چو بندوی از آن[۴] کشتن آگاه شد     برو[۵] تابش روز کوتاه شد!
بپوشید پس[۶] جوشن[۷] و برنشست     میانِ یلی لرزلرزان[۸] ببست،
ابا چند کس رفت ترسان به راه[۹]     گریزان شد[۱۰] از بیمِ[۱۱] بهرام‌شاه[۱۲]،
گرفتند[۱۳] از آن شهر[۱۴] راهِ گریز     بدان تا نبیند کسی[۱۵] رِستخیز،
به منزل[۱۶] رسیدند و[۱۷] بفزود[۱۸] خیل     گرفتند تازان[۱۹] رهِ اردبیل[۲۰]

ز میدان چو بهرام بیرون کشید     همی دامن از خشم در خون کشید[۲۱]!
وُ زآن[۲۲] پس بفرمود[۲۳] مهروی[۲۴] را     که باشد نگهدار[۲۵] بِندوی را
به بهرام گفتند کای[۲۶] شهریار     دلت را به بندوی رنجه مدار!
که او[۲۷] چون ازین کشتن[۲۸] آگاه شد     همانا که[۲۹] با باد همراه شد!
پشیمان شد از کشتن یار خویش     کزان[۳۰] تیره[۳۱] دانست[۳۲] بازار خویش
چُنین گفت کانکس[۳۳] که دشمن ز دوست     نداند، مبادا[۳۴] وُرا[۳۵] مغز و پوست:

۱ـس (نیز ب): بزد دست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـق (نیز ق۲، و): سروپای ۳ـس (نیز لی، آ، ب): جمله؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فامر به فتناوشته السیوف حتی طارت أشلاؤه، و تفرّقت أعضاؤه؛ س در اینجا سرنویس دارد: گریختن بندوی از بند بهرام چوبینه؛ ک، ق۲ پس از بیت ۹۲۷ افزوده‌اند:

به شهر اندرون آگهی فاش گشت     که بهرام کشته شد و درگذشت
(ق۲: شد کشته ناگه به دشت)

۴ـل، س، ق: زان؛ س۲: از؛ متن = ک (نیز لن ـ ب) ۵ـ(لی: بدو) ۶ـس، ق، ک (نیز لن، و، لن۲، ب): نو؛ متن = ل (نیز ق۲ ـ پ، آ) ۷ـس۲: بپوشید جوشن بر ۸ـل: لرز و لرزان؛ ق: تاختن را؛ (ق۲: میان تاختن را از آن پس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل: تن رفت لرزان براه؛ ک: مهتر ز ایرانیان؛ (ق۲: کس رفت بر شاه راه)؛ س (نیز لی، و، آ، ب): ابا هر که (ب: آنک) پیوند بهرام بود؛ متن = ق (← ل) ۱۰ـق: وی ۱۱ـ(ق۲: گریزان ز شمشیر) ۱۲ـس (نیز لی، و، آ، ب): کسی کش به بندوی آرام بود؛ ک: ببستند از بهر خسرو میان؛ متن = ل (← ق، ق۲)؛ س۲، لن، ل۳، پ، لن۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۹۲۸ـ۹۳۰): و علم بندویه بالحال فلبس السلاح و رکب من ساعته و أفلت فی خفّ من أصحابه ۱۳ـل (نیز پ): گرفت او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لن۲: کاخ)؛ س (نیز ب): برفتند یکسر به راه ۱۵ـ(ق۲، پ: ازو؛ و: نبینند کس)؛ ل: بدان نبیند ازو (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـس (نیز لی، آ، ب): میدان ۱۷ـق، ک (نیز لن، و): <و>؛ (پ: رسید او و) ۱۸ـس (نیز ب): بفروخت؛ س۲: همی خیل؛ (ق۲: رسید او بیفزود) ۱۹ـ(پ: از آن ره) ۲۰ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): اردویل؛ بنداری: و أسرع فی الهرب وسلک طریق آذربیجان حتی اتصل بموسیل صاحب الأرمن ۲۱ـق۲ پس از این بیت و لی پس از بیت ۹۳۶ افزوده‌اند:

بدانست کان کار بندوی بود     که بهرام شد کشته زان چاره زود

۲۲ـل (نیز ق۲، لی، پ، آ): از آن؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۲۳ـس (نیز ب): چنین گفت بهرام ۲۴ـق: کندوی ۲۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): نگهبان؛ متن = ل (نیز لن، پ، و، لن۲)؛ بنداری: و لما عاد جوبین الی إیوانه أمر بعض أصحابه بأن یحرس بندویه و یحفظه ۲۶ـق (نیز لن): ای ۲۷ـق: وی ۲۸ـس (نیز آ، ب): ز بهرام؛ (و: از آن کشتن)؛ ک، س۲: که چون او ازین کشته (س۲: کشتن)؛ (لی: که چون او ز بهرام)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۹ـق: همان لحظه؛ بنداری: فقیل إنه هرب ۳۰ـ(لن: کزو؛ ق۲، لی، ل۳: از آن؛ و: وزان) ۳۱ـ(لی: تیز) ۳۲ـ(ل۳: دانش!)؛ ق، ب این بیت را ندارند ۳۳ـس، ق (نیز لن، آ، ب): آنکس؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ لن۲) ۳۴ـ(ب: مبادش) ۳۵ـق (نیز پ): ازو





یکی خفته بر تیغ دندانِ پیل،     دگر[۱] ایمن از موج دریای نیل،
سیم[۲] آنک بر[۳] پادشا شد[۴] دلیر،     چهارم که[۵] بگرفت بازوی شیر،
ببخشای بر جانِ این هر چهار     کزیشان بپیچد سرِ[۶] روزگار!
دگر هرک[۷] جنباند او کوه را[۸]     بدان[۹] یارگر خواهد[۱۰] انبوه را،
تن خویشتن را[۱۱] بدان[۱۲] رنجه داشت     وُ زان رنجِ تن باد در[۱۳] پنجه داشت!
به کشتیِ ویران[۱۴] گذشتن بر آب     به آید که بر[۱۵] کار کردن[۱۶] شتاب!
وُگر[۱۷] چشمه[۱۸] خواهی[۱۹] که بینی به چشم     شوی خیره زو[۲۰] بازگردی به خشم!
کسی را کجا کور بُد[۲۱] رهنمون     بماند[۲۲] به راهِ دراز اندرون!
هر آنکس که گیرد به دست[۲۳] اژدها     شد او کشته و اژدها شد[۲۴] رها!
وُگر[۲۵] آزمون را کسی خورد زهر     از آن خوردنش درد و مرگست[۲۶] بهر!
نکشتیم[۲۷] بندوی را از نخست     ز دستم رها شد، درِ چاره جُست[۲۸]!
برین[۲۹] کرده‌ی خویش باید[۳۰] گریست     ببینیم[۳۱] تا رای[۳۲] یزدان به چیست!

وُزان[۳۳] روی[۳۴] بندوی و اندک‌سپاه     چو باد دمان[۳۵] برگرفتند راه
همی‌برد هر کس که بُد بردنی[۳۶]     به راهی[۳۷] که موشیل[۳۸] رفت[۳۹] ارمنی

۱ـل (نیز لی): یکی؛ (پ: وگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۹۳۹ـ۹۴۸ را ندارد ۲ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): دگر؛ س: سوم؛ (لی: سیوم؛ ب: سئوم)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـس (نیز ب): با؛ (لن۲، آ: آنکه بر) ۴ـس، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): پادشاهی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳ ـ آ) ۵ـ(آ: چو؛ ل۳: دگر آنکه) ۶ـک: سر از؛ (ق۲: همی)؛ در پ این بیت پس از بیت ۹۴۲ و در ق۲ پس از بیت ۹۴۳ آمده است ۷ـک: آنک؛ ل۲ (نیز لن ـ لن۲): هر که؛ (آ: آنکه؛ ب: هر چه)؛ متن = ل، س ۸ـ(ب: بنیاد او کوه بود) ۹ـل (نیز آ، ب): بران؛ (لی: همه)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۰ـس: بازگردد به؛ (ق۲: تا که را خواند؛ پ، آ: یار اگر خواهد؛ و: بارگی خواهد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۱ـ(ل۲: خویش را او) ۱۲ـ(لن۲: بدین) ۱۳ـ(و: رنجه در تن بدو؛ لی: دگر آنک با آهنین)؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ب این بیت را ندارد ۱۴ـ(ق۲: سپهر از (!)؛ ب: و ویران) ۱۵ـس: ازین؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، آ): چو در؛ ل۲: از آن؛ (پ، و، لن۲: که در)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۱۶ـ(ق۲: آب کردن؛ لی: ز موالیدن اندر (!)؛ ب: به از کار کردن بود در) ۱۷ـل: اگر؛ (لن: دگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـک: چشم؛ (ل۳: شید) ۱۹ـ(آ: خواهم) ۲۰ـ(ق۲، ل۳: و)؛ س: سوی خیره رو؛ ک: سوی خیرگی؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۱ـ(ق۲: کو بود؛ لن۲: او بود؛ آ: کوبد)؛ س۲: کجا بر کسی کو سر (← کور شد) ۲۲ـ(ق۲: نماند) ۲۳ـ(ق۲: که بر دست بر؛ پ: که بر دست آن) ۲۴ـل، س۲: زو؛ س (نیز ب): شد از کینه بر اژدها را؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن ـ آ) ۲۵ـ(و: اگر) ۲۶ـس: مرگ و دردست؛ (پ: دردسر گشت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـک (نیز لی): بکشتیم ۲۸ـس۲ (نیز لن، لن۲، آ): ره چاره جست؛ (لی: در جان بجست)؛ س (نیز ب): رهانید و در خاک (ب: و از جای) جست؛ ل۲: رهانید و ز جان بجست؛ (ل۳: رها شد ز دستم ره چاره جست)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ، و؛ ← لن، ل۳) ۲۹ـ(لن، لی، ل۳: بدین) ۳۰ـق: خود بباید ۳۱ـس (نیز ق۲، ب): ببینم که؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ل۲: راه)؛ بنداری (۹۳۷ـ۹۵۰): فعض علی یده حیث لم یقتله فی الأوّل قارعا سن الندم علی معاجلة ابن سیاوش بالقتل. و قال متمثلا: لأن ترکب السفینة المنکسرة فی البحر خیر من أن تعجل فی أمر. ثم قال أیضا: من أمسک الثعبان فی یده هلک، و أفلت الثعبان و لایدری أی سبیل سلک (= ۹۴۹، ۹۳۷، ۹۴۴، ۹۴۷) ۳۳ـک: وزین ۳۴ـ(ق۲: <روی>) ۳۵ـک: بزان؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۶ـق: خوردنی؛ ک: همی بد دهر کس کند بردنی (!) ۳۷ـس۲: بر آیین؛ (ق۲: به جایی) ۳۸ـس ـ ب: موسیل؛ متن = ل ۳۹ـل (نیز ل۳): بود؛ ق، س۲ (نیز ق۲، و: بد)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب)

بیابان بی‌راه[۱] و جای[۲] دده[۳] — سراپرده‌یی دید[۴] جایی[۵] زده
نگه کرد موشیل[۶] بود[۷] ارمنی[۸] — هم آب روان یافت[۹]، هم خوردنی
جهانجوی بندوی تنها[۱۰] برفت — سوی مرغزاران خرامید و تفت[۱۱]
چو موشیل[۱۲] را دید بردش نماز — بگفت آن سخن‌ها که بودش، براز[۱۳]
بدو گفت موشیل[۱۴] از ایدر مرو[۱۵] — که آگاهی آید تو را[۱۶] نو به نو[۱۷]،
که با[۱۸] رومِ آباد خسرو چه کرد — همی آشتی نو کند، گر[۱۹] نبرد؟
چو بشنید بندوی آنجا بماند[۲۰] — وُ زان[۲۱] دشت[۲۲] یاران خود را بخواند

همی‌تاخت[۲۳] خسرو[۲۴] به پیش‌اندرون — نه آب و گیا بود و نه رهنمون
عنان[۲۵] را بدان[۲۶] باره[۲۷] کرده یله — همی‌راند[۲۸] ناکام[۲۹] تا باهله

۱ـ س: بی اسب؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): بی آب؛ ک: و بی آب؛ (آ: بی جاه)؛ متن = ل ۲ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): راه؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۳ـ (لی: دراز (!)) ۴ـ ق: بود؛ س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): سراپرده دیدند؛ متن = ل، س۲ (نیز لی، پ) ۵ـ س۲: چادر؛ ق۲ این بیت را ندارد ۶ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): موسیل؛ متن = ل ۷ـ س (نیز ب): و دید؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ): بد؛ ل (نیز لی، و): دید؛ متن = ل ۸ـ (لی: آن منی) ۹ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، ب): یافت و؛ (ل۳: بود و)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لی، پ ـ آ)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۱۰ـ س۲ (نیز پ): پنهان؛ س (نیز لی، ب): چو بندوی آن (لی: را) دید ز (ب: از) آنجا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ ل، ق (نیز و): سوی خیمه‌ها (و: خیمه‌اش) روی بنهاد (ل: بنهاد و) تفت؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب): سوی (لن، لی، لن۲: بدان) مرغزاری (س، لی: مرغزاران؛ لن، لن۲: سبزه اندر) خرامید (ک، لن، پ، لن۲: شتابید؛ س۲، ل۳: شتابید و؛ آ: که او بود) تفت؛ متن = س (با افزودن حرف و) ۱۲ـ س ـ ب: موسیل؛ متن = ل ۱۳ـ ق (نیز پ، و، آ): دراز؛ س: بودیش راز؛ ل: بگفتند با او زمانی دراز؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، ب) ۱۴ـ س ـ ب: موسیل؛ متن = ل ۱۵ـ (ل۳: مرَوْ) ۱۶ـ س (نیز ب): آمدهمی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ (ل۳: نَوْ) ۱۸ـ ل (نیز ق۲، پ، و): در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب): یا؛ (لی: با؛ آ: راکند یا)؛ متن = ل ۲۰ـ س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): از (لی: ز) آنجا براند؛ (و: بر جا بماند)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳) ۲۱ـ س (نیز ق۲، ب): از آن ۲۲ـ (لی: دشت)؛ ق: همان نیز؛ بنداری بیت‌های ۹۵۱ـ۹۵۹ را ندارد؛ ل، ک پس از بیت ۹۵۹ سرنویس دارند، ل: رسیدن بندو بنزدیک موسیل ارمنی؛ ک: رسیدن خسرو به روم؛ برخی از دستنویس‌ها پس از بیت ۹۵۹ بیت‌هایی افزوده‌اند، ل، پ (ق۲ پس از بیت ۹۶۰):

چو خسرو به سوی (پ، ق۲: بنزد) بیابان رسید — همی‌تاخت رخساره چون شنبلید
س۲: وزان روی خسرو به پشت هیون — همی‌تاخت بی آب و بی رهنمون
ق، ق۲، و: ز کردار خسرو بگویم کنون — بدانگه که بگریخت از طیسفون (ق۲: طیفسون)
همه (و: همان) لشکر او یکان و دوکان — برفتند نزدیک او تازنان (و: تا آذرآبادگان)
ابا مردم خویش شد سوی روم — برانسان (براه) بیابان و آن (وزان، دراز) خشک‌بوم
ل۲: وزان روی خسرو کزینجا براند — همه شب همی نام یزدان بخواند

۲۳ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): رفت؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۴ـ ل: بزرگان ایران؛ پ این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت افزوده است:

و زآنجا همی‌رفت تا مرز روم — به راه بیابان در آن خشک‌بوم (← ۹۵۹پ)

۲۵ـ (لن: جنان!) ۲۶ـ س (نیز ب): بان؛ ق (نیز آ): بران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): اسب؛ (لی: آب ← اسب)؛ متن = ل ۲۸ـ ق: تاخت؛ (ق۲: رفت) ۲۹ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، پ، ب): ناگاه؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ)





پذیره شدندش بزرگان شهر — هر آنکس که‌ش[۱] از مردمی بود[۲] بهر
چو خسرو بنزدیک ایشان رسید — بدان[۳] شهر[۴] لشکر[۵] فرود آورید
همان چون فرود آمد اندر زمان[۶] — نوندی[۷] بیامد از ایران[۸] دمان[۹]،
ز بهرام چوبین یکی نامه داشت — همان[۱۰] نامه پوشیده[۱۱] در جامه[۱۲] داشت،
نبشته[۱۳] سوی[۱۴] مهتر[۱۵] باهله — که گر لشکر[۱۶] آید مکنشان[۱۷] یله[۱۸]،
سپاه من[۱۹] اینک پس اندر دمان — به شهر تو آید زمان تا زمان!
چو مهتر بر آن گونه‌بر[۲۰] نامه دید — هم اندر زمان پیش خسرو دوید[۲۱]
چو خسرو نگه کرد و نامه بخواند — ز کار جهان در[۲۲] شگفتی بماند
بترسید[۲۳] کاید پس[۲۴] او سپاه — بدان[۲۵] ماندگی[۲۶] تنگدل گشت[۲۷] شاه
از آن شهر هم در زمان برنشست[۲۸] — میان کیی[۲۹] تاختن را ببست!
همی‌تاخت[۳۰] تا پیش آب فرات — ـندید اندر آن پادشاهی ثبات[۳۱]!ـ
شده گرسنه مرد پیر[۳۲] و جوان — یکی بیشه دیدند و آب روان
چو بِسطام نخچیرگر[۳۳] بیشه دید — سپه را بدان[۳۴] بیشه[۳۵] اندرکشید!
شده گرسنه مرد[۳۶] ناهار و سست — کمان را به زه کرد و[۳۷] نخچیر جست!
ندیدند چیزی به جایی[۳۸] دوان — درخت و گیا بود و آب روان

۱ـ ک، س۲ (نیز ل۳، و): که؛ ل (نیز ق۲، پ): کسی راکه (!)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب) ۲ـ س۲ (نیز ل۳، و): داشت ۳ـ ل: بران؛ ق: بدو؛ ک، ل۲ (نیز آ): بدین؛ متن = س، س۲ (نیز ق۲ ـ لن۲، ب) ۴ـ ق: بوم؛ (لن: به بیرون) ۵ـ (ب: <لشکر>)؛ بنداری (۹۶۰ـ۹۶۳): عاد الحدیث الی ذکر برویز. قال: و لما خرج برویز من الدیر أخذ طریق البرّیة التی لا ماء فیها و لا مرعی، و أرخی عنان فرسه، و سار بمن معه من أصحابه الی أن وصل الی مدینة فتلقاه أهلها و احترموه، و أعزوا مقدمه و أکرموه. فنزل برویز ۶ـ ل، ل۲: میان؛ (ق۲: آمدند در زمان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ ل۲: نویدی ۸ـ ق (نیز لن، لن۲، آ): ز (آ: به) ایران؛ س، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب): از (پ، و: ز) ایران بیامد؛ متن = ک (نیز ل۳) ۹ـ ل: ز ایرانیان؛ س۲: به شهر تو آید زمان تا زمان (= ۹۶۷ب) ۱۰ـ (و، لن۲، آ: همی) ۱۱ـ ک: پوینده ۱۲ـ (لن۲: خامه ← جامه) ۱۳ـ ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب): نوشته؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ) ۱۴ـ س۲: سر ۱۵ـ (ق۲: مردم) ۱۶ـ ق (نیز ل۳): خسرو ۱۷ـ س: به اسبان (!) ۱۸ـ (ب: هله!) ۱۹ـ (لی: سیاووش)؛ بنداری (۹۶۴ـ۹۶۷): و وصل فی الحال فارس الی رئیس المدینة بکتاب من جوبین یقول له فیه: اذا وصل الیک برویز و من معه فأنزلهم و اشغلهم عن الارتحال فإن عساکری واصلون فی الحال ۲۰ـ (و: <بر>؛ لی: بدان گونه در) ۲۱ـ س۲ (نیز آ): رسید ۲۲ـ س (نیز ب): کار گذشته؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـ (لن۲: بپرسید) ۲۴ـ ق: بر ۲۵ـ ل، ق: بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل: نامه بر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۷ـ س: تنگ برگشت؛ ق: تنگ بربست؛ (لی: نیکدل گشت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل: برگذشت؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۹ـ ل۲ (نیز لی): یلی ۳۰ـ (ل۳: راند) ۳۱ـ (ب: شتاب)؛ ل: ندید اندرو هیچ جای نبات؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (حرف یکم ثبات در س، ق، ل۳، آ با یک نقطه و در و بی‌نقطه است)؛ بنداری (۹۶۸ـ۹۷۲): فلما وقف علی الکتاب عرض ما تضمنه علی برویز فرکب و سار طردا و رکضا الی أن قرب من الفرات ۳۲ـ ق: پیرمرد؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: فوجدوا غیضة کثیرة الماء و الشجر فنزلوا هناک و قد نال منهم الجوع و العطش ۳۳ـ (لن۲: نخجیرگه)؛ ل، ق: چو خسرو به پیش اندرون؛ (پ: چو خسرو بدان جایگه)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب؛ ← لن۲، بنداری) ۳۴ـ ل: بران؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۳۵ـ ل، ک (نیز لن، لی، پ): سبزه؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن۲، آ، ب)؛ س، س۲، ق۲، ل۳، و این بیت را ندارند ۳۶ـ ق: مرد و ۳۷ـ ل۲: <و>؛ س، س۲، ق۲، و این بیت را ندارند ۳۸ـ (لن، لن۲: جایی نه (به) چیزی)؛ س، ق۲، و این بیت را ندارند؛ بنداری (۹۷۴ـ۹۷۶): فرکب کستهم و رکض یمینا و شمالا فی طلب الصید فلم یجد شیئا و عاد مخفقا

پدید آمد اندر زمان[۱] کاروان    شتر بود و[۲] پیش اندرون[۳] ساروان
چو مرد جوان[۴] روی خسرو بدید    بر آن[۵] نامدار[۶] آفرین گسترید
بدو گفت خسرو که نام تو چیست؟    کجا رفت خواهی و کام[۷] تو چیست؟
بدو گفت: من قَیس بن حارثم    از[۸] آزادگانِ عرب[۹] وارثم!
ز مصر آمدم پیش این[۱۰] کاروان    برین[۱۱] کاروان‌بر[۱۲] منم[۱۳] ساروان!
به[۱۴] آب فراتست بنگاه[۱۵] من    وُ زآنجا[۱۶] بدین[۱۷] بیشه بُد[۱۸] راه من
بدو گفت خسرو که از خوردنی    چه داری، هم از[۱۹] چیزِ[۲۰] گستردنی[۲۱]؟
که ما[۲۲] ماندگانیم[۲۳] و[۲۴] هم[۲۵] گرسنه    نه توشه‌ست ما را[۲۶]، نه بار و بنه
بدو گفت تازی که[۲۷] ایدر بایست[۲۸]!    مرا با تو چیز و[۲۹] تن و جان یکیست!
چو بر شاه تازی[۳۰] بگسترد[۳۱] مهر    بیاورد فربه یکی ماده‌سهر[۳۲]،
بکشتند و آتش برافروختند    تر و[۳۳] خشک هیزم همی‌سوختند
بر آتش پراگند[۳۴] تازی[۳۵] کباب    به خوردن گرفتند یاران[۳۶] شتاب[۳۷]
گرفتند واژ[۳۸] آنک[۳۹] بُد دین‌پژوه[۴۰]    به خوردن شتابید[۴۱] دیگر گروه[۴۲]
بخوردند بی‌نان[۴۳] فراوان[۴۴] کباب    بیاراست هر مهتری جای خواب

۱ـق: میان ۲ـل،ک (نیز ق۲): <و>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(لی: بفرمود و پیش آمدش)؛ در ل۳ پس از این بیت، بیت‌های ۹۸۳ و ۹۸۴ آمده‌اند ۴ـل: آن ساربان؛ ق: آن ساروان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـل، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲): بدان؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز ل۳،پ،و،آ،ب) ۶ـک: نامور؛ بنداری: فتراءی لهم عیر من بعید، یقدمهم شاب علی هجین. فلما قرب و رأی برویز نزل و خدم ۷ـل۲: نام (!) ۸ـل: ز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۹ـ(آ: جهان) ۱۰ـل (نیز پ): با یکی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـس، ق (نیز لی، و، ب): بدین؛ متن = ل،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،ل۳، پ، لن۲،آ) ۱۲ـق: در ۱۳ـس۲: شتر بود و پیش اندرش (← ۹۷۷ب) ۱۴ـق،ک،س۲ (نیز ق۲،و،لن۲،آ): بر؛ متن =ل،س،ل۲ (نیز لی،پ،ب) ۱۵ـل۲ (نیز لن۲،آ): بیگاه (!) ۱۶ـل: از آنجا؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـس۲: بدان ۱۸ـ(و: شد)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری (۹۷۹ـ۹۸۲): فسأله عن اسمه فقال: أنا من أحرار العرب، و اسمی قیس بن حارث (= ۹۷۹ و ۹۸۰) ۱۹ـس: و هم؛ ق (نیز ق۲،آ): همان؛ (لن۲،ب: و از)؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی ـ و) ۲۰ـس۲: رنک و (؟، حرف دوم بی‌نقطه) ۲۱ـس،ل۲ (نیز ب): افکندنی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن۲: هم) ۲۳ـس،س۲ (نیز لی،ب): بندگانیم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـس: <و> ۲۵ـس۲: هر ۲۶ـق،ک،س۲ (نیز پ،و،آ): با ما؛ س،ل۲ (نیز لی،ب): نه ما راست پوشش (ب: نوشین)؛ (ل۳: نه پوشست با ما)؛ متن =ل (نیز ق۲،لن۲)؛ لن این بیت را ندارد؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: فقال: إن کان معک شیء من الطعام فأحضره فإنا جیاع ۲۷ـ(لن۲: تو)؛ س۲: باری (← تازی) که؛ (لن: با ما تو؛ ق۲: یکدم که) ۲۸ـ(ل۳: وزان پس بدو گفت ایدر مه ایست) ۲۹ـس۲: خسرو (← چیز و)؛ (ل۳: اکنون) ۳۰ـس (نیز ب): بر شادی وی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـق: بیفکند؛ س۲: برآورد؛ (ل۳: فکندند) ۳۲ـس (نیز ب): کهر؛ س۲: مهر؛ (پ: مرا؛ و: ساده سهر؛ ق۲: ماده یکی در به مهر)؛ متن =ق،ک،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،لن۲،آ) ۳۳ـ(لن،پ،و: برو) ۳۴ـ(ق۲،آ: پراکنده؛ پ،و،ب: برافکند) ۳۵ـل (نیز ق۲): چندی؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۳۶ـق: یکسر ۳۷ـ(ل۳: گرفتند یاران به خوردن شتاب؛ لن۲: بیاراست هر مهتری جای خواب = ۹۹۰ب) ۳۸ـس (نیز ب): بار؛ ل۲،س۲: باز؛ (ق۲،لی،ل۳،آ: باژ)؛ متن =ل،ک ۳۹ـ(آ: که) ۴۰ـس،ل۲ (نیز ب): زین گروه؛ ق (نیز و): چو زان (و: از) خوردنی شد گروهی ستوه؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳: باژ) ۴۱ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲،لی): گرفتند؛ (ل۳: نشستند)؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز و،آ) ۴۲ـس،ل۲ (نیز ب): پژوه؛ (ل۳: یکسر گروه)؛ متن =ل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،لی،و،آ)؛ پ،لن۲ این بیت را ندارند ۴۳ـس،ل۲ (نیز ب): یاران؛ (لی: از آن پس)؛ متن ← ۴۴ـق: فراوان بخوردند بی‌نان؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،و،آ)؛ لن۲ ۹۸۸ب ـ ۹۹۰آ را انداخته و از ۹۹۸آ و ۹۹۰ب یک بیت ساخته است





زمانی بخفتند و برخاستند    یکی آفرین[۱] نو آراستند،
بدان[۲] دادگر کو جهان[۳] آفرید    توانایی و ناتوان[۴] آفرید
وُ زان[۵] پس به یاران چُنین گفت شاه    که هر کس که او بیش دارد[۶] گناه،
بنزد[۷] من آنکس گرامی‌ترست!    وُ زین[۸] کهتران[۹] نیز نامی‌ترست!
هر[۱۰] آنکس کجا پیش کرد او[۱۱] بدی    بگشت از من و از[۱۲] رهِ ایزدی[۱۳]،
به ما بیش باید که دارد امید    سراسر به نیکی دهیدش[۱۴] نوید!
گرفتند یاران برو[۱۵] آفرین    که ای پاک‌دل[۱۶] خسرو[۱۷] پاک‌دین[۱۸]!
بپرسید ازین[۱۹] مردِ تازی که راه[۲۰]    کدامست[۲۱] و من[۲۲] چون شوم[۲۳] با سپاه[۲۴]؟
بدو[۲۵] گفت هفتاد[۲۶] فرسنگ بیش    شما را بیابان و کوهست پیش!
چو دستور باشی[۲۷] مرا[۲۸] گوشت و[۲۹] آب    به راه آورم، گر نسازی[۳۰] شتاب!
بدو گفت خسرو جزین نیست رای[۳۱]    که با توشه باشیم و با رهنمای[۳۲]
هیونی برافگند تازی به راه    بدان تا برد راه[۳۳] پیش سپاه

۱ـ(ق۲: آفرینی) ۲ـس،س۲ (نیز ق۲،ل۳ـآ): بران؛ متن = ل، ق،ک،ل۲ (نیز لن، لی، ب) ۳ـک: روان ۴ـس۲ (نیز لی): ابا آشکارا نهان ۵ـل (نیز ق۲،پ): از آن؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۶ـ(لی: کردار) ۷ـل: به پیش؛ متن =چهارده دستنویس دیگر ۸ـل،س،س۲ (نیز ق۲،لی،آ): وزان؛ متن =ق،ک،ل۲ (نیز لن،ل۳ـلن۲،ب) ۹ـس،ق (نیز ق۲،ل۳،و): مهتران؛ س۲: کهتری؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲،آ،ب)؛ در س،ل۲،لی،ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۰ـس،ل۲ (نیز لن،لی،ب): هم؛ متن =ل،ق،ک (نیز ق۲،ل۳ـلن۲) ۱۱ـل: دارد؛ س،ل۲ (نیز لی): کردار؛ (ب: کرد از)؛ س۲ (نیز ل۳): که او بیش کرد از (ل۳: کردش)؛ متن =ق،ک (نیز لن،ق۲،پ،و،لن۲) ۱۲ـل: وز؛ ق: او ز من وز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل (نیز ب): بخردی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد ۱۴ـ(ل۳: دهیمش)؛ آ این بیت را ندارد ۱۵ـل۲،س۲ (نیز لی): بدو ۱۶ـس،ل۲: نیکدل؛ س۲: پاک‌تن؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـق: مهتر ۱۸ـس،ق،ل۲ (نیز لی،پ،ب): بافرین؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲،آ)؛ بنداری (۹۸۵ـ۹۹۷): فأحضر العربی فی الحال سهرا، أی ناقة بنت ثلاث سنین، فنحرها و أوقد نارا. فجعلوا یضهّبون من لحمها و یأکلون الی أن شبعوا (= ۹۸۶ـ۹۹۰)؛ ل۳،و پس از بیت ۹۹۷ افزوده‌اند:

ل۳: همیشه ترا باد یزدان پناه    مبادا تهی از تو تخت و کلاه
و: سر تخت شاهی نشست تو باد    جهان جهان زیردست تو باد

۱۹ـل: زان؛ س، ق (نیز ق۲،ل۳،و): از آن؛ ل۲ (نیز لی، ب): از؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲،آ) ۲۰ـ(آ: براه؛ و: تازی نژاد) ۲۱ـس۲: چگونست ۲۲ـس (نیز ب): خود؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،لن۲،آ،ب): روم؛ متن =ل،ق (نیز ق۲،لی،پ) ۲۴ـ(و: که در پیش ما راه باید گشاد)؛ بنداری: فسألوا العربی عن الطریق ۲۵ـق: چنین ۲۶ـ(ل۳: هشتاد)؛ در س۲ بیت‌ها در هم ریخته‌اند: ۱۰۰۱، ۱۰۰۰، ۹۹۹؛ بنداری: فقال: بینکم و بین العمارة سبعون فرسخا ۲۷ـک،س۲ (نیز لن۲،آ): باشد ۲۸ـل (نیز پ): من از؛ س۲: ابا؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـس (نیز و،لن۲): نان و؛ س۲: خورد و؛ (ق۲: با تو؛ پ: گوشت از)؛ متن =ل، ق،ک،ل۲ (نیز لن، لی،ل۳،آ،ب) ۳۰ـس (نیز پ): نداری؛ (ق۲،و: نگیری)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و إن رأیتم تقدّمتکم و کنت لکم دلیلا الی أن أوصلکم ۳۱ـ(آ: راه) ۳۲ـس (نیز ب): که ما با تو آییم و تو (ب: باشیم و با) رهنمای؛ (آ: بدان تا برد راه پیش سپاه = ۱۰۰۲ب)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال برویز: هذا هو الرأی ۳۳ـ(و: پدید آمد از دور = ۱۰۰۴ب)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فرکبوا و تقدّمهم قیس

همی‌تاخت[1] اندر بیابان و کوه   پر از[2] رنج و تیمار با آن[3] گروه[4]
یکی کاروان نیز دیگر به[5] راه   پدید آمد از دور[6] پیش سپاه
یکی مرد بازارگان مایه‌دار   بیامد همانگه[7] برِ شهریار
بدو گفت شاه: از کجایی؟ بگوی[8]!   کجا رفت خواهی چُنین[9] پوی‌پوی؟
بدو[10] گفت کز[11] خرّه‌ی[12] اردشیر   یکی مرد بازارگانم دبیر[13]
بدو گفت نامت چه کرد آنک[14] زاد؟   چُنین داد پاسخ که مهران‌ستاد[15]!
ازو توشه[16] جست آن زمان شهریار[17]   بدو گفت سالار کای نامدار[18]،
خورش[19] هست چندانک[20] اندازه نیست   اگر چهر[21] بازارگان تازه نیست!
بدو گفت خسرو که مهمان به راه   بیابی، فزونی شود[22] دستگاه[23]!
سرِ بار بگشاد بازارگان   درمگان به آمد[24] ز دینارگان!
خورش برد و[25] بنشست خود[26] بر زمین   همی‌خواند[27] بر شهریار آفرین!
چو نان خورده[28] شد مرد مهمان‌پرست   بیامد گرفت آب‌دستان[29] به دست
چو از دور خرّادِ بُرزین[30] بدید   ز جایی که بُد پیشِ[31] خسرو دوید
ز بازارگان بستَد آن آبِ گرم   بدان تا ندارد جهاندار[32] شرم
پس آن مرد[33] بازارگان پر[34] شتاب   می آورد برسان روشن[35] گلاب
دگر باره خرّادِ بُرزین ز[36] راه   ازو بستَد آن جام و شد[37] نزد[38] شاه[39]

۱ـ(ل[3]: راند) ۲ـ(و: بر آن؛ لن[2]: بدان) ۳ـ(لن[2]، آ: این) ۴ـ(و: گشته ستوه)؛ متن = ل، س، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ)؛ ق، ل[2]، س[2]، لن، لی، ب این بیت را ندارند ۵ـک: سخت سنگی به؛ (و: دگر بد به؛ ق[2]: کاروانی ز دیگر به)؛ س: دگر کاروانی بنزدیک؛ متن = ل (نیز ل[3]، پ، لن[2]، آ) ۶ـ(و: بدیدند ناگاه)؛ ق، ل[2]، س[2]، لن، لی، ب این بیت را ندارند ۷ـ(ل[3]: هم آنگه بیامد) ۸ـق، س[2] (نیز ل[3]): بگو ۹ـس، ق: همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ل[3]: چنین) ۱۱ـس، ل[2] (نیز ب): از ۱۲ـک (نیز لن، ل[3]، و): خوره ۱۳ـ(و، ب: دلیر) ۱۴ـک: آنچ؛ ل[2] (نیز لی، پ، لن[2]، آ، ب): آنکه ۱۵ـس، ل[2] (نیز پ، لن[2]): شتاد؛ (ل[3]: شناد) ۱۶ـق (نیز آ): نوشه ۱۷ـ(ب: شاه آن زمان) ۱۸ـ(ب: ترجمان)؛ س، ل[2]، لی، ب پس از این بیت افزوده‌اند (در ل[2]، لی، ب لت‌ها پس و پیش):

هر آنچم بود پیشت آرم دمان   تو بپذیری از من به نیکی‌گمان
(ل[2]، لی، ب: بدو گفت بازارگان آنزمان)

۱۹ـس، ل[2] (نیز لی، ب): مرا (در لی با نویسش خورش یکبار هم پس از بیت ۱۰۰۹)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، لن[2]): که ۲۱ـق: چند ۲۲ـس ـ ل[2] (نیز لن ـ ب): فزونتر بود (پ: شود)؛ س[2]: فزون بر تو بر؛ متن = ل ۲۳ـس (نیز ب): پیشگاه؛ (لی: پایگاه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ل[3]: آید؛ لی: درنکان به آید) ۲۵ـک: برد؛ (و: داد و؛ آ: بود) ۲۶ـ(و: پس) ۲۷ـ(ب: کرد) ۲۸ـ(ل[3]: برده) ۲۹ـ(آ: اسب مهمان) ۳۰ـس[2]: چو خرّاد برزین مر او را ۳۱ـق: ز جای خود او نزد ۳۲ـق، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]ـآ): جهانجوی؛ متن = ل، س، ک، ل[2] (نیز لی، ب) ۳۳ـس (نیز لن، لی، لن[2]، آ، ب): جوانمرد؛ ق: جهانگرد؛ ک (نیز و): شد آن مرد؛ س[2]: جهانجوی؛ (ل[3]: دوان مرد)؛ متن = ل (نیز ق[2]، پ) ۳۴ـق (نیز و، آ): در؛ (لی: به)؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، ب؛ در پ لن[2]، ب با سه‌نقطه) ۳۵ـس (نیز لی، ل[3]، ب): روشن بسان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل[2] این بیت را ندارد ۳۶ـس، ل[2] (نیز لن[2]، ب): به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـس: جام بر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۸ـ(لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، آ: پیش)؛ متن = ل ـ ل[2] (نیز لی، و، ب) ۳۹ـس[2]: پیشگاه





پرستش پرستنده را داشت[1] سود   بران[2] برتری برتری‌ها فزود[3]
وُ زان[4] پس به بازارگان گفت شاه   که اکنون سپه را کدامست راه؟
نشستِ تو در خُرّه‌ی[5] اردشیر   کجا باشد ای مرد مهمان‌پذیر؟
بدو گفت کای[6] شاه بیدار زی[7]   ز بازارگانان منم کارزی[8]
بفرمود تا نام برنا و[9] ده   نبیسد نبیسنده‌ی[10] روزبه
به بازارگان گفت بدرود باش!   خرد را به دل[11] تاره و[12] پود باش!

## گفتار اندر رسیدن خسروپرویز به روم[13]

چو برداشت[14] لشکر از آن[15] تازه‌بوم   به تندی[16] همی‌راند تا مرز روم
چُنین تا بیامد[17] بدان[18] شارستان[19]   که قیصر وُرا خواندی[20] کارستان[21]
چُن[22] از دور ترسا بدید[23] آن سپاه   برفتند پویان به بیراه و راه
بدان باره اندرکشیدند رخت   در شارستان[24] را[25] ببستند سخت

۱ـق: بود؛ ل[2] (نیز ق[2]، و): داد؛ س[2]: چشم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـس[2]: از آن؛ (لی، ل[3]، و: بدان) ۳ـ(پ: نمود؛ لن: برترها نمود؛ ل[3]: برتری برفزود)؛ بنداری (۱۰۰۳ـ۱۰۱۹): و أخذ بهم فی الطریق فرأوا فی البرّیة قافلة فیها رجل من أردشیر خرّه فأحضر الطعام و الشراب بین یدی برویز (= ۱۰۰۳ـ۱۰۱۳) ۴ـل (نیز ق[2]): از آن؛ متن دوازده دستنویس دیگر؛ س[2] این بیت را ندارد ۵ـک (نیز لن، ل[3]، و): خوره؛ س[2]، ق[2] این بیت را ندارند و ق[2] به جای آن افزوده است:

چو بازارگان راه بنمودشان   بپرسید خسرو ز نام و نشان

۶ـق، ک، س[2] (نیز لن، ل[3]، و، لن[2]): ای ۷ـل: با داد و رای؛ س، ل[2] (نیز ب): هشیار زی؛ س[2]: بیدار پی؛ (ق[2]: با داد زی؛ آ: بسیار زی؛ لی: شاها منم کارزی)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ل[3]، و، لن[2]) ۸ـل: پاک‌رای؛ ق: بارزی؛ (لی: تو هشیار زی؛ ل[3]: ز بازارگانانم از کارزی)؛ متن = س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، و ـ ب)؛ پ این بیت را ندارد؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

مرا جای در خرّهٔ اردشیر   که گردد ز بومش جوان مرد پیر

ل، پ پس از بیت ۱۰۲۲ و ق[2] پس از بیت بالا افزوده‌اند:

نشانش یکایک به خسرو بگفت   همه رازها برگشاد از نهفت

۹ـل[2] (نیز لی، و): برنای؛ س (نیز ب): نامور نام؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، آ) ۱۰ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن ـ ل[3]، و ـ ب): نویسد نویسندهٔ؛ متن = ک (نیز پ)؛ بنداری (۱۰۱۴ـ۱۰۲۳): فشکره و أمر فکتبوا اسمه ۱۱ـق: همه ۱۲ـل، ک (نیز لی، پ، لن[2]): تار و هم؛ (ل[3]، و: تار و تو؛ ق[2]: خرد تار و تو جاودان)؛ متن = س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، آ، ب) ۱۳ـس: رسیدن خسروپرویز به روم و حال او با قیصر؛ ل[2]: رسیدن خسروپرویز به ولایت روم؛ ل، ق، ک سرنویس ندارند ۱۴ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، و، آ، ب): بگذشت؛ (لن، پ، لن[2]: بگذاشت)؛ متن = ک (نیز ل[3]) ۱۵ـل: بران؛ س، س[2] (نیز لن، پ، و، لن[2]، ب): بدان؛ ل[2] (نیز لی، آ): بدین؛ متن = ق، ک (نیز ق[2]، ل[3]) ۱۶ـس: تنگی؛ ل[2] (نیز لی، ب): نیکی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس (نیز ب): بیامد چنین تا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـل: بران؛ (آ: بدین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، ب): شارسان ۲۰ـس (نیز ب): کرده بد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـس: خارستان؛ ق (نیز لی، ل[3]، پ): کارسان؛ ل[2] (نیز ب): خارسان؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[2]، و، لن[2]، آ)؛ بنداری: و سار فی طریقه الی أن وصل الی مدینة من مدن الروم تسمی کارستان ۲۲ـل ـ س[2] (نیز لن ـ لن[2]، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۳ـ(ل[3]: دیدند از دورتر) ۲۴ـق، ل[2] (نیز لی، ل[3]، پ، ب): شارسان ۲۵ـق (نیز ق[2]): ها

فروماند از آن[1] شاه[2] گیتی‌فروز     ز[3] بیرون بماندند[4] لشکر سه روز
فرستاد روز چهارم کسی     که نزدیک ما نیست لشکر[5] بسی
خورش‌ها فرستید و یاری کنید!     چه[6] بر ما[7] همی[8] کامگاری کنید؟
بنزدیک ایشان سَخُن خوار بود     سپاهش همه سست و ناهار[9] بود
همانگه برآمد یکی تیره‌ابر     بغرّید برسان جنگی‌هزبر[10]
وُ زابر اندر آن[11] شارستان[12] باد خاست[13]     به[14] هر برزنی بانگ و فریاد خاست[15]
چو نیمی ز تیره‌شب اندرکشید[16]     ز باره یکی بهره شد ناپدید[17]
همه[18] شارستان[19] ماند اندر[20] شگفت     به یزدان[21] سُقُف[22] پوزش اندرگرفت[23]
به هر[24] برزنی‌در[25] علف ساختند     سه پیر[26] شکوبا[27] برون تاختند
ز چیزی که بود اندر آن تازه‌بوم[28]     همان[29] جامه‌هایی[30] که خیزد ز روم[31]،
ببردند با لابه نزدیک[32] شاه     که پیدا شد از داد[33] بر ما[34] گناه!
چو خسرو جوان بود و[35] برترمنش     بدیشان[36] نکرد از بدی[37] سرزنش
بدان شارستان[38]در یکی کاخ بود     که بالاش با ابر گستاخ بود

۱ـ ل: زان؛ س، ل۲ (نیز ب): ازو؛ (آ: ازین)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲)  ۲ـ (آ: کار)  ۳ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): به؛ متن = ک (نیز ل۳)  ۴ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): بماند او و؛ ق: برفتند (در بالا افزوده: بماندند)؛ متن = ل؛ بنداری (۱۰۲۷ـ۱۰۲۹): فلما رأی أهل مدینة سواد العسکر من بعید أغلقوا بابها فی وجهه. فنزل برویز، و بقی ثلاثة أیام لایخرج الیه منهم أحد  ۵ـ ق: توشه؛ پ پس از این بیت افزوده است:

بنزدیک این شهر تنگ آمدیم     ولیکن نه از بهر جنگ آمدیم

۶ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): نه؛ متن = ل  ۷ـ (آ: بزیرم)  ۸ـ (ل۳: همین)؛ ق: بر ما همه  ۹ـ (و: پر از گنج و دینار)؛ بنداری (۱۰۳۰ـ۱۰۳۲): و لما کان الیوم الرابع أرسل الیهم و سألهم أن یخرجوا طعاما و علفا فاستهانوا بأمره، و لم یجیبوه الی ذلک  ۱۰ـ (لی، ب: هژبر)  ۱۱ـ س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): وز (ق۲: از) ان بر در؛ ق، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): وزان ابر در؛ متن = ل  ۱۲ـ ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان  ۱۳ـ (آ: بار خواست)  ۱۴ـ (ق۲، لن۲: ز)  ۱۵ـ (آ: آزاد خواست)؛ بنداری: فأرسل الله تعالی علیهم سحابة ذات رعد و برق، و ریحا عاصفا  ۱۶ـ ق: گذشت؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): از آن تیره‌شب درکشید (ب: درگذشت)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ)  ۱۷ـ ق: ناچیز گشت؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما انتصف اللیل انقضّت حیطان البلد من عصفات الریاح الزعازع  ۱۸ـ (لن۲: همان)  ۱۹ـ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان  ۲۰ـ ق: مانده بد در؛ س۲: ماند زو در؛ (پ: ماند از آن در؛ لن: شهر ماندند ازو در)  ۲۱ـ (پ: بدید آن)  ۲۲ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): سپه؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)  ۲۳ـ (آ: گرایند و پوزش گرفت؛ و: همه کس به یزدان نیایش گرفت)  ۲۴ـ (ل۳، آ: همه)  ۲۵ـ ل، ق، س۲ (نیز ق۲): بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۶ـ ل: ستور و؛ ق (نیز پ): سه پور؛ س۲: سپه بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۷ـ ک، س۲ (نیز و، لن۲، آ): شکوبا  ۲۸ـ س۲: بوم و بر؛ (ق۲، ل۳: مرز و بوم؛ ب: باره بوم)؛ ق: اندر آبادبوم  ۲۹ـ س۲ (نیز و): همه  ۳۰ـ س (نیز ق۲): چیزهایی؛ (ب: نیز چیزی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۳۱ـ س۲: زر  ۳۲ـ ل، س، ک، ل۲ (نیز لن۲، آ، ب): بالا بنزدیک (← با لابه نزدیک)؛ س۲: بالای نزدیک (← با لابه نزدیک)؛ (و: فرستاده آمد بنزدیک)؛ متن = ق (نیز لن ـ پ)  ۳۳ـ ل (نیز پ): ای شاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۳۴ـ س، ل۲ (نیز ب): ما را؛ (ل۳: بر؛ آ: بار)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲)  ۳۵ـ (لی: <و>)  ۳۶ـ س، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، آ، ب): برایشان؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز پ، و)  ۳۷ـ س (نیز ب): آن زمان؛ ک (نیز لن، ق۲): آن بدی؛ س۲: از بنه؛ متن = ل، ق، ک (نیز لی ـ آ)؛ بنداری (۱۰۳۶ـ۱۰۴۰): فشملهم البکاء و الجزع، و فتحوا الأبواب، و أخرجوا مشایخهم و رها بینهم بالأطعمة و العلف، و سائر المبارّ و التحف  ۳۸ـ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان





فراوان بدو اندرون برده[1] بود     همان جای[2] قیصر برآورده بود
ز دشت اندرآمد بدانجا گذشت     فراوان بدان شارستان‌در بگشت[3]
همه[4] رومیان آفرین خواندند     به پای[5] اندرش[6] گوهر افشاندند
چو آبادجایی به چنگ آمدش     برآسود[7] و چندی[8] درنگ آمدش
به قیصر یکی نامه بنبشت[9] شاه     از آن باد و باران و ابر سیاه[10]

وُ زان[11] شارستان[12] سوی مانوی[13] راند     که آنرا جهاندار[14] بانوی[15] خواند
ز بانوییان[16] هرک[17] بیدار بود     خردمند و راد و جهاندار[18] بود،
سکوبا[19] و رهبان سوی[20] شهریار[21]     برفتند با هدیه و با نثار[22]
همی‌رفت با شاه چندی[23] سَخُن     ز باران و[24] آن[25] شارستان[26] کهن[27]
همی‌گفت هر کس که ما بنده‌ایم     به گفتار[28] خسرو سر افگنده‌ایم

## گفتار اندر رسیدن خسرو بنزد راهب[29]

ببود اندر آن شهر خسرو سه روز     چهارم چو بفروخت[30] گیتی‌فروز[31]،

۱ـ س۲: بنده (!)؛ (ل۳: درو طاقها کرده)  ۲ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): جاکه؛ (و: خردمند)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۳ـ (ق۲: برگذشت)؛ س (نیز ب): کاخ اندر بگشت؛ ل۲ (نیز لی، ل۳، پ): شارسان درگذشت (ل۳، پ: بگشت)؛ متن = ل، ک (نیز لن، و، لن۲، آ)؛ ق بیت‌های ۱۰۴۳ـ۱۰۴۷ را ندارد  ۴ـ ک (نیز و): بدو  ۵ـ ل: پا  ۶ـ (ل۳: به پاش اندرون)؛ بنداری (۱۰۴۱ـ۱۰۴۳): و کان فی المدینة قصر لقیصر فأنزلوه فیه  ۷ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): بیاسود؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۸ـ س۲: جای  ۹ـ ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): بنوشت؛ س، ل۲ (نیز لی، آ): فرمود؛ متن = ک (نیز پ)  ۱۰ـ س (نیز ب): نوشتن یکی نامهٔ نیکخواه؛ (لی: چنان چون سزا بود زآنجایگاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است  ۱۱ـ س۲ (نیز ق۲): از آن  ۱۲ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان  ۱۳ـ ل، س۲ (نیز پ): بانوی؛ (ق۲: ماروی؛ لی: مابوی؛ آ: طاقی)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب، بنداری؛ در و، ب حرف سوم بی‌نقطه)  ۱۴ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): جهاندیده؛ (ق۲: جهانجوی)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل۳ ـ آ)  ۱۵ـ س۲ (نیز لن، و، لن۲، ب): مانوی (در و، ب حرف سوم بی‌نقطه)؛ (ق۲، لی، ل۳: مابوی (در ل۳ حرف سوم در بالا نیز یک نقطه دارد))؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز پ، آ؛ در ل، س حرف سوم بی‌نقطه)؛ بنداری (۱۰۴۵ـ۱۰۴۷): ثم رکب منها و سار الی أن وصل الی مدینة المانوی (= ۱۰۴۷آ)  ۱۶ـ ل، س: بانوینان (در ل حرفهای یکم و پنجم و در س حرفهای سوم و پنجم بی‌نقطه)؛ ک (نیز لن، لن۲): مانونیان؛ ل۲، س۲ (نیز و): مانونیان (در س۲، و حرف پنجم بی‌نقطه)؛ (ق۲: مابوتیان؛ لی، ل۳: مابونیان؛ ب: بایونیان؛ آ: بدان شارستان)؛ متن = (پ)  ۱۷ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): که؛ متن = ل  ۱۸ـ (ل۳: هشیوار)؛ س (نیز ب): به خدمت بنزد جهاندار؛ (لی: بدان شهر در نامبردار)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۹ـ ک، س۲ (نیز و، لن۲، آ): شکوبا  ۲۰ـ ق (نیز و): بر  ۲۱ـ (آ: شیرگیر)  ۲۲ـ (آ: هدیهٔ دلپذیر)  ۲۳ـ س۲: چندین  ۲۴ـ ل۲: ز یاران و؛ (لی: از آن باد و؛ ل۳: ز بازار)  ۲۵ـ س۲: از  ۲۶ـ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ): شارسان  ۲۷ـ س (نیز ب): که ای شاه پیروز دل بد مکن؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ؛ نیز ← ق، س۲)  ۲۸ـ ل۲: فرمان؛ بنداری (۱۰۴۸ـ۱۰۵۱): فتلقاه الناس و أعظموا قدره، و أجلّوا مقدمه، و رتبوا له الأنزال، و قدّموا الیه التحف و المبارّ  ۲۹ـ ل: پرسیدن خسرو از راهب سخن؛ س: رسیدن خسرو بنزد راهب و بازگفتن راهب از حال خسرو؛ ق: رسیدن خسرو به دیر ترسایان و سخن گفتن راهب با او؛ ل۲: رسیدن خسرو بنزد مانویان؛ ک سرنویس ندارد؛ متن ← س  ۳۰ـ ک: خرشید؛ (لن، ل۲، لن۲: خورشید)  ۳۱ـ س۲: خورشید گردون‌فروز

به ابر اندرآورد بزنده‌تیغ[۱] … جهانجوی[۲] شد سوی راه[۳] وریغ[۴]
که اوریغ[۵] بُد نام آن شارستان[۶] … بدو در[۷] چلیپا و بیمارستان[۸]
به بیراه پیدا[۹] یکی دیر بود … جهانجوی[۱۰] آواز راهب شنود
بنزدیک[۱۱] دیر آمد آواز داد … که کردار تو جز پرستش مباد!
گر از دیرِ دیرینه آیی[۱۲] فرود … ز نیکی‌دهش باد بر تو[۱۳] درود[۱۴]!
همانگاه راهب چن[۱۵] آوا شنید[۱۶] … فرود آمد از دیر و او را بدید[۱۷]
بدو گفت: خسرو[۱۸] توی بیگمان … ز تخت پدر[۱۹] گشته ناشادمان،
ز دست یکی بدکُنش‌بنده‌یی، … پلیدی[۲۰]، منی‌فش[۲۱] پرستنده‌یی[۲۲]!
چو گفتار راهب بی[۲۳] اندازه گشت[۲۴] … دل خسرو از مهر[۲۵] او تازه گشت[۲۴]
ز گفتار او در شگفتی بماند … برو[۲۶] بر جهان‌آفرین را بخواند!
ز پشت صلیبی[۲۷] بیازید دست … به پرسیدنِ مردِ یزدان‌پرست
پرستنده چون دید بردش نماز … سَخُن گفت با او[۲۸] زمانی دراز
یکی آزمون را بدو گفت شاه[۲۹] … که من کهتری‌ام[۳۰] از[۳۱] ایران‌سپاه[۳۲]،
پیامی همی نزد[۳۳] قیصر برم … چو پاسخ دهد نزد[۳۴] مهتر برم[۳۵]،

۱ـ(و: تابنده تیغ؛ ب: رخسارشان)؛ س: اندرآورده رخشان سنان؛ (ل[۳]: اندرآمد فروزنده‌تیغ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل[۲]: جهاندار ۳ـق: شهر ۴ـس[۲] (نیز و، آ): کریغ؛ (ق[۲]: فریغ)؛ س (نیز ب): همی‌راند تا نزد آن شارستان (ب: شارسان)؛ (لی: همی‌رفت پویان به راه وزیغ)؛ متن = ل،ک (نیز لن،ل[۳]،پ،لن[۲]) ۵ـل[۲]: آن ریغ؛ (لن: وریغ؛ ق[۲]: افریغ؛ لی: اوزیغ)؛ متن = ل ـ ک (نیز ل[۳] ـ آ) ۶ـق، ل[۲] (نیز لی،ل[۲]،پ): شارسان؛ (ب: خارسان) ۷ـ(پ: درو در؛ آ: بدو بر) ۸ـل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب): بیمارسان؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ در ب لت‌های بیت‌های ۱۰۵۴ـ۱۰۵۸ درهم‌ریخته‌اند؛ بنداری (۱۰۵۲ـ۱۰۵۴): فأقام فیها ثلاثة أیام. و رکب فی الیوم الرابع قاصدا قصد حضرة قیصر ۹ـس،ل[۲] (نیز لی، ب): بدان راه بی در؛ ق: بدان راه پیدا؛ متن = ل،ک (نیز لن،ق[۲]،ل[۳] ـ آ) ۱۰ـل[۲] (نیز ب): جهاندار؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: فانتهی فی طریقه الی دیر فیه راهب ۱۱ـق: چو نزدیک ۱۲ـس[۲]: که از دیر دیرینه آمد ۱۳ـق: بر تو بادا؛ س[۲]: تار و پود و؛ (و: بر تو باشد؛ لی: ترا باشد از پاک‌یزدان) ۱۴ـ(لن[۲]: فرودا)؛ لن این بیت را ندارد ۱۵ـل ـ س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]،ب): چو؛ متن = (آ) ۱۶ـق،س[۲]: شنود؛ (لی: فرود آمد از دیر و او را بدید؛ و: هم آنگه چو از راهب آوا شنید) ۱۷ـق: ستود؛ س[۲]: بکردار دود؛ (لی: جهانجوی چون نام راهب شنید)؛ بنداری (۱۰۵۶، ۱۰۶۵ـ۱۰۶۷): فقرب برویز من الدیر و قال: أیها الراهب المتنسک! إنی رجل من أهل إیران أقصد حضرة قیصر فی رسالة. فأخبرنی بما یصیر الیه حالی، و یؤول الیه عاقبة أمری ۱۸ـک (نیز لی): راهب ۱۹ـس،ل[۲] (نیز ب): که از بخت بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ک بیت‌های ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ پس از بیت ۱۰۶۲ آمده‌اند ۲۰ـس،ق،ل[۲] (نیز ب،و): بلند و؛ ک، س[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]): پلید و؛ (لن[۲]: پلیدی و!)؛ متن = ل (نیز لن،آ) ۲۱ـل[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]): منش‌فش؛ (لن: و بی‌دین) ۲۲ـ(آ: فشی بی‌منش بردهٔ)؛ بنداری: فقال الراهب: أنت کسری أبرویز، و قد هربت من ید بعض عبیدک ۲۳ـ(ل[۳]: به) ۲۴ـل: شد؛ متن = س ـ ب ۲۵ـک: داد ۲۶ـل[۲]: بدو؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۷ـس (نیز ل[۳]، ب): سمندش؛ ق: تکاور؛ س[۲]: مصنی (!)؛ (آ: سمندی؛ ق[۲]: هم از پشت باره؛ پ: سبک سوی راهب؛ و: بدست صلیبی؛ لن[۲]: به پشت سبیلی!)؛ متن = ل،ک،ل[۲] (نیز لن،لی) ۲۸ـق: وی؛ و این بیت را ندارد ۲۹ـ(ل[۳]: شاه گفت) ۳۰ـس (نیز ب): کمتری‌ام؛ (و: مهتری‌ام)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـل،ق،ک،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،پ ـ آ): ز؛ متن = س،ل[۲] (نیز لی،ب) ۳۲ـ(ل[۳]: رسولم از ایران برین شاه رفت) ۳۳ـس[۲]: بنزدیک ۳۴ـل: سوی؛ (ل[۳]: پیش)؛ متن ← ۳۵ـس (نیز ب): مهتر و بهترم؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در س[۲] بیت‌های ۱۰۶۱ـ۱۰۶۶ درهم ریخته‌اند: ۱۰۶۳، ۱۰۶۱، ۱۰۶۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۶، ۱۰۶۲





گر این رفتنِ من[۱] همایون بود … نگه کن که فرجامِ من[۲] چون بود؟
بدو گفت راهب که چونین[۳] مگوی! … تو شاهی، مکن خویشتن شاه‌جوی[۴]!
چو دیدمت، گفتم سراسر سَخُن … مرا هر زمان آزمایش مکن!
نباید[۵] دروغ ایچ[۶] در دین تو[۷] … نه کژّی[۸] بود[۹] راه و آیین تو[۷]!
بسی رنج بردی[۱۰] و آویختی[۱۱] … سرانجام ازین[۱۲] بنده[۱۳] بگریختی[۱۱]
ز گفتار او ماند خسرو شگفت … چو شرم آمدش، پوزش اندرگرفت
بدو گفت راهب که پوزش مکن! … بپرس از من از[۱۴] بودنی‌ها سَخُن!
بدین[۱۵] آمدن شاد[۱۶] و گستاخ باش! … جهان را یکی بارور[۱۷] شاخ باش!
که یزدان ترا بی‌نیازی دهد! … بلنداخترت[۱۸] سرفرازی[۱۹] دهد[۲۰]!
ز قیصر بیابی سِلیح[۲۱] و سپاه … یکی دختری ازدرِ[۲۲] تاج و گاه!
چو با بندگان کارزارت بود … جهاندارِ بیدار[۲۳] یارت بود!
سرانجام بگریزد آن بدنژاد … فراوان کند روزِ[۲۴] نیکیش[۲۵] یاد!
وُ زان رزم جایی فتد[۲۶] دوردست … بسازد بران[۲۷] جای[۲۸] جای[۲۹] نشست!
چو دوری گزیند[۳۰] ز پیمان[۳۱] تو … بریزند خونش به فرمان[۳۱] تو!
بدو گفت خسرو: جزین خود[۳۲] مباد … که[۳۳] کردی تو ای پیرِ[۳۴] داننده یاد!
چه گویی برین[۳۵] چند[۳۶] باشد درنگ … که آید مرا پادشاهی به چنگ؟
چُنین داد پاسخ که ده با[۳۷] دو ماه … برین[۳۸] بگذرد، بازیابی کلاه[۳۹]،

۱ـق: ما؛ س (نیز ب): جای بر من؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب): این؛ ق: ما؛ (آ: او)؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۳ـس[۲]: چندین ۴ـ(و: جو)؛ک: راه‌جوی ۵ـل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): نیاید؛ (و: نگنجد)؛ متن = ل، س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، آ؛ در ل حرف دوم بی‌نقطه) ۶ـس[۲]: آنچ؛ (لی: آنچه) ۷ـس، ل[۲] (نیز لی، ب): من؛ س[۲]: بود؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۸ـس[۲]: نکویی (← نه کژّی) ۹ـل: بر این؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۰ـل، س[۲]: دیدی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـس[۲]: زآویختن ـ بگریختن ۱۲ـل: زین؛ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): از آن؛ (ق[۲]، و: از)؛ متن = ل[۲] ۱۳ـ(لی: بند)؛ ل[۳] بیت‌های ۱۰۷۱ـ۱۰۷۴ را ندارد ۱۴ـ(ب: آن؛ ق[۲]: به پرسش کن از؛ لن[۲]: شنو از من این) ۱۵ـ(آ: برین) ۱۶ـ(لی: شاخ) ۱۷ـ(ق[۲]: تازه‌تر؛ لن[۲]: مایه‌ور؛ ب: سارباا) ۱۸ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، آ، ب): اختر و؛ متن = ل، ک (نیز ل[۳] ـ لن[۲]) ۱۹ـ(ق[۲]: کارسازی) ۲۰ـ(لن: ز قیصر بیابی سلاح و سپاه؛ ۱۰۷۵ب و ۱۰۷۶ب را انداخته و از ۱۰۷۵آ و ۱۰۷۶آ یک بیت ساخته)؛ در ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۱ـس (نیز لی): سلاح ۲۲ـک: از پی؛ (آ: درخور) ۲۳ـ(لی: خداوند پیروز) ۲۴ـس: نام؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۵ـق: نیکی به ۲۶ـس: شود؛ ک: رود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـق، ک (نیز لن، لی): بدان ۲۸ـس، ل[۲] (نیز لی): بوم؛ ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): روی؛ (آ: سوی)؛ متن = ل، ق (نیز پ، ب) ۲۹ـل: جای و؛ متن = س ـ ب؛ س[۲]: نسازد به ری جایگاه ۳۰ـس[۲]: کند او ۳۱ـل: فرمان ـ پیمان؛ متن = س ـ ب؛ بنداری (۱۰۷۶ـ۱۰۸۰): و سیزوّجک قیصر بعض بناته، و یمدّک برجاله و أمواله فتعود و یهرب عدوّک الی بلاد بعیدة ثم یقتل بأمرک هناک (بنداری بیت‌های ۱۰۶۱ـ۱۰۶۴، ۱۰۶۸ـ۱۰۷۵ را ندارد) ۳۲ـس[۲]: که جز این ۳۳ـ(لن[۲]: چو) ۳۴ـق (نیز ل[۳]، و): مرد ۳۵ـل، ق (نیز لی): بدین؛ (ل[۳]: درین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـق: جنگ؛ بنداری: فقال: لا کان غیر ما ذکرت أیها الراهب! ولکن متی یکون هذا؟ ۳۷ـس[۲]: تا؛ (لن: که رفته) ۳۸ـق (نیز ق[۲]، لی، پ): بدین ۳۹ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، و ـ ب): تو گاه؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ)

اگر[۱] بر سر آید ده و[۲] پنج روز  تو گردی[۳] شهنشاهِ گیتی‌فروز!
بپرسید خسرو کزین انجمن  که کوشد به رنج و به تیمار[۴] من؟
چُنین داد پاسخ که بسطام[۵]نام  گوی[۶] برمنش[۷] باشد و شادکام،
کجا خوانی آن مرد را[۸] خال خویش  بدو[۹] تازه دانی[۱۰] مه و سال خویش،
بپرهیز از آن[۱۱] مرد ناسودمند  که خیزدت ازو[۱۲] درد و رنج و گزند!
برآشفت خسرو[۱۳] به گستهم[۱۴] گفت  که نامت[۱۵] سَخُن برگشاد[۱۶] از نهفت:
ترا مادرت نام بِسطام[۱۷] کرد  تو گویی که گُستهمم[۱۷] اندر[۱۸] نبرد؟
به راهب چُنین گفت کینست[۱۹] خال  به خون بود[۲۰] با مادر من همال
بدو گفت راهب که آری همین  ز گستهم بینی بسی[۲۱] رنج[۲۲] و کین
بدو گفت[۲۳] خسرو که ای رای‌زن  از آن[۲۴] پس چه گویی[۲۵] چه خواهد بُدن؟
بدو[۲۶] گفت راهب که[۲۷] مندیش ازین[۲۸]  کزان[۲۹] پس نبینی[۳۰] جز از آفرین!
نیاید[۳۱] به روی تو هرگز[۳۲] بدی  مگر سخت‌کاری[۳۳] بود ایزدی!
برآشوبد این سرکش آرام[۳۴] تو!  وُ زان[۳۵] پس نباشد جز از[۳۶] کام تو!
اگر[۳۷] چند بر[۳۸]گردد این بدگمان  همانش به دست تو آید[۳۹] زمان!
بدو گفت گستهم کای شهریار  دلت را بدین هیچ[۴۰] رنجه مدار!

۱ـق: وگر؛ س[۲]: که گر ۲ـق: آرد برو ۳ـس، ل[۲] (نیز لی، ب): باشی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال: بعد سنة أخری، اذا مضت خمسة عشر یوما من السنة الثانیة صرت ملک ایران، و تسنمت التخت و لبست التاج ۴ـل: آزار؛ س[۲] (نیز ق[۲]): بدین (ق[۲]: برین) رنج و تیمار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال: هل یسعی أحد من هذه الجماعة فی إیحاش قلبی؟ ۵ـل: بستام؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۶ـس ـ ب: یکی؛ متن = ل ۷ـ(پ، لن[۲]: پرمنش) ۸ـل (نیز پ): دگر آنک (پ: آنکه) خوانی ورا؛ س ـ س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): که خوانی تو آن (و: این؛ آ: او) مرد را؛ متن = (ق[۲]) ۹ـس[۲] (نیز پ، و): برو ۱۰ـل[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]): داری ۱۱ـل (نیز لی): زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـل: باشدت زو؛ س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، ب): خیزد ازو؛ (آ: آید ازو)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]) ۱۳ـل[۲]: مراگفت خیز و (← برآشفت خسرو) ۱۴ـل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): بسطام؛ متن = ک (نیز ق[۲]) ۱۵ـق (نیز ق[۲]): راهب؛ س[۲]: نامش؛ متن ← ۱۶ـل: که با من سخن برگشا؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): گستهم ـ بسطامم؛ متن = ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، و) ۱۸ـ(ق[۲]: تو گفتی که گستهم‌ام در) ۱۹ـ(لن، لن[۲]: اینست) ۲۰ـ(ل[۳]: نخوبست) ۲۱ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب): همی؛ ک (نیز لن، پ ـ آ): همه؛ متن = ل، ق ۲۲ـق، س[۲]: درد ۲۳ـس (نیز پ): بپرسید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـل[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]): این؛ (آ: وزان) ۲۵ـس (نیز ب): نگویی؛ (آ: چه کوشی؛ و: چه گویی کزین پس)؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، و): چنین ۲۷ـق: وزان پس بدو گفت ۲۸ـل (نیز لی): زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـس، ق، ل[۲] (نیز لی، و، لن[۲]، ب): کزین؛ س[۲]: که زین؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، آ) ۳۰ـ(ق[۲]: نیابی) ۳۱ـ(ل[۳]: نیارد) ۳۲ـل: دیگر؛ متن = س ـ ب ۳۳ـ(و: سخته کاری) ۳۴ـل: از رام؛ ک: از نام؛ (و: از لشکر آرام)؛ س (نیز ب): برو مست ای سرکش آرام؛ (ق[۲]: شود ساکن این سرکش آرام)؛ متن = ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۳۵ـل: از آن؛ (لی: وزین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـل، س (نیز پ، ب): بجز؛ ک (نیز و): مگر؛ متن = ل[۲] (نیز لی ـ ل[۳]، لن[۲]، آ)؛ ق، س[۲] این بیت را ندارند ۳۷ـ(لن[۲]: وگر) ۳۸ـل، س (نیز لی، و، آ، ب): بد؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]): بر ← بد؟ ۳۹ـل (نیز پ): باشد؛ (و: جهانش بدست تو آید؛ آ: که جانش بدست تو آرد)؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، لن[۲]، ب)؛ ق، س[۲] این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۰۸۶ـ۱۰۹۷): فقال: نعم. رجل اسمه بسطام، و هو خالک. و سوف یخرج علیک ثم یقتل بالآخرة بحکمک (= ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷) ۴۰ـس، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب): کار؛ متن = ل، ق (نیز لن، پ ـ آ)؛ س[۲] این بیت را ندارد





به پاکیزه[۱]یزدان که ماه آفرید  جهان را بسان تو شاه آفرید[۲]،
به آذرگشسپ و به خورشید[۳] و ماه[۴]  به جان و سر نامبُردارشاه[۵]،
[که تا هست گستهم، جز راستی  نجوید، نکوبد[۶] درِ کاستی[۷]!]
[وُگر بر جزین روی[۸] گستهم رای[۹]  بپیچد، روانش مبادا بجای[۱۰]!]
[جهاندار تا این جهان آفرید  کلید درِ راز او کس ندید[۱۱]!]
به گفتار ترسا[۱۲] نگر نگروی[۱۳]!  سَخُن‌گفتنِ ناسزا[۱۴] نشنوی[۱۵]!
مرا ایمنی ده ز گفتار اوی[۱۶]!  چو[۱۷] سوگند خوردم، بهانه مجوی[۱۸]!
بدو[۱۹] گفت خسرو که از ترسگار[۲۰]  نیاید[۲۱] سَخُن‌گفتن نابکار[۲۲]،
ز تو نیز هرگز ندیدم بدی  نیازی به[۲۳] کژّی و نابخردی[۲۴]،
ولیکن ز کار سپهرِ بلند  نباشد شگفت ار شوی پُر[۲۵]گزند،
چو بایسته[۲۶]کاری بود ایزدی  به یکسو شود[۲۷] دانش و بخردی!
به راهب چُنین گفت پس شهریار  که شاداب‌دل[۲۸] باش و به‌روزگار[۲۹]!

وُ زان[۳۰] دیر چون برق رخشان ز میغ[۳۱]  بیامد سوی شارستانِ[۳۲] وریغ[۳۳]

۱ـس (نیز ب): بدان پاک؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـق: کلید در راز او کس ندید (= ۱۱۰۳ب)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۳ـک: خرشید ۴ـ(ق[۲]: به تخت و کلاه) ۵ـ(لن[۲]: سر خورشید شاه!) ۶ـ(لن[۲]: نکوبد نگوید) ۷ـ(لی: بکوبد در راستی)؛ ل این بیت را ندارد ۸ـ(لن[۲]: راست)؛ س: کزین و جز این روی؛ ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، آ): وگر (لی: اگر) جز برین (لی، آ: بدین) روی (لن: داشت؛ ق[۲]: گونه)؛ متن ← ۹ـق: گردد سپهر؛ (و: وگر خود ازین گستهم روی و رای!؛ ب: کزین روی و جز این روی گستهم رای!)؛ متن = ل[۲] (نیز ل[۳]، ب) ۱۰ـق: بپیچاد جان از تنش پاک چهر (در بالا افزوده: مهر)؛ س[۲]: مبادا که پیچد روانش ز جای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۱۱ـ(ل[۳]: رازها گسترید)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۱۲ـ(ق[۲]: ساحر) ۱۳ـس ـ ل[۳] (نیز لن، لی ـ و، آ، ب). چرا بگروی؛ متن = ل (نیز ق[۲])؛ س[۲]: ترسا حری بگروی؛ (لن[۲]: این ساحر ار بگروی) ۱۴ـ(و: بیهده) ۱۵ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): بشنوی؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۱۶ـق: او ۱۷ـس[۲] (نیز لن، آ): که ۱۸ـق: مجو؛ بنداری (۱۰۹۸ـ۱۱۰۵): ففزع گستهم من مقاله، و قال: لا یدخلن قلبک من کلام هذا النصرانی شیء فإنی وحق خالق القمر لا أهم بمساءتک ما عشت، و لا أغضی لک علی محذور ما بقیت؛ ل پس از بیت ۱۱۰۵ افزوده است:

که هرگز نسازم بدی در نهان  براندیش از کردگار جهان

۱۹ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): چنین؛ ک: سخن؛ متن = ل، ق ۲۰ـس، ل[۲] (نیز لی، ب): که ای راست‌کار؛ (ل[۳]: که ای ترسکار)؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ) ۲۱ـل، ق ـ س[۲] (نیز لی، ل[۳]، ب): نباید؛ در س حرف دوم نقطه ندارد؛ متن = (لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ) ۲۲ـ(و: بماند سخن گفتنت یادگار) ۲۳ـس: نه تازی و؛ ق: به راهی ز؛ (ق[۲]، ل[۳]: نیاری به؛ لن[۲]: نیازی و به!؛ ب: بتاری به)؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، و، آ؛ در ل حرف‌های یکم و دوم بی‌نقطه) ۲۴ـ(لی: به یکسو شود دانش و بخردی (= ۱۱۰۹ب)) ۲۵ـل (نیز و): بی؛ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی) بر؛ متن = (پ، لن[۲]، ب)؛ ق، ق[۲]، لی، ل[۳]، آ این بیت را ندارند؛ در و بیت‌ها درهم ریخته‌اند: ۱۱۱۰، ۱۱۰۹، ۱۱۰۸ ۲۶ـل: بایست؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب) ۲۷ـک (نیز لن، پ، و، لن[۲]): رود؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ب)؛ ق، ق[۲]، ل[۳]، آ این بیت را ندارند ۲۸ـک: که تو شاددل ۲۹ـ(و: که شاداب باش و سخن یاد دار)؛ بنداری (۱۱۰۶ـ۱۱۱۰): فقال برویز: إنی لم أرمنک سوء قط ولکن لا آمن تصاریف الزمن أن یخرج عن یدک زمام العقل، و یضلک فی ظلام الغوایة و الجهل (= ۱۱۰۶ـ۱۱۰۹) ۳۰ـس، ل[۲] (نیز لی، و، ب): وزین؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۳۱ـ(آ: زی شارستان وریغ) ۳۲ـق، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، ب): شارسان ۳۳ـس (نیز لی): وریغ؛ (ق[۲]: فریغ)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ (آ: براند اسب چون برق رخشان ز میغ)؛ بنداری: ثم انطلق سائرا فی طریقه الی أن وصل الی مدینة تسمی وریغ

پذیره شدندش بزرگان شهر  هر آنکس که‌ش[۱] از مردمی بود بهر
چن[۲] آمد بدان[۳] شارستان[۴] شهریار  سوار آمد از قیصر نامدار،
که چیزی کزین مرز باید[۵] بخواه!  مدار آرزو را[۶] زِ شاهان[۷] نگاه[۸]!
که هر چند[۹] کین[۱۰] پادشاهی جداست[۱۱]  ترا با تنِ خویش داریم[۱۲] راست!
بدان[۱۳] شارستان[۱۴] ایمن و شاد باش!  ز هر بد که اندیشی آزاد باش!
همه روم[۱۵] یکسر ترا کهترند[۱۶]  اگر[۱۷] چند گردنکش و مهترند
ترا تا نسازم[۱۸] سِلیح[۱۹] و سپاه  نجویم خور و خواب و آرامگاه
چو بشنید خسرو، بدان[۲۰] شاد گشت[۲۱]!  روانش از[۲۲] اندیشه آزاد گشت[۲۱]!
بفرمود گستهم و بالوی را  همان اندیانِ جهانجوی را،
به[۲۳] خُرّاد بُرزین و شاپور شیر  چُنین گفت پس[۲۴] شهریار دلیر،
که[۲۵] اسپان، چو روشن شود[۲۶]، زین کنید!  به بالای‌بر[۲۷] زینِ[۲۸] زرّین کنید!
بپوشید[۲۹] زربفت‌چینی‌قبای!  همه یکدل آیید و[۳۰] پاکیزه‌رای!
از این[۳۱] شارستان[۳۲] نزد[۳۳] قیصر شوید  بگویید و گفتار او بشنوید!
خردمند باشید و روشن‌روان!  نیوشنده و[۳۴] چرب و شیرین‌زبان[۳۵]!
گر ایدونک[۳۶] قیصر به میدان شود  کمان خواهد ار نی[۳۷] به چوگان شود،

۱ـ ل ـ ب: کسی را که (ل۳، و: کش)؛ متن تصحیح قیاسی است (← بیت ۹۶۲)؛ بنداری: فاستقبلته أکابر المدینة و تلقوا مقدمه بالإعظام و الإجلال ۲ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۳ـ ل (نیز لن): بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان ۵ـ ق، ک (نیز پ، لن۲، آ): خواهی؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): که باید از ایدر؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، و) ۶ـ ق: ها ۷ـ ک: به آئین؛ (ق۲: به دل در؛ لن۲: آرزو آیین شاهان!) ۸ـ (ل۳: ز گنج و سلیح و ز تاج و کلاه)؛ بنداری: و لما نزل وصل رسول قیصر یقول: إن هذه المدینة مدینتک، و أهلها تحت حکمک و طاعتک. فالتمس منها کل ما اشتهیت، و تحکم فیها کما أردت؛ س۲ بیت‌های ۱۱۱۴ـ۱۱۹۹ را ندارد ۹ـ ق: مپندار ۱۰ـ ل (نیز و): این؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ ل (نیز پ): مراست؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ ق: دانیم؛ آ این بیت را ندارد ۱۳ـ ل: بران؛ س، ق (نیز ق۲): بدین؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ ب) ۱۴ـ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان ۱۵ـ س (نیز ب): به هر کار ۱۶ـ ل۲: بهتر اند؛ ل، ق، پ این بیت را ندارند ۱۷ـ (ق۲: وگر) ۱۸ـ (ق۲، و: سپارم؛ لن۲: بسازم) ۱۹ـ س (نیز لن، لی، لن۲): سلاح؛ ل، ق، پ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فإن ممالک الروم لک و تحت حکمک، و جمیع من فیها من الأکابر من جملة عبیدک و خدمک. و إنی لا أقرّ فی نهار و لا أسکن فی لیل حتی أعدّ لک کل ما تحتاج الیه من سلاح و خیل فأردّک الی بیتک مسرورا، و علی عدوّک منصورا ۲۰ـ (و: از آن) ۲۱ـ (ل۳: شد) ۲۲ـ ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ): ز؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، ب)؛ ل، ق، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: فسرّ برویز بذلک ۲۳ـ ق: چو ۲۴ـ (پ: هم)؛ بنداری: و قال لمن معه من الأکابر، وهم کستهم و بالویه و أندیان و خرّاذ و سابور ۲۵ـ (ق۲: چو) ۲۶ـ س (نیز ب): خود را همه؛ ل۲: رهوار را؛ (لی: جو خوار را)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ ل: آن؛ (ق۲: او)؛ ق: ستام از زر و؛ (لن۲: به بالاش بر)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ و، ب) ۲۸ـ (آ: به بالای زین جامه) ۲۹ـ ل: بفرمود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـ ل (نیز لن، ق۲): آیند و؛ (ل۳: آیید)؛ س، ق (نیز ب): یکدلانید؛ ل۲: یک یک آیید؛ (پ، لن۲، آ: یکدلانید و؛ و: پاک باشید و)؛ متن = ک (نیز لی) ۳۱ـ (آ: از آن) ۳۲ـ ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): شارسان ۳۳ـ ل: سوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـ س، ل۲ (نیز و، ب): نیوشندهٔ؛ (لی: نویسنده و؛ ل۳: نیوشیده و)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ) ۳۵ـ (ل۳: خوب و روشن‌روان) ۳۶ـ (لی، آ: که) ۳۷ـ ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): نه؛ (لن: وگر به؛ و، آ: و گوی و؛ ب: از مه به)؛ س: به تیر و کمان و به؛ متن = ل، ک (نیز ← ق)؛ ق۲، آ پس از این بیت افزوده‌اند:
شما را بخواهد به میدان خویش  بکوشد بران راه و سامان (آ: بکوشید با رای و پیمان) خویش





بکوشید با[۱] مرد خسروپرست[۲]  بدان تا شما را نیاید[۳] شکست!
سُواری ـ بداند[۴] ـ کز ایران برند[۵]  دلیری به نیروی[۶] شیران[۷] برند[۵]!
به خُرّاد بُرزین بفرمود[۸] شاه  که چینی‌حریر آر و[۹] مشک سیاه!
به قیصر یکی نامه باید نبشت[۱۰]  چو خورشید[۱۱] تابان به خرّم[۱۲] بهشت!
سَخُن‌های کوتاه و معنی بسی  که[۱۳] آن یاد گیرد دلِ[۱۴] هر کسی،
که نزدیک او فیلسوفان بوند[۱۵]  بدان کوش تا یاوه‌یی[۱۶] نشنوند[۱۷]!
همان[۱۸] ـ داستان را ـ سَخُن بشمرند[۱۹]  نباید که بر نامه عیب آورند!
چو نامه بخواند، زبان برگشای[۲۰]!  به گفتار با تو ندارند پای[۲۱]!
به بالوی[۲۲] گفت: آنچ[۲۳] قیصر ز من  گشاید زبان[۲۴] بر سر انجمن،
ز فرمان و سوگند و پیمان[۲۵] و عهد  تو اندر سَخُن یاد[۲۶] کن همچو[۲۷] شهد!
بدان[۲۸] انجمن تو زبان[۲۹] منی!  به هر نیک و بد[۳۰] ترجمان منی!
به[۳۱] چیزی که بر ما نیاید[۳۲] شکست  بکوشید[۳۳] و با آن بسایید[۳۴] دست!

۱ـ ل، ق، ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲): تا؛ (در لن نقطه ندارد؛ ق۲: بدان تا مگر)؛ متن = س، ل۲ (نیز پ، آ، ب) ۲ـ ک: قیصرپرست ۳ـ س، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): برین بر (لی: بدین بر؛ پ: بدین تا) شما را نیاید (لی، ل۳: نیارد؛ ب: نباید)؛ ق (نیز لن): به زین بر شما بر نیارد (لن: را نیاید)؛ ک (نیز و، لن۲، آ): برین بر شما بر نیارد؛ (ق۲: به دین شما بر نیاید)؛ متن = ل (تا و نیاید نقطه ندارند)؛ س، ل۲ در اینجا سرنویس دارند: نامه فرستادن خسرو بنزدیک (ل۲: نامهٔ خسرو نزد) قیصر روم ۴ـ ل۲ (نیز لن): بدانید؛ (آ: نداند) ۵ـ ل۲ (نیز ب): برید؛ (ل۳: بدند؛ و: بود) ۶ـ س، ل۲ (نیز ق۲، پ، ب): و نیروی؛ ق، ک (نیز لن، ل۳، لن۲، آ): و نیرو ز؛ متن = ل (نیز و) ۷ـ (لی: و شیری و گردان)؛ بنداری (۱۱۲۲ـ۱۱۲۸): إذا أصبحتم فالبسوا الملابس الفاخرة، و ارکبوا الی حضرة قیصر فقولوا و اسمعوا، و اخضعوا له و تملقوا الیه (= ۱۱۲۲ـ۱۱۲۵) ۸ـ ق: چنین گفت ۹ـ (و: که چینی برآرد ز)؛ بنداری: و قال لخرّاذ: أحضر المسک و الحریر ۱۰ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): نوشت؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، پ) ۱۱ـ ک: خرشید ۱۲ـ (ل۳: خورم) ۱۳ـ (ق۲، و: کز) ۱۴ـ (و: بدل) ۱۵ـ (ق۲: شوند؛ لن۲: بود)؛ ۱۶ـ ک (نیز لن، ل۳، پ، و): یافهٔ؛ ل۲: یافته؛ (لن۲: تافته؛ آ: با لابه تا)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، ب) ۱۷ـ ق: نشمرند؛ ل۲ (نیز لن۲): بشنوند؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ (لی: مبادا که بر نامه عیب آورند = ۱۱۳۳ب) ۱۸ـ ک (نیز لن، ق۲، ل۳، آ): همه؛ ل۲: همین؛ (پ، و، لن۲: همی)؛ متن = س (نیز ب) ۱۹ـ س (نیز و، لن۲): بشنوند؛ (پ: پرورند؛ آ، ب: نشمرند)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۲)؛ در آلت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ ل، ق، لی (← ۱۱۳۲ب) این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۱۲۹ـ۱۱۳۳): و اکتب الی قیصر کتابا عباراته معسولة، و ألفاظه مشمولة، و معانیه کثیرة، و کلماته قلیلة بحیث تعلق بالطباع، و تثبت فی الخواطر، و تسلم من الحشو حتی لا یعیبه علیک من عنده من فضلاء الفلاسفة. و احمل الکتاب الی قیصر ۲۰ـ ق: سخن برگشای؛ (لن: زفان برگشای)؛ س (نیز ب): و زبان برگشاد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ س (نیز ب): با او ندارند (ب: ندارید) یاد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ک این بیت پس از بیت ۱۱۳۶ آمده است؛ بنداری: و اذا فرغ قیصر من قراءة الکتاب فأطلق لسانک فی مضمار البیان. فإنک تحوی قصب السباق، و تحرز خصل الرهان ۲۲ـ ل۲: به گستهم؛ (ل۳: ثناگوی) ۲۳ـ ک، ل۲ (نیز لی ـ آ): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، ب) ۲۴ـ ق، ک: سخن؛ (لن: زفان) ۲۵ـ س، ل۲ (نیز ب): ز پیمان و سوگند و فرمان؛ ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): ز پیمان و سوگند و پیوند؛ (و: ز پیمان و سوگند و اندرز؛ آ: ز پیمان و پیوند و پیمان)؛ متن = ل ۲۶ـ س، ک (نیز ب): تازه؛ ل۲: پاره؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ) ۲۷ـ (لن، لی۲: پاسخش کن (لن۲: ده) چو؛ ل۲، آ: گو (آ: ده) جوابی چو؛ و: تازه‌تر خواه)؛ لی این بیت را ندارد ۲۸ـ س، ل۲ (نیز لن، ب): بران؛ ق: در آن؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ آ) ۲۹ـ (لن: زفان؛ ب: زبان) ۳۰ـ (ق۲: به نیک و به بد) ۳۱ـ س (نیز آ، ب): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ در ل حرف یکم، در س حرفهای یکم و چهارم و در آ حرف چهارم نقطه ندارد؛ (و: نباشد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ ق: بسازید ۳۴ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): بکوشیم و با آن بساییم؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، و)

تو پیمانِ گفتار من درپذیر[۱]    سَخُن هرچ[۲] گفتم، همه[۳] یاد گیر!
شنیدند آوازِ[۴] فرخ‌جوان    جهاندیده[۵]گردانِ[۶] روشن‌روان،
همی[۷]خواندند آفرین سربسر    که جز تو مبادا کسی تاجور!
بنزدیک قیصر نهادند روی    بزرگانِ روشن‌دل و[۸] راست‌گوی[۹]!

## گفتار اندر رفتن گُستَهم و خُرّاد بنزدیک قیصر[۱۰]

چو بشنید قیصر کز ایران مِهان[۱۱]    فرستاده‌ی[۱۲] شهریارِ[۱۳] جهان[۱۴]،
رسیدند نزدیک، پویان به[۱۵] راه[۱۶]    پذیره فرستاد چندی سپاه
بیاراست کاخی[۱۷] به دیبای روم    همه پیکرش گوهر و زرّ[۱۸] بوم
نشست از برِ نامور[۱۹]تختِ عاج    به سر برنهاد آن دل‌افروز[۲۰]تاج
بفرمود تا پرده برداشتند    ز[۲۱] دهلیزشان تیز[۲۲] بگذاشتند[۲۳]
گرانمایه‌گستهم بُد[۲۴] پیشرَوْ    پسِ او چو بالوی[۲۵] و شاپورِ[۲۶] گَوْ
چو خُرّادِ بُرزین[۲۷] و گرداندیان[۲۸]    همه تاج بر سر، کمر بر میان!
رسیدند نزدیک قیصر فراز    چو دیدند بردند پیشش نماز
همه هم‌زبان[۲۹] آفرین خواندند    بر آن[۳۰] تختِ زر[۳۱] گوهر افشاندند
نخستین بپرسید قیصر ز[۳۲] شاه    از[۳۳] ایران و از[۳۴] لشکر و رنجِ راه

۱ـس ـل[۲] (نیز لن ـب): تو پیمان‌ها (آ: تنها نهان) از (ل[۳]: پیمان‌های) من اندرپذیر؛ متن = ل ۲ـس،ک،ل[۲] (نیز لن ـب): هر چه؛ متن = ل،ق ۳ـک: ز من؛ بنداری (۱۱۳۵ـ ۱۱۳۹): و قال لبالویه: کن لسانناو ترجماننا بین یدی قیصر اذا أفاض فی ذکر العهود و المواثیق، و أجبه الی مایلتمس، و التزم له عنا ما یرید من الشروط إلا شیئا یورثنا غضاضة فی السلطنة. فإن ذلک مما لایغضی علیه و لا نرضی به ۴ـس،ک،ل[۲] (نیز لن ـب): گفتار؛ متن = ل،ق ۵ـس: جهانجوی ۶ـ(و: و گرد و) ۷ـل: همه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـس، ل[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،و،لن[۲]،ب): <و> ۹ـس،ک،ل[۲] (نیز لن،لی ـب): راه‌جوی؛ متن = ل (نیز ق[۲])؛ ق: به دل دادخواه و زبان چرب‌گوی؛ بنداری: فبادروا الامتثال و توجهوا مصبحین الی حضرة قیصر ۱۰ـل: رفتن گستهم و خرّاد بنزدیک قیصر؛ ق: رفتن رسولان خسرو با نامه بنزد قیصر ۱۱ـل[۲]: سران؛ س: کز ایرانیان ۱۲ـ(لن[۲]: فرستاده شد) ۱۳ـق: فرستاده آمد ز شاه ۱۴ـ(لن: جوان) ۱۵ـل[۲] (نیز لی،لن[۲]): ز؛ ل: ایوان ز؛ متن = س،ک (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،پ،و،آ) ۱۶ـ(ب: یونان فراز)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما قربوا منها أمر جماعة من الأمراء الکبار باستقبالهم و أدخلوهم بأتم إجلال و أبلغ إکرام ۱۷ـس (نیز ل[۳]،ب): گاهی ۱۸ـک،ل[۲]: زرّ و؛ (لن[۲]: جوهر و زرش؛ آ: زرّ و گوهرش؛ ب: پیکر و زرّ و)؛ ق این بیت را ندارد ۱۹ـ(ق[۲]: نشستن‌گهی خود بران) ۲۰ـس (نیز لی ـو،ب): فروزنده؛ متن = ل،ق،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،لن[۲]،آ)؛ بنداری: و جلس قیصر فی إیوان منجّد، متسنما علی تخت من العاج، معتصبا بالتاج ۲۱ـ(و: به) ۲۲ـق،ک (نیز لن، ق[۲]،و،لن[۲]،آ): شاد؛ متن = ل،س،ل[۲] (نیز لی،پ،ب؛ در ل حرف‌های یکم و دوم نقطه ندارند) ۲۳ـ(ل[۳]: به دهلیزشان خوار نگذاشتند) ۲۴ـس (نیز ق[۲]،ب): گستهمشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـق: بالو؛ (ل[۳]: بابوی) ۲۶ـس (نیز ق[۲]،لن[۲]،ب): شاپور و بالوی (ب: یالوی) ۲۷ـ(لی: برزبان) ۲۸ـس (نیز ب): کنداوران؛ (ل[۳]: چون اندیان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۴۷ـ ۱۱۴۹): و أمر فرفعت الحجب فدخلوا و علیهم الملابس الخسروانیة، و التیجان الرفیعة ۲۹ـل (نیز ق[۲]ـآ): یک زبان؛ ک: یک زمان؛ (لن: یک زفان)؛ متن = س ۳۰ـ(لی: بدان؛ پ: برِ) ۳۱ـس: بر؛ متن = ل،ک (نیز لن ـآ)؛ ق،ل[۲]،ب این بیت را ندارند ۳۲ـ(ق[۲]: ز قیصر بپرسید) ۳۳ـس،ک، ل[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،پ،لن[۲]،آ): ز؛ متن = ل (نیز ق[۲]،و،ب) ۳۴ـل (نیز ل[۳]،آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ در لی پس از این بیت، بیت ۱۱۵۶ آمده است





چو بشنید خُرّاد بُرزین برفت    برِ تخت با نامه‌ی[۱] شاه تفت[۲]
به فرمان آن نامور[۳]شهریار    نهادند کرسیِّ زرّین چهار
نشست این[۴] سه پُرمایه‌ی[۵] نیک‌رای[۶]    همی‌بود خُرّاد بُرزین به پای[۷]
بدو گفت[۸] قیصر که بر[۹] زیرگاه    نشیند کسی کو[۱۰] بپیمود راه!
چُنین گفت خُرّاد بُرزین که شاه    مرا در بزرگی ندادست راه[۱۱]،
که در پیش قیصر بیارم[۱۲] نشست    چُنین نامه‌ی شاه ایران به دست،
مگر بندگی را پسند آیمت[۱۳]    به پَیغام او[۱۴] سودمند آیمت[۱۳]!
بدو گفت قیصر که بگشای راز[۱۵]    چه گفت آن خردمند گردنفراز[۱۶]؟
[چو خُرّاد بُرزین زبان برگشاد    همی‌داشت[۱۷] گفتار خسرو[۱۸] به یاد[۱۹]]
نخست آفرین بر[۲۰] جهاندار کرد    جهان[۲۱] را بدان[۲۲] آفرین خوار کرد
که اوی‌ست[۲۳] برتر ز هر برتری    توانا و[۲۴] داننده[۲۵] از هر دری
[ازو[۲۶] گشت پیدا نشان[۲۷] سپهر    که ما را روان[۲۸] و خرد داد و مهر]
به فرمان او گردد این آسمان    کجا[۲۹] برترست از مکان و زمان[۳۰]
سپهر و ستاره همه[۳۱] کرده‌اند[۳۲]    بدین[۳۳] چرخِ گردان برآورده‌اند[۳۴]
چو[۳۵] از[۳۶] خاک تا[۳۷] جانور[۳۸] بنده[۳۹] کرد    نخستین گیومرت[۴۰] را[۴۱] زنده[۴۲] کرد

۱ـ(لن: با نامور؛ ل[۳]: آن نامور) ۲ـل[۲]: رفت؛ ق،لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۱۵۰ـ۱۱۵۳): فلما قربوا من قیصر قبلوا بین یدیه الأرض و دعوا له و نثروا بین یدی تخته جواهر حملوها برسم النثار ۳ـل[۲]: یاور؛ بنداری: فوضعوا لهم کراسی من الذهب، فأمرهم بالجلوس علیها ۴ـق (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،لن[۲]،آ): آن؛ متن = ل،س،ک،ل[۲] (نیز لن،لی،ب) ۵ـ(و: نشستند سه مایه‌ور) ۶ـل: نزدیک را؛ ق: پاک‌رای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـل: پا ۸ـل،ق (نیز پ): بفرمود؛ (ل[۳]،و: چنین گفت)؛ متن = س،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی،لن[۲]،ب) ۹ـل: در؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس: را که؛ آ این بیت را ندارد ۱۱ـآ این بیت را ندارد ۱۲ـق (نیز ق[۲]،آ،ب): نیارم؛ در ل،لن حرفهای یکم و دوم و در س،ل[۳] حرف یکم نقطه ندارند؛ (لن[۲]: توانم)؛ متن = ک،ل[۲] (نیز لن،پ)؛ و،آ این بیت را ندارند ۱۳ـ(ل[۳]: آیمش) ۱۴ـ(ق[۲]: شه)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۱۵۵ـ ۱۱۵۹): فجلسوا سوی خرّاذ بن برزین فانه قال: کیف أتجاسر علی القعود بین یدی ملک مثل قیصر مع أنی متحمل الیه رسالة ملک مثل برویز؟ ۱۵ـ(و: که از راه داد) ۱۶ـ(و: خسرونژاد)؛ بنداری: فأشار علیه بأداء الرسالة ۱۷ـس: گفت و؛ (لی: کرد؛ ب: که او داشت)؛ متن = ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،و،لن[۲]) ۱۸ـک (نیز لن،ق[۲]،لن[۲]): قیصر؛ (ل[۳]: قیصر سخن‌ها)؛ متن = س،ل[۲] (نیز لی،و،ب) ۱۹ـ(آ: مرا بر بزرگی ندادست داد ← ۱۱۵۷ب)؛ ل،ق،پ این بیت را ندارند ۲۰ـق (نیز و،آ): آفرین؛ ل: نخستین آفرین (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی،و: مهان) ۲۲ـل[۲]: بران؛ (ل[۳]: بدین) ۲۳ـق: که وی هست ۲۴ـس (نیز لی،ب): هم اویست؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل[۳]: داناست) ۲۶ـ(ل[۳]: وزو) ۲۷ـس (نیز لی،آ): ستاره؛ ل[۲] (نیز لن،لن[۲]): شمار؛ (و: به گیتی؛ ب: <نشان>؛ ق[۲]: به فرمان او گشت پیدا)؛ متن = ک (نیز ل[۳]) ۲۸ـس (نیز لی،ب): زبان؛ ل[۲]: و رو راوان (!)؛ متن = ک (نیز لن، ق[۲]،ل[۳]،و،لن[۲]،آ)؛ ل،ق،پ این بیت را ندارند و پ بجای آن افزوده است:

همه پیش اویم سر بر زمین    همان روی خواهش دگر همچنین

۲۹ـس ـل[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی،پ ـب): که او؛ متن = ل ۳۰ـ(لن: گمان؛ لن[۲]: زمان و مکان)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۳۱ـ(پ: همی) ۳۲ـ(لن[۲]: بنده‌اند) ۳۳ـ(ق[۲]،پ: برین)؛ متن ← ۳۴ـس ـل[۲] (نیز لن،لی،لن[۲]،آ،ب): همه بندهٔ (ق: همی کردهٔ) آفریننده‌اند؛ (و: زمان و زمین را برآورده‌اند)؛ متن = ل (نیز ق[۲]،پ)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۳۵ـ(لی: که) ۳۶ـل (نیز پ): آن ۳۷ـل نقطه ندارد؛ س (نیز لی): را؛ (لن: نا؛ ق[۲]: مر؛ و،آ: ما)؛ ق: خاک و گل؛ ک: خاکمان؛ متن = ل[۲] (نیز ب) ۳۸ـق: تاجور؛ (پ: ناچیز را) ۳۹ـ(ق[۲]: زنده؛ لن[۲]: چو ایزد به قدرت جهان بنده) ۴۰ـق،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،پ ـب): کیومرث؛ متن = ل،س (نیز لی) ۴۱ـل[۲]: <را>؛ (آ: او) ۴۲ـ(ق[۲]،ب: بنده)؛ ل[۳] این بیت را ندارد

چُنین[۱] تا به شاه‌آفریدون رسید … از آن[۲] سرفرازان وُرا برگزید[۳]
پدید آمد این[۴] تخمه اندر جهان … ببود[۵] آشکار آنچ[۶] بودی[۷] نهان
روارو[۸] چُنین تا سرِ[۹] کیقباد … که تاجِ بزرگی به سر برنهاد
نیامد بدین[۱۰] دوده هرگز[۱۱] بدی … نگه داشتندی رهِ ایزدی
کنون بنده‌یی ناسزاوارِ گست[۱۲] … بیامد به تخت کیان[۱۳] برنشست
همی داد خواهم[۱۴] ز بیدادگر … نه افسر، نه تخت و کلاه و کمر!
هر آنکس که او برنشیند به تخت … خرد دارد[۱۵] و نامداری[۱۶] و بخت،
شناسد که این تخت و این فرّهی[۱۷] … که را بود و[۱۸] دیهیم[۱۹] شاهنشهی!
مرا[۲۰] اندرین کار یاری کنید! … برین[۱۱] بی‌وفا[۲۲] کامگاری کنید!
که پوینده[۲۳] گشتیم[۲۴] گرد جهان … به شرم آمدیم[۲۵] از کِهان و مِهان

چو قیصر بران[۲۶] سان سَخُن‌ها شنید … به رخساره شد چون گلِ[۲۷] شَنبلید!
گلِ[۲۸] شنبلیدش پر از ژاله[۲۹] گشت[۳۰]! … زبان[۳۱] و روانش[۳۲] پر از ناله گشت[۳۰]!
چو آن نامه[۳۳] برخواند، بفزود درد … شد آن تخت[۳۴] بر چشم او لاژورد[۳۵]!

۱ـ ل: چنان؛ (ل۳: جهان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ ل: کزان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـ ق: برکشید؛ (لی: ورا بنده کرد) ۴ـ ل، ق (نیز ل۳، و، آ): آن؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۵ـ ل۲ (نیز لن۲، ب): نبود؛ (لی: شود؛ ل۳: ببد) ۶ـ ک، ل۲ (نیز لی ـ آ): آنچه ۷ـ ک: بودش؛ (ق۲، ل۳: بُد در؛ لی: کردی) ۸ـ ل: همی رو؛ ق: روا روی؛ ل۲ (نیز لن): وز رو؛ (ق۲: ازو رو؛ ل۳: ز ایرج؛ لن۲: وزانرو)؛ متن = س، ک (نیز لی، پ، و، آ، ب) ۹ـ (ب: در) ۱۰ـ ک: ازین؛ (و، لن۲: برین) ۱۱ـ ل: تخم دوده؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۶۲ـ۱۱۷۱): فحمد اللّه و أثنی علیه و قال: إن برویز یواصل بالدعاء، و یقول: لایخفی علی علمک المحیط أن تخت مملکة إیران، من عهد أفریذون الی یومنا هذا، لم یبرح کان مصونا من أن تمتدّ الیه أیدی النوائب أو ترمقه عین الحوادث (بیت‌های ۱۱۶۴ـ۱۱۶۷ را ندارد)؛ س، ق۲ پس از بیت ۱۱۷۱ افزوده‌اند:

همه بنده بودند این دوده را … نکرد ایچ بنده تن آلوده را

۱۲ـ ل ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ): گشت (پساوند نادرست است)؛ (پ: پست؛ ب: بست)؛ متن = (و) ۱۳ـ ق (نیز ق۲): کیی؛ لی بیت‌های ۱۱۷۲ـ۱۲۹۷ را ندارد ۱۴ـ ل (نیز ق۲): خواهد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل، س، ق (نیز ب): باید؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۱۶ـ (ق۲: نام و رادی) ۱۷ـ س (نیز ب): فرّ و مهی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، آ، ب): <و>؛ متن = س، ک (نیز لن، ل۳ ـ لن۲) ۱۹ـ ک: دیهیم و ۲۰ـ (ب: مگر) ۲۱ـ ق: بدان؛ ک (نیز ق۲): بران؛ (آ: بدین)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب) ۲۲ـ (لن۲: بدین وفا)؛ بنداری (۱۱۷۲ـ۱۱۷۶): و قد خرج الآن علینا عبد من عبیدنا فتسنمه، و سلمه الیه أعداؤنا فتسلمه. و قد اعتصمت الآن بحبلک متظلما منه، و مستعدیا علیه. فأجیبوا نداء الصارخ، و انصرونا علی هذا الغادر ۲۳ـ (لن۲: سرگشته) ۲۴ـ س (نیز ب): باشیم؛ (ل۳: گشتم به؛ آ: گستهم)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۵ـ (ل۳: آمدم؛ آ: آیدم)؛ بنداری: فقد أخجلتنا هذه الأحدوثة بین الأصاغر و الأکابر ۲۶ـ س (نیز آ، ب): برین؛ ق، ک (نیز ل۳): بدان؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۷ـ (ل۳، لن۲: گل و) ۲۸ـ س (نیز پ، آ، ب): گل و؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲۹ـ ل، ق (نیز ل۳، آ): لاله؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۳۰ـ ل (نیز ق۲): شد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ (لن: زفان) ۳۲ـ ق: روان و زبانش؛ بنداری: فلما قرع هذا الاستصراخ سمعه اصفرّ وجهه، و اضطرب قلبه ۳۳ـ ل۲: ماه؛ (لن۲: <نامه>) ۳۴ـ ک: کاخ؛ (آ: روز) ۳۵ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری: ثم ناوله الکتاب. و لما فض ختمه، و عرف مضمونه ضاعف داءه و همه





به خُرّاد بُرزین جهاندار گفت … که این نیست بر[۱] مرد دانا نهفت،
مرا خسرو از خویش[۲] و پیوند بیش[۳]! … ز جانِ سخنگوی[۴] دارمش[۵] پیش!
سِلیحست[۶] و هم گنج و[۷] هم لشکرست … شما را ببین[۸] تا چه اندرخورست!
اگر دیده خواهد[۹] ندارم دریغ … که دیده به از گنجِ[۱۰] دینار و تیغ!

دبیر جهاندیده را پیش خواند … بر آن[۱۱] پیشگاهِ بزرگی[۱۲] نشاند
بفرمود تا نامه پاسخ نبشت[۱۳] … بیاراست چون مرغزارِ بهشت!
ز بس بند[۱۴] و پیوند و[۱۵] نیکوسَخُن … از آن[۱۶] روز تا روزگارِ کَهُن!
چو گشت از نبشتن[۱۷] نبیسنده[۱۸] سیر … نگه‌کرد قیصر سُواری دِلیر،
سَخُن‌گوی و روشن‌دل و[۱۹] یادگیر … خردمند[۲۰] و گویا و گُرد و دبیر،
بدو گفت: رو پیش خسرو بگوی[۲۱] … که ای شاهِ بینادل و راه‌جوی[۲۲]،
مرا هم سِلیحست[۲۳] و هم مرد و[۲۴] گنج … ـ نیاورد باید کسی را به رنج[۲۵]! ـ،
وُگر نیستیمان[۲۶]، ز هر کشوری … درم خواستیمی[۲۷] ز هر مهتری،
بدان تا تو از روم با کام خویش[۲۸] … به ایران گذشتی[۲۹] به آرام خویش[۲۸]!
مباش اندرین بوم[۳۰] تیره‌روان … که اینست[۳۱] کردارِ چرخِ روان[۳۲]،

۱ـ (آ: با)؛ در و این بیت پس از بیت ۱۱۸۴ آمده است ۲ـ ل: یار؛ س (نیز ب): جان؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳ـ ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): خویش؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، پ)؛ ق: که خسرو مرا همچو فرزند خویش؛ (و: مرا گفت خسرو ز پیوند خویش) ۴ـ ق (نیز آ): گرامیش؛ (پ: جان و سخن نیز) ۵ـ (آ: داریم) ۶ـ س (نیز و، لن۲): سلاحست ۷ـ (آ: <و>) ۸ـ س (نیز ب): بتن؛ (لن: بدین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ ل (نیز پ، ب): خواهی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): گنج و؛ متن = ل، س (نیز و)؛ بنداری (۱۱۸۱ـ۱۱۸۴): ثم قال لخرّاذ: إن برویز أعز علینا من أرواحنا، و نحن لانبخل علیه بشیء من خیلنا و رجالنا و کنوزنا و أموالنا؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ نامهٔ خسرو پرویز از نزد قیصر روم ۱۱ـ ق (نیز ق۲): بدان ۱۲ـ ق (نیز ق۲): بلندی؛ (آ: پیشگاهش به زانو) ۱۳ـ ل، س، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲، ب): نوشت؛ متن = ک (نیز ق۲، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۱۴ـ (پ، لن۲، ب: پند؛ آ: عهد) ۱۵ـ ک (نیز آ): <و> ۱۶ـ س (نیز ب): این؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم أمر الکاتب فکتب جواب کتاب برویز، و شحنه بالإلطاف، مقابلا مطلوبه بالإسعاف ۱۷ـ ل، س، ق (نیز ل۳، و، لن۲): نوشتن؛ ل۲: نویسنده؛ (ب: نوشته)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، آ) ۱۸ـ ل، س، ق (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، ب): نویسنده؛ ل۲: نوشتن؛ متن = ک (نیز پ، آ) ۱۹ـ (ق۲: با دانش و)؛ ق: خردمند روشن‌دل؛ (و: سخن‌گوی روشن‌دل) ۲۰ـ ق: هنرمند؛ در س، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۱ـ (و: بگو) ۲۲ـ س (نیز ل۳، و، آ، ب): <و> راست‌گوی (و: گو)؛ ق (نیز ق۲): <و> چاره‌جوی؛ ک، ل۲ (نیز لن، لن۲): <و> تازه‌روی؛ متن = ل (نیز پ) ۲۳ـ س (نیز و): سلاحست ۲۴ـ ل: زر به؛ ق: شهر و؛ پ: زور و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ ل۲: جنگ (!)؛ س (نیز ب): با تو رنج؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ پ پس از این بیت افزوده است:

ترا هر چه باید بیاریم زود … نه خواهش ز کسمان بباید نمود

۲۶ـ س (نیز لن، لن۲، ب): نیستی تا؛ ق: نیستمانی؛ ل۲: نیست بر ما؛ (ق۲: نیستی این؛ آ: نیستی از)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، پ، و) ۲۷ـ ک (نیز پ، و): خواستیمان؛ ل۲ (نیز لن۲): خواستی من؛ (ل۳: خواستمانی؛ ب: خواهمی و)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، آ) ۲۸ـ (و، لن۲، آ: دل) ۲۹ـ ل۲: گذاری؛ (ق۲: خرامی) ۳۰ـ ل۲: کار ۳۱ـ ل: چنین است؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ (و: جوان)

که گاهی پناهست[1] و گاهی[2] گزند  گهی با زبانیم و[3] گه سودمند[4]!
کنون تا سِلیح و سپاه[5] و درم  فراز آورم[6]، تو مبادی[7] دُژم!
برِ خسرو[8] آمد فرستاده‌مرد  سَخُن‌های قیصر همه[9] یاد کرد

ز بیگانه[10] قیصر بپرداخت جای  پُر[11]اندیشه بنشست با رهنمای
به موبد چُنین گفت کین[12] دادخواه  ز گیتی گرفته‌ست ما را پناه[13]،
چه سازیم[14] تا او بنیرو شود  وُزین کهترِ بد[15] بی[16]آهو شود؟
به قیصر چُنین گفت پس رهنمای[17]  که از فیلسوفانِ پاکیزه‌رای[18]،
بباید تنی چند بیداردل  که بندند با ما بدین[19] کار دل!
فرستاد کس[20] قیصر نامدار  برفتند[21] از آن[22] فیلسوفان چهار[23]
جوانان و پیران رومی[24]نژاد  سَخُن‌های دیرینه کردند یاد،
که ما تا[25] سکندر بشد زین جهان  از[26] ایرانیانیم[27] خسته‌نهان[28]،
ز بس غارت و جنگ و آویختن  همان بی‌گنه خیره خون[29] ریختن،
کنون پاک‌یزدان ز[30] کردار بد  به پیش اندرآوردشان[31] کار بد،
یکی خامشی برگزین از[32] میان[33]  چو[34] شد کُندرو[35] بختِ[36] ساسانیان[37]!

۱ـ(آ: پناهند) ۲ـ(ل۳: پناه آورد گه) ۳ـل۲: <و>؛ک: زیانست؛ س۲: نشاط‌اند و؛ (ق۲: زیان و؛ آ: زیانم)؛ متن = س،ق (نیز لن،ل۳،و، لن۲،ب) ۴ـل (نیز پ): گهی ناز و نوش است و گاهی شرنگ (پ: کمند؛ در ل به کمند تصحیح شده است) ۵ـس (نیز و،ب): سپاه و سلاح؛ ل۲: سپاه و سلیح؛ (لن۲: سلاح و سپاه) ۶ـ(لن: آوری) ۷ـل: نباشی؛ (لن: مبادا؛ ق۲: مباشی)؛ س۲: خود مباشم؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۱۸۷ـ۱۱۹۶): و اختار من أصحابه رجلا موصوفا بكمال العقل، و وفور الفضل، و أنفذه به اليه، و أمره بأن يقوّی قلبه، و يبسط أمله، و يضمن له عنه أنه ينصره و يردّه الی دار ملكه و مستقرّ تخته ۸ـ(و: قیصر) ۹ـ(آ: همی)؛ بنداری: فسار الرسول ۱۰ـق (نیز و): پس آنگاه ۱۱ـ(در پ، لن۲،آ با سه نقطه؛ و: به)؛ ب این بیت را ندارد ۱۲ـس (نیز ب): این؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـک: سپاه ۱۴ـل: بسازیم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): وزین (ک،پ: وزان) ننگ (ل۲: نیک) کهتر (س، س۲،ب: کمتر؛ ل۳: و زشتی؛ لن۲: تنگدستی)؛ متن = ل ۱۶ـس: به؛ بنداری (۱۱۹۸ـ۱۲۰۰): و خلا قیصر بوزیره و صاحب سره و قال له: إن هذا قد استجار بنا و اعتصم بحبلنا فكيف التدبير فی أن نبلغ مراده، و ننتقم له من جوبين الخارج عليه؟ ۱۷ـک: نامدار ۱۸ـک: کار ۱۹ـس،س۲ (نیز ق۲،ل۳،پ،لن۲،ب): درین؛ ل۲: برین؛ متن = ل،ق،ک (نیز لن،و،آ)؛ بنداری: فقال الوزير: استحضر جماعة من الفلاسفة حتی نشاورهم فی ذلک ۲۰ـک: فرستادهٔ؛ (و: بخواند آن زمان) ۲۱ـس،ق (نیز ب): ببردند؛ متن = ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،آ) ۲۲ـل: زان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ق۲: که از فیلسوفان بیارند چهار؛ و: از آن فیلسوفان تنی سه چهار) ۲۴ـس (نیز ب): روشن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل۳: که تا ما) ۲۶ـل ـ س۲ (نیز ق۲،لن۲،آ): ز؛ متن = (لن،ل۳،پ،و،ب) ۲۷ـس (نیز ب): ایران بماندیم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،و،ب): روان؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق۲،پ،لن۲،آ) ۲۹ـ(ل۳: بی‌گنه خونها!)؛ بنداری (۱۲۰۳ـ۱۲۰۶): فأحضروا أربعة أنفس من أعيانهم و ساداتهم ففاوضهم فی ذلک. فقالوا: أيها الملک! إنا من عهد الاسكندر لم نسترح يوما من شر الايرانيين لكثرة ركضاتهم الی بلادنا، و شنهم الغارات علينا و سفكهم و فتكهم ۳۰ـس۲: به ۳۱ـ(و: اندرونستشان)؛ بنداری: و الآن قد أحاط الله بهم، و أذاقهم جزاء فعلهم ۳۲ـق (نیز پ): زین ۳۳ـس۲: اندر آن ۳۴ـک (نیز ق۲): که ۳۵ـ(لن: کندو!؛ ب: کاندران) ۳۶ـل۲: تخت ۳۷ـق (نیز و): ایرانیان؛ بنداری: فآثر السكوت فقد قرب انقضاض أساس الدولة الساسانية





اگر[1] خسرو آن خسروانی‌کلاه  به دست آورد، سر برآرد به ماه،
هم اندر زمان باژ خواهد ز روم  به پای[2] اندرآرد[3] همه[4] مرز و بوم!
کنون درخورِ خود[5] خرد یاد دار!  سَخُن‌های[6] ایرانیان باد[7] دار!

ازیشان چو بشنید قیصر سَخُن  یکی دیگر[8] اندیشه افگند بُن:
سُواری فرستاد نزدیک شاه  یکی نامه بنبشت[9] و بنمود[10] راه،
ز گفتارِ بیدار[11]دانندگان  سَخُن‌های دیرینه[12] خوانندگان
چُن[13] آمد بنزدیک خسرو سُوار  بگفت آنچ[14] بشنید با[15] نامدار،
همان[16] نامه‌ی قیصر او را سپرد[17]  سَخُن‌های قیصر[18] برو برشمرد[19]!
چو خسرو بدید[20] آن[21] دلش تنگ شد  رخانش از[22] اندیشه بی‌رنگ شد!
چُنین داد پاسخ که گر زین[23] سَخُن  که پیش آمد از روزگارِ کَهُن،
همی[24] بر دل این یاد باید گرفت  همه رنج‌ها[25] باد باید گرفت!
گرفتیم[26] و گشتیم ازین[27] مرز[28] باز[29]  شما را مبادا به[30] ایران[31] نیاز[32]!
نگه کن کنون تا نیاگان[33] ما  گزیده جهاندار[34] پاکان[35] ما،

۱ـ(و: که گر) ۲ـل: پا ۳ـ(ق۲: آورد این) ۴ـ(آ: بدین) ۵ـق: این؛ س،ک،ل۲،خو۲(نیز لن ـ ب): گرین (ل۲،آ،ب: کزین) در (س،س۲،آ،ب: در خرد) با؛ متن = ل (← ق) ۶ـک: سخنها از ۷ـل۲ (نیز ل۳،ب): باد (!)؛ بنداری: و اعلم أن برويز هذا إن عاد الی مستقرّه واعتصب بتاجه عاد الی خلقه المذموم، و طلب فی الحال خراج الروم (= ۱۲۰۹ـ۱۲۱۰)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: پیغام و نامهٔ قیصر بنزد خسروپرویز ۸ـ(ل۳: تازه)؛ ق۲ بیت‌های ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و س۲ بیت‌های ۱۲۱۲ـ۱۲۱۷ را ندارند ۹ـل ـ ل۲ (نیز لن،ل۳،لن۲،آ، ب): بنوشت؛ (و: بنمود)؛ متن = (پ) ۱۰ـل۲ (نیز پ): پیمود؛ (و: بنوشت؛ آ: آمد به) ۱۱ـس،ک،ل۲ (نیز لن،ل۳،و ـ ب): آن (آ: این) پیر؛ متن = ل (نیز ق۲،پ) ۱۲ـ(پ: داننده)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۱۲ـ۱۲۱۴): فلما سمع قیصر ذلک کتب كتابا الی برويز، و أرسل اليه رسولا، و أعلمه بما جری بينه و بين علماء الروم ۱۳ـل، س،ک،ل۲ (نیز لن ـ لن۲): چو؛ متن = (آ) ۱۴ـک،ل۲ (نیز ل۳ ـ آ): آنچه ۱۵ـس،ک (نیز ق۲،ل۳،پ،و،آ): از آن؛ ل۲ (نیز لن،لن۲): از؛ متن = ل؛ ق،ب این بیت را ندارند ۱۶ـل۲: همه ۱۷ـس ـ ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳، و ـ ب): آورد پیش؛ متن = ل (نیز پ) ۱۸ـ(پ: سخنها یکایک) ۱۹ـس ـ ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و ـ ب): سخن راند (ق،ل۳،لن۲: گفت) با او (ق: وی) ز (س،ک،لن: از) اندازه بیش؛ متن = ل (نیز ← پ)؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

به پیروزی اندر چنین گش شدی  از اندیشهٔ گنج سرکش شدی

۲۰ـق،ک (نیز آ): شنید ۲۱ـ(آ: این) ۲۲ـل ـ ل۲ (نیز ل۳ ـ آ): ز؛ متن = (لن،ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۳ـق: کزینسان؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ ب پس از این بیت افزوده است:

بگفت آنچه بشنید از آن نامدار  چو آمد بنزدیک خسرو فراز (!)

۲۴ـ(ق۲،ل۳،لن۲،آ: همه) ۲۵ـس،ل۲ (نیز ب): رنج ما؛ (آ: سخنها همه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ(لن۲: که رفتیم) ۲۷ـل: زین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـل۲: رزم ۲۹ـس (نیز ب): گستهم ازین رزم یاد (ب: باز) ۳۰ـس۲: از ۳۱ـک (نیز ق۲): به ایران مبادا ۳۲ـس: نژاد؛ لن این بیت را ندارد؛ در پ این بیت پس از بیت ۱۲۲۲ آمده است ۳۳ـل۲: نیادان (!) ۳۴ـک،س۲ (نیز ق۲،پ،آ): جهاندار و؛ متن = س،ل۲ (نیز لن،ل۳،و،لن۲) ۳۵ـل۲: با کار (!)؛ ل،ق،ب این بیت را ندارند

به بیداد کردند جنگ[1] ار به داد … نگر تا ز پیران[2] که دارد به[3] یاد،
سزد گر بپرسی[4] ز دانای روم … که این بد[5] ز زاغ[6] آمده‌ست ار ز بوم[7]؟
که هر[8] کس که از روم[9] شد سرفراز[10] … همی ز[11] آفریننده شد بی‌نیاز!
نیاگان ما نامداران[12] بُدند … به گیتی‌درون[13] کامگاران[14] بُدند،
نبرداشتند[15] از کسی[16] این گُشی[17] … بلندی و تندی[18] و بی‌دانشی!
کنون این سَخُن‌ها نیارد[19] بها … که[20] باشد[21] سر اندر[22] دَم اژدها!
یکی سوی قیصر بر از من درود … بگویش که گفتار بی[23] تار و پود[24]،
بزرگان نیارند[25] پیش خرد … به فرجام هم نیک و بد بگذرد!
ازین پس نه آرام جویم[26] نه خواب … مگر برکشم دامن از تیره‌آب[27]
چو رومی نیابیم[28] فریادرس … بنزدیک خاقان فرستیم کس
سَخُن هرچ[29] گفتم[30] همه خیره بود[31] … که آبِ روان از بنه تیره بود[31]!
فرستادگانم چو آیند[32] باز … بدین شارستان[33] در[34] نمانم[35] دراز!
به ایرانیان[36] گفت: فرمان کنید! … دل خویش را[37] زین سَخُن مشکنید!
که یزدان پیروزگر یار ماست! … جوانمردی و مردمی کار ماست[38]!

گرفت آن[39] سَخُن بر دل خویش خوار … فرستاد نامه[40] به دست[41] نَخوار[42]

۱ـ(و: ز بیداد کردن بدید) ۲ـک: نیران ۳ـ(و: تا که دارد ز پیران)؛ ق (نیز ق۲): ز کردار (ق۲: گردان و) پیران که کردند؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ ل، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۲۱۵ـ۱۲۲۲): فلما وصل الرسول الی برویز عظم علیه ذلک فقال: إنا ما قاتلنا کم قط ابتداء، و لم نحار بکم ظلما و اعتداء ۴ـل: بپرسد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ(و: که کینه) ۶ـل، ق، ک (نیز ق۲، لن۲): راغ (!) ۷ـق: روم؛ (ب: کوی!؛ آ: که بیدادی آمد از آن مرزوبوم)؛ بنداری: و حقیق أن تسأل عالم الروم حتی تعلم أن الشر ظهر من الزاغ أو البوم ۸ـ(پ: نه هر؛ و: هر آن) ۹ـل: در رزم؛ (پ: در روم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـق: بی‌نیاز ۱۱ـ(ق۲، و: هم از)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـ(ق۲: سرفرازان؛ ل۳، و، لن۲: تاجداران) ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): به دهر اندرون؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۱۴ـ(ق۲، و: شهریاران) ۱۵ـ(ل۳: نپرداختند) ۱۶ـ(ق۲: نبرداشتندی ز کس) ۱۷ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): سرکشی؛ متن = ل (نیز پ) ۱۸ـ(ق۲: کندی) ۱۹ـس، ل۲ (نیز ق۲، آ، ب): ندارد؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲) ۲۰ـ(ل۳: چو) ۲۱ـس، ل۲ (نیز لن۲، ب): دارد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـس: نگه از؛ (ب: سرت از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـل: من؛ (و: ما)؛ متن ← ۲۴ـ(ق۲: ز گفتار بی بر چه سود)؛ س۲: به گفتار گویش چه بی تاره بود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـس: تازنده؛ (آ: بیارند؛ ب: تارنده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل، و نقطه ندارد)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۶ـ(ل۳: نه آرام جویم ازین پس) ۲۷ـل: آفتاب؛ س۲: مرد آب (← مرده آب؟)؛ (لن۲: تیره خواب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـس (نیز ب): نیاید به؛ (ق۲: نبینیم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۳۰ـق: گفتی؛ س۲: گفتند ۳۱ـل: شد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـ(و، لن۲: بخوانید) ۳۳ـل۲ (نیز ل۳، پ، ب): شارسان ۳۴ـس: پس؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، ب): من؛ (و: تا)؛ متن = ل (نیز پ، آ) ۳۵ـس (نیز ق۲): نباشم؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۳۶ـل (نیز پ): ایران (!) ۳۷ـ(ل۳، و: خویشتن)؛ س، ل۲، ب این بیت را ندارند ۳۸ـبنداری (۱۲۲۴ـ۱۲۳۵): ثم إن کنتم لاتعرفون حق وفادتنا الیکم، و لاتصرخون المستجیر بکم فإنا اذا عاد أصحابنا خرجنا من بلادکم، و قصدنا الخاقان و استنجدناه ۳۹ـل، س۲ (نیز و، لن۲): این؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۰ـ(ل۳: پاسخ) ۴۱ـ(ق۲: بنزد) ۴۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): سوار؛ ق (نیز پ): تخوار؛ متن = ل؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است





برین گونه‌بر نامه‌یی خود نبشت[1] … نیامدش یاد از درِ[2] خوب و زشت!
بیامد ز[3] نزدیک خسرو نَخوار[4] … چُنین تا درِ[5] قیصرِ نامدار
چو قیصر نگه کرد و نامه بخواند … ز هر گونه اندیشه بر دل[6] براند[7]
وُ زان[8] پس به دستور پُرمایه گفت … که این رازها[9] بازخواه[10] از نهفت:
نگه کن که خسرو بدین کارزار[11] … شود شاد اگر[12] پیچد از روزگار[13]؟
گر ایدونک[14] گویی که[15] پیروز نیست … از این[16] پس وُرا[17] نیز نوروز نیست،
بمانیم[18] تا سوی[19] خاقان شود … چو بیمار شد، نزد[20] درمان شود!
ور[21] ایدونک[22] پیروزگر باشد اوی[23] … به شاهی بسان پدر[24] باشد اوی[23]،
همان به کز ایدر شود با سپاه … مگر[25] کینه در دل ندارد نگاه[26]!
چو بشنید دستور دانا سَخُن … بفرمود تا[27] زیج‌های[28] کَهُن،
ببردند[29] مردان[30] اخترشناس … سَخُن راند تا ماند از شب[31] سه پاس،

۱ـس، لن، لن۲: نوشت؛ ل: برنوشت؛ (ق۲: پاسخ او نبشت؛ ب: نامه باید نوشت؛ آ: نام خود برنوشت؛ پ: مران نامه را زود پاسخ نوشت)؛ متن = ک، ل۲ (نیز ل۳؛ ← س) ۲ـس (نیز ب): اندر آن (ب: این)؛ ل (نیز ق۲، پ): ز هر گونه‌یی اندرو؛ ک: که آمدش یاد از بر؛ متن = ل۲ (نیز ل۳، لن۲، آ)؛ ق، س۲، و این بیت را ندارند؛ بنداری: فردّ الرسول بهذا الجواب؛ س۲ بجای آن افزوده است:

برو یکسره پندها بود بار … فرستاد نامه بدست سوار

۳ـل۲ (نیز ق۲، آ): به ۴ـل، ک، س۲: سوار؛ س، ق (نیز ل۳، پ، لن۲، ب): تخوار؛ در لن حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، آ) ۵ـک: بر؛ و این بیت را ندارد ۶ـس۲ (نیز پ): در دل؛ س: اندیشهٔ خود؛ (ق۲، و: اندیشهٔ دل)؛ ق: ز کار گذشته سخنها؛ متن ← ۷ـس۲: نشاند؛ (ب: اندیشهٔ خوب راند؛ آ: گونه‌ای بر دل اندیشه راند)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲) ۸ـل (نیز ق۲): از آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـل: را؛ (و: ما)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): بازجوی؛ متن = ل، ق؛ س، ک، ل۲، س۲، ق۲، ل۳، پ، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

ردانرا و کنداوران را (پ: کنداگران را؛ ل۲: همه نامداران خود را؛ ب: همه نامداران رومی) بخوان (س، ل۲، س۲: بخواند) … ز کار گذشته فراوان بران (س، ل۲، س۲: براند)

ل، ق، لن، و، لن۲ این بیت را ندارند ۱۱ـس۲ (نیز ق۲): درین روزگار ۱۲ـس۲ (نیز لن): ار؛ (ل۳: وگر؛ و: یا) ۱۳ـس۲ (نیز ق۲): کارزار؛ بنداری: و لما وصل الی قیصر و وقف علی کلام برویز خلا بوزیره و قال: انظروا فی أحکام النجوم الثواقب، و استشفّوا أستار العواقب؛ در ل پس از این بیت، بیت ۱۲۵۳ آمده است؛ س پس از این بیت افزوده است:

همه نامداران رومی بخواند … ز کار گذشته فراوان براند (← ۱۲۴۰پ)

۱۴ـ(ل۳، پ، آ: که) ۱۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): گویند؛ ک: گوئید؛ متن = ل ۱۶ـل (نیز پ): از آن؛ س۲: وزین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس۲: ترا؛ (لن۲: مرا)؛ ل در اینجا سرنویس دارد: دیدن قیصر اختر خسروپرویز را ۱۸ـ(لن۲، ب: نمانیم) ۱۹ـ(ل۳، و، لن۲: پیش) ۲۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ): پیش؛ ق، س۲ (نیز ل۳، و، ب): سوی؛ متن = ل ۲۱ـ(ق۲: گر) ۲۲ـ(ل۳، پ، آ: که) ۲۳ـل ـ ک (نیز ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ)؛ (و: باشیم پیروزگر ـ بود همنشان پدر) ۲۴ـک: نیا؛ لن۲ این بیت را ندارد ۲۵ـق: اگر ۲۶ـس (نیز ب): براه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۲۴۲ـ۱۲۴۵): فإن کان برویز قوی الطالع منصورا علی هذا العدوّ أعنّاه و أمددناه حتی لانزرع العداوة فی قلبه (= ۱۲۴۴ـ۱۲۴۵). و إن کان الأمر علی خلاف ذلک فأعلمونا حتی نخلی سبیله، و نرمی بحبله علی غاربه لیقصد الخاقان أو من أراد (= ۱۲۴۲ـ۱۲۴۳) ۲۷ـق: برفتند با ۲۸ـ(ق۲، لن۲: رنجهای) ۲۹ـس: ببردند و ۳۰ـک: با مرد ۳۱ـق (نیز ق۲): با نامداران؛ (ل۳: تا شب گذشته؛ آ: راندند تا گذشته)؛ بنداری: فأشار الوزیر عند ذلک باستحضار المنجمین

سرانجام مرد ستاره‌شُمَر / به قیصر چُنین گفت کای تاجور[1]،
نگه کردم این[2] زیج‌های[3] کَهُن / کز اختر فلاطون فگنده‌ست بُن[4]،
نه بس دیر شاهی به خسرو[5] رسد / ز[6] شاهنشهی[7] گردش[8] نو رسد[9]،
برین[10] گونه تا سال بر[11] سی‌وهشت / برو گرد تیره نیارد[12] گذشت!
چو بشنید قیصر به دستور گفت / که بیرون شد این راز او[13] از نهفت،
چه گویی، مر او را[14] چه پاسخ دهیم؟ / بدین کار او رای فرّخ نهیم[15]!
گرانمایه‌دستور گفت: این[16] سَخُن / که در آسمان اختر افگند بُن،
به مردی و دانش نبرگاشت[17] کس / جهاندار بادا ترا[18] یار و[19] بس[20]!
چو خسرو سوی مرز[21] خاقان شود / وُرا[22] یار خواهد، تن‌آسان شود،
چو لشکر ز جایی[23] دگر سازد اوی[24] / ز کین تو هرگز نپردازد اوی[24]!
نگه کن تو اکنون که[25] داناتری! / برین[26] آرزوبر[27] تواناتری!
چُنین گفت قیصر که اکنون سپاه / فرستیم ناچار نزدیک شاه[28]،
سَخُن[29] چند پیچی[30]، همان به که گنج / کنم خوار[31] تا دور مانم ز[32] رنج!
همانگه یکی[33] نامه بنبشت[34] زود / بران[35] آفرین[36]، آفرین[37] برفزود،

۱ـ(لن، و: نامور) ۲ـ(و: از) ۳ـل۲ (نیز لن۲): رنجهای ۴ـل۲: کز آخر فلاطون فکندست تن (!)؛ ق این بیت را ندارد ۵ـ(ق۲: خسرو به شاهی) ۶ـ(آ: به) ۷ـ(ل۳، لن۲: شاهنشهان) ۸ـک (نیز ل۳، پ): گردشی؛ (آ: خسرو) ۹ـ(ق۲: همین روز تیره ازو بگذرد)؛ ق این بیت را ندارد ۱۰ـس۲: بران ۱۱ـق-س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): بر سال تا؛ متن = ل، س (نیز ق۲، و، آ، ب) ۱۲ـس۲ (نیز ل۳): نشاید؛ بنداری (۱۲۴۸ـ۱۲۵۱): فلما حضروا أمرهم بالنظر فی طالع برویز ففعلوا، ثم قالوا: إنه، علی اختیار أفلاطون، عن قریب یعود إلیه ملکه و یتقرّر علیه تاجه و تخته، ثم یتمادی ملکه الی ثمان و ثلاثین سنة ۱۳ـل: آرزو؛ ک (نیز ق۲): رازها؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـس-س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳-ب): گوییم و این را؛ متن = ل ۱۵ـس-س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳-ب): یکی (ق، آ: نگر؛ ق۲، پ: همی) تا (ل۲: را) برین (ق، ل۳: بدین) کفته (ق: خسته؛ ق۲، ب: گونه؛ ل۳: رای؛ پ: ریش؛ و: زخم) مرهم (ل۳: فرّخ) نهیم؛ متن = ل؛ در ل این بیت پس از بیت ۱۲۴۱ آمده است ۱۶ـس، ک (نیز لن، پ، آ، ب): آن؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۷ـل: کجا داشت؛ ق (نیز لن۲، آ، ب): نبرداشت؛ س۲: بپرگار؛ (ق۲: ترا داشت)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و) ۱۸ـ(ب: برو) ۱۹ـ(ق۲، پ: <و>) ۲۰ـل: جهانداورت باد فریادرس؛ متن = س-س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ)؛ بنداری: فقال الوزیر عند ذلک لقیصر: إن الرجل مسعود منصور ۲۱ـ(ب: شهر)؛ س: بنزدیک؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن، لن۲، آ: وزو؛ ق۲: ازو)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۳ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲): جای؛ متن = ک (نیز ل۳-ب) ۲۴ـل-ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و) ۲۵ـل، ق، س۲: کنون تو (س۲: تا) که؛ (ق۲، ل۳، پ، و: که اکنون تو)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب) ۲۶ـل، ق، ک (نیز ل۳، پ، و، آ): بدین؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۲۷ـل، ق: ها؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و إن تمدّه أنت التجأ الی الخاقان فأمدّه بالعساکر و الأموال الی أن یتمکن من الملک. و عند ذلک لایقصد إلا قصدک، و لایروم غیر بلاد الروم ۲۸ـل: با پیل و گاه؛ س۲: فرستاد باید بنزدیک شاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق در اینجا سرنویس دارد: نامهٔ قیصر بنزدیک خسروپرویز به پوزش ۲۹ـ(و: چنین) ۳۰ـل (نیز ق۲، پ): گوییم؛ ک (نیز ل۳، و): پیچم؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب) ۳۱ـل: خوا (← خوار) ۳۲ـک: به؛ بنداری، فقال قیصر: الأولی أن نداریه و ننصره و لانخذله ۳۳ـس (نیز ب): که آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و-ب)، بنوشت؛ متن = ک (نیز پ) ۳۵ـ(لن، لن۲: بدان) ۳۶ـ(و: به جان‌آفرین) ۳۷ـل: کافرین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر





که با[1] موبد یک‌دل و[2] پاک‌رای[3] / زدیم از بد و نیک ما پاک[4] رای
ز هر گونه‌یی داستان‌ها[5] زدیم / بران[6] رای پیشینه[7] بازآمدیم
کنون رای و گفتارها[8] شد به بُن / گشادم[9] درِ گنج‌های کَهُن
به قسطنطنیّه فزون زان[10] سپاه / ندارم که دارند[11] کشور نگاه
سَخُن‌ها ز هر گونه[12] آراستیم[13] / ز هر کشوری[14] لشکری خواستیم[13]
یکایک چون آیند، هم در[15] زمان / فرستیم نزد شما[16] بی‌گمان[17]
همه مولش و رای چندین زدن[18] / بدین[19] نیشتر[20] کام شیر آزدن[21]،
از آن بُد که[22] کردارهای کَهُن / همی یاد[23] کرد آنک[24] داند[25] سَخُن،
که[26] هنگام شاپورِ شاه[27] اردشیر / دل مرد برنا[28] شد از رنج[29] پیر[30]،
ز بس غارت و کشتن[31] و تاختن / به بیدادبر کینه‌ها[32] ساختن!
کزو[33] بگذری[34] هرمز[35] و کیقباد / که از داد یزدان[36] نکردند[37] یاد!
ازین مرز ما[38] سی‌ونه[39] شارستان[40] / از[41] ایرانیان شد همه خارستان[40]!

۱ـک: تا ۲ـق، ک، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): یکدل؛ س (نیز ل۳، ب): پاک‌دل؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، پ، آ) ۳ـ(ق۲: رهنمای؛ آ: نیک‌رای) ۴ـل (نیز لن، ق۲): ما باک (در ق۲ حرف سوم بی‌نقطه)؛ س: هرگونه (!)؛ ق: بر باک؛ ک، س۲ (نیز لن۲): ناباک (در س۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳: ها پاک؛ پ: و ناباک؛ و: بی‌باک؛ آ، ب: ناپاک)؛ متن = ل۲ ۵ـق: داستانی ۶ـق، ک، س۲ (نیز ق۲-آ): بدان؛ متن = ل، س (نیز لن، ب) ۷ـق: پیوسته؛ (آ: شایسته) ۸ـ(ل۳: -ما)؛ س (نیز ب): و آن (ب: این) گفتها؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل۲ (نیز لن، لن۲): گشایم؛ ک این بیت را ندارد ۱۰ـل، ک (نیز و): به قسطنیه (و: قسطینیه) در فراوان (ک: فزون)؛ س، ق (نیز لن، ق۲، ب): به قسطنطینه (س: قسطینیه؛ ق: قسطنطنین در) فزون زان؛ ل۲: به قسطنیه در فزون زان؛ س۲: به قسطیطینه زو با فراوان (!)؛ (ل۳: به قسطینیه در فزون زین؛ پ: به قسطینیه اندر فزون زان؛ آ: به قسطنطنیه فراوان، نخست داشته: به قسطنطنه در فراوان)؛ متن = (لن۲؟) ۱۱ـ(ب: داریم)؛ ق: ندارم فزون زان که ۱۲ـ(و: به نیکویی) ۱۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، ب): -تم؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۴ـ(پ: گوشهٔ) ۱۵ـل۲: اندر؛ ق: آید هم اندر ۱۶ـل: نزدیک تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(آ: شادمان)؛ ق: نزدیک شاه جهان؛ بنداری (۱۲۶۱ـ۱۲۶۷): فکتب الیه بخطه کتابا و قال: إنا قد فتحنا أبواب الکنوز العتیقة حتی ننفقها فی رضاک. و نفذنا الی بلاد الممالک فی جمع العساکر. و سیثالون علی حضرتک أفواجا بعد أفواج کالبحر یتبع أمواجا بأمواج ۱۸ـل: رای و چندین شدن؛ (ل۳: همه موبدان رای چندین زدند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـل: برین؛ (ل۳: بدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـک، ل۲ (نیز لن۲، ق۲، ل۳، لن۲، ب): بیشتر (پیشتر)؛ در ل، س، ق حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = (پ، و) ۲۱ـک (نیز ق۲، پ): آژدن؛ (ل۳: آزدند)؛ ل: شیران زدن؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، ب)؛ س۲، آ این بیت را ندارند ۲۲ـق: بدان بد که از ۲۳ـک: <یاد> (!) ۲۴ـ(ل۳، لن۲: آنکه) ۲۵ـق (نیز ق۲): راند؛ س۲، آ این بیت را ندارند ۲۶ـس، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): به؛ ق: چو؛ (ل۳، آ: ز)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۲۷ـس۲: شه ۲۸ـل۲: دانا ۲۹ـ(ب: رزم) ۳۰ـل، س۲ (نیز ل۳، و، ب): سیر؛ متن = س-ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ) ۳۱ـق: کشتن و غارت ۳۲ـ(و: کیمیا)؛ ق۲ بیت‌های ۱۲۷۱ـ۱۲۷۴ را ندارد ۳۳ـ(و: چو زو) ۳۴ـ(ل۳: از آن بگذرد) ۳۵ـق: کسری ۳۶ـق (نیز پ): هرگز ۳۷ـ(و: از دل همه درد کردند)؛ ل پس از این بیت افزوده است:

نیای تو آن شاه نوشین‌روان / که از داد او پیرسر شد جوان
همه روم ازو شد سراسر خراب / چنان‌چون که ایران ز افراسیاب

این بیت‌ها در هیچیک از دستنویس‌های دیگر نیست ۳۸ـک: ها؛ ل۲: تا ۳۹ـل۲: شش ۴۰ـق، ل۲ (نیز ل۳، پ، ب): -سان ۴۱ـس-ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ)

ز خون سران دشت شد[۱] آبگیر / زن و کودکانشان ببردند[۲] اسیر!
اگر مردِ رومی به دل[۳] کین گرفت / نباید که آید ترا زان[۴] شگفت!
خود آزردنی[۵] نیست[۶] در دین ما / مبادا بدی[۷] کردن آیین ما!
ندیدیم چیزی به از راستی / همان دوری از[۸] کژّی و[۹] کاستی!
ستمدیدگان را همه خواندیم[۱۰] / وُ زین[۱۱] در فراوان سَخُن راندیم[۱۰]،
به افسون دل مردمان پاک شد! / همه زهر گیرنده[۱۲] تریاک شد!
بدین[۱۳] برنهادم کزین[۱۴] در[۱۵] سَخُن / نگوید[۱۶] کس از روزگار کَهُن!
به چیزی که گویی تو[۱۷] فرمان کنم[۱۸]! / زبان را[۱۹] به پیمان گروگان کنم[۱۸]!
شما را زبان[۲۰] داد باید همان[۲۱] / که[۲۲] بر[۲۳] ما نباشد کسی بدگمان[۲۱]!
بگویی که تا من بوم[۲۴] شهریار / نگیرم چُنین رنج‌ها سست و[۲۵] خوار!
نخواهم من[۲۶] از رومیان باژ[۲۷] نیز / نبفروشم[۲۸] این رنج‌ها را[۲۹] به چیز!
دگر هرچ[۳۰] دارید[۳۱] ازین[۳۲] مرز و بوم[۳۳] / از[۳۴] ایران کسی نسپَرد[۳۵] مرزِ روم[۳۶]!
برین[۳۷] آرزو نیز[۳۸] بیشی کنید[۳۹] / بسازید[۴۰] با ما[۴۱] و خویشی کنید[۳۹]!
شما را هر آنگه که کاری بود / وُگر ناسزا کارزاری بود،
همه[۴۲] دوستدار[۴۳] و برادر شویم[۴۴] / بود نیز گه‌گه[۴۵] که کهتر[۴۶] شویم[۴۴]!

۱ـ س، ک (نیز لن، پ، لن[۲]، آ، ب): گشت؛ (و: سران شد روان)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]) ۲ـ ق: کودکان نیز بردند؛ س[۲]: کودکان را ببردند ۳ـ (ق[۲]: دگر) ۴ـ ل، س، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، ب): آن؛ ک (نیز ق[۲]، و): این؛ س[۲] (نیز ل[۳]، آ): زین؛ متن = ق (نیز پ) ۵ـ س[۲]: آزار را؛ (پ، ب: آزاردن؛ ق[۲]: که آزار خود) ۶ـ (و: نباشد خود آزار) ۷ـ ل[۲]: بدین ۸ـ (آ: مبادا ز ما) ۹ـ (لن[۲]: <و>)؛ بنداری (۱۲۶۸ـ۱۲۷۷): و لم یکن هذا التوانی إلا من أجل تذکرنا ماتم علینا من الملوک الماضین، من رکضاتهم الی بلادنا و فتکاتهم برجالنا ۱۰ـ ل (نیز و): ـم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ (ق[۲]: ازین) ۱۲ـ س: گزَنده؛ ق (نیز و): که زهر گزاینده؛ س[۲]: ز زهر همه پاک؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـ ل (نیز لن، پ، لن[۲]، ب): بدان؛ س، ک، س[۲]: برین؛ ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ): بران؛ متن = ل[۲] ۱۴ـ ق: کزان؛ س[۲]: درین ۱۵ـ (آ: پس)؛ ک (نیز ق[۲]): برنهادند یکسر ۱۶ـ ک: نگیرد؛ (آ: بگوید)؛ بنداری (۱۲۷۸ـ۱۲۸۰): و الآن قد استحضرنا الذین کانوا متألمین من آثار سطواتکم فانتزعنا ما کان فی قلوبهم من غل، و ظهرنا بواطنهم من کل حقد، و قرّرنا ألا یذکروا ما مضی فی الزمان الأوّل ۱۷ـ س (نیز لن): گوئید؛ ق: گفتی تو؛ س[۲]: گویید که؛ (لن[۲]، ب: گوئیت؛ آ: گویند)؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و) ۱۸ـ س، ک (نیز لن، ل[۳]، پ، و، ب): کنند؛ ق (نیز لن[۲]): کنیم؛ ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، آ): کنید؛ متن = ل ۱۹ـ ل: روان (← زوان؟) را؛ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): روان (← زوان؟)ها؛ متن = ک (نیز و) ۲۰ـ (لن: زفان) ۲۱ـ س: کنون ـ رهنمون؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـ ک: <که> ۲۳ـ (ل[۳]: با) ۲۴ـ (ل[۲]: شوم؛ آ: بامن بود) ۲۵ـ ق: <و> ۲۶ـ ل: نخواهیم؛ (و: نخواهی تو؛ لن[۲]: نخواهم <من>؛ آ: نجویم من)؛ متن = س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، ب) ۲۷ـ (ل[۳]: نه از رومیان باژ خواهیم) ۲۸ـ (و: بنفروشی) ۲۹ـ (آ: نه این رنجها را فروشم)؛ بنداری (۱۲۸۱ـ۱۲۸۴): و یکونوا ممتثلین لأوامرک، داخلین تحت طاعتک، و یحالفوک و تحالفهم علی أنک ما دمت علی تختک لاتطالب الروم بخراج ۳۰ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۳۱ـ ک (نیز آ): دارند ۳۲ـ ل: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـ س[۲]: روی بوم؛ (و: مرز روم) ۳۴ـ ک (نیز ق[۲]، و): ز ۳۵ـ س[۲] (نیز آ): نشمرد؛ ک: ایران‌زمین نشمرد ۳۶ـ س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، آ): بوم روم؛ س[۲]: مرز و بوم؛ متن = ل، ک (نیز ل[۲]، پ، ب)؛ (و: ویران گیتی و آباد بوم)؛ ق این بیت را ندارد ۳۷ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، ب): بدین؛ (و: بران)؛ متن = ل، س، ک، ل[۲] (نیز پ) ۳۸ـ ل: آرزوهام؛ (آ: آشتی نیز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۹ـ (و: کنی) ۴۰ـ س[۲]: نیارید ۴۱ـ (و: که با ما بسازی؛ آ: بیارند و پیوند)؛ ق این بیت را ندارد ۴۲ـ س[۲]: همان ۴۳ـ (آ: دوستار) ۴۴ـ س[۲]: شود؛ (ق[۲]: شوند) ۴۵ـ ل (نیز ل[۳]): گاهی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۶ـ س، ل[۲] (نیز لن، ب): مهتر؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، آ)؛ (ق[۲]: گهی که شوی گاه مهتر)





چو گردید ازین[۱] شهر ما[۲] بی‌نیاز / به دلتان[۳] همه[۴] کینه آید فراز[۵]
ز تور و ز سلم اندرآید[۶] سَخُن / وُزان[۷] بیهده[۸] روزگارِ کَهُن
یکی عهد[۹] باید[۱۰] کنون استوار[۱۱] / سزاوار[۱۲] مُهری برو[۱۳] یادگار[۱۴]،
کزین باره از[۱۵] کین ایرج سَخُن / نرانیم و از[۱۶] روزگار کَهُن[۱۷]!
ازین[۱۸] پس یکی[۱۹] باشد ایران و روم / جدایی نجوییم[۲۰] ازین[۲۱] مرز و بوم!
پس پرده‌ی ما یکی دخترست / که از مهتران در[۲۲] خرد بهترست[۲۳]،
بخواهید[۲۴] بر پاکی[۲۵] دینِ ما / چُنان‌چون بود راه[۲۶] و آیینِ ما،
بدان تا چو فرزند قیصرنژاد / بود، کینِ ایرج نیارد[۲۷] به یاد[۲۸]!
از[۲۹] آشوب و از[۳۰] جنگ[۳۱] روی زمین / بیاساید[۳۲] و راه جوید به دین[۳۳]!
کنون چون[۳۴] به چشمِ خرد بنگری / مرین را جز از[۳۵] راستی نشمری!
بماند ز پیوند پیمان[۳۶] ما / ز یزدان چُنین‌ست فرمان[۳۷] ما!
ز هنگام پیروز با[۳۸] خوشنواز / همانا[۳۹] که بگذشت روزِ[۴۰] دراز،

۱ـ ل: زین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): ها؛ متن = ل، س[۲] (نیز آ) ۳ـ س[۲]: بدان تا ۴ـ (ق[۲]: همی) ۵ـ (و: کینه‌ها گشت باز)؛ ق این بیت را ندارد ۶ـ ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، آ): آمد؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز ل[۳] ـ لن[۲]، ب) ۷ـ ل (نیز ق[۲]): از آن؛ (و: بران)؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب) ۸ـ (آ: برانیم از آن)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۲۸۵ـ۱۲۹۰): و أن ترد علیهم ما أخذ منهم من البلاد و أن تترک الحقد القدیم، و لا تذکر سلما و أفریذون ۹ـ (لن[۲]: <عهد>) ۱۰ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]، ب): خواهم؛ متن = ل ۱۱ـ (و: راست کار) ۱۲ـ (لن[۲]: سزاوار و) ۱۳ـ ک: بران؛ س[۲]: بدو ۱۴ـ ق: به خط تو ای نامورشهریار؛ ق[۲]، آ این بیت را ندارند؛ در ق بیت‌های ۱۲۹۱ و ۱۲۹۳ پس و پیش شده‌اند و ۱۲۹۲ را ندارد؛ در ک بیت‌های ۱۲۹۱ـ۱۲۹۳ درهم ریخته‌اند: ۱۲۹۳، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲؛ در پ بیت‌های ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲ پس از بیت ۱۳۰۲ آمده‌اند ۱۵ـ س، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، ب): که ما از پی؛ ک: کزین پس کس از؛ س[۲]: کزین پس ترا؛ (ق[۲]، و: که تا (و: ما) زین پس از؛ پ: که ما زین پس از)؛ متن = ل ۱۶ـ س، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، ب): از آن؛ س[۲]: <از>؛ (پ: وزان؛ و: وز)؛ متن = ل، ک ۱۷ـ (ق[۲]: نگوییم کز کین چه افکند بن)؛ ق، ل[۳]، آ این بیت را ندارند؛ در ق[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۸ـ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): وزان؛ (ق[۲]: از آن)؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ، و) ۱۹ـ (پ: <یکی>) ۲۰ـ ق: نباشد؛ ل[۲]، س[۲]: نخواهیم؛ (و: نجوید)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل: زین؛ ق (نیز لن): از آن؛ (و: ز هم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ ل: بر؛ (آ: دختران از؛ ب: مهترت در؛ و: که بر دختران از)؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ) ۲۳ـ س: افسرست؛ ل[۲] (نیز لن، پ، و): مهترست؛ (لن[۲]: درخور افسرست)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ، ب)؛ ق: که از مه‌رخی لایق مهترست؛ س[۲] بیت‌های ۱۲۹۴ـ۱۳۰۹ را ندارد و بجای آنها افزوده است:

کنون تا یکایک ترا خواستیم / زبان را به پندت بیاراستیم

۲۴ـ ق: بخواهند؛ ک (نیز و): بخواهی تو؛ ل[۲]: نخواهید ۲۵ـ ل: بازگی (حرف یکم نقطه ندارد)؛ س: از ما برین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل (نیز ل[۳]): رسم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ (و: ندارد؛ ب: نیاید) ۲۸ـ (ق[۲]: بجای!) ۲۹ـ س، ک، ل[۲] (نیز لن[۲]، آ): ز؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و) ۳۰ـ ل، ق (نیز لن[۲]، آ): وز؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، ب) ۳۱ـ ک: رنج ۳۲ـ (ل[۳]، لن[۲]: برآساید) ۳۳ـ (ق[۲]، ل[۳]، آ: برین)؛ لن این بیت را ندارد ۳۴ـ (ل[۳]، پ: گر)؛ ق: تو اکنون ۳۵ـ ل: بجز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد ۳۶ـ (لن: بمیان؛ لی: پیمان و پیوند) ۳۷ـ (آ: فرجام!)؛ ق این بیت را ندارد ۳۸ـ ل، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): تا؛ در س، ق[۲]، آ نقطه ندارد؛ متن = (پ) ۳۹ـ (ق[۲]، ل[۳]: هم آنگه) ۴۰ـ ل: سال؛ ک (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): روزی؛ ل[۲]: راه؛ متن = س (نیز ق[۲]، لی، پ، و)؛ ق این بیت را ندارد

که سرها بدادند هر دو[1] به باد / -جهاندار پیمان‌شکن خود[2] مباد[3]!
مسیح پیامبر[4] چُنین کرد یاد / که پیچد خرد، چون بپیچد[5] ز داد! -
بسی چاره کرد اندر آن[6] خوشنواز / که پیروز را سر نیاید[7] به گاز،
چو پیروز با او درشتی نمود / ندید اندر آن کار جز[8] تیره‌دود،
شد آن لشکر و تخت شاهی به باد / چو پیچیده[9] شد شاه را سر ز[10] داد!
تو برنایی و نوز[11] نادیده‌کار / چو خواهی که بر یابی[12] از روزگار،
مکن یاری[13] مردِ پیمان‌شکن / که پیمان‌شکن‌کس[14] نیرزد[15] کفن[16]!
بران[17] شاه نفرین کند تاج و گاه / که پیمان‌شکن باشد و کینه‌خواه!
کنون نامه‌ی من سراسر بخوان! / -گر[18] انگشت‌ها[19] چرب داری به‌خوان[20] -
سخُن‌ها نگه دار و پاسخ نبیس[21]! / همه خوبی اندیش و فرّخ نبیس[21]!
نخواهم که این راز داند دبیر / تو باشی نبیسنده و[22] تیزویر[23]!
چو برخوانم این[24] پاسخ نامه را / ببینم دلِ مردِ خودکامه[25] را،
همانگه[26] سِلیح[27] و سپاه و درم / فرستیم[28] تا دل نداری دُژم[29]!
هر آنکس که بر تو گرامی‌ترست / وُگر[30] نزد تو[31] نیز نامی‌ترست،
ابا آنک زو[32] کینه[33] داری[34] به دل / به مردی ز دل کینه‌ها برگُسِل!

۱ـ(ق۲: سه) ۲ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): کس؛ متن = ل ۳ـ(ق۲، آ، ب: چو پیچیده شد شاه را سر (ق۲: دل) ز داد = ۱۳۰۵ب؛ در ب در کناره تصحیح شده است)؛ ق این بیت را ندارد ۴ـل ـ ک (نیز لن، لی ـ آ): پیمبر؛ متن = ل۲ ۵ـک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ): بپیچی؛ ق: دلت چون بپیچی؛ متن = ل، س (نیز لی، و، لن۲، آ)؛ ق۲، ب این بیت را ندارند؛ در آ این بیت پس از بیت ۱۳۰۷ آمده است ۶ـک: اندرین؛ (ل۳: اندرون) ۷ـدر ل، لن حرفهای یکم و دوم نقطه ندارند؛ ک (نیز ل۳): نیارد؛ ل۲: ببزد؛ (آ: برآرد؛ ب: نیامد؛ لی: پیروز سر درنیارد)؛ متن = س (نیز پ، لن۲)؛ ق، ق۲ این بیت را ندارند ۸ـک (نیز لی ـ و، آ): جنگ جز؛ ل: بدید (نقطه ندارد) اندر آن جایگه؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب)؛ ق، ق۲ این بیت را ندارند ۹ـل: بپیچید و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ل۳، و: دل ز؛ آ: نکردند از آن پس کس از شاه)؛ ق، ق۲ این بیت را ندارند ۱۱ـ(ل۳: نیز؛ لن۲: پور) ۱۲ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): که یابی بر؛ (ق۲: ندیده بد و نیک)؛ متن = ل (نیز و)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۱۳ـ(لن: یاری از؛ لی: مده بازی) ۱۴ـس: خود؛ (لی: خاک؛ لن۲: کش؛ آ: شاه)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، ب) ۱۵ـل: بپوشد؛ س، ک، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): نه ارزد؛ (لی: دارد؛ آ: نرزد)؛ متن = (ق۲، پ، و) ۱۶ـ(ل۳: بد بود زانجمن)؛ ق این بیت را ندارد ۱۷ـل، ک: بدان؛ (لی: همان)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب)؛ ل۳، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۲۹۱ـ۱۳۰۸): و تخطب الینا بعض کرائمنا حتی تلتحم بیننا أواصر الرحم، و یتسق شمل العقد المنتظم، ثم تلزم بعد ذلک الوفاء بالعهد فإن التخت و التاج یلعنان من ینقض مبرمات الأیمان ۱۸ـ(پ: که) ۱۹ـک (نیز ق۲): انگشت را؛ ل۲: ان کشتها (← انگشتها) ۲۰ـک: بران؛ ق، آ این بیت را ندارند ۲۱ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): نویس؛ متن = ک ۲۲ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، آ): نویسنده و؛ س (نیز لن، ل۳، و، ب): نویسندهٔ؛ ل۲ (نیز لی): باش ای (لی: این) نویسندهٔ؛ (لن۲: باش ای پسندیدهٔ)؛ متن = ک (نیز پ) ۲۳ـق (نیز ق۲، پ): یادگیر؛ ل۲: پروتیر (← تیزویر)؛ بنداری: و کتبت کتابی هذا بخطی حتی لایقف علیه الکاتب، و لایعلم به الدستور و الصاحب. فتدبر معانیه و احفظ ما فیه ۲۴ـ(لی: خوانیم آن) ۲۵ـس: بدکامه؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۶ـل، س (نیز ب): همانا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس (نیز لی، و): سلاح ۲۸ـ(لی: فرستم که؛ ل۳: فرستمت) ۲۹ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ و، آ، ب): به غم؛ متن = ل (نیز ق۲، لن۲) ۳۰ـ(و: و یا) ۳۱ـ(لی: وزین مهتران) ۳۲ـ(لی: آن کزو؛ ل۳: آنکه او؛ پ، لن۲: آنکه زو؛ آ: آنکه ازو) ۳۳ـس۲: کینه تو ۳۴ـ(ل۳: دارد)





گناهش به یزدان[1] دارنده[2] بخش! / مکن[3] روز بر دشمن و دوست رخش[4]!
چو خواهی که داردت پیروزبخت / جهاندار[5] با لشکر و تاج و تخت،
ز چیزِ کسان دست کوتاه کن[6]! / روان[7] را سوی راستی‌راه[8] کن[6]!
نوازنده‌ی مردمِ خویش باش! / نگهبان کوشنده[9] درویش باش!
چو بخشنده باشی و فریادرس / نیازد به تاج و به تخت تو کس[10]!
ز[11] شاهان هر آنکس که بیدار بود / جهان را ز دشمن نگهدار بود،
ز دشمن[12] ندیدند هرگز[13] بدی / بیفزودشان فرّهِ[14] ایزدی
بزرگی که خواهند[15] پیوند[16] را / تنِ خویش و هم[17] پاک‌فرزند[16] را،
کنون ما یکایک ترا خواستیم / زبان را به پندت بیاراستیم[18]

چو عنوان آن[19] نامه برگشت[20] خشک / برو[21] بر نهادند مُهری ز مُشک،
بران[22] مُهر[23] بنهاد قیصر[24] نگین / فرستاده را داد و کرد آفرین!

## گفتار اندر رسیدن نامه‌ی قیصر روم بنزدیکِ خسروپرویز[25]

چن[26] آن نامه نزدیک[27] خسرو رسید / ز[28] پیوستن[29] آگاهی[30] نو رسید،
به ایرانیان[31] گفت کامروز[32] مهر / دگرگونه گرددهمی بر سپهر:
ز قیصر یکی نامه آمد بلند[33] / سَخُن گفتنش سربسر سودمند
همی راه جوید که دیرینه[34] کین / ببرّد ز روم و ز ایران‌زمین

۱ـ(آ: به مردی گناهش به) ۲ـس: دادار؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳ـس: بکن؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۴ـق، س۲ (نیز لی، آ): بخش (در س۲، آ حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـل: جهاندار و؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۶ـل: دار؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۷ـک: بدان ۸ـس۲: دانشی راه؛ (و، ب: روشنی راه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـس۲: مسکین و؛ ل این بیت را ندارد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـل این بیت را ندارد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۱ـس۲: که؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(و: به گیتی) ۱۳ـس۲: ندیدند هرگز ز دشمن ۱۴ـ(لی: نگهداشتندی ره)؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ در س۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۵ـس۲: چو خواهند و؛ (پ: بخواهید؛ لن۲: بزرگان بخواهند) ۱۶ـق، س۲ (نیز لی): فرزند ـ پیوند ۱۷ـل۲: و هر؛ ق، س۲ (نیز لی، پ، و، آ): خویش را؛ ک: خویشتن؛ (ق۲: خویش از بهر)؛ متن = س (نیز لن، ل۳، لن۲، ب)؛ ل این بیت را ندارد؛ در ک بیت‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ پس از بیت ۱۳۲۷ آمده‌اند ۱۸ـل این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۳۱۲ـ۱۳۲۴): ثم اکتب جوابه، وثق منی بکل خیر، و أخرج من قلبک کل هم و فکر (۱۳۱۶ـ۱۳۲۴ را ندارد) ۱۹ـل۲: <آن> ۲۰ـس۲: را کرد؛ (ق۲: شد از باد؛ و: کردند) ۲۱ـ(لی: بدو) ۲۲ـس۲ (نیز آ): بدان ۲۳ـک (نیز ق۲): نامه ۲۴ـق: مهتر؛ بنداری (۱۳۲۵ـ۱۳۲۶): ثم ختم الکتاب و نفذه الیه ۲۵ـس: رسیدن نامهٔ قیصر روم بنزدیک خسروپرویز؛ ق: عهدنامهٔ قیصر از خسروپرویز؛ ل۲: نامه نوشتن خسرو به قیصر و عهد کردن او؛ س۲: عهدنامهٔ خسرو جهت قیصر؛ متن ← س ۲۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۷ـ(ق۲: چو نامه بنزدیک) ۲۸ـک: به ۲۹ـ(لی: بنوشتن) ۳۰ـ(ل۳: آگهی)؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۱ـ(لن: ایران (!)) ۳۲ـس، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): امروز؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و) ۳۳ـس ـ ل۲ (نیز لن، لی، ل۳): به بند؛ (پ، و، لن۲، ب: به پند)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، آ) ۳۴ـس: چوبینه؛ متن = چهارده دستنویس دیگر

چُنین یافت پاسخ ز ایرانیان    که هرگه که برخاست[۱] کین از میان،
نجوید کس از مهتران[۲] باج[۳] شاه[۴]    بماند[۵] تهیدست[۶] چندین سپاه!
گر[۷] این راست گردد به هنگام تو    نبیسند بر[۸] تاج‌ها نام تو!
چن[۹] ایشان بر آن[۱۰] گونه دیدند رای    بپرداخت[۱۱] خسرو ز بیگانه جای
دویت[۱۲] و قلم خواست و[۱۳] چینی‌حریر    بفرمود[۱۴] تا پیش او شد دبیر
یکی نامه بنبشت[۱۵] بر پهلوی    بر[۱۶] آیین شاهان خط[۱۷] خسروی[۱۸]،
که پذرفت خسرو ز یزدان پاک    ز گردنده‌خورشید و آرمیده‌خاک[۱۹]،
که تا من بوم[۲۰] شاه در پیشگاه    مرا[۲۱] باشد ایران و گنج و سپاه،
نخواهم[۲۲] ز دارندگان[۲۳] باژ[۲۴] روم    نه لشکر فرستم[۲۵] بدان[۲۶] مرز و بوم[۲۷]!
هر آن شارستانی[۲۸] کزان[۲۹] مرز بود[۳۰]    اگر چند بیکار و بی‌ارز بود[۳۰]،
به قیصر سپارم[۳۱] همه یک‌بیک[۳۲]    ازین[۳۳] پس[۳۴] نبشته[۳۵] فرستیم و[۳۶] چَک[۳۷]!
همان نیز دختر کزان مادرست    که پاکست و پیوسته‌ی قیصرست،
به همداستانی[۳۸] پدر[۳۹] خواستیم[۴۰]    بدین[۴۱] خواستن دل بیاراستیم[۴۰]!
هر آنکس که در[۴۲] بارگاه[۴۳] تواند[۴۴]    از[۴۵] ایران و اندر پناه تواند[۴۴]،

۱ـ ل: که هرگز نه برخاست؛ ق: که هر کو نه برخاست؛ (آ: که بهتر که برخاست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (ل۲: برخواست) ۲ـ ک، س۲ (نیز لی، ل۳): کهتران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، ب): تاج؛ در س، ق۲، و، آ حرف یکم بی‌نقطه و در ک سیاه شده است؛ متن = ل۲ (نیز لن: نخست تاج داشته) ۴ـ ق، س۲: و گاه ۵ـ (ل۳، لن۲، آ: نماند؛ در و حرف یکم بی‌نقطه) ۶ـ (پ: چنین دست)؛ ل این بیت را ندارد ۷ـ ل، ق: چو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ ل، س، س۲ (نیز لن ـ ل۲، و ـ ب): نویسند بر؛ ق: نویسد ابر؛ متن = ک، ل۲ (نیز پ) ۹ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۱۰ـ ق (نیز پ): بدین؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، و): بر این؛ (لی: بدان)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۱۱ـ ل (نیز ق۲ ـ و): بپردخت؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب) ۱۲ـ ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲): دوات؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، آ، ب) ۱۳ـ س۲ (نیز لی، لن۲، ب): <و> ۱۴ـ در ل حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر: بفرمود ← نفرمود؟ (← ۱۳۱۱، ۱۳۶۰) ۱۵ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۲، و ـ ب): بنوشت؛ متن = (پ) ۱۶ـ (لی: به) ۱۷ـ (پ: خطی؛ ب: ابر) ۱۸ـ ق، ل۲: بیغوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۲۷ـ۱۳۳۶): فلما وقف برویز علیه خلا بنفسه، و استحضر الدواة و القلم، و کتب بخطه جواب ذلک الکتاب ۱۹ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، و): تا (س: و ز؛ ل۲: و از) تیره خاک؛ ک: و آرمده‌خاک؛ س۲: <و> ارمنده‌خاک؛ (پ: و دارنده‌خاک؛ لن۲: و آرمیده‌خاک)؛ متن = (لن، ل۳، آ، ب؛ در لن، آ حرف چهارم ارمیده بی‌نقطه) ۲۰ـ ل: او بود؛ س۲: من شوم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل: ورا؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۲ـ ل: نخواهد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۳ـ (ق۲: دارندهٔ؛ لی: دانندگان) ۲۴ـ (لن۲: باج) ۲۵ـ ل: فرستد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل: بران؛ (لی، ل۳، و، آ: بدین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ (لن، لن۲: مرز بوم) ۲۸ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، پ): شارسانی ۲۹ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب): کزین؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲) ۳۰ـ (لی: که از مرز روم ـ بوم) ۳۱ـ ل: سپارد؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): سپردم؛ متن = س (نیز ق۲، پ، و) ۳۲ـ (و: سربسر) ۳۳ـ س۲: وزین؛ (ل۳، آ: از آن) ۳۴ـ (و: هم) ۳۵ـ ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و): نوشته؛ ک: فرسته؛ (لن۲: سرشته!)؛ متن = س (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب) ۳۶ـ س، س۲ (نیز پ، و، لن۲): <و>؛ (لی: نبشته ازین پس فرستیم) ۳۷ـ (و: فرستم دگر)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۳۳۷ـ۱۳۴۱): و قال: إنی قد جعلت لله علیّ أنی ما دمت علی تخت إیران لاأطلب خراج الروم و لاأقصد بلادهم بوجه من الوجوه ۳۸ـ ل، ق، ل۲ (نیز پ، آ): همداستان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـ ک: ازو؛ (لی: بدو) ۴۰ـ س، س۲ (نیز لی، آ): ـتم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۱ـ (ق۲: برین) ۴۲ـ ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ): بر؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، و، ب) ۴۳ـ ق: پاک‌راه؛ (ل۳: تخت و گاه) ۴۴ـ (ل۳: ویند) ۴۵ـ س، ل۲ (نیز پ، ب): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر





چو گستهم و شاپور[۱] و چون اندیان    چو خَرّادِ بُرزین ز تخم[۲] کیان،
چو لشکر فرستی، بدیشان سپار[۳]    خردیافته‌دخترِ نامدار[۳]!
به خویشی چنانم کنون با تو من    چو[۴] از[۵] پیش بود آن[۶] بزرگ‌انجمن:
نخستین گیومرت[۷] تا[۸] جمّشید[۹]    کزو بود گیتی به بیم و امید[۱۰]،
دگر آنک[۱۱] هستند فرّخ‌نژاد[۱۲]    که از آبتین و فریدون بزاد[۱۳]،
بدین[۱۴] همنشان تا قباد بزرگ    که از داد او میش شد خویش[۱۵] گرگ،
از آن[۱۶] تاجور[۱۷] مهترانِ کهن    به کاوس و کیخسرو آید[۱۸] سَخُن،
روارو[۱۹] چنین[۲۰] تا به لهراسپ‌شاه    ز لهراسپ آمد[۲۱] به گشتاسپ‌شاه[۲۲]،
سرِ سرکشان فرّخ‌اسفندیار    کزو تازه[۲۳] شد بهمنِ نامدار،
برین[۲۴] گونه تا بابکان[۲۵] اردشیر    کزو شد جوان اخترِ گشته‌پیر
چو[۲۶] خسرو که دارد ز هرمز[۲۷] نژاد    ابا قیصرِ[۲۸] یکدل و[۲۹] یک‌نهاد،
ـکجا سلم بودش نیای کهن[۳۰]ـ    نگویم[۳۱] دروغ و[۳۲] نجویم[۳۳] سَخُن[۳۴]!
همه کینه برداشتیم[۳۵] از میان    یکی گشت رومی[۳۶] و ایرانیان[۳۷]!
ز قیصر پذیرفتم آن[۳۸] دخترش    که از دختران او بدی[۳۹] افسرش!
ز عیب و هنر هر چه[۴۰] دارد رواست!    برین[۴۱] نامه‌بر[۴۲] پاک‌یزدان گواست!

۱ـ (لن۲، آ: شاپور و گستهم) ۲ـ (ق۲: پشت) ۳ـ س۲: بدین شارسان ـ پارسان؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

که از جان بر من گرامی‌ترست    پس پردهٔ من خود او درخورست

۴ـ ق، ک، ل۲ (نیز لی، آ): که؛ متن = ده دستنویس دیگر: چو ← چن ۵ـ (و: در) ۶ـ (ل۳: تو آن؛ آ: توران) ۷ـ ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ آ): کیومرث؛ (لن: کیومرّث)؛ متن = (ب) ۸ـ در ل نقطه ندارد؛ س (نیز ل۳، پ): و پس؛ ک (نیز و، لن۲): و هم؛ ل۲ (نیز لن، ب): و؛ (آ: با)؛ متن = س۲ (نیز ق۲) ۹ـ (ل۳: جم و شید؛ لی: چنان چون کیومرث و جمشید بود) ۱۰ـ (لی: جهان را ازو بیم و امید بود)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ ل: هرچ؛ (پ، لن۲، آ: آنکه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ ل: ایرج‌نژاد؛ ل۲: که از آبتین و فریدون بزاد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ (ل۳: چون فریدون بزاد)؛ ل: که آیین و فرّ فریدون نهاد؛ س، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): بزرگان دانای خسرو (ب: فرّخ) نژاد؛ (ق۲: که آبتین و فریدون‌نژادا!)؛ متن = ک، س۲ (نیز لی، پ، و، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۱۴ـ س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): برین؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن) ۱۵ـ (و: خون)؛ ل، س۲ (نیز پ): خویش شد (ل: بد) میش و؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۱۶ـ (لن۲: وزان) ۱۷ـ ل۲: تاج و وز (← تاجور) ۱۸ـ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و): آمد؛ متن = ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب)؛ در س، ل۲، لن ـ پ، لن۲، آ، ب این بیت پس از بیت ۱۳۴۹ آمده است؛ پیاپی بیت‌های متن = ک، س۲، و؛ ل، ق بیت‌ها ۱۳۵۱ـ۱۳۵۶ را ندارند ۱۹ـ (ق۲: وزو رو) ۲۰ـ ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): و زو نیز رو ۲۱ـ ک، ل۲ (نیز لن۲، ب): آید؛ (ق۲: رو تا) ۲۲ـ (لن: گاه)؛ لی این بیت را ندارد ۲۳ـ (آ: کزان تخمه) ۲۴ـ س۲ (نیز لی): بدین؛ (لن۲: ازین) ۲۵ـ ل۲: پابکان ۲۶ـ ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، آ): که؛ متن = س، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، ب) ۲۷ـ (ق۲: کسری؛ و: ز هرمز دارد) ۲۸ـ س (نیز ب): قیصران ۲۹ـ ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، و): <و>؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۳۰ـ (ل۳: بزرگ!) ۳۱ـ (ق۲: ندیدم؛ ل۳: نرانم) ۳۲ـ (لن۲: <و>)؛ س۲: سخن هم؛ (و: دروغش نگویم) ۳۳ـ (ق۲: نپرسم؛ ب: نخواهم) ۳۴ـ (ب: ز بن) ۳۵ـ س، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳): برداشتم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ (لی: پس روم) ۳۷ـ ک: ایرانی و رومیان ۳۸ـ س۲: این ۳۹ـ ل: باشد او؛ ق (نیز لی، و): او بود؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۰ـ (لن۲: آنچه؛ و: هنرها چه) ۴۱ـ ق (نیز لی، پ): بدین ۴۲ـ ق: عقد ما؛ (ل۳، آ: گفته بر)؛ ل این بیت را ندارد

نبشته[۱] سراسر[۲] به خطِ منست … که خطِ من اندر جهان روشنست[۳]!
نهادم برین[۴] نامه‌بر مُهر خویش … چنان‌چون بود رسم و[۵] آیین و[۶] کیش!
پس از تو هر آنکس که قیصر شود[۷] … جهانگیر[۸] با تخت و افسر شود،
نبشته[۹] برین‌بر گوای منست! … روان و خرد آشنای[۱۰] منست!
ازین[۱۱] برنگردم که گفتم یکی … ز کردار[۱۲] بسیار اگر[۱۳] اندکی!
کنون هرچ ازین[۱۴] با تو کردیم[۱۵] راست[۱۶] … دل و[۱۷] اختر و[۱۸] پاک‌یزدان گواست!
تو[۱۹] چیزی که گفتی[۲۰] درنگی مساز! … که بودن درین[۲۱] شارستان[۲۲] شد[۲۳] دراز!

چو کرد این سَخُن‌ها برین[۲۴] گونه یاد[۲۵] … نبشته[۲۶] به خورشیدِ[۲۷] خُرّاد[۲۸] داد[۲۹]
سپهبد چو باد اندرآمد[۳۰] ز جای … به اسپ[۳۱] کُمیت[۳۲] اندرآورد پای،
همی‌تاخت تا پیش قیصر چو باد[۳۳] … سَخُن‌های خسرو[۳۴] برو[۳۵] کرد یاد[۳۶]!
چو قیصر از آن نامه بگسست[۳۷] بند … بدید آن سَخُن‌های شاهِ بلند،
بفرمود تا هرک[۳۸] دانا بُدند … به گفتارها بر توانا بُدند،
بنزدیک قیصر شدند انجمن … بپرسید ازیشان[۳۹] همه تن به تن،
که اکنون مرین[۴۰] را چه درمان کنیم[۴۱]؟ … ابا شاهِ ایران چه پیمان کنیم[۴۱]؟

۱ـ س۲ (نیز و، لن۲): نوشته؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ (آ: سراسر نبشته) ۳ـ س۲: روان و خرد آشنای منست (۱۳۶۰ب ـ ۱۳۶۳آ را انداخته و از ۱۳۶۰آ و ۱۳۶۳ب یک بیت ساخته است)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۴ـ (لی: بدین؛ و: نهادیم بر) ۵ـ (ب: <و>؛ ق۲: راه و) ۶ـ س (نیز لن، لی، پ، و): <و&gt؛ ل، ق، س۲ این بیت را ندارند ۷ـ (ق۲، لی: بود؛ پ: شوند) ۸ـ ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ و، آ): جهانگیر و؛ متن = س (نیز ق۲، لن۲، ب)؛ ل، ق، س۲ این بیت را ندارند؛ ق۲، و پس از این بیت افزوده‌اند:

تن از پیش تنشان (و: جانشان) چو جوشن کنم … همه کارشان خوب و روشن کنم

۹ـ (و، لن۲: نوشته)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ (ق۲، و: رهنمای)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل، ق، س۲ (← ۱۳۶۰پ) این بیت را ندارند ۱۱ـ ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): وزین؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، پ، و) ۱۲ـ (ل۳، لن۲: گفتار) ۱۳ـ ل: تا؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): یا (و نقطه ندارد)؛ س۲ (نیز ل۳، لن۲): و از؛ (آ: ماند)؛ متن = ک (نیز ق۲) ۱۴ـ (ق۲: ما) ۱۵ـ (آ: بازگوییم) ۱۶ـ (لی: کردم رواست) ۱۷ـ (پ، و، آ: <و>؛ ل۳: دگر) ۱۸ـ (لی: <و>)؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۳۴۲ـ۱۳۶۵): و قد قبلت نکاح ولده، و أشهدت اللّٰه تعالی علی نفسی أنی لا أخالفه و لا أخالف من یلی ملک الروم بعده (۱۳۴۴ـ۱۳۶۱ را ندارد) ۱۹ـ (ل۳، لن۲: ز) ۲۰ـ (ق۲: کردی) ۲۱ـ ل، ل۲ (نیز لن۲): درین؛ س۲ (نیز آ): برین؛ متن = س، ک (نیز لن ـ و، ب) ۲۲ـ ل۲ (نیز ل۳، پ): شارسان ۲۳ـ ق: که شد بودن ما برین در؛ (لی: که ماند بدین شارسان)؛ بنداری: ثم سأله أن ینفذ الیه العساکر مع أصحابه الذین کان نفذهم الی حضرته ۲۴ـ (لی: بدان؛ ل۳: بران) ۲۵ـ (آ: راست) ۲۶ـ ل، ق، س۲ (نیز و، لن۲): نوشته؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، ب) ۲۷ـ ک: به خرشید؛ (ق۲: بزودی به؛ ل۳: به فرخنده) ۲۸ـ (ب: خرداد) ۲۹ـ (آ: فرستادهٔ روم را پیش خواست)؛ بنداری: و أنفذ الکتاب علی ید خورشید بن خراذ الیه ۳۰ـ (ق۲، ب: چو باد اندرآمد سپهبد) ۳۱ـ ق: اسبی ۳۲ـ (لی: سمند)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳۳ـ (و: گرد) ۳۴ـ ل۲ (نیز آ): قیصر (!) ۳۵ـ ل (نیز لی): بدو؛ (و: همه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـ ق: برگشاد؛ (و: یادکرد)؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۷ـ (ق۲: بگشاد)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

جهاندار قیصر چو آن نامه دید … وزان گونه پیغام خسرو شنید

۳۸ـ س ـ ب: که؛ متن = ل ۳۹ـ ل: زیشان؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۴۰ـ (ل۳: من این) ۴۱ـ (ل۳، ب: کنم؛ و: کنید)





بدین[۱] نامه ما بی‌بهانه شدیم! … همی[۲] روم و ایران یگانه شدیم!
بزرگانِ فرزانه برخاستند … زبان پاسخش را[۳] بیاراستند،
که ما[۴] کهترانیم و قیصر توی[۵]! … جهاندار[۶] با تخت و افسر توی[۵]!
نگه کن کنون رای و فرمان[۷] تراست! … ز ما گر بخواهی تن و جان[۸] تراست!
چو بشنید قیصر گرفت آفرین … بران[۹] نامداران با رای[۱۰] و دین!

## گفتار اندر طلسم ساختن رومیان[۱۱]

همی‌بود تا شمعِ[۱۲] گردان‌سپهر … دگرگونه‌تر شد[۱۳] به آیین و چهر[۱۴]،
چو خورشیدِ[۱۵] گردنده بی‌رنگ شد … ستاره[۱۶] به برج[۱۷] شباهنگ شد،
بفرمود قیصر به نیرنگ‌ساز … که پیش آرد[۱۸] اندیشه‌های دراز،
بسازند[۱۹] جایی[۲۰] شِگفتی[۲۱] طلسم … که کس بازنشناسد او را[۲۲] ز جسم[۲۳]!
نشسته زنی خوب بر[۲۴] تخت ناز … پر از شرم با جامه‌های طراز[۲۵]،
ازین سو و زان سو[۲۶] پرستندگان … پسِ پشت و پیش اندرش[۲۷] بندگان[۲۸]،
نشسته بران[۲۹] تخت بی[۳۰] گفت‌وگوی[۳۱] … به گریان‌زنی ماند آن ماه‌روی[۳۲]،

۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و): برین؛ متن = ل، ق (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): همه؛ (ق۲: همان)؛ متن = ل: همی ← همه؟؛ بنداری (۱۳۶۸ـ۱۳۷۴): فلما قرأه قیصر استحضر أصحابه و عرض علیهم کتاب برویز و معاهدته ۳ـ ل، ق (نیز و): زبان را به پاسخ؛ (لی: همی پاسخش را)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ق: همه ۵ـ ل، ق: یکیست؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): تویی؛ متن تصحیح قیاسی است ۶ـ (ق۲: جهاندار و؛ آ: جهانجوی) ۷ـ (و: پیمان) ۸ـ (لی: همه)؛ بنداری (۱۳۷۵ـ۱۳۷۷): فقالوا: نحن عبیدک المطیعون لأوامرک، السالکون سبیل طاعتک، لا نحید عن أمرک و لا نخرج عن حکمک ۹ـ ل، ک (نیز لی، ل۳): بدان؛ (و: برین)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب) ۱۰ـ (ل۳: داد؛ و: فرّ)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فأثنی علیهم قیصر و قام ۱۱ـ ل: طلسم ساختن رومیان؛ ق (ده بیتی پایین‌تر): آزمون کردن قیصر ایرانیان را به طلسمی که رومیان ساختند؛ ک: آزمودن قیصر ایرانیان را به طلسم؛ س۲ (بیست بیتی پایین‌تر): داستان طلسم قیصر با فرستادگان؛ س، ل۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۱۲ـ (لی: تیغ) ۱۳ـ ل۲: گشت ۱۴ـ ق، س۲ (نیز لی، ل۳): مهر؛ ل: به رای و به چهر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ ک: خرشید ۱۶ـ (ق۲: عطارد) ۱۷ـ (آ: بانک!)؛ بنداری (بجای ۱۳۷۹ـ۱۳۸۰): قال: ثم إن قیصر أراد أن یجرب وجوه الایرانیین الذین نفذهم برویز، و یعرف مقادیر عقولهم و فطنتهم و ذکائهم ۱۸ـ س۲ (نیز آ): آور؛ (ق۲، پ: آر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ در ل حرف پنجم نقطه ندارد؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، ب): بسازید؛ متن = س، ق (نیز لن، و) ۲۰ـ ل (نیز لن): جای؛ س: نیکو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ (آ: بسازد یکی فیلسوفی) ۲۲ـ س ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): آنرا؛ (ق۲: که کس خود نداند مر آنرا)؛ متن = ل، س۲ ۲۳ـ ل: به چشم (!)؛ س۲ (نیز لن، ق۲، پ): به جسم؛ (ل۳: ز چشم!)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لی، و ـ ب) ۲۴ـ (ق۲: از بر) ۲۵ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب): دراز؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، و)؛ آ این بیت را ندارد ۲۶ـ ل: روی وزان روی؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۷ـ س، ک (نیز ق۲، پ، و، ب): اندرون؛ (لی: پس و پیش اندر همی)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ) ۲۸ـ (آ: بردگان)؛ بنداری (۱۳۸۱ـ۱۳۸۴): فاستحضر من علی بابه من السحرة فأمرهم أن یعملوا تمثالا فی صورة جاریة حسناء جمیلة المنظر: خلابة للعیون، سحارة للقلوب، یقعدونها علی تخت، و یصطف علی رأسها الجواری و الخدم ۲۹ـ (لی: بدان) ۳۰ـ س (نیز ب): بر؛ (لن۲: زنی خوب بی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ ل: گفت‌گوی؛ ق: گفتگو؛ (ل۳: گفتگوی؛ و: گفت‌وگو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ ل: خوب‌روی؛ ق (نیز و): ماهرو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ل۳ بیت‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ پس از بیت ۱۳۸۷ آمده‌اند

زمان تا زمان دست[۱] بریاختی[۲] / سرشکی[۳] ز مژگان بینداختی[۴]،
هر آنکس که دیدی مرو[۵] را ز دور / زنی[۶] یافتی شیفته[۷]، پر[۸] ز نور،
که بگریستی بر مسیحا بزار / دو رخ سرخ[۹] و مژگان چو[۱۰] ابر بهار

طلسم بزرگان چو آمد به جای[۱۱] / بر قیصر آمد یکی رهنمای[۱۲]
ز دانا چو بشنید قیصر برفت / به پیش[۱۳] طلسم آمد آنگاه[۱۴] تفت
از آن[۱۵] جادوی[۱۶] در شِگفتی بماند / فرستاد و گستهم را پیش خواند
[مر آن جادوان را[۱۷] ببخشید چیز / بسی با درم هدیه‌ها داد نیز[۱۸]]
به گستهم گفت: ای گو نامدار / یکی دختری داشتم چون نگار[۱۹]،
ببالید و آمدش هنگام شوی / یکی خویش بُد مر مرا[۲۰] نامجوی[۲۱]،
به راه[۲۲] مسیحا بدو دادمش / ز بی‌دانشی روی بگشادمش،
فرستادم او را به خانِ[۲۳] جوان / سوی آسمان شد جوان را روان[۲۴]،
کنون او نشسته‌ست با[۲۵] سوگ[۲۶] و درد / شده روز روشن برو[۲۷] لاژورد[۲۸]،
نه پندم پذیرد، نه گوید سَخُن / جهانِ[۲۹] نو از رنج او شد کَهُن!
یکی رنج بردار و او را ببین / سَخُن‌های دانندگان برگزین!
جوانی و از گوهرِ پهلوان / مگر با تو او برگشاید[۳۰] زبان!

۱ـ ق: تخت؛ (لی: رفت) ۲ـ ل (نیز لی، و): برآختی؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): برتاختی (در س، ل۳ حرف سوم نقطه ندارد)؛ ق (نیز ب): برتافتی؛ (پ: بفراختی؛ آ: برساختی)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳ـ ق (نیز و، آ): سرشکش ۴ـ ق، س۲: برانداختی ۵ـ (ل۳: مران) ۶ـ ک: رکی (؟) ۷ـ (ق۲، پ: با رخی؛ آ: نشسته زنی یافتی) ۸ـ ل، س، ق (نیز لن، لی، و، ب): بر؛ ک: برّ (؟)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۹ـ ل، ق (نیز آ): زرد؛ س۲: جرخ (← سرخ؟)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ س۲: بر؛ بنداری (۱۳۸۶ـ۱۳۸۹): و یهیئون الجاریة بهیئة محزونة کأنها فی مأتم المسیح تبکی و تسقط عبراتها و هی تکفکفها و تمسح عینها ۱۱ـ ل: جا ۱۲ـ ل: رهنما؛ (ق۲: پاک‌رای) ۱۳ـ ک (نیز و): بنزد ۱۴ـ س، ق، ک (نیز لن): از گاه (← آنگاه؟)؛ (ق۲، لی: اندرآمد به)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ل۳ ـ ب): آنگاه (← ازگاه؟) ۱۵ـ (لن: این) ۱۶ـ ل، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲): جادویی؛ متن = س، ق (نیز ق۲، پ، آ، ب)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۷ـ (ق۲: فیلسوفان) ۱۸ـ ل۲ (نیز لی): بسی هدیه‌ها داد و پذرفت نیز؛ ل، ق، س۳ این بیت را ندارند؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۳۹۰ آمده است ۱۹ـ س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ و، ب): بهار؛ ک: دز بهار (؟)؛ (لن، لن۲: در بهار)؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۲۰ـ ل (نیز پ): و را؛ ل۲: بودم مرا؛ (و: بودم گوی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ (ل۳: نیکخوی) ۲۲ـ س، س۲: دین؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، و، آ): رای؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۲۳ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب): کاخ؛ ق (نیز پ): خوان؛ ک (نیز لی، و): فرستادمش سوی کاخ؛ متن = ل ۲۴ـ ل: روان جوان؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۵ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): بر؛ (لن، لن۲: پر)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۶ـ س۲: خون ۲۷ـ س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳): بدو؛ (پ: شب و روز روشن بود)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، و ـ ب) ۲۸ـ س، ق، س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲؛ در ل نقطه ندارد) ۲۹ـ (پ: جهانی)؛ بنداری (۱۳۸۹ـ ۱۳۹۸): فاستحضر الایرانیین و قال فی أثناء کلامه لکستهم و بالویه: إن لی بنتا حزینة واجمة لا تزال دموعها ساجمة. و قد نغصت علیّ العیش من فرط جزعها و حزنها. و لیست تقصر عما هی فیه، علی کثرة توبیخی لها و تعنیفی إیاها ۳۰ـ ل: او راگشاید؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری: فأرید أن تدخلا علیها و تعظاها فلعلها تقصر عن هذا الجزع





بدو گفت گستهم کایدون[۱] کنم / مگر کز[۲] دلش مهر[۳] بیرون کنم!

بنزد طلسم آمد آن نامدار[۴] / گشاده‌دل و[۵] بر[۶] سَخُن[۷] کامگار[۸]
چو آمد بنزدیک تختش فراز / طلسم از برِ تخت[۹] بردش نماز
گرانمایه‌گستهم بنشست خوار / سَخُن گفت با آن زن[۱۰] سوگوار
دلاور نخست اندرآمد به[۱۱] پند / سَخُن‌ها که او[۱۲] را بُدی[۱۳] سودمند
بدو[۱۴] گفت کای[۱۵] دخت قیصرنژاد / خردمند نخروشد از کار[۱۶] داد[۱۷]!
رها نیست از مرگ پرّان[۱۸]عقاب / چه در بیشه شیر و چه ماهی در آب!
همه باد بُد گفتنِ[۱۹] پهلوان / که زن بی‌زبان بود و تن بی‌روان[۲۰]!
به انگشت خود هر زمانی سرشک / بینداختی پیش گویا[۲۱]بزشک
چو گستهم ازو[۲۲] در شِگفتی بماند / فرستاد کس قیصر[۲۳] او را بخواند،
چه دیدی ـ بدو گفت ـ ازین[۲۴] دخترم؟ / که از دردِ[۲۵] سوگش به رنج اندرم[۲۶]!
بدو گفت: بسیار دادمش پند / نبد پندِ من پیش او کاربند[۲۷]!
دگر روز قیصر به بالوی[۲۸] گفت[۲۹] / که امروز با اندیان باش جفت،
همان نیز شاپور مهترنژاد / کند جان ما را بدین[۳۰] دخت[۳۱] شاد،
شوی[۳۲] پیش[۳۳] این[۳۴] دختر[۳۵] سوگوار[۳۶] / سَخُن گویی[۳۷] از نامورشهریار[۳۸]،

۱ـ (و، لن۲: ایدون) ۲ـ ل، س، ل۲ (نیز لی، ب): از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ ل: رنج؛ س۲: درد؛ (ل۳: غم به؛ و: ترس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ل، ق: از بامداد؛ (ب: این نامدار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ س۲: دلی؛ متن ← ۶ـ ق: در؛ (آ: پر)؛ متن ← ۷ـ (لی: زبان)؛ متن ← ۸ـ ل، ق: داد داد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۹ـ س (نیز لی): فریبنده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۰ـ ل، ق: با دختر؛ س۲: گستهم با؛ (ب: با او زن)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۱ـ س، ک (نیز لن ـ ب): ز؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ ۱۲ـ ق: وی؛ (ل۳: آن)؛ متن ← ۱۳ـ ک (نیز آ): که بودی و را؛ (پ: همی‌راندی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ س: چنین ۱۵ـ ل۲ (نیز لن، لی): ای ۱۶ـ (و: راه) ۱۷ـ س۲: خردمند و بینادل و خوب‌زاد ۱۸ـ ل: پرّ؛ ل۲: برآن (← پرّان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ ک: گفتهٔ ۲۰ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که تن (لی: او) بی‌روان (س، ق، آ: بی‌زبان؛ و: بی‌خرد) بود و زن (ق، لی: هم؛ ل۲: آن؛ ل۳، پ: سر؛ و: جان؛ ب: تن؛ لن۲: بُد روان) بی‌زبان (س، ق، و، آ: بی‌روان؛ ک: بی‌زبان؛ س۲: بی‌تن روان)؛ متن = ل ۲۱ـ (لی، ل۲، و: دانا)؛ بنداری (۱۴۰۱ـ ۱۴۰۹): فقالا: سمعا و طاعة. فقاما و رفعت دونهما الحجب فدخلا الی ایوانها فخدما بین یدی تختها، و أخذا ینصحانها و یعظانها، و هی علی حالها تذری دمعها و ترفع یدها و تمسح عینها لا تزید علی ذلک ۲۲ـ ق (نیز ل۳): زو ۲۳ـ ل، ق: قیصر کس؛ (ق۲، و: قیصر مر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل، ق (نیز لی، ل۳، و): از؛ (پ: از آن)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ، ب) ۲۵ـ س۲ (نیز لی): دود؛ (ل۳ ـ لن۲: درد و؛ ب: دردنج!)؛ متن ← ۲۶ـ ل، ق: کز و تیره گردد همی افسرم؛ (آ: کز و آتش آید همی بر سرم = ۱۴۱۶ب)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲) ۲۷ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب): نزد او (و: بر دلش) سودمند؛ متن = ل، ق؛ لی، آ این بیت را ندارند ۲۸ـ س۲: بالود ۲۹ـ ک: رفت (!)؛ آ این بیت را ندارد ۳۰ـ (ب: ازین) ۳۱ـ ق: کار؛ آ این بیت را ندارد ۳۲ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): شود؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۳۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): نزد؛ ق: سوی؛ متن = ل ۳۴ـ ق، ل۲ (نیز لی ـ و): آن؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب) ۳۵ـ س، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): کودک؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲) ۳۶ـ (لن۲: شیرخوار) ۳۷ـ س ـ س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): گوید؛ (و: راند)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۳۸ـ (لی: که خوناب بارد همی برکنار = ۱۴۲۱ب)؛ آ این بیت را ندارد

مگر پاسخی یابی[۱] از دخترم — -کزو آتش آیدهمی بر سرم!-،
همی[۲] پایمردید[۳] از آن شهریار[۴] — که جویدهمی گاهِ[۵] اسفندیار،
سَزد گر بدین[۶] رنج باشید یار[۷] — بپرسید ازین[۸] دخترِ سوگوار[۹]،
مگر بشنود[۱۰] پند و اندرزتان[۱۱] — بداند[۱۲] سرِ مایه و[۱۳] ارزتان[۱۴]!
بر آنم[۱۵] که امروز پاسخ دهد؛ — چو پاسخ به آوازِ فرّخ دهد[۱۶]،
شود رسته زین انده[۱۷] سوگوار — که خوناب[۱۸] بارد[۱۹]همی بر کنار!

برفت این[۲۰] گرامی سه[۲۱] آزادمرد — سَخُن‌گفت[۲۲] هر یک به[۲۳] ننگ[۲۴] و نبرد،
ازیشان کسی[۲۵] روی پاسخ ندید — زن بی‌زبان[۲۶] خامشی برگزید!
از آن[۲۷] چاره[۲۸] نزدیک[۲۹] قیصر شدند — به[۳۰] بیچارگی[۳۱] نزد[۳۲] داور[۳۳] شدند،
که هر چند گفتیم و دادیم پند — نشد سود پیدا ز راه گزند[۳۴]!
چُنین گفت قیصر که بَد روزگار — که ما سوگواریم[۳۵] ازین[۳۶] سوگوار!
از این[۳۷] نامداران چو چاره نیافت — سوی رایِ[۳۸] خُرّادِ بُرزین شتافت
بدو گفت کای نامدار دبیر[۳۹] — گزینِ سرِ[۴۰] تخمه‌ی اردشیر[۴۱]،

۱ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): یابد؛ س۲: آرد؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، پ)؛ آ ۱۴۱۱ب ـ ۱۴۱۶آ را انداخته و از ۱۴۱۱آ و ۱۴۱۶ب یک بیت ساخته است ۲ـ ک (نیز لن، پ، لن۲، آ): همه؛ ل۲ (نیز ق۲): همان؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳، ب) ۳ـ س، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): مردند ۴ـ (ق۲: از شهریار) ۵ـ (ق۲: تاج)؛ ل، ق، لی، و این بیت را ندارند ۶ـ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، ب): برین؛ متن = ک، ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ) ۷ـ (و: شاد)؛ ل۲: باشند شاد؛ (لی: باشیم یار) ۸ـ ق، س۲ (نیز و): از آن ۹ـ ل۲ (نیز و): بانژاد؛ (ق۲، پ: نامدار)؛ ل این بیت را ندارد؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۴۱۵ آمده است ۱۰ـ (لی: نشنود) ۱۱ـ ک: اندرزمان؛ (لی: اندرزان) ۱۲ـ (پ: بیابد) ۱۳ـ ل: سر و مایهٔ؛ (ل۳: براندیشد از مایه و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ ک: ارزمان؛ (لی: ارزیان)؛ س۲ بیت‌های ۱۴۱۹ـ۱۴۲۵ را ندارد ۱۵ـ ک: بدانم؛ (لی: ندانم) ۱۶ـ ق (نیز و، لن۲): نهد ۱۷ـ ک (نیز لن۲): از در این؛ (ب: از دست او)؛ س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ): شوم رسته از دست (ق: کار؛ آ: درد) آن (ق، و: این)؛ متن = ل ۱۸ـ ق (نیز آ، ب): خونابه ۱۹ـ (پ: ریزد) ۲۰ـ ل، ق (نیز لی ـ و، آ): آن؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب) ۲۱ـ (ق۲: گرانمایه) ۲۲ـ ل: سخن‌گوی و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـ ک (نیز ق۲): ز ۲۴ـ ل۲ (نیز لن): نیک ۲۵ـ (لی: یکی) ۲۶ـ س، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): وزان هر یکی؛ ک: زنی بی‌زبان؛ (ل۳: زبان بی‌زبان)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، پ، و، آ)؛ در و لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۷ـ (لن: این) ۲۸ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): خانه؛ متن = ل، ق ۲۹ـ (ق۲: جایگه نزد) ۳۰ـ (و، آ: ز) ۳۱ـ (آ: تیمار دل) ۳۲ـ س، ق، ک (نیز لن، پ ـ ب): پیش؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳) ۳۳ـ ق: او در؛ (ق۲: دست بر سر)؛ لی این بیت را ندارد ۳۴ـ (ب: شاه گزند)؛ ل، ق: نبد پند ما مر ورا (ق: نزد او) سودمند؛ ک (نیز ل۳، و، لن۲): نشد (و: نبد) سوی پند او (و: سود پیدا) ز راه گزند؛ ل۲: بشد پند سود آن ز راه گزند؛ (ق۲: نشد سوی آن دلگسل سودمند؛ پ: نشد سوی پند آن دل مستمند؛ آ: نشد سود و بی داد راه گزند)؛ متن = س (نیز لن، لی)؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۵ـ ق: سوزناکیم ۳۶ـ ل، ق: زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ س، ق (نیز لن، لی) در اینجا سرنویس دارند، س: رفتن خراد برزین به دیدن طلسم و شناختن آن؛ ق: رفتن خراد برزین بنزدیک طلسم و دانستن آنرا؛ بنداری (۱۴۱۰ـ۱۴۲۶): فضجرا و خرجا و قالا لقیصر: إن سکرات الحزن و الجزع قد غمرت هذه البنت فلا تسمع خطابا و لاتحیر جوابا ۳۷ـ ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، آ): آن؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب) ۳۸ـ س (نیز لی، و، لن۲، ب): راد؛ ل۲: زاد؛ س۲ (نیز ق۲، پ، آ): راه؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل۳) ۳۹ـ (لی: دلیر)؛ ل۲، س۲ (نیز آ): نامبردار پیر (س۲: شیر)؛ (لن، ب: از نامداران تویی) ۴۰ـ س۲ (نیز ق۲): کن سر؛ (و، لن۲: و سر) ۴۱ـ (لن، ب: مگر یک ره آواز او بشنوی = ۱۴۲۹ب)





یکی سوی این[۱] دختر اندر[۲]شوی[۳] — مگر یک ره[۴] آواز او بشنوی[۵]!
فرستاد با او یکی[۶] استوار — از[۷] ایوان بنزدیک آن سوگوار[۸]
چو خُرّادِ بُرزین بیامد برش — نگه کرد روی و[۹] سر و افسرش،
همی‌بود پیشش زمانی دراز[۱۰] — طلسمِ فریبنده[۱۱] بردش نماز،
بسی گفت و[۱۲] زن هیچ پاسخ نداد — پُراندیشه شد مرد مهترنژاد[۱۳]،
سراپای[۱۴] زن را همی[۱۵]بنگرید — پرستندگان را برِ او بدید[۱۶]،
همی‌گفت: گر زن[۱۷] ز غم بیهش‌ست — پرستنده باری[۱۸] چرا خامش‌ست؟
اگر خود[۱۹] سرشکست بر[۲۰] چشم اوی[۲۱] — سَزیدی[۲۲] اگر کم شدی[۲۳] خشم اوی[۲۱]!
به پیش برش[۲۴] برچکاندهمی — چپ و راست جنبش[۲۵] نداند[۲۶]همی،
سرشکش که[۲۷] انداخت، یک جای رفت — نه جنبان شدش دست و نه پای رفت[۲۸]،
اگر خود درین[۲۹] کالبد جان بدی — جز از دست جاییش جنبان بدی،
سرشکش[۳۰] سوی دیگر[۳۱] انداختی — وُگر[۳۲] دست جایی[۳۳] دگر یاختی[۳۴]،
نبینم‌همی جنبش جان و[۳۵] جسم — نباشد جز از[۳۶] فیلسوفی‌طلسم!

۱ـ ق (نیز ق۲، پ): آن ۲ـ س: من؛ (لن۲: ایدر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ س۲ (نیز ق۲، و): شوید ۴ـ (ق۲: راه) ۵ـ س۲ (نیز ق۲، و): بشنوید؛ لن، ب از ۱۴۲۸آ و ۱۴۲۹ب یک بیت ساخته‌اند؛ پ پس از این بیت افزوده است:

که بس سوگوارم من از کار او — غمی گشتم از کندبازار او
ندانم چه بازی گرفت او ز بخت — فرومانده‌ام من درین کار سخت
گشاده شود از تو کارم مگر — که آزاده‌مردی و با هوش و فر

۶ـ س۲: نزدیک او ۷ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ): ز؛ متن = ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۸ـ ل: سوار (← سوگوار)؛ بنداری (۱۴۲۷ـ۱۴۳۰): فأقبل علی خرّاذ بن برزین و قال له: ادخل علیها أنت، فإن کلامک بالقلوب أعلق، و نصحک فی النفوس أنجع، فلعلها تقبل منک ۹ـ ک، ل۲: رومی ۱۰ـ (لی: همی بد زمانی به پیشش براز) ۱۱ـ س: از بر تخت؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۲ـ (و: <و>) ۱۳ـ ق: فرّخ‌نژاد؛ در س ـ ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = ل؛ بنداری: فقام و دخل علیها و خدم و کلمها فلم تجبه ۱۴ـ (لی: سرو پای) ۱۵ـ س: او را بسی؛ ق: آن زن همی؛ ک (نیز لی): آن زن همه؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ): آن زن همی؛ (و: آن زن یکی؛ ب: او سربسر)؛ متن = ل ۱۶ـ ل۲: برو برگزید؛ س۲: پیش او را بدید؛ (ق۲: از بر او دوید) ۱۷ـ ق، ل۲، س۲ (نیز پ، لن۲، آ، ب): زن گر؛ (ل۳: زن کو؛ ق۲: یکی گفت کین زن)؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، و) ۱۸ـ (ق۲: او) ۱۹ـ (و: این) ۲۰ـ ل، ق: در؛ (ق۲: از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۲۲ـ ق: بریدی ۲۳ـ (و: که کمتر بدی؛ آ: کزین کم شدی) ۲۴ـ (ق۲: و برش)؛ س۲: به بیشی همی ۲۵ـ (ق۲: دستش) ۲۶ـ ل۲: بداند؛ لی این بیت را ندارد ۲۷ـ (لن۲: چو)؛ س۲ (نیز ل۳، و): سرشکی که ۲۸ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲، ب): هم از (ل۳، لن۲: همان) دست و از (لن: وز؛ ل۳: و در) رانش (پ: پاش؛ لن۲: و رانش به) یک (ل۲: بر) پای (س۲: و پایش به یک رای) رفت (س۲: زفت)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ ق، لی، آ این بیت را ندارند ۲۹ـ س (نیز لن، لن۲، ب): هیچ در؛ ل۲: هیچ بر؛ ک، س۲ (نیز ق۲، لی): گر آنج (ق۲: آنک) اندرین؛ (ل۳، پ، و: گر ایچ اندرین)؛ متن = ل، ق؛ آ این بیت را ندارد و در لی پس از بیت ۱۴۴۱ آمده است ۳۰ـ (ق۲، و: سرشکی) ۳۱ـ س۲: دگر سوی ۳۲ـ (لن: دگر؛ و: و یا) ۳۳ـ ل: جای؛ (و: سوی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـ ل، ق (نیز لی، و، آ): آختی؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ب): تاختی؛ متن = ک (نیز پ)؛ ل۳، لن۲ این بیت را ندارند و در لی لت‌های آن پس و پیش شده‌اند ۳۵ـ ک (نیز لی، و): به؛ (پ: ز) ۳۶ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): مگر؛ ق: بجز؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری (۱۴۳۴ـ۱۴۴۱): فنظر الیها فرأى دمعها یسقط علی نمط واحد فی هیئة واحدة فقال فی نفسه: إن هذه صورة معمولة. و لو کانت ذات روح لتساقطت عبراتها مختلفة، و لتحرّک منها عضو آخر سوی یدیها. و لیس هذا إلا طلسما فیلسوفیا

بر قیصر آمد بخندید و گفت[1] / که این[2] ماه‌رخ را[3] خرد نیست جفت!
طلسمست کین[4] رومیان ساختند / که گستهم و بالوی[5] نشناختند[6]!
به[7] ایرانیان بر بخندی[8] همی! / وُگر[9] چشم ما را[10] ببندی همی!
چُن[11] این بشنود شاه خندان شود / گشاده‌رخ[12] و سیم‌دندان شود!
بدو گفت قیصر که جاوید زی / که دستوریِ خسروان[13] را سَزی!
یکی خانه دارم در[14] ایوان شِگفت / کزان[15] برتر اندازه نتوان گرفت!
[یکی اسپ و مردی بروبر[16] سوار / کز آنجا شگفتی شود[17] هوشیار!]
چو بینی ندانی[18] که آن[19] بند[20] چیست[21] / طلسمست گر[22] کرده‌ی ایزدیست!

چو خرّادِ بُرزین شنید این[23] سخُن / بیامد بدان[24] جایگاه کهُن،
بدیدش یکی جای کرده بلند / سوار ایستاده درو ارجمند[25]،
کجا چشم بیننده چونان ندید / بدانسان تو[26] گفتی خدای آفرید!
بدید ایستاده معلّق سوار / بیامد برِ قیصر نامدار[27]،
[چُنین گفت کای شاه پیروزبخت / یکی گوهرست این سزاوارِ تخت[28].]
برانم کزین[29] خوبتر کس ندید / طلسم و[30] نه از کاردانان شنید!
نباید که ماند ز گیتی[31] نهان / که همتای این[32] نیست اندر جهان!
بدو گفت قیصر: همان کین طلسم / بدینسان[33] برآورد بی جان و جسم؟

۱ـ(و: بر تخت قیصر بیامد بگفت) ۲ـق: آن ۳ـک: با ۴ـق: و آن؛ (لی: و این؛ پ: کان) ۵ـل: گستهم بالوی؛ س،ک،ل[2]،س[2] (نیز لن، ق[2]،لی،پ ـب): بالوی (ب: یالوی) و گستهم؛ متن = ق (نیز ل[3]) ۶ـل: بشناختند (!)؛ بنداری: فقام و دخل علی قیصر و قال: إن هذا طلسم خیلتموه، و تمثال صوّرتموه. و لم یقف علی السر فیه کستهم و لا بالویه؛ پ پس از بیت ۱۴۴۳ افزوده است:

فریبندگی کرده‌اند آن گروه / که تا چون برد راه دانش‌پژوه

۷ـق،ک (نیز ق[2]،پ،و،آ): بر؛ متن = ل،س،ل[2]،س[2] (نیز لن،لی،ل[3]،لن[2]،ب) ۸ـل[2]: نخندی ۹ـک: مگر؛ س[2]: و یا ۱۰ـس[2]: او را؛ (آ: دانا) ۱۱ـل ـس[2] (نیز لن ـلن[2]،ب): چو؛ متن = (آ) ۱۲ـس،ل[2]،س[2] (نیز لن،پ،و،ب): دل؛ ق (نیز ق[2]،لی،ل[3]،لن[2]،آ): لب؛ متن = ل،ک؛ بنداری: و کأنک ترید أیها الملک! أن تضحک من عقولنا و تخیط عیوننا ۱۳ـل: دستور شاهنشهان؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری: فضحک قیصر و قال: أبقاک الله، فمثلک یصلح للملوک دستورا و صاحبا و وزیرا. و مدحه و فرظه ۱۴ـس،ک،ل[2]،س[2] (نیز ق[2] ـب): به؛ متن = ل،ق (نیز لن) ۱۵ـل: کزین؛ ل[2]: کزو؛ (لی: که آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(و: اسپ بر پای و مردی) ۱۷ـق: کندهمی (وزن ندارد)؛ (و: کزو در شگفتی بود)؛ متن = ل (نیز ق[2])؛ س،ک،ل[2]،س[2]،لن،لی،ل[2]،پ،لن[2]،آ،ب این بیت را ندارند و در ترجمهٔ بنداری هم نیست ۱۸ـق،ک (نیز لن،ل[2]،پ،لن[2]،آ،ب): بدانی؛ در ل،س،ق[2] حرف یکم نقطه ندارد؛ متن = ل[2]،س[2] (نیز لی،و) ۱۹ـل (نیز ل[3]): این؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ(لی: نیز) ۲۱ـس: کیست؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۲ـس،ک،ل[2] (نیز لی ـب): یا؛ ق: اگر؛ س[2]: و یا؛ متن = ل؛ بنداری: ثم قال له: وإن عندنا أعجوبة أخری لو شاهدتها لشککت أنها مجعولة أو مجبولة ۲۳ـق،س[2] (نیز لی،پ،لن[2]،ب): آن؛ متن = ل،س،ک،ل[2] (نیز ق[2]،لی،ل[3]،و،آ) ۲۴ـل (نیز ل[3]): بران؛ (و: بدین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـس،ک،ل[2]،س[2]،لن،لی،ل[3]،لن[2]،آ،ب این بیت را ندارند؛ متن = ل،ق (نیز ق[2]،و) ۲۶ـ(و: بران‌گونه)؛ متن = (ق[2]) ۲۷ـ(و: همه خانه از گوهر نامدار = ۱۴۵۸ب) ۲۸ـل ـس[2]، لن، لی، ل[3]، و ـب این بیت را ندارند؛ متن = (ق[2]، پ) ۲۹ـ(و: بدو گفت ازین)؛ متن = (ق[2]) ۳۰ـ(ق[2]: طلسمی)؛ متن = (و) ۳۱ـ(ق[2]: دانا)؛ متن = (و) ۳۲ـ(ق[2]: او)؛ متن = (و) ۳۳ـ(ق[2]: برینسان)؛ متن = (و)





چُنین گفت کز آهنست این سوار / همه خانه زان[1] گوهر نامدار،
که دانا وُرا[2] مغنیاطیس[3] خواند / که[4] رومیش بر[5] اسپ هندی[6] نشاند
هر آنکس که او[7] دفتر هندوان / بخواند، شود شاد و روشن‌روان!
بپرسید قیصر که هندو[8] ز[9] راه / همی تا کجا برکشد پایگاه؟
ز دینِ[10] پرستندگان[11] بر[12] چی‌اند[13] / همه[14] بت‌پرستند، اگر[15] خود کی‌اند[16]؟
چُنین گفت خُرّادِ بُرزین که راه[17] / به هنداندرون گاو شاهست و[18] ماه
به یزدان نگروند و[19] گردان‌سپهر[20] / ندارد کسی[21] بر تن خویش مهر!
ز خورشید[22] گردنده[23] برنگذرند[24] / چو ما را ز دانندگان نشمرند[25]!

۱ـ(ق[2]: همان خانه از)؛ متن = (و)؛ بیت‌های ۱۴۵۲ـ۱۴۵۸ در ل،ق چنین آمده‌اند:

بدید ایستاده معلّق سوار / همه خانه از گوهر شاهوار (ق ندارد)
کجا چشم بیننده چونان ندید / طلسم و نه از کاردانان شنید (← ۱۴۵۲)
نباید که ماند به (ق: ز) گیتی نهان / که همتای آن نیست اندر جهان (= ۱۴۵۶)
بدو گفت قیصر همان کین طلسم / بران (ق: بدین) سان برآورد بی پای و جسم (= ۱۴۵۷)

بیت‌های ۱۴۵۲ـ۱۴۵۸ در س،ک،لن،لی،ل[3]،لن[2]،آ،ب چنین آمده‌اند:

بدید ایستاده معلّق سوار / بیامد بر قیصر نامدار (ک: شهریار) (= ۱۴۵۳)
چنین (لی: بدو) گفت کز آهنست آن (ک،لی،آ: این) سوار / همان خانه از گوهر (ک: گوهری) نامدار (لی: آبدار) (= ۱۴۵۸)

بیت‌های ۱۴۵۲ـ۱۴۵۸ در ل[2] چنین آمده است:

بدید ایستاده معلّق سوار / همان خانه از گوهر نامدار (= ۱۴۵۳آ+۱۴۵۸ب)

س[2] تنها بیت ۱۴۵۳ و پ تنها بیت‌های ۱۴۵۳ و ۱۴۵۴ را برابر متن ما دارند ۲ـل[2]: مران؛ س: چو دانا مران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (لن نخست داشته: که داناش) ۳ـل (نیز ل[3]، و، لن[2]): مقنیاطیس؛ س،ک،ل[2] (نیز لی): مقناطیس؛ س[2] (نیز آ): میقناطیس؛ (لن: مغنیاطینش؛ ق[2]: مغنیاطیس)؛ متن = ق (نیز پ،ب) ۴ـس (نیز لی): به؛ ل[2] (نیز ب): و؛ (لن: چو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـق: قدش ابر؛ س[2]: او پیش بر ۶ـ(ق[2]: آهن؛ و: جنگی)؛ بنداری (۱۴۵۰ـ۱۴۵۹): فأمره فقام و دخل الی بیت آخر و رأی فارسا واقفا فی الهواء لا یمسکه شیء. فوقف ساعة ثم خرج و قال: قد عمل هذا الفارس من الحدید و البیت الذی هو فیه مبنی من حجارة المغناطیس. و لا تخفی خاصیتها فی جذب الحدید. و هذا من صنعة الهنود، و إن لهم لعجائب (= ۱۴۵۰، ۱۴۵۳، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹) ۷ـس ـس[2] (نیز لن ـپ،آ،ب): از؛ متن = ل (نیز و،لن[2])؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و من وقف علی کتبهم ارتاح قلبه و انشرح صدره ۸ـل (نیز لی،و): هندی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(لی: به) ۱۰ـ(لن[2]: دین و؛ آ: درد) ۱۱ـس[2]: ز دین بر چه کارند یا ۱۲ـ(ل[3]: پرستیدن اندر) ۱۳ـس ـس[2] (نیز لن،ق[2]،لی،پ ـب): چه‌اند؛ متن = ل (نیز ل[3]) ۱۴ـس ـس[2] (نیز لن،لی،پ،لن[2]،ب): همی؛ (ق[2]: اگر)؛ متن = ل (نیز ل[3]،و،آ) ۱۵ـل: گر؛ ق،س[2]: یا؛ (لن: و یا (نخست داشته: اگر))؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس ـس[2] (نیز ق[2] ـب): که‌اند؛ متن = ل (نیز لن)؛ بنداری: فسأله الملک عن دین الهنود و ما یذهبون الیه فی أمر المعبود ۱۷ـ(لی: براه؛ آ: که شاه) ۱۸ـ(ب: <و>)؛ ل: کار شاهست و؛ س[2]: کار سالست و؛ (ق[2]: نیست برتر ز؛ ل[3]: راه گاوست و؛ پ: گاوشان هست و؛ و: گاه شاهست؛ آ: آفتابست و)؛ متن = س،ک،ل[2] (نیز لن،لی،لن[2])؛ ق این بیت را ندارد ۱۹ـل: کزو بود؛ ل[2]: نگروند؛ س[2]: که گردنده؛ (لن[2]،ب: بگروند و؛ آ: گردنده)؛ متن = س،ک (نیز لی ـو) ۲۰ـق: همی‌نگرود با سپهر ۲۱ـق،س[2]: همی؛ (لی: ندارند کس؛ ل[3]: ندارند ازین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـک: خرشید ۲۳ـ(ل[3]: تابنده) ۲۴ـل،س[2] (نیز آ،ب): برنگذرد (در ل،آ حرف سوم بی‌نقطه)؛ ق (نیز و،لن[2]): بربگذرند (در و حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن = س،ک،ل[2] (نیز لن ـپ) ۲۵ـل،س[2] (نیز آ،ب): نشمرد؛ متن = یازده دستنویس دیگر

هر آنکس که او[۱] آتشی[۲] برفروخت    شد اندر میان خویشتن را بسوخت،
یکی[۳] آتشی داند[۴] اندر هوا    به فرمان یزدانِ فرمانروا،
که دانای هندوش[۵] خواند[۶] اثیر    سَخُن‌های چرب آرد و[۷] دلپذیر،
چُنین گفت کاتش[۸] به آتش رسید    گناهش ز کردار شد ناپدید،
از آن ناگزیر[۹] آتش افروختن    همه[۱۰] راستی داند آن[۱۱] سوختن!
همان[۱۲] گفت‌وگوی[۱۳] شما نیست راست[۱۴]    برین[۱۵] بر روانِ مسیحا گواست[۱۶]!
نبینی که عیسیِ مریم چه گفت    بدان گه که بگشاد راز از نهفت،
که پیراهنت گر ستاند کسی    میاویز با او[۱۷] به تندی[۱۸] بسی،
وُ گر[۱۹] برزند کف به رخسار تو    شود تیره زان[۲۰] زخم[۲۱] دیدار تو،
[مزن همچُنان[۲۲]، تا بماندت نام    خردمند را نام بهتر ز کام!]
به سوتام را[۲۳] بس کن از[۲۴] خوردنی    مجوی، ار[۲۵] نباشدت[۲۶] گستردنی!
بدین سر[۲۷] بدی را به بد مشمرید[۲۸]!    بی‌آزار ازین تیرگی[۲۹] بگذرید[۳۰]!

۱ـق: وی؛ (لی: کزان) ۲ـ(پ: که آتش همی)؛ بنداری (۱۴۶۳ـ۱۴۶۶): فقال: إنهم لایعرفون سوی النار، و هم یرمون بأنفسهم فیها حتی یحترقوا (= ۱۴۶۵آ؟، ۱۴۶۶) ۳ـ(لن: تن (نخست داشته: یکی)) ۴ـل،ل۲: دید؛ س۲: دارد؛ (ل۳: راند؛ لن۲: آید)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ(لی،ل۳،آ: هندیش) ۶ـ(ل۳: خواند آن؛ ب: خواندش) ۷ـل: نغز آورد؛ ک: خوب آرد و؛ (ق۲: خوب اندرو؛ ل۳: چرب آرد او؛ آ: چرب آورد)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۸ـ(لن،ب: آتش؛ لی: تاکه آتش) ۹ـس۲: نامدار ۱۰ـل: همان؛ س،ک،ل۲(نیز لن ـپ،ب): همی؛ متن =ق،س۲(نیز و،لن۲،آ) ۱۱ـ(پ: از؛ ب: او)؛ ل: خواند این؛ ل۲: رامشی داند آن؛ س۲: راستی را برو؛ (ق۲: خویشتن را بدان)؛ متن =س،ق،ک(نیز لن،لی،ل۳،و،لن۲،آ)؛ بنداری (۱۴۶۷ـ۱۴۷۰): و یقولون: إذا التقت الناران حصلت طهارة الإنسان، یعنی إذا التقت هذه النار و النار المسماة بالأثیر. و باطل ما یظنون، و هباء ما یعملون ۱۲ـس: همی؛ (ب: چنین)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل (نیز پ): گفت‌گوی ۱۴ـس۲: رای ۱۵ـک: بدین ۱۶ـس۲: زبان مسیحا گوای؛ بنداری: ثم قال لقیصر: و أنتم أیضا فلستم علی بینة من أمرکم، و لا علی محجة بیضاء من دینکم ۱۷ـق(نیز ق۲): وی ۱۸ـس۲: تو با او نسازی شدستی (!) ۱۹ـس: که گر؛ (ق۲: اگر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،وـب): از؛ متن = ل،ق (نیز ق۲،پ) ۲۱ـق (نیز ق۲): خشم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـق: مرین همچنین؛ (و: مزن دم بدان)؛ متن =ل (نیز ق۲)؛ س،ک،ل۲،س۲،لن،لی،ل۳،پ،لن۲،آ،ب این بیت را ندارند؛ س،آ بجای آن و ق۲ پیش از آن افزوده‌اند:

میاور تو خشم و مکن روی زرد    بخوابان (آ: مخوابان) تو چشم و مشو پر ز (ق۲: مکن دل به) درد (آ: مگوی ایچ سرد)

پ بجای آن افزوده است:

مکافات آنرا مبندی میان    که خود بازبیند ز یزدان زیان

۲۳ـل،ق: مشو نام را؛ س،ل۲ (نیز لن،لن۲،ب): به اندک همان؛ س۲: مشو نام بر؛ (ق۲،پ: به کمتر خورش؛ لی: برو نام بر؛ ل۳: بشو نام بر؛ و: بشو نام را؛ آ: پس جام بر)؛ متن ← بنداری (← ۱۵۰۴پ) ۲۴ـ(آ: این) ۲۵ـل: مجوار؛ ق: مجو گر؛ (و: همانا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس (نیز ق۲): نباشد ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـق: بدینسان؛ (لن: بدی سر؛ لی: ازین سر؛ و: برین‌سر) ۲۸ـل: نشمرد؛ س (نیز آ): مشمرند؛ س۲: نشمرند؛ (لی: بسپرند)؛ متن =ده دستنویس دیگر (در لن، و حرف پنجم بی‌نقطه) ۲۹ـق: تیره‌ره؛ س (نیز ب): از تیرگی؛ س۲: سرای سپنج بی‌بتر؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۰ـل: بگذرد؛ س۲ (نیز لی،و،آ): بگذرند؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند





شما را هوا بر خرد[۱] شاه گشت[۲]!    دل از آز و آرام بیراه[۳] گشت[۲]!
که ایوان‌هاتان[۴] به کیوان رسید    شتر کی کشد[۵] گنجتان را[۶] کلید[۷]!
ابا گنجتان نیز چندان[۸] سپاه    زره‌های[۹] رومی و عادی[۱۰] کلاه!
به[۱۱] هر جای[۱۲] بیداد لشکر کشید[۱۳]    از[۱۴] آسودگی تیغ‌ها برکشید[۱۵]!
همی[۱۶] چشمه گردد بیابان ز[۱۷] خون    مسیحا نبود اندرین[۱۸] رهنمون!
یکی بی‌نوا مرد درویش بود    که نانش[۱۹] ز رنج[۲۰] تنِ خویش بود،
جز[۲۱] از تَرف[۲۲] و شیرش[۲۳] نبودی خورش    فزونیش[۲۴] روغَن[۲۵] بُدی پرورش،
چو آورد مرد جهودش به مشت    چو بی یار و بیچاره دیدش بکشت[۲۶]،
همان[۲۷] کشته را نیز بر دار کرد    بران داربر مر وُرا[۲۸] خوار کرد!
یکی بی پدر بود او در کنشت[۲۹]    نگهبان و[۳۰] جوینده‌ی[۳۱] خوب و زشت،
چو روشن[۳۲] روان گشت و دانش‌پذیر    سَخُن‌گوی و داننده[۳۳] و یادگیر،
به پیغامبری[۳۴] نیز هنگام یافت    به برنایی از[۳۵] زیرکی کام[۳۶] یافت!

۱ـ(ل۳،و: خرد بر هوا) ۲ـق: شد؛ ل۲: کیست ۳ـل: رزم و آزرم کوتاه؛ س،ل۲ (نیز لن،ب): آز بسیار بیراه؛ ق: آرزو نیز گمراه؛ (ق۲: داد و آزرم بیراه؛ و: آز و آزرم بیراه؛ آ: روی آزرم بیراه)؛ ک،س۲ (نیز ل۳): دل (ل۳: در) آز و آزرم بیراه؛ (لی: از آزرم و از راه بیراه؛ لن۲: دل آزار و آزرم بیراه)؛ متن =(پ) ۴ـق: ایوان‌ها تا؛ (پ: ایوانتان تا) ۵ـل (نیز ل۳،پ): شماری که شد؛ س،ل۲ (نیز لن،ب): همه شهر شد؛ ق: نجیبی (؟) کشد؛ (ق۲: به گردون کشد؛ لی،و،لن۲: شتر می‌کشد؛ آ: سپهری که صد)؛ متن =ک (← لی) ۶ـق (نیز لن۲): گنجها را؛ (ق۲: گنجهاتان) ۷ـس۲: کلید در راستی کس ندید ۸ـس،س۲ (نیز لن،لی،لن۲): چندین؛ ق،ک (نیز ل۲،پ): چندی؛ (ق۲: جنگها نیز جنگی)؛ متن =ل،ل۲ (نیز و،آ،ب) ۹ـ(لی: سپرهای؛ ل۳: همان درع) ۱۰ـس،ق: چینی؛ (آ: زرّین)؛ س۲: عودی و رومی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـس۲: ز ۱۲ـق: جا ۱۳ـ(لی: کشد) ۱۴ـل،ق،س۲: ز؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لی: برکشد) ۱۶ـس،ق،ک (نیز لن،لی ـب): همه؛ (ق۲: همان)؛ متن =ل،ل۲،س۲ ۱۷ـل۲: به ۱۸ـ(آ: اندران)؛ ق: نباشد بدین ۱۹ـ(ق۲: نازش) ۲۰ـ(ب: رنج و) ۲۱ـ(ل۳،لن۲: چو) ۲۲ـل۲: ترب؛ (لی: برف) ۲۳ـق: شیر و ترفش؛ س۲: برف شیرین؛ (ق۲: ترش و شیری)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۴ـس۲: وزو بیش؛ (ق۲: مرو راز) ۲۵ـروغن ← رُخبین؟ ۲۶ـآ این بیت را ندارد؛ در ک بیت‌های ۱۴۸۵ و ۱۴۸۶ پس از بیت ۱۴۸۹ آمده‌اند ۲۷ـق: چنان؛ (ق۲،ل۳: همه) ۲۸ـس: دار دین مر ورا؛ ل۲،س۲ (نیز لن،و،لن۲): دار دین ورا؛ (ق۲: دار بر مرد را؛ لی: دار دینار را؛ ب: دار وایندو ورا)؛ ق،ک: بدان دار دین ورا؛ (ل۳: سزاوار دین ورا)؛ متن =ل (نیز پ)؛ آ این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت دو بیت و ق تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

نبودش پدر نیز و او درگذشت    همه کار و کردار او باد گشت (ق: برگذشت)
چو بشنید خرّاد برزین سخن    نگر تاش پاسخ چه افکند بن

۲۹ـل: چنین گفت کو را زنی بود کشت؛ س: پدر پیرسر بد چو او درگذشت؛ ل۲ (نیز لن،لی،پ،لن۲): پدر بر زره (لن: پیرزن؛ لی: بر زبر؛ پ: دینور؛ لن۲: رنگرز) بود و او در (لی: بر) کنشت؛ (ق۲: تو گویی که او را زنی بود پشت؛ ل۳: ابا راهبان بود اندر کنشت؛ و: نبودش پدر نیز اندر کنشت؛ آ: پدر بود پنهان و او در کنشت)؛ متن =ک (؟) ۳۰ـک (نیز ق۲،و): <و>؛ (آ: نگهدار و) ۳۱ـ(ق۲: گوینده)؛ ق،س۲،ب این بیت را ندارند ۳۲ـس: آب (!) ۳۳ـ(ب: سخن‌دان و گوینده) ۳۴ـل،س،ک،س۲ (نیز لی،پ،لن۲،ب): پیغمبری؛ متن =ق،ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،آ) ۳۵ـس۲: به بینایی از؛ (ق۲: به تیزی ازین؛ و: به یزدانی از؛ لن۲: به ورنایی از)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۶ـس،ک،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲،ب): نام؛ متن =ل،ق،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،آ)؛ بنداری (۱۴۷۲ـ۱۴۸۷): فإنکم عمدتم الی رجل فقیر کان یأکل من کسب یده و یجتزئ بالثوم و البصل فی مطعمه، و تسلطت علیه الیهود حتی قتلوه و صلبوه، و فی الکنیسة یبکی علیه أبوه ـ هکذا قال ـ (= ۱۴۸۳ـ۱۴۸۶؛ ← بیت ۱۵۰۴پ)

تو گویی[۱] که فرزند[۲] یزدان بُد اوی[۳]      بران[۴] دار[۵] بر کشته[۶] خندان بُد اوی[۳]،
بخندد برین بر[۷] خردمندمرد      تو گر باهُشی گردِ یزدان[۸] مگرد!
که هست او ز فرزند و زن[۹] بی‌نیاز      بنزدیک او آشکارست[۱۰] راز!
چه پیچی ز دینِ گیومرّثی[۱۱]؟      هم از راه و[۱۲] آیین طهمورثی[۱۳]؟
که گویند دارای[۱۴] گیهان یکیست      جز از[۱۵] بندگی کردنت[۱۶] رای[۱۷] نیست!
جهاندار[۱۸] دهقانِ یزدان‌پرست[۱۹]      چو بر واژ[۲۰] بَرسَم بگیرد[۲۱] به دست،
نشاید[۲۲] چشیدنش یک[۲۳] قطره آب      گر[۲۴] از تشنگی آب بیند به خواب!
به یزدان پناهد به[۲۵] روز نبرد      نخواهد[۲۶] به جنگ اندرون آبِ سرد!
همان[۲۷] قبله‌شان[۲۸] برترین[۲۹] گوهرست      که از خاک و آب[۳۰] و هوا برترست!
نباشند شاهان ما دین‌فروش      به فرمان دارنده[۳۱] دارند[۳۲] گوش!
به دینار و گوهر نباشند[۳۳] شاد      نجویند[۳۴] نام و نشان جز[۳۵] به داد!
به بخشیدن و[۳۶] کاخ‌های بلند      دگر[۳۷] شاد کردن دلِ مستمند،
چهارم[۳۸] کسی کو به روز نبرد      بپوشد رخِ شیدِ گردان[۳۹] به[۴۰] گرد،
بر و بوم دارد ز دشمن نگاه      جزین[۴۱] را نخواند[۴۲] خردمند شاه[۴۳]!

۱ـس (نیز لی): گفتی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ(لی: محبوب) ۳ـل ـ ک (نیز لی، ل۳، آ): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب) ۴ـق، ل۲، س۲ (نیز لی): بدان ۵ـک: بخت ۶ـس۲: کار تو کشته ۷ـ(ق۲: خود؛ لی: بخندند بدین بر) ۸ـ(و: این دین)؛ ل: بخردی گرد این فن؛ ق (نیز ق۲): تو با این خرد گرد یزدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ(لی: از زن و زاده او) ۱۰ـس، ل۲ (نیز لی ـ و، آ): آشکار است؛ ق: هویدا برش آشکارا و؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، لن۲)؛ لن، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فجعلتموه ابنا للّه الأحد، المنزه عن الوالد و الولد. و لعمری إن العاقل لیضحک من مثل هذا ۱۱ـک (نیز ل۳): کیومورثی؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): کیومرّثی؛ (و، لن۲: تو از دین کیومرثی)؛ متن = ل، س (نیز لن) ۱۲ـل: <و>؛ س: هم آواز و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ، ب): طهمورثی؛ (لن۲: دین طهمورثی)؛ متن = ل، س (نیز لن)؛ ق بیت‌های ۱۴۹۳ـ۱۵۰۴ را ندارد؛ بنداری: فما بالک أیها الملک! ترغب عن الدین الجیومرثی، و الطریق الطهمورثی ۱۴ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): دادار؛ (پ: دانا ز)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی) ۱۵ـ(لی: بجز) ۱۶ـ(پ، آ: کردنش) ۱۷ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): راه؛ (ق۲: کار؛ و: جای)؛ متن = ل، س۲ (نیز لی، پ) ۱۸ـک: جهاندیده؛ (ق۲: جهانجوی) ۱۹ـس: جهاندار را مرد دهقان‌پرست (!) ۲۰ـل: که بر واژ و؛ س (نیز ق۲، ل۲، و): چو با باژ؛ ک: چو او باژ و؛ ل۲ (نیز لن، پ): چو بر باژ؛ س۲: چو بر باژ؛ (لی: چو بر بار؛ لن۲: چو زنّار؛ آ: که با باژ؛ ب: چو با باژ و)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۱ـک: نگیرد ۲۲ـ(لی: نباید) ۲۳ـل: چشیدن یکی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـل: که؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـس۲ (نیز لی): پناهید ۲۶ـ(ق۲: بخواهد؛ ب: نخواهند)؛ در ل حرف یکم نقطه ندارد ۲۷ـ(آ: همه) ۲۸ـ(ق۲، پ: نامشان؛ ل۳: قبله‌اش) ۲۹ـس: برتری؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـل، س (نیز ل۳، پ، ب): آب و خاک؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، آ)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۴۹۴ـ۱۴۹۸): طریق من یقول: إن اللّه سبحانه واحد أحد لیس لأحد دونه ملتحد، و تصد عن قبلتهم التی هی أشرف الجواهر، و أعلی العناصر؟ ۳۱ـل۲ (نیز لی، آ): دادار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(آ، ب: دارنده) ۳۳ـ(لی: شناسند) ۳۴ـس۲: نگویند؛ (ب: نجوییم) ۳۵ـل: بجز (!) ۳۶ـل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ): <و>؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، لن۲، ب) ۳۷ـس۲: دمی ۳۸ـل (نیز ق۲، پ): سدیگر؛ س: و دیگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۹ـک (نیز ق۲): رخشان؛ آ: چرخ گردان؛ لن۲: بپوشید خورشید گردان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۰ـ(ق۲: ز) ۴۱ـ(ق۲: جز او؛ ل۳: جز آن) ۴۲ـل (نیز لن۲): نخواهد؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ و، آ) ۴۳ـس۲: بر و بوم هرگز که دارد تباه؛ س، لن، ب این بیت را ندارند





جز از راستی هرک[۱] جوید ز دین[۲]      برو[۳] باد نفرینِ بی‌آفرین[۴]!
چو بشنید قیصر پسند آمدش      سَخُن‌های او سودمند آمدش[۵]!
بدو گفت کان[۶] کو جهان آفرید      ترا نامدارِ مِهان[۷] آفرید!
سَخُن‌های پاک از[۸] تو باید شنید!      تو داری درِ رازها[۹] را کلید!
کسی را کزین گونه کهتر[۱۰] بود      سرش زافسرِ[۱۱] ماه برتر بود!
درم خواست از گنج و دینار[۱۲] خواست      یکی افسری[۱۳] نامبُردار[۱۴] خواست،
بدو داد و بسیار[۱۵] کرد آفرین      که آباد باد از تو[۱۶] ایران‌زمین[۱۷]!

وُ زان[۱۸] پس چو دانست کامد سپاه      جهان شد ز گرد سُواران سیاه،
گزین کرد از آن[۱۹] رومیان صدهزار[۲۰]      همه نامدار ازدرِ کارزار،
سِلیح[۲۱] و درم خواست[۲۲] و اسپان[۲۳] جنگ[۲۴]      سرآمد برو[۲۵] روزگارِ درنگ[۲۶]!
یکی دخترش بود[۲۷] مریم به نام      خردمند و باسنگ و با رای[۲۸] و کام،
[به خسرو فرستاد[۲۹] بآیینِ دین      همی‌خواست از کردگار آفرین!]
[بپذرفت دخترش گستهم گرد      به[۳۰] آیین نیکو به خسرو سپرد!]
وُ زان پس[۳۱] بیاورد[۳۲] چندان[۳۳] جهیز      کزان کند[۳۴] شد بارگی‌های[۳۵] تیز
ز زرّینه و[۳۶] گوهر شاهوار      ز یاقوت و از[۳۷] جامه‌ی زرنگار[۳۸]،

۱ـس: کی؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): که؛ (ق۲، و، آ: چه)؛ متن = ل ۲ـ(ق۲: گوید درین؛ لی: پیچد ز دین) ۳ـ(لی، ل۳، آ: بدو) ۴ـ(لی، ب: با آفرین)؛ بنداری (۱۴۹۹ـ۱۵۰۴ ← ۱۴۷۱ـ۱۴۸۰): بل غرتکم کنوزکم و أموالکم، و نسیتم قول عیسی صلوات اللّه علیه حیث یقول: اجتز بسوتام (← ۱۴۷۶) من المأکول، و لاتتکلف فی الملبوس و المفروش ۵ـل این بیت را ندارد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۶ـس، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): آن؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ و، آ) ۷ـق: زمان؛ ک (نیز لی، آ): جهان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۸ـ(لی: خوب از؛ ل۳: پاک) ۹ـ(و: رنجها) ۱۰ـس۲: گوهر ۱۱ـ(لی: از بر) ۱۲ـس۲: بسیار ۱۳ـق (نیز ل۳، و، آ): افسر ۱۴ـ(ل۳: ماه کردار) ۱۵ـ(ق۲، ل۳، آ، ب: داد بسیار) ۱۶ـس: بادا به تو (!) ۱۷ـ(آ: روی زمین)؛ بنداری (۱۵۰۵ـ۱۵۱۰): قال: فاستحسن قیصر کلامه و مدحه و أثنی علیه و خلع علیه خلعة تشتمل علی تاج مرصع بالجواهر مقرونة بأنواع من زبد الذخائر الأخایر ۱۸ـ(ق۲: از آن) ۱۹ـل: زان؛ متن = س ـ ب ۲۰ـ(ق۲، آ: سی‌هزار)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: فرستادن قیصر دختر را با لشکر بنزد خسرو ۲۱ـس، ک (نیز لی، و): سلاح ۲۲ـک (نیز و): داد ۲۳ـل۲: اسباب (← اسبان)؛ (لی: با ساز؛ و: مردان) ۲۴ـس۲: و گنج ۲۵ـ(لی: بدو) ۲۶ـس۲: روزگاری ز رنج؛ بنداری (۱۵۱۱ـ۱۵۱۳): عاد الحدیث الی ذکر ما دبره قیصر فی أمر برویز. قال: و لما اجتمعت العساکر عند قیصر اختار مائة ألف فارس من الأبطال المذکورین و الفرسان المشهورین، و فرّق علیهم الأموال و الخیل و الأسلحة ۲۷ـس: دختری داشت؛ (ق۲، ب: دختری بود)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـس۲ (نیز لی، پ، آ): با رای و با سنگ؛ بنداری: و کانت له بنت متحلیة بالخلال الحمیدة و الخصال المرضیة تسمی مریم ۲۹ـق (نیز ق۲، و): بدادش به خسرو؛ متن = ل؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست ۳۰ـق: بر؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست ۳۱ـک: ابا وی؛ س۲ (نیز لن۲): از آن پس ۳۲ـ(و: بدو داد) ۳۳ـل۲ (نیز ل۳): چندی ۳۴ـس۲: تند ۳۵ـک: بارکشهای؛ آ: بارگیران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل بیت‌های ۱۵۱۷ـ۱۵۲۲، ق، و ۱۵۱۹ـ۱۵۲۰، ق۲ ۱۵۲۰، ل۳ ۱۵۱۸ را ندارند و در ق۲ ۱۵۱۷ و ۱۵۱۸ پس از ۱۵۲۵ آمده‌اند ۳۶ـ(لن: یکی تاج پر) ۳۷ـس۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): وز ۳۸ـ(و: جام گوهرنگار)؛ ق: سه تاج گرانمایه گوهرنگار (= ۱۵۲۰ب)؛ بنداری: فرتب لها جهازا مشتملا، من الذهب و الفضة و الجواهر، علی ما حسرت عنه الحوامل، و عجزت عن ضبطه الأنامل

ز گستردنی‌ها و[۱] دیبای[۲] روم / به[۳] زر پیکر و از[۴] بَریشمش[۵] بوم[۶]،
همان یاره[۷] و طوق[۸] با گوشوار / سه تاج گرانمایه گوهرنگار[۹]،
عَماری بیاراست زرّین[۱۰] چهار[۱۱] / جُلَیلش پر از گوهر شاهوار[۱۲]،
چهل مهد دیگر بُد از[۱۳] آبنوس / زگوهر درفشان[۱۴] چو چشم[۱۵] خروس،
وُ زان[۱۶] پس پرستنده‌ی[۱۷] ماه‌روی / از ایوان[۱۸] برفتند با رنگ و بوی،
خردمند و[۱۹] بیدار سیصد[۲۰] غلام[۲۱] / بیامد به زرّین و[۲۲] سیمین‌ستام[۲۳]،
ز رومی همان نیز خادم چهل / پری‌چهره و شُهره و دلگُسِل[۲۴]،
وُ زان[۲۵] فیلسوفان رومی چهار[۲۶] / خردمند و[۲۷] با دانش[۲۸] و نامدار،
بدیشان[۲۹] بگفت آنچ[۳۰] بایست گفت / همان نیز با مریم اندر نهفت،
از[۳۱] آرام و از[۳۲] کام و بایستگی / همان[۳۳] بخشش و خورد و شایستگی،
پس[۳۴] آن خواسته کرد رومی شمار[۳۵] / فزون بُد[۳۶] ز سیصد[۳۷] هزاران‌هزار،
فرستاد[۳۸] هر کس که بُد بر[۳۹] درش / ز گوهرنگار افسری بر سرش،

۱ـک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): گستردنی‌های؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب) ۲ـ(ل[۳]: دینار) ۳ـ(پ، ب: ز) ۴ـل[۲] (نیز لن، ب): وز؛ (لن[۲]: او) ۵ـک: و ابریشمین (!)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، ب) ۶ـس[۲]: بران پیکر زر ببردش به بوم؛ (ق[۲]: برو پیکر زر و سیمینش بوم؛ لی: پر از گوهر ابریشمین بود بوم؛ ل[۳]: ز ابریشمین پیکر و زر بوم؛ آ: ز چیزی که خیزد از آن تازه بوم)؛ بنداری: فضلا عما سواها من الملابس الفاخرة و المفارش الرائعة ۷ـل[۲]: پاره ۸ـک: طوق و ۹ـس[۲]: زرنگار؛ بنداری این بیت را ندارد ۱۰ـس: رومی؛ متن = ق ـ ب ۱۱ـس[۲]: طراز ۱۲ـس[۲]: بیاراست شهوار ناز؛ بنداری: و أخرجوا أربع عماریات معمولة من الذهب، علی کل واحدة منها صلیب مرصع بالجواهر ۱۳ـس[۲]: بر از؛ (ق[۲]: بدند؛ لی: همه؛ آ: زرّین پر از)؛ س: چهل رش یکی تخت بد ز؛ ق: چهل تخت دیگر بد از؛ ل[۲] (نیز لن، ب): چهار دگر بودش از؛ (ل[۳]: چهار دگر بود هم)؛ متن = ک (نیز پ، و، لن[۲]) ۱۴ـس: خروسان (!)؛ (ل[۳]: درخشان)؛ در ق آغاز واژه پاک شده است؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(و: پشت)؛ بنداری: و أربعین عماریة أخر مخروطات من الأبنوس مکللات بالجواهر ۱۶ـل: از آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـق (نیز پ، و، آ): پرستنده صد؛ ک: پرستنده شد (← سد = صد)؛ (ق[۲]: پرستنده سیصد بد از) ۱۸ـل، ک (نیز لی): ز ایوان؛ س، ل[۲] (نیز لن، ب): چو سیصد؛ (ل[۳]: ازینسان؛ آ: از ایران)؛ متن = ق (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲])؛ س[۲]، بنداری این بیت را ندارند ۱۹ـل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]): <و>؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لی، پ ـ ب) ۲۰ـل، س، س[۲] (نیز لن، ب): پانصد؛ متن = ک، ل[۲] (نیز ق[۲] ـ آ) ۲۱ـق: ز اسبان تازی به سیمین‌لگام ۲۲ـ(لن[۲]: <و>) ۲۳ـس[۲]: به شمشیر زرّینه‌فام؛ ق: بیاورد با زین زرّین‌ستام؛ بنداری: و معها ثلاثمائة وصیف بمناطق الذهب، علی مراکب بُعدد الفضة ۲۴ـس[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: و أربعین خادما بیض الوجوه (= رومی) کالأقمار الطلّع ۲۵ـ(ق[۲]، ل[۳]، و: از آن) ۲۶ـس[۲]: ز رومی همان نیز خادم چهار (= ۱۵۲۵آ+۱۵۲۶آ) ۲۷ـق: <و> ۲۸ـ(پ: رامش)؛ بنداری: و أصحبهم أربعة من علماء الفلاسفة ۲۹ـک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ب): بایشان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲] ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن) ۳۱ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، آ، ب): ز؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲] ـ لن[۲]) ۳۲ـل، ق، س[۲] (نیز لن[۲]، آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـس ـ ب: هم از؛ متن = ل ۳۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): از؛ متن = ل (نیز پ) ۳۵ـس، س[۲] (نیز و): چهار؛ (لی: چون بکردی شمار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، آ، ب): شد؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲] ـ لن[۲]) ۳۷ـ(لی: آمد از صد) ۳۸ـس: فرستاد و؛ (ل[۳]: فرستاده)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۹ـل[۲]: که آید





همان جامه و[۱] اسپ[۲] و دینار داد / ز شایسته هر چیز[۳] بسیار داد،
چُنین[۴] گفت کین[۵] زیردستان شاه / سَزد گر برآرند[۶] گردن[۷] به ماه!
ز گستهم شایسته‌تر[۸] در جهان / نخیزد[۹] کسی از[۱۰] میانِ[۱۱] مِهان!
چو[۱۲] شاپور مهتر گرانجی[۱۳] بود / که اندر سَخُن‌ها میانجی بود!
یکی رازدارست بالوی[۱۴] نیز / که نفروشد[۱۵] آزادگان را به چیز!
چو خُرّادِ بُرزین نبیند کسی / وُگر[۱۶] چند ماند به گیتی بسی!
بدان[۱۷] آفریدش خدای جهان / که تا آشکارا[۱۸] شود زو[۱۹] نهان!
چو خورشید تابنده او بی بدی‌ست[۲۰]! / همه[۲۱] رای[۲۲] و کردار او ایزدی‌ست!
همه یاد کرد این[۲۳] به نامه‌درون / به فرمان دریانس[۲۴] رهنمون،
ستاره‌شُمَر پیش با[۲۵] رهنمای[۲۶] / که تا رفتنش کی به آید ز جای[۲۷]،
بجنبید قیصر به بهرام‌روز / به نیک‌اختر[۲۸] و فالِ گیتی‌فروز،
سه[۲۹] منزل همی‌رفت قیصر به[۳۰] راه / چهارم[۳۱] بیامد ز[۳۲] پیش سپاه،
بفرمود تا مریم آمد به[۳۳] پیش / سَخُن گفت با او از[۳۴] اندازه بیش،

۱ـل: مهان را همان؛ (لی: مهان جامه و؛ ل[۳]: همه جامه و؛ پ: نهاد و همان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـس[۲]: زرّ ۳ـق: ز هر چیز شایسته؛ س[۲]: ز بایسته هر چیز؛ (ق[۲]، پ: درم داد و هم چیز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: یکی نامه فرمود بر پرنیان / نبشته بر شاه ایرانیان
پ: یکی نامه فرمود پس تا دبیر / نبیسد هر آنچش بود ناگزیر
بدو در کند یاد هر نیک و بد / که مه را چنین کهتران درخورد

۴ـل[۲] (نیز لی): همی ۵ـ(ق[۲]: کای) ۶ـ(ق[۲]: برآید) ۷ـس[۲]: سر را؛ پ این بیت را ندارد ۸ـ(آ: و بندوی او) ۹ـ(آ: نبیند) ۱۰ـس: در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق[۲]، آ: کهان و)؛ لی این بیت را ندارد؛ ق بیت‌های ۱۵۳۳ـ۱۵۳۹ را ندارد ۱۲ـک: ز ۱۳ـل، س، ک (نیز لن ـ ق[۲]، لی، پ ـ ب): کوانجی؛ ل[۲]: که ایلچی؛ متن = س[۲] (نیز ل[۳]؛ در س[۲] حرف پنجم با سه‌نقطه)؛ در لی بیت‌های ۱۵۳۴ـ۱۵۵۱ درهم‌ریخته‌اند ۱۴ـل[۲]: بابوی؛ (لن: رازوارست با اوی) ۱۵ـل[۲]: بفروشد؛ در ل، س[۲]، ب حرف یکم بی‌نقطه ۱۶ـل (نیز ل[۳]، پ، ب): اگر؛ س[۲]: و یا؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۱۷ـل: بران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ق[۲]: شکارای گیتی) ۱۹ـ(ب: در)؛ لی این بیت را ندارد ۲۰ـ(ق[۲]: تابنده و بی‌بدیست)؛ س، ک (نیز لن، ل[۳]، و ـ ب): دل و مغز خرّاد (آ: خورشید؛ ل[۳]: جان خرسند) کان (ک: خرشید خود؛ و: داننده چون) بی‌بدیست؛ ل[۲] (نیز لی): دل (لی: سر) و مغزش آکنده از بخردیست (لی: بخردی)؛ متن = ل (نیز پ) ۲۱ـس (نیز آ): همان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـل (نیز ق[۲]، پ، و): کار؛ ک: راه؛ متن = س، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۳ـ(ق[۲]: آن؛ و: کردش) ۲۴ـل: برفتند باانس (حرفهای یکم و سوم بی‌نقطه)؛ ک: ز دانندگان پیش آن؛ ل[۲]: به فرمان‌روانش ابا؛ س[۲]: به فرمان‌بران داد با؛ (لن: به فرمان روان داد بس؛ ق[۲]: گرفتند با دانش و؛ لی: به فرمان‌ورانش همی؛ ل[۳]: بفرمود کاید برش؛ پ: برفتند یارانش با؛ و: به فرمانش رفتند با؛ لن[۲]: به فرمان دارندهٔ؛ آ: به فرمان اویانس؛ ب: به فرمان دومانس)؛ متن = س (← ل، آ، ب): دریانس ← سرگانس = سرگیس = سرگیوس؟ ۲۵ـل[۲]: یا ۲۶ـل: رهنما ۲۷ـق (نیز و): بجای؛ ل: کی آید بجا (!)؛ س: گه رفتنش مهتر آمد ز جای؛ (ب: که رفتنش کی بهتر آید ز جای)؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۲۸ـل: نیکی اختر (!) ۲۹ـل (نیز پ): دو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـق: ز ۳۱ـل (نیز پ): سدیگر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـل، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، و): به؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب) ۳۳ـق: ز؛ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، و): آمدش؛ (لی: بفرمود مریم بیامدش)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب) ۳۴ـل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): ز؛ ق: با وی ز؛ (ق[۲]: ورا پندها داد از)؛ متن = س (نیز لن، و)؛ آ این بیت را ندارد

بدو گفت: دامن ز[۱] ایرانیان[۲] … نگه دار و مگشای[۳] بند از میان[۴]،
بَرَهنه نباید که خسرو ترا … ببیند که کاری رسد نو[۵] ترا!
بگفت این و پدرود کردش به[۶] مهر … که یار تو بادا به رفتن سپهر[۷]!
نیاطوس[۸] جنگی برادرش بود … بدان[۹] جنگ[۱۰] سالار لشکرش بود،
بدو گفت: مریم به خون[۱۱] خویش[۱۲] تُست … بران[۱۳] برنهادم[۱۴] که هم‌کیش[۱۵] تُست،
سپردم ترا[۱۶] دختر و خواسته … سپاهی برین[۱۷] گونه آراسته!
نیاطوس[۱۸] یکسر پذیرفت از اوی[۱۹] … بگفتند و[۲۰] گریان[۲۱] بپیچید روی[۲۲]!

## گفتار اندر آمدن نیاطوس نزد خسرو با لشکر و دختر و خواسته[۲۳]

همی‌رفت لشکر به راه وریغ[۲۴] … نیاطوس[۲۵] در پیش با گرز و تیغ[۲۶]
چو بشنید خسرو که آمد سپاه … از آن شارستان[۲۷] برد لشکر[۲۸] به راه
چو آمد پدیدار[۲۹] گرد سران … درفشِ سُوارانِ[۳۰] جوشن‌وران[۳۱]،
همی‌رفت لشکر به کردار گرد[۳۲] … سُوارانِ بیدار و مردانِ مرد[۳۲]،
دلِ خسرو از لشکر نامدار … بخندید چون گل به گاهِ[۳۳] بهار!

۱ـس ـ لن[۲]: تا (ق: در) مرز؛ (ب: سخن گفت با مرز)؛ متن = ل ۲ـ(آ: به مریم چنین گفت با آفرین) ۳ـ(ب: بگشای) ۴ـق: نگه کرد باید به سود و زیان؛ (آ: از ایدر چو رفتی به ایران‌زمین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـ(ل[۳]: نو آید) ۶ـ(ق[۲]: ز) ۷ـک: خداوند مهر؛ (و: خدای سپهر؛ لی: که از جان تو شاد بادا سپهر) ۸ـک (نیز پ): بناطوس؛ ق (نیز آ): بناطوش؛ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، ب): نیاطوش؛ متن = ل، س (نیز ل[۳]، لن[۲]) ۹ـک (نیز ق[۲]، و، آ): بران ۱۰ـس، ق: کار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س[۲]، لی این بیت را ندارند ۱۱ـل[۲] (نیز و): که چون ۱۲ـ(لی: خسرو کنون پیش) ۱۳ـل[۲]: برین؛ (لی، ل[۳]: بدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـک: هم نهادم ۱۵ـق: که کم بیش؛ (و: کم و بیش من سربسر پیش)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۱۶ـ(آ: به تو) ۱۷ـ(لی ـ و، ب: بدین؛ آ: بران)؛ متن = ل، س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲])؛ ق، س[۲] این بیت را ندارند و در لی لت‌های آن پس و پیش شده است ۱۸ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، ب): نیاطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ (لی، آ: بناطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳]، لن[۲]) ۱۹ـل[۲] (نیز و، آ): ازو؛ (لی: زوی) ۲۰ـک، ل[۲] (نیز ب): <و>؛ (ل[۳]: بگفت این و؛ پ: برفتند و) ۲۱ـ(ق[۲]: جهاندار ازیشان) ۲۲ـل[۲] (نیز آ): ازو؛ (لن[۲]: ازوی؛ و: برفتند گریان‌دل و تازه‌رو)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۵۲۷ـ۱۵۵۰): و خلع علی أمراء برویز. ثم استحضر أخاه نیاطوس و سلم العسکر و البنت الیه، و أمره بالارتحال نحو برویز ۲۳ـس: آمدن نیاطوش نزد خسرو با لشکر و دختر و خواسته؛ س[۲]: فرستادن قیصر لشکر و دختر پیش خسرو؛ ل، ق، ک، ل[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← س ۲۴ـس: وزیغ؛ س[۲]: وبریغ؛ (ق[۲]: فزیغ؛ ل[۳]: بکردار ابر؛ لن[۲]: در آن راه و ریغ؛ لی: بیامد گرازان به راه وزیغ)؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، و، آ، ب) ۲۵ـس، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، ب): نیاطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ ل[۲]: بناطوس؛ (لی، آ: نباطوش)؛ متن = ل ۲۶ـ(ل[۳]: سپاهی همه غرقه در خود و گبر)؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـق، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، ب): شارسان ۲۸ـل: لشکر آمد؛ متن = س ـ ب؛ س، س[۲] در اینجا سرنویس دارند، س: آمدن بناطوش بنزد خسرو با لشکر و دختر و خواسته؛ س[۲]: فرستادن قیصر لشکر و دختر بنزد خسرو ۲۹ـل ـ ب: بدیدار ۳۰ـس، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): سواران و؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و) ۳۱ـ(آ: کنداوران)؛ در س[۲] بیت‌های ۱۵۵۳ـ۱۵۶۵ درهم‌ریخته‌اند: ۶۰، ۵۸، ۵۹، ۵۳، ۵۵، ۵۶، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۱، ۶۲ (۵۴ و ۵۷ را ندارد) ۳۲ـس، ک، ل[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): ابر + سپاهی (ق[۲]: سپاهش) همه غرقه در خود و گبر (ق[۲]: ببر؛ لی: در سیم و زر)؛ (و: کرگ + همه غرقه در جوشن و خود و ترگ)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد؛ در ل[۳] بیت‌های ۱۵۵۱ـ۱۵۵۴ درهم‌ریخته‌اند: ۵۴، ۵۲، ۵۳، ۵۱ ۳۳ـل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و ـ ب): وقت؛ متن = ک (نیز لی، پ)





دلِ روشنِ راد[۱] را تیز[۲] کرد … مران[۳] باره را پاشنه‌خیز[۴] کرد!
نیاطوس[۵] را[۶] دید[۷] در بر گرفت … به پرسیدن[۸] آزادی[۹] اندرگرفت:
ز قیصر که برداشت زان[۱۰] گونه[۱۱] رنج … ابا رنج، دیگر[۱۲] تهی کرد گنج!
وُ زان راه[۱۳] سوی عماری کشید … به پردهٔندرون[۱۴] روی مریم[۱۵] بدید!
بپرسید[۱۶] و بر دست خود[۱۷] بوس[۱۸] داد … زِ[۱۹] دیدار آن خوب‌رخ گشت شاد!
بیاورد لشکر به پرده‌سرای … نهفته یکی[۲۰] ماه را ساخت[۲۱] جای!
سَخُن گفت و بنشست با او[۲۲] سه روز … چهارم چو بفروخت گیتی‌فروز،
گزیده شِراعی[۲۳] بیاراستند[۲۴] … نیاطوس[۲۵] را پیش او[۲۶] خواستند،
ابا سرگس[۲۷] و کوتِ[۲۸] جنگی بهم … سران سپه را همه[۲۹] بیش و کم،
بدیشان چنین گفت کاکنون[۳۰] سران … کدامند و[۳۱] مردانِ[۳۲] جنگاوران؟

۱ـل[۲]: زاد؛ (پ: و راد؛ لن[۲]: و داد؛ ق[۲]: روشنش راد؛ ل[۳]، آ: روشنش داد)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، و، ب) ۲ـس[۲]: روشن و باده را خیره ۳ـ(لی: همان) ۴ـس[۲]: با سپه تیره؛ (ق[۲]: میان باره را پاشنه تیز؛ آ: از آن بارهٔ تیزرو خیز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۵۵۱ـ۱۵۵۶): فارتحل بذلک العسکر الرجراج سائرین کالبحر المتابع الأمواج، یخال معها الجبال سائرة، و البحار ثائرة، و الأرض مائرة. فلما علم برویز بإقبالهم رکب و تلقاهم ۵ـس (نیز لی): نباطوش؛ ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، آ): بناطوش؛ ک: بناطوس؛ (و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳]) ۶ـل: <را> ۷ـق: زود؛ ک: دید و؛ (و: نیک؛ لی: بیامد نباطوش) ۸ـس، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، ب): بپرسید و؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ، و، آ) ۹ـ(لی: چو بگشاد بر بورش)؛ بنداری: فلما رأی نیاطوس بادره و اعتنقه؛ لی پس از این بیت افزوده است:

بپرسید لشکرش از رنج راه … ز کار مهان و ز کار سپاه

۱۰ـس (نیز آ): از آن؛ ک: زین؛ متن = ده دستنویس دیگر: زان (← از آن) ۱۱ـ(لی: کزان گونه برداشت)؛ س[۲]: برهنه که برداشت بسیار ۱۲ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، آ، ب): لشکر؛ (ق[۲]، ل[۲]: و لشکر)؛ ق: ابا لشکر و هم؛ (و: برای دل او)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۳ـل: جای؛ (پ: روی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـل ـ ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): درون؛ متن = ل[۲] ۱۵ـس: دختر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم ثنی عنانه و قصد عماریة مریم ۱۶ـ(ق[۲]: ببوسید؛ ل[۳]: بخندید) ۱۷ـس (نیز ق[۲]): او؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـس، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]، ب): بوسه؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، آ) ۱۹ـ(لی: به)؛ بنداری: فلما قرب منها رفع دونها الحجاب فرآها کالشمس قد انکشف عنها السحاب. فخدمها و قبّل ید نفسه ۲۰ـ(ق[۲]: همی) ۲۱ـق (نیز ل[۳]): کرد؛ بنداری: ثم عطف عنانه و رجع بهم إلی مخیمه فنزلوا ۲۲ـق (نیز ق[۲]): وی؛ ک: گفت با او نشسته؛ بنداری: و خلا بها برویز ثلاثة أیام ۲۳ـل، ق (نیز ل[۳]، پ، و): سرایی؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، آ، ب) ۲۴ـ(لی: سراپرده آراستند) ۲۵ـس (نیز ق[۲]، لی): نباطوش؛ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز آ): بناطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ (لن: گزین روم؛ و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳]) ۲۶ـ(ل[۳]: خود) ۲۷ـل، ک (نیز لی، پ، و): سرکت؛ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، آ، ب): سرکش؛ (ل[۳]: سرکس)؛ متن ← (ل[۳]) ۲۸ـل[۲] (نیز لی): کوب؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ(و: سپه سربسر)؛ بنداری (۱۵۶۲ب ـ۱۵۶۴): و فی الیوم الرابع استحضر نیاطوس و سرکس و کوتا، و کان هذا الرجل یلقب بهزاره (← بیت ۱۷۴۸) لکونه معدودا بألف فارس ۳۰ـ(لن، آ، ب: اکنون) ۳۱ـل، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی): <و> ۳۲ـق (نیز و): گردان و؛ (لی: مردان و)؛ لی پس از این بیت افزوده است:

کسی کو گراید به گرز و به تیغ … به جنگ اندرون جان ندارد دریغ
به رزم اندرون باشد او مرد جنگ … اگر شیر پیش آیدش گر نهنگ

نیاطوس[1] بگزید هفتاد[2] مرد / که آورد گیرند[3] روز نبرد،
که زیر درفشی[4] برفتی هزار / گزیده‌سُوارانِ خنجرگزار[5]!
چو خسرو بدید آن گزیده‌سپاه / سُوارانِ گردنکش[6] رزم‌خواه،
همی‌خواند بر کردگار آفرین / که چرخ آفرید و زمان و زمین،
همان بر نیاطوس[7] و بر لشکرش / چه[8] بر نامورقیصر و کشورش[9]!
بدان[10] مهتران گفت: اگر[11] کردگار / مرا یار[12] باشد بدین[13] کارزار[14]،
توانایی خویش پیدا کنم[15] / زمین را به[16] گوهر چو دیبا[17] کنم[15]!
بباشید[18] ازین[19] آمدن رامشی[20] / گزینید[21] گفتار بر[22] خامشی[23]!
نباشد جز اندیشه‌ی دوستان / فلک باد و مهرِ ردان بوستان[24]!

## گفتار اندر بازگشتن خسرو از روم به جنگ بهرام[25]

به هشتم[26] بیاراست خورشیدچهر[27] / سپه را بکردارِ گردان‌سپهر!
ز درگاه برخاست آوای[28] کوس / هوا شد ز گرد سپاه[29] آبنوس!

۱ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، آ): نباطوش؛ ق، ل۲ (نیز لن): بناطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ (و، لن۲، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲ـق (نیز آ): هشتاد ۳ـس، ل۲ (نیز لن، و، ب): گیرد به؛ (ق۲: جویند)؛ ق: که هر یک دلیرند؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ) ۴ـل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲): درفشش؛ (پ: که در زیر هر یک)؛ متن = س (نیز لن، ل۳، آ، ب) ۵ـ(لی: نیزه‌گزار)؛ بنداری (۱۵۶۵ـ۱۵۶۷): فسألهم برویز عن مقدّمی العسکر فعدّوا سبعین نفسا من الأمراء الکبار تحت رایة کل واحد منهم ألف فارس ۶ـ(ق۲، آ: گردنکش و) ۷ـس: نباطوس؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ ل۲ (نیز لن): بناطوش؛ (ق۲، لی، آ: نباطوش؛ لن۲، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳، و) ۸ـس۲ (نیز لن۲): چو ۹ـک: دخترش؛ ل۲: افسرش؛ س۲ (نیز ق۲): لشکرش؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بتی بود کاندر جهان کس ندید / بدان خوب‌روئی نه هرگز شنید
که وصفش دل مرد دانش‌پژوه / نداند ز خوبی و گردد ستوه

۱۰ـس۲: بران ۱۱ـل: کز (← گر)؛ س، ق: گر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: یاد (← یار) ۱۳ـل: گه؛ ق، س۲: درین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): روزگار؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، و) ۱۵ـ(لن۲، آ: کنیم) ۱۶ـق (نیز ق۲، پ، و، آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـق، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): دریا؛ (پ: ثریا؛ ق۲: ز خون همچو دریا)؛ ل: به کوکب ثریا؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب) ۱۸ـس (نیز لن، ق۲، آ): بباشد؛ ق، ل۲ (نیز ب): نباشد؛ س۲: بیابد؛ (ل۳: بیایید)؛ متن = ک (نیز لی، پ، و، لن۲) ۱۹ـس (نیز لن، ب): از آن ۲۰ـق: جز بهی؛ (آ: راستی) ۲۱ـس: گزینند؛ ل۲: گزینی به؛ (لی: گزین کرده)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب) ۲۲ـ(لی: از؛ و: با) ۲۳ـق: ببینند کردار با فرّهی؛ (آ: که زیبنده گفتار برخاستی)؛ ل این بیت را ندارد؛ در ل۲، لی این بیت پس از بیت ۱۵۷۴ آمده است ۲۴ـل (نیز پ، و): باد (پ: یار؛ و: باغ) و مهر ردان بوستان؛ س (نیز لن، لن۲، آ، ب): باد بر (آ: با) مهربان (لن: مهرتان؛ لن۲: مهتران) بوستان؛ ق: باد و بهره ز هر دوستان؛ ک، ل۲ (نیز لی): باد مهر آرد از بوستان (لی: دوستان)؛ (ل۳: باد مهر و روان بوستان)؛ س۲: که گویی همی پیش گردنکشان؛ (ق۲: شود کار چون از صبا بوستان)؛ متن = ل؛ بنداری (۱۵۶۸ـ۱۵۷۴): فشکرهم برویز و أثنی علیهم و وعدهم و منّاهم ۲۵ـق: مراجعت خسرو از روم به ایران و آمدن بندوی بنزد او؛ ک: بازگشتن خسرو از روم به جنگ بهرام؛ ل، س، ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ک ۲۶ـس ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): هفتم؛ (ل۳: نهفته)؛ متن = ل ۲۷ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): خوب‌چهر؛ ک: خسرو به مهر؛ متن = ل؛ س۲ بیت‌های ۱۵۷۵ـ۱۷۹۹ را ندارد ۲۸ـس (نیز ق۲، لی، آ، ب): آواز؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۲۹ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): سپه؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، و، آ)؛ پ این بیت را ندارد





سپاهی[1] گزین کرد از[2] آزادگان / بیامد سوی آذرابادگان،
دو هفته[3] برآمد به[4] فرمان شاه / دمادم به لشکرگه آمد سپاه[5]،
سراپرده زد[6] شاه بر دشتِ دوک[7] / چُنان لشکری[8] گشن و راهی[9] سه دوک[10]
نیاطوس[11] را داد لشکر همه / بدو گفت مهتر توی[12] بر رمه[13]!
وُ زانجایگه با سُوارانِ گرد / عنان باره‌ی تیزتگ را سپرد،
سُوی راهِ چیچَست[14] بنهاد روی / همی‌راند پیچان[15] دل و راه‌جوی[16]،
به جایی[17] که موشیل[18] بود[19] ارمنی[20] / ـکه کردی میان بزرگان[21] منی!ـ
به لشکرگهش یار[22] بندوی بود / ـکه بندوی خال جهانجوی بودـ،
چو از جنبش خسرو آگه شدند[23] / از آن[24] دشت تازان[25] سُوی ره شدند[23]
برفت این[26] دو گرد از[27] میان سپاه[28] / ز لشکر[29] نگه کرد خسرو به راه[30]،
به گستهم گفت: آن[31] دلاور دو مرد / چُنین اسپ[32] تازان[33] به دشت[34] نبرد،
یکی[35] سوی ایشان نگر[36] تا که‌اند[37] / برین[38] گونه تازان[39] ز بهر چه‌اند[37]؟
چُنین گفت گستهم کای[40] شهریار / برآنم که آن[41] مردِ ابلق‌سوار،
برادرم بندوی گُنداورست[42] / همان یارش از لشکری[43] دیگرست[44]

۱ـ(و: سواران) ۲ـل: ز؛ ل۲ (نیز لی، و): ‹از›؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۵۷۵ـ۱۵۷۷): و أقام إلی تمام الأسبوع. و لما کان الیوم الثامن رکب فی رجاله الإیرانیین و توجه نحو آذربیجان ۳ـ(ل۳: دمادم) ۴ـ(ق۲: ز) ۵ـل: به لشکرگه آمد دمادم سپاه؛ (ل۳: دو هفته که لشکر بیامد براه)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب) ۶ـل (نیز لی، پ): سراپرده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـک (نیز لی): توک (در لی بی‌نقطه)؛ (و: سوک؛ آ: و در)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، ب) ۸ـک (نیز ق۲، لی، و): لشکر ۹ـس، ک (نیز ق۲، لی، و): راه ۱۰ـس، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، ب): سلوک؛ ک: شلوک؛ (لی، پ: سدوک؛ آ: و پیل و سپر)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و سار إلی أن نزل فی أرض تعرف بأرض الحلفاء أو أرض المغازل ۱۱ـس (نیز ق۲، لی): نباطوش؛ ق، ل۲ (نیز لن، آ): بناطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ (و، لن۲، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳؛ ل نخست ثیاطوس داشته) ۱۲ـهمهٔ دستنویس‌ها: تویی ۱۳ـک: همه؛ (و: بنه؛ لی: کای شهریار رمه) ۱۴ـل (نیز ق۲): حنحست؛ س (نیز ل۳، و، لن۲، آ): حنجست؛ ق: خنجست؛ ک: حنخست؛ ل۲: خنجش (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (لن: جنخست؛ لی: حنجسب؛ پ: کنجشک؛ ب: خنجشت)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۵ـل (نیز ق۲، پ): شادان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۳، لن۲: کامجوی)؛ بنداری: فخیم هناک، و اتصلت عساکر الروم بعد أسبوعین. ثم فوّض أمرهم إلی نیاطوس، و ألقی مقالیدهم الیه. و رکب فی رجاله و سار علی طریق خنجست ۱۷ـ(لن۲: بدانجا) ۱۸ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): موسیل؛ (لن۲: موسیک)؛ متن = ل ۱۹ـل۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ): بد؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، لی، ب) ۲۰ـ(لی: آن منی) ۲۱ـق (نیز لی): سواران ۲۲ـ(لی: جای؛ لن۲: باز) ۲۳ـ(لن ـ ل۳، آ: آگاه شد ـ راه شد)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز و، لن۲، ب) ۲۴ـ(لی: بدان) ۲۵ـل۲: یاران؛ (ل۳: یازان)؛ ل، ق، و این بیت را ندارند ۲۶ـل۲ (نیز ل۳، پ، آ): آن ۲۷ـل۲: گردان ۲۸ـ(و: دو لشکر ز هامون براه) ۲۹ـ(ق۲: از آن پس) ۳۰ـ(و: نگه کرد خسرو به کار سپاه)؛ بنداری (۱۵۸۳ـ۱۵۸۶): فسمع موسیل ملک الأرمن و بندویه خاله بإقبال رایاته فرکبا یستقبلانه ۳۱ـ(ل۳، و، لن۲، ب: این) ۳۲ـس (نیز لن): کیانند؛ ک: چنان اسب؛ ل۲: که آیند؛ (لی، پ: چنین است؛ ل۳: چنین‌اند)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، و، لن۲، آ) ۳۳ـ(ل۳: یازان) ۳۴ـک: راه ۳۵ـل (نیز پ): برو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۶ـل: ببین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۷ـل (نیز ب): کی‌اند ـ چی‌اند؛ ک (نیز لن، ل۳): کی‌اند ـ چه‌اند؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ آ) ۳۸ـس، ق (نیز لی، ل۳): بدین؛ ل۲: ازین؛ (پ: وزین؛ و: بران)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، لن۲، آ، ب) ۳۹ـل۲: یاران ۴۰ـس: گفت کای نامور؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴۱ـل۲: این ۴۲ـق، ک، ل۲ (نیز لن ـ ب): جنگاورست؛ متن = ل، س ۴۳ـل۲ (نیز ق۲): لشکر ۴۴ـ(و: نازش لشکر و کشورست)؛ بنداری: فلما تدانی ما بین المُقبل و المستقبل عرف کستهم أخاه من بعید فقال لبرویز: إن هذا خالک و عبدک

چُنین گفت خسرو به گستهم شیر[۱] / که این کی بود، ای سُوار دلیر[۲]،
کجا کار بندوی باشد[۳] درشت / ـمگر پاک‌یزدان بود یار و پشت ـ،
اگر زنده خواهی[۴]، به زندان بود / وُگر کشته[۵] بر دار و[۶] میدان بود!
بدو گفت گستهم: شاها درست / بدان سو[۷] نگه کن که او[۸] خال تست!
گر[۹] آید بنزدیک و باشد جز اوی[۱۰] / ز گستهم گوینده[۱۱] جز جان مجوی[۱۰]!
هم آنگه رسیدند نزدیک شاه / پیاده شدند اندر آن سایه‌گاه[۱۲]
چو رفتند نزدیک خسرو فراز / ستودند و بردند پیشش نماز[۱۳]
بپرسید خسرو، به[۱۴] بندوی[۱۵] گفت / که گفتم ترا خاک یابم[۱۶] نهفت!
به خسرو بگفت آنچ[۱۷] بر وی[۱۸] رسید / همان[۱۹] مردمی[۲۰] کو ز بهرام دید،
وُ زان چاره جستن بدان[۲۱] روزگار / وُ زان[۲۲] پوششِ[۲۳] جامه‌ی[۲۴] شهریار[۲۵]،
همی[۲۶] گفت و[۲۷] خسرو فراوان گریست؛ / وُزان[۲۸] پس بدو گفت[۲۹] کین[۳۰] مرد کیست؟
بدو گفت کای[۳۱] شاه خورشید[۳۲] چهر / تو موشیل[۳۳] را چون نپرسی[۳۴] ز[۳۵] مهر،
که تا تو ز ایران شده‌ستی[۳۶] به روم / نخفته‌ست هرگز[۳۷] به آبادبوم!
سراپرده[۳۸] و دشت جای وی‌ست[۳۹] / ز[۴۰] خرگاه و خیمه سرای وی‌ست[۴۱]!
فراوان سپاهست با او[۴۲] بهم / سِلیح[۴۳] بزرگی[۴۴] و گنجِ[۴۵] درم!

۱ـ ق: پیر؛ س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): بدو گفت خسرو و چه گویی همی؛ متن = ل (نیز پ) ۲ـ س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): تو بندوی را ار که (ل۲، لی، آ: چه) جویی همی؛ ق: کزینسان نباشد سخن دلپذیر؛ متن = ل (نیز پ)؛ ق۲ پس از آن افزوده است:

نگر تا نگویی چنین گفت و گوی / کزین گفته اندوهت آید به روی

۳ـ (و: اگر شد)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲)؛ س، ک، ل۲، لن ـ پ، لن۲، آ، ب این بیت را ندارند و در و پس از بیت ۱۵۹۴ آمده است ۴ـ (ق۲: گویی) ۵ـ (لن۲: مرده) ۶ـ ک (نیز لن ـ لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز آ)؛ بنداری: فقال هیهات هیهات! إنه لایکون الآن إلا مودعا فی بطون الصفائح و أطباق الضرائح ۷ـ ل۲: سر ۸ـ س، ق، ک (نیز لن ـ لن۲، ب): آن؛ ل۲: این؛ (آ: بدان مرد بنگر که آن)؛ متن = ل ۹ـ س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): چو؛ متن = ل (نیز ل۳) ۱۰ـ ل: او ـ مجو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ ل۲ (نیز ب): جوینده؛ (و: ز گوینده گستهم؛ آ: به گستهم جنگی به)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س، ل۲ در اینجا سرنویس دارند، س: بازآمدن بندوی به لشکرگاه ایران بنزد خسرو؛ ل۲: آمدن بندوی خال خسرو بنزدیک خسرو ۱۲ـ ل (نیز آ): بارگاه؛ ق: جایگاه؛ (ق۲: شاه راه؛ ل۳: پایگاه؛ و: رزمگاه)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۱۳ـ بنداری: فلما قرب اذا هو به فترجل و قبل الأرض فحمد الله تعالی و أثنی علیه ۱۴ـ ق (نیز آ): ز ۱۵ـ ل۲: تندی ۱۶ـ ق: باشد؛ (ق۲: بایم) ۱۷ـ ک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲) ۱۸ـ س (نیز ب): من؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن ـ آ) ۱۹ـ ق: چنان ۲۰ـ (و: مردیی)؛ بنداری: ثم حکی له ما جری علیه و علی بهرام بن سیاوش ۲۱ـ ل (نیز ل۳): در آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ (ق۲: از آن) ۲۳ـ س، ق (نیز لن، آ): پوشش و؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لی ـ لن۲، ب) ۲۴ـ (ق۲: جامهٔ پوشش) ۲۵ـ (ل۳: کارزار) ۲۶ـ ک (نیز ل۳، پ، و، آ): بسی؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب) ۲۷ـ ل۲: <و> ۲۸ـ ل (نیز ق۲، پ): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ ق: بپرسید ۳۰ـ (لن، ب: این؛ ل۳: کان) ۳۱ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، ب): ای ۳۲ـ ک: خرشید ۳۳ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): موسیل؛ (لن۲: موسیک)؛ متن = ل ۳۴ـ (لی: سرشتی) ۳۵ـ س ـ ب: به؛ متن = ل؛ بنداری: ثم قال: أیها الملک! أقبل علی موسیل صاحب الأرمن ۳۶ـ ق (نیز لی): شدستی ز ایران ۳۷ـ ق: یکشب ۳۸ـ (و: به کوه و در) ۳۹ـ ل۲: و جای نشست ۴۰ـ ل: به؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۴۱ـ ل۲: یشب (!)؛ (و: منست) ۴۲ـ ق: وی ۴۳ـ س (نیز لی، و): سلاح؛ ل۲: سلیح و ۴۴ـ (ق۲: بزرگان) ۴۵ـ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، آ، ب): گنج و؛ متن = ل، س، ق (نیز پ، و)؛ ک این بیت را ندارد





کنون[۱] تا تو رفتی، برین[۲] راه بود / نیازش به[۳] برگشتن شاه بود!
جهاندارخسرو به موشیل[۴] گفت / که رنج تو کی ماند اندر نهفت،
بکوشیم تا روز تو به شود! / همان نامت[۵] از مهتران[۶] مه شود!
بدو گفت موشیل[۷] کای شهریار / به من‌بر یکی تازه کن روزگار،
که آیم[۸] ببوسم رکیب[۹] ترا / ستایش[۱۰] کنم فرّ و زیب[۱۱] ترا!
بدو گفت خسرو که با رنج تو / درفشان[۱۲] کنم زین سَخُن[۱۳] گنج تو!
بجویم بدین آرزو کام تو / برآرم ز گردنکشان نام تو[۱۴]!
برون کرد یک پای خویش[۱۵] از رکیب[۱۶] / شد آن مرد بیداردل ناشکیب[۱۷]،
ببوسید پای و رکیب[۱۸] وُرا / همی خیره گشت[۱۹] آن[۲۰] نهیب[۲۱] وُرا!
چو بیکار[۲۲] شد مرد خسروپرست / جهانجوی فرمود تا برنشست[۲۳]،
وُ زان[۲۴] دشت بی‌بر برانگیخت اسپ / همی‌تاخت تا پیش[۲۵] آذرگشسپ،
به واژ[۲۶] اندرآمد[۲۷] به آتشکده / دلش بود یکسر به درد آزده[۲۸]!
بشد هیربد زند و اُستا به دست[۲۹] / به پیشِ جهاندارِ یزدان‌پرست
گشاد از میان شاه[۳۰] زرّین‌کمر / بر آتش پراگند[۳۱] چندی گهر[۳۲]
نیایش‌کنان پیش آذر بگشت[۳۳] / به نالیدن از[۳۴] هیربد برگذشت[۳۵]!

۱ـ ک: همان ۲ـ ق (نیز ق۲ ـ و): بدین؛ (ب: بران)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، آ) ۳ـ ل۲: نه؛ (آ: پناهش)؛ بنداری (۱۶۰۳ـ۱۶۰۶): فإنه منذ خرج الملک من أرض إیران لم یبرح فی عساکره مخیما علی الصحراء منتظرا وصول الموکب المیمون، و معه عساکر کثیرة و کنوز وافرة ۴ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): موسیل؛ (لن۲: موسیک)؛ متن = ل ۵ـ ل: نامش ۶ـ (آ: نام تو بر مهان)؛ بنداری: فقال لموسیل: سیثمر لک سعیک، و یعلو ذکر الملوک ذکرک ۷ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): موسیل؛ (لن۲: موسیک)؛ متن = ل ۸ـ (لی: بیایم) ۹ـ س، ق، ل۲ (نیز لی ـ و): رکاب (!) ۱۰ـ (لی: نیایش) ۱۱ـ ق: آب؛ بنداری: فقال له موسیل: أیها الشهریار! إنی أرید أن تنوّه بذکری و ترفع قدری و تمکننی من تقبیل رکابک ۱۲ـ س (نیز ل۳): درخشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ (ب: سپس)؛ و این بیت را ندارد ۱۴ـ ل، و این بیت را ندارند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ق (نیز ق۲، لی، لن۲، آ): خود ۱۶ـ س، ل۲ (نیز لی، و): رکاب (!) ۱۷ـ ک (نیز آ): باشکیب؛ ل۲: با شکاب (!)؛ (و: ببوسید آن مرد و شد ناشکیب (واژهٔ پسین بی‌نقطه))؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ب نا بی‌نقطه) ۱۸ـ س، ل۲ (نیز لی، پ): رکاب ۱۹ـ (لی: ماند؛ لن۲: کرد) ۲۰ـ س، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): از؛ متن = ل، ق (نیز لن۲) ۲۱ـ (پ: شد فرّ و زیب)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری: فأخرج إحدی رجلیه من الرکاب فبادر موسیل و قبلها مرتعدة فرائصه مضطربا قلبه من هیبته ۲۲ـ (ق۲: برکار؛ و: پردخته) ۲۳ـ ل۲: همی تاخت تا پیش آذرگشسپ (و سپس نویسش درست را دوباره آورده است)؛ بنداری: ثم أمره بالرکوب فرکب ۲۴ـ (آ: وزین) ۲۵ـ ق: برسان (در بالا افزوده: تا خان)؛ (لی: تا خوان؛ ل۳: بیامد بکردار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ تا پیش ← تا خان؟ (← ق، لی، بنداری)؛ بنداری: و رکض برویز سائرا الی بیت نار آذربیجان الذی یسمی آذرکشسب ۲۶ـ ل: نوان؛ س (نیز لن، پ، آ، ب): بباژ (در لن حرفهای دوم و چهارم بی‌نقطه)؛ ق: بناز؛ ل۲: بباز؛ (ل۳: بتاز؛ و: بپاژ؛ لن۲: ز راه)؛ متن = ک (← س، ل۲) ۲۷ـ (ق۲: پیاده درآمد؛ لی: به باره درآمد) ۲۸ـ س (نیز پ): آژده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ (آ: مرد آتش‌پرست) ۳۰ـ (لی: باز) ۳۱ـ (لن، ق۲، و: برافکند) ۳۲ـ (لی: بیامد بغلتید بر خاک بر)؛ بنداری (۱۶۱۷ـ ۱۶۱۹): فترجل متواضعا و دخل الیه خاشعا صاغرا، فحل المنطقة عن خصره و نثر جملة من الجواهر علی النار ۳۳ـ ل، س (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): آذرگشسب؛ ق (نیز ل۳، پ، آ): آتش بگشت؛ (لن۲: آذر گذشت)؛ متن = ک، ل۲ ۳۴ـ ل: بنالید وز؛ ق: بنالید از؛ (لن، ق۲، لی: بنالید و از؛ ل۳، لن۲: ز نالیدن؛ و: بنالید و با)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز پ، آ، ب) ۳۵ـ (لی: درشکست (!)؛ و: داد اسب)

همی‌گفت کای[1] داور داد و پاک[2]   سرِ دشمنان اندرآور[3] به خاک[4]!
تو دانی که بر داد نالم‌همی!   همه[5] رای[6] نیکی سگالم[7]همی!
تو مپسند بیدادِ[8] بیدادگر[9]   بگفت این و بربست[10] زرّین‌کمر،
شُوی دشت دوک[11] اندرآورد روی[12]   همی‌شد خلیده‌دل و راه‌جوی[12]!
چو آمد به لشکرگه خویش باز   جهان تیره گشت از[13] شبِ دیریاز[14]،
فرستاد بیدار کارآگهان   که تا بازجویند[15] کار[16] جهان[17]!
چُن[18] آگاه شد لشکر نیمروز   که آمد ز ره شاهِ گیتی‌فروز[19]،
همه کوس بستند بر پشت پیل   زمین شد بکردارِ دریای نیل
از آن[20] آگهی سربسر نو شدند   به یاری بنزدیک خسرو شدند

## گفتار اندر خبر یافتن بهرام چوبین از کار خسروپرویز[21]

چُن[22] آمد به بهرام ازین[23] آگهی   که تازه شد آن فرّ شاهنشهی،
همانگه ز لشکر یکی نامجوی   نگه کرد با دانش و آب‌روی،
کجا نام او بود داناپناه[24]   که بهرام را او بُدی نیکخواه،
دبیر[25] سرافراز را پیش خواند   سَخُن‌های بایسته[26] چندی براند،
بفرمود تا نامه‌های بزرگ   نبیسد[27] بدان[28] مهتران[29] سُتُرگ،

۱ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ب): ای؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳ـ آ) ۲ـ س، ق (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): دادپاک؛ (لی: پاک برتر خدای؛ آ: پاک دادار باک)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۳ـ ل: اندرآورد (!)؛ (ل۳: اندرآری) ۴ـ (لی: جهاندار و بر نیکویی رهنمای) ۵ـ (ل۳: همی) ۶ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب): راه؛ (لی: کار)؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲) ۷ـ ل۲: نمایم ۸ـ ل: بیداد و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ ق: بر دادگر ۱۰ـ ل۲ (نیز لن۲): بر پشت (!)؛ (ل۳: این دربست) ۱۱ـ (لی: نوک؛ و: دوک دشت) ۱۲ـ (و: رو ـ جو)؛ بنداری (۱۶۲۰ـ۱۶۲۴): ثم جعل یبکی و یتضرع و یدعو اللّه تعالی و یسأله أن یرزقه الظفر علی عدوّه الخارج علیه. و لما فرغ من ذلک شدّ المنطقة و رکب و توجه نحو مخیمه بأرض الحلفاء و نزل فیها ۱۳ـ ل: همان تیره گشت آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـ ق، ل۲ (نیز ل۳، لن۲، ب): دیرباز؛ (ق۲: تیره‌تار؛ آ: دیرساز)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، پ، و) ۱۵ـ ل: گویند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ ک (نیز ق۲، ل۳): راز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ (ق۲: نهان) ۱۸ـ ل ـ ل۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۱۹ـ (لن۲: لشکرفروز) ۲۰ـ (و: وزان)؛ بنداری (۱۶۲۵ـ ۱۶۲۹): و تناهت الأخبار الی بلاد نیم‌روز بخروج برویز فأعدّوا و استعدّوا و اجتمعوا و احتشدوا و أقبلوا الیه بخیولهم و فیولهم (۱۶۲۵ و ۱۶۲۶ را ندارد) ۲۱ـ ل: خبر یافتن بهرام چوبین از کار خسروپرویز؛ س: نامهٔ بهرام چوبینه بنزد پهلوانان ایران؛ ق: خبر یافتن بهرام از مراجعت خسرو و نامهٔ او به پهلوانان؛ بنداری: ذکر الواقعة التی جرت بین برویز و بین جوبین؛ متن ← ل ۲۲ـ ل ـ ل۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۳ـ ل (نیز لی): زین؛ ق (نیز ق۲، پ): از آن؛ (ل۳: آن)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، و ـ ب) ۲۴ـ س، ک (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): داراپناه؛ ل۲: داراتباه؛ بنداری: داناستاه؛ متن = ل، ق (نیز و)؛ بنداری (۱۶۳۰ـ۱۶۳۲): و لما سمع جوبین بانتعاش برویز، و تجدّد أسباب سلطانه، و إقباله فی أنصاره و أعوانه استحضر رجلا کان من خواصه و نصحائه یسمی داناستاه ۲۵ـ ل: دوبیر (حرف سوم بی‌نقطه)؛ (لن: چو پیر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ق: شایسته ۲۷ـ ل، س (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): نویسد؛ متن = ک، ل۲ (نیز پ) ۲۸ـ ل، س، ک: بران؛ متن = ل۲ (نیز لن، ل۳ـ لن۲، ب) ۲۹ـ ق (نیز لی، آ): نبشتند (ق: نوشتند) از آن نامدار؛ (ق۲: نویسند از مهتران)





به گستهم و بندوی و گردوی[1] گرد   که از مهتران نام گردی ببرد،
چو شاپور و چون[2] اندیان سُوار   هرآنکس که بود از یلان نامدار[3]،
سرِ نامه گفت: از جهان‌آفرین   همی‌خواهم[4] اندر نهان[5] آفرین،
که[6] بیدار گردید[7] یکسر ز خواب   نگیرید[8] بر بد ازینسان[9] شتاب،
که تا در جهان تخمِ[10] ساسانیان   پدید آمد اندر کران[11] و میان[12]،
ازیشان نرفته‌ست جز[13] بتّری[14]   به گردِ جهان جستنِ[15] داوری!
نخست از سرِ بابکان اردشیر   که اندر جهان تازه شد[16] داروگیر،
زمانه ز[17]شمشیر او تیره گشت   سرِ نامداران همه[18] خیره گشت،
نخستین سَخُن[19] گویم[20] از اردوان   وُزان[21] نامدارانِ روشن‌روان،
که از نام ایشان زمین شد[22] تهی   پُر از درد شد جایگاهِ مِهی[23]!
شنیدی همانا که بر[24] سوفزای[25]   چه آمد ز پیروزِ ناپاک‌رای[26]:
رها کردن از[27] بند پای قباد   وُزان[28] مهتری[29] دادن[30] او را به داد[31]،
قبادِ بداندیش نیرو گرفت   هنرها بشست از دل[32]، آهو گرفت،
چُنان[33] نامور[34] نیک‌دل را بکشت   برو[35] شد دلِ نامداران درشت!

۱ـ (لی: بالوی؛ ب: گردان)؛ ل: گردوی و بندوی؛ (و: به بندوی و گردوی و گستهم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): به شاپور و با (ق۲: هم)؛ متن = ل (نیز پ) ۳ـ س (نیز ل۳): یادگار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و استدعی کاتبه و أمره فکتب الی کل واحد من أرکان دولة برویز، مثل خالیه و سائر الأعیان الذین کانوا حوالیه؛ ق۲ پس از بیت ۱۶۳۶ افزوده است:

همان یزدگرد از نژاد کیان   بزرگان و گردان ایرانیان

۴ـ ل: خواندم؛ ک (نیز ق۲ـ پ، آ): خوانم؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، ب) ۵ـ (ق۲: جهان) ۶ـ ل: چو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ ق (نیز لن۲، آ): گردند ۸ـ س، ک (نیز لی): مگیرید؛ ق (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ): نگیرند؛ (و: نجویند)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، پ، ب؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۹ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳ـ ب): بدینسان؛ ک: برینسان؛ (ق۲: برین بر؛ لی: بدیشان)؛ متن = ل ۱۰ـ (ل۳: نام) ۱۱ـ ل (نیز ق۲): کنار؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب) ۱۲ـ (ل۳، لن۲: میان کیان)؛ ق: ببریم و سودش سر رومیان؛ بنداری: کتابا یستدرجه فیه و یخدعه فی مطاویه، و یذکر أن عیانکم قد بذّ الخبر، و علمتم أن الشجرة الساسانیة کشجرة السخبر ۱۳ـ (پ: نیامد بجز) ۱۴ـ ل: برتری؛ ق (نیز لن، و، لن۲): بدتری؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲ـ پ، آ، ب) ۱۵ـ ل: گشتن و؛ س، ق، ل۲ (نیز ل۳): جستن و؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب)؛ بنداری: فهم لایعرفون لذی حق قدرا، و لایجزون المحسن الوافی إلا إساءة و غدرا ۱۶ـ (ق۲: کزو تازه شد در جهان) ۱۷ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): به؛ متن = ل، ک (نیز ق۲ـ و، آ) ۱۸ـ ک: از آن؛ (لی: همی) ۱۹ـ (لی: همی) ۲۰ـ (لن، ب: گفتم؛ ق۲: گفت) ۲۱ـ ل: از آن؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب) ۲۲ـ ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ): نامشان گشت (ل۳: کرد) گیتی؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب) ۲۳ـ (لی: بهی)؛ ل، ق، پ این بیت را ندارند ۲۴ـ ل: شنیدی که بر نامور؛ ق: همانا شنیدی که با؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): سوفرای؛ (لن: سرفزای)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۲۶ـ (ل۳: پاکیزه‌رای؛ لی: پیروزی و پاک‌رای) ۲۷ـ ق (نیز ق۲، ل۳، و، آ): کرد از؛ (لن: کرد از آن)؛ ک: رهانیدن از؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب) ۲۸ـ (آ: وزو) ۲۹ـ ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): مهتران؛ متن = س، ک (نیز لن، پ، و، آ، ب) ۳۰ـ ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ): داد؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۳۱ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲): بباد (در و حرف دوم بی‌نقطه)؛ ک (نیز پ): بیاد؛ ل: اورساد (حرفهای چهارم و پنجم بی‌نقطه)؛ متن = (لن، ق۲، آ، ب) ۳۲ـ (آ: وزان مهتری دلش) ۳۳ـ ک: چو آن؛ (آ: چنین) ۳۴ـ ق (نیز ل۳، پ، آ): یاور؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـ ق: بدو؛ (آ: وزان)؛ بنداری (۱۶۴۱ـ ۱۶۴۸): و لایخفی ما عامل به قباذ سوفزای بالأمس و کیف عجّله مع حسن بلائه الی الرمس (بیت‌های ۱۶۴۱ـ۱۶۴۴ را ندارد)

کسی کو نشاید به پیوند[۱] خویش … هوا برگزیند ز[۲] فرزند خویش،
به بیگانگان هم نشاید[۳] بنیز[۴]! … نجوید کسی عاج[۵] بمْیانِ شیز[۶]!
به[۷] ساسانیان تا ندارید[۸] امید! … مجویید[۹] یاقوت از[۱۰] سرخ‌بید!
چو این نامه آرند[۱۱] نزد شما … ـ که فرخنده باد اورمزد شما! ـ،
بنزدیک من جایتان[۱۲] روشنست … بر و آستی[۱۳] هم ز[۱۴] پیراهنست!
به یک جایمان بود[۱۵] آرام و خواب … اگر تیره بُد، گر[۱۶] بلندآفتاب!
چُن[۱۷] آیید[۱۸] یکسر بنزدیک من … شود روشن این جان[۱۹] تاریک من!
نیندیشم[۲۰] از روم و از[۲۱] شاهشان[۲۲] … به پای[۲۳] اندرآرم سرِ[۲۴] گاهشان!

نهادند بر نامه‌ها[۲۵] مُهر اوی … بیامد فرستاده‌ی راهجوی[۲۶]،
بکردار بازارگانان برفت … به درگاه خسرو خرامید و تفت[۲۷]،
یکی کاروانی ز هر گونه چیز … ابا[۲۸] نامه‌ها هدیه‌ها داشت[۲۹] نیز
بدید آن بزرگی و چندان سپاه … که گفتی مگر[۳۰] بر زمین نیست راه!

۱ـ(پ: پیوند و) ۲ـک، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): به؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ل۳، پ، ب)؛ در لن بیت‌های ۱۶۴۹ و ۱۶۵۱ پس و پیش شده‌اند ۳ـس (نیز ب): خود نشاید؛ ل۲ (نیز ق۲): برنشاند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ(ق۲: به تیر) ۵ـ(لی: تاج) ۶ـل (نیز و): را در پشیز؛ ق: بر جای شیز؛ (ق۲: از چوب شیز؛ ل۳: اندر پشیز؛ لن۲: در میان شیز!)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لی، پ، آ، ب)؛ لن این بیت را ندارد ۷ـ(ق۲: ز) ۸ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن، پ، آ، ب): نداری؛ (و: نجویید)؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲) ۹ـق: نجویید ۱۰ـق، ک (نیز لن، و ـ ب): بر؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۱۶۴۲ آمده است؛ بنداری: فلا تأمنوا من برویز ضیره، و لاترجوا خیره. فإن شجرة الصفصاف لاتکون مثمرة للجوهر الشفاف ۱۱ـس، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲): آید به؛ ک، ل۲ (نیز لن، ب): آرد به؛ (آ: چنین بار آرد به)؛ متن = ل ۱۲ـل۲: جای من؛ (آ، ب: جانتان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در س، و حرف سوم بی‌نقطه) ۱۳ـک (نیز پ، و، لن۲): آستین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لن۲: همچو) ۱۵ـ(ق۲: جا بود خورد و؛ لی، پ: جایتان باشد) ۱۶ـق (نیز و، لن۲): بود ار؛ ک (نیز آ): بود از؛ (ق۲: شب گر؛ ل۳: شب ار؛ لی: تیره و گر)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، پ، ب)؛ بنداری: فاذا وقفتم علی کتابی هذا فاعلموا أن مکانکم عندی عامر، و أن سحاب عنایتی علیکم هام هامر. فانحازوا إلیّ و أقدموا علیّ ۱۷ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، ب): چو؛ (و: گر)؛ متن = (آ) ۱۸ـق (نیز آ): آیند ۱۹ـل۲: آن جای؛ (ل۳: این رای) ۲۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب): نه اندیشم؛ متن = ل، ق (نیز لی ـ لن۲) ۲۱ـل، ق (نیز پ، لن۲): وز ۲۲ـ(و: شاهنشهان) ۲۳ـل: پا؛ ق: خاک؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـل، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): سرو؛ متن = س، ق ک (نیز ق۲، لی، پ، و)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فانی أستظهر بکم، و لاأحفل بقیصر و رجاله، و سأستولی بوطأة القهر علی تخته و تاجه ۲۵ـق: نامه بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس ـ ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب): چاره‌جوی؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، ل۳)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم دفع الکتب الی داناستاه ۲۷ـس، ق، ک (نیز لن، ق۲، لی، و، آ، ب): خرامید تفت؛ ل۲: خرامید بفت (!)؛ (پ: گرایید تفت)؛ متن = ل (نیز ل۳، لن۲)؛ بنداری: و أمره أن یخرج فی زیّ التجار ۲۸ـ(ب: از آن) ۲۹ـ(لن: داد؛ و: هدیه بسیار) ۳۰ـ(ق۲: تو گفتی همی)؛ بنداری: و أصحبه أحمالا من مُلح الطُرَف و نخب التُحَف. برسمهم لینفذها مع الکتب إلیهم. فخرج الرجل سائرا فی هیئة التجار إلی أن قدم آذربیجان؛ ق۲ پس از بیت ۱۶۶۰ و پ بجای آن افزوده‌اند:

ق۲: چنین گفت با خویشتن مرد پیر … که کاری به پیش آمدم ناگزیر
پ: چنین گفت با خود کزین انجمن … زیانی ندیدم به مال و به تن





به دل گفت: با این چُنین[۱] شهریار … که خواهد ز بهرامِ یل[۲] زینهار؟!
یکی مرد بی‌دشمنم[۳] پارسی … همان[۴] بار دارم شتروار[۵] سی،
چرا خویشتن کرد باید هلاک؟ … بلندی پدیدار گشت[۶] از مَغاک!
شوم[۷] نامه‌ها نزد[۸] خسرو برم … بنزدیک او هدیه‌ی[۹] نو برم!
پُر[۱۰] اندیشه آمد به درگاه[۱۱] شاه … ابا هَدیه و نامه و نیکخواه[۱۲]،
درم برد[۱۳] و با نامه‌ها هدیه[۱۴] برد[۱۵] … سَخُن‌هاش بر شاه گیتی[۱۶] شمرد[۱۷]!
جهاندار چون نامه‌ها را بخواند … مرو را به کرسی زرّین[۱۸] نشاند،
بدو گفت کای[۱۹] مردِ بسیاردان … تو بهرام را نزد ما[۲۰] خوار دان!
کنون زانچ[۲۱] کردی[۲۲] رسیدی به کام … فزون زین مجوی[۲۳] اندرین کار[۲۴] نام!
بفرمود تا پیش[۲۵] او شد دبیر … مران[۲۶] پاسخ نامه را[۲۷] ناگزیر،
نبشت[۲۸] اندر آن نامه‌های دراز … که ای مهترِ گردِ[۲۹] گردن‌فراز[۳۰]،
همه[۳۱] نامه‌های تو برخواندیم … فرستاده را پیش بنشاندیم،
به گفتارِ بیکار[۳۲] با خسرویم … به دل با تو همچون بهار نویم،
چو لشکر بیاری[۳۳] بدین[۳۴] مرز و بوم … که[۳۵] اندیشد از روم و مردان[۳۶] روم،

۱ـ(ق۲: چنین فرّ و اورنگ این) ۲ـس: بهرام را؛ (ل۳: بهر[ام] یل)؛ ل: نخواهد (حرف یکم بی‌نقطه) ز بهرام یل؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد ۳ـ(آ: بفرستدم) ۴ـ(ل۳: همی) ۵ـل۲: شیروار (!)؛ (آ: شتربار) ۶ـق: شد؛ ک: هست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ(ق۲: همان) ۸ـل: نامه نزدیک؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـل۲: هدیه‌ها ۱۰ـل: به؛ س، ق، ک (نیز لن ـ ل۳، ب): بر؛ متن = ل۲ (نیز پ ـ آ) ۱۱ـل، ق: بنزدیک؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـک: نامهٔ نیکخواه؛ (ق۲: نامهٔ کینه‌خواه)؛ س، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): ابا نامهٔ (ل۲: نامور) کهتر کینه‌خواه؛ ق: ابا نامه و هدیهٔ نیکخواه؛ (لی، پ: ابا نامه و هدیهٔ کینه‌خواه؛ و: ابا نامه آن کهتر نیکخواه)؛ متن = ل ۱۳ـ(آ: بود) ۱۴ـق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، ب): با هدیه‌ها نامه (پ: نام)؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۱۵ـ(آ: بود) ۱۶ـس، ل۲ (نیز لن، ب): یکسر؛ ق (نیز ل۳): سخن‌ها بر آن (ل۳: بر) شاه گیتی؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۷ـ(آ: با شاه گیتی سرود؛ لی: سخن‌ها به شاه جهان برشمرد)؛ بنداری (۱۶۶۱ـ۱۶۶۶): فلما وصل إلیها و رأی مخیم برویز، و رونق سلطانه، و عظم شأنه، و کثرة أنصاره و أعوانه، و بسطة جاهه، و رفعة مکانه بدا له فقال: مالی أهلک نفسی و أوثر جوبین علی ملک مثل برویز؟ فقلب ظهر المجنّ، و حمل الکتب مع هدیة سنیة إلی برویز، و خلا به و دفع إلیه الکتب ۱۸ـ(و، لن۲: زر بر؛ لی: ابر کرسی زر) ۱۹ـل۲ (نیز لن، لن۲، ب): ای ۲۰ـل (نیز و): من؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـس: <ز> آنچ؛ ق: هر چه؛ ک (نیز ق۲، ل۳، پ): ز آنچه؛ ل۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): آنچه؛ (و: تو از آنچه)؛ متن = ل (نیز لن) ۲۲ـق: خواهی ۲۳ـل: فزون‌تر مجو؛ ق: فزونی مخواه؛ (آ: فزونی مجویید!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن۲، ب: کام)؛ بنداری: فسر برویز بذلک فأکرم الرجل و أحسن إلیه، و أفاض سحاب أیادیه علیه ۲۵ـل: نزد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ(آ: مرین) ۲۷ـل۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب): نامهٔ؛ (ق۲: نامه‌ها)؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲ ـ و) ۲۸ـل، ق (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): نوشت؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۲۹ـ(لن، لی، پ: گرد و) ۳۰ـ(لی، ل۳، لن۲، آ: کهترنواز) ۳۱ـ(لی: چو ما)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری (۱۶۷۰ـ۱۶۷۲): و أحضر کاتبه و أمره أن یجیب عن تلک الکتب عن لسان کل واحد من المکتوب إلیهم، و یقول: إنا وقفنا علی کتابک و خلونا برسولک و سمعنا کلامه ۳۲ـس: و کردار؛ (لن: و بیکار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و نحن و إن کنا فی الظاهر مع برویز فإنا بالقلوب معک ۳۳ـ(لی: چو تو لشکر آری) ۳۴ـ(لن۲، ب: برین) ۳۵ـ(لن: کی) ۳۶ـل: از گرز مردان؛ (ق۲: از رومی و مرز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد

همه پاک شمشیرها برکشیم  به جنگ اندرون رومیان را[1] کشیم!
چو خسرو ببیند سپاه ترا  همان مردی و پایگاه[2] ترا،
دلش روز پیگار[3] لرزان شود  ز پیشت[4] چو روبه گریزان شود!
بر آن[5] نامه‌ها مهر بنهاد شاه  ببرد آن پسندیده‌ی[6] نیکخواه
بدو[7] گفت شاه: ای[8] خردمندمرد[9]  برِ رنج یابی تو زین[10] کارکرد!
مرو را گهر[11] داد و دینار داد  گرانمایه‌یاقوت بسیار داد
بدو گفت کین نزد چوبینه بر[12]  شنیده‌سَخُن‌ها برو برشُمَر[13]!

چو مرد جهانجوی نامه بخواند  هوا را بخواند و خرد را براند!
از آن نامه‌ها ساز رفتن گرفت  بماندند ایرانیان در[14] شگفت!

۱ـ(و: اندر آییم و دشمن)؛ بنداری: و معاذ اللّه أن ندعک و نختار علیک غیرک. و مهما وصلت إلی هذه البلاد ترکنا برویز و انحزنا إلیک ۲ـ(ل[3]،آ: بارگاه؛ و: دستگاه) ۳ـل: زود بیکار و؛ ق: دل او ز پیکار؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۴ـل[2] (نیز لن، لن[2]، ب): ز بیشه؛ (لی: و زان پس)؛ متن =ل ـک (نیز ق[2]ـو، آ)؛ بنداری: و حینئذ نضع سیوفنا فی أعدائک الصُهب السبال و نبدّد شملهم ببیض النصول و زرق النصال. و حینئذ یهرب منک برویز لامحالة هرب الثعلب من الأسد الأغلب ۵ـل (نیز لن، لی، ل[3]): بدان؛ (آ: برین)؛ متن =س ـل[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]، ب) ۶ـس، ل[2] (نیز لن، لن[2]، ب): سپردش بدان (ل[2]: بران) پرهنر؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[2]ـو، آ) ۷ـ(ق[2]، پ: چنین) ۸ـل[2]: <ای> ۹ـ(و: پسندیده‌مرد) ۱۰ـک (نیز پ): یابی ازین؛ ل: برش گنج یابی ازین؛ (لی: بر و گنج یابی تو زین؛ آ: بسی گنج یابی تو زین)؛ متن =س، ق، ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، و، لن[2]، ب) ۱۱ـق: درم؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـ(و: که آن نامه را نزد چوبینه برد) ۱۳ـ(و: برشمرد؛ ل[3]: تن ناسزا مرد بی‌سر شمر)؛ بنداری: و لما کتب الکتب سلمها إلی الرسول، و وعده و منّاه و أعطاه حتی أرضاه، و أمره بأن یحمل الکتب إلی بهرام؛ ل، ق، لن[2] پس از بیت ۱۶۸۱ افزوده‌اند:

بیامد بنزدیک چوبینه مرد  شنیده‌سخن‌ها همه یاد کرد

س، ک، ق[2]، آ پس از بیت ۱۶۸۱ افزوده‌اند:

ستد مرد نامه سبک (ک: نامه و در زمان؛ آ: چو آن بستد سبک نامه و!) بازگشت
چو باد و چو آتش سبک (ق[2]: چو آتش بنزدیک او) بازگشت (ک: بنزدیک بهرام از آن پهن دشت؛ آ: چو آتش که با باد انباز گشت)

ک، ق[2]، لی، ل[3] پس از بیت بالا افزوده‌اند (در ق[2] بیت نخستین پیش از بیت بالا آمده است):

چو روشن شود بخت (ل[3]: روز) گردنفراز  ترا دارم از چیزها (لی، ل[3]: اندر جهان) بی‌نیاز
برفت از در شاه داراپناه  بکردار باد اندرآمد ز (ق[2]: به) راه
همه نامه‌ها نزد چوبینه برد  شنیده همه پیش (ل[3]: سخنهای شیرین بر) او برشمرد

ق[2]، لی بیت سپسین را ندارند و بجای آن افزوده‌اند:

ق[2]: چو آمد بنزد جهانجوی زود  به درگاه بهرام شد همچو دود
لی: بیاورد پس نامه مرد جوان  ازو بستد آن نامه را پهلوان

ل[2]، لن، پ، و هیچیک از بیت‌های بالا را ندارند؛ بنداری: فحملها و عاد علی أعقابه إلی أن وصل إلی بابه ۱۴ـس، ک، ل[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، ب): زان؛ (آ: بماند اندر ایرانیان ار)؛ متن =ل، ق (نیز ق[2]، لی، لن[2])؛ بنداری: و لما وقف جوبین علی تلک الکتب أجاب هوی النفس، و خالف مقتضی العقل، و عزم علی ملاقاة برویز معتمدا علی الکتب





برفتند[1] پیران بنزدیک اوی[2]  چو دیدند کردار[3] تاریک اوی[2]،
همی‌گفت هرکس کز ایدر مرَوْ[4]!  ز رفتن[5] کهن گردد[6] این روز[7] نوْ[8]!
اگر خسرو آید به ایران‌زمین  نبیند[9] مگر[10] گرز[11] و شمشیرِ کین[12]!
برین[13] تخت شاهی مخور زینهار!  همی خیره بفریبدت[14] روزگار!
نیامد سَخُن‌ها برو[15] کارگر  بفرمود تا رفت لشکر[16] به در!
[بُنه برنهاد و سپه برنشاند  بزد کوس و از شهر[17] لشکر براند!]
همی‌تاخت[18] تا آذرابادگان  سپاهی دلاور از[19] آزادگان!
سپاه اندرآمد به تنگ[20] سپاه  ببستند بر مور و بر پشّه[21] راه!
چُنین گفت پس مهتر[22] کینه‌خواه  که من کرد خواهم به لشکر نگاه،
ببینم که رومی‌سُواران[23] که‌اند[24]:  سپاسی‌سپاهند[25]، گر بر[26] چه‌اند[24]؟
همه[27] برنشستند گردان بر[28] اسپ  یلان‌سینه و مهر[29] ایزدگشسپ،
به دیدار[30] آن لشکر کینه‌خواه  گرانمایگان برگرفتند راه،
چو لشکر بدیدند[31]، بازآمدند  بنزدیک مهتر فراز آمدند،
که این[32] بی‌کرانه یکی لشکرست[33]  از[34] اندیشه‌ی ما سَخُن دیگرست[35]!
وُزان[36] روی رومی‌سُواران شاه[37]  برفتند پویان بدان[38] بارگاه[39]،

۱ـ(ل[3]: ببردند) ۲ـل، س، ق (نیز لی، و، آ، ب): او؛ متن =ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]) ۳ـ(ل[3]: آن رای) ۴ـدر ل[3] به زیر دوم و سکون سوم ۵ـس ـل[2] (نیز لن ـب): چو رفتی؛ متن = ل ۶ـ(ب: <گردد>) ۷ـق: کار؛ ک: بخت؛ (ل[3]: کین؛ آ: رزم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـدر ل[3] به زیر یکم و سکون دوم ۹ـل (نیز پ): نبینی (→نبیند؟)؛ (و: ببیندا)؛ متن =یازده دستنویس دیگر: نبیند (→نبینی؟) ۱۰ـ(لی: بجز) ۱۱ـ(لن: کورا) ۱۲ـ(ب: و تیرا) ۱۳ـل[2] (نیز لی): بدین؛ (ل[3]: بر)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۴ـق (نیز ق[2]): بفریفتت؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کثر عاذلوه و قل عاذروه علی ترک دار الملک ۱۵ـ(لی، پ: بدو)؟ ۱۶ـس: پیش (!)؛ (لی: تا لشکر آمد؛ و: تا لشکر آید)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ل[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): در شهر و؛ متن =ک (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۱۸ـق، ک: راند؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـل، س، ل[2] (نیز لن ـل[3]، و ـب): ز؛ متن = ق، ک (نیز پ) ۲۰ـ(ق[2]: بنزد) ۲۱ـس، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، لن[2]، آ، ب): بر پشّه و مور؛ متن =ل، ق (نیز لی ـو)؛ بنداری (۱۶۸۸ـ۱۶۹۱): فلم یسمع مقالة أحد و خرج فی عساکره من طیسفون، و سار قاصدا قصد آذربیجان إلی أن وصل إلیها فخیم علی القرب من مخیم برویز ۲۲ـک، ل[2] (نیز لن، لی، ل[3]، لن[2]، آ، ب): کهتر؛ متن =ل، س (نیز ق[2]، پ، و)؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـ(لی: سواران رومی) ۲۴ـل (نیز لن، ب): کیند ـچیند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـل: سپاهی بجایند؛ ل[2] (نیز ب): سپاهی سیاهند؛ (ق[2]: سپاهی کدامند؛ لی، و، لن[2]: سپاهی سپاهند؛ ل[3]: سپاهی شاهند؛ پ، آ: سیاهی سپاهند)؛ متن =س، ک (نیز لن) ۲۶ـس (نیز و): یا خود؛ ک، ل[2] (نیز آ): تا بر؛ (لن، لی، ل[3]، لن[2]: یا بر؛ ق[2]: و گردان؛ پ: یا پس؛ ب: یا گر)؛ متن =ل (→لن)؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـل (نیز ل[3]): همی؛ (پ: همان)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۸ـ(لی: به) ۲۹ـل، س، ل[2] (نیز لی، ل[3]، و ـب): مهتر؛ (لن: مهر و؛ ق[2]: گرد)؛ متن =ک (نیز پ، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۳۰ـل[2]: بدید آمد؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـل (نیز ل[3]): بدیدند و؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـق (نیز آ): آن ۳۳ـل (نیز ق[2]): لشکرند؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل ـل[2] (نیز آ، ب): ز؛ (ق[2]: کز)؛ متن =(لن، لی ـلن[2]) ۳۵ـل (نیز ق[2]): همی بگذرند؛ (پ: همی برترست)؛ ق: و رای ما برترست؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم إنه رکب فی عساکره لا علی قصد اللقاء، و لکن لیقف علی کمیة عساکر برویز و أحوالهم ۳۶ـس، ک، ل[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب): وزین؛ (ق[2]: از آن)؛ متن =ل، ق (نیز ل[3]، و، آ) ۳۷ـ(لی: سپاه؛ و: گردان رومی سپاه) ۳۸ـ(ل[2]، آ: بران) ۳۹ـ(و: رزمگاه)

ببستند بر پیش خسرو میان / که ما جنگ جوییم از[۱] ایرانیان!
بدان[۲] کار همداستان گشت شاه / کزو[۳] آرزو[۴] خواست رومی‌سپاه

## گفتار اندر رزم رومیان با بهرام چوبین[۵]

چو خورشید[۶] برزد سر از تیره[۷]کوه / خروشی برآمد ز هر دو گروه،
که[۸] گفتی زمین گشت گردان‌سپهر[۹] / گر از[۱۰] تیغ‌ها تیره شد رویِ مهر[۱۱]!
بیاراستند میمنه[۱۲]، میسره / زمین کوه گشت آهنین[۱۳] یکسره!
از[۱۴] آواز اسپان و بانگ[۱۵] سپاه / بیابان[۱۶] همی‌جست بر کوه راه!
چو بهرام جنگی بدان[۱۷] بنگرید / یکی خنجری[۱۸] آبگون برکشید،
نیامد[۱۹] به دلش اندرون ترس و بیم / دل شیر در بیشه شد به[۲۰] دو نیم!
به ایرانیان گفت: صف برکشید / همه[۲۱] کشور دوک لشکر کشید!
همی‌گشت گِرد سپه یک‌تنه[۲۲] / که دارد نگه[۲۳] میسره[۲۴]، میمنه[۲۵]،
یلان‌سینه را گفت: بر[۲۶] قلبگاه / همی‌باش تا[۲۷] پیش روی[۲۸] سپاه،
که از لشکر امروز[۲۹] جنگی منم! / به گاه گریزش[۳۰] درنگی منم!
نگه کرد خسرو بدان رزمگاه / جهان دید یکسر ز لشکر سیاه[۳۱]،
رخِ شیدِ[۳۲] تابان چو[۳۳] کام هِزبر[۳۴] / همی[۳۵] تیغ بارید گفتی ز[۳۶] ابر!

۱ـل: ز؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب) ۲ـس، ل[۲] (نیز لن، ب): بران؛ (پ: بدین)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۳ـ(ل[۳]: کجا) ۴ـل: آرزوء ۵ـل: رزم رومیان با بهرام چوبین؛ س: رزم خسرو و لشکر روم با بهرام چوبینه؛ ق: گفتار در نبرد بهرام چوبین با خسروپرویز؛ متن ← ل ۶ـک: خرشید ۷ـ(ق[۲]: تیغ؛ و، لن[۲]: برز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر: تیره ← تیغ؟ ۸ـق (نیز ق[۲]): تو ۹ـ(لی: کوه روان) ۱۰ـس، ق، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]، ب): که از؛ (و: وزان)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، آ) ۱۱ـ(لی: گشت خیره جهان) ۱۲ـل، ل[۲]: بیاراسته میمن و؛ ق: بپیراسته میمنه؛ ک: برآراسته میمنه؛ (لن: بیاراستند میمن و؛ ق[۲]، لی: بیاراست با میمنه؛ و: شد آراسته میمنه؛ آ: بیاراسته میمنه)؛ متن = س (نیز پ، لن[۲]، و) ۱۳ـ(و: کوه آهن شده؛ لن[۲]: آهنین کوه شد)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۴ـس، ق، ل[۲] (نیز ل[۳]، آ): ز؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب) ۱۵ـ(و: گرد) ۱۶ـ(آ: زمینش)؛ بنداری (۱۶۹۸ـ۱۷۰۴): فرکبت فرسان الروم و استأذنوا برویز فی قتاله فزحفوا کالبحر اللجیّ و اللیل الدجوجیّ ۱۷ـک: بدو؛ ل[۲]: بران؛ (ب: برو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل، س، ق، ل[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ ب): خنجر؛ متن = ک (نیز ق[۲]، لی) ۱۹ـ(ق[۲]: نباید؛ و: نبودی)؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ل، س حرف یکم بی‌نقطه) ۲۰ـق، ک: بر؛ (لی: درنده شد به؛ ل[۳]: در سینه شد (!)؛ و: بیشه بد از وی؛ لن[۲]: در سینه شد بر)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ب)؛ پ، آ این بیت را ندارند؛ در ق[۲] بیت‌های ۱۷۰۶ و ۱۷۰۸ پس و پیش شده‌اند ۲۱ـ(ب: همی)؛ پ، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و لما رآهم جوبین سل سیفه و تقدّم و قال لأصحابه: اصطفوا علی فضاء أرض الحلفاء، فإن نار الروم سریعة الانطفاء ۲۲ـ(و: بگردید گرد سپه یکسره) ۲۳ـل، س، ک: سپه؛ (لن[۲]: سیه)؛ متن = ق، ل[۲] (نیز لن ـ پ، آ، ب) ۲۴ـل، ل[۲] (نیز لن): میسر و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ(و: نگه کرد در میمنه میسره) ۲۶ـق (نیز لی): در؛ (و: گر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـل (نیز ق[۲]): با (نقطه ندارد)؛ س، ل[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): در؛ ک (نیز پ، و): بر؛ ق: همی در پیش در (!)؛ متن = (ل[۳]، آ) ۲۸ـس (نیز آ): رومی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و رتب یلان فی قلب عسکره، و أخذ، مثل الأسد الهصور، یطوف علی صفوفه ۲۹ـل[۲]: چنین گفت کامروز ۳۰ـق: ستیزه؛ (پ: هزیمت؛ و: کرارش!) ۳۱ـس: ز دشمن سیاه؛ (لن[۲]: پر اسب و سپاه)؛ ق: تیره ز گرد سپاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(لن[۲]: ز خورشید) ۳۳ـ(و: ز) ۳۴ـ(لی، ب: هژبر) ۳۵ـک: همه ۳۶ـ(لن: از)؛ ق این بیت را ندارد





نیاطوس[۱] و بندوی و گستهم[۲] و شاه / به بالا گذشتند[۳] از آن[۴] رزمگاه،
نشستند بر کوه دوک آن[۵] سران / نهاده دو[۶] دیده به فرمانبران،
از آن کوه لشکر[۷] همی‌دید شاه / چپ و راست و[۸] قلب و جناح سپاه،
چو برخاست[۹] آوای[۱۰] کوس از دو روی / برفتند مردانِ[۱۱] پرخاشجوی،
تو گفتی زمین کوه آهن شده‌ست / سپهر از برِ خاک دشمن[۱۲] شده‌ست!
چو خسرو برآن[۱۳]گونه پیگار[۱۴] دید / فلک تار دید و زمین قار[۱۵] دید،
به یزدان همی[۱۶]گفت بر پهلوی[۱۷] / که از برتران پاک و[۱۸] برتر توی[۱۹]،
که برگردد[۲۰] از رزم امروز[۲۱] شاد؟ / که داند چُنین جز تو ای پاک و داد[۲۲]؟
که را بخت خواهد شدن[۲۳] کندرَوْ[۲۴] / سر نیزه‌ی[۲۵] او[۲۶] شود[۲۷] خار و خَوْ[۲۸]!
دل و جان خسرو پراندیشه[۲۹] بود[۳۰] / جهان پیش چشمش یکی بیشه بود[۳۰]،
که[۳۱] بگسست کوت[۳۲] از میان[۳۳] سپاه / ـ از[۳۴] آهن بکردار کوهی سیاه[۳۵]! ـ،
بیامد[۳۶] دمان[۳۷] از[۳۸] میان گروه / چو نزدیکتر شد[۳۹] بدان[۴۰] برزکوه[۴۱]،
به خسرو چُنین گفت کای[۴۲] سرفراز / نگه کن بدان[۴۳] بنده‌ی دیرساز[۴۴]،

۱ـس، ک (نیز پ): بناطوس؛ ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، آ): بناطوش؛ (و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳]) ۲ـس، ق، ل[۲] (نیز لن، و ـ ب): گستهم و بندوی؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲] ـ پ) ۳ـق: کشیدند؛ (لن[۲]: گذشته)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـل (نیز لی): زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـک (نیز ل[۳]): این؛ ق: بر تند کوهی؛ (ق[۲]: بر که دوان آن؛ لی: بر کوه سر بر؛ آ: برگرد هم آن)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب) ۶ـ(آ: نهادند)؛ بنداری: و صعد برویز فی أصحابه الایرانیین تلّا ۷ـ(و: یکسر) ۸ـس ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، ب): <و>؛ متن = ل (نیز ق[۲]، لی، و، لن[۲]، آ) ۹ـل[۲]: برخواست ۱۰ـل، س (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): آواز؛ متن = ق، ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ) ۱۱ـس (نیز لی، و، ب): گردان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـق (نیز ل[۳]): جوشن؛ (آ: ساکن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـق: بدان؛ (لی: بدین) ۱۴ـل[۲]: پرگار؛ (لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب: برکار)؛ متن = ل ـ ک (نیز ل[۳]، و، آ): پیکار ← پرگار؟ برکار؟ ۱۵ـل: هوا قار؛ س، ک، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ): فلک پود (ک: تیره) دید و زمین تار؛ ق: زمین پود دید و فلک تار؛ (و: فلک قار دید و زمین تار)؛ متن = (لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، ب)؛ بنداری: فلما رأی جوبین و عساکره ارتعدت فرائصه، و اضطرب قلبه ۱۶ـق، ل[۲] (نیز آ): چنین ۱۷ـل[۲]: از برتری ۱۸ـس، ک (نیز ل[۳]، و): <و>؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب) ۱۹ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ): تویی؛ (و: بوی)؛ متن = ل (نیز ب)؛ (ق[۲]: برتران جهان برتری) ۲۰ـل[۲] (نیز ق[۲]): برگردم ۲۱ـق (نیز آ): پیروز و؛ ل (نیز ل[۳]، و): امروز از (و: ازین)؛ رزم؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب) ۲۲ـل (نیز آ، ب): راد؛ س، ق: پاک داد؛ ک (نیز لن، لن[۲]): پاک راد؛ ل[۲] (نیز لی، ل[۳]): پاک‌زاد؛ (ق[۲]: همی جز تو این داد داد؛ و: جز از تو ایا پاک داد)؛ متن = (پ) ۲۳ـ(ق[۲]: خندان شود) ۲۴ـل[۲]: کاندرو (!)؛ در ل[۳] به زبر چهارم و سکون پنجم ۲۵ـل[۲]: پره (!) ۲۶ـل: کی؛ (پ: که)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(و: شوی) ۲۸ـل[۲]: خارخو (حرف چهارم هم در بالا نقطه دارد و هم در زیر)؛ (لن: خاز و خو (!)؛ ل[۳]: خارخو؛ آ: خوار و خو)؛ متن = ل، س، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب؛ در ک، ل[۲] خو به زبر یکم و سکون دوم)؛ ق این بیت را ندارد ۲۹ـحرف یکم در پ ـ ب با سه نقطه ۳۰ـق، ک: شد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فجعل یدعو اللّه تعالی و یسأله أن ینصره ۳۱ـ(ق[۲]، لی: چو) ۳۲ـل[۲]: کوب ۳۳ـ(لی: آن میان)؛ ق: چو کوت هزاره (← ۱۵۶۴پ، ۱۷۴۸) بدید آن ۳۴ـل، س، ک، ل[۲] (نیز آ، ب): ز؛ متن = (لن ـ لن[۲]) ۳۵ـ(ل[۳]: کوه سیاه)؛ ق: بر خسرو آمد ز آوردگاه ۳۶ـ(آ: برآمد) ۳۷ـ(ق[۲]: دوان) ۳۸ـل: تا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۹ـل: نزدیک بر شد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۰ـل، س: بران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۱ـ(ل[۳]: از آهن بکردار یک لخت کوه)؛ ق این بیت را ندارد ۴۲ـل[۲]: ای ۴۳ـس، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، ب): بدین؛ ک (نیز لی، و، آ): که این؛ (پ، لن[۲]: که آن)؛ متن = ل، ق ۴۴ـق (نیز ل[۳]): دیوساز؛ ل[۲]: دیرباز؛ (آ: دیریاز)؛ متن = ده دستنویس دیگر

که با او به ایران برآویختی[۱] — چُن[۲] او کامران شد، تو بگریختی،
ببین از چپِ لشکر و دستِ راست — که تا از میان بزرگان[۳] کجاست؟
کنون تا[۴] بیاموزمش کارزار — ببیند دل و زورِ[۵] مردانِ کار!
چو بشنید خسرو ز کوت این[۶] سَخُن — دلش گشت پر دردِ کینِ[۷] کَهُن،
کجا[۸] گفت کز[۹] بنده[۱۰] بگریختی — سِلیح[۱۱] سُواران فروریختی!
وُرا زان[۱۲] سَخُن هیچ پاسخ نداد — دلش گشت پر خون و لب[۱۳] پر ز باد!
چُنین گفت پس کوت[۱۴] را[۱۵] شهریار — که رو پیش آن مردِ[۱۶] ابلق‌سوار،
چو بیند ترا[۱۷] پیشت آید به جنگ — تو مگریز تا لب نخایی ز ننگ[۱۸]!
چو بشنید کوت[۱۹] این[۲۰] سَخُن بازگشت — چُنان شد[۲۱] که با باد همباز[۲۲] گشت!
همی‌رفت[۲۳] جوشان و[۲۴] نیزه به دست — به آوردگه رفت چون پیل مست!
یلان‌سینه بهرام را بانگ کرد — که بیدار[۲۵] باش ای سُوار نبرد،
که آمد یکی دیو چون پیل مست — کمندی به فِتراک و نیزه[۲۶] به دست!
چو بهرام بشنید[۲۷]، تیغ از نیام[۲۸] — برآهیخت[۲۹] چون باد و برگفت نام[۳۰]!
چو خسرو چُنان دید، بر پای خاست[۳۱] — از آن کوه‌سر سر برآورد[۳۲] راست،
نهاده[۳۳] به‌کوت[۳۴] و به بهرام[۳۵] چشم — دو دیده پر از آب و دل[۳۶] پر ز[۳۷]خشم

۱ـل: به رزم اندرآویختی؛ متن = س ـل۲ (نیز لن ـب) ۲ـل ـل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): چو؛ متن = (لن، ل۳، پ، ب) ۳ـل: دلیران؛ متن = س ـل۲ (نیز لن ـب) ۴ـق: که تا من؛ ک: بدان تا؛ (لی: چنین تا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـل: رزم؛ ل۲: روز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۷۲۲ـ۱۷۲۸): فبینا هو کذلک إذ جاءه کوت الرومی مزمجوا برجولیته، و مدلّا بشجاعته، و قال: أیها الملک! أرنی هذا العبد الذی هربت منه، و انظر مبارزتی له ۶ـق (نیز لن، ب): آن ۷ـل، س: درد و کین؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): درد رزم؛ (ل۳: درد رنج؛ آ: کین ز رزم)؛ متن = (و) ۸ـس ـل۲ (نیز لن ـب): که (و: چو) او؛ متن = ل ۹ـ(پ: از) ۱۰ـ(لی: رزم) ۱۱ـس (نیز لی): سلاح ۱۲ـ(و: وزان پس) ۱۳ـل: سر؛ ک (نیز آ): درد و لب؛ (لی: خون سر)؛ س: دلش پر ز خون بُد لبش؛ (ق۲: دلش پر ز خون و سرش)؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـلن۲، ب)؛ بنداری: فعظم علی برویز قوله: «هربت منه». فسکت ۱۴ـل۲: کوب ۱۵ـ(ل۲: با کوب پس) ۱۶ـق (نیز لی): گرد؛ لن، ب این بیت را ندارند ۱۷ـ(لن، ب: بدو گفت رو) ۱۸ـ(ق۲: بجنگ)؛ بنداری: ثم قال له: علیک بصاحب الفرس الأبلق، فإنه هو. و لا تلو عنانک عنه ۱۹ـل۲: کوب ۲۰ـس (نیز لن، پ، ب): آن؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۱ـ(ق۲، لی: تو گفتی) ۲۲ـل، س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـب): انباز؛ متن = ل۲ (نیز لن، پ)؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـق: بشد کوت؛ (ل۳: همی تاخت) ۲۴ـ(لن۲: چون پیل)؛ بنداری: فعاد و خرج من الصف فی درعه الفضفاض یلیح برمح کالحیة النضناض؛ ل، ق، و پس از بیت ۱۷۳۵ افزوده‌اند:

چو نزدیک شد خواست بهرام را — برافراخت زان گونه زو (ق: برافراشت او زان گونه (!)؛ و: برآشفت و برگفت پس) نام را

۲۵ـ(آ: پیروز) ۲۶ـ(ل۳، آ: گرزی)؛ بنداری: فلما رآه یلان قال لجوبین: کن علی حذر من هذا الفیل القطم ۲۷ـس (نیز لی، و): بشنید بهرام؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـق (نیز و، ب): میان ۲۹ـل ـک (نیز لن، ق۲، لی، پ ـآ): برآهخت؛ (ب: بیاهخت)؛ متن = ل۲ (نیز ل۳) ۳۰ـق: چون بند شیر زبان؛ (و: و آمد چو شیر زبان)؛ بنداری: فأقبل جوبین الیه بسیفه؛ س، ق در اینجا سرنویس دارند، س: کشته شدن کوت رومی بر دست بهرام چوبینه؛ ق: نبرد کوت رومی و بهرام چوبینه و محاکا بناطوش و خسرو ۳۱ـل۲ (نیز آ): خواست ۳۲ـک: سوی کوت جنگی دوانید (با پس و پیشی لت‌ها) ۳۳ـک: نهادش ۳۴ـل۲: کوب ۳۵ـ(لی: به بهرام و بر کوت؛ و: بران ترک بهرام بنهاد) ۳۶ـک: لب ۳۷ـ(لی: که تا چون کند جنگ هنگام)





چو رومی به نیزه درآمد ز جای[۱] — جهانجوی بر جای بفشارد[۲] پای[۳]
چو نیزه نیامد برو[۴] کارگر — به روی اندرآورد جنگی[۵] سپر،
یکی تیغ زد بر بر[۶] و[۷] گردنش — که تا[۸] سینه ببرید[۹] تیره[۱۰] تنش!
چو آواز تیغش به خسرو رسید — بخندید کان[۱۱] زخم بهرام دید
نیاطوس[۱۲] جنگی بخوابید[۱۳] چشم — ازآن[۱۴] خنده‌ی خسرو آمد به[۱۵] خشم،
به خسرو چُنین گفت کای نامدار[۱۶] — نه نیکو بود خنده در کارزار!
ترا نیست از روم جز کیمیا — دلت خیره[۱۷] بینم به کین[۱۸] نیا!
چو کوتِ[۱۹] هزاره به ایران و روم — نبینند[۲۰] هرگز به آبادبوم!
بخندی کنون[۲۱] زانک[۲۲] او کشته شد — چُنان دان که بخت تو برگشته شد!
بدو گفت خسرو: من[۲۳] از کشتنش — نخندم[۲۴] همی وز[۲۵] بریده‌تنش[۲۶]،
چُنان دان که[۲۷] هرکس که دارد[۲۸] فسوس — هم او[۲۹] یابد از چرخ[۳۰] گردنده کوس[۳۱]!
مرا گفت کز بنده بگریختی — نبودت هنر تا[۳۲] نیاویختی[۳۳]!
از آن[۳۴] بنده بگریختن[۳۵] نیست ننگ — که زخمش بدینسان[۳۶] بود[۳۷] روز جنگ!

وُزان روی بهرام آواز داد — که ای نامدارانِ فرّخ‌نژاد،

۱ـل: جا ۲ـل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): بفشرد؛ متن = ل ـک (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۳ـل: پا ۴ـ(لی: بدو) ۵ـق: لختی؛ س، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

س: چو رد کردش آن نیزهٔ نامدار — برآورد تیغ آن نبرده‌سوار
ق۲: چو آن نیزهٔ نامور کرد رد — بپیچید بر خود جهانجوی‌مرد

۶ـک، ل۲ (نیز لن، لی ـآ): بر؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ب) ۷ـق: بزد تیغ بهرام بر ۸ـ(لن۲: با) ۹ـق: که ببرید تا سینه ۱۰ـل۲: تیره؛ (لی: جنگی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در ل، س، ق، لن حرفهای دوم و سوم بی‌نقطه)؛ بنداری: فلما وضع الرومی الرمح فی نحره لم ینفذ فیه. و رفع المجن علی رأسه و ضربه بسیفه ضربة نزلت من عاتقه الی صدره ۱۱ـق: چون؛ بنداری: فلما سمع برویز صلیل صمصامة جوبین ضحک ۱۲ـس (نیز لی): نباطوس؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، آ): بناطوس؛ ک (نیز پ): بناطوش؛ (ل۲، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳، و، بنداری؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۱۳ـل: ساید (حرفهای یکم، دوم و چهارم بی‌نقطه)؛ ل۲: بخوابید؛ (ق۲: بخوابید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـک (نیز ل۳): وزان ۱۵ـق: دو دیده پر از آب و دل پر ز (= ۱۷۴۰ب)؛ بنداری: و کان نیاطوس أخو قیصر قریبا منه، فأطرق و اجما من ضحک برویز ۱۶ـ(ق۲: شهریار)؛ بنداری: ثم قال له: أیها الملک! لایحسن الضحک فی مثل هذا المقام ۱۷ـس ـل۲ (نیز لن ـب): خفته؛ متن = ل ۱۸ـق: بروی ۱۹ـل: کوت و؛ متن = س ـل۲ (نیز لی ـب) ۲۰ـ(لن: نبینید) ۲۱ـس ـل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـب): همی؛ متن = ل ۲۲ـ(پ، لن۲: که)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: أما علمت أن هزاره کان فارسا لم یعل مثله ظهر فرس علی وجه الأرض ۲۳ـ(و: که) ۲۴ـل۲ (نیز ل۳): بخندم (!) ۲۵ـل۲: از؛ (آ: زو) ۲۶ـ(ل۲: وزان روز برگشتنش) ۲۷ـ(و، ب: دانک؛ ۲۸ـ(لن۲، آ: سازد) ۲۹ـل (نیز و): همی؛ (ب: همان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ(پ: هم آواز یابد ز) ۳۱ـل۲: کوش؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۲ـ(لن۲، آ: یا؛ در ق۲ بی‌نقطه) ۳۳ـک: برآویختی؛ (ق۲، لی: بیاویختی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال برویز: إنی لم أضحک من قتله، ولکن ضحکت من قوله حین قال: «هربت من عبدک» ۳۴ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـب): این؛ متن = ل، ق (نیز لی، پ) ۳۵ـک: بگریختی ۳۶ـس، ک (نیز لن، آ، ب): بریشان؛ (ق۲: کجا زخم ازیسان)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لی، پ، و، لن۲) ۳۷ـ(ل۳: چنین بود در)؛ بنداری: و الفرار من مثل هذا العبد لیس بعار

یلان‌سینه و رام و[۱] ایزدگشسپ[۲]      مرین[۳] کشته را بست[۴] باید بر[۵] اسپ،
فرستید از ایدر[۶] به لشکرگهش[۷]      بدان تا بریده[۸] ببیند شهش[۹]!
تنِ کوت را زود[۱۰] بر پشت زین      به تنگی[۱۱] ببستند مردانِ[۱۲] کین،
دوان[۱۳] اسپ با[۱۴] مردِ گردن‌فراز      همی‌شد به لشکرگه خویش باز
دلِ خسرو از کوت شد دردمند      گشادند[۱۵] از آن[۱۶] کشته بندِ کمند[۱۷]،
بدان[۱۸] خستگیش اندرآگند[۱۹] مشک      بفرمود پس تا بکردند خشک[۲۰]،
به کرباس‌در[۲۱] دوختش همچُنان      زره در بر[۲۲] و تنگ بسته میان،
بنزدیک قیصر[۲۳] فرستاد باز      که شمشیر این[۲۴] بنده‌ی دیرساز[۲۵]،
برین[۲۶] گونه بَردهمی[۲۷] روز جنگ      اگر زو[۲۸] هزیمت شدم[۲۹] نیست ننگ!
همه رومیان، دل شکسته شدند      به دل پاک[۳۰] بی جنگ[۳۱] خسته شدند!
همی‌ریخت[۳۲] بِطْریقِ رومی[۳۳] سرشک      همه[۳۴] رخ[۳۵] پر از آب و دل پر ز رشک[۳۶]!
بیامد ز گردنکشان ده‌هزار[۳۷]      همه جاثلیقان گرد و[۳۸] سُوار،
یکی حمله بردند از آنسان که[۳۹] کوه      بدرّید از[۴۰] آواز رومی‌گروه!
چکاچاک[۴۱] برخاست و[۴۲] بانگ سران      همان[۴۳] زخم شمشیر و گرز گران!
تو گفتی که دریا بجوشدهمی      سپهرِ روان خون[۴۴] خروشدهمی!

۱ـل[۲] (نیز پ، و): رام؛ (آ: گرد؛ ق[۲]: یلان‌سینه را گفت و) ۲ـق: آذرگشسب ۳ـس، ق، ل[۲] (نیز لن، ب): مران؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]ـآ) ۴ـ(ق[۲]: بسته) ۵ـس، ق (نیز لی): به؛ (ب: بایست بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـل: زایدر؛ (لی: فرستاد باید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ(ل[۳]: بدان لشکرش) ۸ـق، ک (نیز آ): بدیده؛ (لن[۲]: بریدن)؛ متن ← ۹ـق: برش (!)؛ (لی: سرش)؛ ل[۳]: بریده ببینند سر تا برش؛ و: که زخمم ببیند بر او بر شهش)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، ب): بریده ← بدیده؟؛ لن این بیت را ندارد ۱۰ـس، ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): نیز ← تیز؟؛ (لی: سر کوته را بست؛ و: همانگه تن کوت)؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ) ۱۱ـ(ل[۳]: ببندی؛ و: بمردی) ۱۲ـق: گردان؛ (لی: بر دشت)؛ لن این بیت را ندارد ۱۳ـ(ل[۳]: دمان) ۱۴ـق: ابا؛ (ل[۳]: تا)؛ بنداری: ثم أمر جوبین فشد المقتول علی ظهر فرسه، و طرد الی أن عاد الی أصحابه ۱۵ـق: چو بگشاد ۱۶ـل: زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(آ: که شادان نبد لشکرش زان گزند) ۱۸ـل، ق، ک: بران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: زخم او برپراکند؛ ق: خستگی برپراکند؛ (و: خستگی اندراکند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس، ق (نیز ب): تا بدوزد بزشک (!)؛ (لن، ل[۳]، و، لن[۲]: تا بدوزند خشک؛ پ: تاش کردند خشک؛ آ: تا بدوزید خشک؛ لی: از آن پس که دوزند خشک)؛ ک، ل[۲]: تا پس بدوزند خشک؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۲۱ـل (نیز لی، آ): بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لی: در پس؛ آ: بسته) ۲۳ـ(لی: خسرو) ۲۴ـق: آن ۲۵ـق (نیز ل[۳]): دیوساز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـک (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]): بدین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(آ: باشدهمی) ۲۸ـل (نیز و): ازو گر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـس، ق (نیز آ): شوم؛ ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، ب): شوی؛ (ل[۳]: شود)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، و)؛ ل[۳] پس از این بیت افزوده است:

نیاطوس را گفت ای شاه روم      چنین است این مرد بیدار شوم

۳۰ـق: خاک (!) ۳۱ـ(آ: بی‌زخم) ۳۲ـس: رفت (!) ۳۳ـل (نیز ق[۲]): خونین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل: همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۵ـق: دیده ۳۶ـ(لن، آ: دل بی (آ: بر) بزشک)؛ بنداری (۱۷۵۹ـ۱۷۶۵): فعظم ذلک علی برویز و انکسرت قلوب الروم ۳۷ـق: چل هزار ۳۸ـ(ق[۲]، ب: <و>) ۳۹ـل (نیز لی): زانسان که؛ س: از آن سوی؛ ق: از آن پس که؛ (ق[۲]، و: برسان؛ ل[۲]: از ایشان که)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ، ب) ۴۰ـل (نیز لن): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴۱ـل، س، ک (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، آ، ب): جکاجاک؛ ل[۲]: چکاکاک، (لی: جکاجاک؛ ل[۳]: چکاجاک)؛ متن = (پ، و) ۴۲ـل[۲] (نیز لی): برخاست؛ (آ: برخواست) ۴۳ـس (نیز آ): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۴۴ـل (نیز ق[۲]، پ): بر؛ ل[۲]: چون (← خون)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب)؛ ق این بیت را ندارد





ز بس کشته اندر میان سپاه      بماندند بر جای‌بر بسته[۱] راه،
از آن رومیان کشته شد[۲] لشکری      هر آنکس که بود از[۳] دلیران[۴] سری،
دل خسرو از درد ایشان بخست[۵]      تن خسته‌ی زندگان[۶] را ببست[۷]،
همه کشتگان[۸] را بهم برفگند      تلی[۹] گشت[۱۰] برسان کوهی[۱۱] بلند!
همی[۱۲]خواندندیش[۱۳] بهرام‌چید[۱۴]      ببرّید[۱۵] خسرو ز رومی امید!
همی‌گفت: اگر[۱۶] مرد[۱۷] رومی دو بار      کند هم[۱۸] برین گونه‌بر کارزار،
جهان را تو بی لشکر روم دان!      همان[۱۹] تیغِ پولادشان[۲۰] موم دان!
به سرگس[۲۱] چُنین[۲۲] گفت پس شهریار      که فردا مبر جنگیان[۲۳] را به کار!
تو فردا بیاسای[۲۴] تا من سپاه      بیارم از[۲۵] ایرانیان کینه‌خواه!
به ایرانیان گفت: فردا به جنگ      شما را بباید شدن بی‌درنگ[۲۶]!
همه ویژه[۲۷] گفتند کایدون[۲۸] کنیم      که کوه و بیابان پر از خون[۲۹] کنیم!

## گفتار اندر رزم بهرام چوبین با خسروپرویز[۳۰]

چو برزد ز دریا درفشِ سپید[۳۱]      ستاره شد از تیرگی[۳۲] ناامید[۳۳]،
تبیره‌زنان از دو پرده‌سرای      برفتند با پیل[۳۴] و با کرّه‌نای[۳۵]،

۱ـس، ک (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): و بربست؛ ق: و برگشت؛ ل[۲]: و بر پشت؛ (ق[۲]: نماندند بر جای و بر دشت؛ ل[۳]: نماندند بر دشت و بر کوه)؛ متن = ل (نیز و)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲ـ(لی: بد) ۳ـق، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]، ب): که بد زان؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، لی، پ، و) ۴ـق: بزرگان؛ آ: بودند از ایشان)؛ در پ بیت‌های ۱۷۷۱ و ۱۷۷۲ پس از بیت ۱۷۷۴ آمده‌اند ۵ـل[۲]: نخست (!) ۶ـک: خسته مر زندگان؛ (لن[۲]: زندهٔ خستگان) ۷ـ(و: که گشت آنچنان لشکر گشن پست)؛ در ک پس از این بیت، بیت ۱۷۷۰ دوباره آمده است ۸ـ(ب: لشکران) ۹ـک: یکی ۱۰ـق (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]): کشته ۱۱ـل (نیز و، لن[۲]): کوه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۷۶۶ـ۱۷۷۳): ثم إن الفرسان من الجانبین تشمروا للضراب و الطعان فصافحت الصفاح أشاجع الشجعان، و قتل خلق کثیر من الروم ۱۲ـس، ق (نیز لن): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـل[۲]: خواب دیدیش (!) ۱۴ـق: خوید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (حرف یکم در ل، ک، ل[۲]، لن، ل[۳]، لن[۲]، آ با یک نقطه، در س، ق[۲]، لی، ب بی‌نقطه و در پ با سه نقطه)؛ (و: بدانست کو نیست بی بر چو بید) ۱۵ـ(ق[۲]: چو ببرید؛ ب: بترسید)؛ در ولت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۶ـق: گر ۱۷ـل: نیز (حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه)؛ متن = س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب) ۱۸ـل[۲]: او ۱۹ـس ـ ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): همه؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ، و) ۲۰ـل (نیز ل[۳]): پولاد را؛ (ق[۲]: پولادمان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقطع برویز رجاءه منهم، و علم أنه لایحیء منهم شیء ۲۱ـل (نیز لی، پ): سرکت؛ س ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، آ، ب): سرکش؛ (لن[۲]: رومی)؛ متن = بنداری ۲۲ـ(ق[۲]: بناطوش را) ۲۳ـق (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ): رومیان؛ متن = ل، س، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب) ۲۴ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، ب): برآسای؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ) ۲۵ـل، س، ک (نیز لن، و): ز؛ (پ: بر)؛ متن = ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب) ۲۶ـس (نیز ب): شمردن درنگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـحرف سوم در همهٔ دستنویس‌ها با سه نقطه ۲۸ـ(لی، و، لن[۲]: ایدون) ۲۹ـس ـ ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): در و دشت هامون؛ (و: ز کوه و در و دشت هامون؛ آ: که کین از دل شاه بیرون)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ)؛ بنداری: فقال لسرکس: استریحوا أنتم غدا حتی أقاتلهم بأصحابی. و لما أمسوا عادوا الی مضاربهم ۳۰ـل: رزم بهرام چوبین با خسروپرویز؛ س، ل[۲]، س[۲]: جنگ (س[۲]: رزم) خسرو و ایرانیان (ل[۲]: خسروپرویز؛ س[۲]: خسرو) با بهرام چوبینه؛ ق: رزم ایرانیان با بهرام چوبینه پیش خسروپرویز؛ متن ← ل ۳۱ـ(و، لن[۲]: سفید؛ آ: بنفش!) ۳۲ـس: روشنی؛ ک: نور او؛ متن = یازده دستنویس دیگر (ل: تیره‌گی) ۳۳ـ(و: و تیرگی ناپدید) ۳۴ـ(ق[۲]: گرز) ۳۵ـل، س (نیز آ): کرّنای

خروش آمد از نای و از[۱] گاودُم  هم از کوهه‌ی پیل[۲] رویینه‌خُم،
تو گفتی بجنبدهمی[۳] دشت[۴] و راغ  شده روی خورشید[۵] چون پرّ زاغ!
چو ایرانیان برکشیدند صف  همه نیزه و تیغ هندی به کف،
زمین سربسر گفتی از جوشنست!  ستاره ز نوکِ سِنان روشنست!
چو خسرو بیاراست بر[۶] قلبگاه  همه دل گرفتند یکسر[۷] سپاه!
وُرا میمنه‌دار[۸] گردوی بود  که گرد و دلیر و[۹] جهانجوی بود!
به دست چپش نامدارارمنی  ابا جوشن و تیغ[۱۰] آهَرْمَنی[۱۱]!
مبارز چو شاپور و چون اندیان[۱۲]  بر آن[۱۳] جنگ[۱۴] بر تَنگ بسته میان!
همی‌بود گستهم بر دستِ شاه  که دارد مرو را ز دشمن نگاه[۱۵]
چو بهرام یل[۱۶] رومیان را ندید[۱۷]  درنگی شد و خامشی برگزید،
بفرمود تا کوس بر پشت پیل  ببستند و شد گرد لشکر چو[۱۸] نیل،
نشست از برِ[۱۹] پشتِ پیلی[۲۰] سپید[۲۱]  هماوردش از بخت[۲۲] شد ناامید[۲۳]!
همی‌راند آن[۲۴] پیل تا میمنه  به شاپور گفت: ای بدِ بدتنه[۲۵]،
نه[۲۶] پیمانت این بُد به نامه‌اندرون[۲۷]  که پیش من آیی بدین دشتِ[۲۸] خون؟
نه این باشد آیینِ پُرمایگان[۲۹]  همی تن به کشتن دهی رایگان!
بدو گفت شاپور کای دیوفش[۳۰]  سرِ خویش در بندگی کرده گَش[۳۱]،
ازین[۳۲] نامه کی بود نام و نشان  که گویی کنون[۳۳] پیشِ[۳۴] گردنکشان؟

۱ـ ق، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ): وز؛ ل (نیز و، ب): و نالهٔ؛ ک: از نالهٔ؛ متن = س (نیز ق۲ـ پ) ۲ـ (لن، آ، ب: پیل و؛ لی: همان نعرهٔ پیل و) ۳ـ (پ، آ: همه)؛ ل: بخنددهمی؛ (ل۳: بپیچدهمی؛ ق۲: بجنبید گفتی همی)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۴ـ ک (نیز ق۲، لی): کوه ۵ـ ک: خرشید ۶ـ ق (نیز لی، و): آن؛ (پ: در)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ (لی: ایران) ۸ـ (و: میمنه گرد) ۹ـ س (نیز ق۲، ب): گردی دلیر؛ ک (نیز لن، آ): گردی دلیر و؛ (لن۲: گرد دلیر)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لی ـ و) ۱۰ـ (و: گرز) ۱۱ـ (ق۲، و، لن۲: اهریمنی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر: اهرمنی ۱۲ـ ل۲: ابدیان ۱۳ـ (لی، پ: بدان) ۱۴ـ (لی: خنگ)؛ بنداری (۱۷۸۱ـ۱۷۹۰): و لما أصبحوا رکب برویز فی الایرانیین، و صفّهم أمام جوبین، فجعل کُردویَه علی المیمنة، و جعل موسیل صاحب الأرمن علی المیسرة، و أمر سابور و أندیان أن یتقدّما الصفوف للمبارزة ۱۵ـ بنداری: و وقف کُستَهم محافظا للملک ۱۶ـ (ل۳: مر) ۱۷ـ ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): بدید؛ در ل، س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲)؛ (و: آن سپه را بدید) ۱۸ـ ق (نیز لی): روی گیتی چو؛ (ق۲: گیتی از گرد)؛ ل (نیز پ): ببست و شد از گرد گیتی چو؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب) ۱۹ـ (لی: نشسته ابر) ۲۰ـ ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، و ـ ب): پیل؛ متن = ق، ک (نیز لی، ل۳، پ) ۲۱ـ س (نیز لی، پ، و، لن۲): سفید ۲۲ـ ل۲: تخت؛ حرف یکم در ل، س، ک، لی، و، آ، ب بی‌نقطه؛ متن = (لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۳ـ (ل۳: نابدید)؛ ق: ز بخت و ز تخت او شده ناامید ۲۴ـ ق: راندی؛ (ق۲: راند با) ۲۵ـ (ل۳: آنکه بد یک تنه)؛ در لی از این بیت دو بیت ساخته‌اند ۲۶ـ (ل۳: چو) ۲۷ـ ل، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): درون؛ س: به شهر اندرون؛ متن = ک ۲۸ـ س ـ ل۲ (نیز لن، ب): که پیش آوری داد در دشت (س، ک، ل۲: دست)؛ (لی، لن۲: که پیش آوری داور و (لن۲: داوری) دست؛ ل۳، و، آ: که پیش آوریدی بدین دشت (و: روز))؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۲۹ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): آزادگان؛ متن = ل؛ بنداری (۱۷۹۲ـ۱۷۹۷): فلما رأی جوبین أن عساکر الروم لم یتقدّموا للقاء رکب فیلا أبیض و تقدّم حتی قرب من سابور، و قال: أیها الفارس! بغیر هذا أتانی کتابک ۳۰ـ ق (نیز و): شیرفش؛ (پ: شاه‌فش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ (پ: خوش) ۳۲ـ (لی: از آن) ۳۳ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): همی؛ متن = ل ۳۴ـ ق: همی کژ گویی ز؛ (ق۲: که کم باد نامت ز؛ آ: چه گویی همی بود)؛ بنداری: فقال له سابور: أیها الشیطان! أیش الکتاب؟ و ما هذا الخطاب؟





گرانمایه‌خسرو به شاپور گفت  که آن[۱] نامه با رای او بود[۲] جفت،
به نامه تو[۳] پاداش یابی ز من  همان[۴] نامداران این[۵] انجمن،
چو هنگام باشد بگویم ترا!  از[۶] اندیشگان دل[۷] بشویم ترا!
چو بهرام آواز خسرو شنید  به اندیشه آن جادوی را[۸] بدید،
برآشفت و زان کار[۹] تنگ آمدش  چو ارغنده شد، رای[۱۰] جنگ[۱۱] آمدش،
جفاپیشه بر پیل تنها برفت  سُوی قلب خسرو[۱۲] خرامید و[۱۳] تفت!
چو خسرو چُنان دید با اندیان  چُنین گفت کای[۱۴] نرّه‌شیر[۱۵] ژیان،
بران[۱۶] پیل‌بر تیرباران کنید!  کمان را[۱۷] چو ابر بهاران کنید!
از[۱۸] ایرانیان آنک[۱۹] بُد روزبه  کمان برنهادند یکسر[۲۰] به زه،
ز پیکان چُنان گشت خرطوم پیل  که[۲۱] گفتی شد از خستگی پیل[۲۲] نیل!
هم آنگاه[۲۳] بهرام بالای خواست[۲۴]  یکی مِغفر خسروآرای خواست[۲۴]،
همان[۲۵] تیرباران گرفتند باز  بران اسپِ بهرامِ[۲۶] گردن‌فراز،
پیاده شد آن مردِ پَرخاشخَر  زره‌دامنش را[۲۷] بزد بر کمر،
سپر بر سر آورد و شمشیر[۲۸] تیز  برآورد از آن[۲۹] جنگیان[۳۰] رستخیز!
پیاده ز بهرام بگریختند[۳۱]  کمان‌های چاچی[۳۲] فروریختند،
یکی باره بردند[۳۳] هم در زمان  سپهبد نشست از بر او[۳۴] دمان،
خروشان[۳۵] همی‌تافت[۳۶] تا قلبگاه  به‌جایی[۳۷] کجا شاه بُد با[۳۸] سپاه،

۱ـ (ق۲، آ: این)؛ س۲: کنون ۲ـ ق، ک (نیز لی): با رای نگرفت؛ س۲ (نیز آ): با رای بگرفت؛ (ل۳: نامه‌آرای نگرفت؛ و: نگرفت با رای)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب) ۳ـ ل۲: دو ۴ـ ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): هم از؛ ق، ک: همه؛ متن = (ق۲، لی، و) ۵ـ ک: آن ۶ـ ل، ک: ز؛ (ق۲: وز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ ل ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): اندیشهٔ بد؛ س۲: اندیشهٔ دل؛ متن = (ل۳)؛ بنداری: فضحک برویز، و نادی جوبین، و قال: قد غلطت فی ذلک الکتاب و سأخبرک بحدیثه ۸ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، پ، ب): ها؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۹ـ ق، س۲ (نیز پ): از آن کار و؛ (ق۲، لی: از آن کار؛ ل۳، آ: و آن کار)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، ب) ۱۰ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): جای؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۱۱ـ (لی: ننگ) ۱۲ـ س: لشکر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۳ـ س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): <و>؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳)؛ بنداری: فعلم جوبین بما تم علیه من الحیلة فالتهب کالنار، و حمل علی برویز ۱۴ـ (لن، ب: ای) ۱۵ـ ل۲: بزه‌شیر (!) ۱۶ـ ل: برین؛ (لی: بدان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ ق، ک (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲): ها؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب) ۱۸ـ ق (نیز ق۲): ز؛ (آ: به) ۱۹ـ ق، س۲: هر که؛ (پ، لن۲: آنکه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، آ، ب): یک یک؛ متن = ل، ق (نیز لی، ل۳، لن۲) ۲۱ـ ل: تو؛ متن = س ـ ب ۲۲ـ ک (نیز لن۲): همچو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۸۰۶ـ ۱۸۰۹): فأمر برویز فرشق فیله بالسهام (=۱۸۰۷) ۲۳ـ س: هم آنگه چو؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۴ـ (آ: خاست) ۲۵ـ (ق۲: همه) ۲۶ـ ل: برآشفت بهرام؛ س: بر آن سو که؛ (آ: بر آیین گردان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـ (لی: دامن خود)؛ در لی بیت‌های ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ درهم‌ریخته‌اند ۲۸ـ (ل۳: و با تیغ) ۲۹ـ ل: زان؛ (پ: از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـ ق: انجمن ۳۱ـ (آ: تو گفتی که ناوک همی بیختند!) ۳۲ـ ل ـ ب: جاجی؛ بنداری (۱۸۱۰ـ۱۸۱۴): فنزل و رکب فرسا فرشقوه أیضا حتی ترجل ۳۳ـ (آ: بارهٔ راند) ۳۴ـ (ل۳: آن) ۳۵ـ س: خروشی (!) ۳۶ـ (آ: گشت) ۳۷ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): بدانجا؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، پ) ۳۸ـ ل: بی؛ ل۲: یا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر

همه قلبگه[۱] پاک بر هم[۲] درید / درفش جهاندار[۳] شد ناپدید[۴]!
وُزان[۵] جایگه شد سوی میسره[۶] / پس پشتش آزادگان یکسره[۷]،
نگهبان آن دست[۸] گردوی بود / که مردی دلیر و[۹] جهانجوی بود،
برادر[۱۰] چو روی برادر بدید / کمان را به زه کرد و اندرکشید،
دو خونی برآنسان[۱۱] برآویختند / که گفتی بهمشان برآمیختند!
بدینسان[۱۲] زمانی برآمد[۱۳] دراز / همی یک ز دیگر نگشتند[۱۴] باز،
بدو گفت بهرام کای بی‌پدر[۱۵] / به خون[۱۶] برادر چه بندی کمر؟
بدو گفت گردوی[۱۷] کای[۱۸] پیسه[۱۹] گرگ / تو نشنیدی آن[۲۰] داستان بزرگ،
که هرکو[۲۱] برادر بود، دوست به[۲۲]! / چو دشمن بود[۲۳] بی پی[۲۴] و پوست به[۲۵]!
تو هم‌خونی[۲۶] و بدتن[۲۷] و ریمنی! / جهان‌آفرین را به دل دشمنی!
به پیش برادر[۲۸]، برادر به جنگ[۲۹] / نیاید، اگر باشدش نام و ننگ[۳۰]!
چو بشنید بهرام[۳۱] ازو[۳۲] بازگشت / برآشفت و با او[۳۳] دُژم‌ساز[۳۴] گشت!
همی‌راند[۳۵] گردوی تا پیش شاه[۳۶] / از[۳۷] آهن شده روی جنگی[۳۸] سیاه،

۱ـ(ل[۳]: قلب را) ۲ـس، ل[۲] (نیز لن، آ، ب): قلبگه را به (آ: ز) هم بر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ(و: جهانجوی)؛ متن ← ۴ـل: جهاندار خسرو چو زانگونه دید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و رکب فرسا و حمل علی صف برویز فمزقه ۵ـ(ق[۲]: از آن) ۶ـس ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب): میمنه؛ متن = ل ۷ـس ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب): پس پشت (ل[۲]: پشتش) آزادگان و (ل[۳]، پ: بد؛ و: با) بنه؛ متن = ل؛ در س[۲] بیت‌های ۱۸۱۸ـ۱۸۳۳ را پاک کرده و بجای آن تصویر کشیده‌اند؛ س، ک، لن، ل[۳]، و ـ ب پس از بیت ۱۸۱۸ افزوده‌اند:

چو خسرو بدید آن سوی (آ: سر؛ لن[۲]: از سوی؛ ک: بدیدش سوی؛ ل[۳]: چنان دید بر) میسره / همی‌تاخت چون گرگ پیش (لن، لی، لن[۲]، ب: بیند) بره

ل، ق، ل[۲]، ق[۲]، پ، بنداری این بیت را ندارند ۸ـل، س، ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ ب): دشت؛ متن = ک (نیز ل[۳]) ۹ـک (نیز ق[۲]، لی، و): دلیر؛ س (نیز لن): گردی دلیر؛ ل[۲]: گرد و دلیر و؛ (لن[۲]: گرد دلیر؛ آ: مرد دلیر و؛ ب: گردی دلیر و)؛ متن = ل، ق (نیز ل[۳]، پ) ۱۰ـس: پیاده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۱ـک (نیز لی): بدانسان؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۲ـس، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، ب): برینسان؛ ق (نیز ل[۳]، و، آ): برانسان؛ (لی: بدانسان)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]) ۱۳ـل[۲]: درآمد؛ ق (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ): برآمد زمانی؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب) ۱۴ـس، ل[۲] (نیز لن، ب): هم از یکدگر می‌نگشتند؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲] ـ آ)؛ بنداری (۱۸۱۸ـ۱۸۲۲): و عاد الی المیسرة فرأی أخاه کُردیَه فتعلق أحدهما بالآخر، و أخذا یتضاربان و یتقاتلان زمانا ۱۵ـک (نیز ق[۲]): بدهنر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ق[۲]: جنگ)؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم قال له جوبین: من رأی أخا یقصد إراقة دم أخیه؟ ۱۷ـ(ب: بهرام) ۱۸ـق: کی؛ (لن: ای) ۱۹ـس، ق (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]): بیشه؛ در ل، لن، ق[۲]، و بی نقطه؛ متن = ک، ل[۲] (نیز پ، آ، ب) ۲۰ـ(و، آ: این) ۲۱ـق: که هر کت؛ ک (نیز آ): که گر چه؛ ل[۲] (نیز لی): اگر چه؛ (لن، ب: که هر چون)؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]) ۲۲ـل[۲]: دوستت ۲۳ـ(پ: شود) ۲۴ـک: رگ؛ (ل[۳]: سر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـل[۲]: پوستت ۲۶ـل: دشمن؛ (ل[۳]: تو بدخویی؛ لن[۲]: تو چون خونی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـک: بدرگ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۸ـ(لی: برادر به پیش) ۲۹ـ(و: به جنگ آمدی) ۳۰ـ(و: وگر از پی نام و ننگ آمدی)؛ بنداری (۱۸۲۴ـ۱۸۲۷): فقال: یا عدّو نفسه! است البائن أعلم. و البادیٔ أظلم ۳۱ـ(آ: بهرام بشنید) ۳۲ـل: زو؛ متن = س ـ ب ۳۳ـ(پ: خود) ۳۴ـک: باز؛ ق: و آنگاه بدساز؛ (لی: تو گفتی که با باد انباز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فترکه جوبین و عاد الی صفه ۳۵ـ(ل[۳]: رفت) ۳۶ـل: تا نزد شاه؛ (آ: پیش سپاه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـل، س (نیز ق[۲]، ب): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـق: زنگی (!)؛ بنداری: فرکض کُردویَه نحو الملک، و وجهه مسوّد من أثر المغفر، و غرته مبیضة من السرور و الظفر





برو آفرین کرد خسرو[۱] به مهر / که پاداش بادت ز گردان[۲] سپهر!
ز پیش صف آمد[۳] سوی قلبگاه / چو شد جنب‌جنبان[۴] دلیرانِ شاه[۵]،
فرستاد خسرو به شاپور کس / که موشیل[۶] را باش فریادرس!
بکوشید تا پشت پشت[۷] آورید! / مگر بخت[۸] روشن به مشت آورید!
به گستهم گفت آن زمان شهریار / که گر[۹] هیچ[۱۰] رومی کند کارزار،
چو بهرام جنگی[۱۱] شکسته شود / وُگر نیز در جنگ خسته شود،
همه[۱۲] رومیان سر به گردون برند[۱۳] / سَخُن‌ها از[۱۴] اندازه بیرون برند،
نخواهم که رومی شود[۱۵] سرفراز / به مابر[۱۶] کنند اندرین جنگ ناز[۱۷]،
بدیدم هنرهای رومی همه / بسان[۱۸] رمه[۱۹] روزگار دمه!
همان به که من با[۲۰] سپاه اندکی / ز چوبینه آورد خواهم یکی،
نخواهم بدین[۲۱] کار یاری ز کس / امیدم[۲۲] به یزدانِ[۲۳] فریادرس!
بدو گفت گستهم[۲۴] کای[۲۵] شهریار / به شیرین‌روانت مخور زینهار!
چو رایت چُنین‌ست مردان گزین[۲۶]! / مکن تن هلاک اندرین دشت کین[۲۷]!
بدو گفت خسرو که اینست روی / که[۲۸] گفتی، ز لشکر کنون یار جوی[۲۹]!
گزین کرد گستهم از[۳۰] ایران سُوار / ده و چار گردنکِش[۳۱] نامدار:

۱ـ(لی: چنین گفت خسرو به گردو) ۲ـل: یزدان؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فذکر له ماجری بینه و بین أخیه. فشکره برویز و أثنی علیه و دعا له ۳ـق: دگر ره بیامد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ(ق[۲]: جنب و جنبان؛ آ: جم‌جنبان)؛ س: چنان جنب‌جنبان؛ ق: بکوشید با آن؛ متن ← ۵ـ(آ: دلیران و شاه؛ و: چو جنگ دلیران چنان دید شاه)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب)؛ ل، بنداری این بیت را ندارند ۶ـس ـ ل[۲] (نیز لن ـ و، آ، ب): موسیل؛ (لن[۲]: موسیک)؛ متن = ل ۷ـل[۲]: تا او بپشت (!)؛ (ق[۲]: تا زور پشت؛ لن[۲]: هم پشت پشت؛ لی: به مردی همه پشت پشت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل[۲]: تخت ۹ـ(ل[۳]: اگر) ۱۰ـ(لی: زانک) ۱۱ـس: خنکی (!)؛ ک: کشتی (!)؛ ل[۲]: رومی (!)؛ س[۲]: خنکی (حرف دوم بی‌نقطه)؛ در ل، ق، لن حرف یکم و در و حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ متن = (ق[۲] ـ پ، لن[۲]، آ، ب) ۱۲ـس (نیز ب): همان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ق[۲]: گر به گردون رسند) ۱۴ـل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): ز؛ متن = س، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ) ۱۵ـل، ق: بود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لی: در) ۱۷ـس[۲]: کشند اندرین جنگ ساز ۱۸ـ(ق[۲]، آ: میان) ۱۹ـس[۲]: شبان سیه؛ بنداری (۱۸۳۲ـ ۱۸۳۸): ثم إنه قال لأصحابه: إنی لا أرید مقاتلة الروم فإنهم إن کسروا جوبین أو قتلوه شمخوا بآنافهم. و قد جربتهم و عرفت غناءهم. و ما هم فی مأزق الحرب إلا مثل قطیع الغنم فی الیوم الشدید البرد (۱۸۳۲ و ۱۸۳۳ را ندارد) ۲۰ـس: بی؛ س[۲]: با من؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـل، س[۲] (نیز ل[۳]): درین؛ س (نیز و، آ): برین؛ متن = ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب) ۲۲ـ(پ: پناهم) ۲۳ـ(آ: فرمان)؛ بنداری: و الأولی أن أبارز جوبین بنفسی، و النصر بید الله، فاما مُلک و اما هُلک ۲۴ـ(لی، ل[۳]: گستهم گفت) ۲۵ـ(لن، ب: ای)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فلم یستصوب ذلک گُستَهم و قال: أشفق علی نفسک، و لا تلق بیدک الی التهلکة ۲۶ـل (نیز ق[۲]): کین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـل: بخواه و بکن تیره روی زمین؛ (ق[۲]: بخواه و منه جان خود را برین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و إن کان و لابد من المبارزة فالرأی أن تستصحب رجالا تستظهر بهم و تثق بمعاضدتهم فیقفون و راءک و یحفظونک ۲۸ـق: چو ۲۹ـک: بار جوی؛ (ق[۲]، پ، لن[۲]: بازجوی)؛ س[۲]: برو یار جوی؛ س، ل[۲] (نیز لن، ب): گفتی کنون راز لشکر مجوی؛ (لی: گفتی به لشکر چنین بازگوی؛ آ: گفتی کنون لشکری بازجوی)؛ متن = ل، ق (نیز ل[۳]، و؛ در ل، ق، و یار بی‌نقطه) ۳۰ـک، ل[۲] (نیز لن): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـل: گردنکش و؛ متن = س ـ ب

نخستین ازین[1] جنگیان نام خویش / نبشت و[2] بیاورد و بنهاد پیش،
دگر گردشاپور با آندیان / چو بِندوی[3] و گُردوی[4] پشت کیان[5]،
چُن[6] آذرگشسپ[7] و دگر شیرزیل[8] / چو زِنگوی گستاخ[9] با شیر و پیل[10]،
نَخواره که[11] در جنگ غمخواره[12] بود / یلان را ازو[13] زشت‌پتیاره[14] بود،
فرخ‌زاد و[15] چون خسرو سرفراز / چُن[16] آشتاد[17] پیروزِ[18] دشمن‌گداز،
چو فرخنده‌خورشید[19] با اورمزد / که دشمن بُدی[20] پیش ایشان[21] فَرَزْد!
چو مردان گزین کرد از ایران[22] دوهفت[23] / ز لشکر به یکسو خرامید و تفت[24]!
چُنین گفت خسرو بدین[25] مهتران / که ای سرفرازان و[26] فرمانبران[27]،
همه پشت را[28] سوی یزدان کنید! / دل خویش را[29] شاد و خندان کنید!
جز از خواست یزدان نباشد سَخُن! / چُنین بود تا بود چرخ کَهُن[30]!
به رزم‌اندرون کشته بهتر[31] بود / که در خانه‌ات[32] بنده[33] مهتر[34] بود!

۱ـ ق (نیز ق۲، لی، و): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ ل، ق: نوشت و؛ س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): نبشته؛ س۲ (نیز و، لن۲): نوشته؛ متن = (لن، ق۲)؛ بنداری: فأمره أن ینتخب له أربعة عشر نفسا من آساد الضراب و الطعان و أعیان الشجعان. فکتب أسامی القوم و جعل نفسه أوّل الجریدة، و أحضرها بین یدی برویز؛ و پس از بیت ۱۸۴۵ افزوده است:

چو خرّاد برزین ز تخم کیان / دگر اندیه همچو شیر ژیان
دگر اعصه آن شیر بیداردل / چو بندوی آن پهلو دلگسل

۳ـ ل: پیروز؛ (لی، ل۳، و: گردوی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ (لی، ل۳: بندوی؛ و: شیروی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـ ک: بسته میان ۶ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۷ـ ق: آیین‌گشسب ۸ـ (ق۲: ویل؛ ل۳: ریل‌زیل): زیل ← ذیل؟ ۹ـ ک: استاخ ۱۰ـ (ل۳: با شیر زیل)؛ ق: چو هندوی کی جاه مانند پیل (!) ۱۱ـ ل: نخار آنک (دو حرف نخستین تنها یک نقطه در بالا)؛ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ آ): تخواره که؛ ق (نیز ل۳): تخاره که؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، ب) ۱۲ـ س: کم‌خواره؛ (و: پتیاره)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): یلان سینه را؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ) ۱۴ـ ل: زشت و پتیاره؛ ق: شب چه پتیاره؛ ل۲: دشت پتیاره؛ س۲: پشت پتیاره؛ (و: همچو خونخواره)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ (ق۲: <و>) ۱۶ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۱۷ـ ل ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): استاد؛ س۲: آسان؛ (لن: اسناد)؛ متن = (ق۲، پ؛ در ق۲ حرف سوم بی‌نقطه) ۱۸ـ ق: بروبن (حرف چهارم بی‌نقطه) ۱۹ـ ل: پیروز؛ ک: خرشید؛ (ق۲: شیر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ ق: شدی ۲۱ـ (لی: او را)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۲ـ ل: ز ایران؛ (ق۲: ازیشان)؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): ز مردان گزین کرد زینسان (ک، و، لن۲: ازینسان؛ لی: زینسو؛ ل۳: ازیشان؛ آ: از آنسان)؛ س۲: ز مردان کرد و زیشان (!)؛ متن = (پ؛ ← ل) ۲۳ـ س: ز مردان به یکسو خرامید تفت (!) ۲۴ـ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): خرامید تفت؛ س: ز لشکر گزین کرد زین گونه هفت (!)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳)؛ بنداری (۱۸۴۶ـ۱۸۶۰): فاستحضرهم الملک و استحلفهم علی أن یلازموه و لا یفارقوه فحلفوا له. فسلم العساکر الی إصبهبذ له یسمی بهرام، و ساق فی أصحابه الأربعة عشر، و هم کُستَهم و بندویَه و أندیان و بالویَه و سابور و کُردویَه و ثمانیة آخرون من أعیان العسکر (= ۱۸۵۶، ۱۸۶۰، ۱۸۴۶) ۲۵ـ س ـ ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و): بدان؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب) ۲۶ـ ل۲ (نیز لن، لی، ب): <و> ۲۷ـ (ل۳: کنداوران؛ و: فرخ‌سران؛ آ: ای مهتران) ۲۸ـ ک (نیز لن، لن۲): روی را؛ (و: روی‌ها)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ ق (نیز لی): خویشتن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـ س۲ این بیت را ندارد ۳۱ـ (لی: مهتر) ۳۲ـ (ق۲: خان تو؛ پ: خانه‌اش)؛ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): چو (ق، س۲، لی: که) بر ما یکی؛ متن = ل (← ق۲، پ) ۳۳ـ (و: شاه و) ۳۴ـ (لی: کهتر)





نگهدارِ من بود باید به جنگ! / به هنگام جنبش[1] نسازی[2] درنگ!
همه هم‌زبان[3] آفرین خواندند! / وُرا شهریار زمین خواندند!
بکردند پیمان که از[4] شهریار / یکی برنگردد ازین کارزار[5]!
سپهدار بشنید و[6] آرام یافت / خوش آمدش و از[7] مهتران[8] کام یافت!
سپه را به بهرامِ فرّخ سپرد / همی‌رفت با چارده مرد گرد

## گفتار اندر رزم خسرو با بهرام چوبینه و گریختن خسرو[9]

همانگه خروش آمد از دیدگاه[10] / به بهرام گفتند کامد سپاه[11]!
جهانجویِ بیداردل برنشست / کمندی به فِتراک و تیغی[12] به دست،
به[13] بالا چو آن مایه[14] مردم بدید[15] / تنی چند از آن[16] جنگیان[17] برگزید،
یلان‌سینه را گفت کین[18] بدنژاد / به جنگ‌اندرون داد مردی بداد،
که[19] من دانم اکنون[20] جزاو[21] نیست این[22] / که یارد چمیدن برین[23] دشت کین[24]!
بدین[25] مایه[26] مردم به جنگ آمده‌ست؟ / وُگر[27] پیشِ کامِ[28] نهنگ[29] آمده‌ست؟!
فزون نیست با او[30] سرافراز بیست / وُزیشان[31] کسی را ندانم[32] که کیست!

۱ـ ک: دشمن؛ س۲: جنگش؛ (و، آ: جستن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ ل، ق: نسازم؛ ک (نیز و): نباید؛ (ل۳: نکردن؛ لن۲: نشاید)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۳ـ (لن: هم زفان؛ لی: همکنان)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۴ـ (و: تا) ۵ـ س۲: روزگار؛ س (نیز لن۲): برین کارزار؛ ق، ل۲ (نیز لی، پ): بدین روزگار؛ (لن، ب: بدین کارزار؛ ل۳: بدان روزگار؛ و: یکی برنگردند از آن کارزار)؛ متن = ل، ک (نیز آ)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۶ـ ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب): <و>؛ (و: سپهبد چو بشنید؛ لن۲: جهاندار بشنید و)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ل۳، آ) ۷ـ ل، ق (نیز لن۲، آ، ب): وز؛ (لی: از آن؛ و: وزان)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ) ۸ـ ق: دوستان؛ ک (نیز لی، ل۳، پ): کهتران؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، و ـ ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۹ـ ل: رزم ایرانیان با بهرام چوبین؛ ق: رزم خسرو با بهرام چوبینه و گریختن خسرو و رسیدن به سروش؛ ل۲: دیگر جنگ خسرو با بهرام چوبین؛ س، ک، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ق ۱۰ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن ـ ب): دیده گاه؛ س۲: هم از دیدگه را برآمد خروش؛ متن = س ۱۱ـ س۲: بجوش ۱۲ـ س، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب): گرزی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی ـ آ)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما خرجوا و أصحروا أعلم جوبین باقبال جماعة من الفرسان فوثب الی أعراف الأبلق مثل الفلق الراکب أعجاز الفسق ۱۳ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳ ـ آ): ز؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب) ۱۴ـ (آ: گرانمایه) ۱۵ـ ل۲: ندید (!) ۱۶ـ ل (نیز لی): زان؛ (و: از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ س۲: لشکران؛ (لن: بندگان؛ لی: جایگه؛ و: ایرانیان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ق: کان؛ (لن: این؛ ق۲، آ: کای؛ ب: آن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ (لی، ل۳، پ: چو) ۲۰ـ (ق۲: نیک دانم) ۲۱ـ (لی: جزین) ۲۲ـ س۲: رای ۲۳ـ (لن، ق۲، ل۳، آ، ب: بدین؛ لی: خمیدن بدین)؛ ل۲: بارد خمیدن بدین (!)؛ متن ← ۲۴ـ س۲: که باد از خمیدن برین دست و پای (!)؛ (لن۲: کز ایشان کسی را ندانم چنین)؛ متن = ل، س، ک (نیز پ، و)؛ ق این بیت را ندارد ۲۵ـ ل: برین؛ متن = س ـ ب ۲۶ـ س۲: دست ۲۷ـ (ق۲، پ: مگر) ۲۸ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب): جنگ (= چنگ)؛ س۲ (نیز ل۳): جنگی؛ (لی: چند پیش؛ و: تو گویی به کام)؛ متن = ل، ق ۲۹ـ ک: پلنگ ۳۰ـ ق: وی ۳۱ـ ل: ازیشان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ ق، ل۲ (نیز آ): ندانم کسی را؛ ک (نیز و): یکی را ندانم؛ (ق۲: و ز ایرانیان کس ندانم)؛ س۲ این بیت را ندارد

اگر پیشم آید جهان را بسم[۱]! — اگر[۲] کمتر آیم[۳] ازو ناکسم[۴]!
به ایزدگشسپ[۵] و یلان‌سینه گفت — که مردان ندارند مردی[۶] نهفت!
نباید که ما بیش باشیم چار[۷] — به خسرو مرا کس نباید به کار[۸]!
یکی[۹] بُد کجا نام او جان‌فروز[۱۰] — که تیره‌شبان برگزیدی به[۱۱] روز[۱۲]!
سپه را بدو داد و[۱۳] خود پیش رفت[۱۴] — همی‌تاخت[۱۵] با این[۱۶] سه بیدار و تفت[۱۷]!
چو بهرام را دید خسرو ز[۱۸] راه — به ایرانیان[۱۹] گفت کامد سپاه!
کنون هیچ[۲۰] دل را مدارید تنگ — که آمد مرا روزگار درنگ!
من و گرز و[۲۱] چوبینه‌ی بدنشان! — شما رزم سازید[۲۲] با سرکشان!
شما[۲۳] چارده یار و ایشان[۲۴] سه تن — مبادا که بینید هرگز[۲۵] شکن!
نیاطوس[۲۶] با لشکر رومیان — ببستند ناچار یکسر[۲۷] میان،
برفتند ازآن[۲۸] رزمگه سوی کوه — که دیدار بودی به[۲۹] هر دو گروه
همی‌گفت هر کس که پرمایه‌شاه — چرا[۳۰] جان[۳۱] فروشد ز بهر کلاه؟
بماند بدین[۳۲] دشت چندین سُوار — شود خیره تنها[۳۳] سوی کارزار[۳۴]!
همه[۳۵] دست بر آسمان داشتند — که او[۳۶] را همی[۳۷] کشته پنداشتند!

۱ـ ل۲: دهم؛ ک (نیز لن۲): گران بیستند (ک: مستمد) ما چهاران بسیم؛ (ل۳: بران بیست از ما چهاران بسیم)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، پ، ب) ۲ـ ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲): وگر ۳ـ ل: برنیابم (حرفهای سوم و چهارم بی‌نقطه)؛ س (نیز ب): کهتر آیم؛ ک: بتّر آئیم؛ (ق۲: نیز تابم؛ ل۳: برگراییم؛ لن۲: کمتر آییم)؛ متن = ل۲ (نیز لن) ۴ـ ک (نیز لن۲): ناکسیم؛ ل۲: ناکهم (!)؛ (ل۳: ازین ناکسیم)؛ ق، س۲، لی، و، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فلما رآهم قال لیلان: هذا ابن الفاعلة قد خرج یرید المبارزة و معه أربعة عشر فارسا ۵ـ س، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): آذرگشسب؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ (و: مردان) ۷ـ ل۲: نباشد که ما بیش باشیم شاد (!)؛ (و: نباید که باشیم بیش از چهار) ۸ـ ق (نیز پ): نباید مراکس بکار؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): ز خسرو مرا (س۲: ترا) بخت (ل۲، آ: تخت) بیش است (لی: است و) یار (ل۲: یاد؛ آ: چار)؛ متن = ل (نیز ق۲؛ در ق۲ حرف دوم نباید بی‌نقطه)؛ س، لن، ل۳، ب این بیت را ندارند؛ در لن۲ بیت‌های ۱۸۷۰ـ۱۸۷۳ پس از بیت ۱۸۷۵ آمده‌اند؛ بنداری: و یکفیهم منا أربعة ۹ـ ق (نیز آ): یلی؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـو) ۱۰ـ ل، ق: دل‌فروز؛ س۲: جان‌فروش؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲ـآ) ۱۱ـ ق، ک، س۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲): ز؛ متن = ل، ل۲ (نیز و، آ) ۱۲ـ س۲: دوش (!)؛ س، لن، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فاستصحب یلان و آذرکشسب و شجاعا آخر، و سلم عساکره الی أمیر یسمی خان (حاز) فروز (← جان‌فروز؟) فتلقی برویز (= ۱۸۶۹، ۱۸۷۱ـ۱۸۷۲) ۱۳ـ (لی: <و>) ۱۴ـ س۲: برنشست؛ (آ: وز آنجا برفت) ۱۵ـ (ق۲، پ: رفت؛ لن۲: راند) ۱۶ـ (ق۲: او؛ ل۳، آ: آن) ۱۷ـ ق: بیدار بخت؛ ک (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): بیدار تفت؛ ل۲: بیدار خفت؛ س۲: بیدار پست؛ (لی، و: بیداد تفت)؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ س، لن، ب این بیت را ندارند ۱۸ـ ق، ل۲، س۲: به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و ـ ب): به یاران چنین؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، پ)؛ ل۳ از بیت‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۱ تنها بیت ۱۸۷۶ را پس از بیت ۱۸۶۳ دارد ۲۰ـ ق، س۲ (نیز لی): ایچ ۲۱ـ س۲: گرد؛ (آ: گرز) ۲۲ـ (ق۲: جویید) ۲۳ـ (لی: که ما) ۲۴ـ (لن۲: چو خسرو بدیدش ورا با) ۲۵ـ س۲: هرگز ببینید (!)؛ (لی: ببینیم هرگز) ۲۶ـ س، س۲ (نیز آ): نیاطوش؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲): بناطوش؛ ک (نیز لی، پ): بناطوس؛ (لن۲، ب): نیاطوش؛ متن = ل (نیز و) ۲۷ـ (و: جمله؛ لی: آنجا کمر بر) ۲۸ـ ل: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ ق: ز؛ (لی: بدز و به) ۳۰ـ (و: همی) ۳۱ـ (لی: سر) ۳۲ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ): برین؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لی، و، ب) ۳۳ـ ل: تا (← تنها) ۳۴ـ (آ: تا سوی آن کارزار)؛ س۲: که تنگ اندرآمد مرا روزگار (= ۱۸۸۶ب) ۳۵ـ س۲: همی ۳۶ـ ق: وی ۳۷ـ ل، ق: همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر





چو بهرام جنگی برانگیخت[۱] اسپ — یلان‌سینه و گرد[۲] ایزدگشسپ[۳]،
بدیدند[۴] یاران خسرو[۵] همه — شد او[۶] گرگ و این[۷] نامداران[۸] رمه!
چو گستهم و بندوی و گردوی ماند[۹] — گَو[۱۰] تاجور نام یزدان بخواند!
جهاندار ناچار برگاشت اسپ — پس اندر همی‌تاخت[۱۱] ایزدگشسپ
به گستهم گفت آن زمان شهریار — که تنگ اندرآمد مرا[۱۲] روزگار[۱۳]!
چه بایست این بیهده[۱۴] رستخیز — بدیدند[۱۵] پشت من اندر[۱۶] گریز!
بدو گفت گستهم کامد سُوار — تو[۱۷] تنها شدی، چون کنی[۱۸] کارزار[۱۹]؟
نگه کرد خسرو پس پشت خویش — از آن[۲۰] چار بهرام را دید پیش،
همی‌داشت تن را ز دشمن نگاه — ببرّید[۲۱] بَرگُستُوانِ سیاه[۲۲]،
ازو بازماندند هر سه سُوار[۲۳] — پسِ پشت او دشمن کینه‌دار[۲۴]،

۱ـ س۲: برآشفت ۲ـ ک: کرد و ۳ـ س۲: پس اندر همی‌تاخت یزدان‌گشسپ (= ۱۸۸۵ب) ۴ـ ق: بجستند؛ ل۲: بدیدار؛ (ل۳: رمیدند)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب) ۵ـ (و: چو خسرو چنان دید و یاران) ۶ـ ک: آن ۷ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، و): آن؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۸ـ (آ: و گردنکشان چون)؛ س۲، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۱۸۷۲ـ۱۸۸۳): و لما رآه أصحابه تفرّقوا عنه تفرّق النقد من صولة الأسد فنکصوا علی أعقابهم (= ۱۸۸۳)؛ ل، ق، س، آ پس از بیت ۱۸۸۳ افزوده‌اند:

ل، ق: بماند آنگهی شاه از (ل: ز) آویختن — وزان شورش و باره انگیختن
جهاندار ناکام برگاشت اسب — پس اندر همی‌رفت ایزدگشسپ (= ۱۸۸۵)
س، آ: ز پیشش رمیدند چون گوسفند — نماندند پیشش مگر تای (آ: بای) چند

۹ـ ل۲: کردی براند؛ س، ق (نیز ل۳، پ، و، آ): گردوی و بندوی ماند؛ متن = ل، ک (نیز لن، لن۲، ب) ۱۰ـ ل۲: یکی؛ ق، س۲، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: و لم یبق مع برویز غیر خالیه فأشارا بالإحجام علیه ۱۱ـ (و: راند)؛ ق، س۲، لی این بیت را ندارند و در ل پس از بیت ۱۸۹۳ آمده است (نیز ← ۱۸۸۳پ) ۱۲ـ ل: بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ س۲: که خیره شود مرد را کارزار (← ۱۸۸۰ب)؛ (لی: تو تنها شوی چون کنی کارزار (= ۱۸۸۸ب) ۱۴ـ س، ک (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ): بیهوده این؛ (و: پیمود این)؛ ل۲: چه باشند ده ان (!)؛ (لن: بپیوست بیهوده این)؛ متن = ل، س۲ (نیز پ) ۱۵ـ ک، س۲ (نیز و): که دیدند؛ ل۲: ندیدند؛ (ق۲: که دیدست؛ ل۳، لن۲: که بینند)؛ متن = ل، س (نیز لن، پ، آ) ۱۶ـ (آ: مرا در)؛ ق، لی، ب این بیت را ندارند ۱۷ـ س، س۲: چو؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲) ۱۸ـ ل۲ (نیز لن): کی کنی؛ (ل۳: چون سزی؛ لن۲: که کنی) ۱۹ـ (ق۲: پس پشت او دشمن کینه‌دار = ۱۸۹۱ب)؛ ق، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ ل۲ پس از این بیت افزوده است:

نماندست جز من کسی یار تو — ستوهی شده یار پیکار تو

۲۰ـ ک: این؛ آ این بیت را ندارد؛ و پس از این بیت افزوده است:

که آمد به کف بر یکی تیغ تیز — نماید مگر شاه را رستخیز
برآورد شمشیر و زد نابکار — نیامد از آن رنج بر شهریار

۲۱ـ ق: بپوشید؛ (آ: ببردند؛ ب: بپرّید) ۲۲ـ ل۲: سپاه (!)؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۳ـ ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): هر دو سوار (؟)؛ ق: یکسر سوار؛ ق۲: مرد و سپاه؛ متن = (ق۲) ۲۴ـ س۲: کینه‌خواه؛ (ق۲: چو تنها شدی چون کنی کارزار = ۱۸۸۸ب)؛ بنداری: فثنی عنانه، و تبعه جوبین. فالتفت وراءه فرأی جوبین أقرب الأربعة إلیه و قد انفرد عن خالیه؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

پس پشت او دشمن کینه‌دار — همی‌تاخت از هر سوی شهریار

به پیش اندرآمد یکی غار تنگ
سه جنگی پس اندر بسان پلنگ[۱]،

بُن[۲] غار هم[۳] بسته آمد ز[۴] کوه
بماند آن جهاندار دور از گروه

فرود آمد از اسپ فرّخ‌جوان[۵]
پیاده بران[۶] کوه برشد دوان[۷]،

پیاده شد و[۸] راه او[۹] بسته شد
دل نامداران ازو[۱۰] خسته شد!

نه جای[۱۱] درنگ و نه راه[۱۲] گریز
پس اندر همی‌رفت[۱۳] بهرام تیز،

به خسرو چُنین گفت کای[۱۴] پرفریب
به پیش فراز[۱۵] تو آمد[۱۶] نشیب!

بر من[۱۷] چرا تاختی[۱۸]، هوش خویش
نهاده برین[۱۹] گونه بر دوش خویش!

چو شد زان نشان کار بر[۲۰] شاه[۲۱] تنگ
پس‌ِ پشت[۲۲] شمشیر و از[۲۳] پیش[۲۴] سنگ،

به یزدان چُنین گفت کای[۲۵] کردگار
توی[۲۶] برتر از گردش روزگار[۲۷]،

بدین[۲۸] جایِ[۲۹] بیچارگی[۳۰] دست گیر!
تو باشی، ننالم[۳۱] به کیوان و[۳۲] تیر!

همانگه چن از[۳۳] کوه برشد خروش
پدید آمد از راه[۳۴] فرّخ‌سروش،

همه[۳۵] جامه‌اش[۳۶] سبز و خِنگی[۳۷] به زیر
ز[۳۸] دیدار او گشت خسرو دلیر،

چو نزدیک شد دست خسرو گرفت
ز یزدان پاک این[۳۹] نباشد[۴۰] شگفت!

۱ـک (نیز لن، و): نهنگ؛ (آ: چو جنگی نهنگ؛ لی: پس پشت شمشیر و از پیش سنگ = ۱۸۹۹ب)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـق: بر؛ (ل[۳]، آ: تن) ۳ـق: ره؛ (ق[۲]: بن) ۴ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، وـب): به؛ (لی: از آن غار و پشته چو آمد به)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، پ)؛ در ل پس از این بیت، بیت ۱۸۸۵ آمده است؛ بنداری: فسنح له طریق فی الجبل فدخل بفرسه فی الشعب خافق القلب منصدع الشعب، و جوبین فی أثره مع رفقائه کالسیل و اللیل، و إذا بالطریق ما له منفذ ۵ـ(لی: مرد جوان) ۶ـ(ل[۳]: بدان) ۷ـ(آ: شد بر دوان؛ لی: بدان گونه برشد جوان) ۸ـ(لن: شده) ۹ـ(پ: هم؛ و: بر) ۱۰ـس، ل[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]): از آن؛ س[۲]: همه؛ (پ: بدان؛ آ: او)؛ ک (نیز لن، ق[۲]، و): نامدار اندر آن؛ متن = ل (نیز ب؛ ← ک)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۱۱ـس[۲]: رای ۱۲ـل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، ب): جای (؟)؛ متن = ق، ک (نیز لی، پ، و، آ) ۱۳ـس (نیز ل[۳]، و): تاخت؛ س[۲]: داشت؛ (آ: راند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لن: ای) ۱۵ـ(پ: فریب) ۱۶ـک: به پیش تو از تو درآمد؛ ل[۳] پس از این بیت افزوده است:

فتاده به چنگال مردان مرد
نه جای فریبست و ننگ و نبرد

نبد مر ترا سود روی سپاه
نه از رفتن و آمدن رنج راه

۱۷ـق: ما ۱۸ـل[۲]: باختی ۱۹ـق (نیز لی، و): بدین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـق: راه بر؛ س: کار از آنسان بران؛ (لن، لن[۲]، ب: کار از آنسان (لن[۲]: زانسان) ابر)؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ) ۲۱ـل[۲]: پیش ۲۲ـک: پس‌اندرش ۲۳ـل، س، ق (نیز ل[۳]، آ): و در؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]، ب) ۲۴ـس[۲]: کوه؛ لی این بیت را ندارد (← ۱۸۹۲پ)؛ بنداری (۱۸۹۴ـ۱۸۹۹): فترجل و توقل فی الجبل فتعذر علیه الصعود و لم یکن له سبیل الی النزول. فبقی متحیرا؛ أمامه الجبل، و وراءه الأجل، و قد ضاقت به الحیل ۲۵ـ(لن: ای) ۲۶ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ و، آ، ب): تویی؛ (لن[۲]: تو!)؛ متن = ل ۲۷ـک: قادر و حیّ و پروردگار ۲۸ـس[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ): برین؛ متن = ل ـ ل[۲] (نیز لن، لی، و، ب) ۲۹ـس[۲]: جا به ۳۰ـ(و: بیچاره را) ۳۱ـس، س[۲] (نیز لی): پناهم؛ ق: چه نالم؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل حرفهای یکم و دوم و در ق[۲] حرف یکم بی‌نقطه) ۳۲ـس[۲]: نه کیوان نه؛ بنداری: فلما علم أنه لم یبق له معتصر و لا معتصم التجأ بصدق اللجأ الی کاشف الضرّ و مجیب المضطر ۳۳ـل ـ س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، ب): چو از؛ (و: کزان)؛ متن = (آ) ۳۴ـ(لن[۲]: دور؛ آ: کوه) ۳۵ـ(پ: یکی) ۳۶ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): جامها؛ متن = ل (نیز پ) ۳۷ـل[۲] (نیز ق[۲]): جنگی (← خنگی) ۳۸ـل[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ): به؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فإذا هو بفارس قد تراءی له فی الهواء علی فرس أشهب فی ثیاب خضر ۳۹ـ(آ: آن) ۴۰ـ(و: پاکت مباد این)





چو از پیش بدخواه برداشتش
به‌آسانی آورد و[۱] بگذاشتش

بدو گفت خسرو که نام تو چیست؟
ـ همی‌گفت چندی[۲] و چندی گریست! ـ

فرشته[۳] بدو گفت: نامم سروش
چو ایمن شدی، دور باش از خروش!

کزین[۴] پس شوی بر[۵] جهان پادشا
نباید که باشی جز از پارسا[۶]!

بدین زودی[۷] اندر به شاهی رسی
بدین[۸] سالیان بگذرد هشت‌وسی[۹]!

بگفت این سخن نیز و شد[۱۰] ناپدید
کس اندر جهان این[۱۱] شگفتی ندید!

چو آن دید بهرام، خیره بماند
جهان‌آفرین را فراوان بخواند[۱۲]!

همی‌گفت: تا[۱۳] جنگ مردم بود
مبادا[۱۴] که مردی ز من[۱۵] گم بود!

بر آنم[۱۶] که جنگم کنون با پریست
برین[۱۷] بخت تیره[۱۸] بباید گریست!

۱ـق: <و>؛ بنداری: فأخذ بیده و رفعه إلیه بمرأی من عدوّه ثم حطه الی السهل، علی ما زعم صاحب الکتاب، فوقع البکاء علی برویز متعجبا من صنع اللّه القویّ العزیز؛ س، ب پس از بیت ۱۹۰۵ افزوده‌اند:

شگفتی فروماند خسرو بجای
نیایش‌کنان پیش برترخدای

به لابه همی‌گفت کای (ب: ای) کردگار
برآرندهٔ گردش روزگار

به هر کار دانا و سازنده‌ای
حکیم و علیم و برآرنده‌ای (ب: در بالا افزوده: ستمدیدگان را نوازنده‌ای)

به امری که کردی جهان شد پدید
ز تو باز خواهد شدن ناپدید

من از بندگانت یکی بنده‌ام
که از داد تو در جهان زنده‌ام

به تو هم به خاصان درگاه تو
به حق شفیعان یکتاه تو

که نیرو دهی تا برآرم دمار
ازین بدکنش بندهٔ نابکار

چو از آفرینش بپرداخت شاه
خرامان بیامد بر نیکخواه

۲ـ(ل[۳]: با او)؛ بنداری، فقال للفارس: من أنت و ما اسمک؟ ۳ـل، س: فرسته؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـس ـ ب: تو زین؛ متن = ل ۵ـ(لن[۲]: در؛ آ: تویی زین سپس در) ۶ـس (نیز لن، آ، ب): تو باشی (آ: نباشد) ز تخم کیان پارسا؛ ق: نباشد ز تخم کیی این جزا؛ (لی: نگر تا نباشی جز از پارسا)؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲])؛ بنداری: فأخبره بأنه ملک من الملائکة، و بشره بأنه بعد نجاته من هذه، یملک الأرض ۷ـک: بزودی تو ۸ـک (نیز ق[۲]): بران؛ ل[۲]: بدان؛ (لن[۲]: برو)؛ متن = ل، س ۹ـل: هشت سی؛ ل[۲]: بیست و سی (ا)؛ متن = س، ک (نیز ق[۲]، لن[۲])؛ ق، س[۲]، لن، لی ـ و؛ آ، ب این بیت را ندارند؛ س، ک، ل[۲]، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

ز تو بگذرد بر زمین پادشا
نباشد (ل[۲]: تو باشی) ز تخم کیان (ق[۲]: کسی کو بود) پارسا

۱۰ـل، س، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، آ، ب): تیز و شد (در ل، ب حرف یکم تیز بی‌نقطه)؛ ق: تیز شد؛ (ق[۲]: گشت ازو؛ و: زود و شد؛ لن[۲]: پیر و شد)؛ س[۲]: این و از چشم شد؛ (پ: این و پس گشت ازو)؛ متن = (ل[۳]) ۱۱ـس، ق (نیز لن، ب): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و یتمادی ملکه إلی ثمان و ثلاثین سنة ـ علی ما زعمه ـ و أوصاه ثم غاب عن عینه ۱۲ـق[۲] پس از این بیت افزوده است:

همی‌گفت با مردمم جنگ بود
به مردی کمرگاه من سنگ بود

۱۳ـل: با؛ در س بی‌نقطه؛ (آ: بود تا؛ ق[۲]: همان نیز تا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ل[۳]: نباید) ۱۵ـ(و: مردم ز خود) ۱۶ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ب): بدان بد؛ (ق[۲]: بدان شد؛ ل[۳]: بد آمد؛ پ، و، لن[۲]: بد آن بد؛ آ: بر آن بد)؛ متن = ل، ق ۱۷ـل[۲] (نیز لن، لی): بدین ۱۸ـ(ق[۲]: زندگانی)؛ بنداری: فلما رأی جوبین ذلک قضی العجب و قال: قد کنت أقاتله حتی أعانته الشیاطین. فالآن لا سبیل الیه و رجع

نیاطوس[۱] از آن[۲] روی[۳] بر کوهسار     همی‌خواست از دادگر زینهار
خراشید مریم دو رخسار[۴] خویش     ز تیمارِ جفتِ جهاندارِ[۵] خویش
سپه بود بر کوه و[۶] هامون و راغ     دل رومیان زو[۷] پر از[۸] درد و داغ[۹]
نیاطوس[۱۰] چون[۱۱] روی خسرو ندید[۱۲]     عَماریّ زرّین به یکسو کشید،
به مریم چُنین گفت کاندرنشین[۱۳]     که ترسم[۱۴] که شد شاه ایران‌زمین!
همانگاه خسرو بران[۱۵] روی کوه     پدید آمد از راه[۱۶]، دور از گروه،
همه لشکرِ نامور[۱۷] شاد گشت[۱۸]!     دل مریم از درد[۱۹] آزاد گشت[۱۸]!
چو آمد، به مریم[۲۰] بگفت آنچ[۲۱] دید[۲۲]     وُزان[۲۳] کوه خارا[۲۴] سر اندرکشید[۲۵]،
چُنین گفت کای ماه[۲۶] قیصرنژاد[۲۷]     مرا داورِ دادگر[۲۸] داد دادا!

۱ـس،س۲: نباطوش؛ ق (نیز لن،ق۲،لی،آ): بناطوش؛ ک،ل۲ (نیز پ): بناطوس؛ (و،لن۲،ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲ـل (نیز لی): زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـل۲: سوی؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و أمّا نیاطوس و عساکر الروم فإنهم کانوا واقفین علی الجبل. فلما رأوا ماتم علی برویز قامت علیهم القیامة، و وقع فیهم الخوف و الفزع، و شملهم بفقده الهمّ و الجزع ۴ـ(لی،و،لن۲،آ: گلنار) ۵ـق: و ز دلدار؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فخمشت مریم خدّها، و نتفت شعرها، و هموا بالانسلال و الانحلال؛ ل۳ پس از بیت ۱۹۱۵ افزوده است:

به فندق بکند و خروشید زار     شده نامید از رخ شهریار

۶ـ(پ: بر دشت) ۷ـس،ل۲ (نیز لی،لن۲،ب): بد؛ ق (نیز ل۳): شد؛ ک (نیز ق۲،پ،و): زان؛ متن = ل (نیز آ) ۸ـ(لی: بود پر) ۹ـق: راغ (!)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ ل،پ پس از این بیت افزوده‌اند:

همانگه چو (پ: همانگاه) خسرو به نام خدا (پ: خدای)     فراز آمد آنجا از آن رهنما (پ: آنجای با رهنمای)

۱۰ـدر ل حرف یکم بی‌نقطه؛ س،س۲ (نیز ق۲): نباطوش؛ ق،ل۲ (نیز آ): بناطوش؛ ک (نیز لی،پ): بناطوس؛ (و،لن۲: نیاطوش)؛ متن = (ل۳) ۱۱ـس۲: از آن ۱۲ـ(پ،لن۲،آ: بدید)؛ در ل،س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق-س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،و)؛ لن،ب این بیت را ندارند ۱۳ـ(لن،لن۲،ب: ایدر مشین؛ لی،آ: کایدر نشین)؛ متن = ل-س۲ (نیز ق۲،ل۳،و) ۱۴ـس (نیز لن،ب): بترسم؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد ۱۵ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،لن۲،ب): بدان؛ (ق۲: از آن)؛ متن = ل،ک (نیز ل۳،و،آ) ۱۶ـس۲ (نیز ق۲،و): دور؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد؛ ق۲،و پس از این بیت افزوده‌اند:

ق۲: چو آمد جهانجوی تازان براه     همی شادمان گشت زان شاه راه
و: پیاده دوان از دگر سو سپاه     پر از درد و اندوه نزدیک شاه

۱۷ـق: از دیدنش؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی،ل۳،و-ب): چنان (و: همان؛ لن۲: چو از) لشکر (س: لشکری) نامور؛ (ق۲: چو آن دید لشکر همه)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۸ـل،ق،ک،س۲ (نیز ق۲،ل۳،و،لن۲): شد؛ متن = س،ل۲ (نیز لن،لی،پ،آ،ب) ۱۹ـس،ق،ل۲ (نیز لن،لن۲،ب): دردش؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز لی-و،آ)؛ در ولت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

همانگاه خسرو از آن تندجای     فرود آمد آسان به نام خدای

۲۰ـق: لشکر ۲۱ـک،ل۲،س۲ (نیز ل۳-ب): آنچه؛ متن = ل،س،ق (نیز لن،ق۲) ۲۲ـ(لی: چو خسرو بنزدیک مریم رسید) ۲۳ـق: کزان؛ (ق۲،و: از آن) ۲۴ـل۲: خاره ۲۵ـ(لی: بگفتش در آن شگفتی که دید!)؛ در ولت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۶ـق (نیز پ،لن۲): شاه؛ ک،س۲ (نیز و): دخت؛ (آ: یار؛ لن: بناطوش را گفت؛ ب: بگفت با نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ق۲،ل۳) ۲۷ـس: پس با بناطوش راد ۲۸ـ(و: داوران)؛ س۲: مرا دادگر در جهان؛ ل۲،لی پس از این بیت افزوده‌اند:

بدو گفت مریم که ای شهریار     چگونه شدی رسته از کارزار
بدو گفت خسرو که ای پاک‌تن     تو بشنو تمامی سخنهای (لی: سخنها ز) من





نه از کاهلی بُد، نه از بددلی     ـکه در جنگ بددل[۱] کند کاهلی!ـ،
بدان غارِ بیراه[۲] درماندم[۳]     به درد[۴] آفریننده را خواندم،
نهان داشت دارنده[۵] کار جهان     برین[۶] بنده[۷] گشت[۸] آشکارا[۹] نهان،
فریدونِ فرّخ ندید این[۱۰] به‌خواب     نه تور و نه سلم و نه افراسیاب،
که امروز من دیدم ای[۱۱] سرکشان     ز پیروزیِ[۱۲] شهریاری نشان[۱۳]!
کنون چشم با اختر[۱۴] نو کنید[۱۵]!     به رزم[۱۶] اندرون یاد[۱۷] خسرو کنید[۱۵]!

وُزان[۱۸] روی بهرام شد پر ز درد     پشیمان شده زان همه[۱۹] کارکرد،
همانگه ز کوه اندرآمد سپاه     جهان شد ز گرد سُواران سیاه[۲۰]!
وُزان روی[۲۱] بهرام[۲۲] لشکر براند     به روز اندرون روشنایی نماند!
همی‌گفت: هر کس[۲۳] که راند سپاه     خرد باید[۲۴] و مردی و دستگاه،
دلیران که دیدند[۲۵] خشت[۲۶] مرا[۲۷]     همان[۲۸] پهلوانی‌سرشت مرا[۲۷]،
مرا برگزیدند بر[۲۹] خسروان     به خاک افگنم نامِ[۳۰] نوشین‌روان[۳۱]!
ز لشکر برِ شاه[۳۲] شد خیره‌خیر[۳۳]     کمان را به زه کرد و یک چوبه تیر،

۱ـس۲: کاهل ۲ـس-ل۲ (نیز لن،ق۲،لن۲،آ،ب): بی‌یار؛ س۲: بی‌یاد؛ (ل۳: بی‌بن؛ لی: یار بی‌غار؛ و: کوه بیچاره؛ پ: در آن دم که بی‌یار)؛ متن = ل ۳ـ(ل۳: بدین غار بی‌بن فروماندم) ۴ـل: بدل؛ س۲: بدر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ(و: داننده) ۶ـس،ق،ل۲ (نیز لن-ل۳،لن۲،آ،ب): بدین؛ متن = ل،ک (نیز پ،و) ۷ـ(لن۲: کینه) ۸ـ(ق۲: گفت) ۹ـل،س (نیز ق۲،آ): آشکار و؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۰ـل۲ (نیز لن،آ،ب): آن؛ س: ندیدی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(و: و) ۱۲ـق،ک،ل۲ (نیز لن،ل۳،پ،لن۲،ب): پیروزی و؛ متن = ل،س (نیز لی،و،آ) ۱۳ـ(ق۲: از کردگار جهان)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۹۱۶-۱۹۲۷): فلما عاد الیهم برویز عاد المأتم سورا، و استحال الحزن سرورا فحکی لهم ما أنعم اللّه به علیه، و أنّه ما رأی أحد من الملوک من عهد کیخسرو الی عهد قباذ ما کوشف به فی یومه ذلک؛ ل،ق پس از بیت ۱۹۲۷ افزوده‌اند:

بدیشان بگفت آن کجا دید شاه     از آن (ق: وزان) پس بفرمود تا آن سپاه

۱۴ـل،ق: همه جنگ را تاختن؛ س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،لی-ب): کنون خشم (ک،و: سربسر؛ ل۲: چشم؛ لن۲: کینه؛ آ: جنگ) را تاختن؛ متن = (ق۲) ۱۵ـل،ق: کنند؛ ل۲،س۲: کنیم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۳: جنگ) ۱۷ـ(ق۲: کار)؛ بنداری: ثم أمر عساکره بالزحف الی صفوف العدوّ. فتزاحفوا و تداعت أرکان الصفوف و تلاطمت أمواج الحتوف ۱۸ـ(ق۲: از آن؛ و: وزین) ۱۹ـ(ل۳: از همه؛ ق۲،آ: پشیمانی امدش از آن)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۰ـدر س۲ نخست ۱۹۳۰ب با ۱۹۳۲ب پس و پیش شده و ۱۹۳۱ افتاده و سپس دوباره تصحیح شده است ۲۱ـس (نیز لی): بزودی چو؛ ل۲: وزین روی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ل۳: چو بیچاره شد تیز)؛ در ل۲: ۱۹۳۰، ۱۹۳۲، ۱۹۲۹، ۱۹۳۱ و پس از ۱۹۳۱ افزوده است:

خروشی برآورد بهرام و گفت     به مردی مرا در جهان نیست جفت

۲۳ـ(لی: همی هرکسی را) ۲۴ـل۲: یابد ۲۵ـق: چو دیدند؛ (ل۳: ببینند) ۲۶ـ(لی: خسته) ۲۷ـ(ق۲: ورا) ۲۸ـک: هم این ۲۹ـ(ق۲: از)؛ ق (نیز ل۳): برگزینند بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـک،س۲: یاد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـل۲ (نیز لی،ب): نوشیروان؛ (و: هر پهلوان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ب: راه؛ لی: به پی راه) ۳۳ـس،ق،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،لی،آ): خیر خیر؛ متن = ل،ل۲ (نیز ل۳-لن۲،ب)

بزد ناگهان بر کمرگاه[۱] شاه
کژآگند بگرفت[۲] پیکان به[۳] راه،

یکی بنده چون[۴] زخم پیکان بدید
بیامد ز دیباش[۵] بیرون کشید،

بزد نیزه‌یی[۶] بر کمربند[۷] اوی[۸]
زره بود[۹]، نگسست[۱۰] پیوند اوی[۸]،

سِنانِ[۱۱] سر نیزه شد به[۱۲] دو نیم[۱۳]
دلِ مردِ بیراه[۱۴] شد پُر ز بیم[۱۵]!

چو بشکست نیزه، برآشفت شاه
بزد چند[۱۶] بر مِغفر کینه‌خواه،

سراسر همه نیزه[۱۷] برهم شکست[۱۸]
همان[۱۹] پیکرِ مِغفر اندرنشست[۲۰]

همی آفرین خواند[۲۱] هرکس که دید
هم آنکس[۲۲] که آواز آهن شنید!

گرانمایگان از پس اندرشدند
چُنان[۲۳] لشکری را به هم برزدند!

خرامید بندوی نزدیک شاه
که ای تاج[۲۴] تو برتر از چرخِ[۲۵] ماه،

یکی لشکرست این[۲۶] چو مور و ملخ
گرفته بیابان، همه[۲۷] ریگ و[۲۸] شَخ،

نه والا بود خیره خون ریختن!
نه چون[۲۹] شاه با بنده آویختن[۳۰]!

هر آنکس که خواهد ز ما[۳۱] زینهار
به از کشته یا خسته[۳۲] در کارزار[۳۳]!

۱ـک،ل۲ (نیز ق۲،و): کمربند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): به کژ (ل، س۲: قز؛ ک: گبر؛ ق۲: بند؛ ب: گرد) اندرآویخت؛ (ل۳: به قز اندرآورد؛ و: بگردید و آویخت)؛ متن = ق (کژ با یک نقطه) ۳ـک،ل۲،س۲: ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد ۴ـ(و: آن) ۵ـس،ل۲ (نیز لن، لی، ب): خفتانش؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲،ل۳ـلن۲)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و تقابل جوبین و برویز فرمی برویز بنشابة فعلقت بقزّ خفتانه فانتزعها بعض غلمانه؛ ل، ق، ق۲ پس از بیت ۱۹۳۷ افزوده‌اند:

سبک شهریار اندرآمد دمان (ق: دوان)
به بهرام چوبینهٔ (ق: چوبینه آن) بدنشان (ق۲: بدگمان)

۶ـک: تیزه شه؛ (آ: ناگهان)؛ ق: یکی نیزه زد ۷ـس۲: کمرگاه ۸ـل، س، ق (نیز آ، ب): او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـس، ک (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب): بود و؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و) ۱۰ـ(پ، لن۲: بگسست)؛ در ل، س، ک، س۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و، آ، ب) ۱۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): سنان و؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ل۳، پ) ۱۲ـک، س۲ (نیز و، لن۲): بر؛ متن = ل، س، ق (نیز لن ـ پ، ب) ۱۳ـل۲: شد ناپدید ۱۴ـ(ل۳، ب: بیداد) ۱۵ـل۲: چون آن بدید؛ آ این بیت را ندارد ۱۶ـس (نیز لی): چنگ (← چند؟)؛ ق: تند؛ ک (نیز و، لن۲): گرز؛ ل۲: خنده (← چند؟)؛ (ق۲، ل۳: تیغ)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، پ، ب)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فأقبل علیه مشرعا لرمحه فطعنه طعنة انکسر فیها رمحه ۱۷ـ(ق۲، ل۳: تیغ؛ و، لن۲: ترگ)؛ متن ← ۱۸ـک: سر خویش از آن زخم اندرشکست؛ (پ: سراسر بن نیزه هم برشکست)؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، آ، ب) ۱۹ـل، ق (نیز لی، ل۳، و، آ): همه؛ (ق۲: بدان)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۲۰ـق: اندرگسست؛ (پ: اندرشکست)؛ س۲: مغفرش برگسست؛ ل: پیکر و مغزش اندرشکست (!)؛ ل۲: مغفر پیکر (← پیکر مغفر) اندرنشست؛ (ل۳: ترگ و مغفر بهم برنشست؛ لن۲: فرق و مغفر بهم درنشست)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، و، آ، ب)؛ بنداری: فتضاربا بالعمد و السیوف حتی تشظت البیض علی رءوسهما، و تلظّت البیض من دمائهما ۲۱ـل (نیز آ): کرد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـل۲، س۲ (نیز و): هر آنکس؛ (ب: همانگه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس۲: چنو: بنداری: و ظهرت آثار غلبة برویز و کثر القتل فی أصحاب جوبین. و هجم اللیل فافترق الفریقان، و عادوا الی مضاربهم من الجانبین ۲۴ـس۲: بخت ۲۵ـک، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): چرخ و؛ س۲: تاج؛ (ق۲: که تاج تو باد از بر چرخ)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، پ، و، ب) ۲۶ـق: آن ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب): و هم؛ (ق۲: گرفته همه رزمگه)؛ متن = ل، ق (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۲۸ـل۲: <و>؛ ک: کوه و ۲۹ـل (نیز ق۲): نه این؛ ق (نیز ل۳، آ): به خون (ق را نه چون هم می‌توان خواند)؛ (پ: نه از؛ و: همان)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۳۰ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): باید برآویختن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(ل۳: تو) ۳۲ـق (نیز ق۲، ل۳): خسته یا کشته؛ (ل۳، و: خسته و کشته)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ(آ: روزگار)؛ بنداری: و جاء بندویه برویز و قال: إن الناس فی هذه المعرکة أکثر من عدد الرمل. و الأولی أن نکف عنهم ید القتل، و ننادی فیهم بالأمان حتی یأمنوا فیستأمنوا





بدو[۱] گفت خسرو که هرک از[۲] گناه
بپیچد، برو[۳] من نیَم[۴] کینه‌خواه[۵]

همه پاک در زینهار منند[۶]!
به تاج[۷] اندرون گوشوار[۸] منند[۶]!

برآمد درفش[۹] شب از[۱۰] تیره‌کوه[۱۱]
سپه بازچیدند[۱۲] هر دو گروه[۱۳]،

چو[۱۴] آمد عوِ[۱۵] پاسبان و جرس
ز لشکر نبد خفته[۱۶] بسیارکس،

جهانجوی‌بندوی از[۱۷] آنجا برفت
میان دو لشکر خرامید و[۱۸] تفت،

ز لشکر نگه[۱۹] کرد گُنداوری
خوش‌آواز[۲۰] گویا مُنادی‌گری،

بفرمود تا تازه‌یی[۲۱] برنشست
به بیدار کردن[۲۲] میان را ببست،

چُنین تا میان دو لشکر براند
کزو تا به دشمن فراوان نماند[۲۳]،

خروشی برآورد کای[۲۴] بندگان
گنه‌کرده و تخت[۲۵] جویندگان،

هر آنک از[۲۶] شما او[۲۷] گنهکارتر
به جنگ اندرون نامبُردارتر،

به یزدانش[۲۸] بخشید شاه جهان
گناهی که کرد آشکار و[۲۹] نهان!

به تیره‌شبان چون برآمد خروش
نهادند هرکس[۳۰] به[۳۱] آواز گوش،

همه نامدارانِ[۳۲] بهرامیان[۳۳]
به رفتن ببستند[۳۴] یکسر[۳۵] میان!

چو برزد سر از کوه گیتی‌فروز
زمین را به مُلحَم[۳۶] بیاراست روز،

۱ـ(و: چنین) ۲ـک: هر که از؛ دستنویس‌های دیگر: هرکز (= هرک از) ۳ـ(آ: ازو) ۴ـل۲، س۲ (نیز لن): نه‌ام ۵ـق: بروی من ای نیکخواه؛ ک (نیز و): نیم من ازو (و: برو) کینه‌خواه؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۶ـق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): منید؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۷ـل۲: گوش ۸ـق: مایه‌دار؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۱۹۵۷ آمده است؛ بنداری: فقال الملک: کل من آثر ترک قتالنا، و اعتصم بحبل أماننا فهو آمن من عصفات سیفنا و سناننا ۹ـل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ): همانگه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـس۲: از پس ۱۱ـ(ل۳: برز کوه؛ و: شب قیرگون) ۱۲ـل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): بازگشتند؛ ق: بازجستند؛ ک: بازخندید (← بازچیدند)؛ س۲: بازخندد (← بازچیدند)؛ متن = (ل۳، آ) ۱۳ـ(و: دل پر ز خون)؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۴ـس، ل۲ (نیز لن، لی، و، ب): بر؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۵ـ(لی، ب: غو) ۱۶ـق (نیز ب): جسته ۱۷ـل، ق ـ س۲ (نیز لن، لی، آ): ز؛ متن = س (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب) ۱۸ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): <و>؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ در ل۳ این بیت پس از بیت ۱۹۵۴ آمده است ۱۹ـ(ل۳: گزین) ۲۰ـل، س (نیز پ، و، آ): آواز و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ): بارگی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـق: بدین کار کردن؛ ک (نیز و): به آواز دادن؛ (ل۳: زبان برگشاد و؛ آ، ب: به بیداد کردن)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲) ۲۳ـل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: فرکب بندویه فی اللیل، و استصحب منادیا، و سار الی أن قرب من مخیم جوبین ۲۴ـق، ل۲: برآمد که ای؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـس۲ (نیز ق۲، لی، آ): بخت؛ در ل، س، ق، ل۳، ب حرف یکم نقطه ندارد؛ (و: راه)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۶ـل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ): هر آن کز (= هر آنک از)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، و، ب) ۲۷ـس۲: شد ۲۸ـل۲: ترکان (!)؛ س۲ (نیز آ، ب): یزدان ۲۹ـ(لن: آشکار او)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: فأمره فنادی و قال: من کان ذنبه أعظم و أفظع فلیکن لعفونا أرجی و فی فضلنا اطمع. فإنا قد وهبنا المذنبین للّه تعالی، و عفونا عنهم أجمعین ۳۰ـق (نیز ق۲، آ): یکسر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـس۲: بر ۳۲ـق: نامداران و ۳۳ـ(و: ایرانیان) ۳۴ـک (نیز ق۲، ل۳، آ، ب): برفتند و بستند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب): یک یک؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ)؛ بنداری: فلما سمع أصحاب جوبین ذلک النداء انحازوا بأسرهم الی معسکر برویز ۳۶ـق (نیز ق۲): دیبا؛ (و: زیور؛ لن۲: پنجم!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر

همه دشت[۱] بی مرد و[۲] خرگاه بود / که بهرام از آن شب[۳] نه آگاه[۴] بود!
بدان[۵] خیمه‌هادر ندیدند کس / جز از[۶] ویژه یاران بهرام و[۷] بس!
چو بهرام از آن[۸] لشکر آگاه گشت[۹] / بیامد بدان[۱۰] خیمه‌ها برگذشت[۱۱]،
به یاران چُنین گفت کاکنون[۱۲] گریز / به آید ز[۱۳] آرام با[۱۴] رستخیز!
شتر خواست از ساروان[۱۵] سه‌هزار[۱۶] / هیونان کفک‌افگنِ[۱۷] نامدار[۱۸]،
ز چیزی که در گنج[۱۹] بُد بردنی / ز گستردنی‌ها و از خوردنی[۲۰]،
ز زرّین و سیمین و از[۲۱] تخت عاج / همان[۲۲] یاره و طوق[۲۳] زرّین و[۲۴] تاج،
همه بار کردند و خود برنشست / میان از پی بازگشتن[۲۵] ببست!

## گفتار اندر گریختن بهرام چوبین از خسرو[۲۶]

چو خورشیدِ[۲۷] روشن[۲۸] بیاراست گاه / طلایه بیامد ز[۲۹] نزدیک شاه[۳۰]،
به پرده‌سرای اندرون کس ندید / همان خیمه بر پای‌بر بس[۳۱] ندید[۳۲]،
طلایه بیامد، بگفت این[۳۳] به شاه / دل شاه شد تنگ از آن[۳۴] رزمخواه[۳۵]،

۱ـل: همی دست (!)؛ (و: همه بر دشت (!))؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـق،ک (نیز لن ـپ): <و>؛ (و: بر مرد و)؛ متن = ل،س،ل۲، س۲ (نیز لن۲،آ،ب) ۳ـل،ق: زان شب؛ س (نیز لی): خود زان؛ ل۲ (نیز لی، پ، ب): شب زان؛ متن = ک (نیز ق۲،ل۳، و، لن۲،آ) ۴ـس۲: جز از ویژه یاران آن شاه (← ۱۹۶۳ب) ۵ـ(ل۳: بران) ۶ـ(لی: بجز؛ و: مگر) ۷ـل،ق،ل۲ (نیز لن،ق۲،پ،آ،ب): <و>؛ متن = س،ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و لما طلع النهار لم یر جوبین معه غیر خواصه ۸ـل،ل۲: زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ق۲: شد) ۱۰ـل،ل۲ (نیز پ، و): بران؛ متن = س،ق،ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲،آ،ب) ۱۱ـ(ق۲: برو روز گفتی که کوتاه شد)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـس،ل۲ (نیز لن، لن۲،ب): اکنون؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـک (نیز لن۲): از؛ (ق۲: که)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق،س۲: وز؛ (لی: تا؛ آ: و از)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (ل، و بی‌نقطه)؛ بنداری: فقال: الإحجام خیر من الإقدام فی هذا المقام ۱۵ـک،س۲ (نیز لن، لی ـو): ساربان؛ (آ: کاروان)؛ متن = ل،س،ل۲ (نیز ق۲،لن۲،ب) ۱۶ـس،ل۲ (نیز لن، ق۲،ب): دو هزار؛ (لی: ده هزار؛ و: شش هزار)؛ متن = ل،ک،س۲ (نیز ل۳،پ، لن۲،آ)؛ ق: ساربانان هزار ۱۷ـل (نیز ق۲،پ): افکن و؛ ل۲: کفل افکن (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـک،ل۲ (نیز لن، ق۲،پ، لن۲،آ،ب): پایدار؛ س۲: تاودار؛ متن = ل،س،ق (نیز لی،ل۳،و) ۱۹ـ(ق۲: از گنج؛ آ: ناچار) ۲۰ـس،ل۲،س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲،آ): و (ل۳: وز) افکندنی؛ ق: ز افکندنی‌ها و گستردنی؛ ک: ز پوشیدنی‌ها و افکندنی؛ (ق۲،پ: ز پوشیدنی‌ها و گستردنی)؛ متن = ل (نیز ب) ۲۱ـل،ق،س۲ (نیز لن): وز؛ ل۲: ز کرسی زرّین و از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـس: همه؛ ک (نیز و): هم از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ق۲: تخت) ۲۴ـق، س۲: و زرّینه ۲۵ـ(آ: میان یلی تاختن را = ۱۹۷۴ب)؛ بنداری: فأوقر ثلاثة آلاف جمل من نخب الأموال و زبد الأثقال، و ولی ظهرالم یکن رئی فی حال من الأحوال، و أخذ فی بعض عوادل الطرق ۲۶ـل: گریختن بهرام چوبین از خسرو؛ س،ق: گریختن بهرام چوبینه از خسرو پرویز (س: خسرو و رفتن به چین)؛ ک: گریختن بهرام از پیش خسرو؛ ل۲: گریختن بهرام چوبین و رفتن بستور از پی او؛ س۲ (سی بیتی بالاتر): رزم خسرو با بهرام و هزیمت بهرام؛ متن ← ل ۲۷ـک: خرشید ۲۸ـس،ل۲ (نیز لن، لی، ب): تابان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـل۲، س۲ (نیز لن۲،آ): به؛ (ل۳: برآمد ز) ۳۰ـق: پیش سپاه؛ (ق۲: نزد سپاه) ۳۱ـ(لی: پس؛ لن۲: بد پس)؛ متن = ل،س،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،ل۳،و؛ در ل، و حرف یکم بس بی‌نقطه) ۳۲ـس۲: خیمه را مرد بر در ندید؛ (پ: خیمه پیدا و کس ناپدید)؛ ق: هم آنگه چو باد دمان بر دمید؛ آ این بیت را ندارد ۳۳ـک (نیز ق۲): آن؛ ل۲: طلایه بگفت این سخن را ۳۴ـل (نیز لی): زان؛ س۲: بسته شد؛ (و: از آن تنگ شد؛ ق۲: دلش تنگ‌تر شد از آن)؛ متن = س ـل۲ (نیز لن، ل۳،پ، لن۲،آ،ب) ۳۵ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲،لن۲): رزمگاه؛ متن = ده دستنویس دیگر





گزین کرد از آن[۱] جنگیان سه‌هزار[۲] / زره‌دار[۳] و بَرگُستَوان‌ور[۴] سُوار،
به نستود[۵] فرمود تا برنشست / میانِ یلی[۶] تاختن را ببست!
همی‌راند[۷] نستود[۸] دل پر ز درد / نبُد مردِ بهرام روز نبرد!
همان نیز بهرام با[۹] لشکرش[۱۰] / نبود ایمن از راه[۱۱] و از[۱۲] کشورش[۱۳]،
همی‌راند بیراه[۱۴] دل پر ز بیم / همی‌برد با خویشتن زرّ و سیم،
یلان‌سینه و گرد[۱۵] ایزدگشسپ / ز یکسوی[۱۶] لشکر همی‌راند[۱۷] اسپ،
به بیراه لشکر همی‌راندند / سَخُن‌های شاهان[۱۸] همی‌خواندند،
پدید[۱۹] آمد از دور یک پاره[۲۰] ده / کجا[۲۱] ده نبود ازدرِ مردِ مه!
همی‌راند بهرام پیش اندرون / پشیمان شده، دل پر از درد و[۲۲] خون،
چُن[۲۳] از تشنگی[۲۴] خشک شدشان[۲۵] دهن[۲۶] / بیامد به خانِ[۲۷] یکی پیرزن[۲۸]،
زبان‌ها[۲۹] به چربی[۳۰] بیاراستند / وُ زان[۳۱] پیرزن آب و نان خواستند
زن پیر گفتار ایشان شنید / یکی کهنه‌غربال[۳۲] پیش آورید،
بروبر بگسترده یک پاره‌مَشک[۳۳] / نهاده به غربال[۳۴] بر نانِ کشک[۳۵]،
یلان‌سینه بَرسَم[۳۶] به بهرام داد / نیامدهمی در غم[۳۷] از باژ[۳۸] یاد[۳۹]،

۱ـل: زان؛ ل۲: ازین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـق: سی‌هزار ۳ـس (نیز ب): رزه‌دار (!) ۴ـ(ق۲: برگستوان و) ۵ـل (نیز ق۲): نستوه (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ س ـل۲ (نیز لی ـو،ب): نستور؛ س۲: دستور؛ متن = (لن، لن۲؛ ← بیت ۲۰۱۴) ۶ـل۲: تلی (!)؛ آ این بیت را ندارد ۷ـس۲: همه راه ۸ـل (نیز ق۲): نستوه (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ س،ق،ک (نیز لی ـو،ب): نستور؛ ل۲: دستور؛ س۲: بستوه؛ متن = (لن، لن۲)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما علم برویز بذلک أمر نستور فرکب فی ثلاثة آلاف فارس، و سار فی أثره ۹ـس،ل۲،س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ،ب): بر؛ متن = ل،ق،ک (نیز ل۳، و، لن۲) ۱۰ـس۲: کشورش ۱۱ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـلن۲،ب): داد (؟)؛ متن = ل،ق (نیز آ) ۱۲ـل،ق،ل۲ (نیز لن، و، لن۲): وز؛ متن = س،ک،س۲ (نیز ق۲ ـپ،آ،ب) ۱۳ـس۲: لشکرش ۱۴ـ(ق۲،ب: بهرام)؛ س۲ (نیز ل۳): راندی راه ۱۵ـق: کوت و (!)؛ ک: خوی و (؟)؛ (و: با او و؛ ق۲: یلان‌سینهٔ گرد و) ۱۶ـس،ق،ل۲ (نیز ق۲ ـلن۲،ب): به یکسوی؛ ک: به یکسو ز؛ س۲: به یکسوی و؛ (لن: به یکسو)؛ متن = ل ۱۷ـ(آ: همی‌راند بر گوشهٔ لشکر)؛ بنداری: و کان جوبین یسوق مع یلان و ایزدکشسب فی ناحیة ممن معه من الفل ۱۸ـ(ق۲: ز کینه سخن‌ها) ۱۹ـس۲: همی ۲۰ـس،ک،س۲ (نیز لن، لی، پ، ب): بیچاره (در س حرفهای یکم، دوم و سوم و در ک حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه)؛ ق: بر راه؛ ل۲ (نیز لن۲): بیجاده (← بیچاره؟)؛ (ق۲: بالای؛ و: ناگاه؛ آ: بیچار)؛ متن = ل (نیز ل۳؛ حرف یکم پاره در ل بی‌نقطه و در ل۳ با یک نقطه) ۲۱ـس ـب: که آن؛ متن = ل؛ در ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۲ـل (نیز لی): <و> ۲۳ـل ـلن۲،ب: چو؛ متن = (آ) ۲۴ـس۲: خستگی ۲۵ـس،ق،ل۲،س۲ (نیز لی ـو،ب): خشکشان شد؛ (ق۲، لن۲: خشک گشتش)؛ متن = ل،ک (نیز لن،آ) ۲۶ـ(لن: دهان) ۲۷ـس (نیز لی): خوان؛ ل۲: جان (!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(لن: زن چنان) ۲۹ـل،ق (نیز ق۲): زبان را؛ (لن: زفانها)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـل،ق،ک (نیز آ): به خوبی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ(ق۲،ل۳: از آن)؛ بنداری: فانتهوا الی ضیعة و قد نال منهم العطش فرأوا عجوزا فاستسقوها ۳۲ـل،س۲ (نیز لن، پ ـب): غربیل؛ متن = س ـل۲ (نیز ق۲،ل۳)؛ لی این بیت را ندارد ۳۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـب): یکی پاره‌پاره بگسترد (ک،ل۲: بگسترده؛ لن۲: نمکسود (؟)؛ آ،ب: بگسترد و) مشک (و: کشک)؛ متن = ل ۳۴ـل،ک،س۲ (نیز لن، لی، پ ـب): غربیل؛ متن = س،ل۲ (نیز ق۲،ل۳) ۳۵ـس،ک (نیز لی): نان و کشک؛ ل۲: نان ز کشک؛ س۲ (نیز و، لن۲،ب): نان و خشک (!)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳،پ،آ)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فسقتهم ماء، و قدمت إلیهم غربالا مقطعا علیه أقراص شعیر ۳۶ـک: بستد ۳۷ـس: دل؛ ق (نیز ق۲): نیامد ز غم هیچ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـل: شاه (؟)؛ ک: کواژ (؟)؛ ل۲: پاز (!)؛ (ل۳: یاز!)؛ متن = س،ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲،ب): باژ (← واژ؟) ۳۹ـس۲: همی از گشسب آنچ یاد؛ (آ: بسی از جگر برکشیدند باد)

گرفتند واژ[۱] و بخوردند نان        نِظاره بدان[۲] نامداران زنان[۳]
چو کشکین[۴] بخوردند[۵]، می خواستند        زبان‌ها[۶] به زَمْزَم[۷] بیاراستند
زن پیر گفت: ار میت آرزوست[۸]        میست و یکی نیز کهنه‌کدوست[۹]
بریدم کدو را که نو بُد[۱۰] سرش        یکی جام کردم نهادم[۱۱] برش[۱۲]
بدو گفت بهرام: چون[۱۳] می بود        از آن[۱۴] خوبتر جام‌ها[۱۵] کی بود!
چو زن آن کدوی می آورد و جام[۱۶]        از آن[۱۷] جام بهرام شد شادکام
بکی جام پُر[۱۸] بر کفش برنهاد[۱۹]        بدان[۲۰] تا شود پیرزن نیز شاد!
بدو گفت کای[۲۱] مامِ[۲۲] با فرّهی[۲۳]        ز کار جهان چیستت آگهی؟
بدو پیرزن گفت: چندان[۲۴] سَخُن        شنیدم کزان[۲۵] گشت مغزم[۲۶] کَهُن!
ز شهر آمد امروز بسیار کس        همی[۲۷] جنگ[۲۸] چوبینه گویند و[۲۹] بس،
که شد لشکر او بنزدیک[۳۰] شاه        سپهبد گریزان[۳۱] بشد بی[۳۲] سپاه!
بدو گفت بهرام کای[۳۳] پاک‌زن        مرا اندرین داستانی بزن،
که این[۳۴] از خرد بود بهرام را؟        وُگر[۳۵] برگزید از خرد[۳۶] کام را؟

۱ـس، ق، ل[۲] (نیز لن ـ ب): باژ؛ ک: کواژ (؟)؛ س[۲]: باز (!)؛ متن = ل ۲ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ ب): بران؛ متن = ل، ک (نیز لن، لی) ۳ـس[۲]: سران؛ ل[۲]: زبان (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل، س، ق[۲]، و حرف دوم بی‌نقطه)؛ بنداری: فجلسوا علیها فأکلوها ۴ـ(ق[۲]: کشکی؛ لن[۲]: خشکین) ۵ـس[۲]: خوردند و ۶ـق (نیز لی): زبان را؛ (لن: زفانها) ۷ـل: به خوبی؛ (ق[۲]: به نرمی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ (و: به زمزم زبانها) ۸ـ(و: آرزوی) ۹ـ(و: کدوی)؛ ق: یکی کهنه گشته کدوست ۱۰ـس (نیز لن، ب): کنونی؛ ل[۲]: کنون کی؛ (لی: هم اکنون؛ ق[۲]: برید آن کدو را که بد بر)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل[۳] ـ آ) ۱۱ـس (نیز لی، پ، ب): نهاده؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۱۲ـ(ق[۲]: کردند همان از سرش)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۱۳ـق: تا ۱۴ـ(و، آ: این) ۱۵ـق: ما؛ ک (نیز ل[۳]): می؛ (ق[۲]: خود؛ آ: در جهان)؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب)؛ پ این بیت را ندارد ۱۶ـل، ق (نیز ق[۲]): زن پیر رفت و بیاورد (ق[۲]: می آورد و) جام؛ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، آ): زن از در (ل[۲]، آ: بشد زن؛ س[۲]: از آن ده؛ لن[۲]: زن آمد) کدوی می آورد و (ل[۳]: آورد) جام؛ متن = س (نیز لن، لی، ب) ۱۷ـس[۲] (نیز آ): وزان؛ (لن[۲]: ازین)؛ پ این بیت را ندارد ۱۸ـق (نیز آ): می؛ متن ← ۱۹ـل: یکی جام می پیر بر کف نهاد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ(آ: از آن)؛ س[۲]، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: ثم طلبوا منها شرابا فجاءتهم بیقطینة فشرب منها جوبین حتی طابت نفسه؛ س، لی، ب پس از بیت ۱۹۹۳ افزوده‌اند:

زن پیر می بستد از دست او        بخورد و بخندید از بخت (لی: شست) او
چو بهرام بر چهر او بنگرید        همانا خوش آمدش شادی گزید

۲۱ـس، س[۲] (نیز لن، لی، ب): ای؛ ق: کی؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز ل[۳] ـ آ) ۲۲ـ(ق[۲]: بهرام) ۲۳ـس[۲]: با آفرین (!)؛ بنداری: فقال للعجوز: ما الخبر عندکم الیوم؟ ۲۴ـ(لی: خندان؛ و، لن[۲]: چندین) ۲۵ـ(ب: کزو) ۲۶ـ(ل[۲]: مغز گشتم) ۲۷ـل[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، و): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـس، ل[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): رزم؛ (پ: حرب)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ) ۲۹ـق (نیز لن، پ، آ): <و>؛ س[۲]: جویند و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـس: که شد او بنزدیک پرویز؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۱ـ(آ: سپهدار ایران) ۳۲ـ(ل[۲]، پ، و: با)؛ بنداری: فقالت: قد استفاضت الأخبار بانهزام جوبین و غلبة برویز ۳۳ـس (نیز لی، ب): شادان زی ای؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد ۳۴ـق (نیز لن[۲]): آن ۳۵ـک: اگر؛ (لی: و یا) ۳۶ـل، ق: هوا؛ (و: از در؛ لن[۲]: از خود)؛ س[۲]: از خرد دور بُد؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، آ، ب)؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال لها: هل کان جوبین فی قتال برویز مصیبا أم لا؟





بدو پیرزن گفت کای[۱] شهره‌مرد[۲]        چرا دیو چشم ترا تیره[۳] کرد؟!
ندانی که بهرامِ پورِ گُشسپ        چو با پورِ هرمز برانگیزد اسپ[۴]،
بخندد برو[۵] هرکَی[۶] دارد خرد        کس[۷] او را ز گردنکشان نشمرد!
بدو[۸] گفت بهرام: اگر[۹] آرزوی[۱۰]        چُنین کرد، گو می خور اندر[۱۱] کدوی[۱۰]!
برین کهنه[۱۲] غربال[۱۳] بر[۱۴]، نان جو[۱۵]        همی‌دار در پیش تا[۱۶] جودرو[۱۷]!
بران[۱۸] هم خورش یک شب آنجا[۱۹] بخفت        قبا جامه و جوشنی[۲۰] زیر سُفت[۲۱]!

چو خورشید[۲۲] بر چرخ بگشاد[۲۳] راز        سپهدارِ جنگی بزد طبل باز،
بیاورد چندانک[۲۴] بودش سپاه        گرانمایگان برگرفتند راه،
به ره‌بر یکی نیستان بود[۲۵] نو[۲۶]        بسی اندرو[۲۷] مردم نی‌درو[۲۸]،
چو از دور دیدند بهرام را        یکی[۲۹] لشکری[۳۰] گَشْنِ[۳۱] خودکام را،
به بهرام گفتند: اَنوشه بَدی[۳۲]!        ز[۳۳] راه نیستان چرا آمدی؟
که بی‌مر[۳۴] سپاهست پیش اندرون        همه جنگ را دست[۳۵] شسته به خون!

۱ـل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]): ای ۲ـق: شیرمرد؛ س[۲]: بهرام زرد ۳ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): خیره (؟)؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، ب)؛ بنداری: فضحکت و قالت: کأن الشیطان خاط عینک ۴ـپ این بیت را ندارد ۵ـل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]): بدو ۶ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): که؛ متن = ل ۷ـ(و: مر)؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری: أما تعلم أن ابن کشسب اذا قاتل ابن هرمزد یضحک منه و یبکی علیه؟ ۸ـ(آ: چنین) ۹ـل (نیز ل[۳]): گر؛ س، ک (نیز آ): کز؛ س[۲]: بر؛ متن = ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب) ۱۰ـک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): آرزو ـ کدو؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز لن، لی، و، آ) ۱۱ـس، ک (نیز لی، ب): خورد از؛ (ق[۲]: خوراند؛ لن[۲]: خورد در)؛ س[۲]: کو خورد می بر (!)؛ (ل[۳]: می گو خور اندر؛ آ: بد که او می خورد از)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، پ، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـل: برین گونه؛ س: بران کهنه؛ (لی: بدین کهنه؛ لن[۲]: تو این کهنه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، و، آ، ب): غربیل؛ متن = س (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]) ۱۴ـ(لن[۲]: و این) ۱۵ـ(ل[۳]: جَوْ) ۱۶ـ(لی: با)؛ در ل، س بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۷ـ(ل[۲]: دزؤ؛ آ: وقت جو)؛ بنداری: فقال جوبین: اختیاره لذاک هو الذی أحوجه الی شرب الراح من الیقطین، و القعود الی خوان الغربال علی أقراص الشعیر ۱۸ـک (نیز و، لی): بدان ۱۹ـس[۲]: نیز یک شب؛ (و: خوردنش بر همانجا)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب)؛ (ق[۲]: شب آمد بران جای تیره) ۲۰ـ(ق[۲]، لی: جوشنش)؛ س: قبا جوشن و جامه در؛ ق: قبا بستر و جوشنی؛ (و: قبا جوشن و خاک در؛ ب: قبا جوشن و جوشنی)؛ متن = ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]) ۲۱ـ(ل[۳]: کفت؛ آ: قبا جوشن و جامهٔ خز نهفت)؛ ل، ل[۲]، پ این بیت را ندارند؛ ل، پ بجای این بیت و ق[۲] پیش از آن افزوده‌اند:

بران (ق[۲]: بدان) هم خورش یک شب آرام یافت        همی کام دل جست (ق[۲]، پ: جست او) و ناکام یافت

بنداری: فبات فی تلک الضیعة علی تلک الهیئة ۲۲ـک: خرشید ۲۳ـس[۲]: بگزارد؛ (ل[۳]: بگشاد بر چرخ) ۲۴ـل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، آ): که؛ بنداری: و لما أصبح لحقه أصحابه و أُعلم بأن برویز قد نفذ خلفه العسکر فرکب فی أصحابه ۲۵ـل: بوستان بود؛ (و: دهستان بود؛ آ: شارستانست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ل[۳]: نَوْ) ۲۷ـق: در و بر بسی؛ (آ: بدو در بسی) ۲۸ـل (نیز و): جودرو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (ل[۳]: نَیْ‌دِرَوْ) ۲۹ـل، ق: چنان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـل ـ ک (نیز ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب): لشکر؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، آ) ۳۱ـل: گشن و؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۲ـ(لی: بزی (!)) ۳۳ـق (نیز و): به ۳۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): فراوان؛ متن = ل ۳۵ـس، س[۲] (نیز لی): چنگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

چُنین گفت بهرام[1] کایدر سُوار    نباشد جز از[2] لشکر شهریار،
شنیدم که چون ما[3] ز پرده‌سرای    بسیچیدنِ[4] راه کردیم رای،
جهاندار[5] بگزید نستود[6] را    جهانجوی[7] بی تاره و[8] پود را[9]،
بدان تا بیاید پس ما[10] دمان    چو بینم، برو بر سر آرم[11] زمان!
همه اسپ را[12] تنگ‌ها برکشید!    همه گرد این بیشه[13] لشکر کشید[14]!
سُواران سَبُک[15] برکشیدند تنگ[16]    گرفتند شمشیر هندی[17] به چنگ!
همه[18] نیستان آتش اندرزدند!    سپه را یکایک[19] بهم[20] برزدند!
نیستان سراسر شد افروخته[21]    یکی کشته و دیگری سوخته[22]!
چو نستود[23] را دید بهرام گرد    عنان باره‌ی تیزتگ[24] را سپرد.
ز زین برگرفتش به خمِ[25] کمند    ببستند بی‌مایه‌دستش[26] به بند[27]،
همی‌خواست نستود[28] ازو[29] زینهار    همی[30]گفت کای[31] نامورشهریار[32]،
چرا ریخت خواهی‌همی خون من؟    ببخشای بر بختِ وارون من!
مکش مرمرا تا دوان[33] پیش تو    بیایم[34]، بوم[35] زار درویش[36] تو!

۱-ل: <بهرام> ۲-ک (نیز ل۳): بجز؛ (و: مگر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل پس از این بیت و ق، ق۲، و پیش از آن افزوده‌اند:
فرود آمدند اندر آن (ق۲: این) نیستان    همه جنگ را (ق: زره بر برو) تنگ بسته میان
۳-(آ: من)؛ ق: که ما چون ۴-(لن۲: بسیجیدهٔ) ۵-س-س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): سپهدار؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و) ۶-ق (نیز ل۳، ب): نستور (!)؛ ل۲: بستود؛ (ق۲، لی: نستوه)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، پ-آ؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۷-س، ک (نیز لی، آ): جهاندار؛ ق (نیز و): سپهدار؛ س۲: جهانگیر؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب) ۸-ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): بی‌تار و بی؛ (آ: بی‌تار بی)؛ متن = ک، س۲ ۹-(ق۲: ابا او یکی لشکر انبوه را؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:
سپهدار بی‌تار و بی‌پود را    وزان نامداران بی‌سود را
ل، ق پس از بیت ۲۰۱۴ و ق۲ پس از بیت بالا افزوده‌اند:
ابا سه هزار (ل: سه هزاران (!)؛ ق: سی‌هزار) از سواران مرد    کجا پای دارند روز نبرد
۱۰-(لی: من؛ ق۲: فرستادشان از پی ما) ۱۱-ل: مرو را سرآرم؛ ق (نیز پ، آ): سرآرم برو بر؛ (ل۳: بدو بر سرآید؛ ق۲: بدان تا سرآرند بر ما؛ و: چو بینمش بر وی سر آرم)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۱۲-س، س۲ (نیز لی، و): ها؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳-س، ق، ک، س۲ (نیز لن-ب): گرد بر گرد؛ متن = ل (؟) ۱۴-ل۲: سپه را یکایک همه بردرید (← ۲۰۱۸ب) ۱۵-س۲: همه؛ (لی: سبک‌سواران!) ۱۶-س۲: جنگ (!) ۱۷-ق: جنگی (!)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۸-(و: بدان) ۱۹-(آ: سراسر) ۲۰-س۲: همه؛ ل۲ این بیت را ندارد (۲۰۱۶ب-۲۰۱۸آ را انداخته و از ۲۰۱۶آ و ۲۰۱۸ب یک بیت ساخته است) ۲۱-س۲: بهم برزدند ۲۲-س۲: یکایک همه کوفته درزدند (!)؛ بنداری: و قد لحقه الطلب فی أرض قصباء فأمر برمی النار فیها فاشتعلت ۲۳-ق (نیز ل۳): نستور؛ ل۲: بستود؛ (ق۲، لی: نستوه؛ پ: نستوذ)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، و-ب؛ در ل بی‌نقطه) ۲۴-ل۲: تیز یک (!) ۲۵-ل۲: تخم (!) ۲۶-ل (نیز ق۲، پ): بیاورد و کردش همانگه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷-(لی: بجنگ!)؛ بنداری: و لما رأی نستور بادره بنفسه و رماه بوهقه فاختطفه عن ظهر فرسه ۲۸-ق: نستور؛ ل۲ (نیز ل۳): بستود؛ (ق۲، لی: نستوه؛ پ: نستوذ)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، و-ب؛ در ل بی‌نقطه) ۲۹-ل، س۲ (نیز لی): زو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰-(ق۲: بدو) ۳۱-س (نیز لن، لی): ای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲-ق (نیز ق۲): نامدار؛ (و: سرور نامدار) ۳۳-ق: دمان؛ (آ: روان؛ ق۲: ببخشای تا من بوم) ۳۴-ل۲: نیایم (!)؛ (ل۳: بباشم) ۳۵-ق: دوان ۳۶-ل، س۲ (نیز ق۲): زار در پیش (در ل، ق۲ حرفهای یکم و دوم پیش بی‌نقطه)؛ س، ق، ل۲ (نیز لن، آ، ب): زار و درویش؛ ک: نیکی‌اندیش؛ (ل۳: یار درویش؛ لن۲: راز درویش)؛ متن = (لی، پ، و)؛ بنداری: فتضرع الیه نستور و طلب منه الأمان فقال: أنت أحقر من أن أمدّ یدی الیک لقتلک





بدو گفت بهرام: من چون تو مرد    نخواهم که یابم[1] به دشت[2] نبرد!
نبرّم[3] سرت را که ننگ[4] آیدم    که چون تو سُواری به جنگ[5] آیدم!
چو یابی رهایی ز دستم[6] بپوی!    ز من هرچ[7] دیدی، به خسرو بگوی!
چو بشنید[8] نستود[9]، روی زمین    ببوسید و بسیار[10] کرد آفرین!
وُزان[11] بیشه[12] بهرام شد تا به ری[13]    ابا آن[14] دلیرانِ فرخنده‌پی[15]
ببود و برآسود[16] و زآنجا[17] برفت    بنزدیک خاقان خرامید و[18] تفت!

وُزان[19] روی[20] خسرو بدان[21] رزمگاه    بیامد که بهرام بُد با سپاه،
همه رزمگاهش[22] به تاراج داد!    سپه را همه[23] بدره و تاج[24] داد!
یکی باره‌ی تیزرو[25] برنشست    میان را ز بهر پرستش ببست،
به پیش اندرآمد یکی خارستان[26]    پیاده[27] ببود[28] اندر آن کارستان[29]،
بغلتید[30] در[31] پیش یزدان به خاک[32]    همی[33]گفت کای[34] داور داد و پاک[35]،
بدِ[36] دشمن از بوم[37] برداشتی    همه کار از[38] اندیشه[39] بگذاشتی،
پرستنده و[40] ناسزابنده‌ام[41]    به فرمان دارنده[42] پوینده‌ام[43]!

## گفتار اندر نامه‌ی خسرو به قیصر روم[44]

وُزان[45] جایگه شد به پرده‌سرای    بیامد بنزدیک او رهنمای،

۱-ل (نیز ق۲، پ): باشد؛ س۲: بکشتن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲-ق: روز ۳-ل۲: نپرسم (!) ۴-ل۲: نیک (!) ۵-ل۲: چنگ؛ در ل، س، و حرف یکم بی‌نقطه ۶-س-ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): ز (ل۲: به) دستم رهایی؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۷-س-ب: هر چه؛ متن = ل ۸-ق، ل۲ (نیز ب): بشنود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹-ق: نستور؛ ل۲ (نیز ل۳): بستود؛ (ق۲، لی: نستوه؛ پ: نستوذ)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، و-ب؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۱۰-(آ: و بر شاه؛ ق۲: ببوسید بسیار و) ۱۱-(ق۲: از آن) ۱۲-س (نیز لی): جای؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳-ل۲: با پری (!) ۱۴-ل (نیز پ، ب): او؛ (آ: این)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵-ل۲: نی (!) ۱۶-(و: بیاسود) ۱۷-س۲: وانگه؛ (ب: از آنجا) ۱۸-س-ب: <و>؛ متن = ل؛ بنداری (۲۰۲۵-۲۰۳۰): فأطلقه و سار متوجها الی الری عازما علی قصد حضرة الخاقان ۱۹-ل: ازین؛ (لن۲: بدین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰-ل، ک: سوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱-ل: بران؛ متن = س-ب ۲۲-(لن: رزمگه را) ۲۳-(ل۳: همی) ۲۴-ل۲: باج (!) ۲۵-(آ: تیزتگ) ۲۶-ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): خارسان ۲۷-(آ: بیامد) ۲۸-ل۲: نبود ۲۹-ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): کارسان؛ س۲: بارستان ۳۰-(ل۳، پ: بغلطید) ۳۱-ل۲ (نیز لن، پ، و): بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲-س۲: پاک ۳۳-(و: چنین) ۳۴-س، ل۲ (نیز لن، ق۲ لی، پ، ب): ای؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۳۵-س، ق (نیز لی، ل۲، و، لن۲، ب): داد پاک؛ س۲: باد و خاک؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ) ۳۶-ل: پی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۷-ل۲: پیش؛ (ل۲: بنده؛ ب: دور؛ پ: تو دشمن ازین بوم) ۳۸-ل: ز؛ متن = س-ب ۳۹-س-ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب): اندازه؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲) ۴۰-ل: پرستندهٔ؛ متن ← ۴۱-(لی: ناسزاینده‌ام؛ و: وز ناسزابنده‌ام؛ ل۳: پرستنده و ناسزاینده‌ام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴۲-(لن۲: دادار)؛ متن ← ۴۳-ل، ق: به فرمان و رایت (ق: یزدان) سرافکنده‌ام؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۰۳۱-۲۰۳۷): و أما برویز فانه دخل الی معسکر بهرام جوبین فنزل فی مخیّمه، و أُطلق ید النهب فی مخلّفه شاکرا للّه علی نعمه ۴۴-ل، ک: نامهٔ خسرو به قیصر روم؛ س: نامهٔ خسرو بنزد قیصر و بازنمودن از حال بهرام؛ ق: فتح‌نامهٔ خسرو به قیصر از حال بهرام چوبینه؛ ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۴۵-(ق۲: از آن)

بفرمود تا پیش او شد[۱] دبیر    نبشتند[۲] ازو[۳] نامه‌یی بر حریر،
ز چیزی که رفت اندر آن رزمگاه    به قیصر نبشت[۴] اندر آن نامه شاه
نخست آفرین کرد بر کردگار[۵]    کزو دید[۶] مردی و پرهیزگار[۷]،
دگر گفت کز کردگار جهان    همه نیکوی[۸] دیدم اندر نهان،
به آذرگشسپ آمدم با سپاه    دوان[۹] پیشباز آمدم[۱۰] کینه‌خواه،
بدان[۱۱] گونه[۱۲] تنگ[۱۳] اندرآمد به جنگ    که بر من ببُد جای[۱۴] پیگار[۱۵] تنگ،
چو یزدان پاکش نبد[۱۶] دستگیر    بمرد آن دمِ آتش و[۱۷] دار و گیر[۱۸]،
چو بیچاره‌تر گشت و[۱۹] لشکر نماند[۲۰]    گریزان به شبگیر از ایدر[۲۱] براند،
همه لشکرش را بهم برزدیم[۲۲]    به لشکرگهش آتش اندرزدیم[۲۲]،
به فرمان یزدانِ پیروزگر    ببندم[۲۳] برو نیز[۲۴] راه گذر!
نهادند بر نامه‌بر مهر شاه    فرستادگان برگرفتند راه
فرستاده با[۲۵] نامه‌ی شهریار    بشد تا برِ[۲۶] قیصرِ نامدار
چُن[۲۷] آن نامه برخواند قیصر، ز تخت[۲۸]    فرود آمد آن مرد[۲۹] بیداربخت،
به یزدان چُنین گفت کای[۳۰] رهنمای[۳۱]    همیشه توی[۳۲] جاودانه به جای[۳۳]!
تو پیروز کردی مرین[۳۴] بنده را    کشیده[۳۵] توی[۳۶] مرد افگنده[۳۷] را!
فراوان به درویش دینار داد    همان[۳۸] خوردنی‌های بسیار[۳۹] داد!

۱ـ س۲: پیشش آمد ۲ـ ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): نوشتند؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۳ـ ل: زو؛ ق، س۲: از آن؛ (و، لن۲: پس)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب) ۴ـ ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲): نوشت؛ ک: نمود؛ متن = س (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب) ۵ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): دادگر؛ متن = ل، ق ۶ـ (آ: بود) ۷ـ س، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): بخت (ل۲، ب: تخت) و هنر؛ ق: پیروزی روزگار؛ متن = ل ۸ـ ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): نیکویی؛ (ق۲: یاوری)؛ متن = ق، ک (نیز پ، آ) ۹ـ س۲: دوم ۱۰ـ (ل۳: پیشم‌آمد یل) ۱۱ـ س، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ): بران؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۱۲ـ س۲: رزم ۱۳ـ (ق۲: پیش) ۱۴ـ ل: کار؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل۲: نبد جای بیدار (!)؛ (و: که شد بر زمین کار پیکار) ۱۶ـ (آ: نبد باکسی) ۱۷ـ (ق۲، پ، و، آ: <و>) ۱۸ـ ق (نیز آ): زمهریر ۱۹ـ (لن۲: <و>)؛ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ): بیچاره برگشت و (ق۲: <و>؛ در و، ب بر بی‌نقطه)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲۰ـ س (نیز لی، و، لن۲، ب): براند؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲): بماند؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل۳، پ، آ) ۲۱ـ ل: زانجا؛ ق: ایدر؛ (آ: لشکر)؛ س۲: از ایدر به شب در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ ق (نیز و، آ): ـزدم ۲۳ـ س (نیز لی، لن۲): ببستم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ س: تیره؛ (لی: بدو تیره؛ پ: ورا نیز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ (ق۲: برو بر ببستیم)؛ بنداری (۲۰۳۸ـ۲۰۴۸): ثم استحضر الکاتب و أمره فکتب کتاب الفتح الی قیصر ذاکرا فیه جمیع ماجری علیه فی تلک الوقعة، و نفذ به بعض أصحابه ۲۵ـ س۲ (نیز لن): فرستادهٔ ۲۶ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): در؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۲۷ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۸ـ (لی: بخت!) ۲۹ـ (لی: شاه) ۳۰ـ (لن، ب: ای) ۳۱ـ ل: رهنما ۳۲ـ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ ب): تویی؛ (لی: بوی)؛ متن = ل ۳۳ـ ل: جا؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳۴ـ ل، ق (نیز پ): مران؛ س۲: بدین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب): کشنده (در ک حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن = ل (نیز لن۲) ۳۶ـ س ـ ل۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): تویی؛ متن = ل؛ (ق۲: ببخشیدی این) ۳۷ـ س۲: تو بودی برافکنده؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳۸ـ (لن۲: جز آن) ۳۹ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب): خوردنی‌ها به خروار؛ متن = ل، ق (نیز و، لن۲، آ)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۰۵۱ـ۲۰۵۴): و لما وصل المبشر الی قیصر نزل من تخته، و کشف عن رأسه، و حمد الله تعالی و شکره علی ما یسر له من النصر السنیّ و الفتح النهیّ؛ ق پس از بیت ۲۰۵۴ افزوده است:

وزان پس بفرمود تا شد دبیر    قلم خواست از ترک چینی حریر





مر آن[۱] نامه را نیز[۲] پاسخ نبشت[۳]    بسان درختی به باغ بهشت!
سر نامه کرد از جهاندار یاد    خداوندِ پیروزی[۴] و فرّ و داد!
خداوندِ ماه و خداوندِ هور!    خداوندِ فرّ و خداوندِ زور[۵]!
بزرگی و نیک‌اختری زو[۶] شناس!    وُ زو[۷] دار تا زنده باشی سپاس[۸]!
جز از[۹] داد و خوبی مکن در جهان    چه در[۱۰] آشکار و[۱۱] چه اندر نهان!
یکی تاج کز قیصران یادگار    همی‌داشتی تا[۱۲] کی آید بکار،
یکی خسروی‌طوق و دو[۱۳] گوشوار    صدوشست تا[۱۴] جامه‌ی زرنگار[۱۵]،
دگر سی شتر بار[۱۶] دینار بود    همان درّ و یاقوت بسیار بود،
صلیبی فرستاد گوهرنگار[۱۷]    یکی تخت پُرگوهرِ[۱۸] شاهوار[۱۹]،
یکی سبزخَفتان به زر بافته[۲۰]    سرِ شوشه‌ی زرّ برتافته[۲۱]
از آن[۲۲] فیلسوفانِ رومی چهار[۲۳]    برفتند با هدیه و با نثار[۲۴]

۱ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): همان؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، و) ۲ـ ق: زود ۳ـ ل، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): نوشت؛ متن = س، ق، ک (نیز ق۲، پ، آ)؛ س، س۲ در اینجا سرنویس دارند، س: پاسخ نامهٔ خسروپرویز از نزد قیصر روم؛ س۲: پاسخ نامهٔ قیصر و فرستادن خلعت ۴ـ ل۲ (نیز و): فیروزی ۵ـ ل: خداوند پیل و خداوند مور؛ متن = س ـ ب ۶ـ ل۲: رو ۷ـ (ق۲: ازو) ۸ـ (ل۳: سه پاس)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

چو از دیگری در میانه مبین    همین است آیین مردان دین

۹ـ ق (نیز پ): بجز ۱۰ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): بر؛ متن = ل، ق ۱۱ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، پ): آشکارا؛ متن = ل (نیز ل۳، و ـ ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم کتب جواب الکتاب یعظه فیه و ینصحه و یعرفه نعم الله عنده ۱۲ـ س، ل۲ (نیز لن، لی): داشتند تا؛ (ل۳: داشت تا خود؛ لن۲: داشتم تا)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز پ، و، آ، ب)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۱۳ـ ل۲: و ده؛ ل: همان خسروی طوق با؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): هزار و صد از؛ ق، ک، س۲ (نیز ل۳، و): صد و شصت تا؛ (پ: صد و شصت هم)؛ متن = ل (← ق) ۱۵ـ (ق۲: یکی تاج پر گوهر شاهوار)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و أخرج تاجا قیصریا و طوقا و قرطین و مائة و ستین ثوبا منسوجا بالذهب ۱۶ـ ک (نیز ق۲، پ، آ): شتروار؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): ز زر صد (س۲: سی) شتروار؛ (ل۳، و: ز بر سی شتروار)؛ متن = ل، ق؛ بنداری: و ثلاثین حملا من الذهب و الجوهر؛ در ق۲ بیت‌های ۲۰۶۲ و ۲۰۶۴ پس و پیش شده‌اند ۱۷ـ س۲: جوهرنگار ۱۸ـ (لی: پیروزهٔ) ۱۹ـ س۲: صد و شست تا جامهٔ زرنگار (= ۲۰۶۱ب) ۲۰ـ در ل، لن حرف یکم بی‌نقطه ۲۱ـ ل، ق، ک (نیز پ، آ): سر (ل: بسی؛ ق: همی) شوشهٔ زر برو تافته (در ل حرف یکم تافته بی‌نقطه)؛ س: سر شفشه‌های گهر تافته (حرف یکم تافته بی‌نقطه)؛ س۲: سر شوشه را زر برو تافته؛ (ق۲: سر سفتهٔ زر برو بافته؛ لی: سر شقه‌ها را گهر بافته؛ و: سر شوشهٔ زرش برتافته)؛ متن = ل۲ (نیز لن، لن۲، ب)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: و صلیبا مغرقا فی الیاقوت و الزبرجد، و حقة مملوءة من حبات اللؤلؤ (= ۲۰۶۳)؛ در س، ق، ل۲، س۲، لن، لی، پ ـ ب بیت‌های ۲۰۶۴، ۲۰۶۵ پس و پیش شده‌اند؛ پیاپی بیت‌های متن = ل، ک ۲۲ـ س ـ ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): وزان؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، و) ۲۳ـ ق: هزار ۲۴ـ (ل۳: هدیهٔ شهریار (!))؛ بنداری: و استحضر أربعة من الفلاسفة و نفذهم بتلک الهدایا الی برویز؛ ل، ق، ل۳، و پس از بیت ۲۰۶۵ افزوده‌اند:

چو زان کارها شد به شاه (ل۳: چو آمد به خسرو از آن) آگهی    ز قیصر شدش کار (ل۳: از آن فیلسوفان) با فرّهی

س، ق۲، لی، آ پس از بیت ۲۰۶۵ افزوده‌اند:

خبر زین خزینه (چون ز قیصر) به خسرو رسید    فرستاده گفت آنچ (لی: فرستاد و گفت آنچه) دید و شنید

ک، ل۲، س۲، لن، پ، لن۲، ب هیچیک از این بیت‌ها را ندارند

پذیره فرستاد خسرو سُوار[1]    گرانمایگانِ گرامی[2] هزار

بزرگان بنزدیک[3] خسرو شدند    همه پاک با هدیه‌ی نو شدند

چو خسرو نگه کرد و نامه بخواند[4]    از آن خواسته در[5] شگفتی بماند[6]

به دستور گفت آن زمان[7] شهریار    که این[8] جامه‌ی روم[9] گوهرنگار،

نه آیین پرمایه‌دهقان بود    کجا[10] جامه‌ی[11] جاثِلیقان[12] بود!

چو بر[13] جامه‌ی ما[14] چلیپا[15] بود    نشست[16] اندر آیین ترسا بود،

وُگر خود[17] نپوشم بیازارد[18] اوی[19]    همانا دگرگونه[20] پندارد اوی[19]!

وُگر[21] پوشم، این نامداران[22] همه    بگویند کین شهریار رمه،

مگر کز[23] پی چیز ترسا شده‌ست[24]    که اندر میان چلیپا[25] شده‌ست[24]!

به خسرو چُنین گفت پس رهنمای[26]    که دین نیست شاها به پوشش به پای[27]!

تو[28] بر دینِ زردشت پیغامبری[29]    اگر چند پیوسته‌ی قیصری[30]

بپوشید پس جامه را[31] شهریار    بیاویخت آن تاج گوهرنگار[32]،

بفرمود تا پرده برداشتند    مِهان را ز[33] درگاه بگذاشتند،

برفتند رومی و ایرانیان    ز هر گونه‌یی مردم اندر[34] میان

کسی که‌ش خرد بود و آن[35] جامه دید    بدانست کو رای[36] قیصر گزید،

دگر گفت کین شهریار جهان    همانا که ترسا شد اندر نهان[37]!

۱ـ(ب: براه!) ۲ـ(ق۲: گرانمایه شیران جنگی) ۳ـ(ق۲: که از پیش) ۴ـس۲: خیره بماند ۵ـل۲: خاسته در؛ (لن۲: نامه اندر) ۶ـس۲: وزان خواسته نام یزدان بخواند ۷ـل: فرمود پس؛ متن = س ـ ب ۸ـل، ل۲ (نیز ق۲، پ): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ(آ: زرّ) ۱۰ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): که این؛ (ق۲، پ: که آن)؛ متن = ل ۱۱ـ(ق۲: مایهٔ) ۱۲ـل۲: چاثلیقان ۱۳ـ(ق۲: نو) ۱۴ـ(لن: او) ۱۵ـحرف یکم در پ ـ آ با سه‌نقطه ۱۶ـل۲: بشب (!)؛ بنداری (۲۰۶۶ـ۲۰۷۱): فلما وصلوا الیه استحسن تلک الهدایا و التحف السنایا ثم قال لوزیره: إن هذه الثیاب لم تنسج علی منوال دیننا، و إن لبس الثیاب المصلَّبة رسم النصاری و لیس من آیین شرعنا ۱۷ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): من؛ ک: نه؛ متن = ل ۱۸ـ(لی: نیازارد) ۱۹ـل ـ ک (نیز لی، آ، ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۰ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): دگر چیز؛ س۲: دگر خبره؛ (و: همی از دگر چیز)؛ متن = ل؛ بنداری: و لو لم ألبس لاستوحش قیصر و ظن الظنون ۲۱ـ(و: اگر) ۲۲ـ(آ: شهریاران) ۲۳ـل۲: در ۲۴ـس۲: بود ۲۵ـحرف یکم در ل۲، پ، آ با سه‌نقطه؛ بنداری: و إن لبست قال الحاضرون: إنه تنصر و اتبع ملة قیصر ۲۶ـل: رهنما؛ (ق۲: شهریار (!)) ۲۷ـل: که دینست شاها بپوش و بپا (← متن)؛ (ق۲: که ای شاه با دانش نیک‌رای)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال الوزیر: أیها الملک! إن أمر الدین لا یتعلق بالملابس ۲۸ـ(ل۳: چو) ۲۹ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، ب): پیغمبری؛ س۲: بینش‌تری (!)؛ متن = (ل۳، آ)؛ (و: نباید به دین اندرون بدتری) ۳۰ـس۲: خسروی؛ (و: ز پوشیدن جامهٔ قیصری)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فانک علی ملة زردشت و إن کنت متصلا بقیصر ۳۱ـل (نیز ل۳): جامهٔ؛ س، ک (نیز لن، لی، و ـ ب): جامهٔ؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ) ۳۲ـ(ق۲: گوهر زرنگار) ۳۳ـس۲: به؛ ل، ق، پ این بیت را ندارند؛ در ق۲ این بیت پیش از بیت ۲۰۷۷ آمده است ۳۴ـک: گونه مردم که بد در؛ بنداری (۲۰۷۷ـ۲۰۷۹): فلبس الملک خلع صهره، و علق التاج فوق رأسه، و أذن للناس فدخلوا علیه ۳۵ـل: چون؛ متن = س ـ ب ۳۶ـ(ب: راه) ۳۷ـبنداری: فلما رأوه فی ملابس الروم زعم الجهال منهم أنه قد صبأ من دینه. و أما العقلاء فقد علموا أنه اختار رضی قیصر فیما اجتاب؛ ق در اینجا سرنویس دارد: نشستن خسرو بر تخت و گفتگوی بندوی با بناطوش برادر قیصر و تدبیر مریم در آن حالت





دگر روز خسرو بیاراست گاه    به سر برنهاد آن کیانی‌کلاه

نهادند در[1] گلشن سور خوان[2]    به گَوْ گفت: شَوْ[3] رومیان را بخوان!

بیامد نیاطوس[4] با رومیان    نشستند با فیلسوفان به خوان[5]

چو خسرو فرود آمد از تختِ بار    ابا جامه‌ی روم[6] گوهرنگار،

خرامید خندان و[7] بر خوان نشست    بشد تیز[8] بندوی[9] بَرسَم به دست،

جهاندار[10] بگرفت واژ[11] نهان[12]    به زَمْزَم همی رای زد با مِهان[13]،

نیاطوس[14] کان[15] دید بنداخت نان    از[16] اسقف یکی زاستر شد ز خوان[17]،

همی‌گفت: واژ[18] و چلیپا[19] بهم    ز قیصر بود بر مسیحا ستم!

چو بندوی دید آن بزد پشتِ دست    به خوان‌بر به روی[20] چلیپاپرست[21]!

غمی[22] گشت ازآن[23] کار خسرو چو[24] دید    به رخساره شد چون گل[25] شنبلید!

به گستهم گفت: این[26] گو[27] بی‌خرد[28]    نباید که بی[29] داوری می خورد[30]!

وُرا با نیاطوس[31] رومی[32] چه کار؟    تنِ خویش را کرد ازین جنگ[33] خوار!

۱ـ(پ: بر) ۲ـ(لن، لن۲، آ: خان) ۳ـل (نیز ق۲، پ): چنین گفت پس؛ س، ک، ل۲ (نیز لی، ب): بگو گفت شو؛ ق (نیز لن۲): بگو گفت رو؛ س۲: بگو رو بدر؛ (لن: به گو گفت شَوْ؛ ل۳: یکی گفت رو؛ و: بدو گفت رو؛ آ: یکی گفت شو)؛ متن = (لن؛ نیز ← س) ۴ـس: نباطوس؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲): بناطوش (در ق۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ س۲ (نیز لی، آ): نباطوش؛ (لن۲، ب: نیاطوش)؛ در ل بی‌نقطه؛ متن = (ل۳، و) ۵ـس۲ (نیز و): میان (!) ۶ـ(ل۳: بر بزم)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۰۸۲ـ۲۰۸۵): قال: و فی الیوم الثانی استحضر نیاطوس فمدّ السماط و حضر برویز فی الخلع القیصریة ۷ـدر ل، ق، س۲ حرف یکم خندان بی‌نقطه؛ (ق۲: بشد تیز از آن جای) ۸ـ(لن، ق۲: نیز)؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـس، ق، ل۲ (نیز لن): بندوی و؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد؛ در س۲ این بیت پس از بیت ۲۰۷۷ آمده است ۱۰ـک، س۲: جهانجوی ۱۱ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): باژ؛ س۲ (نیز ل۳): بار؛ (ق۲: باز از؛ لن۲: اندر)؛ متن = ل، ک ۱۲ـ(ل۳: مهان) ۱۳ـ(لی: در نهان؛ ل۳: باردان!)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و لما جلس علی الطعام و الشراب أعطاه خاله البرسَم فأخذه بیده و زمزم ۱۴ـس، س۲: نباطوش؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی): بناطوش (در ق۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ (و، لن۲، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۱۵ـل۲: چون ۱۶ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): ز؛ (ل۳: وز)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۱۷ـل: آشفتگی واژ سی (بی‌نقطه) شد به خوان (؟)؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): آشفتگی باز پس (س، پ، ب: بازتر؛ و: دورتر) شد ز (ق۲: به) خوان؛ ق: اسقف یکی راست‌تر شد به خوان؛ متن تصحیح قیاسی است (← ق)؛ آ این بیت را ندارد ۱۸ـس، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): باژ؛ س۲: باز؛ متن = ل، ک ۱۹ـحرف یکم در ل۲، ل۳، پ، لن۲، با سه‌نقطه؛ بنداری: فلما رأی نیاطوس ذلک تنحی عن السماط و قال: کیف یجتمع البرسم و الصلیب؟ فإنه لیلحق المسیح من ذلک الظلم الصریح ۲۰ـس۲: برو بر ۲۱ـ(ل۳: بخست؛ ب: بدست)؛ حرف یکم چلیپا در ل۲، ل۳، پ، لن۲ با سه‌نقطه؛ بنداری: فلما رأی بندویه ذلک لطم صاحب الصلیب أو حامله بظهر یده ۲۲ـ(لی: غمین) ۲۳ـل: زان؛ متن = س ـ ب ۲۴ـس۲: خسرو چو آن کار ۲۵ـل۲ (نیز لی): گل و ۲۶ـل (نیز آ): ای؛ ق (نیز ب): آن؛ متن = س، س۲ (نیز لن ـ لن۲) ۲۷ـ(ق۲: بد) ۲۸ـک: اینک بندوی گرد؛ ل۲: آن و گویی خرد (!) ۲۹ـس، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب): با؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ل۳، و) ۳۰ـک: نباشد نکوتر ز مردان مرد؛ (آ: نباید که بار آورد با خرد!) ۳۱ـس، ک (نیز پ): بناطوس؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی): بناطوش (در ق۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز آ): نباطوش؛ (و، لن۲، ب: نیاطوش)؛ در ل بی‌نقطه؛ متن = (ل۳) ۳۲ـق: جنگی ۳۳ـل (نیز پ): کرد امروز؛ ق: کردن از جنگ؛ (ق۲: کردش امروز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۰۹۱ـ۲۰۹۳): فغضب برویز و اصفر وجهه (= ۲۰۹۱)

نیاطوس[1] ازآن[2] جایگه برنشست    به لشکرگه خویش شد نیم‌مست[3]،

بپوشید رومی‌زره رزم را    ز بهر تبه کردن بزم[4] را،

سُواران رومی[5] همه[6] جنگجوی[7]    به درگاه خسرو[8] نهادند روی

همانگه ز لشکر سُواری چو باد    به خسرو فرستاد رومی‌نژاد،

که[9] بندوی ناکس چرا[10] پشتِ دست    زند بر رخ[11] مرد یزدان‌پرست؟!

گر او را فرستی بنزدیک من    وُگرنه ببین[12] شورشِ انجمن!

ز من بیش پیچی از آن[13] کز[14] رهی    که جویدهمی[15] تختِ شاهنشهی!

چو بشنید خسرو برآشفت و گفت    که کس دینِ یزدان نیارد[16] نهفت!

گیومرت[17] و جمشید با[18] کیقباد    کسی از[19] مسیحا نکردند یاد!

مبادا که دین نیاگان خویش    گزیده جهاندار[20] پاکانِ خویش[21]،

گذارم، به دین مسیحا شوم    نگیرم[22] به خوان واژ و[23] ترسا شوم!

تو تنها همی کژ گیری[24] شمار!    هنر دیدم از رومیان روزِ کار[25]!

به خسرو[26] چُنین گفت مریم که من    به پای[27] آورم جنگ[28] این انجمن!

به من ده سرافرازبندوی را    که تا[29] رومیان از پی روی را،

ببینند و[30] باز آرمش[31] تندرست    کسی بیهده جنگ هرگز نجست[32]!

فرستاد بندوی را شهریار    بنزد نیاطوس[33] با ده سُوار،

۱ـ س،س۲ (نیز لی، آ) نباطوش؛ ق،ل۲ (نیز ق۲، پ): بناطوش (در ق۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک (نیز لن): بناطوس؛ (و، لن۲، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲ـ ل: زان؛ متن = س ـ ب ۳ـ ک (نیز ل۳): نیمه‌مست ۴ـ س۲: مرز (!) ۵ـ ک (نیز و): جنگی ۶ـ ق: شده ۷ـ (ق۲، ل۳: رزمجوی؛ و: پر از گفت‌وگو) ۸ـ (ق۲: رومی)؛ بنداری (۲۰۹۴ـ۲۰۹۶): و لما رأی نیاطوس ذلک وثب قائما و رکب و عاد الی مخیمه فثارت أصحابه و لبسوا السلاح و رکبوا و أقبلوا علی سرادق برویز ۹ـ س۲ (نیز ب): چو ۱۰ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ): همی؛ (ب: همه)؛ متن = ل (نیز و) ۱۱ـ (و، آ: دل!) ۱۲ـ س۲: منم (!)؛ (ق۲: بود) ۱۳ـ ل: کنون؛ (پ، لن۲: کزان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ (پ: کژ؛ لن۲: بد) ۱۵ـ س (نیز لی): که جست او همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۰۹۷ـ۲۱۰۰): فنفذ نیاطوس إلیه فارسا یسومه إنفاذ بندویه الیه، و یوعده بأنه إن لم یفعل ذلک بلی منه بأشدّ مما بلی به من جوبین ۱۶ـ ک، س۲ (نیز لن۲): ندارد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): کیومرث؛ متن = ل (نیز پ) ۱۸ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب): تا؛ در ل، س۲، و بی‌نقطه؛ متن = ق (نیز لن۲) ۱۹ـ س۲: کز؛ در ل۳ بجای این بیت، بیت ۲۰۹۴ آمده است ۲۰ـ ل: سرافراز و؛ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): جهاندار و؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۲۱ـ ق: جهاندار فرّخ بزرگان پیش ۲۲ـ ک، س۲ (نیز لی، لن۲): بگیرم (!)؛ در آ حرف یکم هم در بالا نقطه دارد و هم در زیر ۲۳ـ س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): باژ و؛ س۲: باز؛ متن = ل، ک ۲۴ـ ک: گر نگیری (حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ ک: صدهزار؛ ق، ل۳ این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۱۰۱ـ۲۱۰۵): فامتنع برویز من ذلک و کاد یثور من ذلک فتنة عظیمة ۲۶ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): بدیشان؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۷ـ ل: پا ۲۸ـ ق (نیز آ): رزم؛ ل۲: چنگ (!) ۲۹ـ ل: ما؛ متن = س ـ ب ۳۰ـ س ـ س۲ (نیز و): <و> ۳۱ـ (ل۳: باز آورم)؛ ک: ببینند بازار من (!) ۳۲ـ ل: که بر (بی‌نقطه) کی دهد حنگ (بی‌نقطه) هر کو نه جست؛ متن = س ـ ب؛ بنداری (۲۱۰۶ـ۲۱۰۸): فقالت مریم له، و کانت ذات رأی و عقل (= ۲۱۱۰): سلّم إلیّ بندویه فإنی أحمله الی نیاطوس حتی یراه الناس فتخمد جمرتهم، و تسکن فورتهم، و أعود به الی حضرتک ۳۳ـ س (نیز لی، آ): نباطوش؛ ق، ل۲ (نیز ق۲): بناطوش (در ق۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ س۲ (نیز لن، و، لن۲، ب): نیاطوش؛ متن = ل (نیز ل۳)؛ بنداری: فأجابها الی ما قالت، و نفذ بندویه فی عشرة من غلمانه مع مریم إلی عمها، و حملها رسالة له الیه





همان نیز مریم زن هوشمند    که بودی همیشه لبانش[1] به پند[2]،

بدو گفت: رو با برادرپدر[3]    بگوی[4] ای بداندیش پرخاشخر[5]،

ندیدی که با شاه قیصر چه کرد[6]    ز بهر[7] بزرگی و ننگ و نبرد[8]،

ز پیوند و خویشی و از[9] خواسته    ز مردان و از گنجِ[10] آراسته،

تو پیوند و خویشی[11] همی برکنی[12]    همان[13] فرّ[14] قیصر ز مَن بفگنی[15]!

ز قیصر شنیدی[16] که خسرو ز دین    بگردد[17]، چُن[18] آید به ایران‌زمین؟!

ندانی[19] که دهقان[20] ز دین[21] کَهُن    نپیچد[22]، چرا خام گویی سَخُن؟

تو بندوی را سر به[23] آغوش گیر!    مگوی[24] ایچ[25] گفتارِ نادلپذیر!

مده رنج و کردار[26] قیصر[27] به باد!    مبادا که پند من آیدت یاد[28]!

ز مریم نیاطوس[29] پذرفت[30] پند    نیامدش گفتار او ناپسند[31]!

چو بندوی را دید بر پای خاست[32]    ز گنجور پُرمایه‌بالای[33] خواست،

بخندید و پرسید[34] و کردش[35] نثار[36]    برفتند هر دو برِ شهریار[37]،

۱ـ (ق۲: زبانش؛ ل۳، لن۲: لبانش همیشه؛ آ: که پیوسته بودی لبانش)؛ متن = ← ۲ـ ق: ز هر بد لبانش به بند؛ (و: لبانش ز بدها به بند؛ پ: فرستاد گردی به دانش بلند)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب)؛ بنداری ← ۲۱۰۸پ ۳ـ ق: چنین گفت با عمّ خود ماهروی؛ (ق۲: یکی گفت رو با برادر بگوی) ۴ـ ل (نیز ل۳): بگو ۵ـ ق (نیز ق۲): که ای بدکنش (ق۲: نامور) مرد پرخاشجوی ۶ـ ل: گفت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ (پ: مهر) ۸ـ ل: ورا بود جفت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد ۹ـ (لی: و آن)؛ ق، ک: و از خویشی و؛ (ق۲: وز خویشی و)؛ ل: پیوند خویشی وز؛ (لن، ب: پیوند خویشی و از)؛ متن = س، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۱۰ـ ل: وز مرد؛ ق: وز گنج؛ (آ: و اسبان)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲، پ این بیت را ندارند؛ در س۲ این بیت دوبار آمده است ۱۱ـ ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، آ، ب): پیوند خویشی؛ (و: پیوند قیصر؛ پ: ز پیوند و خویشی)؛ متن = س، ق (نیز ل۳، لن۲) ۱۲ـ ق (نیز ق۲، آ): بشکنی؛ س۲: بهم برکنی ۱۳ـ (و: همی) ۱۴ـ ل: <فرّ> ۱۵ـ س۲: برکنی (!)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۶ـ ق: شنیدم ۱۷ـ ق، س۲ (نیز پ، ب): نگردد؛ در ل، س، ل۳ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، آ) ۱۸ـ ل ـ ک (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ ل۲: در؛ س۲: که؛ متن = (آ) ۱۹ـ ق: چو دانی ۲۰ـ (ق۲: مردان) ۲۱ـ ل۲: دیر (!) ۲۲ـ ل۲ (نیز لی): بپیچد؛ (و: نگردد؛ لن۲: بگردد)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = س ـ ب ۲۳ـ ک (نیز ق۲): در؛ س۲: بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل، ق، ل۲ (نیز ل۳، آ): مگو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ ل۲، س۲: هیچ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ پیایی لت‌های بیت = س ـ ب ۲۶ـ س۲: مال و گفتار؛ ق: مرنج و مده رنج ۲۷ـ (و: گنج و دینار هرگز) ۲۸ـ ل، ق (نیز ق۲، آ): بمان تا بباشیم یکچند شاد (= ۲۱۲۴ب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری بیت‌های ۲۱۱۱ـ۲۱۱۸ را ندارد (← ۲۱۰۹پ)؛ پ، و پس از بیت ۲۱۱۸ افزوده‌اند:

پ: همان خسروش داد پیغام نیز    که بندوی را من ندارم به چیز

که دارم ازو درد در دل بسی    نه آگاه بد زان سخن هر کسی

و: سخنها چو بشنید مریم شگفت    بنزد نیاطوش رفتن گرفت

۲۹ـ س: نباطوس؛ ک: بناطوس؛ ل۲ (نیز ق۲، لی، پ): بناطوش؛ س۲ (نیز لن، آ): نباطوش؛ (و، لن۲، ب: نیاطوش)؛ متن = (ل۳) ۳۰ـ (و: بگرفت) ۳۱ـ (لن، آ: سودمند)؛ س۲ (نیز ل۳، ب): گفتار ناسودمند؛ (و: نگفت ایچ گفتار ناسودمند)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لی، ق۲، پ، لن۲)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۳۲ـ ل۲: خواست (!) ۳۳ـ ک: کالای (؟)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۳۴ـ س۲ (نیز ق۲، پ): بپرسید و خندید ۳۵ـ (آ: بردش) ۳۶ـ (ل۳: نماز) ۳۷ـ (ل۳: شاه باز)؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۱۱۹ـ۲۱۲۱): فرکبت مریم. و لما دخلت علی نیاطوس، و وقعت عینه علی بندویه قام و تلقاه و اعتنقه و أعزه و أکرمه، و قال: إن ذاک خطب یسهل تلافیه، و إن بساط السکر مطویّ بما فیه. فخلع علیه و رکب معه و عاد به الی حضرة برویز

چو خسرو نیاطوس[۱] را دید گفت  که نیکی[۲] نجوید[۳] تن[۴] مرد زُفت!
نجسته‌ست[۵] بندوی جز[۶] شور[۷] و جنگ  تو گیتی به ما بر مکن تار و تنگ!
به تیزی[۸] مده[۹] رنج[۱۰] قیصر به باد!  بمان تا بباشیم[۱۱] یکچند شاد[۱۲]!
به خون[۱۳] پدر من جگرخسته‌ام[۱۴]  کمر بر میان سوگ را بسته‌ام[۱۵]،
دل من[۱۶] سراسر پر از کین اوست  روانم[۱۷] پر از رنج و نفرین[۱۸] اوست،
گر[۱۹] او از پی[۲۰] دین شود[۲۱] زشت‌گوی  تو از بی[۲۲]خرد هوشمندی مجوی!
نیاطوس[۲۳] گفت: ای جهاندار[۲۴] شاه  خردمندی از مستِ[۲۵] رومی مخواه!
تو بس کن[۲۶] به دین[۲۷] نیاگان خویش  خردمندمردم نگردد ز کیش!
برین گونه چون شد سَخُن‌ها[۲۸] دراز  به لشکرگه آمد نیاطوس[۲۹] باز

۱ـ س، س[۲] (نیز لن، آ): نباطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ ل[۲] (نیز ق[۲]): بناطوش (در ق[۲] حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لی: نباطوس؛ و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = (ل[۳])  ۲ـ (و: کینه؛ لن[۲]: گیتی)  ۳ـ س (نیز لی): نبیند؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۴ـ س[۲]: دل؛ (لی: مرین؛ و: مگر)؛ ل، ق این بیت را ندارند  ۵ـ (ب: ندیدست)  ۶ـ ک: کز  ۷ـ س (نیز لن، لی): سور (؟)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ در ق[۲] بیت‌های ۲۱۲۳ و ۲۱۲۴ پس از بیت ۲۱۲۷ آمده‌اند  ۸ـ (ق[۲]: به تندی؛ آ: ز کژّی)  ۹ـ س[۲]: به چیزی منه (!)  ۱۰ـ (و: گنج)  ۱۱ـ (ل[۳]: بمانیم)  ۱۲ـ (ق[۲]، آ: نباید (آ: مبادا) که پند من آیدت یاد = ۲۱۱۸ب)؛ ل، ق این بیت را ندارند  ۱۳ـ ل: کین؛ متن = س ـ ب  ۱۴ـ ق: خود جگر خسته داشت  ۱۵ـ ق: بسته داشت  ۱۶ـ ل: او؛ ق: وی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۱۷ـ ل، ق: زبانش؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب): زبانم؛ (لن: زفانم)؛ متن = ک (نیز ل[۳]، آ)  ۱۸ـ ل: تیمار (!)؛ متن = س ـ ب  ۱۹ـ ل: که؛ (ل[۳]: اگر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۲۰ـ س: او را ازین  ۲۱ـ ل: واژ شد؛ ق (نیز ق[۲]): باژ شد؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۲ـ ق: کم؛ پ این بیت را ندارد؛ ل، ق، ق[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

چو مریم برفت (ق: برفت و؛ ق[۲]: دگر گفت مریم) سخن‌ها بگفت  نیاطوس (ق: بناطوش؛ ق[۲]: نباطوش) بشنید کینه نهفت
هم از کار (ق: کرد) بندوی دل کرد نرم (ق: گرم؛ ق[۲]: بناطوش دل کرد از مهر گرم)  کجا داشت از روی بندوی (ق[۲]: خواهرش) شرم
بیامد بنزدیک خسرو چو گرد  دل خویش خوش کرد زان گفته مرد (ق: فعل سرد؛ ق[۲]: دل شاه خوش کرد از آن گفت سرد)

دوازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری این بیت‌ها را ندارند؛ بنداری (۲۱۲۲ـ۲۱۲۷): ثم خلا بنیاطوس و اعتذر الیه و قال له فیما قال: إن هذا رجل لئیم بعید عن الخیر. و انه لم یرد بفعله ذلک غیر الشر و الضیر. فاعمل أنت بمقتضی عقلک، و لا تکدر علینا أمرنا، و لا تقلع غرس الحسنی الذی غرسه قیصر بیننا. و أنا موغر الصدر علی هذا الرجل بسبب قتله لوالدنا  ۲۳ـ س (نیز ق[۲]): نباطوش؛ ق، ل[۲] (نیز لن، ب): بناطوش؛ ک: بناطوس؛ (لی، آ: نباطوس؛ و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ در ل بی‌نقطه؛ متن = (ل[۳])  ۲۴ـ ل: جهاندیده؛ (ق[۲]، پ: خردمند؛ لن[۲]: سرافراز)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۵ـ ل: مست و؛ ق (نیز ق[۲]، و): مرد؛ (آ: خردمند از مرد)؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب)؛ س[۲] این بیت را ندارد  ۲۶ـ ک: تویی بس  ۲۷ـ (و: تو هم کین مخواه از)؛ س[۲]، لن، ب این بیت را ندارند  ۲۸ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): بدین (ب: بدان) باره (لی: حال) تا شد سخنشان؛ ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]ـ آ): بدین (ک، ق[۲]، پ: برین) گونه تا شد سخنشان (ق: سخنها)؛ س[۲]: برین گفته باشد سخنها؛ متن = ل  ۲۹ـ س، س[۲] (نیز آ): نباطوش؛ ق (نیز لن، ق[۲]): بناطوش؛ ک، ل[۲] (نیز پ): بناطوس؛ (لی: نباطوس؛ و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳]؛ در ل حرف دوم بی‌نقطه)؛ بنداری، و جرت بینهما مفاوضات و مسارّات طویلة. ثم قام نیاطوس و عاد الی مخیمه





به خرّاد برزین بفرمود شاه  که رو عَرْضگه ساز و[۱] دیوان بخواه[۲]،
همه لشکر رومیان عَرْض کُن  هر آنکس که هستند نو، گر[۳] کَهُن،
دو دیوان بده[۴] رومیان را ز گنج  به دادن نباید که[۵] بینند رنج!
کسی کو به خِلعت سَزاوار بود  کجا روز جنگ ازدرِ کار بود[۶]،
بفرمود تا خِلعت آراستند  ز در اسپِ پُرمایگان خواستند[۷]!
نیاطوس[۸] را داد چندان گهر  چه اسپ و پرستار و[۹] زرّین‌کمر[۱۰]،
کز اندازه‌ی هدیه برتر گذاشت[۱۱]  هم او را ز[۱۲] پُرمایگان برگذاشت[۱۳]!
هر آن[۱۴] شهر کز روم بستَد قباد  چه هرمز، چه[۱۵] کسری فرّخ‌نژاد،
نیاطوس[۱۶] را داد و بنبشت[۱۷] عهد  بر آن[۱۸] جامِ حنظل پراگند[۱۹] شهد!

دگر هفته برداشت با[۲۰] ده سُوار  که بودند[۲۱] بینادل و نامدار،

۱ـ س، ک، ل[۲] (نیز لی ـ ب): که جای (ل[۲]: جایی) عرض ساز و (لی: <و>)؛ ق: که جای عرض‌گاه؛ س[۲] (نیز لن): که جای عرض‌خواه و؛ (ق[۲]: کجا عرضگه ساز و)؛ متن = ل  ۲ـ (لن: سپاه)؛ ل[۳] پس از این بیت افزوده است:

همه لشکر رومیان را بخوان  هر آنکس که هستند پیر و جوان

۳ـ س ـ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ ب): یا؛ (ل[۳]: با)؛ متن = ل؛ س[۲] این بیت را ندارد  ۴ـ ل: درمشان بده؛ ک، س[۲]: همه لشکر؛ ل[۲]: دو بهره بده؛ (و: چو دیوان بود)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۵ـ (آ: بباید بداد آنک)  ۶ـ لی این بیت را ندارد؛ در س[۲] بیتهای ۲۱۳۴ و ۲۱۳۵ پس از بیت ۲۱۳۶ آمده‌اند  ۷ـ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۱۳۱ـ۲۱۳۵): و أمر الملک خرّاذ بن برزین أن یحضر کاتب جیش الروم، و یخلع منهم علی کل من یستحق الخلع السلطانیة ففعل  ۸ـ س (نیز لی، آ): نباطوس؛ ق، ل[۲] (نیز لن): بناطوش؛ ک (نیز پ): بناطوس؛ س[۲]: نباطوش؛ (و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳])  ۹ـ ک، ل[۲] (نیز لی، پ، ب): <و>؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و)  ۱۰ـ (لن[۲]: همان جوشن و خود و زرّین‌کمر؛ آ: چه اسب و چه ساز و چه سیم و چه زر)؛ ق[۲] این بیت را ندارد  ۱۱ـ ق، ک (نیز لن، ل[۳]، آ، ب): گذشت؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ، و، لن[۲])  ۱۲ـ ل: سرش را ز؛ ق: چه او را ز؛ ک: هم از راز؛ س[۲] (نیز لی، ب): هم آواز؛ (آ: همه راز)؛ متن = س (نیز لن، ل[۳]، پ، و، لن[۲])  ۱۳ـ ل (نیز پ، و): برفراشت؛ ق، ک (نیز لن، ل[۳]، آ، ب): برگذشت؛ ل[۲]: بزرمایگان برگماشت (!)؛ متن = س، س[۲] (نیز لی، لن[۲])؛ ق[۲] این بیت را ندارد  ۱۴ـ س[۲]: همان  ۱۵ـ س[۲]: هرمزد؛ (آ: چه کسری هرمز چه!)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۱۳۶ـ۲۱۳۸): و أعطی نیاطوس من الجواهر الثمینة و الخیل و الأسلحة و الملابس و المفارش ما ضاق عنه نطاق الإحصاء و الحصر  ۱۶ـ س: نباطوس؛ ق (نیز لن): بناطوش؛ ل[۲]: بیاطوس؛ س[۲] (نیز لی، آ): نباطوش؛ (و، لن[۲]، ب: نیاطوش)؛ متن = ل (نیز ل[۳]؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه)  ۱۷ـ ل، س، ق، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، آ، ب): بنوشت؛ (لن[۲]: پیوست)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز پ)  ۱۸ـ (لن، لی: بدان)  ۱۹ـ ق: فرستاد؛ (ل[۳]: برافکند؛ و: پراکند بر حنظل خام!)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: و کتب له عهدا علی جمیع بلاد الروم التی أخذها قباذ و کسری و هرمزد منهم؛ برخی از دستنویسها پس از بیت ۲۱۳۹ بیتی افزوده‌اند؛ ک، س[۲]، لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ، ب، بنداری هیچیک از این بیتها را ندارند:

ل، ق، و: برفتند پس رومیان سوی روم  بدان (ق: بران) مرز آباد و آبادبوم
س، لی: به یک هفته شد کار آن ساخته  گسی کردشان گشت پرداخته
ل[۲]: نباطوش از آنجای تازان برفت  بنزدیک خسرو خرامید تفت
برفتند پس رومیان سوی روم  بدان مرز آباد و آبادبوم
دو منزل بشد خسرو سرفراز  ورا کرد بدرود و پس گشت باز
ل[۳]: برفتند رومی ز درگاه شاه  چنان چون بود ساز و آیین راه

۲۰ـ ق: خسرو ابا  ۲۱ـ (لن[۲]: بودا)

ز لشکرگه[۱] آمد به آذرگشسپ　　به گنبد نگه کرد و بگذاشت[۲] اسپ،
پیاده همی‌رفت و[۳] دیده پُر آب　　به زردی دو رخساره چون آفتاب،
چُن[۴] از در بنزدیکِ[۵] آتش رسید　　شد از آبِ دیده رخش ناپدید،
دو هفته همی‌خواند استا و زند　　همی‌گشت بر گرد آذر[۶] نژند[۷]،
به هشتم بیامد ز[۸] آتشکده　　چو نزدیک شد روزگار سده،
به آتش بداد[۹] آنچ[۱۰] پذرفته[۱۱] بود　　سَخُن هرچ[۱۲] پیش ردان[۱۳] گفته بود،
ز زرّین و سیمین و[۱۴] گوهرنگار　　ز دینار و از[۱۵] گوهرِ شاهوار،
به درویش بخشید[۱۶] گنجی[۱۷] درم　　نماند اندر آن بوم و بر کس[۱۸] دُژم!
وُ زآنجایگه شد به اندیوشهر[۱۹]　　که بردارد از روز شادیش بهر
کجا[۲۰] کشور سورستان[۲۱] بود[۲۲] مرز　　کسی[۲۳] خاک او[۲۴] را ندانست ارز!
به ایوان[۲۵] که نوشین‌روان کرده بود　　بسی[۲۶] روزگار اندر آن برده بود،
گرانمایه‌کاخی[۲۷] بیاراستند　　همان تختِ زرّین بپیراستند،
بیامد به تخت نیا[۲۸] برنشست　　جهاندارپرویزِ[۲۹] یزدان‌پرست!
بفرمود تا پیش او شد دبیر　　همان راهبرموبدِ تیزویر[۳۰]،

۱ـ(ل[۳]: ز لشکر چو) ۲ـ حرف یکم در ل، س، لن بی‌نقطه؛ در ق[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: ثم جهزه و رکب فی عشرة من أصحابه قاصدا قصد بیت النار ۳ـ س ـ ل[۲] (نیز لی، و، لن[۲]، ب): <و>؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، آ)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۴ـ ل ـ س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): چو؛ متن = (آ) ۵ـ ق، س[۲] (نیز لی، آ): دور نزدیک؛ (و: خسرو بنزدیک)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، ب): آتش؛ متن = ل، ک (نیز ل[۳]، پ، آ) ۷ـ(لن[۲]: بلند؛ آ: ببند)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما رأی قبته من بعید ترجل و مشی خاشعا صاغرا إلی أن دخل الیه فاعتکف فیه أسبوعین یطوف حول سقط الزند و یزمزم بقراءة الزند ۸ـ(ل[۳]، و: به) ۹ـ(آ: بگفت) ۱۰ـ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی ـ آ): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ب) ۱۱ـ(ق[۲]: آن کجا رفته) ۱۲ـ س ـ ب: هر چه؛ متن = ل ۱۳ـ س[۲]: از نزد آن ۱۴ـ ل، س، ک (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]): <و>؛ (ق[۲]: ز سیمین و زرّین و)؛ متن = ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ، ب) ۱۵ـ ل، ق، س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]): وز؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، پ، آ، ب) ۱۶ـ(لن[۲]: دادند) ۱۷ـ ل (نیز و): گنج؛ س[۲]: گنج و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ک: کش (!)؛ ل[۲]: بوم بر کس؛ بنداری (۲۱۴۵ـ ۲۱۴۸): و وفی بما نذره من تفریق الأموال علی کل عاف و معتر، و ذی مسکنة و فقر. ثم عاد إلی مخیمه ۱۹ـ ک: بدان خوب شهر؛ (و: به اندوی شهر؛ لن[۲]: برابر به شهر؛ آ: بدان تازه شهر؛ ق[۲]: از آنجا شد آنگه به دیوان شهر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ س (نیز لن، لی): که آن؛ ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، ب): که از؛ ل[۲]: که این؛ متن = ل ۲۱ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]): شورستان؛ (لی: سورشان؛ ل[۳]: شوستان؛ پ: شورسان؛ ب: سورسان)؛ متن = ل ۲۲ـ س (نیز ق[۲]، لی): بود و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ س[۲]: که مر ۲۴ـ(ل[۳]: آن)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ ل[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

پذیره شدندش بزرگان شهر　　کسی را که از مردمی بود بهر

۲۵ـ س[۲]: دیوان؛ (لن[۲]: ایران) ۲۶ـ س[۲]: بسا؛ آ این بیت را ندارد ۲۷ـ(لن[۲]: جایی) ۲۸ـ ل: پدر؛ ل[۲]: بنا (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ س[۲]: پیروز؛ (ق[۲]: می‌بود)؛ بنداری (۲۱۴۹ـ۲۱۵۳): و ارتحل من آذربیجان و سار إلی أندیو من أرض سورستان فتسنم فی دار السلطنة تخت جدّه أنوشروان معتصبا بتاج الکیان ۳۰ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب): دستگیر؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، ل[۳])





نبشتند[۱] منشورِ ایرانیان[۲]　　به رای[۳] بزرگان و[۴] فرّخ‌کیان[۵]،
بدان[۶] کار بندوی بُد کدخدای[۷]　　جهاندیده و راد و[۸] فرخنده‌رای،
خراسان سراسر به گستهم داد　　بفرمود تا نو[۹] کند رسم و داد[۱۰]!
به هر کار[۱۱] دستور بُد بُرزمهر[۱۲]　　دبیری جهاندیده و[۱۳] خوب‌چهر[۱۴]
چو[۱۵] بر کام او گشت[۱۶] گردنده‌چرخ[۱۷]　　ببخشید داراب‌گِرد و سطرخ[۱۸]،
به منشوربر مهر زرّین[۱۹] نهاد　　یکی در[۲۰] کف رام‌برزین[۲۱] نهاد،
بفرمود تا نزد[۲۲] شاپور برد[۲۳]　　پرستنده و خِلعت[۲۴] او را سپرد!
دگر مُهر، خسرو سوی اندیان　　بفرمود بردن به رسم کیان[۲۵]!
دگر کشوری را به گردوی داد　　بر آن نامه‌بر مهر زرّین نهاد[۲۶]!
به بالوی داد آن زمان شهر چاج[۲۷]　　فرستاد منشور با تختِ عاج!
کلید در گنج‌ها برشمرد　　سراسر به پور[۲۸] نَخواره[۲۹] سپرد!
بفرمود تا هرک[۳۰] مهتر بدند[۳۱]　　به فرمان خُرّادِ بُرزین شدند[۳۲]،
به گیتی رونده بود کام اوی[۳۳]　　به منشورهابر بود[۳۴] نام اوی[۳۳]!

۱ـ ل، ق، س[۲] (نیز و، لن[۲]): نوشتند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(ل[۳]: بر پرنیان) ۳ـ ل: برسم؛ س: براه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ل (نیز لن[۲]): <و>؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ق: رسم کیان؛ س[۲] (نیز ق[۲]): فرّ کیان؛ (لن، ل[۳]، لن[۲]، ب: فرّخ مهان)؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، پ، و)؛ ل[۲]: بنوّی یکی عهد بر پرنیان؛ (آ: بنوّی یکی عهد شد بر میان) ۶ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، آ، ب): بران؛ ق: بدین؛ (و: برین)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لی، پ، لن[۲]) ۷ـ ق، س[۲]: رهنمای؛ ل[۲]: کرخدای (!) ۸ـ س: رای و؛ ل[۲]: زاد و؛ س[۲]: رای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ق[۲]: او) ۱۰ـ(ق[۲]، و: رسم داد)؛ ق: بران نامه بر مهر زرّین نهاد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر: رسم و داد ← رسم داد؟؛ بنداری (۲۱۵۴ـ۲۱۵۷): ثم تفرّغ لترتیب أسباب الایرانیین بمشورة فعقد لکستهم علی خراسان، و کتب له منشورا بذلک ۱۱ـ(ل[۳]: جای) ۱۲ـ(آ: پر ز مهر) ۱۳ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): دبیر (ق: دبیری) جهاندیدهٔ؛ (آ: جوانی خردمند و هم)؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۱۴ـ ل[۲]: خون چهر (!)؛ بنداری ندارد ۱۵ـ(ق[۲]: که) ۱۶ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): دید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ ک، س[۲] (نیز و): دهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ل (نیز ب): صطرخ؛ ک (نیز ل[۳]): صطخر؛ س[۲]: سه مهر (!)؛ (ق[۲]، و: سطخر)؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ) ۱۹ـ ق: مشکین ۲۰ـ ق: بر ۲۱ـ ل[۲]: نام برزین (!)؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۲ـ س ـ س[۲] (نیز لن، پ ـ ب): سوی؛ (ل[۳]: پیش)؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۲۳ـ(لن[۲]، آ: گرد) ۲۴ـ(آ: پرستنده خلعت مر)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و عقد لسابور علی دارابجرد و اصطخر؛ ق[۲] پس از بیت ۲۱۶۱ افزوده است:

چو این کرده شد شهریار جهان　　نگه کرد سوی کهان و مهان

۲۵ـ لی، آ این بیت را ندارند؛ در س[۲] بیت‌ها درهم‌ریخته‌اند: ۲۱۶۶، ۲۱۶۴، ۲۱۶۲، ۲۱۶۳، ۲۱۶۵، ۲۱۵۱؛ در ق[۲] بیت‌های ۲۱۶۲ـ ۲۱۶۵ پس از بیت ۲۱۷۱ آمده‌اند ۲۶ـ ق، لی، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و عقد لکُردویه علی إقلیم آخر (۲۱۶۲ را ندارد) ۲۷ـ ل[۲]: شهریار (!)؛ متن = (لن[۲])؛ در دستنویسهای دیگر: حاج یا جاج؛ ق، و، آ این بیت را ندارند ۲۸ـ ل[۲]: تور (!) ۲۹ـ ل: نخاری (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک (نیز لی): تخواران؛ ق: تخارو؛ س[۲]: تخاور؛ (لن، پ، و، ب: تخواره؛ ق[۲]، ل[۳]: تخاران (در ل[۳] حرف یکم بی‌نقطه)؛ لن[۲]: تخاره)؛ متن = ل[۲]؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری بجای ۲۱۶۴ و ۲۱۶۵: و خص کل واحد منهم بمکرمة سنیة و نعمة هنیة ۳۰ـ س ـ ب: هر که؛ متن = ل ۳۱ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، آ، ب): شوند؛ ق، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ، و، لن[۲]): بوند؛ متن = ل (نیز ق[۲]، لی) ۳۲ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ آ): روند؛ (لی: بوند؛ ب: شوند؛ ق[۲]: خراد کهتر بدند)؛ متن = ل ۳۳ـ ل ـ ک (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب): او؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ ـ آ) ۳۴ـ س[۲] (نیز ق[۲]): بدی؛ بنداری: و أمر الجمیع بأن یوردوا و یصدروا عن رأی خرّاد ابن برزین، و فوّض الیه دواوین المملکة التی دوّنها أنوشروان

ز لشکر هر آنکس که هنگام کار[1]  بماندند با نامور شهریار[2]،
همه[3] خِلعت خسروی دادشان  به شاهی[4] به مرزی فرستادشان!
همی‌گشت گویامُنادی‌گری  خوش‌آواز و[5] بیداردل[6] مهتری،
که ای زیردستانِ شاهِ زمین[7]  مخوانید کس جز به داد آفرین[8]!
مجویید کین و مریزید خون[9]!  مباشید بر کار بد رهنمون[10]!
گر[11] از زیردستان بنالد کسی[12]،  که[13] از لشکری رنج یابد[14] بسی[15]،
نیابد ستمگاره جز دار جای[16]!  همان رنج آتش[17] به دیگرسرای!
همه[18] پادشاهند[19] بر[20] گنج خویش  کسی را که گرد آمد از[21] رنجِ خویش!
خورید و دهید[22] آنک[23] دارید[24] چیز  کسی کو ندارد بخواهد بنیز[25]:
به هر شارستان[26] در[27] یکی گنج ماست[28]  ز رنجِ نیاگان، گر[29] از رنج ماست[30]،
به گنجور گفتیم[31] تا هر که چیز  ندارد، دهد پوشش و خورد[32] نیز،
چو یابد[33] خورش[34]، بامداد پگاه  سه من می بیابد[35] ز گنجورِ شاه،
به پیمان که خواند[36] بر آن[37] آفرین  که کوشد[38] که آباد[39] دارد زمین!

۱ـ(آ: که بد کامکار) ۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): بماندند (س، ک، لن: نماندند) مانید در (س: مانند در؛ ک، س۲: مانده گه؛ ل۲: یابند در؛ ل۳: پاینده در؛ ب: مانند بر) کارزار؛ ق: بیاید بداند در کارزار؛ (لی: بماند نمانند در کارزار؛ و: نماندند اندر صف کارزار؛ آ: بماندند بر ما درین کارزار)؛ متن =ل (نیز ق۲، پ) ۳ـل (نیز پ): همی؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۴ـ(ق۲: بشادی)؛ بنداری: ثم إنه شمل بإنعامه أصحابه الذین کانوا معه فی الوقعة، علی اختلاف مراتبهم و تفاوت طبقاتهم، و جاوز الحدّ فی أعطیاتهم و صلاتهم ۵ـ(ل۳: <و>) ۶ـک: بینادل ار ۷ـل، ق، س۲ (نیز پ): جهان؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۸ـل، ق (نیز پ): مخوانید جز آفرین (ل: آفرین در) نهان؛ س۲: مخوانید کس از کهان و مهان؛ (آ: بخوانید هر کس به داد آفرین)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۹ـس۲: مریزید خون و مجویید کین ۱۰ـس۲: مخوانید کس جز بدو آفرین؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۱ـ(ق۲: چو؛ آ: که) ۱۲ـک: همی ۱۳ـل، س (نیز لن، ق۲، لی، و، آ، ب): گر؛ ق، س۲ (نیز لن۲): ور؛ متن =ک، ل۲ (نیز ل۳، پ) ۱۴ـس۲: دارد؛ (آ: بیند) ۱۵ـق، ل۲: کسی (!) ۱۶ـل: جا؛ س۲: جای دارد (!)؛ (آ: داد رای) ۱۷ـل: رنج و آتش؛ ق: رنج آنکس؛ (و: رنجش آرید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـس (نیز لی): همان؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـق: پادشایند؛ ک، ل۲ (نیز لی، و): پادشایید؛ (لن۲: پادهید!) ۲۰ـس۲: با ۲۱ـس۲: کرد اندر آن؛ (ق۲: گرد آید از؛ لن۲: بر دارد از) ۲۲ـ(لی: خورند و دهند؛ آ: دهید و خورید) ۲۳ـق، س۲ (نیز ق۲، ب): آنچ؛ ل۲ (نیز ل۳، پ): آنکه؛ (و، لن۲: آنچه)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، لی، آ) ۲۴ـ(لی: دارند) ۲۵ـس، ک (نیز لن، و، لن۲): نخواهید نیز؛ ل۲: نخواهد نیز (!)؛ (آ، ب: مخواهید نیز؛ لی: ندارند خواهید نیز)؛ ل (نیز ق۲، پ): همان (پ: هر آن) کز شما هست درویش نیز؛ ق: ندارد ز غم پوشش و خورد نیز؛ متن = س۲ (نیز ل۳) ۲۶ـل۲ (نیز لی، ل۳، ب): شارسان ۲۷ـ(آ: بر) ۲۸ـس۲: داشت ۲۹ـک: نه از؛ (ل۳: کران) ۳۰ـس۲: کزان رنج داشت؛ ل، ق، ق۲، پ، واین بیت راندارند ۳۱ـس۲ (نیز ق۲): فرمود؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۲ـس۲: دهندش همان چیز؛ (و: بیاید بخواهند)؛ متن =ده دستنویس دیگر؛ ل، ق، پ این بیت را ندارند و در ق۲، و پس از بیت سپسین آمده است ۳۳ـس: باید؛ در ل بی‌نقطه؛ (ق۲: نباید؛ پ: نیابد)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۳۴ـس۲: چو آید خود و ۳۵ـل۲: بیاید؛ (ق۲: ستاند؛ لی: بباید؛ ل۳: بخواهد)؛ ک: زود یابد؛ (و: قوت یابد)؛ متن =ل، س، ق، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب)؛ ق پس از این بیت افزوده است:

برین داستان بر سخن شد به بن  همی تا توانی تو نیکی بکن

۳۶ـل: خواهد؛ س (نیز ل۳): بخواند؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۳۷ـل۲ (نیز ق۲، پ، آ): بر او؛ (ل۳، لن۲: بدان)؛ متن =ل، س، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، ب) ۳۸ـ(و: بکوشد) ۳۹ـس۲: بگویند کاباد؛ ق این بیت را ندارد





گر ایدونک[1] زینسان[2] بود پادشا  به از دانشمندِ ناپارسا!

## داستان بهرام چوبین با خاقان چین[3]

مرا سال بگذشت بر شست[4] وپنج  نه[5] نیکو بود گر بیازم[6] به گنج!
مگر بهره[7] برگیرم[8] از پند خویش  براندیشم از مرگ فرزند خویش!
مرا بود نوبت، برفت آن جوان  ز دردش منم[9] چون تنی[10] بی‌روان!
شتابم‌همی تا مگر یابمش  چو یابم[11]، به پیغاره بشتابمش[12]،
که نوبت مرا بود[13]، بی کامِ من  چرا رفتی و بردی آرام من؟!
ز بدها تو بودی مرا دستگیر  چرا چاره جستی[14] ز همراهِ[15] پیر؟!
مگر همرهان جوان یافتی  که از پیشِ من تیز[16] بشتافتی[17]؟!
جوان را چو شد سال بر سی‌وهفت[18]  نه بر[19] آرزو یافت گیتی، برفت[20]!
همی‌بود همواره با من درشت  برآشفت و یکباره بنمود پشت!
برفت و غم و رنجش ایدر[21] بماند  دل و دیده‌ی من به خون درنشاند!
کنون او سوی روشنایی رسید[22]  پدر را همی جای[23] خواهد گزید!
برآمد چُنین روزگاری[24] دراز  کزان[25] همرهان[26] کس نگشتند باز!
همانا مرا چشم داردهمی!  ز دیر آمدن خشم داردهمی!

۱ـ(لی: که) ۲ـک: چونین؛ س۲: ازینسان؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۱۷۰ـ۲۱۸۱): و أمر منادیا فنادی فی رعیته بالالتجاء إلی ظل عنایته، و استمطار سحائب نعمته، و الترفه فی کنف رحمته، و الاستظهار علی نوائب الزمان بقوّة سعادته؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

کنون بشنو ای مرد با داد و دین  که چون دل نداری به دشمن به کین

۳ـس، ل۲: مرثیت (ل۲: مرثیه) گفتن فردوسی فرزند (ل۲: پسر) خویش را؛ ق: گفتار حکیم فردوسی در مرثیهٔ پسرش رحهم اللّه؛ س۲: تخلص به تربت پسر خود گوید؛ ک سرنویس ندارد؛ متن =ل ۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب): شصت؛ متن =ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۵ـ(ق۲: چه) ۶ـل، ق، س۲ (نیز لن، ب): بنازم؛ ل۲: نیارم؛ (ق۲، و: ننازم (در و حرف دوم بی‌نقطه)؛ لن۲: نبازم)؛ در س حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ متن =ک (نیز لی، پ، آ) ۷ـل۲: مهره (!) ۸ـ(ق۲، ل۳: بهرهٔ گیرم) ۹ـ(ق۲: کنون مانده‌ام) ۱۰ـل، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ): تن؛ متن = س-ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب) ۱۱ـس۲: بجویم ۱۲ـق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، ب): بستایمش؛ متن = ده دستنویس دیگر (در ل، س، و حرف یکم بی‌نقطه) ۱۳ـق، س۲: بد تو؛ (آ: کنون رفتی از من تو)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس: همی راه جستم؛ ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و): چرا راه جستی؛ ک: رهایی چه جستی؛ س۲: رهایی بجستی؛ (لن، لی، لن۲، آ، ب: همی راه جستی)؛ متن =ل (نیز پ) ۱۵ـ(ب: همواره!) ۱۶ـل۲ (نیز لن، و): نیز؛ در ل، آ حرف یکم بی‌نقطه ۱۷ـق: که از من چنین روی برتافتی ۱۸ـس۲: بیست و هفت؛ (ب: سی و هشت) ۱۹ـس۲: از ۲۰ـس۲: گیتی و رفت؛ (و: نپرسید ازین پیر تنها برفت) ۲۱ـل۲ (نیز آ): اندر؛ در س بی‌نقطه؛ س۲: رنجم ایدر؛ (ق۲: دردش ایدر؛ و، لن۲: درد و رنجش)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۲۲ـل۲: گزید ۲۳ـس: چاره؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۴ـل، س۲ (نیز و، لن۲): روزگار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـک: بران؛ (ب: کزین) ۲۶ـ(و: رفتگان)

وُرا[۱] سال سی بُد[۲]، مرا شست‌وهفت[۳] — نپرسید[۴] ازین[۵] پیر و[۶] تنها برفت[۷]!
وی اندر شتاب و من اندر درنگ — ز کردارها تا چه آید[۸] به چنگ!
روان تو دارنده روشن کناد! — خرد پیش جان[۹] تو جوشن کناد!
همی‌خواهم از دادگرکردگار[۱۰] — ز روزی‌دهِ[۱۱] پاک‌پروردگار[۱۲]،
که یکسر ببخشد گناه وُرا[۱۳]! — درخشان کند تیره‌ماه[۱۴] وُرا[۱۳]!

## آغاز داستان[۱۵]

کنون داستان‌های دیرینه گوی — سَخُن‌های بهرامِ چوبینه گوی،
که چون او سوی شهر[۱۶] ترکان رسید — بنزد دلیر و بزرگان[۱۷] رسید،
ز گردانِ[۱۸] بیداردل ده‌هزار[۱۹] — پذیره شدندش گزیده‌سُوار[۲۰]،
پسر با برادرش[۲۱] پیش اندرون — ابا هر یکی موبدی رهنمون
چُن[۲۲] آمد برِ تختِ خاقان فراز — برو[۲۳] آفرین کرد و بردش نماز،

۱ـ(آ: ترا) ۲ـق: بد سی ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، ب): شصت و هفت؛ (آ: شصت و هشت)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۴ـل، ک (نیز ق۲، پ): بترسید (در ق۲ حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب) ۵ـل: زین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـق، ل۲ (نیز ق۲، لن۲): پیر؛ (ل۳: نیز) ۷ـ(و: نه بر آرزو یافت گیتی برفت (= ۲۱۸۹ب)؛ آ: مرا جام داد و تو تابوت و دشت) ۸ـک: آرد؛ س۲: یابی؛ ل۳ پس از این بیت افزوده است:

اگر من شوم زود نزدیک او — سرآید به من بی‌گمان گفت‌وگو
...(؟) رفته و خسته جان پدر — سوی آن جهان چون گزیدی سفر

۹ـ(آ: مغز)؛ در و، لن۲ این بیت پس از بیت ۲۱۹۹ آمده است ۱۰ـل: کردگار جهان؛ (لی، پ، و، لن۲، آ: داور کردگار؛ ل۳: دادگر یک خدای)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ب) ۱۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن، پ، ب): روزی‌ده و؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۱۲ـل: آشکار و نهان؛ (ل۳: داور رهنمای)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ (ق۲: ز دارندهٔ چرخ و هم روزگار؛ لی: که روزی ده اویست و پروردگار) ۱۳ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز پ، و، ب): مرا؛ ق (نیز ل۳، آ): ترا؛ متن = س (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۱۴ـل (نیز ل۳): گاه؛ س۲: راه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری بیت‌های ۲۱۸۲ـ۲۱۹۹ را ندارد؛ ک، س۲، ق۲ پس از بیت ۲۱۹۹ و ل۳ پس از بیت ۲۱۹۷ افزوده‌اند:

ک، س۲، ل۳: چنانم ز مرگت برنج ای پسر — کجا بود خسرو (ل۳: بوده خسته) ز مرگ پدر
ق۲: به مینو روانش پر از نور باد — همه شاد جانش ز بد دور باد

۱۵ـس: داستان بهرام چوبینه در ترکستان با خاقان چین؛ ق: حال بهرام چوبینه در ترکستان و عهد خاقان با او؛ ک: رفتن بهرام پیش خاقان؛ ل۲: حدیث بهرام چوبین و خرّاد برزین در ترکستان؛ س۲: داستان بهرام با خاقان چین؛ متن = ل (نیز لن، پ) ۱۶ـق، س۲: که او چون سوی شاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـک: دلاور بزرگان؛ (ل۳: دلیران و گردان؛ پ: سران و بزرگان)؛ ق: بنزدیک شهر بزرگان؛ س۲: بنزدیک توران بزرگان؛ (ق۲: بجای دلیران و شیران)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، آ، ب) ۱۸ـق: مردان؛ (و: ترکان) ۱۹ـس، ق (نیز لی): دو هزار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـق: به ره بر بدیدنش گرد و سوار؛ در ک سوار به پیش یکم ۲۱ـس، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ): برادر به؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، ب)؛ بنداری (۲۲۰۰ـ۲۲۰۳): قال: و سار جوبین من الری قاصدا قصد الخاقان. و لما قرب منه أمر فتلقاه عشرة آلاف نفس من أعیان التورانیین، و أدخلوه إلی بلادهم بأتم إعظام و أوفر إکرام ۲۲ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۳ـ(لی: بدو)





چو خاقان وُرا دید بر پای جست — ببوسید[۱] و بسترد[۲] رویش[۳] به دست،
بپرسید بسیارش[۴] از رنج راه[۵] — ز کار[۶] و ز پیگار شاه و سپاه[۷]،
هم[۸] ایزدگشسپ[۹] و یلان‌سینه را — بپرسید و[۱۰] خُرّادِ بُرزینه[۱۱] را
چو بهرام بر تختِ سیمین[۱۲] نشست — گرفت آن زمان[۱۳] دست خاقان به دست،
بدو گفت کای مهتر بافرین — سپهدارِ ترکان و سالارِ چین[۱۴]،
تو[۱۵] دانی که از شهریار جهان[۱۶] — نباشد کسی ایمن اندر نهان:
برآساید[۱۷] از گنج[۱۸]، بگزایدش[۱۹]! — تن‌آسان زید[۲۰]، رنج[۲۱] بفزایدش[۲۲]!
گر ایدونک[۲۳] اندر[۲۴]پذیری مرا — به هر نیک و بد دستِ گیری مرا،
بدین مرز بی‌یار[۲۵] یار توام[۲۶] — به هر نیک و بد غمگسار توام[۲۷]!
وُگر هیچ رنج[۲۸] آیدت بگذرم — زمین را سراسر به پی[۲۹] بسپَرم،
گر[۳۰] ایدونک[۳۱] باشی تو همداستان — از ایدر شوم سوی[۳۲] هندوستان!
بدو گفت خاقان که ای سرفراز — بدین روز[۳۳] هرگز مبادت نیاز!
بدارم ترا همچو پیوند خویش! — چه پیوند، برتر ز[۳۴] فرزند خویش!
همه بوم با من بدین یاورند[۳۵] — اگر کهترانند، اگر مهترند[۳۶]،
ترا بر سران سرفرازی دهم! — هم از مهتران[۳۷] بی‌نیازی دهم!

۱ـل، ق، ل۲ (نیز پ، و، لن۲): بپرسید؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب) ۲ـل (نیز ل۳): ببسود؛ (لن۲: بسپرد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـل: دستش؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لی): بسیار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ(و: بپرسیدش از رنج راه دراز) ۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): جنگ؛ (ق۲، پ: رنج)؛ متن = ل: کا[ر] ۷ـ(و: آن سرفراز)؛ ق این بیت را ندارد ۸ـس۲ (نیز پ): چو ۹ـق: آذرگشسب ۱۰ـل ـ س۲ (نیز و، لن۲، آ): <و>؛ متن = (لن ـ پ، ب) ۱۱ـق: دیرینه؛ س: خرّاد و برزینه؛ ل۲: گرگان بی‌کینه؛ (ق۲: از کار دیرینه؛ و: یاران دیرینه)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۲۰۴ـ۲۲۰۸): و لما مثل بین یدی تخت الخاقان قام الیه و اعتنقه و قبل وجهه و أجلسه علی تخته معه (۲۲۰۶ و ۲۲۰۷ را ندارد) ۱۲ـک (نیز ق۲): زرّین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب): آنگهی؛ ک (نیز پ، آ): آشنا (؟)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۴ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): سپهدار و سالار (س۲: سالار و) ترکان و (ل۲، س۲، لن، لن۲، آ: <و>؛ ب: بهرام و) چین؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۵ـ(ق۲: که) ۱۶ـق: مهان ۱۷ـ(آ: ترا شاید ← برآساید) ۱۸ـل: گنج و؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، آ، ب): رنج و؛ (لن، ق۲، و، لن۲: رنج)؛ متن = ک ۱۹ـدر س، آ حرفهای یکم و سوم، در ل۲، و حرف سوم بی‌نقطه ۲۰ـل: کند؛ ل۲: زند (← زید)؛ (لی، آ: بود)؛ ک: تن آسانی از؛ (ق۲: چو آسان زید؛ و: شناسان بود)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۲۱ـ(لی: گنج) ۲۲ـدر ل حرف یکم بی‌نقطه؛ (لی: بگزایدش)؛ ق، ل۳ این بیت را ندارند ۲۳ـ(لی، ل۳: که) ۲۴ـ(ب: ایدر) ۲۵ـ(ق۲: باارز) ۲۶ـس (نیز لن، ب): یارم تویی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـس (نیز لن، ب): غمگسارم تویی؛ (ل۳: دستیار توام)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۲۰۹ـ۲۲۱۳): فقال له جوبین: أیها الملک! إنی دخلت علیک معتضرا الیک و معتصما بحبلک. فإن کنت تقبلنی فأعلمنی حتی ألازم حضرتک، و أتدرع ملابس عبودیتک ۲۸ـ(لن: زنگ) ۲۹ـل۲: همه ۳۰ـک، س۲ (نیز ق۲): ور؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ(لی، ل۳، پ: که) ۳۲ـل: تا به؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری: وإن لم تقبلنی تجاوزت بلادک و دخلت إلی بلاد الهند ۳۳ـ(لی: گونه)؛ بنداری: فقال الخاقان: معاذ الله أن أحوجک إلی ذلک! ۳۴ـ(ق۲: برسان؛ لن۲: بل همچو؛ آ: ندارم جدایی ز) ۳۵ـل۲: باورند؛ در ق۲، و حرف یکم بی‌نقطه ۳۶ـ(ب: وگر مهترند)؛ ق: مهترانند اگر کهترند؛ (لن۲: کهترند و اگر مهترند؛ آ: کهترند و وگر مهترند!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۳۷ـس۲: مهتری؛ (و: کهتران)؛ ل۳ این بیت را ندارد

بدین[۱] نیز[۲] بهرام سوگند خواست! / زبان[۳] بود[۴]، بر جان او بند[۵] خواست!
بدو گفت خاقان: به برترخدای[۶] / که هست او مرا و ترا رهنمای[۷]،
که تا زنده‌ام، ویژه[۸] یار توام! / به هر نیک و بد غمگسار[۹] توام!

وُزان[۱۰] پس دو[۱۱] ایوان بیاراستند / ز هر گونه‌یی جامه‌ها[۱۲] خواستند،
پرستنده و[۱۳] پوشش و خوردنی / ز چیزی که بایست گستردنی[۱۴]،
ز سیمین و زرّین[۱۵] که آید بکار / ز دینار[۱۶] و از[۱۷] گوهر نامدار[۱۸]،
فرستاد خاقان بنزدیک[۱۹] اوی[۲۰] / درخشنده شد جانِ تاریک اوی[۲۰]!
به چوگان و[۲۱] مجلس به دشتِ[۲۲] شکار / نرفتی[۲۳]، مگر کو بُدی غمگسار!
برین[۲۴] گونه‌بر[۲۵] بود خاقانِ چین / همی‌خواند[۲۶] بهرام را آفرین!

یکی نامبُردار[۲۷] بُد یار اوی[۲۸] / به رزم‌اندرون دستبُردار[۲۹] اوی[۲۸]،
ازو مِه به گوهر[۳۰] مغاتوره[۳۱] نام / که خاقان ازو یافتی نام و کام[۳۲]،
به شبگیر نزدیک خاقان شدی / دو لب را به انگشت خود برزدی،

۱ـ س، ک، ل۲ (نیز و، لن۲، ب): برین؛ (لن: برا!)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ)  ۲ـ در ل حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه  ۳ـ ل، ل۲، س۲ (نیز پ): روان (← زوان؟)؛ (لن: زفان)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۴ـ س۲ (نیز ق۲): بود و  ۵ـ در ل حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ ک: جان و پیوند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۶ـ ل: خدا؛ ق: به نام خدای؛ ل۲: که برترسرای (!)  ۷ـ ل: رهنما  ۸ـ (ق۲: نیز)  ۹ـ ق: دوستدار؛ (آ: رازدار)؛ ک: به هر کار من غمگسار؛ (و، لن۲: همان چاکر و دوستدار)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۲۱۷ـ۲۲۲۲): و حلف بالأیمان المغلظة أنه ما عاش یواسیه، و یسعی فی تحصیل مطالبه و تنجیز أمانیه، و یکون له معاضدا و مساعدا فی جمیع ما یریده و یبغیه  ۱۰ـ ل (نیز ق۲): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۱۱ـ (لن: در)  ۱۲ـ ل۲: جامهٔ؛ (و، لن۲: گوهران)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۱۳ـ (ق۲: ببردند از؛ آ: پرستندهٔ)  ۱۴ـ (آ: آوردنی)  ۱۵ـ س۲ (نیز پ): ز شمشیر و از زین؛ (و، لن۲، آ: ز زرّین و سیمین)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۶ـ (پ: دیبا)  ۱۷ـ ل، ق، ک (نیز لن، و، لن۲، آ): وز؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب)  ۱۸ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): شاهوار؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب)  ۱۹ـ (ق۲: بسیار نزدیک)  ۲۰ـ ل ـ ک (نیز ل۳، آ، ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲)؛ بنداری (۲۲۲۳ـ۲۲۲۶): فأمر فزینوا له إیوانین و رتبوا له فیهما جمیع ما یحتاج الیه من الذهبیاب و الفضیات و الخیل و الأسلحة و الجواری و الغلمان  ۲۱ـ (ق۲: به خوان و)  ۲۲ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): دشت و؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، پ، و، آ)  ۲۳ـ (آ: برفتی)؛ در ل، س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۲۴ـ (لی: بدین)  ۲۵ـ (ق۲، پ، و، لن۲: می)  ۲۶ـ ک: خواست؛ (لن۲: کرد)؛ بنداری: و اعتنی بأمره و شغف به فکان لایصبر عنه ساعة و لایفارقه لحظة؛ ک پس از بیت ۲۲۲۸ افزوده است:

ز مردیش هر گونه بررسید / مرو را به مردیش همتا ندید

۲۷ـ س ـ ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ، ب): نامداری که؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ)  ۲۸ـ ل، س، ق (نیز ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲)  ۲۹ـ س، ک (نیز لی، آ): نامبردار؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۳۰ـ (ق۲: یکی باگهر بد)  ۳۱ـ ل: مفاتوزه؛ س (نیز ق۲، لی، ب): مفاتوره؛ ق: مقابوره؛ س۲: مفاتور؛ (لن، پ، و: مقاتوره؛ ل۳، لن۲: مقاتور)؛ متن = ک، ل۲، بنداری  ۳۲ـ نام و کام ← ژیژوکام؟؛ بنداری: قال: و کان فی خدمة الخاقان رجل شجاع یسمی مغاتوره لم یکن له فی جمیع عساکره فی الشجاعة ثان، و لا له عن الاستیلاء علی قصب السبق فی مضمار الرجولیة ثان





بران[۱] سان که کهتر کند[۲] آفرین / بران[۳] نامبُردار[۴] سالار[۵] چین،
همانگه ز[۶] دینار بردی[۷] هزار / ز گنج جهاندیده‌ی نامدار[۸]
همی‌دید[۹] بهرام یک چند گاه / به خاقان همی‌کرد خیره[۱۰] نگاه،
بپیچید[۱۱] یک روز و[۱۲] گفت: ای بلند[۱۳] / توی[۱۴] بر مِهانِ جهان[۱۵] ارجمند[۱۶]،
به هر بامدادی[۱۷] به هنگام بار / چُنین[۱۸] ترک[۱۹] دینار خواهد[۲۰] هزار،
ببخشیش، اگر[۲۱] بیستگانی[۲۲] بود / همه بهر او زرِّ کانی[۲۳] بود!
بدو گفت خاقان که آیین ما[۲۴] / چُنین‌ست و[۲۵] افروزش[۲۶] دینِ ما[۲۴]،
که[۲۷] از ما هر آنکس که جنگی‌ترست / به هنگام سختی درنگی‌ترست،
چو خواهد فزونی، نداریم باز / ـ همی آز ورزد، نه راه نیاز[۲۸]! ـ
فزونی مرو[۲۹] راست بر ما[۳۰] کنون / به دینار خوانیم بر وی فسون[۳۱]!
چو زو بازگیرم، بجوشد سپاه / ز لشکر شود روزِ روشن سیاه[۳۲]!
جهانجوی گفت: ای سر انجمن / تو کردی وُرا چیره[۳۳] بر خویشتن!

۱ـ (لی: بدان)  ۲ـ ک: کنند؛ (آ: برینسان ز کهتر بدی)  ۳ـ (لی، آ: بدان)  ۴ـ س (نیز آ): نامداران و؛ ل۲ (نیز لی، ب): نامداران؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۵ـ (ل۳: خاقان)  ۶ـ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ): همانگاه؛ (ب: همانگاه ز)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی)  ۷ـ (آ: بودی)  ۸ـ ق، س۲ (نیز ق۲): شهریار؛ (ل۳: جهاندار آن نامدار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۲۳۱ـ۲۲۳۳): و کان من عادته أن یدخل کل صبیحة علی الخاقان فیخدم و یقف، و یقدَّم إلیه من الخزانة ألف دینار  ۹ـ ق (نیز ل۳): بود  ۱۰ـ س (نیز لی): چندی؛ ق (نیز آ): همی‌کرد خیره به خاقان؛ (ق۲: که خاقان همی‌کرد هر سو)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کان بهرام یری ذلک و یتعجب منه الی أن مضی علی ذلک زمان  ۱۱ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): بخندید (← بنداری)؛ (ق۲: بپرسید)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ)  ۱۲ـ ل، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): <و>؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳)  ۱۳ـ (لن۲: پدر)  ۱۴ـ س ـ ب: تویی؛ متن = ل  ۱۵ـ ک: در میان مهان؛ (لن: در جهان بر مهان؛ لی: بر جهان جهان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۱۶ـ (لن۲: دادگر)  ۱۷ـ س۲: بامداد (!)؛ (لن، ق۲، ب: نامداری)  ۱۸ـ (لن۲: چو این)  ۱۹ـ ل (نیز ل۳): مرد؛ س۲ (نیز پ): هدیه؛ متن = یازده دستنویس دیگر (← بنداری)  ۲۰ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ): باید (س بی‌نقطه)؛ (ق۲، ل۳، ب: یابد)؛ متن = ل، ق (نیز و، لن۲)؛ بنداری: فضحک ذات یوم و قال للخاقان: ما بال هذا الترکی یدخل کل یوم و یأخذ ألف دینار؟  ۲۱ـ ل: ببخشش کزین؛ ک (نیز و، لن۲): ببخشش اگر؛ (ق۲: ببخشی اگر؛ لی: بجستنش گر؛ ل۳: ببخشش وگر؛ پ: ببخشیش کز؛ ب: بجستش اگر)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن)  ۲۲ـ ل۲: نیست کانی (← بیستگانی)؛ س۲: بیشه کانی؛ (ل۳، و: دوستگانی؛ لن۲، ب: بیشکانی)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ)  ۲۳ـ ل (نیز ق۲): زندگانی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: أیأخذ ذلک أیها الملک! کما تؤخذ الأرزاق و العشرینیات أم هو جار مجری الصلات و الهبات؟  ۲۴ـ س۲ (نیز پ): من  ۲۵ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳): <و>؛ س۲: همینست و؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۶ـ ل: افرزش (← افروزش)؛ (ل۳: آرایش)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۲۷ـ س: گر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر  ۲۸ـ ل: ز مردان رزم‌آور جنگ‌ساز؛ ق: همین ورزد او نه ز راه دراز (!)؛ ک (نیز ق۲، و): همه آز (و: ناز) ورزد نه راه نیاز (ق۲: دراز)؛ (ل۳: همی از فزونی نه راه نیاز؛ لن۲: همی آرزو زر (← آز ورزد؟) بروز دراز؛ آ: همی‌ورزد او نه ز راه نیاز)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب؛ نیز ← ک)؛ بنداری: فقال: إن هذا رسمنا فیمن کان من أصحابنا أشجع، و فی مستنقع الموت أثبت؛ ل پس از بیت ۲۲۴۰ افزوده است:

همی آرزو زد (← آز ورزد؟) نه راه دراز / چنین ترک دینار باید هزار (← ۱۲۳۶ب)

۲۹ـ (و: چو او)  ۳۰ـ س۲: ما را  ۳۱ـ (ب: فزون)؛ آ این بیت را ندارد  ۳۲ـ (آ: همی جوشش آید به ماه)؛ بنداری: و هذا الرجل إن لم نعامله بما تری کل یوم لم نأمن شره و معرته  ۳۳ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲): خیره؛ در ل، ق۲، آ، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، ک (نیز پ، و)

چو باشد جهاندار بیدار و[۱] گرد … عنان[۲] را به کهتر نباید سپرد!
اگر[۳] زو رهانم ترا شایدت[۴]؟ … وُگر ویژه آزرم[۵] او بایدت[۶]؟
بدو گفت خاقان که فرمان[۷] تراست! … بدین آرزو رای و پیمان[۷] تراست[۸]!
مرا گر توانی رهانید[۹] ازوی[۱۰] … سر آورده باشی همه[۱۱] گفت‌وگوی[۱۲]!
بدو[۱۳] گفت بهرام کاکنون[۱۴] پگاه[۱۵] … چُن آید[۱۶] مغاتوره[۱۷] دینارخواه[۱۸]،
مخند و[۱۹] برو[۲۰] هیچ مگشای[۲۱] چشم[۲۲]! … مده پاسخش[۲۳]، گر[۲۴] دهی جز[۲۵] به خشم[۲۶]!

گذشت آن شب و بامداد پگاه … بیامد[۲۷] مغاتوره[۲۸] نزدیک شاه[۲۹]،
جهاندار[۳۰] خاقان بدو ننگرید[۳۱] … نه[۳۲] گفتار آن ترکِ جنگی شنید!
ز خاقان مغاتوره[۳۳] آمد به خشم … یکایک برآشفت[۳۴] و بگشاد[۳۵] چشم،
به خاقان چُنین گفت کای نامدار … چرا گشتم امروز پیش[۳۶] تو خوار؟
همانا[۳۷] که این مهترِ پارسی … که آمد بدین مرز[۳۸] با یار سی،
بکوشدهمی تا بپیچی[۳۹] ز داد … سپاه ترا داد خواهد به باد!

۱ـ ل[۲]: بیدار؛ (لن: بیداد؛ لی، ب: جهاندار و بیدار و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ س[۲]: جهان؛ بنداری: فقال: أنت سلطت هذا العبد علی نفسک حتی طمع کذلک فیک ۳ـ ک: وگر ۴ـ (آ: شایدی) ۵ـ ل، س، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، ب): آرزم (← آزرم)؛ ق: آرام؛ ل[۲]: آرم بر؛ متن = ک (نیز و، آ) ۶ـ (آ: بایدی)؛ بنداری: فما رأیک فی أن أخلصک منه؟ ۷ـ ل[۲] (نیز لن، ب): پیمان ـ فرمان ۸ـ (و: چنان کن بدین آرزو کت هواست) ۹ـ ل: رهانی؛ ل[۲]: توانید رهانید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ ق: او ۱۱ـ ل: همی؛ متن = س ـ ب ۱۲ـ ل: گفت‌گوی؛ ق: گفتگو؛ (و: گفت‌وگو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال: إن فعلت ذلک فقد أرحتنی ۱۳ـ (و: چنین) ۱۴ـ س، ک (نیز لی، ب): فردا؛ (لن: اکنون)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل[۲]: نگاه (!) ۱۶ـ ل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): چو آید؛ ک: بیامد؛ متن = (آ) ۱۷ـ ل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، ل[۳]، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن = ک ۱۸ـ ق: در پیش شاه؛ ک، ل[۲]: نزدیک شاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ ل (نیز پ): بخند و (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ ق: مجنب و؛ (آ: بخنده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (ل[۳]: بدو) ۲۱ـ ق: مگمار ۲۲ـ (لن، ل[۳]: چهر) ۲۳ـ ل: پاسخ و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـ ق (نیز ق[۲]): ور ۲۵ـ س[۲]: رو؛ (ق[۲]: هم؛ ب: پرز) ۲۶ـ (لن: مهر؛ ل[۳]: او را هم از روی مهر)؛ در آ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: فقال: غدا اذا دخل علیک فلا ترفع به رأسا، و لا ترد له جوابا؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

مفرمای کو را ز چیزی دهند … سخن هر چه گوید ازو نشنوند

۲۷ـ ق، ک، ل[۲]: چو آمد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل (نیز ل[۳]): مفاتوزه؛ س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن = ک، بنداری ۲۹ـ س، ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): دینارخواه؛ متن = ل، ق، ل[۲]؛ بنداری: قال: فلما أصبح الخاقان و دخل علیه الناس حضر مغاتوره، و خدم ۳۰ـ (لن[۲]: جهاندیده) ۳۱ـ ل[۲] (نیز لی، آ): بنگرید؛ در ل حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ (آ: چو)؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: فلم یلتفت الیه الخاقان، و لم یبال به ۳۳ـ ل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، پ، و): مقاتوره (در و حرف دوم بی‌نقطه)؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن = ک ۳۴ـ (آ: برافتاد) ۳۵ـ س، ک (نیز لن): نگشاد؛ در ل، ق، ق[۲]، و، آ، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۳۶ـ س[۲]: نزد؛ بنداری: فامتعض و التهب، و قال: أیها الملک! مالی أری الیوم ذلک القرب قد صار ازورارا، و طویل الکلام اختصارا ۳۷ـ (ل[۳]: از آنگه) ۳۸ـ ل (نیز و): برین مرز؛ (ل[۳]: برزین!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۹ـ س، ل[۲] (نیز لی): بپیچد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و لست أشک أن هذا الفارسی الذی اتصل بک فی ثلاثین فارسا یرید أن یبدّد شمل جنودک، و یفسد علیک قلوب رجالک





بدو گفت بهرام کای[۱] جنگجوی[۲] … چرا تیز[۳] گشتی بدین گفت‌وگوی[۴]،
چو خاقان برد[۵] راه و[۶] فرمان[۷] من … خرد را نپیچد ز پیمان[۷] من،
نمانم[۸] که آیی تو[۹] هر بامداد … تن‌آسان دهی گنج[۱۰] او را به باد!
بر آن نه که هستی تو[۱۱] سیصد سوار[۱۲] … به رزم‌اندرون شیر جویی[۱۳] شکار[۱۴]،
نیرزد[۱۵] که هر بامدادی[۱۶] پگاه … به خروار دینار خواهی ز شاه!
مغاتوره[۱۷] بشنید گفتار اوی[۱۸] … سرش گشت پر کین ز آزار[۱۹] اوی[۲۰]،
به خشم[۲۱] و به تندی[۲۲] بیازید چنگ … ز ترکش برآورد تیری[۲۳] خدنگ،
به بهرام[۲۴] گفت: این نشان منست … به رزم‌اندرون ترجمان منست،
چو فردا بیایی بدین[۲۵] بارگاه[۲۶] … همی‌دار پیکان ما[۲۷] را نگاه!
چو بشنید بهرام، شد تیزچنگ … یکی تیر پولادپیکان خدنگ[۲۸]،
بدو داد و گفت این ترا[۲۹] یادگار! … بدار و ببین تا کی آید بکار!
مغاتوره[۳۰] از پیش خاقان برفت … بیامد سوی خرگه خویش تفت!

## گفتار اندر رزم بهرام چوبینه با مغاتوره‌ی ترک[۳۱]

چو شب دامن[۳۲] تیره اندرکشید … سپیده ز کوه سیه بردمید[۳۳]،

۱ـ (لن، ب: ای) ۲ـ ق: شیرخوی؛ (ل[۳]: کامجوی؛ و: جنگجو) ۳ـ (ق[۲]، و: تیره؛ لن[۲]: خیره) ۴ـ ل: گفت‌گوی؛ (و: گفت‌وگو؛ ب: جست‌وجوی)؛ ق: ندیدی تو مردان با آب‌روی؛ در ق بیت ۲۲۵۵ پس از ۲۲۵۹ آمده و ۲۲۵۷ و ۲۲۵۸ را ندارد؛ بنداری: فقال له جوبین: خفض علیک أیها الفارس المقدام! ۵ـ ل[۲]: نزد؛ (لی: بزد) ۶ـ س[۲]: راه؛ (ق[۲]، لن[۲]: رای و؛ و: رای) ۷ـ س (نیز لی، آ): پیمان ـ فرمان؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۸ـ (آ: بمانم) ۹ـ (ل[۳]: به) ۱۰ـ ل: رنج؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فان الأمر لوکان بیدی لم أترکک تدخل کل یوم و تنهب خزانة الملک ۱۱ـ ق: هستند؛ (ب: هستی)؛ س (نیز لی): اگر زانک گشتی تو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ ل، س (نیز لی): سیصدهزار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (← بنداری) ۱۳ـ ق: جوید؛ س[۲]: گیری ۱۴ـ ل[۲] (نیز و): سوار ۱۵ـ س ـ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، آ): نه‌ارزد؛ (لی: به‌ارزد)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲]، ب) ۱۶ـ ل، س، ک (نیز لی، ل[۳]، و ـ ب): بامداد؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ)؛ بنداری: فإنک و إن کنت فی قوة ثلاثمائة فارس فلا یساوی شغلک أن تکلف الملک کل یوم بحمل ذهب ۱۷ـ ل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، ل[۳]، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن = ک ۱۸ـ ل، س، ق (نیز ل[۳]، و، آ، ب): او ۱۹ـ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، آ، ب): بازار؛ (و: پر جنگ و آزار)؛ س (نیز لی): سرش تیزتر گشت از کار (لی: بازار)؛ متن = ل، ق ۲۰ـ ل، س، ق (نیز ل[۳]، و، آ، ب): او؛ (لن[۲]: پر درد و پر آب روی) ۲۱ـ (لی: بجست) ۲۲ـ ق: تیزی ۲۳ـ ل، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ): تیر؛ ق: یکی تیر پولاد پیکان (= ۲۲۶۵ب)؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، و، ب) ۲۴ـ ق، ل[۲]: بدو داد و گفت؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: فتنمر الترکی و انتزع نشابة من ترکشه، و قال: إن هذه ترجمانی ۲۵ـ (ل[۳]: برین) ۲۶ـ ل: رزمگاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ س، ک (نیز لن، لن[۲]، ب): او؛ (ل[۳]: این)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، آ)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و غدا تعرف فی «الناورد» قدری و شانی ۲۸ـ ل (نیز ب): بیامد یکی تیغ هندی (ب: توری) به چنگ (= ۲۲۶۹ب)؛ ق: ز ترکش برآورد تیری خدنگ (= ۲۲۶۲ب)؛ (ق[۲]: بیارید یک چوبه تیر خدنگ)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی، بنداری این بیت را ندارند ۲۹ـ ل: گفتا که این؛ ق: گفتا تو این؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ب، بنداری این بیت را ندارند ۳۰ـ ل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]): مفاتوره؛ ق (نیز لن، ل[۳]، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن = ک؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری: و خرج مغضبا ۳۱ـ ل، ق: رزم بهرام چوبینه با مفاتورهٔ ترک و کشته شدن مفاتوره (ق: مقاتورهٔ ترک در توران)؛ س[۲]: رزم مفاتوره با بهرام چوبینه؛ ک، ل[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۳۲ـ ک: دامن شب ۳۳ـ (آ: برکشید)؛ ب این بیت را ندارد

مغاتوره[۱] پوشید خفتان جنگ … بیامد، یکی تیغ توری[۲] به چنگ!
چو بهرام بشنید[۳]، بالای خواست[۴]! … همان[۵] جوشن خسروآرای خواست!
گزیدند جایی که هرگز پلنگ … برآن شخِ بی‌آب ننهاد چنگ[۶]!
چو خاقان شنید این[۷] سَخُن برنشست … برفتند ترکان[۸] خاقان‌پرست[۹]،
بدان کار تا زین[۱۰] دو شیر دمان[۱۱] … که را پیشتر خواهد آمد زمان[۱۲]!
مغاتوره[۱۳] چون شد به دشت نبرد … ز هامون به ابر اندرآورد گرد[۱۴]!
به بهرام گردنکش آواز داد … که اکنون ز مردی چه داری[۱۵] به یاد!
تو یازی بدین جنگ‌بر[۱۶] پیش دست … وُگر[۱۷] شیردل‌ترکِ[۱۸] خاقان‌پرست؟
بدو گفت بهرام: پیشی تو کن! … کجا پی تو افگنده‌یی این سَخُن[۱۹]!
مغاتوره[۲۰] کرد از جهاندار یاد … دو زاغ کمان را به زه برنهاد،
زه و تیر بگرفت شادان به دست … چو شد غَرْق پیکانْش[۲۱]، بگشاد شست[۲۲]،
بزد بر کمربند[۲۳] مردِ[۲۴] سُوار … نسفت[۲۵] آهن از[۲۶] آهنِ آبدار[۲۷]!
زمانی همی‌بود بهرام دیر … که تا شد[۲۸] مغاتوره[۲۹] از رزم[۳۰] سیر[۳۱]

۱ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]): مفاتوره؛ ق (نیز لن، ل[۳]، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن =ک ۲ـق (نیز ل[۳]): هندی؛ (آ: رومی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و لما أصبح الترکی من الغد لبس خفتانه، و استل صمصامه، و حضر المیدان ۳ـل[۲] (نیز ق[۲]): چو بشنید بهرام ۴ـس[۲]: دیدش ابر پای خاست ۵ـل: یکی؛ متن = س ـ ب ۶ـس ـ ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): بران (س، لن، لی، ل[۳]، ب: بدان) دشت هامون (ک: هرگز) نرفتی به جنگ؛ متن =ل، س[۲] (نیز ق[۲]، پ) ۷ـق ـ س[۲] (نیز لن، لن[۲]، آ، ب): آن؛ متن =ل، س (نیز ق[۲] ـ و) ۸ـق (نیز آ): گردان ۹ـل، ق (نیز ل[۳]): خسروپرست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـک، ل[۲] (نیز و): زان؛ (ق[۲]: بران کار تا زان)؛ متن ← ۱۱ـس[۲]: ژیان؛ س (نیز لی): بدان تا ازین هر دو شیر ژیان؛ ق (نیز ل[۳]): بدان (ق: بدین) کار تا زان دو شیر ژیان؛ متن =ل (نیز لن، پ، لن[۲]، ب) ۱۲ـق: بر سر آرد زیان؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و لما علم جوبین بذلک لبس سلاحه و خرج. و رکب الخاقان. فاختارا موضعا للمبارزة و المقاتلة فصارا الیه ۱۳ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]): مفاتوره؛ ق (نیز لن، پ، و، ب): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن =ک (نیز ل[۳]) ۱۴ـ(و: به بهرام گردنکش آواز کرد ← ۲۳۷۵آ) ۱۵ـ(ق[۲]: چه داری ز مردی؛ و: بیا تا چه داری ز مردی)؛ در و لت‌های ۲۲۷۴ و ۲۲۷۵ درهم‌ریخته‌اند ۱۶ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): خواهی بدن (لی: بد این؛ پ: بدین) جنگ را (س[۲]: در)؛ ق (نیز ق[۲]): باشی بدین (ق[۲]: برین) جنگ بر؛ متن =ل (حرف یکم یازی بی‌نقطه) ۱۷ـ(لی: و یا؛ ب: اگر) ۱۸ـق: مرد؛ (آ: تنددل مرد)؛ بنداری: و لما تقابلا قال الترکی: بماذا نفتتح فی قتالنا؟ ۱۹ـک: زین سخن؛ ل: کزین سخنها فکندی به بن (!)؛ س، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، ب): که کینه (ل[۳]: اگر پی) تو افکندی از بن (لی، ل[۳]، ب: این) سخن؛ ق (نیز ق[۲]): که این بن (ق[۲]: پی) تو افکندی اندر سخن؛ س[۲] (نیز پ): که این پی تو افکنده‌ای در سخن؛ متن = (و، لن[۲])؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فألقی قرنه الیه زمام الاختیار ۲۰ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، و): مقاتوره؛ (پ: مقاتور؛ آ: مفاتوذه)؛ متن = ک، س[۲] ۲۱ـل[۲]: بیکام (!)؛ (ل[۳]: غرقه پیکانش) ۲۲ـ(لن، ق[۲]: دست) ۲۳ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): کمرگاه؛ متن =ل، ک ۲۴ـ(ق[۲]: گرد) ۲۵ـق، ک (نیز آ): بسفت؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(و، آ: آن)؛ ک: آهنش ز ۲۷ـس: تابدار؛ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، آ، ب): نامدار؛ (لی: تیر جوشن‌گذار)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۸ـل، ک، س[۲] (نیز لن، آ، ب): باشد؛ (ق[۲]: گردد)؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی ـ لن[۲]) ۲۹ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، ل[۳]، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن =ک، س[۲] ۳۰ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): جنگ؛ متن =ل، ق ۳۱ـل[۲]: شیر (!)؛ بنداری: فأخذ القوس و رشقه بالنبال. فلم یتأثر بهرام بشیء من ذلک غیر أنه أظهر له أنه أثخنه بالجراح





مغاتوره[۱] پنداشت کو شد تباه … خروشید و برگشت از آن[۲] رزمگاه
بدو گفت بهرام کای جنگجوی[۳] … نکشتی[۴] مرا، سوی خرگه[۵] مپوی!
تو[۶] گفتی سَخُن، باش و[۷] پاسخ شنو … اگر بشنوی[۸]، زنده مانی[۹]، برو!
نگه کرد جوشن‌گذاری[۱۰] خدنگ … که آهن شدی[۱۱] پیش او نرم و سنگ[۱۲]،
بزد بر میان سُوار دلیر … سپهبد شد از رزم و دینار[۱۳] سیر!
مغاتوره[۱۴] چون جنگ[۱۵] را برنشست … برادر[۱۶] دو پایش[۱۷] به زین‌بر[۱۸] ببست،
به روی اندرآمد دو دیده پُرآب … همان‌زین توری[۱۹] شدش[۲۰] جای خواب،
چو خسته شد[۲۱] از تیر، بر زین بماند[۲۲] … زننده[۲۳] زد و[۲۴] اسپ جنگی[۲۵] براند،
به خاقان چُنین گفت کای کامجوی[۲۶] … همی گورکن خواهد آن[۲۷] نامجوی[۲۸]!
بدو گفت خاقان که بهتر[۲۹] ببین … کجا[۳۰] زنده خفته‌ست[۳۱] بر پشت زین!
بدو گفت بهرام کای بَرمنش[۳۲] … هم‌اکنون به خاک[۳۳] اندرآید تنش[۳۴]!
تن دشمن تو چنان خفته[۳۵] باد … که او خفت[۳۶] بر اسپ[۳۷] توری‌نژاد!
سُواری فرستاد خاقان دلیر[۳۸] … بنزدیک آن نامُبردارشیر[۳۹]،
وُرا بسته و کشته دیدند[۴۰] خوار … برآسوده از گردش روزگار[۴۱]!

۱ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، پ، و): مقاتوره؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن =ک ۲ـل: زان؛ (لی: از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فظن الترکی أنه قد تلف أوکاد فثنی عنانه ۳ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، ب): رزمجوی؛ (ل[۳]، آ: نامجوی)؛ متن =ل، ق، ک (نیز ق[۲]، و، لن[۲]) ۴ـل[۲]: بکشتی (!) ۵ـ(ل[۳]: خاقان) ۶ـق، ک (نیز و، لن[۲]، آ): چو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ(ق[۲]: باز؛ لن[۲]: باش) ۸ـک، ل[۲]: نشنوی؛ در ل، س، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، ب) ۹ـ(آ: اگر زنده مانی پس آنگه)؛ بنداری: فناداه جوبین و قال: لم تفرغ منی بعد فلا تعاود الخرکاه (= ۲۲۸۳) ۱۰ـ(لن[۲]: گذار) ۱۱ـ(لن[۲]: بدی) ۱۲ـس (نیز لی): موم رنگ؛ ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، آ، ب): نرم سنگ؛ (ل[۳]: موم و سنگ)؛ ل[۲]: شدی نرم پیش او سنگ (!)؛ متن =ل، ق (نیز پ) ۱۳ـق (نیز و، لن[۲]): پیکار؛ س: مفاتوره شد زان پس از جنگ؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و انتزع نشابة و ألقمها الوتر، و سدّدها نحوه. فلم یحس الترکی إلا بها خانضة جوفه صارمة عمره ۱۴ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب): مفاتوره؛ (لن، پ، و، لن[۲]: مقاتوره؛ آ: مفاتوذه)؛ متن =ک، س[۲] ۱۵ـ(لن، لی: خنگ)؛ در ل، س، س[۲]، ق[۲]، و، لن[۲] حرف یکم بی‌نقطه؛ متن =ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ، آ، ب) ۱۶ـس، ل[۲]: باورخ (؟)؛ ک: باورج (؟)؛ (لن: بَاوَرَغ (؟)؛ لی: بلحظه؛ و: باورد؛ آ: بآوخ؛ ب: باورح)؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]): برادر ←؟ ۱۷ـ(ل[۳]: دو پایش نخستین) ۱۸ـس[۲]: در؛ (ب: ابر زین)؛ ق این بیت را ندارد؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و کان الترکی لما رکب للمبارزة شدّ رجله علی فرسه ۱۹ـ(و: توزی) ۲۰ـق (نیز و): بدش؛ متن =ل (نیز ق[۲])؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر نیست ۲۱ـ(ل[۳]: شد خسته) ۲۲ـ(ق[۲]: نماند) ۲۳ـل[۲]: زبنده (← زننده)؛ (آ: زتندی ← زننده) ۲۴ـک (نیز ل[۳]، و، لن[۲]): بزد؛ (ق[۲]: همان)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، لی، آ، ب) ۲۵ـ(و: و ز آنجا)؛ ل، ق، س[۲]، پ این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۲۸۸ـ۲۲۸۹): فبقی کذلک علی سرجه میتا ۲۶ـک (نیز لی، آ): نامجوی؛ ق: پس نامجوی؛ (لن: کان کامجوی؛ ق[۲]: کین جنگجوی) ۲۷ـل[۲] (نیز لن، ق[۲]): از ۲۸ـق (نیز آ): رزمجوی؛ (لی، لن[۲]: کمجوی)؛ س: آرام‌جوی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـق: دیگر ۳۰ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ آ): که او؛ ق: که وی؛ متن =ل ۳۱ـ(ب: که زنده نخفتست) ۳۲ـ(پ، لن[۲]، آ: پرمنش) ۳۳ـق: ز اسب ۳۴ـس[۲]: سرش (!)؛ (و، لن[۲]: به خاک اندرآمد (لن[۲]: آید) هم‌اکنون تنش) ۳۵ـ(و: خسته) ۳۶ـ(لن[۲]: خفته؛ ل[۳]: که خفتست) ۳۷ـس[۲]: زین ۳۸ـ(و، لن[۲]: چو شیر) ۳۹ـل: نامردار و شیر؛ (لن، و: نامدار دلیر؛ پ: نامدار چو شیر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۰ـس: دیدند و؛ ق: مرده دیدند بر اسپ؛ س[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]): کشته و بسته دیدند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۱ـس: کارزار؛ متن = چهارده دستنویس دیگر

بخندید خاقان به دل در نهان          شگفت آمدش زان سُوارِ[۱] جهان!
پُراندیشه شد[۲] تا به ایوان رسید          کلاهش ز شادی[۳] به کیوان[۴] رسید!
سِلیح[۵] و درم خواست و اسپ و[۶] رهی          همان تاج و هم[۷] تختِ شاهنشهی،
ز دینار و از[۸] گوهر شاهوار          ز هر گونه‌یی آلت کارزار،
فرستاده از پیش خاقان ببرد          به گنجورِ بهرامِ جنگی سپرد[۹]!

## گفتار اندر داستان شیر کپّی با دختر خاقان چین[۱۰]

چو چندی[۱۱] برآمد برین[۱۲] روزگار          شب و روز آسایش[۱۳] آموزگار[۱۴]،
چُنان بُد که[۱۵] در کوه چین[۱۶] آن زمان          دد[۱۷] و دام بودی فزون[۱۸] از گمان[۱۹]،
ددی بود مهتر ز اسپی[۲۰] به تن          به سربر دو گیسو سیه، چون[۲۱] رسن،
به تن[۲۲] زرد و گوش و دهانش سیاه          ندیدی کس او را، مگر گرمگاه[۲۳]،
دو چنگش بکردار چنگ[۲۴] هِزبر[۲۵]          خروشش همی‌برگذشتی از[۲۶] ابر،
همی سنگ[۲۷] را درکشیدی[۲۸] به دم          شده[۲۹] روز ازوبر به ترکان دُژم[۳۰]،
وُرا شیرکَپّی[۳۱] همی‌خواندند          ز رنجش همه[۳۲] بوم درماندند،
سُوار و پیاده کشیدی به دم          همیشه دل شادمان زو به غم[۳۳]!

۱ـ(ق[۲]: دلیر)؛ بنداری (۲۲۹۰ـ۲۲۹۶): فرکض جوبین و جاء الخاقان و أعلمه بذلک فسر فی الباطن بذلک ۲ـل: بد؛ متن = س ـ ب ۳ـ(لن[۲]: ز ایوان؛ ب: ز شاهی؛ ل[۳]: ز شاهی کلاهش) ۴ـل[۲]: ایوان (!)؛ بنداری: و عاد إلی إیوانه و قد خلص من مقاساته ۵ـس (نیز لی، و، لن[۲]): سلاح؛ (آ: کلاه) ۶ـل، س[۲] (نیز لن[۲]، آ): <و>؛ ل[۲]: خواست اسب و؛ (ل[۳]: خواست اسب از)؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، ب) ۷ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و ـ ب): زیور و؛ ق: برده و؛ (ق[۲]: تاج با؛ ل[۳]: زیور)؛ متن = ل (نیز پ) ۸ـل، ق، س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، آ): وز؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲] ـ پ، ب) ۹ـبنداری: و أعدّ لبهرام خلعة سنیة مع تحف و نتف، و بعثها الیه ۱۰ـس: صفت شیر کپی که در ترکستان بود؛ ق: داستان شیر کیتی (!) با دختر خاقان چینی؛ ک: کشتن بهرام شیر کپی را؛ ل، ل[۲]، س[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← ق ۱۱ـ(و، لن[۲]: چنین تا) ۱۲ـ(لی: بدین) ۱۳ـس[۲]: شادیش ۱۴ـ(و، لن[۲]: آمد بکار)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

همی‌بود بهرام با خواب و خورد          برآسوده از کار ننگ و نبرد

۱۵ـ(آ: دید) ۱۶ـ(لن: در چین بدی) ۱۷ـل[۲]: بد ۱۸ـ(لن: افزون بود) ۱۹ـق: ددی بود افزون ز اندیشهٔ بدگمان (!) ۲۰ـس[۲]: از اسبی؛ (آ: از ایشان) ۲۱ـ(ل[۳]: بسان؛ ق[۲]: گیسوی همچون)؛ ل: فروهشته چون مشک گیسو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): تنش؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ) ۲۳ـ(لن[۲]: گاه‌گاه) ۲۴ـس[۲]: چرم؛ (ل[۳]: جنگی) ۲۵ـ(لن، لی، و، ب: هژبر) ۲۶ـل ـ س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و ـ ب): ز؛ متن = (لن، پ) ۲۷ـق (نیز ق[۲]): پیل ۲۸ـل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): برکشیدی؛ متن = ک (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]) ۲۹ـق: شدی ۳۰ـق ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، آ، ب): بر بزرگان دژم؛ س (نیز ل[۳]): همیشه دل چینیان (ل[۲]: جنگیان) زو به غم؛ (و، لن[۲]: دل جنگیان زو شده پر ز غم)؛ متن = ل؛ پ این بیت را ندارد ۳۱ـق: کیتی ۳۲ـ(پ: برو)؛ س، ک، ل[۳] این بیت را ندارند ۳۳ـل[۲] (نیز لن): چینیان پر ز (لن: زو به) غم؛ (ب: چینیان زو دژم)؛ ق (نیز پ، و): شده (ق: شدی) روز ازو بر بزرگان دژم (در ق در کناره برابر ل)؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، لی)؛ س، ک، ل[۳]، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۳۰۱ـ۲۳۰۸): قال: و کان إذ ذاک فی جبال الصین ثعبان عظیم ـأطال صاحب الکتاب نفسه فی وصفه ـو کان الناس منه فی تعب و عناء و شدّة و بلاء





یکی دختری داشت خاتون[۱] چو ماه          ـاگر[۲] ماه دارد دو[۳] زلف سیاه!ـ،
دو لب[۴] سرخ و[۵] بینی چو تیغِ درم[۶]          دو بیجاده خندان، دو[۷] نرگس دُژم[۸]،
بران[۹] دخت لرزان[۱۰] بُدی مام و باب          اگر تافتی بر سرش آفتاب[۱۱]!
چُنان بُد که روزی بیامد[۱۲] به دشت          همی گرد آن مرغزاران بگشت[۱۳]،
جهاندارخاقان ز بهر شکار          به دشتی[۱۴] دگر بود ازین[۱۵] مرغزار،
همان نیز[۱۶] خاتون به کاخ اندرون          همی رای زد با یکی رهنمون،
بشد دخترش تا[۱۷] بدان مرغزار[۱۸]          ابا دختران و[۱۹] می و میگسار،
چو آن شیرکَپّی[۲۰] ز کوهش[۲۱] بدید          فرود[۲۲] آمد او را به دم درکشید،
به یکدم شد او از[۲۳] جهان در[۲۴] نهان          سرآمد بران[۲۵] خوب‌چهره[۲۶] جهان!
چو خاقان شنید آن[۲۷]، سیه[۲۸] کرد روی          همان مادرش نیز[۲۹] برکند موی
ز دردش همه ساله[۳۰] گریان بُدند[۳۱]          چو بر آتش تیز بریان بُدند[۳۱]
همی[۳۲] چاره جستند از آن[۳۳] اژدها          که تا چین بیابد ز سختی[۳۴] رها!
چو بهرام جنگ[۳۵] مغاتوره[۳۶] کرد          وُ زان[۳۷] مرد[۳۸] جنگی برآورد گرد،

۱ـس ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]): خاقان؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، پ، و، آ، ب) ۲ـ(لن[۲]: کجا) ۳ـ(آ: اگر داشتی ماه)؛ لن[۲] در کناره افزوده است:

به دنبال چشمش یکی خال بود          که چشم خودش هم به دنبال بود

۴ـ(لن[۲]، آ: رخ) ۵ـس[۲]: کرده ۶ـل، ل[۲]، س[۲]: دژم؛ (ق[۲]، لی، و، لن[۲]: قلم؛ آ: تیغ و درم؛ ب: میخ درم)؛ ق: چون گل و بینی از غنچه کم؛ متن = س، ک (نیز لن، ل[۳]، پ) ۷ـل (نیز ق[۲]، پ): رخشان و؛ ک، ل[۲] (نیز لن، و، آ، ب): خندان و؛ متن = س، ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]) ۸ـل: نخم (نقطه ندارد)؛ ق: بهم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـک، ل[۲] (نیز لن ـ پ، آ): بدان؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز و، لن[۲]، ب) ۱۰ـس، ل[۲] (نیز لن، لی، و، ب): گریان؛ (آ: خندان)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۱۱ـ(ل[۳]: ماهتاب)؛ بنداری: و کان للخاقان بنت من الخاتون فی غایة الحسن و الجمال. و کان أبوها یری الدنیا بعینها ۱۲ـل: پیاده؛ متن = س ـ ب ۱۳ـ(لن[۲]: گذشت) ۱۴ـ(لن[۲]: دشت) ۱۵ـل: زان؛ ق، ک (نیز ل[۳]، پ، و): از آن؛ متن = س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، آ)؛ ل[۲]: گذشتی دگر گرد آن (!)؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری: فاتفق أنها خرجت ذات یوم مع الخاقان الی بعض المروج. فرکب هو للصید، و بقیت هی فی ذلک المرج ۱۶ـق: جهان‌بین؛ ل[۲]، لن، بنداری این بیت را ندارند ۱۷ـ(ب: را) ۱۸ـ(لی: روزگار) ۱۹ـل[۲] (نیز لن، آ، ب): با؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل، بنداری این بیت را ندارند ۲۰ـق: کیتی؛ ل[۲]: <کپّی> ۲۱ـق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): ز دورش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـق: فراز؛ ل[۲]: فرو ۲۳ـ(لن، و، ب: شدند از؛ ق[۲]: بشد زین؛ لن[۲]: شده از؛ آ: شد آن ماه چهر از)؛ متن ← ۲۴ـق: از خشم مردم؛ ل[۲]: از چشم هر کس؛ (ل[۳]: شدند آن نهان (← مهان))؛ متن = ل، س، ک، س[۲] (نیز لی، پ) ۲۵ـ(لن، لی، آ: بدان؛ و، لن[۲]: مران)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـس (نیز لی): خوب‌روی این؛ ک: خوب‌رخ بر؛ س[۲]: خوب‌رخ در؛ (لن، ل[۳]، پ، ب: خوب‌رویان؛ و، لن[۲]: خوب‌رخ را؛ آ: خوبرو را)؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲])؛ بنداری: فنزل الثعبان من الجبل و ابتلعها ۲۷ـل[۲] (نیز و): این ۲۸ـ(ل[۳]: تبه) ۲۹ـ(ق[۲]: نیز مادرش) ۳۰ـس[۲]: سال ۳۱ـ(ل[۳]، پ: شدند؛ آ: بدی ـ شدی) ۳۲ـ(ق[۲]، ل[۳]: همه) ۳۳ـل (نیز لی): زان؛ ل[۳]: ازین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل: کی آید ز چنگش؛ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، آ، ب): کی آید ز سختی؛ (ق[۲]: بباشد ز سختی؛ ل[۳]: ز سختی کی آید)؛ متن = ک (نیز پ، و، لن[۲])؛ بنداری (۲۳۱۸ـ۲۳۲۰): فلما سمع الخاقان بذلک اسود وجهه جزعا، و کاد أن یهلک أسفا ۳۵ـ(ق[۲]: جنگی!) ۳۶ـل: مفاتوزه؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): مفاتوره؛ ق (نیز لن، پ، و): مقاتوره (در و حرف دوم بی‌نقطه)؛ (آ: مفاتوذه)؛ متن = ک، بنداری ۳۷ـق (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـ(و: ترک)

همی‌رفت خاتون به دیدار اوی[۱]    به هر کس همی‌گفت کردار[۲] اوی[۱]
چُنان بُد که یک روز دیدش سُوار    از[۳] ایران همان[۴] نیز صد نامدار[۵]،
پیاده فراوان به پیش اندرون    همی‌راند بهرام با رهنمون
بپرسید خاتون که این مرد کیست    که با برز و با فرّه[۶] ایزدیست!
بدو[۷] گفت کهتر که دوری ز کام    که بهرام یل[۸] را ندانی به[۹] نام!
به ایران به یک[۱۰] چندگه[۱۱] شاه بود    سرِ تاج[۱۲] او برتر از ماه بود!
بزرگانش خوانند[۱۳] بهرام گرد    که از خسروان[۱۴] نام[۱۵] مردی[۱۶] ببرد!
کنون تا بیامد از[۱۷] ایران به چین    بلرزدهمی زیر اسپش زمین!
خداوند خواندهمی[۱۸] مهترش[۱۹]!    همی[۲۰] تاج شاهی[۲۱] نهد بر سرش!
بدو[۲۲] گفت خاتون[۲۳] که با[۲۴] فرّ اوی[۲۵]    سزد گر بنازیم[۲۶] در پرّ اوی[۲۵]!
یکی آرزو[۲۷] زو[۲۸] بخواهم[۲۹] درست[۳۰]    چو خاقان نگرداند این رای[۳۱] سست،
بخواهد[۳۲] مگر زاژدها کین من    برو بشنود[۳۳] درد و نفرین من!
بدو[۳۴] گفت کهتر: گر این[۳۵] داستان    بخواند[۳۶] برو[۳۷] مهترِ راستان،

۱ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لی، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲ـ (آ: همی‌گفت با هر کس از کار)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، پ، آ): ز؛ (و: وز)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، ب) ۴ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): ایرانیان؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۵ـ (لن۲: سیصد سوار)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۶ـ ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب): فرّة؛ (و: بر برز او فرّة)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چنین داد پاسخ ورا پیشکار    که هست این یکی نامور شهریار

۷ـ (ق۲: دگر) ۸ـ (و: بهرامیان) ۹ـ (لن۲: تو) ۱۰ـ ل: یکی؛ (لن۲: درون)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ (لن: چند او) ۱۲ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳): سر و تاج؛ (لن، و: سرگاه)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۱۳ـ ک (نیز لن، ق۲، پ، و، ب): خوانند؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ) ۱۴ـ (آ: مهتران) ۱۵ـ ق (نیز و، لن۲): گوی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ س (نیز ق۲، ل۳، پ، و): گردی؛ (آ: شاهی)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب) ۱۷ـ ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): ز؛ متن = س (نیز لن، ل۳) ۱۸ـ (ق۲: برادر بخواندهمی) ۱۹ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب): قیصرش؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۰ـ ک: همان؛ (ل۳: یکی) ۲۱ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): شاهان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ)؛ ق این بیت را ندارد ۲۲ـ ق، ک (نیز و، لن۲): چنین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ ل۲ (نیز لن۲): خاقان (← خاتون) ۲۴ـ (ل۳: در؛ و: تا) ۲۵ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۶ـ س: نبازیم؛ در ل، و حرفهای یکم، دوم و چهارم بی‌نقطه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـ در ل همه جا آرزوء ۲۸ـ (ق۲: را) ۲۹ـ ل۲: نخواهم ۳۰ـ ق (نیز لی): نخست ۳۱ـ ل (نیز لی، و، لن۲، آ): نگردد بدان (لی: از آن؛ و، لن۲: بدین) کار؛ س (نیز ب): نکرد اندر (← نگرداند) آن کار؛ ل۲: بکرداید (← نگرداند) این کار؛ س۲ (نیز لن، پ): نگرداند آن کار؛ (ق۲: نگیرد مرا رای؛ ل۳: نگیرد درین کار)؛ متن = ق، ک ۳۲ـ ک، ل۲: نخواهد ۳۳ـ (لی: نشنود؛ ق۲: بدو بشنود؛ و: بدو به شود؛ لن۲: برو بر شود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل، س، ک حرف یکم بشنود بی‌نقطه)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

خبر زین سخن نزد بهرام شد    به دل گفت کین کار پدرام شد

۳۴ـ (پ: برو) ۳۵ـ ل (نیز آ): ماها گر این؛ س (نیز لی): کهتر بدین؛ ق (نیز لن): خاقان گر این؛ ک، س۲: اگر (س۲: گر) بر وی این؛ ل۲: کهتر کز (← گر) این؛ (ق۲: بهرام ازین؛ ل۳: موبد گر این)؛ متن = (پ، ب)؛ (و، لن۲: به پاسخ چنین گفت کین) ۳۶ـ در ل، س، ق، لی، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ ل۲: نخواند؛ (ق۲: بخوانی؛ و: بخواهد)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۳۷ـ ک، س۲ (نیز و): همه؛ (ق۲: برین؛ ل: بدو؛ ب: بران)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ)؛ (لن۲: اگر خوانی ای)





تو از شیرکپّی[۱] نیابی نشان    مگر کشته و گرگ[۲] پایش کشان!
چو خاتون شنید این[۳] سَخُن شاد گشت[۴]    ز تیمار آن دختر آزاد گشت[۴]!
همی‌تاخت تا پیش خاقان رسید    یکایک بگفت آنچ[۵] دید و شنید
بدو گفت خاقان که عاری بود    به جایی که چون من[۶] سُواری بود،
همی شیرکپّی برد[۷] دخترم    بگوییم[۸]، ننگی[۹] شود گوهرم[۱۰]!
بدانید کان[۱۱] اژدهای دُژم    همی کوه آهن رباید به دم،
اگر دختر شاه نامی بود    همان شاه را جان گرامی بود!
بدو گفت خاتون[۱۲] که من کین خویش    بخواهم ز بهر جهان‌بین خویش!
اگر ننگ باشد وُگر[۱۳] نام[۱۴]، من    بگویم، برآید[۱۵] مگر[۱۶] کام من!
برآمد برین نیز روزی[۱۷] دراز    زن آن کین ز[۱۸] هر کس همی‌داشت[۱۹] راز
چُنان بُد که خاقان یکی سور کرد    مِهان[۲۰] را بدان[۲۱] سور دستور[۲۲] کرد
فرستاد و[۲۳] بهرام یل را بخواند    چو آمد، برِ[۲۴] تختِ زرّین[۲۵] نشاند
چو خاتون پس پرده آوا شنید    بشد تیز[۲۶] و بهرام یل را بدید
فراوانش بستود و کرد آفرین    که آباد بادا به تو ترک و چین!
یکی آرزو خواهم از[۲۷] شهریار[۲۸]    که باشد[۲۹] بران[۳۰] آرزو کامگار!
بدو گفت بهرام: فرمان تراست!    بدین[۳۱] آرزو کام و پیمان تراست!
بدو گفت خاتون کز[۳۲] ایدر نه[۳۳] دور    یکی مرغزاریست[۳۴] زیبای سور،
جوانان چین اندر آن[۳۵] مرغزار    یکی جشن[۳۶] سازند[۳۷] کاید[۳۸] بهار

۱ـ ق: کیثی ۲ـ س۲ (نیز ل۳): کرده ۳ـ ق: آن ۴ـ ل (نیز ل۳): شد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ ک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲)؛ ق۲ بیت‌های ۲۳۳۷ـ۲۳۴۴ را ندارد ۶ـ (و: او) ۷ـ ل: خورد؛ (لی: بود ← برد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ ل (نیز آ): بگوییم و؛ (ق۲، و: نگوییم که؛ لن۲: بگوییم که)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۹ـ س۲: ننگن؛ (لن: بتکی!) ۱۰ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): کشورم؛ متن = ل، س ۱۱ـ س (نیز لن، ب): نداند که آن؛ ک (نیز و، لن۲، آ): ندانند کان؛ ل۲: نداند که این؛ (لی: بداند که آن؛ ل۳: بدانند کان)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ) ۱۲ـ (لی: خاقان) ۱۳ـ ل: مگر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ ل۲: سنگ باشد و گر بام (!) ۱۵ـ (لن: براند) ۱۶ـ ل، س (نیز آ): همه؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب)؛ لی این بیت را ندارد ۱۷ـ ل، ک، س۲ (نیز لن۲): روز؛ (و: روزگار)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب) ۱۸ـ ل: نهانی ز؛ س (نیز لی): که آن کین ز؛ (ق۲: از آن راز؛ ل۳: زن آنرا ز؛ و: وی آن کین ز؛ آ: از آن کین ز)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب) ۱۹ـ س۲: جست ۲۰ـ ل (نیز ق۲، پ، و): جهان؛ (آ: نهان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل، ق، ل۲: بران؛ (ق۲، پ: از آن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ ل (نیز ق۲، پ): بر (پ: پر) نور؛ ق ـ س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ، ب): رنجور؛ (و: معمور)؛ متن = س (نیز لن، لی) ۲۳ـ (لی، پ، لن۲، آ: <و>)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ (و: بران؛ لن، لن۲: آمدش بر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): سیمین؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۲۶ـ (لی: نیز)؛ در ل، لن حرف یکم بی‌نقطه ۲۷ـ (ق۲: ای) ۲۸ـ س، ک (نیز لی، و): نامدار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ ق (نیز آ، ب): باشم؛ (ق۲: باشی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ (لی، ل۳، پ: بدان) ۳۱ـ ل، س۲: برین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـ س۲ (نیز ق۲): از ۳۳ـ ل۲: به ۳۴ـ ل ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): مرغزارست؛ متن = س۲ (نیز ق۲) ۳۵ـ ل۲ (نیز پ): این ۳۶ـ ق: همی سور ۳۷ـ ل۲: سازید ۳۸ـ ل، ق (نیز ق۲، پ، آ): گاه؛ متن = ده دستنویس دیگر

از آن بیشه برتر یکی[۱] تیروار[۲]   یکی کوه بینی سیه‌تر[۳] ز قار،
بران[۴] کوه خارا یکی اژدهاست   که این کشور چین ازو در[۵] بلاست،
یکی[۶] شیرکپّیش[۷] خواندهمی[۸]   دگر[۹] نیز نامش نداندهمی،
یکی دخترم[۱۰] بُد ز خاقان چین[۱۱]   که خورشید[۱۲] کردی برو[۱۳] آفرین[۱۴]!
از[۱۵] ایوان بشد نزد[۱۶] آن جشنگاه   که[۱۷] خاقان به نخچیر بُد[۱۸] با سپاه،
بیامد ز کوه اژدهای[۱۹] دُژم   کشید آن بهار مرا او[۲۰] به دم
کنون هر بهاری[۲۱] بدان[۲۲] مرغزار   چُنان هم بیاید ز بهر شکار
بدین شهر ما در[۲۳] جوانی نماند   همان نامورپهلوانی نماند،
شدند از پی[۲۴] شیرکپّی[۲۵] هلاک   برانگیخت از[۲۶] بوم آباد[۲۷] خاک!
سُواران چینی و[۲۸] مردان کار   بسی تاختند[۲۹] اندر آن[۳۰] کوهسار[۳۱]،
چو از دور بینند[۳۲] چنگال اوی[۳۳]   بر و پشت و گوش و سر[۳۴] و یال اوی[۳۵]،
بغرّد به دردِ دلِ مردِ[۳۵] جنگ   مرو را چه شیر و چه پیل و نهنگ[۳۶]،
کس اندر نیارد[۳۷] شدن پیش اوی[۳۸]   چو گیرد شمار از کم و بیش[۳۹] اوی[۳۸]؟
بدو گفت بهرام: فردا پگاه   بیایم ببینم من این[۴۰] جشنگاه

۱ـک (نیز ز[۳]): بیک؛ ل: پرتاب یک؛ (ق[۲]: از آن پس بران سوی یک)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل[۲]: تیزوار (!)؛ (آ: نیزه‌وار) ۳ـس (نیز لی): بلندتر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـق (نیز لی، لن[۲]، آ): بدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـق: بر؛ (و: پر) ۶ـق: همی؛ (آ: کجا) ۷ـق: کپتیش؛ ل[۲]: کپی‌همی (!) ۸ـ(ق[۲]: کپی بخواند همی) ۹ـل، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ): یکی؛ ق (نیز ق[۲]، آ): جز این؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب) ۱۰ـق، س[۲] (نیز ق[۲]، آ): دختری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(آ: خاقان سرا) ۱۲ـک: حرشید ۱۳ـل[۲] (نیز لی): بدو ۱۴ـ(آ: دادی بدو افسرا) ۱۵ـس ـل[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]، ب): ز؛ (لی: به)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ل[۲]، و، آ) ۱۶ـس ـس[۲] (نیز لن ـل[۳]، و ـب)، سوی؛ متن = ل (نیز پ) ۱۷ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): چو؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ، آ) ۱۸ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـل[۳]، لن[۲]، ب): شد؛ متن = ل، ق (نیز پ، و، آ) ۱۹ـک (نیز لن، لن[۲]): اژدهایی ۲۰ـس، ل، س[۲] (نیز لن ـپ، ب): بزرگان (ل[۳]: نگاران) چین را؛ ک (نیز و، لن[۲]): جهان‌بین ما را؛ (آ: فرو برد آن ماه رخ را)؛ متن = ل ۲۱ـ(ق[۲]: بهاران) ۲۲ـل: براز (← بران)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک این بیت را ندارد ۲۳ـل: برین شهر ما را؛ (پ: بدان شهرها در)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک این بیت را ندارد ۲۴ـس: دم؛ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، آ): بد؛ (ب: بر)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۲۵ـق: کیتی ۲۶ـس، ل[۲]، س[۲]: ازین؛ (لن، لی، ل[۳]: زین؛ (و، لن[۲]: برآورد ازین)؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ، آ، ب) ۲۷ـ(ق[۲]: بوم ماگردو؛ پ: بوم ما باد و)؛ ک این بیت را ندارد ۲۸ـل، س[۲] (نیز پ): چین اندو (؟)؛ ق (نیز آ): جنگی و؛ (ل[۳]، و: چین‌اند؟)؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، لن[۲]، ب) ۲۹ـ(ب: تاختند) ۳۰ـ(ل[۳]، آ: اندرین) ۳۱ـل[۲]: روزگار؛ س[۲] (نیز و، لن[۲]): مرغزار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ق، آلت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۳۲ـ(ق[۲]: دیدند) ۳۳ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی، ق[۲]، ل[۳]، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]) ۳۴ـس (نیز ب): پای و سر؛ ل[۲] (نیز لن، لن[۲]): پشت او (ل[۲]: اوی) و سر؛ (ق[۲]: پشت و آن شاخ و آن)؛ ق (نیز ل[۳]، آ): سر و پشت و گوش و بر؛ (لی: سر و دست و پشت و بر؛ و: سر و گوش و پشت و بر)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز پ) ۳۵ـ(لی: بغرّد دل مرد فرهنگ) ۳۶ـ(ل[۳]: پلنگ)؛ س، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): ببر و نهنگ (ق[۲]: پلنگ)؛ ل[۲] (نیز و): چه ببر و چه شیر و نهنگ (و: پلنگ)؛ متن = ل، ق (نیز پ، آ) ۳۷ـ(و: کسی می‌نیارد؛ لن[۲]: کسی در نیارد) ۳۸ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی ـو، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]) ۳۹ـل: شمار کم و بیش؛ (و: که اندیشد از ناخن و نیش)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۳۲۱ـ۲۳۶۵): ثم إنه لما فعل جوبین ما فعل من قتل مغاتوره الترکی سألته الخاتون أن ینتقم لها من ذلک الثعبان و یقتله ۴۰ـل[۲]: مران؛ (ق[۲]: مرین؛ پ: بدان؛ و، لن[۲]: من آن)؛ متن = ده دستنویس دیگر





به نیروی یزدان که او داد زور   بلند[۱]آفریننده‌ی ماه و هور،
بپردازم از اژدها[۲] جشنگاه   چو شبگیر ما را[۳] نمایند راه

## گفتار اندر کشتن بهرام چوبین شیرکپّی را[۴]

چو پیدا شد از[۵] آسمان گردماه   شب تیره بفشاند زلف[۶] سیاه،
پراگنده گشتند و مستان[۷] شدند   وُ زانجای[۸] هر کس به[۹] ایوان شدند
چو پیدا شد آن فرّ[۱۰] خورشید[۱۱] زرد   بپیچید زلف شب لاژورد[۱۲]،
کژآگند[۱۳] پوشید بهرام گرد   گرامی‌تنش را به یزدان سپرد!
کمند و کمان برد و ده[۱۴] چوبه تیر   یکی نیزه[۱۵] دوشاخ[۱۶] نخچیرگیر،
چو آمد بنزدیک آن برزکوه   بفرمود تا بازگردد گروه[۱۷]،
بدان[۱۸] شیرکپّی[۱۹] چو نزدیک شد   تو گفتی برو[۲۰] کوه[۲۱] تاریک شد!
میان[۲۲] اندر آن کوه خارا ببست   به خام[۲۳] کمند، از بر زین نشست،
کمان را بمالید و بر زه نهاد[۲۴]   ز یزدان نیکی‌دهش کرد یاد!
چو بر اژدهابر شدی موی تر   نبودی برو[۲۵] تیر کس کارگر[۲۶]
شد آن شیرکپّی به چشمه درون[۲۷]   بغلتید[۲۸] و برخاست و[۲۹] آمد برون[۳۰]
بغرّید و برزد بران[۳۱] سنگ[۳۲] دست   همی آتش از کوه خارا بجست!

۱ـق: همان؛ (ق[۲]: همو) ۲ـق: ببَرم پی او از آن ۳ـک: از آنجا؛ بنداری (۲۳۶۶ـ۲۳۶۸): فتلقی جوبین أمرها بالسمع و الطاعة ۴ـل: کشتن بهرام چوبین شیرکپّی را؛ س: جنگ بهرام با شیرکپّی و کشته شدن شیرکپّی؛ ق: رزم بهرام چوبینه با شیر کیتی در چین؛ ل[۲]: شکار گشتاسپ (!) شیرکپی را؛ س[۲]: جنگ بهرام چوبینه با شیرکپی؛ ک سرنویس ندارد؛ متن ← ل ۵ـس[۲]: پیدا کند ۶ـل: گرد؛ (ق[۲]: رنگ)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـل: مردان؛ (ل[۳]: گشته چو مستان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ(ق[۲]: از آنجای) ۹ـ(ل[۳]: همی هر کسی سوی) ۱۰ـق (نیز آ): از کوه ۱۱ـک: خرشید ۱۲ـل: لازورد؛ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـل[۳]، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲]) ۱۳ـل (نیز ق[۲]، پ): قزاکند؛ ق، س[۲] (نیز ل[۳]): کزاکند؛ ک: فراکند؛ (و، لن[۲]: قراکند؛ ب: کراکند)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، لی، آ) ۱۴ـل: شش؛ س، ک، س[۲] (نیز لن، لی ـو، لن[۲]، ب): صد؛ ق: کمان و کمند و دو سه؛ متن = ل[۲] (نیز ق[۲]، آ) ۱۵ـ(و: تیر) ۱۶ـ(آ: در شاخ؛ ل[۳]: دو شاخه یکی نیز) ۱۷ـآ این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۳۶۹ـ۲۳۷۴): و لما أصبح من الغد رکب و لبس سلاحه و جاء الی ذلک الجبل فانفرد عن أصحابه و سار حتی قرب من الثعبان ۱۸ـل: بران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـق: کیتی ۲۰ـ(لی: بدو؛ و: درو) ۲۱ـق: که خورشید؛ ک: بران کوه؛ ل[۲]، آ این بیت را ندارد ۲۲ـ(و: کمر) ۲۳ـل، ک (نیز و، آ): خم؛ متن = س، س[۲] (نیز لن ـپ، لی[۲]، ب)؛ در آلت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ ق، ل[۲] این بیت را ندارند ۲۴ـس: و زه برنهاد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق، ل[۲]، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و کان یدعی السبع الکبتی ۲۵ـ(لی: بدو) ۲۶ـس[۲]: کس راگذر؛ آ این بیت را ندارد؛ در ق این بیت پس از بیت ۲۳۸۱ آمده است ۲۷ـل[۲]: خشم اندرون (← چشمه اندرون) ۲۸ـس[۲] (نیز ل[۳]): بغلطید ۲۹ـل[۲] (نیز لن): <و>؛ ک: در آب و ۳۰ـ(ق[۲]: ساده به آب اندرون)؛ ل، ق، پ، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و کان إذا ابتل بالماء لم یؤثر فیه شیء. فلما رأه الثعبان خاض عینا هناک فخرج و تمرغ فی التراب ۳۱ـ(لی: بدان) ۳۲ـس (نیز لی): خاک؛ (ل[۳]: کوه)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: ثم زار زارة عظیمة و ضرب بیده علی الحجارة فقدحت نارا

کمان را بمالید بهرام گرد / به تیر از هوا روشنایی ببرد[1]!
همی‌آمد[2] آن اژدهای دژم / که بهرام را[3] پیش خواند[4] به دم!
خدنگی بینداخت مرد[5] دلیر / تنِ[6] شیرکپّی[7] شد از جنگ سیر!
دگر تیر[8] بهرام زد بر سرش / فروریخت چون آب خون[9] از برش!
سیم[10] تیر[11] و چارم[12] بزد بر دهانش / که بردوخت بر هم دهان و زبانش[13]!
همی‌دید نیروی[14] و آهنگ اوی[15] / به هفتم[16] بزد تیر[17] بر چنگ اوی[15]!
به هشتم[18] میانش گشاد از[19] کمند / بجست از بر کوهسار بلند،
بزد نیزه‌یی بر میان دده / که شد سنگ خارا به خون آزده[20]!
وُ زان[21] پس به شمشیر یازید[22] مرد[23] / تنِ[24] اژدها را به دو نیم کرد[25]!
سر از تن جدا کرد[26] و بفگند خوار / وُ زان[27] پس فرود آمد از کوهسار

۱ـ پ پس از این بیت افزوده است:

چو دید اژدها کان سوار دلیر / همی‌آید از دور چون نرّه‌شیر
به کین کرد دندان و چنگال تیز / شد از کینهٔ او سرش پرستیز

۲ـ (و: خواست) ۳ـ ل: ر<ا> ۴ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، ب): خواهد؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۵ـ ل (نیز پ): شیر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ ل: بر؛ ق: دل؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ ق: کیتی ۸ـ ل: سز (حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه)؛ متن = چهارده دستنویس دیگر (در س، لن حرف دوم بی‌نقطه) ۹ـ ل، ق: خوناب خون (؟)؛ (ل۲: مغز استخوان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل، ل۲: سیوم؛ ق: سوم؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۱ـ ل (نیز آ): نیز؛ متن = ق، ل۲ ۱۲ـ (و: با چهارم؛ ق۲: سه دیگر چهارم) ۱۳ـ ق: میانش؛ ل: زبان و دهانش؛ ل۲: هم بر دهان بر میانش؛ متن = (ق۲، و، آ)؛ س، ک، س۲، لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب این بیت را ندارند؛ ق، ل۲، ق۲، و، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

همان پنجمین زد ورا (و: پنجمینش بزد بر شکم) / به ششم (آ: ششم تیر) ازو دور شد زور و کم
(و: ز تیر ششم زور او گشت کم)

این بیت در ده دستنویس دیگر نیست، ولی ک بجای آن افزوده است:

بزد زان خدنگ گزیدارشش (=آرشش؟) / بدانِ شیرکپّی همین شیرفش

۱۴ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب): نیرو؛ (ل۳: تیزی؛ و: که بگسست نیرو؛ آ: ببرّید نیرو)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن۲) ۱۵ـ ل، س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، و، آ، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۱۶ـ ل: به پنجم؛ س: سدیگر؛ (لی: سه دیگر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ س: نیز بر؛ (و، لن۲: بر برو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در ل حرف یکم تیر و در ک حرف دوم آن بی‌نقطه)؛ در ل، ق، ل۲، ق۲، و، آ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ پیایی لت‌ها = س، ک، س۲، لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب؛ بنداری (۲۳۸۱ـ۲۳۸۶): فمسح جوبین معاطف قوسه و رشقه حتی أثخنه بسبع نشابات وضعهن فی مقاتله ۱۸ـ س (نیز لی): چهارم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ (پ، آ: گشاد از میانش) ۲۰ـ (پ: آژده) ۲۱ـ (ق۲: از آن) ۲۲ـ ل۲: بارید؛ (ق۲: تازید)؛ در س۲، لن حرف یکم و در ل، س، و حرفهای یکم و سوم بی‌نقطه ۲۳ـ ق (نیز پ ـ آ): دست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ (و: سر) ۲۵ـ ق (نیز آ): همی‌کرد پست؛ (و، لن۲: ببرّید پست؛ پ: زو به دو نیم گشت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل: کند؛ (پ: سر از تنش ببرید) ۲۷ـ ل، ق (نیز ق۲، آ): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۳۸۷ـ۲۳۹۰): ثم طعنه طعنة جائفة ثم استل سیفه و وسطه به، و ترکه و نزل من الجبل؛ س، ق۲، لی پس از بیت ۲۳۹۰ افزوده‌اند:

بنزدیک خاقان خرامید شاد / سخن‌های کپّی همی‌کرد یاد





از[1] آن بیشه[2] خاقان و خاتون[3] برفت / دمان و دنان تا بر کوه تفت[4]!
خروشی برآمد ز گردان[5] چین / کز[6] آواز گفتی بدرّد[7] زمین!
به بهرام‌بر آفرین خواندند / بسی زرّ و گوهر برافشاندند[8]!
چو خاتون بشد، دست او بوس[9] داد! / برفتند گردان فرّخ‌نژاد[10]،
همه هم‌زبان آفرین خواندند / وُرا شاه ایران‌زمین خواندند[11]!
گرفتش سپهدار چین در کنار / وُ زان[12] پس وُرا خواندی شهریار!
چو خاقان چینی به ایوان[13] رسید / فرستاده‌یی مهربان برگزید،
فرستاد ده[14] بدره گنج[15] درم / همان بدره‌ی گوهر و[16] بیش و کم،
به بهرام داد آن زمان دخترش / به فرمان او شد همه کشورش[17]!
بفرمود تا پیش او شد دبیر / نبشتند[18] منشورِ نو[19] بر حریر،
بر[20] آیین چین[21] خِلعت آراستند / فراوان کلاه و کمر خواستند،

۱ـ ق: در ۲ـ (ق۲: بدان جای؛ و: همانگاه؛ آ: وزان روی) ۳ـ ک (نیز لی، ل۳): خاتون و خاقان ۴ـ ل۲: رفت؛ (ق۲: روی بنهاد تفت؛ و: تا بدان بیشه تفت)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۵ـ ل۲: ترکان ۶ـ ق: که؛ (ق۲: ز) ۷ـ ل (نیز لن۲، آ): بلرزد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل: گوهر و زر برافشاندند؛ س، ق، ک (نیز ق۲، ب، لن۲، آ، ب): ورا شاه ایران زمین (ق: ایران و چین) خواندند (= ۲۳۹۵ب)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و؛ ← ل)؛ بنداری: و لما رآه الناس قد عاد منصوراً کادوا یطیرون فرحاً و سروراً ۹ـ س، ک، ل۲ (نیز ل۳، لن۲، ب): بوسه؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، پ) ۱۰ـ (ق۲: خاقان نژاد؛ ل۳: و زان پس وراخواندی شاهزاد ← ۲۳۹۵ب)؛ ق، لن، و، آ این بیت را ندارند؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۲۳۹۶ آمده است؛ بنداری: فجاءت الخاتون و قبلت یده ۱۱ـ س، ک (نیز ل۲، پ، لن۲، ب): بسی زرّ (پ: درّ) و گوهر برافشاندند (= ۲۳۹۳ب)؛ متن = ل، ل۲، س۲؛ ق، لن۲، ق۲، لی، ل۳، و، آ این بیت را ندارند ۱۲ـ (ق۲: از آن)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: و حضر الخاقان و اعتنقه ثم عاد به الی ایوانه (← ۲۳۹۷آ)، و کان بعد ذلک یسمیه الشهریار ۱۳ـ (ق۲: خاقان به ایوان خاتون) ۱۴ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): صد؛ (ل۳: از)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ ـ آ) ۱۵ـ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، آ): گنجی؛ ک: زرّ و؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۱۶ـ ل، ق (نیز آ): بدره و برده و (ل: از)؛ ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲): برده و گوهر و (ل۲: از)؛ ل۲: پرده (!) و بدره بر؛ (لن: بدره و گوهر؛ ق۲: برده و جامه و؛ لی: بدره و گوهر و؛ پ: برده و بدره و)؛ متن = س (نیز ب)؛ ل پس از این بیت افزوده است:

که رو پیش بهرام جنگی بگوی / که نزدیک ما یافتی آب روی
پس پردهٔ ما یکی دخترست / که بر تارک افسران افسرست
کنون گر بخواهی ز من دخترم / سپارم به تو لشکر و کشورم
بدو گفت بهرام کاری رواست / جهاندار بر بندگان پادشاست

این بیت‌ها در چهارده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست ۱۷ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): بدان تا به چین باشد آبشخورش؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ این بیت در ق، ک، س۲، ق۲، پ، و، لن۲، آ پس از بیت ۲۴۰۰ و در س، ل۲، لن، لی، ب پس از بیت ۲۴۰۶ آمده است؛ پیایی بیت‌های متن = ل، ل۳؛ بنداری: ثم أنفذ الیه أموالاً کثیرة، و زوّجه بنتاً له ۱۸ـ ل، ق، س۲ (نیز لن، و): نوشتند؛ ل۲: ببستند (← نبشتند)؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۱۹ـ س (نیز لن، لی، ل۳، ب): ده؛ (پ: او)؛ ک، س۲ (نیز لن۲): عهدی ازو؛ (ق۲: پس نامهٔ؛ و: عهدی برو)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز آ)؛ در ک پس از این بیت، بیتهای ۲۴۰۴ و ۲۴۰۵ آمده‌اند ۲۰ـ (لی، ل۳: به) ۲۱ـ س (نیز لی): او؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ پیایی بیت‌های متن = سیزده دستنویس دیگر

بدو گفت: هر کس کز[۱] ایران سرست — به بخشش[۲] نگر تا[۳] که را درخورست!
جز از[۴] داد و خورد و شکارش[۵] نبود! — غم از[۶] گردش روزگارش نبود!
بزرگانِ چینی[۷] و گردنکشان[۸] — ز بهرامِ یل داشتندی نشان[۹]!
همه چین همی‌گفت: ما بنده‌ییم! — ز بهر تو[۱۰] اندر جهان زنده‌ییم!
همی‌خورد بهرام و[۱۱] بخشید چیز — برو بر بسی آفرین بود[۱۲] نیز
چنین تا خبرها[۱۳] به ایران رسید — برِ پادشاهِ[۱۴] دلیران رسید،
که بهرام را پادشاهی و گنج — از آن تو بیش است، نابرده رنج!
پر از درد و غم شد[۱۵] ز تیمار اوی[۱۶] — دلش گشت پیچان ز کردار[۱۷] اوی[۱۶]
همی[۱۸] رای زد با بزرگان به هم — بسی[۱۹] گفت و انداخت بر[۲۰] بیش و کم

## گفتار اندر نامه فرستادن خسرو بنزد خاقان چین[۲۱]

شب تیره فرمود[۲۲] تا شد دبیر — سر خامه[۲۳] را کرد پیکانِ[۲۴] تیر!
به خاقان چینی یکی نامه کرد — تو[۲۵] گفتی که از خنجرش خامه کرد!
نخست آفرین کرد بر کردگار[۲۶] — توانا و دانا و پروردگار[۲۷]،
برآرنده‌ی[۲۸] هور و کیوان و ماه[۲۹] — نشاننده‌ی شاه[۳۰] بر[۳۱] پیشگاه[۳۲]،

۱ـ(ق۲: که) ۲ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب): ببخشش این؛ ق، ل۲ (نیز لن۲، آ): ببخشش و؛ متن = ل (نیز ق۲): ببخشش ۳ـ(لن: نگرهر؛ لن۲: ببین تا)؛ و این بیت را ندارد ۴ـ(ب: بجز) ۵ـ(ل۳: داد و خورد و شکارش؛ و: خوردن و دادکارش) ۶ـل (نیز لی، ب): غم و؛ ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): غم؛ متن = س (نیز ل۳، و، آ)؛ در و: ۲۴۰۵، ۲۴۰۴، ۲۴۰۶، ۲۴۰۳ ۷ـ(ق۲: گیتی) ۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): چینی (ک: چینی و) گردنفراز؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، آ) ۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): به بهرام برداشتندی نیاز؛ ق (نیز آ): به بهرام برداشتندی نشان؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۱۰ـ(ل۳: به بهرام)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۱۱ـ(و: و هر گونه) ۱۲ـل: یافت؛ (لن۲: خواند)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن ـ و، ب)؛ ق، ل۲، آ این بیت را ندارند؛ در س، لن، لی، ب پس از این بیت و در ل۲ بجای آن بیت ۲۳۹۹ آمده است؛ بنداری (۲۴۰۰ـ۲۴۰۶): فارتفع بذلک شأنه و طاول الکیوان إیوانه. فبقی فی تلک البلاد عالی اللواء، راکبا صهوة العلیاء، مرموقا من ملوک الترک بعین الإجلال، مبسوطا علیه من الخاقان ظل الإنعام و الإفضال. لا یشتغل إلا بالعیش و الطرب و الصید و الطرد، علی رسم الملوک و آیین السلاطین ۱۳ـ(آ: خبر زو) ۱۴ـ(پ: بادشای) ۱۵ـ(پ: دردشد شه) ۱۶ـل ـ ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۷ـق (نیز آ): برآشفت از آن کار و بازار ۱۸ـ(و: بسی) ۱۹ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب): همی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، لن۲) ۲۰ـل: از؛ (و: و بشنید بر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و لما تناهت الأخبار الی برویز بجلالة قدره عند الخاقان عظم ذلک علیه، و تخوّف صرف الزمان ۲۱ـل: نامهٔ خسرو به خاقان چین؛ س: نامه فرستادن خسرو بنزد خاقان چین؛ ق: نامهٔ خسرو پرویز بنزدیک خاقان چینی؛ ک: نامهٔ پرویز به خاقان چین از جهت بهرام؛ ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← س ۲۲ـ(ق۲: از آن پس بفرمود) ۲۳ـل (نیز آ): نامه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـل (نیز ق۲، آ): پیکان و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ب): که؛ متن = ل، س (نیز ق۲ ـ آ)؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): یک خدای؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ) ۲۷ـل: به روزگار؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): که اویست بر نیکویی رهنمای؛ ق: کز و یست هر نیکوی پایدار؛ متن = (ق۲، پ) ۲۸ـل: به دارندهٔ؛ ق، ک: نگارندهٔ؛ (ل۳: فروزندهٔ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(و: ماه و کیوان و تیر) ۳۰ـس: ماه؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): در؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، پ) ۳۲ـ(و: پادشاه و وزیر)





گزاینده‌ی هر که جوید بدی — فزاینده‌ی[۱] دانش[۲] ایزدی،
ز دانایی[۳] و دانش و راستی[۴] — ز کمّی و کژّی و از[۵] کاستی،
بیابی[۶] چو گویی که[۷] یزدان یکیست — وُرا یار و همتا و همباز[۸] نیست!
بیابد[۹] هر آنکس که نیکی نجست[۱۰] — مباد آنک[۱۱] او دستِ بد را بشست!
هر آنکس که او[۱۲] راه یزدان گزید — سر از ناسپاسی بباید[۱۳] کشید!
یکی بنده بُد شاه را ناسپاس[۱۴] — نه مهترشناس[۱۵] و نه یزدان‌شناس،
یکی خُرد و[۱۶] بیکار و بی‌نام[۱۷] بود — پدر برکشیدش که هَنگام[۱۸] بود،
نهان نیست کردار او در جهان — میان کِهان و میان مِهان[۱۹]،
کس او را نپذرفت کِه‌ش[۲۰] مایه بود — وُ گر در[۲۱] خرد برترین[۲۲] پایه بود،
بنزد تو آمد بپذرفتیش[۲۳] — چو پُرمایگان[۲۴] دست بگرفتیش،
کسی این نبرگیرد[۲۵] از راستان[۲۶]! — نیَم من[۲۷] بدین کار همداستان!
نباید که بی‌بر کنی[۲۸] نام خویش! — به بهرام بفروشی آرام خویش!
چُن[۲۹] این نامه آرند نزدیک[۳۰] تو — بُراندیشه کن رای تاریک[۳۱] تو!

۱ـ(ب: برازندهٔ) ۲ـل: دانش و؛ س (نیز لن): فرّهٔ؛ ل۲ (نیز لی، ب): فرّهٔ؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۳ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): نادانی؛ متن = س، ک (نیز لی) ۴ـ(پ: و هم ز ناراستی)؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۵ـل: وز؛ س، ق، س۲ (نیز لی، و)؛ و از (ق، س۲: وز) کژّی و؛ (ل۳: ز کژّی و از کمّی و؛ پ: ز کژّی و کمّی و از)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ، ب) ۶ـس (نیز لن): نیابی؛ (پ، و: بتابی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ(ل۳: بیابی که گویند که!) ۸ـل ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ، ب): انباز؛ (لی: همتاش؛ لن۲: همتای)؛ متن = (لن) ۹ـدر ل حرفهای یکم، دوم و چهارم، در س حرف دوم، در ک حرفهای یکم و چهارم و در س۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ (ل۳: بیاید؛ و: نیاید؛ لن۲: نیابد)؛ متن = (لن، ق۲، لی، پ، ب) ۱۰ـ(لی، ل۳، پ: بجست)؛ در دیگر دستنویسها حرف یکم بی‌نقطه؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۱ـ(پ، لن۲: آنکه)؛ ق، ل۲، آ این بیت را ندارند؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـ(آ: وی) ۱۳ـ(لن، لن۲: نباید)؛ ق (نیز آ): پادشاهی نباید (آ: بباید)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۱۴ـل۲: با سپاس (!) ۱۵ـس (نیز لی): خسروشناس؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـک: مرد؛ متن ← ۱۷ـل۲: بدرام؛ (ق۲: خود بیکار بی‌نام (!)؛ ل۳: خرد بی‌مایه بی‌باب؛ پ، و: خرد بیکار بی‌نام؛ لن۲: خرد بی‌کام و بی‌نام)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، لی، ب) ۱۸ـ(لی: بهرام!؛ ل۳: از ایدر کشیدش که بی‌تاب!)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۱۹ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳): مهان ... کهان؛ (لن۲: کیان ... مهان)؛ متن = ل، س۲ (نیز پ، و، ب)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ در س، لی پس از این بیت، بیت ۲۴۲۶ آمده است؛ بنداری (۲۴۰۷ـ۲۴۲۲): فأرسل الی الخاقان رسولاً، و نفذ الیه کتابا حمد الله تعالی فیه و أثنی علیه ثم قال له: جوبین کان لنا عبدا خامل الذکر فنوّه به أبونا هرمزد ثم خرج علینا و جری ما جری ۲۰ـق (نیز آ): که بی ۲۱ـ(لی: بر)؛ متن ← ۲۲ـ(ق۲: کمترین؛ پ: بر برین)؛ ک: چند بر برترین؛ (ل۳: درخور برترین؛ و: درخور کمترین؛ آ: که او در خرد کمترین)؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲، ب) ۲۳ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): پذیرفتیش؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲۴ـ(آ: بی‌مایگان)؛ بنداری: و لما طردناه من عندنا لم یتجاسر أحد علی قبوله سواک فأخذت بیده، و جذبت من ضبعه ۲۵ـل: کس این راه برگیرد؛ (لی، لن۲: کسی را نبرگیرد؛ ل۳: کس این برنگیرند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ(لن، ب: داستان؛ ق۲: کس این راز نگشاد از و داستان) ۲۷ـک: نه‌ام من؛ (و: نباشم) ۲۸ـک: که تو بد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد؛ در س، لی این بیت پس از بیت ۲۴۲۲ آمده است ۲۹ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۳۰ـ(ل۲: آید نزدیک) ۳۱ـک، ل۲، س۲ (نیز پ): باریک؛ در س، لن، لی، و، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ)

گر آن[1] بنده را پای کرده به بند … فرستی، بر ما، بوی[2] سودمند،
وُگرنه فرستم از[3] ایران سپاه … به توران کنم روزِ روشن سیاه!

چو آن[4] نامه نزدیک خاقان رسید … بر آن[5] گونه گفتارِ شاهان[6] شنید،
فرستاده را گفت فردا پگاه … چُن[7] آیی به در، پاسخ نامه خواه!
فرستاده آمد دلی پُرشتاب … نبود آن شبش[8] جای آرام و خواب!
همی‌بود تا شمع رخشان[9] بدید … به درگاهِ خاقانِ چینی[10] دوید[11]!
بیاورد خاقان همانگه دبیر … ابا خامه و[12] مشک و[13] چینی‌حریر،
به پاسخ نبشت[14] آفرینِ مِهان[15] … ز من[16] بنده بر[17] کردگار[18] جهان!
دگر گفت کان[19] نامه برخواندیم[20] … فرستاده[21] را پیش بنشاندیم[20]،
تو با بندگان گوی ازینسان[22] سَخُن؛ … نزیبد[23] از آن[24] خاندانِ کَهُن،
که مِه[25] را ندارند[26] یکسر به مِه[27] … نه که را شناسند بر جای که[28]،
همه چین و توران[29] سراسر مراست[30]! … به هیتال‌بر نیز فرمان رواست[31]!

۱ـ س (نیز لی): مرین؛ ل۲ (نیز لی، ب): مران؛ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): گر این؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل۳، پ، آ) ۲ـ ل (نیز ل۳): شوی؛ س۲ (نیز و): بود؛ (لن۲: بر ما فرستی بود)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ ل ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): ز؛ متن = (ل۳، لن۲)؛ بنداری (۲۴۲۵ـ۲۴۲۹): و أنا لا أرضی بذلک فإما أن تنفذه الیّ مکبلا مقیدا و إما أن تتشمر لقتال یبکی فیه الحدید دما، و لا تورثک عاقبتها إلا حسرة و ندما؛ ق۲ پس از بیت ۲۴۲۹ افزوده است:

چو عنوان نامه شد از باد خشک … نهادند مهری برو بر ز مشک

۴ـ س، ک (نیز لی، ل۳، و): این؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ س (نیز لن۲): برین؛ ق، ک (نیز ل۳، و): بدان؛ (لی: بدین)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۶ـ ل (نیز آ): خسرو؛ ق: خاقان؛ ک (نیز و، لن۲): گفتارهاشان؛ س۲: گفتارها را؛ متن = س، ل۲ (نیز لن ـ پ، ب) ۷ـ ل، س، ل۲ (نیز لی ـ لن۲، ب): چو؛ متن = س۲؛ ق، ک، آ این بیت را ندارند ۸ـ ل (نیز ق۲، پ): نبد زان سپس؛ (ل۳: نبودش به شب)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۹ـ (ق۲: شب درخشان ۱۰ـ س: بیامد به درگاه خاقان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ (لن۲: رسید)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ در س این بیت با بیت سپسین و در ل۳ لت‌های آن پس و پیش شده‌اند ۱۲ـ ل: جامه و (!)؛ (ب: خامهٔ) ۱۳ـ ل۲: <و>؛ س، ل۲ در اینجا سرنویس دارند: پاسخ نامهٔ خسرو از نزد خاقان چین ۱۴ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): نوشت؛ (و: بگفت)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، آ) ۱۵ـ ل، ل۲، س۲ (نیز آ): نهان؛ (لی: بر مهان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ (ق۲: ازین) ۱۷ـ س: بندهٔ؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۸ـ ق: راستین (!) ۱۹ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): آن؛ (آ: کین) ۲۰ـ ل، ق (نیز ق۲، آ): ـ دم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ (لی: بر ستاره!)؛ بنداری (۲۴۳۰ـ۲۴۳۶): فلما وصل الیه الرسول و وقف علی الکتاب أجاب عنه و قال: قد وقفت علی کتابک ۲۲ـ ل، ک (نیز لی): زینسان؛ س، ل۲ (نیز لن، ب): زانسان؛ ق: چونین؛ س۲: از آنسان؛ (آ: چندین)؛ متن = (ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۳ـ (ق۲: برانديش) ۲۴ـ (ل۳: نه زیباست زان) ۲۵ـ ل (نیز ق۲): ما؛ (ل۳: که)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ق (نیز ل۳، آ): ندانند؛ ل۲: ندارند؛ (ق۲: بدانند؛ لی، ب: ندارید؛ پ: بدانید)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، و، لن۲)؛ در ل حرف پنجم بی‌نقطه ۲۷ـ ق: ز که؛ (ل۲: ز مه؛ و: بر جای مه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): نشانند بر جای مه؛ ق: چو که را شناسند بر جای مه؛ (ق۲، ل۳: نه مه را شناسید (ل۳: نشانند) بر جای که)؛ متن = ل، ک (نیز و، آ) ۲۹ـ (ق۲: ترکان) ۳۰ـ ل: تراست؛ (و: به پیمان مراست)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـ ل: تراست؛ س (نیز ق۲، لی، ل۳، و): مراست؛ ق، ل۲ (نیز آ): افسر مراست؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب)؛ بنداری (۲۴۳۷ـ۲۴۴۰): و غیر لائق ببیتک القدیم و أصلک الکریم أن تخاطبنی بمثل هذا الخطاب، و ألا تعرف الرءوس من الأذناب و أنا الذی تملک رقاب ملوک توران و ملوک الهیاطله قاطبة





نیَم[1] تا بُدم، مردِ[2] پیمان‌شکن … تو با من چُنین داستان‌ها مزن!
چو من دست بهرام گیرم به دست، … وُ زان[3] پس به عهد[4] اندرآرم شکست،
نخواند[5] مرا داور[6] از آب[7] پاک … جز از پاک‌یزدان[8] مرا نیست باک!
ترا گر بزرگی بیفزایدی[9] … خرد بیشتر زین بُدی[10] شایدی[11]!

بران[12] نامه‌بر مهر بنهاد و[13] گفت … که با باد باید که باشید[14] جفت!
فرستاده آمد[15] بنزدیک شاه … ـبه یک ماه کمتر[16] بپیمود راه ـ،
چو برخواند آن نامه را[17] شهریار … بپیچید و ترسان[18] شد از روزگار[19]!
فرستاد و ایرانیان را بخواند … سَخُن‌های خاقان سراسر براند[20]،
همان[21] نامه بنمود و[22] برخواندند … بزرگان به اندیشه[23] درماندند،
چُنین یافت پاسخ از[24] ایرانیان … که ای فرّ و اورند و[25] تاج[26] کیان،
چُنین کارها بر دل آسان مگیر! … یکی رای زن با خردمندپیر[27]!
به نامه[28] چُنین کار نیکو مکن[29]! … مکن تیره این فرّ و[30] شمعِ کهن[31]!
گزین کن از[32] ایران یکی مرد پیر … خردمند و زیبا[33] و گرد و دبیر،
کز ایدر بنزدیک خاقان شود … سَخُن گوید و رای او[34] بشنود،

۱ـ ک، ل۲ (نیز لن): نه‌ام ۲ـ ق (نیز آ): نیز ۳ـ ل (نیز ق۲): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ ل: مهر (؟)؛ متن = س ـ ب ۵ـ (ل۳: بخواند) ۶ـ ق: عاقل؛ (ق۲: موبد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ (و: داور داد) ۸ـ ل: یزد (← ایزد؟ یزدان؟)؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: و قد مسحت بیدی ید بهرام، و لست ممن یخفر الذمام. فلا تسُمنی ذلک فمالی سوی الله ناه و لا آمر. و لو فعلته لم أکن ذا أصل طاهر ۹ـ ل۲: بنف راندی (!)؛ (ل۳: بیفزایدا)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل، ق۲، و حرف یکم بی‌نقطه) ۱۰ـ ق (نیز آ، ب): گر بدی؛ ک: باشدت؛ ل۲: تا شدی؛ س۲ (نیز ق۲، لن۲): بایدی؛ (لن، پ، و: باشدی؛ ل۳: باشدا)؛ متن = ل، س (نیز لی) ۱۱ـ (ل۳: شایدا)؛ بنداری: و ما أحوجک الی مزید عقل تورد عنه و تصدر! و السلام ۱۲ـ (لی، پ: بدان) ۱۳ـ (لن: <و>) ۱۴ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): گردی تو؛ (و: باشی تو)؛ متن = ل ۱۵ـ س، ل۲ (نیز لن، لی): فرستاد نامه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ ل: کهتر؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فعاد الرسول بجوابه هذا إلی حضرة برویز فی شهر واحد ۱۷ـ (لن: نامهٔ) ۱۸ـ ق، س۲: بترسید و پیچان ۱۹ـ (ل۳: کارزار) ۲۰ـ ل: بخواند (!)؛ متن = س ـ ب ۲۱ـ ل۲ (نیز آ): همه ۲۲ـ (و: بفرمود تا نامه) ۲۳ـ ق: از آن گفته؛ (ق۲: از اندیشه؛ آ: بایسته)؛ بنداری: و لما وقف علی کتابه استشعر الخوف، و استحضر أصحابه، و عرض علیهم کتاب الخاقان، و فاوضهم فی الأمر ۲۴ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ آ): ز؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ل۳، ب) ۲۵ـ ق (نیز ل۳): اورند؛ ل۲ (نیز لن۲): اوروند؛ س۲ (نیز ق۲، و): اروند؛ (آ: اورنگ و)؛ ک: فرّاورند و؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، ب) ۲۶ـ ل (نیز ق۲): شاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـ (و: گزین کن ز ایران یکی مرد پیر = ۲۴۵۲آ) ۲۸ـ ل۲: نباید ۲۹ـ ل: آسان مکن؛ (ل۳: ناید به بن)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب)؛ س (نیز لی): ز نامه بدین کار تندی مکن ۳۰ـ ک، ل۲ (نیز لن، لن۲، ب): فرّ؛ (ق۲: نور؛ آ: ای سمع!)؛ متن ← ۳۱ـ س: فرّ شاهی ز بن؛ (لی: فرّ شاهی کهن؛ پ: آن شمع فرّ کهن)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳)؛ ق، و این بیت را ندارند ۳۲ـ ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، ل۳، آ) ۳۳ـ (ق۲: بیدار؛ لن۲، آ: دانا)؛ ق، و این بیت را ندارند؛ بنداری: فقالوا: أیها الملک! لاتستصغرن هذا الأمر، و لا تغط بالرماد الجمر، و أرسل إلی الخاقان رجلا ألمعیا لاتری فی رأیه خللا، و لا فی لسانه عیًا؛ ق۲ پس از بیت ۲۴۵۲ افزوده است:

گزین کن یکی را ز فرمانبران … فرستش ورا نزد خاقان دمان

۳۴ـ ل: راه او؛ س (نیز آ): پاسخش؛ ق: آن او؛ ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): راز او؛ (و: گفت او)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ)

بگوید که بهرام روزِ نخست   که بود و پس از[۱] پهلوانی چه[۲] جست:
همی‌بود تا کار او[۳] گشت راست   خداوند را زان سپس[۴] بنده[۵] خواست!
چو نیکو نگردد[۶] به یک ماه کار   بباشد[۷]، به سالی برد روزگار!
چو بهرام داماد خاقان بود   ازو بد سرودن نه آسان[۸] بود!
به چربی[۹] سَخُن گفت[۱۰] باید بسی[۱۱]   نهانی نباید که داند کسی[۱۲]!

وُزان[۱۳] پس چو بشنید بهرام گرد   کز[۱۴] ایران به خاقان کسی[۱۵] نامه برد،
بیامد دمان[۱۶] پیش خاقان چین   بدو گفت کای[۱۷] مهتر بآفرین،
شنیدم[۱۸] که آن[۱۹] ریمنِ بدهنر[۲۰]   همی نامه سازد یک اندر دگر،
سپاهی دلاور ز چین برگزین   بدان تا ترا گردد ایران‌زمین،
بگیرم به شمشیر ایران و روم[۲۱]   ترا شاه خوانم بران[۲۲] مرز و بوم[۲۳]،
به نام تو بر پاسبانان به[۲۴] شب   به ایران و نیران[۲۵] گشایند لب،
ببرّم سر خسرو بدهنر[۲۶]   که مه پای ماناد[۲۷] ازیشان[۲۸] مه[۲۹] سر[۳۰]!
چو من کهتری را ببندم میان   ز بن برکنم تخمِ ساسانیان[۳۱]!
چو بشنید خاقان پراندیشه گشت[۳۲]   وُرا در دل[۳۳] اندیشه چون بیشه[۳۴] گشت[۳۲]!
بخواند آن کسان را[۳۵] که بودند پیر   سَخُن‌گوی و داننده[۳۶] و یادگیر،

۱ـ(و: این؛ لن۲: <از>)؛ ل: یکی کِه بُد او؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل۲: که؛ (ق۲: نیکویها چه) ۳ـس۲: چو بر دست او کارها ۴ـل۲: شبش (!) ۵ـ(آ: یار)؛ بنداری: حتی یدخل علیه من باب المداراة و اللطف، و یتباعد معه عن الخشونة و العنف، فیفهمه بطریق العقل الرزین و الرأی الرصین أولیّة بهرام، و قماءة قدره علی الجملة و التفصیل ۶ـق: بباشد؛ (ق۲: بگردد؛ آ: نباشد) ۷ـل (نیز ق۲، پ): تمامی؛ ق: نباید؛ ل۲، س۲: نباشد؛ (آ: بباید)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۸ـس: سپردن نه آسان؛ ل۲: بس سرودن آسان (!)؛ (ل۳: بر تن ما نه آسان)؛ ل: ازو یک سرو دین نه آسان؛ (و: دل شاه ایران هراسان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـل (نیز آ): بخوبی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لن۲: راند؛ آ: چند) ۱۱ـق: چند راندهمی ۱۲ـق: همی؛ بنداری: فیقیم عنده شهرا، و إن احتاج فحولا حتی یبرم الأمر، و یخمد هذا الجمر ۱۳ـل (نیز ق۲): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـ(لن۲: ز) ۱۵ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ): یکی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل (نیز ق۲): دوان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـل۲ (نیز لن، ب): ای ۱۸ـ(لن: شنودم) ۱۹ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ، ب): این؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، پ) ۲۰ـق: کم‌هنر؛ س۲ (نیز لی): بدگهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: قال: و علم بهرام بمراسلة برویز للخاقان فقام و دخل علیه و قال: أیها الملک! بلغنی أن ذاک الخبیث الجاهل یواصلک بمکاتباته ۲۱ـ(و، لن۲: آن مرز و بوم) ۲۲ـس، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب): بدان؛ ل۲: بدین؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۲۳ـ(و، لن۲: به ایران و روم)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۲۴ـل۲: <به>؛ (پ: پاسبان تا به) ۲۵ـل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): توران (لن نخست نیران داشته)؛ (پ: به ایران زمین بر)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ل۳، و)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۲۶ـل (نیز ق۲): بی‌هنر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـل: بادا؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ق۲، ل۳: او را؛ لی: زیشان) ۲۹ـل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): نه؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۳۰ـک: بر؛ ق، و، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: جهز العساکر حتی آخذ لک بلاد الفرس و ممالک الروم، و أقطع رأس هذا الخبیث ۳۱ـق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فأنا إذا شدّدت بین یدیک نطاق العبودیة استأصلت جرثومة الساسانیة ۳۲ـل (نیز ل۳): شد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـ(و، لن۲: ورا دل ز؛ آ: وزان در دل) ۳۴ـق: وزان دل بر اندیشه (!) ۳۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، آ): کسی را؛ ک (نیز ل۳، پ، و، ب): کسانی؛ متن = ل (نیز لن۲) ۳۶ـل۲ (نیز آ): گوینده





بدیشان[۱] بگفت آنچ[۲] بهرام گفت   همه رازها برگشاد از نهفت
چُنین یافت[۳] پاسخ ز فرزانگان[۴]   ز خویشان نزدیک و بیگانگان[۵]،
که کاریست این خوار و دشخوار[۶] نیز   که بر[۷] تخم ساسان پُرآید[۸] قفیز،
ولیکن چو بهرام راند[۹] سپاه   نماید[۱۰] به مرد خردمند راه[۱۱]،
به ایران بسی[۱۲] دوستدارش[۱۳] بود   چو خاقان یکی[۱۴] دستوارش[۱۵] بود،
برآید به بخت تو این کار زود   سَخُن‌های[۱۶] بهرام باید شنود!
چو بشنید خاقان دلش[۱۷] تازه[۱۸] گشت[۱۹]   بخندید[۲۰] و بر دیگر اندازه گشت[۱۹]!
بران برنهادند یکسر گوان   که بگزید باید دو مرد جوان،
که زیبد بر آن هر دو بر[۲۱] مهتری[۲۲]   همان رنج‌کش باید و لشکری[۲۳]!
به چین[۲۴] مهتری بود جنوی[۲۵]نام   دگر سرکشی[۲۶] بود زنگوی[۲۷]نام،
فرستاد خاقان یلان را[۲۸] بخواند   به دیوان[۲۹] دیناردادن نشاند
چُنین گفت مهتر بدین[۳۰] هر دو مرد   که هشیار باشید روز[۳۱] نبرد!
همیشه به بهرام دارید چشم   چه هنگام شادی[۳۲]، چه هنگام خشم!

۱ـک (نیز ق۲، ل۳، و): بایشان ۲ـک، ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲)؛ بنداری: فدخل رأس الخاقان من کلامه خُنزُاوانة فاستحضر أصحاب رأیه و مشایخ دولته، و فاوضهم فیما ذکره بهرام ۳ـل۲: داد ۴ـ(لن۲: بیگانگان) ۵ـ(لی: پرمایگان؛ ل۲: دانندگان؛ لن۲: فرزانگان)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۶ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، ب): دشوار؛ ق (نیز آ): این کار دشوار؛ ل۲: دشوار این کار؛ ل: که این کار خوارست و دشوار؛ متن = (پ، لن۲) ۷ـ(ل۳: از) ۸ـل، س: برآمد؛ ق (نیز ق۲، لی): برآید؛ ک، ل۲ (نیز آ، ب): برآری؛ س۲: سرآرد؛ (لن، و، لن۲: سرآری؛ ل۳: پرآری؛ پ: پرآمد)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ق)؛ بنداری: فقالوا: أیها الملک! إن قلع الساسانیة أمر صعب ولکنه سیتیسر بسعادتک ۹ـ(ل۳: چو بهرام راند ولیکن) ۱۰ـق: نماند؛ (و: بماند)؛ متن ← ۱۱ـ(ق۲: شاه)؛ ل: نماند خردمند را رای و راه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ(و: یکی) ۱۳ـ(ل۳: دوستارش) ۱۴ـس: کسی؛ (لی: بسی؛ پ: چین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل، ق: خویش و یارش؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): پشت و یارش؛ (ق۲، و: دستیارش)؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، پ) ۱۶ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): سخنها ز؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ)؛ بنداری: و بهرام إذا دخل الی تلک البلاد انحاز الیه أکثر الإیرانیین لمحبتهم له و میلهم الیه. و الرأی مایری بهرام. فلیتبع فقد سهل المرام ۱۷ـل، ق (نیز ق۲): بهرام دل؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): بهرام بشنید دل؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳ ـ آ) ۱۸ـل۲: پاره (!) ۱۹ـل (نیز ل۳، آ): شد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـق (نیز آ): ببالید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (← بنداری) ۲۱ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): تن؛ متن = ل، ک ۲۲ـ(و: لشکری) ۲۳ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، ب): باشد و (لن۲: باشدش) لشکری؛ س (نیز لی): رنج لشکر کشد (لی: کند) مهتری؛ ک: آنچه کش باید و لشکری (!)؛ (و: رنج برزیدن مهتری)؛ متن = ل (نیز آ) ۲۴ـق: یکی ۲۵ـل: حسوی؛ س (نیز ب): حسنوی؛ ق: خشنوی؛ ک (نیز ق۲، لی): جبنوی؛ س۲: حشوی (حرف سوم بی‌نقطه)؛ (لن: جنوی به؛ ل۳: جنگجوی؛ لن۲، آ، ب: خستوی)؛ متن = ل۲ (نیز و؛ ← لن، بنداری) ۲۶ـس (نیز لی، پ، آ): مهتری؛ ق: همان دیگری؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـدر ل، ل۲ حرف یکم، در س۲ حرف دوم و در س حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ (و: انکوی)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فوافق کلامهم هوی الخاقان فافتر ضاحکا، و استدعی أمیرین من أمرائه: أحدهما یسمی جنویه. والآخر زنکویه ۲۸ـ(لی: و ایشان) ۲۹ـق: ایوان ۳۰ـق، ک: بدان ۳۱ـک: اندر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بخواند آن زمان گردبهرام را   بیاراست اندر دلش کام را

۳۲ـق: تندی

گذرهای جیحون بگیرید[۱] پاک    ز جیحون به گردون برآرید[۲] خاک!
سپاهی دلاور[۳] بدیشان[۴] سپرد    همه نامداران و شیران[۵] گرد!
برآمد ز درگاهِ بهرام[۶] کوس    رخ خور[۷] شد از گرد چون[۸] آبنوس!
ز چین روی یکسر[۹] به ایران نهاد    به روز[۱۰] سپندارمذ[۱۱] بامداد[۱۲]

## گفتار اندر آگاهی یافتن خسرو از بهرام و فرستادن خرّاد برزین[۱۳]

چو آگاهی آمد به شاه بزرگ    که از بیشه بیرون خرامید گرگ،
سپاهی بیاورد بهرامِ گرد    که از آسمان[۱۴] روشنایی ببرد،
به خرّادِ بُرزین چُنین گفت[۱۵] شاه    که بگزین برین کار، بر خانه راه[۱۶]!
[یکی سوی خاقان بی‌مایه پوی    سَخُن هرچ[۱۷] دانی که باید[۱۸]، بگوی!]
به ایران و نیران[۱۹] تو داناتری!    همان بر زبان[۲۰] بر تواناتری!
در گنج بگشاد و چندان گهر[۲۱]    بیاورد و[۲۲] شمشیر و[۲۳] زرّین‌کمر[۲۴]،

۱-ل: بدارند؛ (آ: بگیرند)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲-ل (نیز آ): برارند؛ در س، لن حرف پنجم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳-س (نیز لی): بدینسان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴-ق (نیز آ): به گردان؛ ل[۲]: بدینسان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵-ق، س[۲] (نیز لن[۲]، آ): مردان؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کانا أکثر قواده أتباعا و أشیاعا، و جعل تحت راياتهما عساکر عظیمة و أمرهما باتباع بهرام و الانقیاد له فیما یورد و یصدر ۶-(ل[۳]: آوای) ۷-س، ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، آ، ب): شیر؛ (لی: اوشد)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، و) ۸-س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]، ب): شد؛ (آ: گشت)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لی -و) ۹-س (نیز لی): لشکر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰-ق: ماه ۱۱-ل -ک، س[۲] (نیز لن[۲]): سفندارمذ؛ ل[۲]: سفیدارمد (!)؛ (لن، لی، ل[۳]، آ، ب: سفندارمد؛ در ب زیر ف سه نقطه دارد)؛ متن = (ق[۲]، پ) ۱۲-ل[۲]: نامداد (!)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری: و أشار علی بهرام بالارتحال فشدّت الکوسات علی أکتاف الأفیال، و ارتحل بهرام متوجها نحو إیران بعساکر کالجبال فی کثرة الرمال ۱۳-س، ق: آگاهی (ق: خبر) یافتن خسرو از (ق: از کار) بهرام و فرستادن خرّاد برزین (ق: به توران)؛ س[۲]: پیغام فرستادن خسرو به خاقان؛ ل، ک، ل[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← س ۱۴-ل: <آ>سمان؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به ایران برافتاد هر گفت‌وگوی    ز بهرام و آن لشکر و زور اوی
برآورد خسرو ز دل باد سرد    چو بشنید خواندش ردی پیرمرد

۱۵-(و: بفرمود) ۱۶-ل: چارماه؛ س[۲]: خام راه (!)؛ (ب: در خانه راه)؛ ک: کار و این خانه راه؛ (پ: درین کار بر خامه راه (!)؛ و: که مکری بساز و برآرای راه)؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لن -ل[۳]، لن[۲]، آ) ۱۷-ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، آ): هر چه؛ متن = ل ۱۸-(آ: شاید)؛ ق: باید تو دانی؛ ل[۲]: دانی بباید؛ متن = ل (نیز ق[۲])؛ س، ک، ل[۲]، لن، لی -لن[۲]، ب این بیت را ندارند؛ در ق[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۹-س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): توران (لن نخست نیران داشته)؛ (آ: ز پیران)؛ ق: ز پیران به ایران؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، و) ۲۰-(لن: زفان؛ ل[۳]: سخن)؛ بنداری (۲۴۸۶-۲۴۹۰): قال: و لما أتی الخبر برویز بأن ذئب الفتنة قد أصحر من غیضته ثانیا استحضر خرّاذ بن برزین و قال: أنت عالم إیران و خطیبهم المصقع و أریبهم الأروع. فأنهض لکفایة هذا الأمر فإن المحذور قد وقع ۲۱-ق (نیز آ): زرّین‌کمر ۲۲-ل -ک (نیز لن[۲]، آ، ب): <و>؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لن -و) ۲۳-(لی، ب: <و>) ۲۴-ق (نیز آ): سپر؛ ل[۲] پس از این بیت افزوده است:

همان گوهر و جامه را دید نیز    بیاورد چندان از این گونه چیز





که خرّادِ برزین بران[۱] خیره ماند    همی در نهان[۲] نام یزدان بخواند[۳]!
چو با[۴] هدیه‌ها راه[۵] چین برگرفت    به[۶] جیحون یکی راهِ دیگر گرفت[۷]،
چو نزدیک درگاه خاقان رسید    نگه کرد و[۸] گوینده‌یی برگزید،
بدان تا بگوید که از نزد شاه    فرستاده آمد بدین بارگاه
چو بشنید خاقان بیاراست گاه    بفرمود تا برگشادند راه[۹]
فرستاده آمد[۱۰] به تنگی فراز    زبان[۱۱] کرد کوتاه[۱۲] و بردش[۱۳] نماز
بدو گفت: هرگه که فرمان دهی[۱۴]    به گفتن زبان[۱۵] برگشاید رهی!
بدو گفت خاقان: به[۱۶] شیرین‌زبان[۱۷]    دل مردم[۱۸] پیر گردد جوان!
بگوی[۱۹] آن[۲۰] سَخُن‌ها[۲۱] که سود اندروست    سَخُن گفته مغزست و[۲۲] ناگفته[۲۳] پوست!
چو خرّادِ برزین شنید این[۲۴] سَخُن    به یاد آمدش گفته‌های[۲۵] کَهُن:
نخست آفرین کرد بر کردگار    توانا و داننده‌ی[۲۶] روزگار[۲۷]،
که چرخ و مکان و زمان[۲۸] آفرید    توانایی و ناتوان آفرید[۲۹]،
همان چرخ گردنده‌ی[۳۰] بی‌ستون    چرا نه به فرمان او در[۳۱]، نه چون،
بدان[۳۲] آفرین کو جهان[۳۳] آفرید    بلندآسمان و زمین گسترید[۳۴]،
توانا و دانا و دارنده اوست    سپهر و زمین را نگارنده اوست[۳۵]،
به چرخ اندرون آفتاب آفرید    شب و روز و[۳۶] آرام و خواب آفرید،

۱-س، ک (نیز لی، پ، ب): در آن؛ ق (نیز آ): از آن؛ ل[۲]: ازین؛ (لن، و: بدان)؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]) ۲-(لی: جهان) ۳-ل[۲]: ببرد (!)؛ بنداری: ثم فتح أبواب خزائنه و أخرج من الجواهر و المناطق و الأطواق و الأقراط و غیرها ما بهر خراذ ۴-ک: ابا ۵-ل: ساز؛ متن = س -ب ۶-ل[۲] (نیز لن، لی، ب): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷-(لی: چین برگرفت!)؛ بنداری: و أمره بأن یحملها إلی الخاقان. فأخذ خراذ فی طریق بلاد الترک و سار و قطع جیحون فی مخاضة مجهوله کان یعرفها هو؛ ک پس از بیت ۲۴۹۳ افزوده است:

که بهرام او را نبیند به چشم    کزو بود بهرام یل را به خشم

۸-(و، لن[۲]: <و>) ۹-لن، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فلما وصل إلی باب الخاقان أعلم بقدوم رسول صاحب إیران فأمر بإدخاله علیه ۱۰-س -س[۲] (نیز لن -ب): چون شد؛ متن = ل ۱۱-(لن: زفان؛ آ: نهان) ۱۲-س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن -لن[۲]، ب): گویا؛ ق (نیز آ): گفتار؛ متن = ل ۱۳-(لن[۲]: به روشن) ۱۴-(ل[۳]: هرگه فرمان بری!) ۱۵-(لن: زفان)؛ لن[۲] این بیت را ندارد ۱۶-س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، آ، ب): ز؛ (لی[۲]: که)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، و) ۱۷-(لن: زفان) ۱۸-(لن[۲]: مرد!) ۱۹-ل (نیز ل[۳]، پ، و، آ): بگو ۲۰-ل[۲] (نیز لن، ب): این ۲۱-ل[۲]: سخن را ۲۲-(لن، لی، و: <و>) ۲۳-(لن[۲]: آکنده)؛ ق این بیت را ندارد ۲۴-ل، ق، ک (نیز لن، پ، لن[۲]، ب): آن؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ) ۲۵-ل: کینه‌های (گفته‌های؟)؛ ق (نیز آ): روزگار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر: گفتهای؛ ک در اینجا سرنویس دارد: سخن گفتن خرّاد پیش خاقان چین ۲۶-س، ق، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، و، ب): دارندهٔ؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز آ) ۲۷-(ق[۲]، لن[۲]: دانا و پروردگار) ۲۸-س[۲]: زمین (!)؛ س (نیز لن، لی، ب): زمان و مکان؛ (ق[۲]: زمین و مکان)؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز ل[۳] -آ) ۲۹-س (نیز لی، ب): بلندآسمان و زمین گسترید (ب: آفرید؛ ← ۲۵۰۵ب)؛ ق (نیز لن، آ): زمین و بلندآسمان آفرید (← ۲۵۰۵ب)؛ ل[۲]: شب و روز و آرام و جان آفرید (← ۲۵۰۷ب) ۳۰-س، ک، س[۲] (نیز ق[۲] -لن[۲]): یکی چرخ گردنده شد؛ متن = ل ۳۱-(لی: <در>؛ پ: فرمانش اندر)؛ ق، ل[۲]، لن، آ، ب این بیت را ندارند ۳۲-ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ): بران؛ متن = ل (نیز ل[۳]، پ) ۳۳-ک، س[۲] (نیز پ): چنین؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]) ۳۴-ک، س[۲] (نیز پ): آفرید؛ (ق[۲]: شب و روز و بهرام از آن آفرید ← ۲۵۰۷ب)؛ متن = ل (نیز ل[۳])؛ س، ق، ل[۲]، لن، لی، و، لن[۲]، آ، ب این بیت را ندارند ۳۵-ق، ل[۲]، و، آ این بیت را ندارند؛ در ق[۲] این بیت پس از بیت ۲۵۱۰ آمده است ۳۶-(لن[۲]: <و>)؛ ق، ل[۲]، ق[۲]، ل[۳]، و، آ این بیت را ندارند

توانایی او راست[۱]، ما بنده‌ییم    همه[۲] راستی‌هاش گوینده‌ییم[۳]،
یکی را دهد تاج و تخت[۴] بلند    یکی را کند بنده و[۵] مستمند[۶]،
نه با آنش رای[۷] و نه با اینش کین[۸]    نداند کس این[۹] جز جهان‌آفرین،
که و مهتران[۱۰] خاک را زاده‌ییم    به بیچاره تن مرگ را[۱۱] داده‌ییم
نخست اندرآیم ز[۱۲] جمّ برین[۱۳]    جهاندارِ طهمورثِ[۱۴] بآفرین،
چُنین هم برو تا سرِ کیقباد    همان[۱۵] نامداران که داریم[۱۶] یاد،
برین[۱۷] هم نشان تا به[۱۸] اسفندیار    چو کیخسرو و[۱۹] رستم نامدار،
ز گیتی یکی[۲۰] دخمه‌شان بود بهر    چشیدند[۲۱] بر جای[۲۲] تریاک زهر!
کنون شاه ایران به تن خویش تست    همه[۲۳] شاد و غمگین[۲۴] به کم بیش[۲۵] تست!
به[۲۶] هنگام شاهان باآفرین    پدر مادرش بود[۲۷] خاقان چین،
بدین روز پیوند ما تازه[۲۸] گشت    همه کار بر دیگر اندازه گشت!
ز پیروزگر آفرین بر[۲۹] تو باد!    سرِ تاجداران[۳۰] زمین تو باد[۳۱]!

همی‌گفت و[۳۲] خاقان بدو داده[۳۳] گوش    چُنین[۳۴] گفت کای مردِ دانش‌فروش[۳۵]،
به ایران اگر نیز چون[۳۶] تو کس‌ست[۳۷]    ستاینده‌ی[۳۸] آسمان او بس‌ست!

۱ـ(لن: او راست و؛ ق۲: او را و) ۲ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): هم از؛ س۲ (نیز ق۲): همان؛ متن = ل، ق (نیز پ ـ آ) ۳ـس۲ (نیز لن۲): جوینده‌ایم؛ ک: به فرمان و رایش سرافکنده‌ایم؛ ل۳ این بیت را ندارد ۴ـ(ل۳: چرخ!)؛ ق (نیز و، آ): تخت و تاج ۵ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): بسته و؛ ق، ک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): بندهٔ؛ متن = ل، س۲ (نیز پ، آ) ۶ـ(و: سودمند) ۷ـک: میل؛ (لن۲: مهر)؛ متن ← ۸ـل: اینش مهر وَ نه با آنش کین؛ ق: نهان و هویدای چرخ و زمین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـق، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): کسی؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب) ۱۰ـل: که یکسر همه؛ ق (نیز و، آ): همه نیک و بد؛ (ق۲: که و مه همه)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۱۱ـس، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): به بیچارگی تن (لن۲: دل) بدو؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، پ)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۲ـک: به ۱۳ـ(لی: گزین) ۱۴ـق، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ ب): طهمورث؛ در س بی‌نقطه؛ متن = ل (نیز لن)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۵ـق، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): همه؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب) ۱۶ـ(پ، آ: کردیم؛ لن۲: دادیم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ل۲ (نیز لی، ب): بدین؛ (آ: بران)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۸ـل: با (!) ۱۹ـل، ل۲: <و>؛ لن این بیت را ندارد؛ در ق۲، ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۰ـل: <یکی> ۲۱ـ(ق۲: چشیدیم؛ لی: کشیدند) ۲۲ـک، س۲ (نیز ب): جام؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۴۹۷ـ۲۵۱۵): فلما مثل بین یدیه خدم و استأذنه فی الکلام فحمد اللّه تعالی و أثنی علیه ۲۳ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): همان؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز لن، لی، و، ب) ۲۴ـق (نیز و): شادمانی ۲۵ـل: کم و بیش؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: ثم قال: أیها الملک! إن برویز قریبک و حمیمک ۲۶ـ(آ: چو) ۲۷ـل: پدر مادر شاه؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فإن جدّه من قبل الأم هو الخاقان جدّک ۲۸ـل۲: پاره (!)؛ بنداری: فعلیک أن تبّل رحمه و تصل قرابته ۲۹ـق (نیز ل۳، و، لن۲، آ): <بر>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـل: نامداران؛ س (نیز لن، لی، ب): تاج ایران؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ) ۳۱ـ(ق۲: همیشه همی باش پیروز و شاد؛ پ: همه تاجداران ترا باد یاد) ۳۲ـ(و: <و>) ۳۳ـق: داد ۳۴ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): بدو؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۳۵ـ(ق۲: با داد و هوش)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

به ایران و توران چو تو نامدار    نباشد به دانش گوی هوشیار

۳۶ـس، ل۲ (نیز لن، ب): جز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـ(ل۳: بست) ۳۸ـق (نیز ق۲): شناسندهٔ؛ (آ: پرستندهٔ؛ ب: ستاینده را)؛ متن = یازده دستنویس دیگر





برآن[۱] گاه[۲] جایی بپرداختش[۳]    به نزدیکی خویش بنشاختش[۴]
به فرمان او[۵] هدیه‌ها پیش برد    یکایک به گنجور او برشمرد
بدو گفت خاقان: زِ بی[۶] خواسته    مبادی تو اندر جهان کاسته[۷]،
گر از من پذیرفت خواهی تو[۸] چیز    بگو تا پذیرم من این[۹] چیز[۱۰] نیز،
وُگرنه[۱۱] تو از هدیه[۱۲] روشن‌تری!    به دانندگان[۱۳] بر سران[۱۴] افسری!

یکی جایِ[۱۵] خرّم[۱۶] بپرداختند[۱۷]    ز هر گونه‌یی جامه‌ها ساختند[۱۷]
به خوان[۱۸] و شکار و به بزم و به می[۱۹]    بنزدیک خاقان بُدی نیک‌پی
همی‌جست و[۲۰] روزیش خالی[۲۱] بیافت[۲۲]    به مردی به گفتارش[۲۳] اندرشتافت،
بدو[۲۴] گفت: بهرام بدگوهرست    از[۲۵] آهَرْمنِ[۲۶] بدکُنش[۲۷] بتّرست[۲۸]!
فروشد جهاندیدگان را به چیز    که آن چیز گفتن نیرزد بنیز[۲۹]!
وُرا هرمز تاجور برکشید    به ارجش[۳۰] ز خورشید[۳۱] برتر کشید!
ندانست کس در جهان نام اوی[۳۲]    ز[۳۳] گیتی برآمد همه کام اوی[۳۲]!

۱ـل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): بدان؛ (ق۲: در آن؛ لن۲: همان؛ ب: پس آن)؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، پ) ۲ـس (نیز ق۲، لی): کاخ؛ (و، آ: کار)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـق (نیز آ): بپرداختند ۴ـل۲: بشناختش (!)؛ ق (نیز آ): تخت بنشاختند؛ بنداری: و جری فی مضمار الکلام حتی راقه بألفاظه الموشعة و عباراته المنمقة. فمدحه الخاقان و أثنی علیه و أقعده معه علی تخته ۵ـق: بفرمود تا؛ بنداری: فعرض عند ذلک ما استصحبه من الهدایا و التحف. و حضر الخازن فتسلمها ۶ـل (نیز پ): که این؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): که بی؛ متن = ک ۷ـ(پ: که بادت همه کاری آراسته) ۸ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): تو خواهی پذیرفت (و: بپذرفت خواهی تو)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۹ـل، ل۲ (نیز لن): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(و: برای تو دارم بسی هدیه) ۱۱ـ(ب: اگر نه) ۱۲ـل، ق: ز هدیه تو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب): به دانندگی؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، ل۳، آ) ۱۴ـل: جهان؛ (ل۳: بر چو بر؛ آ: و سران)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری بیت‌های ۲۵۲۴ـ۲۵۲۶ را ندارد ۱۵ـک (نیز آ): جام (!) ۱۶ـل (نیز ل۳): خورّم؛ (لن۲: یکی خرّم ایوان) ۱۷ـ(و: بپرداختش ـ ساختش)؛ بنداری: و أمر الملک فأخلوا لخرّاذ بهوا بهیا و قصرا علیّا، و رتبوا له جمیع ماکان یحتاج الیه من الملابس و المفارش ۱۸ـ(لن: بجام) ۱۹ـ(و: به میدان می)؛ بنداری: فبقی عند الخاقان یلازم خدمته فی الایوان و المیدان ۲۰ـک، ل۲ (نیز لن، و ـ ب): <و>؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲ ـ پ) ۲۱ـل: جایی؛ (ق۲: فرصت)؛ ق: جاییش خالی؛ (آ: خالیش جایی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـل (نیز لی، آ): نیافت؛ در س، ق، لن، ق۲، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، ب) ۲۳ـس، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، ب): گفتار؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳ ـ آ) ۲۴ـل، ق (نیز آ): چنین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـس، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): ز؛ س۲ (نیز و، لن۲): وز؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ) ۲۶ـ(و، لن۲: اهریمن)؛ دیگر دستنویسها: اهرمن ۲۷ـل۲: بدکیش (!) ۲۸ـل، ل۲: برترست؛ ق (نیز لی، ل۳، و، لن۲): بدترست؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۲۹ـل: پشیز؛ (ب: بچیز)؛ ق (نیز و، لن۲): نیرزید نیز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فوجده ذات یوم خالیا فانتهز الفرصة و قال: أیها الملک! اعلم أن جوبین رجل لئیم لا یعرف قدر من ینعم علیه ۳۰ـ(و: اوجش) ۳۱ـک: خرشید ۳۲ـل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ ک: تو؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۳۳ـق، ل۲ (نیز لن، آ، ب): به؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و قد کان فی الأوّل متطأطئا فی أطمار الخمور لا یعرف اسمه أحد. فاعتنی بأمره هرمزد و نعشه فرفعه من الثری إلی الثریا؛ س، لی، ل۳، پ پس از بیت ۲۵۳۳ و ق۲ پیش از آن افزوده‌اند:

چو فرمان روان (ق۲، پ: روا) گشت فرمان او (اوی)    برآمد برین (لی: بدین) کار (ق۲: ز فرمان و؛ ل۳: برون آمد از عهد و؛ پ: برون آمد از امر و) پیمان او (اوی)
به شاهنشهی سر برآورد راست    که ایران و توران (پ: نیران) سراسر مراست (س، لی: بخواست)

اگر با تو بسیار خوبی کند / به فرجام[۱] پیمان[۲] تو بشکند!
چُنان هم که با شاه ایران شکست / نه خسروپرست و نه یزدان‌پرست[۳]!
گر او را فرستی بنزدیک شاه / سرِ شاهِ[۴] ایران برآری به ماه!
وُزان[۵] پس[۶] همه چین و[۷] ایـران تـراست! / نشستنگه آنجا[۸] کنی کِه‌ت هواست!

چو خاقان شنید ایـن[۹] سَخُن خیره گشت[۱۰]! / دو چشمش ز دیدار[۱۱] او تیره گشت[۱۰]!
بدو گفت: ازینسان[۱۲] سَخُن‌ها مگوی[۱۳] / که تیره کنی نزد ما[۱۴] آب‌روی[۱۵]!
نیَم[۱۶] من بداندیش و پیمان‌شکن / که پیمان‌شکن خاک یابد[۱۷] کفن!

## گفتار اندر چاره کردن خرّاد برزین به چین[۱۸]

چو بشنید خرّاد برزین سَخُن / بدانست کان[۱۹] کار او[۲۰] شد کَهُن،
که[۲۱] بهرام دادش به ایران امید[۲۲] / سَخُن گفتن من[۲۳] شود[۲۴] باد و بید[۲۵]!
چو امّیدِ خاقان برو[۲۶] تیره[۲۷] گشت / به بیچارگی سوی خاتون[۲۸] گذشت
همی‌جست تا کیست نزدیک اوی[۲۹] / که روشن کند جانِ تاریک اوی[۲۹]
یکی کدخدایی به دست آمدش / همان[۳۰] نیز با او[۳۱] نشست آمدش
سَخُن‌های خسرو[۳۲] بدو[۳۳] یاد کرد[۳۴] / دلِ مردِ بی‌تن[۳۵] بدان[۳۶] شاد کرد[۳۷]
بدو گفت[۳۸]: خاتون[۳۹] مرا دستگیر / بود[۴۰]، تا شوم بر درش بر[۴۱] دبیر[۴۲]؟

۱ـ ک: بکوشد که ۲ـ (و: بکوشد که پیغام) ۳ـ بنداری: فعامله بما رأیت. وها هو یعامل ولده بماتری و أنت و إن بلغت معه فی الشفقة و العنایة الی أقصی الغایة نقض عهدک بالآخرة أنکاثا، و طلق الوفاء لک ثلاثا ۴ـ (لی: شهنشاه) ۵ـ ل (نیز ق[۲]): از آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ (آ: جا) ۷ـ (و: همان نیز آنگاه) ۸ـ ق (نیز آ): نشستن بدان جا؛ (پ: نشستن تو آنجا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ ق (نیز لن، لن[۲]، ب): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل، ق: شد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ ل: گفتار؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۲ـ ل، ق، س[۲] (نیز لی، لن[۲]، آ): زینسان؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و، ب) ۱۳ـ ق، س[۲] (نیز و): مگو؛ ک: بگوی ۱۴ـ ق: من ۱۵ـ ق (نیز و): رو؛ (آ: آب و روی) ۱۶ـ ل[۲] (نیز لن): نه‌ام ۱۷ـ ل[۲]: باید ۱۸ـ ل: چاره کردن خرّاد برزین به چین؛ س: حیلت کردن خُرّاد بَرْزین در کشتن بهرام چوبینه؛ ق ـ س[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۱۹ـ (ب: کو) ۲۰ـ ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، آ): تازگی؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، ب) ۲۱ـ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): چو؛ ک: ز؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ) ۲۲ـ س[۲] (نیز و، لن[۲]، آ): نوید؛ ک: به ایوان نوید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ (پ: وی؛ آ: ما) ۲۴ـ ق (نیز ق[۲]، و، آ): بود؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـ ک: آب و بید؛ ل[۲] (نیز لن، ب): بار بید؛ س[۲] (نیز و): باد بید؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[۲] ـ پ، لن[۲]، آ) ۲۶ـ ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ): بدو؛ (و: درو)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، پ، ب) ۲۷ـ ق: باز؛ (ل[۳]: خیره) ۲۸ـ ک: خاقان؛ ل[۲]: خاور (!) ۲۹ـ ل ـ س[۲] (نیز لی ـ و، آ، ب): او؛ متن = (لن، ق[۲]، لن[۲]) ۳۰ـ (ل[۳]: همی) ۳۱ـ ق (نیز آ): وی ۳۲ـ ک: خاتون ۳۳ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، آ): برو؛ متن = ل، ق (نیز لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب) ۳۴ـ (ق[۲]: کرد یاد) ۳۵ـ ک: بی‌بر؛ س[۲] (نیز پ): بی بن (← بی تن؟)؛ (ق[۲]: خاتون؛ ل[۳]: بد دین؛ و: بی بد)؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، آ، ب؛ در ل حرف سوم بی‌نقطه): بی تن ← بی بن؟ ۳۶ـ ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): بدو؛ ک، ل[۲] (نیز ب): برو؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، لی، پ) ۳۷ـ (ق[۲]: کرد شاد) ۳۸ـ (ق[۲]: که نزدیک؛ و، لن[۲]: به درگاه) ۳۹ـ ک: اینجا؛ (ل[۳]: خاقان) ۴۰ـ (ق[۲]: بدان) ۴۱ـ س[۲] (نیز و): من؛ (آ: بر در او)؛ ق: بوم بر در او؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۲ـ (لن[۲]: اسیر)





چُنین[۱] گفت با چاره‌گر[۲] کدخدای / کزو[۳] آرزوها نیاید[۴] به جای،
که بهرام چوبینه داماد اوست / وُ زویست[۵] بهرام را مغز و پوست،
تو مردی[۶] دبیری یکی چاره[۷] ساز / وُ زین نیز بر[۸] باد مگشای[۹] راز!
چو خرّاد برزین شنید این[۱۰] سَخُن / نه سر دید پیمان[۱۱] او را نه بن[۱۲]!
یکی ترک بُد پیر[۱۳]، نامش قلون[۱۴] / که ترکان وُرا داشتندی زبون[۱۵]،
همه پوستین بود پوشیدنش / ز[۱۶] ارزن بُدی نیز جوشیدنش[۱۷]،
کسی را فرستاد و او را بخواند / بران[۱۸] نامورجایگاهش[۱۹] نشاند،
مرو را[۲۰] درم داد و دینار داد / همان پوشش و خورد بسیار[۲۱] داد،
چو بر خوان نشستی، وُرا خواندی / برِ نامدارانش بنشاندی،
پُراندیشه بُد[۲۲] مرد بسیاردان / شکیبادل و زیرک[۲۳] و کاردان!
وُزان[۲۴] روی با کدخدای سرای / ز خاتون چینی همی‌گفت رای[۲۵]
همان پیش خاقان به روز و به شب / چو رفتی همی‌داشتی بسته لب[۲۶]
چُنین گفت با مهتر آن مرد پیر[۲۷] / که چون تو سرافرازمردی[۲۸] دبیر،

۱ـ ل، س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): بدو؛ متن = ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و) ۲ـ ل: ناچار کز؛ س، س[۲] (نیز و، لن[۲]، ب): ناچاره گر (در س[۲]، و حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: آن چاره گر؛ ل[۲] (نیز ق[۲])؛ با چاره کز؛ (ل[۳]: با چاره کز؛ ل[۲] (نیز ق[۲]): با چاره کز؛ (ل[۳]: با چاره بر؛ پ: ناچار این؛ آ: پس چاره گر)؛ متن = ق (نیز لن، لی) ۳ـ ل: چنین؛ (و: که این)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ ل[۲]: بباید؛ (ق[۲]: بیاید؛ و: آرزو خود نیاید) ۵ـ (ق[۲]: ازویست) ۶ـ (لن[۲]: مرد) ۷ـ س (نیز لی): خانه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ س، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): با؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۹ـ س[۲] (نیز و، لن[۲]): مگشای بر (لن[۲]: با) باد؛ ق، آ این بیت را ندارند ۱۰ـ (لن، لن[۲]: آن) ۱۱ـ ق: درمان؛ ک (نیز ل[۳]، و، لن[۲]): تیمار؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۱۲ـ (ق[۲]: بپیچید از اندیشه مرد کهن) ۱۳ـ س (نیز لی): بودی که؛ ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، ب): بد روی؛ (ل[۳]: بد بود)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، و) ۱۴ـ (لی: فلون)؛ ق (نیز آ): در آن شهر بودی یکی مرد پیر ۱۵ـ ق (نیز آ): قلون نام و داننده و یادگیر ۱۶ـ ق، ک (نیز آ): وز؛ س[۲]: از ۱۷ـ (ل[۳]: نان جوشیدنش)؛ ل (نیز ق[۲]، پ): ز کشک و ز ارزن بدی خوردنش؛ متن = یازده دستنویس دیگر: پوشیدنش ـ جوشیدنش ← پوشیدنیش ـ جوشیدنیش؟؛ ل پس از این بیت افزوده است:

به تن نیز خویش مفاتوره بود / دلش بُد ز بهرام پر درد و دود
همیشه به دل داشتی کین او / زبان را نبستی ز نفرین او
مفاتوره چون کشته شد او بزار / ابر دست بهرام آن روزگار
فلون را دل از درد جوشان بدی / شب و روز از غم خروشان بدی
چو خرّاد برزین سوی راه شد / وزین انده ترک آگاه شد

۱۸ـ س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، ب): بدان؛ (ق[۲]: در آن)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز پ، لن[۲]، آ) ۱۹ـ (آ: پیشگاهش) ۲۰ـ ق (نیز آ): فراوان ۲۱ـ ل: خورد و دینار (!)؛ ل[۲]: خرد بسیار (!)؛ (و: خورد و بسیار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ ق (نیز ل[۳]): شد ۲۳ـ (لن[۲]: شکیبا و زیرک‌دل) ۲۴ـ (ق[۲]: ورا) ۲۵ـ (ل[۳]: کرد رای؛ پ: جست رای؛ ق[۲]: همی‌گفت چندی برای)؛ آ این بیت را ندارد؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۶ـ (ل[۳]: نشست و همی‌داشت بسته دو لب)؛ بنداری (۲۵۳۶ـ۲۵۵۹): و کان خرّاذ یستعمل الفکر فی الاحتیال لإهلاک جوبین. فحصل بینه و بین رجل کان متولی أستاذ داریّة الخاتون صداقة فکان یجتمع کل واحد منهما بصاحبه ۲۷ـ ل: مهتران دبیر (!)؛ (آ: همی‌گفت روزی مرین مرد پیر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ): مرد؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، ب)

اگر در بزشکیت[۱] بهری[۲] بُدی        وُگر[۳] نامت از دور شهری[۴] بُدی،
یکی تاجِ[۵] نو بودیی[۶] بر سرش[۷]        بویژه[۸] که بیمار شد دخترش[۹]
بدو گفت کین دانشم نیز هست        چوگویی[۱۰]، بسایم[۱۱] بدین[۱۲] کار دست!
بشد پیش خاتون دوان[۱۳] کدخدای        که دانابزشکی[۱۴] نو آمد به جای!
بدو گفت: شادان زی و نوش[۱۵] خور        بیارش[۱۶]، مخار[۱۷] اندرین کار سر!
بیامد به خرّاد برزین بگفت        که این راز[۱۸] باید که داری نهفت!
برو پیش او[۱۹] نام خود را مگوی[۲۰]        بزشکی[۲۱] کن از خویشتن تازه‌روی[۲۲]!
بنزدیک خاتون شد آن چاره‌گر[۲۳]        تبه دید[۲۴] بیمار[۲۵] او را جگر[۲۶]
بفرمود تا آبِ[۲۷] نار آورند        همان ترّه‌ی جویبار آورند،
کجا ترّه‌گر کاشنی[۲۸] خواندش        تبش[۲۹] خواست کز مغز بنشاندش[۳۰]،
به فرمان یزدان چو شد هفت روز        شد آن دخت چون ماه گیتی‌فروز[۳۱]
بیاورد دینار خاتون ز[۳۲] گنج        یکی بدره و تای[۳۳] زربَفت پنج،
بدو گفت کین ناسزاوارچیز        بگیر و بخواه آنچ[۳۴] بایدت نیز[۳۵]!
چُنین داد پاسخ که این را بدار        بخواهم هر آنگه که آید بکار[۳۶]!

۱ـل۲: نجشکیت (← بجشکیت)؛ (پ: بجشکیت) ۲ـق: دستی؛ ل۲: نهری (← بهری)؛ (لن، ق۲، و، لن۲، ب: بهره)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ) ۳ـ(لن: مگر؛ لی: دگر؛ ب: اگر) ۴ـ(لن، ق۲، و، لن۲، ب: شهره)؛ ق: از شهر هستی؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ) ۵ـس۲: کاخ ۶ـس (نیز لن، لی): بودتی؛ ق: بودی ز نو؛ ل۲: خواتون بدی؛ (ق۲: بودی از آن؛ آ: خاتون بدی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳ـلن۲، ب؛ در ل حرف چهارم بودیی بی‌نقطه) ۷ـس (نیز لی): سرت ۸ـق: بخاصه ۹ـس: دخترت؛ (لی: شدت دخترت)؛ بنداری: فاتفق أن أستاذ الدار قال یوما لخرّاذ: لو حصلت علم الطب کما حصّلت علوم الکتابة لکنت آیة بین الخلق ۱۰ـق: گفتی؛ س، س۲ (نیز لن۲): چه گویی؛ ل۲: چه گویم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـل (نیز و): بسازم؛ ک: بکاوم؛ ل۲: بشویم؛ (ل۳: بساوم؛ لن۲، آ: بیازم)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب) ۱۲ـل۲: درین؛ س۲ (نیز ق۲، و): برین؛ (ب: بدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال خرّاذ: لست تعدم فیّ ذلک أیضا. فانی قد صرفت طرفا من أوقاتی الی تحصیل ذلک العلم ۱۳ـ(ل۳: روان؛ و: درون) ۱۴ـل۲: نجشکی (← بجشکی)؛ (پ: بجشکی)؛ بنداری: ففرح أستاذ الدار بذلک، و دخل علی الخاتون و قال: إن هاهنا طبیبا حاذقا. و کانت ابنتها مریضة ۱۵ـل۲، س۲ (نیز و، لن۲): نوشه؛ (لن، ب: توشه)؛ متن = ل، س، ق، ک (نیز ق۲ـپ، آ) ۱۶ـ(ق۲، پ: بیاور) ۱۷ـ(آ: مخوار) ۱۸ـق: کار ۱۹ـ(لن: وی) ۲۰ـ(لی، ل۳، و، لن۲: بگوی)؛ ق: بازگوی؛ س۲: در بگوی؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۲۱ـل۲: نجشکی (← بجشکی)؛ (پ: بجشکی) ۲۲ـس۲: چاره‌جوی ۲۳ـ(ل۳: چاره کرد) ۲۴ـ(و: بود) ۲۵ـ(لن۲: بیماری) ۲۶ـ(ق۲: گذر (!)؛ ل۳: جکرد = چه کرد؟) ۲۷ـل (نیز لن۲): آب و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـق: کاسنی؛ س۲: تیغما؛ ک: ترّه کشی همی (!)؛ ل۲: تره کاشنی (!)؛ (لن، پ، لن۲، ب: ترّه کان کاشنی؛ ق۲: ترّه‌کش کاشنی؛ ل۳: ترک آن زیره‌با)؛ متن = ل، س (نیز لی، و، آ) ۲۹ـ(ل۳: تنش) ۳۰ـ(لن: بستاندش) ۳۱ـبنداری (۲۵۶۵ـ۲۵۷۱): فأمرت باحضاره فجاء أستاذ الدار و أدخل خرّاذ فی زی طبیب علی بنت الخاتون. و کانت بها حمی محرقة فعالجها حتی لبست فضفاض العافیة بعد أسبوعین ۳۲ـل۲: خواتون ز؛ (و، لن۲: خاتون ز دینار) ۳۳ـس، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): جامه؛ ک: تازه؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، لن۲)؛ بنداری: فسرّت به الخاتون، و أحضرت له هدایاکثیرة ۳۴ـک، ل۲ (نیز ل۳ـب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۳۵ـک: باشدت نیز؛ (ق۲، آ: باید بنیز) ۳۶ـبنداری: فلم یقبلها و قال: إذا سنحت لی حاجة عرضتها علیک





وُ زان روی بهرام شد تا به مرو        بیاراست لشکر چو پرّ تذرو!
کس آمد به خاقان که از ترک و چین        ممان تا[۱] کس آید[۲] به ایران‌زمین،
که آگاهی ما به خسرو برد[۳]        وُرا زان[۴] سَخُن هدیه‌ی نو برد[۳]!
منادی‌گری کرد[۵] خاقانِ چین[۶]        که بی مُهر ما کس[۷] به ایران‌زمین،
شود تا[۸] میانش کنم به[۹] دو نیم!        به یزدان که نفروشم[۱۰] او[۱۱] را به سیم!
همی‌بود[۱۲] خرّاد برزین دو[۱۳] ماه        همی‌داشت این رازها[۱۴] را نگاه!
به تنگی‌دل اندر، قلون[۱۵] را بخواند        بران[۱۶] نامورپیشگاهش[۱۷] نشاند
بدو گفت روزی که کس در[۱۸] جهان        ندارد[۱۹] دلی در نهان بی‌نهان[۲۰]:
تو نان[۲۱] جو و ارزن و پوستین        فراوان بجستی[۲۲] ز هر در[۲۳] به چین[۲۴]،
کنون خوردنی‌هات نان و بره‌ست[۲۵]        همان پوششت[۲۶] جامه‌های سره‌ست[۲۷]،
چُنان بود یک چند و[۲۸] اکنون چُنین        چه[۲۹] نفرین شنیدی[۳۰] و چه[۳۱] آفرین!

۱ـس (نیز لی): همانا؛ ک: همان تا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل۲: ناکس آید (!)؛ (لن۲: تا شود کس) ۳ـل: برند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـق، س۲ (نیز ل۳): زین؛ (ق۲: وزان بر؛ ب: مرا زان)؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: قال: و سار بهرام الی مرو، و کاتب الخاقان بألا یترک أحدا یعبر جیحون حتی لا ینتهی الخبر بالحال الی برویز ۵ـق: خواست؛ (و، لن۲: منادی بفرمود)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـک: به چین؛ (پ: ز چین) ۷ـ(لی: ما را) ۸ـس: رود تا؛ س۲: شوم تا؛ (لن، لی، ب: به ارّه؛ ل۳: شود من؛ و، لن۲: شود زان)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۹ـق (نیز لن، و، لن۲، آ): بر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل۲ (نیز ق۲، آ): بفروشم؛ در ل، ق، س۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = س، ک (نیز لن، لی ـ لن۲، ب) ۱۱ـس، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): این؛ ل۲ (نیز آ): آن؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، و)؛ بنداری: فأمر الخاقان فنادی منادیه بألا یمکن أحد من عبور جیحون إلا بطابع ختمه؛ ق۲ پس از بیت ۲۵۷۹ افزوده است:

مبادا کسی کو ابی مهر ما        شود سوی ایران ازین شهر ما

۱۲ـس۲: همی خورد ۱۳ـل، ق (نیز ق۲، پ، آ): سه؛ متن = ده دستنویس دیگر (← بنداری) ۱۴ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): اندیشه‌ها؛ ق، ک (نیز ق۲): آن رازها؛ س۲ (نیز لن۲): این اژدها؛ (ل۳: این راهها؛ آ: این آرزوها)؛ متن = ل (نیز پ، و)؛ بنداری: و أقام خرّاذ شهرین فی تلک البلاد ۱۵ـ(لی: فلون؛ ← بنداری) ۱۶ـ(لن، لی، آ، ب: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل (نیز ق۲، پ): جایگاهش؛ ق (نیز لن۲، آ): بارگاهش؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، ب)؛ بنداری: فاختدع شیخا طاعنا فی السنّ یسمی فلوا ۱۸ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): روزی کس اندر؛ ق: آنگه که کس در؛ ک: دیدی کسی در؛ (ق۲: آنکس که اندر؛ و: خرّادکس در؛ آ: آنکس که کس در)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲) ۱۹ـک: که دارد ۲۰ـل: کش نباشد نهان؛ س ـ ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب): در جهان بی‌نهان؛ (ق۲: شاد اندر نهان؛ ل۳: بی‌غمان در نهان؛ پ: زین جهان بی نهان؛ و: بی نهان در نهان)؛ متن = س۲ (نیز لن۲؛ ← و)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

و یا پیش مردم گرامی بود        همان نیز هر جای نامی بود
کجا مرگ او را به از زیستن        بدان گونه در خفتن و کاستن

۲۱ـق: با آن؛ (ق۲: نان از) ۲۲ـل۲: نجستی ۲۳ـل: تو هر در؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): ز هر کس؛ (لن۲: به هر در؛ و: ز هر در بجستی)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۴ـ(پ: به روی زمین) ۲۵ـل۲: تره‌ست؛ س (نیز لی): گوشت بره‌ست؛ ق: نار و بره‌ست؛ (و: جمله بره‌ست؛ آ: بار و بره‌ست؛ ب: خان و بره‌ست)؛ ل: خوردنی‌های نان و بره؛ ک: خوردنی‌ها ز نان و بره‌ست؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـس (نیز لی): پوشنی؛ (ق۲، ب: پوشش از)؛ متن ← ۲۷ـس۲ (نیز لن۲): با مهان یکسره‌ست؛ (آ: جامه‌ها یکسرست)؛ ل: پوشش و جامه‌های سره؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، و)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۸ـل۲ (نیز و، لن۲): <و> ۲۹ـ(ق۲: که) ۳۰ـق: کشیدی ۳۱ـس: بسی؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): و چند؛ (و: چه از)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لی، آ)؛ ل۳ این بیت را ندارد

کنون روزگار تو بر سر[1] گذشت / بسی روز و شب دیدی و کوه و دشت[2]،
یکی کار دارم[3] ترا بیمناک / اگر تخت[4] یابی، اگر[5] تیره‌خاک:
ستانم یکی مُهر خاقانِ چین / ـچُنان رو که اندرنوردی[6] زمین!ـ،
بنزدیک بهرام باید شدن / به مروت فراوان نباید[7] بُدن!،
بپوشی[8] همان[9] پوستین سیاه / یکی کارد بستان[10] و بنورد[11] راه،
نگهدار از آن ماه[12] بهرام‌روز / برو[13] تا درِ مردِ[14] گیتی‌فروز،
وی این[15] روز را شوم دارد به فال / نگه داشته‌ستیم[16] بسیار سال،
نخواهد[17] که انبوه باشد برش / به دیبای چینی[18] بپوشد سرش،
چُنین‌گوی[19]کز دخت[20] خاتون[21] پیام[22] / رسانم[23] بدین[24] مهترِ شادکام،
همان کارد در آستین بَرْهَنه[25] / همی‌دار تا خواندت یک‌تنه[26]،
چو نزدیک چوبینه آیی[27] فراز / چُنین گوی کان[28] دخترِ سرفراز،
مرا گفت: چون راز گویی[29] به گوش / سَخُن‌ها ز بیگانه‌مردم بپوش[30]!
چو گوید: چه رازست[31]، با من بگوی[32]! / تو بشتاب و[33] نزدیک بهرام پوی[34]،
بزن کارد و[35] نافش سراسر بدر / وُ زان پس بجَه، گر[36] بیابی گذر،
هر آنکس که آواز او[37] بشنود[38] / ز پیش سپهبد به آخُر دود[39]،

۱ـک (نیز و): اندر ۲ـس ـس[2] (نیز لن، ق[2]، لی، و ـب): همانا که سال تو هشتاد (ق[2]: هفتاد) گشت؛ متن = ل (نیز پ)؛ ل[3] این بیت را ندارد و در آ پس از بیت ۲۵۸۸ آمده است ۳ـق: دانم ۴ـل[2]: بخت؛ در ل، س، ق۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـس، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، لن[2]، ب): وگر؛ متن = ل، ک (نیز ق[2]، پ، و، آ)؛ ل[3] این بیت را ندارد؛ بنداری: و قال له، بعد أن عاهده علی أن یطیعه فیما یأمره به: إن لی الیک حاجة إن قضیتها لم یخل أمرک من حالتین: إما مُلک أو هُلک ۶ـل: نوردد؛ متن = س ـب ۷ـل، ل[2] (نیز ل[3]، پ، ب): بباید؛ در ق، ک، س[2]، لن، ق[2]، لی، و، لن[2] حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = س (نیز آ) ۸ـل[2]: نپوشی ۹ـ(لن[2]: یکی) ۱۰ـق: برگیر ۱۱ـل: و رو سوی؛ (ق[2]: و بگزین تو؛ ل[3]: و بنمای؛ پ: تو با خود به)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: <از> آن ماه؛ س (نیز ق[2]، آ): <از> آن روز؛ ق (نیز و): ازین ماه؛ (پ: تا روز)؛ متن = ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، لن[2]، ب) ۱۳ـل (نیز ل[3]): بود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـل، س، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، پ، ب): مرو؛ (و: مرز)؛ متن = ق، ک (نیز لن، ق[2]، لن[2]، آ)؛ بنداری: أسلم الیک سکینا فتخفیه، تحت فروة تلبسها، فی کمک، و تسیر الی مرو فتقصد باب بهرام فی یوم بهرام. و هو یوم من الأیام المسترقة ۱۵ـل، ق، ل[2] (نیز پ، آ): آن؛ (لن[2]: <این>)؛ متن = س، ک، س[2] (نیز لن ـل[3]، و، ب) ۱۶ـ(و: داشتست این به) ۱۷ـس (نیز لی): نباید؛ (ل[3]: بخواهد؛ لن[2]: نخواهم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـق، ل[2] (نیز آ): رومی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فإنه یتطیر من هذا الیوم و یتشاءم به ۱۹ـک (نیز ق[2]، لی): گفت ۲۰ـس (نیز لی): گفت ۲۱ـل، ق (نیز و): خاقان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (← بنداری) ۲۲ـ(لی: بنام) ۲۳ـ(و: گزارم) ۲۴ـل: برین؛ متن = س ـب؛ بنداری: ثم تقول: إنی جئت فی رسالة من عند الخاتون ۲۵ـق: دربنه ۲۶ـل، س[2] (نیز لن، پ، و، لن[2]، ب): بدتنه؛ ل[2]: بدبنه؛ متن = س، ق، ک (نیز ق[2]، لی، ل[3]، آ) ۲۷ـ(ق[2]: رفتی) ۲۸ـ(آ: کین) ۲۹ـق، ک، ل[2] (نیز آ): داری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن[2]: نیوش) ۳۱ـ(آ: که پیش آی و) ۳۲ـل: بگو ۳۳ـس، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، و، ب): <و>؛ متن = ل، ک (نیز لی، ل[3]، پ، لن[2]، آ) ۳۴ـس: او پوی پوی؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۵ـس، ق (نیز ق[2]، لی، آ): بدین کارد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـس (نیز لی): گریز ار؛ (آ: برو گر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فانه یحضرک بین یدیه و یسألک أن تؤدی الرسالة الیه. فتقول: أمرت أن أناجیک بها. فاذا قربت منه فاهتک بهذا السکین حجاب قلبه ۳۷ـس[2]: تو ۳۸ـک، س[2]: بشنوند ۳۹ـک، س[2]: دوند؛ (و: شود؛ ب: برد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر





یکی سوی فرش[1] و یکی سوی گنج؛ / نیاید ز[2] کشتن[3] به روی تو[4] رنج!
وُگر خود کشندت، جهاندیده‌یی / همه[5] نیک و بدها پسندیده‌یی،
همانا به تو کس نپردازدی / که با تو بدانگه بدی[6] سازدی،
گر ایدونک[7] یابی ز کشتن رها / جهان را خریدی و دادی بها:
ترا شاه‌پرویز شهری دهد / همان از جهان نیز بهری دهد[8]!
چُنین گفت با مرد دانا قلون / که اکنون نباید[9] مرا[10] رهنمون:
همانا مرا سال بر صد رسید / به بیچارگی چند خواهم کشید[11]!
فدای[12] تو بادا تن و جان من! / به درماندگی بر توی نان[13] من!
چو بشنید خرّاد برزین دوید / از آن خانه[14] تا پیش[15] خاتون رسید[16]،
بدو گفت کامد[17] گه آرزوی[18] / بگویم ترا ای زن نیک‌خوی[18]:
به بند اندرون‌اند کس‌های[19] من / سزد گر گشاده کنی[20] پای من!
یکی مُهر بستان ز خاقان مرا / چُنان دان که[21] بخشیده‌یی جان مرا
بدو گفت خاتون که خفته‌ست مست[22] / مگر[23] گِل نهم بر[24] نگینش به دست
ز[25] خرّاد برزین گِل مُهر[26] خواست / به بالین مست آمد از حجره راست[27]،
گِل اندر زمان بر[28] نگینش نهاد / بیامد بدان[29] مردِ جوینده[30] داد

۱ـ(ل[3]: اسب) ۲ـک: به ۳ـ(آ: ز کشتن نیابد) ۴ـ(و: بروی تو چیزی نیاید)؛ بنداری: و اذا فعلت ذلک اشتغل غلمانه و أصحابه بنهب خزائنه و أمواله فیمکنک أن تنجو ۵ـق، س[2] (نیز آ): همان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـس (نیز لی): هم آنگه بدی؛ ق: بدی‌ها بدین؛ (و: بدان کاخ بر؛ آ: بدی را همی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ(ل[3]، پ: که) ۸ـبنداری: فاذا خلصت فکأنک اشتریت بذلک الدنیا و أدّیت ثمنها (= ۲۶۰۴)، و ذلک أنی آخذ لک من برویز مدینة تکون فیها سلطانا نافذ الأمر عالی القدر. (= ۲۶۰۵) و إن تکن الأخری و قتلت فقد طال مکثک فی الدنیا، و عالجت فیها العسری. فخلاصک منها غنیمة (= ۲۶۰۲) ۹ـل، ک، ل[2] (نیز لی، لن[2]، ب): بباید؛ در س، ق، س[2]، لن، و حرف یکم بی‌نقطه و یا دو حرف نخستین یک نقطه در زیر؛ متن = (ق[2]، ل[3]، پ، آ) ۱۰ـل: یکی؛ (پ: ورا)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لن: خمید؛ و: بر سر کشید)؛ بنداری: فأجابه الشیخ الی ذلک و قال: إنی قد شارفت المائة. و من بلغها فقد بلغ الغایة ۱۲ـ(ق[2]: فدی) ۱۳ـل: به بیچارگی بر جهانبان؛ ق: به بیچارگی در تو درمان؛ ک، س[2] (نیز ل[3]، و): به بیچارگی بر تویی نان؛ (ق[2]: که باشد ز تو جامه و نان؛ پ: به بیچارگی بر تو بر نان؛ آ: به بیچارگی در تویی آن)؛ متن = س، ل[2] (نیز لن، لی، لن[2]، ب)؛ بنداری: و قد جعلت نفسی فداءک فاحکم فیها بما تری ۱۴ـ(و: جای) ۱۵ـ(لن[2]: نزد) ۱۶ـک: کشید؛ لی این بیت را ندارد ۱۷ـک، س[2] (نیز ق[2]): آمد ۱۸ـک، س[2] (نیز پ، لن[2]، ب): آرزو ـخو؛ لی این بیت را ندارد ۱۹ـل (نیز ق[2]، پ): اندراند این دو کس‌های؛ س (نیز لن، لی، ب): اندراند آنچ (لی، ب: آنچه) کس‌های؛ ق: اندراند خویش و کس‌های؛ ل[2]: اندراند رنج کش‌های؛ س[2] (نیز آ): اندر اینک کس‌های (!)؛ (ل[3]: اندراند این کسان‌های (!)؛ لن[2]: اندرستند کس‌های؛ آ: اندراند آنک کس‌های)؛ متن = ک (نیز و) ۲۰ـ(لی: کند)؛ بنداری: قال: فخرج خرّاذ و دخل علی الخاتون، و قال: إن لی جماعة و راء جیحون ۲۱ـس (نیز ب): دانک؛ بنداری: فإن حصّلت لی علامة الملک حتی أنفذ الیهم من أصحابی من یعلمهم بحالی عندکم قلدتنی منة عظیمة ۲۲ـک (نیز آ): که جفت منست؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـ(و: شوم) ۲۴ـل: از؛ متن = س ـب ۲۵ـل: چو؛ متن = س ـب ۲۶ـل: گل و مهره؛ ل[2] (نیز ق[2]، لی): گل مهره؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(لی: خواست) ۲۸ـق (نیز آ): میان؛ (لی: میان بر؛ و: گل مهر چون بر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـل: بران؛ متن = س ـب ۳۰ـ(پ: گوینده)؛ بنداری: فأخذت طینة، و دخلت الی الملک و هو سکران فوضعتها علی خاتمه فانطبعت، و خرجت بها و دفعتها الی خرّاد

برو[۱] آفرین کرد[۲] مرد[۳] دبیر — بیامد سپرد آن بدین[۴] مرد[۵] پیر

## گفتار اندر کشته شدن بهرام چوبین[۶]

قلون بستد آن مُهر و تازان چو پَرو[۷] — بیامد ز شهر کشان تا[۸] به مرو
همی‌بود تا روز بهرام بود[۹] — که بهرام را آن نه پدرام[۱۰] بود[۹]،
به خانه‌اندرون[۱۱] بود با یک رهی — نهاده برش نار و سیب و[۱۲] بهی،
قلون رفت تنها به درگاه[۱۳] اوی[۱۴] — به دربان چُنین گفت کای[۱۵] نامجوی[۱۴]،
من از دخت خاقان[۱۶] فرستاده‌ام — نه جنگی کسی‌ام، نه[۱۷] آزاده‌ام،
یکی راز گفت آن زن پارسا — بدان تا بگویم بدین[۱۸] پادشا،
ز بهر وُرا[۱۹] ازدرِ[۲۰] بستن‌ست — همان نیز بیمار و[۲۱] آبستن‌ست،
گر[۲۲] آگه کنی تا رسانم پیام — بدین[۲۳] تاجورمهترِ نیک‌نام[۲۴]!
بشد پرده‌دار گرامی دوان[۲۵] — چُنین تا درِ خانه‌ی پهلوان،
چُنین گفت کامد یکی بدنشان — فرستاده‌یی[۲۶] پوستینی کشان،
همی‌گوید از دخت خاقان[۲۷] پیام — رسانم بدین مهترِ شادکام[۲۸]!
چُنین[۲۹] گفت بهرام کو را بگوی — که هم زان درِ خانه بنمای روی!

۱ـ ل، ل[۲] (نیز لی، ب): بدو؛ (لن[۲]: بسی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ (و: خواند) ۳ـ ق: گرد ۴ـ ل[۲] (نیز لن، لی ـ و، آ): بدان؛ س (نیز آ): او بدان؛ (لن[۲]: سپردش بدان)؛ ق: بداد آن بران؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]) ۵ـ س[۲] (نیز ق[۲]): ترک؛ بنداری: فأخذها و خرج و دفعها الی الشیخ المذکور، و أمره بالمسیر و انتهاز الفرصة فی الیوم المعلوم ۶ـ ل، س، ق: کشته شدن بهرام چوبین (س: چوبینه بر دست قلون ترک)؛ ق: چوبینه به زخم قلون به شعبدهٔ خرّاد برزین و سخن گفتن بهرام با خواهرش و نامهٔ او به خاقان)؛ ک: کشتن قلون بهرام چوبینه را؛ س[۲]: داستان قلون با بهرام چوبینه؛ ل[۲] سرنویس ندارد؛ متن ← ل ۷ـ ق: مهر همچون تذرو؛ ل[۲]: همچو باران تذرو (!)؛ (ق[۲]: مهر همچون هزبر؛ ل[۳]: مهر او را چو پرو؛ لن[۲]: مهر تازان چو غرو)؛ س (نیز لن، لی، آ، ب): آن و چو پرّ (لن، آ: تازان؛ ب: پرّان) تذرو؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز پ، و) ۸ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): ختن تا؛ ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، و، لن[۲]، آ): کشانی؛ (ل[۳]: ز شهر کشانی بیامد)؛ متن = ل (نیز پ) ۹ـ ل: شد؛ متن = س ـ ب ۱۰ـ س (نیز لی): روز بدرام؛ (ل[۳]، آ: از آن روز بدرام؛ لن[۲]: زان نه پدرام)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ ل ـ ک (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): خانه درون؛ ل[۲] (نیز و): خان اندرون؛ متن = س[۲] ۱۲ـ (ق[۲]، لی، ل[۳]: <و>)؛ س[۲]: سیب و نار و؛ بنداری: فأخذها و سار لابسا فروة سوداء حتی أتی باب بهرام فی ذلک الیوم. و کان من خوفه من شؤمه قد خلا مع غلام له فی دار ۱۳ـ (لی، آ: بنزدیک) ۱۴ـ ل (نیز لی، و): او ـ نامجو؛ ق: در ـ نامور؛ (آ: او ـ نامجوی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ (لن: ای) ۱۶ـ (لن، ق[۲]: خاتون) ۱۷ـ ق: که؛ (ق[۲]، و: سوارم نه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ک: بدان ۱۹ـ ق، س[۲] (نیز آ): ز مهر ورا؛ (ق[۲]: ز مهرش همی؛ ل[۲]: ز بهرام او)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ س (نیز لی، پ): کز در؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ق: از تخمش ۲۲ـ ل: که؛ متن = س ـ ب ۲۳ـ ق (نیز ق[۲]، پ، آ): بدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل (نیز و): نامور مهتر شادکام (= ۲۶۲۷ب)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فلما أتی الباب قال للبوّاب: إنی أُنفذت من حضرة الخاتون الی بهرام برسالة ۲۵ـ س[۲]: جوان؛ (و: روان)؛ ل، ق بیت‌های ۲۶۲۵ـ۲۶۲۷ را ندارند؛ ق بجای آنها افزوده است:

بیامد هم آنگاه دربان بگفت — کجا راز او با خرد بود جفت

۲۶ـ س، ک، ل[۳] (نیز لن، لی، پ، و، ب): فرستاده و؛ متن = (ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ) ۲۷ـ (ق[۲]، لی، ل[۳]: خاتون) ۲۸ـ (و: نیکنام)؛ بنداری: فأعلم بهرام بذلک ۲۹ـ (آ: بدو)





بیامد قلون تا بنزدیک در — ز کافِ درِ خانه بنمود[۱] سر
چو دیدش، یکی پیر بُد سست و زار[۲] — بدو گفت: اگر[۳] نامه داری بیار!
قلون[۴] گفت: شاها پیامست و[۵] بس! — نخواهم که گویم سَخُن پیش کس[۶]!
وُرا[۷] گفت: زود اندرآی و بگوی — به گوشم نهانی، بهانه مجوی!
قلون رفت با کارد در آستی[۸] — ـپدیدار شد[۹] کژّی و کاستی!ـ،
همی‌شد که[۱۰] تا راز گوید به گوش — بزد دشنه[۱۱] وز خانه برشد خروش!
چو بهرام گفت: آه، مَردُم ز راه — برفتند پویان بنزدیک شاه[۱۲]
چُنین گفت کین[۱۳] را بگیرید زود — بپرسید ازو تا[۱۴] که راهش نمود؟
برفتند هر کس که بُد در سرای[۱۵] — مران پیرسر را کشیدند[۱۶] پای
همه[۱۷] کهتران[۱۸] زو برآشوفتند — به سیلی و مشتش همی[۱۹]کوفتند،
همی‌خورد سیلی و نگشاد[۲۰] لب — هم از[۲۱] نیمه‌ی روز تا نیم‌شب،
چُنین تا[۲۲] شکسته شدش دست و پای — فگندندش اندر میان سرای
بنزدیک بهرام بازآمدند — جگرخسته و پُرگداز[۲۳] آمدند!
همی‌رفت خون از تن[۲۴] خسته‌مرد — لبان[۲۵] پُر ز باد و رخان[۲۶] لاژورد[۲۷]!
بیامد هم اندر زمان خواهرش — همه موی برکند پاک از[۲۸] سرش،

۱ـ ل: بکاف در خانه بنهاد؛ س (نیز لی): ز درگاه آن خانه بنمود؛ (ق[۲]: ز کاخ در خانه بنمود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ (ب: خوار)؛ ل[۲]: سست وار؛ س[۲]: پیر سست و نزار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـ ل، س، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، آ): گر؛ ق: بگفتش که گر؛ متن = ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]، ب) ۴ـ ق، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): بدو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ (پ: <و>) ۶ـ (ق[۲]: پیش و پس) ۷ـ ق (نیز پ، و): بدو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل[۲]، س[۲] (نیز لی): آستین (!) ۹ـ (ل[۳]: پدید آمد آن)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری: و لما سمع باسم الخاتون خرج الی باب الدار فدنا منه الشیخ لیؤدّی الرسالة و یناجیه بها فضربه بالسکین فی جوفه ۱۰ـ ل (نیز پ، لن[۲]): همی‌رفت؛ (و: دوان رفت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ (و: کارد) ۱۲ـ (ل[۳]: بنزدیک رفتند بر راه آه) ۱۳ـ ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ): کو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ ل: زو تا؛ ق: تا خود؛ (آ: از آن تا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فأَنّ أَنَّة و قال: آه قد هلکت. خذوا هذا الرجل و استنطقوه حتی یخبرکم بالذی أمره بهذا الفعل ۱۵ـ (آ: رهنمای) ۱۶ـ ل، ق: شکستند؛ س (نیز لی، آ): پیر را سر شکستند و؛ ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، ب): پیرتن راکشیدند؛ ل[۲]: پیرتن را شکستند؛ متن = (ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۱۷ـ ل: همی؛ متن = س ـ ب ۱۸ـ (ق[۲]، پ، و: مهتران)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ ل: بسی؛ (لن[۲]: فرو)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ ک، ل[۲]: بگشاد؛ در ل، س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ک: همین؛ (پ: از آن) ۲۲ـ ل[۲]: پا؛ بنداری: فأخذوه و أحدقوا به یضربونه و یستخبرونه عن الذی أشار علیه بذلک فلا یزیدهم الشیخ الطالح إلا سکوتا. و لم یزالوا یضربونه کذلک الی نصف اللیل حتی أثخنوه بالضرب، و کسروا یدیه و رجلیه، و ترکوه مرمیا فی صحن الدار ۲۳ـ ق: دل‌گداز؛ (لن[۲]، آ: با گداز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ق، س[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]، آ): بر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ (و، لن[۲]: زبان) ۲۶ـ ق: رخان پر ز خون و لبان ۲۷ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲])؛ بنداری: و عادوا نحو بهرام و هو غریق فی الدم مضرج به من الرأس الی القدم؛ س[۲] پس از بیت ۲۶۴۲ افزوده است:

چو آگاه شد خواهر از کار او — وزان خستگی و دل زار او

۲۸ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): همه (ب: همان) پاک برکند موی از (پ، آ، ب: موی؛ ل[۲]: برکنده موی)؛ متن = ل

نهاد آن سر[1] خسته را در[2] کنار　　همی‌کرد با خویشتن کارزار[3]،
همی‌گفت: زار ای[4] سُوار دلیر　　کرو[5] بیشه بگذاشتی نرّه‌شیر!
که برد این[6] ستون[7] جهان را[8] ز جای[9]　　بر اندیشه‌ی بَد که بُد رهنمای[10]!
الا ای[11] سُوارِ سپهبدتنا!　　جهانگیر و[12] ناباک[13] شیراوزنا[14]!
نه خسروپرستی[15]، نه یزدان‌پرست[16]　　تنِ پیلوارِ سپهبد[17] که خست[18]!
الا ای[19] برآورده‌کوه بلند　　ز دریای[20] خوشاب[21] بیخت که کند[22]!
که کند این[23] چنین سبز[24] سروسهی!　　که افگند خوار این کلاه مِهی!
که آگند[25] ناباک[26] دریا به خاک!　　که افگند کوه[27] روان در[28] مَغاک!
غریبیم و[29] تنها و بی‌دوستدار[30]　　به شهر کسان‌در بماندیم[31] خوار!
همی‌گفتم[32]: ای مهتر[33] انجمن　　که شاخ[34] وفا را ز بُن برمکن[35]!
که از تخم ساسان اگر دختری　　بماند[36]، به سر برنهد[37] افسری،
[همه شهر ایرانش فرمان برند!　　از آن تخمه هرگز به دل نگذرند[38]!]

۱ـ(لی: تن)　۲ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ): بر؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، ب)　۳ـ(لی: کرد زار)　۴ـس۲ (نیز و): این　۵ـک (نیز لی، ل۳): ز تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر　۶ـ(لن: آن)　۷ـ(لن۲: سوار)　۸ـس (نیز لی): بزرگی؛ ق: سپه را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر　۹ـل: جا　۱۰ـل: رهنما؛ س ـ س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): برین (ق، لی، و، آ: بدین؛ لن۲: بدان) بد (پ، ب: بر) که بُد شاه (ق، ب: بسته؛ ک، س۲، لن، پ، و، آ: پشه؛ لن۲: بیشه) را رهنمای؛ (ق۲: که افکند پیل ژیان را ز پای؛ ل۳: به اندیشهٔ بد که شد رهنمای)؛ متن = ل　۱۱ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ، ب): یا؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ)　۱۲ـک: جهاندار و؛ (پ، و: جهانگیر؛ آ: جهان بین و)؛ متن = ده دستنویس دیگر　۱۳ـس، ک (نیز ق۲، پ): ناباک و؛ ق (نیز و): بی باک؛ ل۲ (نیز ل۳): ناپاک؛ (لی: دلدار و؛ آ: بی باک و؛ ب: ناپاک و)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن)　۱۴ـق: رویین‌تنا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (اوزن در همهٔ دستنویسها جز لی با حرف ژ)؛ لن۲ این بیت را ندارد　۱۵ـ(لن۲: پرست و)؛ متن ← ۱۶ـل: پرست و نه ایزدپرست؛ متن = سیزده دستنویس دیگر　۱۷ـ(آ: تن پهلوان جهان را)　۱۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): بخست؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، آ)؛ ق این بیت را ندارد　۱۹ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): یا؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ)　۲۰ـل۲: دریاب　۲۱ـق (نیز آ): جوشان ز؛ (ل۳: جوشنده)　۲۲ـ(ب: جوشان که بیخت بکند)؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ در آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ در و، لن۲ بیت‌های ۲۶۴۹ و ۲۶۵۰ پس از بیت ۲۶۵۱ آمده‌اند　۲۳ـق: آن　۲۴ـ(ل۳: زاد؛ و: که برکند ناگاه)؛ ق۲ این بیت را ندارد　۲۵ـل، ق: افکند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر　۲۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): ناگاه؛ ق (نیز آ): بی باک؛ (پ: این ژرف)؛ متن = ل　۲۷ـس: رود؛ متن = چهارده دستنویس دیگر　۲۸ـ(ب: بر)　۲۹ـس (نیز لی، ب): <و>؛ متن = دوازده دستنویس دیگر　۳۰ـس (نیز لن، لی، و، ب): دست یار؛ ل۲: دست و یار؛ (ق۲، آ: دست‌وار؛ ل۳: خواستار)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز پ، لن۲)　۳۱ـ(ل۳: نماندیم)؛ بنداری (۲۶۵۲ـ۲۶۴۳): و حضرت أخته و وضعت رأسه فی حجرها تذری دمعها، و تنتف شعرها، و تلطم خدها، و تندبه و تقول: لهفی علیک أیها الضرغام! لهفی علیک أیها الفارس المقدام! من ذا الذی زعزع طودک الشامخ؟ و من هذ رکنک الباذخ؟؛ ک پس از بیت ۲۶۵۲ افزوده است:

به سوی برادر کند روی خود　　گشاده در آن انجمن موی خود

۳۲ـک: بگفتمت؛ (لن۲: همی‌گفت)　۳۳ـل: خسرو؛ متن = س ـ ب　۳۴ـ(و: درخت)　۳۵ـل، س۲ (نیز لن۲): تو از بن مکن؛ ق: ز دنیا بکن؛ ل۲: ز بینها (؟) مکن؛ (ل۳: ز بستان مکن؛ آ: ز دنیی مکن؛ ب: ... (؟) مکن؛ پ: وفاداری از بن مکن)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، و)　۳۶ـل: نماند؛ متن = س ـ ب　۳۷ـ(و: نهد او به سر)　۳۸ـق: در آن تخمه هرگز به بد نگرند؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، و، آ)؛ س، ک، س۲، لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب این بیت را ندارند و در ترجمهٔ بنداری هم نیست: کم نصحتک و قلت: لا تحم حول الجفاء، و لا تقلع دوحة الوفاء فإن الساسانیة لو لم یبق منهم سوی بنت واحدة کانت هی المعتصبة بالتاج المتسنمة سریر العاج؛ ل۳ بجای بیت ۲۶۵۵ افزوده است:

نماند که پور گشسب سوار　　کند خویشتن را یکی شهریار





سپهدار نشنید[1] پند مرا!　　سَخُن گفتنِ سودمندِ مرا!
برین کرده‌ها بر پشیمان بری[2]!　　گنهکار جان پیش یزدان بری[3]!
بد آمد بدین[4] خاندان بزرگ　　همه میش گشتیم و[5] دشمن چو گرگ!

چو آن خسته بشنید گفتار اوی[6]　　بدید آن دل و[7] رای هشیار اوی[6]،
به ناخن[8] رخان خسته و کنده[9] موی　　پر از خون دل و دیده، پر آب[10] روی،
به زاری و مُستی[11] زبان[12] برگشاد　　چُنین گفت کای[13] خواهر پاکزاد[14]،
ز پندت نبُد هیچ مانیده[15] چیز　　ولیکن مرا خود پُر آمد[16] قفیز!
همی پند بر من[17] نبُد[18] کارگر　　ز هر گونه چون دیو بُد[19] راهبر!
نبُد خسروی برتر از جمّشید　　کزو بود گیتی به بیم و امید[20]،
کجا شد[21] به گفتار[22] دیوان ز راه　　جهان کرد[23] بر خویشتن بر سیاه[24]،
همان نیز بیدار[25] کاوس‌کی　　جهاندارِ[26] نیک‌اختر و[27] نیک‌پی،
تبه شد به گفتار دیو پلید　　شنیدی بدی‌ها که او را[28] رسید[29]،
همان[30] بآسمان شد که[31] گردان‌سپهر　　ببیند[32]، پراگندن ماه و مهر،
مرا[33] نیز هم دیو بیراه کرد　　بَد آن بُد که بیراه ناگاه[34] کرد!
پشیمانم از هرچ[35] کردم ز بد!　　کنون گر ببخشد، ز[36] یزدان سزد!
نبشته[37] برین[38] گونه بُد بر سرم!　　غمِ[39] کرده‌های کهن چون خورم!

۱ـل۲: بشنید (!)　۲ـل: بدی؛ س۲: کردهای پشیمان بری؛ ک: تو زین کردهایت پشیمان‌تری؛ (ق۲: کزین کردها هم پشیمان شوی؛ لی، و: بدین کردها بر پشیمان شوی (و: شدی))؛ متن = س (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب)　۳ـل: بدی؛ (لی: شوی؛ و: شدی)؛ س۲: چون پیش یزدان بری؛ (ق۲: جانت به یزدان شوی؛ ل۳: گنهکار یزدان جان چون بری!)؛ متن = س، ک (نیز لن، پ، لن۲، ب)؛ ق، ل۲، آ این بیت را ندارند　۴ـ(ل۳، و، لن۲: برین)　۵ـ(لن۲: <و>)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: لکنک لم تسمع مقالاتی النافعة، و لم تکن مواعظی فیک ناجعة　۶ـل ـ ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، پ)　۷ـل۲: پدید آمدن آن　۸ـل۲: ناخان (!)　۹ـس۲ (نیز ق۲، و): کنده و خسته؛ (ل۳: کنده و کنده)؛ متن = ده دستنویس دیگر　۱۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ و، ب): خاک؛ (لن: خاک و)؛ متن = ل، ق (نیز آ)؛ لن۲ این بیت را ندارد　۱۱ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ ب): سستی؛ متن = ل۲　۱۲ـ(لن: زفان)　۱۳ـل۲ (نیز لن): ای　۱۴ـل، س۲: پاک و راد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر　۱۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): مانند (در برخی حرف چهارم بی‌نقطه)؛ ل: ز پند تو کمّی نبد هیچ؛ متن = چهارده دستنویس دیگر با تصحیح مانند به مانیده　۱۶ـل ـ ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): برآمد؛ (ق۲: سرآمد)؛ متن = س۲ (نیز ل۳، پ، و)　۱۷ـس (نیز لی) نوگر؛ (ب: من گر)؛ متن = ده دستنویس دیگر　۱۸ـ(و: نشد)　۱۹ـ(پ: شد؛ ل۳: بی دیده بد)؛ ق، آ بیت‌های ۲۶۶۳ـ۲۶۷۰ را ندارند　۲۰ـلن۲ بیت‌های ۲۶۶۴ـ۲۶۶۹ را ندارد　۲۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ و، ب): بگشت او؛ متن = ل　۲۲ـ(ق۲: ز فرمان؛ لی: ز گفتار)　۲۳ـس۲: گشت　۲۴ـس (نیز ل۳): تباه؛ (و: شد آن پادشاهی برو بر سیاه)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب)　۲۵ـ(و: بیداد)　۲۶ـک (نیز پ): جهاندار و　۲۷ـس، ل۲ (نیز ق۲ ـ و، ب): <و>؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن)　۲۸ـ(و: بروی)　۲۹ـ(لی، ب: سزید)　۳۰ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ و، ب): همی؛ متن = ل، ل۲　۳۱ـک: ز؛ (و: خواست تا چرخ)　۳۲ـ(ب: نبیند)　۳۳ـ(ق۲: ورا)　۳۴ـ(و: که بیگاه آگاه)؛ ل (نیز ق۲، پ): ز خوبی همان (ق۲، ب: همه) دست کوتاه؛ س (نیز لی): بدانگه که بیراه (لی: بیراه و) ناگاه؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، ب)　۳۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ لن۲، ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن)　۳۶ـس۲: بپوشد ز؛ (ق۲: ببخشید)　۳۷ـل، ق (نیز ل۳، و، لن۲): نوشته؛ متن = ده دستنویس دیگر　۳۸ـک (نیز لی، و): بدین؛ (پ: بران؛ لن۲: چنین)　۳۹ـل۲: غم از

ز تارک کنون آب برتر گذشت! / غم و شادمانی همه باد گشت[1]!
نبشته[2] چُنین بود و[3] بود آنچ[4] بود! / نبشته[5] نه کاهد[6]، نه هرگز[7] فزود!
همان[8] پند تو یادگار منست! / سَخُن‌های تو گوشوار منست!
سرآمد کنون کار بیداد و داد! / سَخُن‌های بی‌بر[9] مکن نیز[10] یاد!
شما[11] روی‌ها[12] سوی یزدان کنید! / همه پشت با[13] بختِ خندان کنید!
ز بدها[14] جهاندارتان یار[15] بس! / مگویید از[16] اندوه و شادی به کس!
نبودم به[17] گیتی جزین نیز بهر / سرآمد کنون، رفتنی‌ام ز دهر!
یلان‌سینه را گفت یکسر سپاه / سپردم ترا، بختِ بیدار خواه[18]!
نگه کن بدین خواهر[19] نیک‌زن[20] / ز گیتی[21] بس او مر[22] ترا رای‌زن!
مباشید یک تن ز دیگر[23] جدا! / جدایی مبادا[24] میان شما!
برین[25] بومِ دشمن ممانید دیر / که من رفتم و گشتم از گاه[26] سیر!
همه یکسره پیش خسرو شوید! / بگویید و گفتار او بشنوید!
گر آمرزش آید[27] شما را ز شاه[28] / جز او را مخوانید خورشید و[29] ماه!

۱ـ و پس از این بیت و لن۲ پس از بیت ۲۶۷۳ افزوده‌اند:

امیدم به یزدان پروردگار / که بر من ببخشد به روز شمار

۲ـ ل، ق (نیز ل۳، و، لن۲): نوشته؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ ل (نیز لن۲): <و>؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ ک، ل۲ (نیز لی ـ لن۲، ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، پ): نوشته؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): ز بدها؛ ک: ز رفته؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل) ۶ـ (آ: نه بدها بکاهد) ۷ـ س، ق، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ): نه خواهد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۸ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): همه؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۹ـ ک: بی مر؛ ل (نیز پ، آ): سخن‌هات بر من؛ ق (نیز ل۳): سخنها بر من؛ (ق۲: سخن‌ها تو بر من)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، ب) ۱۰ـ ل۲: هیچ؛ لن۲ این بیت را ندارد و در ل۳ پس از بیت ۲۶۷۸ آمده است ۱۱ـ (لن۲: همه) ۱۲ـ ل: روی را؛ متن = س ـ ب ۱۳ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): بر؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۱۴ـ (و: ز هر بد) ۱۵ـ ک (نیز ل۳): یار و ۱۶ـ ل، ک (نیز ق۲، لی): ز؛ ق (نیز لن۲، آ): <از>؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب) ۱۷ـ س، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، ب): ز؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۶۵۹ـ۲۶۷۸): فقال: أیها الأخت الطاهرة! إن الذی تحذرین قد وقع، فأقلی الجزع. و اعلمی أن هذا کان مکتوبا علّی فی الأزل فأیة فائدة الآن فی هذا اللوم و العذَل؟ إن الشیطان أضلنی کما أضل جمشیذ و کیکاوس من قبل، و هیهات أن تعود علی أفواقها النبل. فکفَی هذا المقال فقد حان لی حین الارتحال ۱۸ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): تخت شاهی و گاه؛ ک (نیز آ): تخت و تاج (آ: گنج) و کلاه؛ س۲ (نیز و، لن۲): تاج و تخت و کلاه؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ)؛ بنداری: و قال لیلان: إنی قد سلمت الیک هذه العساکر فتولهم ۱۹ـ ق: خواهرم ۲۰ـ ل: پاک‌تن؛ ل۲: نیک‌فن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـ ق (نیز آ): به گیتی؛ (ق۲: ز نیکی) ۲۲ـ (ب: بس آمد)؛ بنداری: و علیک بملازمة هذه الأخت الطاهرة؛ ک پس از بیت ۲۶۸۰ افزوده است:

دلم بی‌گمانست زین شیرزن / که بر وی ز دشمن نیاید شکن

۲۳ـ (و: ازیشان) ۲۴ـ (و: مبادا جدایی)؛ بنداری: فلا یفارقن أحدکما صاحبه ۲۵ـ ق (نیز لی، و): بدین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل: که رفتیم و گشتیم از گاه؛ س (نیز لی): که من مانده گشتم ازین گاه؛ ق: که ماندم کنون گشتم از کار؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): که من ماندم و گشتم از گاه (س۲، لن۲، آ: کار)؛ متن = (ق۲، پ؛ ← ل) ۲۷ـ س (نیز لن۲): آمد؟ آید؟؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـ (لن، ق۲، ب: راه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ ک: خرشید و؛ س۲: برگاه؛ بنداری: و لا تمکثوا فی هذه الأرض و توجهوا نحو برویز، و استأمنوا الیه





مرا دخمه در شهر ایران کنید! / به ری کاخ[1] بهرام ویران کنید!
بسی رنج دیدم ز[2] خاقان چین / ندیدم که یک روز کرد آفرین!
نه این[3] بود از آن[4] رنج پاداش من / که دیوی فرستد[5] به پرخاش من!
ولیکن همانا که او زین[6] سَخُن / اگر بشنود، سر نداند ز بُن!
نبود این جز از[7] کار ایرانیان / همان[8] دیو بُد رهنمون در میان!
بفرمود پس تا[9] بیامد[10] دبیر / نبیسد یکی[11] نامه‌یی ناگزیر[12]،
بگوید به خاقان که بهرام رفت / به زاری و خواری[13] و بی‌کام[14] رفت،
تو این[15] ماندگان را ز من یاد دار[16] / ز رنج و بد دشمن آزاد دار[17]،
که من با تو هرگز نکردم بدی / همه[18] راستی جستم و بخردی!
بسی پندها خواند بر خواهرش / به بر درگرفت آن گرامی‌سرش[19]،
دهان[20] بر بناگوش خواهر نهاد / دو چشمش پر از خون شد و جان بداد!
برو[21] هر کسی[22] زار بگریستند / به درد دل اندر همی‌زیستند!
همی خون[23] خروشید خواهر[24] ز درد / سَخُن‌های او یک‌به‌یک[25] یاد کرد!
ز تیمار او شد[26] دلش به[27] دو نیم / یکی تنگ‌تابوت کردش ز سیم[28]،
به دیبا بیاراست جنگی‌تنش / قَصَب کرد در[29] زیر پیراهنش،
همی‌ریخت کافور گرد اندرش / برین گونه‌بر تا[30] نهان شد سرش[31]!

۱ـ (ق۲: در کاخ؛ لی: مرین کاخ؛ ل۳: برین کار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ (آ: به) ۳ـ (و: همین) ۴ـ ل: زان؛ ل۲: ازین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ ق: فرستی ۶ـ ل (نیز لن، و): این؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س۲ این بیت را ندارد ۷ـ (پ: بجز) ۸ـ ل: همی؛ متن = س ـ ب؛ بنداری (۲۶۸۵ـ۲۶۸۹): علی أنی ما أشک أن هذا الذی جری علیّ من غوائل الایرانیین و مکائدهم (= ۲۶۸۹) ۹ـ ل۲ (نیز ق۲، آ): تا پس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ (لن: بیامد پس آنگاه پیشش) ۱۱ـ ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ): نویسد یکی؛ ل۲: بیستند یک؛ (لن: نبشت این یکی)؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، ب) ۱۲ـ ل، ق (نیز آ): بر حریر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ ک (نیز و): به خواری و زاری ۱۴ـ ق: بناکام؛ (ق۲: و ناکام) ۱۵ـ (ل۳: مر) ۱۶ـ س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): مرا شاد دار؛ (ق۲، پ: یادگار)؛ متن = ل ۱۷ـ (ق۲: بدار و همی‌باش آموزگار) ۱۸ـ ل: همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ و این بیت را ندارد ۱۹ـ (لی: برش)؛ و این بیت را ندارد ۲۰ـ ل (نیز ق۲): دهن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۶۹۰ـ۲۶۹۵): ثم أوصی الی أخته وصایا کثیرة ثم وضع خدّه علی خدّها و قضی نحبه (= ۲۶۹۴ـ۲۶۹۵) ۲۱ـ (لی: بدو) ۲۲ـ (ق۲: برو بر همه)؛ ل۳ پس از بیت ۲۶۹۶ بیت ۲۵۱۱ را، و پس از بیت ۲۶۹۸ بیت ۲۵۱۴ را به همان گونه دوباره آورده است ۲۳ـ (ل۳: بر) ۲۴ـ س (نیز لی): هر کس؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـ ق: سربسر؛ (پ: سخنهاش یک یک همی؛ آ: سراسر سخنهای او)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ س۲ (نیز لن، و، لن۲): بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ ق (نیز لن، و، لن۲، آ): بر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ س۲: بران تنگ تابوت کردش نشیم؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۹ـ ل: بر؛ س ـ س۲ (نیز لن، لی، آ، ب): بود در؛ (و: بست در؛ لن۲: بسته در)؛ متن = (ق۲، ل۳، پ)؛ بنداری (۲۶۹۶ـ۲۶۹۹): فعملوا له تابوتا مرکبا من ألواح الفضة، و بطنوه بالقصب و الحریر (= ۲۶۹۸ـ۲۶۹۹) ۳۰ـ ل: بدین گونه بد تا؛ (ق۲: بدین گونه تا هم؛ لی: بدین گونه بر تا)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ (لی: نهاده سرش؛ و: برین گونه تا برگذشت از سرش؛ لن۲: برین گونه تا شد نهان پیکرش)؛ بنداری: و أفرغوا علیه الکافور حتی غمره (و سپس افزوده است): قلت: و قال غیر صاحب الکتاب أن خرّاد خدع الخاتون بجوهر نفیس دفعه الیها فدست الی بهرام من قتله، کما ذکر

چُنین‌ست کار[۱] سرای سپنج  چو دانی که ایدر نمانی، مرنج!

چو بشنید خاقان که بهرام را  چه آمد به روی از پی نام[۲] را،
همان[۳] نامه نزدیک خاقان[۴] رسید  فرستاده گفت و[۵] سپهبد شنید[۶]،
از آن آگهی شد دلش پر ز درد  دو دیده پر از خون و رخ[۷] لاژورد[۸]،
از آن کار او در شگفتی بماند  جهاندیدگان را همه پیش خواند[۹]،
بگفت آنک[۱۰] بهرام یل را رسید  شد از درد گریان کسی کان[۱۱] شنید،
همه چین برو[۱۲] زار و گریان شدند  ابی[۱۳] آتشِ تیز[۱۴] بریان شدند!
یکایک همه کار او بازجست[۱۵]  بدان تا گنه بر که گردد درست[۱۶]:
قلون را به توران دو فرزند بود  ز هر گونه‌یی خویش و پیوند بود،
چو دانسته شد، آتشی برفروخت  سرای و همه برزن او بسوخت،
[دو فرزند او[۱۷] را بر[۱۸] آتش نهاد  همه چیز او را[۱۹] به تاراج داد!]
وُ زان[۲۰] پس چو[۲۱] نوبت به خاتون رسید  ز پرده به گیسوش[۲۲] بیرون کشید،
به ایوان کشید آن[۲۳] همه گنج اوی[۲۴]  نکرد ایچ یاد از بُنه[۲۵] رنج اوی[۲۴]!

۱ـق: رسم؛ (آ: و رسم)؛ ق[۲] پس از این بیت، دو بیت و س، لی تنها بیت یکم را افزوده‌اند:
مخور انده و باده خور روز و شب  دلت پر ز رامش (لی: دانش)، پر از خنده (ق[۲]: به شادی گشاده همیشه دو) لب
دمی را که سرمایهٔ زندگیست  به تلخی سپردن نه فرزانگیست
۲ـک: کام؛ س در اینجا سرنویس دارد: خبر یافتن خاقان از کشته شدن بهرام ۳ـل: چو آن؛ متن =س ـ ب ۴ـق: خاتون؛ (ق[۲]: نامهٔ او به خاقان) ۵ـ(ب: <و>) ۶ـل، ق (نیز آ): شد از درد گریان هر آن کان شنید (ق، آ: چو نامه بدید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ(لن[۲]: لب) ۸ـس، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲])؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: قال: و لما انتهی الخبر الی الخاقان بذلک تفجرت محاجره بینا بیع الدماء، و تحطمت أضالعه بتمطی الزفرة الصعداء، و أظلم فی عینه النهار الشامس حتی کأنما کرّت علیه الحنادس ۹ـق، آ این بیت را ندارند ۱۰ـک (نیز لی، ل[۳]): آنچه؛ ل[۲] (نیز پ، و، لن[۲]): آنکه؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ب) ۱۱ـ(پ، ب: کو)؛ ل: بشد زار و گریان هر آن کو؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فاستحضر أرکان دولته و أعیان حضرته، و فاوضهم فیما جری علی بهرام ۱۲ـ(لی: بدو؛ ل[۳]: ازو) ۱۳ـ(و: بران) ۱۴ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، آ، ب): از درد؛ (پ: از بیم)؛ متن = ل (نیز لن[۲])؛ ق[۲] این بیت را ندارد و در ل[۲] لت‌های آن پس و پیش شده‌اند ۱۵ـل: او را بساخت (؟)؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۶ـل: نگه کرد کین بد بریشان که تاخت (؟)؛ س، ق، ل[۲] (نیز لن ـ پ، آ، ب): بدان (پ: همی) جست تا (ق[۲]: تا همی؛ ل[۳]: در که تا) بر که گردد (ق، آ: آید) درست؛ متن = ک، س[۲] (نیز و، لن[۲])؛ بنداری: و لم یزالوا یبحثون و ینقبون حتی وقفوا علی الأمر ۱۷ـ(ق[۲]: وی) ۱۸ـل[۲]، س[۲] (نیز لی): به ۱۹ـک، س[۲] (نیز لن[۲]، ب): ایشان؛ ل[۲]: جانشان را؛ متن = س (نیز لن ـ ل[۳]، و)؛ ل، ق، پ، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فأحضر ابنین لذلک الشیخ فأحرقهما ۲۰ـل (نیز ق[۲]، ب): از آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـق، س[۲] (نیز لن[۲]، آ): که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ق[۲]، لن[۲]، آ: به یکسوش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـق: به تاراج داد آن؛ (ق[۲]: کشیدند از ایوان)؛ متن = سیزده دیگر ۲۴ـل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]) ۲۵ـل: از در؛ (پ: از بنه یاد از؛ و: از بنه یاد از آن؛ لن[۲]: بکرد از بنه یاد از آن)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أمر فجرّت الخاتون بقرونها، و انتهبت خزائنها و دورها





فرستاد هر سو هیونان مست  نیامدش خرّاد برزین به دست[۱]!
همه[۲] هرچ[۳] در چین وُرا بنده بود  بپوشیدشان جامه‌های کبود!
به یک چند با سوگ بهرام بود  که خاقان از آن[۴] کار بدنام[۵] بود!

## گفتار اندر خبر یافتن خسرو از مرگ بهرام چوبین[۶]

چو خرّاد برزین به خسرو رسید  بگفت آن کجا کرد و دید[۷] و شنید
دل شاه‌پرویز از آن[۸] شاد گشت[۹]  کزان بدگهر[۱۰] دشمن[۱۱] آزاد گشت[۹]
به درویش بخشید چندی[۱۲] درم  ز پوشیدنی‌ها و از[۱۳] بیش و کم
به هر پادشاهی و خودکامه‌یی  نبشتند[۱۴] بر پهلوی نامه‌یی،
که دادار[۱۵] دارنده[۱۶] یزدان چه کرد  ز دشمن چگونه برآورد گرد!
به قیصر یکی نامه بنبشت[۱۷] شاه  چُنان‌چون بود درخورِ پیشگاه
به یک[۱۸] هفته مجلس بیاراستند  به هر برزنی رود و می[۱۹] خواستند
به آتشکده هم[۲۰] فرستاد چیز  بران[۲۱] موبدان[۲۲] خلعت افگند نیز
به خرّاد برزین چُنین گفت شاه  که زیبد ترا گر دهم[۲۳] تخت و گاه
دهانش[۲۴] پر از گوهر شاهوار  بیاگند[۲۵] و دینار چون[۲۶] صدهزار[۲۷]،
همی‌ریخت گنجور[۲۸] در پای اوی[۲۹]  برین[۳۰] گونه تا تنگ[۳۱] شد جای اوی[۲۹]!
بدو[۳۲] گفت: هر کس که پیچد ز راه[۳۳]  شود روزِ روشن برو بر[۳۴] سیاه،

۱ـبنداری: و فرّق جماعة فی طلب خرّاد، و کان قد هرب، فما عثروا علیه ۲ـس[۲]: همان ۳ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): هر چه؛ (پ: هر که)؛ متن = ل؛ ق، آ این بیت را ندارند ۴ـ(ل[۳]: بدان) ۵ـس، ل[۲] (نیز لی، لن[۲]، ب): بدرام؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، و)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم قعد فی عزاء بهرام، و أمر جمیع ممالیکه و أصحابه فلبسوا ثیاب السواد، و تسلّبوا علی ذلک البهلوان الجواد ۶ـل: خبر یافتن خسرو از مرگ بهرام چوبین؛ س: خبر یافتن خسرو از کشته شدن بهرام چوبینه؛ ق ـ س[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۷ـک (نیز پ): گفت؛ (آ: دید و کرد) ۸ـ(ل[۳]: ازو) ۹ـل: شد؛ متن = س ـ ب ۱۰ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): پرهنر؛ ک: بدهنر؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۱۱ـ(ق[۲]: بنده) ۱۲ـق: گنج و؛ ک (نیز ل[۳]، آ): گنجی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـق: ز ۱۴ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): نوشتند؛ متن = ک (نیز لن، ق[۲]، پ، آ)؛ ل[۲] این بیت را ندارد ۱۵ـل (نیز ق[۲]، پ): دارای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل[۳]: دارنده دارای)؛ ل[۲] این بیت را ندارد ۱۷ـل ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): بنوشت؛ متن = (پ) ۱۸ـ(ق[۲]: یکی) ۱۹ـق (نیز آ): رودزن؛ ل[۲] این بیت را ندارد ۲۰ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، ب): ها؛ (ق[۲]، آ: در)؛ متن = ل (نیز پ، و، لن[۲]) ۲۱ـق، ک (نیز لی): بدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـس، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): نامور؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ ـ آ)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۲۳ـس (نیز لی): تخت و هم؛ س[۲] (نیز و، لن[۲]): ساختن؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:
به گنجور فرمود شاه جهان  که در آورد در میان مهان
۲۴ـس (نیز لی): یکی جام؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـس، ق (نیز لی، پ): بیاورد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـک: زر ۲۷ـس[۲] (نیز ل[۳]، و): سی هزار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـل: هرگونه؛ متن = س ـ ب ۲۹ـل ـ س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ، ب): او؛ متن = (لن، پ، لن[۲]) ۳۰ـس (نیز لی): به هر؛ ق، ک: بدین؛ ل[۲]: بران؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ(آ: گنج) ۳۲ـ(و: همی) ۳۳ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۲]، و، لن[۲]، ب): شاه؛ (لی: داد)؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ، آ) ۳۴ـل[۲]: پر

چو بهرام باشد به دشت[1] نبرد ‌‌ کزو پیرترکس[2] برآورد[3] گرد!
همه مهتران[4] خواندند آفرین ‌‌ که بی تو مبیناد کهتر[5] زمین!
چو بهرام باد آنک[6] با مهر تو ‌‌ نخواهد که رخشان[7] بود[8] چهر تو!

وُزان[9] پس چو خاقان بپرداخت[10] دل ‌‌ ز خون شد همه کشور[11] چین چو گل،
چُنین گفت یک روز کز مرد سست ‌‌ نیاید[12] مگر کار ناتندرست!
بدان نامداری که بهرام بود ‌‌ مرا زو همه رامش[13] و کام بود،
کنون من[14] ز کس‌های[15] آن نامدار ‌‌ چرا بازماندم چُنین سست و خوار!
نکوهش کند[16] هرک[17] این بشنود ‌‌ ازین[18] پس به سوگند من[19] نگرود!
نخوردم غم خردفرزند اوی[20] ‌‌ نه اندیشه‌ی[21] خویش و[22] پیوند اوی[20]!
چو با ما[23] به فرزند پیوسته بود[24] ‌‌ به مهر و خرد جان و دل[25] بسته[26] بود[24]!
بفرمود تا شد برادرش پیش ‌‌ سَخُن گفت با او از[27] اندازه بیش،
[بدو گفت: از ایدر برو[28] تا به مرو ‌‌ برانسان[29] که در باغ پرّد تذرو،]
تو[30] کس‌های[31] بهرام یل را ببین ‌‌ فراوان بریشان[32] بخوان[33] آفرین،
بگوی[34] آنک[35] من خود[36] جگرخسته‌ام ‌‌ بدین[37] سوگ تا زنده‌ام بسته‌ام،

۱ـ ق، س۲ (نیز لن۲، آ): روز؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): یل باشد اندر؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۲ـ ل (نیز ق۲): ترک پیرش؛ ق (نیز پ، و، لن۲): پیرترکی؛ (لی: تیر ترکش؛ ل۳: بترین کس؛ آ: تیر و ترکش)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ب) ۳ـ (آ: نیاورد)؛ در ل۳ بیت‌های ۲۷۲۹ـ۲۷۳۴ درهم‌ریخته‌اند ۴ـ ل، ق (نیز ق۲، پ، آ): موبدان (؟)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ ل۲ (نیز لن، ب): هرگز؛ (لی: کس این)؛ س: مبادا زمان و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ (پ، لن۲: آنکه)؛ ق (نیز ق۲، آ): بادا که؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ ق (نیز آ): روشن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ س (نیز لی، ل۳، و، لن۲): شود؛ (پ: کند)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، آ، ب) ۹ـ ل (نیز ق۲): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل: بپردخت؛ متن = س ـ ب ۱۱ـ (لی: چهره) ۱۲ـ (لن۲: نیابد) ۱۳ـ (ق۲: دانش) ۱۴ـ (ق۲: هم) ۱۵ـ (لی: زکیهای؛ پ: زکینهای)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۶ـ (ق۲: بود) ۱۷ـ س ـ ب: هر که؛ متن = ل ۱۸ـ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، آ): از آن؛ ک: کزان؛ (و: وزان)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ب) ۱۹ـ ل: او؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۰ـ ل ـ ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۱ـ س (نیز لن، ق۲، لن۲): اندیشم از؛ ق، ک، س۲ (نیز پ، آ): اندیشه از؛ (ب: نیندیشد از)؛ متن = ل (نیز ل۳، و) ۲۲ـ (لی: نه اندیشه کردم نه) ۲۳ـ ک: بر ما؛ س۲ (نیز لن): با من؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل: شد؛ متن = س ـ ب ۲۵ـ ل (نیز پ، و): جان او؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): شسته؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، لی۲)؛ در ل۲ این بیت پس از بیت ۲۷۴۰ آمده و پس از آن بیت ۲۷۳۷ از نو آمده است؛ بنداری بیت‌های ۲۷۱۷ـ۲۷۳۸ را ندارد ۲۷ـ ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲): ز؛ ق (نیز آ): وی ز؛ متن = س، ک (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۲۸ـ ل۲ (نیز لن): بشو ۲۹ـ (لی، ل۳، لن۲: بدانسان)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، ب)؛ ل، ق، ق۲، پ، آ این بیت را ندارند ۳۰ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، ا): که؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۳۱ـ ک: همه خویش ۳۲ـ س (نیز لی): بدیشان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ ک: بکن؛ (لن۲: همه شهر نفرین بد و (= ۲۷۴۳ب) ۳۴ـ ل ـ ل۲ (نیز لن ـ پ، آ): بگو؛ (و، ب: یکی؛ لن۲: دگر)؛ متن = س۲ ۳۵ـ ک: این که؛ ل۲ (نیز ل۳): آنکه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۶ـ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): خود چون؛ ک (نیز ق۲، ل۳، و): من چون؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز پ، آ) ۳۷ـ س (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب): برین؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لی، ل۳، آ)؛ در ق، ل۲، آ این بیت پس از بیت ۲۷۴۵ آمده است





به خون روی کشور بشستم ز[1] کین ‌‌ همه شهر نفرین بُد و آفرین!
بدین[2] درد هر چند کین آورم[3] ‌‌ وُگر[4] آسمان بر زمین آورم[3]،
ز فرمان یزدان کسی نگذرد ‌‌ ـچُنین داند آن کس که دارد خردا ـ،
که او[5] را زمانه بران[6] گونه بود ‌‌ همه[7] تُنبُلِ[8] دیوِ وارونه بود،
بران[9] زینهارم که گفتم[10] سَخُن[11] ‌‌ بران[12] عهد و پیمان نهادیم بُن[13]!
سوی گردیه نامه‌یی بُد[14] جدا ‌‌ که ای پاک‌دامن‌زنِ پارسا،
همه راستی و همه[15] مردمی! ‌‌ سرشتت[16] فزونی و دور از کمی[17]!
ز کار تو اندیشه کردم دراز ‌‌ نشسته خرد با دل[18] من[19] به راز!
به از تو ندیدم کسی[20] کدخدای ‌‌ بیارای ایوان ما را[21] به رای[22]!
بدارم ترا همچو جان و[23] تنم ‌‌ بکوشم که پیمان تو نشکنم[24]!
وُزان[25] پس بدین[26] شهر فرمان تراست ‌‌ گروگان کنم دل بدانچت[27] هواست!
کنون هر که[28] داری[29] همه گرد[30] کن ‌‌ به پیش خردمند گوی[31] این[32] سَخُن!
وُزان[33] پس ببین تا چه آیدت رای[34] ‌‌ به روشن‌روانت خرد برگرای[35]!
خرد[36] را بران[37] مردمان[38] شاه[39] کن! ‌‌ مرا زان سگالیده[40] آگاه کن!

۱ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): به؛ ق: بشوییم ز؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ)؛ لن۲ این بیت را ندارد و در ق، ل۲، آ با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲ـ س، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): برین؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ) ۳ـ ق (نیز ق۲): آوریم ۴ـ (ق۲: اگر) ۵ـ ق (نیز آ): وی ۶ـ ق، ک: بدین؛ (لی، ل۳: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ ل۲: همان ۸ـ ل: پیش او؛ س: تنبل از؛ (ل۳: تنبل و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ ک: برین؛ (لی: بدان) ۱۰ـ ل۲: کردم ۱۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): نخست؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۱۲ـ (لی: بدان) ۱۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): پیمان‌های درست؛ (ق۲: پیمان‌های کهن)؛ متن = ل (نیز پ)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۷۳۹ـ۲۷۴۷): ثم إنه بعد ذلک أرسل رسولا الی مخیم بهرام إلی أخته و أصحابه لیعزیهم عن بهرام، و یذکر أنه معهم علی العهد الذی کان بذله لبهرام، و أنه سیبلغ فی الاعتناء بهم الی أقصی الغایة و منتهاها ۱۴ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): بر (؟)؛ (و: هم)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ)؛ س، ق در اینجا سرنویس دارند؛ س: نامهٔ خاقان چین بنزد خواهر بهرام چوبینه؛ ق: نامهٔ خاقان نزد گردیه خواهر بهرام و پاسخ او ۱۵ـ (ل۳: جستی و؛ ق۲: همت راستی و همت) ۱۶ـ (و: سرشته) ۱۷ـ (ق۲: بزرگی و دور از غمی)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۱۸ـ ل: تن؛ متن = س ـ ب ۱۹ـ (ل۳: خود) ۲۰ـ س ـ ب: به از من (ل۳، و: خود) ندیدم (ق، آ: نباشد) ترا؛ متن = ل ۲۱ـ س ـ ب: این پردهٔ (ق۲، پ: خانهٔ) ما (ق۲: من)؛ متن = ل ۲۲ـ (لن۲: راببای) ۲۳ـ ق: بر ۲۴ـ ل۲: بشکنم (!) ۲۵ـ (ق۲، پ: از آن؛ ب: ازین) ۲۶ـ س۲ (نیز ق۲، لن۲): برین؛ (پ: بدان) ۲۷ـ س۲ (نیز لن۲): برانچت؛ (ل۳: بدانکت؛ آ: برانکت؛ ق۲: گروگان من کن بدانکت)؛ در ک پاک شده است؛ ل این بیت را ندارد ۲۸ـ س، ق (نیز ق۲ ـ آ): چه؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ب) ۲۹ـ ق: دانی؛ ک: خواهی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ ق (نیز آ): یاد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ ق، ک: گو ۳۲ـ ق: آن؛ ل این بیت را ندارد ۳۳ـ ل (نیز ق۲): ازین؛ (پ: از آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـ (و، لن۲: رای آیدت؛ آ: آید ز رای) ۳۵ـ ل: رهنمای؛ ک، س۲ (نیز ل۳): سخن برگرای؛ (ق۲: روان و خرد پس گرای؛ و، لن۲: روان رهنمای آیدت)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۳۶ـ (و: یکی) ۳۷ـ (ق۲: ابر؛ لی، ب: بدان؛ آ: برین) ۳۸ـ (ل۳: رای بر)؛ ق: بر این مرز ما؛ ک: براندیشگان ۳۹ـ س۲: شاد (!) ۴۰ـ (ق۲: از سگالیدن؛ و: سگالیدن)؛ بنداری (۲۷۴۸ـ۲۷۵۶): و کتب الیها کتابا یقول فیه: إنی تفکرت أیتها المرأة الطاهرة! فی أمرک ظاهرا و باطنا و اذا أنت لا یصلح لک غیری بعلاً و صاحبا. فاجمعی أصحابک و رجالک، و شاوریهم فی ذلک ثم أعلمینی بما یخطر ببالک

همی‌گفت[۱] برسان قمری ز سرو؛ / بیامد برادرش تازان به[۲] مروا
جهانجوی با نامور رام[۳] شد / بنزدیک کس‌های بهرام شدا
بگفت آنچ[۴] خاقان بدو گفته بود / که از کین آن کشته آشفته بودا
وُزان[۵] پس چُنین گفت کای[۶] بخردان / پسندیده بیداردل موبدان[۷]،
شما را به دین[۸] مزد بسیار بادا / وُرا آن جهان یار کردار[۹] باد[۱۰]!
یکی ناگهان‌مرگ بود[۱۱] این[۱۲]، نه خرد / که کس در جهان زان[۱۳] گمانی[۱۴] نبردا
پس آن نامه پنهان به خواهرش داد / سَخُن‌های خاقان همه[۱۵] کرد یاد،
ز پیوند و از[۱۶] پند و نیکوسَخُن / چه از نو[۱۷]، چه از روزگار کهن،
ز پاکی و از[۱۸] پارسایئ زن / که هم غمگسارست و[۱۹] هم رای‌زن!
چو آن[۲۰] گفت و این[۲۱] پاک‌دامن شنید / ز گفتار او خامشی برگزیدا
وُزان[۲۲] پس چو برخواند آن نامه را / سَخُن‌های خاقان خودکامه را،
خرد را چو با دانش[۲۳] انباز[۲۴] کرد / به دل[۲۵] پاسخ نامه را ساز[۲۶] کرد،
بدو[۲۷] گفت کین[۲۸] نامه برخواندم[۲۹] / خرد را برِ خویش بنشاندم[۲۹]،
چُنان کرد[۳۰] خاقان که شاهان کنند[۳۱] / جهاندیده و پیشگاهان کنند[۳۱]!
بدو باد[۳۲] روشن جهان‌بینِ من[۳۳] / که چونین[۳۴] بجویدهمی[۳۵] کین من[۳۳]!

۱ـل، ق (نیز لن۲): همی‌رفت؛ (ل۳: چو بشنید؛ و: همانگاه)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۲ـق: همی‌شد برادرش تا شهر؛ ق۲ بیت‌های ۲۷۵۷ـ۲۷۸۳ را ندارد ۳ـق، س۲ (نیز و، آ): با نامه و رام؛ (ل۳: با نامه و کام؛ ک: با نامه و نام؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۴ـک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): آنچه؛ (و: آنکه)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲)؛ بنداری (۲۷۵۷ـ۲۷۶۲): و نفذ الرسول بهذا الکتاب. فلما وصل الی مرو احتفل له أکابر إیران الذین کانوا مع بهرام. فعزاهم الرسول عن لسان الخاقان ۵ـل (نیز پ): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ(لن، ب: ای؛ و، لن۲: با) ۷ـل: و کاردیده ردان؛ ق: و موبد و مهتران؛ ک، س۲ (نیز و، لن۲): و پاک‌دل موبدان؛ (ل۳: و نیک‌دل موبدان؛ پ: و کارکرده ردان؛ آ: و مهتر و موبدان)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی، ب) ۸ـ(ل۳، آ: برین)؛ دیگر دستنویس‌ها: بدین ۹ـل (نیز پ): داور دادگر یار؛ ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب): از (ک: بان؛ ل۳: زان) جهان یار (ک، ل۲: بار؛ ل۳: یاد) کردار؛ (و، لن۲: با جهاندار دیدار (لن۲: کردار))؛ ق (نیز آ): دل دشمنان پر ز تیمار؛ متن = س، س۲ ۱۰ـ(لی: بود) ۱۱ـق، ل۲: سوگ بود؛ (لی: مرد بود؛ ل۳: بود مرگ)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز پ ـ آ) ۱۲ـل: آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لی، و، لن۲): این؛ (آ: آن)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۴ـس۲: شگفتی؛ لن، ب این بیت را ندارند ۱۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، لن۲، آ): همی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و)؛ لن، ب این بیت را ندارند و در ل۲ با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـل، ق، س۲ (نیز لن، و، لن۲): و ز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۱۷ـ(ل۳: نَوْ؛ ب: تو)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم دفع ذلک الکتاب الی أخت بهرام فی السرّ، و أدّی الیها رسالة حمله إیاها فی معنی الخطبة ۱۸ـل، ق، س۲: و ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لی: <و>)؛ آ این بیت را ندارد ۲۰ـل۳: این؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ چو آن ← جوان؟ ۲۱ـل ـ س۲ (نیز لی، ل۳، آ): آن؛ (و: گفته آن)؛ متن = (لن، پ، لن۲، ب) ۲۲ـ(پ: از آن) ۲۳ـس۲: با جانش؛ (آ: پاداش) ۲۴ـ(و: آواز) ۲۵ـس (نیز لی): یکی؛ (ل۳: سبک؛ و: در)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): آغاز؛ ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ): را باز؛ متن = ل؛ س در اینجا سرنویس دارد: پاسخ نامهٔ خاقان چین از نزد خواهر بهرام چوبینه ۲۷ـک (نیز ل۳، و): چنین؛ (آ: بدل) ۲۸ـس (نیز لن، ب): این؛ (لی: آن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـس۲ (نیز و، لن۲): ـیم ۳۰ـس: کردکه (!) ۳۱ـل۲: کند ۳۲ـس (نیز لی، ب): داد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـس (نیز لی): خود؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): ما؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز پ، آ) ۳۴ـک (نیز ل۳، و): در چین؛ (لن۲: چینی) ۳۵ـک: نجوید کسی؛ (لن۲: نجویدهمی)





مماناد[۱] گیتی ز خاقان تهی! / بدو شاد بادا کلاه[۲] مِهی!
دل او[۳] ز تیمار خسته مبادا / امید جهان زو گسسته مبادا
کنون چون نشستیم[۴] یک با دگر[۵] / بخوانیم[۶] نامه همه سربسرا
بدان[۷] کو بزرگست و دارد خرد / یکایک بدین[۸] آرزو بنگرد[۹]!
کنون دوده را سربسر شیونست / نه هنگامه‌ی این[۱۰] سَخُن گفتنست!
چو سوگ چُنان[۱۱] مهتر آید بسر / ز فرمان خاقان نباشد[۱۲] گذرا
مرا خود به ایران شدن روی نیست! / زن پاک را[۱۳] بهتر از شوی نیست!
اگر من بدین زودی آیم به راه / چه گوید مرا آن خردمندشاه[۱۴]؟!
خردمند بی‌شرم خواند مرا! / چو خاقان بی‌آزرم داند[۱۵] مرا!
بدین[۱۶] سوگ چون بگذرد چار[۱۷] ماه / سُواری فرستم بنزدیک[۱۸] شاه،
همه بشنوم هرچ[۱۹] باید شنید / ز[۲۰] گویندگان[۲۱]، تا چه آید پدیدا
بگویم یکایک[۲۲] به نامه‌اندرون[۲۳] / چُن[۲۴] آید بنزدیک او رهنمون!
تو اکنون از[۲۵] ایدر به شادی خرام / به خاقان بگوی[۲۶] آنچ[۲۷] دادم[۲۸] پیام!
فراوان فرستاده را هدیه[۲۹] داد / جهاندیده از مرو[۳۰] برگشت شاد

۱ـل: مباد ایچ؛ متن = س ـ ب ۲ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): دل و چشم او (س، لی: را) داد و (لن: <و>) تخت؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ل۳ ـ آ)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳ـک، س۲ (نیز لی، و): به؛ ل (نیز پ): دلاور ز؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ل۳، لن۲، آ)؛ لن، ب این بیت را ندارند ۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): نشینیم؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۵ـل، ق، س۲ (نیز ل۳، پ، و): با یکدگر؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب) ۶ـ(آ: بخوانیم) ۷ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب): بران؛ (و، لن۲: هر آن)؛ متن = ل، ک (نیز پ، آ) ۸ـک (نیز لی): بدان؛ (ل۳، لن۲، آ، ب: برین)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، پ، و) ۹ـک: ننگرد؛ ل۲: نیدکرد (!)؛ (ل۳، آ، ب: بگذرد)؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ، و، لن۲)؛ ق، س۲ این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۷۶۶ـ۲۷۷۵): ثم إنها لما وقفت علی الکتاب أجابت عنه بکتاب تدعو فیه للخاقان و تشکره و تقول فیه ۱۰ـق: آن؛ بنداری: إنی بعدُ فی المأتم، و لیس هذا الوقت وقت هذا الکلام ۱۱ـ(ل۳: جهان) ۱۲ـس۲: نباید؛ ک: نباشد ز فرمان خاقان؛ پ این بیت را ندارد ۱۳ـس (نیز لی): پارسا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس ـ س۲، لن ـ ل۳، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ متن = ل (نیز پ، لن۲)؛ س، ک، ل۲، س۲، لن ـ ل۳، و، ب بجای این بیت و لن۲ پس از آن افزوده‌اند:

به سوگ اندر آهنگ شادی (ل۲: شاهی) کنم / نه از پارسایی و رادی کنم
(ک، س۲، ل۳، و، لن۲: کنیم) / (ک، س۲، ل۳، و، لن۲: کنیم)

ل، ق، پ، آ این بیت را ندارند ۱۵ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲): خواند؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز و، آ)؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری: و إن شرعت فیه عابنی الناس بقلة الحیاء. و لعل ذلک لایقترن من الخاقان أیضا بالارتضاء ۱۶ـک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): برین؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ب) ۱۷ـ(و: پنج) ۱۸ـ(لی: فرستد بنزدیک؛ و، آ: فرستیم نزدیک)؛ لن، پ این بیت را ندارند و در لن۲ با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و اذا انتهی العزاء بعد أربعة أشهر أنفذ الی خدمة الملک رسولا ۱۹ـس ـ ل۲ (نیز لی ـ ب): هر چه؛ س۲: آنچه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۰ـل (نیز پ): به (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـق: جویندگان ۲۲ـس۲ (نیز لن۲): یکایک بگویم ۲۳ـل ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): درون؛ متن = س۲ ۲۴ـل ـ ل۲ (نیز لن، لی ـ ب): چو؛ متن = س۲ ۲۵ـ(لن۲: ز) ۲۶ـل، ق، ک (نیز لی ـ و): بگو؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ، ب) ۲۷ـک: اینک؛ ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲) ۲۸ـ(ل۳: دادی)؛ بنداری: و أطالعه بما فی نفسی جملة و تفصیلا. ثم لا أحید عن أمره و لا أخرج عن حکمه ۲۹ـق (نیز ق۲، آ): چیز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(ق۲: جهانجوی از آن مرو)؛ بنداری: و خلعت علی الرسول و ردّته الی الخاقان

| | |
|---|---|
| وُزان[۱] پس جوان و[۲] خردمندزن | به آرام[۳] بنشست با رای‌زن، |
| چُنین گفت کامد یکی نوسُخُن | که جاوید بر دل نگردد کَهُن! |
| جهاندارخاقان بیاراسته‌ست[۴] | سَخُن‌ها ز هر گونه پیراسته‌ست[۵]، |
| ازو[۶] نیست آهو، بزرگست و[۷] شاه | دلیر و خداوندِ توران‌سپاه، |
| ولیکن چو با ترک از[۸] ایرانیان | بکوشد که خویشی[۹] بود در میان، |
| ز پیوند و از[۱۰] بندِ آن[۱۱] روزگار | غم و رنج بیند به فرجام کار! |
| نگر[۱۲] تا سیاوش از[۱۳] افراسیاب | چه بَر خورد جز[۱۴] تابش آفتاب! |
| سر خویش داد از[۱۵] نخستین به باد | جوانی که چون او ز مادر نزاد! |
| همان[۱۶] نیز پور[۱۷] سپهبد[۱۸] چه کرد[۱۹] | از[۲۰] ایران و توران[۲۱] برآورد گرد! |
| بسازید تا[۲۲] ما ز ترکان نهان | به ایران بریم این سَخُن[۲۳] ناگهان! |
| به گردوی من نامه‌یی کرده‌ام | هم از پیش تیمار این[۲۴] خورده‌ام، |
| که بر شاه پیدا کند کار ما[۲۵] | بگوید[۲۶] بدو رنج و[۲۷] تیمار ما[۲۵]، |
| به نیروی[۲۸] یزدان چُن او[۲۹] بشنود | بدین[۳۰] چرب[۳۱]گفتار من بگرود! |
| بدو گفت هر کس[۳۲] که بانو توی[۳۳] | به ایران و چین پشت و زانو[۳۴] توی[۳۳]! |

۱ـ(ق۲: از آن) ۲ـ ل، ق (نیز ق۲): <و>؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـ س۲: به اندیشه ۴ـ ق: برآراستست؛ ک، س۲ (نیز ل۳ـ لن۲): مرا خواستست؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، آ، ب) ۵ـ ک، س۲ (نیز ل۳ـ لن۲): آراستست؛ (ق۲: ز هر گونه از ما چنین خواستست)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب)؛ بنداری: فخلت بأصحابها و رجالها و أطلعتهم علی ما طالعها به الخاقان ۶ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): بر او؛ (ل۳: بران؛ پ: از این)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، آ) ۷ـ ل، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): <و>؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، آ)؛ بنداری: و قالت: إنه لا عار علیّ فی الاتصال بمثل هذا الملک ۸ـ ل، ق، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ): <از>؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۹ـ ق (نیز آ): چه خوشی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل، ق، س۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب): وز؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، پ، و) ۱۱ـ ق: کان؛ (لن۲: او؛ و: پند آن؛ آ: پند این؛ ل۳: و سوگند آن)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و لکنی أعلم أنه لا یتولد من مصاهرتنا للترک غیر الشر و الهُلک ۱۲ـ ل: مگر؛ متن = س ـ ب ۱۳ـ س، ک (نیز لن، لی، آ): ز؛ ق (نیز پ): و؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب) ۱۴ـ ل: زان؛ ق: از؛ (پ: از آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ (ق۲: او)؛ ق (نیز آ): دادش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ (ل۳: بران) ۱۷ـ ق (نیز آ): گرد؛ ک (نیز پ): تور؛ (ق۲، و: نوذر)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب) ۱۸ـ ل: سیاوش؛ متن = س ـ ب ۱۹ـ س (نیز لی): چو گرد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ ل ـ ل۲ (نیز پ، لن۲، آ، ب): ز؛ (ل۳: کز)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و) ۲۱ـ ل، ق (نیز آ): توران و ایران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و استشهدت بقصة سیاوخش و ما جری علیه فی تلک البلاد ۲۲ـ (ق۲: بسازید با) ۲۳ـ (ق۲: آن بنه؛ ل۳: آن سخن؛ و: این بنه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم قالت: و الرأی أن نستعدّ و نعود الی إیران ۲۴ـ ل (نیز ل۳): او؛ ق (نیز ق۲، لی، و): آن؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب) ۲۵ـ ل۲: ها؛ (و: من) ۲۶ـ (لی: نگوید؛ لن۲: بجوید) ۲۷ـ ل: ز رنج و ز؛ (ل۳: برو رنج و؛ لن۲: غم و رنج)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و قد کتبت الی أخی کُردویه فی هذا المعنی کتابا لیصلح بیننا و بین الملک برویز ۲۸ـ (لی: به پیروز) ۲۹ـ س، ل۲ (نیز ق۲ـ و، آ): چو او؛ ق (نیز لن۲): چو این؛ (ب: چنان)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن) ۳۰ـ ل۲: بران ۳۱ـ (ق۲، و: خوب)؛ بنداری: و هو لا یخالفه فیما یقترح علیه لنا من الاعتناء بشأننا ۳۲ـ ق: سرکش ۳۳ـ س ـ ب: تویی؛ متن = ل ۳۴ـ ل: دشت و زانو؛ س (نیز لن، لی، ب): نقش مانو (در س، لن حرفهای یکم و سوم بی‌نقطه)؛ ل۲: سش مانو (حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه)؛ س۲: پیل دانو (!)؛ (ق۲: پشت و بازو؛ ل۳، و: پیل زانو؛ لن۲: بند زانو؛ آ: درد و دارو)؛ متن = ق، ک (نیز پ)





| | |
|---|---|
| نجنباندت کوه آهن ز[۱] جای | یلان را به مردی توی[۲] رهنمای! |
| ز مرد خردمند[۳] بیدارتر[۴]! | ز دستور داننده[۵] هشیارتر[۶]! |
| همه کهترانیم[۷] و فرمان تراست! | برین[۸] آرزو رای و پیمان[۹] تراست! |
| چو بشنید ازیشان[۱۰]، عَرض را بخواند | درم داد و او را به دیوان نشاند! |
| بیامد سپه سربسر[۱۱] بنگرید | هزاروصدوشست[۱۲] یل برگزید[۱۳]، |
| گزان[۱۴] هر سُواری به هنگام کار | نبرگاشتندی[۱۵] سر از ده سُوار[۱۶]! |
| درم داد و آمد سوی خانه باز | چُنین گفت با لشکر رزمساز[۱۷]، |
| که هر کس که دید او دوال رکیب[۱۸] | نپیچد[۱۹] دل[۲۰] اندر فراز و نشیب، |
| نترسد[۲۱] از[۲۲] انبوه[۲۳] مردم‌کُشان[۲۴] | گر از ابر باشد برو[۲۵] سرفشان[۲۶]! |
| به توران غریبیم و[۲۷] بی‌پشت و یار[۲۸] | میان بزرگانِ چین[۲۹] سست و خوار[۳۰]! |
| همی‌رفت خواهم چو تیره شود | سر[۳۱] دشمن از خواب خیره[۳۲] شود! |
| شما دل به رفتن مدارید تنگ[۳۳] | گر[۳۴] از چینیان لشکر آید به جنگ، |
| ـ که خود[۳۵] بی‌گمان از پس ما[۳۶] سران | بیایند با گرزهای گران! ـ، |
| همه جان[۳۷] یکایک به کف برنهید[۳۸] | اگر لشکر[۳۹] آید دمید[۴۰] و دهید[۳۸]! |

۱ـ ل۲: به ۲ـ س ـ ب: تویی؛ متن = ل ۳ـ ق (نیز آ): هنرمند؛ ل۲: ز مردان هنرمند و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ (و: هشیارتر) ۵ـ ک: ز داننده دستور ۶ـ (و: بیدارتر) ۷ـ س (نیز لی): کهترانند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): بدین؛ (ق۲: بدان)؛ متن = ل (نیز و) ۹ـ ل۲: فرمان (!)؛ (و: عهد پیمان)؛ بنداری (۲۷۹۹ـ۲۸۰۲): فمدحها الحاضرون و أثنوا علیها بالعقل الکامل و الرأی الصائب، و قالوا: نحن عبیدک المطیعون لأوامرک، المذعنون لحکمک. و أنت أعلم فافعلی ما رأیت ۱۰ـ ل: زیشان؛ (لی: زانسان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فلما سمعت ذلک أمرت بوضع دیوان العرض فأعطتهم الأرزاق، و أجزلت لهم الصلات ۱۱ـ (لن۲: را همه) ۱۲ـ ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب): شصت؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، لن۲) ۱۳ـ ل، ق: را بدید؛ س۲: را بخواند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ (ق۲: از آن) ۱۵ـ س: نبرداشتندی؛ (ق۲: نبرگاشتند)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ ل: ده هزار؛ ق (نیز آ): صد سوار؛ (ب: یک سوار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم انتخبت منهم ألفا و مائة و ستین فارسا کل واحد منهم عند الحاجة یقابل بعشرة ۱۷ـ (ل۳: سرفراز) ۱۸ـ س (نیز لی): رکاب (!) ۱۹ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): بپیچد؛ در ل، س، س۲، ق۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، ک (نیز لن، پ، و، آ) ۲۰ـ (ل۳: سر؛ ب: دگر) ۲۱ـ (ب: نترسید) ۲۲ـ ل ـ س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): ز؛ متن = (ق۲، ل۳) ۲۳ـ ل۲: انبوه و ۲۴ـ (ل۳: گردنکشان؛ پ: لشکرکشان) ۲۵ـ ق، ک (نیز لی، ل۳، و): برو؛ متن ← ۲۶ـ (ب: برو بر سرکشان (!)؛ ق۲: اید برو بر نشان؛ پ: بخت باشد برو بر نشان)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲، آ)؛ س۲ پس از این بیت افزوده است:

چنین گفت گردیه با لشکرش     جوانان بیدار در کشورش

۲۷ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز آ، ب): <و>؛ متن = ل، ک (نیز لن ـ لن۲) ۲۸ـ (آ: مرد) ۲۹ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، آ): چنین؛ متن = (پ، ب) ۳۰ـ (آ: خورد؛ و: مانده خوار؛ لن۲: است کار)؛ بنداری: ثم قالت لهم: نحن قوم غرباء فی بلاد توران مالنا معتصَم و لا معتصَر. و لا طاقة لنا بتحمل المذلة و الاستکانة فی دار الغیر ۳۱ـ (ق۲: بر) ۳۲ـ ل۲: خرم (!) ۳۳ـ (ق۲: شما را ز رفتن کنون نیست ننگ) ۳۴ـ ل، ل۲ (نیز آ): که؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۵ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): که هم؛ (پ: که من؛ آ: اگر)؛ متن = ل ۳۶ـ ل: من؛ (پ، و: بی‌گمانم که از پس)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـ س۲: چو جان را؛ (لی: همی جان) ۳۸ـ (ق۲، و: ـیم) ۳۹ـ ق: دشمن ۴۰ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب): خورید؛ (ق۲، و: خوریم)؛ متن = ل (نیز آ)

وُگر بر چُنین روی‌تان[1] نیست رای[2] — از ایدر مجنبید یک تن[3] ز جای[4]!
به آواز گفتند: ما کهتریم! — ز رای و ز فرمان تو نگذریم[5]!

برین[6] برنهادند و برخاستند — همه جنگ چین را[7] بیاراستند!
یلان‌سینه و مهر[8]ایزدگشسپ — نشستند با نامداران بر[9] اسپ
همی‌گفت هر کس که مردن به نام — به از زنده و چینیان[10] شادکام!
هم آنگه سوی کاروان[11] شد به دشت[12] — شتر خواست تا پیش او[13] برگذشت[14]،
گزین کرد از آن[15] اشتران[16] سه‌هزار[17] — بدان تا بُنه برنهادند و[18] بار
چو شب تیره شد، گردیه برنشست — چو گردی سرافراز و[19] گرزی به دست!
برافگند[20] پرمایه‌برگُستوان — ابا جوشن و تیغ و ترگ گوان[21]،
همی‌راند چون باد لشکر به راه — به رخشنده‌روز و شبان سیاه!

ز لشکر بسی زینهاری شدند — بنزدیک خاقان به زاری[22] شدند،
برادر بیامد[23] بنزدیک اوی — که ای نامورمهترِ[24] جنگجوی[25]،
سپاهی[26] دلاور به ایران[27] کشید — بسی زینهاری بر ما[28] رسید،
ازین[29] ننگ تا جاودان[30] بر درت[31] — بخندد همی[32] لشکر و کشورت[33]!
سپهدار چین کان[34] سخُن‌ها شنید — شد از خشم[35] رنگ رخش ناپدید!

۱ـل: روزتان؛ متن = س ـ ب ۲ـل: را ۳ـک: یکسر ۴ـل: جا؛ (و: پای) ۵ـل۲: بگذریم (!) ۶ـ(لی، پ: بدین) ۷ـق: و ره را؛ ل۲: کین را؛ (آ: ساز رفتن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۸۱۰ـ۲۸۱۶): و قد عزمت علی المسیر عند دخول اللیل فاستعدوا لذلک ۸ـل، ق (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): مهتر؛ س۲ (نیز لن، و): مهر و؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب) ۹ـ(لی: به) ۱۰ـق: دشمنان؛ (ق۲، و: زنده دشمن برو؛ آ: زنده دشمن بدو)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۱ـق، ک، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): ساربان؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب) ۱۲ـل: برگذشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ (و: ساربانان شدند) ۱۳ـق (نیز آ): وی ۱۴ـل: شد ز دشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ (و: شترها سراسر همه بستدند) ۱۵ـل: زان؛ متن = س ـ ب ۱۶ـس: استران ۱۷ـک: ده هزار؛ (ل۳: بی‌شمار) ۱۸ـل۲ (نیز پ، لن۲): <و>؛ (ل۳: بنه را نهادند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ل۲، س۲ (نیز و، لن۲، ب): <و>؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، لی، ل۳)؛ ل، ق، پ، آ این بیت را ندارند ۲۰ـل۲: بیفکند ۲۱ـس: گرز گران؛ (ق۲: گرز کران)؛ ق (نیز ل۳، آ): گرز و تیر (ل۳: تیغ) و کمان؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): ترک و تیغ گوان (ک، ل۲، ب: گوان)؛ (و: ترک بسته میان)؛ متن = ل ۲۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): بیاری؛ (ل۳: بخواری)؛ متن = ل، ق، ک (نیز آ)؛ بنداری (۲۸۱۷ـ۲۸۲۴): فرکب یلان، و ایزد کشسب، و مهرآذر، و استحضروا ثلاثة آلاف جمل و حملوا الأثقال. و لما جن اللیل رکبت اللبؤة شاکیة السلاح، و انطلقت تحت سجف الظلام طردا و رکضا لاتُجِمّ الخیل، و تواصل بالإسآد و التأویب السیر ۲۳ـ(و، آ: بیامد برادر) ۲۴ـ(لن: دختر) ۲۵ـ(پ: کامجوی؛ ب: نیکخوی) ۲۶ـل (نیز ل۳): سپاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـق: ز ایران بر ما ۲۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): من؛ ق: بدانجا؛ (لی: بایران)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، آ)؛ در ولت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۹ـک: از آن ۳۰ـ(لن: جاوید هم) ۳۱ـ(و: درش) ۳۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): همه؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب) ۳۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): کشور و لشکرت؛ (و: کشور و لشکرش؛ آ: دوده و کشورت)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، پ)؛ در س۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: فانتهی الخبر بذلک الی طُبرک أخی الخاقان فقام و دخل علی أخیه و أعلمه بالحال ۳۴ـق: آن ۳۵ـ(ق۲: قهر)





بدو گفت: بشتاب و[1] برکش سپاه! — نگه کن که لشکر کجا شد به[2] راه،
بدیشان[3] رسی، هیچ تندی مکن! — نخستین فراز آر شیرین‌سَخُن[4]!
ازیشان[5] نداند کسی راه[6] ما[7] — مگر بیمشان کرد[8] بدخواه ما[9]!
به چربی[10] سَخُن گوی و بنوازشان! — به مردانگی سر برافرازشان!
وُگر هیچ سازد کسی با تو جنگ — تو مردی کن و دور باش از درنگ[11]،
ازیشان یکی گورستان[12] کن[13] به مرو — که گردد زمین همچو پرّ تذرو!

## گفتار اندر رزم گردیه با تُبُرگ[14]

بیامد سپهدار با شش‌هزار — گزیده ز ترکانِ جنگی[15] سُوار،
به روز چهارم بدیشان[16] رسید؛ — زن شیردل چون سپه را بدید،
ازیشان[17] به دل بر[18] نکرد ایچ یاد — ز لشکر سوی ساربان[19] شد چو باد،
یکایک بُنه از[20] پسِ پشت کرد — بیامد نگه کرد جای نبرد،
سِلیح[21] برادر بپوشید زن — نشست از بر باره‌ی گامزن!
دو لشکر برابر[22] کشیدند صف — همه جان‌ها[23] برنهاده به کف!
به پیش سپاه اندرآمد[24] تُبُرگ[25] — که خاقان وُرا خواندی پیر[26]گرگ[27]!
به ایرانیان گفت کان[28] پاک‌زن — مگر نیست با این بزرگ‌انجمن؟

۱ـق، ل۲: <و> ۲ـل۲ (نیز لن، لی): ز؛ بنداری: فعظم علیه ذلک، و أشار علیه بأن یستصحب عسکرا و یتبع الهاربین ۳ـل: بریشان؛ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ب): بایشان؛ (آ: کزیشان)؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـ لن۲) ۴ـ(و: سخن گوی و کندی مکن) ۵ـق: کزیشان ۶ـس۲ (نیز ب): راز (!) ۷ـق (نیز آ): را ۸ـل (نیز ق۲، پ): بشکنی پشت؛ ق (نیز آ): دشمنان کرد؛ (ل۳: پشیمان مگر کرد)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲) ۹ـق (نیز آ): را؛ (ب: بیمشان خواست فریادخواه) ۱۰ـل، س، ق (نیز ل۳، پ، آ): بخوبی؛ (ق۲: به نیکی)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب)؛ بنداری: و اذا وصل الیهم دخل علیهم من باب المداراة، فان قبلوا و عادوا الی الحضرة فهو المراد ۱۱ـک: کرنک (؟) ۱۲ـ(لی، پ، ب: گورسان) ۱۳ـق: گورستانی؛ (ل۳: یکی گورسان کن ازیشان)؛ بنداری: و إن أبوا فضع فیهم السیف حتی تحصدهم حصدا ۱۴ـل: رزم گردیه با چینیان؛ س، ق: رزم گردیه خواهر بهرام با تبرک خاقان (ق: با برادر خاقان چین)؛ ل۲: رزم طبرک خاقان با گردیه؛ س۲: گریختن گردویه و ایرانیان؛ ک سرنویس ندارد ۱۵ـق (نیز ق۲): دلاور؛ ک، س۲ (نیز و، لن۲): چینی؛ (ل۳: و چینی؛ آ: دلاور ز ترکان)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب) ۱۶ـل: بریشان؛ س، ک (نیز لن، لی، ب): بایشان؛ ل۲: بایران؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـ آ)؛ بنداری: فرکب طُبرک فی ستة آلاف فارس، و تبعهم فوصل الیهم بعد أربعة أیام ۱۷ـک: زایشان ۱۸ـق (نیز آ، ب): در؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: چینیان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ و این بیت را ندارد ۲۰ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۲، لن۲، آ، ب): در؛ متن = ل (نیز پ)؛ و این بیت را ندارد ۲۱ـس (نیز لی، و): سلاح ۲۲ـس۲: بر آیین ۲۳ـ(پ: همان جان خود)؛ بنداری (۲۸۳۶ب ـ ۲۸۴۰): فلما رأت المرأة ذلک لم تحفل بهم، و جعلت الأثقال خلف ظهرها، و لبست سلاح أخیها، و صفت صفوفها ۲۴ـق: به پیش اندرآمد امیر ۲۵ـق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): طبرک؛ ک: بترک؛ (لی، لن۲: طورک؛ و: تورک)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، پ) ۲۶ـق، ک، ل۲ (نیز لن۲، آ): تیز ۲۷ـ(ق۲: خواند پیر سترگ) ۲۸ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): این؛ ق: آن؛ ک، س۲: کین؛ (آ: کای)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲)؛ ل۳، پ این بیت را ندارند

بشد گردیه[۱] با سِلیح[۲] گران   میان بسته برسان جنگاوران،
دلاورتُبُرگش[۳] ندانست[۴] باز   بزد پاشنه، شد برِ او[۵] فراز،
بدو[۶] گفت کان[۷] خواهر کشته‌شاه   کجا جویمش در[۸] میان سپاه؟
که با او مرا هست چندی[۹] سَخُن   چه از نو، چه از روزگار کهن!
بدو گردیه گفت[۱۰] کاینک[۱۱] منم   که بر شیر درّنده اسپ افگنم!
چو بشنید آواز او را تُبُرگ[۱۲]   بران[۱۳] اسپ[۱۴] جنگی چو شیر[۱۵] سُتُرگ،
شگفت آمدش، گفت: خاقان چین   ترا کرد ازین[۱۶] پادشاهی گزین،
بدان[۱۷] تا تو باشی وُرا[۱۸] یادگار   ز بهرامِ شیر، آن[۱۹] گزیده‌سُوار!
همی‌گفت[۲۰]: پاداش آن[۲۱] نیکوی[۲۲]   به جایِ[۲۳] آورم، چون سَخُن بشنوی:
مرا گفت: بشتاب و او را[۲۴] بگوی   که‌گر زانک[۲۵] گفتم[۲۶]، ندیدی تو[۲۷] روی،
چُنان دان که آن[۲۸] خود نگفتم[۲۹] ز بُن   مگر[۳۰] نیز، بازآمدم زان سَخُن،
ازین مرز[۳۱] رفتن ترا[۳۲] روی نیست!   مکن[۳۳]، گر ترا آرزو[۳۴] شوی نیست!
سَخُن‌ها[۳۵] برین[۳۶] گونه پیوند کن   وُگر پند نپذیردش[۳۷]، بند[۳۸] کن،

۱ـس (نیز لی): چو گردیه بد؛ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، ب): چو بد گردیه؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، آ) ۲ـس، ک (نیز لی، و): سلاح؛ (آ: سپاهی)؛ ل[۳]، پ این بیت را ندارند ۳ـق، ل[۲]، س[۲] (نیز آ): طبرکش؛ ک: بترکش؛ (و، لن[۲]: طورکش)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، ب؛ در لن به پیش یکم و دوم) ۴ـل[۲] (نیز آ): بدانست ۵ـل: <شد> بر او (!)؛ س (نیز لی): پیش او شد؛ ق (نیز آ): شد بر سر؛ ل[۲] (نیز لن): تا بر او؛ (لن[۲]: نزد او شد؛ ب: تا بر او شد)؛ متن = ک، س[۲] (نیز ق[۲]، و)؛ ل[۳]، پ این بیت را ندارند ۶ـل (نیز ق[۲]، پ): چنین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـس: این؛ ل[۲] (نیز لن، لی، ب): آن؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]ـلن[۲]) ۸ـ(پ: باشد اندر؛ لن[۲]: جویم اندر)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۹ـ(لن[۲]: چندین)؛ ق این بیت را ندارد و در آبیت‌های ۲۸۴۳ و ۲۸۴۶ پس و پیش شده‌اند؛ بنداری (۲۸۴۱ـ۲۸۴۶): و لما تقابل الجمعان تقدّم طبرک و قرب منها، و کان لایعرفها، فسأل عنها و قال: معی الیها رسالة، و أرید أن أبلغها الیها ۱۰ـس، ق (نیز لی، ل[۳]): گفت گردیه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـل ـل[۲] (نیز لن ـل[۳]، و، لن[۲]، ب): اینک؛ متن = س[۲] (نیز پ، آ)؛ بنداری: فقالت: ها هی أنا بین یدیک کاللبؤة الضاریة ۱۲ـق، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ، ب): طبرک؛ ک: بترک؛ (لی، و، لن[۲]: طورک)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق[۲]، پ) ۱۳ـ(لی، و: بدان) ۱۴ـل[۲] (نیز آ): براراست (← براناسب) ۱۵ـق: دیو؛ ک: برآراسته همچو شیر ۱۶ـل (نیز لی): زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ(پ: بران) ۱۸ـ(ق[۲]: بدان) ۱۹ـ(ل[۳]، و: <آن>)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فتعجب منها ثم قال لها: إن الخاقان قد اختارک لیستظهر بک، و یتسلی عن أخیک بمکانک ۲۰ـ(ل[۳]: ز بهرام) ۲۱ـل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ب): این ۲۲ـل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـلن[۲]): نیکویی؛ متن = (ق[۲]، ب) ۲۳ـل: جا؛ ق، آ این بیت را ندارند ۲۴ـس، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): و با او؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۲۵ـس (نیز لن): زانچ؛ ک، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب)، زآنچه؛ (و: آنچ)؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۲۶ـک: گفتی ۲۷ـل[۲]: بدیدی تو؛ (و: ترانیست؛ لن[۲]: بد آید به)؛ ق، س[۲]، آ این بیت را ندارند ۲۸ـل: این؛ (ق[۲]: من)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـل[۲]: بگفتم (!) ۳۰ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـلن[۲]، ب): که من؛ متن = ل؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و هو یقول: إن کان ما قلته غیر موافق لرأیک فاحسبی أنی لم أتلفظ بذلک، و أنا راجع عنه. و أما أنت فرواحک من ها هنا بعید من الصواب ۳۱ـ(و: جای) ۳۲ـل: مرا؛ متن = س ـب ۳۳ـس (نیز لی): مگر؛ ق: مرو؛ ک: یکی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـل: آرزو گر ترا؛ س (نیز لی): مر ترا آرزو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(پ: را) ۳۶ـق، ک (نیز لی، پ): بدین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـق (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ): نپذیردت؛ متن = ل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ب) ۳۸ـ(و، لن[۲]: همه گوش سوی خردمند)





هم آن را[۱] که او[۲] را بران[۳] داشته‌ست   سَخُن‌ها از[۴] اندازه بگذاشته‌ست!
بدو گردیه گفت[۵] کز[۶] رزمگاه[۷]   به یکسو شویم از میان سپاه،
سَخُن هرچ[۸] گفتی تو[۹] پاسخ دهم[۱۰]   ترا اندرین[۱۱] رایِ فرّخ نهم[۱۲]!
ز پیش سپاه اندرآمد تُبُرگ[۱۳]   بیامد برِ نامدارِ سُتُرگ،
چو تنها بدیدش زن چاره‌جوی[۱۴]   از آن مِغفر تیره بگشاد روی[۱۴]،
بدو گفت: بهرام را دیده‌یی   سُواری[۱۵] و رزمش[۱۶] پسندیده‌یی،
مرا بود هم مادر و هم پدر   کنون روزگار وی آمد به سر[۱۷]،
کنون من[۱۸] ترا آزمایش کنم   یکی سوی رزمت نمایش[۱۹] کنم،
اگر[۲۰] ازدرِ شوی[۲۱] یابی[۲۲]، بگوی!   همانا مرا خود پسنده‌ست[۲۳] شوی[۲۴]!
بگفت این و زان[۲۵] پس برانگیخت اسپ   -پس او همی‌تاخت ایزدگشسپ-،
یکی نیزه زد بر کمربند اوی[۲۶]   که بگذاشت[۲۷] خفتان و پیوند اوی[۲۶]!
یلان‌سینه با آن گزیده‌سپاه[۲۸]   برانگیخت اسپ اندر آن[۲۹] رزمگاه[۳۰]!

۱ـس (نیز لی): هر آنکس؛ ل[۲] (نیز لن، ب): همان کس؛ (آ: هم او را)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]ـلن[۲]) ۲ـ(آ: آن) ۳ـل (نیز لی، آ): بدین؛ س[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]): برین؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، ب) ۴ـل (نیز و، آ): ز؛ ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): سخنهاش از (ک، ل[۲]: ز)؛ متن = س، س[۲] (نیز لی)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و الأصلح لک ألا تفارقی هذه البلاد. فإن لم تقبلی هذا فقد أمرنی أن أقیدک و أحملک الیه ۵ـس (نیز لی): گفت گردیه ۶ـل: کین (← کز)؛ متن = س ـب ۷ـق: روی راه ۸ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): هر چه؛ متن = ل ۹ـس (نیز لن، پ، ب): گوییت؛ ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، آ): گویی تو؛ ل[۲]: گویمت؛ (لی: گویند)؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۱۰ـق، س[۲]: دهیم ۱۱ـ(ل[۳]، و: اندران) ۱۲ـق، س[۲]: نهیم؛ بنداری: فقالت له: تعال حتی نتنحی عن هذا المعترک لأجاوبک عن کلامک ۱۳ـق، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ، ب): طبرک؛ ک: بترک؛ (لی، و، لن[۲]: طورک)؛ متن = ل، س (نیز لن، ق[۲]، پ) ۱۴ـ(آ: جو ـرو)؛ بنداری: فانتقلا الی ناحیة فنحت المغفر عن وجهها ۱۵ـ(و، لن[۲]: سپاهی) ۱۶ـ(ل[۳]: زورش؛ لن[۲]: ز رومی)؛ بنداری: و قالت له: هل رأیت بهرام و عرفت رجولیته؟ فقال نعم ۱۷ـبنداری: فقالت: اعلم أنی و ایاه من أب واحد و أم واحدة ۱۸ـ(و: سزد گر) ۱۹ـک: گرایش؛ (لی، پ: نیایش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فلنتبار أنا و أنت الآن ۲۰ـ(ل[۳]، آ: گرم) ۲۱ـل[۲]: شور؛ (و: در شدن پای!) ۲۲ـ(ق[۲]: بینی) ۲۳ـل: بسندست (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]، ب): پسندی تو؛ س[۲] (نیز ق[۲]): پسندی به؛ (ل[۳]: بس آیی تو)؛ متن ← ل ۲۴ـ(آ: و گرنه برو رزم گردان مجوی)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فان رأیتنی أهلا للزواج أطعت أمرک ۲۵ـک (نیز ق[۲]، لن[۲]): بگفت و از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ س، ق[۲]، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

سپهدار چینی همی (ق[۲]: همان) حمله کرد   برآویختند آن دو شاه (ق[۲]: گرد) نبرد
زن پرهنر چیره شد بر سوار (ق[۲]: همان خواهر پهلو نامدار)   به نیزه سبق برد آن نامدار (ق[۲]: درآمد بنزد سوار)

۲۶ـل، س، ق (نیز آ، ب): او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـل، ق، ک، س[۲] (نیز لن[۲]، آ): بگسست؛ (ل[۳]: نگذاشت؛ پ: بگشاد)؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و، ب)؛ بنداری: فرکلت فرسها و أشرعت رمحها، و انبعها ایزدکشسب. فطعنت طبرک فی خاصرته طعنة نفذت فیه و مات منها؛ س، ق، لی پس از بیت ۲۸۶۶ افزوده‌اند:

ز زین اندرافتاد و شد سرنگون (ق[۲]: چو از پشت باره درآمد نگون)
شد آن ریگ زیر اندرش (ق[۲]: همه ریگ شد زیر او) جوی (لی: غرق) خون

۲۸ـ(لن[۲]: سوار) ۲۹ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، ب): برانگیختند اسب از آن؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، پ، و، آ) ۳۰ـ(لن[۲]: از پی کارزار)

همه لشکر چین بهم برشکست　　بسی[1] کشت و[2] افگند و چندی بخست[3]!
دو فرسنگ لشکر همی‌شد ز پس　　بر اسپان[4] نماندند بسیارکس!
سراسر همه دشت شد رود[5] خون　　یکی[6] بی سر و دیگری سرنگون!

چو پیروز شد، سوی ایران کشید　　بر شهریار و[7] دلیران کشید[8]!
به روز چهارم به[9] آموی شد　　ـندیدی[10] زنی کو جهانجوی شد!ـ
به آموی یکچند بنشست[11] و بود　　به دلش اندرون داوری‌ها[12] فزود!
یکی نامه سوی برادر به درد　　نبشت[13] و ز هر کارش آگاه[14] کرد،
نخستین‌سَخُن، گفت[15]: بهرام گرد　　به تیمار و[16] دردِ[17] برادر بمرد!
ترا و مرا[18] مزد بسیار باد!　　روان وی از ما[19] بی‌آزار باد!
دگر گفت: با[20] شهریارِ بلند　　بگوی[21] آنچ[22] از من شنیدی[23] ز پند[24]!
پس ما بیامد سپاهی گران　　همه نامدارانِ[25] جنگاوران[26]،
بران[27] گونه برگاشتمشان ز[28] رزم　　که نه رزم بینند از آن پس[29]، نه بزم!
بسی نامورمهتران با منند[30]　　نباید که آید بریشان[31] گزند!

۱ـ(ق۲: همی) ۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، لی، ل۳،پ، ب): کشته؛ متن =ل،ق (نیز ق۲،و، لن۲،آ) ۳ـق (نیز آ): بهری بخست؛ (لی: افکنده و چند خست)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فزحف یلان الی صفوفهم فمزقها کل ممزق، و قتل منهم قوم و جرح قوم؛ ق۲ پس از بیت ۲۸۶۸ دو بیت و س، لی تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

هزیمت شد آن لشکر چینیان　　پس اندر سواران ایرانیان
چو آن لشکر چین بهم بردرید　　درفش سرافراز شد ناپدید

۴ـ(آ: وزایشان)؛ ق این بیت را ندارد ۵ـق، س۲ (نیز ل۳، و، آ): جوی؛ متن =ده دستنویس دیگر ۶ـس۲: بسی؛ بنداری: و انهزم الباقون فتبعوهم مقدار فرسخین فلم ینج منهم إلا قلیل ۷ـس ـس۲ (نیز لن، لی ـلن۲، ب): <و>؛ (آ: بنزدیک شاه)؛ متن =ل (نیز ق۲) ۸ـ(لن۲: رسید) ۹ـس (نیز لی): بزودی بنزدیک؛ متن =ل، ق،ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۰ـس (نیز لی): ندیدم؛ ک: تو دیدی؛ (و: شنیدی)؛ متن =ل، ق، س۲ (نیز ل۳، پ، آ)؛ ل۲، لن، ق۲، لن۲، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: ثم إنها ارتحلت بهم متوجهة نحو إیران الی أن وصلت الی آمل طبرستان؛ س در اینجا سرنویس دارد: نامه فرستادن گردویه بنزدیک برادرش گردوی ۱۱ـس (نیز لی): بنشست یکچند؛ متن =ل، ق ـس۲ (نیز ل۳، پ، و، آ) ۱۲ـس: جادوی‌ها؛ ق، ل۲ (نیز آ): روشنایی؛ (ل۳: اندر اندیشه‌ها بر)؛ متن =ل،ک، س۲ (نیز لی، پ، و)؛ لن، ق۲، لن۲، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و خیمت بها و أراحت و استراحت ۱۳ـل، ق (نیز و، لن۲): نوشت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ل۳: اباو (؟)؛ و: ز ده کارش آباد) ۱۵ـ(ق۲: بد ز؛ لی: همی‌گفت؛ آ: چنین گفت) ۱۶ـل: <و>؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـق (نیز آ): درد ای؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ واین بیت را ندارد ۱۸ـ(ل۳، و، لن۲: مرا و ترا) ۱۹ـس (نیز لی): روانش (لی: ز دانش) ز ما را؛ (لن۲: روان و تن ما)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـل۲: کز؛ (لی: یا)؛ ق: آنک با ۲۱ـل، ق (نیز پ): بگو ۲۲ـق: آنک؛ ل۲ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن =ل، س، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۳ـس۲: پسندی ۲۴ـک: نباید که آید برایشان گزند (=۲۸۸۰ب) ۲۵ـس ـس۲ (نیز لن ـب): نامداران و؛ متن =ل ۲۶ـ(و: کنداوران) ۲۷ـ(لی: بدان) ۲۸ـق: بادشمنان رفت؛ (ق۲: برداشتم‌شان به؛ آ: برداشتم‌شان ز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـل: زان پس؛ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب): ازین پس؛ ک (نیز لی): زین پس؛ (و: دیگر؛ لن۲: هرگز)؛ متن = ل۲ (نیز ل۳)؛ بنداری (۲۸۷۴ـ۲۸۷۹): و کتبت الی أخیها و أعلمته باقبالها، و ماجری لها من قتال من تبعها من الترک ۳۰ـک: مهتران بلند ۳۱ـق، ل۲ (نیز لی، ب): بدیشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر





نشستم به آموی[1] تا پاسخم　　بیارد مگر[2] اختر فرّخم!

## گفتار اندر کین خواستن پرویز از خالان[3]

وُزان[4] پس به آرام بنشست شاه　　چو برخاست بهرامِ جنگی ز راه
ندید از بزرگان کسی کینه‌جوی　　که با او[5] به روی اندرآورد[6] روی
به دستور پاکیزه یک روز گفت　　که اندیشه تا کی بود[7] در نهفت،
کشنده‌پدر هر زمان پیش من　　همی‌بگذرد، چون بود[8] خویش من؟!
چو روشن‌روانم پر از خون بود　　همی پادشاهی کنم، چون بود[9]؟!
نهادند خوان و میی چند خورد　　همان روز بندوی را بند کرد[10]،
وُزان[11] پس چُنین گفت با رهنمای[12]　　که او را هم اکنون ببر[13] دست و پای[14]!
بریدند و[15] هم در زمان او[16] بمرد　　پر[17] از خون روانش به جویا[18] سپرد!

وُزان پس به[19] سوی خراسان کسی　　فرستاد و اندرز کردش[20] بسی،
بدو گفت: با کس[21] مجنبان زبان[22]　　از ایدر برو تا درِ مرزبان،

۱ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): به ره بر؛ متن =ل، ق،ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲ـ(ل۳: بیاید مگر ز)؛ بنداری (۲۸۸۰ـ۲۸۸۱): ثم قالت: و معی جماعة من أکابر إیران. فکلم الملک فی حقهم حتی یعفو عنهم، و لا یعاتبهم فی شیء. و أنا منتظرة لجواب هذا الکتاب. و السلام ۳ـق: کشته شدن بندوی خال خسرو بحکم خسرو پرویز؛ ک: کین خواستن پرویز از خالان؛ ل۲: کشتن خسرو مینوی (←بندوی) خال خود را؛ متن ← ک ۴ـل (نیز ق۲، ل۳): از آن؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۵ـ(و: وی) ۶ـس، ق،ک (نیز لن، لی ـب): آرند؛ متن =ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

جهاندار پرویز گرد سوار　　پراندیشه بود از بد روزگار

۷ـ(ق۲: توان) ۸ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): او بود؛ (لن، ل۳: و او بود؛ و: راست چون)؛ متن =ل ۹ـق این بیت را ندارد؛ بنداری (۲۸۸۲ـ۲۸۸۶): و أما برویز فانه لما فرغ سره من جهة بهرام استدعی دستوره ذات یوم و قال: حتام أخفی سری و لا أبوح به؟ کیف أتهنأ بالعیش و قاتل أبی أراه یتردّد بین یدیّ؟ ۱۰ـق این بیت را ندارد ۱۱ـل (نیز ق۲): از آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: رهنما ۱۳ـس (نیز لن، لی، و، لن۲): ز تن؛ س۲: تن و؛ (ق۲: ببر هم‌کنون؛ آ: جدا کن ز تن)؛ ل۲: که از تن جدا کن و را؛ متن =ل،ک (نیز پ) ۱۴ـل: پا؛ (ل۳: دو دست و دو پای)؛ ق، ب این بیت را ندارند؛ ک، س۲، ل۳، و، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ببرّید تا او به خون کیان　　چو بی دست باشد نبندد میان

۱۵ـل،ک (نیز ق۲): بریدند؛ س: ببرّند؛ ل۲ (نیز لی): ببرّید و؛ (لن۲: ببریدند و!)؛ متن =س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ) ۱۶ـ(ق۲: زمان و) ۱۷ـس (نیز لی): پس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل، س،ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـلن۲): به خسرو؛ متن =(آ)؛ ق، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۲۸۸۷ـ۲۸۸۹): فجلس فی مجلس الشرب و لما انتشی أمر بخاله بندویه فقیدوه ثم أمر فقطعوا یدیه و رجلیه و مات فی الحال؛ ق بجای بیت ۲۸۸۹ افزوده است:

به دژخیم فرمود خسرو که خیز　　به درگاه بندوی را خون بریز

۱۹ـل: فرستاد؛ متن =س ـب ۲۰ـل: گسی کرد و اندرز دادش؛ متن =س ـب ۲۱ـ(لی: من) ۲۲ـ(لن: زفان)

به گستهم گوی[1]: ایج گونه مپای[2]!     چو این نامه‌ی من[3] بخوانی بیای[4]!
فرستاده چون در[5] خراسان رسید،     به درگاهِ مردِ تن‌آسان[6] رسید[7]،
بگفت آنچ[8] فرمان پرویز بود     که شاهی[9] جوان بود و خون‌ریز[10] بود!
چو گستهم بشنید[11]، لشکر براند     پراگنده‌لشکر[12] همه بازخواند،
چُنین تا به شهر بزرگان رسید     ز[13] ساری و آمل به[14] گرگان رسید،
شنید آنک[15] شد شاه ایران[16] درشت     برادرش را او به مستی[17] بکشت[18]،
چو بشنید، گوشت یلانی[19] بکند     فرود آمد از پشت اسپ[20] سمند،
همه جامه‌ی پهلوی کرد چاک     خروشان به سر بر همی‌ریخت[21] خاک
بدانست کو را جهاندارشاه     به کین[22] پدر کرد خواهد تباه
خروشان از آن جایگه بازگشت     تو گفتی که با باد همباز[23] گشت!
سپاه پراگنده کرد انجمن     همی‌تاخت تا بیشه‌ی نارون[24]
چو نزدیکی کوه[25] آمل رسید     سپه را بدان[26] بیشه[27] اندرکشید
همی‌برد[28] بر هر سوی[29] تاختن     بدان[30] تاختن بود[31] کین آختن
به هر[32] سو که بیکار[33] مردم بُدند     به نانی[34] همه[35] بنده‌ی او شدند
به جایی کجا لشکر شاه[36] بود     که[37] گستهم از آن[38] لشکر آگاه بود،
همی[39] بر سرانشان[40] فرود آمدی[41]     سپه را یکایک به هم برزدی[41]!

۱ـل: گو؛ (لی: گفت) ۲ـل: مپا؛ ل۲: آنچه گوید مپای (!) ۳ـق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ): ما؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، ب) ۴ـل: بیا؛ بنداری: و کتب کتابا الی خاله الآخر المسمی کستهم یقول فیه: اذا وقفت علی هذا المثال فسارع الی الخدمة ۵ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): اندر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـک: ز ساری و آمل به گرگان (= ۲۸۹۶ب) ۷ـل۲: کشید ۸ـک (نیز لی ـ ب): آنچه؛ ل۲: آنکه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲) ۹ـل، ق (نیز و، لن۲): شاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لن: نوخیز) ۱۱ـ(لن۲: بشنید گستهم) ۱۲ـ(و، لن۲: مردم)؛ بنداری، فلما وصل الیه الرسول بادر الامتثال و أقبل الی الحضرة ۱۳ـ(ق۲، پ: به) ۱۴ـ(پ: ز) ۱۵ـ(ل۳، پ، لن۲: آنکه) ۱۶ـ(ق۲: چو بشنید گستهم کو شد) ۱۷ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲): بندوی را او (لن: چون)؛ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): راشب (ق۲: بندو) به مستی؛ متن = ل، ق (نیز پ) ۱۸ـ(ب: را نیز بندوی کشت) ۱۹ـس (نیز لی): دو بازو؛ ق: او سفت و یالش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): زین؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، پ، و، آ) ۲۱ـ(و: پراکند)؛ بنداری (۲۸۹۶ـ۲۸۹۹): فلما وصل الی جرجان بلغه ما فعل الملک بأخیه فعض علی یدیه، و مزق ثیابه، و وضع التراب علی رأسه ۲۲ـ(ل۳، و، آ: خون)؛ بنداری: و علم أن الملک یرید أن یقتله أیضا بأبیه، کصنیعه بأخیه ۲۳ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): انباز؛ متن = س۲ (نیز پ) ۲۴ـبنداری: فثنی عنانه و عاد الی مازندران ۲۵ـس: شهر؛ (لی، ب: شاه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـل: بران؛ متن = س ـ ب ۲۷ـ(ل۳: کوه) ۲۸ـک (نیز و): کرد؛ (ق۲: چو بردند؛ آ: برو برد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): سویی؛ متن = ل، ق ۳۰ـک: وزان؛ (آ: بود) ۳۱ـس۲ (نیز و، لن۲): کرد؛ در باین بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۲ـ(و: بدان) ۳۳ـل۲: بیکاره ۳۴ـ(پ: به نان بر) ۳۵ـل (نیز لن، ق۲، پ): همی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۳۶ـس (نیز لی): که لشکر بدان راه؛ (لن، ل۳، لن۲: که لشکرگه شاه)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، پ، و، آ) ۳۷ـ(ق۲: چو) ۳۸ـل: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارد ۳۹ـ(ق۲: همه) ۴۰ـک، ل۲: سر ایشان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر: سرانشان ← سرایشان؟ ۴۱ـ(آ: آمدند ـ برزدند)؛ بنداری (۲۹۰۳ـ۲۹۰۷): و أخذ یشن الغارة علی تلک النواحی و من بها من نوّاب برویز





وُزان[1] پس چو گردوی شد نزد شاه     بگفت آن[2] کجا خواهرش با سپاه،
بدان مرزبانان خاقان[3] چه کرد     که در مرو ازیشان[4] برآورد گرد
وُزان[5] روی گستهم بشنید نیز     که بهرام یل را پُر آمد[6] قفیز،
همان[7] گردیه با سپاهی[8] بزرگ     برفت از برِ[9] نامداری[10] سُتُرگ،
پس او سپاهی بیامد[11] به کین     چه کرد او بدان نامداران[12] چین،
پذیره شدن را[13] سپه برنشاند     وُزان بیشه چون باد[14] لشکر براند!
چو آگاه شد گردیه رفت پیش[15]     از آموی با[16] نامداران خویش[17]
چو گستهم دید آن سپه را[18] به[19] راه     برانگیخت اسپ از میان سپاه
بیامد[20] برِ گردیه پر ز درد[21]     فراوان ز بهرام تیمار خورد
همان[22] درد بندوی با او[23] بگفت     همی بآستین خونِ[24] مژگان برفت
یلان‌سینه را دید و[25] ایزدگشسپ     فرود آمد از دور[26] گریان ز[27] اسپ
بگفت آنک[28] بندوی را شهریار     تبه کرد و بد شد مرا[29] روزگار!
تو گفتی نه[30] از خواهرش[31] زاده بود!     نه از بهر او تن به خون داده بود!
به تارَک مرو را روا[32] داشتی!     روان پیش خاکش[33] فدا[34] داشتی!

۱ـ(ق۲: از آن) ۲ـ(و: بگفتا) ۳ـ(آ: خواهر) ۴ـل: زیشان؛ س۲: مرز ایشان؛ (ل۳: به بخت تو زیشان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـس۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب): وزین؛ (ق۲: ازین)؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ) ۶ـل ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ، ب): برآمد؛ (ل۳: سرآمد)؛ متن = س۲ (نیز پ، و) ۷ـق (نیز آ): همی ۸ـل، ق (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): سپاه؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۹ـل (نیز پ): او بر (؟)؛ (ق۲: از در)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـل ـ ک (نیز ق۲، ل۳ ـ آ): نامدار؛ (لی: نامداران)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ب) ۱۱ـس، ق، ک (نیز لن، لی، پ ـ ب): بیامد سپاهی؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۱۲ـق: بزرگان و گردان سالار؛ (و: چه کردند با نامداران)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـل۲: شد آنرا (!) ۱۴ـل: از آنجایگه بیز (حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (ق۲: از آن)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۱۵ـ(ق۲: پیش رفت؛ لی: خواند پیش) ۱۶ـس، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): ابا سرور و؛ (و: از آنجای با)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ؛ ق، ل۳، آ: ز) ۱۷ـ(ق۲: بتفت)؛ بنداری (۲۹۰۸ـ۲۹۱۴): ثم إنه سمع بنزول أخت بهرام فی أرض آمل فرکب و سار الیها ۱۸ـ(ق۲: سواران) ۱۹ـل، ق (نیز ق۲): ز (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(ل۳: برآمد) ۲۱ـس۲: گرد ۲۲ـس (نیز لی، ب): همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـل، ق (نیز آ): او را؛ (ق۲، پ: با وی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل۲ (نیز لن۲): خون به؛ (ل۳: خون ز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـق: گفت و؛ (آ: دید؛ و: و مهر و) ۲۶ـق، ل۲ (نیز ل۳، لن۲): درد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـس۲: بر؛ (آ: گریان دوا) ۲۸ـس (نیز لن): آنچ؛ (لی، ل۳، ب: آنچه؛ پ ـ آ: آنکه)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲) ۲۹ـل۲ (نیز لن، ب): بدو؛ (آ: ورا)؛ س (نیز لی): و بر شد برو؛ ک: و شد مرمرا؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که گر زنده بودی چنان شیرمرد     من او را بهم‌پشتی اندر نبرد
از آن بی‌وفا خسرو زشت‌کیش     رسیدی دل ما به هر کام خویش

۳۰ـ(ق۲: نه بندوی؛ و: تو گویی نه) ۳۱ـ(ل۳: خواهرم)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

روان پیش پایش برافشاندی     چو زو دور ماندی دژم ماندی

۳۲ـس (نیز لی): ردا؛ (ق۲: فدی؛ لن۲: ردی)؛ ک، ل۲ (نیز لن، ب): بر او را ردی (ب: ردا)؛ (ل۳، پ: بر او را روا؛ و: چو تاجش ردی)؛ س۲: تیارک بر او را ردی (!)؛ (آ: بتاک بر او را روی!)؛ متن = ل: روا (← ردا ← ردی؟) ۳۳ـ(و: پایش؛ لن۲: جانش) ۳۴ـک، س۲ (نیز لن، ق۲، و ـ ب): فدی؛ ل۲: قدی (!)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل۳، پ): فدا (← فدی؟)

نخستین ز تن[1] دست و پایش برید    برانسان[2] که از گوهر او سَزید!
شما را بدو چیست اکنون امید    که او کمتر از تیرمه بارِ[3] بید!
ابا همگنانتان[4] بتر زان کند:    به شهر[5] اندرون گوشت ارزان[6] کند!
چو از دور بیند یلان‌سینه را    برآشوبد و نو کند کینه را،
که سالار بودی تو بهرام را    ازو یافتی در جهان کام را[7]!
ازو هرک[8] دانَدش[9]، پرهیز به!    گلوی وُرا دشنه‌ی[10] تیز به!
گر[11] ایدونک باشید[12] با ما[13] بهم    زنیم اندرین رای بر بیش و کم!
پذیرفت ازو هرک[14] بشنید پند    همی‌جست هر کس[15] ز راه[16] گزند
زبان[17] تیز[18] با گردیه برگشاد    همی‌کرد کردار[19] بهرام[20] یاد
ز[21] گفتار[22] او گردیه گشت سست    شد اندیشه‌ها بر دلش نادرست[23]
ببودند یکسر بنزدیک[24] اوی[25]    درخشان شد آن رای[26] تاریک[27] اوی[25]
یلان‌سینه را گفت کین[28] زن به شوی    چه گوید؟ بجوید[29] بدین[30] آب‌روی؟

۱ـ(لی: ز بن؛ آ: تن و)  ۲ـس، ق، ل۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): بدانسان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، آ)؛ بنداری (۲۹۱۵ـ۲۹۲۲): فلما رآها رکض الیها، و عزاها عن أخیها، و شرح لها ماجری علی بندویه  ۳ـس۲ (نیز و، لن۲، آ): برگ؛ ق: باد و؛ ل۲: تیرهٔ بار؛ (ل۳: پشّه و باد و)؛ س: بتّر از تیرمه برگ؛ ل: کجا همچو هنگام با دست و؛ (ق۲: مجویید خرما هم از شاخ بید)؛ متن = ک (نیز لن، لی، پ، ب)  ۴ـق (نیز ل۳، آ): همگنان او؛ ک: همگنانشان؛ (لی: همگنان را؛ و: همگنان هم)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب)  ۵ـس۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): مرو؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۶ـق: همه گوش در شهر ایران  ۷ـق این بیت را ندارد  ۸ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): هر که؛ ل۲: هر چه؛ متن = ل  ۹ـس، س۲ (نیز ل۳، لن۲): دانید؛ ل۲: دادندش (!)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب)  ۱۰ـل: خنجر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

ز بندوی اندازه باید گرفت    ز کردار او تا بمانی شگفت

۱۱ـ(و: ور)  ۱۲ـس، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب): ایدر بباشید؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ؛ آ: ایدونکه)  ۱۳ـل: من؛ متن = س ـ ب؛ بنداری (۲۹۲۳ـ۲۹۲۸): و قال لها و لمن معها من الأمراء و الأکابر: ماذا ترجون من هذا الغادر؟ اعلموا أنه متی تمکن منکم فعل بکم مثل ما فعل بخاله  ۱۴ـس ـ ب: هر که؛ متن = ل  ۱۵ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): هر یک؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳)  ۱۶ـ(و: ز بیم)؛ بنداری: فایاکم أن تغتروا به و تعودوا الیه  ۱۷ـ(لن: زفان)  ۱۸ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی): نیز؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ک (نیز لن، ل۳ ـ ب)  ۱۹ـ(لن۲: گفتار)  ۲۰ـ(آ: پرویز)؛ ق بجای بیت‌های ۲۹۳۰ـ۲۹۳۴ افزوده است:

زبان تیز کردند با گردیه    همی یاد میکرد بهرام مه
ز گفتار او گردیه کرد یاد    روانش ز اندیشه آزاد و شاد

۲۱ـل: به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۲۲ـل۲، س۲ (نیز ب): کردار؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۳ـل، ل۲: بر درست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد  ۲۴ـ(ق۲: یکچند نزدیک)  ۲۵ـل، س (نیز ل۳، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، آ)  ۲۶ـس: جان؛ (و: شده جان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۷ـ(لی: باریک)؛ ق، پ این بیت را ندارند؛ س، لی، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو یک چندگاهی برآمد برین (لی: بدین)    گهی بود شادان گه اندوهگین
(آ: گهی شاد بودند و گاهی غمین)

۲۸ـس، ک (نیز لن، لی): این؛ ل۲ (نیز ب): ازین؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲)  ۲۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): نگوید نجوید؛ (در ب حرف یکم هر دو واژه بی‌نقطه)؛ ل۲: نگوید بجوید؛ (ق۲: چه گوید چه جوید؛ ل۳: نگرود نجوید)؛ متن = ل (حرف یکم بجوید بی‌نقطه)  ۳۰ـ(ق۲: بدل؛ و: بگوی و بجوی اندرین)؛ ق، پ، آ این بیت را ندارند





چُنین داد پاسخ که تا گویمش    به گفتارِ بسیار دل شویمش[1]!
یلان‌سینه با گردیه گفت: زن[2]    به گیتی ترا دیده‌ام[3] رای‌زن[4]،
ز خاقان کرانه گزیدی سَزید    که رای[5] تو آزادگان را گزید[6]،
چه گویی ز گستهم یل، خال شاه؟    توانگر[7] سپهبدسری[8] با سپاه!
بدو گفت: شویی[9] کز ایران بود    ازو[10] تخمه‌ی ما نه ویران[11] بود!
یلان‌سینه[12] او را به گستهم داد    دلاورگوی بود فرّخ‌نژاد[13]!
همی‌داشتش چون یکی[14] تازه‌سیب    که اندر بلندی ندیدی[15] نشیب!
سپاهی که از نزد خسرو شدی    برو[16] روزگار کهن نو شدی!
هر آنگه که دیدی شکست سپاه[17]    کمان را برافراشتی تا به ماه[18]!

چُنین تا برآمد برین[19] چندگاه[20]    ز گستهم پر درد شد جان شاه
برآشفت[21] روزی، به گردوی[22] گفت    که گستهم با گردیه گشت جفت

۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): جویمش؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳)؛ ق، پ، و این بیت را ندارند و در آ، ب با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ س، ق در اینجا سرنویس دارند، س: به زن کردن گستهم خواهر بهرام چوبینه را؛ ق: زناشوهری گستهم و گردیه و آگاهی یافتن خسرو  ۲ـ(و: با خواهر نامور)  ۳ـ(ق۲: دیدم ای)  ۴ـ(و: چنین گفت یکروز کای پرهنر)  ۵ـ(و: زای)  ۶ـق: مزید؛ (آ: سزید)  ۷ـس (نیز لن، ل۲، ب): تونگر  ۸ـل، ق (نیز آ): یلی؛ ک: سری دانمش؛ س۲: سپه سری (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۹ـل: شوی؛ ق: شویم؛ ل۲: شوری؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۱۰ـس: ازین؛ ق (نیز لی، ب): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۱۱ـ(آ: بیران)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چو بشنید ازو این زن چاره‌گر    به دل گفت کو را درآرم به سر
بدین چاره زی شاه تازه شوم    به بد کردن گستهم نغنوم
بدین چاره گستهم بی‌جان شود    ازین شاددل شاه ایران شود
به پیمان که سالی نیاید برم    ز سوک برادر یکی بگذرم
چو بگذشت سالی ازین سوک و غم    به شادی نشینیم هر دو بهم

۱۲ـک: بدین گفته  ۱۳ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، ب): خسرو (لن: خسروی) نژاد؛ ق: همی‌بود از آن کار پیروز و شاد؛ (آ: روانش ز اندیشه آزاد و شاد)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲)  ۱۴ـک: همی‌داشت زن را چو یک  ۱۵ـ(و: نبیند)؛ بنداری (۲۹۳۰ـ۲۹۴۰): و ما زال بهم حتی صرف أخت بهرام عن رأیها ذلک. و خطبها الی یلان فخاطبها یلان فی ذلک فرضیت. فتزوّج بها کستهم فاشتدّ بها ظهره، و أفرخ روعه؛ ک پس از بیت ۲۹۴۰ افزوده است:

خردمند چون این سخن بشنود    به یزدان دادآفرین بگرود
بداند که کس با سر تاجدار    نباید که کین ورزد و کارزار

۱۶ـ(لی، ل۳: بدو)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همی‌داشت زن را چو یک تازه‌سیب    زن از بهر او کند چاه از نشیب
همی‌جست راه شه خسروان    همی‌جست کو را کند بی‌روان

۱۷ـل۲: نشست سیاه (!)؛ (ق۲، ل۳: شکسته سپاه)  ۱۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): گوان را همی‌داشتی در پناه؛ متن = ل؛ بنداری: واجتمعوا و صاروا یدا واحدة فعظم خطبهم علی برویز. و کان کلما أنهض الیهم عسکرا کسروه و نهبوه، حتی أعجزوه  ۱۹ـ(لی: بدین)  ۲۰ـک: هشت ماه؛ ق۲ این بیت را ندارد  ۲۱ـک: برآشفت و  ۲۲ـ(لی: گودرز وا)؛ ق۲ این بیت را ندارد

سوی او شدند آن[1] بزرگ‌انجمن     برآنم[2] که او بودشان رای‌زن
از[3] آمل کس آمد ز کارآگهان     همه[4] فاش گشت[5] آنچ[6] بودی[7] نهان
همی‌گفت ازین[8] گونه تا تیره گشت     ز دیدار[9] چشم[10] یلان خیره[11] گشت
چو سازندگان[12] شمع و می ساختند[13]     ز بیگانه ایوان بپرداختند[14]
نشستند[15] گردوی و خسرو بهم     همی‌گفت خسرو ز هر[16] بیش و کم
بدو گفت: از[17] ایدر فراوان سپاه     به آمل فرستاده‌ام کینه‌خواه،
همه خسته و بسته[18] باز[19] آمدند     پر از[20] ناله و با[21] گداز[22] آمدند
کنون اندرین، رای ما را یکیست     که آن[23] رای با[24] تاج و تخت[25] اندکیست:
چو بهرام چوبینه گم کرد راه     همیشه بُدی گردیه نیک‌خواه[26]،
کنون چاره‌یی هست نزدیک من     ـمگوی[27] این سَخُن بر سر انجمن!ـ،
سوی گردیه نامه باید نبشت[28]     ـچو جویی[29] پر از می به باغ[30] بهشت!ـ،
که با[31] تو همی دوستداری کنم[32]!     به هر جای و هر کار[33] یاری کنم[32]!
برآمد برین[34] روزگاری[35] دراز     زبان بر[36] دلم هیچ نگشاد راز!
کنون روزگار[37] سَخُن گفتن‌ست     که گردوی ما را بجایِ[38] تن‌ست!
نگر تا چگونه کنی[39] چاره‌یی     کزان کم شود[40] زشت‌پتیاره‌یی،

۱ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ب): این؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۲ـ ک: بدانم ۳ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = ل (نیز و) ۴ـ (ق۲: همی) ۵ـ ل: کرد؛ (لی: گفت؛ ل۳: شد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ س، ک، س۲ (نیز لن): آنک؛ ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): آنچه؛ (پ، لی۲: آنکه)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳) ۷ـ (ق۲: بد در) ۸ـ ل: زین؛ (و: از آن)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): گفتار؛ متن = ک (نیز پ) ۱۰ـ (ل۳: گوش) ۱۱ـ (ب: تیره!) ۱۲ـ (لن۲: شارندگان) ۱۳ـ ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، ب): خواستند؛ ک: شمع می ساختند؛ (آ: شمع برساختند)؛ متن = ق، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲) ۱۴ـ (ق۲: خسرو بیاراستند)؛ ل (نیز پ): همه کاخ او را بیاراستند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل، ق۲، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ز بیگانه مردم بپردخت جای (ل: جا)     نشست از بر تخت با رهنمای (ل: رهنما)

این بیت در دوازده دستنویس دیگر نیست ۱۵ـ ل (نیز ق۲، پ): همان نیز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ ق (نیز لن۲، آ): هر کس ز هر؛ (ق۲: هر گونه از)؛ ل: همی‌رفت از گردیه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ ل، س (نیز لن، لی): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ل، س۲: کشته (=گشته؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ (آ: لب) ۲۰ـ (ق۲: ابا) ۲۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی): بر؛ (و ـ ب: پر)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۲ـ (آ: تعب) ۲۳ـ ل: که از؛ ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ): که این؛ (ق۲: کران = گرآن؟ گران؟؛ پ: کزان)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ل۳، ب) ۲۴ـ ل: ما؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ ک: که رایی بزرگست و هم؛ (و: که آن رای زن با سپاه) ۲۶ـ بنداری (۲۹۴۳ـ۲۹۵۳): فالتجأ إلی الحیلة و خلا بکردویه أخی بهرام و قال: إن کستهم قد تقوّی بأختک (= ۲۹۴۴، ۲۹۴۵، ۲۹۴۸) ۲۷ـ ل (نیز ل۳، ب): مگو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): نوشت؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، پ) ۲۹ـ ل (نیز آ): جوی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ (ل۳: چو جامی پر از می به پاسخ؛ و: ز خوبی بکردار باغ) ۳۱ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): تا؛ در ل، س بی نقطه؛ (ل۳: گر)؛ متن = ق (نیز آ) ۳۲ـ س، ک، ل۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): کنی؛ س۲: همی؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۳۳ـ ل: جای هر کار؛ س، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): کار هر جای؛ ق: کار و هر جای؛ متن = ل۲ (نیز آ) ۳۴ـ (لی: بدین)؛ ق: برین بر بسی ۳۵ـ (لن۲: روزگار) ۳۶ـ س (نیز ل۳): و؛ (پ: از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۷ـ (ل۳: روز روز) ۳۸ـ (و: چو جان و) ۳۹ـ ق (نیز آ): تا چه جویی (آ: بینی) کنون ۴۰ـ ل: کنی؛ متن = س ـ ب





که[1] گستهم را زیر سنگ[2] آوری     دل و[3] خانه‌ی ما به[4] چنگ آوری،
چو این کرده باشی سپاه ترا     همان در جهان نیکخواه ترا،
[بنزدیک منشان بود زینهار     به هر جای هرگز نباشند[5] خوار،]
کسی[6] را که خواهی[7]، دهم کشوری     که گردد بدان[8] کشوراندر سری،
تو آیی[9] به مُشکوی زرّینِ ما[10]     سر آورده باشی همه کین ما[10]،
برین[11] بر خورم سخت[12] سوگند نیز     فزایم برین[13] بندها بند نیز[14]،
اگر پیچم این دل ز سوگند[15] من     مبادا ز من[16] شاد پیوند من!

بدو گفت گردوی: انوشه[17] بَدی[18]!     چو ناهید[19] در برج خوشه بَدی[18]!
تو دانی که من جان و فرزند[20] خویش     بر و بوم[21] آباد و پیوند[22] خویش،
به جایِ[23] سرِ تو ندارم به چیز     ـگر این[24] چیزها ارجمندست نیز!ـ،
بدین[25]، کس فرستم بنزدیک[26] اوی[27]     درخشان[28] کنم رای[29] تاریک اوی[27]،
یکی رُقعه[30] خواهم، برو[31] مُهر شاه     همان[32] خطّ او چون درخشنده‌ماه،
بخواهم[33] فرستم زن خویش را     کنم دور ازین[34] در[35] بداندیش را،
که چونین سَخُن نیست جز کار زن     ـبویژه زنی کو بود رای‌زن!ـ،

۱ـ (ق۲: چو) ۲ـ (لن۲: چنگ) ۳ـ (ل۳: بدان) ۴ـ (لن۲: زیر (!)؛ ق۲، و: جان ما را به) ۵ـ ل۲: نباشید؛ س۲: نگردند؛ ل، ق، پ، آ این بیت را ندارند ۶ـ ل: مران؛ متن = س ـ ب ۷ـ س (نیز لن، آ، ب): خواهم؛ (و: خواهد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ ل: بگردد بران؛ متن = س ـ ب ۹ـ (و: بیابی) ۱۰ـ ل، ق: من؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ ق (نیز لی): بدین ۱۲ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ پ): چند؛ متن = ل ۱۳ـ (لی، و، آ: بدین) ۱۴ـ س: چند چیز؛ (و، لن۲: پند نیز؛ لن: پندها بند چیز؛ آ: پندها پند نیز؛ ب: پندها بند نیز)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲ ـ پ) ۱۵ـ س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): اگر سر بپیچم (ب: بپیچد) ز فرزند (س۲: سوگند)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۱۶ـ ل (نیز و): ازین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۹۵۴ـ۲۹۶۶): و إنی أرید أن تکتب الیها کتابا فی السر و تسألها أن تحتال فی اغتیاله علی أنی مهما فعلت ذلک تزوّجت بها، و لم أتعرّض لها و لمن معها ۱۷ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، آ، ب): نوشه؛ ل۲: انوشته (!)؛ ک: گردو انوشه؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲) ۱۸ـ (لی: بزی) ۱۹ـ س۲ (نیز لن۲): خورشید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ (ق۲: پیوند) ۲۱ـ ل: بربوم ۲۲ـ (ق۲: فرزند)؛ ل۲ (نیز و): آباد پیوند ۲۳ـ (و: برای) ۲۴ـ ق (نیز آ): گر آن؛ (لی: کزان؛ ل۳: بران؛ پ: که این)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ س، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب): برین؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۶ـ (ب: فرستیم) ۲۷ـ ل، س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲۸ـ ل: درفشان؛ متن = س ـ ب ۲۹ـ ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): جان؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ لن۲ پس از این بیت افزوده است:

بگویم که از رای او برمگرد     چو گردی شود بخت را روی زرد (← ۱۹۸۸)

۳۰ـ س (نیز ق۲، ل۳): نامه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ (لی، ل۳: بدو) ۳۲ـ (آ: همو)؛ ق این بیت را ندارد؛ س۲ بیت‌های ۲۹۷۱ـ۱۹۸۷ را ندارد (۲۹۸۸ را بجای ۲۹۷۰ گرفته و بیت‌های میانه را انداخته است) ۳۳ـ س: بخواهش؛ ق: بخوانم؛ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): بخواهر؛ متن = ل (نیز لی، پ، ب) ۳۴ـ ل: زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۵ـ ل، ل۲: بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

برین[1] نیز هر چون[2] همی‌بنگرم[3] / پَیام تو باید[4] برِ[5] خواهرم،
برآید[6] به کام[7] تو این[8] کار زود / برین[9] بیش‌وکم بر[10] نباید فزود!

## گفتار اندر نامه‌ی خسرو به گردیه و کشتن گستهم را[11]

چو بشنید خسرو، بدان[12] شاد گشت[13] / همه رنج‌ها بر دلش باد گشت[13]!
هم آنگه ز گنجور قِرطاس خواست / ز مُشک سیه سوده[14] اَنقاس[15] خواست،
یکی نامه بنبشت[16] چون بوستان / ـگُلِ[17] بوستان چون رخِ دوستان!ـ،
پر از عهد و پیوند[18] و سوگندها[19] / ز هر گونه‌یی لابه[20] و پندها[21]،
چو برگشت عنوان آن[22] نامه خشک / نهادند مُهری بروبر[23] ز مُشک،
نگینی[24] برو[25] نام[26] پرویز[27] شاه / نهادند بر[28] مُهرِ مُشکِ سیاه
یکی نامه بنبشت[29] گردوی نیز / بگفت[30] اندرو پند و[31] بسیار چیز،
سر نامه گفت[32]: آنک[33] بهرام کرد / همه دوده و بوم بدنام[34] کرد،
که بخشایش آراد[35] یزدان بر اوی[36]! / مبادا پشیمان[37] از آن[38] گفت‌وگوی[39]!
هر آنکس که جانش ندارد[40] خرد[41] / کم و بیشی[42] کارها ننگرد[43]!

۱ـق (نیز ق[2]، لی، آ): بدین؛ (ل[3]: بدان)؛ متن = ل، س، ل[2] (نیز لن، پ، لن[2]، ب) ۲ـ(لن، لن[2]، ب: همچون)؛ متن = ل، س، ق، ل[2] (نیز ق[2]ـپ، آ) ۳ـق: که می‌بنگرم؛ (لن[2]: همی‌بگذرم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لی): پیامی بباید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ(ق[2]: شوی؛ ل[3]: سوی)؛ ک، و این بیت را ندارند ۶ـل[2]: بباید ۷ـ(و: به بخت) ۸ـق (نیز آ): بر ۹ـ(لی: بدین؛ ل[3]: برو؛ لن[2]: ازین) ۱۰ـس، ل[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]): کمتر؛ ک: کمّش؛ متن = ل، ق (نیز ق[2]، ل[3]، و، آ، ب)؛ بنداری (۲۹۶۷ـ۲۹۷۵): فقال کردویه: لا بدّ من مکتوب بخط الملک مشتمل علی هذا المعنی حتی أنفذه الیها، و أحرضها علی قتل زوجها ۱۱ـل: نامهٔ خسرو به گردیه و کشتن گستهم را؛ س: نامه فرستادن خسرو بنزد گردویه خواهر بهرام؛ ق: نامهٔ خسرو به گردیه و رفتن زن گردوی جهت غدر باگستهم؛ ل[2]: نامهٔ خسرو بنزدیک گردیه؛ متن ← ل ۱۲ـل: بران؛ (لی: از آن؛ ب: بدو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـل (نیز ل[3]): شد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس، ق، ک، ل[2] (نیز لن، وـب): کرده؛ متن = ل (نیز ق[2]، ل[3]، پ) ۱۵ـدر ل، س، ق[2]، وـب حرف دوم با یک نقطه یا بی‌نقطه؛ لی این بیت را ندارد ۱۶ـلـل[2] (نیز لنـل[3]، وـب): بنوشت؛ متن = (پ) ۱۷ـ(ق[2]: همان) ۱۸ـس، ل[2] (نیز لن، لی، پـب): پیمان؛ متن = ل (نیز ق[2]، ل[3]) ۱۹ـق: سوگند و پیمان‌ها (!) ۲۰ـ(لن[2]: لاوه) ۲۱ـل، س، ق، ل[2] (نیز لنـو): بندها؛ متن = (لن[2]، آ، ب)؛ ک این بیت را ندارد ۲۲ـ(ل[3]: این) ۲۳ـل[2]: پر؛ ک: برو بر نهادند مهری ۲۴ـ(ق[2]: بگیتی) ۲۵ـ(لی: بدو)؛ ق: نبشته بران؛ (آ: نبشته برو) ۲۶ـ(آ: مهر) ۲۷ـل[2]: پروین (!) ۲۸ـق: نهاده ابر؛ (آ: نهاده برو)؛ بنداری (۲۹۷۶ـ۲۹۸۱): فکتب له الملک خطه بذلک ۲۹ـلـل[2] (نیز لنـل[3]، وـب): بنوشت؛ متن = (پ) ۳۰ـ(ل[3]: نهاد) ۳۱ـل، ک: بند؛ س، ق (نیز لنـل[3]): بندو؛ (و: اندر از پند)؛ متن = ل[2] (نیز پ، لن[2]، آ، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

یکی نامه بنبشت زی خواهرش / به فرمان خسرو که بد درخورش
چنین گفت کز رای شه برمگرد / چو گردی شود بخت را روی زرد (← ۲۹۸۸)

۳۲ـک (نیز لی): سراسر بگفت ۳۳ـس، ق (نیز لن، ق[2]): آنچ؛ ک، ل[2] (نیز لیـب): آنچه؛ متن = ل ۳۴ـس: را رام؛ (ب: بدرام)؛ ق: همه دوده و نام (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـس: آورد؛ ل[2]: آزاد (!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۶ـ(لی، آ: بدوی) ۳۷ـک، ل[2]: مبادش پشیمانی؛ (لن، پ، لن[2]: مبادش پشیمان؛ ق[2]: پشیمان مبادا)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب) ۳۸ـ(آ: این) ۳۹ـل، ق (نیز لی، ب): گفت‌گوی؛ (و: گفت‌وگو) ۴۰ـل[2]: بدارد؛ (ل[3]: که با جانش باشد) ۴۱ـ(لن[2]: رایش به نیکی برد) ۴۲ـ(ق[2]: کم و بیش هر؛ ل[3]: کم و بیش در) ۴۳ـل[2] (نیز ل[3]، لن[2]، آ، ب): بنگرد





گر او رفت[1]، ما از پس او رویم / به داد خدای جهان بگرویم!
چو جفت من آید بنزدیک تو / درخشان[2] کند رای[3] تاریک[4] تو!
ز گفتار او هیچ گونه مگرد[5] / چو گردی[6]، شود بخت را[7] روی زرد!

نهاد آن خط خسرو اندر میان / بپیچید بر نامه‌بر[8] پرنیان،
زن چاره‌گر بستَد آن[9] نامه را / شنید آن سَخُن‌های خودکامه را،
همی‌تاخت تا بیشه‌ی نارون / ـفرستاده زن بود نزدیک زن[10]ـ
ازو گردیه شد چو[11] خرّم‌بهار / همان[12] رخ پر از بوی و رنگ[13] و نگار!
ز بهرام چندی[14] سَخُن راندند / همی آبِ مژگان برافشاندند،
پس آن نامه‌ی شوی[15] با خطّ شاه / نهانی بدو داد و بنمود راه!
چو آن شیرزن نامه‌ی شاه دید / تو گفتی به روی زمین ماه دید[16]!
بخندید و گفت: این[17] سَخُن را به رنج / ندارد کسی که‌ش بود یار[18] پنج!
بخواند آن[19] خط شاه بر پنج تن[20] / نهان داشت زان[21] نامدارانجمن
چو بگشاد لب، زود پیمان ببست / گرفت آن زمان دست ایشان[22] به دست
همان پنج تن[23] را بر خویش خواند / به نزدیکی خوابگه[24] برنشاند[25]
چو شب تیره شد[26]، روشنایی بکشت[27] / لب شوی بگرفت ناگه[28] به مشت،
ازین[29] مردمان[30] نیز یار[31] آمدند / به بالین آن[32] نامدار آمدند،

۱ـق (نیز ل[3]، و، آ): که (ق[2]: چو) او رفت و؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق[2]، لی، پ، لن[2]، ب)؛ ل[2] این بیت را ندارد ۲ـ(ق[2]: درفشان) ۳ـل، ق (نیز ق[2]، ل[3]، آ): جان؛ متن = س، ل[2] (نیز لن، لی، پ، لن[2]، ب) ۴ـ(لی: باریک)؛ ک، و این بیت را ندارند ۵ـس[2]: بگویم که از رای او برمگرد ۶ـ(لن[2]: وگرنه) ۷ـ(ق[2]: مر ترا؛ پ: بخت ما)؛ ک، ل[2]، و این بیت را ندارند ۸ـس (نیز لی، آ): نامهٔ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری (۲۹۸۲ـ۲۹۸۹): فأخذه کردویه و جعله فی طیّ کتابه (= ۲۹۸۹) ۹ـ(ق[2]: گرفت آن زن چاره‌گر)؛ بنداری: و أعطاه لأخت له ۱۰ـ(ل[3]: نیرنگ زن)؛ س: رفت نزدیک زن؛ ل: فرستادهٔ زن بود نیک زن؛ ق (نیز لی): فرستاده‌ای بود (لی: رفت) نزدیک زن؛ (و: فرستاده آمد بنزدیک زن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـک: ز گردیه شد همچو ۱۲ـسـس[2] (نیز لن، لی، ل[3]، وـب): همه؛ متن = ل (نیز ق[2]، پ) ۱۳ـل: بوی رنگ؛ ق، ک (نیز ل[3]، لن[2]، ب): رنگ و بوی؛ متن = س، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و، آ)؛ بنداری: و نفذها الیه لتخدعها. فسارت و هی تظهر أنها تروح الیها لتعزیها عن بهرام و تجدّد عهدها بها ۱۴ـ(پ، لن[2]، ب: چندین)؛ بنداری: فلما وصلت الیها فاتحتها بحدیث بهرام و حادثته و بکت ساعة ۱۵ـس[2] (نیز و، لن[2]): نامه را زود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم إنها خلت بها و أعطتها کتاب أخیها ۱۶ـلن، ب این بیت را ندارند ۱۷ـل[2]: آن ۱۸ـق: بخت؛ بنداری: فلما قرأته و قرأت کتاب الملک انخدعت و أخذت فی التدبر و التفکر ۱۹ـ(ق[2]: بخوان این) ۲۰ـ(ق[2]: زن) ۲۱ـس، ق، ل[2]: از آن؛ ک (نیز ل[3]، و، آ): از؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، لن[2]، ب)؛ در لی این بیت پس از بیت ۲۹۹۹ آمده است ۲۲ـل: او را؛ متن = سـب؛ بنداری: فأطلعت خمسة أنفس من أصحابها علی ذلک السر؛ س[2]، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو گستهم بازآمد از بزمگاه / شده مست (آ: مست و) تیره شبان سیاه

۲۳ـ(ق[2]: زن) ۲۴ـ(ق[2]: جایگه) ۲۵ـس، ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، ب): درنشاند؛ متن = ل، ل[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، آ)؛ ق، ک در اینجا سرنویس دارند: کشتن گردیه گستهم را (ق: به اشارت خسرو پرویز و پاسخ نامهٔ خسرو از گردیه و آمدن گردیه نزد شاه) ۲۶ـ(آ: شبِ تیره بد) ۲۷ـ(لی: گرفت!) ۲۸ـ(ق[2]: آنگه) ۲۹ـل[2]: همان؛ (ق[2]، ل[3]ـلن[2]: از آن؛ آ: چو آن)؛ متن ← ۳۰ـق: همان پنج تن؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لن، لی، ب) ۳۱ـ(لی: باز!) ۳۲ـق (نیز لن[2]): بنزدیک آن؛ (آ: بنزدیکی)

بکوشید بسیار با[۱] مرد مست    سرانجام گویازبانش[۲] ببست!
سپهبد به تاریکی اندر بمرد    شب و روز روشن به جویا[۳] سپرد!
به شهراندرون بانگ و فریاد[۴] خاست!    به هر برزنی آتش و باد[۵] خاست!
چو آواز بشنید ناپاک‌زن[۶]    به خَفتان رومی بپوشید تن،
شب تیره ایرانیان را بخواند    سَخُن‌های آن کُشته[۷] چندی براند،
پس آن نامه‌ی شاه بنمودشان    دِلیری و تندی بیفزودشان[۸]!
همه[۹] سرکشان آفرین خواندند    بران[۱۰] نامه‌بر گوهر افشاندند[۱۱]!

## گفتار اندر نامه‌ی گردیه به خسرو[۱۲]

دویت[۱۳] و قلم خواست ناپاک‌زن[۱۴]    به آرام بنشست با رای‌زن[۱۵]
یکی نامه بنبشت[۱۶] نزدیک شاه    ز بدخواه و از مردم[۱۷] نیک‌خواه
سر نامه کرد آفرین از نخست    بر آن[۱۸] کس که او[۱۹] کینه از دل بشست

۱ـس، س۲ (نیز ق۲، آ): تا؛ (و، لن۲ بی‌نقطه؛ ل۳: آن)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب) ۲ـ(لن: زفانش؛ ق۲: زبان را)؛ ل: لب با زبانش؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی ـ ب) ۳ـل، س، ق (نیز ل۳): به خسرو؛ (لی: کسان را؛ آ: بخوبان؛ ق۲: همان جان شیرین به خسرو)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب)؛ بنداری: ثم إنها صادفت کستهم لیلة سکران فقتلته خنقا؛ ک پس از بیت ۳۰۰۳ افزوده است:

یکی داستان یادم آمد شگفت    برین کار اندیشه باید گرفت
زن آن به که در خاک پنهان بود    کزو فتنه اندر دو کیهان بود
مشو هیچ گونه تو در کار زن    وزو داستان تا توانی مزن
بهین زنان بود کین کار کرد    ز گستهم نامی برآورد گرد
ولیکن ورا خون هرمز گرفت    شگفتی بمان ای پسر در شگفت
کشنده کشیدش به فرجام کار    نخسبدهمی خون خرد برگمار
مکن نیز فرمان زن تا توان    اگر تن به کار آیدت یا روان
همیشه ز زن باش پرهیزکار    چو خواهی که نیکت بود روزگار

۴ـل (نیز آ): بانگ فراید؛ س (نیز لی): آتش و باد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـس، س۲ (نیز لی): بانگ و فریاد؛ (و: نالهٔ داد)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد و در آلت‌های آن پس و پیش شده‌اند ۶ـک: آن پاک‌زن؛ ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، آ): ناپاک‌زن؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، لی، ق۲، پ، ب) ۷ـ(ق۲: رفته)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بسی شمع و مشعل برافروختند    به هر گوشه آتش همی‌سوختند

۸ـک: برافزودشان ۹ـ(ل۳: سر) ۱۰ـ(لی: بدان) ۱۱ـل۲: آفرین خواندند (!)؛ ق: نامه گوهر برافشاندند ۱۲ـل: نامهٔ گردیه به خسرو؛ ک: نامهٔ گردویه پیش خسرو به مرگ گستهم؛ ل۲: پاسخ نامهٔ خسرو از گردیه؛ س، ق، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۱۳ـل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲): دوات؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، آ، ب) ۱۴ـل (نیز ق۲، پ): از (ق۲: تا؛ پ: با) رای‌زن؛ ق: بی‌باک‌زن؛ ل۲: باپاک‌زن؛ (ل۳، آ: ناپاک‌زن)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب؛ در لن، لی، و حرف سوم بی‌نقطه) ۱۵ـل (نیز پ): ز هر گونه انداخت با رای‌زن (پ: از حیله زن)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): بنوشت؛ (و، لن۲: نامه‌ای کرد)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۷ـق: و ز کهتر؛ ل: برآمد به کام دل؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (س۲، لن، و، لن۲، آ: و ز)؛ پ این بیت را ندارد ۱۸ـک (نیز لی): بدان ۱۹ـق، ل۲: وی؛ س، لن، و، لن۲، ب این بیت را ندارند





دگر گفت: کاری که فرمود[۱] شاه    برآمد به کام دل نیک‌خواه!
پراگنده گشت آن سپاه سُتُرگ[۲]    به بخت جهاندارشاه بزرگ[۲]!
ازین[۳] پس کنون[۴] تا چه فرمان دهی    چه آویزی از گوشوار رهی[۵]!

چو آن نامه نزدیک[۶] خسرو رسید[۷]    از آن زن وُرا شادی نو رسید[۸]!
فرستاده‌یی خواست شیرین‌زبان[۹]    بلنداختر و[۱۰] پاک و روشن‌روان[۱۱]
یکی نامه برسان ارتنگ[۱۲] چین    نبشتند[۱۳] و کردند چند آفرین
گرانمایه‌زن[۱۴] را به درگاه خواند    به نامه وُرا افسرِ ماه خواند
فرستاده آمد بر زن چو گرد    سَخُن‌های خسرو همه[۱۵] یاد کرد
زنِ شیر[۱۶] از آن[۱۷] نامه‌ی شهریار    چو رخشنده‌گل شد به وقت بهار[۱۸]!
سپه را به در خواند[۱۹] و روزی بداد    چو شد روز روشن، بنه برنهاد
چو آمد به نزدیکی شهرِ شاه[۲۰]    سپاهی پذیره شدندش به راه[۲۱]
ز ره چون به درگاه شد، بار یافت    دل تاجور زو بی‌آزار[۲۲] یافت
بیاورد با او نثاری[۲۳] گران    هر آنکس[۲۴] که بودند با او سران
همان[۲۵] گنج و آن خواسته پیش برد    یکایک به گنجور او[۲۶] برشمرد

۱ـق، ل۲: بدو گفت آری که فرمان؛ ک: که گفتارهایی که فرمود؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ)؛ س، لن، و، لن۲، ب این بیت را ندارند ۲ـس ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): بزرگ ـ سترگ؛ س۲: سترگ ـ سترگ (!)؛ متن = ل (نیز لن، پ، و، آ، ب) ۳ـل۲: از آن ۴ـس۲: دگر؛ (پ: نشستم کنون) ۵ـ(آ: مهی؛ لن۲: و تا چه پیمان دهی)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۰۰۴ـ۳۰۱۴): و لما أصبح شاع الخبر و جاش الخلق فأظهرت کتاب الملک فسکنت فورتهم و خمدت جمرتهم ۶ـ(ق۲: چو نامه بنزدیک)؛ متن ← ۷ـل: چو آمد فرستاده و دررسید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـل: بر خسرو آمد چنان چون سزید؛ متن = چهارده دستنویس دیگر (ق، پ: شادیی)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۹ـل: سخن؛ (لن: زفان)؛ س۲ (نیز لن۲): روشن‌روان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ق۲: شاد و؛ لن: بلنداختری پاک)؛ متن ← ۱۱ـس۲ (نیز لن۲): شیرین‌زبان؛ ل: که داند همه داستان کهن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـق، ل۲: ارزنگ؛ ک (نیز پ): ارثنگ؛ (لن: آژنگ؛ لی، آ: ارژنگ)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، ب؛ در س حرف سوم، در س۲، ل۳ حرف چهارم، در ب حرفهای سوم و چهارم بی‌نقطه) ۱۳ـل، ق (نیز لن۲، ب): نوشتند؛ ک (نیز ل۳): ببستند؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ)؛ و این بیت را ندارد ۱۴ـ(و: گرانمایگان) ۱۵ـل: بدو؛ متن = س ـ ب ۱۶ـ(و: پیر!) ۱۷ـل، ک: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـق: سپاهی پذیره‌شدش بی‌شمار (= ۳۰۲۲ب)؛ (و: درخشنده چون گل [شد] اندر بهار)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر: وقت ← گاه؟؛ س در اینجا سرنویس دارد: آمدن گردیه به ایران‌زمین بنزدیک خسرو ۱۹ـل: بخواندند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۰۱۵ـ۳۰۲۱): ثم إنها کاتبت الملک بما جری فأتاها الجواب یستقدمها و یستعجلها ۲۰ـل، س، ک (نیز ق۲، پ ـ آ): شهریار؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب) ۲۱ـس: سوار؛ ل (نیز پ، آ): شدش بی‌شمار؛ ل۲: شدش پس براه؛ ک: چو رخشنده گل شد بوقت بهار (= ۳۰۲۰ب)؛ (ق۲: پذیره‌شدش لشکری بی‌شمار؛ و: پذیره‌شدندش صغار و کبار؛ لن۲: پذیره‌شدندش سران سوار)؛ متن = س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ در پ بیت‌های ۳۰۲۲ و ۳۰۲۳ پس از بیت ۳۰۲۵ آمده است؛ بنداری: فقدمت علیه فأعظم الملک مقدمها و أرکب جمیع الأکابر لاستقبالها ۲۲ـل: پر ز تیمار؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): را بی‌آزار؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۲۳ـس، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): از آنپس نثاری؛ ق، ل۲: از آن پس سپاه؛ (ق۲: زان پس سپاهی؛ آ: از آن پس سپاهی)؛ متن = ل ۲۴ـل۲ (نیز لن، لی، ب): همانکس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس (نیز لی، ل۲، ب): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ق۲، ل۳: شه)

ز دینار و از[۱] گوهر شاهوار          کس آنرا ندانست کردن شمار!
ز دیبای زربفت و تاج و کمر          همان[۲] تخت زرّین و زرّین‌سپر
نگه کرد خسرو بدان[۳] زادسرو          به رخ چون بهار و به رفتن تذرو[۴]!
به رخساره روز و به[۵] گیسو چو[۶] شب          همی درّ بارد تو[۷] گفتی[۸] ز لب!
وُرا در شبستان فرستاد شاه          ز هر کس فزون شد[۹] وُرا پایگاه!
فرستاد نزد برادرش کس          همان نزد[۱۰] دستورِ فریادرس،
بر[۱۱] آیین آن دین مر[۱۲] او را بخواست          بپذرفت و[۱۳] با جان همی‌داشت راست!
به یارانش بر خِلعت افگند نیز          درم داد و دینار و هر گونه[۱۴] چیز!

دو هفته برآمد، بدو گفت شاه          به خورشید[۱۵] و ماه و به تخت و کلاه،
که برگویی[۱۶] آن[۱۷] رزم[۱۸] خاقانیان          ببندی چُنان هم کمر بر[۱۹] میان!
بدو گفت: شاها انوشه بَدی[۲۰]!          روان را به دیدار توشه بَدی[۲۰]!
بفرمای[۲۱] تا اسپ و زین آورند          کمان و کمند[۲۲] و کمین[۲۳] آورند،
همان نیزه و خود و خَفتان جنگ          یکی ترکش آگنده[۲۴] تیر خدنگ

۱ـ ل، ق، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): وز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب) ۲ـ (ل۳: همه)؛ بنداری ۳۰۲۳ـ۳۰۲۷ را ندارد ۳ـ ل (نیز پ): بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ (و: به بالا چو غرو) ۵ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): چون روز و (لی: <و>)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ (ق۲: زلفین چو؛ پ: زلفین) ۷ـ (و: <تو>)؛ ک: بارید؛ (ل۲: ببارید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل: گویی؛ متن = س ـ ب ۹ـ (ق۲: فزون‌تر) ۱۰ـ (پ: مرد)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: زن کردن خسرو گردیه را و هنر نمودن او نزد خسرو ۱۱ـ ق (نیز لی): به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـ (لن: دینش مر؛ ق۲: زردشت؛ لی: دینشان مر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): پذیرفت و؛ ک: بپذرفت؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ بنداری (۳۰۲۸ـ۳۰۳۲): فلما رآها الملک دهش لما رأی من جمالها و کمالها فخطبها إلی أخیها و جری بینهما عقد النکاح، علی رسمهم و آیینهم؛ ک پس از بیت ۳۰۳۲ افزوده است:

چو دیدش همان میوه نازرده بود          بدو هیچ کس دست ناکرده بود
بدانست کان پاک‌تن گوهریست          به مردی چو شیر و به خوبی پریست

۱۴ـ س، ق (نیز ق۲، لی): و بسیار؛ ل۲: و از هر گونه (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فخلع الملک علی جمیع أصحابها، و أکرمهم بالخدم الوافرة و الهدایا الکثیرة؛ ک پس از بیت ۳۰۳۳ افزوده است:

پرستار و زیور و گاه و کلاه (!)          ورا داد چندانک شد خیره ماه

۱۵ـ ک: خرشید؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

که با ترک چون بود پیکار و جنگ          چگونه گشادی به میدانش چنگ

۱۶ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ): برگوی؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ، و، ب) ۱۷ـ ق، ک (نیز ب): از؛ (ل۳: از آن؛ ق۲: که پیدا کنی) ۱۸ـ ل (نیز ق۲، ل۳، پ): جنگ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ ل (نیز پ، و، لن۲): کمر همچنان بر؛ س۲: ببندی چون بیستی (!)؛ (ب: به تندی همان هم کمر بر)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، آ)؛ بنداری: ثم بنی علیها و خلا بها أسبوعین. ثم قال لها: أشتهی أن ترینی کیف بارزت أخا الخاقان و کیف کان جولانک معه فی المعترک ۲۰ـ (لی: بزی) ۲۱ـ (آ: بفرمود) ۲۲ـ س۲: کمند و کمان؛ (آ: کلاه و کمند) ۲۳ـ ق: کمند و کلاه و نگین؛ ل۲ در اینجا سرنویس دارد: مبارزت نمودن گردیه نزدیک خسرو ۲۴ـ (و: آرند و)؛ س (نیز لی): به ترکش درآکنده؛ س۲: یکی بر کزاکند و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقالت: لیحضرنی الملک فرسا و سلاحا





پرستنده‌یی را[۱] بفرمود شاه          که در باغِ گلشن بیارای[۲] گاه!
برفتند بیداردل‌بندگان[۳]          ز ترک و ز رومی پرستندگان،
ز خوبان خسرو هزارودویست          تو گفتی به باغ‌اندرون راه نیست[۴]!
چو خورشید[۵]، شیرین به پیش اندرون          خرامان به بالایِ سیمین‌ستون[۶]!
بشد گردیه تا بنزدیک[۷] شاه          زره خواست از[۸] ترک و عادی‌کلاه[۹]،
بیامد خرامان[۱۰] ز[۱۱] جای نشست          کمر بر میان بست و[۱۲] نیزه به دست،
به شاه جهان گفت: گنجور[۱۳] باش!          یکی چشم[۱۴] بگشای[۱۵] و دستور[۱۶] باش!
بدان[۱۷] پرهنرزن[۱۸] بفرمود[۱۹] شاه          که آید[۲۰] بنزدیک اسپ سیاه[۲۱]!
بنِ نیزه را بر زمین برنهاد          ز بالا به[۲۲] زین اندرآمد چو[۲۳] باد!
به باغ‌اندر آوردگاهی گرفت          چپ و راست بیگانه‌راهی[۲۴] گرفت!
همی هر زمان باره[۲۵] برگاشتی          وز[۲۶] ابر سیه[۲۷] نعره بگذاشتی[۲۸]!

۱ـ س، ک (نیز لی): پرستنده را پس؛ (ق۲: فرستاده‌ای را)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ (ق۲: برآرای)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: فأمر باحضار ذلک فی بستان له ۳ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی): بردگان (!)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۴ـ ل۳ این بیت را ندارد ۵ـ ک: خرشید ۶ـ ل۲: پیش اندرون (!)؛ بنداری: و حضرت شیرین زوجة برویز کالشمس المشرقة، و وراءها ألف و مائتان من الجوار الحسان کالکواکب الدّریة؛ ک پس از بیت ۳۰۴۲ افزوده است:

که اندر شبستان شاه جهان          چو شیرین نبود آشکار و نهان
ز هر زن ورا دوستر داشتی          شب و روز او را به بر داشتی
چو در کاخ بنشست خسرو به باغ          دل شاه را بود شیرین چراغ
نشسته بهم بانو و شهریار          بسان بهاری که بد در بهار

۷ـ ق (نیز آ): به بالای؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ (آ: با) ۹ـ ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، آ): رومی‌کلاه؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب)؛ ل: که آید بنزدیک اسب سیاه (۳۰۴۳ب ـ ۳۰۴۶آ را انداخته و از ۳۰۴۳آ و ۳۰۴۶ب یک بیت ساخته است)؛ (لی: خرامان به بالای سیمین ستون = ۳۰۴۲ب) ۱۰ـ ق: خرامان بیامد؛ (پ: پیاده خرامان) ۱۱ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): به؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۲ـ ک: بسته؛ (لن، و: بست)؛ ل این بیت را ندارد ۱۳ـ ک، ل۲ (نیز لن، آ): رنجور؛ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): دستور؛ (ل۳: جمهور)؛ متن = س (نیز لی، ب) ۱۴ـ (و: چشمه) ۱۵ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، و، ب): بنمای؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ) ۱۶ـ س۲: مستور؛ (و: مسنور (!)؛ لن۲: در سور)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب)؛ (ق۲: بگشا ز بد دور)؛ ل، ق، پ این بیت را ندارند؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش و پس از آن افزوده است:

همان پرهنرزن به فرمان شاه          نشست از بر تازی اسبی سیاه (← ۳۰۴۶)

۱۷ـ ق: همان؛ (لی: بران؛ آ: بدین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ س (نیز لی، پ): پس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ ق: به فرمان ۲۰ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، آ، ب): زن آمد؛ ق: بیامد؛ (و: که آمد)؛ متن = (پ) ۲۱ـ ک: که زین زن بجز دوستداری مخواه (= ۳۰۵۳ب)؛ ل این بیت را ندارد (← ۳۰۴۳پ)؛ بنداری: فلبست الدرع، و شدّت علیها المنطقة، و وضعت علی رأسها المغفر، و أخذت الرمح فاستأذنت الملک و سعت نحو فرس أدهم قرّب لها ۲۲ـ ق: ز پستی به؛ ل۲: به بالا به؛ (ل۳، و: به بالای)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ س۲: به زین اندرآمد بکردار؛ بنداری: فوضعت زج الرمح فی الأرض و قفزت علی ظهر الفرس ۲۴ـ ک (نیز لی): گاهی؛ ق: بیکار راهی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أخذت فی الجولان فی ذلک المیدان ۲۵ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): اسب؛ متن = ل ۲۶ـ ق: چو؛ (ق۲، آ: از؛ پ، و: ز) ۲۷ـ ک: وزان اسب یک؛ (و: ز زیرش سیه؛ ب: وزان بر سیه) ۲۸ـ ل، ق، ل۲ (نیز و): برداشتی؛ متن = یازده دستنویس دیگر

بدو گفت هنگام رزم[۱] تُبُرگ[۲]      بدین[۳] گونه بودم چو اَرغنده‌گرگ[۴]!
چُنین گفت شیرین که ای شهریار      به دشمن دهی آلت کارزار[۵]:
تو با جامه‌ی پاک[۶] بر تخت زر      وُرا هر زمان بر تو باشد گذر!
به خنده به شیرین چُنین گفت شاه      کزین[۷] زن جز از[۸] دوستداری[۹] مخواه!
همی‌تاخت گرد اندرش گردیه[۱۰]      بر[۱۱] آوردگاهی برش گردیه[۱۲]!
همی‌گفت: باری[۱۳]، بداندیشِ شاه      به پیش منستی[۱۴] به آوردگاه[۱۵]،
هم‌اکنون ز[۱۶] زینش بسان تُبُرگ[۱۷]      جدا کردمی پیشِ شاهِ بزرگ!
بدو مانده بُد خسرو اندر[۱۸] شِگفت      بران برزْبالا و آن یال و کفت[۱۹]!
چُنین گفت با گردیه شهریار      که بی‌عیبی[۲۰] از گردش روزگار!

۱ـ ل: جنگ؛ متن = س ـ ب ۲ـ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ، ب): طبرگ؛ (لی، و، لن[۲]: طورگ)؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق[۲]، پ) ۳ـ س، س[۲] (نیز لن، پ، آ): برین؛ متن = ل، ق، ک، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب) ۴ـ ل، ق: غرّنده گرگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ (ق[۲]: جدا کردمی پیش شاه بزرگ!)؛ بنداری بجای این بیت: و کان الملک قاعدا علی تخت من الذهب ینظر الیها؛ ک، ق[۲] پس از بیت ۳۰۵۰ افزوده‌اند:

ک: بماند اندرو سخت شیرین شگفت      بدو رشک برد و به دل کین گرفت
ق[۲]: چو دیدش بر آن گونه بر شاه مه      به هر جایگه بر همی‌گفت زه

۵ـ ق[۲] این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که خون برادر بجای آورد      بترسم که چون او بهای آورد

۶ـ ل، س، ک (نیز لن، لی): باک؛ در س[۲] بی‌نقطه؛ ق: ترا جامهٔ بزم؛ متن = ل[۲] (نیز ل[۳] ـ ب)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: فقالت له شیرین: أیها الملک! کیف تأمنها و أنت قاتل أخیها، و هی فی السلاح و أنت قاعدها هنا فی ثیاب البذلة؟؛ ک پس از بیت ۳۰۵۲ افزوده است:

به مردی ببندد چنین زن میان      نگه کن کزو بر تو ناید زیان

۷ـ ق: کزان؛ ک: که زین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ق، ک (نیز لی، پ، آ): بجز؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]، ب) ۹ـ س[۲]: نیک‌خواهی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: فضحک الملک و قال لها: لا تظنی بها فی محبتها لنا إلا الحسنی؛ ک پس از بیت ۳۰۵۳ افزوده است:

به مهر و وفا و به مردی و جنگ      نباشد چنین زن مگر روی و سنگ

۱۰ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، پ): اندرون ماه‌چهر؛ ک، س[۲] (نیز ل[۳]، لن[۲]): اندرون گردیه؛ (پ: یکچندگه گردیه؛ و: همی‌تاختی گردیه همچو شیر)؛ متن = ل، ق (نیز آ؛ در آ یکبار هم به گونهٔ: همی بد به گرد اندرون ماه‌چهر) ۱۱ـ ق، ک: به؛ متن ← ۱۲ـ ق (نیز آ): که بد یکتنه (در آ یکبار هم برابر ل[۲])؛ ک: کهن یک دیه (؟)؛ س[۲]: کهن یک بیه (؟)؛ (لن[۲]: آوردگاه کهن یک تنه)؛ س، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): بسان یلان بر (ل[۲]: بد؛ لی: را؛ ب: بود) ابا (لن: یلانی که با) کین و مهر؛ (ل[۳]: بنزدیک گاه گزین یک تنه؛ و: نهنگی به کف اژدهایی به زیر)؛ متن = ل؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

تو گفتی که بازآمد اسفندیار      وگرنه بر اسب است سام سوار

۱۳ـ س[۲]: بادی؛ (لن[۲]: یاری) ۱۴ـ (ب: منست این) ۱۵ـ ک: من آراستی رزمگاه؛ ل، ق، ق[۲] این بیت را ندارند ۱۶ـ (و: که از پشت) ۱۷ـ ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ، ب): طبرگ؛ (لی، و، لن[۲]: طورگ)؛ متن = س (نیز لن، پ)؛ ل، ق، ق[۲] این بیت را ندارند ۱۸ـ ق: ازو مانده خسرو همی در؛ ک: ازو مانده بد خسرو اندر؛ س[۲] (نیز لن[۲]): بماند اندر آن (لن[۲]: او) خسرو اندر؛ (ق[۲]: جهاندار مانده بدو در؛ و: بماند اندرو شاه خسرو)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، آ، ب) ۱۹ـ ل (نیز لن[۲]، آ): بران (لن[۲]: بدان) برز و بالا و آن یال و کفت؛ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ و، ب): چنان (س[۲]، ق[۲]، پ: بدان) برز (ک، س[۲]، پ، لن[۲]: برز و) بالا و (ل[۲]: بالای) بازو و (ل[۲]، لن، لی، ب: با زور) کفت؛ ق: به آوردگاهی بان یال و کفت (در بالا: سفت)؛ متن = ل (نیز آ) پس از تصحیح برزوبالا به برزبالا ۲۰ـ (ق[۲]: که ای بی‌غم)





کنون تا ببینم که با[۱] جام می      یکی[۲] سست باشی، وُگر[۳] سخت‌پی[۴]!
به گرد جهان چار[۵] سالار[۶] من      که هستند بر جان نگهدار[۶] من،
ابا هر یکی زان[۷] ده‌ودوهزار      از[۸] ایران بیایند[۹] جنگی‌سوار[۱۰]،
چُنین[۱۱] هم به مُشکوی زرّین من      چه[۱۲] در خانه‌ی گوهرآگین[۱۳] من[۱۴]،
پرستار باشد ده‌ودوهزار      همه[۱۵] پاک با طوق و با گوشوار،
از این[۱۶] پس نگهبان[۱۷] ایشان[۱۸] توی[۱۹]      که با رنج[۲۰] و تیمار خویشان[۲۱] توی[۱۹]!
نخواهم که گویند ازیشان[۲۲] سَخُن      جز از تو، اگر نو بود گر[۲۳] کَهُن!
شنید این[۲۴] سَخُن گردیه، شاد گشت[۲۵]      ز پیغاره‌ی دشمن آزاد گشت[۲۵]!
همی‌رُفت روی زمین را به روی!      همی آفرین خواند بر فرّ اوی[۲۶]!

## گفتار اندر سبب خراب کردن خسرو شهر ری را[۲۷]

برآمد برین[۲۸] روزگاری[۲۹] دراز      نجُست[۳۰] اختر[۳۱] نامور جز فراز[۳۲]!

۱ـ ک: نشینیم با؛ (ل[۳]: ببینی که در؛ و: ببینیم اکنون که با)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ س (نیز لی، و، لن[۲]): همی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ ل (نیز ق[۲]، پ، ب): اگر؛ (لی: و یا)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ (ق[۲]: سخت باشد اگر سست پی؛ ل[۳]: سخت باشی وگر سست پی)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

یکی جام پر بادهٔ خسروان      به کف برگرفت آن زن پهلوان
که گشتی گریزان از آن اهرمن      نهاده بدو دیده‌ها انجمن
به یاد سپهبد به یکدم بخورد      برآورد از آن چشمهٔ زرد گرد
سپهبد شگفتی بماند اندروی      بدو گفت ای ماه پیکارجوی

۵ـ س[۲]: پاک ۶ـ ل: سالان ـ نگهبان؛ (ق[۲]: سالار ـ هر جایگه یار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۳۰۶۰ـ۳۰۶۷ را ندارد ۷ـ (ل[۳]: چون) ۸ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، آ، ب): ز؛ متن = ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]) ۹ـ (لن: بیای‌اند؛ ب: بیابند)؛ در س حرفهای یکم، دوم و چهارم بی‌نقطه؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ، لن[۲]، آ) ۱۰ـ (پ: گرد و سوار؛ ق[۲]: ایرانیان نیز جنگی سوار)؛ ل (نیز ل[۳]): همه پاک با طوق و با گوشوار (= ۳۰۶۳ب)؛ (و: بیایند جنگی ز ایران سوار) ۱۱ـ ک: کنون ۱۲ـ ک: چو؛ (لی: که)؛ متن ← ۱۳ـ (لی: گوهرآئین؛ آ: عنبرآگین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ ل: نخواهم که گویند زیشان سخن (= ۳۰۶۵آ) ۱۵ـ س[۲]: همان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۱۶ـ ل (نیز آ): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ ل (نیز ق[۲]، و): نگهدار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ ل: خوبان؛ ک: ایران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): تویی؛ متن = ل (نیز پ) ۲۰ـ (لن: گنج) ۲۱ـ ل: ایشان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۲۲ـ ل، س، ل[۲] (نیز لن، لی، ب): زیشان؛ متن = ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۲۳ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): کسی جز تو گر (ل[۲]: از؛ س[۲]، لن[۲]: ار) نو بود یا (ک، و: گر؛ س[۲]: بوند از؛ لن[۲]: بوندار)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۲۴ـ ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، ب): آن؛ متن = س، ک (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ) ۲۵ـ ل (نیز ل[۳]): شد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ در ل[۳] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری (۳۰۵۴ـ۳۰۶۴): قال: ثم قال لأخت بهرام إن فی حُجَرنا اثنی عشر ألف جاریة. و قد جعلتهنّ کلهنّ تحت أمرک و حکمک. فسجدت له و قبلت الأرض بین یدیه و دعت له (۳۰۵۴ـ۳۰۶۱ را ندارد)؛ ک پس از بیت ۳۰۶۷ افزوده است:

ز شیرین ز مریم ز هر زن که بود      به فرمان او کار کردند زود

۲۷ـ س: در سبب خراب کردن خسرو شهر ری را؛ ق (پانزده بیتی پایین‌تر): خشم گرفتن خسرو بر ری و تعیین کردن بدهیأتی به حاکمی ری؛ ک (بیست بیتی پایین‌تر): فرستادن خسرو جلاخوش به ری؛ ل، س[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← س ۲۸ـ (لی: بدین) ۲۹ـ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ پ، آ، ب): نیز روزی؛ (لن[۲]: روزگار)؛ متن = ل، س[۲] (نیز و) ۳۰ـ (ق[۲]: نرفت؛ و: نگشت) ۳۱ـ ک: آخر (!) ۳۲ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): براز؛ (ق[۲]: بناز)؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲])؛ ل (نیز پ): نبد گردیه را به چیزی نیاز

چُنین[۱] می[۲] همی‌خورد[۳] با بخردان[۴]
بزرگان و رزم‌آزموده[۵] ردان[۶]،

بدان مجلس اندر[۷] یکی جام بود
نبشته[۸] برو[۹] نام بهرام بود،

بفرمود تا جام بنداختند
بران[۱۰] هر کسی[۱۱] دل بپرداختند:

گرفتند نفرین به بهرام برا
بران[۱۲] جام و آرنده‌ی جام[۱۳] برا!

چُنین گفت کاکنون[۱۴] بر و بوم ری[۱۵]
بکوبند پیلان جنگی به پی[۱۵]!

همه[۱۶] مردم از[۱۷] شهر بیرون کنند[۱۸]!
همه ری به پی[۱۹] دشتِ[۲۰] هامون کنند[۱۸]!

گرانمایه‌دستور با شهریار
چُنین[۲۱] گفت کای از کیان[۲۲] یادگار[۲۳]،

نگه کن که شهری بزرگست ری
نشاید که کوبند پیلان به[۲۴] پی،

که یزدان بدین[۲۵] کار همداستان
نباشد، نه هم بر[۲۶] زمین راستان[۲۷]!

به دستور گفت آن زمان شهریار[۲۸]
که بدگوهری بایدم بی‌کیار[۲۹]،

که یک چند باشد به ری مرزبان
یکی مردِ بی‌دانشِ[۳۰] بدزبان!

۱ـ س۲ (نیز لی، لن۲): شبی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ ل۲: هم ۳ـ (و: همی‌خورد یکروز) ۴ـ ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲): مهتران؛ (ق۲: موبدان)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۵ـ س، ق، س۲ (نیز لن۲، آ): کارآزموده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲): سران؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب)؛ بنداری: و صار الملک فارغ البال من کل عدوّ و کاشح فتفرّغ للشرب و الطرب و اللهو و اللعب؛ ک پس از این بیت افزوده است:

یکی روز بنشست در بزمگاه        جهاندار و پیشش سران سپاه

۷ـ س: ابر دست خسرو؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۸ـ ل، ق، س۲ (نیز و، لن۲): نوشته؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، ب) ۹ـ ل: یکی؛ س۲ (نیز لی، ل۳): بدو؛ (و، لن۲: بران)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب)؛ (آ: بران جام بر) ۱۰ـ ق: برو؛ (ق۲: و زان؛ لی، ل۳: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ ق: یکی؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۲ـ (لی، و: بدان) ۱۳ـ (ب: نام)؛ ک: جام بهرام و آرنده (!)؛ (ل۳: نام و سازندهٔ جام؛ آ: جام آرنده و جام)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: قال: فبینا هو یشرب یوما إذ دفع الیه الساقی قدحا فرأی علیه اسم جوبین فذکره و رمی بالقدح، و أخذ یلعنه و یلعن بلده ۱۴ـ (لن: اکنون) ۱۵ـ (ل۳ در اینجا و پس از این: رَیْ ـ پَیْ) ۱۶ـ ل: همی؛ متن = س ـ ب ۱۷ـ (ق۲: <از>) ۱۸ـ ک (نیز لن): کنید ۱۹ـ (ل۳: چنان؛ ق۲: همان ری چو با؛ آ: از او هر کسی) ۲۰ـ ل (نیز ل۳، آ): دشت و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم أمر بتخریب الری و دوسها بأخفاف الفیلة لأنها کانت مسقط رأس جوبین و جزم القول بذلک ۲۱ـ ک: بران ۲۲ـ (و: مهان) ۲۳ـ (لی: که بدگوهری بایدم بی‌تبار = ۳۰۷۸ب) ۲۴ـ ق: کوبی به پیلان و؛ لی این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

گنهکار بهرام و ری بی‌گناه        نگه کرد باید بدین کار شاه
چو آن شهر آباد ویران کنی        دل بیگناهان غریوان کنی
نباید که کاری چنین بیهده        بیاید ز دانندهٔ‌شاه رده

۲۵ـ ل: در آن؛ ک، س۲ (نیز ق۲): بران؛ (ل۳، و، لن۲، ب: بدان)؛ س: که باشد بدین؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، پ، آ) ۲۶ـ ق، ل۲ (نیز آ): اندر؛ س: نباشند هم بر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲، ب) ۲۷ـ (ق۲: نیم هم برین داستان)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال له الوزیر: أیها الملک! إن الری مدینة کبیرة فیها خلق کثیر. و کیف یحل لک أن تخربها و تبدّد شمل ساکنیها؟ ۲۸ـ (ق۲: اگر نیستی تو برین داستان) ۲۹ـ ق (نیز پ، لن۲، آ): نابکار؛ ل۲، س۲ (نیز لن): بی‌تبار؛ (و: خاکسار؛ ب: بدتبار)؛ ل: باید و نابکار؛ س: که گوید نشان چنین نابکار (← ۳۰۸۰ب)؛ (ق۲: یکی بی‌گهر بایدم بدنشان)؛ متن = ک (نیز ل۳)؛ لی این بیت را ندارد (← ۳۰۷۵پ) ۳۰ـ ل (نیز آ): بی‌دانش و؛ س۲: بددانش؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س این بیت را ندارد





بدو گفت بهمن که گر[۱] شهریار
بگوید[۲] نشان[۳] چُنین[۴] نابکار،

بجوییم[۵] و این[۶] را به جای[۷] آوریم
نباید که بی[۸] رهنمای[۹] آوریم!

چُنین گفت خسرو که بسیارگوی
نژنداختری بایدم[۱۰] سرخ‌موی[۱۱]،

تنش زار[۱۲] و بینی کژ[۱۳] و روی زرد[۱۴]
بداندیش و کوتاه و[۱۵] دل پر ز درد[۱۶]،

همان بددل[۱۷] و سفله و[۱۸] بی‌فروغ
سرش[۱۹] پر ز کین[۲۰] و زبان[۲۱] پر دروغ،

دو چشمش کژ و سبز[۲۲] و دندان بزرگ[۲۳]
به راه‌اندرون کژ رود همچو[۲۴] گرگ!

همه[۲۵] موبدان[۲۶] مانده زو در[۲۷] شگفت
که تا[۲۸] یاد خسرو چُنین چون[۲۹] گرفت!

همی‌جست هر کس[۳۰] به گرد جهان[۳۱]
ز[۳۲] شهر کسان از کهان و مهان[۳۳]

چُنان[۳۴] بُد که روزی کسی[۳۵] نزد شاه[۳۶]
بیامد کزین گونه مردی به راه[۳۷]،

بدیدم[۳۸]، بیارم به فرمان کی[۳۹]
بدان تا فرستدش خسرو به[۴۰] ری

۱ـ ک: مر؛ ق، ل۲ (نیز آ): دستورگر؛ (لن، لن۲، ب: دستور ای؛ لی: دستور کای؛ و: دستور اگر)؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، پ) ۲ـ ل (نیز پ): بخواهد؛ س۲ (نیز لن۲): نگوید؛ (لن، لی، ب: که گوید)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، آ) ۳ـ س۲: بریشان ۴ـ ق، ک (نیز آ): چنان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س این بیت را ندارد و ق۲ آنرا با دگرگونی‌هایی سه بار بازنوشت کرده است ۵ـ س (نیز لی، ب): بپوییم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ ق: آن ۷ـ ل: جا ۸ـ س (نیز و): نباید که کس؛ ق: نیابم بسی؛ ک، س۲ (نیز لن، لی، ب): نباید (لن: بباید) کسی؛ ل۲: برین بر کسی؛ (لن۲: بنزد کسی؛ آ: برین بر بسی)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ) ۹ـ ل: رهنما؛ بنداری (۳۰۷۸ـ۳۰۸۱): قال: فإنی أرید رجلا خبیثا حتی أولیه إیاها الآن، و أجعله مرزبانها لیخربها بالشوم و فعله المذموم. فقال: لیذکر الملک صفات هذا الرجل حتی یطلب و یولی المکان ۱۰ـ (آ: باید و) ۱۱ـ ل (نیز پ): زشت‌روی؛ (لی، لن۲: سرخ‌روی)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ (ق۲: یکی مرد ناپاک ناپاک‌گوی)؛ ل، پ پس از این بیت و ق۲ پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

تنش زشت (ل: سرخ) و بینی کژ و روی زشت        یکی (ل: همان) دوزخی روی، دور از بهشت

۱۲ـ ق، ل۲ (نیز آ): سرخ؛ س۲ (نیز لن، ل۳): زرد؛ (و، لن۲: کژ)؛ س (نیز لی، ب): نفس سرد؛ متن = ک (نیز ← بنداری) ۱۳ـ (لی: کج) ۱۴ـ (ل۳: زردروی)؛ ل (نیز ق۲، پ): یکی مرد بدنام و رخساره زرد ۱۵ـ ل۲، س۲: <و> ۱۶ـ (ل۳: زشت‌گوی)؛ در ب این بیت پس از ۳۰۸۶ آمده است؛ ق۲ این بیت را با دگرگونی‌هایی دوبار دیگر هم بازنوشت کرده است ۱۷ـ س (نیز لی): بدرگ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـ ک: سفله‌ای ۱۹ـ س (نیز لن، لی، ب): سری؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ س۲: گرد ۲۱ـ س (نیز لی): دلی؛ (لن: زفان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ (ق۲: پر از خون؛ ل۳: همان سرخ) ۲۳ـ ل۲ (نیز آ): بینی بزرگ؛ (لی: دندان چو گرگ) ۲۴ـ ل: کژ رو او همچو؛ ک: کژه پوید چو؛ س۲: کژ پوید چو؛ (ق۲: کژ رو همچو؛ لی: کج رود همچو؛ ل۳: کژ پویی چو؛ و: پوید او همچو)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب)؛ بنداری (۳۰۸۲ـ۳۰۸۵): فقال: اطلبوا رجلا کثیر الکلام، قد ولد علی أنحس طالع، أشقر اللون، ضعیف البدن، أقنی الأنف، أصفر الوجه، قصیر القامة، أحول العینین أزرقهما، کبیر الأسنان، سیی‌ء الفکر، دغل القلب، یجمع بین الجبن و الکذب و الدناءة و القبح ۲۵ـ س۲: همان ۲۶ـ ل: مهتران؛ متن = س ـ ب ۲۷ـ (ل۳: زان)؛ س: زو اندر (!)؛ ک: اندر ۲۸ـ ل۲ (نیز آ): با ۲۹ـ ل۲: خون (!)؛ (لن: کی؛ ل۳: که تا خسرو آن داستان چون)؛ بنداری: فتعجب الموابذة من استقصاء الملک الأوصاف الدالة علی الشر و الخبث ۳۰ـ ق: هر یک ۳۱ـ (ل۳: به شهر اندرون) ۳۲ـ س (نیز لی، ب): به؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـ (ل۳: به گرد جهان اندرون و برون) ۳۴ـ (ق۲: چنین) ۳۵ـ ل: یکی؛ متن = س ـ ب ۳۶ـ ک: در جهان؛ (ل۳: پیش شاه) ۳۷ـ ک: روان؛ ل: برین گونه مردم ز راه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۸ـ (لن۲: بگیرم) ۳۹ـ (و: بیاوردم آن شوم پی) ۴۰ـ ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲): موبد به؛ ل۲: نزدیک؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، آ)؛ لن، ب این بیت را ندارند

بفرمود تا پیش[۱] اوی[۲] آورند — وُزان[۳] گونه بازی[۴] به کوی[۵] آورند
ببردند ازین[۶] گونه مردی برش — بخندید از او[۷] کشور و لشکرش[۸]
بدو گفت خسرو: ز کردار[۹] بد — چه داری به یاد و ز گفتار بد[۱۰]؟
چُنین داد پاسخ که از کار[۱۱] بد — نیاسایم و نیست با من خرد!
سخُن هرچ[۱۲] گویم[۱۳] دگرگون کنم[۱۴] — تن و جان پرسنده پر[۱۵] خون کنم[۱۴]!
سر مایه‌ی من دروغست و[۱۶] بس! — سوی راستی نیستم دسترس!
بدو گفت خسرو که بد[۱۷] اخترت! — نبشته[۱۸] مبادا[۱۹] جزین[۲۰] بر سرت!
به دیوان نبشتند[۲۱] منشور ری[۲۲] — ز[۲۳] زشتی بزرگی شد[۲۴] این[۲۵] شوم‌پی[۲۶]!
سپاهی پراگنده او را سپرد — برفت از در[۲۷] و نام زشتی ببرد!
چو آمد به ری مرد ناتندرست[۲۸] — دل و دیده از شرم یزدان بشست!
بفرمود تا ناودان‌ها ز[۲۹] بام — بکندند و او شد[۳۰] بدان[۳۱] شادکام!

۱ـ ل: نزد؛ متن = س ـ ب ۲ـ ل، ق، ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ): او؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، ب) ۳ـ س (نیز لن، لی): وزین؛ ق: از آن؛ (ب: بدین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ ق: ناری؛ در ل، س۲ بی‌نقطه؛ ک: کوته‌تازی (؟)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ل (نیز ل۳): کو؛ (لن۲: نکو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ ل: زین؛ متن = س ـ ب ۷ـ ل (نیز لی): زو؛ (ب: از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ک (نیز لن۲): لشکر و کشورش؛ بنداری (۳۰۸۷ـ۳۰۹۱آ): فأخذوا فی طلب رجل علی هذه الصفة الی أن عثروا علی واحد. فجاءوا به الی حضرة الملک ۹ـ (آ: که از کار) ۱۰ـ ل (نیز ق۲، پ): ای بد بی‌خرد؛ ک، س۲ (نیز و، لن۲): به یاد آر گفتار بد؛ ل۲: ز یاد و ز گفتار بد؛ (ل۳: چه دانی تو ای بی‌منش کم‌خرد)؛ متن = س (نیز لن، لی، آ، ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۰۹۱ب ـ ۳۰۹۲): فلما رآه ضحک من ذلک المنظر القبیح فقال له: أی شیء تحسن من خصال الشر؟ ۱۱ـ (لن۲: ز کردار)؛ ل (نیز ق۲، پ): چنین گفت با شاه کز کار؛ ق (نیز آ): به خسرو چنین گفت کز کار؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، ب) ۱۲ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۱۳ـ ل: گویی؛ متن = س ـ ب ۱۴ـ (پ: بود) ۱۵ـ ل: مردم پر از؛ (لن، لن۲، آ، ب: پرستند پر؛ ق۲: که جان پرستنده پر؛ ل۳: دل و جان پرسنده پر)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، پ، و)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ابا هر که پیمان کنم بشکنم — برو بیخ رادی به خاک افکنم
نباشد برم قیمت هیچ کس — به خوبی روانم نزدیک نفس (!)

۱۶ـ ق (نیز لن): <و>؛ بنداری (۳۰۹۳ـ۳۰۹۵): فقال: إنی رجل فارغ الکیس من العقل، لا أعرف الراحة، و رأس مالی الکذب، و الی سبیل الی الصدق ۱۷ـ (پ: ز شوم) ۱۸ـ ل، ق (نیز ل۳، و، لن۲): نوشته؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب) ۱۹ـ (و، لن۲: مبادا نوشته) ۲۰ـ ق، س۲: جزان؛ بنداری این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بپرسید نامش خلاجوش بود — غنی ار بد از مال درویش بود

۲۱ـ ل، ق، ک (نیز ل۳، و، لن۲): نوشتند؛ ل۲: نشستند؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب) ۲۲ـ ق (نیز ق۲، آ): وی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): به؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۲۴ـ (ل۳: بزرگست)؛ ق: بزرگی به زشتی شد ۲۵ـ ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): آن؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ) ۲۶ـ ل، ق: بوم پی؛ (پ: نیک پی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری. فأمر فجعلوه مرزبان الری، و کتبوا له منشورا بذلک ۲۷ـ (و: بر)؛ بنداری: وضموا الیه جماعة من الأجناد المتفرّقة فسار الیه ۲۸ـ ق (نیز آ): نادبن درست؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ ل، ق (نیز ق۲، پ): ناودان‌های؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ س (نیز لن، لی، ب): و شد او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ ل: بران؛ (لی: بدین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک: و شد مرو را





وُزان[۱] پس همه گربکان[۲] را بکشت — دل کدخدایان از او[۳] شد درشت!
به هر سو همی‌رفت[۴] با رهنمای[۵] — مُنادی‌گری پیش اوبر[۶] به پای[۷]،
همی[۸] گفت: اگر[۹] ناودانی به جای[۱۰] — ببینم[۱۱]، وُگر[۱۲] گربه‌یی در سرای،
بران[۱۳] بوم و رُست[۱۴] آتش اندرزنم! — ز برشان همی[۱۵] سنگ بر سر زنم!
همی‌جست[۱۶] جایی که بُد یک درم — خداوند او[۱۷] را فگندی[۱۸] به غم!
همه خانه از موش بگذاشتند — دل از بوم آباد برداشتند!
چو باران بُدی، ناودانی نبود[۱۹] — به شهراندرون پاسبانی نبود[۱۹]!
از آن زشت[۲۰] بدکامه‌ی[۲۱] شوم‌پی — که آمد ز درگاه خسرو به ری،
شد آن شهر آباد یکسر خراب — به سربر[۲۲] همی‌تافتی[۲۳] آفتاب!
همه شهر یکسر پر از[۲۴] داغ و درد — کس اندر جهان یاد ایشان نکرد!

چُنین تا[۲۵] بیامد مه فوردین[۲۶] — بیاراست گلبرگ روی زمین،
سرشکِ سرِ ابر چون ژاله[۲۷] گشت[۲۸] — همه[۲۹] کوه و هامون پر از لاله[۳۰] گشت[۲۸]،
[همه راغ‌ها[۳۱] شد چو[۳۲] پشت پلنگ — زمین همچو دیبای رومی به رنگ،]
بزرگان به بازی[۳۳] به باغ آمدند[۳۴] — همه[۳۵] میش و آهو به راغ آمدند[۳۴]،
چو خسرو گشاده در باغ دید — همه[۳۶] چشمه‌ی باغ پُر ماغ[۳۷] دید،

۱ـ (ق۲: ازان) ۲ـ (و: گربها) ۳ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ و): بدان؛ (لن۲، آ، ب: بدو)؛ متن = ل؛ در ک این بیت پس از بیت ۳۱۰۴ آمده است؛ بنداری: و لما تمکن منها أمر بقلع المآزیب من الدور و القصور، و قتل ما یوجد فیها من السنانیر ۴ـ ق: گشت؛ (آ: گفت) ۵ـ ل: رهنما ۶ـ ل۲ (نیز لن): در ۷ـ ل: پا؛ ک: او کرد پای ۸ـ (لن۲: بدو) ۹ـ ل: گر؛ متن = س ـ ب ۱۰ـ س۲ (نیز آ): بپای؛ (لی: ناودان را بجای) ۱۱ـ ل: بیینی؛ متن = س ـ ب ۱۲ـ (لی: با ← یا ← گر) ۱۳ـ ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ و): بدان؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب) ۱۴ـ ل، ل۲ (نیز ل۳، پ): و بر؛ (ق۲: وی؛ لن۲: و دشت ← ورست)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب) ۱۵ـ ق، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): همه؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی) ۱۶ـ (لن۲: تاخت) ۱۷ـ ق (نیز ب): آن ۱۸ـ (لی: گرفتی)؛ بنداری: و قال: من أعاد میزابا الی داره أو وجدت قطة فی بیته فدمه حلال، و ماله مباح. ثم إنه أغری بکل من له شیء فجعل یصادرهم و یعاقبهم و یعصبهم عصب السلم حتی أتی علی جمیع أموالهم ۱۹ـ ک: بجای ـ بپای؛ بنداری: فلما جاء الشتاء و تتابعت الأمطار خربت الدور، و کثرت الجرذان فی البیوت ۲۰ـ ل (نیز لی): دشت؛ ک: ازین زشت و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ (ب: بدکامه و؛ و: زشت‌رو کافر)؛ ق این بیت را ندارد ۲۲ـ ک: به بومش ۲۳ـ (پ: تافتشان) ۲۴ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ب): زو (ل۲، ب: ازو) بود پر؛ ق (نیز آ): همه یکسره دل پر از؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ بنداری فخلت من الناس وجلوا عنها. و بقی یسیر بهذه السیرة الی أن خربت الری. و کان الخلق بها یتظلمون فلا یرون مغیثا، و یصرخون و لا یجدون مجیبا ۲۵ـ س۲: وزانپس ۲۶ـ (لی، ل۳: فرودین) ۲۷ـ (ق۲: پر ژاله)؛ ل (نیز ب): سرشک (ب: سرشت) سراپرده (← سرابر؟) پر (ب: چون) ژاله (در ل سراپرده بی‌نقطه)؛ ق (نیز آ): همه جویباران پر از لاله؛ ک: سرشک هوا نیز چون ژاله؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲) ۲۸ـ ل: شد؛ س۲: کرد ـ گشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ (ل۲: در) ۳۰ـ ق (نیز آ): ژاله ۳۱ـ (ق۲: باغ‌ها) ۳۲ـ (ل۳: گشت)؛ ک: باغ شد همچو؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب)؛ ل، ق، ل۲، پ، آ این بیت را ندارند ۳۳ـ س۲ (نیز ل۳): به شادی؛ (لن: به بازی بزرگان) ۳۴ـ (و: آمده) ۳۵ـ (لن، ق۲، ل۲، لن۲: همان)؛ بنداری: قال: و لما دخل فصل الربیع و زینت الأزاهیر وجه الأرض، و تصندل الماء، و تمسک الهواء، و خرجت النظارة للفَرَج، و ظفرت أسری البیوت بالفَرَج ۳۶ـ ق (نیز و): همان ۳۷ـ ک: راغ؛ (ل۳: چشمه و باغ چون ماغ)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند

بفرمود تا دردمیدند[۱] بوق[۲] ... بیاورد پس تشت‌های[۳] خَلوق[۴]،
نشستند[۵] بر سبزه[۶]، می خواستند ... به[۷] شادی روان[۸] را بیاراستند،
بیاورد پس گردیه[۹] گربکی ... که پیدا نبد گربه از کودکی[۱۰]،
بر[۱۱] اسپی نشانده[۱۲]، ستامی بزر ... به زراندرون چند گونه گهر،
فروهشته از گوش او گوشوار ... به ناخن‌بر از لاله کرده نگار[۱۳]،
به دیده چو قار و[۱۴] به رخ چون بهار ... چو می خورده‌یی[۱۵] چشم او پر خمار[۱۶]،
همی‌تاخت چون کودکی[۱۷] گرد باغ ... فروهشته از باره[۱۸] زرّین‌جُناغ
لب شاه ایران پر از خنده گشت[۱۹] ... همی[۲۰] کهتر[۲۱] آن خنده رابنده[۲۲] گشت[۱۹]!
ابا گردیه گفت کز آرزوی ... چه[۲۳] خواهی[۲۴] بگوی[۲۵] ای زن نیک‌خوی[۲۶]!
زن چاره‌گر[۲۷] برد پیشش[۲۸] نماز ... چُنین[۲۹] گفت کای[۳۰] شاه گردن‌فراز،
به من بخش ری را، خرد یاد[۳۱] کن! ... دل غمگنان از غم آزاد کن!
ز ری مردک شوم را بازخوان! ... وُرا مرد بدکیش و[۳۲] بدساز دان[۳۳]!

۱ـ(لن۲: بردمیدند) ۲ـ(ق۲: تا خیمه بیرون برند) ۳ـل: جامهای؛ ک،ل۲ (نیز و، ب): طشت‌های؛ (لی: آن طبقها؛ ل۳، پ: شیشه‌های؛ آ: پشت‌های)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، لن۲) ۴ـ(لن: خذوق (؟)؛ ق۲: همان ساز شادی به هامون برند) ۵ـک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ): نشستند و؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، ب) ۶ـ(ق۲: سفره) ۷ـس۲: ز ۸ـل (نیز پ): زبان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و عزم برویز علی البروز الی الصحراء و النزول بین الخضرة و الماء؛ ک، ل۲، آ پس از بیت ۳۱۱۷ افزوده‌اند:

ک: کس آمد ز گردوی و از شهر ری ... برش داستانی بیفکند پی
از آن درد گردوی غمخواره گشت ... بر اندیشهٔ دل سوی چاره گشت
یکایک برادر به خواهر بگفت ... از آن داستان گفت کار شگفت
یکی ناتوانی یکی چاره کرد ... که گردد دل شاه ازین درد سرد
ل۲، آ: چو آمد به باغ اندرون گردیه (ل۲: کردنه) ... چو سر سهی در میان بنه

۹ـل۲: با خویشتن؛ س۲: گردیه پس ۱۰ـق: ز کودک نبود اندکی؛ ل۲: سراپای آراسته کودکی ۱۱ـ(لی: به) ۱۲ـ(ل۳: اسبش نشاند و)؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۳ـق: کردند کار؛ (و: رنگ و نگار؛ ل۳: برش لاله کرده به تاجش نثار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(آ: قارون!)؛ س۲: به بالا چو سرو و ۱۵ـل: میخواره بد؛ ق: می‌خواره‌ای؛ (ق۲: می خورده دو؛ پ: می خورده بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ل۳: برکنار)؛ ک: چو می خورده چشمی پر از خمار (!) ۱۷ـ(و: کودکان) ۱۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): اسب؛ ک: چشم؛ متن = ل؛ بنداری (۳۱۱۸ـ۳۱۲۲): عمدت زوجته أخت بهرام الی سنور کبیر لها فشنفته بأقراط، و زینته بأنواط، و أرکبته فرسا، و أمرت بأن یعدّی الفرس بین یدی برویز ۱۹ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): شد؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۲۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، ب): همه؛ (آ: همان)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۲۱ـق: شکرّ؛ س۲ (نیز آ): گوهر؛ (ب: مهتر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـک: از خنده بر بنده؛ س۲: گوهر از خنده زاینده ۲۳ـ(لی: چو) ۲۴ـل: باید؛ متن = س ـ ب ۲۵ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳): بگو؛ (و، آ: بخواه)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۲۶ـل: خوب‌روی؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فلما رآه قهقه ضاحکا فقال لها: سلینی حاجتک ۲۷ـق: چاره‌بر ۲۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): زود بردش؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، آ) ۲۹ـل: بدو؛ ق (نیز آ): همی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لن، ب: ای) ۳۱ـ(و: دلم شاد؛ ق۲: ری وز خرد) ۳۲ـق (نیز و): <و>؛ متن ← ۳۳ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): بدکیش بدساز خوان؛ س (نیز لی): مردک شوم بدساز خوان؛ (لن، ب: مردم شوم و بدساز خوان)؛ ل۲: وی از مردم شوم بدساز خوان؛ متن = ل





همی[۱] گربه از خانه بیرون کند ... دگر ناودان یک‌بیک برکند[۲]!
بخندید خسرو ز گفتار زن ... بدو گفت کای[۳] ماه[۴] لشکرشکن،
ز ری بازخوان آن[۵] بداندیش را ... چو آهَرْمَن آن زشت[۶] بدکیش را!

همی هر زمانش[۷] فزون بود بخت ... از آن[۸] تاجور[۹] خسروانی‌درخت!

## گفتار اندر تدبیر کردن خسرو در آبادانی[۱۰]

وُزان[۱۱] پس چو گسترده شد دست[۱۲] شاه ... سراسر جهان شد[۱۳] وُرا نیک‌خواه!
همه تاجدارانش کهتر شدند! ... همه کهتران زو توانگر[۱۴] شدند!
گزین کرد از ایران[۱۵] چل‌وهشت‌هزار[۱۶] ... جهاندیده و گرد[۱۷] و جنگی سُوار!
در گنج‌های کهن برگشاد ... که بنهاد پیروز و فرّخ‌قباد[۱۸]

۱ـس (نیز لی، ل۳، آ): همه؛ ک: که او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـل: بشکند؛ س، ل۲ (نیز لی): یکایک همه (ل۲: زبان) ناودان برکند؛ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): همه (ک: ز بام؛ س۲: ز بان؛ و، لن۲: همی) ناودان یک بیک برکند (ق۲، ل۳: بشکند)؛ (لن: همی ناودان‌ها ز بن برکند؛ ب: یکایک ز بام ناودان راکند)؛ متن = (پ)؛ بنداری: فقالت: حاجتی أن تهب لی السنور فلا تقتله و أن تصرف عن الری عامل الشوم الذی قتل سنانیرها و قلع مآزیبها حتی خرجت دورها و تداعت قصورها ۳ـس ـ ل۲ (نیز لن، لی، ب): ای؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): شوخ (؟)؛ (ق۲: شیر)؛ متن = ل، ق (نیز آ)؛ برخی از دستنویس‌ها پس از این بیت افزوده‌اند:

ک، ق۲، لی: به تو دادم آن شهر و آن روستا ... تو بفرست اکنون (ق۲: آنجا) یکی پارسا
ل۲، آ: به نیکی همی چون سزا دیدمت ... همان شهر ری نیز بخشیدمت

۵ـل۲ (نیز پ): خواند آن؛ (ق۲: خوانم) ۶ـل: مرد؛ (ق۲: اهریمن زشت؛ لن۲: چنان اهرمن زشت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر: اهرمن بجای آهرمن؛ بنداری: فأمر الملک حینئذ باسترجاع مخرّب الرباع من تلک البقاع. و خلص الناس من شؤمه. وللّه الحمد. ل، ق۲ پس از بیت ۳۱۳۰ دو بیت، و ک بیت یکم را پس از بیت ۳۱۳۱ افزوده‌اند:

فرستاد کس زشت‌رخ را بخواند ... همان خشم بهرام با او (ک، ق۲: ری را برو بر) براند
بکشتند او را به زاری و درد ... کجا بد (ق۲: که بود او) بداندیش و بیکار مرد

ک در اینجا افزوده است:

خلاجوش کامد به ره بر بمرد ... کس او درم‌ها به خسرو سپرد

این بیت‌ها در دوازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیامده‌اند ۷ـق (نیز آ): زمانی ۸ـل: وزان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ(ق۲: بارور؛ لی، و: تاج و آن)؛ پ این بیت را ندارد ۱۰ـس: داستان خسرو در تدبیر ملک‌داری؛ ق: تدبیر کردن خسرو در آبادانی مملکت؛ ک (ده بیتی پایین‌تر): ملک بخشیدن خسرو به ایرانیان؛ ل، ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ق ۱۱ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، ب): از آن؛ متن = س، ق (نیز لی، پ، آ) ۱۲ـق (نیز آ): داد ۱۳ـق (نیز آ): جهان شد سراسر ۱۴ـس (نیز لن): تونگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: قال: و لما استتبت أمور برویز و انتظمت أسباب سلطانه، و أذعنت الملوک طوعا و کرها لأوامره و أحکامه، و أظلت علی العالمین سحائب عدله و إحسانه ۱۵ـل: زیشان؛ ک (نیز ق۲، پ): ازیشان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل: دوره صدهزار؛ (ق۲: صدوسی‌هزار؛ لی، لن۲، آ: چل‌وشش هزار)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، ب)؛ (ل۳: از ایرانیان چل‌هزار) ۱۷ـل: جهاندیده گردان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۸ـس (نیز ق۲، لی): پیروز فرّخ‌نژاد (لی: نهاد)؛ ک، ل۲: فیروز فرّخ‌قباد؛ (ل۳، و، ب: پیروز فرّخ‌قباد)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ)؛ بنداری: اختار من الایرانیین ثمانیة و أربعین ألف فارس کلهم ممن مارسوا الأمور و کابدوا تصاریف الدهر حتی صاروا أفراد الزمان، و آساد الضراب و الطعان

جهان را ببخشید بر چار بهر    یکایک همه نامزد کرد شهر:
از آن نامداران دەودوهزار[1]    سواران هشیارِ[2] خنجرگزار[3]،
فرستاد خسرو سوی مرز روم    نگهبان آن فرّخ آباد[4] بوم،
بدان تا ز روم[5] اندر ایران[6] سپاه    نیاید که کشور شود زو[7] تباه،
مگر هر کسی بس کند[8] مرز خویش    بداند سرِ مایه‌ی و[9] ارز خویش!
هم از[10] نامداران دەودوهزار[11]    گزین کرد از ایران و نیران سوار[12]،
بدان تا سوی زاولستان[13] شوند    ز بوم سیه[14] در گلستان[15] شوند
بدیشان چُنین گفت: هر[16] کو ز راه    بگردد، ندارد زبان[17] را نگاه[18]،
به چربی[19] مرو را به راه آورید    کزین[20] بگذرد، بند و چاه آورید،
به هر سو فرستید[21] کارآگهان    بدان تا نماند[22] سَخُن در نهان،
طلایه بباید[23] به روز و شبان    مخسپید[24] در خیمه بی[25] پاسبان!
ز لشکر دەودوهزار[26] دگر    دلاورسوارانِ[27] پرخاشخر[28]،
بخواند و بسی پندها[29] دادشان    به راه[30] الانان فرستادشان،
بدیشان[31] سپرد آن[32] درِ باختر    بدان تا نباشد[33] ز دشمن گذر[34]،

۱ـ ل: دو ره سی‌هزار؛ متن = س ـ ب  ۲ـ (لن، پ، لن[2]: هشیار و)؛ متن = س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، ب)  ۳ـ ل، ق (نیز آ): گزین کرد ز ایران و نیران (ق: از ایرانیان مر؛ آ: از ایران نبرده) سوار (← ۳۱۴۱ب)؛ (ق[2]: گزین کرد شایستهٔ کارزار)  ۴ـ ل: آزاد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق، ک این بیت را ندارند؛ در آ بیت‌های ۳۱۳۸ـ۳۱۴۰ پس از بیت ۳۱۴۶ آمده‌اند  ۵ـ (ل[3]: برزم)  ۶ـ (و: تا بران روی رومی)  ۷ـ (آ: زان)؛ ق، ک این بیت را ندارند؛ در ل[3] بیت‌های ۳۱۳۹ و ۳۱۴۰ پس از بیت ۳۱۴۱ آمده‌اند  ۸ـ ل: برکند؛ (ق[2]: که هر کس همی بس کند؛ پ: مگر بس کند هر کسی؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۹ـ ل: سر و مایهٔ؛ (ب: بدانند سرمایهٔ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق، ک این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۱۳۶ـ۳۱۴۰): فقسم الأرض أربعة أقسام. فنفذ اثنی عشر ألف فارس منهم الی حدود بلاد الروم  ۱۰ـ ل (نیز پ): همان؛ (ل[3]: وزان)؛ متن = س، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، و ـ ب)  ۱۱ـ ل: دو ره چل‌هزار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک: گزین کرد با خنجر آبدار  ۱۲ـ س (نیز لی، ب): توران سوار؛ (ق[2]: نبرده‌سوار؛ ل[3]: از آن پهلوان و سوار)؛ ل (نیز آ): سواران هشیار خنجرگزار (=۳۱۳۷ب)؛ ک: همان نیز برگستوان‌ور سوار؛ (پ: همه جنگجوی از در کارزار)؛ متن = س[2] (نیز لن، و، لن[2])؛ ق، ل[2] این بیت را ندارند  ۱۳ـ س، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و، ب)، زابلستان؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل[3]، لن[2]، آ)  ۱۴ـ (پ: آن سپه؛ ق[2]: ز بیم آن سپه)  ۱۵ـ (ل[3]: به نزدیکی کابلستان)؛ ل[2] این بیت را ندارد؛ پ پس از این بیت افزوده است:

که تا هیچ بدخواه را سر ز راه    نپیچد که کشور شود زو تباه

۱۶ـ س، ل[2] (نیز لن، لی، ب): آن؛ ق، ک، س[2] (نیز ق[2]، پ ـ آ): کان؛ متن = ل (نیز ل[3])  ۱۷ـ ل[2]: روان (← زوان؟)؛ (لن: زفان)  ۱۸ـ (ق[2]: نگار!)  ۱۹ـ ل، س (نیز ق[2]، ل[3]، و): بخوبی؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۰ـ (لی: ازین)  ۲۱ـ ل (نیز ق[2]، ل[3]، و): فرستاد؛ (لی، ب: فرستند)؛ متن = س ـ س[2] (نیز لن، پ، لن[2]، آ)  ۲۲ـ ک: بماند؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ل[2] ۳۱۴۴ب دوباره بازنوشت شده است  ۲۳ـ ک: بیامد  ۲۴ـ ل (نیز ق[2]): نخسبند؛ س (نیز لی): مجنبید؛ (آ: نخفتند)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۵ـ (ق[2]: با؛ آ: بی‌خیمه بی)  ۲۶ـ ل: دو پنجه هزاری؛ متن = س ـ ب  ۲۷ـ س ـ س[2] (نیز ق[2]، ل[3] ـ ب): بزرگان؛ (لی: ز ترکان)؛ متن = ل (نیز لن)  ۲۸ـ ق: فریادرس (در بالا: پرخاشخر)  ۲۹ـ ل، ق (نیز و، آ): هدیه‌ها؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۳۰ـ (و: بسوی)  ۳۱ـ ک: بایشان  ۳۲ـ ل، س، ک، س[2] (نیز لی، و، لن[2]، آ): از (؟)؛ متن = ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، ب)  ۳۳ـ ل: ساند (بی‌نقطه)؛ (آ: نیابد)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۳۴ـ (ق[2]: تا ز دشمن نباشد گذر؛ و: تا ز دشمن رساند خبر)؛ ق این بیت را ندارد





بدان سرکشان گفت: بیدار بید!    همه در پناه جهاندار بید[1]!
دەودوهزار دگر برگزید    ز مردان جنگی، چُنان‌چون سَزید[2]،
به سوی خراسان فرستادشان    بسی پند و اندرزها دادشان[3]،
که از مرز هَیتال تا مرز[4] چین    نباید که کس پی نهد[5] بر زمین!
مگر بآگهی و[6] به[7] فرمان ما[8]    روان[9] بسته دارد به پیمان ما[8]!
به هر کشوری گنجِ آگنده هست    که کس را نباید شدن دوردست[10]،
چو باید[11] بخواهید و خرّم زیید[12]!    خردمند باشید و بی‌غم زیید[12]!

در گنج بگشاد و چندی[13] درم[14]    که بودی ز هرمز بروبر[15] رقم[16]،
بیاورد و[17] گریان به درویش داد    چو درویش پیوسته[18] بُد[19] بیش داد
هر آن[20] کس که او[21] یار بندوی بود    بنزدیک گستهم و زِنگوی[22] بود،
که بودند یازان[23] به خون[24] پدر    ز تن‌های ایشان جدا کرد[25] سر!

چو از کین و نفرین بپرداخت[26] شاه    به دانش یکی[27] دیگر آورد[28] راه[29]،
از آن[30] پس شب و روز[31] گردنده‌دهر    نشست و ببخشید بر چار بهر:

۱ـ ل[2]: دید (!)؛ ق این بیت را ندارد  ۲ـ ق این بیت را ندارد؛ در آ بیت‌های ۳۱۵۱ و ۳۱۵۲ پس از ۳۱۵۴ آمده‌اند  ۳ـ ق این بیت را ندارد و در ل[3] لت‌های آن پس و پیش شده‌اند  ۴ـ (و: پیش)  ۵ـ (ل[3]: که پی برنهد)؛ ک این بیت را ندارد  ۶ـ ل: ناگهی او؛ ق: تا کسی کو؛ ل[2]، س[2] (نیز لن[2]): با گهی ما؛ (لن: با کلاه و؛ ق[2]: آگهی و؛ و: ناگهی جز)؛ متن = س (نیز لی، ل[3]، پ، آ، ب)  ۷ـ س[2]: و  ۸ـ ق: شاه  ۹ـ (ل[3]: زبان)؛ ک این بیت را ندارد  ۱۰ـ (ق[2]: زوردست؛ و: بران گنج دست؛ آ: درو دسترس!)  ۱۱ـ (ب: خواهد)  ۱۲ـ ل (نیز ق[2]): بوید؛ (پ: شوید)؛ متن = س، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب)؛ ق، آ این بیت را و ل[2] بیت‌های ۳۱۵۶ـ۳۲۱۳ را ندارند؛ بنداری (۳۱۴۱ـ۳۱۵۶): و نفذ اثنی عشر ألفا الی بلاد زابل (= ۳۱۴۱آ، ۳۱۴۲آ)، و اثنی عشر ألفا الی اللان و حدود الخزر (= ۳۱۴۷آ، ۳۱۴۸ب)، و اثنی عشر ألفا الی خراسان و حدود بلاد الترک (= ۳۱۵۱آ، ۳۱۵۲آ، ۳۱۵۳آ). و أوصی الکل بالتیقظ و التحفظ و حفظ الممالک و ضبط المسالک  ۱۳ـ س، ق، س[2] (نیز لن، ل[3] ـ ب): چندان؛ ک: <و> چندان؛ متن = ل (نیز لی)  ۱۴ـ (ق[2]: و روزی بداد)  ۱۵ـ س (نیز پ، و): برو بر ز هرمز؛ ق، س[2] (نیز لن، لی، آ، ب): که دیدی برو (لی: بدو) بر ز هرمز؛ (ل[3]: که بر وی بدی مهر هرمز؛ لن[2]: که دیدی ز هرمز برو بر)؛ متن = ل، ک  ۱۶ـ (ق[2]: چو درویش پوشیده بد بیش داد = ۳۱۵۸ب)  ۱۷ـ (و، ب: <و>)  ۱۸ـ س، ک، س[2] (نیز لن، ل[3] ـ ب): پوشیده؛ متن = ل، ق  ۱۹ـ ق (نیز پ، و، آ، ب): شد؛ (لی: چو پوشیده درویش بد)؛ ق[2] این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم فتح أبواب الخزائن، و أخرج کل درهم و دینار وجد من ضرب أبیه هرمزد فتصدّق بها علی الفقراء و المحتاجین  ۲۰ـ ل (نیز ق[2]، پ): از آن؛ (آ: بدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۱ـ ق (نیز آ): وی  ۲۲ـ س، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): گستهم بدگوی؛ ق (نیز آ): گستهم یک روی؛ متن = ل (نیز ق[2]، پ)  ۲۳ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـ ب): شادان؛ (ق[2]: تازان)؛ متن = ل (نیز پ؛ در ل بی‌نقطه)  ۲۴ـ (لن: ز خون؛ و: بمرگ)  ۲۵ـ س (نیز لن[2]): کرده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و نقب عن کل من کان معاضدا و معاونا لخالیه علی خلع هرمزد و قتله فقتلهم حتی أهلک کل من أظهر بذلک شماتة و سرورا  ۲۶ـ ل، ک (نیز آ، ب): بپردخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۷ـ (و: دری)  ۲۸ـ (لی، ل[3]: افکند)  ۲۹ـ (لن[2]: گاه)؛ بنداری: ثم قسم ساعاته و أیامه و شهوره علی مصالح الملک و الدین و مناحج العالمین (بجای ۳۱۶۱ و سپس ترجمهٔ ۳۱۶۲ـ۳۱۷۲ را پس از ۳۱۷۳ـ۳۱۸۴ آورده است)  ۳۰ـ (و: وزان)  ۳۱ـ ل: شب روز؛ ک: شب تیره؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و قسم ساعات لیله و نهاره علی أربعة أقسام أیضا

از آن چار، یک بهرِ[۱] موبد نهاد / که دارد[۲] سَخُن‌های نیکو به یاد،
ز کار سپاه و ز کار[۳] جهان / بگفتی[۴] به شاه آشکار و نهان،
چو در پادشاهی بدیدی[۵] شکست / ز لشکر، گر از[۶] مردم زیردست،
سُبُک دامن داد[۷] برتافتی[۸] / گذشته بجُستی[۹] و دریافتی!
دگر جز به[۱۰] شادی و رامشگران / نشسته[۱۱] به آرام با مهتران،
نبودی[۱۲]، نه اندیشه کردی[۱۳] ز بد / چُنان کز[۱۴] ره نامداران سَزد!
سیم[۱۵] بهره گاه[۱۶] نیایش بُدی / جهان‌آفرین را[۱۷] ستایش بُدی!
چهارم شمار سپهر بلند / همی[۱۸] برگرفتی چه و[۱۹] چون و چند،
ستاره‌شُمَر پیش او بر[۲۰] به پای / که بودی به دانش وُرا رهنمای[۲۱]،
وُزین[۲۲] بهره نیمی[۲۳] شب دیریاز / نشستی‌همی[۲۴] با بتان طراز!
همان نیز یک ماه بر چار بهر / ببخشید تا شاد باشد ز[۲۵] دهر:
یکی بهره میدانِ چوگان[۲۶] و تیر / یکی نامور پیش او یادگیر،
دگر بهره زو کوه و دشت[۲۷] و شکار / کزان[۲۸] تازه گشتی وُرا روزگار[۲۹]
هر آنگه[۳۰] که گشتی ز[۳۱] نخچیر باز / به رخشنده‌روز و شبِ دیریاز[۳۲]،
هر آنکس که بودی وُرا دستگاه[۳۳] / ببستی به شهراندر آیین به[۳۴] راه

۱ـ(ل[۳]: بخش) ۲ـ(ل[۳]: گیرد) ۳ـ(و: راز) ۴ـ(ل[۳]: بگوید) ۵ـل (نیز لن[۲]، ب): ندیدی؛ در س، ک، لن، ق[۲]، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، آ) ۶ـ(ق[۲]: اگر) ۷ـق: از داد؛ (ق[۲]: باد) ۸ـل (نیز پ): در تافتی (در ل حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ق[۲]: گذشتی و جستی)؛ بنداری: فقسم منها للحضور مع موبذ الموبذان و الاستماع الی کلامه فی مصالح الملک و أحوال الأجناد و ما یتعلق بذلک ۱۰ـس (نیز لی): چون به؛ ق (نیز ل[۳]، آ): بهره؛ (ق[۲]: بهر)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب) ۱۱ـ(ل[۳]: نشستن؛ و: نبودی؛ آ: نشستی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـس، ک (نیز لن، لی، ب): نکردی؛ س[۲] (نیز و، لن[۲]): نه گفتی؛ (ل[۳]: برامش؛ آ: بکردی)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۱۳ـ(آ: بودی) ۱۴ـ(لن: چنانک از)؛ بنداری: و قسم للإصغاء الی الظلامات و قضاء الحاجات ۱۵ـس، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ): سوم؛ (لن، لی، و، لن[۲]، آ، ب: سیوم)؛ متن = ل ۱۶ـ(ق[۲]: کارش؛ لی، ل[۳]: کار) ۱۷ـ(ق[۲]: <را>)؛ بنداری: و قسم للعبادة و الطاعة ۱۸ـ(لن[۲]: همه) ۱۹ـل: کهٔ (؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـک: در ۲۱ـل: رهنما؛ (آ: بداندیش را رهنمای؛ ق[۲]: همی بود با دانش و رهنمای)؛ بنداری: و قسم للنظر فی علم النجوم و غیره و الاستماع لأصحابه ۲۲ـق (نیز آ): ازین؛ س[۲]: وزان ۲۳ـ(ق[۲]: همان نیمهٔ از) ۲۴ـس، ق، ک (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب): به می متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲])؛ بنداری: و فی هذا القسم کان یجلس فی مجلس الأنس، و یشتغل باللهو و اللعب و العیش و الطرب، و ذلک نصف اللیل ۲۵ـ(و: به)؛ بنداری: فقسم شهوره أربعة أقسام ۲۶ـک: چوگان و میدان؛ س[۲] (نیز ل[۳]، و، لن[۲]): میدان و چوگان؛ س (نیز لن، لی، ب): از او (ب: آن) بهرهٔ گوی و میدان؛ ق (نیز آ): ز یک بهره چوگان و میدان؛ (ق[۲]: زند بهر میدان و چوگان؛ پ: ز بهره میدان و چوگان!)؛ متن = ل؛ در لی این بیت دو بار آمده است؛ بنداری: قسم للمیدان و مبارزة الأقران و ما یتعلق بها ۲۷ـس، ک، س[۲] (نیز لن، لی ـ و، آ، ب): دشت و کوه؛ (ق[۲]: گور و دشت)؛ متن = ل، ق (نیز لن[۲]) ۲۸ـل: از آن؛ س (نیز ق[۲]، لی): کز او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـک: یادگار ۳۰ـس (نیز لن، لی، آ، ب): هر آنکس؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]) ۳۱ـق: رفتی به ۳۲ـق (نیز ل[۳]): شبان دراز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـل: پیش‌گاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـل (نیز ق[۲]، لی): آیین و؛ ق، ک (نیز آ): آذین و؛ س[۲] (نیز لن، پ): آذین به؛ (ل[۳]، لن[۲]: آدین و)؛ متن = س (نیز ب)؛ بنداری (۳۱۷۵ـ۳۱۷۸): و قسم للصید و الطرد؛ و بجای بیت ۳۱۷۸ افزوده است:

نشستی به می با بتان طراز / برین گونه بد روزگارش بساز





دگر بهره شطرنج بودی و نرد / سخن گفتن[۱] از روزگار نبرد
سدیگر[۲] هر آنکس که دانده بود / فزاینده‌ی چیز و[۳] خواننده بود،
به نوبت وُرا پیش بنشاندی / سَخُن‌های دیرینه برخواندی
چهارم فرستادگان را ز[۴] راه / همی‌خواندندی[۵] بنزدیک شاه،
نبشتی[۶] همه[۷] پاسخ نامه باز[۸] / بدادی بدان مرد[۹] گردن‌فراز[۱۰]،
فرستاده[۱۱] با خِلعت و کام خویش / ز در بازگشتی[۱۲] به آرام خویش
همین[۱۳] روز منشور هر کشوری / نبشتی[۱۴]، سپردی[۱۵] به هر مهتری
چو بودی سر سال نو[۱۶] فوردین[۱۷] / که رخشان شدی در[۱۸] دل از هور[۱۹] دین،
نهادی[۲۰] یکی گنج خسرو[۲۱] نهان / که نشناختی کهتری[۲۲] در جهان

## گفتار اندر زادن شیرویه از مادر به پیروزی[۲۳]

چو بر پادشاهیش شد پنج[۲۴] سال / به گیتی[۲۵] نبودش سراسر[۲۶] هَمال
ششم سال از آن[۲۷] دختِ قیصر چو ماه[۲۸] / یکی پورش[۲۹] آمد همانند شاه[۳۰]
نبود آن زمان رسمِ بانگ[۳۱] نماز / به گوش[۳۲] چُنان[۳۳] پروریده به ناز[۳۴]،

۱ـ(لن، لی: گفتی)؛ بنداری: و قسم للعب بالشطرنج و النرد و غیرهما ۲ـل (نیز ق[۲]، لی، آ): سه‌دیگر؛ س[۲]: چهارم؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]، ب) ۳ـس، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، ب): فزاینده و چیز؛ (ل[۳]: گراینده و چیز؛ پ: نبیسنده و چیز؛ لن[۲]: نویسنده و چیز)؛ متن = ل، ق، ک (نیز و، آ) ۴ـق (نیز پ، آ): به ۵ـ(و: خواندی تا) ۶ـل، ق (نیز ل[۳]، و ـ ب): نوشتی؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ) ۷ـس، س[۲] (نیز لن، لی، و، ب): همی؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۸ـ(و: را) ۹ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، ب): بدان نامداران؛ (آ: بدان نامبردار)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]) ۱۰ـ(و: چنان نامداران خودکامه را) ۱۱ـک (نیز لن): فرستاد ۱۲ـس (نیز لن، لی، ب): ز دریا و خشکی (← ز در بازگشتی)؛ ک: ز دینار گشتی (← ز در بازگشتی)؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۱۳ـل: همه؛ ق (نیز ق[۲]، آ): همان؛ س[۲]: همش؛ متن = س، ک (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب) ۱۴ـل، ق (نیز و ـ ب): نوشتی؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن ـ پ) ۱۵ـ(ل[۳]: و دادی)؛ بنداری: و قسم لإحضار الرسل و الإجابة عما صحبهم من الکتب و الرسائل، و من یری إقطاعه و التوقیع لهم علی المناشیر و العهود ۱۶ـ(پ: در) ۱۷ـق: فرودین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـک: از ۱۹ـس، ک (نیز لی، و، لن[۲]، آ، ب): دل هور؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ)؛ و پس از این بیت افزوده است:

در آن سال چون خرّم و خوش بدی / همی دست در شادی اندرزدی

۲۰ـس[۲]: نهاده ۲۱ـ(آ: یکی گنج خسرو نهادی) ۲۲ـق: کهتران؛ (ق[۲]: هیچکس؛ لی: کشوری؛ آ: بشناختی کهتر آن)؛ بنداری (بجای ۳۱۸۵ـ۳۱۸۶): ثم جعل یدبر الأمور، و یسوس الجمهور علی هذه الطریقة. و کان کل سنة یکنز کنزا من آثار العدل و العمارة ۲۳ـل: اندر مولود شیرویه؛ ق: گفتار در مولود شیرویه پسر خسرو پرویز؛ س[۲]: اندر مولود شیرویه پسر خسرو؛ ک (جای سرنویس خالی مانده)؛ متن = س (پس از تصحیح فیروزی به پیروزی) ۲۴ـس، ک (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): بگذشت؛ س[۲] (نیز و): پادشا پنج بگذشت؛ (ل[۳]: شاه بگذشت بر پنج)؛ ق: به پنجم ز گیتی به شاهیش؛ (آ: چو بگذشت شاهیش بر پنج)؛ متن = ل (نیز ق[۲] (چو از)، پ) ۲۵ـق: به دوران ۲۶ـس، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): سراسر نبودش؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، و، آ) ۲۷ـل: زان؛ س[۲] (نیز ل[۳]): ازین؛ (ق[۲]، لن[۲]: از)؛ ق (نیز و): سالش از؛ (آ: نهم ماه از)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ، ب) ۲۸ـ(ق[۲]: ز شاه) ۲۹ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): کودک؛ متن = ل ۳۰ـ(ق[۲]: چو تابنده ماه)؛ بنداری: و لما أتت علی ملکه ست سنین رزق من بنت قیصر ابنا کالقمر ۳۱ـ(ق[۲]، ل[۳]: بانگ و) ۳۲ـ(ل[۳]: بگویی!) ۳۳ـل: جهان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـ(لن[۲]: نیاز)

یکی نام گفتی مرو را[۱] پدر — نهانی دگر، آشکارا دگر،
نهانی بگفتی[۲] به گوش اندرون[۳] — همی‌خواندی آشکارا[۴] برون[۵]،
به گوش اندرون نام گفتش[۶] قباد — همی‌خواند[۷]: شیروی فرّخ‌نژادا!
چو[۸] شب کودک آمد گذشته سه پاس — بیامد بر خسرو اخترشناس
از[۹] اخترشناسان بپرسید[۱۰] شاه — که هر[۱۱] کس که کرد اندر[۱۲] اختر نگاه،
چه دیدند و[۱۳] فرجام[۱۴] این[۱۵] کار چیست؟ — ز زیج[۱۶] اختر این جهاندار چیست[۱۷]؟
چُنین داد پاسخ ستاره‌شُمَر[۱۸] — که بر چرخِ گردان نیابی گذر!
ازین کودک آشوب گیرد زمین — نخواند سپاهش[۱۹] برو[۲۰] آفرین!
هم از راه یزدان بگردد[۲۱] بنیز[۲۲] — ازین بیشتر چون سراییم چیز!
دل شاه غمگین شد از کارشان — وُزان[۲۳] ناسزاوارگفتارشان!
چُنین گفت[۲۴] با مرد داننده شاه — که به زین کنید این سَخُن را[۲۵] نگاه!
نگر تا نگردد زبانتان[۲۶] برین — به پیش بزرگانِ ایران‌زمین!

همی‌داشت آن[۲۷] اخترِ بد[۲۸] نگاه — نهاده بران[۲۹] بسته‌بر مُهر شاه[۳۰]

۱ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): به گوشش (و: نهانی) یکی نام (ک: بانگ؛ ل[۳]: راز) گفتی؛ متن = ل ۲ـ(ق[۲]: بگفتش)؛ ق: نهانیش گفتی ۳ـ(و: به گوشش درون) ۴ـس (نیز لی، پ، ب): آشکار از؛ ق (نیز آ): همی آشکاراش خواندی؛ (لن: همی‌خواند [ی] آشکار از؛ و: همی آشکارا بخواند از)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]) ۵ـک: ربون (!)؛ بنداری: و کان من عادتهم اذا ولد لهم مولود حضر أبوه و ناجاه فی أذنه بالاسم الذی یرید أن یسمیه به بحیث لایطلع علیه أحد، و یسمیه باسم آخر علی رءوس الملأ فیشتهر به ۶ـل: خواند خسرو؛ س (نیز لی): گفت نام؛ (ل[۳]: گفت فرّخ؛ ب: نام گفتند)؛ ک: اندرین نامه (← اندرون نام) گفتش؛ (پ: اندرش نام گفتا؛ ق[۲]: به گوشش ورا خواند خسرو)؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، آ) ۷ـل: گفت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فحضر برویز و ناجی المولود باسم قباذ، و دعاه بین الناس شیرویه؛ در ل[۳] بیت‌های ۳۱۹۲ و ۳۱۹۳ پس از ۳۱۹۵ آمده‌اند ۸ـل، ق (نیز آ): به؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک، لن[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

برو آفرین کرد اخترپژوه — برش ایستادند یکسر گروه

۹ـک: به؛ (و، آ: ز) ۱۰ـک: بفرمود ۱۱ـس[۲]: ز هر؛ (ق[۲]: هر آن) ۱۲ـل: که دارند؛ س (نیز لی): که داند به؛ ق: که داند ز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بگوئید چون هست یک یک بهم — فزون زان نباید که باشد نه کم

۱۳ـل: بدیدی که؛ س (نیز لی): چه دانید و؛ (لن، ق[۲]، آ، ب: چه دیدی و؛ پ: چو دیدند و؛ و: ببیند که؛ لن[۲]: چه دیدید و)؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳]) ۱۴ـس[۲]: فرمان ۱۵ـ(لن: آن) ۱۶ـل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و ـ ب): رنج؛ متن = س، ق (نیز لن، پ) ۱۷ـ(و: کیست)؛ بنداری: قال: و لما مضی ثلاث ساعات من اللیل حضر المنجمون عند الملک فسألهم عن طالعه المولود ۱۸ـ(ل[۳]: به خسرو چنین گفت اخترشهر) ۱۹ـل: سپاهت؛ س[۲]: سپاهش نخواند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ(لی: بدو) ۲۱ـ(لی: نگردد) ۲۲ـک: بگرددت نیز؛ بنداری: فقالوا: أیها الملک! إن الأرض تمتلیء من هذا المولود شرا، و لا یحمد أحد سیرته. و هو یمرق عن الدین، و یخرج عن طاعة رب العالمین. و لسنا نریدک علی هذا شیئا ۲۳ـ(ق[۲]: از آن) ۲۴ـس[۲]: کرد ۲۵ـل: که نیکو کنید اندر اختر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ(لن: زفانتان) ۲۷ـ(ق[۲]، ل[۳]: این) ۲۸ـل (نیز پ): اختران را؛ ق (نیز آ): اختر او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(لی: بدان) ۳۰ـ(و: مهر و ماه)





پُراندیشه شد[۱] زان سَخُن شهریار — بدان[۲] هفته کس را ندادند بار[۳]
ز[۴] نخچیر و از می به یکسو کشید — بدان[۵] چندگه روی او کس[۶] ندید
همه مهتران[۷] پیش[۸] موبد شدند — ز هر گونه‌یی داستان‌ها زدند،
بدان تا چه بُد نامورشاه را — که بربست بر کهتران[۹] راه را؟
چو بشنید موبد، بشد نزد شاه — یکایک بداد آن[۱۰] پیام سپاه
چُنین داد[۱۱] پاسخ وُرا شهریار — که من تنگ‌دل گشتم از روزگار
ز گفتار این مرد اخترشناس — ز گردونِ گردان شدم ناسپاس[۱۲]
به گنجور فرمود کان[۱۳] پرنیان — بیاور، یکی[۱۴] رُقعه اندر میان!
بیاورد گنجور و موبد بدید — دلش تنگ شد، خامشی برگزید[۱۵]
وُزان[۱۶] پس بدو گفت[۱۷]: یزدان بس‌ست! — کجا[۱۸] برتر از دانش هرکس‌ست!
گر[۱۹] ایدونک[۲۰] ناچار[۲۱] گردان‌سپهر — دگرگون نماید به جوینده[۲۲] چهر[۲۳]،
به تیمار کی بازگردد ز[۲۴] بد؟! — چُنین گفته[۲۵] از دانشی کی سَزد؟!

۱ـل، ق: بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـل: بران؛ (ق[۲]، پ، لن[۲]، آ: در آن)؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، ب) ۳ـق: که من تنگ دل گشتم از روزگار (۳۲۰۳ب ـ ۳۲۰۸آ را انداخته و از ۳۲۰۳آ و ۳۲۰۸ب یک بیت ساخته است)؛ بنداری (۳۱۹۹ـ۳۲۰۳): فعظم ذلک علیه، و خلا فی بیته مهموما محزونا، و حجب الناس أسبوعا (۳۲۰۰ـ۳۲۰۳ را ندارد) ۴ـس، ک (نیز لی): به؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ ب) ۵ـک: بران؛ (و: در آن) ۶ـل (نیز و): روی کس را؛ ک: روی خسرو؛ متن = س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب)؛ ق، لن این بیت را ندارند ۷ـ(ل[۳]: موبدان) ۸ـل: سوی؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق، لن این بیت را ندارند ۹ـس (نیز لی): مهتران؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما طال الحجاب إجتمع الأمراء و القوّاد علی موبذ الموبذان، و قالوا: ما للملک قد احتجب لیس یقعد للناس؟ ۱۰ـل: بدو داد یکسر؛ (ل[۳]: سراسر بداد آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فرکب الموبذ و استأذن و دخل علی الملک و أدّی الیه ما قالوا؛ ک پس از بیت ۳۲۰۷ افزوده است:

به موبد چنین پاسخ آورد شاه — که ای نیکدل مرد داننده‌راه

۱۱ـ(لی: چو بشنید)؛ ق، لن این بیت را ندارند ۱۲ـ(و: پر هراس؛ ل[۳]: شده ناسپاس)؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال برویز: إنی ضیق الصدر مما ذکر المنجمون فی طالع هذا المولود ۱۳ـل، ق (نیز ق[۲]، پ، آ): گفت آن (ق: این) یکی؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب) ۱۴ـس (نیز لی، لن[۲]، ب): بیاورد و (لی: <و>) آن؛ (ل[۳]: برآور یکی)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، آ) ۱۵ـل[۳] این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم أمر خازنه فأحضر حریرة فیها رقعة فدفعها الی الموبذ. فلما قرأها ضاق صدره و سکت ساعة ۱۶ـل (نیز ق[۲]، و): از آن؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب) ۱۷ـق (نیز آ): بدو گفت زانپس که ۱۸ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ ب): که او؛ متن = ل ۱۹ـک، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): ور؛ (پ: ار)؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۲۰ـ(ق[۲]، لی، ل[۳]، آ: که) ۲۱ـ(لن[۲]: تا چند) ۲۲ـ(ق[۲]: گوینده) ۲۳ـک: گهی کین و پرخاش و گه داد و مهر؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س این بیت را ندارد ۲۴ـ(لی: به) ۲۵ـس، ل[۲] (نیز لی، و): گفت؛ ق، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ، ب): گفتن؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳])؛ بنداری: ثم قال: کفی بالله معینا. و إن کان قد جری القلم بشیء فلا مردله، و لا یدفع الهمّ شیئا منه؛ ک بجای بیت ۳۲۱۴ و ق[۲]، لی پس از آن افزوده‌اند:

چنان چون بکارد فلک بدرویم (ق[۲]: به کار زمانه دریم) — بدو کام و ناکام‌ما (لی: به کام و به بدهای او) بگرویم (ق[۲]: به کام و به ناکام زو بگذریم)
نباید بدن جز به داد (ق[۲]، لی: بباید بدن چون بدارد) سپهر — گهی کین و پرخاش و گه (ق[۲]: به کین و به پرخاش با) داد و مهر
ازو کالبد راست سود و زیان — چو دانا شود (ق[۲]: بود) زو نترسد روان

جز از[1] شادمانیت[2] هرگز مباد! … ز گفتار ایشان مکن هیچ[3] یاد!
[جهان‌آفرین پشت و یار تو باد! … سر اختر اندر[4] کنار تو باد!]
ز موبد چو بشنید خسرو سَخُن … بخندید و کاری نو افگند بن[5].
دبیر[6] نبیسنده[7] را خواند پیش[8] … سَخُن گفت با او از[9] اندازه بیش[10]،
به قیصر یکی نامه فرمود شاه … که برنِه سزاوار شاهی‌کلاه[11]،
که مریم پسر زاد شنبد[12] یکی[13] … که هرگز ندیدی چنو[14] کودکی[15]!
نشاید مگر دانش و بخت[16] را … وُگر در هنر بخشش[17] و تخت[16] را!
چو من شادمانم، تو شادان بزی[18]! … که شاهی[19] و گردنکشی را سَزی!

چو آن نامه نزدیک[20] قیصر رسید … نگه کرد و[21] توقیع پرویز دید،
بفرمود تا گاودُم بر درش … دمیدند و پر[22] بانگ شد کشورش!
ببستند آیین[23] به بیراه و راه … بر آوازِ[24] شیرویِ[25] پرویزشاه!
برآمد هم[26] آواز رامشگران … همه شهر روم از کران تا کران!
به درگاه بردند چندی[27] صلیب[28] … نسیم گلان[29] آمد و بوی[30] طیب!

۱ـق (نیز پ، لن۲، آ): بجز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و، ب): شادکامیت؛ (لن۲: کام و شادیت)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ، آ) ۳ـ(ق۲: ایچ) ۴ـ(ب: اختران در)؛ ل، ق، ل۲، ق۲، پ، آ این بیت را ندارند ۵ـبنداری: فدعا له و سلّاه و طیّب قلبه حتی سرّی عنه و ضحک؛ برخی از دستنویس‌ها در اینجا سرنویس دارند، س: نامهٔ خسرو به قیصر و مژده دادن از زادن شیرویه؛ ق: نامهٔ خسرو بنزد قیصر به آگاهی ولادت شیرویه؛ ل۲: نامهٔ خسرو نزدیک قیصر ۶ـ(لن۲: دبیری) ۷ـل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، ب): پسندیده؛ س، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، آ): نویسنده؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ(لن، ب: شاه)؛ ل۲، س۲ (نیز ق۲، لن۲): پیش خواند ۹ـل (نیز لی، ل۳، و، آ): ز؛ متن = س، ک (نیز پ) ۱۰ـل۲ (نیز لن۲): سخن بیش از (لن۲: سخن‌های بی!) اندازه با او براند؛ س۲: ابا او ز هر در فراوان براند؛ (لن، ب: که بر نه سزاوار شاهی کلاه = ۳۲۱۹ب؛ ق۲: فراوان ز هر در سخن‌ها براند)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ(و: شادی کلاه؛ ق۲: سراسر به شادی کلاه)؛ لن، ب این بیت را ندارند ۱۲ـل: زیبا؛ س (نیز ق۲، لی): در شب؛ ق: امشب؛ ک: بشنو؛ ل۲، س۲ (نیز و): شنبه؛ (ل۳: شیرو؛ پ، لن۲: مهوش)؛ متن = (لن، ب: شنبذ؛ ← ل۲، بنداری) ۱۳ـ(آ: زاده و کودکی) ۱۴ـک، ل۲: چو او؛ (لن۲: چنان؛ آ: چنین؛ ل۳: نبینی چنین) ۱۵ـق: که از ماه پیدا نبود اندکی ۱۶ـل، ک (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): تخت ـ بخت؛ در س، ل۲ حرفهای نخستین بی‌نقطه؛ متن = ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۱۷ـ(ق۲: دانش)؛ بنداری (۳۲۱۶ـ۳۲۲۱): و خرج من بیت الأحزان و قعد فی الایوان، و استحضر الکاتب و أمره فکتب الی قیصر کتابا یذکر فیه أنا رزقنا یوم السبت من شهر کذا ولدا مبارکا لم یر مثله أحد یصلح للتاج و التخت؛ لن۲ پس از بیت ۳۲۲۱ افزوده است:

نخواهم بجز آنکه تا کردگار … به خوبی نهال وی آرد به بار

۱۸ـ(لن: بدی) ۱۹ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): شادی؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل۳، پ، آ)؛ بنداری: و قد فرحنا بمقدمه و أعلمناک لتشارکنا فی السرور به ۲۰ـل: نزد (!) ۲۱ـ(لن، لن۲: <و>) ۲۲ـل: زدند و پر از؛ ک: دویدند و پر؛ (لی، پ، ب: مزیدند و پر؛ و: دمیدند بر)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۲۳ـک، س۲ (نیز لن، پ، آ): آذین؛ (ق۲، لی، ل۳، و، لن۲: آدین)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ب) ۲۴ـ(و: آوای) ۲۵ـل: شیرویه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـل، ق: بر؛ (آ: ز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(و: چندان) ۲۸ـل۲: حبیب (!) ۲۹ـک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): گلاب؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لی: بانگ)





به یک هفته زین گونه با رود و می … ببودند شادان ز شیروی‌کی[1]
به هشتم بفرمود[2] تا کاروان[3] … بیامد به درگاه با[4] ساروان[5]،
صد استر[6] ز گنج[7] درم بار کرد[8] … چو پنجه شتر بار دینار کرد[9]،
ز دیبای زربَفتِ رومی[10] دویست … ـکه[11] گفتی ز زر جامه با زر یکیست[12]!ـ،
چهل خوانِ[13] زرّینِ پایه‌بَسَد[14]! … ـچُنان کز[15] درِ[16] شهریاران[17] سَزد!ـ،
همان چند[18] زرّین و سیمین[19] دده[20] … به[21] گوهر بر و[22] چشمشان آزده[23]،
به مریم فرستاد چندی[24] گهر … یکی نرّه[25] طاوس کرده به[26] زر،
چه از جامه‌ی بزمِ[27] رومی[28] حریر … ز درّ[29] و زبرجد یکی آبگیر،
همان[30] باژ کشور که بُد[31] چار بار … ز دینار[32] رومی هزاران‌هزار،
فرستاد با مرد[33] رومی چهل … کجا هر چهل بود بیداردل!
گوی پیشرو[34]، نام او[35] خانگی … که همتا نبودش به فرزانگی[36]!
همی‌شد برین[37] گونه‌بر[38] ساروان[39] … شتروار[40] دینار ده کاروان[41]

۱ـ(ل۳: کَیْ؛ آ: شیروی و کی)؛ بنداری (۳۲۲۳ـ۳۲۲۸): فلما وصل الکتاب الی قیصر و بشر بولادة شیرویه استبشر و أمر بضرب البشائر علی بابه. فطنّت أرجاء أنطاکیة بأصوات البوقات و النایات، و أغارید المسمعین باسم شیرویه و المسمعات حتی مضی علی ذلک أسبوع ۲ـ(ق۲: بفرمود هشتم که) ۳ـ(و: ساروان) ۴ـ(ق۲: بار!) ۵ـ(ل۳، لن۲: ساربان؛ و: کاروان) ۶ـق ـ س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): اشتر؛ متن = ل، س (نیز لن۲) ۷ـ(ب: گنج و) ۸ـس۲ (نیز ق۲، ل۳، و): کرد بار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـس، ل۲ (نیز لن، لی، ب): ز دینار پنجاه خروار کرد؛ ک: ز دینار بد صدهزاران زرد؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳، و): ز دینار پنجه ز بهر نثار؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ، لن۲، آ)؛ در ک این بیت یکبار هم برابر س۲ آمده است؛ بنداری: و فی الیوم الثامن أوقر مائة حمل من الدراهم، و خمسین من الدنانیر ۱۰ـ(لن۲: چینی؛ ب: و رومی) ۱۱ـ(ق۲: تو) ۱۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ): جامه را تار (س، ق۲: تاو؛ ک، ل۳، لن۲، آ: بار) نیست؛ (و: جامها تار (بی‌نقطه) نیست؛ ب: ز رزخانه را بار نیست؟)؛ متن = ل؛ بنداری: و مائتین من أنواع الثیاب ۱۳ـ(لن، و: خان) ۱۴ـس (نیز لی): زرّین گرانمایه بد (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لن: چنانک از) ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز لی): ره؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس: هوشیاران؛ (لی: نامداران)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أحضر أربعین خوانا من العقیان بقوائم المرجان ۱۸ـ(لن۲: طوق) ۱۹ـل۲، س۲ (نیز ب): سیمین و زرّین ۲۰ـل (نیز لن۲): رده؛ ل۲: زده؛ (ل۳: سده)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب) ۲۱ـس (نیز لن، لی، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۲ـس (نیز لی، ب): بدو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(و: چشمهاشان زده؛ لن۲، آ: چشمها آزده)؛ ق، ل۳ این بیت را ندارند؛ بنداری: و تماثیل عدّة معمولة أبدانها من الذهب و أحداقها من الجوهر ۲۴ـ(ل۳، و: چندان) ۲۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، لن۲): پرّ (در س بی‌نقطه)؛ ق (نیز و): چتر؛ (لن، ق۲، ل۳، پ: فرّ؛ آ: که بر پرّ)؛ متن = ل ۲۶ـق، ک (نیز ل۳): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ب، بنداری این بیت را ندارند ۲۷ـل، ل۲ (نیز لی، ل۳): نرم؛ ق، س۲ (نیز و): نرم و؛ (ق۲: خزّ و؛ آ: رومی بزم و)؛ متن = (پ، لن۲) ۲۸ـ(و: چینی) ۲۹ـ(و، لن۲: زرّ)؛ س، ک، لن، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و حوضا معمولا من الذهب مرصعا بالجوهر ۳۰ـ(ل۳: همی) ۳۱ـل: با؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ق۲، لن۲: دیبای)؛ ک، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و نفذها کلها مع خراج الروم، و هو أربعة آلاف ألف دینار قیصری، الی برویز ۳۳ـل: چون مرد؛ (و: مردان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أصحب الهدایا أربعین شخصا من أعیان الروم ۳۴ـ(ب: پرهنر) ۳۵ـ(لی: آن) ۳۶ـک: به پیش اندر آمد به بیگانگی (= ۳۲۴۴ب)؛ بنداری: مقدّمهم رجل یسمی خانکی ۳۷ـ(ق۲، لی: بدین) ۳۸ـل (نیز ق۲، و): با؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳۹ـس۲ (نیز لن، لن۲): ساربان؛ (ل۳: کاردان) ۴۰ـل: شتربار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۱ـ(ل۳: با ساروان)؛ ل۲ این بیت را و س، ب بیت‌های ۳۲۳۹ـ۳۲۴۴ را ندارند

چو آگاهی آمد به پرویز[۱] شاه
که پیغامبر[۲] قیصر[۳] آمد ز[۴] راه،

به فرّخ[۵] بفرمود تا برنشست
یکی مرزبان بود[۶] خسروپرست،

که سالار او بود بر[۷] نیمروز
گرانمایه‌گردی و لشکرفروز[۸]،

برفتند با او سُواران[۹] شاه
به سر برنهادند زرّین‌کلاه،

چو از دور دید آن سپه خانگی
به پیش اندرآمد به بیگانگی[۱۰]

چُنین تا بنزدیک[۱۱] شاه آمدند
بدان ناموربارگاه[۱۲] آمدند

چو دیدند زیبارخ شاه را
بران[۱۳] گونه آراسته گاه را،

نهادند همواره[۱۴] سر بر زمین
برو[۱۵] بر همی‌خواندند آفرین

بمالید پس خانگی رخ به خاک[۱۶]
همی‌گفت کای[۱۷] داور[۱۸] داد و پاک[۱۹]،

ز پیروزگر آفرین بر[۲۰] تو باد!
مبادی همیشه مگر شاه و شاد[۲۱]!

بزرگانش از جای برخاستند
همه دست بر دست بگذاشتند[۲۲]

چُنین گفت پس شاه را خانگی
که چون تو که باشد[۲۳] به فرزانگی[۲۴]!

ز[۲۵] خورشید[۲۶] بر چرخ تابنده‌تر!
ز جانِ[۲۷] سَخُنگوی پاینده‌تر[۲۸]!

مبادا جهان بی چُنین شهریار!
بَرومند بادا وُرا[۲۹] روزگار!

مبیناد کس روز بی کام تو!
نبشته[۳۰] به خورشید[۳۱] بر نام تو!

جهان بی سر و افسر تو مباد!
بر و بوم بی لشکر تو مباد[۳۲]!

ز قیصر درود و ز ما آفرین
برین[۳۳] ناموِرشهریار زمین!

۱ـ ق، س۲ (نیز پ، و، آ): پیروز؛ (ل۳: فیروز)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲) ۲ـ ل، س۲ (نیز لی، پ): پیغمبر؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۳ـ (ق۲: که از پیش قیصر کس) ۴ـ ک: به ۵ـ (لی: تفرّج) ۶ـ (پ: <بود>) ۷ـ (لن، و، لن۲: در؛ آ: که او بود سالار بر) ۸ـ ل (نیز آ): گیتی‌فروز؛ ک (نیز ق۲، لی، ل۳): گرانمایه و گرد و لشکرفروز؛ ل۲ (نیز لن، پ، لن۲): گرانمایه‌ای گرد و (ل۲، پ: <و>) لشکرفروز؛ متن = س۲ (نیز و)؛ بنداری (۳۲۳۹ـ۳۲۴۲): و لما قربوا من برویز أمر سالار نیم‌روز المسمی فرّخ‌زاد باستقبالهم ۹ـ (ق۲: دلیران) ۱۰ـ ق: ز فرزانگی؛ ل۲ (نیز لن): به مردانگی؛ (ل۳: ز بیگانگی؛ آ: به فرزانگی؛ لی: آمد افکند بیگانگی؛ و: که همتا نبودش ز بیگانگی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۱ـ (ل۳: به درگاه) ۱۲ـ ل: بران نامور پیشگاه؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ بنداری: فخرج و تلقاهم و دخل بهم الی حضرة الملک؛ ق در اینجا سرنویس دارد: پاسخ نامهٔ خسرو از قیصر با باژ و تحف روم و التماس دار عیسی از خسرو و پاسخ خسرو به قیصر ۱۳ـ (لی، و، ب: بدان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ (لن: هموار) ۱۵ـ (لن: به سر؛ لی: بدو) ۱۶ـ (آ: بر زمین) ۱۷ـ س، ک (نیز لن، ق۲، لی، ب): ای ۱۸ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): مهتر؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، آ) ۱۹ـ ق (نیز ل۳، و، لن۲، ب): داد پاک؛ (آ: داد و دین)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ) ۲۰ـ (و: <بر>) ۲۱ـ ل: راد؛ ک: راد و شاد؛ (ق۲: شاد و راد؛ آ: مگر همیشه شاه شاد (!)؛ لن۲: بجز شاه و شاد؛ و: مبادی مگر شاه و پیروز شاه)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۲۲ـ (و: آراستند)؛ ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): بنزدیک شه جایش آراستند؛ (ل۳: ز دیر آمدن پوزش آراستند)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ب) ۲۳ـ (ق۲: نباشد) ۲۴ـ ل۲: به مردانگی ۲۵ـ (لن: به؛ لی: چو) ۲۶ـ ک: خرشید ۲۷ـ ل: خاک (!)؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۸ـ (پ، لن۲: یابنده‌تر؛ ب: تابنده‌تر)؛ س در اینجا سرنویس دارد: آمدن فرستادگان قیصر بنزد خسرو با خواسته ۲۹ـ ل: برو؛ ق: و به؛ (ق۲: چنین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ و این بیت را ندارد ۳۰ـ ل (نیز ل۳، و، لن۲): نوشته؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ ک: خرشید ۳۲ـ این بیت در و پس از ۳۲۵۷ و در لن۲ پس از ۳۲۵۶ آمده است ۳۳ـ (لی: بدین)





کسی کو به پیوستگی[۱] شاه شاد[۲]
نباشد، وُرا روشنایی[۳] مباد!

ابا هدیه و باژ روم آمدیم[۴]
بدین[۵] نامبردار[۶] بوم آمدیم[۴]

برفتیم با فیلسوفان[۷] بهم[۸]
بدان تا نباشد کس[۹] از ما[۱۰] دُژم

ز قیصر پذیرد مگر باژ و چیز[۱۱]
که با باژ و چیز[۱۲] آفرین‌ست[۱۳] نیز[۱۴]

بخندید[۱۵] از آن پُرهنرمرد[۱۶] شاه
نهادند زرّین[۱۷] یکی زیرگاه[۱۸]

فرستاد[۱۹] پس چیزها سوی گنج[۲۰]
بدو گفت: چندین نبایست[۲۱] رنج[۲۲]!

به خرّاد برزین چُنین گفت[۲۳] شاه
که این[۲۴] نامه برخوان به پیش سپاه!

به عنوان نگه کرد مرد دبیر
که گوینده‌یی[۲۵] بود و[۲۶] هم یادگیر!

چُنین گفت کین نامه سوی مِهَسْت[۲۷]
سرافراز[۲۸] پرویزِ یزدان‌پرست!

جهاندار و[۲۹] بیدار و[۳۰] پَدرام‌شهر[۳۱]
که یزدانش تاج و خرد داد بهر[۳۲]!

جهاندار[۳۳] فرزند هرمزدشاه[۳۴]
که زیبای تاجست و زیبای[۳۵] گاه!

ز قیصر پدرمادرِ شیرنام
که پاینده[۳۶] بادا[۳۷] بدو[۳۸] نام و کام!

۱ـ ل، ق، ل۲، س۲ (نیز آ): درین سایهٔ؛ (پ، لن۲: به پیوستن)؛ متن = س، ک (نیز لن ـ ل۳، و، ب) ۲ـ (ب: باد) ۳ـ (لن۲: زندگانی) ۴ـ ل: آمدم؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۵ـ ل: برین؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۶ـ س (نیز لن، لی): نامداران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۷ـ (آ: نامداران) ۸ـ (لی: روم!) ۹ـ ق (نیز آ): نباشید ۱۰ـ (و: نباشیم در ره) ۱۱ـ ل۲: باژ نیز؛ (لن۲: شاه چیز؛ آ: باژ و ساو) ۱۲ـ (لن۲: که با هدیه‌ها) ۱۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب): بود؛ (و: باد)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۴ـ (آ: که با باژ ساوست و باگنج کاو) ۱۵ـ س۲: همی‌دید ۱۶ـ (ق۲: از آن پس خردمند) ۱۷ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): زیرش؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و) ۱۸ـ ل: پیشگاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق: چو آن نامه بنهاد در پیشگاه؛ (آ: که آن نامه برخواند پیش سپاه = ۳۲۶۳ب)؛ بنداری (۳۲۴۶ـ۳۲۶۱): فلما مثلوا بین یدیه وضعوا جباههم علی الأرض و خدموه، و تکلم مقدّمهم و دعا لبرویز، و مدحه و هنّاه بالولد الذی رزقه؛ س۲ در اینجا سرنویس دارد: نامهٔ قیصر بنزدیک خسرو پرویز ۱۹ـ س۲: نهادند ۲۰ـ (لی: شاه) ۲۱ـ (و: چه بایست) ۲۲ـ (لی: نهادند زیرش یکی زیرگاه = ۳۲۶۱ب)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: ثم قدّم تلک التحف الفاخرة و الهدایا الرائعة فتسلمها الخازن؛ ک، لی، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

هم از بهر مریم نثاری که بود
سوی او فرستاد آنگاه زود

۲۳ـ (لن۲: بفرمود) ۲۴ـ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، ب): آن؛ متن = ل، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، لن۲)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و دفع الیه کتاب قیصر فناوله الملک خرّادبن برزین فقرأه علی رءوس الاشهاد ۲۵ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): گوینده او؛ (ل۳: گوینده هم)؛ متن ← ۲۶ـ ل۲ (نیز لی): <و>؛ (پ: گوینده بود او و)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، آ) ۲۷ـ ق (نیز پ، آ): نزد مهست؛ (ق۲: زین مهترست؛ ل۳: زی خسروست؛ لن۲: نزد شهست)؛ ل: نامهٔ مبهمست (!)؛ ک: نامهٔ سومهست (!)؛ (و: نامهٔ قیصرست)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب) ۲۸ـ ل (نیز ق۲، ل۳): جهاندار؛ ق (نیز آ): سزاوار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ س، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): <و>؛ ک (نیز ل۳): سرافراز و؛ متن = ل، ل۲ ۳۰ـ س، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، آ) ۳۱ـ ق: پرویزشاه؛ ک: گیرنده‌شهر؛ س۲ (نیز و): بیرام شهر (!)؛ (لن۲: بهرام‌شهر)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب)؛ (ق۲: سرافراز دانای بدرام و شهر) ۳۲ـ (لی: باد بهر)؛ ق: که زیبای تاجست و درخوردگاه (← ۳۲۶۷ب) ۳۳ـ ل۲: جهاندار و ۳۴ـ (ل۳، آ: بیدار پرویز شاه؛ ب: هرمزد فرزند شاه) ۳۵ـ س، ک (نیز لی): اورنگ و؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، ب): اورند و؛ (لن، لن۲: اروند و)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۳۶ـ س (نیز ق۲، لی، آ، ب): تابنده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۷ـ ل۲: باشد ۳۸ـ ک، س۲ (نیز ل۳، پ، و): برو؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در لن۲ این بیت پس از ۳۲۷۱ آمده است

ابا[۱] فرّ و با برز و[۲] پیروز[۳] باد! همه روزگارانش نوروز باد!
به ایران و نیرانش بر[۴] دسترس به شاهی مباداش[۵] همباز[۶] کس!
همیشه به دل شاد و روشن‌روان! همیشه خرد پیر و دولت جوان!
گرانمایه‌شاه[۷] گیومرّتی[۸] همان پور[۹] هوشنگ و[۱۰] طهمورتی[۸]!
پدر بر پدربر[۱۱]، پسر بر پسر[۱۲] مبادا که این[۱۳] گوهر[۱۴] آید به سر!
برین[۱۵] پاک‌یزدان کند[۱۶] آفرین بزرگان مُلک و بزرگان دین[۱۷]!
نه چون تو[۱۸] شوار[۱۹] و نه چون تو[۱۸] بهار! نه چون تو[۱۸] بر[۲۰] ایوان چین بر[۲۱] نگار!
همه مردمی و همه[۲۲] راستی! مبیناد جانت[۲۳] درِ[۲۴] کاستی!
به[۲۵] ایران و نیران[۲۶] و هندوستان همان[۲۷] ترک تا روم و[۲۸] جادوستان،
ترا داد[۲۹] یزدان به پاکی‌نژاد کسی چون تو[۳۰] از پاک‌مادر نزاد!
فریدون چو[۳۱] ایران به ایرج سپرد ز روم و ز چین[۳۲] نام مردی[۳۳] ببرد،
برو[۳۴] آفرین کرد روز نخست دلش را ز کژّی و تاری[۳۵] بشست!
همه[۳۶] بی‌نیازی و نیک‌اختری، بزرگی و مردی و[۳۷] افسونگری،
تو گویی[۳۸] که یزدان شما را سپرد وُ زان دیگران[۳۹] نام مردی[۴۰] ببرد!
هنرپرور و راد[۴۱] و بخشنده‌گنج ازین[۴۲] تخمه هرگز نبد[۴۳] کس به رنج!
نهادند[۴۴] بر دشمنان باژ و ساو بداندیشتان[۴۵] بارکش همچو گاو!

۱ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب) که با؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، آ) ۲ـ ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ): <و>؛ ک: و برزست و؛ (لن، ب: برز و با فرّ؛ آ: فرّ و برزا)؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]) ۳ـ ل[۲] (نیز لن[۲]): فیروز؛ و این بیت را ندارد ۴ـ ل، س، ق (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): تورانش بر؛ (ق[۲]: توران ورا؛ پ: نیران برش)؛ ک: بر ایران و توران بود؛ متن = س[۲] (نیز لن، و) ۵ـ (لی: مبادا تن ← مباداش) ۶ـ ل ـ ل[۲] (نیز ق[۲] ـ ب): انباز؛ (لن: هنباز)؛ متن = س[۲] ۷ـ ل (نیز آ): شاهی؛ در لن[۲] پاک شده است؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): ـ ثی؛ در س، و بی‌نقطه؛ متن = ل ۹ـ ک: نیز ۱۰ـ ل، ق، ک (نیز ق[۲]، پ): <و>؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، و ـ ب) ۱۱ـ ق: هم؛ ک: و؛ (آ: <بر>) ۱۲ـ (ل[۳]: پدر بر پسر بر پسر بر پدر؛ و: پسر بر پسر چون پدر بر پدر) ۱۳ـ ق: آن ۱۴ـ (آ: تخمه)؛ ل[۲] این بیت را ندارد؛ در ل[۲] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۵ـ (لی، ل[۳]: بدین) ۱۶ـ (پ: پاک‌زادان کنند) ۱۷ـ (ق[۲]: ایران و توران و چین)؛ ق این بیت را ندارد ۱۸ـ ک، س[۲]: او ۱۹ـ ل (نیز آ): خزان (؟)؛ ل[۲]: خران (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ ل، ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ، آ): به؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و، لن[۲]، ب) ۲۱ـ (ق[۲]، ل[۳]، و: چینی)؛ ل[۲] (نیز آ): به درگاه چینی؛ ق این بیت را ندارد؛ در لی بیت‌های ۳۱۱۳ـ۳۱۱۵ دوباره آمده‌اند ۲۲ـ (لی: مردمی جستی و) ۲۳ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، و، ب): جانش؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۲۴ـ ل: بد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر؛ در ل[۲]، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۵ـ س (نیز ب): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل، س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): توران؛ متن = س[۲] (نیز لن، پ، و) ۲۷ـ (ل[۳]، و: همه) ۲۸ـ ل[۲]: <و>؛ ک: با بوم (حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق[۲]: روم با ترک؛ آ: و با روم و)؛ ق این بیت را ندارد ۲۹ـ (لی: کرد) ۳۰ـ ک: وی ۳۱ـ (و: که) ۳۲ـ (و: وزان دیگران) ۳۳ـ (ق[۲]: گردی) ۳۴ـ (لی: بدو) ۳۵ـ (لی: بازی؛ لن[۲]، آ: تازی)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۳۶ـ ق: همی؛ (ق[۲]: همان) ۳۷ـ ل: <و>؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۳۸ـ س (نیز لی): گفتی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۹ـ (آ: دیگری) ۴۰ـ (لن[۲]: گردی)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۴۱ـ (لن: داد) ۴۲ـ ق: وزان؛ (ق[۲]: از آن) ۴۳ـ (لن: نشد) ۴۴ـ (لن: نهادید) ۴۵ـ س (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]): بداندیشِشان؛ ک: بداندیشیان؛ (لی: بداندیشگان؛ ل[۳]: بداندیشه‌نان!)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، آ، ب)





ز هنگام کسری[۱] نوشین‌روان[۲] ـکه بادا همیشه روانش[۳] جوان!،
که از[۴] ژرف‌دریا برآورد پی[۵] بران گونه[۶] دیوار[۷] بیدارکی[۵]،
ز ترکان همه[۸] بیشه‌ی نارون بشستند و[۹] بی‌رنج گشت[۱۰] انجمن ـ
ز دشمن برستند[۱۱] چندی[۱۲] جهان[۱۳] برو[۱۴] آفرین از کهان[۱۵] و مِهان!
ز تازی و هندی و[۱۶] ایرانیان ببستند پیشش کمر بر میان!
روارو چُنین[۱۷] تا به مرز[۱۸] خزر ز[۱۹] ارمینیه تا درِ باختر،
ز هیتال و[۲۰] ترک و سمرقند و چاج بزرگان با فرّ[۲۱] و اورند[۲۲] و تاج،
همه کهتران[۲۳] شما بوده‌اند برین[۲۴] بندگی[۲۵] برگوا بوده‌اند:
که[۲۶] شاهان ز تخم[۲۷] فریدون بُدند دگر یکسر از داد[۲۸] بیرون بدند!
بدین خویشی اکنون که من کرده‌ام ـبزرگی به دانش برآورده‌ام!ـ،
بدان[۲۹] گونه شادم[۳۰] که تشنه بر[۳۱] آب وُگر[۳۲] سبزه‌ی تیره بر[۳۳] آفتاب!
جهاندارِ بیدار فرّخ[۳۴] کناد مرا اندرین روز پاسخ[۳۵] کناد!
یکی آرزو خواهم از شهریار کجا آن سَخُن[۳۶] نزد او هست خوار:
که دارِ مسیحا به گنج شماست چو[۳۷] بینید دانید[۳۸] گفتارِ راست،

۱ـ (لن: پیروز و)؛ س: ز دور قباد و ز؛ (لی، ب: به (ب: ز) هنگام قباد و!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ ل[۲] (نیز ل[۳]، و): انوشین‌روان ۳ـ ک (نیز ل[۳]، لن[۲]): روانش همیشه؛ ق، ل[۲]، ق[۲]، پ، آ پس از این بیت افزوده‌اند:

که چون او یکی شاه اندر جهان نبود و نباشد ز تخم مهان

۴ـ س[۲]: آن ۵ـ ل[۳]: پَیْ ـ کَیْ ۶ـ ک: راه؛ س[۲]: برین‌گونه؛ (لی: بدان‌گونه) ۷ـ (ق[۲]: به فرزانگی شاه) ۸ـ (ق[۲]: خردمند در) ۹ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ): برستند و؛ ق (نیز آ): نشستند و؛ (ق[۲]، و، ب: پرستند و؛ لن[۲]: پرستنده؛ ل[۲]: پرستند و)؛ متن = ل ۱۰ـ (ق[۲]: شد ز؛ ل[۳]: شد) ۱۱ـ ق، ل[۲]: بشستند؛ (آ: نشستند) ۱۲ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، و، ب): چندان؛ ق: روی؛ (لن[۲]: جمله)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز آ) ۱۳ـ (ق[۲]: برستند فرزانگان) ۱۴ـ (لی: بدو) ۱۵ـ (لن: بهان) ۱۶ـ ک: هندوز ۱۷ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، آ، ب): ز دریای چین؛ ک، س[۲]: زوار و چنین (!)؛ (ق[۲]: رو از چین چنین؛ ل[۳]: ز راوند چین)؛ متن = ل (نیز پ، و، لن[۲]) ۱۸ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ): شهر؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، و ـ ب) ۱۹ـ ک: وز؛ س[۲] (نیز و): از؛ ق این بیت را ندارد و در ل[۲]، آ با بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۲۰ـ (لن[۲]: <و>) ۲۱ـ ق: تخت ۲۲ـ س، ق، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، آ): اورنگ؛ (لن، و، لن[۲]: اروند)؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، ب) ۲۳ـ (لن[۲]: بندگان) ۲۴ـ س، ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب): بران؛ (لی: بدان؛ و: بدین)؛ متن = ل، س[۲] ۲۵ـ س (نیز لی): بندگان؛ س[۲]: کهتری؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک: بزایندگی (!) ۲۶ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]): چو؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ، ب) ۲۷ـ (ل[۳]: شادان ز بخت) ۲۸ـ (لی: آزاد ← از داد)؛ در ل[۳] لت‌های آن و در لن[۲] با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ ق این بیت را ندارد ۲۹ـ س (نیز لی، ب): بدین؛ ق (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): بران؛ ل[۲]: برین؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]) ۳۰ـ (پ: بودم) ۳۱ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]، ب): به؛ ک: از؛ (ق[۲]: که بر تشنه؛ لی: شادم اکنون چو تشنه به)؛ متن = ل (نیز آ) ۳۲ـ ق: دل؛ (پ: و یا) ۳۳ـ س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، ب) از؛ س (نیز لی): شب بود تیره بر؛ ک: سیر نیز از بر؛ (ق[۲]: تیره از آب و از)؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ، آ) ۳۴ـ (و، لن[۲]: پاسخ) ۳۵ـ س[۲] (نیز و، لن[۲]): فرّخ؛ بنداری (۳۲۶۴ـ۳۲۹۶): و کان مشحونا بدعاء برویز، و وصف طهارة أصله، و کبر قدره، و قدم بیته، و مآثر آبائه، و مفاخر أسلافه ۳۶ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): که آن (و: این) آرزو؛ متن = ل؛ بنداری: ثم قال فی آخر کتابه: و لنا الی الملک حاجة واحده یسهل إنجاحها علیه ۳۷ـ ک: که ۳۸ـ س (نیز لی): بینند دانند؛ ق، ک: بینند و دانند؛ (ل[۳]، ب: بینند دانند؛ و: بینید دانده؛ لن[۲]: بینید دارید؛ بینید و دارید)؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، آ؛ در لن حرف چهارم در هر دو واژه بی‌نقطه)

برآمد برین[۱] سالیان دراز / سَزد گر فرستد به ما شاه باز،
بدین[۲] آرزو[۳] شهریار جهان / ببخشاید[۴] از ما[۵] کهان و مِهان،
ز[۶] گیتی برو[۷] برکنند[۸] آفرین / که بی او[۹] مبادا[۱۰] زمان و زمین!
بدین[۱۱] من ز خسرو پذیرم[۱۲] سپاس / نیایش کنم روز و هر شب[۱۳] سه پاس!
همان هدیه و[۱۴] باژ و ساوی[۱۵] که من[۱۶] / فرستم بنزدیک آن انجمن[۱۷]،
پذیرد[۱۸]، پذیرم سپاسی[۱۹] بدان[۲۰] / مبیناد روی تو چشم[۲۱] بدان!
شود فرّخ این جشن و[۲۲] آیین ما / درخشان شود در جهان دین ما!
همان[۲۳] روزه‌ی[۲۴] پاک یکشنبدی[۲۵] / ز هر در[۲۶] پرستیدنِ[۲۷] ایزدی!
برو[۲۸] سوگواران بمالند[۲۹] روی / برو[۳۰] بر فراوان بسوزند بوی[۳۱]،
شود آن زمان بر دل ما درست / که از کینه دل‌ها[۳۲] بخواهیم[۳۳] شست،
که بود از گه[۳۴] آفریدون فراز[۳۵] / که با[۳۶] سلم و تور[۳۷] اندرآمد به راز[۳۸]،
شود کشور آسوده از تاختن / به هر گوشه‌یی[۳۹] کینه‌ها ساختن!
زن و کودک رومیان برده‌اند[۴۰] / دل ما ز هر گونه آزرده‌اند[۴۰]!
بدین[۴۱] خویشی ما جهان رام گشت[۴۲] / همه کار[۴۳] بیهوده پَدرام[۴۴] گشت[۴۲]!

۱ـ ل، س۲ (نیز ل۳، پ، آ): بران؛ (لی: بدین)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، ب)؛ بنداری: و هی أن ینفذ الینا صلیب المسیح. فإن له فی خزانتکم مدّة. و نحن نرجو أن یمنّ الملک به علینا، و یردّه الینا ۲ـ ق: برین؛ (ق۲: بدان) ۳ـ ل: آرزوی ۴ـ در ل، س، لن حرف یکم بی‌نقطه ۵ـ ق: آن بر ۶ـ (پ: به) ۷ـ (لی: بدو) ۸ـ ق (نیز آ): خود کنند؛ (ق۲: ز کهتر برو برکند؛ لن۲: همه روم بر وی کند) ۹ـ ل (نیز ق۲): تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ س۲: که او شاد باد از ۱۱ـ ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ، ب): بدان؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، پ، لن۲) ۱۲ـ ک، س۲ (نیز ق۲): پذیرم ز خسرو ۱۳ـ ل (نیز ق۲، و ـ ب): و شب در؛ س، س۲ (نیز لی، ل۳): و در شب؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ) ۱۴ـ س (نیز لی): نیز هر؛ (ب: هم همه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل: باژ ساوی؛ س۲ (نیز پ، آ): ساو و باژی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ ک: گران ۱۷ـ ک: سروران ۱۸ـ ک: پذیری؛ س۲: بدین بر؛ متن ← ۱۹ـ (ق۲: سپاسی پذیرم ز خسرو؛ و، لن۲: پذیره فرستم سپاهی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ ل ـ س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): بران؛ متن = (لن، ق۲، و) ۲۱ـ ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): چشم تو روی؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۲ـ ک: خسرو ۲۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): همین؛ (ل۲: که این)؛ متن = ل، ق (نیز آ) ۲۴ـ (لن: روز ما) ۲۵ـ ک: با یک شب شنبدی ۲۶ـ س۲ (نیز و): بد ۲۷ـ ل، ق (نیز آ): پرستندهٔ؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۸ـ ک (نیز لی): بدو؛ (پ، لن۲: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ (ب: بمالید) ۳۰ـ (لی، پ: بدو) ۳۱ـ ل۲ (نیز لن): موی؛ ل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ): بسایند موی؛ (آ: بساوند موی؛ ب: بسوزید موی)؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲)؛ بنداری (۳۳۰۰ـ۳۳۰۷): فانه اذا فعل ذلک فکأنه أنعم علی جمیع سکان بلاد الروم صغیرهم و کبیرهم. لأنهم قوم أصیبوا فی المسیح، و فجعوا به. و فی ذلک ما یقلل جزعهم، و یشفی غللهم ۳۲ـ (لن۲: دل را)؛ ک: کینه‌ها دل ۳۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲، ب): بخواهید (در س، و حرف ششم بی‌نقطه)؛ (لی: بخواهند)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، آ) ۳۴ـ ک: آنکه از ۳۵ـ (پ: نژاد؛ ق۲: آن زمان فریدون فراز) ۳۶ـ (پ: ابا) ۳۷ـ ل (نیز و، آ): تور و سلم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـ (پ: بداد)؛ ق این بیت را ندارد و در لن۲ با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۹ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): ز هر (ق، پ، آ: به هر؛ ل۲: همه) گونه‌ای؛ متن = ل (نیز ق۲) ۴۰ـ ک: بود؛ در ک این بیت با بیت سپسین و در ق۲ با بیت پیشین پس و پیش شده است ۴۱ـ ل، ق (نیز لن، آ): برین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۲ـ ق: شد؛ (و: کن) ۴۳ـ (ل۲: کام) ۴۴ـ ق: فرجام؛ (ق۲: بدنام)





درود جهان‌آفرین بر تو باد! / همان[۱] آفرین زمین بر[۲] تو باد[۳]!
چو آن[۴] نامه‌ی قیصر آمد به بن / جهاندار بشنید چندان[۵] سَخُن،
از آن نامه[۶] شد شاه[۷] خرّم‌نهان[۸] / برو[۹] تازه شد روزگارِ مِهان[۱۰]!
بسی آفرین خواند[۱۱] بر خانگی[۱۲] / بدو گفت: بس کن ز[۱۳] بیگانگی!
گرانمایه را[۱۴] جایگه ساختند / دو[۱۵] ایوان خرّم[۱۶] بپرداختند،
ببردند چیزی که بایست برد / بنزدیک آن مردِ بیدار[۱۷] گرد،
بیامد بدید آن گزین‌جایگاه[۱۸] / وُ زان[۱۹] پس همی‌بود نزدیک شاه،
به خوان[۲۰] و نبید[۲۱] و شکار و نشست / همی‌بود با شاهْ مهترپرست[۲۲]
برین[۲۳] گونه یک ماه نزدیک شاه / ببودند[۲۴] شادان‌دل و نیک‌خواه
چو یک[۲۵] ماه شد[۲۶]، نامه پاسخ نبشت[۲۷] / سَخُن‌های با مغز و[۲۸] فرّخ نبشت[۲۷]

## گفتار اندر پاسخ نامه‌ی قیصر از خسروپرویز[۲۹]

سر نامه گفت[۳۰]: آفرینِ مِهان[۳۱] / بران[۳۲] باد کو باد[۳۳] دارد جهان[۳۴]!
بد و نیک بیند[۳۵] ز یزدان پاک / وُ زو دارد[۳۶] اندر جهان بیم[۳۷] و باک!

۱ـ (پ: همه) ۲ـ س، ک (نیز لی): بر زمین (!)؛ ل۲: زمان بر (!)؛ (ل۳: بهین بر)؛ ق (نیز و): خم چرخ گردان زمین (!)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب): زمین ← مهین؟ بهین؟ ۳ـ (ق۲: روان مسیحا ز جان تو شاد)؛ بنداری (۳۳۰۸ـ۳۳۱۳): و متی ما رددتم ذلک إلینا صح بین الناس أنکم أخرجتم العداوة من قلوبکم، و حصل الصفاء بیننا و بینکم ۴ـ ک: این ۵ـ (لی، پ، ب: چندین؛ آ: چندی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ (ل۳: گفته) ۷ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): شاد و؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، آ، ب) ۸ـ ک: مهان ۹ـ (لی: بدو) ۱۰ـ ل۲: بهان؛ بنداری: فلما وقف برویز علی کتابه استبشر، و ازداد سروره ۱۱ـ ل: کرد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۲ـ ل۲، س۲: خوانگی؛ (ب: خیرگی!) ۱۳ـ (ق۲: به)؛ بنداری: ثم أثنی علی مقدم الرسل و حمده و شکره ۱۴ـ (ل۳: گرانمایگان) ۱۵ـ ک: یک؛ (لن۲: در) ۱۶ـ ل: فرّخ (؟)؛ (ق۲: خسرو)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ س۲ (نیز پ): بیدار و؛ (آ: بیداد) ۱۸ـ (ل۳: گرانمایه جاه) ۱۹ـ ک: وزین؛ (ق۲: از آن) ۲۰ـ (ب: جام) ۲۱ـ ل: نه بید (← نبید)؛ س، ق (نیز لی، ب): به بزم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ (ق۲، ل۳: یزدان‌پرست؛ پ: خسروپرست)؛ در ق۲، آ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: ثم أمر بانزالهم و إدرار الأنزال علیهم ۲۳ـ ک (نیز لن، لی): بدین؛ ل۲: ازین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل (نیز و): همی‌بود؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در آلت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: فأقام الرسول عنده شهرا ۲۵ـ س (نیز لی): سر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ (لن: بد) ۲۷ـ ل، س، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲، ب): نوشت؛ ق: نبشت ـ سرشت؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، آ) ۲۸ـ ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، آ) ۲۹ـ ل، س۲: پاسخ نامهٔ قیصر از خسرو (س۲: خسروپرویز)؛ س: پاسخ نامهٔ قیصر روم از نزد خسروپرویز؛ ق، ک، ل۲ سرنویس ندارند (در ک جای آن خالی مانده)؛ متن ← س۲ ۳۰ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳): کرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ ل (نیز آ): نهان؛ س۲ (نیز لن، ب): بهان؛ (ل۳: خدای)؛ متن = س ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۳۲ـ ق (نیز ب): برو؛ (لن، لی: بدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ س (نیز لی): کاباد؛ ق: کز داد؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): کو پاک؛ (ب: کو یاد)؛ متن = ل (نیز آ) ۳۴ـ ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲): نهان؛ (لی: ماند جهان)؛ ک: کس که او پاک دارد نهان؛ (ل۳: خداوند روزی‌ده رهنمای) ۳۵ـ (ق۲: داند)؛ س، ق (نیز آ، ب): نیکویی (ق، آ: نیکوی) بین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ س، ق (نیز آ، ب): دار؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): ترس؛ متن = ل

کند[۱] آفرین بر خداوندِ مهر    کزین گونه بر پای دارد سپهر!
نخست آنک[۲] کردی[۳] ستایش مرا    به نامه نمودی نمایش[۴] مرا،
بدانستم[۵] و شاد گشتم بدان[۶]    سَخُن گفتن تاجور[۷] بخردان!
پذیرفتم آن[۸] نامور[۹] گنج تو    نخواهم[۱۰] که چندین[۱۱] بود رنج تو!
ازیرا[۱۲] جهانداریزدان پاک    برآورد بوم[۱۳] ترا بر[۱۴] سِماک!
ز هند و ز سقلاب و چین و خزر[۱۵]    چُنین ارجمند آمد آن[۱۶] بوم و بر!
چه مردی، چه[۱۷] دانش، چه پرهیز و[۱۸] دین    ز یزدان شما را رسید[۱۹] آفرین!
چو کار آمدم[۲۰] پیش[۲۱]، یارم بُدی[۲۲]    به هر دانشی غمگسارم بُدی[۲۲]!
چُنان شاد بودم[۲۳] ز[۲۴] پیوند تو    بدین[۲۵] پرهنر پاک‌فرزند تو،
که مهتر[۲۶] نباشد به فرزند[۲۷] خویش    به بوم و بر و پاک‌پیوند[۲۸] خویش!
همه مهتران پشت[۲۹] برگاشتند[۳۰]    مرا در جهان خوار بگذاشتند،
تو[۳۱] تنها به جای پدر بودیم    همان از پدر بیشتر بودیم[۳۲]!
ترا همچنان[۳۳] دارم[۳۳] اکنون که شاه    پدر بیند[۳۴] آزاده و[۳۵] نیک‌خواه!
دگر هرچ[۳۶] گفتی ز شیروی من    از آن پاک‌تن پشت و[۳۷] نیروی من،

۱ـس (نیز لی): کنند؛ (آ، ب: کنید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـل۲ (نیز لی ـ آ): آنکه؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ب) ۳ـ(و: گفتی) ۴ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲): نیایش (؟)؛ س۲: نموش (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ (و: نباید به مردی نیایش)؛ متن = س (نیز آ، ب) ۵ـک: پذیرفتم ۶ـ(پ، ب: بران) ۷ـ(ق۲، لن۲: نامور) ۸ـ(پ، آ، ب: این) ۹ـ(لن، ق۲: نامه و) ۱۰ـس: بخواهم؛ در ل، ق، ل۲، لن، ق۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ک، س۲ (نیز لی ـ ب) ۱۱ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و): چندان؛ متن = س، ق (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب) ۱۲ـ(پ: از ایران) ۱۳ـس (نیز لی): برآورده بودش؛ ک: برآورده بوم؛ (ب: برآورده بودم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ل۳: تا؛ پ، ب: از؛ ق۲: شما از)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لن: هند و خزر))س (نیز لی): و از چین و جر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لن: این؛ ب: از)؛ س: ارجمند از پی؛ (ق۲: ارجمندان یا؛ لی: ارجمندان بی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـک: دین و چه؛ (ل۳: مردی و) ۱۸ـل (نیز و): <و> ۱۹ـس، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): رسد؛ ق: رساد؛ (ق۲: بود)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، و)؛ ک، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

که نیکوسگالید و نیکو (لن۲: نیکی سگالید و نیکی) خصال    پرستندهٔ دادگر ماه و سال

۲۰ـ(آ، ب: آیدم) ۲۱ـ(و: کارم بیامد تو) ۲۲ـس، ق (نیز لی، آ، ب): تویی؛ (ق۲، پ، لن۲: یار آمدی ـ غمگسار آمدی)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و)؛ در ق۲ این بیت پس از ۳۳۳۵ آمده است ۲۳ـق: هستم؛ (ق۲: گشتم)؛ ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲): شادم اکنون؛ ک: کنون شادمانم؛ س۲: چنین شادم اکنون؛ متن = ل، س (نیز لی، آ، ب) ۲۴ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): به؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۵ـ(ق۲: وزین) ۲۶ـل: کهتر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ق۲: ز پیوند) ۲۸ـک: یال و پیوند؛ (ق۲: برو بوم و آرام و پیوند) ۲۹ـ(پ: روی) ۳۰ـ(لی: برداشتند) ۳۱ـ(پ: چو) ۳۲ـ(لن۲: نیز بفزودیم) ۳۳ـق (نیز لن، ل۳، و، لن۲): دانم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـ(ق۲: دانم؛ ل۳: بود) ۳۵ـق: <و> ۳۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، آ): هر چه؛ متن = ل ۳۷ـس (نیز لی): پاک پشت و ز؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲)؛ ق، پ، آ، ب این بیت را ندارند





بدانستم و آفرین خواندم    بران دین[۱] ترا پاک‌دین خواندم!
دگر هرچ[۲] گفتی ز پاکیزه‌دین    ز یکشنبدی[۳] روزه‌ی باآفرین[۴]،
همه خواند[۵] بر ما[۶] یکایک دبیر    سَخُن‌های بایسته و[۷] دلپذیر!
به مابر[۸] ز دین کهن ننگ نیست    به گیتی به از دین هوشنگ نیست!
همه داد و نیکی و شرمست و مهر    نگه کردن اندر[۹] شمار سپهر!
به هستی یزدان نیوشاتریم[۱۰]    همیشه سوی داد کوشاتریم[۱۰]!
ندانیمش[۱۱] انباز و فرزند[۱۲] و جفت    نگردد نهان و نخواهد[۱۳] نهفت!
در اندیشه‌ی دل نگنجد[۱۴] خدای[۱۵]    به هستی همو باشدت[۱۶] رهنمای[۱۷]
دگر کِه‌ت[۱۸] ز دار مسیحا سَخُن    به یاد آمد از[۱۹] روزگار کَهُن،
هر آن دین[۲۰] که باشد به چوبی[۲۱] به پای[۲۲]    بدان[۲۳] دین نباشد خرد رهنمای!
کسی را که خوانی‌همی[۲۴] سوگوار    که کردند پیغامبرش[۲۵] را به دار[۲۶]،
که گوید که[۲۷] فرزند یزدان بُد اوی[۲۸]    بران دار[۲۹] بر کُشته خندان بُد اوی[۲۸]،

۱ـس، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی): بدان دین؛ (و: بدل در؛ لن۲: بدین مر)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳)؛ ق، پ، آ، ب این بیت را ندارند ۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۳ـک: که بشنیدی آن؛ (ق۲، ل۳: ز یکشنبه و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لی): روز با آفرین؛ س۲ (نیز ق۲، لن۲): روزه و آفرین؛ (لن، و: روز و ز آفرین؛ لی: روزهٔ پاکدین؛ پ: روزه و ز آفرین)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ل۳، آ) ۵ـس (نیز ق۲، لی): چو برخواند؛ ل۲ (نیز ب): چو خواند؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۶ـک: من ۷ـس، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): شایستهٔ؛ ک، س۲ (نیز لن، پ): شایسته و؛ (لی، ب: دانستهٔ؛ آ: بایستهٔ)؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۸ـس (نیز لی، ب): جهان را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ق۲: کن که) ۱۰ـس (نیز لی، آ، ب): ـترم؛ س۲: ـشویم؛ ل: نیوشان‌ترم ـ کوشان‌ترم؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ ک این بیت را ندارد؛ در ق۲: ۳۳۴۶، ۳۳۴۵، ۳۳۴۴ ۱۱ـل، س، ق، س۲ (نیز لی، آ، ب): ندانیم؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۲ـل، س، ق (نیز لی، پ، آ، ب): پیوند؛ (ق۲: همتا)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۱۳ـل (نیز ل۳): نگردد؛ س (نیز لی): نباشد؛ (و: نماند)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب)؛ ک این بیت را ندارد ۱۴ـدر ل، س، ل۲، و، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ (ل۳، لن۲: نگردد)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ) ۱۵ـ(لن۲، ب: جدا) ۱۶ـس (نیز لی، ب): باشدم؛ ک: هستی او باشدت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل (نیز لن۲، ب): رهنما؛ بنداری (۳۳۲۱ـ۳۳۴۶): ثم کتب جواب الکتاب، و أجاب عن جمیع فصوله بأبلغ إجلال و أتم إعظام ۱۸ـ(ق۲: دلت گر) ۱۹ـس (نیز لی): آن؛ (و، لن۲: و)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)؛ ق، ل۲، آ، ب این بیت را ندارند ۲۰ـس (نیز لی): در از (لی: آن) دین؛ ک: هر آن کس؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۱ـک (نیز لن ـ پ، لن۲): خوبی؛ در ل، س، س۲، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن تصحیح قیاسی است (گویا ل را بتوان برابر متن خواند) ۲۲ـل: پا ۲۳ـس، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): بران؛ متن = ل، س۲ (نیز لی، ل۳)؛ ق، ل۲، آ، ب این بیت را ندارند ۲۴ـس، ق، ل۲ (نیز ب): خواهدهمی؛ (ق۲: خوانی ورا؛ لی: خواندهمی؛ آ: خواهی‌همی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲) ۲۵ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): پیغمبرش؛ متن = ق (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۶ـ(و: که گردد به پیغمبری نامدار) ۲۷ـ(ل۳: گویند) ۲۸ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۹ـک: بدان دین؛ (لی: بدان دار)

چو پور پدر رفت[1] سوی[2] پدر    تو اندوه[3] این[4] چوبِ پوده[5] مخور!
ز قیصر چو بیهوده[6] آمد[7] سَخُن    بخندد برین کار[8] مرد کَهُن!
همان دارِ عیسی نیرزد به[9] رنج    که شاهان نهادند آنرا به گنج[10]!
از[11] ایران چو چوبی[12] فرستم به روم    بخندد به ما بر[13] همه مرز و بوم!
به موبد نماید[14] که ترسا شدم    گر[15] از بهر مریم[16] شُکوبا[17] شدم
دگر آرزو هرچ[18] باید[19] بخواه    شما را سوی ما[20] گشاده‌ست[21] راه!
پسندیدم آن[22] هدیه‌های[23] تو نیز    کجا رنج بردی ز[24] هر گونه چیز
به شیروی بخشیدم این[25] برده‌رنج    پی افگندم او را یکی تازه‌گنج

۱ـ س (نیز لی، آ، ب): چو او (آ: آن) پور پذرفت؛ ک: چو فرزند بررفت؛ ل۲ (نیز و، لن۲): چو فرزند بد (=بُد؟) رفت؛ س۲ (نیز لن، ق۲، پ): چو فرزند بذرفت؛ (ل۳: چو فرزند رفتست)؛ متن =ل، ق (←ک) ۲ـ (ق۲: پیش) ۳ـ س۲: تیمار ۴ـ ق (نیز لن۲): آن ۵ـ س۲ (نیز ق۲، لی): توده؛ (لن۲: دوده)؛ ک، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

هر آنکس که داند چنین گفت‌وگوی    مسیح‌ست یکباره بیزار از اوی
مسیح پیام‌آور رهنمای    چو ما بنده‌ای بود از یک‌خدای
به قدرت ورا بی‌پدر رهنمای (لن۲: یک‌خدای)    برون کرد چون (لن۲: بیاورد از) آدم پاک‌رای
که (لن۲: گر) آدم بد از خاک و از آب و باد (لن۲: او بد ز باد)    یکی بنده‌ای بود با شرم و داد
مگویید کو را بیاویخت کس    که بر آسمان زنده مانده‌ست و بس
جهاندار پیدا و او فرهمند (لن۲: دیدار آن فره‌مند)    بر (لن۲: فر) افکند بر آن جهود نژند
که مهتر بد اندر میان جهود    برآویختندش به گردن عمود

۶ـ س (نیز لی، ب): پیموده (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): آید؛ س۲ (نیز و): باشد؛ متن =ل، س (نیز ب) ۸ـ (لن۲: گفت)؛ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ، ب): بران نامه؛ (لی: بخندید بر نامه)؛ متن =ل؛ در لن۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۹ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲): نیرزید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): که آن شاه گیتی نهادش (ق: نهادی) به گنج؛ ک: که شاه آورید و نهادی به گنج؛ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲): که شاه آفریدون نهادش (س۲، ق۲، ل۳: نهاد آن) به گنج؛ متن =ل ۱۱ـ ل۲ (نیز لن، پ): ز؛ (لن۲: وز) ۱۲ـ (لی: خوبی) ۱۳ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): بخندند (ل۲: بخندید) بر ما (و: من)؛ متن =ل، س، ق (نیز لی، ب)؛ بنداری (۳۳۴۷ـ۳۳۵۴): و أجاب عن استدعاء الصلیب بأن قال: إنه لیُضحک منا اذا تصدّینا لإنفاذ خشبة بالیة من إیران الی أرض الروم ۱۴ـ ل۲ (نیز پ): گماند؛ (آ، ب: که ماند)؛ ق: چو موبد بگوید؛ ک: دبیربد گمان‌اند (!)؛ س۲: دهوبد گماند؛ (لن: رهوبد گماند (؟)؛ ق۲: گمان برد موبد؛ ل۳: ز موبد گمانم؛ و: چو موبد گماند؛ لن۲: بگویند مانا)؛ متن =ل، س (نیز لی؛ ←س۲) ۱۵ـ ل، ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): که؛ (ق۲: هم)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲) ۱۶ـ (ل۳: مردم) ۱۷ـ ک، س۲ (نیز و، لن۲): شکوبا؛ (ق۲: شکویا)؛ بنداری: و نحن نخاف لو أظهرنا أمرها، و نحترز من أن یضع الناس فینا ألسنتهم فیوسعوا قداحنا بریا، و جلودنا فریا، و یقولوا: صبأ برویز عن ملته، و انتقل الی دین زوجته؛ ک، لی پس از بیت ۳۳۵۵ افزوده‌اند:

بپرسیدم آخر ز موبد سخن    ز دار مسیحا و روز کهن (در ک لت دوم سفید مانده)
در آتشکده بد نهاده براز    فرستادم اینک بنزد تو باز

۱۸ـ ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب): هر چه؛ متن = ل، س (نیز لن، لی) ۱۹ـ ک (نیز ل۳): خواهی؛ (پ: آید)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (و: من) ۲۱ـ (ب: گشادست شما را سوی ما!)؛ بنداری: ثم مهما سنحت لکم حاجة أخری سواها فاعرضوها فهی لکم مبذولة، و أوامرکم فیها مسموعة ۲۲ـ (ق۲، لی، ل۳: این) ۲۳ـ ک: رنج‌های ۲۴ـ س۲: به ۲۵ـ ک (نیز و، لن۲): آن





ز روم و ز ایران پُراندیشه‌ام    شب تیره اندیشه شد پیشه‌ام[1]
بترسم که[2] شیروی گردد بلند    رساند به روم و به[3] ایران گزند
نخست اندرآید[4] ز[5] سلم بزرگ[6]    ز[7] اسکندر آن کینه‌دار سُتُرگ[8]
ز کین نوآیین و کین کَهُن    مگر در[9] جهان تازه گردد سَخُن
سَخُن‌ها که پرسیدم[10] از دخترت    چُنان دان که او تازه کرد[11] افسرت
به دین مسیحا بکوشدهمی    سَخُن‌های ما کم[12] نیوشدهمی
به آرام[13] شادست و[14] پیروزبخت    بدین[15] خسروانی[16] نوآیین‌درخت
همیشه جهاندار یار تو باد!    سرِ اختر اندر کنار تو باد[17]!

نهادند بر نامه‌بر مهر شاه    همی‌داشت خرّاد برزین نگاه[18]
گشادند از آن[19] پس در گنج باز    کجا گرد کرد او به روز دراز
نخستین صدوشست[20] پنداوسی[21]    که پنداوسی[22] خواندش پارسی[23]،
به گوهر بیاگنده[24] هر یک چو سنگ    نهادند بر هر یکی مُهر[25] تنگ
مران هر یکی را بها[26] صدهزار[27]    درم[28] بود بر دفتر[29] شهریار[30]
بیاورد سیصد شتر سرخ‌موی    سیه‌چشم و آراسته راه‌جوی[31]!

۱ـ س، ق: ز اندیشه چون بیشه‌ام؛ ک: باندیشه چون بیشه‌ام؛ س۲: اندیشه سوی بیشه‌ام (!)؛ (لی، آ، ب: اندیشه چون بیشه‌ام)؛ متن =ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲ـ ق: چو ۳ـ (و، آ: بر و بوم) ۴ـ ل۲ (نیز ق۲، ل۳): آیم ۵ـ ک: به ۶ـ س (نیز آ، ب): سترگ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ س۲: از ۸ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): کینه‌ور (و: نامور) پیر (لن، آ: تیز) گرگ؛ (ل۳: شهریار سترگ؛ ق۲: اسکندر شهریار سترگ)؛ متن =ل؛ ق این بیت را ندارد ۹ـ س (نیز لی، آ): به گرد؛ (ب: بگردد)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۰ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ل۳ ـ ب): بشنیدی؛ (ل۳: بشنیدم)؛ متن =ل ۱۱ـ س: کزو تازه شد؛ (لی: که زان تازه شد؛ آ: گو که تازه بود؛ ب: دانک تازه بود)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـ (ق۲: کی)؛ س (نیز لی، آ، ب): سخن از نیاکم؛ متن =ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲)؛ ق این بیت را ندارد و در ل۳ با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۳ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، آ، ب): آرام و؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۴ـ (لی: <و>) ۱۵ـ ل۲ (نیز ل۳، و): بدان؛ (لن: برین) ۱۶ـ ل (نیز پ، آ، ب): خسروآیین؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۱۷ـ بنداری ۳۳۵۷ـ۳۳۶۶ را ندارد ۱۸ـ بنداری: ثم ختم الکتاب ۱۹ـ ل: زان؛ متن = س ـ ب ۲۰ـ ق ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): شصت؛ متن =ل، س (نیز ق۲) ۲۱ـ ق (نیز ل۳، پ، لن۲): بنداوسی؛ در ل، س، ک، س۲، لن، پ حرف یکم و در ب حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ ل۲: بندارسی؛ (لی: نبداوسی؛ ق۲: شست و سه اوسی!)؛ متن =(آ): پنداوسی ← پیداوسی؟ ۲۲ـ ل: بنداسی (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب): بنداوسی (در ق، ق۲ حرف یکم و در ب حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه)؛ ل۲: بندارسی؛ (لی: نبداورسی!)؛ متن =(آ) ۲۳ـ (لن۲: فارسی)؛ بنداری: و أمر فملئوا مائة و ستین درجا أو کیسا بالجواهر الثمینة ۲۴ـ س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، ب): بیاکند؛ (ق۲: سگالیده؛ و: پراکنده)؛ متن =ل، ق، س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ) ۲۵ـ ل۲ (نیز لن): مهر و؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۶ـ ل، س، ق (نیز لی، پ، آ، ب): بران (لی: بدان) هر یکی دانه‌ها؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۲۷ـ (ق۲: سی‌هزار) ۲۸ـ ل: بها؛ متن ← ۲۹ـ ک، س۲ (نیز لن): چهره؛ متن =ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۳۰ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): بها داده بُد نامور شهریار (=۳۳۷۳ب)؛ در ل۲ بیت‌های ۳۳۷۱ـ۳۳۷۸ درهم‌ریخته‌اند ۳۱ـ (و، لن۲: کارجوی)؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳): اورسته (ک، لی: اورشته؛ ل۲: اوراسته؛ س۲، ل۳: افراشته) و کارجوی؛ (ق۲: افراشته راه‌جوی)؛ متن =ل؛ ق، لن، پ، آ، ب این بیت را ندارند؛ در ق۲ این بیت با بیت ۳۳۷۴ پس و پیش شده است

[مران هر یکی را درم[۱] دوهزار
بها داده بُد نامورشهریار[۲]]

ز دیبای چینی[۳] صدوچل‌هزار
ازو[۴] چند زربَفتِ[۵] گوهرنگار،

دگر[۶] پانصد از دُرّ[۷] خوشاب بود
که هر دانه‌یی[۸] قطره‌ی آب[۹] بود!

صدوشست[۱۰] یاقوت چون ناردان
پسندیده‌ی مردم[۱۱] کاردان!

ز هندی و چینی و از[۱۲] برسوی[۱۳]
ز جَزّی[۱۴] و از[۱۵] جامه‌ی پهلوی[۱۶]،

ز چیزی که خیزد ز[۱۷] هر کشوری
که چونان[۱۸] نبُد در جهان دیگری[۱۹]!

فرستاد سیصد[۲۰] شتروار[۲۱] بار
از[۲۲] ایران[۲۳] بر قیصر نامدار

یکی خِلعت افگند بر خانگی
فزون‌تر[۲۴] ز خویشی و[۲۵] بیگانگی:

همان[۲۶] جامه‌ی تخت و اسپ[۲۷] و ستام
ز پوشیدنی‌ها[۲۸] که بردند[۲۹] نام،

چُنین هم شتروارها[۳۰] بار کرد
از آن[۳۱] ده[۳۲] شتر بار[۳۳] دینار کرد

ببخشید بر فیلسوفان درم[۳۴]
ز دینار و هر گونه از[۳۵] بیش و کم[۳۶]،

برفتند شادان از آن مرز و بوم
بنزدیک قیصر ز ایران به روم[۳۷]

۱ـس (نیز لی، و): بها؛ متن = ل ۲ـس (نیز لی): ز دینار گنج از در نامدار؛ (و: حسابی برآورده از روزگار)؛ متن = ل؛ این بیت در یازده دستنویس دیگر نیست ۳ـس (نیز لی): رومی؛ (ل[۳]: ز زربفت دیبا؛ و: ز دینار چینی)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ) ۴ـل، ق (نیز و، لن[۲]): از آن؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، آ) ۵ـق (نیز ق[۲]): زربفت و؛ (ل[۳]: چه مایه ازو بود)؛ ک، ب این بیت را ندارند ۶ـل[۲]: از آن؛ (لن: وزو) ۷ـل، ق، ل[۲] (نیز لن، پ، آ): پانصد دُرّ؛ س[۲] (نیز و، لن[۲]): چارصد دُرّ؛ متن = س (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب) ۸ـ(لن[۲]: دانه چون) ۹ـ(لی: دُرّ خوشاب)؛ ک این بیت را ندارد ۱۰ـل، ق ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب): شصت؛ متن = س (نیز ق[۲]، لی، و) ۱۱ـ(ل[۳]: موبد)؛ در ک بیت‌های ۳۳۷۶ و ۳۳۷۷ پس از ۳۳۷۸ آمده‌اند ۱۲ـل، ق (نیز آ): وز؛ س (نیز لی، و، لن[۲]، ب): و از چینی و؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ) ۱۳ـل، ک (نیز ق[۲]، آ): بربری (!)؛ ل[۲] (نیز لن[۲]): برسویی؛ (ل[۳]: خسروی)؛ متن = س، ق، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، ب): برسوی (← برقوی؟ برکوی؟) ۱۴ـل، ق ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]، ب): مصری؛ (لی: خزی)؛ متن = س (نیز ب) ۱۵ـل، ق: وز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ(ق[۲]: ششتری؛ و، لن[۲]: خسروی؛ آ: که چونان نبد در جهان دیگری = ۳۳۷۸ب) ۱۷ـ(ب: به) ۱۸ـس (نیز لی): چون او؛ متن ← ۱۹ـک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]): که بپسند اندر (ک: آن از) جهان مهتری؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، پ، آ، ب)؛ در آ این بیت پس از ۳۳۸۰ آمده است ۲۰ـس، ق (نیز آ، ب): خسرو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـق: شتربار ۲۲ـک (نیز لن، ل[۳]، پ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لن[۲]: ایوان)؛ بنداری: و أوقروا ثلاثمائة جمل من طرائف الصین و الهند و مصر و غیرها ۲۴ـ(آ: بر) ۲۵ـ(و: به) ۲۶ـس، ق (نیز لی، ل[۳]، پ، آ، ب): هم از؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]) ۲۷ـل، ق، ل[۲] (نیز پ): جامه و تخت و اسب؛ س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ، ب): جامه و اسب و تخت؛ (و: تیغ و جامه هم اسب)؛ متن = ک (نیز لن، لن[۲]) ۲۸ـس (نیز لی): هم از (لی: زهر) بودنی‌ها؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـل، س، ق (نیز لی، پ، ب): بردیم؛ (آ: کردیم)؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]) ۳۰ـق: شتربارها؛ ل: بدینسان چنین صدشتر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـ(و، لن[۲]: ازو) ۳۲ـق، ک (نیز ل[۳]، پ، آ، ب): یک؛ ل[۲]: چند؛ (لن: صد)؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، و، لن[۲]) ۳۳ـک (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، ب): شتروار؛ متن = ل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، و، لن[۲]، آ) ۳۴ـک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): روم؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب) ۳۵ـل (نیز پ): و هر گونه؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لی، آ، ب) ۳۶ـک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): برفتند شادان از آن مرز و بوم (= ۳۳۸۴ب) ۳۷ـک، س[۲]، لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲] این بیت را ندارند (← ۳۳۸۳پ)؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز لی، پ، آ، ب)؛ بنداری (۳۳۸۰ـ۳۳۸۴): و أفاض الخلع علی الرسل و أجزل لهم الصلات و الأعطیات، و ردّهم بذلک کله الی قیصر (بنداری پس از این (ص ۲۳۵) چند سطر دربارهٔ موضوع صلیب افزوده که باید از جایی دیگر گرفته باشد)





همه مهتران خواندند آفرین
بران[۱] پُرهنرشهریارِ زمین!

کنون داستان کهن نو کنیم!
سَخُن‌های[۲] شیرین و خسرو کنیم!

## داستان خسرو با شیرین[۳]

کهن گشته این نامه‌ی باستان
ز گفتار و کردار آن راستان[۴]،

همی[۵] نو کنم نامه‌یی زین نشان[۶]
کجا یادگارست از آن[۷] سرکشان[۸]!

بود بیت[۹] شش بار بیور هزار
سَخُن‌های شایسته و غمگسار[۱۰]!

نبیند کسی نامه‌ی پارسی
نبشته[۱۱] به[۱۲] ابیات صد بار سی[۱۳]!

اگر[۱۴] بازجویی[۱۵] درو[۱۶] بیت بد
همانا که کم باشد[۱۷] از پانصد[۱۸]!

چُنین شهریاری و بخشنده‌یی
به گیتی ز شاهان درخشنده‌یی،

نکرد اندرین[۱۹] داستان‌ها نگاه
ز بدگوی و بختِ بد آمد گناه[۲۰]!

حسد کرد[۲۱] بدگوی در کار من
تبه شد برِ شاه بازار من!

چو سالار شاه این[۲۲] سَخُن‌های نغز
بخواند، ببیند به[۲۳] پاکیزه‌مغز،

ز گنجش من ایدر[۲۴] شوم شادمان
کزو دور بادا بدِ بدگمان!

۱ـل[۲] (نیز لی): بدن؛ ک پس از این بیت افزوده است:

از ایران بشد خانگی سوی روم
رسید اندر آن شهر و آبادبوم

بنزدیک قیصر شد آن نیکبخت
همی آفرین خواند بر تاج و تخت

چو قیصر چنان پاسخ نامه دید
ز شادی دل مهربان برپرید

ابر شاه پرویز کرد آفرین
بران تاج و تخت و کلاه بهین

۲ـک: درو یاد ۳ـل، ق: گفتار اندر (ق: در) داستان خسرو و شیرین؛ ک، ل[۲]، س[۲]: داستان خسرو و شیرین؛ متن = س ۴ـ(آ، ب: این داستان)؛ ل[۳] ۳۳۸۷ـ۳۳۹۴ و بنداری ۳۳۸۷ـ۳۴۰۱ را ندارند ۵ـ(ق[۲]: کنون) ۶ـل: گفتها زین سخن؛ س (نیز لی، ب): نامها بر نشان؛ ق (نیز آ): نامها زین نشان؛ ک: مر ورا زین نشان؛ س[۲]: نامهٔ زان نشان؛ (پ: نامهٔ نو کنیم زین نشان)؛ متن = ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]) ۷ـق: از؛ (لی: زان؛ ب: ازین)؛ ک: که تا یاد دارند از؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ) ۸ـل: ز گفتار بیدار مرد کهن ۹ـ(و: بیست؛ و، لن[۲]: بیست و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـس، ق (نیز لی، آ): شایستهٔ آبدار؛ ک، ل[۲] (نیز و، لن[۲]، ب): شایستهٔ غمگسار؛ (ق[۲]: شایستهٔ شاهوار)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، پ) ۱۱ـل، س، ق (نیز آ، ب): نوشته؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ) ۱۲ـق (نیز ق[۲]): ز ۱۳ـ(و، لن[۲]: مهذّب نوشته دو صد بار سی) ۱۴ـک: وگر ۱۵ـک، ل[۲] (نیز لن، و): جویند؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب) ۱۶ـس ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب): ازو؛ متن = ل ۱۷ـس ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲]، ب): که باشد کم؛ متن = ل ۱۸ـس، ک (نیز لی، پ، و، لن[۲]): پنج صد؛ (ق[۲]: چارصد)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ب)؛ آ این بیت را ندارد ۱۹ـل (نیز آ): نکردند ازین؛ (ب: نکردند این)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس (نیز لی، لن[۲]، ب): ز بدگوی بدبخت آمد گناه؛ ق: ز بدگوی بخت من آمد بخواست (در بالا: نگاه)؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، آ) ۲۱ـق (نیز پ، ب): برد؛ ک: درافتاد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـک: آن؛ س (نیز لی): سالارشان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـس (نیز لی): بداند به؛ ق (نیز آ، ب): بپیوند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل، س، ق (نیز ل[۳]): اندر؛ در ک، لن حرف یکم بی‌نقطه؛ (و: مگر من؛ لن[۲]: من آنگه ز گنجش)؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، آ، ب)

وُزان[1] پس کند یاد[2] بر شهریار — مگر تخمِ[3] رنج من آید به بار،
که جاوید باد افسر و تخت اوی[4]! — ز خورشید تابنده‌تر[5] بخت اوی[4]!

## آغاز داستان[6]

چُنین[7] گفت داننده‌دهقان[8] پیر — که دانش[9] بود مرد[10] را دستگیر!
غم و شادمانی بباید کشید! — ز هر تلخ و شوری[11] بباید چشید!
جوانان داننده و[12] باگهر — نگیرند بی آزمایش هنر!
چو پرویز ناباک[13] بود و جوان — پدر زنده و پور چون[14] پهلوان،
وُرا بر[15] زمین[16] دوست شیرین بُدی — برو[17] بر چو روشن[18] جهان‌بین بُدی،
پسندش نبودی جز او در جهان[19] — ز خوبان و از دختران[20] مِهان
ز شیرین جدا بود[21] یک روزگار — بدانگه که شد در[22] جهان شهریار
به گرد جهان در[23] بی‌آرام بود — که کارش همه رزم بهرام بود

۱ـ(ق[۲]: از آن) ۲ـ(لن[۲]: بار) ۳ـل: تخم و؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۴ـل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، و، آ، ب): او؛ (ل[۳]: تو)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]) ۵ـل[۲] (نیز لی، لن[۲]): بر (← تر) ۶ـل، ق، ک سرنویس ندارند؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـ ب) ۷ـ(ل[۳]: چنان) ۸ـل: دهقان دانده؛ (ق[۲]، و: گوینده دهقان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـس: منش بر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لی: که مردان منش) ۱۱ـل (نیز و): شور و تلخی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]): دانندهٔ؛ س (نیز ب): چنان بود دانندهٔ؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، آ)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

هنر زآزمایش پدید آمدی — همه کارها را کلید آمدی

۱۳ـق: بی‌باک؛ ل[۲] (نیز لن[۲]، آ): ناپاک (!) ۱۴ـ(آ: خود؛ ق[۲]: زنده پور جهان)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

یکی روز شد تا به نخجیرگاه — به نخجیر دل کرد نخجیر ماه
همان ماه شیرین و شایسته بود — به برنائی شاه بایسته بود
ببستند با مهر در یکدگر — ازایشان ز هر گونه آید خبر
چو هرمز پسر را نکو داشتی — وی از مهر شیرین سرافراشتی

۱۵ـل، س (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): در؛ متن = ق ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۱۶ـ(ل[۳]: جهان) ۱۷ـق، ک (نیز ق[۲]، آ): بدو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل: خروش؛ متن = س ـ ب ۱۹ـس: چو این در نهان؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۰ـس: و نیک‌اختران و؛ متن = چهارده دستنویس دیگر (ل، ق، س[۲]: وز)؛ بنداری (۳۴۰۲ـ۳۴۰۴): قال صاحب الکتاب: کان برویز، فی مقتبل عمره و ریعان شبابه فی حیاة أبیه، لا یمیل من نسائه و جواریه إلا الی شیرین. و کانت عنده بمثابة العین الباصرة، لا یثنی علی غیرها خناصره؛ ک پس از بیت ۳۴۰۴ افزوده است:

به پیش پدر تا بد او پهلوان — شده نزد شیرین روشن‌روان

۲۱ـ(ق[۲]: ماند) ۲۲ـق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ): بر؛ ل: بد در؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ)؛ در ک، س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]) لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ پیایی آن در متن = ل، س، ق (نیز آ، ب) ۲۳ـس ـ ل[۲] (نیز لی، پ ـ ب): بر؛ (لن: او)؛ متن = ل، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳])





چو خسرو نپرداخت[1] چندی به[2] مهر — شب و روز گریان بُدی خوب‌چهر

چُنان بُد که یک روز[3] پرویزشاه[4] — همی آرزو کرد نخچیرگاه،
بیاراست برسان شاهنشهان — که بودند ازو[5] پیشتر در جهان:
چو بالای[6] سیصد به[7] زرّین‌ستام — ببردند با خسرو نیک‌نام،
هزاروصدوشست[8] خسروپرست — پیاده همی‌رفت زوپین به دست،
هزاروچهل چوب و[9] شمشیر داشت — که دیبا ز بر بر، زره[10] زیر داشت،
پس اندر دوان[11] هفتصد[12] بازدار — چه با[13] باشه[14] و چَرغ[15] و شاهین‌کار[16]،
وُ زان[17] پس برفتند سیصد سوار — پس بازداران او[18] یوزدار،
به زنجیر هفتاد[19] شیر و پلنگ — به دیبای چین اندرون[20] بسته[21] تنگ[22]،
پلنگان و شیران آموخته — به زنجیر زرّین دهان[23] دوخته[24]،

۱ـس (نیز لی، ب): بپرداخت؛ در ک، ق[۲]، ل[۳]، و، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]) ۲ـ(لی، و: ز)؛ بنداری: فلما ملک اشتغل عنها بسبب ما بلی به من وقائع بهرام جوبین. فلم تکن تخطر بباله لاشتغاله فی حاله [فلما انتهت تلک النوبة، و تصرمت تلک النبوة، و قتل بهرام، و ارتفعت العوائق و الموانع، و تفرّغ الملک، و دار علی ما یریده الفلک استمرّ علی إعراضه عنها و اطّراحه لها.] فجعلت تبکی و تجزع، و علی بعاده تتوجع؛ ک پس از بیت ۳۴۰۷ افزوده است:

شب و روز شیرین ز دوری شاه — شدش همچو کاه آن رخان چو ماه
بهشت نوآئین چو دوزخ بدی — وزان ...(؟) بیرون همی‌نامدی
چو شاه جهان از بد بدسگال — بپرداخت از رزم آن ناهمال

۳ـل[۲] (نیز لن، پ): یکچند؛ متن ← ۴ـس، ق (نیز لی، آ، ب): که پرویز یک چندگاه؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲])؛ بنداری: فاتفق أنه عزم علی الخروج للصید ۵ـل، ک، س[۲] (نیز ل[۳]): زو؛ متن = ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و، لن[۲])؛ س، ق، آ، ب این بیت را ندارند؛ ک در اینجا سرنویس دارد: در بزرگی خسرو گوید ۶ـق: بالا ۷ـ(لی: چو سیصد ز بالای)؛ این بیت در س، ق، ل[۲]، لی (یکبار نیز برابر متن)، آ، ب پس از بیت ۳۴۱۳ آمده است؛ بنداری: و کان من عادته اذا رکب للصید أن یقاد له ثلاثمائة جنیبة بعدّة الذهب ۸ـق ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ ب): شصت؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، لی)؛ در پ پس از این بیت، بیت‌های ۳۴۱۶ و ۳۴۱۷ آمده است؛ بنداری: و یسعی بین یدیه ألف و ستة و ستون راجلاً بأیدیهم المزاریق ۹ـس (نیز لن، ق[۲]، لی، لن[۲]): خوب (در س، لی حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، و) ۱۰ـس: مر زره؛ ل[۲]: وز زره؛ (پ: بد زره؛ و: بر ده در)؛ ل: که دینار در بر زره؛ ک: که دینار بر برزده؛ (ق[۲]: که دیبای زربفت در؛ لن[۲]: که دیبای زر بر زره)؛ متن = س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳])؛ ق، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و ألف و أربعون بأیدیهم السیوف والعصیّ ۱۱ـل (نیز پ): بدی؛ ل[۲] (نیز لن): جوان؛ س[۲] (نیز و): همان؛ متن = س، ق، ک (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب) ۱۲ـل: پانصد؛ متن = س ـ ب ۱۳ـل: هم از؛ ک (نیز ل[۳]، پ): چو با؛ (ق[۲]: جز از)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـل: واشه؛ متن = س ـ ب ۱۵ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، ب): چرخ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ(و: شکار؛ ب: و باز)؛ بنداری: و یخرج معه سبعمائة من البازداریة ۱۷ـل: از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـل: با؛ س[۲]: همه؛ س (نیز لی، آ، ب): نامداران او؛ (و، لن[۲]: همه بازدار و همه)؛ متن = ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: و ثلاثمائة من الفهّادین ۱۹ـق: هشتاد؛ ل: به زنجیرها ده ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـس[۲] (نیز پ): اندرو؛ (ل[۲]: به دیبا بدی اندرون) ۲۱ـس (نیز لی): کشته؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و): چنگ؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، لن[۲]، آ، ب)؛ ق[۲] این بیت را ندارد ۲۳ـل (نیز ق[۲]، لن[۲]): دهن؛ س: بدی؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و، آ، ب) ۲۴ـ(لی: که بد دوخته)؛ ک: برو عود و عنبر همی سوخته (← ۳۴۲۲ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و سبعون أسدا و نمرا معلمة، مجللة بالدیباج، مشدودة الأفواه بسلاسل الذهب

قلیده[۱] به زر بسته صد بود[۲] سگ    که در[۳] دشت آهو گرفتی به تگ،
پس اندر ز رامشگران دوهزار    همه[۴] ساخته رودِ[۵] روزِ شکار،
به زیراندرون هر یکی استری[۶]    به سر[۷] برنهاده ز زر افسری،
ز کرسی و خرگاه و پرده‌سرای    همان[۸] خیمه و آخُر[۹] چارپای،
شتر بود پیش اندرون پانصد[۱۰]    همه[۱۱] کرده آن بزم[۱۲] را نامزد،
دوصد بنده[۱۳] تا[۱۴] مِجمر افروختند[۱۵]    برو[۱۶] عود و عنبر همی‌سوختند[۱۷]،
دوصد مرد برنا ز[۱۸] فرمانبران    ابا هر یکی[۱۹] نرگس و[۲۰] زعفران،
همه[۲۱] پیش بردند تا[۲۲] باد[۲۳] بوی    چو آید، ز هر سو رساند[۲۴] بدوی،
همان[۲۵] پیش آنکس که با بوی خَوش    همی‌رفت با مَشک صد آبکش،
که تا ناورد[۲۶] ناگهان[۲۷] گرد باد    نشاند بران[۲۸] شاهِ فرّخ‌نژاد،
ز شاهان برنا چو[۲۹] سیصد سُوار    همی‌راند با نامورشهریار،
همه جامه‌ها سرخ و زرد[۳۰] و بنفش؛    شهنشاه با کاویانی‌درفش،

۱ـل، س، ق، ک (نیز ق۲ـپ، آ، ب): قلاده؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲)  ۲ـک، س۲ (نیز ل۳): هفتصد بود؛ ل۲ (نیز لن، لی، و): هشتصد بود؛ (ق۲: هفتصد یوز و)؛ س: برو بسته بودند؛ (لن۲: به سگ (!) هفتصد بود)؛ متن = ل، ق (نیز پ، آ، ب)  ۳ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): بر؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب)؛ بنداری این بیت را ندارد  ۴ـ(لن۲: همان)  ۵ـک: رود و  ۶ـل: اشتری؛ ک: اسطری؛ (ق۲: به گردن همی هر یکی چنبری)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۷ـ(لن۲: بزرا)؛ بنداری: و یستصحب ألف عوّاد علی رءوسهم أکالیل الذهب  ۸ـس۲ (نیز ل۳): همه  ۹ـل، ک، س۲ (نیز لی): آخر و؛ (آ: پرده و خیمه و)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۰ـس، س۲ (نیز لی، ل۳، و): پنج صد؛ ق: هشتصد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ، ب)  ۱۱ـک: همان  ۱۲ـق ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ): رسم (؟)؛ (ب: کار)؛ س (نیز لی): کردشان رسم؛ متن = ل؛ در ل پس از این بیت، ۳۴۲۷ و ۳۴۳۰ و در س۲ ۳۴۲۴، ۳۴۲۵ و ۳۴۲۶ آمده است؛ بنداری ۳۴۲۰ و ۳۴۲۱ را ندارد  ۱۳ـل، ق، ل۲ (نیز پ، ب): برده؛ (آ: بدره)؛ متن = س، ک (نیز لن ـل۳، و، لن۲)  ۱۴ـل (نیز ق۲، لن۲، آ، ب): با؛ در س، لی، و بی‌نقطه؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ)  ۱۵ـ(لن۲: افروخته)؛ ک: به زنجیر زرّین دهان دوخته (=۳۴۱۶ب)  ۱۶ـ(لی: بدو)  ۱۷ـ(لن۲: سوخته)؛ ک: دو صد بنده با مجمر افروخته؛ س۲ این بیت را ندارد؛ در ک این بیت پس از ۳۴۲۵ آمده است؛ بنداری: و مائتی غلام علی یدکل واحد منهم مجمر یوقد فیه العود و العنبر فی الموکب  ۱۸ـل: برنای؛ (لی: برنا و؛ ب: دانا و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۱۹ـک: فوفل و؛ (لن: نیله و؛ ل۳: لاله و؛ و: سنبل و؛ آ: هر کسی؛ پ: همه با گل و؛ لن۲: ز نیلوفر و)؛ متن ← ۲۰ـل۲: ابا نرگس و سوده؛ (ق۲: ابا مشک و با عود و با)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، ب)؛ س۲ این بیت را ندارد و در ک پس از ۳۴۱۶ آمده است  ۲۱ـ(لن، و: همی)  ۲۲ـل، ک، ل۲ (نیز لی): با؛ در س۲ نقطه ندارد؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۳ـس: باد و  ۲۴ـس: تتابد (؟)؛ (لی: ستاند)؛ ق، ک: رساند ز هر سو؛ (ل۳: از آن سو رساند)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و مائتی نفس من الشبان معهم النرجس و الزعفران یتقدّمون الموکب حتی ترد الریح ریحها الی مشامّ الملک  ۲۵ـل (نیز ق۲، آ): همه؛ س (نیز لی، ب): شتر؛ س۲ (نیز و، لن۲): همی؛ (ل۳: هم از)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همی‌ریختند آب بر خاک راه    بدان سو که بد راه آن پادشاه

۲۶ـس: آورد؛ (لی: تار آوردا)؛ متن ← ۲۷ـک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و): که تا ناگهان ناورد؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ، ب)  ۲۸ـ(لی: بدان)؛ بنداری: و قدّام هؤلاء مائة سقاء معهم قرب الماء یرشون الطریق حتی لو هب هواء لم یحمل غبارا من الأرض فیمسه به  ۲۹ـل: برنای؛ (لی: چو شاهان برنای)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، آ، ب این بیت را ندارند؛ در ل بیت‌های ۳۴۲۷ و ۳۴۳۰ پس از بیت ۳۴۲۱ آمده  ۳۰ـک: جامهٔ زرد و سرخ؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ل۳، و، لن۲)؛ ل، س، ق، پ، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و حوالیه ثلاثمائة فارس من شباب أولاد الملوک فی ملابس الوشی، و علی رأسه الدرفش الکابیانی یخفق





همی‌راند با تاج و با گوشوار    به زر بافته جامه‌ی[۱] شهریار،
ابا یاره و طوق و زرّین‌کمر    به هر مهره‌یی درنشانده گهر[۲]

چو بشنید شیرین که آمد سپاه    به پیش سپاه[۳] آن جهاندارشاه،
یکی زرد[۴] پیراهنِ مشک‌بوی    بپوشید و گلنارگون کرد روی،
یکی از برش[۵] سرخ‌دیبای[۶] روم    همه پیکرش گوهر و زرّ[۷] بوم،
به سر برنهاد افسر[۸] خسروی    نگارش همه پیکر[۹] پهلوی،
از[۱۰] ایوان خرّم[۱۱] برآمد به بام    ـبه[۱۲] روز جوانی ببد[۱۳] شادکام ـ،
همی‌بود تا خسرو آنجا رسید    سرشکش ز مژگان به رخ[۱۴] برچکید،
چو روی وُرا دید بر پای خاست    به پرویز بنمود بالای راست،
زبان کرد گویا به شیرین‌سَخُن    همی‌گفت[۱۵] از آن[۱۶] روزگار[۱۷] کَهُن،
به[۱۸] نرگس گلِ ارغوان[۱۹] را بشست[۲۰]    ـکه بیمار بُد نرگس و گل درست ـ،
بدان آبداری و آن[۲۱] نیکوی[۲۲]    زبان[۲۳] تیز بگشاد بر پهلوی[۲۴]،

۱ـ(و: جامه چون)؛ در ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ ل، س، ق، پ، آ، ب این بیت را ندارند  ۲ـق، آ، ب این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بدان قصر شیرین همی راه جست    به برجی دوپیکر همی ماه جست
که می‌داشتی دل پر از مهر اوی    همان نیز شیرین‌تر از چهر اوی

۳ـ(لن: سپه)  ۴ـ(ل۳، و: سبز)  ۵ـک: بر  ۶ـ(لن: یکی سرخ گوهر ز دیبای!)  ۷ـس۲ (نیز لن۲، آ): زرّ و؛ (ب: زرّ و گوهرش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۸ـ(لن: افسری)  ۹ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): گوهر؛ متن = ل (نیز ق۲، و)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چنان بد به خوبی که کس نعت او    نگفتی تمامی از آن روی و موی

۱۰ـک، ل۲ (نیز پ، لن۲): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۱۱ـل: خسرو؛ متن = س ـب  ۱۲ـ(ق۲: ز)  ۱۳ـک، ل۲ (نیز پ): نبد؛ در ل، لن، لی، و حرف یکم بی‌نقطه؛ (آ: نیدا)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، ب)؛ بنداری (۳۴۳۱ـ۳۴۳۵): فخرج برویز علی هذه الهیئة. و سمعت به شیرین فظاهرت بین حَلْیها و حُلَلها، و تبرجت فی وشائعها و رفارفها، و صعدت الی سطحها؛ ک پس از بیت ۳۴۳۵ افزوده است:

پرستاد صد بود پیرامنش    چو رفتی گرفتندی آن دامنش
سراینده یاران همه چوب (← خوب) زن    ابا نعت خسرو ازو رودزن

۱۴ـ(ق۲: به خون)؛ ق در اینجا سرنویس دارد: عتاب شیرین با خسرو و عقد خسرو و شیرین و خشم ایرانیان  ۱۵ـ(لن: سخن گفت)  ۱۶ـل: زان؛ (و: از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۱۷ـ(ق۲: روزهای)  ۱۸ـق، ک: ز  ۱۹ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، آ، ب): گل و ارغوان؛ (ق۲: گلاب ارغوان؛ ل۳ـلن۲: گل و زعفران)؛ متن = ق  ۲۰ـ(لی: بخست)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ابر لاله بر زلفکان سیاه    چو مشکین‌زره کرد رخشنده ماه

۲۱ـ(ق۲: بدان)  ۲۲ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲): نیکویی؛ متن = ق (نیز ق۲، پ، آ، ب)  ۲۳ـ(لن: زقان)  ۲۴ـ(لن: پهلویی)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۴۳۶ـ۳۴۴۰): و لما قرب موکب الملک أشرفت علیه، و وقفت بمرأی و مسمع منه و بکت، و قالت بصوت رخیم

که تهما[1]، هزبرا[2]، سپهبدتنا! خجسته‌کیا[3]، گردِ شیراوزنا[4]!
کجا[5] آن همه مهر و[6] خونین‌سرشک که دیدار شیرین بُد او[7] را بزشک[8]!
کجا[9] آن همه روز کردن ز[10] شب دل و دیده گریان و خندان به[11] لب!
کجا[12] آن همه بند[13] و پیوند ما! کجا[14] آن همه عهد و سوگند ما!
همی‌گفت و از[15] دیده خوناب زرد همی‌ریخت بر جامه‌ی[16] لاژورد[17]!
به چشم اندرآورد ازو[18] خسرو[19] آب به زردی رخش گشته[20] چون آفتاب!
فرستاد بالای زرّین‌ستام ز رومی چهل خادم نیک‌نام،
که او را به مُشکوی زرّین برند[21] سوی خانه‌ی گوهرآگین[22] برند[23]!

وُ زان[24] جایگه شد به دشت شکار ابا باده و رود و با میگسار[25]
چو از کوه و از[26] دشت[27] برداشت بهر همی‌رفت شادی‌کنان سوی شهر

۱ـل[2] (نیز لن، لن[2]): شاها؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(لن، لی، ب: هژبرا) ۳ـک، ل[2]، س[2] (نیز لن، و، لن[2]، ب): گوا؛ (ق[2]: تنا)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، آ) ۴ـل ـس[2] (نیز لن، ق[2]، پ ـب): اوژنا؛ متن = (لی)؛ ل[3] این بیت را ندارد ۵ـ(ق[2]: کجات) ۶ـس[2]: <و> ۷ـس[2] (نیز پ): آن ۸ـل[2]: بجشک؛ ق، ل[3] این بیت را ندارند؛ در و بیت‌های ۳۴۴۲ و ۳۴۴۳ پس از ۳۴۴۴ آمده‌اند ۹ـ(ق[2]: کجات) ۱۰ـل، س، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، لی، و ـب): به؛ متن = س[2] (نیز پ، لن[2]) ۱۱ـل، س، ک، ل[2] (نیز ق[2]، لی، آ، ب): دو؛ متن = س[2] (نیز لن، پ، و، لن[2])؛ ق، ل[3] این بیت را ندارند؛ بنداری: أیها الملک الهمام! أین ذاک الحب و الغرام؟ أین تلک اللیالی التی کنت لاتذوق فیها طعم المنام؟ ۱۲ـ(ق[2]: کجات) ۱۳ـس، ق، ل[2] (نیز لی، ب): مهر؛ س[2] (نیز و): پند؛ (آ: عهد)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]) ۱۴ـ(ق[2]: کجات)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که چون شاهی آمد مرا از بوی (← نوی) شبستان ما را تو بانو بوی

۱۵ـل، ق، س[2] (نیز لن[2]، آ، ب): وز؛ متن = س، ک، ل[2] (نیز لن ـو) ۱۶ـ(پ: چهرهٔ) ۱۷ـس، ق، س[2] (نیز لن ـل[3]، لن[2]، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز پ، و، آ)؛ بنداری: أین تلک المواثیق و العهود؟ تری تلک الأیام تعود؟ [دو بیت به تازی] و طفقت تشکو الیه بثها و حزنها، و تذری دمعها، و تمری جفنها، ک پس از بیت ۳۴۴۵ افزوده است:

چو آواز در گوش خسرو رسید نگه کرد و رخسار شیرین بدید

۱۸ـل، ک: زو؛ س[2] (نیز آ): از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ق[2]: شاه؛ و: پرویز) ۲۰ـس ـس[2] (نیز لن ـب): گشت؛ متن = ل ۲۱ـ(پ: برید) ۲۲ـس[2] (نیز و، لن[2]): عنبرآگین ۲۳ـ(پ: برید؛ لن: سخن‌ها ز گوهر برو بشمرند)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما سمع الملک ذلک اصفر وجهه، و اغرو رقت بالدموع عینه فنفذ الیها أربعین خادما، و مرکبا من المراکب الخاصة، و أمر بأن تحمل الی حجرته المذهبة المرصعة ۲۴ـل: ازان ۲۵ـس، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، لی، آ، ب): چو یوزان (ل[2]: یوزانش) و بازانش آمد بکار؛ متن = ل، ق، س[2] (نیز ل[3] ـلن[2])؛ بنداری: و سار فی طریقه الی متصیده؛ ک پس از این بیت، سه بیت و س، ل[2]، لن، لی، لن[2]، آ، ب تنها بیت یکم را افزوده است:

به شادی همی‌کرد چندی شکار ابا باده (ک: دوده) و رود و با میگسار
(لن[2]: چو یوزان و بازانش آمد بکار)
ک: سراینده گفتی که بشتافتم به شادی کنون کام دل یافتم
برآورد یال آن نشانده نهال خوش آمدش خسرو همی این به فال

۲۶ـل، ق، س[2] (نیز لن): وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ(و: از دشت و از کوه)





ببستند[1] آذین[2] به شهر و به راه که[3] شاه آمد از دشتِ نخچیرگاه
ز نالیدن بوق و[4] بانگ سرود هوا گشت از[5] آواز[6] بی‌تاروپود
چُنان خسروی‌برز و شاخ[7] بلند ز شهر[8] اندرآمد به کاخ بلند[9]
ز[10] مُشکویْ شیرین[11] بیامد برش ببوسید پای و زمین[12] و برش[13]
به موبد چُنین گفت شاه آن[14] زمان که بر ما مبر[15] جز به نیکی گمان:
مرین خوب‌رخ را به خسرو دهید! جهان را بدین مژده‌ی نو دهید!
مرو را به[16] آیین پیشی[17] بخواست که آن[18] رسم و آیین بُد آنگاه راست

چُن[19] آگاهی آمد ز خسرو به راه بنزد بزرگان و نزد[20] سپاه،
که شیرین به مُشکوی خسرو شده‌ست[21] کهن بود کار[22] جهان[23]، نو شده‌ست[21]،
همه شهر[24] از آن[25] کار غمگین شدند پُر اندیشه و[26] درد و نفرین[27] شدند
نرفتند[28] نزدیک[29] خسرو سه روز چهارم چو بفروخت گیتی‌فروز،
فرستاد خسرو مهان را بخواند به گاه[30] گرانمایگان[31] برنشاند
بدیشان[32] چُنین گفت کین روزِ[33] چند ندیدم شما را[34]، شدم مستمند،

۱ـس: ببسته به ۲ـل[2]: آیین؛ (لی، ل[3]، لن[2]، ب: آدین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـق: چو؛ بنداری: و لما قضی و طره من الصید و القنص و طاف فی السهل و الجبل ثنی عنانه نحو البلد فی تلک المواکب الرائقة، و الکواکب المونقة ۴ـ(ل[3]: نای و؛ ق[2]: ز آوای نای وز) ۵ـل: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ(ق[2]: آوای)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و الأرض تطن بأغارید القیان، و نغمات المسمعات الحسان ۷ـل[2]، س[2] (نیز لی، و، لن[2]): بر ز شاخ؛ (ق[2]: شاه برز و؛ ب: چنین خسروی شاخ و برز)؛ متن = ل، س، ق، ک (نیز لن، ل[3]، پ، آ) ۸ـل (نیز ق[2]): ز دشت؛ ل، ق، ک (نیز لی، ل[3]، آ، ب): به شهر؛ متن = ل[2]، س[2] (نیز لن، پ، و، لن[2]) ۹ـق: ز نیرو کمند ۱۰ـق: به ۱۱ـل: زرّین؛ متن = س ـب ۱۲ـ(ق[2]: رکیب) ۱۳ـس، ک (نیز لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب): سرش؛ متن = ل، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی، و)؛ بنداری: فلما دخل الی الایوان خرجت شیرین و خرّت تقبل الأرض تحت قدمه؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همان کار شیرین بدانگاه بود که گستهم خالش نه همراه بود
به آمل همی‌کرد گردنکشی ز گردنکشی دید آن بیهشی
چو خسرو به شیرین چنان بسته شد دل موبدان از غمان رسته شد

۱۴ـ(ق[2]: <آن>) ۱۵ـس (نیز لی): من؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ(پ: بر) ۱۷ـس ـس[2] (نیز لن ـب): پیشین؛ متن = ل ۱۸ـ(پ: این)؛ بنداری: فدعا الملک موبذ الموبذان و أمره أن یزوّجه شیرین علی رسمهم و آیینهم ففعل ۱۹ـل ـس[2] (نیز لن ـلن[2]، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۰ـ(ق[2]: پیش) ۲۱ـس، ق (نیز لی، آ، ب): رسید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـل[2] (نیز لن): روزگار؛ (پ: بوده کار؛ و، لن[2]: گشته کار)؛ متن = ل ـک، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، آ) ۲۳ـ(ب: جهان را بدین مژدهٔ)؛ بنداری: و استفاضت الأخبار فی المدینة بتحوّل شیرین الی قصر الملک ۲۴ـک: بزرگان ۲۵ـل: زان؛ متن = س ـب ۲۶ـس: اندیشهٔ؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۷ـ(و: شیرین) ۲۸ـل، ک، س[2] (نیز آ): برفتند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ق[2]: در پیش) ۳۰ـس، ق (نیز ق[2]، لی، ب): جای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـک (نیز لن): گرانمایگی؛ بنداری: فعظم ذلک علی أکابر الدولة و أعیان الحضرة، و سائر الموابذة و العلماء فلم یدخلوا ثلاثة أیام علی برویز. فقعد فی الیوم الرابع و استحضرهم و استدعاهم ۳۲ـک: بایشان؛ س[2]: برایشان ۳۳ـس، ق (نیز لی، ب): کامروز؛ ک: این روز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـس، ق (نیز لی، آ، ب): شما را ندیدم؛ متن = ده دستنویس دیگر

بیازردم[۱] از بهر[۲] آزارتان[۳]   پُراندیشه گشتم ز بازارتان[۴]
همی‌گفت و[۵] پاسخ نداد ایچ[۶] کس[۷]   ز گفتن[۸] زبان‌ها[۹] ببستند و[۱۰] بس!
هر انکس کزو[۱۱] داشت آزار و خشم   یکایک به موبد نمودند چشم
چو موبد چُنان دید برپای خاست   به خسرو چُنین گفت کای داد و[۱۲] راست،
به روز[۱۳] جوانی شدی شهریار   بسی نیک و بد دیدی از روزگار،
شنیدی بسی[۱۴] نیک و بد در جهان   ز[۱۵] کار بزرگان و کار[۱۶] مهان[۱۷]،
که چون[۱۸] تخمه‌ی مهتر آلوده گشت[۱۹]   بزرگی از آن[۲۰] تخمه پالوده گشت[۱۹]!
[چُنان دان[۲۱] که هرگز گرامی‌پسر   نبوده‌ست یازان[۲۲] به خون پدر،]
[مگر مادرش تخمه[۲۳] را تیره[۲۴] کرد   پسر را به آلودگی[۲۵] خیره[۲۶] کرد،]
[چو ضحّاک تازی کشنده‌پدر[۲۷]   که جمشید را زو بد[۲۸] آمد به سر]
[سکندر که او خون دارا[۲۹] بریخت   چُنان آتش کین به مابر[۳۰] ببیخت،]
[که دارا برادر وُرا[۳۱] خواندی   همی[۳۲] فیلقوسش[۳۳] پسر خواندی،]
پدر پاک و مادر بود بی‌هنر[۳۴]   چُنان دان که پاکی[۳۵] نیاید به بر[۳۶]!

۱ـ(لن: بازارم) ۲ـس، ق (نیز لی، آ): از کار؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): از بیم؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۳ـس، ق (نیز ق۲، لی، آ): ازادگان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل: تیمارتان؛ س (نیز لی، آ): بازارگان؛ ق: آزارتان؛ (ق۲: پرمایگان)؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲، ب)؛ بنداری: فلما حضروا سألهم عن غیبتهم و استوحش لانقطاعهم ۵ـق: <و> ۶ـس، ق (نیز لی، لن۲، آ، ب): ندادند؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و) ۷ـ(لن۲: بس) ۸ـ(ل۳: تو گفتی) ۹ـ(لن: زفانها) ۱۰ـل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ، ب): <و>؛ متن = س، ل۲ (نیز ل۳، لن۲) ۱۱ـل: که او؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فلم یتکلم منهم أحد و أومَوا الی موبذ الموبذان لیجیب الملک عنهم ۱۲ـل، س۲: راد و؛ ک (نیز لی، و، لن۲، ب): داد؛ (ق۲: شاه؛ ل۳: راد)؛ ق: کای داور داد (!)؛ (آ: کای داور داد و!)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، پ) ۱۳ـق: روزی ۱۴ـ(ل۳: یکی) ۱۵ـک: به ۱۶ـق: حال ۱۷ـس۲: مهان ۱۸ـل، ق (نیز پ): کنون؛ (و: کجا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـل: شد؛ متن = س ـ ب ۲۰ـل، ق: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـک: بد ۲۲ـ(لن۲: تازان؛ ب: نازان)؛ ل، ق، ل۳، پ بیت‌های ۳۴۷۱ـ۳۴۷۵ و ا بیت‌های ۳۴۷۴ و ۳۴۷۵ را ندارند و در ترجمهٔ بنداری هم نیست ۲۳ـ(ب: بچّه) ۲۴ـس، ک (نیز ق۲، لی، آ، ب): خیره؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۲۵ـک (نیز و): ز پالودگی ۲۶ـس، ک (نیز لی، ب): تیره؛ (آ: چیره)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۲۷ـک: که شد بی‌پدر ۲۸ـک: بر؛ س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲): چه؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، آ، ب)؛ در س، لی، ب این بیت پس از ۳۴۷۰ آمده است؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

چو افراسیابی که از بهر تخت   بکشت او چو اغریرث نیکبخت

۲۹ـس (نیز لی، ب): که خون برادر؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۳۰ـس (نیز لی، ب): به سر بر؛ (ق۲: به ایران)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۳۱ـس، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): برادر پدر؛ متن = س۲ (نیز لن۲) ۳۲ـس، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): و را؛ متن = س۲ (نیز لی، و، لن۲) ۳۳ـک، ل۲ (نیز و، ب): فیلسوفش؛ ک، ل۲، س۲، لن، ق۲، و پس از این بیت افزوده‌اند:

به کین اندرون تخمه آلوده گشت   بزرگی از آن تخمه پالوده گشت (← ۳۴۷۰)

۳۴ـس، ق (نیز پ، آ، ب): بدهنر؛ (لی: بدش پرهیز)؛ ک، ل۲: بد مادرش بدگهر؛ س۲ (نیز و): بد مادرش پرهنر؛ (لی، لن۲: بد مادرش بدهنر؛ ل۳: بد مهترش بد پسر)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۳۵ـق: نیکو ۳۶ـک: که باشی بتابد بتر (؟)





ز کژّی نجوید کسی راستی[۱]   گر از راستی برکند آستی[۲]!
دل ما غمی[۳] شد ز دیو سُتُرگ   که شد یار با[۴] شهریار[۵] بزرگ!
به ایران اگر زن نبودی جزین   که خسرو بدو[۶] خواندی آفرین،
نبودی چو شیرین[۷] به مُشکوی اوی[۸]   به هر جای روشن بُدی جوی[۹] اوی[۸]!
نیاگانت آن دانشی‌راستان   نکردند یاد از[۱۰] چُنین داستان!

چو گشت آن[۱۱] سَخُن‌های موبد دراز   شهنشاه پاسخ نداد ایچ باز
چُنین گفت موبد که فردا پگاه   بیاییم یکسر بدین[۱۲] بارگاه،
مگر پاسخ شاه یابیم باز   که[۱۳] امروزمان شد[۱۴] سخن‌ها دراز
دگر روز شبگیر برخاستند   همه بندگی را بیاراستند
یکی گفت: دی آن نبایست[۱۵] گفت!   دگر گفت کان[۱۶] با خرد بود جفت!
سیُم[۱۷] گفت کامروز[۱۸] پاسخ دهد[۱۹]!   سزد زو که آواز[۲۰] فرّخ دهد[۲۱]!
همه موبدان برگرفتند راه   خرامان برفتند نزدیک شاه
بزرگان[۲۲] گزیدند[۲۳] جای نشست   بیامد یکی مرد و[۲۴] تشتی[۲۵] به دست،
چو خورشید[۲۶] رخشنده مالیده[۲۷] تشت[۲۸]   یکایک بران[۲۹] مهتران برگذشت[۳۰]،

۱ـس (نیز ب): کاستی (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـق: بگذری کاستی؛ (ق۲: برکنی آستی)؛ ل (نیز پ، لن۲، آ): که از راستی برکنی (لن۲، آ: برکند) آستی (ل: کاستی)؛ س (نیز لی، ب): کزان کاستی برکند آستی؛ (و: که از راستی بگذری کاستی)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳)؛ بنداری (۳۴۶۷ـ۳۴۷۷): فقام الموبذ و تکلم بفصل ۳ـق، س۲ (نیز لی): غمین؛ ل۲: قوی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): یاور؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، پ، و، آ، ب) ۵ـک: شهریاری ۶ـس، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، ب): بر او؛ ک، س۲ (نیز و، لن۲): ورا؛ متن = ل، ق (نیز لی، آ) ۷ـ(پ: چو شیرین نبودی) ۸ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): او؛ (و: شاه ـ ماه)؛ متن = ک ۹ـل، ق (نیز آ، ب): خوی؛ س (نیز لی): حوی (بی‌نقطه)؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲): روی؛ ل۲: دین (!)؛ (و: نور)؛ متن = (پ) ۱۰ـک (نیز پ): این؛ بنداری (۳۴۷۸ـ۳۴۸۱): ثم قال: أیها الملک! انما ضاقت صدورنا منک لأنک أعدت شیرین الی بیتک. و ذکر فصلا فی مساویها ۱۱ـ(و: این)؛ بنداری: فسکت الملک و لم یحر جوابا ۱۲ـس: برین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل این بیت را ندارد ۱۳ـک: چو ۱۴ـ(و: امروز باشد)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال الموبذ: غدا یجیبنا الملک عن کلامنا. فقاموا ۱۵ـل (نیز پ): موبد ندانست؛ س (نیز لی): این (لی: کین) را نبایست؛ ق (نیز ب): موبد نبایست؛ (ق۲: وی را نبایست؛ ل۳، و: کان (و: آن) دی نبایست)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲) ۱۶ـس۲ (نیز لن، لن۲): آن ۱۷ـل، س (نیز لی): دگر؛ ق: یکی؛ ک، س۲ (نیز ق۲، پ): سوم؛ ل۲ (نیز لن، و، لن۲): سیوم؛ متن = (ل۳) ۱۸ـ(و: کان روز) ۱۹ـک، ل۲ (نیز ب): دهید ۲۰ـل۲ (نیز لن): زود کاو از ۲۱ـل، ق (نیز و): نهد؛ ک، ل۲: دهید؛ (ب: نهید)؛ متن = س، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ)؛ در ل لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۲ـک: بزرگی ۲۳ـل۲: بدیدند ۲۴ـل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و): <و>؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): بنده؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن۲) ۲۵ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): طشتی؛ متن = ل (نیز لن)؛ س، ق، ل۲، ق۲، لی، آ، ب پس از این بیت افزوده‌اند:

یکی طشت (ل۲: تشت) زرّین بکرده پلید   شده زرّ پاکش ز خون ناپدید

در س، ق، لی، ب پس از بیت بالا، بیت ۳۴۹۶ آمده است ۲۶ـک: خرشید ۲۷ـل: پالوده؛ س (نیز ب): بالیده (← مالیده)؛ ک (نیز ق۲): بالنده (← مالیده)؛ ل۲: مالید؛ (لی: نالنده (← مالیده)؛ لن۲: تابنده رخشنده)؛ متن = س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و) ۲۸ـل: شد؛ س (نیز لی، پ، و، ب): طشت؛ ک (نیز ق۲، لن۲): گشت؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳) ۲۹ـل۲ (نیز لی): بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـل: از آن مهتر آلوده شد؛ ق، آ این بیت را ندارند

به تشت[۱] اندرون ریختش[۲] خون گرم    چو نزدیک شد تشت[۳] بنهاد نرم،
از آن تشت[۴] هر کس بپیچید[۵] روی    همه[۶] انجمن گشت پُر[۷] گفت‌وگوی[۸]
همی‌کرد خسرو به هر کس[۹] نگاه    همه انجمن خیره از بیم[۱۰] شاه
به ایرانیان گفت کین[۱۱] خون کیست؟    نهاده به تشت‌اندر[۱۲] از بهر چیست؟
بدو گفت موبد که خون[۱۳] پلید    کزو دُشْمَنِش[۱۴] گشت هر که‌ش بدید[۱۵]!
چو موبد چُنین گفت[۱۶]، برداشتند[۱۷]    همه دست بر دست بگذاشتند[۱۷]،
ز خون[۱۸] تشت[۱۹] پرمایه کردند پاک    بشستند روشن[۲۰] به آب و به[۲۱] خاک،
چو روشن شد و[۲۲] پاک تشت[۲۳] پلید    بکرد آنک شسته بُدش پر نبید[۲۴]،
به می[۲۵] بر پراگند مُشک و گلاب    شد آن تشتْ[۲۶] بی‌ژنگ[۲۷] چون آفتاب!
[ز شیرین بدان[۲۸] تشت بُد[۲۹] رهنمون    که آغاز چون بود و فرجام چون[۳۰]!]
به موبد چُنین گفت خسرو که تشت[۳۱]    همانا بُد این، گر[۳۲] دگرگونه گشت؟
بدو گفت موبد کانوشه[۳۳] بَدی[۳۴]:    پدیدار شد نیکوی[۳۵] از[۳۶] بدی!

۱ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لی، پ ـ ب): طشت؛ (ق۲: کشت)؛ متن = ل (نیز لن) ۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): ریخته؛ متن = ل (نیز لن)؛ (ل۳: چنین گفت خسرو که این) ۳ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): طشت؛ (ل۳: تخت)؛ متن = ل (نیز لن)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۴۸۵ـ۳۴۹۱): و لما أصبحوا عادوا الی إیوان الملک فأمر برویز باحضار طست من الذهب الأحمر فیه دم عبیط ۴ـس،ک،س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): طشت؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن، ل۳) ۵ـل: که پیچید؛ متن = س ـ ب ۶ـک: همی ۷ـل۲: شد پر از ۸ـل: گفت‌گوی؛ ق، آ این بیت را ندارند ۹ـل: هر کس به خسرو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(ل۳: گشته ز)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فوضع بین الناس فرأوا ذلک فتعجبوا ۱۱ـ(لن، و: این) ۱۲ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): به پیش من؛ متن = ل (نیز ق۲، پ: طشت)؛ ق این بیت را ندارد ۱۳ـک: که چون خون ۱۴ـس (نیز ق۲): دژمنش؛ ک (نیز لی، ل۳): درمنش (← دژمنش)؛ ل۲ (نیز لن، لن۲): بدمنش؛ (پ: پرمنش؛ و: روترش؛ آ: برمنش؛ ب: بی‌منش)؛ متن = ل (نیز ← دژمنش) ۱۵ـس،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): هر کس که دید؛ (ل۳: هر کس بدید؛ پ: شد هر آنکس که دید)؛ متن = ل؛ ق، س۲ این بیت را ندارند ۱۶ـق: همه یک بیک طشت ۱۷ـل: ـ ش؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارد ۱۸ـس (نیز لی): چو آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـس ـ س۲ (نیز ق۲، پ ـ ب): طشت؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۲۰ـک، ل۲ (نیز لن، پ): زرّش؛ س۲ (نیز و، لن۲): پاکش؛ (ل۳: رویش؛ آ، ب: زیرش)؛ ق: از آن پس؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۱ـک: به خون و به؛ س: بر آب گردش ز؛ (لی: با خاک و کردند به!) ۲۲ـس (نیز لی، و، آ): آن؛ ق (نیز لن، ق۲): چو شد روشن و؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، ب) ۲۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): طشت؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ل۳) ۲۴ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): آنک (ل۲، لن۲: که) او شسته بد (و: شد) پر نبید؛ ل: چنان پاک تشت انجمن چون بدید؛ متن = ک (نیز ل۳، پ؛ ← س) ۲۵ـس،ک،ل۲ (نیز لی، ب): همی (← بمی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـس ـ س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): طشت؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۲۷ـل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲): بی‌رنگ؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): رارنگ (در آ بی‌نقطه)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ بنداری (۳۴۹۴ـ۳۴۹۹): ثم أمر فرفعوا الطست و أراقوا الدم، و غسلوه و نظّفوه و طیّبوه ثم صقلوه حتی صار کأنه ضرة الشمس الطالعة، و أعادوه الی المحفل ۲۸ـل (نیز ق۲): بران؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۲۹ـس (نیز لی، ب): داشته؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، آ؛ ق، ق۲: طشت) ۳۰ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): که آنگه چگونه بُد (ق۲: که آن روز چون بود و) امروز چون (س، لی: اکنون چگون)؛ متن = ل؛ ک، س۲، لن، ل۳، پ، و این بیت را ندارند ۳۱ـس، ق، س۲ (نیز لی، پ ـ ب): طشت؛ (ق۲: ز طشت)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ل۳) ۳۲ـ(ق۲، پ: یا)؛ ک این بیت را ندارد ۳۳ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ): که نوشه؛ س (نیز لی، ل۲، و، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): بدیدن؛ متن = ل؛ ک این بیت را ندارد ۳۴ـ(لی: بزی) ۳۵ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): نیکویی؛ متن = ق (نیز پ، آ) ۳۶ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ): زان؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب)؛ ک این بیت را ندارد





به فرمان، ز[۱] دوزخ تو کردی[۲] بهشت!    همان[۳] خوب پیدا ز کردار[۴] زشت[۵]!
چُنین گفت خسرو که شیرین به شهر    چُنان بُد که آن[۶] بی‌منش[۷] تشتِ[۸] زهر،
کنون تشت[۹] می[۱۰] شد به مُشکوی ما    برین[۱۱] گونه بویا شد از[۱۲] بوی ما!
ز من گشت[۱۳] بدنامِ شیرین نخست    ز پُرمایگان[۱۴] دوستاری[۱۵] نجست!
همه مهتران خواندند آفرین    که بی تاج و تختت مبادا[۱۶] زمین[۱۷]!
بهی زان[۱۸] فزاید که تو به کنی!    مِه آن شد[۱۹] به گیتی که تو مِه کنی[۲۰]!
که هم شاه و هم موبد[۲۱] و هم ردی!    مگر[۲۲] بر زمین فرّه[۲۳] ایزدی!

وُ زان[۲۴] پس فزون شد بزرگی[۲۵] شاه    که[۲۶] خورشید[۲۷] گشت[۲۸] آن‌کجا بود[۲۹] ماه!
همه[۳۰] روز با دخت قیصر بُدی    همو بر[۳۱] شبستانش مهتر بُدی،
ز مریم همی‌بود شیرین به درد    همیشه ز رشکش[۳۲] دو رخساره زرد،

۱ـ(لی: <ز>) ۲ـ(ل۳: ز دوزخ تو کردی به فرمان) ۳ـس، ق (نیز لی، آ، ب): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل، ق: خوب کردی تو کردار؛ س (نیز لی، آ، ب): خوب کردی تو گفتار؛ س۲ (نیز لن۲): خوب کردار و دیدار؛ (ل۳: خوب شد از تو کردار)؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ)؛ (و: پدیدار شد نیک و کردار) ۵ـک: خوب بیغارهٔ زردهشت (؟) ۶ـ(لی: این؛ ق۲، ل۳، و، لن۲: بود کان) ۷ـس (نیز لی، و): برمنش؛ (پ، لن۲: پرمنش)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ، ب) ۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب)؛ طشت؛ متن = (لن، ل۳)؛ ل، ق این بیت را ندارند ۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): طشت؛ متن = (لن، ل۳) ۱۰ـس، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب): زر؛ س۲ (نیز لن۲): نو؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۱۱ـس، ک (نیز لی): بدان؛ ل۲ (نیز آ): بران؛ (ل۳: بدین)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۱۲ـک: آن؛ س، ل۲ (نیز لی، آ، ب): شد رنگ (آ: رنگش) از؛ س۲ (نیز لن۲): نو باشد از؛ (ق۲: پر بو شد از)؛ ل، ق این بیت را ندارند و در س، لی، ب لت‌های آن پس و پیش شده‌اند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

پلیدی به صندوق شد طشت زر    جز از من کسی را نبیند دگر

۱۳ـل (نیز آ): گشته؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(پ: بی‌مایگان؛ و: و گرنه ز کس) ۱۵ـل: نامداری؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ ب): دوستداری؛ (لی: روزگاری)؛ متن = (ل۳)؛ ق این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

کنون تا به مشکوی ما او شدست    همه گنده مشکبوی آمدست (!)

۱۶ـس، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): که بی تو مبادا زمان و؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲؛ ق۲: تخت و تاجت) ۱۷ـ(ل۳: نگین) ۱۸ـل: آن؛ (پ: به از آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ(ل۲: آنست؛ پ: آن مه) ۲۰ـ(لن: مهان را ز گیتی تو مه میکنی) ۲۱ـس (نیز لی، ب): مهتر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ق۲: همان) ۲۳ـل: سایهٔ؛ ک، س۲ (نیز لن): بردهٔ؛ ل۲ (نیز ق۲، لی، و ـ ب): فرّهٔ؛ (پ: پردهٔ)؛ متن = س، ق (نیز ل۲)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری (۳۵۰۰ـ۳۵۰۹): فقال الملک: هذا مثل شیرین. و إنها لما تحوّلت الی بیتنا عادت طاهرة و ان کانت من قبلُ مساویها ظاهرة. فرضوا عن الملک و دعوا له، و انفض المجلس و عادوا الی منازلهم؛ ک پس از بیت ۳۵۰۹ افزوده است:

چو چندی برآمد برین ماه روز    همی‌بود از داد گیتی‌فروز

۲۴ـل (نیز پ، آ، ب): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس (نیز لی): به درگاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): چو؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لی، ب) ۲۷ـک: خرشید ۲۸ـل، س۲ (نیز ق۲، لن۲): شد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ل۳: بد چو)؛ ق این بیت را ندارد ۳۰ـل۲: همی ۳۱ـس (نیز پ): همان بر؛ (لی، ب: همه بر؛ و: هم اندر)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ)؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۲ـق: ز رشکش همیشه

به فرجام شیرین وُرا زهر داد   شد آن ناموردختِ[۱] قیصرنژاد[۲]!
[از آن چاره آگه نبد هیچ[۳] کس   که او داشت آن راز تنها و[۴] بس!]
چو سالی برآمد که مریم بمرد   شبستانِ زرّین[۵] به شیرین[۶] سپرد

چو شیروی[۷] را سال شد بر دو هشت[۸]   به بالا ز[۹] سی سالگان برگذشت!
بیاورد فرزانگان[۱۰] را پدر   بدان تا شود نامور پرهنر[۱۱]
همی‌داشت موبد مرو را نگاه   شب و روز شادان به فرمان شاه[۱۲]
چُنان بُد که یک روز موبد ز تخت[۱۳]   بیامد بنزدیک آن نیک‌بخت[۱۴]،
چو آمد بنزدیک شیروی[۱۵] باز[۱۶]   همیشه به بازیش بودی[۱۷] نیاز[۱۸]،
یکی دفتری دید[۱۹] پیش اندرش   نبشته[۲۰] کلیله بران[۲۱] دفترش،
به دستِ چپِ آن جوان سُتُرگ[۲۲]   بریده یکی خشک‌چنگالِ گرگ،
شروی سرِ[۲۳] گاومیشی به راست   همی این بران برزدی چونک خواست[۲۴]

۱ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): دختر خوب؛ (ق۲: خوب‌رخ ماه)؛ متن = ل ۲ـ ق: فرّخ‌نژاد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

از آن کس که شیرین ازو زاده بود   که شیرین سرشکش نهان داده بود
همان گردیه نیز بیمار گشت   بدان چندگه نیز اندرگذشت

۳ـ (و: ز بس چاره آگه نبود ایچ) ۴ـ س (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): پنهان و؛ ق: پنهان و؛ ل۲: پنهان ز؛ متن = ل؛ ک، س۲، لن، ل۳، پ، لن۲، بنداری این بیت را ندارند؛ بنداری: قال: و کان الملک لیلا و نهارا مع مریم بنت قیصر ففارت منها شیرین حتی سقتها سما فماتت ۵ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب): مریم؛ س۲ (نیز لن۲): سراسر؛ (ق۲: شهنشه؛ و: شاهان)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ) ۶ـ (لن۲: مریم!)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم جعل الملک بعد سنة مکانها لشیرین؛ برخی از دستنویس‌ها در اینجا سرنویس دارند؛ ق: حال شیرویه با موبد و تدبیر خسرو در باب او؛ س۲: داستان شیرویه ۷ـ ل (نیز ل۳): شیرویه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ ل (نیز ل۳): هفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر (← بنداری) ۹ـ ق (نیز ل۳): ز بالای؛ (و، آ، ب: به بالای)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲)؛ س، ک این بیت را ندارند ۱۰ـ ک، س۲ (نیز ل۳، و): فرهنگیان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲): با هنر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أما ولده شیرویه فانه لما بلغ ست عشرة سنة طاول بقدّه أبناء الثلاثین فأحضره الملک المؤدبین و المعلمین ۱۲ـ بنداری: و کان الموبذ المعلم یرقبه و یضبط حرکاته و سکناته، علی مقتضی أمر الملک ۱۳ـ ک: دشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (حرف یکم در لن، پ، ب با دو نقطه و در دیگر دستنویسها بی‌نقطه) ۱۴ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): بنزد خداوند تخت (ق: بخت؛ در س، ب حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۵ـ ل: شیرویه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ (و: شیرو فراز) ۱۷ـ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): دیدی؛ متن = ل، س (نیز ق۲، پ، و، آ، ب) ۱۸ـ (لی: نیازش نبودی بناز!)؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۹ـ س (نیز لی، آ، ب): بود؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ ل، س، ق (نیز لی، و ـ ب): نوشته؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ) ۲۱ـ ق، ک (نیز لی، آ): بدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ (ق۲: بزرگ) ۲۳ـ ک (نیز ق۲): یکی؛ (ب: سرو)؛ ل: سرو سرو (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل: آن براست (!)؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): هر که خواست؛ ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ): بدان (لن۲: بآن) برزدی هر که (پ: چونکه) خواست؛ (و: بآن برزد آنگه که خواست)؛ ق: آن بدین برزدی هر چه خواست؛ متن = (ق۲؛ نیز ← پ)؛ بنداری (۳۵۱۹ـ۳۵۲۳): فدخل علیه یوما و رآه و بیده کف ذئب و قرن جاموس یضرب أحدهما بالآخر، و یلعب لعب الصبی العارم





غمی شد[۱] دل موبد از کار اوی[۲]   ز بازی و بیهوده‌کردار[۳] اوی[۲]
به[۴] فالش بد آمد هم آن[۵] چنگ گرگ   شَغِ گاو و[۶] رایِ[۷] جوانِ سُتُرگ
ز کار زمانه غمی[۸] گشت سخت   از آن برمنش[۹] کودک شوربخت
کجا[۱۰] طالع زادنش[۱۱] دیده بود   ز دستور و[۱۲] گنجور بشنیده[۱۳] بود
سوی موبدان‌موبد آمد[۱۴] بگفت[۱۵]   که بازیست[۱۶] با این[۱۷] گرانمایه جفت[۱۸]
بشد زود موبد، بگفت آن[۱۹] به شاه   همی‌داشت خسرو مرو[۲۰] را نگاه
ز فرزند رنگ[۲۱] رخش زرد شد[۲۲]   ز کار زمانه پر از درد شد[۲۲]
ز گفتار مرد ستاره‌شُمَر   دلش بود[۲۳] پر درد و پیچان[۲۴] جگر
همی‌گفت: تا[۲۵] گردگار[۲۶] سپهر   چگونه نماید بدین کرده[۲۷] چهر!

چو بر[۲۸] پادشاهیش بیست و سه[۲۹] سال   گذر کرد شیروی[۳۰] بفراخت[۳۱] یال
بیازرد ازو[۳۲] شهریار بزرگ   که کودک جوان بود و گشته[۳۳] سُتُرگ

۱ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): همیشه (؟)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب) ۳ـ ل۲ (نیز ق۲): گفتار؛ ک: ز بیهوده‌بازی و کردار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ز دمنده بخواندی (← ز دمنه بخواندی در) گاو و شیر   به کشتی بهم برزدن نیز شیر

۴ـ س (نیز لی، آ، ب): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ س، ک، ل۲ (نیز لی): همی؛ (ل۳: چنان؛ ق۲: برآمد چنان)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، پ ـ ب) ۶ـ ل: سر و گاو؛ س، ق، ل۲: سر و گاو و؛ ک: شغ و گاو؛ (لن، ق۲: شخ گاو و؛ لی: سر و کار و؛ ل۳: سروها و؛ پ: شغ گاو؛ لن۲، آ: سر گاو و)؛ متن ← ۷ـ (و: سر گاومیش و؛ ب: سر گاو را از)؛ متن = س۲ ۸ـ (لی: غمین) ۹ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): بی‌منش؛ (پ: بدمنش؛ لن۲: پرمنش)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و) ۱۰ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): که وی؛ ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲): که او؛ متن = ل ۱۱ـ س (نیز لی): که وی راز طالع ذَنَب ۱۲ـ ل، ق: <و>؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲): پرسیده؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب)؛ بنداری: فتطیر المعلم من کف الذئب و ذلک القرن، و تفرّس فیه الشر ۱۴ـ ل، ل۲ (نیز ق۲): موبدِ موبد آمد؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): موبد موبدان شد؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۱۵ـ (ل۳: موبد موبدان گفت راز) ۱۶ـ س۲: چه یارست ۱۷ـ ل: آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـ (ل۳: بگفت آن همه قصّهٔ شیر باز)؛ بنداری: فدخل علی موبذ الموبذان و شکا الیه سوء أدب شیرویه و وقاحته ۱۹ـ س (نیز لن، لی، پ، و، ب): این؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۲۰ـ ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، لن۲): زبان؛ (لن: زفان؛ پ: مر آن)؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، و، آ، ب) ۲۱ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): رنگین؛ ک: ریمن؛ (لن: وارون)؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، آ) ۲۲ـ ق، ک (نیز ق۲، آ، ب): گشت؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۳ـ س (نیز لی): گشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل۲ (نیز و): خسته؛ (ق۲: پر خون؛ آ: پیچان و سوزان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ ک (نیز لن۲، ب): با؛ (لی: یا؛ ل۳: بر) ۲۶ـ ک: گرد گردان ۲۷ـ س (نیز لی، ب): خوب؛ ق: خرد؛ ل۲ (نیز ل۳، لن۲): کار؛ ک: بدان کار؛ س۲ (نیز ق۲): برین کار؛ (و: به ما پاک؛ آ: برآمد برین خرد)؛ متن = ل (نیز لن، پ)؛ بنداری (۳۵۲۴ـ۳۵۲۹): فحکی موبذ الموبذان ذلک للملک فعظم علیه و تذکر قول المنجمین و ما رأوه فی طالعه فبقی من ذلک و قیذ القلب ۲۸ـ س، ق، ک (نیز لی، و، آ، ب): از؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۹ـ س، ق (نیز لی، ب): سی و دو؛ (ل۳: سی و سه؛ آ: بیست و دو)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲؛ ← بنداری) ۳۰ـ ل: شیرویه؛ ک (نیز لن۲، ب): شیروی و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ (ق۲: شیرو بیفروخت) ۳۲ـ ل: زو؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۳۳ـ ل۲ (نیز لن): گرد و؛ (و: پیر و (بی‌نقطه))؛ ک (نیز ل۳): جوان خیره بود و؛ (ق۲: نه بر رای بود و)؛ س۲: که پور جوان چیره بود و؛ (لن۲: که پور جوان بود و گرد و)؛ متن = ل (نیز پ)؛ س، ق، لی، آ، ب این بیت را ندارند

پر از درد شد جان خندان اوی[1] ... وُ زایوان[2] او کرد زندان اوی،
ابا آنک همشیره بودی وُرا ... کجا آب ازو[3] تیره بودی وُرا[4]،
هم آن را[5] که پیوستهٔ او بُدند ... گه[6] رای[7] جُستن بر او شدند[8]،
[بسی دیگر از مهتر و کهتران[9] ... که بودند با او به بند گران،]
همی[10] برگرفتند ازیشان[11] شمار ... که و مه[12] فزون آمد از سه‌هزار[13]
همه کاخ‌ها را[14] یک اندر دگر[15] ... بُرید آنک بُد شاه را کارگر[16]
ز پوشیدنی‌ها و از[17] خوردنی ... ز بخشیدنی، هم ز گستردنی،
به ایوان‌هاشان بیاراستند ... پرستنده و بندگان خواستند[18]،
همان[19] می فرستاد و رامشگران ... همه[20] کاخ دینار بُد بی‌کران،
به هنگامشان رامش و خورد بود ... نگهبان بر[21] ایشان چهل مرد بود

## گفتار اندر داستان تختِ طاقدیس[22]

کنون داستان گوی در داستان[23] ... از آن یک‌دل و[24] یک‌زبان[25] راستان،

۱ـل، س، ق، س[2] (نیز ق[2]ـو، آ، ب): او؛ متن =ک، ل[2] (نیز لن، لن[2]) ۲ـس، ق، ک، س[2] (نیز لی، و، آ، ب): از ایوان؛ (ق[2]: پس ایوان)؛ متن =ل، ل[2] (نیز لن، ل[3]، پ، لن[2])؛ بنداری: فلما بلغ الشاب ثلاثا و عشرین سنة ضاق منه صدر أبیه، لما کان یصدر منه من حرکاته الموحشة، فألزمه إیوانه، و جعله سجنا له لا یمکّن من الخروج منه ۳ـ(ب: از آن) ۴ـک: مرا؛ ل، ق، ق[2]، پ این بیت را ندارند ۵ـس (نیز لی، آ): آنان؛ ل[2] (نیز آ): او را؛ (ق[2]: همانا)؛ متن =ل، ق (نیز و) ۶ـل[2] (نیز آ): که از؛ (ق[2]: که در) ۷ـ(و: راز) ۸ـ(ق[2]: بدند)؛ در ق[2] این بیت پس از ۳۵۳۸ آمده است؛ ک، س[2]، لن، ق[2]، ل[3]، پ، لن[2] این بیت را ندارند ۹ـ(ق[2]، پ: مهتران و سران)؛ متن =ل؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر نیست ۱۰ـس، ق (نیز لی، ل[3]، لن[2]، آ، ب): همه؛ متن =ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، پ، و) ۱۱ـل (نیز لن، لی): زیشان؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـل: که برسه (=که پُرسه؟)؛ متن =س ـ ب ۱۳ـ(ل[3]: دو هزار)؛ بنداری (۳۵۳۶ـ۳۵۳۹): و أحصوا رضعاءه و غلمانه فبلغوا ثلاثة آلاف نفس من صغیر و کبیر ۱۴ـ(لن: کاخهای)؛ متن ← ۱۵ـس، ق (نیز لی، ب): یک اندازه کرد؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ق (نیز لی، ب): به زندان که بد (ق: آن) شاه را تازه (لی: باره؛ ب: کازه) کرد؛ ک: به زندان کند شاه را کارگر؛ ل[2] (نیز لن): بدیدند (لن: بریدند) به فرمان دادگر؛ س[2] (نیز و، لن[2]، آ): برید (س[2]، آ: بدید) آنک (لن[2]، آ: که) بد شاه را چاره گر (آ: کارگر)؛ (ق[2]: به زندان شیروی بد سربسر؛ ل[3]: به ایوان که بد شاه را کارگر)؛ متن =ل (نیز پ: که) ۱۷ـق (نیز آ): وز ۱۸ـق[2] این بیت را ندارد ۱۹ـس (نیز لن، لی، ل[3]، آ، ب): همی؛ ق: همو؛ متن =ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]) ۲۰ـل[2]: همان ۲۱ـل، س، ق (نیز لی، و، آ): <بر>؛ (ب: از)؛ متن =ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، لن[2])؛ ق[2] این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۵۴۰ـ۳۵۴۴): فنفوا البعض، و أثبتوا البعض، بعد أن کانوا یدرّون علیهم أرزاقهم. و خرقوا القصور بعضها الی بعض حتی کان شیرویه یتردّد فیها. و وکلوا به و بمن معه أربعین نفسا یحفظونهم لیلا و نهارا؛ ک پس از بیت ۳۵۴۴ افزوده است:

به شیروی یاران برآمد زبان ... که نیکو نشد شاه را بدگمان
بگویم از آن پس که آن بد چه کرد ... ابا شاه‌پرویز با رنج و درد
بدی روزگارانش آموزگار ... برین گونه رفتی برو روزگار
که را بخششی کرد این آسمان ... همان یابد از نیک و بد بی‌گمان

۲۲ـل، ق: صفت تخت طاق دیس (ق: و زینتی که خسرو بر آن افزود)؛ ک: صفت تخت خسرو؛ ل[2]: داستان تخت و طاق کیخسرو (!)؛ س[2]: داستان تخت طاقدیس؛ متن =س ۲۳ـ(و: از باستان) ۲۴ـق: <و>؛ س (نیز لی، ب): نیک‌دل؛ (آ: تنگ دل)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل[3]: زمان)





ز[1] تختی که خوانی[2] وُرا[3] طاقدیس ... که بنهاد پرویز در[4] اسپْریس،
سرِ مایه‌ی آن[5] ز ضحّاک بود ... که ناپارسا[6] بود و ناپاک[7] بود:
به[8] گاهی که رفت[9] آفریدون گرد ... وُ زان تازیان نام مردی[10] ببرد،
یکی مرد بُد در دماوندکوه ... که شاهش جدا داشتی[11] از[12] گروه،
کجا جَهنِ[13] برزین بُدی نام اوی[14] ... رسیده به هر کشوری کام[15] اوی[14]،
یکی نامورشاه را[16] تخت ساخت[17] ... گهر گِرد بر[18] گِرد او درنشاخت[19]،
که شاه‌آفریدون[20] بدان شاد شد[21]؛ ... چو آن[22] تختِ[23] پُرمایه آباد شد[21]،
درم داد مر جهن[24] را سی‌هزار[25] ... یکی تاج[26] زرّین و دو گوشوار،
همش[27] عهد ساری و آمل[28] نبشت[29] ... که بُد مرزِ[30] منشور[31] او[32] چون بهشت!
بدانگه که ایران به ایرج سپرد[33] ... کزان[34] نامدارانش او بود خُرد[35]ـ،
جهاندار[36] شاه‌آفریدون[37] سه چیز ... بران[38] پادشاهی برافزود[39] نیز:

۱ـ(ب: که) ۲ـ(و: خواندی) ۳ـ(ق[2]: همی) ۴ـس، ق، ک (نیز پ، و، ب): بر؛ ل[2] (نیز لن، لن[2]): که موبدش بنهاد بر؛ متن =ل، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، آ) ۵ـ(ب: او) ۶ـس (نیز لی): یکی پادشا؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۷ـل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لی، پ، و، آ، ب): ناباک؛ ق: بی‌باک؛ متن = (ل[3]، لن[2]) ۸ـس (نیز لی، ب): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـک، س[2] (نیز آ): گرفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق: وزانگه که شد ۱۰ـس[2]: یزدان؛ (لن: گردی؛ ق[2]: شاهی)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـس: حدا بستی (← جدا داشتی؟) ۱۲ـس، ق (نیز لی، آ، ب): زان؛ متن =ده دستنویس دیگر ۱۳ـس (نیز لی، ب): مهر؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـل، س، ق، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، آ، ب): او؛ متن =ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، پ، لن[2]) ۱۵ـک: به افسون و رنگ و به دستان (!)؛ بنداری (۳۵۴۵ـ۳۵۵۰): قال صاحب الکتاب: کان فی عهد أفریذون رجل مهندس یدعی جهن بن برزین، و کان مشهورا مذکورا فی الآفاق (۳۵۴۵ـ۳۵۴۸ را ندارد)؛ ک پس از بیت ۳۵۵۰ افزوده است:

به هر پیشه‌ای سهمگین اوستاد ... گرفته ز هر دانشی نیز یاد
چو او هندسی در زمانه نبود ... بدان حکمت او بهانه نبود

۱۶ـ(ل[3]: شاه را نامور) ۱۷ـل[2] (نیز لن): کرد ۱۸ـ(ق[2]: در)؛ ل: کرد و بر ۱۹ـل[2] (نیز لن): سخت کرد؛ س[2]: برنشاخت؛ س، ق، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فعمل لأفریذون تختا مرصعا قد أبدع فی وضعه ۲۰ـل: که شاد فریدون (!) ۲۱ـل[2]: شد ـ آزاد شد؛ (و: گشت ـ گشت)؛ ل، س (نیز لی، ب): بدو شاد بود ـ آزاد بود؛ متن =ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]ـ آ) ۲۲ـل: که آن؛ ک، ل[2] (نیز لن، ل[3]، و): چنان (=چن آن؟)؛ متن ← ۲۳ـس (نیز لی، پ، ب): جوانبخت و (پ: <و>)؛ متن =ق، س[2] (نیز ق[2]، لن[2]، آ) ۲۴ـس (نیز لی): مهر؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـل: صدهزار؛ متن = س ـ ب (← بنداری) ۲۶ـس[2] (نیز و): طوق؛ (لن[2]: تخت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (← بنداری) ۲۷ـل، س[2] (نیز ق[2]، پ، و، لن[2]): همان؛ (ل[3]: همی)؛ متن =س ـ ل[2] (نیز لن، لی، آ، ب) ۲۸ـ(و: ساری مر او را) ۲۹ـل، ل[2] (نیز لن، ل[3]، و ـ ب): نوشت؛ متن = س ـ ل[2] (نیز ق[2]، لی، پ) ۳۰ـس، ل[2] (نیز لن، لی، پ، آ): مرز و؛ ق: حکم و؛ س[2]: عهد؛ (ق[2]، لن[2]: عهد و؛ و: نوشتند؛ ب: که یک مرز و)؛ متن =ل، ک (نیز ل[3]) ۳۱ـس (نیز لی): بستان؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـل[2]: آن؛ بنداری: فتعجب منه أفریذون فأعطاه ثلاثین ألف دینار و تاجا و قرطین، و أقطعه آمل و ساوه ۳۳ـل، ق: رسید؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـ(ق[2]: که از؛ ب: کزو) ۳۵ـس[2]: مرد؛ ق: بد کلید؛ ل: نامداران وی آمد پدید؛ (ب: نامداران که او بود خرد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أعطی التخت لولده إیرج ۳۶ـ(لن[2]: بدو داد) ۳۷ـل: فریدون؛ ک: ما آفریدون؛ (لن: از آفریدون)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۳۸ـک (نیز لی): بدان؛ (و: برین) ۳۹ـک (نیز ل[3]، و، لن[2]): بیفزود؛ ق (نیز ق[2]): همان (ق[2]: همی) شاد بد زو منوچهر (۳۵۵۶ب ـ ۳۵۵۹آ را انداخته و از ۳۵۵۶آ و ۳۵۵۹ب یک بیت ساخته‌اند)؛ بنداری: قال: و خلف أفریذون بعده ثلاثة أشیاء مذکورة؛ ل[3] پس از بیت ۳۵۵۶ افزوده است:

نخستین ازین اختر کاویان ... خجسته بدان در میان کیان

یکی[۱] تخت و آن[۲] گرزه‌ی گاوسار  که مانده‌ست ازو[۳] در جهان[۴] یادگار
سدیگر کجا هفت‌چشمه‌کمر[۵]  همی‌خواندی نام او[۶] دادگر
چو ایرج بشد[۷]، زو بماند این[۸] سه چیز  همان[۹] شاد بُد زو[۱۰] منوچهر[۱۱] نیز
هر آنکس که او تاج[۱۲] شاهی[۱۳] بسود[۱۴]  بران[۱۵] تخت چیزی همی[۱۶] برفزود
چو آمد به کیخسرو نیک‌بخت  فراوان بیفزود بالای[۱۷] تخت
برین[۱۸] هم‌نشان تا به لهراسپ شد[۱۹]  وُ زو همچنین[۲۰] تا به[۲۱] گشتاسپ شد[۱۹]
چو گشتاسپ آن تخت را دید[۲۲] گفت  که کار[۲۳] بزرگان نشاید نهفت!
به جاماسپ گفت: ای[۲۴] گرانمایه‌مرد[۲۵]  فزونی چه داری برین[۲۶] کارکرد[۲۷]،
یکایک ببین تا چه خواهی[۲۸] فزود  پس از[۲۹] مرگ ما را[۳۰] که خواهد ستود[۳۱]!
چو جاماسپ آن تخت را بنگرید  بدید[۳۲] از درِ[۳۳] گنج دانش[۳۴] کلید:
برو بر[۳۵] شمار سپهر بلند  همی‌کرد[۳۶] پیدا چه و چون و چند،
ز کیوان همه[۳۷] نقش‌ها تا به ماه  بران[۳۸] تخت کرد او به فرمان شاه

۱ـک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،و): همین؛ (لن۲: همان)؛ متن =ل،س (نیز لی،پ،آ) ۲ـس۲ (نیز و): این ۳ـل: زو؛ س (نیز لی،آ): ماند آن ازو؛ ک (نیز ل۳،پ): ماند این سخن؛ ل۲: ماند ازو؛ (لن: مانده ازو)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل) ۴ـس۲ (نیز و،لن۲): سدیگر درفشست ازو؛ ق،ق۲،ب این بیت را ندارند ۵ـل: مکر (← کمر)؛ متن =س،ک،ل۲ (نیز لن،لی،پ،آ) ۶ـس (نیز لی): خواندندی ورا؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،پ: آن،آ)؛ ق،س۲،ق۲،ل۳،و،لن۲،ب این بیت را ندارند؛ بنداری: أحدها هذا التخت، و الثانی الجرز المعمول علی صورة رأس الثور، و الجوهرة المعروفة بذات العیون السبع؛ س،ل۲،لی،آ پس از بیت ۳۵۵۸ افزوده است:

به ایرج سپرد آفریدون همه  که ایرج بدش سرشبان (لی: سرشبان و) رمه

۷ـس (نیز لی،آ): شد و؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳ـلن۲) ۸ـس،ک (نیز لی،پ،آ): آن؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ل۳،و،لن۲) ۹ـ(آ: همو) ۱۰ـل۲،س۲: زان؛ (لن: همان تا به گاه) ۱۱ـک: شد به دست منوچهر؛ س: بران پادشاهی بیفزود (=۳۵۵۶ب)؛ (لی: بدان پادشاهی برافزود ← ۳۵۵۶ب)؛ ق،ق۲،ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و لما اخترم انتقلت الأشیاء الثلاثة الی منوجهر ۱۲ـس،ق (نیز لی،آ،ب): تخت؛ ک: نام؛ (ل۳: گاه)؛ متن =ل،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،و،لن۲) ۱۳ـ(پ: همان کس که او تاجداری) ۱۴ـ(و: ربود) ۱۵ـ(لی: بدان) ۱۶ـس: بر او؛ (لی: بدو)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کان کلما ملک ملک‌زاد فی هذا التخت شیئا ۱۷ـل: بالا و؛ متن = س ـب؛ بنداری: فلما انتهت النوبة الی کیخسرو زاد فی طوله کثیرا ۱۸ـ(لی: بدین) ۱۹ـ(و،لن۲: شاه) ۲۰ـل: همچنان؛ متن = س ـب ۲۱ـس۲: باز ۲۲ـ(لن۲: دید و) ۲۳ـک: گاه ۲۴ـ(پ،آ: آن) ۲۵ـل۲: شاه ۲۶ـل،ق،ک،ل۲ (نیز لن): بدین؛ (ق۲: بران؛ لی: بدان؛ آ: دانی برین)؛ متن = س،س۲ (نیز ل۳ـلن۲،ب) ۲۷ـ(و: بارگاه) ۲۸ـ(ب: خواهد) ۲۹ـ(ل۳: <از>) ۳۰ـس: تو این؛ ل۲: مانا؛ (لن: ماتا)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـل۲ (نیز لن،ب): بسود؛ س۲: خواهی ستود؛ (ق۲: چه خواهی ستود؛ لی: مرگ را تا که خواهد شنود)؛ بنداری: و بعده زاد فیه لهراسب. و لما ملک کشتاسب قال لجاماسب الحکیم: اعمل فی هذا التخت شیئا یبقی ذکره أبد الدهر، و یخبر الخلق بعلمک و حذقک ۳۲ـدر ل،س حرف یکم بی‌نقطه ۳۳ـس (نیز لی،ب): آن در؛ (ل۳: برون داد از) ۳۴ـ(لن،لن۲: از در دانش آنرا)؛ ق: پدیدار کرد او ز دانش؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ق۲،پ،و،آ) ۳۵ـک: بدو بر؛ (لی: بروز) ۳۶ـس،ق،ل۲ (نیز لن،لی،ل۳،و ـب): همه کرد؛ س۲: همه کرده؛ متن =ل،ک (نیز ق۲،پ) ۳۷ـ(لن: همی) ۳۸ـ(لی: بدان)؛ بنداری: فنقش جاماسب علیه البروج الاثنی عشر، و الکواکب السبعة السیارة، و غیرها من الساعات و مایتعلق بالنجوم





چُنین تا به گاه[۱] سکندر رسید  ز شاهان هر آنکس که آن گاه[۲] دید،
همی‌برفزودی برو[۳] چند چیز  ز زرّ و ز سیم و[۴] ز عاج و ز شیز[۵]
مران[۶] را سکندر همه[۷] پاره[۸] کرد  ز بی‌دانشی[۹] کار یکباره[۱۰] کرد
بسی زان[۱۱] بزرگان نهان داشتند[۱۲]  همی[۱۳] دست بر دست بگذاشتند
بدین[۱۴] گونه بُد تا سر[۱۵] اردشیر  کجا گشته بُد نام آن تخت پیر[۱۶]
از آن تخت جایی[۱۷] نشانی بیافت[۱۸]  به شادی سوی گِرد کردن[۱۹] شتافت
بمرد او و آن تخت ازو بازماند  از آن پس که کام[۲۰] بزرگی براند[۲۱]

۱ـک: کار ۲ـس (نیز و،ب): کار؛ ق: تخت؛ س۲: او تخت؛ متن =ل،ک،ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،پ،لن۲،آ)؛ در لی ۳۵۶۸ب دوباره آمده و پس از این بیت افزوده است:

ز شاهان هر آنکس که آن کار دید  بسی کرد پیدا ز گفت و شنید

۳ـل۲ (نیز پ): بران؛ س (نیز لی،آ،ب): بسی برفزودش (ب: برفزودی) از او؛ ق: بسی برفزودی بدو؛ متن =ل،ک،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳،و،لن۲) ۴ـس،ق (نیز ب): ز سیم و ز زرّ (ق: لعل) و؛ (لی: ز سیم و ز زر هم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ(ل۳،ب: بشیز)؛ در ل۳ لت‌ها پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: و زاد أیضا فیه من بعده الی أن انتهت النوبة الی الاسکندر ۶ـک: هم آن؛ (ب: مر او) ۷ـس،ق،ل۲ (نیز لی،ب): همی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس: تاره؛ (لی،ب: تازه؛ آ: یاره)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـس،ق (نیز لی): پر دانشی؛ (ب: ز شادی همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـق: تخت بی‌کاره؛ بنداری: فخالف الکل، و نقضه و فرّق أجزاءه و مزقه کل ممزق ۱۱ـل: از؛ (آ: زین؛ ق۲: پس آنرا)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـل۲: نگهداشتند ۱۳ـس،ق،ک (نیز لی،آ،ب): همه؛ متن =ل،ل۲ (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فتفرّقت ألواحه فی الأیدی السالبة. و کانوا یحتفظون بها ۱۴ـس،ل۲،س۲ (نیز لن،پ،لن۲،ب): برین؛ (و: بدان)؛ متن =ل،ق،ک (نیز لی،ل۳،آ) ۱۵ـ(و: گه)؛ ک،س۲: گونه تا بر سر ۱۶ـ(لن: زیر)؛ س: بخت برناش پیر؛ (لی: بخت با بنده پیر)؛ ق: از ایران هر آنکس که بد تیزویر (=۳۵۷۹ب)؛ (و: از آن نیز هر کس که بد تیزویر ← ۳۵۷۹ب؛ ب: بسی نیز استاد برنا و پیر)؛ متن =ل،ک،ل۲،س۲ (نیز ل۳،پ،لن۲،آ)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۱۷ـ(ق۲،ب: شاهی) ۱۸ـل،ک (نیز ق۲،لی،ل۳،و ـب): بیافت؛ در س،ل۲،س۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن =(لن،پ) ۱۹ـ(و: آرزوها)؛ ل،س،ک،ل۲،س۲ (نیز لن ـل۳،لن۲،آ،ب): بران (س،ق۲،لی،آ،ب: بدان) آرزو سوی دیگر (=۳۵۷۸ب)؛ متن =(پ)؛ بنداری: فلما ملک أردشیر تتبع فوجد من ذلک التخت ألواحا مکسرة فجمعها و أعاد منه رسما؛ برخی از دستنویسها پس از بیت ۳۵۷۴ افزوده‌اند:

ک: چو آورد آن تخت بهری ز جای  ز شادی بدو اندرآورد پای
ز هر جای آورد لختی بجای  بپیوست و بر وی بزد کرّه‌نای
ل۲،لن،لن۲: بکرد و نیامد چنان‌چون سزید  وزان نیز او شادمانی ندید

۲۰ـل: نام؛ متن =ک،ل۲،س۲ (نیز لن،ق۲،ل۳ـلن۲) ۲۱ـ(ب: برفت وزانپس سزاوار بماند!)؛ س،ق،لی،آ این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چو آن بارها جمله گرد آورید  بسازید یک با دگر چون سزید
یکی جایگه بود شاهنشهی  نشست بزرگان و جای تهی
بدان شادمان چندگاهی نشست  بدان گه که بد دست بختش ببست
بدین گونه بد تا به کسری رسید  که دانا چگونه بیارد پدید
به هر ماه یک راه آن تخت را  بیاراستی از پی بخت را
نشستی برو روز هرمزد و روز  انوشین‌روان شاه گیتی‌فروز

بدین[۱] گونه بُد تا[۲] به پرویزشاه  رسید آن گرامی سزاوارگاه
ز هر کشوری مهتران را بخواند  وُ زان[۳] تخت چندی سَخُن‌ها براند
از[۴] ایشان فراوان نبشته[۵] بیافت  بدان آرزو سوی دیگر[۶] شتافت:
بیاورد پس تختِ شاه[۷]اردشیر  وُ[۸] زایران هر آنکس که بُد تیزویر[۹]
به هم برزدند[۱۰] آن سزاوار[۱۱]تخت  به هنگام آن شاه پیروزبخت
وُرا دُرگر[۱۲] آمد ز روم و ز چین  ز مکران[۱۳] و بغداد[۱۴] و ایران‌زمین
هزاروصدوبیست[۱۵] استاد بود  که[۱۶] کردار آن[۱۷] تختشان یاد[۱۸] بود،
که او را بنا[۱۹] شاه‌گشتاسپ کرد  به رای و به تدبیر[۲۰] جاماسپ کرد
ابا[۲۱] هر یکی مرد[۲۲] شاگرد[۲۳] سی  ز رومی و[۲۴] بغدادی و[۲۴] پارسی
نفرمود[۲۵] تا یک زمان دم زدند  به دو[۲۶] سال تا تخت[۲۷] بر هم[۲۸] زدند
چو بر پای کردند تختِ بلند  درخشنده شد[۲۹] رویِ بختِ بلند
به رش بود بالاش[۳۰] صد شاه‌رش[۳۱]  چو هفتاد رش برنهی[۳۲] از برش[۳۳]

۱ـس۲ (نیز ق۲، لن۲): برین؛ (ل۳: ازین)؛ متن = ل (نیز پ) ۲ـک: به میراث از آن سان؛ س، ق، ل۲، لن، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند ۳ـل: بران؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ س، ق، ل۲، لن، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند ۴ـ(ق۲: و؛ ل۳: ز) ۵ـل (نیز و، لن۲): نوشته؛ (لن، پ: شکسته)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳) ۶ـل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و): به شادی سوی گرد کردن (= ۳۵۷۴ب)؛ (ل۳: به شادی سوی کردن آن؛ لن۲: به شادی دل سوی دیگر)؛ متن = (پ)؛ س، ق، ل۲، لی، آ، ب این بیت را ندارند ۷ـس، ل۲ (نیز لی، آ): تخت را؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۸ـل: ز ایران؛ (ل۳: از ایران) ۹ـس (نیز لی): بسی نیز استاد برنا و پیر؛ (ق۲: هر آنکس که بودند برنا و پیر)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، و، پ این بیت را ندارند ۱۰ـل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲): درزدند؛ (ل۳: همی درزدند؛ آ: همی‌برزدند)؛ متن ← ۱۱ـ(آ: دلارای)؛ ق: برزدندی دلارای؛ متن = ل، ک (نیز ق۲)؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ آ پس از این بیت افزوده است:

بکرد و بیامد چنان‌چون سزید  وزان نیز او شادمانی ندید (← ۳۵۷۴پ)
بمرد او و آن تخت ازو بازماند  از آن پس که خسرو بزرگی براند (← ۳۵۷۵)

۱۲ـ(لن۲: زرگر) ۱۳ـ(ق۲: کرمان) ۱۴ـ(لی: نبداد؛ و: ز بغداد و مکران) ۱۵ـل۲ (نیز آ): شصت؛ (ق۲: شست) ۱۶ـ(ق۲: ز) ۱۷ـ(پ: این) ۱۸ـ(آ: تخت را یاد؛ ل۲: که بر گرد آن تختشان کار) ۱۹ـک: او راستی (← اوراشته = افراشته؟)؛ ل۲ (نیز لن): او را تبه (← اوراشته = افراشته؟)؛ (ل۳: آنرا بنا؛ ب: ایرانیان)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ ـ آ) ۲۰ـل: بر او به تدبیر؛ ک: به رای خردمند؛ ل۲ (نیز لن): بر آن کار تدبیر؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ ب)؛ س، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۵۷۵ـ۳۵۸۲): و لما انتهت النوبة الی برویز حشر صناع جمیع بلاده حتی اجتمع عنده ألف و مائة و عشرون أستاذا کانوا یعرفون وضع ذلک التخت علی وضعه جاماسب ۲۱ـل (نیز ق۲، پ): از آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـک: بود ۲۳ـ(ق۲: کرد او مرد)؛ بنداری: و کان مع کل أستاذ ثلاثون تلمیذا ۲۴ـس (نیز لی): هندی و از؛ (ق۲: و از تازی و؛ ل۳، و: بغداد و از؛ لن: ز روم و ز بغدادی و؛ ب: ز روم و ز بغداد و از)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز پ، لن۲، آ) ۲۵ـس ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): بفرمود؛ در ل، ل۲ حرف یکم بی‌نقطه و در لن یک نقطه هم در بالا و هم در زیر؛ متن = (پ، و) ۲۶ـس۲: بیک ۲۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): کار؛ متن = ل، ق (نیز و) ۲۸ـک، ل۲ (نیز پ): در هم؛ س۲: زر هم (!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فاشتغلوا بعمله سنتین ۲۹ـس (نیز لی، ب): بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک لت دوم را ندارد ۳۰ـل: بالای؛ (لی: بالا چو)؛ س: بود و بالا چو؛ ق، ل۲ (نیز لن، و ـ ب): بود و بالاش؛ (ل۳: درازای آن بود)؛ متن = س۲ (نیز ق۲، پ) ۳۱ـل: شاه‌ارش؛ (لی: ماه‌رش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): برنهیم؛ متن = ل (نیز پ) ۳۳ـ(ق۲: چو هفتاد بر سر نهی با سه شش؛ و: چنان بد که بر ابر سودی سرش = ۳۵۸۹ب)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: و جعلوا طوله مائة و سبعین ذراعا





صدوبیست رش[۱] نیز[۲] پهناش بود  که پهناش کمتر[۳] ز بالاش بود
بلندیش پنجاه و صد شاه‌رش[۴]  ـچنان بُد[۵] که بر[۶] ابر سودی[۷] سرش‌ـ
همان[۸] شاه‌رش هر رشی[۹] زو[۱۰] سه رش  کزان سر[۱۱] بدیدی[۱۲] بن[۱۳] کشورش[۱۴]
بسی روز در ماه هر[۱۵] بامداد  یکی فرش بودی به دیگر نهاد
همان تخت بدْوازده لخت بود[۱۶]  جهانی سراسر همه[۱۷] تخت[۱۸] بود
برو بَشّ[۱۹] زرّین[۲۰] صدوچل‌هزار  ز پیروزه بر[۲۱] زرّ کرده[۲۲] نگار
همان[۲۳] نقره‌ی خام بُد میخِ بَش[۲۴]  یکی صد به مثقال با[۲۵] شست‌وشش[۲۶]
چو اندر بره خور[۲۷] نهادی چراغ  پسش دشت بودی و در[۲۸] پیش باغ[۲۹]
چو خورشید در شیر گشتی درشت[۳۰]  مران تخت را سوی او بود پشت[۳۱]
چو هنگامه‌ی تیرماه[۳۲] آمدی  گه میوه و جشنگاه آمدی،
سوی[۳۳] میوه و باغ بودیش روی  بدان تا بیابد[۳۴] ز هر میوه[۳۵] بوی

۱ـل: صد و سی ارش؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲)؛ بنداری: و عرضه مائة و عشرین ذراعا ۲ـ(پ: باز) ۳ـل (نیز پ): برتر؛ (ق۲: بهتر)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲)؛ س، ق، لی، ل۳، آ، ب این بیت را ندارند؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۴ـل: پنجاه و شش بار ارش؛ س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): پنجاه و شش (ل۲: سه) شاه‌رش؛ س۲ (نیز پ): همان شاه‌رش هر رشی زان سه (پ: پنج) رش (= ۳۵۹۰آ)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، و، لن۲)؛ بنداری: و سمکه مائة و خمسین ذراعا بالذراع الشاهی، و مقداره ثلاثة أذرع بذراع الید (← ۳۵۹۰) ۵ـ(لن، لن۲، ب: شد) ۶ـک: در ۷ـ(پ: بودی)؛ ق۲ این بیت را ندارد و در ل۲، لن لت‌های آن پس و پیش شده‌اند ۸ـک: همه ۹ـ(ق۲: یکی) ۱۰ـ(ل۳: دو) ۱۱ـ(ق۲: سو) ۱۲ـ(ل۳، لن۲: ندیدی) ۱۳ـک: همه؛ ل۲: برین؛ (ق۲: همی؛ لن۲: سر)؛ متن = (لن، ل۳) ۱۴ـ(و: چو هفتاد رش برنهیم از برش = ۳۵۸۷ب)؛ ل، س، ق، س۲، لی، پ، آ، ب این بیت را ندارند؛ در ک، ل۳، و، لن۲ این بیت پس از بیت ۳۵۸۸ آمده است ۱۵ـک: و در؛ (ق۲: هر ماه در)؛ ل، ق: روز بر هم چنین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لن۲: تخت)؛ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): تخت (ق۲: نیز) پیروزه (س۲: پرویز) ده لخت (ل، پ: تخت) بود؛ (و: تخت اندر خور بخت بود)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳)؛ بنداری: و کان من اثنی عشر لوحا ۱۷ـس، ک (نیز لی، ب): پر از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لن۲: لخت؛ پ: رخت) ۱۹ـل: برش میخ؛ س (نیز ب): برو برش؛ ک: بدو شیر؛ ل۲: برو ریش؛ س۲: برویش؛ (ق۲: برویش ز؛ لی: برو فرش؛ ل۳، و: برونش ز؛ پ: بدو بش؛ آ: برو میخ)؛ متن = (لن، لن۲) ۲۰ـ(لی: بودی)؛ بنداری: و فیه مائة الف و سبعون (!) ألف ضبة من ذهب مرصع ۲۱ـ(ل۲: پر) ۲۲ـل۲: نکرده؛ س (نیز لی، آ، ب): و زر بکرده؛ (و: کرده برو بر؛ لن۲: کرده برو پر)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، آ): همه؛ (لن۲: هم از)؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲۴ـک: یش؛ ل۲: وبش؛ (ق۲: فش؛ لی: وش؛ ل۳، و: کش)؛ ل: تیغ فش؛ متن = س، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ) ۲۵ـل۲ (نیز پ): تا؛ ل، س، س۲ (نیز لی): یکی بد (س۲: شد) به مثقال چون (س، لی: بر؛ س۲: تا)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۲۶ـس۲ (نیز پ، آ): شصت و شش؛ (ل۳، و: شصت رش)؛ ق، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و مسامیر الضبات من الفضة وزن کل مسمار مائة و ستة و ستون مثقالا ۲۷ـل، ک: برخود؛ س۲: آمد بره خور؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـک (نیز لی، ل۳): بودی در؛ (ب: ز پس دشت بودی و از) ۲۹ـس، س۲ (نیز لی، و، ب): راغ؛ ک: زاغ؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)؛ ق این بیت را ندارد و در ب با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و کان اذا حلّت الشمس فی برج الحمل یکون وجه هذا التخت الی البساتین و ظهره الی الصحراء ۳۰ـک: چو خرشید درشد بکشتی درست (؟) ۳۱ـدر ب لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری: و اذا حلت الشمس الأسد کان ظهره الیها و وجهه الی البساتین ۳۲ـ(ل۲: مهر ماه) ۳۳ـ(ل۲: سر) ۳۴ـ(ق۲، لی، لن۲، آ: بیاید)؛ در ل بی‌نقطه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۵ـ(ق۲: سوی)؛ بنداری: و عند فصل الخریف و إیناع الثمار یکون وجهه الی البساتین حتی تصل روائح الفواکه الطیبة الی مشام القاعدین علیه

زمستان که بودی گه[۱] باد و[۲] نم / بران[۳] تخت بر کس[۴] نبودی دژم
همه طاق‌ها بود بسته[۵] اِزار / ز خزّ و سمور[۶] ازدرِ شهریار
همان[۷] گوی[۸] زرّین و سیمین[۹] هزار / بر[۱۰] آتش همی‌تافتی[۱۱] جامه‌دار
به مثقال از آن[۱۲] هر یکی پانصد[۱۳] / کز آتش شدی سرخ همچون[۱۴] بُسَد
یکی نیمه روز[۱۵] اندر[۱۶] آتش بُدی / دگر[۱۷] پیش گردانِ سرکش بُدی
شمار ستاره[۱۸] ده و دو و هفت[۱۹] / همان ماه[۲۰] تابان به برجی که رفت
چه زو[۲۱] ایستاده، چه مانده به جای[۲۲] / بدیدی به چشمِ سر[۲۳] اخترگرای[۲۴]
ز شب نیز دیدی که چندی[۲۵] گذشت / سپهر از بر خاک‌بر چند گشت[۲۶]
از آن تخت‌ها[۲۷] چند زرّین[۲۸] بُدی / چه مایه ز زر[۲۹] گوهرآگین[۳۰] بُدی
شمارش ندانست کردن کسی / وُگر[۳۱] چند بودیش دانش بسی
هر آن[۳۲] گوهری کِش بها[۳۳] خوار بود / کمابیش[۳۴] هفتاد دینار بود
بسی نیز بگذشت بر هفتصد[۳۵] / همی‌گیر ازین[۳۶] گونه از[۳۷] نیک و بد[۳۸]

۱ـ ق: همی ۲ـ س۲: ناو؛ س (نیز لی، ب): بودی همه کشت؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ (لی: بدان) ۴ـ ک: کش ۵ـ ک: طاقها بسته بودی ۶ـ ک: دمور؛ بنداری: و فی فصل الشتاء تشدّ طاقاته بأزُر الخز و الحریر ۷ـ (ق۲: همی) ۸ـ س (نیز لی): خشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ، ب): سیمین و زرّین؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، لی، لن۲) ۱۰ـ (لی: به) ۱۱ـ (آ: یافتی)؛ در ل، س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ ک: <از> آن؛ (ق۲: ازو) ۱۳ـ س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲): پنجصد؛ س۲: هر یک از آن پنجصد؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، پ، آ، ب) ۱۴ـ ل: شدی همچون (!)؛ ق (نیز ق۲، آ): بدی (ق۲: شدی) هر یکی چون؛ س۲: بدی سرخ همچون؛ س (نیز لی، ب): کزانسان (ب: کزین پس) بدی هر یکی چون؛ (و: که از آتش سرخ بودی؛ لن۲: ز آتش شده سرخ همچون)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ) ۱۵ـ ل۲ (نیز لن، پ ـ آ): زو؛ (ق۲، ل۳: روی)؛ س، ک (نیز لی، ب): که یک نیمه زو؛ متن = ل ۱۶ـ (لن۲: پیش) ۱۷ـ س: وگر؛ ق، س۲ این بیت را ندارند؛ بنداری: و یحضر بین یدی الحاضرین ألف کرة محماة من الذهب و الفضة، وزن کل واحدة خمسمائة مثقال؛ س، لی، آ، ب پس از ۳۶۰۳ و ق بجای آن افزوده‌اند:

یکی نیمه از روز چونین بدی (آ: بود) / دگر پیش گردان بومی (!) بدی (ق، آ: چه مایه زر و گوهر آگین بدی (آ: بود)؛ ب: دگر نیمه با تاج زرّین بدی)

۱۸ـ ک: چهار و ۱۹ـ (ق۲: دو ده با دو هفت ۲۰ـ ک: بران نامه؛ ق این بیت را ندارد ۲۱ـ ک: کزو ۲۲ـ ل: جا؛ (پ: بپای) ۲۳ـ س (نیز لی): ندیدی بجز سر ز؛ (ب: ندیدی بجز آن سر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل: گرا؛ ق این بیت را ندارد ۲۵ـ ل: نیمی؛ (آ: چندان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ س (نیز لی): چرخ چندی بگشت؛ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ، ب): خاک چندی بگشت؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ)؛ ق این بیت را ندارد و در ق۲ پس از بیت ۳۶۱۳ آمده است؛ بنداری: و عملوا علی التخت صور البروج و السیارة و أفلاکها و منازل القمر و مقیاس ساعات اللیل و النهار حتی کأنما وضعت فیه السماء بما فیها ۲۷ـ (ل۳: برجها) ۲۸ـ س: زیرین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـ ل، ک: زر و؛ س (نیز لی، آ): همه جامها؛ (ل۳: از آن؛ پ، و، لن۲: ازو)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲) ۳۰ـ (ب: دگر نیمه با تاج زرّین)؛ ق این بیت را ندارد ۳۱ـ ل (نیز ل۳، پ): اگر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۲ـ س (نیز لی، آ، ب): همان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـ س (نیز لی): گوهر گنجها؛ (ب: گوهرین کیسها؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۴ـ ل۲ (نیز لن، ل۳): کم و بیش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۵ـ (ق۲: هشتصد) ۳۶ـ ل: زین؛ (ق۲: کن ازین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۷ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): بر؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ) ۳۸ـ (لی: گیر نیکو ز نیک و ز بد)؛ بنداری: و کانت تلک التخوت بعضها من الذهب و بعضها من الفضة، مرصعة بجواهر أصغرها فی وزن سبعین مثقالا، و أکبرها فی وزن سبعمائة مثقال





بسی سرخ‌گوگرد[۱] بُد کِش[۲] بها / ندانست کس مایه و منتها[۳]
که روشن شدی زو[۴] شب تیره چهر / چو ناهید رخشان بُدی بر[۵] سپهر
سه تخت[۶] از برِ تختِ پرمایه[۷] بود / ز گوهر بسی مایه بر پایه[۸] بود
کهین[۹] تخت را نام بُد[۱۰] میش‌سار / سرِ میش بودی بروبر نگار
مهین[۱۱] تخت را خواندی[۱۲] لاژورد[۱۳] / که هرگز ندیدی وُرا[۱۴] باد و[۱۵] گرد
سدیگر[۱۶] سراسر[۱۷] ز پیروزه[۱۸] بود / بدو[۱۹] هرک[۲۰] دیدیش[۲۱] دلسوزه بود
ازین[۲۲] تا بدان، پایه[۲۳] بودی چهار[۲۴] / همه[۲۵] پایه[۲۶] زرّین و[۲۷] گوهرنگار
هر آنکس که دهقان بُد و[۲۸] زیردست / وُرا میش‌سر بود جایِ[۲۹] نشست
سُوارانِ ناپاکِ[۳۰] روزِ نبرد / شدندی بران[۳۱] گنبد[۳۲] لاژورد[۳۳]
به پیروزه‌بر جای دستور[۳۴] بود / که از[۳۵] کدخداییش رنجور[۳۶] بود
چو بر تخت پیروزه بودی نشست / خردمند بودی و مهترپرست[۳۷]

۱ـ (ق۲: یاقوت؛ ل۳: گوهر) ۲ـ س (نیز لی): کش بد؛ ق: بدکز؛ (ل۳: بدی کش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ ل، س۲ (نیز پ): ماند بی منتها؛ س، ک (نیز لی، آ): پایه و منتها؛ (ل۳: قیمت و ارزها؛ ق۲: ندانست دانندهٔ پارسا)؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، ب)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری ۳۶۱۱ و ۳۶۱۲ را ندارد ۴ـ ل: بدی در؛ ق: شدی زو به؛ (ل۳: بدی زو؛ آ: بدی روز و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ل، س، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): شدی بر؛ (و: شدی زو)؛ ک (نیز لن۲): زینسان بدی بر؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ) ۶ـ ل (نیز ق۲، پ، و): دو تخت؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): ز تخت (بخت)؛ متن = ق (نیز ل۳) ۷ـ س (نیز لی، ب): بر سایه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل: مایه (!)؛ س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، ب): سرمایه پرمایه؛ ق، ل۲ (نیز پ، آ): سرپایه پرمایه؛ ک: سرمایه سرمایه؛ (ل۳: سر ماه بر سایه؛ و: سرمایه پروایه)؛ متن تصحیح قیاسی است (؟)؛ در ق۲ این بیت پس از ۳۶۰۶ و در ل۲، لن پس از این بیت، بیت ۳۶۱۷ آمده است ۹ـ س (نیز لی): گهر؛ ق (نیز آ): که آن؛ (ق۲: یکی؛ ب: که هر)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲) ۱۰ـ (ق۲: تخت بد نام او)؛ بنداری: و کان تحتها تخت یسمی میش‌سر أی رأس الضأن ۱۱ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): دگر؛ متن = ل (نیز پ) ۱۲ـ (و: نام بد)؛ س۲: تخت خواندی ورا ۱۳ـ س، ق، س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری: و فوقه تخت آخر یسمی اللازوردی ۱۴ـ ل۲: بدو؛ ل، س (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): نبودی برو؛ ق: نبودی درو؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲) ۱۵ـ (لی: یاد) ۱۶ـ ل (نیز ق۲، آ): سه دیگر ۱۷ـ (ل۳: سر او) ۱۸ـ س۲: فیروزه؛ بنداری: و الذی فوق هذا یسمی الفیروزجی. ۱۹ـ س (نیز ل۳، و، آ، ب): برو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که؛ متن = ل ۲۱ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، آ): بودیش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ ق: ازو؛ ک، ل۲، س۲ (نیز آ): از آن؛ متن = ل، س (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب) ۲۳ـ ل، س، ق (نیز لی، پ، آ، ب): تخت؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۲۴ـ ق: هزار (در بالا: چهار) ۲۵ـ س (نیز لی، و، آ، پ): همان؛ ق: از آن؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۲۶ـ ک: بود ۲۷ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): <و>؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، لن۲، آ)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان یرتقی من کل واحد الی الذی فوقه بأربع درجات من ذهب ۲۸ـ س: ار؛ (لی: از؛ و: بدی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـ ل: جای و؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فکان رأس الضأن مجلس الدهاقنة و الرعیة ۳۰ـ ق، ل۲ (نیز لن، لن۲): بی‌باک؛ (آ: ناپاک)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـ س، ق، ک (نیز لی، پ، آ، ب): بدان؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۳۲ـ (ق۲: گوهر؛ و: پایه) ۳۳ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل۲ (نیز و، لن۲)؛ در ل۲، لن این بیت پس از ۳۶۲۲ آمده است؛ بنداری: و اللازوردی مجلس الأمراء و القوّاد ۳۴ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): گنجور؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و الفیروزجی مجلس الدستور و الوزیر ۳۵ـ س (نیز لی، ل۳، ب): در؛ ق: آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـ ق: دستور ۳۷ـ (ق۲: خردمند دانای خسروپرست)

چو رفتی به دستوری[1] رهنمای[2]     مگر یافتی نزد[3] پرویز جای[4]
یکی جامه افگنده بُد زرّبَفت     به رش[5] بود بالاش[6] پنجاه‌وهفت[7]
به گوهر همه[8] ریشه‌ها[9] بافته[10]     ز بر شوشه‌ی[11] زر برو تافته[12]
برو[13] کرده[14] پیدا نشان سپهر     ز کیوان و بهرام و از ماه[15] و مهر
ز ناهید[16] و تیر و ز گردنده[17] ماه     پدیدار کرده به هر[18] دستگاه[19]
همان[20] هفت کشور برین هم[21] نشان     ز دهقان و از مردم سرکشان[22]
برو بر[23] نشانِ[24] چل‌وهشت[25] شاه     پدیدار کرده سرِ[26] تاج و گاه
به زر[27] بافته تاج[28] شاهنشهان     چنان جامه[29] هرگز نبُد در جهان[30]!
به چین در[31] یکی مرد بُد بی‌همال     همی‌بافت[32] آن جامه را[33] هفت[34] سال
سر سال نو[35]، هرمز[36] فوردین[37]     بیامد برِ شاه ایران‌زمین[38]

۱ـ(آ: بنزدیک او) ۲ـل: رهنما؛ ل۲: شهریار ۳ـس، ق (نیز لی، آ، ب): سوی؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲): پیش؛ متن = ل ۴ـل: جا؛ ل۲: بار؛ ک: مگر بیش یافتی بر او بجای؛ بنداری: و من عند الدستور یرتقی الی مجلس برویز ۵ـ(لن۲: ارش)؛ دیگر دستنویسها: برش ۶ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و): بود و بالاش؛ ق: سی و بالاش؛ (ق۲: بود بالای؛ آ: بود بیجاده)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، ب) ۷ـک: هفتاد و هفت؛ بنداری: و هو قاعد علی بساط طوله سبع و خمسون ذراعا فی عرض مثله ۸ـس: سر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۹ـس، ک: رستها؛ ق: رشتها؛ (لی: دستها؛ لن۲: شوشها؛ ب: دشنها)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۱۰ـ(ب: یافته)؛ در ل، و حرف یکم بی‌نقطه ۱۱ـک: شفشهٔ؛ س۲: سر رشتهٔ؛ (لن۲: سرشوشهٔ) ۱۲ـ(ل۳: بافته)؛ (ق۲، لی: بدو تافته)؛ س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ): زرّ بر تافته؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز و، ب؛ در ل، س، و حرف یکم تافته بی‌نقطه)؛ بنداری: منسوج من الذهب و الجوهر ۱۳ـل (نیز لی، و): بدو؛ (آ: بره!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـس (نیز لی): کرد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـل (نیز پ): چو بهرام و کیوان و چون ماه؛ ک: ز بهرام و کیوان و ناهید؛ (ل۳: ز بهرام و کیوان و از ماه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (ق، س۲، و، آ: وز) ۱۶ـل: ز کیوان؛ متن ← ۱۷ـس (نیز لی): تابنده؛ (ل۳: هرمزد؛ و: و برجیس تا برج)؛ ک، ل۲ (نیز لن): ز کیوان (ک: هرمزد) و تیر وز پوینده؛ س۲: ز کیوان و ز تیر و پوینده؛ (ق۲: ز کیوان همه نقش‌ها تا به؛ لن۲: ز کیوان و از تیز پوینده)؛ متن = (پ) ۱۸ـل (نیز ل۳): ز هر؛ (و: همه)؛ س (نیز لی): کرد او به هر؛ متن = ک، س۲ (نیز پ، لن۲) ۱۹ـل۲ (نیز لن): سر و تاج و گاه (= ۳۶۲۸ب)؛ (ق۲: بد و نیک شاه)؛ ق، آ، ب این بیت را ندارند ۲۰ـل (نیز ق۲، پ): هم از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـل: <هم> (وزن ندارد)؛ س (نیز لی، پ): بدو هم؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳ـلن۲): برو بر؛ (آ: برو هم)؛ ک: هفت بروی بروی (!)؛ متن = ق (← ل) ۲۲ـس، ق، س۲ (نیز لی، و ـ ب): و از (ق، س۲، آ: وز) روم و (س۲، لن۲، آ: <و>) گردنکشان؛ ک (نیز ق۲، پ): و از رزم گردنکشان؛ (ل۳: و آزرم گردنکشان)؛ متن = ل: وز؛ ل۲، لن این بیت را ندارند ۲۳ـس (نیز ب): برو هم؛ ک: بدو بر؛ (لی: بدو هم)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، ل۳ـآ) ۲۴ـل، ک (نیز ب): نشان بد؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲ـآ) ۲۵ـ(ق۲، و، لن۲: هفت؛ ل۳: ده و هشت) ۲۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی ـ و، ب): سرو؛ متن = ل (نیز ق۲، لن۲، آ)؛ ل، لن این بیت را ندارند (← ۳۶۲۶پ) ۲۷ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): برو (← بزر؟)؛ (ل۳: بدر؛ و: بران)؛ متن = س، ک (نیز لی، آ، ب) ۲۸ـ(لن۲: نام) ۲۹ـک: نامه؛ (و: خامه) ۳۰ـ(و: نماند نهان)؛ بنداری: قد صوّرت فیه صور البروج و الکواکب مع صور جمیع من ملک الأرض الی عهد برویز ۳۱ـل۲: بر ۳۲ـ(لی، ب: تافت) ۳۳ـس (نیز لی، ب): بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـق: هشت؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۵ـ(پ: بد) ۳۶ـس۲: هرمز و ۳۷ـ(لی: فرودین) ۳۸ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲): بیامد به (ل۳: ز) درگاه سالار چین؛ متن = ل، س، ق (نیز ق۲، لی، آ، ب)؛ بنداری: و کان هذا البساط قد جاء به صانعه من بلاد الصین، و أهداه یوم النیروز الی برویز، و کان قد بقی عمله سبع سنین، فاستحسنه؛ ک پس از بیت ۳۶۳۱ افزوده است:

شه چین ز خوبی که آن جامه بود     بر شاه کسری فرستاده بود(!)





ببرد آن کیی[1] فرش نزدیک شاه     گرانمایگان برگرفتند[2] راه
بگسترد روز نو[3] آن جامه را     ز شادی جدا کرد بدکامه[4] را
بران جامه‌بر مجلس آراستند[5]     نوازنده‌ی رود و می خواستند
همی آفرین خواند سرگس[6] به رود     شهنشاه را داد چندی[7] درود
بزرگان برو[8] گوهر افشاندند     که فرشِ بزرگش همی‌خواندند[9]

## گفتار اندر داستان باربد با خسرو[10]

همی هر زمان شاه برتر گذشت     چو شد سال شاهیش[11] بر بیست و هشت[12]،
کسی را نبُد[13] بر درش کار بد؛     ز[14] درگاه[15] آگاه شد باربد

۱ـس: همه؛ (ب: یکی؛ لی: <کیی>؛ ل۳: بیاورد پس)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ): برگشادند؛ متن = ل، س، ق (نیز ل۳، و، لن۲، آ، ب) ۳ـ(ق۲: نوروز؛ ل۳: آن روز) ۴ـل (نیز پ): خودکامه؛ س: آن خانه؛ (لی: آن خامه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

بدید آن سر و تاج شاهان همه     درو (ل۳: در آن) خیره ماندند شاه و رمه
به دیبا نگاریده نقش مهان     سر و افسر و تاج شاهنشهان (ل۳ ندارد)
نخستین ز ضحّاک بیدادگر     که بر خون به بیداد بستی کمر (ک ندارد)
فریدون و کیخسرو و کیقباد     منوچهر و کاوس فرّخ‌نژاد
سیاوش و لهراسب و گشتاسب گو     که تاج بزرگان بدو گشت نو
چو بهرام گور آن شه خسروان     چو پیروز و (ک: هرمزد) کسری نوشین‌روان
چو پرویز خسرو که تابنده‌هور (ل۳: و هرمزد با فرّ و زور)     ندیده چنو شاه با فرّ و زور (ل۳: تابنده‌هور)
ز شاهان هر آنکس که بد اختیار     بگفتم کنون نامشان یادگار (ل۳ ندارد)

۵ـس، ق (نیز لی، آ، ب): بدان جامه (آ: خانه) مجلس بیاراستند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـل، س، ق (نیز ق۲، لی، و ـ ب): هر کس؛ ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ): سرکش؛ متن = ل۲ ۷ـ(ل۳: چندین) ۸ـق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): بران؛ (لی: بدو؛ پ: <برو>)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ل۳، ب) ۹ـس، ق، ک (نیز لی، آ، ب): بزرگیش می‌خواندند؛ (ق۲: بزرگی همی‌خواندند)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ـلن۲)؛ بنداری: و لما بسطه فی مجلسه استحضر الندماء و اشتغل بالعیش و الطرب. و کانوا یسمونه البساط الکبیر؛ ک پس از بیت ۳۶۳۶ افزوده است:

یکی بارش از چرخ بیداد بود     ز جهرم بد و مرد استاد بود

۱۰ـل، ل۲، س۲: داستان باربد (ل۲: باربد رامشگر) با خسرو (س۲: خسروپرویز)؛ س: داستان خسروپرویز با باربد رامشگر در باغ؛ ق: داستان باربد رامشگر در بزمگاه خسروپرویز؛ ک: صفت آمدن باربد به درگاه خسرو ۱۱ـ(ق۲: پادشاهیش)؛ متن ← ۱۲ـق (نیز ل۳، آ): سی و هشت؛ ک: پنج و شست (!)؛ س۲ (نیز لن۲): روز شاهیش بر پنج و هشت؛ (و: روز شاهی برو پنج و هشت)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب) ۱۳ـل: نشد؛ متن = س ـ ب ۱۴ـ(و: به) ۱۵ـک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): درگاهش؛ بنداری: و شملت أیادی برویز کل ذی أدب و صاحب صناعة حتی توفرت حظوظهم و سعدت جدودهم سوی بهربذ العوّاد ذی الذکر الشهیر و العلم الغزیر فی صناعة الغناء، و صاحب الأصوات المعروفة؛ ک پس از بیت ۳۶۳۸ افزوده است:

یکی مرد بد باربد رودزن     چنو رودزن کس نشاید بدن

بدو گفت هر کس که[۱] شاه جهان[۲]
گزیده‌ست رامشگری[۳] از مهان[۴]

اگر[۵] با تو او را برابر کند[۶]
ترا بر سرِ[۷] سرگس[۸] افسر کند[۶]

چو بشنید مرد آن، بجوشیدش[۹] از
وُگر[۱۰] چه نبودش به چیزی نیاز

ز کشور بشد تا به درگاه[۱۱] شاه[۱۲]
همی‌کرد رامشگران را نگاه[۱۳]

چو بشنید سرگس[۱۴] دلش تیره[۱۵] شد[۱۶]
به زخم و[۱۷] سرود اندرو[۱۸] خیره شد[۱۶]

بیامد بنزدیک[۱۹] سالارِ بار
درم کرد[۲۰] و دینار[۲۱] چندی نثار

بدو گفت: رامشگری بر درست
که از من به سال[۲۲] و هنر برترست[۲۳]

نباید که در پیش خسرو شود
که ما کهنه گشتیم[۲۴] و او[۲۵] نو شود

ز سرگس[۲۶] چو بشنید دربان[۲۷] شاه
ز رامشگر ساده[۲۸] بربست راه

چو رفتی بنزدیک او[۲۹] باربد
همش کار بد بود و هم بار[۳۰] بد

۱ـ(ل۳: بدو هر کسی گفت) ۲ـل۲ (نیز و، لن۲): مهان؛ (آ: کار جهان) ۳ـ(پ: رامشگران) ۴ـل، س، ق (نیز آ، ب): در نهان (؟)؛ ل۲ (نیز لی): در جهان؛ (لن، و، لن۲: از جهان)؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ)؛ بنداری: و کان قد قیل له: إن الملک استصفی من المغنین رجلا اسمه سرکس، و جعله ملک المطربین؛ ک، پ پس از بیت ۳۶۳۹ افزوده‌اند:

ک: کجا نام او سرکش رودساز — که دارد مرا (←ورا) شاه ایران بناز
پ: که رامشگری هست سرکش بنام — ز شاهست او را همه روزه کام

۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): که گر؛ متن = ل، ک (نیز ل۳) ۶ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، آ، ب): کنند؛ ک: کنم؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲) ۷ـل: <سر> (!) ۸ـل ـ ب: سرکش؛ متن تصحیح قیاسی است؛ بنداری: و لو رآک و علم بذکائک و حسن صنعتک لعزله، لامحالة، و ولاک ۹ـ(ل۳: بجوشید) ۱۰ـ(و: اگر)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که او اندر آن سال شد سوی اوی — بدو طالع سعد بنمود روی

۱۱ـس۲: بنزدیک ۱۲ـ(آ: بار) ۱۳ـ(آ: رامشگری را بکار)؛ بنداری: فقصد باب برویز، و کان یغشی المغنّین ۱۴ـل، ق ـ س۲ (نیز لن ـ ب): سرکش؛ متن = س، بنداری ۱۵ـک: شاد (!) ۱۶ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): گشت؛ س۲ (نیز لن۲): خیره گشت ـ تیره گشت ۱۷ـل ـ ک (نیز ق۲، لی، پ ـ ب): <و>؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن) ۱۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ): اندرون؛ ک: اندر آن؛ (ب: اندرش؛ و: اندرون رود او)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما وقف سرکس علی جودة صناعته خاف أن یکون السبب لکساد سوقه، و نضوب مائه؛ ک پس از بیت ۳۶۴۳ افزوده است:

همی‌گفت بازار او نو شود — اگر باربد پیش خسرو شود

۱۹ـل: به درگاه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـس، ق (نیز ق۲، لی، آ، ب): داد؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۱ـل، س (نیز ق۲، لی، آ): دینار و؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲، ب)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۲ـ(ق۲: رای) ۲۳ـ(و: خرد مهترست؛ لن۲: خرد برترست)؛ بنداری: فصار الی حاجب الباب، و رشاه بدراهم کثیرة و دنانیر وافرة، و قال: اعلم أنه قدم مغنّ هو أحسن منی غناء، و أوفر غناء ۲۴ـس، ق (نیز لی، آ، ب): گردیم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ب: و هم) ۲۶ـل، ق ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): سرکش؛ متن = س (نیز و) ۲۷ـس، ق (نیز آ): سالار؛ (ل۳: دربار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ب: پاک)؛ س: رامش سخن پاک؛ ق (نیز ل۳، آ): رامشگران پاک؛ ک (نیز ق۲، لی): رامشگران ساده؛ س۲: رامشگران شاد؛ (پ: به فرمان او تنگ؛ و، لن۲: به رامشگران شاد)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن)؛ بنداری: ولو رآه الملک لاختاره علیّ ملتذا لجدّته، و مائلا الی جودته، فیخمد جمری و یتراجع أمری. و سأله أن یحول بینه و بین الدخول علی برویز. فضمن له الحاجب ذلک ۲۹ـک: آن؛ (ل۳: بدرگاه او) ۳۰ـ(ق۲، ل۳، آ، ب: یار)؛ ل۲: بود هم یار؛ (لن: بد همش یار؛ پ، و، لن۲: باربد بود و هم کار)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لی؛ در س بار بی‌نقطه)





ندادی وُرا بار[۱] سالارِ بار
نه نیزش[۲] بُدی مهتری[۳] خواستار

چو نومید برگشت از آن[۴] بارگاه[۵]
ابا بربط آمد[۶] سوی باغ شاه

کجا[۷] باغبان بود مردوی‌نام
شد[۸] از دیدنش باربد[۹] شادکام

بدان[۱۰] باغ رفتی به نوروز شاه[۱۱]
دو هفته ببودی بدان[۱۲] جشنگاه[۱۳]

سبک باربد نزد مردوی شد
همان روز با مرد هم‌بوی[۱۴] شد

چُنین[۱۵] گفت با باغبان باربد
که گویی تو[۱۶] جانی و من کالبد!

کنون آرزو خواهم از تو یکی
کجا[۱۷] هست نزدیک تو[۱۸] اندکی:

چو آید بدین باغ شاه[۱۹] جهان
مرا راه ده تا ببینم نهان،

که تا چون بود شاه را[۲۰] جشنگاه
ببینم نهفته یکی[۲۱] روی شاه[۲۲]

بدو گفت مردوی کایدون[۲۳] کنم
ز مهر[۲۴] تو اندیشه بیرون کنم

چو خسرو همی‌ساخت[۲۵] کاید به باغ
دل میزبان[۲۶] شد چو روشن‌چراغ

برِ[۲۷] باربد شد، بگفت آنک[۲۸] شاه
همی‌رفت خواهد بدان[۲۹] جشنگاه

۱ـ(و: راه) ۲ـ(ق۲: سرکش) ۳ـل، س، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ، ب): مردمی (؟)؛ ق، ک (نیز و): مردم (؟)؛ متن = س۲ (نیز لن۲)؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری: فکان کلما حضر الباب منعه، و اذا سأله أن ینهی حاله دفعه. فبقی هذا الأستاذ الحاذق لیس له علی باب الملک مصادق و لامماذق ۴ـل: زان؛ متن = س ـ ب ۵ـس (نیز لی): پادشاه (!) ۶ـ(و: از ایوان بیامد) ۷ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): که آن؛ متن = ل (نیز ل۳) ۸ـ(و: بد) ۹ـس، ق (نیز ق۲، لی، آ، ب): باغبان؛ (و، لن۲: پادشا)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ) ۱۰ـ(و: در آن) ۱۱ـ(ل۳: گاه) ۱۲ـک: درو؛ (پ: بران) ۱۳ـق: بزمگاه؛ (ل۳: باغ شاه)؛ در ل۲ پس از این بیت، بیت ۳۶۶۱ آمده است؛ بنداری: فتحیر فی أمره. و کان للملک بستان یخرج الیه کل سنة یوم النیروز، و یقبل فیه علی الشرب و الطرب أسبوعین، و کان لهذا الباغ «باغبان» اسمه مردویه ۱۴ـس، ق (نیز لی، و، آ، ب): هم خوی؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ بنداری: فقصده بهربذ و اختلف الیه حتی حصلت بینهما صداقة ۱۵ـک: چنان ۱۶ـ(ق۲: چو) ۱۷ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): که آن؛ متن = ل (نیز ل۳) ۱۸ـق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب): نزد تو سخت؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، لن۲)؛ (و: که نزد تو هست این سخن) ۱۹ـ(و: بدین پادشاه) ۲۰ـ(و: در) ۲۱ـ(ل۳: یکی هفته من) ۲۲ـ(و: جشن شاه)؛ ق: بیاراست پیروزگر جای شاه (=۳۶۶۵ب)؛ بنداری: فقال له ذات یوم: إن لی الیک حاجة یسهل قضاؤها علیک؛ و هی أن تمکننی، اذا صار الملک الی هذا الباغ، من النظر الی مجلسه حتی أراه فی حال أنسه؛ ک پس از بیت ۳۶۵۷ افزوده است:

مرا در جهان آرزو این بس است — مرا نزد شاه ار نهانی کس است

۲۳ـس، ل۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): ایدون؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲) ۲۴ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): مغز؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب)؛ بنداری: فأجابه الی ذلک، و تقبل له بقضاء حاجته؛ ل، پ بیت ۳۶۵۸ و ق بیت‌های ۳۶۵۸ـ۳۶۶۵ را ندارند؛ ک پس از بیت ۳۶۵۸ افزوده است:

ولیکن نباید که داند کس — ازین در که گفتی تو با من بسی
نمایی که خود سوی باغ آمدی — به باغ اندر از راه راغ آمدی
بدو باربد گفت اینست راه — اگر زین بپرسد جهاندار شاه

۲۵ـل، س (نیز لی): خواست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـس (نیز لی): مرزبان؛ س۲ (نیز ق۲): باغبان؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب)؛ ک این بیت را ندارد ۲۷ـ(و، لن۲: سوی) ۲۸ـ(ل۳: آنچه؛ پ، لن۲، آ: آنکه؛ و: که امروز) ۲۹ـل: بران؛ (پ: بدین؛ و: سوی)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: و لما قرب وقت خروجه الی ذلک البستان أتاه و أعلمه بذلک

همه[1] جامه را[2] باربد[3] سبز کرد　　همان بربط و رود ننگ و[4] نبرد
بشد[5] تا به جایی که خسرو شدی[6]　　بهاران نشستنگهی[7] نو شدی[6]
یکی سرو بُد[8] سبز و برگش گَشَن　　برو[9] شاخ[10] چون رزمگاه[11] پَشَن
بران[12] سرو شد، بربط اندر کنار　　زمانی همی‌بود تا[13] شهریار،
از[14] ایوان بیامد بدان[15] جشنگاه[16]　　بیاراست[17] پالیزگر[18] جای[19] شاه
بیامد پریچهره‌ی میگسار　　یکی جام بر کف برِ[20] شهریار
جهاندار[21] بستَد ز کودک[22] نبید　　بلور از می سرخ شد[23] ناپدید

بدانگه[24] که خورشید[25] برگشت زرد　　همی‌بود تا گشت شب[26] لاژورد[27]
زننده بران[28] سرو برداشت رود　　همان ساخته[29] پهلوانی‌سرود[30]
یکی نغزدستان بزد بر درخت　　کزان خیره شد مرد بیداربخت[31]
سرودی به آواز[32] خوش برکشید　　که اکنون تو خوانیش[33] «دادآفرید»[34]

۱ـ(لن: همان) ۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): ها؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۳ـ(ل۲: باربد جامه‌ها) ۴ـس۲: <و>؛ (لن۲: روز)؛ ل۲، س۲ (نیز ل۳): رود و ننگ و؛ (و: ساز ننگ و)؛ ک: بربط رود بد (بی‌نقطه) و؛ (ق۲: بربط رود ننگ و)؛ س (نیز لی، ب): همی‌داشت از بهر ننگ و؛ متن = ل (نیز لن، پ، آ) ۵ـک: چنین ۶ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): بدی؛ (و: رسید ـوی بدید)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ) ۷ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): نشستنگه؛ (پ: نشستنگهش)؛ متن = ل، ک (نیز لی، ب) ۸ـ(ل۲: که سروی بدی) ۹ـل: ورا؛ (لی: بدو)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـک: بر شاه؛ (پ: برو خاک؛ و: بروگاه) ۱۱ـس: زر سجه (؟)؛ (ق۲: نیزه‌های؛ لی: زر بخته؛ و: خوابگاه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـس، ک (نیز لی، ل۳): بدان؛ (ب: برو)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـآ) ۱۳ـ(لی: با)؛ بنداری: فرتب بهربذ لنفسه دست ثوب أخضر، و عمل عودا أخضر، و حمله و سار الی البستان فلبس تلک الثیاب، و حمل العود، و صعد الی أعلی شجرة سرو کان الملک یجلس تحتها، و تواری فی أغصانها المتشابکة ۱۴ـک، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و) ۱۵ـ(ل۳، پ: بران؛ و: سوی) ۱۶ـس۲: جایگاه ۱۷ـ(ب: بیارای) ۱۸ـق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب): پیروزگر (؟)؛ (لی: پالیزبان)؛ متن = س۲ (نیز و، لن۲) ۱۹ـک: جان؛ ل، س این بیت را ندارند؛ ق ۳۶۵۷ب ـ ۳۶۶۵آ را انداخته و از ۳۶۵۷آ و ۳۶۶۵ب یک بیت ساخته است (← ۳۶۵۷پ)؛ ک پس از بیت ۳۶۶۵ افزوده است:

خرم گشت و یاران او شاددل　　به دیدار آن شاه دشمن‌گسل
چو مجلس سراسر بیاراستند　　می و رود و رامشگران خواستند

۲۰ـق: را بر کف؛ ک: می در کف؛ (و، لن۲: می بر کف)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن ـپ، آ، ب)؛ ل، س این بیت را ندارند ۲۱ـل: چو بنشست و؛ متن = س ـب ۲۲ـ(ق۲: بخورد آن) ۲۳ـک (نیز لن، ل۳): بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فحضر الملک و قعد تحت تلک الشجرة، و حضرت المغانی، و سعت الغلمان الصباح بمصابیح الراح متقدة فی زجاجات الأقداح ۲۴ـ(ق۲، ب: برانگه) ۲۵ـک: خرشید ۲۶ـل (نیز پ): برگنبد؛ ق (نیز ق۲): تا شد شب؛ ک: پیشش شب؛ س۲ (نیز ل۳): بیم از شب؛ (و: بیم شب)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب) ۲۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـپ، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل۲ (نیز و، لن۲)؛ بنداری: فسکت الی أن صارت الشمس کعین الأحول، و توارت فی حجاب الطفل ۲۸ـس، ک (نیز لی، آ): بدان؛ ق: ابر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ(ق۲: همی‌ساختش؛ آ: همه ساخته) ۳۰ـس (نیز لی): خسروانی‌درود؛ ق (نیز آ، ب): خسروانی سرود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـس (نیز لی، ب): مردم شادبخت؛ ق، س۲: مردم نیکبخت؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ل۲: آوای) ۳۳ـس (نیز لی، ب): بخوانیش؛ (ق۲: تو خوانی تو!)؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): اکنونش خوانی تو؛ متن = ل، ق (نیز پ، آ) ۳۴ـک: دانیش خواند آفرید (!)؛ بنداری: و عند ذلک رفع صوته، و جسّ و تره، و غنی بصوت یسمی الآن «داذآفرید»





بماندند یک مجلس اندر[1] شگفت　　همی[2] هر کسی رای دیگر گرفت
بدان نامداران بفرمود شاه　　که جویند[3] سرتاسر آن[4] جشنگاه
فراوان بجستند و باز آمدند　　بنزدیک خسرو فراز آمدند[5]
جهاندیده اِنگاره[6] اندرگرفت[7]　　که از بخت شاه این[8] نباشد شگفت،
که گردد گل و سرو[9] رامشگرش[10]　　که جاوید بادا سر و افسرش[10]!
بیاورد جامی[11] دگر میگسار　　چو[12] از خوب‌رخ بستَد آن[13] شهریار،
زننده دگرگون بیاراست[14] رود　　برآورد ناگاه دیگر[15] سرود،
که «پیکارگرد»ش همی‌خواندند　　چُنین نام از[16] آواز او راندند
چو آن[17] رامشی[18] گفت و[19] خسرو شنید،　　به آواز او جام می درکشید،
بفرمود کین را به جای[20] آورید!　　همه باغ یکسر به پای[20] آورید!
بجستند[21] بسیار هر سوی[22] باغ　　ببردند زیر درختان چراغ،
ندیدند[23] چیزی جز از[24] بید و سرو　　خرامان به زیر گل اندر تذرو!
شهنشاه پس جام دیگر بخواست[25]　　بر[26] آواز آن[27] سر برآورد راست[28]
برآمد دگرباره بانگ سرود[29]　　همان[30] ساخته کرده آواز[31] رود،

۱ـس: یکسر بدو در؛ (ق۲: مجلس همه در؛ لی، ب: یکسر همه در)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(و، لن۲: همان)؛ بنداری: فتحیر جمیع الحاضرین، و دهشوا أجمعین ۳ـ(لی، لن۲: جوئید) ۴ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـپ، لن۲، آ، ب): این؛ ک: سر تابسر؛ (و: سرتاسرِ)؛ متن = ل (نیز لن)؛ ق این بیت را ندارد ۵ـق این بیت را ندارد؛ بنداری: و امر الملک بتطلب صاحب الصوت فلم یهتدوا الی مکانه ۶ـل: آنگه ره؛ س: آگاهی؛ (ل۲، آ: آنگاه؛ و: گفتار؛ لن۲: آن کار؛ ب: اندازه)؛ ل۲ (نیز لن): جهاندیده‌ای این سخن؛ (لی: جهاندیده سرکش)؛ متن ← ۷ـک: از کار او درگرفت؛ (ق۲: دانا سخن درگرفت)؛ متن = س۲ (نیز پ) ۸ـل۲ (نیز پ، آ): شاهان؛ ق این بیت را ندارد ۹ـل: گل سبز؛ (ق۲: گل سرخ)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـق: رامشگرت ـافسرت؛ بنداری: فقالوا: لا بعد فی سعادة الملک و لاغرو أن تغنیه فی مجلس أنسه أغصان السرو ۱۱ـس۲: جام ۱۲ـ(لن۲: که) ۱۳ـل (نیز ق۲): آن خوب رخ بستد از (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـس (نیز ب): دگرگونه آراست؛ (لی: دگر آن زننده بیاراست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ق (نیز لی، آ، ب): بانگ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـل (نیز لی): ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فطاب وقته، و أمر الغلام أن یناوله جاما من المدام. فلما وضعه علی کفه عاد و رفع صوته من أعلی الشجرة و غناه بصوت آخر یسمی الآن «بَی‌کارکَرد» ۱۷ـ(ل۳: چنین) ۱۸ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): دانشی (← رامشی؟)؛ متن = (ل۳، آ) ۱۹ـل (نیز و، ب): <و>؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فشرب برویز علی ذلک الصوت ذلک الجام، و طرب طربا عظیما ۲۰ـل: جا ـپا؛ ق این بیت را ندارد ۲۱ـ(ل۳: بگشتند) ۲۲ـ(و، لن۲: هر سو به) ۲۳ـل: ندید (!)؛ ک: ندارند (!) ۲۴ـ(لی: بجز)؛ بنداری: و امر بتتبع صاحب الصوت فطلبوه تحت الأشجار بالشموع و المشاعل فلم یعثروا علیه ۲۵ـ(ق۲: گرفت) ۲۶ـ(لی، ل۳، و، لن۲: به) ۲۷ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): او؛ متن = ل ـل۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۲۸ـس، ق (نیز لی، آ، ب): سرو بن داشت (لی: خاست) راست؛ ل۲: سر ببردند راست (؟)؛ (ق۲: جام می خواست تفت)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـلن۲) ۲۹ـ(پ: آواز رود) ۳۰ـس۲ (نیز ل۳): همه؛ (ق۲: بهم) ۳۱ـ(پ: بانگ؛ ل۳: ساز کرده به آوای)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

یکی خوش نوازد بدین زادسرو　　که شد مست از آواز رودش تذرو

همی[1] «سبز در سبز»[2] خوانی کنون[3]      برین[4] گونه سازند مردان[5] فسون[6]!
چو بشنید پرویز بر پای خاست      یکی[7] جامه‌ی[8] گلشن‌آرای[9] خواست،
که بود اندر آن جام یک[10] من نبید      به یکدم می روشن اندرکشید
چُنین[11] گفت کین گر[12] فرشته بُدی      ز مُشک[13] و ز عنبر سرشته بُدی!
وُگر دیو بودی، نگفتی سرود      همان ساخته کرده آواز[14] رود!
بجویید در باغ تا این[15] کجاست      همه باغ و[16] گلشن چپ و دست راست،
دهان و برش[17] پر ز گوهر کنم[18]!      برین[19] رودسازانْش مهتر کنم[18]!
چو بشنید رامشگر آواز اوی[20]      همان خوب[21] گفتار دمساز اوی[20]،
فرود آمد از شاخِ[22] سروِ سهی      همی‌رفت با رامش و فرّهی
بیامد، بمالید بر خاک روی      بدو گفت خسرو: چه مردی؟ بگوی[23]!
بدو[24] گفت: شاها[25] یکی بنده‌ام      به[26] آواز تو در جهان زنده‌ام!
سراسر بگفت آنچ[27] رفت[28] از بنه      که بود[28] اندر آن یک‌دل و یک‌تنه

۱ـ ک: کجا؛ (ق[2]، ل[3]: همه؛ پ: همان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ س (نیز لی، ب): سیر در سیر (س بی‌نقطه)؛ ک (نیز ل[3]): سبزه در سبز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ ک: فرون (؟)؛ (ق[2]: همی) ۴ـ س، ق (نیز لی، ل[3]، آ، ب): بدین؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، پ، و، لن[2]) ۵ـ ل (نیز پ): مکر و؛ ق: مردم؛ (ل[3]: مرد)؛ متن = س، ک، ل[2] (نیز لن، لی، و، لن[2]، آ) ۶ـ (ب: سازید مرد جوان (!)؛ ق[2]: جزین نیز دیگر ندانی‌همی)؛ بنداری: فاستدعی الملک جاما آخر. فلما وضعه الساقی علی یده رفع صوته ثالثا، و نقر مزهره، و غنی بصوت آخر یسمی «سبز در سبز»؛ ک پس از بیت ۳۶۸۶ دو بیت افزوده و سپس بیت ۳۶۸۴ را بازنوشت کرده است:

تذرو و سرای پرستندگان      هم آزادمردان و هم بندگان
... (سفید مانده) کس یار خسرو شدند      به رای و به اندیشهٔ نو شدند

۷ـ س[2]: گهی ۸ـ ل[2] (نیز لن ـ ل[3]): جام می (لن[2]: خامهٔ ← جامهٔ)؛ متن ← ۹ـ ل، س، ق (نیز آ، ب): به آواز او بر یکی جام؛ متن = ک، س[2] (نیز پ، و، لن[2]) ۱۰ـ ق: پنج ۱۱ـ (ل[3]: همی) ۱۲ـ (ق[2]، آ: گر این؛ ل[3]: این گر) ۱۳ـ ق: عود؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بدین گونه بر رود بنواختی      بگفتن سرود و نوا ساختی

۱۴ـ ق (نیز ق[2]، لی، پ): آوای؛ ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]): نیز نشناختی زخم (ل[2]: بانگ)؛ (آ: زخم طنبور و آواز)؛ متن = ل، س (نیز و، لن[2]، ب)؛ بنداری: فلما سمع برویز ذلک الصوت وثب من فرط الطرب، و أخذ رطلیّة و شربها و قال: لیس هذا بصوت ملَک و لا جنّی ۱۵ـ ق: او ۱۶ـ (لن: <و>) ۱۷ـ (ق[2]: دهان و ثره‌اش ← ویژه‌اش؟؛ لن[2]: دهان و ثره (؟)؛ ← بنداری) ۱۸ـ (و: کنید) ۱۹ـ (ق[2]، لی، پ: بدین)؛ بنداری: اطلبوا صاحبه حتی نملأ فاه دررا، و حجره جوهرا، و نجعله علی العوّادین أمیرا، و نفیض علیه خیرا غزیرا؛ ک پس از بیت ۳۶۹۲ افزوده است:

مران هر یکی را بها دو هزار      درم بود بر چهرهٔ شهریار

۲۰ـ ل، س، ق (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]) ۲۱ـ ک (نیز ل[3]): چرب؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـ (لی: بار)؛ ق[2] این بیت را ندارد ۲۳ـ ق[2] این بیت را ندارد؛ بنداری: فنزل بهربذ عند ذلک من أعلی الشجرة، و وضع خدّه علی التراب بین یدی برویز، و انتصب قائما و دعا له. فسأله الملک عن حاله ۲۴ـ (ل[3]، پ: چنین) ۲۵ـ (ب: شه را) ۲۶ـ ق: ز؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بود شهر جهرم مرا زاد و بوم      ز تخم بزرگان مرا تار و بود
به درگاه تو آمدم شهریار      بماندیم دیر و ندادند بار

۲۷ـ ک، ل[2] (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س[2] (نیز لن، ق[2]) ۲۸ـ ل: بود ـ رفت؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فشرحه له من أوّله الی آخره





به[1] دیدار او شاد شد شهریار      بسان گلستان به ماه[2] بهار
به سرگس[3] چُنین گفت کای بدهنر[4]      تو چون حنظلی[5]، باربد چون شکر،
چرا دور کردی تو او را ز من[6]      دریغ آمدت[7] رود او زانجمن[8]؟
به[9] آواز او شاه می[10] درکشید[11]      همان جام یاقوت بر[12] سر کشید
برین[13] گونه تا سر سوی خواب کرد      دهانش پر از درّ خوشاب کرد!
بُد[14] باربد شاهِ رامشگران      یکی نامداری شد از مهتران!
سرآمد کنون گفتنِ[15] باربد      مبادا که باشد ترا[16] یار[17] بد!

۱ـ س، ق (نیز لی، آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ س، ق، س[2] (نیز لی، و ـ ب): وقت؛ ل[2]: باغ؛ (ق[2]: بسان می و گل به باغ)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل[3]، پ): ماه ← گاه؟ ۳ـ ل، ق ـ س[2] (نیز لن ـ ب): سرکش؛ متن = س، بنداری ۴ـ (ق[2]: بی‌هنر) ۵ـ س (نیز لی، ب): حنظل و؛ (ل[3]: تویی حنظل و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فنظر الی سرکس نظر عاتب و قال: یا سیئ الادب! أنت کالحنظل، و هذا کالسکر ۶ـ ق: وی از انجمن ۷ـ (لی: آمدم) ۸ـ ل: او درین انجمن؛ س، ک، ل[2] (نیز لن ـ پ، آ): رود ازین (س، آ: بر؛ ک: از آن؛ ل[3]: این) انجمن؛ ق: رود لشکرشکن؛ (ب: رود پرداختن)؛ متن = س[2] (نیز و، لن[2])؛ بنداری: لماذا حسدته و حلت بینه و بین مجلسی؟ ۹ـ ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]): بر؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب) ۱۰ـ ل (نیز لن[2]): شادمی؛ (پ: شادمان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ ق ـ س[2] (نیز لن، پ، لن[2]): برکشید؛ متن = ل، س (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و، آ، ب) ۱۲ـ (ق[2]: تا؛ لی: در) ۱۳ـ س، ق (نیز لی ـ و، آ): بدین؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، لن[2]، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چو برزد سر از کوه زرّین‌سپر      جهان را بیفزود فرّ و هنر
بشد باربد نزد شاه جهان      ابر شاه خواند آفرین مهان
بدو داد خسرو یکی بدره زر      دهانش بیاکند پر از گهر
همه خور بدو داد شاه رمه      به توقیع منشور جهرم همه
به هر روز نو خلعت آراستی      بر خویشتن نیک بنشاختی

۱۴ـ س (نیز لی، آ، ب): بشد؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أقبل علی بهربذ، و أمره فاندفع فی الغناء، و اندفع هو فی الشرب و أکثر حتی ثمل. و أمر فحشوا فاه، و جعلوه ملک المطربین، و قدّموه علی أقرانه من أهل زمانه؛ ک پس از بیت ۳۷۰۳ افزوده است:

چنان شد که دستان‌زنان جهان      بیابند ازو راه را گمرهان

۱۵ـ ل ـ ک (نیز لی، ل[3]، پ، آ، ب): قصّهٔ؛ ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]): روز بر؛ متن = (و، لن[2]) ۱۶ـ ک: باشید با ۱۷ـ (ق[2]: روز؛ لی: بار؛ پ: کار)؛ ل، ک پس از این بیت افزوده‌اند:

ل: از ایوان خسرو کنون داستان      بگویم که پیش آمد از راستان
ک: که شاه جهانی و امّید ما      شب تیره را همچو خرشید ما
به محمودیان روز محمود گشت      رموس (← عروس؟) مرا بخت مسعود گشت
مکن جفت دل تا توانی تو رشک      که آن در دل مرگ باشد بزشک
تو چون خویشتن دیگران را مخواه      از اندوه بیشی مکن جان تباه
مگو راز دل خیره با هر کسی      که شایسته مردم نیابی بسی
ز رنجش فزونی نیابی، مپوی      چو گفتن نه سودست، خیره مگوی
همه بودنی خواست یزدان بود      همان به که بنده به فرمان بود
به داد و دهش کوششی به بود      چنین رای بر رای‌ها مه بود

## گفتار اندر ایوان مداین[1]

جهان بر[2] کِهان و مِهان[3] بگذرد  خردمندمردم چرا غم خورد!
بسی مهتر و کهتر[4] از من گذشت  نخواهم من از خواب بیدار گشت!
هر آنگه[5] که شد سال بر شست[6] و شش  نه نیکو بود مردم پیرکش[7]!
چو این نامورنامه آید به بن  ز من روی کشور شود[8] پُرسَخُن!
از آن پس نمیرم که من زنده‌ام  که تخم سَخُن من[9] پراگنده‌ام!
هر آنکس که دارد هُش و رای و دین  پس از[10] مرگ بر من کنند[11] آفرین!
کنون از مداین[12] سَخُن نو کنیم[13]  سَخُن‌هایِ[14] ایوانِ خسرو کنیم[13]:

چُنین گفت روشن‌دل[15] پارسی  که بگذاشت[16] با کام دل چار[17] سی،
که[18] خسرو فرستاد کس‌ها[19] به روم  به هند و به چین و به آبادبوم
برفتند کاریگران سه[20] هزار  ز هر کشوری آنک[21] بُد نامدار
وُ زیشان[22] هر آنکس که استاد[23] بود  ز خشت و ز گچ[24] بر دلش یاد بود،
چو[25] صد مرد بیرون شدند از میان[26]  از[27] ایران و اهواز[28] و از[29] رومیان[30]،

۱ـ ل: صفت ایوان مداین؛ س: گفتار اندر بنا نهادن خسرو ایوان مداین را؛ ق: گفتار در سخنهای ایوان خسرو پرویز؛ ک: صفت ایوان که خسرو بنیاد کرد؛ ل۲: وضع ایوا مدائن و کیفیت آن؛ متن = س۲ ۲ـ ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): که روز؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ۳ـ (پ: مهان و کهان) ۴ـ س ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳): کهتر و مهتر؛ پ پس از این بیت افزوده است:

همی تا دو دیده بهم برزنیم  نبینی که ما نیز دم برزنیم

۵ـ ل: همانا؛ (لن: هر آنکس؛ پ: نگه کن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ ک، س۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب): شصت ۷ـ س، ک، ل۲ (نیز لی، آ): کینه کش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ (لی: شود روی کشور ز من)؛ س، ب این بیت را ندارند؛ ک، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو هر جای گسترد گفتار من  بر مهتران (ک: نبد نامها) نیز بازار من

۹ـ ک: نکوئی؛ س، ب این بیت را ندارند ۱۰ـ ک: پس ۱۱ـ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ): کند؛ متن = ل، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲)؛ س، ق، ب این بیت را ندارند ۱۲ـ س (نیز ب): ما ز اوّل؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـ ل (نیز ق۲، لی، ل۳، آ): کنم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ ل (نیز ل۳): صفت‌های؛ س، ق، ک (نیز ب): سخن‌ها ز؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ)؛ در ق۲ پس از این بیت، بیت یکم ۳۷۰۴پ: از ایوان ... آمده است؛ بنداری بیت‌های ۳۷۰۵ـ۳۷۱۱ را ندارد ۱۵ـ س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ): دلی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ (ق۲، و، لن۲: بگذشت) ۱۷ـ س: سال؛ (آ، ب: بار)؛ ق: در کام پنج بار؛ (لی: سال از برش چار)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

چو او داشت این داستان را نگاه  که ایوان چگونه برآورد شاه

۱۸ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲): چو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ (لن۲: کیهان) ۲۰ـ ق: سی ۲۱ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): هر که؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری: قال صاحب الکتاب: و نفذ برویز إلی أقطار ممالکه، و حشر الصناع و البنائین حتی اجتمع علی بابه من بلاد الهند و الروم و فارس ثلاثة آلاف نفس ۲۲ـ ل (نیز ق۲): ازیشان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـ (و: او شاد) ۲۴ـ ک، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲): گل؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـ س (نیز لی، و، لن۲): دو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل: شد از رومیان؛ ق: شد اندر میان؛ ل۲: یکدیگر اندر میان؛ (لن: بگزید اندر میان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): ز؛ متن = ک (نیز ل۳) ۲۸ـ س (نیز لی): توران؛ (پ، و، لن۲: اهواز و ایران) ۲۹ـ ل، ق، س۲ (نیز لن، آ): وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ ل: هر میان؛ متن = س ـ ب





ازیشان[1] دلاور[2] گزیدند[3] سی  از آن سی[4]، دو رومی و یک[5] پارسی
بَرِ خسرو آمد جهاندیده‌مرد  برو کار و[6] زخم بنا[7] یاد کرد[8]
گرانمایه‌رومی[9] که بُد هندسی  به گفتار بگذشت از[10] پارسی
بدو گفت شاه: این ز من درپذیر  سَخُن هرچ[11] گویم، ز من[12] یاد گیر:
یکی جای خواهم که[13] فرزند من،  همان[14] تا دو صد سال پیوند من،
نشیند بدو در[15]، نگردد خراب  ز باران و از برف و از[16] آفتاب!
مهندس بپذرفت[17] ایوان ز[18] شاه  بدو گفت: من دارم این دستگاه!
فرو برد[19] بنیاد ده شاه‌رش[20]  همان شاه‌رش[20] پنج کرده برش[21]
ز سنگ و ز گچ بود[22] بنیادِ کار  ـچُنین باید[23] آنکو دهد دادِ کار[24]!ـ
چو دیوار ایوانش آمد به جای  بیامد به پیش جهان‌کدخدای،
که گر شاه بیند، یکی کاردان  گذشته برو[25] سال و بسیاردان،
فرستد تنی صد[26] بدین[27] کارگاه[28]  پسندیده با موبد[29] نیک‌خواه[30]!

۱ـ (لن، پ: وزیشان؛ و: برایشان) ۲ـ س۲ (نیز و): گل آور (؟) ۳ـ ل۲ (نیز لن): گزین کرد ۴ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): ازین سی؛ (ق۲: ازیشان؛ لی: از آن سه) ۵ـ ل، ق (نیز آ): دو؛ (ل۳: دگر)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، ب)؛ ل۲: ازین بیست رومی و ده؛ (و: ز هندی و از رومی و)؛ بنداری: فاختاروا منهم مائة، و من المائة ثلاثة: فارسیا و رومیین؛ س، لی، آ پس از بیت ۳۷۱۷ افزوده‌اند:

وزان پس گزیدند رومی یکی  که اندر جهان نی (لی: نه؛ آ: به گیتی نبودی) چنو اندکی

۶ـ ق، ک (نیز و، آ، ب): <و>؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، ب) ۷ـ ک: نیا (← بنا)؛ (ق۲: ز هر گونه گفتارها) ۸ـ س (نیز لی): جهاندیده و آزموده نبرد؛ در س، لی، ب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۹ـ (و: هندی)؛ س: گرانمایه‌ای را ۱۰ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ): بر؛ ک: بگذاشت بر؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، لن۲)؛ ب این بیت را و ق بیت‌های ۳۷۱۹ـ۳۷۲۳ را ندارند؛ بنداری: فحضروا عند برویز فأفاضوا فی حدیث البناء فظهر أحد الرومیین علی الفارسی ۱۱ـ س، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۱۲ـ س، ل۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): ترا؛ (ق۲، ب: همه؛ لی: به تو؛ پ: گفتم همه)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳)؛ در ب این بیت پس از ۳۷۲۳ آمده است؛ در س۲ بیت‌های ۳۷۲۰ـ۳۷۳۸ را پاک کرده و بجای آن تصویر کشیده‌اند ۱۳ـ ک: ز ۱۴ـ (آ، ب: همی) ۱۵ـ ک: بدانجا؛ س (نیز لی، آ، ب): بدو در نشیند؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۶ـ ل (نیز لن، آ): وز برف وز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فاستدناه الملک و قال: إنی أرید أن تبنی لی إیوانا یدوم حتی یجلس فیه ولدی و من یلیه من أعقابی الی مائتی سنة، لا یخرب و لا یتأثر بالثلج و المطر و غیرهما؛ ب پس از بیت ۳۷۲۲ افزوده است:

از آن گونه می‌باید اندازه کرد  که کس را نباید مران تازه کرد

۱۷ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲): پذرفت ۱۸ـ ل (نیز لی، پ، و، آ): ایوانِ؛ (ق۲: از ایوان)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، ب) ۱۹ـ (لن۲: برده) ۲۰ـ ل: ارش؛ ک: رش ـ <رش>؛ (لی: رش ـ وش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ (و: کرده بر پنج خوش)؛ بنداری: فتقبل بذلک و خرج و شرع فی الأمر، و أمر فحفروا الأرض مقدار خمسین ذراعا بذراع الید ۲۲ـ (ل۳: کرد) ۲۳ـ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): خواهد؛ (ل۳: باشد)؛ متن = ل، س ۲۴ـ ق (نیز لی، و، ب): کرد کار؛ ک: یادکار؛ (ق۲: بود شهریار)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ) ۲۵ـ (لی، ل۳: بدو) ۲۶ـ س (نیز لی): همیدون؛ (پ: تنی چند؛ و: ازیشان؛ ب: همی صد؛ ق۲: فرستاد باید)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ) ۲۷ـ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): بدان؛ (پ: بر؛ ب: برین)؛ متن = ل، س، ق (نیز لی) ۲۸ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): بارگاه؛ (پ: جایگاه)؛ متن = ک (نیز ل۳، لن۲، آ) ۲۹ـ س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): مردم؛ (پ: موبدی؛ آ: و مردم؛ و: پسندیدهٔ مردم)؛ متن = ل (نیز لن، لن۲) ۳۰ـ ک: و نامور کینه‌خواه؛ بنداری: و وضع أساس البناء، و أخذ یبنی بالحجارة و الجص إلی أن صعد البناء، و بلغ حدّه المعلوم، و لم یبق غیر ضرب طاقه علیه. فحضر عند الملک و سأله أن ینفذ معه جماعة من الموابذة حتی یمسحوه و یذرعوه

بدو داد از آن[1] گونه[2] مردم[3] که خواست … برفتند و دیدند[4] دیوار راست
بَریشم[5] بیاورد تا[6] انجمن … بتابند[7] باریک‌تایی[8] رسن
ز[9] بالای دیوارِ ایوانِ شاه … بپیمود تا[10] خاکِ دیوارِ گاه[11]
چو[12] بالای آن تابداده‌رسن … بپیمود در[13] پیش آن انجمن،
رسن سوی گنج شهنشاه برد … ابا مُهر[14]، گنجور او را سپرد
وُ زان پس بیامد به[15] ایوان شاه … که دیوار ایوان برآمد به ماه!
چو فرمان دهد خسرو[16] زودیاب[17] … نگیرم[18] بدین[19] کار کردن شتاب،
چهل روز، تا[20] کار بنشیندم[21] … ز کاریگران شاه[22] بگزیندم[23]
چو هنگامه‌ی[24] زخم ایوان بود[25]، … بلندی ایوان چو[26] کیوان بود[25]،
بدان[27] زخم[28] خشمت[29] نباید نمود! … مرا نیز رنجی نباید[30] فزود!
بدو گفت خسرو که چندین زمان … چرا خواهی از من تو ای بدگمان؟
نباید که داری تو زین[31] دست باز! … به آزرم[32] نوزت[33] نیامد[34] نیاز!
بفرمود تا سی هزارش درم … بدادند تا او نباشد دژم
بدانست کاریگر راست‌گوی[35] … که عیب آورد مرد دانا بر اوی[36]،

۱ـل: زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـک: آن مرد و ۳ـ(لن۲: مردی) ۴ـ(ق۲: کردند) ۵ـک: بریسم ۶ـق (نیز ق۲، لن۲): با؛ (ل۳، و: و با) ۷ـق (نیز ل۲، و، لن۲): بتابید؛ (ق۲: بیارید؛ آ: بیابند) ۸ـل: تا سی (؟)؛ ک: یک تا؛ (آ: تابی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (حرف سوم در لن، و، ب بی‌نقطه) ۹ـ(ق۲، ل۳: به) ۱۰ـ(لن۲، آ: با) ۱۱ـ(و: راه؛ پ: دیوان شاه)؛ ل، ق این بیت را ندارند؛ بنداری: فنفذ معه جماعة فأخذوا خیطا من الابریسم مفتولا، و وقفوا علی مقدار سمک البناء من أعلاه إلی أسفله ۱۲ـل: ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـک، ل۲ (نیز لن، ب): بر؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ در ب ۳۷۳۲ـ۳۷۳۴ پس از ۳۷۳۸ آمده‌اند ۱۴ـ(لن: مهر و)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم ختموا علی الخیط و سلموه الی خازن الملک ۱۵ـق: به بالای دیوار (← ۳۷۳۱آ)؛ بنداری: ثم حضر عند الملک و قال: قد فرغت من بناء أرکان الإیوان؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ابر شاه بر آفرین گسترید … چو تو شاه گفتا زمانه ندید

۱۶ـک: دهی خسرو؛ س (نیز لی): فرمان خسرو بود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـل (نیز ب): رودیاب؛ (و: کامیاب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ق۲، لی، پ، لن۲: بگیرم)؛ در ل، س، ک، ل۳ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، و، آ، ب) ۱۹ـل، ک (نیز و، لن۲): برین؛ (ق۲: بدان)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۲، پ، آ، ب) ۲۰ـک: با ۲۱ـس: بستیده‌ام (؟)؛ (ب: بشنیده‌ام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در ل، ک حرف یکم بی‌نقطه) ۲۲ـق (نیز پ): کاریگر آنگاه؛ ک: ز کاری که مر شاه؛ (آ: ز کاری کزان شاه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس: نیز نشنیده‌ام؛ (ب: نگزیده‌ام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـک: هنگام آن ۲۵ـ(و: شود) ۲۶ـ(ل۳، لن۲: به) ۲۷ـس، ق (نیز لی، ب): بدین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ(پ: کار؛ ب: زخمه) ۲۹ـل۲ (نیز آ): چشمت؛ در ل، ق۲، ل۳، لن۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = س، ق، ک (نیز لن، لی، پ، و، ب) ۳۰ـک: بباید؛ بنداری: و الصواب أن نصبر أربعین یوما حتی تتراصّ أجزاؤه، و یتهندم بناؤه ثم نعقد علیه الطاق حتی لا یتطرّق الیه خلل ۳۱ـل: ازین؛ متن = س ـ ب ۳۲ـس، س۲ (نیز ب): آرزم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـل: بودن؛ ک: نورت؛ (لن: توزت؛ لی: تورت؛ لن۲: پورت؛ ب: بورت)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و، آ؛ در س حرف یکم بی‌نقطه) ۳۴ـدر ل حرف یکم و در س حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه؛ (لن۲، ب: نیاید؛ ق۲: به زرّ و به سیمت نیامد) ۳۵ـق (نیز آ): گو؛ س: خوب‌گوی؛ (لی: خوب‌روی؛ ق۲: کاری گرانست اوی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـس، ک (نیز لی، آ، ب): بدوی؛ ق: بدو؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)





که گیرد بدان[1] زخم[2] ایوان شتاب؛ … اگر بشکند[3] کم[4] کند نان و[5] آب!
شب آمد، بشد[6] کارگر ناپدید … چُنان شد[7] کزان پس کس او را ندید
چو بشنید خسرو که فرعان[8] گریخت … به گوینده بر خشمِ داور[9] بریخت:
چُنین گفت کان را که[10] دانش[11] نبود … چرا پیش ما در[12] فزونی نمود؟!
بفرمود تا کاروان[13] بنگرند[14] … همه رومیان را به زندان برند!
دگر گفت: کاریگران آورید[15]! … گچ و خشت و سنگ[16] گران آورید[15]!
بجستند[17]، هر کس که دیوار[18] دید … ز بوم و بر شاه شد[19] ناپدید
به بیچارگی دست از آن[20] بازداشت … همی[21] گوش و دل[22] سوی اهواز[23] داشت،
کزان شهر کاریگر آید[24] کسی[25] … نماند چُنان[26] کار بی‌بر بسی
همی‌جست استاد آن تا[27] سه سال … ندیدند[28] کاریگری بی[29] هَمال
بسی یاد کردند از آن[30] کارجوی … به سال چهارم پدید آمد اوی
یکی مرد بیدار[31] با فرّهی … به خسرو رسانید ازو[32] آگهی
همانگاه رومی بیامد چو گَرد … بدو گفت شاه[33]: ای گهنکارمرد،

۱ـل (نیز و، لن۲): بران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: که گر گیرد از کار) ۳ـ(ق۲: بگسلد) ۴ـس۲: گر ۵ـ(ل۳: جاه و؛ ب: رود)؛ بنداری: فاستطال الملک المدّة ثم أمر له بثلاثین ألف درهم یبسط ذلک فی أمله، و لا یفتر نشاطه فی عمله ۶ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): شد آن؛ متن = ل ۷ـک: بد؛ بنداری: فلما جن اللیل تواری و هرب بحیث لم یعرف به أحد ۸ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب): فرغان؛ (ق۲: قرحان؛ ل۳: رومی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن۲، آ) ۹ـل: فرعان؛ س (نیز لی): دارو (← داور)؛ ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): رومی؛ (پ: فرغان؛ ق۲: فرمان)؛ متن = ق ۱۰ـل۲: آنرا که؛ (ق۲: کو راکه؛ و: کانها ز؛ لن۲: کاینها ز) ۱۱ـس (نیز لی): آگه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـس (نیز لی): بر؛ ک: در پی ما؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲): کار او؛ متن = س، ق (نیز لی، آ، ب) ۱۴ـ(ب: بگذرند)؛ بنداری: و لما علم الملک بذها به عظم علیه، و أمر بحبس جمیع صناع الروم ۱۵ـ(لن۲، آ: آورند) ۱۶ـس، ک (نیز لی، ب): سنگ و خشت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ل۲: بجستند و؛ (ل۳: بگفتند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـک: دیدار ۱۹ـ(ل۳: بر او بشد)؛ در ک لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۰ـ(لن۲: ازو) ۲۱ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): همه؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲۲ـق (نیز و، لن۲): گوش دل؛ ک: گوش را؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لن۲، آ، ب: آواز)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بیاورد از اهواز یک مرد پیر … که بود اندر آن کار او تیزویر
چو دیوار ایوان شه بنگرید … شد از ترس رنگ رخش ناپدید
بدو گفت شاها نه کار منست … که این کار دانندهٔ ریمنست
چو شد کار در دست ایشان خله … بکردند ازیشان کجا شد یله

۲۴ـق (نیز ق۲، آ): آرد؛ (لن۲: آمد؛ لی: کاری که داند)؛ متن ← ۲۵ـک: چو کاریگران هیچ نامد بسی؛ (ب: کاری که راند بسی)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و) ۲۶ـق ـ س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ، ب): بماند آن چنان؛ (لی: بماند چنان)؛ متن = ل، س (نیز لن، ل۳، و؛ در ل، س حرف یکم بی‌نقطه)؛ بنداری: و أمر جماعة من الصناع بإتمام البناء فعجزوا ۲۷ـس (نیز لی): آنرا؛ ک: او تا؛ (ل۳: تا اوستاد آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(ل۳: بدیدند) ۲۹ـل: با؛ (ق۲: را)؛ ل۲ (نیز ب): کاریگر بی؛ (لی: کاریگران بی؛ و، لن۲: کاریگران را)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ)؛ بنداری: و بقی علی ذلک الی تمام ثلاث سنین ۳۰ـل: زان؛ ک (نیز ل۳): کرد اندر آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فظهر الأستاذ الرومی فی السنة الرابعة ۳۱ـس۲: بیدار و ۳۲ـل: زو؛ متن = س ـ ب ۳۳ـ(لی: شه)؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): شاه گفت؛ متن = ل ـ ک (نیز ق۲، و، آ، ب)

بگو[۱] تا چه بود اندرین پوزشت[۲]؟ به گفتار پیش آید آمرزشت[۳]!
چُنین گفت رومی[۴] که گر[۵] شهریار فرستد مرا با یکی استوار،
بگویم بدان کاردان[۶] پوزشم به پوزش به جای[۷] آید آمرزشم[۸]!
فرستاد و[۹] رفتند از[۱۰] ایوان شاه گرانمایه‌استاد با نیک‌خواه
همی‌برد دانای رومی رسن همین[۱۱] مرد را نیز با خویشتن
بپیمود بالای کار و[۱۲] به رش[۱۳] کم آورد کار[۱۴] از رسن هشت[۱۵] ارش[۱۶]
رسن بازبردند نزدیک شاه بگفت آنک[۱۷] با او بیامد به راه[۱۸]
چُنین گفت رومی که گر[۱۹] زخمِ کار برآوردمی[۲۰] بر سر، ای[۲۱] شهریار،
نه دیوار ماندی، نه طاق و نه کار نه من ماندمی[۲۲] بر درِ[۲۳] شهریار[۲۴]
بدانست خسرو که او[۲۵] راست گفت ـکسی راستی را نیارد[۲۶] نهفت!ـ
رها کرد هر کِه‌ش[۲۷] به زندان بُدند بداندیش اگر[۲۸] بی‌گزندان بُدند
مرو را یکی[۲۹] بدره دینار داد به زندانیان چیزِ بسیار داد
بران[۳۰] کار شد روزگاری[۳۱] دراز به کردار، آن شاه را بُد[۳۲] نیاز!
چو شد هفت سال[۳۳]، آمد ایوان به جای[۳۴] پسندیده‌ی خسروِ[۳۵] پاک‌رای[۳۶]

۱ـ ق، س۲ (نیز ق۲): نگر ۲ـ س (نیز لی، آ): کار زشت؛ (ب: بوم و رست؛ ق۲: داری همی پوزشت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ (آ: آر کردار زشت؛ ب: آمد امر رست؟)؛ ل (نیز پ): چه گفتی که (پ: ز) پیش آمد آموزشت؛ س (نیز لی): که دوری ز نیکی و دور از بهشت؛ (و: که کرد اندرین کار آموزشت)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲؛ ق، ک، ق۲: آمد؛ لن۲: بد آمد)؛ بنداری: فأخبر الملک بذلک و أحضر عنده، و سأله عن عذره فیما فعل ۴ـ ل: <رومی> (!) ۵ـ ل۲: اگر؛ (ل۳: که ای) ۶ـ س (نیز لی): کار من؛ (ق۲: کارها؛ پ: کارگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ ل: جا ۸ـ ل: افروزشم (؟)؛ س (نیز و، لن۲): آموزشم؛ (پ: آرم آموزشم؛ آ: اندر آمرزشم؛ ق۲: کجا باید آموزشم)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب)؛ بنداری: فقال: إن نفذ الملک معی بعض ثقاته حتی ینهی الیه ما یشاهده عذرنی و غفر لی ذنبی ۹ـ ک: فرستاده ۱۰ـ ل، ق (نیز لی، آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فنفذ الملک معه بعض أمنائه ۱۱ـ ل ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): همان؛ متن = س۲ (نیز لن، ل۳، و) ۱۲ـ س۲ (نیز و، لن۲): از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ همهٔ دستنویسها: برش (= به رش؟ بر + ش؟) ۱۴ـ ل: کم آمد ز کار؛ س (نیز لی): بیاورد کاس؛ (ب: که آورد کاست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، و): هفت؛ متن = ده دستنویس دیگر (نیز بنداری) ۱۶ـ ل ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): رش؛ متن = (لن)؛ بنداری: و أخذ الخیط الذی قدّر به البناء، و عاود تقدیره فنقص ثمانیة أذرع بذراعهم ۱۷ـ ک (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): آنکه ۱۸ـ ک: گرانمایه استاد با نیک‌خواه (= ۳۷۵۹ب)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۱۹ـ ل (نیز ل۳): از؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ س، ق، ک (نیز لی، ب): بیفزودمی؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): برافزودمی؛ (آ: نیفزودمی)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۲۱ـ (ق۲: ار؛ لن۲: <ای>) ۲۲ـ س (نیز آ، ب): ماندی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ س، ق، ک (نیز ب): در ای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن): نامدار؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: فرجع الی حضرة الملک و قد أعلم بذلک فقال: أیها الملک! لو عقد الطاق علیه قبل الیوم لم یثبت إلا قلیلا، و لم یُجد عملی فتیلا ۲۵ـ س، ق (نیز لی، آ، ب): وی؛ ک: آن ۲۶ـ س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): نباید؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ)؛ بنداری: فصدق الملک قوله، و استصوب حزمه ۲۷ـ ل: کو؛ (ل۳، و: کس)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل، ق، ل۲ (نیز و): گر؛ س (نیز لی، ب): وگر؛ ک: بر؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ بنداری بیت‌های ۳۷۶۶ و ۳۷۶۷ را ندارد ۲۹ـ ل۲: دو صد؛ (لن: بده) ۳۰ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ، ب): بدان؛ (پ: در آن)؛ متن = ل (نیز ق۲، لن۲) ۳۱ـ ل (نیز و، لن۲): روزگار؛ س، ق (نیز لی، آ، ب): روزگارش؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ) ۳۲ـ ک: بکردند آن شاه رابی ۳۳ـ (و: چو در سال هفت) ۳۴ـ ق: جا ۳۵ـ (ق۲، پ: مردم) ۳۶ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): رهنمای؛ ق: رهنما؛ (ق۲، لی، و: نیک‌رای)؛ متن = ل (نیز پ)؛ بنداری: و اشتغل الرومی بإتمام العمل، و بقی یعمل فیه الی تمام سبع سنین





مرو را بسی آب داد و زمین درم داد و دینار و[۱] کرد آفرین
همی‌کرد هر کس[۲] به ایوان[۳] نگاه به نوروز[۴] رفتی بدان[۵] جایگاه[۶]
کس اندر جهان زخم[۷] چونان[۸] ندید نه از ناموركاردانان[۹] شنید
یکی حلقه[۱۰] زرّین بُدی[۱۱] ریخته از آن کافِ چرخ[۱۲] اندرآویخته[۱۳]،
فروهشته زو[۱۴] سرخ‌زنجیرِ زر به هر[۱۵] مُهره‌یی درنشانده گهر،
چو رفتی شهنشاه بر تخت عاج بیاویختندی[۱۶] ز[۱۷] زنجیر تاج[۱۸]
به نوروز چون برنشستی به تخت بنزدیک او[۱۹] موبد[۲۰] نیک‌بخت،
فروتر[۲۱] ز موبد[۲۲]، مِهان را[۲۳] بُدی بزرگان و روزی‌دهان[۲۴] را بُدی
به زیر مِهان[۲۵] جای بازاریان[۲۶] بیاراستندی همه کاریان[۲۷]
فرومایه‌تر جای[۲۸] درویش بود کجا خوردش از کوشش خویش بود
فروتر بریده بسی[۲۹] دست و پای بسی گَشته افگنده[۳۰] بر در سرای[۳۱]
از[۳۲] ایوان از آن پس خروش آمدی[۳۳] کز آوازها دل[۳۴] به جوش آمدی[۳۵]،
که ای زیردستانِ شاهِ جهان مباشید تیره‌دل و بدنهان[۳۶]

۱ـ ل۲ (نیز آ، ب): <و>؛ بنداری: و لما فرغ منه أنعم علیه بأموال و أراض و أمواه ۲ـ س (نیز لی): هر آنکس که کردی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـ ق: بدان در؛ (و: در ایوان) ۴ـ س (نیز لی، ب): همه روز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـ ل: رفتن بران (!)؛ (و: <رفتی> بدان!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): جای شاه؛ متن = ل ـ ک (نیز لی، پ، آ، ب)؛ بنداری: قال: و کان من عادة الملک أن یجلس فی هذا الایوان یوم النیروز ۷ـ (ق۲: کاخ) ۸ـ ل، ق: چونین؛ س (نیز لی، ب): چندان؛ ل۲: چنان (!)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۹ـ ل، ق: کاردانان پیشین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری این بیت را ندارد ۱۰ـ ل: جام؛ متن = س ـ ب، بنداری ۱۱ـ (ق۲: از زر همه؛ ل۳: حلقه‌ای بد ز زر؛ لن۲: حلقهٔ زر بدی) ۱۲ـ ل: چرخ ماه؛ س، ق (نیز لی، ب): کار چرخ؛ ک: کارگر؛ س۲ (نیز لن، پ، و): چرخ کار؛ (ل۳: چرخ طاق؛ لن۲: خوب کار؛ آ: بدان زخم کار)؛ متن = ل۲ ۱۳ـ (ق۲: جای خرّم درآویخته) ۱۴ـ (لن۲: زان؛ و: فروهشت ازو) ۱۵ـ (لن۲: یکی)؛ بنداری: و کان فی طاقه حلقة کبیرة من الذهب فیها سلسلة متدلیة من الذهب الأحمر مرصعة باللؤلؤ و الجوهر ۱۶ـ س، ق (نیز لی، ب): برآویختی او؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): به؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، پ، ب) ۱۸ـ (و: ساج)؛ بنداری: فاذا جلس الملک فی الأیوان علق تاجه من هذه السلسلة فیجلس تحت التاج علی تخت العاج ۱۹ـ (ق۲، ب: آن) ۲۰ـ ک: موبدی ۲۱ـ (آ: فزونتر) ۲۲ـ ق: فرونتر ز ایوان ۲۳ـ (ل۳: ردان را)؛ ک: فزونتر از آن نیک‌مهتر ۲۴ـ ک: موبد دهان (!)؛ بنداری: و کان الی جانب هذا الایوان مجلس أصحاب الدواوین و الوزراء و الکتاب ۲۵ـ س۲ (نیز و): به زیرش همان ۲۶ـ ل: روزی دهان؛ س (نیز لی، ب): بازارگان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ ل: در نهان؛ س (نیز لی، ب): رایگان؛ ل۲ (نیز لن): کار آن؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ)؛ بنداری: و دونهم الأسواق المشتملة علی النفائس و الأعلاق ۲۸ـ س (نیز لی، ب): فروتر از او (ب: آن) جای؛ ک: فرومایه جائی که؛ متن = یازده دستنوی دیگر؛ بنداری: و دونها موضع فقراء الناس و أوساطهم ۲۹ـ س (نیز لی): بدی؛ ک: یکی؛ (ل۳: همه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ (و: افکند) ۳۱ـ ل، س (نیز لی، ب): در زیر پای (ل: جا؛ لی: جای)؛ (ق۲: پیش سرای)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و تحت الکل موضع إقامة الحدود و إجراء السیاسات ۳۲ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب): ز؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ) ۳۳ـ (ل۳: برآمد از آن پس خروش) ۳۴ـ س (نیز ق۲، لی، ب): آواز او دل؛ ق (نیز ل۳، آ): آواز دلها؛ ل۲: کز و اژدها دل؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، و) ۳۵ـ (ل۳: برآمد به جوش؛ لن۲: کجا آن مهان را به گوش آمدی) ۳۶ـ ل، ک (نیز ب): بدگمان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

هر آنکس[۱] که او[۲] سوی بالا نگاه[۳]    کند، گردد اندیشه‌ی او[۴] تباه!
ز[۵] تختِ کیان[۶] دورتر بنگرید[۷]!    هر آنکس که کهتر[۸] بود[۹] بشمرید[۱۰]!
وُ زان[۱۱] پس تن[۱۲] گشتگان را به[۱۳] راه    ـکزان بگذری‌ـ کرد باید نگاه!

وُ زان پس گنهکار و گر[۱۴] بی‌گناه    نماندی[۱۵] کسی نیز در بندِ شاه
به زندانیان[۱۶] جامه دادی بنیز[۱۷]    سراپای و[۱۸] دینار[۱۹] هر گونه چیز
هر آنکس که درویش بودی به شهر    که او را نبودی ز[۲۰] نوروز بهر،
به درگاه ایوانش بنشاندی[۲۱]    درم پنج‌گنجی[۲۲] برافشاندی[۲۱]
پر از بیم[۲۳] بودی گنهکار ازوی[۲۴]!    شده[۲۵] مردمِ خفته بیدار ازوی[۲۴]!
منادی‌گری دیگر اندر[۲۶] سرای[۲۷]    برفتی ـگه بازگشتن به[۲۸] جای‌ـ،
که ای نامور پرهنر[۲۹] سرکشان[۳۰]    ز بیشی چه جویید[۳۱] چندین[۳۲] نشان[۳۳]؟!
به کار اندر اندیشه باید نخست    بدان تا شود[۳۴] ایمن و تندرست!
سگالید[۳۵] هر کار و[۳۶] زان[۳۷] پس کنید[۳۸]!    دلِ مردمِ کم‌سَخُن[۳۹] مشکنید[۴۰]!
بینداخت[۴۱] باید، پس آنگه برید[۴۲]!    سَخُن‌های داننده باید شنید[۴۳]!

۱ـ(آ: که هر کس) ۲ـ(ل[۳]: از) ۳ـ(ق[۲]: بالای گاه) ۴ـ(ق[۲]: اندیشه او را)؛ در لن[۲] این بیت پس از ۳۷۸۶ آمده است؛ ق بیت‌های ۳۷۸۳ـ۳۸۸۷ را ندارد ۵ـ(ق[۲]: به) ۶ـل: کیانرا(!) ۷ـ(ق[۲]، و: منگرید؛ لن[۲]: ننگرید)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ل، لن، آ حرف یکم بی‌نقطه) ۸ـک: دانا؛ (ق[۲]: مهتر) ۹ـل[۲]: بد او ۱۰ـ(لن[۲]: مشمرید)؛ در ل، س، و حرف یکم بی‌نقطه؛ ک پس از این بیت افزوده است:

هم اندازهٔ کارها بنگرید    چو انداخته شد بپی بسپرید

۱۱ـ(و: وزین) ۱۲ـ(ب: بستن) ۱۳ـک: تن راه دوران ز (؟)؛ لن[۲] این بیت را ندارد ۱۴ـک: <و> از؛ ل[۲] (نیز لن، لن[۲]): <و> گر؛ (ل[۳]، آ: <و> یا؛ و، ب: اگر؛ ق[۲]: همان گر کنهگار اگر)؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز لی، پ) ۱۵ـل: بماند؛ س، ک، ل[۲] (نیز لی، پ، و، ب): متن = س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ) ۱۶ـ(ق[۲]، لن[۲]: ارزانیان) ۱۷ـل (نیز و، آ): جامه‌ها (و: جامه‌ای) داد نیز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل: ز دیبا و؛ س، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، ب): سراپای؛ ک: سروپای؛ (آ: سزاوار)؛ متن = س[۲] (نیز لی، و، لن[۲]) ۱۹ـ(ق[۲]: زر و سیم و یاقوت) ۲۰ـک: به ۲۱ـل: ـند؛ متن = س ـ ب ۲۲ـل ـ س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): درمهای گنجی (؟)؛ (ق[۲]: درمها به هر یک)؛ متن = (ل[۳]؟) ۲۳ـک: برآریم (← پر از بیم) ۲۴ـس، ق، س[۲] (نیز آ): از او؛ ک: اوی ـ وی؛ (پ: اوی) ۲۵ـل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، آ): شدی؛ متن = ل ـ ک (نیز لی، پ، ب)؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۷۸۱ـ۳۷۹۰): و منادی الملک ینادی فی الجمیع یعذر و ینذر، و یردع و یزجر. و کان الملک فی هذا الیوم یتفقد الفقراء و المحتاجین فیفرق فیهم أموالاً کثیرة ۲۶ـس (نیز لی): را به پرده؛ ل[۲] (نیز لن): کردی اندر؛ (و: بود اندر)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]، آ، ب) ۲۷ـ(ل[۳]: پیش ایوان به پای) ۲۸ـس ـ س[۲] (نیز لن، آ، ب): ز؛ متن = ل (نیز ق[۲] ـ لن[۲]) ۲۹ـس (نیز لی، ب): پرهنر نامور؛ (آ: نامور پرگهر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـق: کهتران ۳۱ـ(ق[۲]: جویی تو؛ لن[۲]: جویی؛ آ: جویند) ۳۲ـ(لی: جایی) ۳۳ـق: کران ۳۴ـک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، لن[۲]): شوی؛ ل[۲] (نیز لن): شوند؛ (ق[۲]: شوید)؛ متن = ل، س، ق (نیز آ، ب)؛ پ این بیت را ندارد ۳۵ـس، ک (نیز ق[۲]): سگالیده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـس (نیز ق[۲]): <و>؛ (ب: پس کار و؛ و: سگالیدن کاردان) ۳۷ـ(ق[۲]: از آن) ۳۸ـل[۲]: کنند ۳۹ـ(ل[۲]: کم‌خرد) ۴۰ـل[۲]: می‌کشند؛ ق (نیز آ): بدکنش بشکنید؛ ل، پ این بیت را ندارند ۴۱ـل، ق (نیز آ): برانداخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۲ـ(ب: درود) ۴۳ـس: گرید؛ (لی: گزید؛ ب: شنود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد





ببینید تا از شما زیر کیست    که بر جان[۱] بدبخت باید گریست!
هر آنکس که او راه[۲] دارد نگاه    بخسپید بر گاه[۳] ایمن ز شاه!
دگر هرک[۴] یازد[۵] به چیز[۶] کسان    بود[۷] خشم[۸] ما سوی آنکس رسان[۹]!

## گفتار اندر بزرگی خسروپرویز[۱۰]

کنون از بزرگی خسرو سَخُن    بگویم، کنم[۱۱] تازه روز[۱۲] کَهُن،
برآنسان[۱۳] بزرگی کس اندر[۱۴] جهان    ندارد[۱۵] به یاد از کِهان و مِهان!
هر آنکس که او دفتر شاه خواند    ز گیتیش دامن[۱۶] بباید فشاند[۱۷]!
سَزد گر بگویم یکی داستان    که باشد خردمند همداستان:
مبادا که گستاخ باشی[۱۸] به دهر    که از پای‌زهرش فزونست زهر[۱۹]!
مسای[۲۰] ایچ با آز و با کینه[۲۱] دست!    ز منزل[۲۲] مکن جایگاه نشست!
سرای سپنجست پُر آی و رَوْ[۲۳]    تو[۲۴] گردی کهن، دیگر آرند[۲۵] نَوْ[۲۶]!
یکی اندر[۲۷] آید، دگر[۲۸] بگذرد    زمانی به منزل چمد، گر[۲۹] چرد[۳۰]،

۱ـس: بای (بی‌نقطه)؛ (لی: بای؛ ب: جای)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، و این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

وگرنه پشیمانی آید ز کار    سگالش کند راه دشخوار خوار

۲ـس (نیز لی، ب): رای؛ ک: نام؛ (لن[۲]: راز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـل: بخسبد برین گاه (؟)؛ ک: بخسبد ابر گاه و؛ ل[۲]: بخسبد برِ گاه؛ س[۲] (نیز لن، لی، پ): بخسپید بر گاه؛ (ق[۲]: بخسبد به درگاه (؟)؛ ل[۳]، لن[۲]، ب: نخسپید بر گاه؛ و: بخسپید به گاه اندر)؛ متن = س، ق (نیز آ) ۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ و، آ، ب): که؛ متن = ل ۵ـس[۲]: تازد؛ (لی: یارد)؛ در ل، ق[۲] بی‌نقطه؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـک: خون ۷ـق: نگر؛ (آ: وگر) ۸ـدر ل، س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـک: روان؛ (ل[۳]: او را سوی جان رسان)؛ لن[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری ۳۷۹۱ـ۳۷۹۸ را ندارد و بجای آن از خود حدیث شکاف برداشتن طاق مداین را افزوده است؛ پس از بیت ۳۷۹۸ ک شش بیت و ل[۳] دو بیت افزوده‌اند ۱۰ـق: گفتار در بزرگی خسرو که چگونه بود؛ ل[۲]، س[۲]: صفت (س[۲]: در) بزرگی خسروپرویز؛ بنداری: ذکر الخبر عن عظم سلطان برویز، و انتظام أسبابه، و ما تعقب ذلک من زوال ملکه؛ ل، ک سرنویس ندارند؛ متن = س ۱۱ـ(ل[۳]: کنون) ۱۲ـل: روی؛ (پ: دور)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۳ـس (نیز لی): بدینسان؛ ق (نیز ل[۳]، ب): بدانسان؛ ک: که زانسان؛ س[۲]: برینسان؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ) ۱۴ـل: که اندر؛ س (نیز لی): کسی در؛ ق (نیز ل[۳]): که کس در؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ، ب) ۱۵ـک: نیارد؛ و این بیت را ندارد ۱۶ـل: ز کشتن دل من (← ز گیتیش دامن)؛ متن = س ـ ب ۱۷ـک: نشاند ۱۸ـ(ق[۲]: گردی) ۱۹ـک: فزون نیست ز هر ۲۰ـل، ق: مسا؛ س (نیز لی، ل[۳]): مساو؛ (ق[۲]: میاز)؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، و ـ ب) ۲۱ـس (نیز لی): با او به کینه دو؛ ک (نیز ل[۳]، ب): با او ابر (ل[۳]: زبا؛ ب: ابا) کینه؛ (لن[۲]: با کینه و آز)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، آ) ۲۲ـس، ق (نیز لی): به منزل؛ (ب: به بددل)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۷۹۹ـ۳۸۰۴): قال صاحب الکتاب: ینبغی لمن یطالع أحوال برویز و یقرأ أخباره أن ینفض ذیله من الدنیا الغَرّارة الغدّارة فلا یسترسل الیها، فإن سمها یغلب تریاقها، و آمال بنیها تنتج إخفاقها، و لا یمدّ الیها ید الحرص و الأمل. و قبیح بالعاقل أن ینوی الاقامة فی المراحل ۲۳ـل: با راه و رو؛ س، س[۲] (نیز لن، و، ب): برآی و رو؛ ک (نیز ل[۳]): با رای و رو؛ ل[۲] (نیز لی): بر رای و رو؛ ق (نیز آ): سپنجی بیارای و رو؛ (ق[۲]: سپنجی چو آیی برو)؛ متن = (پ، لن[۲]؛ ← س) ۲۴ـس[۲]: چو ۲۵ـک: آیند ۲۶ـدر ل[۳]: رَوْ ـ نَوْ؛ بنداری: ألا إنها دار بنیت علی المجیء و الذهاب ۲۷ـل: دیگر؛ متن = س ـ ب ۲۸ـ(لن[۲]: یکی) ۲۹ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): یا؛ متن = ل ۳۰ـ(ل[۳]، و: با خرد)؛ ل[۲]: بمنزل بمنزل جهد (!)؛ بنداری: فواحد یدخل من ذا الباب و آخر خارج من ذلک الباب. و لو أمکن صرف الزمان

چو برخیزد آواز طبلِ رحیل ‌‌ ‌ به خاک اندرآید[۱] سر شیر[۲] و پیل!
ز پرویز چون داستانی[۳] شگفت ‌ ‌ ز من بشنوی یاد باید گرفت،
که[۴] چندان[۵] سَزاواری[۶] و دستگاه ‌ ‌ بزرگی و اورنگ[۷] و فرّ و سپاه[۸]،
کزان[۹] بیشتر نشنوی[۱۰] در جهان ‌ ‌ اگر چند پرسی[۱۱] ز دانامِهان[۱۲]!
ز توران و از هند و از[۱۳] چین و روم[۱۴] ‌ ‌ ز هر کشوری کان بُد[۱۵] آبادبوم[۱۶]،
همی[۱۷] باژ بردند نزدیک شاه ‌ ‌ به رخشنده‌روز و شبان سیاه،
غلام و پرستنده از هر دری ‌ ‌ ز درّ و ز یاقوت و هر گوهری[۱۸]،
ز دینار[۱۹] گنجش کرانه نبود[۲۰] ‌ ‌ چنو خسرو[۲۱] اندر زمانه نبود!
ز شاهین و از باز[۲۲] و پرّان‌عقاب ‌ ‌ ز شیر و پلنگ و نهنگ[۲۳] اندر آب،
همه برگزیدند پیمان[۲۴] اوی[۲۵] ‌ ‌ چو خورشید[۲۶] روشن بُدی[۲۷] جان اوی[۲۵]!
نخستین که بنهاد گنجِ عروس ‌ ‌ ز چین و ز بَرطاس[۲۸] و از[۲۹] روم و روس[۳۰]
دگر[۳۱] گنج پر درّ[۳۲] خوشاب بود ‌ ‌ که بالاش یک تیرپرتاب بود،

۱ـ (لن۲: آرد) ۲ـ ل (نیز پ): مور؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: بر مرگ چه پیر زار نزار ‌ ‌ چه رستم چه سام و چه اسفندیار
کسی را که با موج او تاب نیست ‌ ‌ که دریاش ژرفست و پایاب نیست
اگر مرد ماند سه باره چهل ‌ ‌ به فرجام هم تن بپوشد به گل
اگر شهریاری و گر بنده‌ای ‌ ‌ اگر شوربخت ار چه فرخنده‌ای
بباید شدن زین سپنجی‌سرای ‌ ‌ اگر بخردی سوی رادی گرای
پ: جهان یک بیک را همی‌بشکرد ‌ ‌ ننازد برو مرد سنگ و خرد

۳ـ ک: داستان ۴ـ ق: چو ۵ـ ک: چندین؛ (پ: چونان) ۶ـ ک (نیز ق۲، ل۳، و): سرافرازی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ س، ق، ل۲ (نیز لن۲، ب): اورند؛ س۲ (نیز لن، و، آ): اروند؛ متن = ل، ک (نیز ق۲ـ پ) ۸ـ (ق۲: کلاه؛ آ: دشت و سپاه)؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۹ـ (ق۲: از آن؛ لن۲: کزین؛ ب: کزو) ۱۰ـ س: نشنود؛ ل۲: بشنوی؛ (لی: بشنود) ۱۱ـ ل۲ (نیز لن): باشی ۱۲ـ ک: نهان؛ (ل۳: نشان)؛ بنداری: و دفع طارق الحدثان بالملک و السلطان، و التمکین و الإمکان، و الأنصار و الأعوان لکان خلیقا بذلک برویز الذی عم أمره طلاع الأرض؛ ل، س سرنویس دارند، ل: اندر گنجهای خسروپرویز؛ س: آغاز داستان ۱۳ـ (لن۲: وز)؛ ل، س۲ (نیز لن): وز هند وز؛ متن ← ۱۴ـ ک: و چین و ز روم؛ ق: وز هند و ز روم و چین؛ (ق۲: و چین و ز هند و ز روم؛ ل۲: و از روم و از هند و چین؛ پ: و از چین و از هند و روم؛ آ: زمین و ز هند و ز روم)؛ س (نیز لی، ب): ز تور و ز هند و ز چین و ز روم؛ ل۲: ز تور و ز چین و ز هند و ز روم؛ متن = (و) ۱۵ـ ک: اندر؛ (آ: تاز؛ ب: زان بد) ۱۶ـ (ل۳: کشور آباد اندر زمین)؛ ق: ز شهری که آباد بد همچنین ۱۷ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی ـ و، ب): همه؛ (لن۲: همان)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، آ)؛ بنداری: و أطاعته ملوک الشرق و الغرب، و کان یحمل الیه خراج الهند و الروم و الترک و الصین ۱۸ـ (ق۲: یاقوت هر کشوری؛ آ: هر گونه زری!) ۱۹ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، و): دینار و؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب) ۲۰ـ (آ: گرانمایه بود!) ۲۱ـ (ق۲: چو خسرو که) ۲۲ـ ل، ق، س۲ (نیز لن): وز باز؛ (لن۲: و بازان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـ (ب: نهنگ و پلنگ!) ۲۴ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): فرمان؛ متن = ل (نیز پ) ۲۵ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لی، آ): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب) ۲۶ـ ک: خرشید ۲۷ـ س، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): شدی؛ ک: شود؛ متن = ل، ق؛ بنداری (۳۸۱۳ـ۳۸۱۶): فلم تکن تدخل تحت یدی الإحصاء کنوزه، و یستعصی علی العادّین مدّخره و مخزونه ۲۸ـ ل۲ (نیز لن): بلغار؛ (ل۳: سقلاب) ۲۹ـ ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ): وز؛ (ق۲: <و> از)؛ متن = س، ل۲ (نیز پ، ب) ۳۰ـ (ق۲: سوس)؛ بنداری: و کان أوّل کنز کنزه کنز العروس الذی ملأه من خراج الهند و الروم و الروس ۳۱ـ ک، ل۲ (نیز لن، آ): در (!) ۳۲ـ س۲: زرّ؛ (پ: کز درّ)؛ در پ ۳۸۱۸ و ۳۸۱۹ پس از ۳۸۲۳ آمده‌اند





که خضرا[۱] نهادند نامش ردان ‌ ‌ همان تازیان[۲] نامور[۳] بخردان
دگر گنج بادآورش خواندند ‌ ‌ شمارش گرفتند[۴] و درماندند
دگر آنک[۵] نامش همی‌بشنوی[۶] ‌ ‌ تو گویی[۷] همه[۸] دیبه[۹] خسروی[۱۰]
دگر نامورگنج افراسیاب ‌ ‌ که کس را نبودی[۱۱] به خشکی و[۱۲] آب
دگر گنج که‌ش خواندی[۱۳] سوخته ‌ ‌ کزان گنج بُد کشور[۱۴] افروخته
دگر آنک[۱۵] بُد شادْوَرْدِ[۱۶] بزرگ ‌ ‌ بگویند[۱۷] رامشگران[۱۸] سُتُرگ،
بسی[۱۹] سرخ‌گوهر برو[۲۰] بافته[۲۱] ‌ ‌ به زر[۲۲] اندرون رشته‌ها[۲۳] تافته[۲۴]
ز رامشگران سرگس[۲۵] و باربد ‌ ‌ که هرگز نگشتیش بازار[۲۶] بد!
به مُشکوی زرّین[۲۷] ده‌ودوهزار ‌ ‌ کنیزک بکردار خرّم‌بهار[۲۸]!
دگر پیل بُد دو[۲۹] هزارودویست ‌ ‌ که گفتی[۳۰] از آن[۳۱] بر زمین جای نیست!
فَغستان چینی[۳۲] و پیلِ سیاه[۳۳] ‌ ‌ که در[۳۴] زین[۳۵] زرّین بُدی سال و ماه

۱ـ (ل۳: خضرش) ۲ـ ل (نیز ل۳، پ): کاردان؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، و ـ ب) ۳ـ (ق۲: کاردانان و هم)؛ ک: هم از نامور تازیان؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان له کنز آخر یسمی الخضراء طوله مقدار غلوة سهم، و کان مملوءا من اللآلئ ۴ـ ل (نیز پ): بکردند (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کنز آخر یسمی باذآورد (و سپس وجه تسمیه آنرا افزوده است) ۵ـ (لی، پ، لن۲: آنکه) ۶ـ س: نشنوی؛ در ل، ک، ل۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ (ل۳: دگر گنج بد دیبهٔ خسروی) ۷ـ (ق۲: دانی) ۸ـ ق (نیز پ): همی؛ ک، س۲ (نیز لن، و): همان؛ (لن۲: جهان)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲) ۹ـ ل، ق (نیز ق۲، و، لن۲): دیبهٔ؛ س (نیز لی، ب): مگر زینت ۱۰ـ (ل۳: که نامش ز دانندگان بشنوی)؛ آ، بنداری این بیت را ندارند؛ در و: ۳۸۲۳، ۳۸۲۱، ۳۸۲۲ ۱۱ـ س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): نبد آن؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و): نبود آن؛ متن = ل (نیز لن۲) ۱۲ـ س، ق، ک (نیز لی، ل۳، لن۲، ب): به خشک و به؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان له کنز آخر یسمی کنز أفراسیاب ۱۳ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، آ): خواندند؛ ل۲: خوانده بد؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲، ب) ۱۴ـ (ق۲: گیتی)؛ بنداری: و کنز آخر یسمی المحرّق؛ در س ـ س۲، لی، ب پس از ۳۸۲۳ بیت ۳۸۲۶ آمده است؛ پیاپی بیت‌های متن = ل، ق۲، ل۳، لن۲، آ، بنداری ۱۵ـ (پ، لن۲، آ: آنکه) ۱۶ـ س: شاه‌زاد و؛ (لی، ب: شاه و راد و؛ ل۳: شاد فرش؛ آ: شاد و راد)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۷ـ ل (نیز ق۲، پ): که گویند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ (ل۳: خنیاگران)؛ لن این بیت را ندارد؛ در ق این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و کنز آخر یسمی الشاذورد الکبیر ۱۹ـ ل: بزر؛ ک: بری (؟)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ ل۲: بران؛ (لی، ل۳: بدو)؛ س (نیز لی): درّ و گوهر برو؛ (ق۲: گوهر و زرّ بد) ۲۱ـ در ل، س، و حرف یکم بی‌نقطه ۲۲ـ س: بمرز (؟) ۲۳ـ ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): ریشها؛ (لی: ریسها؛ و: شوشها)؛ ل۲: و به گوهر سرش؛ متن = ل، س (نیز ق۲، ب): رشتها ۲۴ـ (لی: بافته)؛ در ل، ل۲، س۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ ق، لن این بیت را ندارند ۲۵ـ ل ـ ب: سرکش؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۶ـ ل: نگشتی به آواز؛ ق: نگشتی به آزار؛ (ل۳: نبودیش بازار؛ و: نرفتی به بازار؛ لن۲: نگشتند بازار)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و للمغنین صوت معروف باسمه؛ در ل۳، واین بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۷ـ ک، س۲ (نیز لن): زرّش ۲۸ـ س۲: چو صد بارگی کان نبد در شمار (= ۳۸۳۰ب)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان له اثنا عشر ألف جاریة ۲۹ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲): پیل جنگی؛ متن = ل (نیز پ) ۳۰ـ س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳): که گفتند؛ (و، لن۲: تو گفتی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۳۱ـ (و، لن۲: کزان)؛ بنداری: و مائتا فیل؛ آ این بیت را و ب ۳۸۲۸ـ۳۸۳۰ را ندارند؛ در ل۲ ۳۸۳۰ و ۳۸۲۸ پس از ۳۸۳۲ آمده‌اند ۳۲ـ (آ: جنگی) ۳۳ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ): پیل و سپاه؛ متن = ک، ل۲ (نیز ل۳) ۳۴ـ ل (نیز لن، پ، آ): بر؛ س (نیز ق۲، لی، ل۳): با؛ متن = ق ـ س۲ (نیز و، لن۲) ۳۵ـ (لن۲: زیر؛ آ: پیل)؛ بنداری این بیت را ندارد

دگر[1] اسپِ جنگی دهوشش[2] هزار / دو[3] صد بارگی[4] کان نبُد در شمار[5]
دهودوهزار استر[6] بارکش / عماری‌کش و[7] گام‌زن شست‌و[8] شش
که هرگز کس اندر[9] جهان آن ندید / نه از پیرسرکاردانان[10] شنید!

چُنویی[11] به دست یکی پیشکار[12] / تبه شد، تو تیمار بیشی[13] مدار!
تو بی‌رنجی از کارها برگزین / چو خواهی که یابی به[14] داد آفرین،
که نیک و بد اندر جهان بگذرد / زمانه دم ما همی[15] بشمرد
اگر تخت یابی، اگر[16] تاج و گنج / وُگر چند پوینده[17] باشی به[18] رنج،
سرانجام جای تو خاکست و خشت / جز از[19] تخم نیکی نبایدت کشت[20]!
ز پرویزت اندازه باید گرفت / ز دفتر بخوانی بمانی[21] شگفت!

۱ـ(آ: همان) ۲ـ ل: صد و دو؛ س، ق، ل[2] (نیز لی، پ): ده و دو؛ (ق[2]: چل‌وشش؛ ل[3]: چو سیصد؛ آ: در و شش)؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، و، لن[2]) ۳ـ (لن: چو) ۴ـ ک: با یکی ۵ـ (ل[3]: که بد بر جریده بر یاد دارا)؛ بنداری: و ستة عشر ألف فرس مذکور؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ س، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

ده و دو هزار اشتر (س: استر) سرخ‌موی / که کس را نبد آن زمان یک چنوی

۶ـ ل، س، ق (نیز ق[2]، لن[2]، آ، ب): اشتر؛ متن = ک، س[2] (نیز لن، لی، پ، و) ۷ـ ق: <و> ۸ـ ک، س[2] (نیز آ، ب): شصت و؛ ل[2]: باز؛ (لن: بار؛ پ: عماری‌کشان ششصد و شصت و)؛ ل[3] این بیت را ندارد ۹ـ (ق[2]: کسی در) ۱۰ـ (و: نه از کاردانان دانا)؛ بنداری: و اثنا عشر ألف بغل لأثقاله الی غیر ذلک مما لم‌تر العیون مثله؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

دگر تخت کش نام بد طاقدیس / که پرویز بنهاد در اسپریس
دگر بزم زر آنک برسان موم / که هرگز ندیدند در چین و روم
دگر اسب شبدیز کز تاختن / نماندی به هنگام کین آختن
چو شیرین زن اندر شبستان او / که روشن بدی زو گلستان او

۱۱ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لی، ل[3]، و، ب): که چون او؛ (ق[2]: چو اویی؛ لن[2]: چنین کس)؛ متن = ل، ل[2] (نیز لن، پ) ۱۲ـ س (نیز لی): بدست این چنین شهریار ۱۳ـ ل: و تنگی؛ س، ق، ک (نیز لی، و): چندین؛ س[2]: چندی؛ (پ: گیتی؛ ق[2]: به تیمار گیتی؛ ب: گشت و تیمار چندین)؛ متن = ل[2] (نیز لن، ل[3]، لن[2])؛ آ این بیت را ندارد ۱۴ـ ل[2]: ز ۱۵ـ (آ: همه) ۱۶ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لی ـ پ، آ): وگر؛ متن = ل، ل[2] (نیز و، لن[2]، ب) ۱۷ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لی، و، ب): فرسوده؛ (ل[3]: کوشیده)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]، پ، لن[2]، آ) ۱۸ـ س (نیز لی، ب): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ ک (نیز پ، آ): بجز ۲۰ـ (و: خنک آنک جز تخم نیکی نکشت)؛ در ل[3] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ س[2]، ل[3] پس از این بیت افزوده‌اند:

همان به که کردار نیکو کنی / روان را به مینو بی‌آهو کنی
بود داد و نیکوسخن نیکخوی / که را جای نیکان بود آرزوی
به گرد بدی تا توانی مگرد / ز مرد بدآموز کن دلت سرد

۲۱ـ (لی: بمانی بخوانی؛ آ: بخوان تا نیابی)؛ ل این بیت را ندارد و در لن[2] پس از ۳۸۳۴ آمده است؛ بنداری (۳۸۳۳ـ۳۸۳۸): فاذ صار هو فی الهالکین، و حاله ما وصفناه من الروعة و المهابة و البسطة و الجلالة، فلا تطمعن أنت فی البقاء





## گفتار اندر برگشتن روزگار خسرو[1]

بدان[2] نامورتخت و جای[3] مهی / بزرگی و دیهیم[4] شاهنشهی،
جهاندار همداستانی نکرد / از[5] ایران و نیران[6] برآورد گرد!
چُن آن[7] دادگرشاه بیداد گشت[8] / به[9] بیدادی کهتران شاد گشت
بیامد فرخزادِ آزرمِگان[10] / دژم‌روی[11] با زیردستان ژکان[12]
ز هر کس همی خواسته بستدی / همی این بران، آن برین[13] برزدی
به نفرین شد آن[14] آفرین‌های پیش[15] / که چون[16] گرگ بیدادگر گشت[17] میش
بیاراست[18] بر خویشتن رنجِ[19] نو[20] / نکرد آرزو[21] جز همه[22] گنجِ[19] نو[20]
چو بی‌نان و بی‌آب[23] و بی‌تن شدند / از[24] ایران سوی شهر[25] دشمن شدند
هر آنکس کزان بتّری[26] یافت بهر / همی دود[27] نفرین برآمد ز[28] شهر!
یکی بی‌هنر بود نامش گراز / کزو یافتی خواب و[29] آرام و ناز،
که بودی همیشه نگهبان روم[30] / یکی دیوسر بود[31] بیداد و[32] شوم،

۱ـ س، ق: گفتار اندر انقلاب (ق: در برگشتن) روزگار خسرو؛ ل[2]: بیرون آمدن لشکر بر خسرو پرویز؛ ل، ک، س[2] سرنویس ندارند ۲ـ س، ق، ک (نیز ق[2]): بران؛ س[2]: از آن؛ متن = ل، ل[2] (نیز لن، لی ـ آ) ۳ـ ق (نیز ق[2])، تاج و تخت؛ ک: تخت جای؛ (لن[2]: تخت و تاج؛ آ: تا بدانی که تخت)؛ متن = ل، س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـ و) ۴ـ ک: دیهیم و؛ ب این بیت را ندارد ۵ـ ق، ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، آ): ز؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز لی، پ، و، لن[2]، ب) ۶ـ ل، ق (نیز ق[2]، لی، آ): توران؛ ک (نیز لن[2]): بیران (← نیران)؛ متن = س، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و، ب)؛ بنداری: و اذا أردت الذکر الجمیل و الثناء الحسن فعامل رعیتک بالعدل و الإحسان، و تجنب فیهم طریق الظلم و العصیان ۷ـ ل (نیز پ): چو آن؛ س ـ س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، و ـ ب): چنان (← چن آن)؛ (لن: بجان)؛ متن تصحیح قیاسی است ۸ـ ق: شد ۹ـ ل: ز؛ متن = س ـ ب ۱۰ـ س (نیز لی، ب): از آن (لی: زان؛ ب: از) رزمگاه؛ ل[2] (نیز لن، لن[2]): آذرمکان؛ (ق[2]: را در مکان؛ پ: آژرمکان؛ و: زادرمکان)؛ متن = ل، ق، ک، س[2] (نیز ل[3]) ۱۱ـ (و: روی و؛ ل[3]: ترش‌روی و) ۱۲ـ س (نیز لی، ب): زگاه؛ ق: زکان؛ (ق[2]: ؟؛ لن[2]: ردان)؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، و)؛ آ این بیت را ندارد ۱۳ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لی، پ، و، ب): این بدان آن بدین؛ (لن: آن برین این بران)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، لن[2])؛ آ این بیت را ندارد؛ در ل[3] بیت‌های ۳۸۴۳ و ۳۸۴۵ پس و پیش شده‌اند ۱۴ـ ل: از؛ ل[3]: بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ (ل[3]: خویش) ۱۶ـ ل: که آن؛ (ل[3]: کجا)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ (لی: گشت و) ۱۸ـ ق: بپیراست ۱۹ـ س (نیز لی، ب): گنج ـ رنج؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (لن[2]: تو) ۲۱ـ ل: آرزوی ۲۲ـ (ق[2]: هیچ جز) ۲۳ـ (آ: گنج)؛ ل (نیز ل[3]): بی‌آب و بی‌نان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل، ل[2] (نیز لن): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ (ق[2]: مرز) ۲۶ـ ل، ل[2]: برتری؛ س (نیز لی): تیرگی؛ (ل[3]: تیزیش؛ آ: آگهی؛ پ: که از بتّری؛ ب: که از تیرگی؛ و: همه کس از آن بدتری)؛ متن = ق، ک، س[2] (نیز لن، ق[2]) ۲۷ـ س، ق، ک، س[2] (نیز لی، و، ب): بانگ؛ (لی: دودو)؛ متن = ل، ل[2] (نیز ق[2]، ل[3]، پ، آ) ۲۸ـ ک، س[2]: به؛ لن[2] این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۸۴۱ـ۳۸۴۷): و لما استتبت أمور برویز، کما ذکر، آثر العتو و الطغیان، و لازم الظلم و العدوان فسلط علی رعیته علجا ظالما کان علی حرس بابه یسمی زاذفرّخ (← ۳۸۵۲) فبسط یده فی مصادرتهم و استنزاف أموالهم و قلعهم و استئصالهم. و صار لا مقصد له غیر جمع الرغائب و کنز الضرائب. و تأذت منه الأجناد، و وجدت علیه الأمراء و القوّاد فکبا من سعادته الزناد ۲۹ـ (ق[2]: شاه؛ ل[3]، ب: کام و؛ و، لن[2]: خورد و) ۳۰ـ ل (نیز پ): بوم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر و بنداری ۳۱ـ ل[2] (نیز ق[2]، آ): بود و؛ ق: پیرسر بود ۳۲ـ س، ق (نیز لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): <و&gt؛ متن = ل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3]، آ)؛ بنداری: و کان له إصبهبذ یسمی جُراز، و کان قائد قوّاده و زعیم أجناده، و إلیه حفظ ثغور الروم

چو شد[۱] شاهِ باداد[۲] بیدادگر      از[۳] ایران نخست او[۴] بپیچید سر
دگر[۵] زادفرّخ[۶] که نامی بُدی      بنزدیک خسرو گرامی بُدی
نیارست رفتن کسی نزد[۷] شاه      مگر[۸] زادفرّخ[۹] بُدی[۱۰] بارخواه[۱۱]
شهنشاه[۱۲] را چون پُر آمد[۱۳] قفیز      دل زادفرّخ[۱۴] تبه گشت[۱۵] نیز
یکی گشت با سالخورده گراز      ز کشور به کشور بپیوست راز[۱۶]
گراز سپهبد یکی نامه کرد      به[۱۷] قیصر، وُرا نیز بدکامه[۱۸] کرد
بدو گفت: برخیز و ایران بگیر!      نخستین من آیم ترا[۱۹] دستگیر!
چو آن نامه برخواند قیصر، سپاه      فراز آورید از پی[۲۰] رزمگاه
چو آگاه شد زان سخن شهریار      همی‌داشت آن کار دشخوار[۲۱] خوار
بدانست کان هست کار گراز      که گفته‌ست[۲۲] با قیصر رزمساز[۲۳]
بدانش بسی خواند و او[۲۴] چاره جُست      همی‌داشت آن[۲۵] نامه‌ی شاه سست[۲۶]
ز پرویز ترسان بُد[۲۷] آن بدنشان      ز درگاه او، هم ز[۲۸] گردنکشان
شهنشاه بنشست با مهتران      هر آنکس که بودند از[۲۹] ایران سران[۳۰]
ز[۳۱] اندیشه‌ی پاک دل را بشست      فراوان ز هر گونه‌یی چاره[۳۲] جست

۱ـ(لن: <شد> (!)) ۲ـس (نیز ق[۲]، لی): دادگر شاه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـل، ل[۲]: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـس (نیز لی): بجست و؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: فلوی رأسه عن طاعته و قطع مکاتبة صاحبه ۵ـق: بجز؛ (ل[۳]: که!) ۶ـل: راد فرّخ؛ متن = س ـ ب ۷ـ(ق[۲]: پیش)؛ ل: کس رفت نزدیک؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـل: همه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـل، س: راد فرّخ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لن[۲]، ب: شدی) ۱۱ـق: پیشگاه؛ (لی: بازخواه؛ لن[۲]: گاه گاه؛ پ: ز مهتر نه از کهتر نیکخواه) ۱۲ـ(پ: نبد شاه) ۱۳ـل ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): برآمد؛ متن = (ل[۳]، پ) ۱۴ـل: راد فرّخ؛ متن = س ـ ب ۱۵ـ(پ: که برگشت) ۱۶ـبنداری (۳۸۵۱ـ۳۸۵۴): و مالأه زاذ فرخ المذکور و صار معه یدا واحدة لکنه لم یفارق حضرة برویز، و لم یظهر العداوة. و کان یواصل کتبه الی جراز و یعلمه بجمیع أسرار برویز ۱۷ـس[۲]: ز ۱۸ـ(ق[۲]: خودکامه) ۱۹ـ(آ: ترا من بوم)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و کاتب جراز قیصر و حرضه علی قصد بلاد إیران ۲۰ـل: از در؛ ق: اندر آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل، ق[۲]، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

ل، ق[۲]: بیاورد لشکر هم آنگه ز روم      بیامد سوی مرز آبادبوم (ق[۲]: ایران ز بوم)
لی: بزد کوس روئین و روزی بداد      بشد تا سر مرز ایران چو باد

۲۱ـق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): دشوار؛ متن = س، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، و، لن[۲]، ب)؛ ل این بیت را ندارد ۲۲ـق: جفتست؛ (آ: خویشست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(آ: سرفراز)؛ ل این بیت را ندارد ۲۴ـق: خواست و؛ ل، ل[۲] (نیز لن، پ): بدان کش (پ: کس) بسی (ل: همی) خواند و او (ل[۲]: و آن)؛ س (نیز لی): بدان کس بسی خواند و زو؛ ک، س[۲]: بدان کش بسی خواند و؛ (ق[۲]: همی خواندش شاه و آن؛ و، لن[۲]: به نامه بسی خواندش و؛ آ: پس آنگه ز هر در بسی؛ ب: بدان کس بسی خواند زو)؛ متن = (ل[۳]) ۲۵ـ(و، لن[۲]: او) ۲۶ـل: از نامور شاه پشت (!)؛ ق (نیز ب): وی آن چارهٔ (ب: نامهٔ) شاه میداشت سست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ق (نیز لی، و، ب): شد؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]) ۲۸ـس: گردان و؛ ق، ک، س[۲] (نیز و): و گردان و؛ (ب: و گردان؛ لی: ز گردان درگاه و)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲])؛ ل[۳]، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۸۵۷ـ۳۸۶۱): و لما کاتب جُراز قیصر جدّ و اجتهد، و جمع عساکره، و خرج لیتصل به و یقصد بلاد برویز. فعلم برویز بذلک، و کان قد أیس من جُراز أن یعود الی طاعته ۲۹ـل: ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(لی: مهتران!؛ ب: ایرانیان!؛ پ: همان کس که بودند از ایشان سران)؛ آ این بیت را ندارد ۳۱ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): به؛ متن = ل (نیز پ) ۳۲ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لی، ب): راه؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲])؛ آ این بیت را ندارد





چو[۱] اندیشه‌ی روشن[۲] آمد فراز      یکی نامه بنبشت[۳] سوی[۴] گراز،
که از تو پسندیدم این[۵] کارکرد      ستودم[۶] ترا پیش[۷] مردانِ مرد
ز کردارها برفزودی فریب[۸]      سرِ قیصر آوردی اندر نشیب[۹]
چو این نامه آرند[۱۰] نزدیک تو      پُراندیشه کن رای باریک[۱۱] تو:
همی‌باش تا من بجنبم ز جای      تو با لشکر خویش بگزار پای!
چو زین روی و زان[۱۲] روی باشد سپاه      شود در سَخُن[۱۳] رای قیصر تباه!
به ایران وُرا دستگیر آوریم      همه رومیان را اسیر آوریم[۱۴]!

ز درگه یکی[۱۵] چاره‌گر[۱۶] برگزید      سَخُن‌دان و گویا[۱۷] چنان‌چون سزید
بدو گفت کین[۱۸] نامه اندر نهان      همی‌بر بکردار کارآگهان،
چُنان کن[۱۹] که رومیت بیند[۲۰] کسی      به ره‌بر سَخُن پرسد از تو بسی،
بگیرد ترا نزد قیصر برد      گرت نزد[۲۱] سالار لشکر[۲۲] برد،
بپرسد ترا کز کجایی بگوی؟      بگویش که من کهتری[۲۳] چاره‌جوی[۲۴]،
بپیمودم[۲۵] این رنجِ راهِ[۲۶] دراز      یکی نامه دارم[۲۷] به سوی گراز
تو این نامه بربند[۲۸] بر دست راست      گر ایدونک بستاند[۲۹] از تو رواست!

برون آمد از پیش خسرو نوند      به بازو[۳۰] مر[۳۱] آن نامه را کرده[۳۲] بند

۱ـ(آ: پس) ۲ـس (نیز لی): نیک؛ (ب: روزه؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـل ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): بنوشت؛ متن = (پ) ۴ـل (نیز ل[۳]): نزد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـق: آن ۶ـل: ستودن (!) ۷ـل: نزد؛ (پ: سوی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـق: برگزیدی نشیب ۹ـق: نهیب؛ بنداری (۳۸۶۲ـ۳۸۶۶): فاحتال علیه و کتب الیه کتابا یشکره فیه و یحمده و یصف غناءه و عقله و دهاءه و مکره ۱۰ـ(ق[۲]: آید به) ۱۱ـل، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): تاریک؛ در س، ق، ل[۲]، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (لی، پ) ۱۲ـس (نیز لی، ل[۳]): وان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، ب): میان؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ) ۱۴ـبنداری (۳۸۶۷ـ۳۸۷۰): و یقول فیه: إنک بعد أن اجترأت قیصر، و استخرجته من بلاده فالزم مکانک. فإنی واصل علی الأثر. و اذا وصلتُ بعساکری نهضت من ذلک الجانب فیصیر قیصر بیننا فنحیط به و بمن معه فلا یفلت منهم أحد ۱۵ـل[۲] (نیز لن): درگاه یک ۱۶ـق، ک، س[۲]: چاره بر ۱۷ـک: دانا؛ س، ق (نیز ق[۲] ـ ب): سخن‌گوی و (لی: <و>) دانا؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن) ۱۸ـق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]): این ۱۹ـق (نیز پ، لن[۲]): رو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و): ببیندت رومی؛ (ق[۲]: رومی ببیند؛ لن[۲]، آ: رومی نبیند؛ ب: نبیند رومی)؛ متن = ل (نیز پ) ۲۱ـل (نیز پ): چو بردت به؛ ق (نیز ل[۳]): و گر نزد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(لن[۲]: کشور) ۲۳ـس (نیز لی، ب): مهتری؛ (و، لن[۲]: منم کهتری؛ ق[۲]: بدیشان که من کهترم؛ ل[۳]: از ایران یکی کهتری)؛ متن = ل، ق ـ س[۲] (نیز لن، پ، آ) ۲۴ـ(و: جو)؛ ق: راه جوی ۲۵ـ(آ: چو بنمودم) ۲۶ـل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز آ): رنج و راه؛ (ق[۲]: راه دور و)؛ متن = س، ق (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب) ۲۷ـس (نیز لی): آرم؛ متن = سیزده دستنویس ۲۸ـ(لن[۲]: نامه را دار) ۲۹ـل[۲]: بشتابد (← بستاند)؛ بنداری (۳۸۷۱ـ۳۸۷۷): و استدعی بعض ثقاته و شدّ ذلک الکتاب علی عضده و قال له: سر بهذا الکتاب، و اجعل طریقک الی جراز، و ارم بنفسک بین أصحاب قیصر حتی یأخذوک و یأخذوا الکتاب الذی معک و یحملوک الیه. فیفتح الکتاب و یقرؤه و یسألک عن حالک فتقول: أنا رسول برویز الی جراز یرید بذلک أن یفرّق بینهما و یشتت شملهما ۳۰ـل: بازوء ۳۱ـک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ ب): بر؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز لن، لی) ۳۲ـل، س، ق، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ): کرد؛ (ق[۲]: نامه کرده به)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز ل[۳]، و، ب)

بیامد چو نزدیک قیصر رسید          یکی کارجویش به ره‌بر[۱] بدید
سوی قیصرش برد، سر پر ز گرد          دو رخ زرد و لب‌ها شده لاژورد[۲]!
بدو گفت قیصر[۳] که خسرو کجاست؟          ببایدت[۴] گفتن به ما[۵] راه[۶] راست!
ازو خیره شد کهتر[۷] چاره‌جوی[۸]          ز بیمش به پاسخ[۹] دُژم کرد روی
بجویید[۱۰] -گفت- این بلاجوی را!          بداندیش و بدنام[۱۱] و بدگوی[۱۲] را!
بجستند و آن[۱۳] نامه از دست اوی[۱۴]          گشاد[۱۵] آنک دانا بُد و[۱۶] راه‌جوی[۱۴]
از آن مرز[۱۷] داناسری را[۱۸] بجست          که آن[۱۹] پهلوانی بخواند درست
چو آن[۲۰] نامه برخواند مرد دبیر          رخ نامور[۲۱] شد بکردار قیر
به دل[۲۲] گفت کینت[۲۳] کمین گراز[۲۴]!          دلیر آمده‌ستم[۲۵] به دامش[۲۶] فراز[۲۷]!
شهنشاه و لشکر چو[۲۸] سیصدهزار[۲۹]          کس از پیل جنگش[۳۰] نداند شمار[۳۱]،
مرا خواست افگند در[۳۲] دام اوی[۳۳]          که تاریک[۳۴] بادا سرانجام[۳۵] اوی[۳۳]!
وُ زانجایگه لشکر اندرکشید          شد آن آرزو[۳۶] بر[۳۷] دلش ناپدید

۱ـ ل (نیز پ): مرد بطریق او را؛ (لی: کار خویشش بره برا)؛ و: کار خویش بره برا؛ ل[۲] (نیز لن): همانگه نگهبانش بر ره؛ متن = س، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب) ۲ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، آ): لاجورد؛ متن = ل (نیز پ، لن[۲]، ب)؛ بنداری: فخرج الرجل بالکتاب و فعل ما أمره برویز فوقع الکتاب الی قیصر ۳ـ (و: بپرسید گفتا) ۴ـ ق: بباید ۵ـ (لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]: من؛ لی: به ما بایدت گفت این؛ و، آ: بباید نمودن به ما)؛ متن = ل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ب) ۶ـ (ل[۳]: راز) ۷ـ ل: مهتر؛ متن = س ـ ب ۸ـ ق، ل[۲]: راه‌جوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ ق: به پاسخ ز بیمش ۱۰ـ ل (نیز ب): بجوینده (!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، ب): بدکام؛ ق (نیز پ): <و> بدنام؛ (و، آ: <و> بدگوی)؛ متن = ل، ک ۱۲ـ ل[۲] (نیز لن): بدروی؛ (و: دو روی؛ آ: بدکام!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن[۲] این بیت را ندارد ۱۳ـ ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): <و> آن؛ ق: بگفت این و پس ۱۴ـ ق: او ـ جو؛ (لن، آ: او ـ جوی) ۱۵ـ (ب: بجست) ۱۶ـ س (نیز لی): بجست آنک (لی: آنکه) او رانده بُد؛ ک: گشادند آنکس که بد؛ (آ: گشادند دانادل و)؛ متن = ده دستنویس دیگر (پ، لن[۲]: آنکه) ۱۷ـ س (نیز لی، پ): مرد؛ (پ: پس آنگاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ (آ: دانادلی را؛ ل[۳]: مرز و آن بوم پیری) ۱۹ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لی، و، آ، ب): او؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۲۰ـ س[۲]: این ۲۱ـ (آ: تاجور)؛ س، ق[۲]، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

چنین گفت با لشکر خود براز          که ما را تبه خواست کردن گراز

۲۲ـ ق، ک، س[۲] (نیز و، ب): همی؛ ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]): بدو؛ (ل[۳]: چنین)؛ متن = ل (نیز آ) ۲۳ـ ل: کین بد؛ ل[۲] (نیز لن، لن[۲]): اینت؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، و، آ، ب) ۲۴ـ س (نیز لی): بدین لشکر و این چنین حزم و ساز؛ (ق[۲]: بدین چاره کردن کمین گراز) ۲۵ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): آمدم من؛ متن = ل ۲۶ـ س (نیز لی): به دشمن؛ (ل[۳]: به دام؛ و، لن[۲]: به دامت؛ ب: بدانش)؛ متن = ل، ق ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ) ۲۷ـ (آ: بدین چاره‌ساز)؛ در ق[۲] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۸ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لی، ب): را مرد؛ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ): با مرد؛ متن = ل ۲۹ـ س، ک، س[۲] (نیز لی، ب): ششصد هزار؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ ل: پیل و جنگش؛ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی): پیل و گنجش؛ (و: گنج پیشین؛ ب: گنج و پیلش)؛ متن = (ل[۳]، پ، آ) ۳۱ـ (لن[۲]: همانگاه از آنجای بربست بار)؛ لن[۲] پس از این بیت افزوده است:

دلش گشت پر درد و رخساره زرد          بترسید از آن روز ننگ و نبرد

۳۲ـ ل (نیز ل[۳]، آ): بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ ل ـ س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، آ، ب): او؛ متن = (لن، ق[۲]، پ، لن[۲]) ۳۴ـ س (نیز ب): که با رنگ (؟) ۳۵ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): دل و کام؛ متن = ل (نیز پ)؛ در لن[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۶ـ ل: آرزو، ۳۷ـ (پ: از)؛ بنداری (۳۸۸۱ـ۳۸۹۰): و لما وقف علیه انخدع و ظن أن بین برویز و بین صاحبه مواطاة علیه، و أن جراز قد احتال علیه و مکر به. فارتحل بخیله و رجله و نکصوا علی أعقابهم، و عادوا الی بلادهم راضین من الغنیمة بإیابهم





چو آگاهی آمد به سوی گراز          که آن نامور شد سوی روم باز،
دلش گشت پُر درد و رخساره زرد[۱]          سواری[۲] گزید از دلیرانِ مرد،
یکی نامه بنبشت[۳] با[۴] باد و دَم          که بر من چرا گشت قیصر دُژم[۵]؟
از[۶] ایران چرا بازگشتی؟ بگوی!          مرا کردی اندر جهان چاره‌جوی[۷]!
شهنشاه داند[۸] که من کردم این          دلش گردد[۹] از من پر از درد و کین[۱۰]
چو قیصر نگه کرد و[۱۱] آن[۱۲] نامه دید          ز لشکر گرانمایه‌یی برگزید[۱۳]،
فرستاد تازان[۱۴] بنزد[۱۵] گراز          کزان[۱۶] ایزدت کرده بُد[۱۷] بی‌نیاز،
که ویران کنی تاج و گاه مرا          به آتش بسوزی[۱۸] سپاه مرا،
کزان نامه جز گنج دادن[۱۹] به باد          نیامد مرا از تو ای بدنژاد!
مرا خواستی تا به خسرو[۲۰] دهی          که هرگز مبادت بهی و مِهی[۲۱]!
ببایست دانست کایرانیان          چو بینند شاه از نژاد کیان[۲۲]،
به ایران نخواهند[۲۳] بیگانه‌یی          نه قیصرنژادی، نه فرزانه‌یی!
به قیصر بسی کرد پوزش[۲۴] گراز          به کوشش نیامد به دامش[۲۵] فراز[۲۶]!

گزین کرد خسرو پس[۲۷] آزاده‌یی[۲۸]          سَخُن‌گوی و[۲۹] دانا فرستاده‌یی[۲۸]،
یکی نامه بنبشت[۳۰] سوی[۳۱] گراز          که ای بی‌بها ریمن[۳۲] دیوساز[۳۳]،
ترا چند خوانم بدین[۳۴] بارگاه          همی دور مانی ز فرمان[۳۵] و راه،
کنون آن[۳۶] سپاهی که نزد تواند          به نیرانِ ماه[۳۷] اورمزد[۳۸] تواند،

۱ـ (لن[۲]: دلش آنچنان شد ز بیم و ز درد) ۲ـ ل: سواران؛ متن = س ـ ب ۳ـ ل ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): بنوشت؛ متن = (پ) ۴ـ ق (نیز ق[۲]): بر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ ل[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، آ): کرد قیصر ستم؛ س، ق، ک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ): که قیصر چرا کرد بر من (ق: ما) ستم؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۶ـ ل[۲] (نیز لن، پ): ز ۷ـ (و: زشت‌رو) ۸ـ (آ: گوید) ۹ـ ق: گشت ۱۰ـ س: درد کین؛ (ب: ترس و بیم!) ۱۱ـ (ل[۳]: <و>) ۱۲ـ (پ: این) ۱۳ـ ک، س[۲] (نیز ق[۲]، و، ب): گرانمایگان بر (ق[۲]: را) گزید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ (پ: قیصر) ۱۵ـ (لن[۲]: بسوی) ۱۶ـ (ل[۳]، لن[۲]: کزین) ۱۷ـ (آ: کرد از آن!) ۱۸ـ در ک از آغاز بیت تا اینجا سفید مانده است ۱۹ـ (ق[۲]: کردن) ۲۰ـ ق: دشمن ۲۱ـ ق (نیز پ، و، لن[۲]): مهی و بهی؛ ل[۲]: تهی و مهی (!) ۲۲ـ ل، پ، آ این بیت را ندارند؛ در ک لت یکم آن سفید مانده است ۲۳ـ ل (نیز پ): نخواهید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد ۲۴ـ (و: کوشش) ۲۵ـ س (نیز ب): بدانش؛ (پ: برایش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ (ق[۲]: که ای بی‌بها ریمن دیوساز = ۳۹۰۴ب)؛ بنداری (۳۸۹۱ـ۳۹۰۳): و کتب الی جراز یعیره و یونجه و یقول: إنک قصدت أن تسلم الی برویز تاجی و تختی. و کنت فی مکاتبتی مماذقا غیر مصادق، و مکاشحا غیر موافق (۳۸۹۷ـ۳۹۰۰). فکتب الیه یبرئ نفسه من ذلک، و یستطعفه و یستمیله و یسأله الرجوع و العود. فکان من جواب قیصر له: کیف أعود و هذا أثر فاسک؟ و أنّی آمن و قد عرفت ربوضک لافتراسک؟ (۳۸۹۱ـ۳۸۹۵). فلم یرجع قلبه له (۳۹۰۳) ۲۷ـ (پ: پس خسرو؛ آ: پس مرد) ۲۸ـ ک: فرستادهٔ ـ آزادهٔ ۲۹ـ (آ: <و>)؛ ق[۲] این بیت را ندارد ۳۰ـ ل ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): بنوشت؛ متن = (پ) ۳۱ـ (ل[۳]: نزد) ۳۲ـ (و: دشمن) ۳۳ـ (پ: دیرساز) ۳۴ـ ل، ک (نیز ق[۲]): برین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۵ـ س ـ س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): از (ز) آیین؛ متن = ل (نیز ق[۲])؛ بنداری: و أما برویز فإنه کتب الی جراز کتابا یقول فیه: أیها الخبیث الغادر! کم أکاتبک و أستدعیک و أنت مصرّ علی المخالفة؟ ۳۶ـ ل[۲] (نیز لن، و): این ۳۷ـ ل: به سال و به مه؛ ق: در آبان مه؛ ک: بنیران ماه؛ ل[۲]، س[۲]: بتیران مه؛ (لن: بتیران مه؛ ق[۲]: نه بهرام و نه؛ ل[۳]: بران روز ماه؛ پ: به هر سال و ماه؛ و: بتیر از مهان؛ لن[۲]: اسیران روز؛ آ: که در تیرماه؛ ب: بمهران ماه)؛ متن = ک ۳۸ـ س (نیز لی): به پیمان سالار مزد (لی: مرد)

به رای و به دل ویژه با[۱] قیصرند / نهانی بر[۲] اندیشه‌ی دیگرند،
بر ما فرست آنک[۳] پیچیده‌اند / همه سرکشی را بسیچیده‌اند[۴]!

چو این[۵] نامه آمد[۶] بنزد گراز / پُراندیشه شد کهتر[۷] دیرساز[۸]،
گزین[۹] کرد از آن[۱۰] نامداران سُوار / از[۱۱] ایران و نیران[۱۲] ده‌ودوهزار،
بدان[۱۳] مهتران گفت: یک‌دل شوید! / سَخُن گفتن هر کسی مشنوید[۱۴]!
بباشید یک چند ازین[۱۵] روی آب / مگیرید یکسر[۱۶] به رفتن[۱۷] شتاب!
چو هم‌پشت باشید، اگر هم‌زوان[۱۸] / تنِ کوه برکندن از بُن توان[۱۹]!

سپه[۲۰] رفت تا[۲۱] خورّهِ[۲۲] اردشیر / هر آنکس که بودند برنا و پیر،
کشیدند لشکر بدان[۲۳] رودبار[۲۴] / بدان تا چه فرمان دهد شهریار[۲۵]
چو آگاه شد خسرو از کارشان[۲۶] / نبود[۲۷] آرزومند دیدارشان
بفرمود تا زادفرّخ[۲۸] برفت / بنزدیک آن[۲۹] لشکر شاه تفت
چُنین بود[۳۰] پیغام نزد سپاه / که از[۳۱] پیش بودی[۳۲] مرا نیک‌خواه،

۱ـ(پ: ویژهٔ) ۲ـل (نیز لی): به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـ(پ، و: آنکه؛ لن[۲]، آ: آنچه) ۴ـ(ق[۲]: پسندیده‌اند؛ و: همی قیصران را پسندیده‌اند)؛ بنداری: و قد بلغنی أن العساکر الذین جعلناهم تحت رایتک یکاتبون قیصر، و یصادقونه. فإذا وقفت علی کتابی هذا فنفذ إلی من تتهمه منهم بذلک ۵ـ(ل[۳]، لن[۲]: آن) ۶ـ(و: چو نامه بیامد) ۷ـ(ل[۳]، و، لن[۲]: مهتر) ۸ـ(ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]: دیوساز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـس: کنون (!) ۱۰ـل: زان؛ متن = س ـ ب ۱۱ـل: به؛ ل[۲] (نیز لن، آ): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـس: گردان؛ ک، س[۲]: بیران؛ (ق[۲]: دلاور؛ لی: توران؛ آ: <و> بیران)؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]ـلن[۲]، ب)؛ بنداری: فلما قرأ کتابه نفذ الیه ممن معه من العساکر اثنی عشر ألف فارس ۱۳ـس (نیز ب): به آن ۱۴ـس (نیز لی، ب): مهتران بشنوید؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ بجای این بیت افزوده است:

بدیشان چنین گفت آنگه گراز / کزان پیش کین کار گردد دراز
از اینجا سوی مرز ایران روید / بنزدیک شاه دلیران روید

۱۵ـل (نیز لن[۲]): زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـس (نیز لی، ب): یک تن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(و: بگیرید یکسر به دشمن) ۱۸ـل: با همرهان؛ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، لن[۲]، ب): اگر (ل[۲]، لن، لن[۲]: یا؛ ل[۳]: گر) هم زبان؛ (پ: با هم روان؛ و: یک پشت باشید و هم یکزبان)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۹ـل ـ س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): یکی کوه کندن ز بن بر (لن، ق[۲]، پ: کی) توان؛ متن = (و)؛ بنداری: و أمرهم بالتظاهر و التوافق ۲۰ـل: به شب؛ متن = س ـ ب ۲۱ـق (نیز لی): با؛ در س بی‌نقطه ۲۲ـل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]، ب): خرّهٔ؛ س (نیز لی): خرّه؛ ک (نیز لن، ل[۳]): خورهٔ؛ (آ: خرده!)؛ متن = (و) ۲۳ـل، ک، س[۲] (نیز لن[۲]): بران؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس (نیز لی، ب): روزگار؛ (و: جویبار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس، ق (نیز لی، ب): کردگار؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س در اینجا سرنویس دارد: خبر یافتن خسرو از کار گراز و لشکر روم؛ بنداری: فساروا الی أن وصلوا الی أردشیرخُرّة فنزلوا جمیعا فی مکان واحد ینتظرون أمر برویز ۲۶ـ(ق[۲]: سرکشان) ۲۷ـس، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، آ): ببود؛ در ل، ک، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ ل[۲]: نبد؛ (ق[۲]: ببد)؛ متن = ق (نیز لن، لن[۲]) ۲۸ـل: رادفرّخ؛ متن = س ـ ب ۲۹ـ(آ: بنزدیکی) ۳۰ـل[۲] (نیز لن، آ): برد؛ ک: چنان کرد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی، آ، ب): که چون؛ (ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]: کزین)؛ متن = ل (نیز پ) ۳۲ـ(ب: بودی اکنون؛ و: که پیشین چو بودی)





چرا راه دادی[۱] که قیصر ز روم / بیاورد لشکر بدین مرز و بوم؟
که بود آنک[۲] از راه یزدان بگشت / ز راه[۳] و ز پیمان[۴] ما[۵] برگذشت[۶]؟

چو پیغام خسرو شنید آن[۷] سپاه / شد از بیم رخسارگانشان[۸] چو کاه[۹]!
کس آن[۱۰] راز پیدا نیارست[۱۱] کرد / بماندند با درد و[۱۲] رخساره زرد!
پیامبر[۱۳] یکی بُد به[۱۴] دل با گراز / همی‌داشت از آب و از[۱۵] باد[۱۶] راز!
بیامد نهانی به نزدیکشان[۱۷] / برافروخت جان‌های تاریکشان[۱۷]!
مترسید[۱۸] ـ گفت ـ ای بزرگان که[۱۹] شاه / ندید[۲۰] از شما آشکارا[۲۱] گناه[۲۲]
مباشید جز یک‌دل و یک‌زبان[۲۳]! / مگویید[۲۴] کز ما که شد بدگمان[۲۵]!
وُگر شد[۲۶]، همه زیر یک چادریم / به مردی همه یار همدیگریم[۲۷]!
همان[۲۸] چون شنیدند آواز اوی[۲۹] / بدانست[۳۰] هر مهتری راز اوی[۲۹]
مِهان[۳۱] یکسر[۳۲] از جای برخاستند / بدان[۳۳] هم‌نشان[۳۴] پاسخ[۳۵] آراستند

برِ شاه شد زادفرّخ[۳۶] چو گرد[۳۷] / سَخُن‌های ایشان[۳۸] همه[۳۹] یاد کرد[۴۰]
بدو گفت: رو پیش ایشان بگوی[۴۱] / که اندر شما کیست آزاده‌خوی[۴۲]،

۱ـ(ل[۳]: دادت) ۲ـ(لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ: آنکه) ۳ـس، ق (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب): رای؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، آ) ۴ـ(ق[۲]: تیمار؛ پ: فرمان؛ آ: زنهار) ۵ـ(ل[۳]، آ: او) ۶ـ(لی، لن[۲]: درگذشت)؛ بنداری: فنفذ الیهم برویز ذادفرّخ (!)، و أمره أن یقول لهم: لم فتحتم طریق قیصر حتی جاوز طوره، و وطئ بلادنا؛ ک پس از این بیت افزوده است:

که او را نه آخر هلاک آمدست / مرا این ز یزدان پاک آمدست

۷ـ(ق[۲]: چو بشنید پیغام یکسر) ۸ـل (نیز ق[۲]، پ): رخسار ایشان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـل ـ س[۲] (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب): سیاه؛ متن = (ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]) ۱۰ـس (نیز لی): کسی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ل[۳]: نبایست؛ ب: ندانست) ۱۲ـق: <و>؛ بنداری: فسار زادفرّخ و أدّی رسالة برویز. فعمهم الوجوم و ارتعدت فرائصهم من الفزع ۱۳ـل، س (نیز ق[۲]، لی، پ): پیمبر؛ (لن: پیغمبر (!)؛ ل[۳]: بیامد)؛ متن = ق ـ س[۲] (نیز و ـ ب) ۱۴ـک: بود ۱۵ـل[۲] (نیز لن، لن[۲]، آ): وز ۱۶ـس، ک (نیز ق[۲]، لی، پ، ب): از باد و از (پ: وز) آب؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۱۷ـل: نزدیک شاه ـ تاریک شاه (!)؛ متن = س ـ ب ۱۸ـ(ب: بپرسید و) ۱۹ـل، ق، ک (نیز آ، ب): <که>؛ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و): ز؛ (لن[۲]: چو)؛ متن = (ق[۲]، لی، پ) ۲۰ـل: بدید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـس[۲]: آشکارا شما از (!) ۲۲ـ(آ: مدارید گفت آشکارا نگاه!) ۲۳ـ(لن: زفان) ۲۴ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]): بگویید؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ، ب) ۲۵ـ(ل[۳]: بد بدنشان) ۲۶ـ(ل[۲]: بد) ۲۷ـک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ): یکدیگریم؛ س (نیز لی، ب): راه یکدیگریم؛ متن = ل، ق، س[۲] ۲۸ـس، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): مهان؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، پ، و، آ) ۲۹ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، آ، ب): او؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]) ۳۰ـ(ل[۲]: ندانست) ۳۱ـق، ک (نیز ل[۳]): همه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس (نیز لی): جمله؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـل، ل[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ): بران؛ ک: برین؛ (و: بدین)؛ متن = س، س[۲] (نیز لی، ب) ۳۴ـ(آ: هم زبان) ۳۵ـق: همه پاسخش را؛ بنداری (۳۹۲۴ـ۳۹۳۰): فلما رأی زاذفرخ خورهم و ضعفهم خلا بهم و أظهر أنه مع جراز و قال لهم: لا تخافوا برویز، و أغلظوا له فی الجواب، و أطلقوا ألسنتکم بشتمه و شتمی، و اطردونی ۳۶ـل: رادفرّخ؛ متن = س ـ ب ۳۷ـ(و: بگفت) ۳۸ـق: لشکر ۳۹ـ(لن: همی) ۴۰ـ(و: برنهفت) ۴۱ـ(و، آ: بگو) ۴۲ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): آزارجوی (ق، و، آ: جو)؛ متن = ل، ک

که بفریفتش[۱] قیصر شوم‌بخت[۲]     به گنج و سلیح[۳] و به تاج و به تخت،
که[۴] نزدیک ما او گنهکار شد     وُ زین تاج و اورنگ[۵] بیزار شد،
فرستید یکسر بدین بارگاه     کسی را که بوده‌ست ازین بر[۶]گناه[۷]!
وُ گرنه همه دار بینید و چاه     ز لشکر هر آنکس[۸] که گم کرد راه!
بشد زادفرّخ[۹]، بگفت این[۱۰] سَخُن     رخِ[۱۱] لشکر نو ز غم شد[۱۲] کَهُن!
نیارست لب را گشاد[۱۳] ایچ کس     پر از درد[۱۴] خامش بماندند و[۱۵] بس!
سبک زادفرّخ[۱۶] زبان برگشاد     همی‌کرد گفتار ناخوب یاد،
کزینسان سپاهی دلیر و[۱۷] جوان     نبینم کس[۱۸] اندر میان[۱۹] ناتوان،
شما را چرا ترس باید[۲۰] ز شاه     به گیتی پراگنده از در[۲۱] سپاه!
بزرگی نبینم[۲۲] به درگاه اوی[۲۳]     که روشن کند اختر و ماه اوی[۲۳]!
برادرْم رستم ز فرمان[۲۴] اوی[۲۵]     گسسته‌ست و[۲۶] هم دل[۲۷] ز پیمان اوی[۲۵]،
شما خوار دارید گفتار من!     مترسید یکسر[۲۸] ز آزار من!
به دشنام لب را[۲۹] گشایید[۳۰] باز     چه بر من، چه بر شاهِ گردنفراز!
هر آنکس که بشنید[۳۱] ازو[۳۲] این[۳۳] سَخُن     بدانست کان بختِ[۳۴] نو شد کَهُن!
همه[۳۵] یکسر از جای برخاستند     به دشنام لب‌ها[۳۶] بیاراستند

۱ـک: بفرستیش ۲ـق، ل۲ (نیز ل۳، لن۲): شوربخت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، پ، و): سلاح؛ (ق۲: کلاه)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب) ۴ـ(لن: چو؛ و: به) ۵ـ(ل۳، آ: اورند؛ لن۲: اروند؛ لن: تاجور نیز)؛ ل: هم از تاج اورنگ؛ (و: وزو تاج و اورند)؛ متن = س ـ س۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۶ـل۲ (نیز لن): بد؛ (پ: پس؛ و: سر)؛ ل: زین سر؛ (ق۲: زیشان)؛ س: که بد اندرین بر؛ س۲ (نیز لی، ب): که بود اندرین بد؛ (آ: نبودست ازین بد)؛ متن ← ۷ـق: که بود اندرین رزمگاه؛ ک: نبودست ازین دستگاه؛ (لن۲: ز لشکر هر آنکس که گم کرد راه = ۳۹۳۶ب)؛ متن = (ل۳) ۸ـک: هر آنکه؛ ل، لن۲ این بیت را ندارند (لن۲ از ۳۹۳۵آ و ۳۹۳۶ب یک بیت ساخته است) ۹ـل: رادفرّخ ۱۰ـل۲، س۲ (نیز لن، آ): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(و: دل) ۱۲ـ(ق۲، لن۲، آ: شد از غم) ۱۳ـل: گشود؛ متن = س ـ ب ۱۴ـل، س، ل۲ (نیز لن، ب)، درد و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): <و>؛ (ل۳: خاموش ماندند و)؛ متن = ل، س، ل۲ ۱۶ـل: رادفرّخ ۱۷ـ(و: <و>)؛ س (نیز لی، ب): گزین کن؛ ک: گزین سپاهی و مرد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ل۳: نمی‌بینم) ۱۹ـل: جهان؛ متن = س ـ ب ۲۰ـل: بیم باشد؛ متن = س ـ ب ۲۱ـل: دارد؛ س (نیز لی، ب): آرد؛ (ق۲: کردن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـل: نبینی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ پ این بیت را ندارد ۲۴ـ(ل۳: پیمان) ۲۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲) ۲۶ـل۲، س۲: <و>؛ ک (نیز ق۲): بگشتست و؛ (ل۳، لن۲، آ: بگشتست)؛ متن ← ۲۷ـق: گسست و دلش هم؛ (و: گسست و همان دل)؛ متن = س (نیز لی، ب)؛ ل، لن، پ این بیت را ندارند ۲۸ـس، ق (نیز لن ـ ب): یک تن ز؛ ک: یکسر تن (!)؛ ل۲، س۲: یک تن از؛ متن = ل ۲۹ـل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲): ها؛ (ب: بر)؛ متن = ل ـ ک (نیز لی، آ) ۳۰ـک: گشادند ۳۱ـبشنود ۳۲ـل (نیز لی): زو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـ(پ: آن) ۳۴ـ(لن: تخت)؛ در ل ـ س، ق۲، پ ـ ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (لی، ل۳)؛ بنداری (۳۹۳۱ـ۳۹۴۶): فان برویز لا یقدر علی مقاومتکم. و لم یبق علی بابه أحد یمیل إلیه. و قد استوحش منه أخی رستم و هو فی عشرة آلاف فارس (= ۳۹۵۲). و أراه لم یبق من ملکه إلا قدر مصّ نواة. فحرّشهم به و أغراهم، و من جلباب الحشمة عرّاهم ۳۵ـ(آ: سپه) ۳۶ـس، ق (نیز لی، آ، ب): را؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ ل۲، لن این بیت را ندارند؛ بنداری: ففعلوا ما أمرهم من السفه و الإهجار و الإفحاش





بشد زادفرّخ[۱] به خسرو بگفت     که لشکر همه[۲] یار[۳] گشتند و جفت
مرا بیم جانست، اگر[۴] نیز[۵] شاه     فرستد به[۶] پیغام نزد[۷] سپاه
بدانست خسرو که آن کژّگوی     همی آب و[۸] خون اندرآرد به جوی!
ز بیم برادرْش چیزی نگفت     همی[۹]داشت آن راستی در[۱۰] نهفت،
که پیچیده[۱۱] بُد رستم[۱۲] از شهریار     به جایی خود و[۱۳] تیغ‌زن ده‌هزار[۱۴]،
دل زادفرّخ[۱۵] تبه[۱۶] داشت نیز     سپه را همه[۱۷] روی برگاشت نیز
بدانست هم زادفرّخ[۱۸] که شاه     ز لشکر همه[۱۹] زو شناسد گناه
چو آمد[۲۰] برون آن بداندیشِ شاه[۲۱]     نیارست شد نیز[۲۲] در پیشِ شاه[۲۳]
به دربر همی‌بود و با[۲۴] هر کسی     همی‌کرد از آن[۲۵] آزمایش بسی
همی‌ساخت همواره تا[۲۶] آن سپاه     بپیچید[۲۷] یکسر[۲۸] ز فرمان شاه
همی‌راند با هر کسی داستان     شدند اندر آن کار همداستان،
که شاهی[۲۹] دگر برنشیند[۳۰] به تخت     کزین[۳۱] دور شد فرّ و آیین و بخت!
بر زادفرّخ[۳۲] یکی پیر بود     که در[۳۳] کارها کردن[۳۴] آژیر[۳۵] بود
چُنین[۳۶] گفت با زادفرّخ[۳۷] که شاه     همی[۳۸] از تو بیند گناهِ سپاه[۳۹]
کنون تا یکی شهریاری پدید     نیاری[۴۰]، فزون[۴۱] زین نباید چخید[۴۲]،
که این[۴۳] بومِ آباد ویران شود     از[۴۴] آشوب[۴۵] ایران[۴۶] چو نیران[۴۷] شود!

۱ـل: رادفرّخ ۲ـ(ب: همی) ۳ـ(آ: باز) ۴ـک (نیز ل۳، آ): گر ۵ـ(و: بیم) ۶ـ(و: فرستاد) ۷ـ(ل۳، پ: پیش)؛ بنداری: فعاد زاذفرخ و أعلم برویز بتمرّدهم علیه و طغیانهم ۸ـل، س (نیز لی): <و>؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ(ل۳: همه) ۱۰ـ(آ: را)؛ ق: راز را در؛ ک: داشتی آن سخن در؛ (لن۲: راستی داشت اندر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ب: بپیچیده) ۱۲ـل: قیصر (!)؛ متن = س ـ ب ۱۳ـل (نیز پ): ابا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـل، ق (نیز ق۲): سی‌هزار؛ متن = دوازده دستنویس دیگر و بنداری (← ۳۹۴۶پ) ۱۵ـل، س۲: رادفرّخ ۱۶ـل (نیز پ): تبه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): همی؛ متن = ل (نیز ق۲، آ)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فعلم من أین أُتی، و أن زاذفرخ هو الذی أغراهم بذلک. فسکت و لم یتجاسر علی البطش به لخوفه من رستم أخیه ۱۸ـل: رادفرّخ ۱۹ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، ب): همی؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، آ) ۲۰ـ(ق۲، ل۳: بیامد) ۲۱ـل: راه؛ متن = س ـ ب ۲۲ـ(و، لن۲: باز) ۲۳ـک: پیش‌گاه؛ (ل۳، پ: پیش‌گاه؛ ق۲: رفتن بدان پیش‌گاه) ۲۴ـل، س (نیز لن۲، ب): <و> تا؛ ق، ک (نیز ق۲ ـ و، آ): <و> با؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن) ۲۵ـل: زان؛ متن = س ـ ب ۲۶ـ(لی، و، آ، ب: با) ۲۷ـک: بپیچند ۲۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): یک‌یک؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۲۹ـ(و: شاه) ۳۰ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب): برنشاند؛ ک: برنشاندند (!)؛ متن = ل، ق (نیز ل۲، و، لن۲) ۳۱ـک (نیز ل۳، لن۲): کزو؛ بنداری: فقعد زاذفرخ علی باب الملک و قال: قد حان حین خلعه، و نقل الملک عنه الی بعض أولاده ۳۲ـل: رادفرّخ ۳۳ـل: بر؛ متن = س ـ ب ۳۴ـ(و، لن۲: سخت)؛ ل۲ (نیز لن): کار کردن بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ(ق۲: ازریر؟) ۳۶ـ(ل۳: همی) ۳۷ـل: رادفرّخ ۳۸ـ(ل۳: چنین) ۳۹ـ(ق۲: سراسر گناه) ۴۰ـ(ق۲، ل۳، پ، لن۲: نیاید؛ آ: بیاری)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۱ـ(لن۲: برون) ۴۲ـس۲ (نیز ق۲، آ): چمید (در س۲، ق۲ حرف یکم و در آ حرفهای یکم و سوم بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در ل همهٔ حرفها، در س، ق، لی حرفهای دوم و سوم و در لن، و، لن۲، ب حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه) ۴۳ـس (نیز لی): آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴۴ـک: وز؛ ل۲ (نیز لن، لن۲، آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۵ـل (نیز پ): اندوه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴۶ـل۲: بیران ۴۷ـ(لی، ب: ویران)

نگه کرد باید که[۱] فرزند اوی[۲]    کدامست با[۳] شرم و بی[۴] گفت‌وگوی[۵]،
وُرا شاد[۶] بر تخت باید نشاند!    بران[۷] تاج[۸] دینار باید فشاند!
وُزان[۹] پس به کاری[۱۰] دگر برخزیم[۱۱]    چو[۱۲] تلخی مزیدیم[۱۳]، شیرین[۱۴] مزیم!
چو[۱۵] شیرویِ بیدار مهترپسر    به زندان بود، کس نباید[۱۶] دگر[۱۷]!
همی رای زد زین نشان هر کسی    برین[۱۸] روز و شب برنیامد بسی[۱۹]،
که[۲۰] برخاست گرد[۲۱] سپاه نَخوار[۲۲]    همه کارها[۲۳] زو[۲۴] گرفتند خوار
پذیره شدش زادفرّخ[۲۵] به راه[۲۶]    فراوان برفتند با او[۲۷] سپاه
رسیدند پس یک به دیگر[۲۸] فراز    سَخُن رفت چند آشکارا و راز
همان[۲۹] زادفرّخ[۳۰] زبان برگشاد    بدی‌های[۳۱] خسرو همه[۳۲] کرد یاد
همی[۳۳]گفت: لشکر به مردی و رای    همی‌کرد خواهند شاهی به پای[۳۴]
سپهبد[۳۵] چُنین داد پاسخ بدوی[۳۶]    که من نیستم جامه‌ی[۳۷] گفت‌وگوی[۳۶]،
اگر با سپاه اندرآیم به جنگ    کنم بر یلان[۳۸] جهان جای[۳۹] تنگ!
گرامی بُد این[۴۰] شهریار[۴۱] جهان[۴۲]    بنزد کنارنگ و هم پهلوان،

۱ـ ل (نیز پ): به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ ق (نیز آ): او ۳ـ (ل۳، و: بی) ۴ـ س ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب): با؛ (ل۳: بر)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۵ـ ق (نیز و، آ): گو؛ ل: گفت‌گوی ۶ـ ک: وراستاد (؟) ۷ـ ک (نیز لن، لی): بدان ۸ـ (ق۲: تخت) ۹ـ ل۲ (نیز لن۲): ازین؛ (ق۲، ل۳، آ: از آن) ۱۰ـ ق (نیز لن۲): کار ۱۱ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لن۲، آ): بردزیم (؟)؛ س۲: بر دریم؛ (ق۲: برجریم؛ لی: بربزیم؛ ل۳: برخریم؛ و: پردزیم؛ ب: برزنیم)؛ ک: از آن بکاری دیگر زنیم (!)؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل۳) ۱۲ـ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، آ، ب): که؛ متن = س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲) ۱۳ـ ک: مزیدیم و؛ (آ: چشیدیم) ۱۴ـ (و: لشکر)؛ ل، پ این بیت را ندارند ۱۵ـ ل۲ (نیز لن): که ۱۶ـ در ل، ل۲ حرفهای یکم و دوم، در س، و حرفهای دوم چهارم و در ق۲ حرف دوم بی‌نقطه؛ ق (نیز لی): نیابد؛ ک، س۲ (نیز لن۲): نیاید؛ متن = (لن، ل۲، پ، آ، ب) ۱۷ـ ق (نیز لی): گذر؛ بنداری: و کان یصحبه شیخ طاعن فی السن فعزم علیه بما فی نفسه و استعجله فیه ۱۸ـ (لی، لن۲: بدین) ۱۹ـ (آ: همی‌کرد از آن آزمایش بسی = ۳۹۵۶ب) ۲۰ـ س (نیز لی): چو ۲۱ـ (آ: که ناله برآمد) ۲۲ـ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): تخوار (در و بی‌نقطه)؛ ک (نیز ل۳): تخار؛ متن = ل، ل۲ ۲۳ـ ل: کردها؛ متن = س ـ ب ۲۴ـ (پ: را) ۲۵ـ ل (نیز و): رادفرّخ ۲۶ـ ل: که شاه (!)؛ متن = س ـ ب ۲۷ـ (ق۲: برفتند با او فراوان) ۲۸ـ (آ: چو دیدش به نزدیکتر شد) ۲۹ـ (ق۲: همی) ۳۰ـ ل (نیز لی): رادفرّخ ۳۱ـ (آ: سخن‌های) ۳۲ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): همی؛ متن = ل، ک؛ ک پس از این بیت افزوده است:

از آن کو به دل دشمن لشکرست    به رای و خرد این زمان دیگرست
نیارد ابر نیکوی هیچ کار    سراسر گذارد به بد روزگار
همی پند و اندرز کس نشنود    به رای و هوای دل خود رود
ز بن موبدان را ندارد به چیز    ز راد و ز رادی تنش گشت سیر
تخارش همی‌گفت ای مهربان    سپه را کنون چیست اندر نهان

۳۳ـ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ب): بدو؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۳۴ـ ل: پا؛ ک: بمردی بجای ۳۵ـ (لن: کس اندر) ۳۶ـ (و: بدو ـ گو) ۳۷ـ س (نیز لی): چارهٔ؛ ق: از پی؛ (ق۲: از در؛ و: خامهٔ؛ آ: جامه و؛ ب: مایهٔ)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۳۸ـ ل: بدان؛ متن = س ـ ب ۳۹ـ (ل۳: کار) ۴۰ـ س (نیز لی، ب): بدین؛ (ق۲: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴۱ـ ق: نامدار ۴۲ـ ل ـ ک، س۲ (نیز ق۲ ـ ب): جوان؛ متن = ل۲ (نیز لن)





چو روز چُنان مرد گردد[۱] سیاه[۲]    مبادا که بیند کسی تاج و گاه!
نژند آن[۳] زمان[۴] شد که بیداد شد    به بیدادگر[۵] بندگان شاد شد!
سَخُن‌هاش چون[۶] زادفرّخ[۷] شنید    مر او را از[۸] ایرانیان برگزید
بدو گفت کاکنون[۹] به زندان شویم[۱۰]!    بنزدیک آن[۱۱] مستمندان شویم[۱۰]!
بیاریم[۱۲] بی‌باک[۱۳] شیروی را    جوان و[۱۴] دلیرِ[۱۵] جهانجوی را!
سپهبد نگهبان زندان اوست    ـ کزو داشتی بیشتر[۱۶] مغز و پوست ـ،
ابا شش‌هزار آزموده‌سُوار[۱۷]    همی‌دارد آن[۱۸] بستگان[۱۹] را بزار[۲۰]
چُنین گفت با زادفرّخ[۲۱] نَخوار[۲۲]    که کار سپهبد گرفتیم خوار،
گرین[۲۳] بخت[۲۴] پرویز گردد جوان    نماند[۲۵] به ایران[۲۶] یکی پهلوان،
مگر[۲۷] دار دارند، گر[۲۸] چاه و بند    نماند به ایران کسی[۲۹] بی‌گزند!
بگفت این و از[۳۰] جای برکند[۳۱] اسپ    همی‌تاخت[۳۲] برسان آذرگشسپ!
سپاه اندرآورد یکسر به جنگ    سپهبد پذیره شدش[۳۳] بی‌درنگ
سرِ لشکر نامور گشته شد    سپهبد به جنگ اندرون کشته شد
پراگنده شد لشکر شهریار    سیه گشت روز و تبه گشت کار[۳۴]!
به زندان تنگ[۳۵] اندرآمد نَخوار[۳۶]    بدان چاره با جامه‌ی[۳۷] کارزار

۱ـ ل: کرد او؛ (ق۲: شاه گردد)؛ ق، ل۲: جوانمرد گردد؛ س۲ (نیز لن، و، لن۲): چنو مرد گردد؛ س (نیز لی): جوانمرد را روز گرد؛ ک: چنو مرد گردد به اسب (؟)؛ متن = (ل۳، پ، آ؛ ← س۲) ۲ـ (آ: تباه)؛ ب این بیت را ندارد ۳ـ ل (نیز ل۳، ب): بزندان (در ل حرف سوم بی‌نقطه) = بژند + آن؟ به زندان؟؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ک: ار زما؛ (آ: آنگهی) ۵ـ س (نیز لی): به بیداد بر؛ (آ: به بیدادی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به کژّی گرائید و نابخردی    بپرّید ازو فرّهٔ ایزدی
کنون چون ازو گاه گردد تهی    به فرزند او زیبد این فرّهی

۶ـ (لن: سخن‌ها چو از؛ ق۲، آ: سخن‌های چون) ۷ـ ل: رادفرّخ ۸ـ ل، س، ق (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ): ز؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب) ۹ـ س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲): اکنون ۱۰ـ ل۲: شوم ۱۱ـ (و: بدان خانهٔ) ۱۲ـ (لن۲: برآریم؛ آ: بیازیم) ۱۳ـ (ق۲: بیدار) ۱۴ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و): <و>؛ متن = ل، ک (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۱۵ـ ک (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): دلیر و؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و)؛ بنداری (۳۹۶۸ـ۳۹۸۱): فبینا هما فی ذلک الحدیث إذ جاء الخبر بقدوم قائد من قوّاد برویز یسمی تخوار فوافق زاذفرخ علی رأیه. فتم الباب و شرعوا فی خلع برویز و إخراج ولده شیرویه من الحبس، و تقریر الأمر علیه ۱۶ـ ک: مغفر؛ س (نیز ق۲، لی، ب): بیشتر داشتی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ ک: سران ۱۸ـ ک: این ۱۹ـ س۲: خستگان ۲۰ـ ک: روان؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان شیرویه محبوسا فی عقر بابل، و حارسه إصبهبذ فی ستة آلاف فارس ۲۱ـ ل: رادفرّخ ۲۲ـ ق، ک، س۲ (نیز ب): تخوار؛ در س، لن، و حرف یکم بی‌نقطه؛ (ل۳: نخار (حرف یکم بی‌نقطه)؛ آ: سوار)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲) ۲۳ـ ل (نیز لی، آ، ب): کزین؛ ق (نیز ق۲، ل۳): اگر متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۴ـ (آ: تخت) ۲۵ـ (لی: بماند) ۲۶ـ (ل۳، ب: به ایران نماند) ۲۷ـ (پ: دگر) ۲۸ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، و): یا (در لن بی‌نقطه)؛ (ق۲: بینند با)؛ س، س۲ (نیز لی، ب): مگر دارد او را در آن (س۲: بدان)؛ ک (نیز آ): بکر دار دارند (آ: تابید) با؛ متن = ل ۲۹ـ (ق۲، و: یکی)؛ ق، لن۲ این بیت را ندارند ۳۰ـ ل، ل۲، س۲: وز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ پ): برکرد؛ متن = ل ۳۲ـ (ق۲: رفت؛ و: راند)؛ در س، لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۳ـ (آ: بنزدیک شد) ۳۴ـ آ این بیت را ندارد ۳۵ـ ل۲ (نیز و، لن۲): ننگ؛ (ق۲: چو ننگ) ۳۶ـ ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): تخوار؛ (ل۳: نخار)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز ق۲، و) ۳۷ـ ق: جامه با آلت

به شیروی گردنکش آواز داد … سَبُک نامور پاسخش[1] باز داد
بدانست[2] شیروی کان سرفراز[3] … بدانگه به زندان چرا شد فراز
چو روی نَخوارِ[4] فروزان[5] بدید[6] … از[7] اندوه خندان[8] دلش بردمید[9]
بدو گفت گریان که[10] خسرو کجاست؟ … رها کردن ما[11] نه[12] کار شماست!
چُنین گفت با شاهزاده نَخوار[13] … که گر[14] مردمی[15] کامِ شیران[16] مخار!
اگر تو بدین کار[17] همداستان … نباشی، تو کم گیر ازین[18] راستان[19]!
یکی کم بود، شاید[20] از شانزده! … بماند برادر[21] ترا پانزده،
که شایند هر یک[22] به شاهنشهی … بدیشان[23] بود شاد تخت[24] مِهی!
فروماند شیروی گریان[25] به جای[26] … از[27] آن خانه‌ی[28] تنگ[29] بگذارد[30] پای[31]!
همان زادفرّخ[32] به درگاه‌بر … همی‌بود و کس را ندادی[33] گذر[34]،
که آگه شدی زان سَخُن شهریار … به درگاه‌بر بود با ده سُوار[35]

چو پژمرده شد چادر[36] آفتاب … همی‌ساخت هر مهتری جای خواب،

۱ـل (نیز پ): پاسخش نامور؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ(پ: ندانست) ۳ـس، ق، س۲ (نیز لی، ب): گردن‌فراز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری (۳۹۸۴ـ۳۹۹۳): فسار تخوار الی محبس شیرویه فالتقی مع الإصبهبذ و جرت بینهما واقعة فقتله تخوار، و دخل الی الحبس فی سلاحه لإخراج شیرویه؛ س در اینجا سرنویس دارد: رهانیدن تخوار شیروی را از زندان ۴ـل: نخوار او؛ س، ق، ک (نیز لن، لی، لن۲، آ): تخوار؛ ک، س۲: تخار؛ (ل۳: تخارا؛ پ: تخار از)؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، و، ب) ۵ـس۲: فرودان ۶ـ(ق۲: فریبنده دید) ۷ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و) ۸ـس، ق، س۲ (نیز لی): شادان؛ (ق۲: جان و؛ ب: شادی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳ـآ؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۹ـس۲: بترکید؛ (پ: بطرقید)؛ ک (نیز لن، و): لبش بترکید؛ (ل۳، لن۲: لبش راگزید؛ آ: لبش بنگرید)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب) ۱۰ـس (نیز لی، ب): گویا که؛ (آ: فرمان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): من؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ) ۱۲ـق ـ س۲ (نیز لن، پ ـ ب): چه؛ متن = ل، س (نیز ق۲، لی، ل۳)؛ بنداری: فلما رآه علی تلک الهیئة کاد تنشق مرارته من الفزع و بکی و قال: ما الذی حل بالملک حتی جئتم فی طلبی؟ و خاف علی أبیه من القتل ۱۳ـس، ق (نیز لن، لی، پ ـ آ): تخوار (در و حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک، س۲ (نیز ل۳): تخار؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ب) ۱۴ـ(ب: گه) ۱۵ـس (نیز لی): خرّمی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ق (نیز لی، ب): کژّی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(و: اگر می نباشی تو) ۱۸ـل، ک: زین؛ (آ: این)؛ س (نیز لی، ب): و کم‌گیری این؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، آ، ب): داستان؛ (ل۳: استان!)؛ متن = ل (نیز ق۲، لن۲)؛ (و: ترا گیرم از جملهٔ باستان) ۲۰ـ(ل۳: شاه) ۲۱ـل، ق: برادر بماند؛ (و: چو باشد برادر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـ(ل۳: هر کس)؛ ل: بشایند هر کس؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـس، ل۲ (نیز لن، لی): بایشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـس۲: بخت؛ در ل، و، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(آ: گردان؛ ب: و گریان) ۲۶ـل: جا؛ ق: گردن فراز ۲۷ـق: در ۲۸ـ(و: جاگه) ۲۹ـس، ل۲ (نیز لن): ننگ؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ (آ: نیک)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـل ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ ب): بگزارد؛ (ل۳: نگزارد)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۱ـق: راز؛ بنداری (۳۹۹۶ـ۴۰۰۰): فقال له تخوار: إن لأبیک خمسة عشر ابنا سواک. فان سکت و خرجت و لیناک و إلا قتلناک و ولینا بعض إخوتک. فأجابه عند ذلک الی الخروج، و جاء معه الی المدائن ۳۲ـل: رادفرّخ ۳۳ـک: نبودی ۳۴ـ(لی: توبار!) ۳۵ـک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، لن۲): یک (ق۲: چون) پرده‌دار؛ س، س۲ (نیز لی، ب): بد یکی پرده‌دار؛ ق: بد یکی نیزه‌دار؛ (آ: همی بود بر در یکی پرده‌دار)؛ متن = ل؛ بنداری: و أما زادفرّخ فانه کان ملازما لباب برویز لا یخلی أحدا یدخل علیه ۳۶ـق: تابش؛ (و: چهرهٔ؛ آ: پردهٔ)؛ ک این بیت را ندارد





بفرمود تا پاسبانان[1] شهر … هر[2] آنکس که از مهتری[3] داشت بهر،
برفتند یکسر[4] سوی بارگاه … بدان جای شادی و آرامِ شاه[5]،
بدیشان چنین گفت کامشب[6] خروش … دگرگونه‌تر کرد باید زِ[7] دوش:
همه پاسبانان به نام قباد … همی‌کرد باید به هر پاس[8] یاد!
چُنین داد پاسخ که ایدون[9] کنیم[10]! … ز سر[11] نام پرویز بیرون[12] کنیم[10]!

چو شب چادر قیرگون کرد نَوْ[13] … ز شهر و ز بازار[14] برخاست غَوْ[13]،
[همه پاسبانان به نام قباد … چو آواز دادند و[15] کردند یاد،]
کانوشه[16] زیاد از بزرگان قباد … به هر کشوری نام او یاد باد[17]،
شب تیره شاه جهان خفته بود … که[18] شیرین به بالینش آشفته[19] بود،
چُن[20] آواز[21] آن پاسبانان شنید … غمی گشت و شادان[22] دلش بردمید[23]،
بدو[24] گفت: شاها چه شاید بُدن؟ … برین[25] داستانی[26] بباید[27] زدن!
از[28] آواز او شاه بیدار شد … دلش زان سَخُن پر ز آزار[29] شد
به شیرین چُنین گفت کای[30] ماه‌روی[31] … چه‌داری[32] به خواب اندرون[33] گفت‌وگوی[34]؟
چُنین[35] گفت شیرین که بگشای گوش … خروشیدن پاسبانان نیوش!

۱ـل: پاسبان (!) ۲ـل: هم؛ متن = س ـ ب ۳ـل۲ (نیز لن، و): کهتری؛ (ق۲: مردمی)؛ س، س۲ (نیز لی، ب): کزان کار بر؛ ق: کزان شهر بر؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، لن۲، آ)؛ ک این بیت را ندارد ۴ـک: یکسو ۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): آرام‌گاه؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۶ـ(لن: امشب؛ و: بدو گفت چندین که آمد) ۷ـق (نیز پ): که؛ (و: دگرگونه بایدت کردن ز)؛ ک این بیت را ندارد ۸ـس، ق، س۲ (نیز لی، ب): جای؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ)؛ ک این بیت را ندارد ۹ـ(پ: چونین) ۱۰ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): کنم؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ) ۱۱ـ(و: ازو) ۱۲ـ(پ: همان نام او را بدآیین)؛ بنداری (۴۰۰۳ـ۴۰۰۸): و أمر حراس اللیل أن یرفعوا أصواتهم فی اللیل بالدعاء لقباذ، و هو شیرویه، و ینادوا بذلک کما کانوا یرفعون أصواتهم بالدعاء لبرویز ۱۳ـ(در ل۳ به زبر یکم و سکون دوم؛ و: برکشید ـ آوا شنید؛ آ: برآمد از آن پاسبانان عو) ۱۴ـس (نیز لی): لشکرش؛ (ل۳: آباد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(پ: کردند)؛ متن = ل؛ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب) این بیت را ندارند ۱۶ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، آ): که نوشه؛ متن = (پ، لن۲، ب) ۱۷ـ(ق۲ ـ و: باد یاد؛ آ: بماناد بر تخت پیروز و شاد)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما جنّ اللیل رفع الحرّاس أصواتهم و ذکروا قباذ، و لم یذکروا برویز ۱۸ـل (نیز لن، ق۲، و، لن۲): چو؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۱۹ـل (نیز لن): بر جفته؛ ک: بنشسته (!)؛ (ل۳: برشسته!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کانت شیرین عند رأس برویز ۲۰ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۲۱ـ(و، لن۲: آوای) ۲۲ـ(ق۲، ل۳: وزیشان) ۲۳ـ(و: و رنگ رخش ناپدید) ۲۴ـق: به شه؛ ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، آ): همی؛ متن = ل، س، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۲۵ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): بدین؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۲۶ـس، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): داستانها؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۲۷ـل۲ (نیز لن): داستان بر چه باید؛ بنداری: فلما سمعت ذلک أیقظت برویز و قالت: أیها الملک! قد حدث حادث عظیم فانی أسمع الحرّاس یدعون لقباذ، و لا یذکرون الملک (= ۴۰۱۳ـ۴۰۱۴، ۴۰۱۷)؛ در و: ۴۰۱۵، ۴۰۱۷، ۴۰۱۶، ۴۰۱۴ ۲۸ـ(ل۳، آ: ز) ۲۹ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، ب): تیمار؛ متن = ل، ک (نیز پ، و، آ)؛ لن این بیت را ندارد ۳۰ـ(لن: ای) ۳۱ـ(آ: راه‌جوی) ۳۲ـس (نیز لی): دیدی؛ (آ: آری)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی): اندرین؛ (پ: به یاد اندرین؛ لن۲: جواب اندرین)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳، آ، ب) ۳۴ـل: گفت‌گوی؛ ق (نیز لی، ل۲، پ): گفتگوی؛ (آ: گفت‌وگو؛ و: جواب این سخن را بگوی) ۳۵ـل (نیز ل۳، لن۲): بدو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر

چو خسرو بدان[۱] گونه آوا شنید / به رخساره شد چون گل شنبلید
چُنین گفت کز شب گذشته سه پاس / بیابید[۲] گفتارِ اخترشناس،
که این[۳] بدکُنش[۴] چون[۵] ز مادر بزاد / نهانی وُرا نام کردم قباد،
به آوازْ شیرویه[۶] گفتم‌همی / دگرنامش[۷] اندرنهفتم‌همی!
وُرا نام شیروی بُد[۸] آشکار[۹] / قبادش همی‌خواند این[۱۰] پیشکار[۱۱]!
شب تیره باید شدن سوی چین / وُ گر[۱۲] سوی ماچین و مکران‌زمین[۱۳]،
بریشان[۱۴] به[۱۵] افسون بگیریم راه / ز فغفور چینی بخواهم[۱۶] سپاه!

از آن کاخترش بآسمان[۱۷] تیره بود[۱۸] / سَخُن‌های او بر زمین خیره بود[۱۸]!
شب تیره افسون نیامد[۱۹] بکار / همی‌آمدش کار دشخوار[۲۰] خوار!
به شیرین چُنین گفت کامد[۲۱] زمان / بر[۲۲] افسون ما چیره[۲۳] شد بدگمان!
بدو گفت شیرین کانوشه[۲۴] بَدی / همیشه ز تو دور دستِ بدی،

۱ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، ب): بران؛ (و: برین؛ آ: بدین)؛ متن = ل، ک (نیز لی، ل۳)؛ در س۲ پس از این بیت، بیت‌های ۴۰۲۵ و ۴۰۲۶ آمده است ۲ـ ل: بباسد (حرفهای چهارم و پنجم بی‌نقطه)؛ س: نیابند؛ ق: بیارید؛ ک: بدآمدز؛ ل۲: بیابید (حرف چهارم بی‌نقطه)؛ س۲: بـابید (حرف دوم بی‌نقطه)؛ (لن، و، لن۲: بتابید؛ ق۲: که آمد به؛ لی: نابید (حرفهای دوم و پنجم بی‌نقطه)؛ ل۳، ب: ساسد (بی‌نقطه)؛ آ: بیامد به)؛ متن = (پ) ۳ـ ق: آن ۴ـ ل: بدگهر؛ س (نیز لی، ب): بدنهان؛ ق: بدهنر؛ ل۲، س۲ (نیز پ): بدجهش (؟)؛ (لن: بدزهش (؟)؛ ل۳: بدمنش)؛ متن = ک (نیز ق۲، و، لن۲، آ) ۵ـ ل: تا؛ متن = س ـ ب ۶ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): شیروی؛ متن = ل ۷ـ (ل۳: با من؛ و: نام) ۸ـ ک: بود؛ ل۲ (نیز لن): خود؛ (آ: خواند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ (و: در جهان) ۱۰ـ س (نیز لی): آن؛ (ل۳: همی‌خواندی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ ک، ل۲ (نیز ق۲، لن۲، آ): نابکار (در ل۲، آ حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن: پای‌کار (بی‌نقطه)؛ ل۳: رازدار؛ و: همی‌کرد نام نهان)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی، پ، ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۰۱۵ـ۴۰۲۲): فقام برویز و تنفس الصعداء و قال: الآن قد ظهر صدق قول المنجمین؛ إن قباد هو شیرویه. و أنا سمیته بهذا الاسم و لم أطلع علیه أحدا ۱۲ـ (ل۳: و یا) ۱۳ـ (آ: توران‌زمین)؛ ک (نیز و): مکران و ماچین‌زمین؛ ق این بیت را ندارد ۱۴ـ ک، س۲: بایشان؛ (لی: بدیشان) ۱۵ـ ل۲ (نیز آ، ب): بر ۱۶ـ ک: بخواهم ز فغفور چینی؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و الرأی أن أخرج مغلّسا هاربا الی ملک الصین و أستعین به علی هؤلاء البغاة؛ ک پس از بیت ۴۰۲۴ افزوده است:

هم آنگه یکی طشت پر آب خواست / همی‌خواند افسون بر آن طشت راست

۱۷ـ (ق۲: ز آسمان)؛ س (نیز لی): کاختر پادشه؛ ک، ل۲: اخترش ز آسمان؛ س۲: ز آن اخترش پاسبان؛ (لن: از آنک اخترش ز آسمان)؛ متن = ل (نیز ل۳ـ آ) ۱۸ـ ک: شد؛ (لی، آ: خیره بود ـ تیره بود)؛ ق، ب این بیت را ندارند؛ در س۲ ۴۰۲۵ و ۴۰۲۶ پس از ۴۰۱۸ آمده‌اند ۱۹ـ س (نیز ق۲، لی): نیاید؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۲۰ـ ل (نیز ق۲): دشوار؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲)؛ ق، و، آ، ب این بیت را ندارند ۲۱ـ ل: اندر؛ (لن۲: هم در؛ پ: بدو گفت شیرین که آمد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ ق (نیز لی): به ۲۳ـ س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲): خیره؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، ب)؛ و، آ این بیت را ندارند؛ ق در اینجا سرنویس دارد: گریختن خسرو از ایرانیان و گرفتاری او در باغ ۲۴ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، آ): که نوشه؛ (ب: انوشه)؛ متن = (لن۲)؛ ل، پ این بیت را ندارند





به دانش کنون چاره‌ی خویش ساز / مبادا کِه‌ت[۱] آید به دشمن نیاز!
چو روشن شود، دشمن چاره‌جوی[۲] / نهد بی‌گمان سوی این کاخ[۳] روی!
هم آنگه زره خواست از گنج شاه / چو[۴] شمشیر هندی[۵] و عادی[۶]کلاه،
همان ترکشِ[۷] تیر و زرّین‌سپر[۸] / یکی بنده‌ی گُردِ[۹] پرخاشخر[۱۰]
شب تیره‌گون اندرآمد به باغ / بدانگه که برخیزد از خواب[۱۱] راغ[۱۲]
به باغ بزرگ اندر[۱۳]، از بس درخت[۱۴] / نبُد شاه را بر[۱۵] چمن[۱۶] جای تخت
بیاویخت از شاخ زرّین‌سپر[۱۷] / به جایی کزو دور بودی گذر[۱۸]
نشست از بر نرگس و[۱۹] زعفران / یکی تیغ در زیر زانو گران

چو خورشید[۲۰] برزد سنان از فراز / سوی کاخ شد دشمن دیوساز[۲۱]
یکایک بگشتند گرد سرای / تهی بُد[۲۲] ز شاه سرافراز[۲۳] جای
به تاراج دادند گنج وُرا / نکرد ایچ کس یاد[۲۴] رنج وُرا!

۱ـ ل (نیز پ): که؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ (و، آ: جو)؛ ک: چارهٔ راه‌جوی ۳ـ س، ک (نیز لی): کار؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، آ): گاه؛ (لن۲: درگاه)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ترا زو بد آید، مرا دردسر / بپیچی، چو پیچند از تو بسر (=پسر)

۴ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): دو؛ متن = ل ۵ـ ل: <هندی> (وزن ندارد)؛ ق (نیز آ، ب): زرّین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لی): زرّین؛ ل۲ (نیز ق۲، ل۳ـ لن۲): رومی؛ (لن: رومین)؛ متن = ل ۷ـ س، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): ترکش و؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و) ۸ـ (لن۲: کمر) ۹ـ ل (نیز لن، پ): گرد و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ ک: به جایی کزو دور بودی گذر (=۴۰۳۵ب) ۱۱ـ ل (نیز آ): باغ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـ ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳): زاغ؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لی، پ ـ ب) ۱۳ـ (ق۲: آمد)؛ متن ← ۱۴ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): اندرآورد رخت؛ متن = ل، ک (نیز ل۳ـ آ) ۱۵ـ ل (نیز لی): در؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـ (آ: زمین؛ ق۲: بر چمن شاه را)؛ لن این بیت را ندارد ۱۷ـ (لن: همان ترکش آویخت از شاخ بر) ۱۸ـ ق: رهگذر؛ (و: باشد گذر)؛ ک: یکی بندهٔ گرد پرخاشخر (=۴۰۳۲ب) ۱۹ـ ک: <و>؛ بنداری (۴۰۲۵ـ۴۰۳۶): فاستدعی بسلاحه فلبسه، و استصحب غلاما، و خرج من دارالسلطنة، و دخل الی باغ له قریب من قصره یدعی باغ الهندوان، فاختفی فی شجراته (← ۴۰۳۱ـ۴۰۳۳) ۲۰ـ ک: خرشید ۲۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ ـ آ): دیرساز؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، ل۳، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

ز هر گونه مردم فراز آمدند / ز خسرو همی بی‌نیاز آمدند

۲۲ـ ک: شد ۲۳ـ ک: سزاوار؛ ل۲: این سزاوار؛ (لن، پ، و، لن۲: آن سزاوار؛ ق۲: آن دلارای)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۲۴ـ س، ق، س۲ (نیز لی، پ): نکردند یاد ایچ؛ ل۲ (نیز لن، ل۳): نکردند کس یاد؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ ـ آ)

همه[۱] بازگشتند دیده پُرآب … گرفته ز[۲] کار زمانه شتاب!

همی‌بود خسرو بدان[۳] مرغزار … درخت بلند از برش[۴] سایه‌دار
چو بگذشت نیمی ز روز دراز … به نان آمد آن پادشا را نیاز
به باغ اندرون بُد یکی پایکار[۵] … که نشناختی[۶] چهره‌ی شهریار
پرستنده را گفت[۷] خورشیدفر[۸] … که شاخی بِبُر زین گرامی‌کمر[۹]

۱ـ(لن، پ: همان) ۲ـ(ل۳: به)؛ بنداری (۴۰۳۷ـ۴۰۴۰): و لما طلع النهار هجم الهمج الرعاع علی مستقرّه، و أخذوا فی نهب خزائنه، ثم طلبوه فلم یجدوه؛ ک، ل۲ در اینجا سرنویس دارند، ک: برگشتن لشکر از خسرو و گریختن خسرو؛ ل۲: گفتار اندر گشتن روزگار خسرو؛ پس از بیت ۴۰۴۰ برخی از دستنویسها اندرز پایان پادشاهی هرمزد را در اینجا آورده‌اند، س (۳ بیت)، ل۲، لن، ق۲، لن۲، آ (هر یک ۸ بیت)، ل۳ (۹ بیت)، ک (۲۳ بیت)؛ لی، آ این اندرز را تنها در اینجا و ل، ق، س۲، پ، و، ب آنرا تنها در پایان پادشاهی هرمزد دارند. در زیر تنها بیت‌هایی را که ک و ل۳ افزون بر دستنویسهای دیگر دارند میاوریم. ک پس از بیت ۷:

چنین گفت این گنبد لاجورد … گهی شادمانی گه اندوه و درد
یکی را دهد شاهی و تاج و تخت … یکی نان ز کوشش نیابد ز بخت
یکی را به صد شهر خوانند شاه … یکی دور مانده ز آرامگاه
چرا رنجی از بهر این چیز و بس … که آخر نباشدت فریادرس
جهان گرچه کام تو پیش آورد … سرانجام هم کینه پیش آورد
ازو تا توانی تو دوری گزین … اگر چشم و دل داری و هوش و دین
نگر تا چه آمد به پرویزشاه … چگونه فکندش زمانه به چاه
چنین یاد دارم ز موبد به بلخ … به خسرو چو شد این جهان تار و تلخ
که را چرخ گردنده وارون کند … که یارد که او را همایون کند
همیشه چنین است گردنده‌دهر … گهی پادزهرست و گاهی چو زهر
چه هفتاد مانی چه هفت و چه صد … برون رفت باید ابر نیک و بد
تو در آز چندین چه کوشی به بد … که این کوشش از بهر این کالبد
بیندیش از جان که فرجام کار … همان به که جانت بود رستگار
به دانش بکوش و به دانش نیوش … به دانش سوی آدمی نون بکوش
کنون رنج در کار خسرو بریم … به داننده آگاهی نو بریم
بگوئیم از کار خسرو کنون … که چون بد ورا بخت و اختر نگون

ل۳ پس از بیت ۶:

بزاد و به خواری و بد نام زیست … بدان زندگانی بباید گریست
سرانجام خاکست بالین او … دریغ آن دل و رای و آیین اوی
به پرگار تنگ و میان دو گوی … چه گویم که جز خامشی نیست روی

۳ـل: بران؛ متن = س ـ ب ۴ـ(ل۳: بلندش بدی؛ پ: بلندش برو) ۵ـل، ک (نیز ق۲): نابکار (در ل حرف سوم بی‌نقطه)؛ (لن: بود یک بازیار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، آ، ب): بشناختی؛ در ل، ق حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (ق۲، ل۳ـلن۲) ۷ـک: پرستندهٔ شاه ۸ـل: خورشیدفش؛ متن = س ـ ب ۹ـق: دوال کمر؛ ل: که شاخی گهر زین کمر بازکش؛ ک: بگفتا که شاخی ببر زین کمر؛ (آ: که شاخی گرامی به زرّین‌کمر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر



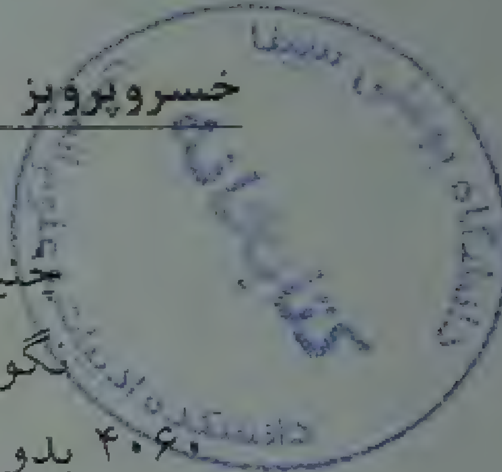


بران[۱] شاخ‌بر مهره‌ی زرّ[۲] پنج[۳] … به گوهر ز مهره بسی دیده[۴] رنج
چُنین گفت با باغبان شهریار … که این مهره‌ها تا کهت[۵] آید[۶] بکار،
به بازار[۷] شو بهره‌یی[۸] گوشت خر … دگر نان ـو بی‌راه جایی گذر[۹]!ـ
مر آن[۱۰] گوهران را بها[۱۱] سی‌هزار … درم بُد[۱۱] کسی را که بودی بکار!
سوی نانبا[۱۲] شد سبک[۱۳] باغبان … بدان[۱۴] شاخ زرّین ازو[۱۵] خواست نان
بدو[۱۶] نانبا[۱۷] گفت کین را بها … ندانم[۱۸]، نیارمت[۱۹] کردن رها!
ببردند هر دو[۲۰] به گوهرفروش … که این را بها کن، به دانش بکوش[۲۱]!
چو داننده آن[۲۲] مهره‌ها را بدید … بدو گفت کین[۲۳] را که یارد[۲۴] خرید؟!
چُنین شاخ در گنج خسرو بُدی … برین[۲۵] گونه هر سال صد[۲۶] نو بُدی
تو این گوهران از که دزدیده‌یی[۲۷] … گر از بندِ یک خفته[۲۸] ببریده‌یی
سوی زادفرّخ[۲۹] شدند این[۳۰] سه مرد … ابا گوهر و زرّ با[۳۱] کارکرد
چُن آن[۳۲] گوهران زادفرّخ[۳۳] بدید … سوی شهریار نو اندردوید[۳۴]
به شیروی بنمود از آنسان[۳۵] گهر: … بریده یکی شاخِ زرّین‌کمر

۱ـک (نیز لی، پ، و، آ): بدان؛ (ل۳: بدین) ۲ـس، ق، س۲ (نیز ب): مهره بودند؛ ل۲ (نیز لی): مهره بر بود؛ (لن: مهره بد زر؛ ق۲: مهره بُد نیز؛ پ، و، لن۲: بُد مهرهٔ زرّ؛ ل۳: شاخ مهره بر زر؛ آ: شاخ زر مهره بُد نیز)؛ متن = ل ۳ـک: شاخ در مهره بُد بر سپنج ۴ـق: برده؛ ک (نیز و): دید؛ ل: ز هرگونه مهره بسی برده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ(پ: کی)؛ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ب): راکی؛ ل۲: برکه؛ (لن: مهره را بر که؛ ل۳: مهره را تا کی)؛ متن = ل ۶ـ(و، لن۲: گیر کاید؛ آ: را که داری) ۷ـ(آ: بی‌آزار) ۸ـک (نیز ق۲، ل۳): پارهٔ؛ (پ: بر مهرهٔ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـل: ببی‌راه جای دگر؛ ق: ز بازار جای گذر؛ (ل۳: و بی‌راه ره کن گذر؛ و: ولیجار و چیزی دگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ک ۴۰۴۷ و ۴۰۴۹ پس و پیش شده‌اند و پس از ۴۰۴۹ افزوده است:

به سوی من آر این که گفتم ترا … که این چیزمان هست اندرخورا

۱۰ـق: مرین ۱۱ـس، ق، س۲ (نیز لی، ب): درم ـبها بُد؛ (آ: ‹بها› به ـبدادی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲)؛ بنداری (۴۰۴۱ـ۴۰۴۸): قال: و احتاج برویز ضحوة النهار الی الطعام فقطع علاقة من علائق منطقته المرصعة، و دفعها الی غلامه، و أمره فأعطاها باغبانا هناک لیشتری له بها طعاما ۱۲ـس، ق، ک (نیز لن ـل۳، و ـب): نانوا؛ ل۲: تانبا (← نانبا)؛ متن = ل، س۲ (نیز پ) ۱۳ـ(آ: سوی) ۱۴ـل۲: بدین ۱۵ـس، س۲ (نیز لی، ب): و زو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـس: بدان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـل، س، ق (نیز لن ـآ): نانوا؛ متن = ک، ل۲، س۲ ۱۸ـک (نیز لی): ندارم ۱۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ): نیارمش؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲)؛ ب این بیت را ندارد ۲۰ـ(ق۲: گوهر) ۲۱ـس۲: نیوش (حرف یکم بی‌نقطه و حرف دوم با یک نقطه) ۲۲ـل۲ (نیز ل۳، ب): این ۲۳ـس۲: این ۲۴ـ(و: نباید)؛ لن این بیت را ندارد ۲۵ـ(لی، ل۳، پ، ب: بدین) ۲۶ـک: بر ۲۷ـ(و: از کجا دیدهٔ) ۲۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): بندهٔ خفته؛ (ق۲: مهتری خفته؛ و: از خفتهٔ بند)؛ متن = ک؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۰۴۹ـ۴۰۵۴): فلما عرضه فی السوق أُخذ و قیل: من أین سرقت هذه العلاقة المرصعة؟ ۲۹ـل، س، س۲: رادفرّخ ۳۰ـل، ق، ک (نیز ل۳، پ): آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۱ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): زرّ و با؛ (ق۲: زر ابا؛ و: زر بدین)؛ متن = ک ۳۲ـل ـل۲ (نیز لن ـپ، لن۲، ب): چو آن؛ (و: چو این؛ آ: و زان)؛ متن = س۲ ۳۳ـل، س: رادفرّخ ۳۴ـل: اندرکشید؛ متن = س ـ ب ۳۵ـل (نیز ق۲، لی): زانسان؛ ل۲: از یشان؛ (پ: چندان؛ و: فرّخ؛ لن۲: گفت اینت فرّخ)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، آ، ب)؛ بنداری: فحملوه الی زادفرخ فأدخله علی شیرویه، و کان قد وصل مع تخوار، فأُعلم بما عثر علیه علی یده. و هو العلاقة المرصعة





چنین گفت شیروی با[۱] باغبان … که گر زین خداوندِ گوهر نشان،
نگویی، هم اکنون ببرّم[۲] سرت … همان[۳] را که او[۴] باشد از[۵] گوهرت!
بدو گفت: شاها، به باغ اندرست … زره‌پوش‌مردی، کمانی به دست[۶]،
به بالا چو[۷] سرو و[۸] به رخ[۹] چون بهار … به هر چیز مانندهٔ شهریار
سراسر همه باغ ازو[۱۰] روشن‌ست! … چو خورشید[۱۱] تابنده در جوشن‌ست!
فروهشته[۱۲] از شاخ[۱۳] زرّین‌سپر … یکی بنده در[۱۴] پیش او با کمر،
برید[۱۵] این چُنین[۱۶] شاخِ گوهر ازوی[۱۷] … مرا داد و[۱۸] گفتا کز[۱۹] ایدر بپوی[۲۰]،
ز بازار نان آور و[۲۱] نان‌خورش؛ … هم اکنون[۲۲] برفتم چو باد از برش!

بدانست شیروی کو[۲۳] خسروست … که دیدار او در زمانه[۲۴] نوست!
ز درگاه رفتند[۲۵] سیصد سُوار … چو باد دمان تا لب جویبار
چو خسرو ز دور آن سپه را بدید … بپژمرد[۲۶] و شمشیر کین برکشید
چو روی شهنشاه دید آن سپاه … همه بازگشتند گریان[۲۷] ز راه
یکایک برِ زادفرّخ[۲۸] شدند … همی[۲۹] هر کسی[۳۰] داستان‌ها[۳۱] زدند،
که ما بندگانیم و او خسروست … بدان[۳۲] شاه روزِ بد[۳۳] اکنون نوست[۳۴]!
نیارد زدن کس برو[۳۵] باد سرد … چه در باغ باشد، چه اندر نبرد!

۱ـ(آ: را) ۲ـل[۲] (نیز لن، ق[۲]): ببرّم هم اکنون ۳ـس، ق (نیز لی، ل[۳]): همانا؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـق: که به؛ ک: نیز کو؛ (آ: را کجا) ۵ـ(پ: که باشد ز بد)؛ بنداری: فأوعده بالقتل و هدّده و سأله عن الذی أعطاه تلک العلاقة ۶ـبنداری: فقال: الذی أعطانی هذه هو فی الباغ. و هو رجل شاکی السلاح ۷ـک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، آ): بالای؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز لی، پ، ب) ۸ـل: <و> ۹ـ(و: سرو سهی)؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ بنداری: فی قدّ السرو، کأنه أنت بالشمائل و الشکل ۱۰ـل (نیز آ): زو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـک: خرشید؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۲ـق: فروبسته ۱۳ـک: تاج؛ (لی: باغ) ۱۴ـق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، آ): بر؛ ک: از؛ س (نیز ق[۲]، لی، ب): بندهٔ؛ متن = ل (نیز و، لن[۲])؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۵ـک: بدید ۱۶ـس (نیز لی): ببرّید این ۱۷ـق: همو؛ ک، س[۲]: بدوی؛ (لن: بر وی) ۱۸ـس: دید و؛ (لن[۲]، آ: داد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لی ـ و، آ، ب): از؛ (ق[۲]: که)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]) ۲۰ـل، ق: بپو (بی‌نقطه) ۲۱ـ(ق[۲]: آر با؛ آ: آر و خود) ۲۲ـ(و: همانگه؛ لن[۲]: هماندم)؛ بنداری: و معه ترس من الذهب قد علقه ببعض الأشجار، و جلس تحته، و بیده قوس (← ۴۰۳۵ و ۴۰۶۰) و تحت رکبته سیف (← ۴۰۳۶)؛ لن[۲] پس از بیت ۴۰۶۵ افزوده است:

بر نانوا آمدم دادم بدوی (!) … سر آمد مرا این همه گفت و گوی

۲۳ـس[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ ب): کان؛ متن = ل ـ ل[۲] (نیز لی) ۲۴ـک، س[۲] (نیز و): بران (ک: بدان) شاه روز بد اکنون (= ۴۰۷۱ب)؛ بنداری: فعلم أنه أبوه برویز ۲۵ـس، ق (نیز لی، ب): ز درگه فرستاد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: فنفذ ثلاثمائة فارس لیقبضوا علیه ۲۶ـ(آ: برآهیخت)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۷ـ(ل[۳]: کهتر؛ پ: یکسر)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۲۸ـل: رادفرّخ ۲۹ـک، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب): بسی؛ متن = ل، س، ق (نیز لن، لی، و) ۳۰ـق: یکی ۳۱ـل: داستانی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ س[۲] این بیت را ندارد ۳۲ـس، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]): بران؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲] ـ پ، آ، ب) ۳۳ـ(لی: نو)؛ س: شاه نو روز؛ متن = ده دستنویس دیگر (ل[۳] هم بد دارد هم نو) ۳۴ـق: همان کی‌نژادست و کنداورست؛ (و: که دیدار او در زمانه نوست = ۴۰۶۶ب)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۳۵ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]): بدو؛ ل: نیارد برو زد کسی؛ متن = (ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ، ب)؛ بنداری (۴۰۶۸ـ۴۰۷۲): فلما قربوا من الباغ منعتهم هیبته من القرب منه فرجعوا





بشد[۱] زادفرّخ[۲] بنزدیک[۳] شاه … ز درگاه او برد[۴] چندی سپاه،
چو نزدیک او رفت و[۵] تنها ببود[۶] … فراوان سَخُن گفت و خسرو[۷] شنود
بدو[۸] گفت: اگر[۹] شاه بارم[۱۰] دهد … برین[۱۱] کرده‌ها[۱۲] زینهارم دهد،
بیایم بگویم سَخُن[۱۳] هرچ[۱۴] هست … وُگرنه بپویم[۱۵] به سوی[۱۶] نشست
بدو گفت خسرو: شِگفتی[۱۷] بگوی[۱۸]! … ـنه انده‌گساری، نه پیگارجوی[۱۹]!ـ
چُنین گفت پس مرد گویا[۲۰] به شاه … که در کار هشیارتر کن نگاه:
بر آن نه[۲۱] که کُشتی تو جنگی هزار[۲۲] … سرانجام سیر آیی از کارزار!
همه شهر ایران ترا دشمن‌اند … به پیگار تو یک‌دل و یک‌تن‌اند،
بپا تا چه خواهد نمودن سپهر … مگر کینه‌ها[۲۳] بازگردد به مهر!
بدو گفت خسرو که آری رواست … همه بیمم[۲۴] از مردمِ ناسزاست،
که پیش من آیند و خواری[۲۵] کنند[۲۶] … به من‌بر مگر[۲۷] کامگاری کنند[۲۶]!
چو بشنید ازو[۲۸] زادفرّخ[۲۹] سَخُن … دلش بَد[۳۰] شد از روزگار کَهُن،
که او را ستاره‌شُمَر گفته بود … ـزگفتار ایشان[۳۱] برآشفته بود!ـ:
که مرگ تو باشد میان دو کوه … به دست یکی بنده دور از گروه،
یکی کوه زرّین، یکی[۳۲] کوه سیم … نشسته[۳۳] تو اندر میان، دل به بیم[۳۴]،

۱ـس[۲]: چو باشد ۲ـل: رادفرّخ ۳ـ(و: ز نزدیک) ۴ـک: بود؛ بنداری: فرکب زادفرّخ فی جماعة من الفرسان ۵ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): <و>؛ متن = ل ۶ـل[۲]: نبود ۷ـ(لن[۲]: چندی) ۸ـق: چنین ۹ـس، ک (نیز لی): گر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لی: یارم) ۱۱ـق، ک (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ): بدین؛ ل[۲]: بران؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز لن، ب) ۱۲ـس: کار ما؛ (آ: کارها)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر: کردها ۱۳ـک (نیز لن[۲]): همه ۱۴ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۱۵ـ(ل[۳]: نپویم؛ ق[۲]: وگر باز پویم) ۱۶ـق (نیز ل[۳]، آ): به (ل[۳]: ز) جای؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـل: چه گفتی؛ س، ق، ل[۲] (نیز لی، ب): نگفتی (در س حرف یکم بی‌نقطه)؛ س[۲]: مه کفتی (؟)؛ (لن: فکفتی (؟)؛ ق[۲]، و، لن[۲]: چه گویی؛ ل[۳]: چو گفتی؛ پ: مکفتی (؟))؛ متن = ک (نیز آ) ۱۸ـ(و: بگو؛ آ: مگوی) ۱۹ـ(و: جو؛ ق[۲]: چرخاشجوی؛ لی، ب: بیگانه‌جوی)؛ بنداری: و دخل الباغ و قرب منه و جرت بینه و بین برویز مقالات ۲۰ـ(و: دانا) ۲۱ـل[۲] (نیز لی، ل[۳]): بدان نه؛ (ب: بران به)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۲ـس (نیز ب): سوار؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در لن[۲] این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: ثم إنه قال له: هب أنک قتلت ألف فارس. فما الذی یکون بعد ذلک؟ ۲۳ـ(لن[۲]: گفتها)؛ دیگر دستنویسها: کینها؛ ک پس از این بیت افزوده است:

نباید ز یزدان گسستن امید … شبان سیاه و به روز سپید

۲۴ـس: همی کینم؛ (لی، ب: همی بینم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ(ل[۳]: یاری) ۲۶ـل[۲]: کنید ۲۷ـ(و، لن[۲]: همی)؛ ک بجای این بیت افزوده است:

برو باد ننشاند از راه گرد … که یارد همی زین سخن یاد کرد

۲۸ـل: زو؛ (ق[۲]، پ، و: از)؛ متن = س، ک، ل[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ) ۲۹ـل (نیز ق[۲]): رادفرّخ ۳۰ـک، س[۲] (نیز ل[۳]، و): نو (ل[۳] نخست بد داشته)؛ ق، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۴۰۸۰ـ۴۰۸۴): إن جمیع أهل هذا الاقلیم قد خرجوا علیک، و لا یمکنک أن تنجو منهم (= ۴۰۸۰) ۳۱ـ(لن[۲]: زکار سپهری) ۳۲ـ(ق[۲]: دگر؛ ل[۳]: زرّ و یکی) ۳۳ـک: نشست ۳۴ـس (نیز لی): بر ز بیم؛ ق، س[۲]: در به بیم؛ (ل[۳]، لن[۲]: دل دو نیم؛ ب: بر یتیم!)؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، آ)

ز بر آسمان تو زرّین[1] بود  زمین آهنین، بخت بر[2] کین بود!
کنون این زره چون زمین منست  سپر[3] آسمانِ برین[4] منست!
دو کوه، این دو گنج نهاده به باغ  کزین گنج‌ها بُد دلم چون چراغ
همانا سرآمد کنون روز من!  کجا[5] اختر گیتی‌افروز من؟!
کجا آن همه کام و آرام من[6]  که بر تاج‌ها[7] بر بُدی نام من[6]؟!

ببردند پیلی بنزدیک اوی[8]  پر از درد شد[9] جان تاریک اوی[8]
بران[10] کوهه‌ی پیل بنشست شاه  ز باغش بیاورد لشکر به راه
سَخُن[11] گفت از آن[12] پیل بر پهلوی[13]  که ای گنج[14] اگر دشمن[15] خسروی،
مکن[16] دوستی نیز با دشمنم  که امروز در دست آهرمنم[17]!
به سختی نبودیم فریادرس  نهان باش و منمای رویت به کس!
به دستور فرمود از آن[18] پس قباد  کزو[19] هیچ[20] بر بد مکن نیز یاد!
بگو[21] تا سوی طیسفونش[22] برند[23]  بدان خانه‌ی[24] رهنمونش برند[23]،
بباشد به آرامِ ماروسپند[25]  نباید که دارد[26] کس او را گزند[27]!
برو[28] بر موکّل کنند[29] استوار  گلینوش را با سُواری[30] هزار

چو گردنده‌گردون به سربر بگشت[31]  شد آن[32] شاه را سال[33] بر سی‌وهشت،

۱ـ س (نیز ب): زیرین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ (پ، ب: پر) ۳ـ س (نیز ب): زبر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ ل (نیز و، آ)، زرین؛ ک: بر زرین؛ (ل۳: برترین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ (لن۲: همان) ۶ـ ل۲: ما ۷ـ (ق۲: که تا بر جهان)؛ ل این بیت را ندارد؛ بنداری (۴۰۸۵ـ۴۰۹۲): فقال: لقد صدق قول المنجم حین قال: اذا رأیت سماءک من ذهب، و أرضک من حدید فقد قرب انتهاء أمدک. و عنی بذلک ترسه الذی علق من الشجر فوق رأسه، و سیفه الذی کان تحت رکبته ۸ـ س، ق، س۲ (نیز ل۲، و، آ، ب): او؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲) ۹ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): بد؛ (و: آن)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، پ) ۱۰ـ (لی: بدان)؛ بنداری: ثم جاءوا بفیل عظیم فرکبه برویز ۱۱ـ ل: چنین؛ متن = س ـ ب ۱۲ـ ل: زان؛ (ق۲: با؛ آ: از)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ (ب: خسروی)؛ س۲: پیلتن خسروی ۱۴ـ (ق۲: پیل؛ و: چرخ) ۱۵ـ (ق۲: یاور) ۱۶ـ ل۲ (نیز لن): وگر ۱۷ـ (ق۲، و، لن۲، آ: اهریمنم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر: اهرمنم ۱۸ـ ل: زان؛ متن = س ـ ب ۱۹ـ ک: که بر ۲۰ـ (ق۲: ایچ) ۲۱ـ س (نیز لی، ق۲، ب): یکی؛ س۲: نگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسونش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ (لی: برید) ۲۴ـ ل۲ (نیز لن، لن۲): بدر خانهٔ؛ (ل۳: ز درگاه با)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س، ک (نیز ق۲، لی): تا (ق۲: ما) روز چند؛ ق: و شاد و بلند؛ ل۲ (نیز و): و ناز و پسند (در و تنها حرف هشتم نقطه دارد)؛ س۲: و ناز و سپند؛ (لن۲: نباشد به ایوان ما در پسند)؛ متن = (لن، پ، آ) ۲۶ـ ک: آرد؛ ل۲ (نیز لن): نماید؛ (ب: آرند)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، آ) ۲۷ـ س (نیز ق۲، لی، و، لن۲): نژند؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، پ، آ)؛ ل، ل۳، ب این بیت را ندارند ۲۸ـ ک (نیز لی): بدو ۲۹ـ ل۲: کنی؛ س۲ (نیز لن۲، آ): کنید؛ (ق۲: کند) ۳۰ـ ل۲: یار مردی؛ (لن: با یار مردی)؛ بنداری (۴۰۹۵ـ۴۱۰۱): و أمر شیرویه أن یدخلوا به الی طیسفون و یحبسوه فیها، و یوکلوا به کلینوس مع ألف فارس. فحبسوه علی هذه الصفة (= ۴۰۹۸، ۴۰۹۹، ۴۱۰۱) ۳۱ـ (ل۳، و: گذشت)؛ ق: برو برگذشت؛ ک: چو گردون گردنده بر سر گذشت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ س (نیز لی، ب): شده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۳ـ ق: سال شاهیش؛ (ق۲: از شاهیش سال)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کان ذلک الیوم تمام ثمان و ثلاثین سنة من ملکه





کجا ماه آذر بُد و[1] روز دی  گه آتش و[2] مرغِ[3] بریان و می[4]
قباد آمد و تاج بر سر نهاد  به آرام بر تخت بنشست[5] شاد
از[6] ایران برو[7] کرد بیعت[8] سپاه  درم داد از گنج یک ساله[9] شاه
نبُد زندگانیش[10] جز هفت[11] ماه  تو خواهیش ناچیز[12] خوان، خواه شاه[13]!
چُنین‌ست رسم سرای جفا  نباید کزو چشم داری وفا[14]!

۱ـ ل: بدی؛ (و: بد از)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ (آ، ب: <و>؛ ل۳: گه از آذر و؛ لن۲: گه آذر و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ ل (نیز لی، لن۲): مرغ و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـ ک: که از پادشاهی بشد روز کی؛ ک، س۲، ل۳ پس از این بیت افزوده‌اند:

ز خسرو بشد فرّ شاهنشهی  ابی تاج ماند او بسان رهی
ز پرویز چون تخت بیزار (ل۳: بخت بیدار) شد (گشت)  همان (س۲: همی) پیش تاج و کمر خوار شد (گشت)

۵ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ): بنشست بر تخت؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، پ، و، ب)؛ در س، لی ۴۱۰۳ تا نخستین بیت پادشاهی شیرویه درهم‌ریخته‌اند، س: ۴۱۰۳، ۴۱۰۷، ۴۱۰۴، ۱، ۴۱۰۶، ۴۱۰۵؛ لی: ۴۱۰۷، ۴۱۰۴، ۴۱۰۳، ۱، ۴۱۰۵، ۴۱۰۶ ۶ـ ل، ل۲ (نیز پ، ب): ز؛ (آ: به)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـ (لی، آ: بدو) ۸ـ (ل۳: به درگاه او شد؛ لن۲: به پیمان او شد) ۹ـ ل (نیز ق۲، و، لن۲): یک ساله از گنج؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل: پادشاهیش؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ (لن، و: هشت؛ آ: جفت) ۱۲ـ (لن۲: تاخیر؟) ۱۳ـ ک: خواهی که ناچیز خوانی نه شاه؛ (ل۳: شاهیش ناچیز خوان بر گناه)؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ ب این بیت را ندارد ۱۴ـ ک: کزو چشم داری تو ای بی‌وفا؛ بنداری ۴۱۰۳ـ۴۱۰۷ را ندارد؛ ک، ق۲ پس از بیت ۴۱۰۷ افزوده‌اند (در ق۲ بیت‌های یکم و دوم پس و پیش شده‌اند):

چه گویی که من زو (ق۲: چو گویی کزو من) رسیدم به کام  نگه کن که آن کام بندست و دام
جوانمردی از کارها پیشه کن  همه نیکوی‌ها (ق۲: را) در اندیشه کن
ز بد تا توانی سگالش مکن  ازین مرد داننده بشنو سخن
چو گفتار و کردار نیکو کنی  به دو جُهان (ق۲: به نیکی) روان را بی‌آهو کنی

پ پس از بیت ۴۱۰۷ افزوده است:

هر آنکس که رسم جهان داند اوی  جهان را همی کینه‌ور خواند اوی

# شیرویه

# پادشاهی شیرویه[۱] هفت[۲] ماه بود

چو شیروی بنشست بر تخت ناز[۳]     به سر برنهاد آن کیی تاج آز[۴]،
برفتند گوینده[۵] ایرانیان     برو[۶] خواندند آفرینِ کیان[۷]:
چُنان[۸] هم[۹] که یزدان ترا داد تاج[۱۰]     نشستن[۱۱] به آرام بر تختِ عاج[۱۲]،
بماناد گیتی به فرزند تو!     چُنین[۱۳] هم به خویشان[۱۴] و پیوند تو!
چُنین داد پاسخ بدیشان[۱۵] قباد     که همواره[۱۶] پیروز باشید و[۱۷] شاد!
نباشیم[۱۸] تا جاودان بدکُنش!     چه[۱۹] نیکو بود داد با[۲۰] خوش‌منش[۲۱]!

۱ـس، ق: شیروی پسر خسرو؛ ل[۲]: قباد خسرو؛ متن = ل، ک، س[۲] ۲ـ(لن، و: هشت)؛ بنداری: ذکر نوبة قباذ بن برویز بن هرمز بن کسری. و هو الملقب شیرویَه و کانت ولایته سبعة أشهر؛ ق بیت‌های ۲۰۰ـ۲۰۸، ل بیت‌های ۲۰۹ـ۲۲۶ و ۳۳۶ـ۳۶۴، لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ بیت‌های ۲۰۹ـ۲۲۶ و ک بیت‌های ۳۵۳ـ۳۸۰ و ۴۸۵ـ۵۰۸ را ندارند ۳ـ(و: شاه؛ ب: داد) ۴ـس[۲] (نیز ق[۲]): باز؛ (ب: ناز (!)؛ و: کیانی کلاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت و لی پس از بیت سپسین افزوده‌اند:

چنین گفت لشکر به شیروی‌شاه     که ای درخور تاج و دیهیم و گاه

۵ـس (نیز لی، ب): گردان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ(لی: بدو) ۷ـ(ب: مهان)؛ برخی از دستنویس‌ها پس از این بیت افزوده‌اند:

ل، ق[۲]، پ:    چنین (ل: همی) گفت هر یک به بانگ بلند     که ای پرهنرخسرو ارجمند
ک:    بگفتند هر کس که ای شاه‌زاد     که هستی ز شاه جهاندار یاد

۸ـق (نیز لن): چنین ۹ـ(ق[۲]: دان) ۱۰ـس (نیز لی، ل[۳]، ب): تاج داد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـک، ل[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، آ): نشستی؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، ب) ۱۲ـس (نیز لی): داد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ (ل[۳]: همان زیرت آن تخت از عاج داد) ۱۳ـ(ل[۳]: چنان) ۱۴ـک (نیز لن، ل[۳]ـآ): هم به خویش؛ (ق[۲]: هم ابا خویش)؛ متن = ل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ب)؛ بنداری (۱ـ۴): قال صاحب الکتاب: فلبس شیرویه تاج أبیه، و تسنم تخته. و حضره الایرانیون فتکلم علیهم، و دعا له الحاضرون و أثنوا علیه ۱۵ـس، ک (نیز ب): بایشان؛ س[۲]: بریشان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لن: هموار) ۱۷ـ(لن: <و>) ۱۸ـس: بباشیم (!) ۱۹ـ(ل[۳]: نه) ۲۰ـ(و: پادشا؛ لن[۲]: شاه را؛ آ: چو نیکو خرد دادمان) ۲۱ـ(ق[۲]: شاه نیکومنش)

جهان را بداریم با ایمنی! — ببزّیم[1] کردارِ آهرمنی[2]!
ز بایسته‌تر کارِ[3] پیشین[4] مرا — که افزون کند فرّه و دین[5] مرا،
پیامی فرستم بنزد[6] پدر — بگویم بدو[7] این سخن[8] در به در،
ز[9] ناخوب‌کاری که او را بُدَه‌ست[10] — به بد نام او در جهان مانده‌ست[11]،
به یزدان کند پوزشِ آن[12] گناه — گراینده گردد[13] به آیین و راه،
بپردازم آنگه به[14] کار جهان — بکوشم به داد[15]، آشکار و نهان!
بجایِ نکوکار نیکی کنیم[16]! — دلِ مردِ درویش را نشکنیم[16]!
دو تن بایدم[17] راد و نیکوسَخُن — کجا یاد دارند کار کهن
بدان[18] انجمن گفت کین[19] کار کیست؟ — از[20] ایرانیان پاک و بیدار کیست؟
نمودند گردان سراسر به چشم[21] — دو استاد را ـگر[22] نگیرند[23] خشم[24]ـ
بدانست شیروی[25] کایرانیان[26] — که را برگزیدند[27] پاک از میان
چُن[28] اشتاد و خرّاد[29] برزین پیر — دو دانا و گوینده و[30] یادگیر
بدیشان چُنین گفت کای[31] بخردان — جهان‌دیده و کارکرده[32] ردان،

۱ـ(لن[2]: نجوییم) ۲ـس[2] (نیز ق[2]، و، لن[2]، آ): اهریمنی؛ دیگر دستنویس‌ها: اهرمنی ۳ـک: ترکان (!)؛ (لن: بایسته کاری که؛ ق[2]: بایسته آیین؛ ل[3]: شایسته کاری به؛ لن[2]: بایسته بر کار)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل (نیز لن، پ): بیشی؛ (ل[3]: پیش!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـس، س[2] (نیز لی، لن[2]): فرّه دین؛ ک (نیز آ): فرّ و دین؛ (ل[3]: فرّ و کیش؛ پ: فرّ و خویشی)؛ ل: گر افزون بود فرّ و خویشی؛ متن = ق، ل[2] (نیز لن، ق[2]، و، ب) ۶ـ(و، لن[2]: فرستیم نزد) ۷ـک (نیز ل[3]): ورا؛ (لن[2]: که گوید بدو) ۸ـ(و: بگوییم با او همه) ۹ـس (نیز لی، ب): که؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(آ: راه جست) ۱۱ـ(و: برشدست؛ آ: نادرست؛ ق[2]: در جهان نام او ماندست)؛ ل (نیز پ): برین (پ: بدین) گونه کاری به پیش آمدست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـل (نیز پ): او از؛ (ق[2]: وز؛ و: او زان)؛ ل[2] (نیز لن، لن[2]): پوزشی از؛ متن = س، ق، س[2] (نیز لی، ل[3]، آ، ب) ۱۳ـ(ق[2]: باشد)؛ ک این بیت را ندارد؛ ق[2]، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

چو او رام گردد به گفتار من — بی‌آزار گردد دل‌آزار (لی: دل گردد از کار) من

۱۴ـک: ز ۱۵ـ(ق[2]: همی)؛ ل[3] این بیت را ندارد ۱۶ـس (نیز لن، لی، پ، و): کنم ـنشکنم؛ ک (نیز ب): کنم ـبشکنم؛ ل[2]: کنیم ـبشکنیم؛ س[2]: کند ـنشکند؛ متن = ل (نیز ق[2]، لن[2]، آ)؛ ق، ل[3] این بیت را ندارند؛ بنداری (۵ـ۱۳): فقال: أوّل ما نبدأ به مراسلة برویز ثم نشرع فی أمر السلطنة و ترتیب قواعد المملكة ۱۷ـ(لی: بایدت)؛ ل[3] این بیت را ندارد ۱۸ـق: بدو ۱۹ـق (نیز لی): کان ۲۰ـل ـس[2] (نیز لن، لی، ل[3]، پ، آ، ب): ز؛ متن = (ق[2]، و، لن[2])؛ بنداری: فقال: أرید شیخین طاعنین فی السن عارفین بأحوال الملوک حتی أرسلهما الیه ۲۱ـ(ب: خشم)؛ در ل، ک، س[2]، و، آ حرف یکم بی‌نقطه ۲۲ـس (نیز ب): کو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـل[2] (نیز ب): بگیرند؛ در ل، س، آ حرف یکم بی‌نقطه ۲۴ـدر ل، ک، و، آ حرف یکم بی‌نقطه ۲۵ـ(ق[2]: استاد) ۲۶ـس (نیز لی، ل[3]): شیرو که ایرانیان ۲۷ـل (نیز و): برگزینند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـل ـل[2] (نیز لن ـب): چو؛ متن = س[2] ۲۹ـل، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، ق[2]): استاد (لن: اشتاد) خرّاد و؛ س، ق (نیز ل[3]، و ـب): استاد و خرّاد؛ (لی: استاد خرّاد)؛ متن = (پ) ۳۰ـس (نیز ق[2]، لی، ب): دانای دانندهٔ؛ ق ـس[2] (نیز ل[3]، و، لن[2]): دانای گویندهٔ؛ (لن، پ: دانای گوینده و)؛ متن = ل (نیز آ)؛ بنداری: فأشاروا علیه بخرّاد بن برزین و رجل آخر من مشایخ الدولة یسمی أسفاذ کشسب ۳۱ـل[2] (نیز لن): بایشان چنین گفت ای ۳۲ـک، ل[2] (نیز لن): دیده





مدارید[1] کار جهان را به رنج — که از رنج[2] یابد[3] سرافراز گنج!
دو دانده بی‌کام[4] برخاستند — پر[5] از آب[6] مژگان بیاراستند
چو خرّاد برزین و اشتا[7]گشسپ — به فرمان نشستند هر دو بر[8] اسپ،
بدیشان[9] چُنین گفت کز دل کنون[10] — بباید گرفتن ره[11] طیسفون[12]
پیامی بری[13] نزد فرّخ‌پدر[14] — سَخُن یاد گیری همه[15] در به در
بگویی که[16] ما را نبد زین[17] گناه — نه[18] ایرانیان را بُد این[19] دستگاه[20]،
که بادافره ایزدی یافتی — چُن[21] از نیکوی[22] روی برتافتی:
یکی آنک ناپاک[23] خون پدر — نریزد[24] ز بن[25] پاک‌زاده پسر،
نباشد[26] همان[27] نیز همداستان — که پیشش[28] کسی گوید این داستان[29]!
دگر آنک[30] گیتی پر از گنج تست — رسیده به هر کشوری رنج تُست[31]،
[نبودی بدین[32] نیز همداستان — پر از درد کردی دل راستان[33]!]

۱ـ(ب: مدار ایچ) ۲ـس[2]: رزم ۳ـک: ناید؛ (آ: بیند)؛ پس از این بیت، ق سه بیت و ک، لی تنها بیت‌های دوم سوم را افزوده‌اند:

به رنج اندرست ای خردمند گنج — نیابد کسی گنج بی درد و رنج
شما را بباید شدن نزد (پیش) شاه — مگر کز (از) شما شاه آید به راه
بگویید پیشش چو باید سخن — چه از نو چه از روزگار (ق[2]: داستان) کهن

۴ـس (نیز ب): برکام؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـ(لن[2]: رخ) ۶ـ(لی: به خوناب)؛ و این بیت را ندارد ۷ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن ـل[3]، و ـب): استا؛ ک: آذر؛ متن = (پ) ۸ـس[2] (نیز لی): به؛ (ق[2]: نشستند هر دو به فرمان بر) ۹ـ(لن، ل[3]: بایشان) ۱۰ـس: خسرو کنون؛ (ب: گردان کنون)؛ ق: دو دانندهٔ بی‌کام با رهنمون؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل[2]: سوی ۱۲ـل، ق (نیز ق[2]، ل[3]): طیفسون؛ ق[2] پس از این بیت افزوده است:

به خرّاد گفتا نگر نغنوی — بویژه که دستور خسرو توی

۱۳ـ(ق[2]: ببر؛ ل[3]: بر؛ و، لن[2]: ز من)؛ متن ← ۱۴ـل: رسانید نزد پدر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ(و: گیر و ببر)؛ برخی از دستنویس‌ها سرنویس دارند، ق: پیغام شیرویه به پدرش خسرو پرویز؛ ک: پیغام دادن شیرویه خسرو را ۱۶ـک: بگوئید ۱۷ـل، ل[2] (نیز لن): این؛ ق، ک (نیز ق[2]، ل[3]، پ، لن[2]، آ، ب): نبود این؛ س (نیز لی): از من نبد این؛ متن = (و) ۱۸ـ(ل[3]: که) ۱۹ـک: بد آن؛ ل[2] (نیز پ): بدین؛ س، ق، س[2] (نیز لی، ب): راست این؛ متن = ل (نیز لن، ق[2]، ل[3]، و، لن[2]) ۲۰ـ(آ: بدین بد گناه!) ۲۱ـل ـل[2] (نیز لن ـب): چو؛ متن = س[2] ۲۲ـل، س، ک، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]، ب): نیکویی؛ (آ: راستی)؛ متن = ق (نیز ق[2]، پ)؛ بنداری (۱۹ـ۲۶): فقال لهما: نرید أن ترکبا إلی طیسفون، و تقولا لأبینا: اعلم أن الذی جری علیک ماکان لی فیه ذنب، و لا لأحد من الایرانیین بل کان ذلک جزاءک علی سیرک القبیحة ۲۳ـق: بی باک؛ (لی: تاپاک؛ آ: با پاک؛ لن[2]: آنکه ناپاک)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل، ل[2] (نیز لن[2]، آ، ب): بریزد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـل، س، س[2] (نیز لی، پ، آ، ب): تن؛ ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، و): ز تن؛ (لن[2]: همی)؛ متن = ق (نیز ل[3]) ۲۶ـل (نیز پ): ببودی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـس: برین؛ ق، س[2] (نیز ق[2]، لن[2]، ب): بران؛ (لی: بدین؛ ل[3]: بدان؛ و: کسی)؛ متن = ل، ک، ل[2] (نیز لن، پ، آ) ۲۸ـل، ک (نیز ق[2]): پیش؛ متن ← ۲۹ـل: گویدی داستان؛ س، ق، ل[2]، س[2] (نیز لی ـو، آ، ب): پر از درد کردی دل راستان (= ۳۰ب)؛ متن = (لن، لن[2])؛ بنداری: و أفعالک الذمیمة التی منها سعیک فی دم أبیک ۳۰ـ(ل[3]، لن[2]: آنکه) ۳۱ـق، ل[2]، و، ب این بیت را ندارند و در س، لی پس از بیت ۳۲ آمده است ۳۲ـک (نیز لن): بدان؛ (ق[2]: برین؛ لن[2]: بران)؛ متن = ل (نیز ل[3]) ۳۳ـ(ل[3]: که پیش کسی گوید این داستان ← ۲۸ب)؛ س، ق، ل[2]، س[2]، لی، پ، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و بسطک ید الظلم فی رعیتک، و إجحافک بمن تحت أمرک؛ ک پس از بیت ۳۰ افزوده است:

دگر آنک فرزند آزادگان — ازین مرز تا آذرآبادگان
به زندان درون کرده‌ای بی‌گناه — نبینند یک تن جز از دار و چار

سدیگر که[۱] چندان[۲] دلیر و سوار[۳]   که بود اندر ایران همه نامدار[۴]،
نبودند شادان ز[۵] فرزند خویش   ز بوم و بر و پاک‌پیوند خویش،
یکی سوی چین بُد[۶]، یکی[۷] سوی روم   پراگنده گشته به هر[۸] مرز و بوم!
دگر آنک[۹] قیصر بجای تو کرد   ز[۱۰] هر گونه از تو چه[۱۱] تیمار خورد،
سپه داد و دختر ترا داد نیز   همان گنج و با گنج[۱۲] بسیار چیز،
همی‌خواست دار مسیحا به روم   بدان تا شود تازه آن مرز و بوم[۱۳]،
به گنج تو از[۱۴] دار عیسی چه سود[۱۵]   که قیصر به چوبی[۱۶] همی شاد بود[۱۷]!
ز بیچارگان[۱۸] خواسته بستدی   ز[۱۹] نفرین به روی[۲۰] تو آمد بدی!
ز یزدان شناس اینک آمدت[۲۱] پیش!   براندیش از آن[۲۲] زشت‌کردار خویش!
بَد آن[۲۳] بُد کزین بَد[۲۴] بهانه منم   سُخُن را نخست[۲۵] آستانه[۲۶] منم!
به یزدان که از من نبود این[۲۷] گناه   نجستم[۲۸] که ویران شود گاهِ شاه[۲۹]!
کنون پوزش این[۳۰] همه بازجوی   بدین[۳۱] نامدارانِ ایران بگوی!

۱ـل: دگر آنک؛ س، ق (نیز لی): و دیگر که؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(ل[۳]: که چندین سپاه) ۳ـل: سپاه؛ ک: سوار دلیر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـل: بدین پیشگاه؛ ک: همه شیرگیر؛ ل[۲]: ایوان همه نامدار؛ س (نیز ق[۲]): که بودند از ایران همه نامدار؛ (و: که بودند ایرانی و نامدار)؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب) ۵ـ(ق[۲]، و: به) ۶ـس، ق، س[۲] (نیز لی، و، ب): و؛ ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ): شد؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]) ۷ـ(ق[۲]، ل[۳]: دگر) ۸ـل: ز هر؛ س (نیز لی، پ، و، ب): همه؛ (آ: گشتند هر)؛ متن = ق ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲])؛ در ق لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: و منها إساءتک إلی جمیع أجنادک بتفریقک بینهم و بین أولادهم و إخوتهم؛ فجهزت البعض الی الروم و البعض الی الصین ۹ـ(لن[۲]: آنکه) ۱۰ـ(ب: به) ۱۱ـق، ل[۲] (نیز لن، و، لن[۲]، آ): گونه‌ای از تو؛ (ق[۲]: بسی او به جای تو)؛ متن = ل، س، ک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، ب) ۱۲ـس (نیز لی): گنج بی رنج و؛ (ق[۲]، لن[۲]: گنج با گنج؛ و: گنج با رنج و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـق: کهنه‌بوم؛ ل: خرّم آبادبوم؛ متن =سیزده دستنویس دیگر (ل[۲]، و، آ: این) ۱۴ـل (نیز پ): آن؛ ک: در؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل (نیز پ): کرد (؟)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـک، ل[۲] (نیز ق[۲]، آ): بخوبی؛ در و، لن[۲]، ب حرف دوم بی‌نقطه؛ متن =ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]) ۱۷ـل (نیز پ): ندادی تو از بهر ننگ و نبرد (؟)؛ س (نیز لی): که جویی همی تار (لی: گویی همی دار) را همچو بود؛ بنداری (۳۴ـ۳۷): و منها إساءتک أیضا إلی الروم، مع ما عملوا معک من الجمیل حین ردّوک إلی ملکک و سلطانک، و لما استقام أمرک أرسلوا الیک یطلبون منک خشبة بالیة لاتضر و لاتنفع فلم تسعفهم بها ۱۸ـ(ل[۳]: بیچارگی) ۱۹ـ(آ: به) ۲۰ـک: به پیش؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بکشتی دو خال نکوخواه را   کز ایشانت بفروخت این گاه را
هر آن شه که بیداد را پیشه کرد   برآرد ازو این جهان دود و گرد
تو تا دادگر بودی و راست‌گوی   به تو دادگر بخت بنمود روی

۲۱ـل: آنچ [آمد] به؛ ل[۲] (نیز ل[۳]): آنکه آمدت؛ (لی: آنچه آمد به)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۲ـل (نیز لی، لن[۲]): زان؛ ک: از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): بدان (=بد آن؟)؛ متن =(پ) ۲۴ـل (نیز ق[۲]): که کردی؛ (لی: کران بد)؛ متن =یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس (نیز لی): راستست؛ (ل[۳]: ها نخست)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۶ـ(پ: نخستین نشانه)؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـل، ل[۲]: نبد این؛ (ب: نیامد)؛ متن =دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـل: نبودم؛ متن =س ـ ب ۲۹ـ(ق[۲]: تاج و گاه؛ لن[۲]، آ: کار شاه) ۳۰ـس، ق (نیز لی): آن ۳۱ـس[۲] (نیز ق[۲]): بدان





ز هر بد[۱] که کردی به یزدان گرای[۲]   کجا هست[۳] بر نیکوی[۴] رهنمای[۲]،
مگر مر ترا او بود[۵] دستگیر   بدین[۶] رنج‌هایی[۷] که بودت گزیر[۸]!
دگر آنک[۹] فرزند بودت دو هشت[۱۰]   شب و روزِ[۱۱] ایشان به زندان گذشت[۱۲]
به دربر کسی ایمن از تو[۱۳] نخفت   ز بیم تو بگذاشتندی[۱۴] نهفت

چو بشنید پیغام او این[۱۵] دو مرد   برفتند و دلها[۱۶] پر از داغ[۱۷] و درد
برین گونه تا[۱۸] کشور طیسفون[۱۹]   همه دیده پر آب و[۲۰] دل پر ز خون
وُ زان[۲۱] شهر[۲۲] تا خان[۲۳] ماروسپند[۲۴]   که بود اندر او[۲۵] شهریار بلند
نشسته به دربر گلینوش[۲۶] بود   که گفتی زمین زو پر از جوش بود،
ابا جوشن و خود[۲۷] بسته میان[۲۸]   همان[۲۹] تازی‌اسپان به بَرگُستَوان،
همه[۳۰] لشکرش یکسر[۳۱] آراسته   کشیده همه تیغ و[۳۲] پیراسته،
به چنگ اندرون گرز پولاد[۳۳] داشت   همه[۳۴] دل پر از[۳۵] آتش و باد داشت!

۱ـس ـ ب: ز بدها؛ متن = ل ۲ـل: گرا ـ رهنما ۳ـس ـ ب: که اویست؛ متن = ل ۴ـل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): نیکویی؛ (آ: نیک و بد)؛ متن = ق (نیز ق[۲]، پ) ۵ـ(ق[۲]: او بود مر ترا؛ آ: همو بود ما را ز بد) ۶ـ(و: برین) ۷ـل[۲]: رنجها بر ۸ـق: ازین رنج‌هایی که بنمودی ای تیزویر (!)؛ در ل[۳] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری (۳۸ـ۴۱ را ندارد و ۴۲ـ۴۴ را پس از ۴۶ آورده است): و ینبغی لک الآن ألا تحیل ما ألمّ بک إلا علی أمر اللّه فتقلع عما کنت علیه و تنوب الیه. فلعل اللّه یأخذ بیدک، و یختم بالخیر عمرک ۹ـ(لن[۲]، آ: آنکه) ۱۰ـ(آ: دو هفت) ۱۱ـس (نیز آ): روز از ۱۲ـس[۲]: بگشت؛ س، ق (نیز ب): توان درگذشت؛ ل[۲]: تواند گذشت؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و منها أنه کان لک ستة عشر ابنا فحبستهم أجمعین فشددت وثاقهم وضیقت خناقهم ۱۳ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): بدین (آ: برین) سرکشی (ل[۳]: هر کسی؛ پ: سر کسی) از تو ایمن (ق[۲]، ل[۳]: ایمن از تو)؛ متن =ل ۱۴ـق، ک: بگذاشتی در؛ (ل[۳]، ب: نگذاشتندی)؛ متن =یازده دستنویس دیگر (در ل، ل[۲] حرف یکم بی‌نقطه)؛ بنداری: فکانوا معذبین فی یدک لیلا و نهارا یشکونک سرا و جهارا ۱۵ـل: شاه این؛ (لن[۲]: این هر)؛ متن =سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـس، ق (نیز لی): برفتند یک دل؛ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ ب): برفتند دل‌ها؛ (لن: برفتند هر دو)؛ متن =ل ۱۷ـس[۲]: باد ۱۸ـس (نیز لی): بدین تا در؛ ک: برفتند تا؛ متن =دوازده دستنویس دیگر (ق، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، ب: بدین) ۱۹ـل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): طیفسون؛ (آ: طیسقون) ۲۰ـ(لی: <و>)؛ بنداری: فلما سمع خرّاذ و أسفاذ هذه الرسالة توجها نحو طیسفون ۲۱ـ(ق[۲]: از آن) ۲۲ـس: دست؛ (لی، ب: دشت)؛ متن =ده دستنویس دیگر ۲۳ـ(لن: خوان) ۲۴ـس (نیز لی، ب): مارسبند؛ ک: مارو بسند؛ ل[۲]: ماروبیند؛ س[۲]: ماروسفند؛ (ق[۲]: مازوشدند)؛ متن =ق (نیز لن، پ ـ آ؛ حرف ششم در پ با سه نقطه)؛ (ل[۳]: بدان کاخ رفتند دل مستمند) ۲۵ـ(ق[۲]، پ، و، آ: آن)؛ ل، بنداری این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

دو موبد پر از غم همی‌راندند   سخن‌های خسرو همی‌خواندند

۲۶ـل (نیز و، ب، بنداری): کلینوس ۲۷ـل: خود و ۲۸ـ(پ: و تیغ گوان) ۲۹ـس، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): همه؛ ل[۲]: همی؛ متن =ل (نیز پ)؛ در ل این بیت و بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۳۰ـ(ب: همان) ۳۱ـک: همه تکیری (؟) لشکر ۳۲ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، آ، ب): <و>؛ (ق[۲]: همه تیغ‌ها را به)؛ متن =ل (نیز پ، لن[۲])؛ ق این بیت را ندارد ۳۳ـک: فولاد؛ (آ: و کوبال) ۳۴ـ(ب: همان) ۳۵ـ(آ: به جنگ اندرون)؛ بنداری: فلما قربا من المحبس صادفا کلینوس الموکل به قاعدا علی بابه مع رجاله فی عددهم و أسلحتهم

چو خرّاد برزین و اشتا[۱]گشسپ / فرود آمدند این[۲] دو دانا از[۳] اسپ،
گلینوش بر پای جست آن زمان / ز دیدار ایشان ببد[۴] شادمان!
به جایی که بایست بنشاندشان / همی[۵] مهترِ نامور خواندشان!
سخن‌گوی[۶] خرّاد برزین نخست / زبان[۷] را به آب دلیری بشست!
گلینوش را گفت: فرّخ‌قباد / به آرام تاج کیان[۸] برنهاد،
به[۹] ایران و نیران[۱۰] و روم[۱۱] آگهی‌ست / که شیروی بر[۱۲] تختِ شاهنشهی‌ست،
تو این جوشن و خود و گرز و کمان[۱۳] / چه داری‌همی، کیستت[۱۴] بدگمان؟!
گلینوش گفت: ای جهاندیده[۱۵]مرد / به کام تو بادا همه کارکرد،
که تیمار بردی ز نازک‌تنم / کجا آهنین بود پیراهنم[۱۶]،
برین مهربر[۱۷] آفرین خوانمت / سزایی که گوهر برافشانمت،
نباشد[۱۸] جز از[۱۹] خوب گفتار تو / که خورشید[۲۰] بادا نگهدار[۲۱] تو،
به کاری کجا آمده‌ستی بگوی / پس آنگه سَخُن‌های من[۲۲] بازجوی[۲۳]!
چُنین داد پاسخ که فرّخ‌قباد / به خسرو مرا چند پیغام[۲۴] داد
اگر[۲۵] باز خواهی[۲۶]، بگویم[۲۷] همه / پیامِ[۲۸] جهاندارشاهِ[۲۹] رمه
گلینوش[۳۰] گفت: ای گرانمایه[۳۱]مرد / که داند سَخُن‌ها چُنین[۳۲] یاد کرد،
ولیکن مرا شاه ایران قباد / بسی اندرین پند و اندرز داد[۳۳]،

۱ـ س ـ س[۲] (نیز لی، ق[۲]، و ـ ب): استا؛ (ل[۳]: آذر)؛ متن = (لن، پ) ۲ـ س، ق، ک (نیز لی، پ، لن[۲]، آ، ب): آن؛ متن = ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و) ۳ـ س ـ س[۲] (نیز لی ـ ب): ز؛ متن = (لن)؛ ل این بیت را ندارد ۴ـ ل[۲]: نبد؛ در ل، س، ق، ک، ق[۲]، و حرف یکم بی‌نقطه ۵ـ س، ک (نیز ل[۳]، پ): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقام و تلقاهما و أکرمهما و أجلسهما ثم سألهما عن مجیئهما ۶ـ س، ک (نیز لی، ب): سخن گفت؛ ق: همی‌گفت؛ (و: جهاندیده)؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۷ـ س: زوان؛ (لن: زفان؛ و: زمین) ۸ـ س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، و ـ ب): کیی؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ) ۹ـ ک: بر ۱۰ـ ل ـ ل[۲] (نیز لی، ق[۲]، ب): توران؛ متن = س (نیز لن، ل[۳] ـ آ) ۱۱ـ س: از آن؛ (ق[۲]: کنون؛ لی: ازو)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ (و: با) ۱۳ـ ل: گبر و کمان؛ ق، ل[۲]: گرز گران؛ (لن: گرز گوان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ س (نیز لی): جویدت؛ (ب: جستنت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ (آ: پسندیده) ۱۶ـ لن[۲] این بیت را ندارد ۱۷ـ س: بران؛ (ق[۲]: ازین؛ لی: بدان؛ و: بدین)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن[۲] این بیت را ندارد ۱۸ـ (لن[۲]: مبادا) ۱۹ـ ل (نیز پ): بجز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۰ـ ک: خرشید؛ (ق[۲]: خرسند) ۲۱ـ (ق[۲]: جهاندار؛ ل[۳]: مه و یار)؛ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب): باد از جهان یار؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۲۲ـ (ق[۲]: سخن‌ها همه) ۲۳ـ (آ: بازگو)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

کسی کو نگهبان خسرو بود / سلیحش به تن در همه نو بود

۲۴ـ س (نیز و): بسی اندرین پند و اندرز (= ۶۹ب)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

بسی پند و اندرزها یاد کرد / کجا هر چه او کرد بر داد کرد

۲۵ـ س، س[۲] (نیز ب): از او؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ س (نیز ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): بار خواهی؛ ق: بازجویی؛ س[۲]: بار خواهم؛ ک: ولیکن مرا آن ۲۷ـ (ق[۲]: بجویم) ۲۸ـ س (نیز لی): بنزد؛ (آ: بنام)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ س[۲] (نیز ب): پیش؛ و بیت‌های ۶۷ـ۶۹ را ندارد؛ بنداری (۵۷ـ۶۷): فقال خراذ: إن شیرویه حملنا رسالة الی برویز، و جئنا لأدائها الیه (۵۷ـ۶۵ را ندارد) ۳۰ـ ل، س، بنداری: کلینوس ۳۱ـ ق: جهاندیده ۳۲ـ ل، ک (نیز پ): همه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۳ـ س (نیز لی): به خسرو همان چند پیغام داد (← ۶۶ب)؛ (ق[۲]، ل[۳]: بسی پند و اندرزها کرد یاد (ل[۳]: یاد داد))؛ متن = ده دستنویس دیگر





که همداستانی مکن[۱] روز و شب / که کس[۲] پیش خسرو گشاید دو[۳] لب،
مگر آنک[۴] گفتار او بشنوی / اگر پارسی گوید[۵]، ار پهلوی!
چُنین گفت اشتاد کای[۶] شادکام[۷] / من اندر نهانی ندارم پیام،
پیامیست[۸] کان[۹] تیغ بار آورد! / سر سرکشان در کنار[۱۰] آورد!
تو اکنون ز خسرو برین[۱۱] بار خواه[۱۲] / بدان تا بگویم پیامش ز[۱۳] شاه[۱۴]
گلینوش[۱۵] بشنید[۱۶] بر پای جست[۱۷] / همه بندها را به تن‌بر[۱۸] ببست[۱۹]
بر شاه شد، دست کرده به کش / چنان‌چون بباید پرستارفش[۲۰]
بدو گفت: شاها انوشه بَدی / مبادا دل تو نژند از بدی[۲۱]،
چو اشتاد و خرّاد[۲۲] برزین به[۲۳] شاه / پیام آوریدند از آن[۲۴] بارگاه
بخندید خسرو، به آواز گفت / که این رای تو با خرد نیست[۲۵] جفت،
گر او شهریارست، پس من کیم[۲۶] / بدین[۲۷] تنگ‌زندان ز بهر چیم[۲۶]،
که از من همی بار[۲۸] بایدت[۲۹] خواست / اگر کژّ گویند[۳۰]، اگر[۳۱] راه راست!
بیامد گلینوش نزد[۳۲] گوان[۳۳] / بگفت[۳۴] آن[۳۵] سَخُن گفتن پهلوان[۳۶]:

۱ـ س: مگر (← مکن) ۲ـ ل (نیز پ): که در؛ س: که گر؛ (و: مگر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ ل (نیز و): گشایی دو؛ (پ: گشایند)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـ (ل[۳]، پ، لن[۲]، آ: آنکه؛ و: بگویی و) ۵ـ (ق[۲]: باشد)؛ بنداری: فقال کلینوس: إن شیرویه أمرنی ألا أمکن أحدا یکلم برویز إلا بما لا یخفی علیّ ۶ـ ل، ق ـ س[۲] (نیز ق[۲]، آ، ب): استاد کای؛ س (نیز لن، لی، و، لن[۲]): استا (لن: اشتا) که ای؛ متن = (پ) ۷ـ (ق[۲]: نیک‌نام)؛ ل[۳] بیت‌های ۷۲ـ۷۴ را ندارد ۸ـ ل، ل[۲] (نیز و، لن[۲]، ب): پیامست؛ متن = س، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، آ) ۹ـ (ب: کو) ۱۰ـ (ب: زیر پای) ۱۱ـ ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، آ، ب): بدین؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز پ، و، آ) ۱۲ـ ک (نیز پ): راه خواه؛ (آ: راه جوی) ۱۳ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): بگوییم پیغام؛ متن = ل (نیز پ) ۱۴ـ (آ: روی)؛ بنداری: فقال أسفاذ: الرسالة التی معنا لیست برسالة سر. فاستأذن علی برویز، و اسمع ما نخاطبه به ۱۵ـ ل (نیز و): کلینوس ۱۶ـ س، ک (نیز و): بشنید و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ ک (نیز و): خاست ۱۸ـ (لی: در)؛ ق: بند آهن به تن در؛ متن ← ۱۹ـ ل: به هم برشکست؛ (و: بند و جوشن به خود کرد راست؛ ب: بر شاه شد دست کرده به کش = ۱۷۶آ)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ ب این بیت را ندارد؛ بنداری: فقام و دخل علی الملک، و کفر فی خدمته ۲۱ـ ب این بیت را ندارد ۲۲ـ ل: استاد خرّاد و؛ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، آ، ب): استاد (لن: اشتا؛ آ: استا) و خرّاد؛ (لی، لن[۲]: استا خرّاد)؛ متن = (پ) ۲۳ـ (لن، و، لن[۲]: ز؛ لی: <به>)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ ل (نیز لی): زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در ب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: فقال: أیها الملک! إن علی الباب خرّاذ و أسفاذ. و قد نفذا من تلک الحضرة برسالة الیک، و هما یستأذنان فی الدخول ۲۵ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): که گفتار تو با خرد باد (لن: بود؛ ق[۲]: نیست)؛ متن = ل (نیز پ) ۲۶ـ (ل[۳]، لن[۲]، ب: کیم ـ چه‌ام؛ پ: که‌ام ـ چه‌ام) ۲۷ـ ل (نیز و): درین؛ ک: برین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ (لی: یار؛ آ: باز) ۲۹ـ (لن[۲]: بایدت بار) ۳۰ـ ل: گویی؛ ک (نیز پ): گوید؛ (لی: بگویند؛ لن[۲]: بپویند؛ آ: روید)؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، ب) ۳۱ـ (لن، لی: وگر)؛ بنداری: فتبسم و قال: لست بملک حتی یحتاج الی استئذانی فی الدخون علیّ؛ ک پس از بیت ۸۱ افزوده است:

بگو تا بیایند نزدیک ما / درفشان کند رای تاریک ما

۳۲ـ (ق[۲]: پیش) ۳۳ـ س، ق، س[۲] (نیز لی، ب): مهان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـ ل: نگفت؛ در س، ل[۳]، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ ل (نیز لی): این؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۶ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـ و): خسروان؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ، ب)

کنون دست کرده به کش، درشوید     بگویید و گفتار او بشنوید[1]!
دو مردِ خردمندِ[2] پاکیزه‌گوی     به دستار[3] چینی ببستند[4] روی،
چو دیدند[5]، بردند پیشش نماز     ببودند هر دو[6] زمانی دراز
جهاندار بر شادوردی[7] بزرگ     نبشته همه[8] پیکرش میش[9] و گرگ،
همان[10] زرّ و گوهر برو[11] بافته[12]     سراسر یک[13] اندر دگر تافته[12]،
نِهالیش در زیر، دیبای زرد     پسِ پشت او مَسندی[14] لاژورد[15]،
بهی‌یی[16] تناور[17] گرفته به دست[18]     دُژم خفته بر جایگاه نشست،
چو دید آن دو مرد[19] گران‌سایه[20] را     به دانایی اندر سرِ مایه[21] را،
از آن خفتگی خویشتن کرد راست     ـجهان‌آفرین را نهان[22] یار خواست!ـ،
به بالین[23] نهاد آن گرامی‌بهی     بدان تا بپرسد ز هر دو رهی،
بهی زان دو بالش ز[24] نرمی بگشت     بی‌آزار گردان ز[25] مَرقد گذشت[26]،
بدین[27] گونه تا[28] شادورد[29] مهین[30]     همی‌گشت تا شد به روی زمین

۱ـک پس از این بیت افزوده است:

وگر تان گمان است کو شاه نیست     خرد را بدین جایگه راه نیست

۲ـل: خردمند و؛ متن = س ـ ب  ۳ـ(ق۲: دیبای؛ پ: دستان)  ۴ـل: بپوشید؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فخرج و رفع دونهما الحجاب فتلثما بمنديلين إما من الحياء أو من الهيبة  ۵ـس (نیز لی، ب): رفتند؛ ق: رفتند و؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۶ـ(ل۳: بر پا)؛ بنداری: و دخلا عليه فسجدا له ثم مثلا قائمين بين يديه  ۷ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ): شادورد؛ ک: شاه‌ورد؛ (لن: شاذروان؛ آ: شاه‌اورمزد)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، و، ب)  ۸ـل: نوشته همی؛ س ـ س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): نشسته (← نبشته) همه؛ متن = (ق۲، ل۳، آ؛ ← ل)  ۹ـ(آ: ببر)  ۱۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): همه؛ متن = ل (نیز پ)  ۱۱ـل۲ (نیز لی): بدو؛ (پ: بران)  ۱۲ـک: تافته ـ بافته؛ (لی، ب: بافته ـ بافته!)  ۱۳ـس، س۲ (نیز لی، ب): یکایک سر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد  ۱۴ـل، س (نیز ق۲، لی، و، لن۲): مسند؛ (ب: بسّد)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ)  ۱۵ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری: و هو قاعد على بساط كبير منسوج من الذهب، مرصع باللؤلؤ و الجوهر، و تحته لحاف من الديباج الأصفر  ۱۶ـل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): بهی؛ س (نیز ل۳، لن۲): بهئی؛ ق: یکی به؛ (لن، پ: بهیئی)؛ متن ← (لن، پ)  ۱۷ـل (نیز لی): تراور (در لی بی‌نقطه)؛ (و: داشت از زر)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۸ـک: نشستن‌گهی باز گسترده بست (!)؛ (ق۲: بهی را همی برگرفته به دست)؛ بنداری: و في يده سفرجلة، و هو محزون منكبّ على وسادة عنده  ۱۹ـق: گرد  ۲۰ـل، س، ک، ل۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب): گرانمایه؛ (لن: گران‌پایه)؛ متن = ق، س۲ (نیز ق۲، پ، و)  ۲۱ـق: دو پرمایه؛ ک: سران مایه؛ (ل۳: گران‌سایه؛ ق۲: و فرّهی‌پایه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۲ـ(و، ب: همی)؛ ل: جهان‌آفریننده را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بهی داشت در دست شاه جهان     یکی زو دمنده چو بوی بهان

۲۳ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): بالش؛ متن = ل، س، ک (نیز ق۲، لی، پ)  ۲۴ـق، س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ): به؛ ل۲: <ز>؛ (ب: بالین)؛ س (نیز لی): زان ز بالین؛ (ل۳: را ز بالش به)؛ متن = ل، ک (نیز پ، و)  ۲۵ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): به؛ (آ: کرد و به)؛ متن = ل  ۲۶ـ(ل۳: ز مسند بگشت؛ پ: ز مسند گذشت)  ۲۷ـل۲ (نیز لن، ق۲): برین؛ س۲ (نیز لی): بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۸ـل۲ (نیز لن): از؛ (لن۲: بر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۲۹ـ(لن: شاذروان)  ۳۰ـک، ل۲ (نیز لن، لن۲): مهی ـ زمی؛ (لی: مهی ـ زمین)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فاستوى لهما و وضع السفرجلة على الوسادة فزلقت و سقطت على اللحاف و تدحرجت حتى نزلت من البساط إلى الأرض





بپویید[1] اشتاد[2] و آن برگرفت     بمالیدش[3] از خاک و بر سر گرفت
جهاندار از[4] اشتاد[5] برگاشت[6] روی     بدان تا بدید[7] از[8] بهی رنگ و بوی[9]
بهی را نهادند بر شادورد     همی‌بود بر پای پیش این[10] دو مرد
پُراندیشه[11] شد نامدار از بهی     ندید اندرو[12] هیچ فالِ بهی!
همانگه سوی آسمان کرد روی     چُنین گفت کای[13] داورِ راست‌گوی،
که برگیرد[14] آن را که تو بفگنی[15]؟!     که پیوندد آن را که تو بشکنی؟!
چُن[16] از دوده‌یی[17] بختِ[18] روشن بگشت[19]     غم آورد، چون روز شادی[20] گذشت[21]!
به اشتاد[22] گفت: آنچ[23] داری پیام     از آن بی‌منش[24] کودکِ زشت‌کام[25]،
وُ زان بدسگالان که[26] بی‌دانش‌اند     ز بی‌دانشی ویژه بی[27] رامش‌اند،
همان زان سپاهِ پراگندگان[28]     بداندیشه[29] و تیره‌دل بندگان[30]،
ـبخواهد شدن بخت[31] ازین[32] دودمان     نماند بدین[33] تخمه[34] کس شادمان،
سوی ناسزایان شود[35] تاج و تخت     تبه گردد این[36] خسروانی‌درخت،

۱ـل: ببوسید؛ س (نیز لی): دو تاگشت؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ): ببویید (= بپویید؟)؛ ک: نترسید؛ (ب: ببوسید و)؛ متن = (پ، و)  ۲ـل ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): استاد؛ (لن: اشناد؛ آ: استا؛ بنداری: أسفاذ)؛ متن = (پ)  ۳ـ(ل۳: بمالید)؛ بنداری: فبادرها أسفاذ، و أخذها من الأرض، و مسح التراب عنها، و وضعها على رأسه ثم حطها بين يديه  ۴ـل (نیز ل۳، آ): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۵ـل ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): استاد؛ (لن: اشناد؛ آ: استا)؛ متن = (پ)  ۶ـ(ل۳: برگاشت ز استاد)  ۷ـق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲): ندید؛ در ل، س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ک (نیز ق۲، لی، ل۳، ب)  ۸ـ(ق۲: آن؛ ل۳: کو بدید آن)  ۹ـ(آ: چنین گفت کای داور راست‌گو = ۹۹ب)  ۱۰ـ(ق۲: آن)؛ آ بیت‌های ۹۷ـ۹۹ را ندارد؛ در ل۳ بیت‌های ۹۷ و ۱۰۰ پس و پیش شده‌اند  ۱۱ـ(ب: بداندیشه)  ۱۲ـ(ق۲: از بهی)؛ ل۲: ندیدند ازو  ۱۳ـک: ای  ۱۴ـک: که گیرد مر؛ ل۲: که بردارد  ۱۵ـل: افکنی؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فأعرض برويز و تطير من تدحرج السفرجلة، و امتلأ همًا ثم رفع رأسه الى السماء و قال: إلٰهي: لا رافع لمن وضعت، و لا جابر لمن كسرت  ۱۶ـل ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): چو؛ متن = س۲  ۱۷ـل (نیز ق۲): دوده‌ام؛ ک: دوده‌ات؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۱۸ـل۲ (نیز لی): تخت (!)  ۱۹ـک: نگشت؛ (و: کنی)  ۲۰ـل: روشنایی (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۲۱ـ(و: غمش پیش شادی چو جوشن کنی)؛ لن۲ این بیت را ندارد  ۲۲ـل ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): استاد؛ (لن: اشناد؛ بنداری: أسفاذ)؛ متن = (پ)  ۲۳ـق، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲)  ۲۴ـق: بی‌خرد  ۲۵ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): نام؛ متن = ل  ۲۶ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): همه بدسگال‌اند و؛ متن = ل  ۲۷ـق: کم؛ (و: نیز بی؛ لن۲: ویژه)؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ در س ـ س۲، لن، لی ـ ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است و ک در میانهٔ آنها افزوده است:

چه داری نهفته بیاور بگوی     بران بی‌گناهی و با آب روی

۲۸ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب): هم از نزد (ل۲: دست؛ ل۳: راه؛ لن، لن۲: همان راز) مشتی (ق، ل۲، س۲، لن، ل۳، و، لن۲، ب: معجب؛ ک، پ: همان زان پلید) گنه کردگان (و: پرستندگان)؛ (ق۲: همان از گنهکار بد بندگان؛ آ: هم از نامداران و وز بردگان)؛ متن = ل  ۲۹ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب): بر اندیشه؛ (لن۲: پر اندیشه)؛ متن = ق، ک (نیز پ، و، آ)  ۳۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲): بردگان؛ متن = ل، ق (نیز ل۳، و، آ، ب)؛ (ق۲: بداندیش تیره‌روان کردگان)  ۳۱ـل۲ (نیز ل۳): تخت؛ در ل ـ ک، لن، لی، و ـ ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = س۲ (نیز پ)  ۳۲ـل: زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۳۳ـل: درین؛ ق (نیز و): ازین؛ (لن۲: برین)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۳۴ـ(آ: دوده)؛ ق۲ این بیت را ندارد  ۳۵ـ(و: دیگران گردد این)  ۳۶ـ(ل۳، آ: آن)؛ ق۲ این بیت را ندارد

سرافراز گردد کسی کو کهست | پر از غم[۱] شود جان آن[۲] کو مهست،

نماند بزرگی به فرزند ما[۳] | نه بر دوده و[۴] خویش و پیوند ما[۳]،

همه دوستان ویژه دشمن[۵] شوند[۶] | بدین[۷] دوده[۸] بدگوی و بدتن شوند[۶]،

نهان آشکارا بکرد این بهی | که بی‌بر[۹] شود تختِ شاهنشهی[۱۰]!

سَخُن هرچ[۱۱] بشنیدی اکنون[۱۲] بگوی | پیامش[۱۳] مرا کمتر از آبِ جوی[۱۴]!

گشادند[۱۵] گویازبان[۱۶] این[۱۷] دو مرد | سَخُن هر چه[۱۸] فرزند او یاد کرد[۱۹]

جهاندار بشنید گفتار مرد[۲۰] | برآورد[۲۱] پیچان[۲۲] یکی باد سرد[۲۳]!

## گفتار اندر پاسخ دادن خسروپرویز پیغام شیرویه را[۲۴]

بدان[۲۵] نامور گفت: پاسخ شنو | یکایک ببر سوی سالار نو،

بگویش که زشتِ[۲۶] کسان را مجوی | جز آنرا که برتابی از ننگ[۲۷] روی!

سَخُن هرچ[۲۸] گفتی، نه گفتار تُست | ممانادگویای این تندرست[۲۹]!

مگوی[۳۰] آنچ[۳۱] بدخواه تو بشنود[۳۲] | ز[۳۳] گفتار بیهوده شادان شود،

بداند[۳۴] که چندان نداری[۳۵] خرد | که مغزت به دانش سَخُن[۳۶] پرورد[۳۷]!

۱ـ (آ: بیم) ۲ـ س ـ س[۲] (نیز لی، ب): او؛ (و: هر)؛ متن = (لن، ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]، آ)؛ ل، پ این بیت را ندارند ۳ـ ل: من؛ متن = س ـ ب ۴ـ س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): در تخمه و؛ ک: درین تخمهٔ؛ س[۲]: بر تخمه و؛ (ل[۳]: در تخمهٔ؛ آ: با دوده و)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۵ـ (ق[۲]: دشمنان ویژه ایمن) ۶ـ (لن[۲]: شوید) ۷ـ (لی: برین؛ لن[۲]: وزین) ۸ـ ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]): گونه؛ (آ: تخمه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ ل: تو؛ (لی: بن)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل: شاهی تهی؛ متن = س ـ ب؛ بنداری (۱۰۱ـ۱۱۰): ثم قال لأسفاذ: إن هذه السفرحلة أخبرتنا بخروج الملک من یدنا و أیدی أولادنا و مصیره الی غیرنا (=۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰) ۱۱ـ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۱۲ـ ق: از وی؛ (لن[۲]: آنجا)؛ س[۲]: بدو گفت چه شنیدی اکنون ۱۳ـ ل: نباشد؛ (پ: نیایش)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـ ل، ک: روی؛ (ل[۳]: خوی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ل[۳] بیت‌های ۱۱۱ و ۱۱۶ پس و پیش شده‌اند و ۱۱۴ و ۱۱۵ پس از ۱۱۷ آمده‌اند ۱۵ـ (و: بگفتند) ۱۶ـ (لن: زفان) ۱۷ـ ق (نیز ق[۲]، و): آن ۱۸ـ ق: برو آنچ؛ متن ← ۱۹ـ ل، ک (نیز لن): برآورد پیچان یکی باد سرد (=۱۱۳ب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (ق[۲]: گفتارشان) ۲۱ـ ل[۲]: بیاورد ۲۲ـ (لی: از دل) ۲۳ـ (ق[۲]: بپیچید از ان نامورسرکشان)؛ ل، ک، لن این بیت را ندارند (← ۱۱۲پ) ۲۴ـ س: پاسخ پیغام شیرویه از پدرش خسروپرویز؛ ق: پاسخ دادن خسروپرویز پیغام شیرویه را؛ ک: پاسخ خسرو به شیرویه؛ ل، ل[۲]، س[۲] سرنویس ندارند؛ متن ← ق ۲۵ـ ق: چنان؛ س[۲]: یکی ۲۶ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): عیب؛ متن = ل ۲۷ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): جز (لن: چو) آنگه که برتابی از عیب؛ متن = ل ۲۸ـ س ـ س[۲] (نیز ق[۲] ـ ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۹ـ ل، ق (نیز ق[۲]). گویازبانت درست؛ ل[۲]: گویاتن و ما درست؛ (ل[۳]: مبادی تو شادان‌دل و تندرست؛ و: بماناد بدگوی ناتندرست؛ آ: که گویندهٔ این مبادا درست)؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، ب)؛ بنداری: ثم قال: فهات ما معک من عند ذلک الصبی الخبیث الدخلة القصیر العمر. فاندفعا فی أداء الرسالة. فلما فرغا منها تنفس الصعداء، و قال: احفظا الجواب و بلغاه إلی شهریارکم الجدید، و قولا: العاقل من شغله عیبه عن عیوب غیره ۳۰ـ ل، ق، ک (نیز ل[۳]، پ، آ): مگو؛ ل[۲]، س[۲] (نیز لی): بگوی؛ متن = س (نیز لن، ق[۲]، و، لن[۲]، ب) ۳۱ـ ک (نیز لی، و، ب): آنچه؛ ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، آ): آنک؛ (پ، لن[۲]: آنکه)؛ متن = ل ۳۲ـ ک: نشنود ۳۳ـ س ـ س[۲] (نیز لن، لی، و ـ ب): به؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۳۴ـ س، ق، س[۲] (نیز لی، ب): ندانی؛ متن ← ۳۵ـ ل: بدان گاه خندان بداری (=چندان نداری؟ خندان بداری؟)؛ (ل[۳]: بدان گه که چندین نداری)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ ـ آ) ۳۶ـ ل، ق (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، آ): خرد؛ متن = ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، ب) ۳۷ـ (ق[۲]: بشنود)





به[۱] گفتار بی‌بر چو[۲] نیرو[۳] کنی | روان[۴] و خرد را بی‌آهو[۵] کنی!

کسی کو گنهکار داند[۶] ترا[۷] | وُ زان[۸] پس جهاندار خواند[۶] ترا[۷]،

نباید که یابد بِرِ تو نشست | بگیرد[۹] کم و بیشِ کاری[۱۰] به دست!

میندیش[۱۱] ازین[۱۲] پس برینسان[۱۳] پیام | که دشمن شود بر تو بر شادکام!

به یزدان مرا کار پیراسته‌ست | نهاده بدان[۱۴] گیتی‌ام[۱۵] خواسته‌ست!

بدین گفتنِ[۱۶] عیب‌های دروغ | بنزد[۱۷] بزرگان نگیری[۱۸] فروغ!

بیارم کنون پاسخ این همه | بدان تا بگویند[۱۹] پیش رمه!

پس از مرگ من[۲۰] یادگاری بود | سَخُن گفتن راست یاری[۲۱] بود!

چو پیدا کنم بر تو انبوه[۲۲] رنج[۲۳] | بدانی که از رنج ما خاست[۲۴] گنج[۲۵]!

نخستین که گفتی ز هرمز سخن | ـ نه‌یی مست[۲۶] و آن روزگار[۲۷] کهن! ـ

ز[۲۸] گفتار بدگوی بر ما[۲۹] پدر | برآشفت[۳۰] و شد کار زیر و زبر[۳۱]

از[۳۲] اندیشه‌ی او چو آگه شدیم[۳۳] | از[۳۴] ایران شب[۳۵] تیره بی‌ره شدیم[۳۳]

همان[۳۶] راه جستیم و بگریختیم | به دام بلا در[۳۷] نیاویختیم

از[۳۸] اندیشه‌ی او[۳۹] گناهم نبود | جز از[۴۰] جَستن از شاه[۴۱] راهم نبود

۱ـ (لی: ز) ۲ـ (ل[۳]: بی‌وجه) ۳ـ (لن[۲]: نیکو) ۴ـ س، س[۲] (نیز لی، ب): زبان؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۵ـ ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، آ): بی‌آهو؛ س (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، ب): برآهو؛ (پ: پرآهو؛ لن[۲]: به‌آهو)؛ متن تصحیح قیاسی است؛ ق، و این بیت را ندارند ۶ـ ل، س، ک (نیز لی، ل[۳]): خواند ـ خواند؛ ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب): خواهد ـ خواهد؛ (آ: خواند ـ داند)؛ متن = ق (نیز ق[۲]) ۷ـ (ل[۳]: مرا) ۸ـ ل (نیز ق[۲]): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ ل، ل[۲] (نیز و): نگیرد (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، ب): نگیرد؛ ک (نیز آ): نگیرم؛ متن = ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]) ۱۰ـ ل: چیزی؛ متن = س ـ ب ۱۱ـ س (نیز لی): مه اندیش؛ ل[۲]: بیندیش ۱۲ـ ل: زین؛ متن = س ـ ب ۱۳ـ س، س[۲] (نیز لی، پ، آ، ب): بدینسان؛ ق: بدانسان؛ ک: بدین و؛ (ل[۲]: ازینسان؛ و: برمن)؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، لن[۲]) ۱۴ـ ل (نیز ل[۳]): بران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ (آ: نهادم بران دل که او) ۱۶ـ ل، س (نیز لی، و، لن[۲]): گفتن و؛ ق: گفته و؛ ل[۲] (نیز لن): گفتنی؛ (ق[۲]: جستن؛ آ: برین گفته و)؛ متن = ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، ب) ۱۷ـ (پ: به پیش) ۱۸ـ ک، ل[۲] (نیز و، لن[۲]، آ): نگیرد؛ (ب: نداری)؛ متن = ل، س، ق، س[۲] (نیز لن ـ پ) ۱۹ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): بگویی به؛ (آ: بگویی تو)؛ متن = ل ۲۰ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، ب): ما؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، پ ـ آ) ۲۱ـ ل، س (نیز ق[۲]، و، ب): ناری (بی‌نقطه)؛ ق، س[۲] (نیز ل[۳]): باری؛ ک، ل[۲] (نیز لن[۲]): کاری؛ متن = (لن، لی، پ، آ) ۲۲ـ س، ک، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، و): اندوه؛ (لن[۲]: اندوه)؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، ب) ۲۳ـ (آ: تو بر تاج و گنج) ۲۴ـ ل: هست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ (آ: از گنج خواست رنج!)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری بیت‌های ۱۱۷ـ۱۲۷ را ندارد ۲۶ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): پی (در س بی‌نقطه و در ق با یک نقطه؛ ل[۲]: تنی؛ لن: بُنی؛ آ: بی و) سست؛ متن = ک: نبی ۲۷ـ ل: به بیهوده از آرزوی؛ (ق[۲]: از آن بیهده روزگار؛ ل[۳]: از آن چشم و آن روزگار؛ و: از آن سست پی روزگار) ۲۸ـ (آ: به) ۲۹ـ ل: ما را؛ متن = س ـ ب ۳۰ـ ل[۲] (نیز لن، پ، آ): بیاشفت؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ (آ: روزگارش ببر!) ۳۲ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، آ): ز ۳۳ـ ک: کنم؛ (و: شدم) ۳۴ـ ل[۲] (نیز لن): ز ۳۵ـ س (نیز لی): سوی؛ (ب: شده)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در و بیت‌های ۱۳۰ و ۱۳۲ پس و پیش شده‌اند؛ ک پس از این بیت افزوده است:

مرا خود همی خواست کشتن به زهر | ندیدم جز از رفتنم پای‌زهر

۳۶ـ س (نیز لی، پ): همه؛ ق ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و ـ ب): همی؛ متن = ل ۳۷ـ ل، س، ک، س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): بر؛ متن = ق، ل[۲] (نیز ق[۲]) ۳۸ـ (لن[۲]: وز؛ آ: ز) ۳۹ـ ک: اندیشهٔ کو ۴۰ـ (پ، و: بجز) ۴۱ـ س (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، آ): جستن شاه؛ (ل[۳]: جستن ازار (؟)؛ ب: کشتن شاه)؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، پ، و)؛ ل[۲] این بیت را ندارد

شنیدم که بر شاه من[1] بد رسید
ز[2] بردع برفتم[3]، چو گوش آن[4] شنید

گنهکاربهرام خود[5] با سپاه
بیاراست[6] در[7] پیش من[8] رزمگاه

ازو نیز[9] بگریختم روز جنگ
بدان تا نیایم[10] مر[11] او را[12] به چنگ

وُ زان[13] پس دگرباره بازآمدم
دلاور به جنگش[14] فراز آمدم

نه[15] پرخاش بهرام یکباره بود
جهانی بران[16] جنگ نَظّاره بود

به فرمان یزدان نیکی‌فزای[17]
که اویست بر نیک و بد رهنمای[18]،

چو ایران و نیران[19] به ما رام[20] گشت
همه کارِ بهرام ناکام[21] گشت!

چو از جنگ[22] چوبینه[23] پرداختم[24]
نخستین به کین[25] پدر تاختم[26]

چو[27] بندوی و گستهم خالان بُدند
به هر کشوری بی‌همالان بُدند،

فدی[28] کرده[29] جان را همی[30] پیش من
به دل مهربان و[31] به تن خویش من،

چو خون پدر بود و درد[32] جگر
نکردیم سستی به خون[33] پدر،

بریدیم بندوی را دست و پای
کجا[34] کرد بر[35] شاه تاریک جای!

چو گستهم شد[36] در جهان ناپدید
ز گیتی یکی گوشه‌یی برگزید،

به فرمان ما ناگهان کشته شد
سر و رای[37] خون‌خوارگان[38] گشته شد!

۱ـ(ل۳: ما) ۲ـل۲: چو ۳ـس: بری شد؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۴ـق: این؛ (ل۳، و، لن۲: گوشم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـل: بد؛ متن = س ـ ب ۶ـ(ل۳: برآراست) ۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب): بر؛ متن = ل، ق (نیز و، لن۲) ۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): ما؛ متن = ل، ک (نیز ق۲) ۹ـل: ازو من چو؛ متن = س ـ ب ۱۰ـ(لی: بیابم؛ ب: بیایم) ۱۱ـل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ): من؛ متن = س (نیز لی، و، لن۲، ب) ۱۲ـ(آ: نیارد مرا او)؛ بنداری (۱۲۸ـ۱۳۵): أما قولک: سعیت فی دم أبیک فاعلم أنه لایخفی علی العالمین أن المفسدین سعوا بیننا و بینه حتی خفنا علی أنفسنا فآثرنا ترک الوطن، و خرجنا من دار الملک الی أن جری ما جری ۱۳ـل (نیز ق۲): از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـق: به جنگش دلاور؛ بنداری: و لما رجعنا دهمنا قتال بهرام و تتابعت محنه الی أن جلونا الی الروم؛ ک پس از بیت ۱۳۶ افزوده است:

چو آشفته‌اختر ز ما درگذشت
همان رفت و دولت به من بازگشت

۱۵ـ(آ: به) ۱۶ـ(لی: بدان)؛ ل: جهاندیده بر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـس، س۲ (نیز لی، ب): نیکی‌نمای؛ ق: نیکی‌نما؛ (ل۳: نیکی‌گرای)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۱۸ـق: رهنما ۱۹ـل، ک (نیز ق۲): توران؛ (آ: بیران)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲ ـ لن۲، ب): به آرام؛ (آ: مرا رام)؛ متن = ل۲ (نیز لن؛ ← آ) ۲۱ـس: باکام؛ (و: بی‌کام؛ لن۲: بدرام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس (نیز لی): کار؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ق۲: بهرام) ۲۴ـک (نیز لن): پرداختیم ۲۵ـک: خون ۲۶ـق (نیز پ): ساختم؛ ک (نیز لن): ساختیم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ب: که) ۲۸ـل: فدای؛ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ آ): فدا؛ متن = ل۲ (نیز لن، ب) ۲۹ـس (نیز لن، لی، آ، ب): کرد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـل، ق، ک (نیز ق۲، ل۳): همه؛ (آ: بتن)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۳۱ـل: هم زبان و؛ ک، ل۲ (نیز لن): مهربان بد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(پ: کین) ۳۳ـق: کار؛ (ل۳: کین) ۳۴ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): که او؛ متن = ل ۳۵ـس (نیز لی): کرده بد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری (۱۳۷ـ۱۴۴): ثم لما رزقنا الظفر و عدنا الی مستقرنا افتتحنا بالانتقام لأبینا فقطعنا أطراف بندویه و قتلناه ۳۶ـ(ق۲: بد) ۳۷ـل: روی؛ (ق۲: پای؛ پ، آ: سربخت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۸ـ(آ: آن پهلوان)؛ بنداری: و تتبعنا کستهم حتی فرغنا منه ـ کما ذکر ـ و هما اللذان لایخفی غناؤهما، و ما ثبت لهما من الحقوق حیث جعلا أرواحهما وقایة لنا، و خاضا غمرات المهالک دوننا. فلم نبال بذلک حتی أهلکناهما طلبا لتشفی و الانتقام





دگر آنک[1] گفتی تو[2] از کار خویش
از آن تنگ‌زندان و بازار[3] خویش،

بدان[4] تا ز فرزند ما[5] کارِ بد
نیاید[6] کزان بر سرش بد رسد،

به زندان نبُد[7] بر شما تنگ[8] و بند
همان نیز[9] خواری و بیم گزند

بدان روزتان خوار نگذاشتم[10]
همه[11] گنج پیش شما داشتم[12]

بر[13] آیینِ شاهانِ پیشین[14] بُدیم[15]
نه بیکار و[16] بر دیگر آیین[17] بُدیم

ز نخچیر و از[18] گوی و[19] رامشگران
ز کاری[20] که اندرخور[21] مهتران،

شما را به چیزی نبودی[22] نیاز
ز دینار و از[23] گوهر و یوز و باز

یکی کاخ بُد، کرده زنداش[24] نام
همی‌زیستید[25] اندرو شادکام

همان[26] نیز گفتار اخترشناس
که ما را همی از تو دادی هراس،

که از تو بد آید بدینسان[27] که هست
بینداختم[28] اخترت را ز دست[29]

۱ـ(ل۳، پ، لن۲: آنکه) ۲ـل: گفته بد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـق (نیز ق۲، و، لن۲): آزار؛ (ب: از کارا)؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ)؛ ک، آ این بیت را ندارند؛ ک بجای این بیت افزوده است:

گر از کشتن هرمز آگه بدم
چنان دان که بی‌دین و گمره بدم

گواه است دادار و آگاه ازین
که من بی‌گناهم همان پاک‌دین

شکستم من او را و لشکر همان
شد آواره از دستم اندر جهان

۴ـ(ق۲: از آن) ۵ـل (نیز پ): من؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـک: نیارش؛ (و، ب: نباید)؛ آ این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

یکی خرّم ایوان بپرداختم
در آن کاخشان جایگه ساختم

۷ـ(ق۲: بود) ۸ـل، س، ل۲ (نیز لن، لی، پ): ننگ (← تنگ؟)؛ ق: غلّ؛ (ب: جنگ)؛ متن = ک، س۲ (نیز ل۳، لن۲) ۹ـل: زخم؛ (لی: بند و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ و، آ این بیت را ندارند ۱۰ـق (نیز ل۳، پ): نگذاشتیم؛ ک (نیز ق۲، لی، ب): بگذاشتم (!)؛ در ل، س، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲) ۱۱ـ(ق۲: همان) ۱۲ـق (نیز ل۳، پ): داشتیم؛ و این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به دل همچنان کامی آمد فراز
ستاره بدان کام ناکارساز

کجا شست آنجا به زندان بود
که از کام لبهات خندان بود

۱۳ـ(لی: به) ۱۴ـل: پیشی (!) ۱۵ـل، ک: رویم ـ بویم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـل: برین کار؛ س (نیز لی): به بیکار؛ (آ، ب: به بیکار و)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲؛ ک، ق۲، و: <و>) ۱۷ـ(آ: با درد و نفرین)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۸ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲، آ، ب): وز؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، و، ب) ۱۹ـ(پ: بزم) ۲۰ـک: خواری ۲۱ـ(و، لن۲: بد درخور) ۲۲ـ(ب: که بودی؛ ق۲: نبودی به چیزی) ۲۳ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): وز؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، ب) ۲۴ـل (نیز پ): زیباش (در ل حرفهای دوم و سوم بی‌نقطه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـل، ق (نیز ل۳، پ): زیستی؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): زیستند (در س، ق۲ حرف پنجم بی‌نقطه)؛ متن = (لن، و، لن۲)؛ بنداری (۱۴۷ـ۱۵۴): و أما قضیة حبسک و إخوتک فإنا فعلنا ذلک خوفا من الذی حصلنا فیه الیوم. و لم یکن علیکم من الحبس إلا الاسم. فإنا جعلناکم فی قصور منخرقة مفتّح بعضها الی بعض، و فی بساتین تمکنتم فیها من الطرد و الصید و اللعب و اللهو (۱۴۹ـ۱۵۳ پس از ۱۵۴)؛ ک پس از بیت ۱۵۴ افزوده است:

همی از پی این بد آن تنگ و بند
که تا از تو بر ما نیاید گزند

۲۶ـ(لن: همین) ۲۷ـک: بدانسان؛ س۲ (نیز و): برینسان ۲۸ـدر ل، س، ق حرف یکم بی‌نقطه؛ س۲ (نیز لن): بینداختیم (در س۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق۲: نه‌انداختیم)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لی ـ ب) ۲۹ـک: اختر راست دست (؟)

وُ زان[1] پس نهادیم مهری بر اوی[2]  به شیرین سپردیم از آن[3] گفت‌وگوی[4]
چو شاهیم[5] شد سال[6] بر سی‌وشش[7]  میان چُنان[8] روزگاران خوش[9]،
تو داری[10] به یاد این[11] سخن بی‌گمان  ـاگر چند بگذشت بر ما[12] زمان ـ:
ترا[13] نامه آمد ز هندوستان  بُدم من بدان[14] نیز همداستان
ز رای برین[15] نزد ما[16] نامه بود  گهر بود و هر[17] گونه‌یی جامه بود[18]
یکی[19] تیغ هندی و پیلی[20] سپید[21]  ـجزین بود ما را[22] به گیتی امید!ـ
ابا تیغ[23]، دیبای زربفت بود[24]  ز هر گونه‌یی[25] گوهر نابسود[26]
سوی تو یکی[27] نامه بُد بر پرند  نبشته[28] چو دیدم من[29] از خطّ هند،
بخواندم[30] یکی مرد هندی دبیر[31]  سَخُن‌گوی و داننده و[32] یادگیر،
چو آن نامه‌ی رای هندی[33] بخواند  بران[34] آب[35] دیده همی‌برفشاند[36]،
بدان[37] نامه‌در[38] بُد که شادان بزی  که با تاجِ زر[39] خسروی[40] را سزی،
که چون[41] ماه آذر بُد و[42] روز دی  جهان را تو باشی[43] جهاندارکی[44]!
شده پادشاهی پدر[45] سی‌وهشت  ستاره برین[46] گونه خواهد گذشت:

۱ـ(ق۲: از آن) ۲ـل۲ (نیز آ): بدوی؛ (و: بر او) ۳ـل: زان؛ ق، ل۲: بی؛ (ق۲: آن؛ لی: این؛ و، آ، ب: ازین)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۴ـل: گفت‌گوی؛ ق: گفتگوی؛ (و: گفت‌وگو) ۵ـس‌ـس۲ (نیز لن‌ـل۳، و‌ـب): به (ق۲: ز) شاهی چو (ل۳: که)؛ متن = ل ۶ـ(پ: چو شد سال شاهیم) ۷ـق، ک: هشت ۸ـ(آ: چنان دان که آن) ۹ـک: گذشت؛ (و: کش)؛ ق: میان‌مان چنان روزگاری گذشت ۱۰ـس: دانی ۱۱ـق: آن؛ (ق۲: دادی به باد آن؛ پ، لن۲: دادی به باد این) ۱۲ـ(آ: بر ما گذشت این) ۱۳ـ(ق۲، پ: مرا)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـس: بران؛ ک: بدین؛ (آ: بران موبدان نیز)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ(لن۲: گزین)؛ ک: گرامی‌تری ۱۶ـق: تو؛ (ب: بود با؛ و: که از رای نزدیک ما) ۱۷ـس: و هم ۱۸ـل۲: ز هر گونهٔ گوهر نابسود (= ۱۶۳ب) ۱۹ـ(و: همان) ۲۰ـل (نیز لن، و، لن۲، آ): پیل؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲‌ـپ، ب) ۲۱ـس (نیز لی، پ، و، لن۲): سفید ۲۲ـل: جزین هرچ بودم؛ س۲: جزین بوده او را؛ (ق۲: کزو بود ما را)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۳ـل: تیغ و ۲۴ـل: پنج؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن‌ـب) ۲۵ـ(لن۲: همان جامه و) ۲۶ـ(پ: ناپسود)؛ ل: اندرو برده رنج؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد (← ۱۶۱پ)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ در ل پس از این بیت، بیت ۱۸۴ آمده است ۲۷ـس (نیز لی): ما یکی؛ (ق۲: ما چو آن؛ آ: من یکی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۸ـل، س، ک (نیز و، لن۲، ب): نوشته؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن‌ـپ، آ) ۲۹ـل (نیز پ): من دیدم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۰ـس (نیز لی): بخواندش؛ (ب: بخواهم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـک: هندو پیر؛ س۲ (نیز ب): هندوی پیر؛ (ل۳، آ: هندو دبیر؛ و: دانای پیر؛ لن۲: هند دبیر)؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ) ۳۲ـس، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): جوینده و؛ ق (نیز لن): گوینده و؛ ک: گوینده؛ (ل۳: خواننده و)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳۳ـل: نامه را او به من بر؛ ل۲: نامه را رای هندی؛ (ق۲: نامهٔ شاه هندی؛ پ: نامه را مرد هندی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی): براز (← بران؟ پر از؟)؛ ک (نیز ق۲): بدان؛ (پ، ب: پر از؛ آ: همی)؛ متن = ق (نیز ل۳، و، لن۲) ۳۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): خون؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳‌ـآ) ۳۶ـل، س۲ (نیز لن): سرفشاند؛ (آ: برخ برفشاند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ در ل۲ پس از این بیت، بیت‌های ۳۹۸۰ـ۳۹۸۵ از پادشاهی پرویز آمده است ۳۷ـ(لن: بران) ۳۸ـ(و: به نامه درون) ۳۹ـل: تاج‌ور (← تاج زر)؛ س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): که شادانی و؛ ق: که زیبایی و؛ ک: که خود شادی و؛ (ق۲: که تو شادی و؛ ل۳: که شادابی و؛ و: که هم شادی و)؛ متن = (پ) ۴۰ـ(ق۲: خرّمی) ۴۱ـک: چو با؛ (ق۲: کجا) ۴۲ـق، ل۲، س۲ (نیز ل۳‌ـلن۲، ب): بود؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، لی، آ) ۴۳ـ(ق۲: به شادی) ۴۴ـ(لن، پ، لن۲، آ: جهاندار و کی) ۴۵ـ(ق۲: پادشاهیش بر) ۴۶ـس، ق، ک (نیز لی، ل۳، پ، ب): بدین؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ)





درخشان شود روزگار بهی[1]  تو[2] تاج بزرگی[3] به سر برنهی!
مرا آن زمان این سخن شد[4] درست:  ز دل مهربانی نشایست[5] شست!
من آگاه بودم که از بختِ[6] تو  ز گاه[7] درخشیدن[8] تختِ[9] تو،
نباشد مرا بهره جز رنج و درد[10]  شده[11] روزِ روشن چُنین لاژورد[12]!
ز بخشایش و دین و پیوند و مهر  نکردم دُژم هیچ از آن[13] نامه[14] چهر!
به شیرین سپردم چو برخواندم  ز هر گونه اندیشه‌ها راندم[15]
برِ اوست با[16] اخترِ تو بهم  نداند کسی[17] زان[18] سَخُن بیش و کم
گر ایدونک[19] خواهی که بینی[20]، بخواه  اگر[21] خود کنی بیش و کم را نگاه!
بر آنم[22] که بینی[23]، پشیمان شوی  وُ زین[24] کرده‌ها[25] سوی درمان شوی!

دگر آنک[26] گفتی ز زندان و بند  که[27] آمد[28] ز ما بر کسی‌بر[29] گزند،
چُنین بود تا بود کار جهان  بزرگان و شاهان و رای مهان[30]،
اگر[31] تو ندانی[32]، به موبد بگوی  کند زین سَخُن مر ترا تازه‌روی[33]!
که هر کس که او دشمن ایزدست  وُرا در جهان زنده مانی[34] بدست!
به زندان ما[35] ویژه[36] دیوان بُدند  که نیکان ازیشان غَریوان بُدند،

۱ـ(ل۳: مهی) ۲ـل: که؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳ـل۲ (نیز لن): مهی را؛ (ب: شاخ بزرگی)؛ ق بیت‌های ۱۷۰ـ۱۷۴ را ندارد ۴ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲): بد؛ س (نیز لی): آن سخن این زمان شد؛ (ل۳: این سخن بد بدیشان؛ پ: این سخن آن زمان بد)؛ متن = (و، آ، ب) ۵ـل (نیز ل۳): نبایست (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن۲: بشایست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در س، ک، ق۲، و حرف یکم بی‌نقطه) ۶ـ(ل۳، آ: تخت) ۷ـل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ): کار؛ متن = س، س۲ (نیز لی، و، ب) ۸ـ(ق۲: درخشندگی) ۹ـ(ل۳، آ: بخت)؛ پ بیت‌های ۱۷۲ـ۱۷۴ را ندارد ۱۰ـل، ک (نیز ق۲، ل۳): درد و رنج؛ س (نیز لی، ب): جز دروغ و خرد (!)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ) ۱۱ـ(لی: مرا) ۱۲ـس، س۲ (نیز ب): لاجورد؛ (لی: پرورد)؛ ک: به ما بر شکنج؛ (ل۳: سرای سپنج)؛ ل (نیز ق۲): ترا گرد این تخت شاهی (ق۲: لشکر و تاج) و گنج؛ متن = ل۲ (نیز لن، و، لن۲، آ) ۱۳ـل: زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـس (نیز لی، ل۳، آ): گونه؛ ک، ل۲: مایه؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ)؛ در ل پس از این بیت، بیت ۱۸۱ آمده است؛ بنداری (۱۵۵ـ۱۷۴): و قد کنت أخبرت بما قد شاهدته منک فی کتاب عالم الهند فلم أبطش بک مع کونک حقیقا بذلک ۱۵ـبنداری: و المکتوب مودع عند شیرین ۱۶ـک: تا ۱۷ـ(ق۲: نیامدهمی) ۱۸ـ(و: آن؛ لن۲: این؛ ب: شان)؛ ق این بیت را ندارد ۱۹ـ(ل۳، آ: که) ۲۰ـ(و: ز شیرین)؛ س: بینی چو بینی (!)؛ ک: بینی بخواهی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لن۲: مگر)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: فان أردت الوقوف علیه فأحضره ۲۲ـک: بدانم ۲۳ـل۲: بینم ۲۴ـ(ل۲: وزان) ۲۵ـ(ق۲: کارها؛ پ: دردها؛ آ: کار تو)؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـ(ل۳، پ، لن۲: که) ۲۷ـل: گر؛ متن = س‌ـب ۲۸ـل۲: آید ۲۹ـک: ز گیتی به ما بر؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۰ـس۲: آیین مهان؛ (ل۳: راد و مهان؛ پ: داد و مهان؛ ب: شاهنشهان)؛ ل: بزرگی و شادی بود در نهان؛ س (نیز لی): بزرگان پیشین و شاهنشهان؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۳۱ـس، ق (نیز لی، ب): وگر؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـآ) ۳۲ـل۲: بدانی؛ (ق۲: نداری) ۳۳ـل، س، ق (نیز لی، ب): که بد زین سخن مر ترا آب‌روی؛ ک (نیز ق۲، آ): کند مر ترا زین (ق۲: زان) سخن تازه‌روی؛ (لن۲: دهد مر ترا زین سخن آبروی)؛ متن = ل۲ (نیز لن، ل۳، و)؛ س۲، پ این بیت را ندارند؛ در ل این بیت پس از بیت ۱۷۴ آمده است ۳۴ـل‌ـل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، آ): زندگانی؛ متن = س۲ (نیز ل۳، لن۲، ب)؛ پ این بیت را ندارد ۳۵ـ(لن: او؛ و: درون؛ لن۲: مگر) ۳۶ـ(ق۲: نرّه)؛ ل، پ این بیت را ندارند

چو[۱] ما را نبد پیشه خون ریختن — بدان[۲] کار تنگ[۳] اندرآویختن،
بدان را به زندان همی‌داشتم[۴] — گزند کسان[۵] خوار نگذاشتم[۶]،
[بسی گفت هر کس که آن[۷] دشمن‌اند[۸] — ز تخمِ بدان‌اند و آهرمن‌اند[۹]،]
[چو اندیشه‌ی ایزدی داشتم — سخن‌ها همی[۱۰] خوار بگذاشتم[۱۱]!]
کنون من[۱۲] شنیدم که کردی رها — مر آن را که بُد بتّر[۱۳] از اژدها!
ازین بد[۱۴] گنهکارِ ایزد[۱۵] شدی[۱۶] — به گفتار و کردارها بد[۱۷] شدی[۱۶]!
چو مهتر شدی، کار هشیار[۱۸] کن! — ندانی تو، دانده را[۱۹] یار کن!
مبخشای[۲۰] بر هر ک[۲۱] رنجست ازوی[۲۲] — اگر[۲۳] چند امّید[۲۴] گنجست ازوی[۲۲]!
هر[۲۵] آن کس[۲۶] کزو[۲۷] در جهان جز گزند[۲۸] — نبینی، مر او را چه کمتر[۲۹] ز بند[۳۰]؟!

دگر آنک[۳۱] از خواسته گفته‌یی — ـخردمندی و رای[۳۲] بنهفته‌یی!ـ
ز کس ما[۳۳] نجستیم جز باژ و ساو — هر آنکس که او داشت با باژ تاو[۳۴]

۱ـ(ب: که) ۲ـ(آ: بران) ۳ـدر ل، س، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ ک، س۲ (نیز لی، و، آ): تنگ؛ (ل۳: نیک)؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ پ این بیت را ندارد و در ل پس از بیت ۱۶۳ آمده است ۴ـک (نیز ق۲، ل۳، لن۲): داشتیم ۵ـل: سخن را همی؛ ک: به زندانشان؛ ل۲: سخن‌ها همی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـدر ل، س، ل۲، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ ک (نیز لن۲): بگذاشتیم؛ (ق۲، ل۳: نگذاشتیم؛ و: بگذاشتم)؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

جهان از بدان پاک جوشان بدی — ز بدپیشه نیکان خروشان بدی

۷ـ(ق۲، لن۲: او) ۸ـ(لن۲: دشمنست) ۹ـ(ق۲، و: اهریمن‌اند؛ لن۲: بدانست و اهریمنست)؛ ل، ق، ل۲، س۲، و، ب بیت‌های ۱۸۶ و ۱۸۷ را ندارند (ل از ۱۸۵آ و ۱۸۷ب یک بیت ساخته)، در ل۳ این دو بیت پس از ۱۸۸ و در س، لن، ق۲، لی پس از ۱۹۴ آمده‌اند ۱۰ـک: همه؛ (لن۲: مر این را همان) ۱۱ـدر س حرف یکم بی‌نقطه؛ (لن، پ: نگذاشتم؛ ق۲، لن۲: بگذاشتیم؛ ل۳: نگذاشتیم)؛ متن = ک (نیز لی، آ) ۱۲ـ(ل۳: هم) ۱۳ـس (نیز لی، و، لن۲): بدتر؛ (ب: برتر)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)؛ آ این بیت را ندارد ۱۴ـق (نیز ل۳): پس؛ س۲: بر ۱۵ـ(ق۲: یزدان) ۱۶ـ(و: شوی) ۱۷ـ(ق۲: کردار نادان) ۱۸ـ(پ: بسیار) ۱۹ـس، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، ب): دانند؛ (لی: تو دانندهٔ را بدین)؛ متن = ل، ل۲ (نیز و)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۲۰ـل۲ (نیز لی، لن۲): نبخشای؛ س۲ (نیز ل۳، ب): ببخشای؛ در ل، س، ک، لن، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (ق۲، پ، و) ۲۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): هر که؛ متن = ل ۲۲ـل: زوی؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): رنجت ازوست ـ گنجت ازوست؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ) ۲۳ـس (نیز لن، ق۲، لن۲): وگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـل۲: امّید و؛ ق این بیت را ندارد ۲۵ـل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ): بر (!)؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): از (!)؛ متن = (لن۲؟) ۲۶ـ(و: بدانی) ۲۷ـ(لن۲: که او) ۲۸ـک: که او در جهان جور دید ۲۹ـ(لن: کهتر؛ لن۲: بهتر) ۳۰ـک: گزید؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۱۷۹ـ۱۹۲): و أما الذین حبسنا هم فإنا لم نتعوّد إراقة الدماء فاقتصرنا لذلک فی المذنبین و من یستحق القتل علی الحبس، کما جرت به عادة الملوک (= ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۰) ۳۱ـ(پ، لن۲، آ: آنکه) ۳۲ـل، س۲ (نیز آ): راد (← رای؟)؛ (ق۲، ب: راه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـس، ل۲ (نیز لی، ب): ز ما کس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـک (نیز آ): ساو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أما ما ذکرت من ظلمنا للرعیة فإنا لم نطالبهم قط إلا بواجب الخراج





ز یزدان پذیرفتم آن[۱] تاج و تخت[۲] — فراوان کشیدم[۳] از آن[۴] رنجِ سخت[۵]
جهان‌آفرین داورِ[۶] داد و[۷] راست — همی[۸] روزگاری[۹] دگرگونه خواست
نیم دُژمنش[۱۰] نیز در[۱۱] خواست اوی[۱۲] — فزونی نجوییم در[۱۳] کاست اوی[۱۲]!
بجستیم خشنودی دادگر[۱۴] — ز بخشش به کوشش ندیدم[۱۵] گذر!
چو پرسد ز من کردگار جهان — بگوییم بدو آشکار و نهان،
بپرسد که[۱۶] او از تو داناترست — به هر نیک و بدبر[۱۷] تواناترست!
همین پرگناهان که پیش تواند — نه تیماردار و نه[۱۸] خویش تواند،
ز من هرچ[۱۹] گویند، ازین پس[۲۰] همان[۲۱] — شوند این گُره بر توبر[۲۲] بدگمان!
همه[۲۳] بنده‌ی سیم و زرّند و[۲۴] بس — کسی را نباشند[۲۵] فریادرس!
ازیشان ترا دل بر آسایش[۲۶]ست — گناه مرا جایِ[۲۷] پالایش[۲۸]ست!
نگنجد ترا این سخن در[۲۹] خرد — نه زین جان آن بدتنان[۳۰] بر خورد،
ولیکن من از بهر بدکامه[۳۱] را — که برخواند[۳۲] این[۳۳] پهلوی[۳۴] نامه را،
همان در جهان یادگاری بود — خردمند را غمگساری بود،

۱ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): این؛ (ل۳: و)؛ متن = ل، ک (نیز لن، آ) ۲ـک: گنج ۳ـ(پ، آ: کشیدیم) ۴ـس (نیز لی، و، لن۲، ب): از او؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ) ۵ـک: گنج رنج؛ ق این بیت را ندارد ۶ـس۲: داور و ۷ـس، ق، ک (نیز لی، ل۳، و، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ) ۸ـ(لی: بسی) ۹ـ(لن۲: روزگار) ۱۰ـس، ق، ک (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): درمنش؛ متن = س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ) ۱۱ـ(و: از) ۱۲ـس، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ، ب): او؛ ک: زوی؛ متن = (ق۲، پ، و) ۱۳ـق: نجویم به کم؛ (ق۲: نجویم که در)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل، ل۲ این بیت را ندارند ۱۴ـ(پ: داد و فر) ۱۵ـ(لن۲: نباشد)؛ ل: ندیدم به کوشش؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

وگرنه توانستمی جنگ جست — من و آنک او مهر ما در بشست
ز ده تن دو تن نیز با من بدی — هم آزارش جان دشمن بدی
نکردم نجستم به رزمت گزند — به داد خداوند کردم پسند

۱۶ـک: نپرسد که؛ (ق۲، ل۳: به پرسیدن) ۱۷ـک: نیک و هر بد؛ ق بیت‌های ۲۰۰ـ۲۰۸ را ندارد ۱۸ـس (نیز لی، ب): ز تیمارداران که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): هر چه؛ متن = ل ۲۰ـل (نیز لن): زین پس؛ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): پیشت؛ ک: زین کس؛ (ق۲، ل۳: از آن پس؛ آ: بر تو)؛ متن = (پ، و، لن۲) ۲۱ـ(ق۲: مهان؛ و: ممان) ۲۲ـک: گره را به تو ۲۳ـ(پ: همی) ۲۴ـ(پ، ب: <و>؛ ق۲: زرّ و سیم‌اند؛ و، آ: زرّ و سیم‌اند و؛ ل۳: کرده از سیم و زرّند) ۲۵ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): نیابی تو؛ متن = ل ۲۶ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): بر آرایش؛ (پ: پر آلایش)؛ س (نیز لی): آز و آرایش؛ متن = ل ۲۷ـ(ق۲: نیز) ۲۸ـ(آ: پادایش)؛ حرف یکم در ل۳، پ، لن۲ با سه‌نقطه ۲۹ـک: جز ۳۰ـل: نه زین بد که گفتی کسی؛ س، س۲ (نیز لی، ب): نه زین جان و تن مر ترا؛ ک: نه زین جان به تو بدنشان؛ (ق۲: نه جان تو زین داستان؛ ل۳: نه زین جان تن بدتنان؛ پ: نه با جان آن بدتنان؛ و: نه زین بد که کردی کسی؛ لن۲: نه زین جای من مر ترا؛ آ: نه زین جان و آن بدتنان)؛ متن = ل (نیز لن) ۳۱ـل (نیز ق۲): خودکامه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(و: فروخواندم) ۳۳ـل، ک (نیز لن۲): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۴ـک: فهلوی

پس از ما هر آنکس که گفتار ما     بخوانند، دانند بازار[۱] ما!

[دگر آنک[۲] گفتی که از تاختن     نیاسودی[۳] از رنج و کین آختن[۴]،]
[اگر پاسخ گفته‌ها بشنوی     به گفتار بیدار من بگروی]
[ز چیزی که پرسد ز من کردگار[۵]     همانا نپیچم به روز شمار!]
[به ایران هر آنگه که آسود شاه     به هر کشوری‌بر ندارد[۶] سپاه،]

۱ـ(لن: بداند به آزار؛ آ: بداننده بازار)؛ س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـپ، ب): بخواند بدانند (س: ندانند) بازار (ل۳: کردار)؛ ک (نیز و، لن۲): بخواند بداند ز بازار (ک: همه کار)؛ متن =ل؛ س،ک،ل۲،س۲،لی، و، ب پس از این بیت افزوده‌اند (این بیت‌ها در ل، ق، لن، ق۲،ل۳، پ، لن۲، آ، و ترجمهٔ بنداری نیست؛ از ثبت نسخه بدلها چشم‌پوشی شد):

مهان جهان اندرین بنگرند     ز گفتار و کردار ما نگذرند
دگر آنک گفتی تو از خواسته     ز دینار و از گنج آراسته
به یزدان گنهکار گشتی بدین (از آن)     به چشم جهان خوار گشتی بدین (از آن)
نه آیین ما بود باژ از نخست     که از داد ازین دل نبایست شست
که آیین شاهان پیشین بُد این     که ایشان نهادند آیین و دین
بدین‌اند همداستان موبدان     بزرگان و بیداردل بخردان
به دیوان‌ها شاد بگزاردند     کزان پس کسی را نیازاردند
که شاهان به اسب و به مردان مرد     به دینار شاهی توانند کرد
چو آباد دیدند گنج از خراج     همان لشکر و کشور و تخت عاج
همان نیز آباد گیتی ز شاه     همان لشکر و مردم نیکخواه
سپهبد که بی‌گنج شاهی کند     ز لشکر جهان پر تباهی کند
بخواهد درم بنده از شهریار     همان کهتر از مهتر پایکار (نامدار)
زن پاکدامن ز پاکیزه‌شوی     همان از پدر پور دینارجوی (س، لی، و ندارند)
برادر چو که باشد از مهترش     بخواهد، چو بیند گشاده درش (برش)
چو دهقان پرمایه از بیم تاج     درم بسته دارد ز بهر خراج
ز کهتر بخواهد همان کشت و زر     پدید آید از چیز نالرز ارز
نجوید ز بیم دهش کار خویش     بسیجیده باشد به بازار خویش (س،ل۲، س۲، لی، ب ندارند)
چو اندر جهان کم شود تاجور     نیاید بسی رنج دهقان به بر
جهان یکسر آباد باشد به تاج     نبیند کسی تاجور بی خراج
همان شنیدی که دانا (دهقان) چه گفت     چو راز کهن برگشاد از نهفت
که هرگه که گردد جهاندار سست     نگردد (نماند) جهان بی‌گمان تندرست
چنان هم که در خانه‌ها کدخدای     چو سستی کند، سست گردد سرای

۲ـ(و: آنچه) ۳ـک: نیاسود و ۴ـق، ل۲: رنج پرداختن؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، و، ب)؛ ل، لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، بنداری بیت‌های ۲۰۹ـ۲۲۶ را ندارند؛ این بیت‌ها تنها در س، ق، ک، ل۲، س۲، لی، و، ب آمده‌اند ۵ـ(لی: کدخدای ـسرای) ۶ـس (نیز لی): نداری؛ ق: بدارد؛ متن =ک، ل۲، س۲ (نیز و، ب)





[بیاید[۱] ز هر جای دشمن به کین     پرآشوب گردد سراسر[۲] زمین!]
[نه این گنج‌ها گِرد من کرده‌ام     که گَرد از بزرگان[۳] برآورده‌ام،]
[نیاگان بیدار و شاهان ما     ستوده‌تن و نیکخواهان ما،]
[میان‌ها ببستند خود با سپاه     به هر سو ز دشمن ببستند راه!]
[به هر کشوری درنهادند گنج     نیابند گنج ار نبینند[۴] رنج!]
[گنهکار چوبینه[۵] آمد ز ری     بداندیش و[۶] بدگوهر و[۶] شوم‌پی،]
[همه گنج‌های کهن برگرفت     به هر کشوری کشتن[۷] اندرگرفت،]
[ز دینار و از[۸] گوهرِ شاهوار     ز یاقوت و از[۹] تاجِ گوهرنگار،]
[همان جامه و[۱۰] تختِ شاهنشهی     ببردند و شد گنج‌هامان[۱۱] تهی]
[جز از[۱۲] آلت جنگ[۱۳] چیزی نماند     همه[۱۴] گنج‌های کهن برفشاند]
[چُنان[۱۵] خواست یزدان پیروزگر     که ما را دهد زاختر[۱۶] نیک بر]
[به رای و به کوشش ببستم میان     خود و نامدارانِ ایرانیان]
[سپهبد فرستادم از چار سوی[۱۷]     گزیده بزرگان آزاده‌خوی[۱۷]]
[یکی زی[۱۸] خراسان، دگر باختر     سوی[۱۹] کشور نیمروز و خزر[۲۰]]
ز برطاس و از[۲۱] چین سپه[۲۲] راندیم[۲۳]     سپهبد به هر جای بنشاندیم[۲۳]
ببردیم[۲۴] بر دشمنان[۲۵] تاختن     نیارست کس گردن افراختن!
چو دشمن ز گیتی پراگنده شد     همه گنج[۲۶] ما یکسر[۲۷] آگنده شد!
همه بوم شد نزد ما[۲۸] کارگر     ز دریا کشیدند چندان[۲۹] گهر،
که ملاح گشت از کشیدن ستوه     مرا بود هامون و دریا[۳۰] و کوه!
چو گنج درم‌ها پراگنده شد     ز دینارها بدره[۳۱] آگنده شد،

۱ـق: نیاید ۲ـس۲ (نیز ب): به ایران؛ ق: نگردد پر آشوب یکسر؛ متن = س،ک،ل۲ (نیز لی، و) ۳ـک: که کردار نیکان ۴ـ(و: نباید که بی‌گنج بینند) ۵ـک: جوینده ۶ـق، س۲: <و> ۷ـک (نیز و): جستن؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب) ۸ـق، ک، س۲ (نیز و): وز؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، ب) ۹ـق، س۲ (نیز و): وز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لی، ب) ۱۰ـک (نیز ب): جامهٔ ۱۱ـق، ل۲ (نیز و): گنج شاهان؛ ک: گنج‌هاشان؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ب) ۱۲ـ(لی، و: بجز) ۱۳ـ(لی: گنج) ۱۴ـس (نیز لی، ب): همان؛ متن = ق، ک، ل۲، س۲ (نیز و) ۱۵ـ(و: چنین) ۱۶ـق، ک، ل۲ (نیز و): دهد اختر؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ب) ۱۷ـک، س۲ (نیز و، ب): سو ـخو ۱۸ـک: زان؛ (و: از) ۱۹ـل۲: سیوم؛ س۲: سوم؛ (و: دگر)؛ متن ← ۲۰ـس: یکی کشور روم و مرز خزر؛ (لی، ب: که ما را دهد جمله آن بوم و (ب: ز اختر نیک) بر)؛ متن = ق، ک (نیز ل۲، س۲، و)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همان کارهایی که کردم نخست     هر آنکس که خواند ایدر درست (!)

۲۱ـل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، ب): وز؛ متن = ل۲ (نیز لی ـآ) ۲۲ـل: سخن (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س: و چین بر سپه ۲۳ـل: راندم ـبنشاندم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۴ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، آ، ب): ببردند؛ متن = ل (نیز لی ـلن۲) ۲۵ـ(ق۲: نبردند بر دیگران)؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـ(ل۳: بوم) ۲۷ـک: ز دینار نو بدره (← ۲۳۲ب) ۲۸ـس (نیز لی، ب): پیش او؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و): پیش ما؛ متن = ل ۲۹ـ(و: کشیدیم چندی)؛ ق، ک، ل۲، آ بیت‌های ۲۳۰ـ۲۳۲ را ندارند ۳۰ـ(ل۳: دریا و هامون) ۳۱ـس (نیز لی، ب): همه گنج ما یکسر (= ۲۲۹ب)؛ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و): ز دینار نو (ل۲، پ: تو) بدره (← ۲۲۹پ)؛ متن = ل

ز یاقوت و از[۱] گوهر شاهوار / همان[۲] آلت و جامه‌ی زرنگار[۳]
چو دیهیم ما بیست‌وشش ساله[۴] گشت[۵] / ز هر گوهری گنج ما ماله گشت[۶]
درم را یکی میخ نو ساختیم[۷] / سوی شادی و فرّخی[۸] تاختیم[۹]
بدان سال چون بازجستم[۱۰] شمار / چو[۱۱] صد بار دینار بُد صدهزار[۱۲]،
پُر آگنده افگنده[۱۳] پنداوسی[۱۴] / همه چرم پنداوسی[۱۵] پارسی،
به هر بدره‌یی در[۱۶] ده‌ودوهزار[۱۷] / پُر آگنده[۱۸] دینار بُد شاهوار[۱۹]!
جز[۲۰] از باژِ دینارِ[۲۱] هندوستان / جز[۲۲] از کشور روم و[۲۳] جادوستان،
جز[۲۴] از هدیه و باژ[۲۵] هر کشوری / ز هر نامداری و هر مهتری،
جز از[۲۶] رسم و آیین نوروز و[۲۷] مهر / از[۲۸] اسپان و از[۲۹] بنده‌ی خوب‌چهر،
جز[۳۰] از جوشن و خود[۳۱] و گوپال و تیغ / ـ ز ما این نبودی کسی را[۳۲] دریغ! ـ،
جز[۳۳] از مشک و کافور و خزّ و[۳۴] سمور / ز کرگِ[۳۵] سپید[۳۶] و ز کیمالِ بور[۳۷]،

۱ـ ل، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): وز؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب) ۲ـ ل۲: همه؛ س۲ (نیز ل۳، و، آ): هم از ۳ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): جامه و (س، لی، ب: با؛ آ: گنج و هم) آلت کارزار؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۴ـ ل: بیست و سه سال؛ ق، ل۲: سی و سه ساله؛ ک: بیست و یک ساله؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ل، ک (نیز ل۳): شد؛ (ب: بود)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ (ل۳: شد)؛ ل: ز هر گونه‌ای گنج بر مال شد؛ س، ک (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): ز هر گونه‌ای (س، لی، ب: کشوری) گنج ما (ک، لن، ق۲، و: گنجها) ماله گشت (ک: شد؛ و، لن۲: برگذشت؛ ب: ناله بود؛ پ: گنج پر کار گشت)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز آ) ۷ـ ل، س، ق (نیز لن، لی، ق۲، و، ب): ساختم؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲) ۸ـ ل: مهتری؛ س (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): خرّمی؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، پ) ۹ـ ل (نیز ق۲، و): آختم (؟)؛ س، ق (نیز لن، لی، ب): تاختم؛ (پ: یافتیم؛ لن۲: آختیم؟)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳)؛ آ این بیت را ندارد ۱۰ـ س: گشتم؛ ل: تا باز جستم (حرفهای یکم، سوم و پنجم بی‌نقطه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ (لن۲: دو) ۱۲ـ ق: صد بد هزار؛ ل: چو شد باژ دینار بر صدهزار؛ (و: چو دینار صدبار بد صدهزار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ ل (نیز لی): پراکنده افکند؛ ک: پراکند و افکنده؛ (ق۲: پراکنده و آکنده؛ لن۲، آ: پراکنده آکنده)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، ب): پراکنده افکنده ۱۴ـ ل، س، ق (نیز لن، لی ـ و، ب): بنداوسی (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک: بد صدوسی؛ س۲ (نیز لن۲): نبداوسی؛ (ق۲: بداوسی)؛ متن = (آ)؛ (پ: پراکنده بنداوسی پارسی) ۱۵ـ ل، س، ق (نیز لن، لی ـ و، ب): بنداوسی (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲ (نیز لن۲): نبداوسی؛ ک: همه بنداوسی بسی (!)؛ (ق۲: همان نیز پنداوسی؛ ل۳: چه بنداوسی چرم بد)؛ متن = (آ) ۱۶ـ (آ: بر)؛ ک: بدره اندر؛ (پ: بدره در بد)؛ متن ← ۱۷ـ س، ق، س۲ (نیز لی، و): بدی ده هزار؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۱۸ـ همهٔ دستنویس‌ها: پراکنده ۱۹ـ س (نیز ق۲، لی): صدهزار (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲، ب این بیت را ندارند ۲۰ـ (ل۳، آ: چه) ۲۱ـ ل، ل۲ (نیز ق۲): و دینار؛ (پ: از ساو)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ ل۲ (نیز لن، ل۳، آ): چه؛ (و: که) ۲۳ـ ل۲ (نیز و): <و>؛ ب این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت افزوده است:

جز از مصر و شام و دیار یمن / جزین شهرها تا به مرز ختن

۲۴ـ (ق۲: چو؛ آ: چه) ۲۵ـ ل: باژ و ساو؛ (آ: هدیهٔ باژ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۳، پ این بیت را ندارند ۲۶ـ (لی: بجز؛ ل۳، آ: چه از) ۲۷ـ ل: وز برز و؛ (ق۲: رسم نوروز و آیین؛ ب: رسم آئین و نوروز)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ): ز؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ب) ۲۹ـ ل (نیز لن، آ، ب): وز؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲)؛ ق، پ این بیت را ندارند ۳۰ـ (ل۳، آ: چه) ۳۱ـ ل (نیز و): گرز؛ (ق۲: ترگ)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ س (نیز لی، ب): کسی را نبودی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، پ این بیت را ندارند و در و پس از ۲۴۵ آمده است ۳۳ـ (ل۳، آ: چه) ۳۴ـ ک: عود و؛ (آ: موی) ۳۵ـ ل (نیز پ): سیاه و؛ ک: ز کردن؛ ل۲: ز گور؛ س۲: ز کردر (!)؛ (لن: کبود و؛ و: ز سبز و)؛ متن = س (نیز لی، آ، ب) ۳۶ـ (لی، پ، و: سفید) ۳۷ـ ل: تور؛ س، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ): کیمال و بور؛ متن = ک، س۲ (نیز ب)؛ (ق۲: ز هرگونه هر جای کیمال و سور؛ ل۳، لن۲: ز هند و ز سند و ز کیمال و تور (ل۳: فور))؛ ق این بیت را ندارد





هر آنکس که ما را بُدی زیردست / چُنین باژها[۱] بر هیونان مست[۲]،
همی‌تاختندی به درگاه ما / نپیچید گردن کس[۳] از راه[۴] ما!
ز هر در[۵] فراوان کشیدیم[۶] رنج / بدان تا بیاگند ازین[۷] گونه گنج
دگر[۸] گنج خضرا و گنج[۹] عروس / کجا داشتیم[۱۰] از پی روزِ بوس[۱۱]،
فراوان ز نامش[۱۲] سخن راندیم / سرانجام[۱۳] بادآورش[۱۴] خواندیم
چُنین بیست‌وشش سال تا[۱۵] سی‌وهشت / بجز بآرزو چرخ بر ما نگشت!
همه کهتران‌مان[۱۶] تن‌آسان بُدند[۱۷] / بداندیش یکسر هراسان بُدند[۱۷]!
چُنان[۱۸] چون شنیدم، ز[۱۹] فرمان[۲۰] تو / جهان را بد آمد[۲۱] ز پیمان[۲۰] تو!
نماند کس اندر جهان رامشی / نباید[۲۲] گزیدن جز از[۲۳] خامشی!
همی‌کرد[۲۴] خواهی جهان پرگزند / پر از درد کاری و[۲۵] ناسودمند!
همان پرگزندان که نزد تواند / که[۲۶] تیره‌شبان اورمزد تواند،
همی‌داد خواهند تختت به باد / بدان تا نباشی به[۲۷] گیتی تو[۲۸] شاد!
چو[۲۹] بودی خردمند نزدیک تو / که روشن شدی[۳۰] جان تاریک تو،
به دادن[۳۱] نبودی کسی را زیان / که گنجی[۳۲] رسیدی به[۳۳] ارزانیان[۳۴]!

۱ـ ل: اژدها (← باژها؟)؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): بارها؛ متن تصحیح قیاسی است ۲ـ (لی، آ، ب: ببست)؛ ق این بیت را ندارد ۳ـ س (نیز و): کس گردن؛ ک (نیز ق۲، لی، ب): نپیچد کسی گردن؛ (پ، لن۲: نپیچند کس گردن)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، آ) ۴ـ س (نیز ب): کار (!)؛ س۲ (نیز لی): گاه؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همی تا بدین روزگار آرمید / مرین گنج‌ها راز کرد و کلید

۵ـ ک (نیز و): دو؛ (لن۲: ز هرمز) ۶ـ س (نیز لی، ب): کشیدند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـ ل، ق (نیز لی): زین؛ (آ: هر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ ک (نیز ق۲): در ۹ـ ک: و آن ۱۰ـ (ق۲: داشتم)؛ ق: که می‌داشتم ۱۱ـ ل: بوق و کوس؛ (پ: رنج و بوس)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۲ـ ل: ز رامش؛ (ق۲: زمانش؛ ب: ز نامه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): بفرجام؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، پ، ب) ۱۴ـ س، ق (نیز لی، ب): دادآورش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل۲: <یا>؛ در س، ل۳، ب بی‌نقطه؛ (آ: و تا)؛ ل: سه سال یا؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲) ۱۶ـ ل: کهترامان (← کهتران‌مان؟)؛ س، ق، س۲ (نیز لی): مهترانشان؛ ک: مهتران‌تان؛ ل۲ (نیز لن): مهتران خود؛ (ق۲: کهتران زو؛ ل۳، لن۲: مهتران زان؛ و: مهربانان؛ آ: مهتران‌مان؛ ب: مهتریشان)؛ متن = (پ) ۱۷ـ (ق۲، ل۳، لن۲، آ: شدند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ ل: همان؛ متن = س ـ ب ۱۹ـ (ق۲: شنیدیم) ۲۰ـ ق: پیمان ـ فرمان ۲۱ـ ل: ندانم؛ متن = س ـ ب ۲۲ـ ل، س، ق (نیز لی، ب): بباید (در ل، ق حرف دوم بی‌نقطه)؛ (لن۲: نیارد)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۳ـ ل (نیز پ): بجز؛ س، س۲ (نیز لی، ب): در؛ ق: ره؛ ک: به از؛ (لن۲: کس از)؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ)؛ در ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۴ـ (و: گشت) ۲۵ـ (آ: <و>؛ ل۳: درد و بیکار؛ و: درد از کار) ۲۶ـ (و، لن۲، آ: به؛ ب: ز)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بسا کس کزیشان نگون گشت بخت / نگر تا چه آید بدیشان ز تخت

۲۷ـ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، آ، ب) ز؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، و، لن۲) ۲۸ـ (ل۳: تو از بخت) ۲۹ـ (ل۳: چه) ۳۰ـ (ق۲: کند) ۳۱ـ س، ک (نیز لی، ل۳): به (ل۳: ز) دادت؛ ل۲: بدان تا؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ ب) ۳۲ـ ک (نیز لن): که گیتی؛ (ل۳: نه اندوه؛ و: چو گنجی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـ ک: از ۳۴ـ ل، ک (نیز ل۳، و): ایرانیان؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد

ایا پورِ کم‌روزِ[۱] اندک‌خرد / روانت از[۲] اندیشه رامش[۳] برد،
چُنان دان که این[۴] گنج[۵] ما[۶] پشت[۷] تست / زمانه کنون پاک[۸] در مشت[۹] تست!
هم آرایش پادشاهی بود / جهان بی درم بر[۱۰] تباهی بود!
شود[۱۱] بی درم شاه بیدادگر / تهیدست را نیست هوش و هنر[۱۲]!
[جهاندار بی گنج پر[۱۳] غم بود / وُرا تخت چون جای[۱۴] ماتم بود!]
به بخشش نباشد وُرا دستگاه / بزرگان فسوسیش خوانند[۱۵] شاه!
گر[۱۶] ایدونک[۱۷] از تو به دشمن رسد / همی بت به دست[۱۸] برهمن رسد!
ز یزدان پرستنده بیزار گشت / وُرا نام و آواز تو[۱۹] خوار[۲۰] گشت!
چو[۲۱] بی گنج باشی نیاید[۲۲] سپاه / ترا زیردستان نخوانند شاه!
سگ آن به[۲۳] که خواهنده‌ی نان بود / چو سیرش[۲۴] کنی دشمن جان بود!

دگر آنک[۲۵] گفتی ز کار سپاه / که در بوم‌ها برنشاندم[۲۶] به راه[۲۷]،
ز بی‌دانشیت آن نیامد[۲۸] پسند / ندانی‌همی[۲۹] راه سود از[۳۰] گزند!
چُنین‌ست پاسخ که از[۳۱] رنج من / فراز آمد این نامورگنج من،
ز بیگانگان شهرها بستدیم[۳۲] / همه دشمنان را به هم برزدیم[۳۲]،

۱ـل (نیز آ): کم روز و؛ س، ق، س۲ (نیز لی، ب): کم بوده؛ (ل۳: کم راه)؛ متن =ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲ـل، س، ک، ل۲ (نیز لن ـ لن۲): ز؛ (ب: روان باز)؛ متن = ق، س۲ (نیز آ) ۳ـ(ق۲: کیفر) ۴ـک: آن ۵ـس، س۲ (نیز لی، ب): رنج؛ ق: پند؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۶ـل: من؛ متن = س ـ ب ۷ـک: نزد ۸ـ(ق۲: باد) ۹ـق: به شاهی نگین اندر انگشت؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۰ـل (نیز لن۲): در؛ ک: بی بد و بی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، ل۳ این بیت را ندارند ۱۱ـس (نیز لی): جهان؛ (ب: شدم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(و، لن۲: آیین و فر)؛ ق، ل۳ این بیت را ندارند ۱۳ـک: بی ۱۴ـ(لی: بخت چون جام)؛ ل، ق، لن، ق۲، ل۳، پ، آ این بیت را ندارند ۱۵ـس، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): فسوسیش خوانند هر کس (لی: هر یک؛ لن۲: مردم) نه؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ)؛ ق، ل۲ این بیت را ندارند ۱۶ـل۲ (نیز لن): ار ۱۷ـ(لی، ل۳: که) ۱۸ـل۲، س۲: بت‌پرست؛ ک: سوی زن‌پرست و؛ ل، ق، ب بیت‌های ۲۶۴ـ۲۶۶ را ندارند؛ این بیت‌ها در س۲ پس از ۲۶۷ و در ک پس از ۲۶۸ آمده‌اند ۱۹ـ(ق۲: بر؛ آ: او)؛ ل۲: آزار تو؛ (ل۳: نام از آن نزد تو)؛ متن ← ۲۰ـس (نیز لی): آوازه بر عار؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۱ـ(ق۲: تو) ۲۲ـس (نیز لی): نماند؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، آ): نیاید (در ل۲، س۲، و حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲، ل۳، پ: نباشد)؛ متن = (لن۲) ۲۳ـ(آ: کسانی) ۲۴ـل۲، س۲: شیرین (← سیرش)؛ ق این بیت را ندارد؛ در آ بیت‌های ۲۶۷ و ۲۶۸ پس از ۲۷۰ آمده‌اند؛ بنداری (۱۹۵ـ۲۶۷): و ما طالبناهم بذلک إلا لیشتدّ ظهر ملکنا بالکنوز التی کنزناها. و هی الآن کلها بین یدیک، و مفاتیحها ملقاة إلیک (← ۲۵۹) ۲۵ـ(ل۳، پ، لن۲، آ: آنکه) ۲۶ـ(لی: درنشاندم)؛ ل: بوم بر برنشاندم؛ ک: بوم ما برنشاندم؛ (ق۲، و، لن۲: بومهاشان نشاندم؛ ل۳: بزمها برنشاندم)؛ ل۲: ترا ز زیردستان نشاند؛ متن = س، ق، س۲ (نیز پ، آ، ب) ۲۷ـس (نیز لی، آ، ب): گاه؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد ۲۸ـق: نیاید؛ (آ: این نیامد؛ لن۲: این نامد)؛ ل (نیز ق۲): بی‌دانشی این بباید (ق۲: نیامد)؛ ک: بی‌دانشی‌شان نیامد؛ (ل۳: بی‌دانشی اینت نامد)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب) ۲۹ـس (نیز لی، ب): همی‌بایدت؛ (آ: نداندهمی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـق (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ): سود و؛ (ب: دور از)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و) ۳۱ـس (نیز لی، ب): پاسخ آن (!)؛ ل: چنین پاسخ آرای کز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۳۲ـل، ک (نیز ق۲، و، آ): بستدم ـ برزدم؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب)؛ ق این بیت را ندارد





بدان تا به آرام[۱] بر تخت ناز / نشستیم[۲] بی رنج و گُرم و گداز!
سواران پراگنده کردم[۳] به مرز / پدید آمد[۴] اکنون ز نالرز ارز!
چُن[۵] از هر سوی[۶] بازخوانی[۷] سپاه / گشاده ببیند[۸] بداندیش راه،
که ایران چو باغیست[۹] خرّم‌بهار[۱۰] / شکفته همیشه[۱۱] گلِ کامگار،
پر از[۱۲] نرگس و نار و سیب[۱۳] و بهی؛ / چو پالیز[۱۴] گردد[۱۵] ز مردم تهی،
سپرغم یکایک[۱۶] ز بُن برکنند[۱۷] / همه[۱۸] شاخ نار و بهی[۱۹] بشکنند[۱۷]!
سپاه و سِلیحست[۲۰] دیوار اوی[۲۱] / به پَرچینش بر[۲۲] نیزه‌ها[۲۳] خار اوی[۲۱]!
اگر بفگنی[۲۴] خیره[۲۵] دیوار باغ[۲۶] / چه باغ و چه دشت[۲۷] و چه دریا، چه[۲۸] راغ[۲۶]!
نگر تا تو دیوار او[۲۹] نفگنی / دل و پشت ایرانیان نشکنی!
کزان[۳۰] پس بود غارت و تاختن[۳۱] / خروش سواران و[۳۲] کین آختن[۳۱]!
زن و کودک و بوم ایرانیان / به اندیشه‌ی بد منه[۳۳] در میان!
چو سالی چُنین بر تو بر بگذرد / خردمند خواند ترا بی‌خرد[۳۴]!
من ایدون شنیدم که جای[۳۵] مِهی / همی[۳۶] مردم ناسزا را دهی!
چُنان[۳۷] دان که نوشین‌روانِ[۳۸] قباد / به اندرزنامه چُنین کرد[۳۹] یاد،
که هر کو سِلیحش[۴۰] به دشمن دهد / همی خویشتن را به کشتن[۴۱] دهد!

۱ـس (نیز لی): تا برآییم؛ (ب: تا برآریم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـس: نشینم؛ ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب): نشینیم؛ (ق۲: نشینند)؛ متن = ل (نیز ل۳، آ)؛ ق این بیت را ندارد ۳ـل: کرده؛ متن = س ـ ب ۴ـ(و: آید) ۵ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۶ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): سویی؛ متن = ل، ق (نیز ق۲) ۷ـق: بازیابی ۸ـل، ق: نبیند (!)؛ در س حرف یکم بی‌نقطه؛ (ل۳: شود بر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـک (نیز لن، ق۲): باغست ۱۰ـ(و: در نوبهار) ۱۱ـ(ل۳: همیشه شکفته) ۱۲ـک: بران ۱۳ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ب): سیب و نار ۱۴ـس: پاکیزه (!) ۱۵ـل (نیز و): کردم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـل (نیز پ): چو ببخش یکایک؛ ق: سپرغمش یکسر؛ ک: بن و بیخ آنرا؛ ل۲، س۲ (نیز ب): سبرمش یکایک؛ (ل۳: سپرغمش یک‌یک؛ لن۲: سمومش یکایک؛ آ: سپهرش یکایک)؛ متن = س (نیز ق۲ لی، و) ۱۷ـ(لن۲، ب: برکند ـ بشکند) ۱۸ـک (نیز ق۲، پ، و، آ): همان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ(پ: سیب و؛ لن۲: ناز و؛ ل۳: شاخ و نار)؛ ک: بار و شاخ و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس (نیز لی، و، لن۲): سلاحست؛ ق: سلیح و سپاهست؛ (ل۳: سوار و سلیحست) ۲۱ـل ـ ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۲۲ـل: بهرحس بر (حرفهای چهارم و پنجم بی‌نقطه)؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): ببرجیش بر (حرف پنجم در س بی‌نقطه)؛ ق: ببرجش همه؛ ک (نیز و): ببرجست بر؛ (لن: ببرخنش بر (حرف‌های دوم و چهارم بی‌نقطه)؛ ق۲: به هر جای بر؛ ل۳: ببرجش از؛ لن۲: به دیوار بر؛ آ: درخنش بهر)؛ متن = س۲ (نیز پ) ۲۳ـک (نیز لی، و): تیرها ۲۴ـ(لن: برکنی) ۲۵ـل: تیره؛ (پ: نیز)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ(و: دیوارها ـ چه بازارها) ۲۷ـک: راغ ۲۸ـس، ک، س۲ (نیز لی، ب): و؛ (آ: چه هامون چه دشت و چه)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۹ـ(و، لن۲: دیوارها) ۳۰ـل: از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـ(ق۲: سوختن ـ توختن) ۳۲ـک: <و>؛ (و: به)؛ ق این بیت را ندارد ۳۳ـل (نیز پ): بود؛ (ب: تنه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۳۴ـق، ل۲ این بیت را ندارند ۳۵ـل: کجا تو؛ (لی: که جان)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۶ـل: همه؛ متن = س ـ ب ۳۷ـس (نیز ل۳، پ، آ): چنین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۸ـ(لی، ل۳، لن۲، ب: نوشین‌روان و) ۳۹ـل۲ (نیز لن، پ): درین کرد؛ س۲: اندرین کرد؛ ل: به اندرز این کرد در نامه؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۴۰ـ(ق۲، لی، و، لن۲: سلاحش) ۴۱ـس، س۲ (نیز ق۲، لی، و، ب): به شیون (؟)؛ (آ: به دشمن!)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد

که چون باز خواهد کهش آید[۱] به کار  بداندیش با او[۲] کند کارزار!
دگر آنک[۳] دادی ز[۴] قیصر پیام  مرا خواندی[۵] دودل[۶] و خویشکام[۷]!
سخُن‌ها نه از یادگار[۸] تو بود  که گفتار[۹] آموزگار تو بود!
وفا کردنِ اوی و از ما[۱۰] جفا[۱۱]؟  تو خود کی شناسی جفا از[۱۲] وفا؟!
بدان پاسخ این آید ای[۱۳] کم‌خرد  ـنگویم[۱۴] جز آن چیز[۱۵] کاندرخورد،
تو[۱۶] دعوی کنی، هم[۱۷] تو باشی گوا  چُنین مردِ دانش[۱۸] ندارد روا ـ
چو قیصر ز گرد بلا رخ[۱۹] بشست  به مردی[۲۰] چو پرویز داماد جست!
هر آنکس که گیتی به پی بسپرد[۲۱]  به مغز اندرش هیچ باشد[۲۲] خرد،
بداند که[۲۳] بهرام بسته میان  ابا او یکی گشته ایرانیان،
به[۲۴] رومی سپاهی نشاید شکست[۲۵]  نساید[۲۶] روان‌ریگ با کوه دست[۲۷]!
بدان[۲۸] رزم یزدان مرا[۲۹] یار بود[۳۰]  سپاه جهان نزد[۳۱] من[۳۲] خوار بود[۳۰]!
شنیدند[۳۳] ایرانیان آنچ[۳۴] بود  ترا[۳۵] نیز ازیشان[۳۶] بباید شنود!
مرا نیز چیزی که بایست کرد  به جای نیاطوس[۳۷] روز نبرد،

۱ـ(لن: که آید)؛ ق: خواهی نیاید؛ (لن۲: یا خواهد که آید!) ۲ـق: تو؛ ل۲ این بیت را ندارد ۳ـ(پ، لن۲: آنکه) ۴ـ(و: به) ۵ـس (نیز لی، و، ب): خوانده‌ای؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، ب): ده‌دل؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ) ۷ـل، ق، ل۲، س۲: شادکام؛ ک: بیشکام؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ(و: نه درخورد کار؛ ق۲: سخنهای ما یادگار) ۹ـس، ق (نیز لی، ب): ز گفت بد؛ س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): ز گفتار؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و) ۱۰ـل، س۲ (نیز ل۳، پ): او و از ما؛ س (نیز لی، ب): او را و از من؛ ق (نیز آ): او و ز ما؛ ک، ل۲: از او و از ما؛ (و: از ما و از تو؛ لن۲: از ما و از وی)؛ متن = (لن؛ ← ل، ق) ۱۱ـ(ق۲: جفا کردن تو و از ما وفا) ۱۲ـل: را؛ متن = س ـ ب ۱۳ـ(ل۳: آمد ای)؛ ل: پاسخش ای بد؛ ل۲: پاسخ اندای کم (!)؛ (لن۲: پاسخ آید که ای؛ ق۲: بدین پاسخ این ای بد؛ و: ترا پاسخ این بودکای)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب)؛ ک پاک شده است ۱۴ـک، ل۲: بگویم؛ (و: نگفتم) ۱۵ـل۲: نیز؛ ل: جزین نیز؛ ل۳، ب: جز از چیز؛ لن۲: جز این چیز)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـک: چو ۱۷ـ(لن: و) ۱۸ـل (نیز پ): بخرد؛ (ق۲: دانا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـک: بلارک ۲۰ـ(ق۲: گیتی) ۲۱ـس، ق، س۲ (نیز لی): بشمرد؛ ل (نیز ق۲، پ، لن۲): به بد نسپرد؛ ل۲ (نیز لن): به بد نشمرد؛ (ب: بدین نشمرد)؛ متن = ک (نیز ل۳، و، آ؛ ← س) ۲۲ـل: اندرون باشد او را؛ (ق۲: اندرون دان که دارد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـک، ل۲: نداند که؛ (ق۲: بدانگه که) ۲۴ـق: ز ۲۵ـ(ب: گذشت) ۲۶ـک، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): نشاید؛ ل۲: نباشد؛ متن ← ۲۷ـ(لی، آ: کوه و دشت)؛ ک: روان کوه باریگ (بی‌نقطه) دست؛ (و: بران ریگ پالوده بست (دو واژهٔ پسین بی‌نقطه)؛ لن۲، ب: روان رنگ پالوده بست (ب: گشت)؛ ل۳: دل مرد دانا برین برشکست)؛ متن = ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۸ـ(ل۳، آ: بران) ۲۹ـس (نیز لی، ب): ترا (!) ۳۰ـس: باد ۳۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): پیش؛ متن = ل ۳۲ـ(و، لن۲: ما)؛ ک ۲۹۷آ و ۲۹۸ب را انداخته است و سپس افزوده است:

سروش اندر آن رزم بد یاورم  چو گویم نداری‌همی باورم

۳۳ـق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳): شنودند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۴ـ(لی ـ ب: آنچه) ۳۵ـس: مرا (!) ۳۶ـل: زیشان؛ متن = س ـ ب؛ بنداری (۲۸۷ـ۲۹۸): و أما ما ذکرت من أمر الروم و سعیهم فی إعادة الملک إلینا فاعلم أنا لما ظفرنا فی تلک الوقعة لم نعرف ذلک إلا من فضل الله و قوّته ۳۷ـس (نیز لی، آ): نباطوس؛ ق، ل۲ (نیز لن): بناطوش؛ س۲: نباطوش؛ (ق۲، و، لن۲، ب: نیاطوش؛ پ: بناطوس)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳)





ز خوبی و از[۱] مردمی کرده‌ام[۲]  به پاداش او[۳] روز بشمرده‌ام[۴]!
بگوید ترا[۵] زادفرّخ[۶] همین  ـجهان را به چشم جوانی مبین[۷]! ـ
گُشسپ آنک[۸] بُد نیز[۹] گنجور ما  همان موبدِ[۱۰] پاک[۱۱] دستورِ ما،
که از[۱۲] گنج ما بدره بُد صد[۱۳] هزار  که[۱۴] دادم بدان[۱۵] رومیان یادگار[۱۶]
نیاطوس[۱۷] را مهره[۱۸] دادم هزار  همان زرّ[۱۹] سرخ ازدرِ گوشوار[۲۰]،
کجا سنگ هر مهره‌یی بُد هزار  ز مثقال گنجی[۲۱] چو کردم شمار[۲۲]
تَبنگوی، پر[۲۳] درّ خوشاب، صد[۲۴]  درو[۲۵] مرد دانا ندید[۲۶] ایچ بد،
که هر حقّه‌یی را[۲۷] چو پنجه‌هزار[۲۸]  بدادی درم مرد گوهرشمار[۲۹]
همان[۳۰] جامه[۳۱] دیبای چینی[۳۲] هزار  ازو[۳۳] پنج زربَفتِ گوهرنگار[۳۴]،
مران هر یکی را درم صدهزار  بها کرد استاد پرهیزگار[۳۵]
صد اسپ گرانمایه، پنجه[۳۶] به زین  همه کرده[۳۷] از آخُر ما گزین[۳۸]،
دگر ویژه[۳۹] با جُلِّ دیبه[۴۰] بُدند  که در دشت با باد همره[۴۱] بُدند!

۱ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، آ): وز؛ (و: بسی خوبی و)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب) ۲ـ(لن، ب: کرده‌ایم) ۳ـ(ق۲: آن) ۴ـ(لن، ب: بشمرده‌ایم؛ ق۲: پژمرده‌ام)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (در ل، س، ل۲، و حرف یکم بی‌نقطه) ۵ـ(ق۲: ابا) ۶ـل: رادفرّخ؛ متن = س ـ ب ۷ـ(و: همان هم بزرگان ایران‌زمین) ۸ـل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲): آنکه ۹ـک: که آن شب که بد مرد ۱۰ـس، ل۲ (نیز لن، پ): موبد و؛ ک: بود با؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق۲، آ: پاک و) ۱۲ـ(ق۲: در) ۱۳ـس، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): صد؛ ق: سی؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۴ـ(لن، لن۲: چو) ۱۵ـ(لن۲: بران) ۱۶ـ(آ: روزگار)؛ س (نیز لی): همه (لی: همین) زرّ سرخ از در کارزار (← ۳۰۴ب)؛ (و: ز مثقال گنجی چو کردم شمار = ۳۰۵ب؛ ب: همان زرّ سرخ از در گوشوار ← ۳۰۴ب)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـس (نیز پ): نباطوس؛ ق، ل۲ (نیز لن): بناطوس؛ س۲ (نیز ق۲): نباطوش؛ (لی، آ: بناطوش؛ و، لن۲: نیاطوش)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳) ۱۸ـس (نیز لی، آ): بدره؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـس (نیز ق۲، لی): ز یاقوت؛ متن ← ۲۰ـل۲ (نیز لن، لن۲): و همان گوشوار؛ ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ): ز مثقال (س۲، ل۳: دینار) گنجی چو کردم شمار (= ۳۰۵ب)؛ متن = ق (نیز و، آ)؛ ب این بیت را ندارد؛ در ک: ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱ ۲۱ـ(لن: جنکی (؟)؛ آ: سنگی) ۲۲ـک، س۲ (نیز ل۳، و): همه (س۲: همان؛ ل۳: مرا) زرّ سرخ از در گوشوار (= ۳۰۴ب)؛ متن = س، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲)؛ ل، ق، پ، ب این بیت را ندارند ۲۳ـل، ک (نیز پ): ز یاقوت و ز (پ: و از)؛ س: بنیکوبی از؛ ق: همان دانهٔ؛ ل۲: بسکوی (حرفهای دوم و سوم بی‌نقطه) بد؛ س۲: بنکوه (حرف سوم بی‌نقطه) بر؛ (لی: بیوبی پر از؛ ل۳: بنیکوی بد؛ و، لن۲: بتنکوی بر؛ آ: بدان کوی بد؛ ب: شکوه بر!)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۴ـس۲: شد (← سد = صد)؛ (لن: همان درّ خوشاب بد چارصد؛ ق۲: همان درّ خوشاب بگزیده صد) ۲۵ـ(ق۲: کزو؛ ل۳: بر) ۲۶ـ(ل۳: نبد)؛ در س۲، ق۲، لی بیت‌های ۳۰۶ و ۳۰۷ پس از ۳۰۹ آمده‌اند ۲۷ـق: دانه‌ای را؛ ل۲: مهره‌ای را؛ (لن: درّی از آن؛ ق۲: گوهری را؛ ل۳: سفته‌ای را؛ آ: حلقه‌ای را) س (نیز لی): دگر زرّ حقّه؛ (پ: که بد حقّه‌ای را؛ ب: که زو خفته را هم!)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن۲) ۲۸ـ(ق۲: درم سی‌هزار) ۲۹ـق (نیز لن، ل۳، آ): بها کرد استاد پرهیزکار (= ۳۰۹ب)؛ (ق۲: بدادی بها مرد پرهیزکار)؛ و این بیت را ندارد ۳۰ـ(ل۳: هم از) ۳۱ـک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، ب): تازه (← تای؟ تاه؟)؛ متن = س (نیز ق۲، لی) ۳۲ـ(و: دگر تخت جامه چو پنجه) ۳۳ـ(و: از آن) ۳۴ـ(لی: ز مثقال گنجی چو کردم شمار = ۳۰۵ب؛ ب: بها کرد استاد پرهیزکار = ۳۰۹ب)؛ ل، ق، لن، لن۲، آ این بیت را ندارند ۳۵ـ(ل۳: بدادی درم مرد جامه شمار ← ۳۰۷ب)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و)؛ ل، ق، لن، لن۲، آ، ب این بیت را ندارند ۳۶ـل: گزیده هزار اسب پانصد؛ متن = س ـ ب ۳۷ـل۲ (نیز لن): هم او کرد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۸ـق (نیز لن۲): بزین (!) ۳۹ـ(و: دگر چند؛ لن۲: همه ویژه؛ ب: دگر پنجه) ۴۰ـ(ق۲، ل۳: دیبا)؛ ک: باحبک (؟) دیبا؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل: دگر شست پوشیده دیبه ۴۱ـک (نیز ق۲): همتا؛ (ل۳: دست و پا جمله همتا)؛ ل۲ این بیت را ندارد

بنزدیک قیصر فرستادم این        پس از خواسته، خواندمش[۱] آفرین!

ز دار مسیحا که گفتی سَخُن        به[۲] گنج اندر افگنده چوبی[۳] کَهُن،
نَبُد زان[۴] مرا هیچ سود و زیان        ز ترسا شنیدی تو آواز[۵] آن!
شگفت آمدم زانک[۶] چون قیصری        سرافرازمردی[۷] و گُنداوری[۸]،
همه[۹] گرد بر گرد او[۱۰] بخردان        همش فیلسوفان و هم موبدان[۱۱]،
که یزدان[۱۲] چرا خواند[۱۳] آن کُشته را        گر این[۱۴] چوبِ خشکِ[۱۵] تبه‌گشته را؟!
گر آن[۱۶] دارِ بیکار[۱۷] یزدان بُدی        سرِ ماه را[۱۸] اورمزد آن بُدی!
برفتی خود از گنج ما ناگهان        مسیحا شد او نیستی[۱۹] در جهان!

دگر آنک[۲۰] گفتی که پوزش[۲۱] بگوی[۲۲]        کنون توبه[۲۳] کن، راه یزدان بجوی[۲۴]،
وُرا پاسخ این بُد که[۲۵] ریزنده[۲۶] باد        زبان و دل[۲۷] و دست و پای قباد!

۱ـ(لن، ل[۳]: نخواندم؛ لن[۲]، آ: خواندیم)؛ س، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، و، ب): از آن (ب: این) پس برو خواندیم (ق[۲]، و: خواندم)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز پ)؛ بنداری (۲۹۹ـ۳۱۲): و مع قلة غنائهم فی تلک الوقعة فقد عرف واشتهر ما أفضناه علی نیاطوس و حبوناه به من الجواهر و الذهب و الفضة و الخیل و الأسلحة ۲ـک: ز ۳ـ(ب: بودی) ۴ـ(لن[۲]: زو؛ ق[۲]: نبودی) ۵ـق: گفتار؛ (ق[۲]: تو و آز؛ آ: تو او را از؛ ل[۳]: شنیدم من)؛ س (نیز لی): ز ترسیدن تو ز آواز؛ متن = ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، و، لن[۲]، ب) ۶ـ(ل[۳]، پ: که) ۷ـ(ق[۲]: گردی) ۸ـل: نام‌آوری؛ متن = س ـ ب ۹ـ(پ: همان) ۱۰ـ(لن: وی) ۱۱ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، آ): همه فیلسوف و رد و موبدان؛ ق (نیز ق[۲]، ل[۳]): همه فیلسوفان گرامی (ق[۲]: و نامی) ردان (ل[۳]: ورد موبدان)؛ (ب: همه فیلسوفان زو موبدان!)؛ متن = ل (نیز پ)؛ پ پس از این بیت افزوده است:

همی از خرد بهره‌ها بودشان        خرد بر روان‌ها برافزودشان
نه هرگز بگفتند با دل براز        نه اندیشه‌شان شد به دل بر دراز
نه با دل خرد نیز کردند جفت        نه هم با روانشان سروش این بگفت

۱۲ـ(ق[۲]: که برداز!) ۱۳ـ(پ: خواست) ۱۴ـل، س[۲] (نیز آ): که این؛ ک: ازین؛ (ق[۲]، لی، ب: کزین؛ لن[۲]: همان)؛ متن = س، ق، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و) ۱۵ـس، ک (نیز لی، ل[۳]، پ، ب): خشک چوبی؛ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، و): خشک چوب؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن[۲]، آ) ۱۶ـل[۲] (نیز لن): این؛ (لی: کزان) ۱۷ـل: بر کار (؟)؛ ک: از کار؛ ق: عنوان ز؛ (ق[۲]: کار بی‌کار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل: مایهٔ (؟)؛ ق: گاه (در بالا افزوده: ماه) را؛ ک: ماه نو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـ(آ: آن راستی؛ ب: آن نیستی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

طلب کردم آخر ز آتشکده        بدو دادم این چوب کهنه شده
بدو پاسخم گر نبودی چنین        همان متهم گشتمی من بدین

بنداری (۳۱۳ـ۳۱۹): و أما امتناعنا من إنفاذ خشبة الصلیب الیهم فان ذلک لأنا استحیینا من إهداء عود بال من أقلیم. فانا لو فعلنا ذلک لصرنا ضحکة بین الخلق، و نسبنا الی الجهل و قلة العقل ۲۰ـ(پ، لن[۲]: آنکه) ۲۱ـس ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): حجّت (؟)؛ متن = ل (نیز پ)
۲۲ـدر س حرف یکم بی‌نقطه؛ ک، ل[۲] (نیز و، آ، ب): مگوی ۲۳ـ(ل[۳]: پویه) ۲۴ـ(ق[۲]: مجوی) ۲۵ـل، ل[۲]، س[۲]: آن بد که؛ س: آمد که؛ ق: آن ده که؛ (لن، پ: آن بر که؛ ق[۲]: اینست؛ لی، ب: آید که)؛ ک ناخواناست؛ متن = (ل[۳]، و، لن[۲]، آ) ۲۶ـ(و: ببریده) ۲۷ـک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب): لب؛ س: روان و لب؛ متن = ل، ق (نیز ق[۲]، آ)





مرا تاج یزدان به سر برنهاد        پذیرفتم و بودم[۱] از تاج[۲] شاد!
به یزدان سپردم چُن او[۳] بازخواست        ـندانم زبان[۴] در[۵] دهانت چراست[۶]؟!ـ
به یزدان بگویم، نه با[۷] کودکی        که نشناسد او بد ز نیک[۸] اندکی!
همه[۹] کار یزدان پسندیده‌ام        همان[۱۰] شور و تلخی بسی دیده‌ام[۱۱]!
مرا بود شاهی سی‌و[۱۲]هشت سال        کس از شهریاران[۱۳] نبودم[۱۴] هَمال!
کسی کین[۱۵] جهان داد[۱۶]، دیگر دهد        نه بر من[۱۷] سپاسی همی[۱۸]برنهد!
برین[۱۹] پادشاهی کنم[۲۰] آفرین        که آباد بادا به دانا[۲۱] زمین!
چو یزدان بود یار و فریادرس        نیازد[۲۲] به نفرین ما هیچ کس!
بدین[۲۳] کودک تیز و[۲۴] نادان بگوی[۲۵]        که ما را کنون تیره گشت آب‌روی[۲۵]،
که پدرود بادی تو[۲۶] تا جاودان!        سر و کار ما باد با موبدان!
شما[۲۷] ای گرامی‌فرستادگان        سَخُن‌گوی و پرمایه‌آزادگان،
ز من هر دو پدرود باشید نیز!        سَخُن جز شنیده مگویید چیز[۲۸]!

۱ـس، ق، س[۲] (نیز لی، ب): گشتم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ(و، لن[۲]: داد) ۳ـس، ک (نیز لی، ب): چو او؛ (ل[۳]: کنون)؛ ل، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، پ ـ آ): سپردیم چون؛ متن = ل[۲] (نیز لن) ۴ـ(لن: زفان) ۵ـ(لی: و) ۶ـ(لن[۲]: چه خواست؛ ب: دهان از چه راست)؛ ک: زبانم نداند دهانم کجاست؛ (ل[۳]: بدانم زبان در دهانست راست)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـل: که با؛ (ق[۲]: که تا؛ و: که نه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـس، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]): نیک و بد؛ ک: بیش از؛ ل[۲] (نیز لن، ق[۲]): از نیک و بد؛ متن = ل (نیز پ، و، آ)؛ ق، ب این بیت را ندارند ۹ـ(لن[۲]: همان) ۱۰ـ(و: همی) ۱۱ـس (نیز لی، ب): که من دیده‌ام؛ س[۲]: پسندیده‌ام (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ پ این بیت را ندارد ۱۲ـس (نیز لی، ب): بود سی و دگر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(آ: پادشاهان) ۱۴ـک: نبودم کس از شهریاران؛ ک پس از این بیت افزوده است:

مرا بود ملک جهان سربسر        ز خاور برو تا در باختر

۱۵ـ(لن[۲]: زین) ۱۶ـل: <داد>؛ (ق[۲]: داد و) ۱۷ـل[۲] (نیز لن، لن[۲]): کس؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـس: برین؛ ک: بسر؛ (لی: بدین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد ۱۹ـک (نیز لی، پ، آ): بدین؛ (ق[۲]، لن[۲]: بران؛ ل[۳]: بدان)؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، و، ب) ۲۰ـ(ب: کنیم) ۲۱ـ(آ: به داد این؛ ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]: دارد به دانش)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۲ـل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]، آ): نیارد؛ (لی: نتازد؛ و: نیاید؛ ب: نتازد)؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]) ۲۳ـل، ق (نیز ل[۳]، پ): بدان؛ (ب: برین)؛ متن = ده دستنویس دیگر
۲۴ـل: زشت و؛ س، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): تیز؛ متن = ل[۲] (نیز لن، پ، آ)
۲۵ـق: همو ـ رو؛ (و: بگو ـ رو؛ آ: بگوی ـ آب و روی)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

کنون گر پرستش بدی کار من        به گیتی به پیش جهاندار من
نکرد او ز ما را به دل هیچ یاد        که ما خود نگیریم یاد قباد
ولیکن من از کژّی و شوربخت        نترسد از آن مرد با تاج و تخت
بداند که بازار ما برگذشت        مرا چرخ منشور شاهی نوشت
چو اینجا رسیدندی آن بخردان        بگوئید هر دو به مرد جوان

۲۶ـق: کردیم؛ (لن، آ: باشی تو) ۲۷ـ(و: الا)؛ در ک این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۸ـبنداری: ثم أمرهما بتبلیغ جوابه الی شیرویه، و ودعهما و کلمهما بما فاضت منه العیون، و اضطرمت منه القلوب (۳۲۰ـ۳۲۹ را ندارد)

کنم[۱] آفرین بر جهان سربسر — که او را ندیدم مگر[۲] بر گذر!
بمیرد کسی[۳] کو ز مادر بزاد — ز کیخسرو آغاز تا کیقباد[۴]!
[چو[۵] هوشنگ و طهمورث[۶] و جمشید — کزیشان بدی جای[۷] بیم و امید،]
[که دیو و دد و دام فرمانش برد — چو روز درازش سرآمد بمرد[۸]!]
[فریدون فرخ که او از[۹] جهان — بدی دور کرد[۱۰]، آشکار و نهان،]
[از بد دست[۱۱] ضحاک تازی ببست — به مردی ز چنگ[۱۲] زمانه نرست[۱۳]!]
[چو[۱۴] آرش که بردی[۱۵] به فرسنگ تیر — چو پیروزگر قارن شیرگیر[۱۶]!]
[قباد آنک[۱۷] آمد ز[۱۸] البرزکوه — به مردی جهاندار شد با[۱۹] گروه،]
[که از آبگینه همی خانه کرد — وُ زان[۲۰] خانه گیتی پر افسانه کرد!]
[همه درّ خوشاب بُد پیکرش[۲۱] — ز یاقوت رخشنده بودی درش[۲۲]!]
[سیاوش همان نامدار[۲۳] هژیر[۲۴] — که کشتش به روز جوانی دو پیر[۲۵]!]
[کجا کنگ‌دز کرد جایی به رنج — وُزان رنج برده[۲۶] ندید ایچ[۲۷] گنج!]
[کجا رستمِ[۲۸] زال و اسفندیار — کزیشان سخن ماندمان[۲۹] یادگار!]
[چو گودرز و هفتاد پور گزین — سواران میدان و شیران[۳۰] کین!]

۱ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ب): کنون؛ (و: کنیم)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۲ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): بجز؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لی، و، ب): ندیدیم جز؛ متن = ل ۳ـ ک: هر آن ۴ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): ز خسرو که (آ: چه؛ ب: به) یاد آوری تا (ل۳: یا؛ آ: وز) قباد (س، لی، ب: یاد باد)؛ متن = ل ۵ـ (ق۲: ز) ۶ـ ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): طهمورث؛ در و، ب حرف ششم بی‌نقطه؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی) ۷ـ (ق۲، پ: جهان بد به)؛ ل بیت‌های ۳۳۶ـ۳۶۴ را ندارد و در ترجمهٔ بنداری هم نیست ۸ـ (لن، و: روزش سرآمد برفت و (و: همانگه) بمرد) ۹ـ (ق۲: در)؛ ک: وی در ۱۰ـ (ق۲: بدی در جهان!)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۱ـ (ل۳: فریدون که) ۱۲ـ ک: رنج ۱۳ـ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ): نجست؛ ک (نیز ق۲): برست؛ متن = س (نیز لی، پ، و، ب) ۱۴ـ (آ: چن) ۱۵ـ (و: که میزد) ۱۶ـ (ل۳: پیروز و چون قارن شهرگیر؛ پ: پیروز قارن یل شیرگیر؛ و: سام نریمان یل شیرگیر) ۱۷ـ (ل۳، لن۲: آنکه) ۱۸ـ (ب: از) ۱۹ـ ل۲ (نیز آ): بر؛ (ق۲: بی)؛ ک، ق۲، پ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: چو کاوس که شد سوی آسمان — که آگه کند راز گشت زمان
ق۲: همان نامبردار کاوس‌کی — جهاندار با داد فرخنده‌پی
پ: همان نیز کاوس رزم‌آزمای — که بگرفت گیتی به تدبیر و رای

۲۰ـ ک: از آن ۲۱ـ (و: گوهرش) ۲۲ـ ک (نیز لن۲، آ): برش؛ ل۲: سرش؛ (و: بدافسرش)؛ متن = س، س۲ (نیز لن ـ پ، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـ (پ: نامدار و)؛ ک: هم از نامداران ۲۴ـ س۲ (نیز ق۲): هژبر ۲۵ـ ل۲ (نیز لن): دبیر (؟)؛ (ق۲: دوبر؛ ل۳: دویر؟ دوبیر؟) ۲۶ـ ل۲ (نیز پ): دیده؛ (و، لن۲: بردن)؛ ق: رنج‌ها او؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، آ، ب) ۲۷ـ (ب: ندیدند)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۲۸ـ س، ک (نیز لی، ل۳، پ، ب): رستم و؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۲۹ـ (لن۲: ماند (!)؛ آ: ماند از آن)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بسان فرامرز و سهراب گو — چو اسکندر و اشک [و] داراب گو

۳۰ـ (ق۲: مردان؛ و: شیران و مردان)؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ک: که بد شاهشان خسرو فرّمند — که کین پدر خواست از بد گزند
چو کیخسرو آن شیر آزادمرد — کجا شیر بگرفتی اندر نبرد
ق۲: شهنشاه کیخسرو نیکبخت — کزانسان ندیدند بیداربخت





[چو گشتاسپ‌شاهی که دین بهی — بپذرفت[۱] و زو تازه شد فرّهی!]
[چو جاماسپ کاندر شمار سپهر — فروزنده‌تر بُد ز گردنده‌مهر[۲]!]
[شدند آن بزرگان و دانندگان[۳] — سواران جنگی و خوانندگان[۴]!]
[که اندر هنر این از آن به[۵] بُدی — به سال آن یکی از[۶] دگر مه[۷] بُدی!]
[بپرداختند[۸] این جهان فراخ — بماندند[۹] میدان و ایوان[۱۰] و کاخ[۱۱]!]
[ز شاهان مرا نیز همتا[۱۲] نبود — اگر سال را چند بالا نبود!]
[جهان را سپردم به نیک و به بد — نماندم[۱۳] که روزی به من[۱۴] بد رسد!]
[بسی راه[۱۵] دشخوار[۱۶] بگذاشتم[۱۷] — بسی دشمن از پیش برداشتم[۱۷]!]
[همه بوم‌ها پر ز گنج[۱۸] منست — کجا آب و خاکست رنج[۱۹] منست!]
[چو زین‌گونه بر من[۲۰] سرآمد[۲۱] جهان[۲۲] — همه[۲۳] تیره گردد امید مهان[۲۴]!]
[نماند به فرزند من[۲۵] نیز تخت — بگردد ز[۲۶] تخت[۲۷] و سر آیدش بخت!]
[فرشته بیاید یکی[۲۸] جان‌ستان — بگویم بدو[۲۹] جانم آسان ستان!]
[گذشتن[۳۰] چو بر چینوَد[۳۱] پل بود — به[۳۲] زیر پی ما[۳۳] همه گُل بود!]

۱ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): پذیرفت؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲ـ س، س۲ (نیز لی): تابنده‌مهر (س: چهر)؛ ق: ناهید و مهر؛ (ب: تازنده‌مهر)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ و این بیت را ندارد؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است:

کجا رفت اسکندر نامور — کزو گشت گیتی به زیر و زبر
همان نامور شاه بهرام گور — که چون او نبد کس به مردی و زور
ز بخشندگی شه چو او خود نبود — نیارست گردون سرش را بسود
همان هم بنالم به روشن‌روان — جهاندار کسری نوشین‌روان
کجا آن چل و هفت شاه جهان — همه کار ایشان شد اندر نهان
بسی کاخ و ایوانها ساختند — برفتند و عالم بپرداختند

۳ـ ک (نیز ل۳، و، لن۲): فرزانگان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): مردانگان؛ ل۲: فرزانگان؛ متن = س، ق (نیز لی، پ، ب) ۵ـ (لن۲: مه) ۶ـ (ق۲: زین)؛ س (نیز لی، و): از یکی آن؛ ک: این یکی را؛ (آ: به سالی یکی از؛ ب: به سالش یکی آن)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۷ـ ک: که؛ ل۲ (نیز لن۲): به ۸ـ (آ: بینداختند) ۹ـ س۲ (نیز و، لن۲، آ): به ما ماند؛ (پ: ممانا‌د)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن ـ پ) ۱۰ـ ل۲، س۲ (نیز پ، لن۲): ایوان و میدان؛ (ق۲: این باغ و ایوان؛ ل۳: ایران و میدان) ۱۱ـ (آ: ایوان و کاخ فراخ!)؛ ک این بیت را ندارد ۱۲ـ س۲: والا؛ (ب: بالا)؛ ک بیت‌های ۳۵۳ـ۳۸۰ را ندارد ۱۳ـ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب): نه آنرا؛ س۲: نه ما آن؛ (ل۳: نه آگه؛ آ: که آنرا)؛ متن = س (نیز لی) ۱۴ـ ق: ما؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ (ب: رای) ۱۶ـ س ـ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): دشوار؛ متن = س۲ (نیز ل۳، پ) ۱۷ـ ق (نیز لن): ـیم؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ (ق۲: رنج) ۱۹ـ س۲: و گنج؛ (ق۲: گنج؛ ب: و رنج)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۰ـ (ق۲: ما) ۲۱ـ ل۲ (نیز لن): آید ۲۲ـ ق: زمان ۲۳ـ (ق۲: همی) ۲۴ـ س۲: جهان (!) ۲۵ـ ق: ما ۲۶ـ ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ): بگردش؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۷ـ (ق۲: روز؛ ل۳: بخت) ۲۸ـ س، ق (نیز لی، آ): فرسته بباید (لی: بباید) یکی؛ (و: گر آید فرستادهٔ)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، ب) ۲۹ـ (ب: بدان) ۳۰ـ (آ: گذشته) ۳۱ـ س: بر خشک و بر؛ ق، ل۲ (نیز لن، پ، آ): بر دینور؛ س۲: بر حینور؛ (ق۲: بر حنبز؛ لی: بر خشک بر؛ و: بر حنبر؛ لن۲: بر چنبر؛ ب: بر خشکی و؛ ل۳: خنبور که ما را همی)؛ متن تصحیح قیاسی است ۳۲ـ (آ: که) ۳۳ـ (ق۲: اندر)

[به توبه[۱] دل راست[۲] روشن کنیم[۳] … بی‌آزاری خویش[۴] جوشن[۵] کنیم[۳]!]
[درستست گفتار خوانندگان[۶] … جهان‌دیده و پاک‌دانندگان[۷].]
[که چون[۸] بخت بیدار گیرد نشیب … ز هر گونه‌یی دید باید نهیب!]
[چو روز بهی بر کسی[۹] بگذرد … اگر خواند او را[۱۰]، ندارد خرد!]
پیام من اینست[۱۱] سوی جهان[۱۲] … بنزد کهان و بنزد مهان[۱۳]!
[شما نیز پدرود باشید و شاد! … ز من[۱۴] نیز هرگز[۱۵] مگیرید یاد!]

چُن[۱۶] اَشتاد و خُرّادِ بُرزینِ[۱۷] گَوْ … شنیدند پَیغام[۱۸] آن پیشرَوْ،
به پیکان[۱۹] دل هر دو دانا بخست … به سر برزدند آن زمان هر دو دست!
ز گفتار، هر دو پشیمان شدند … تپانچه[۲۰] به رخسارگان برزدند[۲۱]!
به بربر همه جامه‌شان[۲۲] چاک بود[۲۳] … سرِ هر دو دانا پر از خاک بود[۲۳]!
برفتند گریان ز پیشش دو پیر[۲۴] … پر از درد، دل پر ز پیکان تیر[۲۵]!
بنزدیک شیرویه[۲۶] رفت این[۲۷] دو مرد … پر آژنگ[۲۸] رخسار[۲۹] و دل پر ز درد[۳۰]!
یکایک بدادند پَیغام شاه … به شیروی بی‌مغز و[۳۱] بی‌دستگاه!

چو بشنید شیروی بگریست سخت … دلش گشت ترسان[۳۲] از آن تاج و تخت!
چو از پیش برخاستند آن[۳۳] گروه … ـکه او را همی‌داشتندی ستوه،

۱ـ(ل[۳]: پوزش) ۲ـ(و: پاک؛ ق[۲]: دل و دست) ۳ـ(ق[۲]، پ، آ: کنم) ۴ـ(ق[۲]: و داد) ۵ـ(و: برین تاج و این تخت شیون)؛ ق این بیت را ندارد و در ق[۲] پس از ۳۵۸ آمده است ۶ـ(لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، آ: فرزانگان)؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ، ب) ۷ـ(و: مردانگان؛ آ: بینندگان؛ ق[۲]: پاک دل بندگان؛ پ: بیدار دانندگان)؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب) ۸ـ(ق[۲]: کنون) ۹ـ(ق[۲]: چو این روز بی بر همی) ۱۰ـ(لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، آ: باز خواند؛ و، لن[۲]: باز خواهد)؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ) ۱۱ـ(لن[۲]: من است این به) ۱۲ـ(ق[۲]: مهان) ۱۳ـ(ق[۲]: بزرگان و نزد کهان؛ ب: مهان و بنزد کهان)؛ ل در اینجا سرنویس دارد: پیغام خسرو به شیرویه ۱۴ـق: ز بد ۱۵ـ(ق[۲]، پ: بر بد؛ ل[۳]: جز به نیکی)؛ ل این بیت را ندارد ۱۶ـل ـ س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): چو؛ متن =(آ) ۱۷ـل: استاد برزین و خرّاد؛ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): استاد (لن: اشناد) و خرّاد (س[۲]: خرّاد و) برزین (س: برزین و)؛ (ق[۲]: استاد خرّاد و برزین دو؛ لی، آ: استاد خرّاد برزین)؛ متن =(پ) ۱۸ـ(ق[۲]، لن[۲]: گفتار) ۱۹ـل: ز گفتن؛ (ق[۲]: ز انده؛ و: برانسان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـس (نیز لی): طپنچه؛ ق، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، آ): تپنچه؛ (ب: طپانچه)؛ متن = ل[۲] (نیز ق[۲]، و، لن[۲]) ۲۱ـل: به رخسارگان بر تپنچه زدند ۲۲ـل[۲]: جامه‌ها؛ (لن: جامه بر؛ ق[۲]: به بر جامه‌هاشان همه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ل[۳]: شد)؛ بنداری: و قاما من عنده یلطمان وجوههما، و خرجا و قد شقا من الأسف و الجزع جیوبهما ۲۴ـل: بدر؛ ل[۲]: دبیر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس[۲] (نیز آ): پیکان و تیر؛ ل: جان و پر اندوه سر؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): شیروی؛ متن = ل ۲۷ـق (نیز لی، ل[۲]، پ، ب): آن ۲۸ـق (نیز لی): پر از رنگ؛ ل[۲]: پر از ژنگ؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـق: رخشان ۳۰ـ(لن، آ: گرد) ۳۱ـس، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، آ): <و>؛ (ل[۳]: بی‌کام)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز و)؛ ق، ب این بیت را ندارند ۳۲ـل: پیچان؛ (ق[۲]: پربیم؛ ب: بریان)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل[۲] این بیت را ندارد ۳۳ـق: برخاستندی؛ در ق بیت‌های ۳۷۵ و ۳۷۶ پس از ۳۷۷ آمده‌اند





به گفتار زشت و به خون پدر … جوان[۱] را همی‌سوختندی جگر ـ،
فرود آمد از تخت شاهی قباد … دو دست گرامی به سر برنهاد[۲]!
ز مژگان همی بر برش خون چکید … چُن[۳] آگاهی او[۴] به دشمن رسید!

چو برزد سر از تیره‌کوه آفتاب … بداندیش را سر برآمد ز خواب[۵]
برفتند یکسر سوی[۶] بارگاه … چو بشنید، بنشست بر تخت[۷] شاه
برفتند گردنکشان پیش اوی[۸] … ز گردانِ[۹] بیگانه و[۱۰] خویش اوی[۸]
نشستند با روی کرده[۱۱] دُژم … زبانشان[۱۲] نجنبید[۱۳] بر بیش و کم[۱۴]!
بدانست کایشان بدانسان[۱۵] دُژم[۱۶] … نشسته چرایند با[۱۷] درد و غم!
بدیشان[۱۸] چُنین گفت کان[۱۹] شهریار … کجا باشد از پشت[۲۰] پروردگار،
که[۲۱] غمگین نباشد به درد[۲۲] پدر … نخوانمش[۲۳] جز بدتن و بدگهر[۲۴]!

۱ـ(آ: چن او)؛ لی پس از این بیت افزوده است:

چو اندیشه شد بر دل او دراز … گرفتی سرانگشت هزمان به گاز
از آن غم فروماند از خورد و خواب … ز اندوه خسرو دو دیده پر آب

۲ـس، ق، س[۲] (نیز لی، ب): بداندیش را سر برآمد ز (ق: به) باد؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۳ـل، س، ق، س[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): چو؛ متن = ل[۳] (نیز آ) ۴ـس (نیز لی): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۷۱ـ۳۷۸): و عادا الی شیرویه، و بلغاه جواب أبیه فأخذ یبکی و یتوجع و لما خلا المجلس من الذین خلعوا أباه نزل من التخت، و أخذ فی البکاء و العویل؛ ق[۲]، لی پس از بیت ۳۷۸ افزوده‌اند:

ق: ببودند ترسان ز بیم گناه … پر از بیم گشتند یکسر سپاه
لی: از آن گریه و زاری شهریار … شدند آن همه لشکرش ترسکار
به یک جای یکسر به گرد آمدند … ز خسرو همی داستانها زدند
که پرویز اگر برنشیند به گاه … بود دار جای سران سپاه

۵ـب این بیت را ندارد ۶ـ(ق[۲]: بدان) ۷ـل: گاه؛ (و: بر تخت بنشست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است و پس از آن افزوده است:

چو سالار بار آگهی یافت زان … بدان سرفرازان شد اندر زمان

۸ـل، س، ق، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]، آ، ب): او؛ متن = ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و) ۹ـق: مردان؛ (لن: گردان و) ۱۰ـل[۲]: وز ۱۱ـک: جمله به روی ۱۲ـ(لن: زفانشان) ۱۳ـ(ب: بجنبید)؛ در ل، س، ل[۲] حرف یکم بی‌نقطه؛ ک: بایشان بپیچید ۱۴ـق: بپرسید شیروی با درد و غم؛ در ل[۳] لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۵ـل[۲] (نیز پ، لن[۲]، آ): برانسان؛ (ل[۳]: شیروی کایشان؛ لن: بپرسید شیروی از ایشان) ۱۶ـس[۲]: ستم ۱۷ـس[۲] (نیز لن): بی؛ ق این بیت را ندارد ۱۸ـ(لن: بایشان) ۱۹ـل، ل[۲]: کای؛ ق: آن؛ ک (نیز ق[۲]): پس؛ (آ: کز)؛ متن = س، س[۲] (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب) ۲۰ـک: آن نیست؛ (و: او پشت و) ۲۱ـس ـ س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و ـ ب): چو؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۲۲ـق: مرگ؛ ک: بخت؛ (و: خون)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـل: نخوانیمش؛ (ق[۲]: نخوانند)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـس (نیز لن، لی، پ، آ، ب): بدهنر؛ متن = ل، ق ـ س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲])

نباید که دارد بدو[1] کس امید / که او[2] پوده‌تر باشد از پوده‌بید!
چُنین یافت پاسخ ز مردِ گناه / که هر کس که گوید پرستم دو[3] شاه،
تو او را به دل ناهشیوار[4] خوان[5]! / وُ گر ارجمندی[6] بود، خوار خوان[5]!
چُنین داد شیروی پاسخ که شاه[7] / چو بی گنج باشد، نباید[8] سپاه[9]!
سَخُن چرب[10] رانیم یک ماه[11] نیز / ز راه درشتی[12] نگوییم چیز!
مگر شاد باشیم از[13] اندرز[14] اوی[15] / که گنجست سرتاسر این[16] مرز اوی[15]!
چو پاسخ شنیدند برخاستند / سوی خانه‌ها رفتن آراستند[17]
به خوالیگران[18] شاه‌شیروی گفت / که چیزی ز خسرو نباید[19] نهفت!
به[20] پیشش همه[21] خوان زرّین نهید! / خورش‌ها برو[22] چرب و شیرین نهید!
برنده[23] همی‌برد[24] و خسرو نخورد[25] / ز چیزی که دیدی به خوان[26] گرم و سرد!
همه خوردش از دست شیرین بُدی[27] / که شیرین به خوردنش[28] غمگین بُدی[27]!

۱ـ ل: داری بدان؛ متن = س ـ ب ۲ـ ک: از ۳ـ ل، س (نیز و، آ): ز؛ (ق۲: ز رستم ز؛ لن۲: که رَستم ز)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۴ـ ل: به دانش هشیوار (!)؛ متن = س ـ ب ۵ـ ق (نیز ق۲، و): دان؛ ک (نیز ل۳، پ، لن۲): خوان ـ دان؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، آ، ب) ۶ـ (ق۲: از گرامی) ۷ـ س (نیز لی): بدوی؛ (و: چنین یافت پاسخ هم از شیر شاه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل، ک (نیز پ، آ): بنزد (← نیرزد؟)؛ ل۲ (نیز و، لن۲): نباشد؛ س۲ (نیز ق۲): نباید؛ (لن۲: نیرزد؛ ل۳: شد خوار شد با)؛ متن = ق (نیز ب) ۹ـ س (نیز لی): که ای پرهنر مرد پرخاشجوی؛ ک پس از این بیت افزوده است:
نباشد به مقدار هم جاه و آب / نباید گرفتن به بد در شتاب
۱۰ـ ل (نیز ل۳، و): خوب؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ (لن۲: راه) ۱۲ـ س (نیز آ): درستی ۱۳ـ ل، ک (نیز لی): ز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ (لن۲: ایدر به) ۱۵ـ ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۱۶ـ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): سرتابسر؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب) ۱۷ـ بنداری ۳۷۹ـ۳۹۲ را ندارد ۱۸ـ (لن۲: خوالیگری) ۱۹ـ س، س۲ (نیز لی، ب): نباید ز خسرو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (پ: ز) ۲۱ـ ک: همین؛ (ق۲: همان) ۲۲ـ س (نیز لی، آ، ب): همه؛ ل۲: بدو؛ ق: خورش دربرش؛ ک: خورش را همه؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ بنداری: ثم أمر صاحب طعامه بأن ینفذ الأطعمة الیه، و لا یمنعه شیئا مما یرید ۲۳ـ (پ: پزنده؛ ب: برنده) ۲۴ـ ک: خورنده همی خورد ۲۵ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ، ب): بخورد؛ در ل، س، ق، ل۲، و حرف یکم بی‌نقطه و در لی هم در زیر و هم در بالا یک نقطه؛ متن = (ل۳، پ) ۲۶ـ (و: برو؛ ق۲: که بر خوان بدی؛ پ: که بد اندرو) ۲۷ـ (لن: بدوی) ۲۸ـ ل۲: بششش (حرف‌های یکم و دوم بی‌نقطه)؛ (ق۲: ز غمهاش؛ و: بران داغ؛ لن۲: بران کار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فکان لا یأکل شیئا مما یحملونه الیه، و إنما کان یأکل مما تصلحه شیرین؛ ک، لی پس از بیت ۳۹۶ افزوده‌اند (در لی بیت‌های سوم و چهارم پس و پیش شده‌اند):
نبودی جز او شاه را نیک یار / همو بود روز و شب انده‌گسار
ابا شاه بودی به بیم و امید / که لرزان بدو بُد چو از باد بید
همی یاد کرد از گناه و بزه / ندانست زان زندگانی مزه
برآمد برین (لی: بدین) کار یک ماه باز / شب و روز خسرو به درد و گداز





## گفتار اندر شیون کردن باربد رامشگر بر خسرو پرویز[1]

کنون شیون باربد گوش دار[2]! / سرِ مهرِ مهتر در[3] آغوش[4] دار[2]!
چو آگاه شد باربد زانک[5] شاه / بپرداخت بی‌داد و بی‌کام[6] گاه[7]،
ز جهرم بیامد سوی طیسفون[8] / پر از آب مژگان و دل[9] پر ز خون!
بیامد بدان[10] خانه او را بدید / شده لعل رخسار او شنبلید[11]!
زمانی همی‌بود بر[12] پیش شاه / خروشان بیامد سوی بارگاه،
همی پهلوانی برو[13] مویه کرد / دو رخساره زرد و دلی[14] پر ز درد!
چُنان بُد که[15] زاریش بشنید[16] شاه / همان[17] کس کجا داشت او را نگاه[18]
نگهبان که بودند گریان شدند / چو بر آتش مهر[19] بریان شدند!
همی‌گفت: الا یا[20] ردا، خسروا، / بزرگا، سُتُرگا[21]، تناورگوا[22]!

۱ـ ل، ل۲: نوحه کردن باربد بر خسرو؛ س: شیون کردن باربد رامشگر بر خسروپرویز؛ ق: شیون باربد بر خسرو و وفاداری او؛ ک: آمدن باربد و شیون کردن بر خسرو؛ س۲: اندر شیون باربد با خسرو؛ متن ← س ۲ـ (آ: کن) ۳ـ ک (نیز آ): به؛ ق: سخنهای خوب اندر؛ ل۲ (نیز لن، پ) سر مهتران را به؛ (ق۲: سر مهتران اندر؛ و، لن۲: سر مهتری را در)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، ب) ۴ـ (ل۳: سر مهتر خویش با هوش)؛ ل این بیت را ندارد ۵ـ (پ، لن۲، آ: که) ۶ـ س، س۲ (نیز لی، ب): بی‌رای و بی‌کام؛ (ق۲: ناکام بایسته؛ ل۳: بی‌کام و بی‌راه؛ و: بی‌کام از تاج و؛ پ: بی‌کام و بیداد؛ لن۲: بی‌کام و بی‌گاه؛ آ: بی‌کام و ناکام)؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن؛ نیز ← س، پ، لن۲) ۷ـ ل: بینداخت ناکام تخت و کلاه؛ ک، لی پس از این بیت افزوده‌اند:
همه (لی: همی) چاره سازند بر کشتنش / سپه را دریغست از ماندنش (لی: از آن بستنش)
۸ـ ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسون؛ (آ: طیسقون)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ (و: لب)؛ بنداری: و بلغ الخبر بما جری علیه الی بهربذ العوّاد الذی سبق ذکره، و کان بجهرم، فخرج باکیا مهموما مصفر الوجه محترق القلب، و سار حتی قدم طیسفون ۱۰ـ (ل۳: بران) ۱۱ـ س (نیز لی، ب): ناپدید؛ ل (نیز ل۳): رخساره چون شنبلید؛ (و: شده گونهٔ لعل او شنبلید)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲، آ) ۱۲ـ ل، س (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): در؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ)؛ ک، ق۲، پ پس از این بیت افزوده‌اند:
ک، ق۲: به دلش آتش مهر او برفروخت / ز تیمار خسرو دل و جانش سوخت (ق۲: روانش بسوخت)
ببارید چشمش چو ابر بهار / کنارش ز دیده چو دریاکنار
بسازید از آن پس هم (ق۲: ره را بر) آواز رود / به بربط همی مویه‌ای (ق۲: مویه زد) بر سرود
پ: غمی بود و پیچیده در خود ز غم / ز گیتی که میکرد بر شه ستم
۱۳ـ (لی: بدو؛ ق۲، لن۲: ابر پهلوانی همی) ۱۴ـ (آ: لبی)؛ بنداری: فدخل علی برویز و رآه فی محبسه فکاد یهلک من الأسف و الجزع. ثم خرج و هو یندبه بالغناء الفهلوی ۱۵ـ (و: چو آواز) ۱۶ـ (آ: آواز بشنید) ۱۷ـ ک: هر آن ۱۸ـ (و، بفرمود کو را نخواند ز راه) ۱۹ـ س، ق (نیز ق۲، لی، آ): تیز؛ س۲ (نیز ل۳): درد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲)؛ ب این بیت را و بنداری ۴۰۳ـ۴۰۴ را ندارند ۲۰ـ ق (نیز ل۳، و): شاها؛ (پ: الا ای)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ک پاک شده ۲۲ـ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لن۲): دلاور گوا؛ (ل۳: گوا پهلوا؛ و: گوا موبدا)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ، ب)؛ بنداری: و یقول: لهفی علیک أیها الملک الهمام! لهفی علیک أیها الشهریار المقدام!؛ ق۲ پس از بیت ۴۰۵ افزوده است:
کجات آن همه رادی و زور و فر / که گیتی تهی کردی از بدگهر
کجات آن همه زاد و مردانگی / کجات آن همه فرّ و فرزانگی
کجات آن همه دانش و مال و گنج / که دشمن مبیناد جز درد و رنج

کجات آن بزرگی[۱] و آن دستگاه[۲]!      کجات[۳] آن همه فرّ و تخت و[۴] کلاه!
کجات آن چنان[۵] برزبالا و[۶] تاج[۷]!      کجات آن بر و یاره[۸] و تخت عاج[۹]!
کجات[۱۰] آن همه مردی[۱۱] و زیب و فر[۱۲]!      جهان را[۱۳] همی‌داشتی زیر پر[۱۴]!
کجات[۱۵] آن شبستان و رامشگران!      کجات[۱۵] آن در و[۱۶] بارگاهِ سران!
کجات[۱۷] افسر و کاویانی‌درفش!      کجات[۱۷] آن بر و[۱۸] تیغ‌های بنفش!
کجات[۱۹] آن سرافرازجانوسپار[۲۰]      که با[۲۱] تختِ زر بود و[۲۲] با گوشوار!
کجات[۲۳] اسپ شبدیز و[۲۴] زرّین‌رکیب[۲۵]      که زیر تو اندر[۲۶] بُدی ناشکیب!
کجات[۲۷] آن ز زر[۲۸] خود و زرّین‌زره[۲۹]      ز[۳۰] گوهر فگنده گره بر گره[۳۱]!

۱ـ ل: بزرگان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ (ب: جشنگاه) ۳ـ (و: کجا) ۴ـ ل۲: برز؛ س۲: بخت و؛ (ب: آن فرو بخت و تخت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر (در ک، لن، ق۲، آ حرف یکم تخت بی‌نقطه)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: أین روعتک و جلالتک؟ أین بسطتک و مهابتک؟؛ ک پس از بیت ۴۰۶ افزوده است:

کجات آن همه رای و فرمان تو      جهان سربسر زیر پیمان تو

۵ـ ل، س (نیز لی، پ، ب): همه؛ (و: کیی)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳، لن۲، آ) ۶ـ ل، ق، ک (نیز ل۳، لن۲، ب): برز و بالا و؛ ل۲ (نیز و): برز بالای؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ، آ) ۷ـ (ق۲: بزرگان با تخت و تاج) ۸ـ ل: همه یاره؛ (و: برو سینه؛ آ: چنان یاره)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ (ق۲: بزرگی و آن تخت عاج؛ ل۳: کف و یاره و طوق و تاج)؛ در س، ق، س۲، لی، ب این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: أین ذاک الطاق؟ أین ذاک الرواق؟ ۱۰ـ ق: کجا ۱۱ـ (ق۲: لشکر) ۱۲ـ ل: فرّ و زیب؛ ل۲ (نیز لن، آ): زور و فر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـ (ق۲: که گیتی) ۱۴ـ ل: جهانی همی‌داشتی بر فریب؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل: کجا؛ متن = س ـ ب ۱۶ـ ل (نیز لن، و): برو؛ (ق۲: دل و؛ آ: همه)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: أین تلک المجالس؟ أین تلک الأوانس؟ ۱۷ـ ل: کجا؛ متن = س ـ ب ۱۸ـ ل (نیز و): همه؛ ک: در و؛ (ل۳: سر)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: أین تلک الرایات و الأعلام؟ أین تلک السیوف و الأقلام؟؛ ل پس از این بیت افزوده است:

کجا آن دلیران جنگاوران      کجا آن رد و موبد و مهتران
کجا آن همه بزم و ساز شکار      کجا آن خرامیدن کارزار
کجا آن غلامان زرّین‌کمر      کجا آن همه رای و آیین و فر

این بیت‌ها در چهارده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست؛ ک پس از بیت ۴۱۰ افزوده است:

کجات آن گرانمایه ایوان زر      کجات آن نگین و کلاه و کمر

۱۹ـ ل: کجا؛ متن = س ـ ب ۲۰ـ س، ق (نیز لی): سر و افسر جان سپار؛ (ب: سر و جان افسر و سپاه!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل: یکی؛ (لی: کجا)؛ متن ← ۲۲ـ ل (نیز لی): <و>؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ل پس از این بیت افزوده است:

کجا آن همه لشکر و بوم و بر      کجا آن سرافرازی و تخت زر

۲۳ـ ل (نیز لی): کجا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـ (لن۲: <و>) ۲۵ـ ل۲، س۲ (نیز پ): رکاب؛ س (نیز لی): زین و رکاب؛ (لن، آ: زین و رکیب) ۲۶ـ (لن۲: ایدر)؛ و این بیت را ندارد و در ل پس از ۴۱۳ آمده است؛ بنداری: أین شبدازک الذی کان تحتک یقمص، و من فرط المراح فی المیدان یرقص؟ ۲۷ـ ل: کجا؛ متن = س ـ ب ۲۸ـ ل (نیز لن۲، آ): سر؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، ب): سرو؛ متن = ک ۲۹ـ (لن۲: سپر) ۳۰ـ س، ق، س۲ (نیز لی، ب): به؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۳۱ـ (لن: در گره؛ لن۲: برو کرده نقش دو بر)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری: أین تلک الجواشن المضیئة؟ أین تلک المغافر الفضیة؟





کجات[۱] آن سواران زرّین‌ستام      که دشمن بُدی تیغشان را نیام[۲]!
کجات آن همه راهواراستران      عَماری زرّین و فرمانبران[۳]!
کجات[۴] آن سَخُنگوی[۵] شیرین‌زبان      کجات[۶] آن دل و رای[۷] روشن‌روان!
هیونان و[۸] بالا و[۹] پیل سپید[۱۰]      همه گشته[۱۱] از جان تو[۱۲] ناامید!
ز هر چیز تنها چرا ماندی[۱۳]      ز دفتر چُنین[۱۴] روز کی[۱۵] خواندی[۱۳]!
مبادا که گستاخ باشی[۱۶] به دهر      که زهرش فزون آمد[۱۷] از پای‌زهر!
پسر[۱۸] خواستی تا بود یار[۱۹] و پشت      کنون از پسر بندت[۲۰] آمد به مشت!
ز فرزند، شاهان بنیرو شوند[۲۱]      ز رنج زمانه بی‌آهو شوند[۲۱]،
شهنشاه را چونک[۲۲] نیرو بکاست      چو بالای فرزند او گشت راست؟!
هر آنکس[۲۳] که او کار خسرو شنود      به گیتی نبایدش[۲۴] گستاخ بود[۲۵]!
همه بوم ایران تو ویران شُمَر!      کُنام پلنگان و شیران شُمَر!
سرِ تخمِ[۲۶] ساسانیان[۲۷] بود شاه      که چون او نبیند دگر[۲۸] تاج و گاه!

۱ـ ل: کجا؛ متن = س ـ ب ۲ـ ل۲: تیغ ایشان بنام (!)؛ (ق۲: تیغ‌هاشان نیام)؛ س، ق۲، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

کجات آن همه مال بسیار و گنج      که گرد آوریدی تو با درد و رنج

۳ـ ل، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: أین آساد فرسانک؟ أین رجالک الآخذون برکابک و عنانک ۴ـ ل: کجا؛ متن = س ـ ب ۵ـ ل (نیز ل۳، لن۲): سخن‌ها به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ ق: کجا ۷ـ (آ: دلارای؛ لن: دل و رای شاهی و)؛ در لن، ق۲، و، لن۲، بنداری این بیت پس از بیت ۴۱۷ آمده است؛ ل، ک پس از این بیت افزوده‌اند:

ل: کجا آن همه راز و آن بخردی      کجا آن همه فرّهٔ ایزدی
کجا آن همه بخشش روز بزم      کجا آن همه کوشش روز رزم
ک: کجات آن دو کفت چو ابر بهار      که دینار و در بد همه زو نثار

این بیت‌ها در دستنویس‌های دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست ۸ـ س، ک (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): <و>؛ ل۲: هیولان (!)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز پ) ۹ـ س۲: بالای؛ (ل۳: کجات آن هیونان و) ۱۰ـ س (نیز لی، و، لن۲): کشور؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ س (نیز لی): سفید ۱۲ـ ل: خود؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: أین تلک الخیول الطوامح؟ أین تلک الفیول الجوامح؟ ما لک جالسا وحیدا، و عن ندمائک و جلاسک فریدا؟؛ ک پس از بیت ۴۱۷ افزوده است:

کجات آن همه گنج آراسته      کجات آن همه برده و خواسته

۱۳ـ س، ک (نیز ق۲ ـ و، ب): ماندهٔ ـ خواندهٔ؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لن۲، آ) ۱۴ـ (آ: چنین دفتر) ۱۵ـ (ل۳: را؛ ب: چون) ۱۶ـ س۲: نگر تا نباشی تو شادان ۱۷ـ (لن: آید) ۱۸ـ (ب: همی) ۱۹ـ (لی: روز!) ۲۰ـ ل: رنجت؛ (پ: بختت)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: طلبت الولد حتی یشدّ أزرک، و لم یخطر ببالک أنه یرید أسرک ۲۱ـ س، س۲ (نیز لن، لی، ب): شدند؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

پسر خواستی تا بود رهنمای      کنون از پسر بینمت های‌های

۲۲ـ س (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب): چونکه؛ (پ: چون ز؛ و: پشت و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲)؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـ (لن: همانکس) ۲۴ـ ل (نیز ل۳): به گیتی نباید که؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س (نیز لی): به گیتی نباید که بی‌خو شود؛ ل پس از این بیت افزوده است:

کسی را که کارش بی‌آهو شود      به گیتی نباید که خستو شود

۲۶ـ س۲: ابر رسم ۲۷ـ (پ: ایرانیان) ۲۸ـ س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ب): یکی؛ ک، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲): کسی؛ متن = ل (نیز و، آ)

شد این[۱] تخمه ویران[۲] و ایران همان[۳] / برآمد همه کامه‌ی بدگمان[۴]!
فزون زین نباشد کسی را سپاه[۵]! / ز لشکر که آمدش فریادخواه؟!
گزند آمد از پاسبان[۶] بزرگ / کنون اندرآید[۷] سوی رخنه[۸] گرگ!
نباشد سپاه تو هم پایدار / چو برخیزد از چارسو[۹] کارزار!
روان ترا دادگر یار باد! / سرِ بدسگالت[۱۰] نگونسار[۱۱] باد!
به یزدان و نام تو ای شهریار / به نوروز و مهر و به خرّم‌بهار[۱۲]،
که گر[۱۳] دست من زین سپس نیز[۱۴] رود / بساود[۱۵]، مبادا به من‌بر درود[۱۶]!
بسوزم همه[۱۷] آلت خویش را / بدان[۱۸] تا نبینم[۱۹] بداندیش را!
ببرّید مر چار[۲۰] انگشت خویش / بریده همی‌داشت در مشت[۲۱] خویش!
چو در خانه شد آتشی[۲۲] برفروخت / همه آلت خویش یکسر[۲۳] بسوخت!

## گفتار اندر کشته شدن خسروپرویز[۲۴]

هر آنکس که بَد کرد با[۲۵] شهریار / شب و روز ترسان بُد از روزگار،
چو[۲۶] شیروی ترسنده[۲۷] و خام[۲۸] بود[۲۹]، / همان[۳۰] تخت[۳۱] پیش اندرش دام[۳۲] بود[۲۹]،

۱ـ(ق۲، ل۳: آن) ۲ـک: نیران (← بیران) ۳ـل: همه؛ متن = س ـ ب ۴ـل: گله گشت اکنون همه بی رمه؛ متن = س ـ ب ۵ـق: گناه؛ بنداری: لقد نقص بدرک حین نشأ هلالک، و تقصّد رمحک لما انبری خلالک. من رأی أکثر من عساکرک الجرارة، و أطمی من بحارک الزخارة؟ ما أکثر ما کانوا یوم الطمع، و ما أقل ما وجدوا عند الفزع!؛ ک پس از بیت ۴۲۷ و لی پس از بیت ۴۲۶ افزوده‌اند:

شهنشاه ایران چنین شد نژند / ز مرد بداندیش آمد (ل: او را) گزند

۶ـک: آمدش از شبان ۷ـس (نیز ق۲، لی، پ، ب): آمد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل۲: زخم؛ ک، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

به شیروی گویند بی‌شرم شاه / نه این بد سزا از تو ای (لی: سزاوار این) پیشگاه

۹ـ(و: هر سویی) ۱۰ـل (نیز ق۲، ب): بدسگالان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲ (نیز ل۳): نگوسار؛ بنداری: قال: فبکی الحرس من غنائه هذا (← ۴۰۴) ۱۲ـک این بیت را ندارد ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لن ـ و، آ، ب): اگر؛ (لن۲: وگر)؛ متن = ل ۱۴ـس: نای و؛ (آ: سوی)؛ ک: من نیز از آن پس به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـل، ق: بساید؛ س (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲): بسازد؛ (ب: بسازم)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۱۶ـ(آ: مرا تار و پود)؛ ق (نیز پ): به من بر مبادا درود؛ (لی، ل۲: مباد ایمن و پر درود)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: ثم إنه نذر أنه لا یمس بعده مزهرا، و لا یجس وترا ۱۷ـ(ق۲: کنون) ۱۸ـ(ب: وزان) ۱۹ـل: ببینم (!)؛ در س، ک حرف یکم بی‌نقطه؛ (لن: نبیند)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک پس از این بیت افزوده است:

از آن پس چو خسرو ز گیتی برفت / از آن پس که این مویه کردش دو هفت

۲۰ـل: بیچاره؛ س: هر پنج؛ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و ـ ب): هر چار؛ متن = ل۲ (نیز لن، لی، پ) ۲۱ـ(لی: پیش)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

بیامد سوی خانه دل پر ز غم / غریوان و گریان و گشته دژم

بنداری: و قطع أربعة من أصابعه، و قبض علیهن، و جعل یفیض علیها من مدامعه ۲۲ـ(لن: آلتی ← آتشی) ۲۳ـل: خویشتن را؛ ق: و رود یکسر؛ (آ: رود یکسر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و دخل دارا، و أوقد نارا. و أحرق ما کان له من ملاهیه. و عاش بعد برویز ما عاش حلیف الهم و الحزن، ندیم الویل و الحرب ۲۴ـس: کشته شدن خسروپرویز بر دست مهرهرمزد؛ ق: گفتار در کشته شدن خسروپرویز؛ ک: تدبیر کردن لشکر به کشتن خسرو؛ ل، ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ق ۲۵ـل۲ (نیز لن): نزد آن؛ (و: بر در) ۲۶ـل: که؛ متن = س ـ ب ۲۷ـ(ق۲: ترسیده) ۲۸ـک: شیرین پرستندهٔ جام (!) ۲۹ـ(ل۳: گشت) ۳۰ـک: همه ۳۱ـدر ل، س، ک، ل۲، پ، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ (و: ننگ) ۳۲ـ(و: نام)





بدانست مردم‌شُمَر[۱] هرک[۲] دید[۳] / که روز بزرگان[۴] نخواهد[۵] رسید[۶]!
برفتند هر کس که بد کرده بود، / بدان کار تاب[۷] اندرآورده بود،
ز درگاه یکسر[۸] به پیش[۹] قباد / از آن[۱۰] کار بیداد کردند[۱۱] یاد،
که یکبار گفتیم و این دیگرست / ترا خود جزین داوری در سرست[۱۲]،
نشسته به یک شهر، بی‌بر[۱۳]، دو شاه / یکی گاه دارد، یکی زیرگاه[۱۴]،
چو خویشی فزاید پسر با پدر[۱۵] / همه بندگان[۱۶] را ببرّند[۱۷] سر!
نه‌ییم[۱۸] اندرین[۱۹] کار همداستان / مزن پیش ما زین سپس[۲۰] داستان!
بترسید شیروی و ترسنده[۲۱] بود / که در چنگ ایشان[۲۲] یکی بنده[۲۳] بود!
چُنین داد پاسخ که شیری به[۲۴] دام / نیارد، مگر مردم زشت‌نام[۲۵]!
شما را سوی خانه باید شدن / بدین[۲۶] آرزو[۲۷] رای باید[۲۸] زدن!
بجویید تا کیست اندر جهان / که این رنج بر ما[۲۹] سرآرد نهان!

کُشنده همی‌جست بدخواهِ شاه / بدان تا کنندش نهانی تباه[۳۰]
کس اندر جهان زَهره‌ی آن[۳۱] نداشت / ز مردی همان[۳۲] بهره‌ی آن[۳۳] نداشت[۳۴]،

۱ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، و): اخترشمر؛ ک: بدان بد ستاره‌شمر؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر که؛ متن = ل ۳ـ(ل۳: بود) ۴ـ(و: بزرگی) ۵ـدر ل، س، ق، ل۲، ق۲، لی، و، آ، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ س۲ (نیز لن، پ): بخواهد؛ متن = ک (نیز ل۳) ۶ـ(ل۳: غنود؛ لن۲: کزو بر بزرگان چه خواهد رسید) ۷ـ(آ: باب؛ ق۲: کارشان) ۸ـ(و: خسرو) ۹ـل: بنزد؛ متن = س ـ ب ۱۰ـ(و: وزان) ۱۱ـ(ل۳: بیدادگر کرد)؛ بنداری: ثم إن زادفرّخ و أقرانه و أعوانه الذین کانوا السبب فی خلع برویز خافوا من اتفاق الوالد و الولد فاجتمعوا و دخلوا علی شیرویه ۱۲ـ(و: امیری نه اندرخورست) ۱۳ـل۲ (نیز آ): کی بُد؛ س، ق (نیز لی، ب): به یکجای کی بد؛ س۲: به شهر که بد در؛ (پ: به یک تخت در بر)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲) ۱۴ـ(و: یکی آب دارد دو کاریزگاه) ۱۵ـل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): پدر بر پسر؛ متن = ل ـ ک (نیز لی، و، ب) ۱۶ـق: کهتران ۱۷ـل: ببردند (!)؛ متن = س ـ ب ۱۸ـل (نیز لن): نیم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر: نه‌ایم ۱۹ـ(لن: من بدین) ۲۰ـل، ق: زین سپس پیش ما؛ ک (نیز ق۲): پیش ما این چنین؛ (آ: زین نشان پیش ما؛ و: منه پیش ما زین پس این)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، ب)؛ بنداری: و قالوا: متی اجتمع سیفان فی غمد، و ملکان فی مکان واحد؟ و قد خاطبناک مرارا فیما نحن بصدده. یلوّحون بذلک الی قتل پرویز، و الفراغ منه، مع إیعاد منهم له و تهدید إن لم یفعل ۲۱ـ(و: همان نیز شیروی ترسیده) ۲۲ـس، ق (نیز لی، ب): چنگشان چون؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲؛ چنگ در لن، پ، لن۲ با سه‌نقطه) ۲۳ـ(و: بدان کار تاب اندرون دیده)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان قد صار فی أیدیهم أسیرا. فخافهم علی نفسه؛ ک پس از بیت ۴۴۵ افزوده است:

نه نیروش بود و نه شاه و نه فر / نه یزدانش یار و نه جمشید بر

۲۴ـل: سر سوی؛ س (نیز لی، ب): شیرین (← شیری) به؛ (ل۳: او را؛ و، لن۲: شیرو (← شیری) به)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ) ۲۵ـک، س۲ (نیز پ): نیست نام؛ ل۲: نیست کام؛ (آ، ب: نیک‌نام)؛ متن = ل، س، ق (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲) ۲۶ـل: بران؛ (لن۲: برین)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، ب): اندرون؛ متن = ل (نیز ل۳، لن۲، آ) ۲۸ـق: داستان‌ها ۲۹ـل: ما بر؛ ک: ما را؛ (ق۲: بر من)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و قال: ارجعوا الیوم إلی منازلکم، وانظروا من یباشر هذا الخطب الجسیم و الأمر العظیم بحیث یکفیکم هذا المهم فی السر ۳۰ـل، ق (نیز پ): چنین تا بدیدند مردی به راه (= ۴۵۲ب)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۱ـ(آ: او) ۳۲ـ(لی، ب: همی) ۳۳ـ(ل۳، آ: او) ۳۴ـک: که خون چنان خسروی خوار داشت؛ ل، پ این بیت را ندارند

که خون چُنان[۱] خسروی ریختی[۲] — همی[۳] کوه بر[۴] گردن آویختی[۵]!-
ز هر سو همی‌جست بدخواهِ شاه — چُنین تا[۶] بدیدند مردی به راه،
دو چشمش[۷] کبود و دو رخساره زرد — تنی[۸] خشک و[۹] پر موی و لب[۱۰] لاژورد[۱۱]،
پر از خاک پای و شکم گرسنه — سر[۱۲] مرد بیدادگر برْهَنه،
ندانست کس نام او در جهان — میان کهان و میان مِهان[۱۳]!
بر[۱۴] زادفرّخ[۱۵] شد این[۱۶] مردِ زشت — -که هرگز مبیناد خرّم‌بهشت!-،
بدو[۱۷] گفت کین[۱۸] رزم[۱۹] کار منست! — چو سیرم[۲۰] کنی[۲۱]، این شکار منست!
بدو گفت: رو، گر توانی[۲۲] بکن! — وُ زین بیش[۲۳] مگشای لب بر[۲۴] سُخُن!
یکی کیسه دینار دارم[۲۵] ترا — چو فرزند و یار[۲۶] دارم[۲۵] ترا!

۱-(و، لن۲، آ: چنو) ۲-(لن۲: ریختن) ۳-س (نیز لی): همان؛ (لن۲، آ: همه)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، ب) ۴-ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲): در؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، آ، ب) ۵-(لن۲: آویختن؛ ق۲: همان از در کین درآویختی)؛ ل، ک، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: فانصرفوا و لم یجدوا أحدا یقدم علی ذلک و یتجاسر علیه. و علموا أن من تعرّض لذلک الأمر الجلیل فکأنما یعلق من عنقه رکنا من جبل ۶-ق: همان گه؛ ل، ک، پ این بیت را ندارند ۷-(لن: چشم) ۸-ل۲ (نیز لن): تن؛ س۲: تنک؛ (و: تنش) ۹-س، ق (نیز لن، لی، آ): <و> ۱۰-ل: رخ؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک: تنی پر ز موی و لبی ۱۱-س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): لاجورد؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۱۲-ل: تن؛ متن = س-ب ۱۳-ک: مهان و میان کهان؛ بنداری: و ما زالوا یتطلبون من یقوم بذلک حتی صادفوا رجلا ما رافی الطریق قبیح الصورة حافیا حاسرا جائعا؛ ک، ل۳ پس از بیت ۴۵۵ افزوده‌اند:

بدین گونه پتیارهٔ زشت‌روی — کزو شد جهانی پر از گفت‌وگوی

۱۴-(ب: بدین) ۱۵-ل: رادفرّخ؛ متن = س-ب ۱۶-ق، ک (نیز ل۳، و، لن۲): آن؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فعرضوا علیه ذلک؛ س، ک، ق۲، لی پس از بیت ۴۵۶ افزوده‌اند؛ س، ق۲، لی:

بدان (ق۲: بدو) زادفرّخ چو همداستان (ق۲: همه داستان) — ببود و بخواندش برو داستان (ق۲: ز خسرو برو کرد همداستان)

ک: برو باد لعنت از ایزد هزار — مبادا بجز آتشش در کنار
همیشه به آتش گرفتار باد — روانش به دوزخ نگونسار باد

۱۷-ق: چنین ۱۸-(لن: این) ۱۹-(ل۳: رنج) ۲۰-ک (نیز ق۲، آ): شیرم ۲۱-س (نیز لن، لن۲، ب): کنند؛ ق، س۲ (نیز لی، ل۳): کنید (در س حرف سوم بی‌نقطه)؛ ک: کند؛ متن = ل (نیز پ، و، آ)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال: أنا لکم بهذا الأمر، ولکن بعد أن تشبعونی؛ پ پس از بیت ۴۵۷ افزوده است:

همی زادفرّخ ز نافرّخی — که بدکار بود آن بد دوزخی

۲۲-(ق۲: این که گفتی) ۲۳-س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، لن۲، آ، ب): نیز؛ ک (نیز و): راز؛ متن = ل (نیز ل۳) ۲۴-س، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): لب در؛ ق (نیز و): بر کس؛ ک، ل۲: بر لب؛ (آ: در لب)؛ متن = ل (نیز لی، ل۳، ب) ۲۵-ل: دادم؛ (ل۳: آرم؛ و: آرم-دارم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶-در ل نقطه ندارد؛ ق: بار؛ (ق۲: یاد؛ و: شاد)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال له زادفرخ: افرغ من هذا و عجل فإنی أعطیک کیسا من ذهب؛ برخی از دستنویس‌ها پس از بیت ۴۵۹ افزوده‌اند:

ل۳: چو بشنید بدخوی ازو داستان — به گفتار او گشت همداستان

ل، ک، ق۲، ل۳:

یکی خنجری تیز دادش (ل۳: خنجر تیز بستد) چو آب — بیامد کشنده سبک (ق۲: دلی) پر شتاب

ک: چو بشنید چونین ... (← ل۳)





چُن[۱] آن بدکُنش[۲] رفت نزدیک شاه[۳] — وُرا دید با[۴] بند در پیشگاه،
بلرزید خسرو چُن[۵] او را بدید — سرشکش ز مژگان[۶] به رخ برچکید!
بدو گفت کای[۷] زشت، نام[۸] تو چیست؟ — که زاینده را[۹] بر تو باید گریست[۱۰]!
مرا مهرهرمزد خوانند -گفت- — غریبم بدین[۱۱] شهر[۱۲]، بی یار و جفت!
چُنین[۱۳] گفت خسرو که آمد زمان — به دست فرومایه‌یی بدگمان!
به مردم نماندهمی چهر اوی[۱۴]! — به گیتی نجوید[۱۵] کسی مهر اوی[۱۴]!
یکی ریدکی[۱۶] پیش او بُد[۱۷] به پای — به ریدک[۱۸] چُنین گفت کای[۱۹] رهنمای،
برو تشت[۲۰] و[۲۱] آب آر و مشک و عبیر — یکی پاکتر جامه‌یی[۲۲] دلپذیر!
پرستنده بشنید آواز اوی[۲۳] — بدانست[۲۴] کودک همی[۲۵] راز اوی[۲۳]
ز پیشش بیامد پرستارِ خرد — یکی تشت[۲۶] زرّین برِ شاه برد،
ابا جامه و[۲۷] آبدستان و[۲۸] آب؛ — همی‌کرد خسرو به بردن[۲۹] شتاب
چو بَرسم بدید، اندرآمد به واژ[۳۰] — -نه گاهِ[۳۱] سُخُن بود و گفتارِ ژاژ[۳۲]!-
چُن آن[۳۳] جامه‌ها را[۳۴] بپوشید شاه، — به زَمْزَم همی توبه کرد از گناه،

۱-ل-ک، س۲ (نیز ق۲-لن۲، ب): چو؛ متن = (ل، آ) ۲-(لن: بدزهش؛ پ: بدجهش)؛ ق: چو بد در چهره در (!) ۳-(ق۲: در پیش شاه؛ ل۳: در پیشگاه) ۴-ک: سر؛ ل۲ این بیت را ندارد ۵-ل-ک (نیز ق۲-پ): چو؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن) ۶-(آ: ز مژگان سرشکش)؛ بنداری: فدخل إلی محبس برویز. فلما رآه بکی و أحس بالأمر؛ لی پس از بیت ۴۶۱ دو بیت و ک، لن۲ تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

همی دل گوایی بداد اندر آن — که آمد وُرا زندگانی گران (لی: سر آن)
به اهرمن زشت مانده اوست — فرستادهٔ جان‌ستاننده اوست

۷-س، ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): ای؛ ق: کی؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۸-(ب: کام) ۹-(ل۳: که از پیکرت) ۱۰-(ق۲: برین کشتنم رای و کام تو چیست)؛ بنداری: و قال: من أنت و ما اسمک؟ ثکلتک أمک ۱۱-س (نیز لی، ب): درین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲-ل (نیز ق۲، لی): شهر و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال: أنا رجل غریب أدعی مهرهرمزد ۱۳-(و: بدو)؛ ق۲ پس از این بیت افزوده است: همان دل گوایی ... (← ۴۶۱پ) ۱۴-ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، پ، و، لن۲) ۱۵-س (نیز ب): نخواند؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۲، لی این بیت را ندارند؛ ک پس از این بیت افزوده است: ابا اهرمن زشت و ... (← ۴۶۱پ) ۱۶-ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): رندکی (← ریدکی)؛ (ل۳: کودکی) ۱۷-ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، پ، آ، ب): بر؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲) ۱۸-ل۲ (نیز لی، و، لن۲، آ): رندک (← ریدک) ۱۹-(لن: ای) ۲۰-س-س۲ (نیز ق۲، لی، پ-ب): طشت؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۲۱-س، ق (نیز لن-آ): <و>؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ب) ۲۲-ل: جامهٔ پاک تن؛ (ق۲: پاک دست جامهٔ؛ لن۲: پاک دل جامهٔ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و کان عنده وصیفة أو وصیف قائم علی رأسه فقال له: هات الطست و الابریق، و هات ثوبا جدیدا ۲۳-ل، س، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۴-(لن، ل۳: ندانست)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵-ق: به دل؛ ک (نیز آ): همه؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۶-س-س۲ (نیز ق۲، لی، پ-ب)؛ طشت؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۲۷-ل: جامهٔ ۲۸-ک: پاک و دستان؛ س۲: آب و دستان؛ (آ: جامهٔ پاک خود طشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹-(لی: بیرون؛ ل۳: بزدان) ۳۰-ل: براز؛ س، ق (نیز ل۳): بباز؛ ک پاک شده؛ س۲ (نیز ق۲): بناز؛ (لی، پ: بباژ؛ لن۲: نیاز؛ و: آمد او را نیاز؛ آ: آمد اندر نیاز)؛ متن = (لن) ۳۱-(و: کار) ۳۲-ل، س۲ (نیز ل۳، و): راز؛ ک: راست؛ س، ق (نیز ق۲، لی، لن۲): هنگام راز؛ (آ: گفتار و راز)؛ متن = (لن، پ)؛ ل۲، ب این بیت را ندارند ۳۳-ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): چو آن؛ س (نیز لی): همی؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳): همان؛ متن = (آ) ۳۴-(ق۲: جامهٔ نو)؛ ب این بیت را ندارد

یکی چادری[۱] نو به سر درکشید　　بدان تا رخ جان‌ستان را ندید
بشد مهرهرمزد و[۲] خنجر به دست　　در خانه‌ی پادشا را ببست،
سبک باز شد، جامه زو درکشید[۳]　　جگرگاهِ شاهِ جهان بردرید[۴]!

برین[۵] گونه گردد جهانِ جهان　　همی[۶] راز خویش از تو دارد نهان!
سُخُن‌سنجِ بی‌رنج، اگر[۷] مردِ لاف　　نبیند ز کردار او[۸] جز گزاف!
اگر گنجَ یابی، وُگر گُرم[۹] و رنج　　نمانی‌همی[۱۰] در سرای سپنج!
بی‌آزاری[۱۱] و راستی برگزین　　چو خواهی که یابی به داد آفرین!

چو آگاهی آمد به بازارگاه[۱۲]　　که خسرو بران[۱۳] گونه‌بر شد تباه،
همه[۱۴] بدگمانان به زندان شدند　　به ایوان[۱۵] آن مستمندان شدند.
گرامی ده و پنج فرزند بود　　به[۱۶] ایوان شاه آنک با[۱۷] بند بود،
به زندان بکشتندشان[۱۸] بی‌گناه　　بدان گه[۱۹] که سرگشته شد[۲۰] بخت شاه!

۱ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ): چادر؛ متن = ک (نیز ق۲، پ)؛ ب این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما أتاه الغلام بذلک زمزم و تاب و غطی وجهه بذلک الإزار حتی لا یری وجه قاتله ۲ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و، آ): <و>؛ ک: زود هرمزد؛ متن = ل (نیز پ، لن۲، آ) ۳ـ (ب: برکشید؛ و: بر برکشید)؛ ل (نیز ق۲، پ): سبک رفت و جامه ازو درکشید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ س۲: جهان را درید؛ ل، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

ل: بپیچید و برزد یکی سردباد　　به زاری بران جامه بر جان بداد
لن۲: ز رای و خرد مغز و دل داشت پاک　　چه آن هوش مغز و چه یکمشت خاک

بنداری: فبادره العلج الفاجر بخنجره، و هتک عن قلبه حجاب صدره فانصرم حبل عمره ۵ـ ک (نیز لی، ل۳، پ): بدین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ (ق۲: همه) ۷ـ ل: گر؛ (ق۲: ار)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ (ق۲: بد) ۹ـ س (نیز لی): اگر درد؛ ق، س۲ (نیز لن، و، ب): اگر گرم؛ ل۲: اگر کام؛ متن = ک (نیز ل۳، لن۲، آ) ۱۰ـ (پ: همان)؛ ک پس از این بیت چهار بیت و ق۲، لی، لن۲ تنها بیت‌های یکم و چهارم را (ق۲ پس از ۴۷۹) افزوده‌اند:

پس این (آن) بیهده رنج و آن (این) آز چیست　　که فرجامش از مرگ باید گریست
چنین داستان یاد باید گرفت　　شگفت ار بمانی نباشد شگفت
بدان ناز پرورد و این را چه بود　　وزین گونه فرسود او را چه سود
چو دانی که گیتی وفادار نیست　　ابا هیچکس نیک‌کردار نیست

۱۱ـ (لن۲: خردمندی)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: و تلک عادة الزمان یتقلب بأهله حتی یصیر العزیز ذلیلا، و العظیم ضئیلا. و العاقل من الملوک یعتبر ببرویز، و یحذر فی سلطانه القوی العزیز. فلا یتنکب طریق العدل و السداد، و لا یقدم إلا علی ما فیه صلاح البلاد و العباد (و سپس هفت بیت افزوده است) ۱۲ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): بازار و راه؛ متن = (پ) ۱۳ـ ق: از آن؛ (لی: بدان) ۱۴ـ س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب): همان؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ ـ آ) ۱۵ـ (ق۲، ب: بنزدیک) ۱۶ـ ل (نیز پ): ز ۱۷ـ ل: در؛ س (نیز لی): شاهی که با؛ ق، ل۲ (نیز ل۳): شاهی که در؛ ک (نیز لن، و، لن۲): شاهان که در؛ س۲ (نیز ب): شاهی که بی؛ (آ: ایشان که خود)؛ متن = (ق۲، پ) ۱۸ـ (آ: همه سرکشان) ۱۹ـ (و: تا) ۲۰ـ س (نیز لی): برگشته بد؛ ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، ب): برگشته بد؛ متن = ل، ک (نیز پ ـ آ)





جهاندار چیزی[۱] نیارست گفت　　همی‌داشت آن انده اندر نهفت!
چو بشنید شیرویه[۲] چندی گریست　　وُ زان پس[۳] نگهبان فرستاد بیست،
بدان تا زن و کودکانش[۴] نگاه　　بدارد، پس از مرگ آن کشته‌شاه

شد آن پادشاهی و چندان سپاه　　بزرگی و مردی[۵] و آن دستگاه،
که کس را ز شاهنشهان آن نبود　　نه از نامداران پیشین شنود[۶]،
یکی گشت با آنک نانی[۷] فراخ　　نیابد[۸]، نبیند[۹] در[۱۰] و باغ و کاخ[۱۱]!
خردمند گوید[۱۲]: نیارد[۱۳] بها　　هر آنکس که ایمن شد از[۱۴] اژدها:
جهان را مخوان جز دلاورنهنگ　　بخاید به دندان، چو گیرد به چنگ!

سرآمد کنون کار[۱۵] پرویزشاه　　شد آن نامور تخت و گنج و سپاه[۱۶]!
چُن[۱۷] آوردم این روزِ خسرو به بُن　　ز شیروی و[۱۸] شیرین گشایم[۱۹] سَخُن

۱ـ ق: که او هیچ خود می؛ در ق این بیت پس از ۴۸۶ آمده است؛ بنداری: قال: و لما شاع خبر قتله بادر الطغاة الملاعین، و البغاة الشیاطین الی محابس أولاده، و کانوا خمسة عشر نفسا ذکورا، فقتلوهم جمیعا، و لم یکن شیرویه لدفعهم مستطیعا ۲ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): شیروی؛ متن = ل ۳ـ ل: از آن پس؛ (آ: پس آنگه)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک بیت‌های ۴۸۵ـ۵۰۸ را ندارد ۴ـ ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): کودکانشان؛ ق: کودکان را؛ متن = ل، س (نیز لی)؛ بنداری: لأنه کان فی أیدیهم اسیرا و لأوامرهم مطیعا. فبکی کثیرا ثم نفذ جماعة من الحرس إلی حجر نساء أبیه لیحفظوا أستارهن ۵ـ (ب: مردان)؛ ق بیت‌های ۴۸۷ـ۴۹۱ را و بنداری ۴۸۷ـ۴۹۳ را ندارند ۶ـ ق۲، لی پس از بیت ۴۸۸ و لن۲ پس از بیت ۴۸۹ افزوده‌اند:

چنان پادشاهی و آن دستگاه　　که اندر جهان داشت پرویزشاه
چو بگذشت و بگذاشت آن روزگار　　نه سودش ز گل نه زیانی (لی: بد نه تابی؛ ق۲: نبودش ز گل پرنیانی) ز خار

۷ـ (ل۳: آن کیانی؛ پ، لن۲: آنکه نانی؛ آ: آنکه یابی)؛ ل۲: او راکه نانی ۸ـ (ل۳، آ: بیاید؛ و: بیابد) ۹ـ (آ، ب: ببیند) ۱۰ـ س (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): بر؛ متن = (ق۲، پ) ۱۱ـ ل: بباید ببیند بر و بوم و کاخ؛ ل۲: ندید و نبیند همی بوم و کاخ؛ س۲: بباید (حرف دوم بی‌نقطه) نبیند بر و کاخ و باغ (!)؛ در لن۲ این بیت پس از ۴۹۰پ آمده است ۱۲ـ ل: گونیا (!)؛ س (نیز لی، و، ب): گویا؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۳ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): ندارد؛ (پ: نیابد)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۱۴ـ س، س۲ (نیز لی، ب): که دارد سر اندر دم؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۵ـ ق: روز ۱۶ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، پ، و): تاج و تخت و سپاه؛ س۲: تاج و تخت فباه (!)؛ (ق۲: شاه و آن دستگاه؛ لن۲، آ: گنج و تخت و سپاه)؛ متن = ل (نیز ل۳، و) ۱۷ـ ل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۱۸ـ ل: <و> ۱۹ـ س۲: گشادم؛ (ل۳: ز شیرین و شیرویه گویم)؛ ق۲، لی، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

هر آنکس که دارد به گیتی امید　　چو جوینده خرماست بر شاخ بید
چه پویی بدین (ق۲: جویی برین) گونه گم کرده راه　　به روز سپید و شبان سیاه
ازو هر چه یابی (ق۲: خواهی) به دل کن پسند　　ار ایدونک جانرا نخواهی گزند
مدان خویشتن را جز از ناتوان　　اگر دسترس باشدت بآسمان (ق۲: بر زمان)
ببخش و بخور تا توانی درم　　جزین دو درم جمله دردست و غم
چه نیکوتر از یار هشیار و دوست　　وفاداری از دوستان بس نکوست

## گفتار اندر داستان شیرویه با شیرین[۱]

چو پنجاه‌وسه[۲] روز بگذشت ازین[۳]
که شد کشته[۴] آن شاه باآفرین[۵]،
به شیرین فرستاد شیروی[۶] کس
که ای نرّه‌جادویِ بی‌دسترس[۷]،
همه جادوی[۸] دانی[۹] و بدخوی[۱۰]
به[۱۱] ایران[۱۲] گنهکارترکس توی[۱۳]!
به تُنْبُل همی‌داشتی شاه را
به چاره فرود آوری ماه را[۱۴]!
بترس[۱۵] ای گنهکار و نزد[۱۶] من آی!
به ایوان چُنین شاد و ایمن[۱۷] مپای!
برآشفت شیرین ز پیغام اوی[۱۸]
وُ زان پُرگنه[۱۹] زشت‌دشنام[۲۰] اوی[۱۸]!
چُنین گفت کانکس که خون پدر
بریزد، مباداش بالا و بر[۲۱]!
نبینم[۲۲] من آن بدکُنش را ز دور
نه هنگام ماتم[۲۳]، نه هنگام سور!
دبیری بیاورد انده‌بری[۲۴]
همان ساخته پهلوی‌دفتری[۲۵]،
بدان مرد داننده اندرز کرد
همه خواسته پیش او ارز کرد[۲۶]
همی‌داشت لختی به صندوق زهر
که زهرش نبایست جُستن به شهر[۲۷]،
همی‌داشت آن[۲۸] زهر با خویشتن
-همی‌دوخت سرو چمن[۲۹] را کفن!-
فرستاد پاسخ به شیروی باز
که ای تاجور[۳۰] شاهِ گردن‌فراز،

۱-ل: داستان خسرو با شیرویه (!)؛ س: داستان شیروی با شیرین و زهر خوردن شیرین؛ ق: داستان شیرویه و شیرین و آمدن شیرین بنزد شیرویه در مجمع ایرانیان و التماس شیرین از شیرویه و چگونگی هلاک شیرین در مرقد خسرو؛ ل[۲]، س[۲]، لن، لی، ل[۳]، آ: داستان شیرویه (س[۲]، لن: شیروی) با (ل[۲]، س[۲]: و) شیرین؛ متن = (لن[۲]) ۲-ل[۲]: شش ۳-ل: زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴-س[۲]: کشته شد ۵-ل[۲]: با داد و دین ۶-(ل[۳]: شیرویه) ۷-س، س[۲] (نیز لی، ب): بدهنر (س[۲]: بدکنش؛ ب: بدتن) جادوی دسترس (س: پرهوس)؛ ق: ریمن زشت بی‌دسترس؛ ل[۲] (نیز و): پیر (و: دیو) جادوی بی‌دسترس؛ (ل[۳]: بوده بر جادویی دسترس؛ ق[۲]: که بر جادوی مر ترا دسترس؛ لن[۲]: که [ای] بر همه جادوان دسترس)؛ متن = ل (نیز لن، پ، آ؛ ل، آ: جادویی؛ آ: نرّ) ۸-ل، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]): جادویی؛ متن = س، ق (نیز پ، آ، ب) ۹-(لن: ندانی جز از جادو) ۱۰-ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی-لن[۲]): بدخویی؛ متن = ق (نیز ق[۲]، آ، ب) ۱۱-ل: ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲-(ل[۳]، آ: ایوان) ۱۳-س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و-ب): تویی؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ) ۱۴-در لن[۲] لت‌های پس و پیش شده‌اند؛ پ پس از این بیت افزوده است:

بجز جادویی هیچ کاریت نیست
جز افسون دلارام و یاریت نیست

۱۵-(لن: مباش؛ لن[۲]: مترس) ۱۶-س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن-ب): پیش؛ متن = ل ۱۷-(لن: خندان؛ لن[۲]: خرّم؛ و: آن شاه چندین)؛ در لن این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ بنداری: و بعد ثلاث و خمسین یوما من مقتله أرسل الی شیرین، و أوعدها و هدّدها، و خاطبها بالساحرة الفاجرة، و استدعاها الی حضرته ۱۸-ل، س، ق، س[۲] (نیز لی، و، ب): او؛ متن = ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، آ) ۱۹-ل (نیز لی): برگنه؛ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]-لن[۲]، ب): بی‌گنه؛ متن = س ۲۰-ل: زشت شد نام؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ (آ: نکته (حرف یکم بی‌نقطه) زشت و دشنام) ۲۱-(لی، لن[۲]: فر؛ آ: پر؛ و: آیین و فر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲-س[۲] (نیز و): ندیدم؛ (لن: بدیدم؛ ل[۳]: نبینی) ۲۳-(ق[۲]: شادی)؛ ل این بیت را ندارد ۲۴-س، ق: دانابری؛ (ق[۲]، و: داناسری؛ لن[۲]: اندهوری؛ آ: زنده‌بری؛ ب: داناتری)؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ) ۲۵-ق: دفتر بهتری؛ (ق[۲]: پهلوی ساخته دفتری) ۲۶-بنداری: فلما أتاها الرسول خلت، و استحضرت کاتبا، و أوصت الیه و أطلعته علی جمیع أحوالها و أسرارها ۲۷-ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، آ): ز شهر؛ (و: ز دهر؛ ل[۳]: نبودی خریدن ز شهر)؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب) ۲۸-(ق[۲]: ازین) ۲۹-(آ: سهی؛ ب: سمن)؛ ق: آن سرو سهی (!)؛ بنداری ۵۰۴ و ۵۰۵ را ندارد ۳۰-(لن[۲]: نامور)؛ س: که این تاج را؛ متن = دوازده دستنویس دیگر





سَخُن‌ها که گفتی تو پَرگست باد[۱]،
دل و جان آن بدکُنش پست باد[۲]،
کجا در[۳] جهان جادوی[۴] جز به نام
شنوده‌ست[۵] و بوده‌ست از آن[۶] شادکام!
وُگر[۷] شاه ازین[۸] رسم و[۹] اندازه بود
که رای[۱۰] وی از جادوی[۱۱] تازه بود،
که جادو[۱۲] بُدی کس به مُشکوی اوی[۱۳]
به دیده بدیدی[۱۴] همان[۱۵] روی اوی[۱۳]؟!
مرا از پی[۱۶] فرّخی[۱۷] داشتی[۱۸]
که[۱۹] شبگیر چون چشم بگماشتی[۲۰]،
ز[۲۱] مُشکوی زرّین مرا خواستی[۲۱]
به دیدار من جان بیاراستی[۲۲]!
ز گفتارِ چونین‌سَخُن[۲۳] شرم دار!
چه بندی[۲۴] سَخُن کژّ بر[۲۵] شهریار؟!
ز دادار[۲۶] نیکی‌دهش یاد کن!
به پیش‌کس[۲۷] اندر مگوی[۲۸] این[۲۹] سَخُن!

ببردند پاسخ بنزدیک شاه[۳۰]
برآشفت شیروی از آن[۳۱] بی‌گناه[۳۰]
چُنین[۳۲] گفت کز آمدن چاره نیست
چو تو[۳۳] در زمانه سَخُن‌خواره[۳۴] نیست!
چو بشنید شیرین، پر از درد گشت[۳۵]
بپیچید و رنگ رخش زرد گشت[۳۵]!

۱-ل، س، ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، آ، ب): برگست و باد؛ ل[۲]: برگشت و باد؛ (ل[۳]: برکست یاد ← پرگست باد؟؛ و: برگشته باد؛ لن[۲]: بربست باد)؛ متن تصحیح قیاسی است (؟) ۲-س (نیز لی، ب): نیست باد؛ (و: بدتن بدنهاد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳-س (نیز لی، ب): که ای در؛ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، آ): که او در؛ (ل[۳]، لن[۲]: که اندر)؛ متن = ل ۴-ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی-لن[۲]): جادویی؛ متن = س، ق (نیز ق[۲]، آ، ب) ۵-س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، و، ب): شنیدست؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ) ۶-ل: زان؛ س، س[۲] (نیز ل[۳]-لن[۲]، ب): ازین؛ ل[۲]: ازو؛ (لی: زین)؛ متن = ق (نیز لن، ق[۲]، آ)؛ بنداری: ثم ردّت جواب شیرویه، و قالت للرسول: قل لشیرویه تسربل الحیاء، و لاتخاطبنی بمثل هذا المقال، و حاشا أن أنسب الی شیء مما ذکرت من قبیح الفعال ۷-ق: نه آن؛ (ق[۲]: اگر؛ آ: دگر) ۸-ق، ل[۲]: از آن ۹-ک: <و>؛ (ل[۳]: رسم شاه از تن!) ۱۰-(ب: پای) ۱۱-ل، ل[۲]، س[۲] (نیز ل[۳]-لن[۲]، ب): جادویی؛ س (نیز لی): که بخت وی اندر جهان؛ (لن: گر از جادویی رای او؛ آ: گر از جادوی در جهان)؛ متن = ق، ک (نیز ق[۲]) ۱۲-ق، ل[۲]: چو جادو؛ (آ: کجا زان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳-ل: شاه؛ س-س[۲] (نیز ق[۲]-پ، لن[۲]، آ، ب): او؛ متن = (لن) ۱۴-ق (نیز لن): ندیدی؛ در س، ل[۲]، ق[۲] حرف یکم بی‌نقطه؛ (آ: بدیدی ندیدی؛ ب: بدیده بدیده) ۱۵-ک (نیز ل[۳]، ب): همه؛ (آ: همی)؛ و این بیت را ندارد ۱۶-ل: او ازین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷-(آ: فرّهی) ۱۸-(لن[۲]: خواستی) ۱۹-ک (نیز ق[۲]): به ۲۰-س، ک، س[۲] (نیز ل[۳]، ب): بگذاشتی؛ ق، ل[۲] (نیز ق[۲]): برداشتی؛ (پ: نگماشتی)؛ متن = ل (نیز لن، لی، آ؛ در آ حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن[۲]: به دیدار من دیده آراستی ← ۵۱۲ب)؛ و این بیت را ندارد ۲۱-(لن[۲]: به ... داشتی) ۲۲-(و: دیده آراستی؛ لن[۲]: که شبگیر چون چشم بگماشتی = ۵۱۱ب)؛ ک این بیت را ندارد ۲۳-(لن: گفتارهای چنین) ۲۴-س (نیز لی، ب): نزیبد؛ ل[۲]، س[۲]: نبندم؛ (ل[۳]: ندیدم؛ پ: نباید؛ لن[۲]: نشاید)؛ متن ← ۲۵-(ل[۳]: از)؛ ق: نه نیکوست کژّی ابر؛ (لن: ببندم سخن کرد بر (؟)؛ ق[۲]: نگوید سخن‌های کژ؛ و: نگوید چنین مردم)؛ متن = ل؛ ک، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: إن أباک لما توسم الیمن فی ناصیتی، و تفرّس البرکة فی عقبی اجتبانی، و من بین نسائه اصطفانی ۲۶-(ق[۲]: دارای؛ پ: دیدار) ۲۷-(آ: من) ۲۸-ل (نیز پ، لن[۲]): مگو؛ (ل[۳]: بیندیش و زین پس مگو) ۲۹-س[۲]: آن؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری: فخف الله و احذر عقابه، و لا تنسبنی الی القبیح ۳۰-(و: اوی-گفت‌وگو) ۳۱-ل (نیز لی): زان؛ (ق[۲]: از؛ و: ازین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲-س-س[۲] (نیز لن، لی، و-ب): بدو؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۳۳-(ق[۲]، آ: چنو) ۳۴-س (نیز لی، ب): به خون‌خواره؛ ل[۲]: هیچ غمخواره؛ (ق[۲]: گنه کاره)؛ ق: در زمان هیچ پتیاره؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]-آ)؛ بنداری: فلما أتاه هذا الجواب اغتاظ، و ردّ الیها الرسول و قال: لابد لک من الحضور؛ ک، لن[۲] پس از بیت ۵۱۶ افزوده‌اند:

بیای و سر و تاج ما را ببین
اگر زیبدم پس بکن (لن[۲]: هست زیبنده کن) آفرین

۳۵-ل، ق: شد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر

چُنین داد پاسخ که نزد تو[1] من / نیایم، مگر با یکی انجمن،
که باشند[2] پیش تو دانندگان / جهاندیده و چیز[3] خوانندگان[4]!
فرستاد شیروی[5]، پنجاه مرد / بیاورد، داننده و[6] سالخورد
وُ زان پس به شیرین فرستاد کس / که برخیز و پیش آی و[7] گفتار بس!
چو شیرین شنید آن[8]، کبود و[9] سیاه / بپوشید و آمد بنزدیک شاه
بشد تیز تا گلشنِ شادگان[10] / که بُد جای[11] گوینده[12] آزادگان[13]
نشست از پسِ[14] پرده‌ی پادشا / چنان‌چون بود مردمِ پارسا[15]
بنزدیک او کس فرستاد شاه / که از سوگ[16] خسرو برآمد دو[17] ماه،
کنون جفت من باش تا بر خوری / بدان تا[18] سوی کهتری[19] ننگری[20]!
بدارم ترا هم بسان پدر / وُ زان نیز نامی‌تر و[21] خوب‌تر!
بدو[22] گفت شیرین که دادم نخست / بده، وانگهی[23] جان من[24] پیش تست!
وُ زان[25] پس نیاسایم[26] از پاسخت / ز فرمان و رای و[27] دلِ فرّخت!
بدان[28] گشت شیروی[29] همداستان / که برگوید[30] آن خوب‌رخ[31] داستان[32]

۱ـ(ل۳: که بر دیو) ۲ـل۲: که باشد به؛ (ق۲: چو باشند) ۳ـل: خیر (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـ(ب: دانندگان (!)؛ و: همان نامور باگهر بندگان)؛ بنداری: فعظم ذلک علی شیرین، و ردّت الیه فی الجواب أنی لاأحضر عندک إلا اذا کان بین یدیک خمسون من مشایخ الدولة و أعیان الحضرة ۵ـس۲ (نیز پ): شیروی و؛ (لی: شیرویه) ۶ـق،ک،ل۲ (نیز ق۲،ل۳،آ): دانندهٔ؛ و بیت‌های ۵۲۰ـ۵۲۳ را ندارد ۷ـل۲،س۲ (نیز ق۲،لی،ل۳،لن۲): <و>؛ متن = ل ـ ک (نیز لن، پ، آ، ب)؛ بنداری: فأحضرهم و أرسل الیها فاستحضرها ۸ـک (نیز ق۲): این ۹ـک،س۲: <و>؛ بنداری: فلبست شیرین ثیاب الحداد، و ظاهرت بین البیاض و السواد، و استصحبت قطعة سم (← ۵۰۴) ۱۰ـل: شادکام؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـل۲: کند ۱۲ـس (نیز لی): دانندهٔ؛ متن ← ۱۳ـل: که بودند آنجا همه نیک‌نام؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـل،ق،ل۲ (نیز ل۳،پ،آ): از بر؛ متن = س،ک،س۲ (نیز لن، ق۲،لی،و،لن۲،ب) ۱۵ـق: چو از مرگ خسرو براند دو ماه (← ۵۲۵ب)؛ بنداری: و حضرت فی مجلس شاذکان عند شیرویه، و قعدت من وراء الستار ۱۶ـس،ل۲،س۲ (نیز لی،ب): مرگ؛ متن = ل،ک (نیز لن، ق۲،ل۳ـآ) ۱۷ـس (نیز لی): سه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق: که ای سروبالا دلارای؛ بنداری: فأرسل الیها شیرویه و قال: قد مضی الیوم شهران من عزاء الملک ۱۸ـ(ل۳: بر؛ لن۲: وزین پس) ۱۹ـس،ک (نیز ق۲ـپ،آ): کمتری؛ متن = ل،ل۲،س۲ (نیز لن، و، لن۲) ۲۰ـل۲: بنگری؛ ق، ب این بیت را ندارند ۲۱ـ(لی: نامی برم)؛ بنداری: و إنی أرید أن أتزوّج بک ثم أعمل معک من الجمیل فوق ما عمل برویز، و أعتنی بأمرک، و أحسن الیک ۲۲ـ(و: چنین) ۲۳ـل (نیز ق۲): آنگهی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ب: ما) ۲۵ـل: ازین؛ (ق۲،پ: از آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـل: برآسایم؛ ق،ک (نیز ل۳،لن۲،آ،ب): بیاسایم؛ متن = س،ل۲،س۲ (نیز لن، ق۲،لی،پ،و؛ در و حرف یکم بی‌نقطه) ۲۷ـ(ق۲: <و>)؛ بنداری: فقالت: أنصفنی فی ثلاثة أشیاء، ثم هأنا بین یدیک فاحکم فیّ بما تشاء. فرضی شیرویه بما قالت، و سألها عن الأشیاء الثلاثة (← ۵۴۴) ۲۸ـ(ق۲: برین؛ و: بدین) ۲۹ـ(لی: شیرویه) ۳۰ـ(ق۲: برگفت) ۳۱ـس: خوب‌گو؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۳۲ـ(لن: راستان!)؛ و پس از این بیت افزوده است:

بخواند آن بزرگان کشورش را / امیران و شیران لشکرش را
رد و موبد و هر که دانا بدند / به گفتار دانش توانا بدند
نشستند در گلشن شادگان / پس پرده شیرین چو آزادگان
ز سر تا به پا جامه‌های سیاه / بپوشیده و رخ همانند ماه





زنِ مهتر از[1] پرده آواز داد / که ای شاه[2]، پیروز بادی[3] و شاد[4]،
تو گفتی[5] که من بدتن و[6] جادویم[7]؟ / ز پاکی و از[8] راستی یک سویم[7]؟
بدو گفت شیرویه[9]: بود این چُنین[10]! / ز تیزی جوانان نگیرند[11] کین[12]!
چُنین گفت شیرین به آزادگان / که بودند در[13] گلشنِ شادگان[14]،
که از من چه دیدی[15] شما از بدی / ز تاری[16] و کژّی و نابخردی؟!
به[17] سی سال بانوی ایران بُدم! / به هر کار[18] پشت دلیران بُدم!
نجستم همیشه جز از[19] راستی / ز من دور بُد کژّی و کاستی!
بسی کس به[20] گفتار من شهر[21] یافت / به هر باره‌یی[22] از جهان بهر[23] یافت!
به ایران که دید از بُنه سایه‌ام؟! / وُگر[24] سایه‌ی تاج و پیرایه‌ام؟!
بگوید هر آنکس[25] که دید و شنید / همه کار از این پاسخ آمد[26] پدید!

بزرگان که بودند در[27] پیش شاه / ز شیرین به خوبی نمودند[28] راه،
که چون او زنی نیست اندر جهان / چه در[29] آشکار و[30] چه اندر نهان!
چُنین گفت شیرین که ای مهتران / جهاندیده و کارکرده[31] سران[32]،
به[33] سه چیز باشد زنان را بهی / که باشند زیبایِ گاهِ[34] مِهی[35]:

۱ـ(و: نشست از پس) ۲ـس (نیز لی،ب): که شاها تو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳ـق،ک،س۲ (نیز لی،و،لن۲،ب): باشی؛ متن = ل، س،ل۲ (نیز لن، ق۲،ل۳،پ،آ) ۴ـک: راد ۵ـ(پ: دانی) ۶ـس،ک،ل۲،س۲ (نیز لن، لی، پ، آ): بدزن و؛ ق: بددل؛ (ق۲،ل۳،ب: بدزن)؛ متن = ل (نیز و،لن۲) ۷ـل ـ س۲ (نیز لن، ق۲،ل۳،آ،ب): ـام؛ متن = (لی، پ، و، لن۲) ۸ـل، ق، س۲: وز؛ (ل۳: ز ناپاکی و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقالت من وراء الحجاب: أیها الملک! إنک رمیتنی بالفجور و السحر، و زعمت أنی بعیدة من الطهارة و العفة ۹ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): شیروی؛ متن = ل ۱۰ـس (نیز لی): بود آنچ (لی: آنچه) بود؛ ق،س۲ (نیز ق۲،ل۳): بد این (ق: آن) چنین؛ ک: بود این سخن؛ (آ: این خود مباد)؛ متن = ل،ل۲ (نیز لن،پ،و،لن۲،ب) ۱۱ـل: ندارند؛ متن = س ـ ب ۱۲ـس (نیز لی): زود؛ (آ: یاد)؛ ک پاک شده؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال شیرویه: قد صدر منی ذلک عن رأس الحدّة و الغرّة. و الشباب لایؤاخذون بمثل ذلک ۱۳ـل۲،س۲: بر ۱۴ـک: نشست از پس پرده شادان‌روان (!) ۱۵ـ(ق۲: چه دیدید از من)؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لی: بازی) ۱۷ـ(ق۲: چو) ۱۸ـق،ل۲: جای؛ بنداری: فلما سمعت ذلک قالت للحاضرین: إنی کنت ست ایران ثلاثین سنة ۱۹ـ(لی: بجز)؛ ک،ق۲،لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

خداوند داند ز راز جهان / که او داند از آشکار و نهان
کز آنگه که در پردهٔ خسروم / نه بر بد غنودم نه هم (ک: نه نون) بغنوم

۲۰ـس۲ (نیز و): ز ۲۱ـ(ق۲: بهر) ۲۲ـل۲ (نیز ق۲): تارهٔ؛ (ب: یاره و)؛ ل،ک (نیز پ): ز هر گونهٔ؛ متن = س،ق،س۲ (نیز لن (حرف یکم باره بی‌نقطه)،لی،ل۳،و،لن۲،آ) ۲۳ـ(ق۲: شهر) ۲۴ـ(ب: مگر)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۵ـک: بگوئید هر کس ۲۶ـس،ک،س۲ (نیز لن،لی ـ ب): آید؛ متن = ل؛ ق،ل۲،ق۲،ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فان کنتم سمعتم فی هذه المدّة المدیدة أنی قرفت یوما بریبة أو رأیتموها علیّ فاذکروا ذلک ۲۷ـل۲،س۲ (نیز آ): بر ۲۸ـ(آ: گشادند) ۲۹ـس ـ س۲ (نیز لن،لی ـ و،آ،ب): بر؛ متن = ل (نیز ق۲،لن۲) ۳۰ـس،ق،ک،ل۲ (نیز لن، ق۲،پ): آشکارا؛ متن = ل، س۲ (نیز لی،ل۳، و ـ ب)؛ بنداری: فرفعوا أصواتهم ببراعتها و تزکیتها، و شهدوا لها بطهارة الذیل و نقاء الجیب ۳۱ـل: جهان گشته و کاردیده؛ متن = س ـ ب ۳۲ـ(آ: ردان) ۳۳ـ(ل۳: ز) ۳۴ـس ـ س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲،آ،ب): تخت؛ (و: باشد سزاوار تخت)؛ متن = ل ۳۵ـق: بهی (!)؛ بنداری: فقالت: اعلموا أن النساء یحمدن بثلاثة أشیاء

یکی آنک[1] با شرم و با خواسته‌ست[2]   که جفتش بدو[3] خانه آراسته‌ست[4]،
دگر آنک[5] فرخ‌پسر زاید اوی[6]   ز شوی[7] خجسته بیفزاید اوی[6]؛
سدیگر[8] که بالا و رویش[9] بود   به پوشیدگی[10] نیز مویش[11] بود[12]!
بدان گه که من جفت خسرو شدم[13]،   به پیوستگی در[14] جهان نو شدم[13]،
چو بی‌کام و[15] بی‌دل بیامد ز[16] روم   نشستش[17] نبود[18] اندرین[19] مرز و بوم،
وُ زان پس[20] بدان[21] کامگاری رسید   که کس در جهان آن ندید و شنید[22]!
وُ زو نیز فرزند بودم[23] چهار   بدیشان[24] چُنان[25] شاد بُد[26] شهریار،
چو نستود[27] و چون[28] شهریار و[29] فرود   چو مردان‌شه آن تاجِ چرخِ کبود!
ز[30] جمّ و فریدون چُن[31] ایشان نژاد   زبانم[32] مباد ار بپیچم[33] ز داد!
بگفت این و بگشاد چادر ز روی   همه روی ماه[34] و همه پشت[35] موی[36]!
سدیگر[37] چُنین‌ست رویم که هست   یکی گر دروغست بنمای دست!

۱ـ(ل[3]، پ، لن[2]، آ: آنکه) ۲ـس (نیز لی، آ): خواسته؛ ک: آنک شرم است با خواسته؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(ب: بدان) ۴ـس (نیز لی): سرای بزرگان بیاراسته؛ (و: وزو خانهٔ شوهر آراستست؛ آ: که باشد بدو خانه آراسته)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: أحدها یمن الأثر مع الحیاء و موافقة الزوج ۵ـ(ل[3]، پ، لن[2]: آنکه) ۶ـل، س، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، ل[3]، آ، ب): او؛ (و: او ـاوی)؛ متن = ک (نیز لن، پ، لن[2]) ۷ـل: ز شیری؛ متن = س ـب؛ بنداری: و الثانی النجابة فی الولد ۸ـل (نیز ق[2]، لی): سه دیگر؛ (پ: سوم آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ(و: مویش؛ آ: رایش) ۱۰ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن[2]، آ، ب): پوشندگی؛ متن = ق (نیز لن، لی ـو) ۱۱ـس (نیز لی، ب): خویش؛ (و: رویش)؛ متن = ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، ل[3]، پ، لن[2]، آ) ۱۲ـل: بپوشد که نیرو و مویش بود (!)؛ ک: بکوشد که نیروی مویش بود؛ (ق[2]: به زیب اندرون نیز مویش بود)؛ بنداری: و الثالث وفور الجمال و الحسن؛ ک، ق[2] پس از این بیت افزوده‌اند:

بگفت این و آنگه (شیرین) زبان برگشاد   ز روز گذشته همی‌کرد یاد
به شیروی گفت ای شه نامدار   سخن‌ها که گفتم همه (چو گفتی سخن پاسخش) گوش‌دار

۱۳ـل، ک (نیز لن[2]): بدم؛ (ل[3]: بدم ـشدم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـس، ل[2]، س[2] (نیز لن[2]): پوشندگی در؛ ق (نیز لن، لی ـو، آ، ب): پوشیدگی در؛ ک: بپوشد کاندر (!)؛ متن = ل (نیز ق[2]، پ) ۱۵ـک: به بی‌گاه ۱۶ـ(ب: به؛ و: همی‌شد) ۱۷ـک: نشسته؛ ل[2] (نیز ق[2]، پ، آ، ب): نشستن؛ متن = ل، س، ق، س[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و، لن[2]) ۱۸ـق (نیز و): نبد؛ (ل[3]: بدی) ۱۹ـ(لی، ب: اندر آن؛ و: جز در آن)؛ بنداری: و قد عرف و اشتهر حال الملک لما قدم من بلاد الروم ۲۰ـل (نیز ق[2]، لی): از آن پس؛ (ل[3]: پس آنگه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـل (نیز ل[3]): بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـق: شگفتی ندید؛ بنداری: و قد رأیتم ما صار الیه من الجلالة و البهاء بیمن نقیبتی فی آخر الأمر ۲۳ـ(پ: فرزندم آمد) ۲۴ـک: بایشان؛ (لی: بدینسان) ۲۵ـ(ق: همی) ۲۶ـل، س، س[2] (نیز لی، آ، ب): شد؛ متن = ق، ک، ل[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـلن[2]) ۲۷ـل (نیز ق[2]): نستوه؛ ق (نیز پ، و): نستور؛ ک: نستوی؛ (ل[3]: بستود)؛ متن = س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، لن[2]، آ، ب؛ در ل[2]، آ حرف یکم بی‌نقطه) ۲۸ـ(لن: وهم) ۲۹ـک: مهریاد و؛ (و: شاهزاده؛ آ: شهریاری) ۳۰ـس (نیز لی): که؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۱ـل ـس[2] (نیز لن ـلن[2]، ب): چو؛ متن = (آ) ۳۲ـل، ک (نیز آ): زمانم؛ (لن: زفانم؛ ل[3]، و: روانم)؛ متن = س، ق، ل[2]، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، لن[2]، ب) ۳۳ـ(و: مبادا که پیچم)؛ بنداری: و أما النجابة فقد رزقت منه أربعة من البنین لم یولد أمثالهم من جمشیذ و لا أفریذون؛ ق، ک، ل[2]، س[2]، و پس از بیت ۵۵۳ افزوده‌اند:

که هر چار اکنون (و: که آن هر چهارم) به خاک اندرند   گرازان به مینوی پاک اندرند

۳۴ـ(و: ماه‌روی؛ در لن به «رو چو ماه» تصحیح شده است) ۳۵ـس (نیز لن، لی، و): مشک؛ (پ: ماه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۶ـل، ک: روی (!)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۷ـل (نیز ق[2]، پ، لن[2]): سه دیگر؛ س (نیز لی): و دیگر





مرا از هنر[1] موی بُد[2] در نهان[3]   که آن[4] را ندیدی کس اندر جهان[5]،
نمودم همه، نیست این[6] جادوی[7]!   نه[8] از تُنبُل و مکر و از[9] بدخوی[10]!

نه کس موی[11] او پیش از آن[12] دیده بود   نه از مهتران[13] نیز بشنیده بود!
ز دیدار[14] پیران[15] فروماندند   خَیو[16] زیر لب‌ها[17] برافشاندند[18]!
چو شیروی رخسار شیرین بدید   روان نهانش[19] ز تن[20] برپرید!
وُ را[21] گفت: جز تو نباید کسم!   چو تو جفت یابم به[22] ایران بسم[23]!
زن خوب‌رخ پاسخش داد باز   که از شاهِ ایران نیم[24] بی‌نیاز،
سه[25] حاجت بخواهم، چو فرمان دهی   ـکه بر تو بماناد شاهنشهی[26]!ـ
بدو گفت شیروی: جانم تراست!   دگر[27] آرزو هرچ باید[28] رواست[29]!
بدو گفت شیرین[30] که هر خواسته   که بودم[31] بدین کشور آراسته،
ازین[32] پس یکایک سپاری[33] به من   همه[34] پیش این[35] نامدار[36] انجمن!

۱ـک: آرزو ۲ـل[2] (نیز آ): موبدی؛ (ل[3]: روی بد) ۳ـل، ک (نیز لی، پ): جهان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل: این؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ(لی، پ، آ: نهان)؛ ق این بیت را ندارد ۶ـل، س، س[2] (نیز لی، پ، و، ب): همه پیشت (← نیست) این؛ ک: که بنشست این؛ (ل[3]: به پیشت همه؛ لن[2]: همیشه چنین؛ آ: همینست و این؛ ق[2]: بمردم همینست این)؛ متن = ق (؟)، ل[2] (نیز لن) ۷ـل، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی، ل[3] ـلن[2]): جادویی؛ متن = س، ق، ک (نیز ق[2]، آ، ب) ۸ـ(پ: هم) ۹ـل، ق، ک، س[2] (نیز آ): وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل، س، ل[2]، س[2] (نیز لن، لی ـلن[2]، ب): بدخویی؛ متن = ق، ک (نیز ق[2]، آ)؛ ک پس از این بیت افزوده است:

به پیش تو کردم همه آشکار   بگفت این و آنگاه بگریست زار

۱۱ـ(و: روی) ۱۲ـل: مثل این موی من؛ (ق[2]: موی من پیش ازین؛ لن[2]: موی من در جهان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۳ـس (نیز لی، ب): نه مهتر چنان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(و: دیدنش) ۱۵ـ(لن[2]: او چون) ۱۶ـس[2] (نیز آ، ب): خدو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ(لی: کبها (؟)؛ لن[2]: ز شادی همه جان) ۱۸ـق: نهان نام یزدان برو خواندند؛ بنداری: و أما الجمال فهو معلوم، و إن لم تصدّقونی فانظروا إلیّ. و کشفت الحجاب، و حطّت النقاب. فدهشوا لما رأوا من وجه کالنهار الشامس، و شعر کاللیل الدامس ۱۹ـس: پلیدش؛ ک: و روانش (!)؛ (آ: و نهانش؛ ق[2]، لی، ل[3]: روانش نهانی)؛ متن = ل، ق، ل[2]، س[2] (نیز لن، پ، لن[2]، ب) ۲۰ـ(و: تو گفتی روان از تنش)؛ ک، ق[2] (پس از ۵۶۱)، لن[2] افزوده‌اند:

چنان خیره ماند اندر آن (مانده بد از) چهر اوی   دلش گشت آکنده از مهر اوی

۲۱ـ(لی: بدو) ۲۲ـس، ل[2]: ز؛ (لی: از؛ ل[3]: باشد به)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـک: رسم؛ بنداری: فلما رآها شیرویه کادت تزهق روحه شغفا بها، و قال: اذا کنت لی فلا أرید من الدنیا غیرک. و قد اجتزیت من ملک إیران بک؛ ک، ق[2]، ل[3]، لن[2] پس از بیت ۵۶۱ افزوده‌اند:

نیایم برون من ز فرمان تو (ق[2]: ز فرمان تو سر نیارم برون)   ابا جان ببندیم (ل[3]: نگاریده بر دیده؛ لن[2]: مگر جان ببندم به) پیمان تو (ق[2]: وگر کشور از من شود جوی خون)

۲۴ـ(لن: نه‌ام) ۲۵ـل[2]: دو ۲۶ـ(لن[2]: فرمان‌دهی)؛ بنداری: فقالت: أرید من الملک إسعافی بالحاجات الثلاث ۲۷ـ(ق[2]: کجا) ۲۸ـس ـس[2] (نیز لن، ق[2]، لی، و ـب): هر چه خواهی؛ (ل[3]: هر آن آرزویی که خواهی)؛ متن = ل ۲۹ـک (نیز ق[2]، لی، ب): تراست (!)؛ پ این بیت را ندارد؛ بنداری: فضمن لها إنجاحها، و سألها عنها ۳۰ـ(پ: یکی آنکه باید) ۳۱ـق: هستم ۳۲ـک، س[2] (نیز ق[2]، آ، ب): از آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـق: گذاری؛ س، ک (نیز لن ـپ، لن[2]): سپاری یکایک؛ متن = ل، ل[2]، س[2] (نیز ل[3]، و، آ، ب) ۳۴ـ(ق[2]: همان) ۳۵ـ(ل[3]: آن) ۳۶ـل: نامور؛ متن = س ـب؛ بنداری: فقالت: إحداها أن ترد إلیّ جمیع ما کان لی من صامت و ناطق

بدین[۱] نامه اندردهی[۲] خطّ[۳] خویش … که بیزارم[۴] از چیز او[۵] کمّ و بیش!
بکرد آنچ[۶] فرمود، شیروی زود[۷]؛ … زن از[۸] آرزوها چو[۹] پاسخ شنود،
به راه[۱۰] آمد از گلشن شادگان[۱۱] … ز[۱۲] پیش بزرگان و آزادگان،
به خانه شد و بنده آزاد کرد … بدان[۱۳] خواسته بنده را شاد کرد،
دگر هرچ[۱۴] بودش به درویش داد … بدان کو وُرا خویش بُد[۱۵] بیش داد،
ببخشید چندی[۱۶] به[۱۷] آتشکده … چه بر[۱۸] جایِ نوروز و جشنِ سده[۱۹]،
دگر بر[۲۰] کُنامی[۲۱] که ویران بُدی[۲۲] … رِباطی که آرام[۲۳] شیران بُدی[۲۲]،
به مزد جهاندارخسرو بداد[۲۴] … به نیکی روان وُرا[۲۵] کرد شاد[۲۶]!
بیامد بدان[۲۷] باغ[۲۸] و بگشاد روی … نشست از برِ خاکِ[۲۸] بی‌رنگ‌وبوی[۲۹]،
[همه بندگان را برِ خویش[۳۰] خواند … مران هر یکی را به خوبی نشاند[۳۱]،]
چُنین گفت از آن[۳۲] پس به بانگ بلند … که هر کس که هست از شما ارجمند[۳۳]،
همه گوش دارید گفتار من … ـنبیند کسی نیز دیدار[۳۴] من!ـ،
مگویید یکسر جز از راستی … ـنیاید[۳۵] ز دانندگان کاستی!ـ،

۱ـس، ق (نیز لی ـو، آ، ب): بدان؛ س۲: بران؛ متن = ل (نیز لن۲) ۲ـل: بده؛ س، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): زنی؛ (ق۲: نهی؛ و: کنی)؛ متن تصحیح قیاسی است (←ل) ۳ـ(آ: نام)؛ ک: بدان شاه کاندر پی نام (!) ۴ـس (نیز لی): بیزاری؛ (ق۲: بردارم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ(ل۳: تو)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و الثانیة أن تکتب خطک فی هذا المکتوب بإمضاء جمیع ما فیه ۶ـ(لی، پ ـآ: آنچه) ۷ـ(لی: شیرین بزود) ۸ـ(ل۳: آن؛ آ: از آن؛ ب: دل از) ۹ـ(و: چو زن آرزوها به)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: فاسعفها بالحاجتین ۱۰ـ(ل۳: فرود؛ لن۲: برون) ۱۱ـل (نیز و، آ، ب): سادگان؛ ق: شایگان ۱۲ـ(لن: به)؛ ک این بیت را ندارد ۱۳ـل: بران؛ ل۲: از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک، ق۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

چو سیصد بدش بندهٔ خوبروی (ق۲: همان بنده از خاص خود نه هزار)
نر و ماده هر دو بها سخته اوی (ق۲: هر یک چو خرّم‌بهار)

۱۴ـس ـس۲ (نیز لن ـآ): هر چه؛ متن = ل ۱۵ـ(لن: پیش بد؛ ق۲: هر آنکس که درویش‌تر)؛ ب این بیت را ندارد و در ل با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۶ـک: گنجی؛ (و: چیزی) ۱۷ـ(ق۲: بر) ۱۸ـ(لن۲: همان) ۱۹ـ(پ: شده؛ لن، آ: مهر سده؛ ل۳: جشن و سده)؛ ل۲: نوروز جشن و سده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۰ـ(لی: بد) ۲۱ـق: رباطی؛ (و: گذاری)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۲ـل: شدست ـبدست؛ (لی: بود)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۳ـق: کنامی که مأوای؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۲۴ـ(آ: مباد) ۲۵ـک: ترا (!) ۲۶ـق: یاد؛ بنداری: فعادت الی دارها، و أعتقت ممالیکها، و أعطتهم بعض تلک الأموال، و فرّقت الباقی علی الفقراء و المساکین و المحتاجین صدقة عن برویز ۲۷ـل: بران؛ متن = س ـب ۲۸ـک: کاخ ۲۹ـس: بی‌گفت‌وگوی؛ ک: بر رنگ و بوی؛ (لی: بی‌آب‌روی؛ و، لن۲، آ: با رنگ و بوی؛ پ: پرآب‌روی)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ) ۳۰ـک، ل۲، س۲ (نیز ق۲): همان مردمان را بدان جای؛ متن = ل ۳۱ـل۲: به نیکی نشاند؛ (ق۲: به خوی درفشاند)؛ متن = ل، ک، س۲؛ س، ق، لن، لی ـب این بیت را ندارند ۳۲ـل: زان؛ متن = س ـب ۳۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): بی (ب: پر) گزند؛ متن = ل، ق (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳۴ـل: بسی نیز بازار (؟)؛ (ق۲: مپیچید یکسر ز کردار؛ پ: نبیند کس نیز دیدار)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک، ق۲، لن۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

بترسید از داور دادخواه (ک: نیکخواه) … فروزندهٔ اختر و هور و ماه

۳۵ـدر ل حرفهای یکم و دوم و در ق۲ حرف دوم بی‌نقطه؛ س۲ (نیز ل۳، ب): بیاید (در س۲، ل۳ حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = ده دستنویس دیگر





کزان[۱] پس که من نزد[۲] خسرو شدم[۳]، … به مُشکویِ زرّین او[۴] نو شدم[۳]،
سرِ بانوان[۵] بودم و فرِّ شاه، … از آن پس چه[۶] پیدا شد از من گناه؟
نباید[۷] سخُن هیچ گفتن بروی[۸] … چه[۹] رو باید اندر زنی[۱۰] چاره‌جوی؟
همه یکسر از جای برخاستند … زبان‌ها[۱۱] به پاسخ بیاراستند،
که ای ناموربانوی[۱۲] بانوان … سَخُن‌گوی و[۱۳] دانا[۱۴] و روشن‌روان،
به یزدان که هرگز ترا کس[۱۵] ندید … نه نیز از پسِ پرده آوا شنید!
همانا ز هنگام هوشنگ باز … چو تو نیز ننشست بر تختِ ناز[۱۶]!
همه خادمان و پرستندگان … جهانجوی[۱۷] و بیداردل‌بندگان[۱۸]،
به آواز گفتند کای[۱۹] سرفراز … ستوده[۲۰] به روم و به چین[۲۱] و طراز،
که یارد[۲۲] سخُن گفتن از تو به بد! … بدی کردن[۲۳] از رویِ تو کی[۲۴] سزد!
چُنین گفت شیرین که این[۲۵] بدکُنش … که چرخ بلندش[۲۶] کند سرزنش،
پدر را بکشت از پی تاج و تخت … کزین پس دو چشمش مبیناد[۲۷] بخت!
مگر[۲۸] مرگ را پیش دیوار کرد … که جان پدر زین نشان[۲۹] خوار کرد!
پیامی فرستاد نزدیک من … که تاریک[۳۰] شد جانِ[۳۱] باریک[۳۲] من!
بدان[۳۳] گفتم این من که تا[۳۴] زنده‌ام[۳۵] … ـجهان‌آفرین را پرستنده‌ام[۳۶]ـ،
پدیدار کردم همه راه[۳۷] خویش … ـپر از[۳۸] درد بودم ز بدخواه خویش‌ـ،

۱ـل: که زان؛ (و: از آن؛ آ: وزان)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـس ـس۲ (نیز لن ـلن۲، ب): پیش؛ (آ: به مشکوی)؛ متن = ل ۳ـل (نیز پ): بدم؛ ک: شوم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـس، س۲ (نیز لی، آ، ب): وی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـک، س۲: نه من با نوا ۶ـس: چو؛ متن چهارده دستنویس دیگر ۷ـل۲: نباید ۸ـک: سخن گفتن از هیچ روی ۹ـس، ل۲ (نیز لی، ب): چو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـل، ل۲: زن؛ س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب): روی آید (ب: آمد) اندر زنی (آ: زن)؛ ک: روی و چه پشت و چه با؛ (ل۳: دیدید اندر زن)؛ متن = (و، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ(لن: زفانها)؛ در ل۳ لت‌ها پس و پیش و در ک ۵۸۳ـ۵۸۵ پس از ۵۸۸ آمده است ۱۲ـک، س۲: نباید سخن گفتن ۱۳ـک: <و> ۱۴ـق: بینا؛ (ل۳: بیدار) ۱۵ـک: کس او را ۱۶ـ(ب: ماه!)؛ ل: گردن‌فراز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): جهاندار؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـآ) ۱۸ـ(ب: بیدار دانندگان) ۱۹ـ(لن: ای) ۲۰ـک: ستودم ۲۱ـل (نیز پ، و): به چین و به روم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۲ـس: یازد ۲۳ـ(لن۲، آ: گفتن) ۲۴ـس۲: از چون تویی کم؛ (آ: از تو به پاکی) ۲۵ـ(ل۳، پ، ب: آن؛ آ: ای) ۲۶ـک: بلندت ۲۷ـل (نیز ق۲): پس مبیناد شادی و؛ (لن: پس مبیناد خود ایچ)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ(آ: دگر) ۲۹ـل: را به تن؛ س، س۲ (نیز لی، ب): زین سپس؛ ق (نیز ق۲): زین سبب؛ (ل۳: زان سخن؛ و: زین نشان)؛ متن = ک (نیز لن، پ، لن۲، آ)؛ ک، س۲ پس از این بیت افزوده‌اند:

همه روز او سربسر کور باد … ورا بهتر آن جایگه گور باد

۳۰ـق: بیدار؛ س۲ (نیز ق۲، لن۲، آ): باریک؛ در س حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـو، ب) ۳۱ـ(ل۳: رای) ۳۲ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، پ ـآ): تاریک؛ در س، ل۲ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ک (نیز لن، لی، ل۳، ب) ۳۳ـس (نیز آ): بدو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۴ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـب): این بد (لن۲: من؛ آ: دل) که من (ل۲: تا)؛ ک: گفت آن بد که من؛ متن = س (نیز لی؛ ←ل۳) ۳۵ـق: دیده‌ام ۳۶ـس، ک، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): به دل بنده‌ام؛ ق: پسندیده‌ام؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ؛ ←س) ۳۷ـک: رای ۳۸ـ(لن۲: که پر)

پس از مرگِ من بر سر انجمن — زبانش[۱] مگر بد سراید ز من[۲]!

ز گفتار او ویژه[۳] گریان شدند[۴] — هم از درد پرویز بریان[۵] شدند[۴]!
چو رفتند[۶] گویندگان نزد شاه — شنیده بگفتند از آن[۷] نیک‌خواه[۸]،
بپرسید شیروی کان[۹] نیک‌خوی[۱۰] — سدیگر[۱۱] چه چیز آمدش[۱۲] آرزوی[۱۰]؟
فرستاد شیرین به شیروی کس — که اکنون یکی آرزو ماند و[۱۳] بس:
گشایم[۱۴] در دخمه‌ی شاه باز — به دیدار او آمده‌ستم نیاز!
چُنین گفت شیروی کین هم رواست! — به دیدار آن مهتر[۱۵] او پادشاست!
نگهبان در دخمه را باز کرد — زن پارسا[۱۶] مویه آغاز کرد
بشد چهر[۱۷] بر چهر[۱۸] خسرو نهاد — گذشته‌سَخُن‌ها برو[۱۹] کرد یاد
هم اندر زمان زهرِ هِلهِل[۲۰] بخورد — ز شیرین‌روانش برآورد گرد!
نشسته بر شاه، پوشیده‌روی — به تن بر[۲۱] یکی[۲۲] جامه کافوربوی[۲۳]،

۱ـ س (نیز لی، ب): روانش (← زوانش)؛ (لن: زفانش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ ل: برسراید ز تن (؟)؛ س (نیز لی): برسراید (لی: آرد) ز من؛ ق: بد نگوید ز من؛ (ل[۳]: کم سراید سخن)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک، لی پس از این بیت افزوده‌اند:

هران کز شما بود بنده مرا — شد آزاد از من گشاده‌سرا

۳ـ (لن[۲]: جمله) ۴ـ (ق[۲]: شدم) ۵ـ (لن[۲]: وزآنجا بر زوربانان) ۶ـ ل: برفتند؛ متن = س ـ ب ۷ـ ل: از؛ متن = س ـ ب ۸ـ ق ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): بی‌گناه؛ متن = ل، س (نیز پ، آ)؛ بنداری ۵۷۵ـ۵۹۹ را ندارد ۹ـ ل ـ س[۲] (نیز لن، لی، و ـ ب): کای؛ (ق[۲]، پ: کین)؛ متن = ل[۳]؛ ← ق[۲]) ۱۰ـ (پ: خو ـ آرزو) ۱۱ـ ل (نیز لی، لن[۲]): سه دیگر؛ ل[۲]: دو دیگر؛ (ق[۲]: دگر از) ۱۲ـ ل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): آمدت؛ متن = ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ)؛ (و: سه چیزت دگر چیست از)؛ بنداری: قال: و سألها عن الحاجة الثالثة ۱۳ـ ق ـ س[۲] (نیز لن، پ، آ، ب): <و>؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]) ۱۴ـ ک: گشاده؛ بنداری: فقالت: أن تمکننی من الدخول الی ناووس أبیک حتی أجدّد به العهد ۱۵ـ (ل[۳]: خسرو)؛ بنداری: فأمر ففتحوا باب الناووس ۱۶ـ ل (نیز پ): پادشا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک، س[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

همی‌گفت شاها بلندا گوا — گزیده جهاندار و هم (جهانداورا) خسروا
نباشد به گیتی چو تو هیچ کس — نخواهم جهان بی تو من زین سپس (یک نفس)
فدای تو بادا تن و جان من — چنین بود تا بود پیمان من
ز درد تو گریان و خسته‌دلم — روان را به مهرت ز تن بگسلم
دریغ آن دل شیر و اندام تو — به چرخ برین برشده نام تو
نبیند جهان این جهان‌بین من — برآید ازین جان شیرین من
بگفت این و آهی ز دل برکشید — غریوان بنزدیک خسرو چمید (س[۲] ندارد)

۱۷ـ س، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، آ، ب): چهره؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]) ۱۸ـ (ق[۲]: روی بر روی) ۱۹ـ س، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، پ، لن[۲]): همی؛ ق، ل[۲]: بسی؛ ک (نیز و، آ، ب): همه؛ متن = ل (نیز ق[۲])؛ ک پس از این بیت افزوده است:

همی‌کرد نوحه همی‌کند موی — همی‌گفت هرگونه‌ای گفت‌وگوی

۲۰ـ ل: هابل (بی‌نقطه؛ ← هلهل؟)؛ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): هم (ک: پس) آنگاه (ق[۲]: هم آنگه ز) زهر هلاهل؛ متن تصحیح قیاسی است (← ل) ۲۱ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، آ، ب): در؛ متن = ل، ک (نیز و) ۲۲ـ (پ: بنزدیکی؛ لن[۲]: بنزدیکی و) ۲۳ـ ک: روی





به دیوار پشتش نهاد و بمرد — بمرد[۱] و ز گیتی[۲] ستایش[۳] ببرد[۴]!
چو بشنید شیروی[۵] بیمار گشت[۶] — ز دیدار[۷] او پر ز تیمار گشت[۶]!
بفرمود تا دخمه برتر[۸] کنند! — ز مشک و ز کافورش[۹] افسر کنند!
درِ دخمه‌ی شاه کرد[۱۰] استوار؛ — برین برنیامد بسی[۱۱] روزگار،
که شیروی را زهر دادند نیز — جهان را ز شاهان پُر آمد[۱۲] قَفیز!
به شومی بزاد و به شومی بمرد — همان[۱۳] تخت شاهی[۱۴] پسر را سپرد[۱۵]!
کسی پادشاهی کند هفت ماه — به هشتم[۱۶] ز کافور یابد[۱۷] کلاه؟!
به گیتی بهی بهتر[۱۸] از گاه نیست! — بدی بتَر[۱۹] از عمر کوتاه نیست!

کنون پادشاهی شاه‌اردشیر — بگویم که پیش آمدم ناگزیر[۲۰]

۱ـ (ق[۲]: برفت) ۲ـ س[۲]: گوهر ۳ـ ل: نشانش؛ متن = س ـ ب ۴ـ حرف یکم در ل، ل[۲]، ق[۲]، و بی‌نقطه؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک: همه تخت شاهی مر او را سپرد؛ بنداری: فدخلته و هی تبکی و تندب فوضعت خدّها علی خدّ برویز ثم تناولت السم الذی کان معها فماتت من ساعتها؛ برخی از دستنویس‌ها پس از بیت ۶۰۷ افزوده‌اند، ق[۲]، لی، لن[۲]:

هزار آفرین باد بر آنکه (بر جان) اوی — سرانجام چون او رود مشکبوی (بران مهربانی و آن رای و خوی)

ک، س[۲]:

هزار آفرین بر چنان زن بواد (بادا بران زن!) — هر آن زن که چون او نباشد مباد (بود رای‌زن)

ک، س[۲]، لی:

چو زن خوبرخ باشد و پارسا — مر او را جهان کی شناسد بها
گر او نامهٔ مهربانی بخواند — به گیتی ازو نام نیکو بماند

۵ـ (لی: شیروی بشنید) ۶ـ (آ: شد) ۷ـ (لن[۲]: کردار)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: فانتهی الخبر بذلک الی شیرویه فعظم علیه، و أخذ فی البکاء و العویل حتی مرض من فرط الجزع ۸ـ (لن، لن[۲]: دیگر)؛ س ـ س[۲] (نیز لی ـ و، آ، ب): کان دخمه را (ق، ب: <را>) بر؛ متن = ل ۹ـ س، ک (نیز لی، ل[۳]، و، ب): کافور؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]، آ)؛ ق[۲] این بیت را ندارد ۱۰ـ ل: را؛ متن = س ـ ب (لن: دخمه بر) ۱۱ـ ل: بکردند و بگذشت بس؛ متن = س ـ ب (لی: بدین) ۱۲ـ حرف یکم در پ، و با سه‌نقطه؛ بنداری: ثم إنهم سموه بعد سبعة أشهر و مات ۱۳ـ ک (نیز ل[۳]): همه؛ (ب: همو) ۱۴ـ (لن، پ، لن[۲]: شاهان) ۱۵ـ (ب: شمرد)؛ بنداری: و انتقل الأمر إلی ولده من بعده ۱۶ـ ک: هفتم ۱۷ـ ق، س[۲] (نیز لی): باید (در ق، س[۲] حرف سوم بی‌نقطه)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر (در ل، لن حرف یکم بی‌نقطه)؛ ک، ل[۲] پس از این بیت افزوده‌اند:

کند گرد بر گردن خود بزه — از آن (این) پادشاهی چه یابد مزه

۱۸ـ (آ: یکی بتَر) ۱۹ـ (ق[۲]، لی، و، لن[۲]: بدتر)؛ ق[۲] پس از این بیت افزوده است:

ازین پادشاهی چه باید بهی — کزینسان همی تاج بر سر نهی
به نام نکو گر بمیری رواست — ترا نام باید که تن مرگ راست (← پنجم ۴۰۳/پ ۱)

۲۰ـ ب این بیت را ندارد

# اردشیرِ شیروی

## پادشاهی اردشیر[1] یک سال[2] بود

چو بنشست بر[3] تخت شاه‌اردشیر / از[4] ایران برفتند برنا و پیر،
بسی نامداران گشته‌کهن / بدان تا چگونه سراید سَخُن[5]؛
زبان[6] برگشاد اردشیر جوان / چُنین گفت کای[7] کاردیده‌گوان،
هر آنکس که بر گاهِ[8] شاهی نشست / گشاده‌زبان[9] باد و یزدان‌پرست!
بر[10] آیین شاهان پیشین رویم! / همان[11] از پس[12] فرّه و[13] دین رویم!
ز یزدان نیکی‌دهش یاد باد[14]! / همه کار[15] و کردار[16] ما داد[17] باد!
پرستندگان را همه برکشیم[18]! / ستمگارگان را[19] به خم[20] درکشیم[18]!

۱ـق: اردشیر بن شیروی؛ ک: اردشیر پسر شیرویه ۲ـس، ق، س[2] (نیز و، ب): یکسال و شش ماه؛ ل[2]: یکسال و هفت ماه؛ (لن: شش ماه)؛ متن = ل (نیز ل[3]، لن[2])؛ بنداری: ثم ملکوا أردشیر بن شیرویه بن برویز و کانت مدّة ولایته سنة واحدة ۳ـس (نیز لی، ب): نشست از بر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـل[2]: ز ۵ـ(آ: کشاند سخن)؛ س (نیز لی): تا چه گوید چه جوید ز بن (لی: سخن)؛ (ق[2]: تا چه گوید سرآید سخن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک، س[2]، ق[2]، لی پس از این بیت افزوده‌اند: بر شاه بنشسته از هر سوی + همان (هران) نامداری و(ز) هر (ق[2]: به جایی که بد نامور) پهلوی ۶ـ(لن: زفان) ۷ـ(لن: ای) ۸ـک (نیز پ): تخت ۹ـ(لن: زفان) ۱۰ـس ـل[2] (نیز لی، ب): به؛ متن = ل، س[2] (نیز لن، ق[2]، ل[3] ـآ) ۱۱ـک: همه ۱۲ـق، ل[2] (نیز لن، ل[3]، لن[2]، آ): از پی؛ متن = ل، س، ک، س[2] (نیز ق[2]، لی، پ، و، ب) ۱۳ـک، ل[2]: فرهٔ؛ (آ: فرّ و از) ۱۴ـس[2]: کرد یاد ۱۵ـل[2]: کام ۱۶ـ(پ: کردن و کار) ۱۷ـ(ل[3]: او باد) ۱۸ـل: برکشید ـدرکشید؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـک: ستمکاره را هم ۲۰ـس ـس[2] (نیز لن، لی، ل[3]، و ـب): خون؛ متن = ل (نیز پ)؛ ق[2] این بیت را ندارد؛ بنداری: قال: فلبس التاج بعد أبیه. و حضره الناس فوعدهم من نفسه بحسن القول و العمل، و سلوک سبیل السلاطین الأول فی بسط العدل، و إفاضة الأمن؛ ک، ق[2]، و، لن[2] افزوده‌اند (تصحیح به پیروی از لن[2]): کنم تازه آیین نوشین‌روان + شود شاد آزادگان را روان / ز گنجم جهان گردد آراسته + پر از باغ و پر موبد و خواسته / ز من گسترد در جهان ایمنی + نهان گردد آیین اهریمنی / سپه را ز اندازه پایه دهم + به هر کارشان نیز مایه دهم / همه شهر ایران کنم چون ارم + نمانم که باشد کس از من دژم / به دینار دلها کنم شادمان + نباید که دلها بود بدگمان / هر آنکس که دارند حاجت به ما + بگویند حاجت کنمشان روا / ز لشکر یکی گر ز فرمان من + برون آید از عهد و پیمان من / جز از کشتن او را نباشد جزا + چنین است بادافره ناسزا / چو دارند فرمان ما را نگاه + بنزدیک ما هستشان دستگاه

بسی کس به[۱] گفتارش آرام یافت / از[۲] آرام او هر کسی کام یافت
به پیروزِ خسرو سپردش[۳] سپاه / که از داد شادست[۴] و شادان ز شاه[۵]،
به ایران که باشد[۶] چُنو[۷] پهلوان / بماناد[۸] شادان و روشن‌روان[۹]!

پس آگاهی آمد بنزد[۱۰] گراز / کزو بود[۱۱] خسرو به گُرم[۱۲] و گداز
فرستاد گوینده‌یی را ز[۱۳] روم / که در خاک شد تاج شیروی شوم،
که جانش به دوزخ گرفتار باد[۱۴]! / سرِ دخمه‌ی[۱۵] او نگونسار[۱۶] باد[۱۴]!
که دانست هرگز که سرو بلند / به باغ از گیا یافت خواهد گزند[۱۷]!
چو خسرو که چشم و دل روزگار / نبیند چُنو[۱۸] نیز یک شهریار[۱۹]،
چو شیروی را شهریاری دهد[۲۰] / همه شهر ایران به خواری دهد[۲۰]!

۱ـ(و، لن[۲]: ز) ۲ـک (نیز لن، ل[۳]، آ): ز؛ (پ: وز)؛ بنداری: فدعوا له، و سرّوا بمکانه؛ در ک، ق[۲]، و، لن[۲] این بیت پس از بیت ۱۰ آمده است ۳ـق (نیز پ، آ): سپرد آن؛ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، ب): سپردم؛ متن = ل، س (نیز لی) ۴ـ(پ: بد شاد) ۵ـق: شادان بود پیشگاه؛ ل[۲]: شاهست شادان سپاه؛ (آ: که او بود شادان بدان تاج و گاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـک (نیز ق[۲]، و): نباشد؛ (لن، ل[۳]، لن[۲]، آ: چو باشد)؛ متن = ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز ب) ۷ـ(ل[۳]: چو تو؛ ب: چو او؛ پ: بر و کفت او) ۸ـک: نماینده؛ س[۲] (نیز آ): بمانند؛ (لن، ل[۳]، لن[۲]: بمانید)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، ب) ۹ـ(و: کند تازه آیین نوشین‌روان)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: ثم إنه فوّض بهلوانية جنوده إلی رجل يسمی فيروز، موصوف بالشهامة و الرجولية؛ برخی از دستنویس‌ها پس از بیت ۱۰ افزوده‌اند: ل: درفش فریدون و گنج و سپاه + ترا دادم ای سرو[ر] نیک‌خواه / تو باید که باشی کنون پیشرو + که هستی دلیر و سرافراز و گو؛ ک، س[۲]، ق[۲]، و، لن[۲]: جهان گشت از داد او چون بهشت + به هر جای دهقان گل تازه کشت ۱۰ـ(پ، و، آ: بسوی) ۱۱ـل: که بگذشت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ب: شرم)؛ لی این بیت را ندارد ۱۳ـل (نیز ق[۲]، و، آ): به؛ ک: فرستاده را گفت رو تا به؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـک: بود؛ (آ: شد) ۱۵ـس، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، آ، ب): تخمهٔ؛ متن = ل، ق (نیز لن، پ، و، لن[۲]) ۱۶ـل[۲]: نگوسار؛ برخی از دستنویس‌ها افزوده‌اند:

ک: به مینو روانش بی‌آرام یافت / همان در جهان زشت و بدنام یافت
ق[۲]: مبادا ز تخمش کسی پادشا / که دیگر نباشد کسی پارسا
و، لن[۲]: مبادا ز تخمش کسی شهریار / درخت امیدش میاراد (مداراد) بار

۱۷ـبنداری: و انتهی الخبر بموت شیرويه و قيام أُردشير مقامه الی جُراز إصبهبذ حدود الروم فكتب الی مشايخ ايران كتابا يلعن فيه شيرويه لما صدر منه من الأمر بقتل أبيه؛ ق[۲] پس از بیت ۱۴ افزوده است: چو از سروبن باغ گردد تهی + نگیرد گیا جای سرو سهی / چو بیشه تهی گردد از نرّه‌شیر + شغال اندرآید به بیشه دلیر ۱۸ـ(پ: چنان) ۱۹ـ(آ: نامدار)؛ برخی از دستنویس‌ها افزوده‌اند:

ک، ق[۲]: که ما را رسیدست ازو برتری / ازو بازگشتم ز فرمان‌بری
مر او را به خواری کند پای‌بند / زمانه سرآرد بدان ارجمند (ق[۲] ندارد)
زمانه فرود آرد او را ز تخت / بتابد بیکباره زو روی بخت
شود چرخ گردنده با وی به کین / کند مهر او را نهان در زمین
بگیرد ازو مهتری هور و ماه / ستاند ز شاهی چنان تاج و گاه
پ: به خاک نژندش سپارند زار / نیابد به جان یک نفس زینهار
و، لن[۲]: شود چرخ گردنده با وی به کین / کند مهر او را نهان در زمین

۲۰ـ(پ، لن[۲]: دهند)؛ ک افزوده است: فرخ‌زادهٔ شوم‌کرد آن همه + که کم باد او از میان رمه / اگر زانک روزی کند کردگار + بخواهم ازو خون آن شهریار؛ بنداری: و يقول: لم يخطر ببال أحد أن هلاک مثل ذلک الملک الكبير يتيسر علی يدی ذلک الشقی الحقير





چُنو[۱] رفت[۲]، شد تاجدار اردشیر / بدو[۳] شادمان جان[۴] برنا و پیر!
مرا گر ز ایران رسد هیچ[۵] بهر / نخواهم[۶] که بر وی جهد[۷] باد شهر!
نبودم من آگه که[۸] پرویزشاه / به گفتار آن بدتنان[۹] شد تباه
بیایم کنون با سپاهی[۱۰] گران / ز روم[۱۱] و ز ایران[۱۲] گزیده‌سران،
ببینیم تا کیست[۱۳] این کدخدای / که باشد پسندش[۱۴] بدین[۱۵] گونه رای[۱۶]!
چُنان برکنم بیخ او را ز بُن / کزان[۱۷] پس نراند[۱۸] ز شاهی[۱۹] سَخُن!

نوندی برافگند پویان به راه / بنزدیک پیرانِ[۲۰] ایران‌سپاه
دگرگونه آهنگْ بدکامه کرد: / به پیروزِ خسرو یکی نامه کرد[۲۱]،
که شد تیره این[۲۲] بخت[۲۳] ساسانیان / جهانجوی باید که بندد میان[۲۴]،
توانی[۲۵] مگر چاره‌یی ساختن / ز هر گونه اندیشه انداختن[۲۶]،
بجویی بسی[۲۷] یار[۲۸] برنا و پیر / جهان را بپردازی از اردشیر!
وُ زان[۲۹] پس بیابی همه کام خویش / شوی ایمن و شاد از آرام[۳۰] خویش!

۱ـق، ک (نیز ل[۳]، و، لن[۲]): چو او ۲ـل: رفته؛ س، ک، ل[۲] (نیز لی، و ـ ب): رفت و؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ) ۳ـ(ق[۲]: ازو؛ ب: بدان) ۴ـس ـ س[۲] (نیز ل[۳]، پ، لن[۲]، آ، ب): شادمانند؛ (لن، ق[۲]: شادمانید؛ لی، و: شاد باشند)؛ متن = ل؛ بنداری: و قد جاء البشير بموته و قيام ولده مقامه ۵ـ(ق[۲]: رنج) ۶ـ(لن[۲]: نمانم) ۷ـل، س (نیز لی، ب): رسد؛ ک: زند؛ متن = ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]، آ)؛ پ این بیت را ندارد؛ ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند: نخواهم که باشد چنو شهریار + اگر چند بی شاه شد روزگار / که او را بسی داوری در سرست + همان رای بر لشکرش (بالشکر؛ بر لشکری) دیگرست ۸ـ(ق[۲]، لن[۲]: ز) ۹ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ، و، لن[۲]، ب): بدنشان؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، آ)؛ ک افزوده است: چنان خسرو راد و فرخنده داد + کزو بود گیتی به هر گاه شاد / دریغا چنان شاه و آن دستگاه + کز آهرمنان گشت زانسان تباه ۱۰ـق (نیز لن[۲]): سپاه ۱۱ـس: ایران ۱۲ـ(ل[۳]: از ایران و نیران) ۱۳ـس (نیز لی، ل[۴]): چیست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـق: بسنده ۱۵ـس[۲] (نیز لن): برین ۱۶ـک: رهنمای ۱۷ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز و، لن[۲]، ب): کزین؛ متن = ل، ک (نیز لن ـ پ، آ) ۱۸ـل: براید؛ (پ: نرانم)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـل[۲]: ز ایران؛ (ق[۲]: بشاهی)؛ بنداری: و أنا غير راض بذلک، و سأقدم عليكم بعساكر الروم و الفرس، و أقلع جرثومته و أحسم مادته، ثم أنظر من يصلح لهذا الأمر؛ ک، ق[۲] افزوده‌اند: چو بنوشتن نامه شد اسپری + گزید او یکی را به پیغامبری ۲۰ـس[۲]: پیران ز؛ (ق[۲]: گردان) ۲۱ـک: سلیح و تبرزین را جامه کرد؛ ک افزوده است: فرستاده را گفت پس در مپای + به پیروز بر زود اینجا مپای / چو تشریف ... (؟) یکی خامه کرد + به پیروز خسرو یکی نامه کرد ۲۲ـس[۲] (نیز پ): آن ۲۳ـ(لن، ل[۳]، پ: تخت)؛ در ل، س، ک، ل[۲]، ق[۲]، و ـ ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ق، س[۲] (نیز لی) ۲۴ـک: که بد تازه این تخت کاویان (!)؛ (ق[۲]: سیه گشت ازو اختر کاویان)؛ بنداری: و کتب فی السر الی فيروز کتابا يقول فيه: اعلم أن دولة الساسانية قد انتهت، و معاقد أمورهم قد انحلت و وهت؛ ک، ق[۲] سه بیت و و، لن[۲] تنها بیت سوم را افزوده‌اند: بنفرید ازو موبد پاک (بگوید بر موبد نیک) رای + زمانه ازیشان بپرداخت (بپرداز از شاه) جای / اگر شاه خواهند ایرانیان + جهانجوی باید که بندد میان / که این شاه بنشانده‌ای (که او را که بنشانده‌اند؛ کجا این نشانده‌ای) ناسزاست + بر ایرانیان تاج و تختش بلاست ۲۵ـس (نیز لی، لن[۲]): تو دانی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(و: اندیشها تاختن)؛ بنداری: و لابدّ من سائس مهیب يتولی الأمور، و يسوس الجمهور ۲۷ـل: مگر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـک: یکی را ز؛ بنداری: فدبر الآن فی إهلاک أُردشير؛ ک، ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند: چو گردد سر و تاج او ناپدید + چو خواهیم شاهی توان (دگر) برگزید ۲۹ـل (نیز ق[۲]، ب): از آن؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۰ـل (نیز لی، و، لن[۲]): زآرام؛ (آ: شاد و ایمن ز آرام؛ ب: ایمن از سایه‌داران!)؛ بنداری: و مهما فعلت ذلک فقد أدركت جميع آمالک

گر[۱] ایدونک[۲] این راز بیرون دهی[۳]      همی خنجر کینه را[۴] خون دهی[۵]،
من از روم چندان سپاه آورم      که گیتی به چشمت[۶] سیاه آورم!
به ژرفی نگه دار گفتار من!      مبادا که خوار آیدت کار من[۷]!

چو پیروزِ خسرو چُنان نامه دید      همه[۸] پیش و پس راه[۹] بدکامه[۱۰] دید

۱ـل[۲] (نیز لن، لن[۲]): ور ۲ـ(ل[۳]: که) ۳ـق (نیز آ): نهی؛ (لی: کنی) ۴ـل: همه خنجر کینه از؛ متن = س ـ ب ۵ـ(لی: کنی) ۶ـ(لی: چشمش)؛ک،ق[۲] پس از این بیت، دو بیت و و،لن[۲] تنها بیت دوم را افزوده‌اند: نباید که گردی به خیره هلاک + ز گاه بزرگان مشو سوی خاک / پشیمانی آنگه نداردت (نبایدت) سود + که شمشیر من سر به کینه درود ۷ـبنداری: و أحفظ هذا السر فانک إن أطلعت علیه أحدا لم تلق خیرا. و أعمل بمقتضی أمری، و لاتستصغرن شأنی. و السلام ۸ـق (نیز ق[۲]): همی ۹ـک (نیز ق[۲]): رای؛ (لن: کام)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـل[۲] (نیز ق[۲]، پ): خودکامه؛ متن =دوازده دستنویس دیگر؛ک، ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند (تصحیح به پیروی از لن[۲]):

بسی کرد اندیشه در این سخن      بزد رای با مهتران کهن
که این کار پیش آمدم ناگهان      بود آشکارا بدو بر نهان
گر ایدونک این شاه گردد تباه      تبه گشتن ما سزد زین گناه
چنین پاسخ آمد ز پیران بدوی      که ای پرهنر مهتر نامجوی
چنین بد مکن تو به گفت گراز      تو درمان این کار نیکو بساز
بکن پاسخ نامه را در خورش      ازین جهل بیدار کرد آن سرش
بگویش مکن راه یزدان تباه      مکن دیو را زی دل خویش راه
بیندیش از کار پرویزشاه      از آن ناسزاوار کار تباه
چو او را فرود آوریدی ز تخت      شد از تخت شاهان به یکبار بخت
دگر گشت گیتی از آنسان که بود      ابی مایه شد کشور و زاد و بود
چه باید که ارمیده‌گیتی چنین      پر آشوب گردد پر از درد و کین
چو کوبید درهای بد را به مشت      نه فرّخ بود بی‌گنه شاه کشت
نباید که این گنبد تیزگرد      از ایران برآرد به یکبار گرد
چو پیروز بشنید ازین گونه پند      نوشت او یکی نامهٔ پندمند
بنزد گراز آن بد بدنژاد      که چون او سپهبد جهان را مباد
چو آگاه شد زان سخن‌ها گراز      تو گفتی کسی دل گرفتش به گاز
ز پیروز خسرو برآشفت سخت      هم اندر زمان او برون کرد رخت
بفرمود لشکر که بیرون شوند      از آن شهر یکسر به هامون شوند
ازین آگهی سوی پیروز رفت      هیونی برافکند پیروز تفت
بنزد تخوار و مر او را بخواند      وزین در فراوان سخن‌ها براند
ز کار گرازش بداد آگهی      وزان کینه بر تاج شاهنشهی
به پیروز خسرو ز نزد تخوار      چنین پاسخ آمد که ای نامدار
به خون خود و این بزرگان مکوش      سخن هر چه گوید گراز آن نیوش
که بنوشته‌ام نامه‌ای سوی اوی      که ناید بنزدیک تو کینه‌جوی
چو پیروز خسرو چنان نامه دید      از اندیشهٔ بد دلش بردمید





دلِ روشنِ نامور شد سیاه[۱]      که تا چون کند بد بدان پادشاه[۲]
وُرا خواندی هر زمان[۳] اردشیر      که گوینده[۴] مردی بُد و یادگیر[۵]
بر آسای[۶] دستور بودی وُرا      همان نیز گنجور بودی وُرا[۷]
بیامد شب[۸] تیره‌گون بار یافت      می روشن و چرب[۹] گفتار یافت
نشسته به ایوان خویش[۱۰] اردشیر      تنی چند با او ز برنا و پیر
چو پیروز خسرو بیامد برش      تو گفتی ز[۱۱] گردون برآمد سرش!
بفرمود تا برکشیدند رود      شد ایوان او پر ز بانگِ[۱۲] سرود
چو نیمی[۱۳] شب تیره[۱۴] اندرکشید[۱۵]      سپهبد می[۱۶] یکمنی[۱۷] درکشید[۱۸]،
شده مست یارانِ شاه‌اردشیر      نماند ایچ رامشگر و یادگیر[۱۹]،
بداندیش یاران او را براند      جز از[۲۰] شاه و پیروز خسرو[۲۱] نماند
جفاپیشه از پیش‌خانه[۲۲] بجست      لب شاه بگرفت ناگه به دست

۱ـل: تباه؛ متن = س ـ ب ۲ـ(لن، ل[۳]، آ: رادشاه؛ پ: زادشاه)؛ ل: چون بیندازد آن بد ز شاه؛ ل[۲]: که تا بد چگونه کند او به شاه؛ متن = س، ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، و، لن[۲]، ب)؛ بنداری: فلما وصل الکتاب الی فیروز ترک رشاده، و ملک الشیطان قیاده، و أخذ فی التدبیر علی الملک أردشیر؛ برخی از دستنویس‌ها پس از بیت ۳۳ افزوده‌اند:

ل:      همی‌ساخت او کشتن شاه را      ز هر برانگیخت بدخواه را(!)
همان نیز شاه‌اردشیر جوان      نبودی یکی روز بی‌پهلوان
ک:      دراستاد و تدبیر آن ساختند      مر آن تخت از آن شاه پرداختند

ک، ق[۲]، و، لن[۲]:

ز کار آن کنی از به (بد) و بتّرت (بدترت)      که آن چرخ فرماید (که بنماید این چرخ و) این اخترت (که بنوشت اختر همی بر سرت)
مگر داد یزدانت یاری دهد      ترا اندر آن کامکاری دهد

۳ـ(لن[۲]: همیشه ورا خواندی) ۴ـ(پ: جوینده) ۵ـل[۲]: تنی چند با او ز برنا و پیر (=۳۷ب)؛ک این بیت را ندارد و در ق، ل[۲] ۳۴ و ۳۶ پس و پیش شده‌اند ۶ـ(ق[۲]: بر آیین؛ و: برانسان که؛ لن[۲]: بدانسان که) ۷ـل: مرا(!)؛ک این بیت را ندارد ۸ـس، س[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، ب): شبی؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ) ۹ـ(ق[۲]، ل[۳]، ب: خوب) ۱۰ـل، ق: شاه؛ (ب: خود)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ک، ل[۲] این بیت را ندارند ۱۱ـل[۲] (نیز ل[۳]): به؛ک این بیت را ندارد ۱۲ـس[۲] (نیز لی): بانگ و؛ ل: ایوان پر از بانگ رود و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ک این بیت را ندارد؛ بنداری: فاستصحب جماعة من غلمانه ذات لیلة و حضر بابه. ففتح له الطریق فدخل فوجده فی مجلس الشرب. فرحب به و أظهر السرور بحضوره، و اندفع معه فی الشرب ۱۳ـس[۲]: نیم از ۱۴ـق (نیز ق[۲]، ل[۳]): ز تیره‌شب ۱۵ـس (نیز لی، ب): از آن تیره‌شب درکشید؛ ل[۲]: چو یک نیمه از تیره‌شب درکشید؛ متن = ل، ک (نیز لن، پ ـ آ) ۱۶ـق: میی ۱۷ـل (نیز پ): یکدمی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـک، س[۲]: برکشید ۱۹ـس، ل[۲]: بادگیر (← یادگیر؟ باده گیر؟)؛ (لن: بازگیر؟) ۲۰ـ(پ: بجز؛ آ: جز آن) ۲۱ـ(ب: کس را)؛ ل (نیز ق[۲]): پیروز و خسرو؛ س[۲]: شاه پیروز و خسرو؛ بنداری: و قعد فیروز عنده الی أن ثمل الندماء، و قاموا و خلا المجلس، و بقی هو مع أردشیر وحده؛ک، ق[۲]، و، لن[۲] پس از بیت ۴۲ افزوده‌اند:

بسی بدتن (چو پیروز) اندیشه کرد اندر آن      که تا چون ستاند (برآرد) ز خسرو روان (ز خسرو برآرد زمان)

۲۲ـل (نیز پ، آ): خسرو؛ک: از خانه ناگه؛ متن = یازده دستنویس دیگر

همی‌داشت تا شد تباه[1] اردشیر    همه کاخ شد پر[2] ز شمشیر و تیر[3]
همه یارِ پیروزِ خسرَوْ بُدند[4]    اگر نوجهانجوی[5]، اگر گَوْ بُدند[6]
هیونی برافگند نزد گراز    یکی نامه‌یی نیز با آن[7] دراز[8]
فرستاده چون شد بنزدیک اوی[9]    چو خورشید[10] شد جان تاریک[11] اوی[9]!
بیاوردش از روم[12] چندان سپاه    که بر مور و بر پشّه بربست راه!
همی‌تاخت[13] چون باد تا طیسفون[14]    سپاهش[15] همه دست شسته به خون!
ز لشکر نیارست دم زد[16] کسی    نبُد خود در آن[17] شهر مردم[18] بسی!

۱ـ(ق۲: تا مرده شد) ۲ـ(لن: پر شد) ۳ـس: برنا و پیر؛ (آ: که گوینده مردی بد و یادگیر = ۳۴ب)؛ بنداری: فوثب علیه و وضع یده علی فمه حتی طفئ و مات ۴ـل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): شدند؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب) ۵ـق: جهانجو ۶ـ(ق۲، پ: شدند)؛ ل۲: گو جهانجوی اگر نو شدند؛ بنداری: فماج الناس بعضهم فی بعض، و شهروا السیوف غیر أنهم کانوا موافقین لفیروز فیما فعل فسکنوا؛ ک افزوده است:

بشد کار چون کام او بد هجیر    تهی‌گاه نو شد ز شاه‌اردشیر

۷ـق، ل۲ (نیز ق۲): او ۸ـ(آ: اگر نو جهان خواهی اکنون بتاز)؛ بنداری: و لما أصبح فیروز کتب الی جُراز بما فعل ۹ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): او؛ متن = ک (نیز ق۲) ۱۰ـک: خرشید ۱۱ـل۲: رای باریک ۱۲ـل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ): بیاورد از آن (ل: زان) بوم؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳ (بیاورد)، ب) ۱۳ـ(ل۳: راند) ۱۴ـل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسون ۱۵ـ(ق۲: سپاهی)؛ بنداری: فلما وصل الیه الکتاب أقبل فی عسکر عظیم حتی قدم طیسفون؛ ک، ق۲، لن۲ افزوده‌اند:

چو آورد او سوی ایران سپاه    پذیره شدندش بزرگان به راه

۱۶ـ(لن: زد دم) ۱۷ـک، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): بدان؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۱۸ـ(لن: لشکر؛ ق۲: جای لشکر)؛ لن افزوده است:

بیامد به ایران میان را ببست    به شمشیر و نیزه فرازید دست

ک، ق۲، و، لن۲، افزوده‌اند (تصحیح به پیروی از لن۲):

یکی جای بگزید خالی گراز    نشستند با او بزرگان به راز
چو بگشاد پیروز خسرو زبان    چنین گفت کای ناموَرپهلوان
که را برگزیدی به شاهنشهی    که زیبنده باشدش تاج مهی
چنین داد پاسخ نبهره گراز    که چیز از بزرگان نداریم باز (راز)
ببینید فردا یکی شاه نو    نشسته ابر گاه چون ماه نو
به دانش بود مرد را آب‌روی    به بی‌دانشی تا توانی مپوی
سخن آن به آید که گوید خرد    چو باشد خرد رسته گردد ز بد
نکوتر هنر مرد را بخردی    ز کار جهان و ز ره ایزدی
به کاری که زیبا نباشد کسی    نباید که یاد آورد زان کسی
که خود را بدان خیره رسوا کند    اگر چند کردار والا کند
همه نیکویی پیشه کن تا توان    که بر کس نماند جهان جاودان
همه مردمی باد آیین تو    همه رادی و راستی دین تو



# فرایین

## پادشاهی فرایین[۱] پنجاه روز[۲] بود

فرایین چو تاج کیان[۳] برنهاد  همی‌گفت چیزی که آمدش[۴] یاد[۵]
همی[۶]گفت: شاهی کنم[۷] یک زمان  نشینم[۸] برین[۹] تخت‌بر[۱۰] شادمان،
به از بندگی توختن[۱۱] شست[۱۲] سال  برآورده[۱۳] لَفْج[۱۴] و فروبرده[۱۵] یال
پس از من[۱۶] پسر برنشیند به گاه  نهد بر سر این[۱۷] خسروانی‌کلاه

۱ـ ق، س۲: فرایین که او را گراز گفتندی؛ ک: قرایین؛ ل۲: گراز فرایین ۲ـ ل: یکسال و نیم؛ ل۲: یکسال و دو ماه؛ متن = س، ق، س۲؛ بنداری، ثم ملکوا فرائین فلم یبق سوی شهر و ثمانیة أیام ۳ـ ک (نیز و): کیی ۴ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): کش آمد؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۵ـ این بیت در ل چنین آمده است:

فرایین چو تاج کیانی بیافت  سوی افسر شهریاران شتافت
و زان پس چو او تاج بر سر نهاد  به بیداد بنشست بر تخت داد

۶ـ س، ک (نیز لی): چنین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ س، ک، س۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب): کنی؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن۲) ۸ـ س، ک، س۲ (نیز لن ـ پ، آ): نشینی؛ ق، ل۲ (نیز ب): نشسته؛ متن = ل (نیز لن۲) ۹ـ (لن، لی: بدین) ۱۰ـ ک: یک؛ (ق۲: به تخت کیان؛ ل۳: ابر تخت نو)؛ و این بیت را ندارد؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

که چه بهتر از شاهی و برتری  نه فرمانبری باشد و کهتری

۱۱ـ (ل۳: در چنین؛ لن۲: کو چنین؛ آ: تو چنین) ۱۲ـ س، ک، س۲ (نیز ل۳، آ): شصت؛ ق: بیست ۱۳ـ ل (نیز لن۲): برآورد؛ ک: فرو برده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲، آ): کنج (؟)؛ س (نیز لی): رنج؛ ل۲ (نیز آ): کفج؛ متن = ق (نیز ل۳، پ، ب) ۱۵ـ ل: فروبرد؛ ک: برآورده؛ ل۲: فروهشته؛ (لن۲: فرود بردا)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ و این بیت را ندارد؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

بمانم به شاهی بسی سالیان  همه پوشش از خزّ و از پرنیان

۱۶ـ (ل۳: ازین پس) ۱۷ـ ل (نیز آ): آن؛ (ق۲: سرش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: قال: فلما لبس التاج فرح بالسلطنة، و قال: لأن أعیش یوما واحدا علی التخت خیر من أن أعیش ستین سنة و علیّ أمر لأحد؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

بسان پدر شهریاری شود (بود)  فرازد سر و نامداری شود (بود)
هر آن کو به ما شادمانی کند  ابر مردم او کامرانی کند
گه بزم دل شادمان می خوریم  گه رزم بدخواه را بشکریم

نهانی بدو گفت مهترپسر[۱]    که ما را که بود از[۲] پدر تاجور[۳]؟!
مباش ایمن و گنج را چاره کن!    جهانبان شدی، کار یکباره کن[۴]!
چُن[۵] از تخمه‌ی شهریاران کسی    بیاید[۶]، نمانی تو ایدر[۷] بسی[۸]!
وُ زان پس چُنین گفت کهترپسر    که اکنون به گیتی توی[۹] تاجور[۱۰]،
سزاوار[۱۱] شاهی سپاهست و گنج    چو با گنج باشی، نمانی[۱۲] به رنج،
فریدون که بود[۱۳] آبتینش پدر    مر او را که بُد پیش ازو تاجور؟!
به مرد[۱۴] و به گنج این[۱۵] جهان را بدار!    نزاید ز مادر کسی شهریار[۱۶]!
وُرا خوشتر آمد بدینسان[۱۷] سَخُن    به مهترپسر[۱۸] گفت: خامی مکن!
عَرِض را به دیوان[۱۹] شاهی[۲۰] نشاند    سپه را سراسر به درگاه خواند[۲۱]،
شب تیره و[۲۲] روز دینار داد    بسی خِلعت ناسزاوار داد،

۱ـ ک: خسرو ۲ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): ای؛ (ب: بودی)؛ متن = ق (نیز ق[۲]) ۳ـ ل (نیز پ): که اکنون به گیتی توی (پ: تویی) تاجور (۵ب ـ ۸آ را انداخته و از ۵آ و ۸ب یک بیت ساخته‌اند) ۴ـ ل، پ این بیت را ندارند ۵ـ س ـ ل[۲] (نیز لن ـ لن[۲]، ب): چو؛ متن = س[۲] (نیز آ) ۶ـ س[۲]: بیابد؛ (لن[۲]: نپاید؛ آ: نیاید؛ ب: بماند) ۷ـ (ق[۲]: تو ایدر نمانی) ۸ـ (لی: که اکنون به گیتی تویی تاجور = ۸ب)؛ ل، پ این بیت را ندارند؛ ک، و، لن[۲] افزوده‌اند:

ز شاهی به دل ماند (مانده) اندوه و درد    شوی زار و بیچاره و روی زرد

۹ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]، ب): تویی؛ متن = (ق[۲]) ۱۰ـ ق: چاره بر؛ ل، لی، پ، آ این بیت را ندارند ۱۱ـ س، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، ب): سرافراز؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ل[۳] ـ آ) ۱۲ـ (پ: نباشی)؛ ک این بیت را ندارد و در لن[۲] لت‌های آن پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: و کان له ابن فقال له: إن السلطنة تتعلق بالمال و العسکر، و إذا کان ذلک فقد ملکت (۶ـ۸ را ندارد) ۱۳ـ ل، س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ، لن[۲]، ب): بد؛ متن = (لن، ق[۲]، ل[۳]، و، آ)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: فان أفریذون کان ابن آبتین، و لم یرث منه التاج و التخت، و إنما ملک بالمال و العسکر؛ ل، ل[۲] افزوده‌اند:

جهان را به سه پور فرخنده داد    که اندر جهان او بُد از داد شاد

۱۴ـ (ق[۲]: بباش؛ ل[۳]: بداد) ۱۵ـ (و: به گنج و به مردی) ۱۶ـ س (نیز آ): تاجدار؛ پ افزوده است:

زمانه ترا داد شاهنشهی    بزرگی و دیهیم و هم فرّهی

۱۷ـ س: ز مرگ؛ س[۲] (نیز لن): برینسان؛ (و: ز آنسان؛ لن[۲]: برانسان)؛ ل: خوش نیامد بدینسان؛ (آ: خوب نامد بدینسان)؛ ک: و زان خوشتر است این بدینسان؛ متن = ق، ل[۲] (نیز لی، پ، ب) ۱۸ـ ق (نیز لی، ب): چنین؛ ق[۲]، ل[۳] این بیت را ندارند؛ بنداری: فطاب قلبه بهذا الکلام؛ ک، ق[۲] افزوده‌اند:

چو فرمان مرا باشد و تاج (نام) و ننگ    به فرمان من تا نیاری درنگ (بنازد بدو مردم نیکبخت)
هم اکنون بر و از بر (بیفزود این برشده) بخت من    بیفروزد این فرّه و بخت من (به کیوان رساند سر تخت من)
ق[۲]: جهان را به سه پور فرخنده داد    کجا در جهان بود از داد شاد (← ۱۰پ)

۱۹ـ ق: بر ایوان ۲۰ـ (لن، لن[۲]: شاهان) ۲۱ـ ک: به دیوان بخواند؛ در ل[۳]، و لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۲ـ ل (نیز لی): تا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد





به دو هفته از گنجِ شاه‌اردشیر    نماند از بهایی[۱] یکی پرّ تیر[۲]!
هر آنگه که رفتی به می[۳] سوی باغ    نبردی[۴] جز از شمعِ[۵] عنبر چراغ
همان[۶] تشتِ[۷] زرّین و سیمین[۸] بُدی    چو زرّین بُدی، گوهرآگین[۹] بُدی
چو هشتاد در[۱۰] پیش و هشتاد[۱۱] پس    پس شمع[۱۲] یاران[۱۳] فریادرس
[همه شب بُدی[۱۴] خوردن آیین اوی[۱۵]    دل مهتران پر شد[۱۶] از کین اوی[۱۵]]
شب تیره همواره گَردان[۱۷] بُدی    به پالیزها، گر[۱۸] به میدان[۱۹] بُدی
نماندش به ایران یکی[۲۰] دوستدار    شکست اندرآمد به آموزگار[۲۱]!
فرایین[۲۲] همان ناجوانمرد گشت    ابی داد و بی‌بخشش و[۲۳] خورد گشت

۱ـ (آ: نهانی؛ و: نماشدش بهای؛ ب: نماندش نهانی) ۲ـ ل[۲]: مرد پیر؛ بنداری: و أمر بوضع دیوان الجیش، و استحضر الأجناد، و بذَر فی الإعطاء، و أفاض الخلع علی من لم یستحقها من الأجناد فأفرغ خزائن أردشیر فی أسبوعین حتی لم یبق فیها و لا ریشة نشابة؛ ک، ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

جهان را چنین شاه هرگز مباد    که از بن نداند ز بیداد داد
هر آن ده که ویران و بی‌بر شود    درو جغد سالار و مهتر شود
چو آن تخت ساسانیان خیره گشت    دل زیردستان همه تیره گشت
کسی کو به نیکی بود ناسپاس    ز بد روز و شب باشد اندر هراس
فرایین بدینسان همی چند روز    همی‌راند شاهی و دولت سپوز

۳ـ ل[۲]: همی؛ س[۲]: یکی ۴ـ س (نیز لی، آ، ب): نبودی؛ ق: نماندی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ ل، س، ک، ل[۲] (نیز لی، آ، ب): شمع و؛ متن = ق، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]) ۶ـ س: همی؛ ق ـ س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]، و ـ ب): همه؛ متن = ل (نیز پ) ۷ـ س، ق، س[۲] (نیز لی، پ ـ ب): طشت؛ ک (نیز لن): دشت؛ (ق[۲]: جام)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ل[۳]) ۸ـ س: سیمین و زرّین ۹ـ ک: به پالیزها مجلس آیین ۱۰ـ (ق[۲]: از) ۱۱ـ (ق[۲]: هفتاد) ۱۲ـ س (نیز لی): یکی شمع و (؟)؛ متن ← ۱۳ـ ک: تابان ز؛ (ل[۳]: یازان؛ لن: بر شمع‌داران)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲])؛ ق، ل[۲]، س[۲]، آ، ب این بیت را ندارند و در س با بیت سپسین پس و پیش شده است ۱۴ـ ک: به شب بودمی ۱۵ـ س (نیز ق[۲] ـ آ): او؛ متن = ک (نیز لن) ۱۶ـ (ق[۲]، و، آ: شد پر)؛ ل، ق، ل[۲]، س[۲]، ب این بیت را ندارند ۱۷ـ ل، ک: خندان (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـ س ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): یا؛ (آ: و)؛ متن = ل ۱۹ـ (ق[۲]: ایوان)؛ لی، و این بیت را ندارند و در ل[۲] لت‌های آن پس و پیش شده است؛ بنداری: ثم أقبل علی الأکل و الشرب و الإسراف فیهما و فی الإنفاق و الإتلاف بسببهما؛ ک، و، لن[۲] سه بیت و ق[۲] بیت سوم را افزوده‌اند:

جز از خفت و خیز و جز از داد و خورد (خورد و برد)    ندانست آن خیره‌سر مرد خرد
ز می مست و همواره خفته بدی    به دستار چین سر نهفته بدی
دل آزرده زو گشت لشکر همه    پرآشوب و پر درد کشور همه

۲۰ـ (ق[۲]: کسی)؛ ک (نیز لن، پ، لن[۲]): از ایران کسی (ک: یکی)؛ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، ب): نماند اندر ایران کسی (ل[۲]: کسش)؛ (و، آ: نماندند از ایران کسی)؛ متن = ل ۲۱ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): بدان روزگار؛ متن = ل؛ ک، ق[۲] افزوده‌اند:

به مردم شده زندگانی کبست    ز دستش نهاده به سر بر دو دست
(ق[۲]: جهانی ز بیداد او گشت پست)

۲۲ـ ک، س[۲] (نیز پ، آ): قرایین ۲۳ـ ک: بی‌دین و بی؛ س[۲] (نیز لن، ل[۳]، لن[۲]): بی‌بخشش و بی؛ (آ: ابی بخشش و داد و بی)؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، و، ب)؛ ک، ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

چنان زفت شد سفله و تنگدل    که بودی دریغش ز دیوار گل

همی[۱] زرّ بر[۲] چشم بردوختی — جهان را به دینار بفروختی
همی‌ریخت خونِ سرِ بی‌گناه — از آن پس[۳] برآشفت بر وی[۴] سپاه
به دشنام لب‌ها بیاراستند[۵] — جهانی همه[۶] مرگ او خواستند
شب[۷] تیره هرمزدِ[۸] شهران‌گراز[۹] — سَخُن‌ها همی‌گفت چندی[۱۰] به راز[۱۱]،
گزیده سواری ز[۱۲] شهر سطخر[۱۳] — ـکه آن مهتران[۱۴] را بدو بود[۱۵] فخر ـ،
به ایرانیان گفت کای[۱۶] مهتران — شد این[۱۷] روزگار فرایین[۱۸] گران!
همی‌دارد او مهتران[۱۹] را سبک — چرا شد چُنین مغز و دلتان تُنُک؟!
همه دیده‌ها زو شده پر سرشک — جگر پر ز خون شد، بباید بزشک[۲۰]!
چُنین داد پاسخ مر او را[۲۱] سپاه — که چون کس نماند ازدرِ پیشگاه،
نه کس را همی‌آید از رشک[۲۲] یاد — که پردازدی[۲۳] دل بدین[۲۴] بدنژاد[۲۵]!

۱ـ(پ: همه) ۲ـس (نیز لی، ب): روز بر؛ ل۲ (نیز ق۲): روی بر؛ (ل۳: زرش را)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، آ) ۳ـ(لی: بدو بر) ۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، آ، ب): روزی؛ ل۲ (نیز ق۲): روی؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، و)؛ ق۲ افزوده است:

از آن خیره‌سر مرد بی‌داد و دین — نباشد ز نیکی برو آفرین
ز بی دانشی نیستش رای و هوش — همی هر زمانی برآید به جوش

۵ـس (نیز ب): برآراستند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـس ـ ل۲ (نیز لی، آ، ب): همی؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ بنداری: فتغیرت علیه القلوب؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

نهانی به یک جای گرد آمدند — ابر کار او داستانها زدند

۷ـ(لن، پ، لن۲: شبی) ۸ـ(لی: فرمود) ۹ـق: نواز؛ (ق۲: مهران گراز؛ ل۳: شمران گراز) ۱۰ـل: چندان؛ (ل۳: آن شب)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق۲: سخن‌های او گفت چندی دراز) ۱۲ـس (نیز لی): به؛ ق (نیز و): سواران ز؛ (ق۲: سپاهی ز)؛ ل: گزین بد سواری ز؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ، ب) ۱۳ـل، ق، ک (نیز لی): صطخر ۱۴ـ(و: که آزادگان) ۱۵ـس۲ (نیز ل۳، آ): بدان بود؛ ک: که از مهتران بد بدو نیز ۱۶ـق (نیز لن): ای ۱۷ـ(لی، ل۳: آن) ۱۸ـک (نیز پ، آ): قرایین ۱۹ـ(ق۲: آن مهر او)؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

بتابید یکباره از داد اوی — ازین پادشاهی شده (بشد) رنگ و بوی
کسی را بنزدیک او نیست آب — ازو گشت ایران چو پرّ غراب (بی‌آب و خراب)

۲۰ـس: همی زو ز رشک؛ ل۲: بد نبد از بزشک؛ ک: دل هر کسی زو بجوید بزشک؛ (لن، ق۲، ل۳ ـ آ: جگر بر (پ: می) نجوشد یکی (آ: کسی) را به (ق۲، پ: ز) رشک (ل۳: بزشک)؛ لی: جگر برخروشد همی روز رشک)؛ متن = ل؛ ق، س۲، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فقال بعض أمراء اصطخر لقوّاد إیران: إن أمر هذا الرجل قد ثقل علی قلوبنا، فانه یستخف بالأکابر و لا یلتفت الی الأماثل، فلا تسکتوا عنه؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

نه ساسانی و نه ز تخم کیان — چرا پیش او بست باید میان
همانا که دلتان ز بر برپرید — و یا زهره شد در شکم ناپدید

۲۱ـ(پ: بدو آن) ۲۲ـس (نیز لی، ب): شرم؛ (آ: سیل؟)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، ب): بردازدی؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ل۳ ـ لن۲) ۲۴ـ(لن: ازین؛ ق۲: لب برین) ۲۵ـک: بپردازدی مرد نام و نژاد؛ بنداری: فقالوا: إنه لما تبذلت السلطنة لم یبق فی قلب أحد غیرة حتی یقتل هذا الدعیّ الخبیث الأصل؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

به رای تو گشتیم همداستان — بگو هر چه دانی تو از داستان
گزین شاه دیوانهٔ تیزمغز — نه گفتار نیکو نه کردار نغز (و، لن۲ ندارند)
چگونه رهانیم ایرانزمین — که بر وی مبادا به داد آفرین (و، لن۲ ندارند)





بدیشان[۱] چُنین گفت شهران‌گراز[۲] — که این کار از[۳] ایرانیان شد دراز!
گر ایدونک بر[۴] من نسازید[۵] بد — کنید آنک از زادمردی[۶] سَزد،
هم اکنون به نیروی یزدان پاک — مر[۷] او را ز تخت اندرآرم[۸] به خاک!
چُنین یافت پاسخ از[۹] ایرانیان — که بر تو مبادا که آید زیان[۱۰]!
همه لشکر امروز یار تویم[۱۱]! — گرت زین بد آید، حصار تویم[۱۱]!
چو بشنید ازیشان[۱۲] ز ترکش بجُست[۱۳] — یکی تیرِ پولادپیکان نخست[۱۴]،
برانگیخت از جای اسپ سیاه — همی‌داشت لشکر مر او را نگاه،
کمان را به بازو همی‌درکشید[۱۵] — گهی در بر[۱۶] و گاه بر سر[۱۷] کشید،
به شورش‌گری[۱۸] تیر[۱۹] با زه[۲۰] ببست[۲۱] — چو[۲۲] شد غَرق[۲۳] پیکانش، بگشاد[۲۴] شست،
بزد تیر ناگاه بر[۲۵] پشت اوی[۲۶] — بیفتاد تازانه[۲۷] از مشت اوی[۲۶]!
همی[۲۸] تیر تا پرّ در[۲۹] خون گذشت[۳۰] — سر آهن از[۳۱] ناف بیرون گذشت[۳۲]!

۱ـ(ق۲: بریشان) ۲ـق: نواز؛ (ق۲: مهران گراز؛ ل۳: شمران گراز) ۳ـل، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ): ‹از›؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، ب)؛ ک، ق۲ افزوده‌اند:

ببین تا چه آید به ایرانیان — ز دشمن چه آید به تخم کیان
چه باید که درمان این من کنم — بکوشم که رنج از شما بفکنم
همانا که این آرزوی شما — سرآرم من این گفت‌وگوی شما

۴ـ(ق۲، آ: با) ۵ـس (نیز لی): نشاید ز ۶ـل: داد و گردی؛ س، ق (نیز لی): رادمردان؛ (لن، لن۲: رادمردی؛ ب: زادمردان)؛ ک: آنچه از رادمردی؛ (ل۳: آن کز آزادمردان؛ آ: آن کز آزادمردی)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و) ۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): من؛ متن = ل، ل۲ (نیز و) ۸ـل: ز باره درآرم؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فقال جُراز: إن وافقتمونی فی الأمر و لاتمدّوا إلیّ ید الشر، و لا تتجنبوا طریق الحریة نکسته الیوم من التخت ۹ـل (نیز ق۲، و، لن۲): ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۰ـ(لی، آ، ب: زمان) ۱۱ـل، س، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ ـ آ): توایم؛ ق، ل۲ (نیز ل۳، ب): توییم؛ ک: تونیم؛ بنداری: فقالوا: نحن کلنا معک. و حاشا أن نمسک بسوء، و نقصدک بمکروه؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند: چو بشنید این گرد خسروپرست + همی جست بر شاه بی‌مایه دست / یکی روز آراست آن شهریار + شد از شهر بیرون ز بهر شکار / ابا او ز ایرانیان لشکری + هر آنکس که مه بود یا کهتری / بدانگه که زی شهر گشتند باز + نگه کرد ناباک شهران‌گراز ۱۲ـل: زیشان؛ ک (نیز و، لن۲): بدان شاه شوم و؛ (ق۲: بران نامور او)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـق: نخست ۱۴ـق: پیکان پولاد جست؛ بنداری: فأخرج نشابة علیها نصل من الفولاذ ۱۵ـل۲: برکشید ۱۶ـل (نیز و)، بر بر؛ ک: در سر؛ ل۲: بر در؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـس، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ): در سر؛ ک: در بر؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، لی، و، لن۲، ب) ۱۸ـ(ل۳: سوره گری؟) ۱۹ـدر ل، و، ب بی‌نقطه؛ س (نیز ل۳، آ): تیز؛ ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲): نیز؛ (ق۲: کز و تیر و)؛ متن = (پ) ۲۰ـدر ل، س، آ، ب بی‌نقطه؛ س۲ (نیز لن، لن۲): بازو؛ (ق۲، لی: باره؛ و: بارو)؛ متن = (پ) ۲۱ـل۲: کمان را به زه کرد و پیوست شست ۲۲ـ(ب: که) ۲۳ـک (نیز لن، ق۲): غرقه ۲۴ـک: آمد به؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: و قد حضروا مع الملک فی المیدان، فأخذ ینزع فی قوسه تارة من الیمین و تارة من الشمال ۲۵ـ(لن: ابر؛ آ: در) ۲۶ـل، س، ق (نیز لی، ل۳، آ، ب): او؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲) ۲۷ـ(پ: تازنده) ۲۸ـ(لن، ق۲، و، آ: همه) ۲۹ـس۲: بر؛ ل: تا پَر پُر از؛ (و: تا ناف در؛ لی: چو آن تیرش از پشت در)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـق: کشید؛ ک (نیز ل۳، آ): نشست ۳۱ـل: سر تیر تا؛ س: که پیکانش از؛ ل۲: به پیراهن از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـق: جهید؛ ک (نیز لن): نشست؛ (آ: کشید)؛ بنداری: فسدّد فی أثناء ذلک یده نحو الملک فوضعها فی وسط ظهره حتی خرج نصلها مع روحه من صدره؛ ل افزوده است:

ز باره درافتاد سر سرنگون — روان گشت زان زخم او جوی خون
بپیچید و برزد یکی باد سرد — به زاری بران خاک دل پر ز درد

سپه[۱] تیغ‌ها برکشیدند پاک — برآمد شب تیره از دشت خاک!
همه شب همی خنجر انداختند — یکی[۲] از دگر بازنشناختند!
همی این از آن بستدی، وان[۳] از این — یکی یافت[۴] نفرین، دگر[۵] آفرین!
پراگنده گشت آن سپاه بزرگ — چو میشانِ بددل که بینند[۶] گرگ!

بجستند فرزند[۷] شاهان بسی — ندیدند از آن[۸] نامداران[۹] کسی

۱ـ(ب: همه) ۲ـل۲: همی ۳ـل، ک (نیز پ، آ): بستد و آن؛ س، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): بستدی آن؛ (ل۳: بستدی این از آن)؛ متن = س۲ (نیز لن) ۴ـک (نیز آ): گفت ۵ـ(و: به از)؛ ق این بیت را ندارد؛ ک، ق۲، لی، و، لن۲ افزوده‌اند:

چو پیدا شد آن مطرد (مطرف، دیبه، چادر) زردرنگ — بشد کوه‌سر زو چو (ازو کوه شد همچو) پشت پلنگ
بسی خسته بود و بسی (ز لشکر بسی کشته و) کوفته — سوار و سپهبد (سلب، سپه) برآشوفته (یکسر آشوفته)

۶ـق: بدیدند؛ ل۲: گریزان ز؛ س۲: گزیدند؛ (لن: ببینند)؛ س (نیز لی): که دیدند دیدار؛ (ق۲: که یابند ناگاه؛ ب: که دیدند از دور)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳ـآ)؛ بنداری: فثار الأجناد فی المیدان، و سلوا الأسیاف یضرب بعضهم بعضا الی أن تفرّقوا؛ ل افزوده است:

چو خورشید تابنده بنمود روی — برآسود از لشکر جنگجوی

س ـ س۲، ق۲، لی، و، لن۲، ب افزوده‌اند:

فراوان بماندند بی شهریار — نیامد کسی تاج را خواستار

ل، لن، ل۳، پ، آ، بنداری این بیت را ندارند ۷ـ(و: فرزانه) ۸ـل (نیز لی): زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـق، ل۲: تاجداران؛ بنداری: قال: فطلبوا من یملکونه (من أولاد الملوک) فلم یجدوا أحدا؛ ک، ق۲، لی ۱۵ تا ۱۸ بیت، و، لن۲ دهم تا پانزدهم را افزوده‌اند (تصحیح به پیروی از ق۲):

نبودند اگر بود پنهان شدند — پراکنده هر سو نگهبان شدند
چو از تخم شاهان بریدند امید — نیامد به شاهی کسی را نوید
بنزدیک موبد شدند آن مهان — بگفتند با او سخن در نهان
که ما را بگو چارهٔ اندرین — که بی پادشا گشت ایران‌زمین
بدیشان چنین پاسخ آورد پیر — که شد بختشان تیره از هور و تیر
چگونه بود زندگی در برش — تنی را کزو دور باشد سرش
چو تن بود لشکر، چو سر شهریار — چو شد سر ز تن، بر نیاید بکار
ازین پس هر آنکو زند داستان — به شاهی شمائید همداستان
مجوئید بر چرخ گردنده کین — که نفرین شودتان همه آفرین
بکن کار گیتی به یزدان یله — نشایدت کردن ز گردون گله
دگر هر چه باشد بیاید پدید — چنان گردد او کایزدش آفرید
اگر هست دانا گل افشان کند — ز باغ گل افشان بیابان کند
و گر چرخ ازین کار آگاه نیست — سوی کینهٔ او ترا راه نیست
همه نیک و بد را فریبنده دان — خداوند دانا و بیننده دان
ترا نز پی این جهان آفرید — ز چرخ روان مر ترا برگزید
سرانجام بنگر که جایت کجاست — که گر ایمنی خواهی و راه راست



# بوران‌دخت

## پادشاهی بوران‌دخت[۱] شش ماه[۲] بود

یکی دختری بود بوران[۳] به نام / ـچو زن شاه شد، کارها گشت خام!ـ
بران[۴] تخت شاهیش بنشاندند / بزرگان برو گوهر افشاندند
چُنین گفت پس دخت[۵] بوران[۶] که من / نخواهم پراگندن انجمن!
کسی[۷] را که درویش باشد ز گنج / توانگر[۸] کنم، تا نماند به[۹] رنج!
مبادا ز[۱۰] گیتی کسی مستمند[۱۱] / که از درد او بر من آید گزند!
ز کشور کنم دور بدخواه را! / بر آیین شاهان کنم گاه[۱۲] را!

نشانی ز پیروزِ خسرو بجُست / بیاورد ناگاه[۱۳] مردی درست

۱ـل، ق،ک، س[۲] (نیز لن ـل[۳]، و ـب): توران‌دخت؛ در پ حرف یکم بی‌نقطه؛ ل[۲]: توران؛ متن = س ۲ـل: یکسال؛ متن = س ـب؛ بنداری: ثم ملَکوا بوران بنت کسری أبرویز. و کانت ولایتها ستة أشهر ۳ـل، ق،ک، ل[۲] (نیز لن ـل[۳]، و ـب): توران؛ حرف یکم در س[۲] بی‌نقطه؛ متن = س (نیز پ)؛ بنداری: و کانت لبرویز بنت تسمی بوران فملکوها ۴ـ(لی: بدان)؛ ک، ق[۲]، لی افزوده‌اند: به ایران هر آنکس که بد نامدار + برفتند نزدیک این کامکار ۵ـس (نیز لی، ل[۳]): شاه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـل، ق ـس[۲] (نیز لن ـل[۳]، لن[۲]، آ، ب): توران؛ در س، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (پ)؛ (ق[۲]: توران از آن پس)؛ بنداری: و لما لبست التاج و تسنمت التخت وعدت الحاضرین بأنها تسیر فیهم بأحسن سیرة و أعدل طریقة ۷ـ(آ: من او) ۸ـس (نیز لن): تونگر ۹ـ(آ: تا ندارند) ۱۰ـ(ق[۲]، و، آ: به) ۱۱ـ(لن: دردمند) ۱۲ـ(ق[۲]، آ: راه)؛ بنداری: فنثروا علیها الجواهر، و أظهروا البشائر؛ ک، ق[۲] چهار بیت، و و، لن[۲] بیت‌های سوم چهارم را افزوده‌اند:

ز ایران ببرّم پی بی‌رهان / چنان چون بود رسم و ساز مهان
سخن بشنوم از لب بخردان / نپیچم ز آیین و راه ردان
بدان را ز بد دست کوته کنم / سوی داد و نیکی همه ره کنم
به دردم من از کشته شاه اردشیر / نمانم به گیتیش بدخواه دیر (کنم چند بدخواه را دل به تیر)

۱۳ـس، ق، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): بی‌گاه؛ ک: یکباره؛ (ق[۲]: بیگانه؛ آ: بدخواه)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ)؛ بنداری: ثم إنها تتبعت فیروز قاتل أردشیر، و أرصدت له حتی قبضت علیه؛ ک، ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند: که نزد گرازست بی‌درد و غم + نشسته شب و روز با (بی) دل دژم

خبر شد[1] بنزدیک بوران[2] رسید     ز لشکر بسی[3] نامور برگزید

۱ـک: چو خسرو ۲ـل، ق ـ س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): توران؛ در ق۲، و حرف یکم بی‌نقطه؛ س (نیز لی، ب): برزن؛ متن = (لن، پ) ۳ـک (نیز ق۲، پ، و، لن۲): یکی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۳ افزوده است:

فرستاد و او را گرفتند خوار     ببستند پایش به بند استوار

ک، ق۲، و، لن۲ ۲۹ تا ۳۳ بیت افزوده‌اند (متن به پیروی از ق۲):

کجا نام او بهمن نامدار     که پیروز بودی گه کارزار
بدو داد توران سپاهی گران     ابا ترگ رومی و برگستوان
بپرداخت گنجی پر از خواسته     شد آن لشکر گشن آراسته
بنزدیک ایشان فرستادشان     بسی پند و اندرزها دادشان
که گر کشته گر زنده آن دو سوار     بنزد من آریدشان بسته زار
چو بهمن سپه را به راه آورید     به پیش سپاهش سپاه آورید
سپاهی چو دریا به هامون کشید     سر نیزه از کشته در خون کشید
برابر به کینه فرود آمدند     ز کینه همی بی درود آمدند
از آن سوی دریا وزین سوی کوه     تو گفتی ببودند با هم گروه
ز هر دو سپه خاست آوای کوس     جهان شد ز گرد سپه آبنوس
چو آن دید بهمن برون شد به جنگ     گرفته یکی تیغ هندی به چنگ
شد از بانگ رویین و آوای سنج     همه گوشها کرّ و دلها به رنج
همان از تف شید و از تنگ جای     نبد با سواران همی هوش و رای
بزد میمنه جمله با میسره     شکست او همه میسره یکسره
ازیشان سواران فراوان بکشت     فراوان ز لشکر نمودند پشت
گراز آن چنان دید بالای خواست     یکی جوشن مهترآرای خواست
نهاده به گردن یکی لخت گرز     نموده دلیری به بالای برز
چو بهمن بدیدش برانگیخت اسب     درآمد بکردار آذرگشسب
یکی نیزه زد بر میان گراز     نیامد برو زخم نیزه فراز
ز باد اندرآورد گرز گران     گراز بداندیش نامهربان
فرو کوفت بر کتف بهمن ز درد     سپهدار درد از دلیری بخورد
یکی تیغ زد بر سر و گردنش     که تا ناف ببرید تیره‌تنش
چو شد کشته بر دست بهمن گراز     سپاهش هزیمت گرفتند ساز
به لشکر چنین گفت بهمن: دهید     سران را به خاک و به خون درنهید
فکندند چندان بدان رزمگاه     که از کشته هر سو نهان گشت راه
ازیشان فراوان گرفتند اسیر     چه خسته به تیغ و چه خسته به تیر
چو پیروز خسرو گرفتار شد     سپهبد ز پیکار بیزار شد
از آن جایگه نزد شاه آمدند     به ایوان توران ز راه آمدند
چو بهمن سر و تاج او را بدید     ابر تاج او آفرین گسترید
بنزدیک او برد پیروز را     دل‌آزار مرد جگرسوز را





ببردند پیروز را پیش اوی[1]     بدو گفت کای بدتن[2] کینه‌جوی[3]،
ز کاری[4] که کردی بیابی جزا     چنان‌چون بود در خورِ[5] ناسزا[6]!
مکافات یابی ز کرده کنون     چنان‌چون بود درخورِ رهنمون[7]!
از[8] آخُر همانگه یکی[9] کرّه خواست     به زین‌اندرون نوز ناگشته[10] راست
ببستش بران[11] باره‌بر همچو[12] سنگ     فگنده به گردن‌درون[13] پالهنگ
چُن آن[14] کرّه‌ی تیزِ[15] نادیده[16] زین     به میدان کشید آن خداوندِ کین،
سُواران به میدان فرستاد چند     به فِتراک‌بر گِرد کرده کمند،
که تا[17] کرّه او را[18] همی‌تاختی     زمان تا زمانش برانداختی[19]،
زدی هر زمان خویشتن بر[20] زمین     بران[21] کرّه‌بر بود چند[22] آفرین،
چُنین تا برو[23] بر بدرید[24] چرم     همی‌رفت خون[25] از برش[26] نرم‌نرم،
سرانجام جانش[27] به خواری بداد؛     چرا جویی از کارِ بیداد داد؟!

همی‌داشت این زن[28] جهان را به مهر     نجست[29] از برِ خاک باد[30] سپهر!
چو شش‌ماه بگذشت بر[31] کار اوی[32]     ببُد[33] ناگهان کژّ پرگار اوی[32]!

۱ـق (نیز آ): او؛ ک (نیز ق۲، و، لن۲): چو پیروز را شاه نودید روی ۲ـ(ل۳: بددل) ۳ـق (نیز آ): چاره‌جو؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ ک افزوده است:

به جایت چه بد کرده بد اردشیر     سگانت همانا که دادند شیر

۴ـل۲: کرده ۵ـ(پ: مردم) ۶ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): پادشا؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۷ـس: بدفنون؛ ق، ک، س۲ (نیز لن، پ، ب): سرنگون (؟)؛ ل، ل۲: برانم ز گردن ترا (ل۲: ز جان تو من) جوی خون؛ متن = (لی، ق۲، لن۲)؛ ل۳، و، آ این بیت را ندارند و در ق با پس و پیشی لت‌ها پس از ۱۳ آمده است ۸ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): ز؛ متن = ک (نیز ل۳، پ) ۹ـس، ل۲ (نیز لی، ب): همانگاه یک؛ (ق۲، لن۲: همانگه ز آخر یکی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و، آ) ۱۰ـل: نیز نابوده (بی‌نقطه)؛ س: رام ناگشته؛ ک، ل۲ (نیز آ): بود ناگشته؛ (ل: گام ناکرده؛ ل۳، لن۲: نیز ناگشته؛ پ: نوز نابوده؛ و: نیز ناکرده)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، ب)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـق: ابر؛ (لی: بدان) ۱۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): اسب بی زین چو؛ (پ: اسب بر همچو)؛ متن = ل ۱۳ـس، ک (نیز لی): درش؛ ق: برش؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـل، ق (نیز لن، ل۳ ـ آ): چنان؛ س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): چو آن؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۵ـل: تند؛ متن = س ـ ب ۱۶ـ(ل۳: ناکرده) ۱۷ـق، ک، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): با؛ متن = ده دستنویس دیگر (در س بی‌نقطه) ۱۸ـک: کرهٔ وی ۱۹ـل (نیز ق۲): بینداختی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـس، ل۲ (نیز لی، پ): خویشتن هر زمان بر؛ (ق۲: هر زمانش به روی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لی: بدان) ۲۲ـ(ق۲: چند بود؛ و، لن۲: خوانده بود؛ آ: چند باد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۳ـل، ک (نیز لی): بدو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۴ـ(لن۲: دریدند) ۲۵ـک: همی خون براند ۲۶ـس۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): تنش؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، ب)؛ ق، آ این بیت را ندارند ۲۷ـس (نیز لی، و، لن۲): جان را؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری: فأمرت به فکتف و ربط بمهر ریض، و أمرت غلمانها فعدَوا المهر فی المیدان حتی تطایرت أشلاؤه، و تفرّقت أجزاؤه؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

بجز (جز از) بد نباشد مکافات بد     چنین از ره داد دادن (یزدان) سزد

۲۸ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب): آن زن؛ (ق۲: توران)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، پ، آ) ۲۹ـدر ل ـ ک حرف یکم بی‌نقطه؛ ل۲: نخست؛ س۲ (نیز ل۳، لن۲، آ): بجست؛ متن = (لن، ق۲، پ، و، ب) ۳۰ـس۲: سال (؟)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و بقیت ترعی الرعیة و تحسن السیرة ۳۱ـ(پ: از) ۳۲ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ) ۳۳ـ(لن۲، آ: بشد)؛ ق این بیت را ندارد

به یک هفته بیمار گشت[1] و بمرد ... ابا خویشتن نام نیکی ببرد!
چُنین‌ست آیین چرخِ روان ... توانا به هر کار و ما ناتوان[2]!

۱ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]، آ، ب): بود؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و)؛ بنداری: فلما انقضت من ولایتها ستة أشهر مرضت و ماتت

۲ـ ک، ق[۲] نه بیت و و، لن[۲] شش بیت افزوده‌اند (تصحیح به پیروی از ق[۲]):

چه درویش باشی چه مرد درم ... چه افزون بود زندگانی چه کم
چه بر کام دل کامکاری بود ... چه از آرزو تن به خواری بود
اگر مرد رنجی اگر مرد گنج ... نه گنجت بود جاودانه نه رنج
چه صد سال شادی بود چه هزار ... چه شست و چه سی و چه ده یا چهار
چو گشت اسپری روزگارش یکیست ... گر افزون بود سال اگر اندکیست
ترا یار کردارها باد و بس ... که باشد دو گیتیت فریادرس
یله کن ز گنج این سپنجی‌سرای ... که پرمایه‌تر زین ترا هست جای
به آموختن گر ببندی میان ... به دانش شوی بر سپهر روان
نداری سپهر روان را به چیز ... برآری ز خورشید و از مه قفیز



# آزرم‌دخت

## پادشاهی آزرم‌دخت چهارماه[۱] بود

یکی دخت دیگر بُد[۲] آزرم‌نام  ز[۳] تاج بزرگان[۴] رسیده به کام[۵]،
بیامد[۶] به تخت کیان[۷] برنشست  گرفت این جهانِ[۸] جهان را به دست
نخستین چُنین گفت کای[۹] بخردان  جهان‌دیده[۱۰] و کارکرده ردان،
همه کار بر داد و آیین کنیم[۱۱]  کزین پس همه خشت بالین کنیم[۱۱]!
هر آنکس که باشد مرا دوستدار[۱۲]  چُنانم مر[۱۳] او را که[۱۴] پروردگار!
کسی کو ز پیمان[۱۵] من[۱۶] بگذرد  بپیچد ز آیین و راهِ[۱۷] خرد،

۱ـ ل: شش‌ماه؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: ثم ملکوا آزرم‌دخت بنت کسری أبرویز أیضا. و کانت ولایتها أربعة أشهر ۲ـ س (نیز لی، ب): دختری داشت؛ ق، ک (نیز لن، لن[۲]): دختری بود؛ ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ): دختری دیگر؛ متن = ل ۳ـ س[۲]: به ۴ـ س، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، و): بزرگی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ س (نیز لن، لی، ب): بد او (لن: بدو) شادکام؛ ق، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۲]ـ آ): شد او (و: شده) شادکام؛ متن = ل، ل[۲]؛ ک افزوده است:

کجا دختر از تخم لهراسب بود  سپهبد ... (سفید مانده) بود

۶ـ (لن: برآمد) ۷ـ س (نیز لی، و، ب): کیی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ (و: جهنده)؛ س: او همی این؛ (لی: گرفتش همی این)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ (لن: ای) ۱۰ـ ل: گشته؛ متن = س ـ ب ۱۱ـ س (نیز لی، ب): کنید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: قال صاحب الکتاب: فملکت بعد أختها. و لما لبست التاج و جلست علی التخت قالت: إنا نضع أمورنا علی قواعد العدل، و نبنی أحوالنا علی قوانین السداد ۱۲ـ ک: نامدار؛ (ل[۲]: دوستدار) ۱۳ـ س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، پ ـ ب): من؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز ل[۳]) ۱۴ـ ل، ق ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، آ): چو؛ متن = س (نیز لی، و، لن[۲]، ب)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: و کل من أحبنا أحسنا الیه؛ ک، و، لن[۲] افزوده‌اند:

مر او را به دینار یاری کنم  گنه گر کند بردباری کنم

۱۵ـ (ل[۳]: تیمار) ۱۶ـ ق، ک (نیز ق[۲]، و، لن[۲]): ما؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ س[۲]: راه و؛ ل: آیین و راه؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ک افزوده است:

ز بنده به پیشش برآرم هلاک  ز دهقان و تازی کنم جای پاک

به زنده[۱] تنش را[۲] برآرم به دار ز دهقان و[۳] تازی و رومی‌شمار[۴]!

همی‌بود بر تخت‌بر[۵] چار ماه به پنجم شکست اندرآمد به گاه!
از[۶] آزرم گیتی بی‌آزرم[۷] گشت! به رفتن پیِ اخترش[۸] نرم[۹] گشت!
شد او نیز و آن تخت بی شاه ماند[۱۰] به کامِ دلِ مردِ بدخواه ماند[۱۰]!
همه[۱۱] کارِ گردنده‌چرخ[۱۲] این بود: ز پرورده‌ی خویش پرکین بود!

۱ـ ل (نیز پ): چو زنده؛ س۲: که زنده؛ (لن، لن۲: به خواری؛ ق۲، و، ل۳: بریده؛ آ: ز زنده)؛ متن = س، ق (نیز لی، ب) ۲ـ (ق۲، ل۳: سرش را)؛ ک: تن زندهٔ او؛ ل۲: تنش را بزنده ۳ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): <و>؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۴ـ (و: سوار؛ آ: نژاد؛ پ: روزی شمار)؛ بنداری: و کل من لوی رأسه عن طاعتنا قتلناه کائنا من کان؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

همه شهر ایران ازو شادمان نماند اندر ایران یکی بدگمان
ز دادش بخورد آب با میش گرگ به شاهی ببد چون قباد بزرگ
بزرگان برو آفرین خواندند (ورا آفرین خوان شدند) همه کشور (سه کشور مر) او را به فرمان شدند
ز ترک و ز روم و ز هند و ز چین مر او را بدی هدیه و آفرین

۵ـ (ق۲: تا) ۶ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب): ز؛ س۲: وز؛ (لن۲: زرا)؛ متن = ل، ک (نیز و) ۷ـ (ب: پر آزرم) ۸ـ ل (نیز ل۳): پی (ل۲: به پی) اختر رفتنش؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ): پی رفتن اخترش؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ب) ۹ـ (و: گرم)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: فبقیت تنهی و تأمر إلی تمام أربعة أشهر من ولایتها فقضت نحبها و لحقت صحبها ۱۰ـ (لن، لن۲: شد؛ آ: گشت) ۱۱ـ س، س۲ (نیز لی، آ، ب): همان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ (ل۳: دهر)؛ ق افزوده است:

جهان را چنین است ساز و نهاد ز یکدست بستد به دیگر بداد

ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

که را دولت و بخت یاری دهد ورا بر جهان کامگاری دهد
چو گم کرده‌ای باز یابد رواست نه (که) گردون به کام دل پادشاست (و، لن۲ ندارند)
نه کاهد نه افزاید از بخش چرخ همانست کاول ترا بود نرخ
چه نیکو بود دادده شهریار گر آن شهریاری بود پایدار
ق۲: نه زافزون فزاید نه کاهد ز غم چنین است آیین چرخ دژم



# فرّخ‌زاد

## پادشاهی فرّخزاد یک‌ماه[۱] بود[۲]

ز جهرم فرخزاد را خواندند — بران[۳] تخت شاهیش بنشاندند
چو بر تخت بنشست و[۴] کرد آفرین — ز[۵] نیکی‌دهش[۶] بر جهان‌آفرین،
منم -گفت- فرزند شاهانشهان[۷] — نخوانم جز از[۸] ایمنی[۹] در جهان[۱۰]!
به[۱۱] گیتی هر آنکس که جوید گزند — چو من شاه باشم[۱۲]، نگردد بلند!
هم[۱۳] آنکس که جوید به دل[۱۴] راستی — نیارد به کار[۱۵] اندرون کاستی،

۱ـ(پ: یکماه و شش روز) ۲ـل: پادشاهی یزدگرد آخر ملوک عجم سی سال (!)؛ بنداری: ثم ملک فرّخزاد. و کانت ولایته شهرا ۳ـک (نیز لی، پ): بدان؛ در لن این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۴ـق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، و ـ ب): <و>؛ (پ: شاهیش)؛ س: چو بنشست بر تخت؛ متن = ل، ک (نیز لن) ۵ـق، ل۲، س۲ (نیز پ، ب): به؛ متن = ل، س، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ) ۶ـس: گمان؛ (پ: جهش)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و هو من ولد برویز. و کان عند مقتله هرب إلی حصن بناحیة نصیبین یقال له حصن الحجارة. فجاءوا به و توّجوه. فملک بعد آزرم‌دخت، و اعتصب بتاج الملک ۷ـل، س، ک (نیز لن ـ ب): شاهنشهان؛ ق، ل۲: شاه جهان؛ متن = س۲ ۸ـق (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ): بجز؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب) ۹ـ(آ: نیکوی) ۱۰ـق: نهان؛ ک افزوده است:

نه بد نیک باشد نه کمتر فزون — اگر بخش شاهست اگر بخش دون

۱۱ـل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): ز (؟)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز ب): گشتم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۱۲ـس (نیز ب) ۱۳ـس ـ ل۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): هر؛ متن = ل (نیز و) ۱۴ـک: درِ؛ (آ: دلش؛ ل۳: کوبد درِ) ۱۵ـ(لن: به داد)؛ س، ق (نیز لی، ب): ندارد به داد؛ ل۲: ندارد به کار؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳ ـ آ)؛ س۲ این بیت را ندارد

بدارمش چون جانِ پاک[۱] ارجمند    نجویم ابر[۲] بی‌گزندان گزند!

چو یک ماه بگذشت بر تخت[۳] اوی[۴]    به خاک اندرآمد سرِ[۵] بخت[۶] اوی[۴]!
همین[۷] بودش[۸] از روز[۹] آرام بهر؛    یکی بنده با می[۱۰] برآمیخت زهر،
بخورد و یکی[۱۱] هفته زان پس بزیست[۱۲]    هر آنکس که بشنید بر وی[۱۳] گریست!

۱ـ(ل۳: پاک جان) ۲ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): نجوییم بر؛ متن = ق (نیز لن، ق۲)؛ س ـ س۲، ق۲، لی، لن۲، ب افزوده‌اند (ق بیت پنجم، ل۲ دوم و پنجم، لی یکم و سوم و پنجم را ندارند؛ ل، لن، ل۳، پ، و، آ هیچیک از این بیت‌ها را ندارند؛ تصحیح به پیروی از س):

کسی کو بود از پی ما به رنج    مکافات آن رنج بخشیم گنج
همه دوستان را گرامی کنیم (کنم)    مهان را به هر جای نامی کنیم (کنم)
بدان را کنم پست سوی (زیر، روی) زمین    چو توبه کند زو نگیریم (چو بیزار گردد نکوشم به) کین
همه زیردستان در امن منند    اگر دوستدارند اگر دشمنند
به رزم آن سپه کهتران منند    چو بزمم بود مهتران منند
سپه خواند یکسر برو آفرین    که بی تو مبادا زمان و زمین (کلاه و نگین)

۳ـق، س۲: بخت؛ در س، ک، ل۲، و حرف یکم بی‌نقطه ۴ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، پ) ۵ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲): سرو؛ متن = س، ک (نیز لن، لی ـ و، آ، ب) ۶ـک، س۲: تخت؛ در ل، س، ل۲، و، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ س ـ س۲، ق۲، لی، و، لن۲، ب افزوده‌اند (ل، لن، ل۳، پ، آ، بنداری این بیت‌ها را ندارند؛ تصحیح به پیروی از س):

یکی بنده بودش چو سرو سهی    ابا خوبی و زیب و با فرّهی (ل۲ ندارد)
سیه‌چشم بُد نام آن بدهنر    که چون وی میاراد گیتی دگر
یکی پرستارش به دل دوست گشت    که ناگاه روزی برو برگذشت (ق ندارد)
برین بر پرستار پیغام کرد    که با من گر آیی به یکجای گرد (ق ندارد)
بیابی ز من بی‌کران خواسته    به گوهر کنم تاجت آراسته (ق ندارد)
پرستار بشنید و پاسخ نداد    بنزد فرخ‌زاد این کرد یاد (ق ندارد)
چو بشنید این شاه پرتاب شد    ز اندوه بی‌خورد و بی‌خواب شد (ق، و ندارند)
سیه‌چشم را بند بر پای کرد    به زندان درون مر او را جای کرد (ق، ق۲، و ندارند)
چو بگذشت چندی بدان بدهنر    که بسته بدش آن شه دادگر (ق۲، و ندارند)
ازو شاه برداشت بند گران    چو بسیار گشتند خواهشگران (ق۲، و ندارند)
دگر باره زی خدمت شاه شد    از او شاه را عمر کوتاه شد (ق۲ ندارد)
همی‌جست از کینه بر شاه جای    چنان بدکنش بندهٔ زشت‌رای

۷ـ(لن: چنین؛ ل۳، و، لن۲، ب: همی؛ پ: هنر)؛ متن = ل ـ س۲ (نیز ق۲، لی، آ) ۸ـک: بود؛ (و: برد) ۹ـل، ق (نیز و): روز و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ل۳: همی بود او راز ۱۰ـل: در می؛ س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): سیه‌چشم با می؛ ق، ل۲: سیه‌چشم نامی؛ (و: ز ناگاه با می)؛ متن = (لن، ل۳، پ، آ) ۱۱ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی ـ ب): به یک؛ (ق۲: بخورد او و یک)؛ متن = ل، ق (نیز لن) ۱۲ـ(لی، ل۳: نزیست) ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): مرگش؛ (لی: بهرش)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ بنداری: و بقی شهرا من الزمان ثم سقی سما فعاش سبعة أیام و مات





همی[۱] پادشاهی به پایان رسید    ز هر سو همی دشمن آمد پدید!

چُنین‌ست کردار گردنده‌دهر    نگه کن کزو چند یابی تو بهر[۲]!
بخور هرچ[۳] داری[۴]، به فردا مپای    که فردا مگر دیگر آیدش[۵] رای:
ستاند ز تو، دیگری را دهد    جهان خوانیش، بی‌گمان برجهد[۶]!
بخور هرچ[۷] داری، فزونی بده!    تو رنجیده‌یی، بهر[۸] دشمن منه!
هر آنگه که روز تو اندرگذشت    نهاده همه[۹] باد گردد به دشت!

چو بگذشت ازو[۱۰]، شاه شد یزدگرد    به ماه سپندارمذ[۱۱] روزِ اِرد[۱۲]

۱ـ(ق۲، ل۳: همان؛ پ: همه؛ آ: همین)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س ـ س۲، ق۲، لی، و، لن۲، ب افزوده‌اند (ل، لن، ل۳، پ، آ، بنداری این بیت‌ها را ندارند):

نگونسار شد بخت (ل۲، لی، و: تخت) ساسانیان    چه سود از دلیری ایرانیان (ک، و، لن۲: از آن زشت کردار ایرانیان (ک: تورانیان!)؛ ق۲: از آن زشت بدخواه ایرانیان)
ک: ندیدند از تخم شاهان کسی    همی‌گشت هر کس به هر سو بسی

۲ـ(آ: زهر)؛ در ل این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ ب): هر چه؛ متن = ل، ق ۴ـ(لن۲: یابی) ۵ـل (نیز و): آیدت؛ (لن۲: دیگرش آید!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۶ـ(پ: دگر کس کلاه کیی برنهد؛ آ: اگر مهتری کهتری را دهد)؛ لی این بیت را ندارد ۷ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، آ، ب): هر چه؛ (و: آنچه)؛ متن = ل، ق ۸ـ(ق۲: بخش)؛ ک افزوده است:

نگه کن ببین تا به فرجام چیست    که یک روز بر تو بباید گریست

۹ـ(لن۲: همی)؛ س ـ س۲، لی، ب افزوده‌اند:

به دشمن رسد آنچ بودت (س، س۲، لی: باشد) به گنج    بخور (س، س۲، لی: بده) تا روانت نباشد به رنج

ل، لن، ق۲، ل۳ ـ آ این بیت را ندارند؛ ل۲ سه بیت، ک، ق۲ دوم و سوم و سوم را افزوده‌اند:

نگه کن که چندین بزرگان دهر    جز از خاک ما این ندارند بهر
پس آن به که چون روز شد خواسته    ببایست گردد همه کاسته
ز خوردن ترا نام نیکو شود    چو بخشی روانت بنیرو شود

۱۰ـل: زو؛ (ل۳: او)؛ ک: چنو بگذرد؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـل ـ ک، س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): سفندارمذ؛ ل۲: سفید از بد (!)؛ متن = (ق۲، پ) ۱۲ـدر ک، لن۲ به زیر یکم

# یزدگردِ شهریار

## پادشاهی یزدگرد[۱] بیست سال[۲] بود

چه گفت آن سَخُن‌گوی‌مردِ دلیر[۳] … چو[۴] از گردشِ روز برگشت سیر[۵]،
که کاجی[۶] نزادی مرا مادرم … نگشتی[۷] سپهر بلند از برم[۸]!
به پرگارِ تنگ و میان دو گوی … چه گویم که جز[۹] خامشی نیست روی!
نه روز بزرگی، نه روز نیاز … نماند همی بر کسی‌بر دراز[۱۰]!
زمانه زِ ما نیست چون بنگری … ندارد کسی آلت[۱۱] داوری!
بیارای خوان و بپیمای[۱۲] جام … زِ تیمارِ گیتی مبر هیچ[۱۳] نام!
اگر چرخِ گردان کشد زین تو … سرانجام خشتست[۱۴] بالین تو!
دلت را به تیمار چندین[۱۵] مبند! … بس ایمن مشو بر سپهر بلند[۱۶]،

۱ـس (نیز ق[۲]، و): یزدگرد شهریار؛ ق، ک (نیز پ، لن[۲]): یزدگرد (ک: یزدجرد) شهریار آخر ملوک عجم ۲ـل[۲]: پانزده؛ س[۲] (نیز ل[۳]): سی؛ (ق[۲]: چهارده؛ پ: شانزده؛ لن[۲]: سی و شش)؛ متن = س، ق (نیز لن، لی، و، ب)؛ ل: آغاز داستان (!)؛ بنداری: ذکر نوبة یزدجرد بن شهریار بن کسری أبرویز. و هو آخر ملوک العجم. و کانت مدّة ولایته عشرین سنة؛ آ بیت‌های ۲۳۰ـ۲۴۵ و ۴۶۳ـ۴۷۶، ل[۲] بیت‌های ۳۰۰ـ۳۲۶ و ۷۱۶ـ۷۲۶، ق بیت‌های ۳۸۸ـ۳۹۶ و ۷۱۶ـ۷۲۵، ل[۳] بیت‌های ۸۰۰ـ۸۴۴ را ندارند ۳ـ(لن[۲]، آ: دبیر) ۴ـس ـس[۲] (نیز لن ـب): که؛ متن = ل ۵ـک: شیر ۶ـل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـب): باری؛ متن = ق، ک ۷ـک: بگشتی ۸ـل[۲]، س[۲]: سرم؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـل: جز از؛ ق: به از؛ ک (نیز آ): بجز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۱۰ـق[۲] افزوده است:

به دولت مناز و ز محنت منال … که این هر دو را زود باشد زوال
نه شادی بماند نه اندوه و غم … نه بیداد ماند نه داد و ستم
به هر گونهٔ بگذرد روزگار … تو تخم بدی تا توانی مکار

۱۱ـ(ق[۲]، آ: برین (بدین) مایه با او مکن) ۱۲ـق: بیارای ۱۳ـ(ق[۲]، ل[۳]: ایچ) ۱۴ـل (نیز آ): خاکست؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س، ل[۲]، لی بجای این بیت، ق، س[۲]، ب پس از این بیت و ک، ق[۲]، لن[۲] پس از بیت ۱۲ افزوده‌اند (ل، لن، ل[۳]، پ، و، آ این بیت را ندارند):

اگر شاه گردی سرانجام چه … نه (به) آغاز مرگست (ملکست) فرجام چه

۱۵ـس[۲]: چندی؛ (ق[۲]: بیشی) ۱۶ـ(آ: در سرای گزند)

که[1] با پیل و با شیر بازی کند[2]! — چُنان دان که[3] از بی‌نیازی کند[2]!
تو بی‌جان شوی، او بماند دراز — درازست گفتار[4]، چندین مساز[5]!
تو از آفریدون[6] فزون‌تر[7] نه‌یی، — چو پرویز با تخت و افسر نه‌یی،
[چو جمشید دیوت به فرمان نبود، — چو کاوس جایت گَرْزمان[8] نبود،]
به ژرفی نگه کن که با یزدگرد — چه کرد این برافراخته هفت‌گِرد[9]!

## آغاز داستان[10]

چو بر خسروی‌گاه[11] بنشست[12] شاد — کلاهِ بزرگی[13] به سر برنهاد،
چُنین گفت کز دور[14] چرخ روان[15] — منم پاک‌فرزندِ نوشین‌روان!
پدر بر پدر پادشاهی مراست! — خور و[16] خوشه و برج[17] ماهی مراست!
بزرگی دهم هرک[18] کهتر[19] بود — نیازارم آنرا[20] که مهتر[21] بود!
بجویم[22] بزرگی[23] و فرزانگی — همان[24] رزم و تندی[25] و مردانگی[26]!
که بر کس نماندهمی روز و بخت[27] — نه گنج و نه دیهیمِ شاهی، نه تخت!

۱ـس ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): چو؛ متن = ل (نیز ق۲) ۲ـ(ل۳: کنی) ۳ـس (نیز و، ب): دانک؛ (ل۳: ز تیزی و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۴ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): حدیثی (و: حدیث) درازست؛ متن = ل ۵ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): مناز (در ل، س حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۶ـ(ق۲، ل۳: ز جمّ و فریدون) ۷ـ(ل۳: تو برتر)؛ لی این بیت را ندارد ۸ـس: جانت به پژمان؛ ک: جانت به پیمان؛ (لی: جانت به نیران؛ ب: جانت به گردون)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لن۲)؛ ل، لن، ل۳، پ، و، آ این بیت را ندارند ۹ـس افزوده است:

کنون گر کند مغزم اندیشه گرد — بگویم جهان جستن یزدگرد

ق، ل۲ افزوده‌اند:

نبیره جهاندار پرویزشاه — خداوند تیغ و نگین و کلاه
بجستند و بر تخت بنشاندند — به شاهی برو آفرین خواندند

بنداری ۱ـ۱۳ را ندارد ۱۰ـل: رزم رستم با سعد وقاس (!)؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، آ، ب) ۱۱ـق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): تخت؛ س (نیز ب): چو خسرو ابر (ب: بر) تخت؛ متن = ل (نیز پ) ۱۲ـ(لی: بشد یزدگرد اندر آن تخت) ۱۳ـل: بلندی؛ متن = س ـ ب ۱۴ـ(آ: داد) ۱۵ـل۲: زمان ۱۶ـ(لن: جدو؛ ب: زبر)؛ متن ← ۱۷ـق: چرخ؛ ک، س۲ (نیز لن، آ، ب): چرخ و؛ (ل۳، و، لن۲: ماه و)؛ س: ز افلاک تا گاو و؛ (لی: زبر دین تا گاو و)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، پ)؛ در ک لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ بنداری: و لما تسنم یزدجرد سریر الملک، و لبس تاج السلطنة، و حضرته الأمراء و الأكابر و الأعيان و الأماثل قال: أنا الولد الطاهر الذى ورث هذا الملک کابرا عن کابر ۱۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هر که؛ متن = ل ۱۹ـق: مهتر ۲۰ـ(ب: او را) ۲۱ـق: کهتر؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و سأجذب بأعضاد الأصاغر، و أزيد فی مراتب الأكابر ۲۲ـس (نیز لن ـ ل۳، و): نجویم؛ در ل، ق ـ س۲، لن۲، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (پ، آ) ۲۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب): بلندی؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ) ۲۴ـس: همه ۲۵ـل (نیز لن، لن۲): رزم تندی (در ل واژهٔ دوم بی‌نقطه)؛ ک: رزم بندی (؟)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـق: دیوانگی؛ در س، ق، س۲، ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۷ـک: روز تخت؛ ل۲ (نیز پ، لن۲، ب): روز بخت (در ل۲ حرفهای یکم و سوم و چهارم بی‌نقطه)؛ (و، آ: تاج و تخت)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳)؛ لی این بیت را ندارد





همی[1] نام جاوید باید[2]، نه کام — بینداز[3] کام و برافراز نام[4]!
[ز نامست تا جاودان زنده مرد — که مرده شود کالبد زیر گرد[5]!]
[چه نیکو بود شاه را داد و دین — ز نامش[6] زبان‌ها پر از آفرین!]
[بر آنم که تا زنده ماند تنم — بر[7] و بیخ بد از جهان برکنم!]

برین[8] گونه[9] تا سال شد[10] بر دو هشت[11] — همی ماه و خورشید بر سر[12] گذشت[13]،
عمر[14] سعدِ وقّاص را با سپاه — فرستاد تا جنگ[15] جوید ز شاه
چُن[16] آگاه شد زان[17] سخن یزدگرد — ز هر سو سپاه اندرآورد گرد

۱ـ(ب: همان) ۲ـل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب): ماند؛ (ل۳: خواهم ز گیتی)؛ ق: نام باید که ماند؛ در س این لت در زیر تصویر رفته؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، لن۲) ۳ـل، ل۲: برانداز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۴ـق: نام و برافراز کام (پساوند ندارد)؛ بنداری: و أتجنب فيكم العتوّ و الطغيان، و لا أوثر إلا العدل و الإحسان. فانه لايبقى للملوک سوى ذكر جميل هو للانسان عمر ثان ۵ـل، ق، لن، ل۳، پ، آ این بیت را ندارند؛ س، لی، ل۳، ب افزوده‌اند:

بزرگان بر او (همی) آفرین خواندند — ورا شهریار زمین خواندند

س، ب افزوده‌اند:

نبیره جهاندار پرویزشاه — خداوند تیغ و نگین و کلاه

۶ـس: زمامها (؟)؛ ل، لن، ل۳، پ، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و ما أحسن حلية العدل و الدين على نحور السلاطين ۷ـک: بن؛ ل، لن، لی، ل۳، پ، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و رأيى فيكم أن أفرغ و سعى فى قلع شأفة الشر، و أقصر جهدى على إحياء معالم الحق ۸ـ(ق۲، لی: بدین) ۹ـل: گفته؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـق: بد ۱۱ـ(ق۲: هفت) ۱۲ـک: خرشید برتر ۱۳ـ(ق۲: همه آرزو روز بر شاه رفت)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ س، ق، ک (پس از ۲۵پ)، ل۲، س۲، لی، ب افزوده‌اند (بیت دوم تنها در ک، س۲):

چنان بد کجا سرفرازعرب — که از تیغ او روز گشتی چو شب
که بد شمع دین و چراغ بهشت — که در کشور او مرد بی دین نهشت
عمر آنک بد مومنان را امیر — ستوده ورا خالق بی‌نظیر

بنداری: قال: فبقى ينهى و يأمر، و يبرم و ينقض، و يورد و يصدر حتى أتت على ملكه ستة عشر عاما فآذن بناء الدولة الساسانية بالانقضاض، و تسلطت من المسلمين على قواعد ملكهم أيدى الانتقاض و حينئذ امتلأ صاع ملوک العجم و استعلت الأنوار الإسلامية فزحزحت تلک الظلم ۱۴ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): گزین؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۵ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، ب): رزم؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، و، لن۲، آ)؛ بنداری: فنفذ أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضوان اللّٰه عليه سعد بن أبى وقاص رضى اللّٰه عنه لقتالهم؛ س ـ س۲، ق۲، لی، و، لن۲، ب افزوده‌اند (ل، لن، ل۳، پ، آ این بیت‌ها را ندارند):

که بخت عرب بر عجم چیره (عجم از عرب خیره) شد — همی بخت (فرّ) ساسانیان تیره شد
پر آمد ز شاهان جهان را (جهان را ز شاهان) قفیز — نهان شد زر و گشت پیدا پشیز
همه زشت شد خوب و شد خوب زشت — نبد راه دوزخ پدید از بهشت
دگرگونه شد چرخ گردان به چهر — از آزادگان پاک ببرید مهر
به داد جهاندار ما کردگار — نباشدهمی بنده را هیچ (کرد) کار
ابا راز (رای) او بنده را پای (رای) نیست — جز او جان‌ده و چهره‌آرای نیست

۱۶ـل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۱۷ـ(لن: زین)؛ ک، س۲ افزوده‌اند:

بدست نبیران روشن‌روان — سپاهی بشد همچو کوهی گران

بفرمود تا پورِ هرمزد راه[۱]    بپیماید و برکشد با[۲] سپاه[۳]،
که رستم بُدش نام و بیدار بود    خردمند و گرد و جهاندار[۴] بود
ستاره‌شُمَر بود و بسیارهوش[۵]    به گفتار موبد نهاده دو گوش
برفت و گرانمایگان را ببرد[۶]    هر آنکس که بودند بیدار[۷] و گرد
برین[۸] گونه تا ماه[۹] بگذشت سی    همی[۱۰] رزم جستند بر[۱۱] قادسی
بدانست رستم شمار[۱۲] سپهر    ستاره‌شُمَر بود و[۱۳] با داد و مهر

۱ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، لن۲، آ): شاه؛ س۲: هرمز براه؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، پ، و) ۲ـ س (نیز لی، ب): برگشاید؛ (لن: برگزینند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳ـ (آ: سپه سازد و برگشاید براه) ۴ـ (ق۲: سپه را ز دشمن نگهدار)؛ س این بیت را ندارد ۵ـ (ق۲: کوش)؛ س، ب این بیت را ندارند؛ ل پس از این بیت افزوده است (این بیت‌ها در چهارده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست):

چو آگاه شد زان سخن پهلوان    بیامد بر شاه روشن‌روان
زمین را ببوسید و بردش نماز    همی‌بود پیشش زمانی دراز
یکی آفرین خواند بر شهریار    که ای از کیان جهان یادگار
که داری تن پیل و چنگال شیر    نهنگ دمان اندرآری به زیر
سر سرکشان را به هنگام جنگ    ببرّی، چو تو تیغ گیری به چنگ
شنیدم که از تازیان بی‌شمار    سپاهی همه رخ بکردار قار
بدین مرز ما رزمخواه آمدند    اگر چند بی گنج و شاه آمدند
سپهدارشان سعد وقّاص نام    که جویای گاهست و جویای کام
درفش بزرگی و گنج و سپاه    ترا دادم ای پهلو نیکخواه
سپه را بیارای و برساز جنگ    نباید که گیری زمانی درنگ
از ایدر چو رفتی چنین جنگجوی    سپه را چو روی اندرآید به روی
تو خود را نگهدار از آن تازیان    به هر کار بنگر به سود و زیان
بدو گفت رستم که من بنده‌ام    به پیش تو اندر پرستنده‌ام
ببرّم سر دشمن شاه راه    به بند آورم جان بدخواه را
زمین را ببوسید و آمد به در    همه شب همی‌بود پرکینه سر
چو خورشید تابنده بنمود روی    بیامد دمان رستم کینه‌جوی

۶ـ (ل۳: بخواند (!)) ۷ـ ک (نیز لن، لن۲): بیدار بودند ۸ـ س (نیز لن، لی): بدین؛ (ب: بدان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ (و: روز) ۱۰ـ س (نیز لی، ب): همه؛ ل۲: بسی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ ک (نیز لن، لن۲): در؛ (ق۲: با؛ و، آ: کردند بر)؛ ل۳ این بیت را ندارد؛ بنداری: فلما بلغ ذلک یزدجرد جمع عساکر کثیرة خذلهم التوفیق، فجعلهم تحت رایة رستم الذی سبق ذکره، وکان بهلوانا شجاعا و فارسا مقداما، فجهزه بهم الی القادسیة حین وصلت الیها عساکر الإسلام؛ ل افزوده است:

شب و روز آویزش و جنگ بود    دل رستم نامور تنگ بود

ک، س۲، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

بسی کشته شد لشکر از هر دو سوی    سپه یک ز دیگر نبرگاشت روی
همی چارهٔ تازیان کم شناخت    اگر چند در جنگ او (وی) سر فراخت

بنداری: فالتقوا هنا لک و جرت بینهم وقعة عظیمة. و کانت الحرب بینهم أوّلا سجالا فقتل من الجانبین خلق کثیر، ثم ظهرت الغلبة الاسلامیة ۱۲ـ ک: ندانست رستم که گردان ۱۳ـ ل ـ ل۲ (نیز پ): <و>؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب)؛ ل۳ این بیت را ندارد





همی‌گفت کین[۱] رزم را روی نیست    رهِ آبِ شاهان بدین[۲] جوی نیست!
بیاورد صُلّاب[۳] و اخترِ گرفت    ز روز بلا دست بر سر گرفت!

## گفتار اندر نامه‌ی رستم بنزد برادر و بازگفتن از بودنی‌ها[۴]

یکی نامه سوی برادر به درد[۵]    نبشت و[۶] سخن‌ها همه یاد کرد[۵]
نخست آفرین کرد بر کردگار[۷]    کزو دید نیک و بد روزگار[۸]
دگر گفت کز گردش آسمان    پژوهنده‌مردم شود بدگمان[۹]
گنهکارتر[۱۰] در زمانه منم!    ازیرا[۱۱] گرفتار آهرمنم[۱۲]!
که این خانه از پادشاهی[۱۳] تهیست!    نه هنگام پیروزی و فرّهیست[۱۴]!
ز چارم[۱۵] همی‌بنگرد[۱۶] آفتاب    کزین جنگ ما را بد آید[۱۷] شتاب!
ز بهرام و زهره‌ست[۱۸] ما را[۱۹] گزند    نشاید گذشتن ز چرخ بلند!
همان[۲۰] تیر و[۲۱] کیوان برابر شده‌ست    عطارد به برجِ دوپیکر شده‌ست!

۱ـ (لن: این؛ آ: بدانست کان) ۲ـ س، ق، س۲ (نیز لن۲، آ): برین؛ (لن: درین)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لی ـ و، ب)؛ در لن لت‌های این بیت پس و پیش شده است ۳ـ ق: صرلاب؛ در لن لت‌های این بیت پس و پیش شده است؛ بنداری: و کان رستم منجما فرأی طالع الفرس منحوسا، و علم أن نعیمهم عاد بوسا ۴ـ س: نامهٔ رستم بنزد برادر و بازنمودن از حال رزمگاه؛ ق: نامهٔ رستم به برادرش یزدگرد به استعلام صورة جنگ؛ ک: نامهٔ رستم به برادر جهت سعد وقاص؛ (لن، پ: نامهٔ رستم بنزد برادرش؛ و: نامهٔ رستم نزد برادر و بازگفتن از بودنی‌ها؛ لن۲: نامه نوشتن رستم نزد برادرش فرخزاد و بازگفتن از بودنی‌ها)؛ متن ← و، لن۲ ۵ـ ک (نیز لن): بداد ـ کرد یاد ۶ـ ل، س، ک (نیز ل۳، و، لن۲، ب): نوشت و؛ ل۲: نبشته؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ) ۷ـ ق، ل۲: دادگر ۸ـ ل۲: اندر گذر؛ ق: بدی سربسر ۹ـ ک، س۲: بی‌گمان؛ (ق۲: شادمان)؛ ق، ل۲: نیابد گذر دانشی بی‌گمان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ س (نیز لن، ل۳، آ): گنهکار گر؛ ق ـ س۲ (نیز لی، ب): گنهکار اگر؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۱ـ (لن: ازیران) ۱۲ـ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): اهریمنم؛ (آ: خانه منم)؛ دستنویس‌های دیگر: اهرمنم ۱۳ـ س: پادشاهان ۱۴ـ ک (نیز و): برین اختر ما بباید گریست؛ ک، س۲، ق۲، و، لن۲، آ افزوده‌اند:

خور و ماه و ناهید با تازیان    چنان شد کز اختر نیامد (نیاید، نیابد) زیان

س۲، آ افزوده‌اند: وزین روی از اختر نزار و تهیست    برین اختر ما بباید گریست

بنداری: فکتب کتابا الی أخیه مشحونا بالأسف و الحزن، یذکر فیه أنی نظرت فی أسرار الکواکب، و استشففت أستار العواقب فرأیت بیت ملک الساسانیة خالیا، و رسم سلطانهم عافیا ۱۵ـ س (نیز لی): جهان را؛ س۲ (نیز ب): چهارم؛ (ق۲: ز چاره)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۶ـ (ق۲، آ: بنگرم) ۱۷ـ ل۲: نداند؛ س، ک (نیز لی) به جنگ بزرگانش آمد (لی: آید)؛ ق، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): به جنگ بزرگان برآید (لن: بد آمد؛ ل۳: فراید؛ پ، لن۲: بد آید؛ و: ندارد؛ آ: برآمد)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ در ق۲ این بیت پس از بیت ۴۲ آمده است ۱۸ـ ل، ق، س۲: زهرست؛ (آ: تیرست)؛ ک (نیز ق۲): ز بهرام نیزست؛ (لن: ز بهرام زهرست؛ ل۳: ز ناهید و تیرست؛ لن۲: ز بهرام نیزه‌ست)؛ متن = س، ل۲ (نیز پ، و، ب) ۱۹ـ (ل۳: بر ما)؛ لی این بیت را ندارد ۲۰ـ (و: همی) ۲۱ـ ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، ب): نیز؛ متن = ل، س (نیز لن، لی، پ ـ آ)؛ س، ک، لن، ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، آ افزوده‌اند (ل، ق، ل۲، س۲، پ، ب این بیت را ندارند):

چنین است و کاری بزرگست (ل۲: درشتست) پیش    همی سیر گردد (لن: سیری آید) دل از جان خویش

بنداری و اتفقت الشمس و القمر و الزهرة فی طالع العرب (← ۳۹پ). فلن یروا سوی الخیر و العلاء. و أما من جانبنا فقد صار المیزان خالیا فلسنا نری غیر العناء و الشقاء. و لقد أمعنت النظر، و بین أیدینا أمر عظیم و خطب جسیم (← ۴۲پ).

همه[۱] بودنی‌ها ببینم[۲] همی وُ زو[۳] خامشی برگزینم همی!

به[۴] ایرانیان زار و[۵] گریان شدم[۶] ز ساسانیان نیز[۷] بریان شدم[۶]!

دریغ این[۸] سر و تاج و این داد[۹] و تخت[۱۰]! دریغ این[۸] بزرگی و این[۸] فرّ[۱۱] و بخت[۱۲]!

کزین[۱۳] پس[۱۴] شکست آید[۱۵] از تازیان ستاره نگردد مگر بر زیان!

برین[۱۶] سالیان چارصد بگذرد کزین تخمه گیتی کسی نسپَرَد[۱۷]!

ازیشان فرستاده آمد به من سخن رفت[۱۸] هر گونه بر انجمن[۱۹]،

که[۲۰] از قادسی[۲۱] تا لب رودبار زمین را ببخشیم با[۲۲] شهریار

وُ زان سو یکی[۲۳] برگشایند[۲۴] راه به شهری کجا هست بازارگاه،

بدان تا خریم و فروشیم[۲۵] چیز وُ زان[۲۶] پس فزونی نجوییم نیز،

پذیریم ما ساو و باژ[۲۷] گران نجوییم[۲۸] دیهیم گُنداوران!

شهنشاه را نیز فرمان بریم گر از ما بخواهد گروگان بریم[۲۹]!

چُنین‌ست گفتار و کردار نیست! جز از گردشِ کژِّ پرگار[۳۰] نیست!

برین[۳۱] نیز جنگی[۳۲] بود هر زمان که کشته شود صد هِزبر[۳۳] دمان!

۱ـس (نیز ب): همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ(ق۲: نبینم) ۳ـل (نیز لن): وزان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ بنداری: و الأولی أن أوثر السکوت و أفوّض الأمر الی مالک الملک و الملکوت؛ ک، س۲، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

چو آگاه گشتم ازین راز چرخ که ما را ز دولت ازو نیست (و، لن۲: نماندست) برخ

۴ـک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲): بر؛ متن = ل، س (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۵ـ(پ، لن۲: <و>) ۶ـک: شدیم ۷ـ(ل۳: سخت)؛ ق این بیت را ندارد ۸ـس، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، ب): آن؛ س۲ (نیز آ): آن ... این ... این؛ (ل۳، و: آن ... این ... آن)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، لن۲) ۹ـ(ل۳: گاه؛ آ: فرّ)؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ب): اورنگ؛ ک: داد و این تاج؛ (لن: کار و این تاج)؛ متن = ل (نیز و، لن۲) ۱۰ـ(پ: تخت و داد) ۱۱ـک (نیز لن، ق۲، ل۳، آ): و آیین؛ متن = ل، س، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۲ـ(پ: نژاد)؛ در ق پس از ۱۱۷ آمده ۱۳ـل: ازین ۱۴ـ(ل۳: که بر ما) ۱۵ـ(لن۲: آمد)؛ ک، س۲، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ افزوده‌اند:

شود تیره این تاج (برج) ساسانیان زیان گردد (گیرد) این اختر بی (پر) زیان (کاویان)

۱۶ـس (نیز لی، ب): بدین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـل (نیز آ): نشمرد؛ (لن: به کس نشمرد؛ پ: به کس نگرد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۸ـل (نیز لن۲): گفت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ(لن۲: از انجمن؛ آ: از خویشتن)؛ بنداری: و قال فی کتابه: و إن الرسل تختلف بیننا و بینهم؛ در و پس از ۴۸، بیت‌های ۸۸ـ۱۱۵ آمده‌اند ۲۰ـ(لن: گر) ۲۱ـ(لن۲، ب: پارسی) ۲۲ـ(لی، و، آ: بر) ۲۳ـس، س۲ (نیز لی، ب): پس کجا؛ ق، ل۲: جا کجا؛ ک: سه کجا؛ (ق۲، ل۳: پس یکی؛ و: سو کجا؛ آ: سر یکی)؛ متن = ل (نیز لن، پ، لن۲) ۲۴ـل: برگشاییم؛ ک، س۲ (نیز و): برگشادند؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۵ـس (نیز لی، ب): تا فرستیم و جوییم؛ ک، س۲ (نیز ل۳، پ): فروشیم و خرّیم؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۲۶ـل (نیز پ): ازین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): با ساو باژ؛ ق (نیز لن۲): با باژ و ساو؛ ل۲ (نیز ق۲): با باژ ساو؛ (و: ندیدیم با ساو باژ؛ آ: بگیریم با ساو باژ)؛ متن = ل ۲۸ـ(آ: بجوییم)؛ لن این بیت را ندارد ۲۹ـل: تریم (؟)؛ ک، لن، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۴۹ـ۵۳): و هم یلتمسون أن نقاسمهم الأرض فیکون لهم ما وراء الفرات، و یکون لنا ما دونه علی أن نفتح لهم الطریق الی السوق حتی یدخلوا إلیها و یتسوّقوا (۵۲ و ۵۳ را ندارد) ۳۰ـس، ل۲، س۲ (نیز لن): اختر کژّ بر کار؛ ق: اختر کژّ و بیکار؛ (آ: اختر کژّ و پر کار؛ ب: اختر کژ بکردار)؛ ک (نیز لی): بجز اختر کژّ بر کار؛ (ل۳: جز آواز گفتار بر کار)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲؛ در ل، ق۲، و: بر کار)؛ بنداری: هذا قولهم، و یالیته وافقه فعلهم ۳۱ـ(لی، ل۳: بدین) ۳۲ـک: هر یک ۳۳ـ(لی، ب: هژبر)؛ بنداری: ثم إنه یجری کل یوم وقعة یهلک فیها خلق من الایرانیین





بزرگان که با من[۱] به جنگ اندرند به گفتار ایشان همی‌ننگرند[۲]

چو گیلوی[۳] طبری[۴] و چون ارمنی -به جنگ‌اند با کیش آهرمنی[۵]-،

چو گلبوی[۶] سوری[۷] و این مهتران که گوپال دارند و گرز گران،

همی سر فرازند[۸] کایشان[۹] کیند[۱۰] به[۱۱] ایران و مازندران بر چیند[۱۰]؟!

اگر مرز و[۱۲] راهست، اگر[۱۳] نیک و بد به گرز و به[۱۴] شمشیر باید سِتَد!

بکوشیم و مردی به کار آوریم! بریشان[۱۵] جهان[۱۶] تنگ و تار آوریم!

نداند کسی[۱۷] راز گردان‌سپهر که جزگونه گشته‌ست با[۱۸] ما سپهر[۱۹]!

چو نامه بخوانی تو با مهتران[۲۰] برانداز و برساز و لشکر بران[۲۱]!

همه گرد کن خواسته[۲۲] هرچ[۲۳] هست پرستنده و جامه‌ی برنشست[۲۴]،

همی‌تاز[۲۵] تا آذرآبادگان -به[۲۶] جای بزرگان و آزادگان-،

همیدون گله هرچ[۲۷] داری ز[۲۸] اسپ ببر سوی[۲۹] گنجور آذرگشسپ[۳۰]

ز زاولستان[۳۱] گر[۳۲] ز ایران‌سپاه هر آنکس که آیند زینهارخواه[۳۳]،

به داد و به پوزش بیارای[۳۴] مهر نگه کن بدین گرد[۳۵] گردان سپهر،

کزو[۳۶] شادمانی[۳۷] و زو با[۳۸] نهیب زمانی فرازست و گاهی[۳۹] نشیب!

۱ـل۲ (نیز لن۲): ما ۲ـس۲ (نیز ل۳، ب): بنگرند؛ در ل، ق، ل۲، ق۲، پ، و حرف یکم بی‌نقطه؛ (آ: بگروند)؛ متن = س (نیز لی، لن۲)؛ ک، لن این بیت را ندارند ۳ـل، ک (نیز لن۲): مربوی (در ل، ک بی‌نقطه)؛ س، س۲ (نیز و، آ، ب): کلبوی؛ ق: کلیوس (در بالا: کبلو)؛ ل۲: می‌بوی؛ (ق۲، پ: میروی)؛ متن = (ل۳، پ: کیلوی) ۴ـل۲: طبروی؛ (لن۲: و چون راد) ۵ـ(ق۲، و، آ: اهریمنی)؛ لن، لی این بیت را ندارند ۶ـس (نیز ق۲، لی): مردوی؛ ق: مزبوی؛ ل۲ (نیز پ): کیلوی؛ س۲ (نیز ب): مربوی؛ (ل۳: مردی؛ آ: ماهوی)؛ متن = ل، ک (نیز لن، و، لن۲) ۷ـک: سرزی؛ (لن: رازی؛ و: شوری) ۸ـل: فرازید (!) ۹ـس (نیز لی): آنان؛ ک: و ایشان ۱۰ـس، ک، ل۲ (نیز لن، آ، ب): کی‌اند ـ چه‌اند؛ (ق۲، لی، پ، و: که‌اند ـ چه‌اند) ۱۱ـل (نیز پ): ز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۲ـ(لن، ق۲، ل۳، و، لن۲: <و>) ۱۳ـک، س۲ (نیز لی، آ): وگر؛ ل۲: گر؛ (ل۳: یا) ۱۴ـق: مران را به؛ (ل۳: به کوپال و) ۱۵ـ(لی: بدیشان) ۱۶ـ(ق۲: بایرانشان) ۱۷ـ(لن: ندانست کس) ۱۸ـل: دگرگونه‌تر گشت بر؛ ق (نیز و، آ): دگرگونه گشتست با (و: بر)؛ ک (نیز ل۳، پ): که جز گونه‌تر (ل۳: بر) گشت با؛ (لن: که اکنون چگونه‌ست با؛ لن۲: که این چندگه گشت با)؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ب) ۱۹ـ(ل۳: بچهر)؛ لی این بیت را ندارد؛ در و پس از این بیت، بیت‌های ۱۱۶ـ۱۳۱ آمده‌اند؛ بنداری: و الذین معی منهم قوم مغترون بشجاعتهم و رجولیتهم و وفورة عددهم و عُددهم، و مستصغرون أمر العدوّ القادر، و لا یدرون سر الفلک الدائر ۲۰ـل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): خرد را مران؛ متن ← ۲۱ـل، ک (نیز ل۳، پ، لن۲): بپرداز (ک، ل۳، لن۲: بینداز) و برساز با مهتران؛ (ق۲: براندیش و بر در ساز مهتران!؛ آ: باندازه برساز با مهتران)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، ب)؛ لن این بیت را ندارد ۲۲ـق، ل۲: خواسته گرد کن ۲۳ـق ـ س۲ (نیز ق۲ ـ آ): هر چه؛ متن = ل، س (نیز لن) ۲۴ـس، ک (نیز لن، لی، ل۳، و، آ): جامه‌های نشست؛ (پ، لن۲: جامه و برنشست)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲)؛ ب این بیت را ندارد ۲۵ـ(لن: باژ) ۲۶ـس: که؛ ل، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: فاذا رقفت علی کتابی هذا فاجمع أموالک و خزائنک، و خیلک و رجلک، و انهض الی آذربیجان، و اعتصم بتلک البلاد ۲۷ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): هر چه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۸ـس: و؛ ک: توز؛ (ب: یابی و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـک: نزد ۳۰ـق: در برکشست (؟) ۳۱ـس ـ س۲ (نیز لن، لی، و ـ ب): زابلستان؛ متن = (ق۲، ل۳) ۳۲ـ(آ: یا) ۳۳ـس، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۲، و ـ ب): زنهارخواه؛ متن = ق، س۲؛ ل، پ این بیت را ندارند ۳۴ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن ـ ب): بدار و ببوش (ل۲: بپوش؛ ق۲: بنوش) و بیارای (س، ب: برآرای)؛ متن = ک، س۲ ۳۵ـس ـ س۲ (نیز ق۲، و، آ، ب): کار؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ، لن۲)؛ لی این بیت را ندارد ۳۶ـ(لن: ازو) ۳۷ـ(و، لن۲: شادمانیم) ۳۸ـ(لن: در) ۳۹ـک: سالی؛ (لن، لن۲: روزی)؛ س: فرازی و یکره؛ (ق۲، ل۲، آ: فراز و زمانی)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز و، ب)؛ ل، لی، پ این بیت را ندارند

سخُن هرج[۱] گفتم به مادر بگوی / نبیند همانا مرا نیز روی[۲]!
درودش ده از ما و بسیار پند / بدان تا نباشد[۳] به گیتی نژند[۴]!
گر[۵] از من بَد آگاهی آرد[۶] کسی / مباش اندرین[۷] کار غمگین بسی!
چُنان[۸] دان که اندر سرای سپنج / کسی کو نهد گنج، بادست و[۹] رنج!
همیشه به یزدان‌پرستان گرای! / بپرداز دل زین سپنجی‌سرای!
که آمد به تنگ‌اندرون روزگار / نبیند مرا زین سپس[۱۰] شهریار!
تو با[۱۱] هر که از دوده‌ی[۱۲] ما بود / اگر پیر، اگر[۱۳] مرد برنا[۱۴] بود،
همه پیش[۱۵] یزدان نیایش کنید! / شب تیره او[۱۶] را ستایش کنید!
بکوشید و بخشنده[۱۷] باشید نیز[۱۸] / ز خوردن به فردا ممانید چیز[۱۹]!
که من با سپاهی به سختی درم[۲۰] / به رنج و غم و شوربختی درم!
رهایی[۲۱] نیابم[۲۲] سرانجام ازین / خوشا بادِ نوشینِ[۲۳] ایران‌زمین[۲۴]!
چو گیتی شود تنگ بر شهریار / تو گنج و تن و جان گرامی مدار[۲۵]!

۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): هر چه؛ متن = ل ۲ـک: که مان نیست روی؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): درودش ده و بوسه بر (ل۲، س۲: ده) چشم و روی؛ (لن، ل۳، آ: درودش ده و چشم و رویش ببوی)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۳ـک (نیز پ): نباشی ۴ـس۲: گزند؛ س، ق، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: و اشرح لأمی حالی و سلها الدعاء ۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): ور؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۶ـس (نیز لی، ب): از من نبود آگهی از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۷ـس۲ (نیز لن، ق۲): اندر آن ۸ـق، س۲ (نیز لن، ل۳، و، آ): چنین؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، پ، لن۲، ب) ۹ـس ـس۲ (نیز لن، لی، و، ب): <و>؛ (ل۳: ماند به؛ لن۲: پاداش؛ آ: جایست؛ ق۲: هر آنکو نهد گنج بی‌دست)؛ متن = ل (نیز پ)؛ س ـس۲، ق۲، لی، و، لن۲، ب افزوده‌اند (ل، لن، ل۳، پ، آ این بیت‌ها را ندارند):

ز گنج جهان رنج پیش آیدش (س، لی، ب: آورد؛ ک: آیدت) / جز از (همان، چو آن) ناز تیمار پیش آیدش (ی: آیدت؛ س، لی، ب: از آن رنج او دیگران برخورد)
چو گاه آیدش کز جهان بگذرد / از آن رنج او دیگری برخورد (س، لی، ب ندارند)
چه سودست (بودست) پس (با) این همه رنج و آز (رنج آز) / که از بیشتر کم نگردد نیاز

۱۰ـ(ق۲: نبینند زین پس کسی) ۱۱ـ(ق۲: که تا؛ لی۲: دگر)؛ متن ← ۱۲ـل: تو با مردم خویش کز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـل، گر؛ ک (نیز آ): وگر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـل، ق، ل۲ (نیز لی، ب): دانا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـس (نیز لی، ب): همیشه به؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـس ـس۲ (نیز لن ـل۳، آ، ب): جهان‌آفرین؛ متن = ل (نیز پ، و، لن۲)؛ بنداری ۷۲ـ۷۷ را ندارد؛ ک، س۲، ق۲، لن۳ افزوده‌اند:

به ایزد کنید از زمانه پناه / جز او را (بجز وی) مدانید (مباشید) فریادخواه

۱۷ـس (نیز ب): بخشید و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ق۲: چیز) ۱۹ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ، ب): که جز (ق۲: بجز) نام (س: تخم) نیکو (س، ب: نیکی) ممانید (ق، س۲، و: نمانید؛ ک، لن، آ: نماند به؛ ب: نماندت) چیز (ق۲: نیز)؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، لن۲؛ لن۲: نیز)، لی این بیت را ندارد ۲۰ـق: به جنگ اندرم ۲۱ـ(لن: زمانی) ۲۲ـ(و: نیابم رهایی) ۲۳ـل، ق، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲): نوشین به؛ ک، س۲ (نیز لن): خوش آن باد نوشین به؛ متن ← ۲۴ـس (نیز لی، ب): خوش آن باد (ب: یاد) نوشین‌روان همچنین؛ متن = (ق۲، و، آ)؛ بنداری: فانی و أصحابی فی عناء و تعب و همّ و أسف. و أنا أعلم أنی لا أسلم بالآخرة من هذه الوقعة؛ ل افزوده است:

خنک شهر ایران و آن شهریار / خنک روز شادی و به‌روزگار

۲۵ـلی این بیت را ندارد؛ ک، س۲ افزوده‌اند:

سپر کن تن خویش را پیش اوی / نگه کن همیشه کم و بیش اوی





کزین[۱] تخمه‌ی نامدار ارجمند / نمانده‌ست جز شهریارِ بلند!
ز[۲] کوشش مکن هیچ[۳] سستی به کار / به گیتی جز او نیست پروردگار[۴]!
ز ساسانیان یادگار اوست[۵] بس / کزین[۶] پس نبیند ازین[۷] تخمه[۸] کس!
دریغ این[۹] سر و تاج و این[۹] مهر و داد / که خواهد شدن[۱۰] تخت[۱۱] شاهی به باد!
تو پدرود[۱۲] باش و جهاندار[۱۳] باش! / ز بهر تن شه به تیمار[۱۴] باش!
گر او را[۱۵] بد آید، تو سر[۱۶] پیش اوی / به شمشیر بسپار و یافه مگوی[۱۷]!
چو با تخت منبر برابر کنند[۱۸] / همه نام بوبکر[۱۹] و عمَر کنند[۱۸]!
تبه گردد این رنج‌های دراز / نشیبی درازست پیش[۲۰] فراز!
نه تخت و نه دیهیم بینی، نه شهر / از[۲۱] اختر همه تازیان راست بهر!

۱ـس، س۲ (نیز آ، ب): ازین؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم علیک بحفظ الملک فانه لم یبق من هذه الشجرة أحد سواه؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

نگهدار او را به روز و به شب / که تا چون بود کار من با عرب

۲ـک: تو؛ (پ، لن۲: به) ۳ـ(ق۲: ایچ) ۴ـل: نیستمان یادگار؛ (ق۲: که چون او نباشد دگر شهریار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: فالله یحفظه و یتولاه ۵ـس (نیز ق۲، لی، لن۲): یادگارست و؛ ک: یزدگردست و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـس، ق، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲): ازین؛ ل۲: وزان؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۷ـل۲: از آن؛ ل: نبینند زین؛ ق: نباشد ازین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـس (نیز لی، ب): خانه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـق، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ): آن؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، پ، ب) ۱۰ـل (نیز پ): شد این؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(پ: تخم)؛ لن۲ این بیت را ندارد ۱۲ـ(پ: پیروز) ۱۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): بی‌آزار؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۱۴ـس ـس۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـب): همیشه به پیش جهاندار؛ (ل۳: همیشه جهاندار و بیدار)؛ متن = ل (نیز پ)؛ در ل پس از این بیت، بیت ۸۹ آمده است ۱۵ـک: که روز ۱۶ـل (نیز لن، پ): شو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـل: بسپار پرخاشجوی؛ (ق۲، لن۲: بسپار و پرخاشجوی؛ پ: بسیار پرخاشجوی)؛ متن = ده دستنویس دیگر (ب: یاوه)؛ ق این بیت را ندارد؛ ل، ل۲، ق۲ افزوده‌اند:

که این کیش را روزگاری نماند / ز ساسانیان یادگاری (ق۲: شهریاری) نماند

ک، س۲، لن۲ پس از بیت ۸۷ و ق۲ پیش از بیت بالا افزوده‌اند:

به ایران چو گردد عرب چیره‌دست / شود بی‌بها مرد یزدان‌پرست
بمیرد فروزنده این آذران / ازین دیوخو بی‌هنر (ق۲: بی‌هنر خیره‌سر) تازیان

۱۸ـک: بود؛ (ق۲: شود؛ لی، ب: کند) ۱۹ـل (نیز پ): عثمان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ و افزوده است:

ز عثمان و حیدر بگیرد شمار / نماند به گیتی یکی نامدار

۲۰ـس (نیز لی، آ): پیش از؛ ق: پیشت؛ (لن۲: پیشش؛ پ: شود ناسزا شاه گردن؛ آ: به پیش آمدستت نشیب و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و)؛ در ل این بیت پس از ۸۶ آمده است و پس از ۸۸ بیت ۹۱ آمده و پس از آن افزوده است:

گر از چهرشان برگشایم سخن / همانا که هرگز نیاید به بن
به دیده چو خون و به رخ همچو قار / به جای برهشان بود سوسمار
خورش دوغ دارند و نان جوین / نخوانند یک بر دگر آفرین
سر و پا تهی و شکم گرسنه / ز جامه تن خوارشان برهنه
نه افسر نه طوق و نه زرّینه‌کفش / نه هنگام پیکار کوس و درفش

۲۱ـل، ک (نیز ق۲ ـپ، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = س، س۲ (نیز لن)؛ ق، ل۲، و این بیت را ندارند

چو روز اندرآید[۱]، به روز دراز — شودشان سر از خواسته بی‌نیاز[۲]!
بپوشند[۳] ازیشان گروهی سیاه — ز دیبا[۴] نهند از بر سر کلاه!
نه تخت و نه تاج[۵] و نه زرّینه‌کفش[۶] — نه گوهر، نه افسر[۷]، نه بر سر درفش[۸]!
برنجد یکی، دیگری برخورد — به داد و به بخشش کسی[۹] ننگرد!
شب آید، یکی چشم[۱۰] رخشان کند[۱۱] — نهفته کسی[۱۲] را خروشان کند[۱۱]!
ستاینده‌ی[۱۳] روزشان[۱۴] دیگرست — کمر بر میان و کله بر سرست!
ز پیمان بگردند[۱۵] و از[۱۶] راستی! — گرامی شود کژّی و کاستی!
پیاده شود[۱۷] مردم جنگجوی[۱۸] — سوار آنک لاف آرد و[۱۹] گفت‌وگوی[۲۰]!
کشاورزْ جنگی شود بی‌هنر — نژاد و هنر کمتر آید به بر[۲۱]!
رباید همی این از آن، آن ازین! — ز نفرین ندانند باز آفرین[۲۲]!
نهان بتّر از[۲۳] آشکارا شود! — دل شاهشان[۲۴] سنگ خارا شود!
بداندیش گردد پدر بر پسر[۲۵] — پسر بر پدر همچُنین[۲۶] چاره‌گر[۲۷]!
شود بنده‌ی بی‌هنر شهریار — نژاد و بزرگی نیاید به کار[۲۸]!

۱ـ(لن: آمد)؛ ک: روزی درآید؛ (پ: چو یکی درآید) ۲ـل: شود ناسزا شاه گردنفراز؛ (پ: نشیب درازست پیش فراز =۸۹ب)؛ متن = ده دستنویس دیگر (لن: شودتان)؛ ق،ل[۲]،و این بیت را ندارند ۳ـل: بپوشد؛ ک،ل[۲] (نیز آ): بپوشید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـل: نه دیبا؛ (لن: بدریا)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ در ل این بیت پس از ۸۸ آمده است ۵ـ(ق[۲]: نه تاج و نه تخت) ۶ـق: نه تخت و نه دیهیم بینی نه گنج ۷ـس،ک،س[۲] (نیز ق[۲]ـپ،آ،ب): اختر؛ متن = ل،ل[۲] (نیز لن،و،لن[۲]) ۸ـ(لی: زرّینه کفش (!)؛ ل[۳]: رخشان درفش)؛ ق: بزرگان گیتی پر از درد و رنج ۹ـل (نیز ل[۳]): همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـل،س،ک (نیز لن،ق[۲]،لن[۲]،آ، ب): چشمه؛ متن = ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ) ۱۱ـل: کنند؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ(ق[۲]: یکی)؛ ل: برهنه بسی؛ ل[۲]: برهنه کسی؛ متن = س،ک (نیز لن،لی،پ،لن[۲]،آ)؛ ق،س[۲]،و این بیت را ندارند؛ در ل[۳] از ۹۴ب و ۹۵آ یک بیت ساخته‌اند ۱۳ـل: ستانندهٔ؛ در س،ل[۲]،لن،ق[۲]، لن[۲] حرف چهارم بی‌نقطه؛ (ل[۳]: شتابنده)؛ متن = ق،ک،س[۲] (نیز لی،پ،و،آ،ب) ۱۴ـق (نیز ق[۲]،ل[۳]): روز و شبان؛ ک،س[۲]،ل[۳] افزوده‌اند:

از آن پس زمانه دگرگون شود — همان مردم پرهنر دون شود

۱۵ـل (نیز ل[۳]،ب): نگردند (!) ۱۶ـل،ق (نیز لن): وز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ در ق،ل[۲] بیت‌های ۹۷ـ۹۹ پس از بیت ۱۰۲ آمده است ۱۷ـس: بود ۱۸ـس،ق (نیز لی،ب): راهجوی؛ س[۲]: لاف‌جوی؛ (لن،ل[۳]،و،لن[۲]: رزمجوی)؛ ک پاک شده؛ متن = ل (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،آ) ۱۹ـل: آورد؛ (ب: آرد از؛ لن: سواران شوند از در؛ ق[۲]: سواران گه لاف بر؛ ل[۳]: سواران که لاف آرد از؛ پ: سواری که لاف آورد؛ آ: همه لاف پیش آرد و)؛ متن = س-س[۲] (نیز لی، و، لن[۲]) ۲۰ـ(و: گو)؛ ل: گفت‌گوی؛ ق (نیز ل[۳]): گفتگوی؛ در ل[۲] از اینجا صفحه‌های دستنویس اساس آن درهم‌ریخته بوده است ۲۱ـ(لن: گستراند)؛ س،ق،ل[۲] (نیز لی،ب): و بزرگی نیاید به (ب: نیابند) بر؛ متن = ل،ک،س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]ـآ (آ: گهر))؛ ک،ق[۲] افزوده‌اند:

نباشد بدین فرّ آزادگان — بلندی کند بخت (گزینند) بی‌مایگان

۲۲ـلی این بیت را ندارد ۲۳ـل: برتر از؛ (لن: ترا؛ لن[۲]: بدتر)؛ س (نیز ق[۲]،ب): نهانی بتر ز؛ متن = ق-س[۲] (نیز ل[۳]،پ،و،آ) ۲۴ـس-س[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،و،آ،ب): شاه چون؛ متن = ل (نیز پ،لن[۲])؛ لی این بیت را ندارد ۲۵ـ(ل[۳]،پ: پسر بر پدر) ۲۶ـس-س[۲] (نیز لن،لی،و،ب): همچنین بر پدر؛ (ل[۳]،پ: پدر همچنین بر پسر؛ لن[۲]: همچنین نیز بر پدر!)؛ متن = ل،ک (نیز ق[۲]،آ) ۲۷ـ(لی: کارگر) ۲۸ـل[۲] این بیت را ندارد





به گیتی کسی را نماند[۱] وفا — روان و زبان‌ها[۲] شود پُرجفا!
از[۳] ایران و از[۴] ترک و از[۴] تازیان — نژادی پدید آید اندر میان،
نه دهقان، نه ترک و[۵] نه تازی بود — سَخُن‌ها بکردار بازی بود!
همه گنج‌ها زیر دامن نهند[۶] — بمیرند[۷] و کوشش به دشمن دهند!
بود زاهد و دانشومند نام[۸] — بکوشند ازین تا[۹] که آید به دام[۱۰]!
چُنان[۱۱] فاش گردد غم و رنج و شور — که[۱۲] رامش[۱۳] به هنگام بهرام گور!
نه جشن[۱۴] و نه رامش، نه بخشش[۱۵]، نه کام[۱۶] — همه چاره‌ی ورزش و سازِ دام[۱۷]!
پدر با پسر[۱۸] کینِ سیم[۱۹] آورد — خورش کشک و پوشش گلیم آورد!
زیان کسان[۲۰] از پی سود خویش — بجویند و دین اندرآرند[۲۱] پیش!
نباشد بهار از[۲۲] زمستان پدید! — نیارند[۲۳] هنگام رامش نبید[۲۴]!

۱ـق،ل[۲]،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،لی،و): نماند کسی را؛ (ل[۳]: نماند به گیتی کسی را)؛ متن = ل،س،ک (نیز پ،لن[۲]،آ،ب) ۲ـک (نیز لن): زبان و روان‌ها ۳ـس (نیز ق[۲]ـپ،لن[۲]): ز؛ متن = ل،ق-س[۲] (نیز لن،و،آ،ب) ۴ـل،ق،س[۲] (نیز لن،آ): ز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ک این بیت پس از ۱۱۱ آمده است؛ ک،ق[۲]،لن[۲] افزوده‌اند:

به دین و به دولت فرازند (به آرایش زیب جویند) نام — ز هرچه بجویند یابند (ز هر گونهٔ نیز جویند) کام
نه دولت دهدشان ز بن تاج و گاه (ق[۲]: بدینسان به یزدان نمایند راه) — نه دینشان به یزدان نماینده راه (ق[۲]: نه افزاید از فرّشان تاج و گاه)
گریزند از رادی و راستی — نبینند ازیشان جز از کاستی

۵ـک: زبانشان نه ترکی ۶ـ(و: بر زمین برنهند) ۷ـس،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،ب): بکوشند؛ متن = ل،ک (نیز ق[۲]،ل[۳]ـآ)؛ لن این بیت را ندارد ۸ـ(آ: خوار)؛ ق،ل[۲]: دانشی‌مرد نام؛ (لن: دانشی بد به نام)؛ ل: بود دانشومند و زاهد به نام؛ متن = س،ک،س[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]ـلن[۲]،ب) ۹ـس،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز ب): تا زین؛ ک (نیز ل[۳]): زین تا؛ (پ: بکوشد ازین تا)؛ متن = (لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ) ۱۰ـ(آ: بکار)؛ ل: بکوشد ازین تا کی آید به کام؛ لی این بیت را ندارد ۱۱ـ(لن: چنین) ۱۲ـس،ک،ل[۲]،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،ب): چو؛ متن = ل،ق (نیز لن،ق[۲]،پـآ) ۱۳ـل (نیز پ): شادی؛ (ل[۳]: راهب ← راحت؟؛ لن[۲]: دانش)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک،س[۲] افزوده‌اند:

نبینند ایرانیان جز که غم — فرومایه گردد سپاه عجم
به بالا شود دولت تازیان — که هستند ایشان از ارزانیان

۱۴ـ(لن: گنج) ۱۵ـل (نیز پ): کوشش؛ (ل[۳]: بخشش و)؛ س،ق،ل[۲] (نیز آ،ب): نه بخشش نه رامش؛ (لی: نه بخشش نه دانش؛ و: نه بخشش و نه رامش)؛ متن = ک،س[۲] (نیز لن،لن[۲]) ۱۶ـق،ل[۲]: گاه؛ (ق[۲]: نه فرّ و نه دانش نه گوهر نه نام) ۱۷ـ(پ: و تنبل و ساز دام)؛ س (نیز لی): همه کوشش و جوشش و شادنام (!)؛ ق: نه کوشش نه ورزش نه ساز و نه راه؛ ک،س[۲] (نیز لن،و،آ): همه کوشش و ورزش و ساز دام (لن: و نام)؛ ل[۲]: همه کوشش و ریزش و ساز راه؛ (ق[۲]: به کوشش ز هر گونه سازند دام؛ ب: همه کوشش و بخشش و کام!)؛ متن = ل (نیز لن[۲]) ۱۸ـک: پسر با پدر ۱۹ـس (نیز ب): و بیم؛ (لن: و سیم؛ ل[۳]: جنگ سیم)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد و در آ پس از ۱۰۸ آمده است ۲۰ـل،ل[۲] (نیز ل[۳]،پ): کسی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـق: اندرآید ز؛ ق[۲]: افزوده است:

نه گنج و نه رامش نه بخشش بود — به چاره ز هر گونه کوشش بود (← ۱۱۰)

۲۲ـل،ک،ل[۲] (نیز لن،ق[۲]،ل[۳]،پ): و؛ (لن[۲]: <از>)؛ متن = س،ق،س[۲] (نیز لی،و،آ،ب) ۲۳ـ(و: ننوشند) ۲۴ـس (نیز لی،آ،ب): بدید؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ س،ک،س[۲]،ق[۲]،لی،ل[۳]،لن[۲]،آ،ب افزوده‌اند (ل،ق،ل[۲]،لن،پ،و این بیت را ندارند):

ز بیشی و پیشی ندارند هوش — خورش نان کشکین (نهان بر بد و دوش) پشمینه‌پوش

چو بسیار[۱] ازین داستان[۲] بگذرد   کسی سوی آزادگی[۳] ننگرد!
بریزند خون از پی خواسته!   شود روزگارِ بد آراسته[۴]!
دل من پر از خون شد و روی زرد   دهان[۵] خشک و لب‌ها شده لاژورد[۶]،
که تا من شدم پهلوان از میان[۷]   چُنین تیره شد بخت ساسانیان!
چُنین بی‌وفا گرد[۸]گردان سپهر   دُژم گشت و از ما[۹] ببرّید مهر!
مرا تیز[۱۰]پیکان آهن‌گذار   همی بر برهنه نیاید به کار[۱۱]!
همان تیغ کز[۱۲] گردن پیل و شیر   نگشتی[۱۳] به آورد زان زخم سیر[۱۴]،
نبرّد[۱۵]همی پوست بر تازیان!   ز دانش زیان آمدم بر زیان[۱۶]!
مرا کاجکی[۱۷] این[۱۸] خرد نیستی!   گر آگاهی[۱۹] روزِ بد[۲۰] نیستی!
بزرگان که در قادسی با منند،   درشتند[۲۱] و بر[۲۲] تازیان دشمنند،
گمانند[۲۳] کین بیش[۲۴] بیرون شود   ز دشمن زمین رود[۲۵] جیحون شود!
ز رازِ[۲۶] سپهری کس آگاه نیست!   ندانند[۲۷] کین رنج کوتاه نیست!
چو بر[۲۸] تخمه‌یی[۲۹] بگذرد روزگار   چه سود آید از رنج[۳۰] و از[۳۱] کارزار[۳۲]؟!
ترا ای[۳۳] برادر تن آباد[۳۴] باد!   دل شاه ایران به تو شاد باد!
که این قادسی گورگاه منست!   کفن جوشن و خون کلاه[۳۵] منست!

۱ـ(لن[۲]: یکچند) ۲ـ(و: سالیان) ۳ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، آ، ب): آزادگان؛ متن = ل، ک (نیز پ، لن[۲])؛ لن این بیت را ندارد و در ق[۲] با بیت سپسین پس و پیش شده است ۴ـل (نیز پ): مهان کاسته؛ ق، ل[۲]: روز بد نیز (ل[۲]: دین) آراسته؛ (لن: روزگاری بدان کاسته)؛ متن = س، ک، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و ـ ب)؛ لی این بیت را ندارد ۵ـل (نیز و): دهن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۶ـ(ق[۲]، ل[۳]: لاجورد)؛ س ـ س[۲] (نیز لن، لی، لن[۲]، آ، ب): و یک دل (ک: لب؛ ق، لن[۲]: لبها؛ ل[۲]: دو لب) پر از باد سرد؛ متن = ل (نیز پ، و) ۷ـق، ل[۲]: پهلوان‌جهان ۸ـق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ): گشت؛ متن = ل، س، ک، س[۲] (نیز لی، ب) ۹ـل، ق (نیز آ): و ز ما؛ ک: از ما و؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ک، ق[۲]، لن[۲] افزوده‌اند:

اگر نیزه (تیغ، تیر) بر کوه رویین زنم   گذاره کند زانک رویین‌تنم

۱۰ـل (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، آ): نیز (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، پ، ب)؛ تیر و؛ ک: تیر؛ متن = (و، لن[۲]) ۱۱ـ(ق[۲]: نیابد گذار!) ۱۲ـل: کو؛ س (نیز لی): کان؛ ل[۲] (نیز و): کر؛ (لن، لن[۲]: بر)؛ متن = ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، آ) ۱۳ـس (نیز لی): فکندی؛ ک (نیز لن، لن[۲]، آ): بکشتی؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه) ۱۴ـس، ک (نیز لن، لی): زیر؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ ـ آ)؛ ق، س[۲]، ب این بیت را ندارند؛ ل[۳] افزوده است:

چو بستی ز گرد سیه تیره‌میغ   ببریدمی سنگ و سندان به تیغ

۱۵ـ(آ: ندرّد) ۱۶ـ(لن: چنین تیره شد تخت ساسانیان ← ۱۱۷ب، سپس ۱۱۸ دوباره آمده) ۱۷ـل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ): کاشکی؛ متن = س (نیز لی، ب) ۱۸ـل: زین؛ (لن[۲]: کین)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۹ـس[۲]: آگاهی و؛ (لن، ل[۳]: آگاهی از؛ آ: که آگاهی؛ ب: خود آگاهی)؛ متن ← ۲۰ـل (نیز پ): اندیشهٔ نیک و بد؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، و، لن[۲])؛ ک این بیت را ندارد ۲۱ـق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]): درستند ۲۲ـس، ق (نیز لی، ب): با؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک این بیت را ندارد ۲۳ـ(لن: که مانند) ۲۴ـ(و: کار) ۲۵ـ(ل[۳]: همچو؛ لن: تنش همچو)؛ ق، ک این بیت را ندارند ۲۶ـک: راه؛ (آ: رای) ۲۷ـ(لن، ل[۳]، و: بدانید) ۲۸ـ(آ: چن از) ۲۹ـ(لن، لن[۲]: تخمه‌مان) ۳۰ـ(لن: تیغ) ۳۱ـل، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، آ): وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـ(و: از رنج آموزگار) ۳۳ـس (نیز لی): بی ۳۴ـ(آ: آزاد) ۳۵ـ(ل[۳]: دخمه‌گاه؛ آ: خود کلاه!)





چُنین‌ست راز[۱] سپهر[۲] بلند   تو دل را به درد من اندر[۳] مبند!
دو[۴] دیده ز شاه[۵] جهان برمدار!   فِدی[۶] کن تن خویش در[۷] کارزار!
که زود آید[۸] این روز آهرمنی[۹]   چو[۱۰] گردونِ گردان کند دشمنی!

چو نامه به مُهر اندرآورد[۱۱]، گفت   که پوینده با[۱۲] آفرین باد[۱۳] جفت،
که[۱۴] این نامه نزد برادر برد   بگوید جزین هرچ[۱۵] اندرخورد!

## گفتار اندر نامه فرستادن رستم بنزدیک سعد وقّاص[۱۶]

فرستاده‌یی نیز چون[۱۷] برق[۱۸] و رعد   فرستاد ازین سو[۱۹] بنزدیک سعد!
یکی نامه‌یی بر حریر سپید[۲۰]   نبشتند پر بیم و چندی امید[۲۱]!
به عنوان‌بر از[۲۲] پور هرمزدشاه   جهان‌پهلوان رستم نیک‌خواه[۲۳]،
سوی سعد وقّاص جوینده‌جنگ   جهان کرده بر خویشتن[۲۴] تار و تنگ[۲۵]!
سر نامه گفت: از جهاندار پاک   بباید[۲۶] که باشیم با بیم[۲۷] و باک!

۱ـک: رای؛ (ل[۳]: رسم) ۲ـ(ل[۳]: سرای) ۳ـ(پ: برادر)؛ س (نیز لی): به مهر وی اندر؛ ک (نیز لن): ز بهر من اندر؛ (ل[۳]، و، آ: به مهر من اندر)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲])؛ ق، س[۲]، ب این بیت را ندارند ۴ـس، ق (نیز ق[۲]، لی، ب): تو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـک: ز بهر ۶ـس ـ س[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ): فدا؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]، ب) ۷ـ(ق[۲]، ب: بر) ۸ـ(آ: نبینی تو) ۹ـ(ق[۲]، و: اهریمنی)؛ دستنویس‌های دیگر: اهرمنی ۱۰ـ(لی، ب: که)؛ ل[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری (۸۴ـ۱۳۱): ثم أطال ذیل الکتاب فی هذا المعنی ۱۱ـل (نیز آ): آورد و ۱۲ـق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]): را؛ (ل[۳]: برنده را؛ آ: برندهٔ)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، و) ۱۳ـس: گویندهٔ این خرد باد؛ ک: باد آفرین بر فرستاده؛ (ب: گوینده این با خرد باد) ۱۴ـل: چو؛ متن = س ـ ب ۱۵ـس ـ س[۲] (نیز ق[۲] ـ آ): هر چه؛ (لن: نیز که؛ ب: آنچه)؛ متن = ل؛ بنداری: و لما ختمه نفذه الی أخیه؛ ل[۳] افزوده است:

فرستادهٔ برگزید از سپاه   گسی کرد نزد برادر براه

۱۶ـل، ق، ک، ل[۲]: نامهٔ رستم به (ل[۲]: نزد) سعد وقاص (ل: وقاس؛ ق: وقاص رضی‌اللّه عنه)؛ س: نامه فرستادن رستم بنزدیک سعد وقاص؛ س[۲] سرنویس ندارد؛ متن ← س ۱۷ـس[۲] (نیز پ، و، لن[۲]): با ۱۸ـ(لن، آ: باد) ۱۹ـل (نیز ق[۲]، پ): تازان؛ (ب: ازین سر)؛ ق: فرستاده آمد؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، آ)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۲۰ـس، ک (نیز لی، پ، و، لن[۲]): سفید ۲۱ـل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]): نویسنده بنوشت (پ: نبیسنده بنبشت) تابان (ل: تازان) چو شید؛ س (نیز لی، ب): نوشتند (ب: نبشتند) نزدش به چندین نوید؛ (آ: نبشتند چندی به بیم و امید)؛ متن = ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، و؛ و: نوشتند)؛ ل[۳] این بیت را ندارد؛ بنداری: و کتب کتابا الی سعد بن أبی وقاص رضی اللّه عنه، علی الحریر الأبیض، و شحنه بالوعد و الوعید؛ س، ق، س[۲]، لی، آ افزوده‌اند:

ز رستم پی و خون هرمزدشاه   سوی سعد وقاص و سوی (ق: میر؛ آ: سعد) سپاه

ل[۳] بجای ۱۳۴ و ۱۳۵ آورده است:

پس آنگه یکی نامه دیگر نوشت   پدیدار کرد اندرو خوب و زشت

۲۲ـ(ل[۳]: ز پیش مهین) ۲۳ـس، ک (نیز لی، ل[۳]، لن[۲]، ب): کینه‌خواه؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ)؛ س[۲]، لن، آ این بیت را ندارند ۲۴ـک: دشمنان؛ (ق[۲]: خسروان)؛ متن = ل (نیز ل[۳] ـ لن[۲]) ۲۵ـس، ق، ل[۲] (نیز ب): ابا رای و با دانش و با درنگ؛ س[۲]، لن، لی، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و جعل عنوانه من رستم بن هرمزد الی سعد بن أبی وقاص ۲۶ـل[۲] (نیز لی، پ، و، لن[۲]): نباید ۲۷ـس ـ س[۲] (نیز ق[۲] ـ و، آ): با (پ: بی) ترس؛ ک (نیز لن، لن[۲]): با شرم؛ (ب: باشند با ترس)؛ متن = ل

کزویست بر پای[۱] گردان‌سپهر / همه پادشاهیش دادست و مهر!
وُ زو[۲] باد بر شهریار آفرین / که زیبای تاجست و تخت[۳] و نگین!
که دارد به فر[۴] اهرمن را به بند[۵] / خداوند شمشیر و تاجِ بلند[۶]!
به پیش آمد این ناپسندیده‌کار / به بیهوده این رنج و این کارزار[۷]!
به من بازگوی آنک[۸] شاه تو کیست؟ / چه مردی و آیین و راه تو چیست[۹]؟
بنزد که جویی‌همی[۱۰] دستگاه؟ / برهنه سپهبد، برهنه سپاه!
به نانی تو سیری و هم[۱۱] گرسنه! / نه پیل و نه تخت و نه بار و بُنه!
به ایران تو را زندگانی بس‌ست! / که تاج و نگین[۱۲] بهر[۱۳] دیگر کس‌ست!
که با پیل و گنجست[۱۴] و با فرّ و گاه[۱۵] / پدر بر پدر نامبُردارشاه[۱۶]!
به دیدار او بر[۱۷] فلک ماه نیست! / به بالای او بر زمین[۱۸] شاه نیست!
هر آنگه که در بزم[۱۹] خندان شود / گشاده‌لب[۲۰] و سیم‌دندان شود،
ببخشد بهای سرِ تازیان[۲۱] / که بر گنج او زان نیاید زیان[۲۲]!

۱ـس، ک، س۲ (نیز لن، و، آ، ب): کیوان و؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲ـپ، لن۲) ۲ـل، ک (نیز ق۲، ل۳): ازو؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ(لن: گاه؛ آ: نام)؛ ک: نامست و تاج؛ پ افزوده است:

درخشان ازو فرّ شاهنشهی / بزرگی و پیروزی و فرّهی

۴ـ(لی: به فن) ۵ـ(و: به بند اهرمن را به فر) ۶ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، آ، ب): تیغ و کلاه و کمند (و: کمر؛ ق، ل۲، ب: کلاه بلند)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، لن۲) ۷ـل، ک: روزگار؛ (لن: با کارزار؛ آ: رنج چنین کارزار)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و افتتح کتابه بحمدالله و الثناء علیه ثم الدعاء لیزدجرد صاحب التاج و التخت (۱۴۱ و ۱۴۲ را ندارد) ۸ـک (نیز ق۲، پ): این که؛ ل، ق: گویی که؛ متن = ده دستنویس دیگر (ل۲، لن۲: که) ۹ـس: کیست (!)؛ بنداری: ثم قال: أعلمنی بما أنت علیه من دینک، و رسمک و آیینک. و أخبرنی من سلطانک و بمن اعتضادک و اعتصامک ۱۰ـق: ابی ۱۱ـک (نیز لن): وگر؛ س، س۲ (نیز ب): چو سیری به نانی و زو؛ (آ: چو شیری بیابی و زوا)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳ ـلن۲؛ ل۳: نیابی)؛ ق، ل۲، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: فقد جئت فی عساکر حفاة عراة بلا ثقل و لا رحل و لا فیل و لا تخت ۱۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): که مهر و کله؛ ک: که مهر تو از؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۳ـ(ل۳: نزد)؛ ک افزوده است:

بیابی به ایران بنزدیک شاه / ترا شاه بدهد بسی دستگاه

لن، لن۲ افزوده‌اند:

کنون یزدگردست شاه جهان / پرستنده باشند (ستاینده باشد به) پیش مهان

۱۴ـس (نیز لی، ب): فرّست؛ ک: تختست؛ س۲: تاجست؛ ق: فیل و تاجست؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـآ) ۱۵ـل: جاه؛ س، ک (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب): با تاج و گاه؛ (ق۲: دیهیم شاه؛ و: با فرّهی)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز پ، آ) ۱۶ـل، س، ل۲ (نیز لی، پ، آ): و شاه؛ (و: تخم شاهنشهی)؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، ب) ۱۷ـ(لی: در) ۱۸ـس، ق، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): تخت را؛ (لن: تخت چون)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، لن۲)؛ ل۲ این بیت را ندارد و در س، ق، س۲، لی، و، آ، ب لت‌های آن پس و پیش شده است؛ بنداری: ثم بلغ بکم الأمر من شربکم ألبان الإبل و أکلکم أضباب القیعان إلی تمنی أسرّة الملوک العجم أرباب التخوت و التیجان (← ۱۵۴پ) ۱۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـب): برگاه؛ (پ: بر بزم)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲) ۲۰ـل: رخ؛ ک (نیز لن۲): دل؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(ب: ناتوان) ۲۲ـس ـس۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب): که گنجش نگیرد کمی (ک، ل۲، س۲: یکی) زان (ق، ک: را؛ لن: ز کمّی؛ ل۳: همی زان نگیرد) زیان (لی: میان؛ ب: زین جهان)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، و، لن۲)؛ بنداری: فأقبل الی خدمة الملک حتی تری من اذا تبسم وهب أثمان جمیع رءوس العرب، و لاینقص ذلک کنزه شیئا





سگ و یوز و بازش ده‌ودوهزار[۱] / که با زنگ زرّند[۲] و با گوشوار،
به سالی همه دشتِ نیزه‌وران / نیارند[۳] خورد[۴]، از کران تا کران،
که او را بباید[۵] به یوز[۶] و به سگ / که بر[۷] دشت نخچیر گیرد[۸] به تگ!
سگ و یوز او بیشتر زان[۹] خورد / که شاه آن به چیزی همی‌نشمرد[۱۰]!
شما را به دیده‌ندرون[۱۱] شرم نیست؟! / ز راهِ[۱۲] خرد مهر و آزرم نیست؟!
بدان چهره و زاد و آن مهر و خوی[۱۳] / چُنین[۱۴] تاج و تخت آمدت[۱۵] آرزوی[۱۶]؟!
جهان گر بر[۱۷] اندازه جویی[۱۸] همی، / سَخُن بر گزافه نگویی[۱۹] همی،
سَخُن‌گوی‌مردی بر ما فرست / جهاندیده و[۲۰] گرد و زیبا[۲۱] فرست،
بدان تا بگوید که رای[۲۲] تو چیست؟ / به تخت کیان رهنمای تو کیست؟
سواری فرستم بدین نزد[۲۳] شاه / بخواهم[۲۴] ازو، هرچ گویی بخواه[۲۵]!
تو جنگ چُنان[۲۶] پادشاهی[۲۷] مجوی[۲۸]! / که فرجامِ کار انده آید[۲۹] به روی[۲۸]!

۱ـق: بود ده هزار ۲ـق: زرّین؛ ل۲ این بیت را ندارد ۳ـل، ک (نیز پ): نیابند (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ س۲: بیاوند؛ (لن: نبابند (!)؛ لن۲: بیاید؛ آ: بیابند)؛ متن = س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، ب) ۴ـک (نیز ل۳): خود؛ ل۲، و این بیت را ندارند ۵ـس (نیز ب): به باز و؛ ک: بیابد؛ (پ: برآید)؛ متن = ل، ق (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۶ـس۲: به یوز و به باز ۷ـل، ق: در؛ س پاک شده؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۸ـک: گوید؛ ل۲، لی، و این بیت را ندارند ۹ـ(لن: می؛ ب: زو) ۱۰ـک: که شادان به چیزی همی‌ننگرد؛ ق، لی، ل۳، و این بیت را ندارند؛ بنداری: و هو الذی علی بابه من السباع الضواری المعلمة و الجوارح اثنا عشر ألفا بأطواق الذهب و أقراطه، و تزید نفقاتهم لسنتهم الواحدة علی جمیع حاصل بلاد العرب؛ ک، لن، لن۲ افزوده‌اند (← بنداری ۱۴۸پ):

ز شیر شتر خوردن و سوسمار / عرب را به جایی رسیدست کار (ک: به جایی رسانیدنان روزگار)
که ملک عجم‌شان (ک: تان) کند آرزو / تفو باد بر چرخ گردان، تفو!

۱۱ـل ـل۲ (نیز لن ـل۳، و ـب): درون؛ (پ: چشم اندرون)؛ متن = س۲: اندرون ۱۲ـل (نیز آ): راه و؛ (ل۳: رای و)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک افزوده است:

سگ و یوز شه بیشتر زان خورد / که در خاطر تازیان بگذرد (← ۱۵۴)

۱۳ـس ـس۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): بدین (آ: بدان) چهر و این (ق۲، آ: آن) مهر (ل۲: رنگ) و این (ق۲، آ: آن) رای (ق: زاد؛ ل۳: فر؛ ب: راه) و خوی (ق، ک، س۲، و: خو)؛ متن = ل (نیز پ: چهر) ۱۴ـ(ل۳: همی؛ ب: چنان) ۱۵ـ(ق۲: آیدت؛ لن، لن۲: تختت کند)؛ ق (نیز ب): تاجتان آمدست؛ س۲ (نیز و): تاج را آمدست ۱۶ـق، ک، س۲ (نیز و): آرزو؛ در ل۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۷ـس ـل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ): به؛ س۲: را به؛ (ق۲: همان گر به؛ ب: چنان گر به)؛ متن = ل (نیز پ، لن۲) ۱۸ـ(لن: دانی) ۱۹ـق، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب): چه گویی؛ (لن۲: بگویی)؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ)؛ بنداری: و أخذ فی کتابه یرفع أمر العجم بالملابس و المفارش، و یضع قدر العرب بالمطاعم و المکاسب، و لا یعرف أن المجد وراء ذلک ۲۰ـق: جهاندیدهٔ ۲۱ـ(ق۲، ل۳: دانا) ۲۲ـل (نیز پ، ب): راه؛ س، ک (نیز لی): راز (← رای)؛ متن = ق، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۳ـق (نیز ق۲): بدان نزد؛ ل۲: بنزدیک؛ (و: برین نزد؛ لن۲: کنون نزد)؛ ل: فرستیم نزدیک؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، آ، ب) ۲۴ـل، ق ـس۲ (نیز پ، لن۲، ب): بخواهیم؛ س: بخواهی؛ متن = (لن ـل۳، و، آ) ۲۵ـس (نیز ب): هر چه گویی براه؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، آ): هر چه خواهی بخواه؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ل۳ ـلن۲؛ پ، و: هرچه) ۲۶ـس (نیز لی، ل۳): چنین؛ ق: چو او؛ ک، ل۲: چنو؛ (لن۲: رزم چنین) ۲۷ـک (نیز لن): شهریاری؛ (آ: پادشاه را) ۲۸ـق (نیز لن۲): مجو ـرو؛ (و: مجو ـروی) ۲۹ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، و ـب): که فرجام (ق: که فردا) ازین (ک: آن؛ و، ب: ازو) خواری آید (لن، لن۲: آرد)؛ متن = ل (نیز ق۲)؛ بنداری: ثم إنه التمس فی کتابه أن یرسل الیه رسولا یطلعه علی مقصوده من قتال العجم حتی ینفذه الی حضرة یزدجرد، و یعرض علیه ما تحمله

نبیره‌جهاندار[۱] نوشین‌روان    که با داد او پیر گشتی[۲] جوان!
پدر بر پدر شاه و خود[۳] شهریار    زمانه ندارد چُنو[۴] یادگار!
جهانی مکن پر ز نفرین خویش!    مشو بدگمان اندر آیین خویش[۵]!
که تخت کیان چون[۶] نباشد نژاد    نجوید[۷] خداوندِ فرهنگ[۸] و داد!
نگه کن بدین[۹] نامه‌ی پندمند    مکن[۱۰] چشم و گوشِ[۱۱] خرد را به بند[۱۲]!

چو نامه به مُهر اندرآمد بداد[۱۳]    به پیروزِ شاپورِ فرّخ‌نژاد[۱۴]
برِ سعد وقّاص شد پهلوان    از[۱۵] ایران بزرگانِ[۱۶] روشن‌روان
همه غرقه[۱۷] در جوشن و[۱۸] سیم و زر    سپرهای زرّین و زرّین‌کمر
چو بشنید سعد آن[۱۹] گرانمایه‌مرد    پذیره شدش با سپاهی چو گَرد
فرود آوریدندش اندر زمان[۲۰]    بپرسید سعد از تنِ[۲۱] پهلوان
هم از شاه و دستور و از[۲۲] لشکرش[۲۳]    ز سالار بیدار[۲۴] و از[۲۵] کشورش[۲۳]
ردی[۲۶] زیر[۲۷] پیروز بفگند[۲۸] و گفت    که ما نیزه و تیغ داریم جفت!
به[۲۹] دیبا نگویند[۳۰] مردانِ مرد    به زرّ و به سیم و به خوان[۳۱] و به خوردا!

۱ـس، ق، س۲ (نیز آ، ب): سپهدار؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)  ۲ـل، ق، ک، ل۲ (نیز پ، لن۲): گردد؛ متن = س، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ، ب)؛ لی این بیت را ندارد  ۳ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ب): هم؛ (و: او)؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ)  ۴ـس، ق، س۲: جز او؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد  ۵ـ(پ: و کیش)  ۶ـل: به تخت کیان تا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۷ـ(آ: نبیند)  ۸ـس ـ س۲ (نیز لن، ل۳، و ـ ب): آیین؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ لی این بیت را ندارد؛ ک، لن۲ افزوده‌اند:

خداوند او را کند آزمون    به فرجام او (فرجامشان) هم بود رهنمون

ک افزوده است (= ۱۶۹)  ۹ـل: برین؛ متن = س ـ ب  ۱۰ـک: بکن  ۱۱ـل: گوش و؛ (ق۲: گوش و چشم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۱۲ـس۲: مبند؛ (و: بدگمان چشم خود را مبند)؛ بنداری ۱۶۲ـ۱۶۶ را ندارد  ۱۳ـق: اندرآورد داد  ۱۴ـ(ق۲: خسرونژاد)  ۱۵ـ(پ، لن۲: ز)  ۱۶ـس۲: بزرگان و  ۱۷ـ(پ: غرق)  ۱۸ـس، ق (نیز لی، ب): آهن و؛ (ق۲: جوشن؛ ل۳: گوهر و)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ ـ آ)؛ در ک این بیت پس از ۱۶۵ آمده است؛ بنداری: فختم الکتاب و بعثه الی سعد رضی الله عنه علی یدی فیروز بن سابور أحد أمرائه، فی جماعة من أماثل الفرس، فی الملابس الخسروانیة، و المناطق المرصعة، و الأسلحة المحلاة بالذهب  ۱۹ـ(ق۲، لن۲: <آن>؛ لن: بجوشید سعد <آن>)  ۲۰ـ(ق۲: آوریدش به روشن‌روان؛ پ: آوریدش هم اندر زمان)؛ س ـ ل۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): سپهبد فرود آمد و هم گوان (س: اندر کمان (حرف دوم واژهٔ دوم بی‌نقطه)؛ ق، آ: از مرکبان؛ ک، ل۳: اندر میان؛ لی، ب: اندر زمان؛ و: و بدگوان)؛ متن = ل  ۲۱ـس ـ ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، آ، ب): ز لشکر بپرسید و از (ق، لن، لن۲: وز)؛ (ق۲: سپهبد بپرسیدش از؛ ل۳: بپرسید از لشکر و)؛ متن = ل، ک (نیز و)؛ س۲ این بیت را ندارد  ۲۲ـل، ق، ک، ل۲ (نیز لن۲): وز  ۲۳ـق، ل۲ (نیز ل۳): کشورش ـ لشکرش  ۲۴ـس، ق: و پیلان؛ (ب: و پیران)  ۲۵ـل، ق (نیز پ، لن۲): وز؛ س۲، لن، لی، آ این بیت را ندارند  ۲۶ـس، ل۲، س۲ (نیز لی): ردا  ۲۷ـک: ز در بر به (!)؛ (ل۳: نظر پس به)  ۲۸ـ(لی: او در بیفکند؛ لن۲: او بیفکند!)؛ بنداری: فاستقبلهم سعد و أکرمهم ثم أنزلهم فی منزله، و طرح رداءه تحت فیروز، و اعتذر الیه عن رثاثة الملبوس و المبسوط و قال: إنا قوم لانعوّل إلا علی الصفاح و الرماح  ۲۹ـ(پ: ز)  ۳۰ـ(و: نکوشند؛ لن۲: به دنیا نکوشند)  ۳۱ـک (نیز ق۲، و): خواب؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲)؛ س، ق، س۲، لن، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و لا نقول بالدیباج و الحریر و المسک و العبیر، و لانفتخر بالمطعم و المشرب؛ ق۲ افزوده است:

شما را به مردانگی نیست کار    همه چون زنان رنگ و بوی و نگار
هنرتان به دیباست آراستن    دگر نقش بام و در آراستن (!)





[گرانمایه[۱] پیروز نامه بداد    سَخُن‌های رستم همی[۲] کرد یاد]
سَخُن‌هاش بشنید و[۳] نامه بخواند    به پاسخ فراوان سَخُن‌ها براند[۴]

## گفتار اندر پاسخ نامه‌ی رستم از نزد سعد وقّاص[۵]

به تازی یکی نامه پاسخ نبشت[۶]    پدیدار کرد[۷] اندرو[۸] خوب و زشت:
ز جنّی سخن گفت و از[۹] آدمی[۱۰]    ز گفتار پیغامبرِ[۱۱] هاشمی،
ز توحید و قرآن و وعد و[۱۲] وعید    ز تأیید[۱۳] و از[۱۴] رسم‌های جدید،
ز قَطران و از[۱۵] آتش و زَمهریر    ز فردوس و[۱۶] جوی می و[۱۷] جوی شیر[۱۸]،
ز کافورِ منثور[۱۹] و ماء مَعین[۲۰]    درختِ بهشت و[۲۱] می و انگبین[۲۲]،
اگر[۲۳] شاه بپذیرد این[۲۴] دین راست    دو عالم به شاهی و شادی[۲۵] وُراست!

۱ـ(ق۲: هم آنگاه)  ۲ـ(ق۲: برو)؛ متن = ل، ل۲؛ این بیت در دوازده دستنویس دیگر نیست  ۳ـل، ل۲: چو سعد آن (ل: <آن> گرانمایه؛ س، ق، س۲ (نیز لی، ب): سخن‌ها بپرسید و؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ)  ۴ـق، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): ستایش براند؛ ل: در آن گفتن نامه خیره بماند؛ ک: به پاسخ ستایش فراوان براند؛ (ق۲: از آن نامور پهلوان خیره ماند)؛ متن = س، ل۲  ۵ـس، ق، ک، ل۲: پاسخ (ک: جواب) نامهٔ رستم از سعد وقاص (ق: رضی الله عنه؛ ل۲: از سعد)؛ ل، س۲ سرنویس ندارند  ۶ـل، س، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): نوشت؛ متن = ق، ک (نیز ق۲، لی، پ، آ)  ۷ـس، س۲ (نیز لی، آ، ب): پدید آورید؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۸ـک: اندران؛ ک، لی افزوده‌اند:

سر نامه بد نام یکّی (نیکی) خدای    محمد رسولش به حق رهنمای (← بنداری)
ک: گزین همه خلق ایزد به ما    محمد که بد خاتم انبیا

۹ـل، ق، ک (نیز لن، پ، و): وز  ۱۰ـس (نیز لی، ب): ز رومی (ب: چینی) سخن گفت و از ارمنی (لی: آدمی)  ۱۱ـل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ ـ آ): پیغمبر؛ (لن، ل۳، آ: زتازی (آ: پیری) و از تابش (لن: نازش)؛ متن = ق (نیز ق۲)؛ بنداری: ثم سمع رسالته و قرأ کتابه. فکتب الجواب، و افتتح الکتاب ببسم الله الرحمن الرحیم و الصلاة علی محمد خاتم الرسل و الهادی الی أقوم السبل، الذی هو خیرة الخلق، و الصادع بالصدق و الحق، النبی الهاشمیّ المبعوث الی الجنی و الآدمی  ۱۲ـل، ق، س۲ (نیز لی، ل۳): <و>  ۱۳ـس ـ س۲ (نیز لی، ب): تهدید؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)  ۱۴ـل، ق، س۲: وز؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و شحنه بالوعد و الوعید، و مواعظ القرآن المجید، و سائر ما یرجع بالتعظیم لله و التمجید، و التقدیس و التوحید؛ ک افزوده است:

که آورد زی ما محمَّد همین    پیمبر که بادا برو آفرین

۱۵ـل، ق، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ): وز؛ متن = س، ل۲ (نیز ل۳، و، لن۲، ب)  ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): ز خلد وز؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲)  ۱۷ـ(ق۲: از خورد و از)  ۱۸ـ(لن: ز کافور و شیر و ز مای معین)؛ ک، لی این بیت را ندارند  ۱۹ـل (نیز پ، لن۲): و منثور؛ س، ل۲ (نیز لی، ب): و از مشک؛ ق، س۲ (نیز و): وز مشک؛ (ق۲: و غلمان؛ آ: و مینو)؛ متن = (ل۳)  ۲۰ـل، ل۲، س۲: مای معین؛ (لن: دگر میوه‌داران برو انگبین)  ۲۱ـ(ق۲: همان جوی آب و؛ و: ز شیر و ز جوی)  ۲۲ـ(لن: سخن‌های در آسمان و زمین؛ ل۳، آ: گل میوه‌دار از بر انگبین)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: و وصف الجنة و نعیمها، و ذکر بعض ما فیها من الحور العین، و الماء المعین، و شجرة طوبی، و جنات الفردوس الأعلی. ثم وصف السعیر و العذاب و الزمهیر؛ ق۲ افزوده است:

که آورد زی ما محمد همین    خداوند شرم و خداوند دین

۲۳ـس (نیز لی): که گر؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۴ـ(ق۲: آن)  ۲۵ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، لن۲): شادی و شاهی؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، ب)؛ ک، لن، آ این بیت را ندارند

همان تاج یابد[۱]، همان[۲] گوشوار — همه ساله با بوی و[۳] رنگ[۴] و نگار!
شفیع از گناهش[۵] محمّد بود — تنش[۶] چون گلاب مُصَعَّد[۷] بود!
به کاری[۸] که پاداش یابی بهشت — نباید[۹] به باغ بلا کینه[۱۰] کشت!
تنِ[۱۱] یزدگرد و جهان[۱۲] فراخ — چُنین[۱۳] باغ و میدان و ایوان[۱۴] و کاخ،
همه[۱۵] تخت و گاه[۱۶] و همه[۱۵] جشن و[۱۷] سور — نخرّم[۱۸] به دیدار[۱۹] یک[۲۰] موی حور!
دو چشم تو اندر سرای سپنج — چُنین خیره گشت[۲۱] از پی[۲۲] تاج و گنج!
بس ایمن شده‌ستی[۲۳] بدین[۲۴] تخت عاج — بدین[۲۵] یوز و باز و بدین مهد[۲۶] و تاج!
جهانی کجا[۲۷] شربتی آبِ سرد — نیرزد، تو دل زو[۲۸] چه داری به درد[۲۹]!
هر آنکس که پیش من آید[۳۰] به جنگ — نبیند بجز[۳۱] دوزخ و گورِ تنگ!
بهشتست اگر بگرود[۳۲] جای اوی[۳۳] — نگر تا چه آید[۳۴] کنون رای اوی[۳۳]!
به قِرطاس مُهر عرب برنهاد — درود محمّد همی[۳۵] کرد یاد!

۱ـل: دارد؛ ل۲ (نیز ق۲، لی، ب): باید؛ (ل۳: یابی)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲ـ(لن: یاره با تاج و با؛ آ: ترا تاج و تختست و هم) ۳ـل: <و>؛ س، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب): بویست و؛ (و: همان سایه و فرّ و)؛ متن = ق، ل۲ (نیز ق۲) ۴ـ(ل۳: همان بوی با رنگ و نقش)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: ثم قال: و إن تبع ملککم هذا النبی الطاهر، و زین بقبول رسالته الباطن و الظاهر، فملک الدارین له مسلّم، و هو علی التاج و التخت مقرر محکَم ۵ـ(لن، آ: گناهت؛ ل۳: گناهان) ۶ـ(لن، ل۳، آ: تنت) ۷ـس: مصمّد؛ (ق۲: مسعّد؛ ل۳: معقّد)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم له شافعا مشفعا ۸ـ(لن، ل۳، و، آ: بجایی) ۹ـ(لن: گل اندر) ۱۰ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): خار؛ ک: کسب (بی‌نقطه)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۱ـ(ل۳: ازین) ۱۲ـ(لن، لن۲: جهانی) ۱۳ـ(و: پر از) ۱۴ـق (نیز ق۲، پ، آ): ایوان و میدان ۱۵ـ(ق۲: همان) ۱۶ـل، ق، س۲ (نیز لن، لن۲، ب): تخت گاه؛ ک (نیز ق۲، ل۳، و): تخت و تاج؛ متن = س، ل۲ (نیز لی، پ، آ) ۱۷ـل، ق (نیز لن، ب): <و> ۱۸ـ(ق۲، ل۳: نیرزد) ۱۹ـ(لن: دیدار و) ۲۰ـ(ب: آن)؛ بنداری: ثم قال: ما باله یستعظم هکذا أمر تاجه و تخته، و یُعجب بسواره و طوقه، و یزهی بمجالسه و ملابسه؟ ألا یعلم أن شعرة واحدة من حوریة خیر من جمیع ذلک؟
۲۱ـل: شد؛ متن = س ـ ب ۲۲ـک (نیز لن، ل۳، و، آ): اندرین؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۳ـ(لن: مشو تو) ۲۴ـل (نیز لن، ق۲، ل۳): برین؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۵ـک: برین ۲۶ـک، س۲ (نیز پ ـ ب): مهر؛ (ل۳: فرّ)؛ س (نیز لی): گنج و مهر و بدین تخت؛ (لن: بدان زور بازو و آن مهر؛ ق۲: به یوز و به باز و بدین مهر)؛ متن = ل، ق، ل۲ ۲۷ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ب): نیرزد همی؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۲۸ـل: دلت را؛ (ق۲، و: از و دل؛ پ، آ: تو زو دل)؛ متن = ک (نیز لن، ل۳، لن۲) ۲۹ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز ب): بدان ای جهانجوی مرد نبرد؛ لی این بیت را ندارد؛ پ افزوده است:

خردمند ننهد جهان را به هیچ — مشو غرّه و از ره دین مپیچ

۳۰ـ(و: پیشم بیاید) ۳۱ـق ـ س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ): ببیند بدل؛ (ق۲: ببیند تنش)؛ متن = ل، س (نیز لی، ب)؛ ک افزوده است:

وگر دین پذیرد یکی رای تو — بهشتست چون بگذری جای تو
همه کوشش ماست از بهر دین — نه از بهر دیهیم و گنج و نگین

۳۲ـ(لن، ل۳: بگذری؛ ق۲: بگروی؛ و: بگذرد)؛ ک: چون بگذری؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۳ـل، س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و ـ ب): او؛ ک (نیز ق۲، ل۳): تو؛ متن = (لن، پ) ۳۴ـل (نیز ق۲، پ): باشد؛ ق: گوید؛ ک: دارد؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ در ق۲ این بیت پس از ۱۸۹ آمده است؛ ک، لن۲ پس از این بیت و ق۲ پس از ۱۹۰ افزوده‌اند:

همیشه بود آن و این بگذرد — چنین داند آنکس که دارد خرد

۳۵ـل: بدو؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): پیمبر همی؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ)؛ بنداری: و لم یربط قلبه بدنیا لا تساوی عند العاقل شربة ماء؟ فان أنتم تبعتم الأمر و أسلمتم فالجنة مأواکم، و إن أبیتم و حاربتم فالجحیم مثواکم. فأعلمونی بما یسفر عنه آراؤکم. و السلام





فرستاده‌ی سعدِ وقّاص رفت[۱] — بنزدیک رستم خرامید و[۲] تفت!
چو شُعبه[۳] مُغیره برفت از گوان[۴] — که آید برِ رستمِ پهلوان[۵]،
از[۶] ایران یکی[۷] نامداری ز[۸] راه — بیامد برِ[۹] پهلوان سپاه،
که آمد فرستاده‌یی پیر و[۱۰] سست — نه اسپ و سِلیح[۱۱] و نه چشمی[۱۲] درست،
یکی تیغ باریک[۱۳] بر[۱۴] گردنش — پدید آمده[۱۵] چاک پیراهنش!
چو رستم به گفتار او بنگرید — ز دیبا سراپرده‌یی برکشید[۱۶]
ز[۱۷] زربفت چینی کشیدند نخ — سپاه اندرآمد چو مور و ملخ
نهادند زرّین یکی زیرگاه[۱۸] — نشست از برش[۱۹] پهلوان سپاه
نشستند از[۲۰] ایرانیان[۲۱] شست[۲۲] مرد — سواران و شیران[۲۳] روز نبرد!
به زر بافته[۲۴] جامه‌های بنفش — به پای[۲۵] اندرون کرده زرّینه کفش
همه طوق‌داران با[۲۶] گوشوار — سراپرده آراسته شاهوار[۲۷]
چو شعبه[۲۸] به بالای[۲۹] پرده‌سرای — بیامد[۳۰]، بران[۳۱] جامه ننهاد[۳۲] پای
همی‌رفت بر خاک بر خوارخوار — ز شمشیر کرده یکی دستوار[۳۳]

۱ـ(لن، ق۲، ل۳، و، لن۲: شعبه برفت)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، آ، ب) ۲ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب): <و>؛ متن = (ل۳)؛ ل، پ این بیت را ندارند؛ ل۲ افزوده است:

به شعبه مغیره بگفت آنزمان — که این نامه سوی سپهبد رسان

۳ـق: شعیب؛ ل۲: به شعبه ۴ـل: آن زمان؛ ک، ل۲: از میان؛ (لن۲: از کیان)؛ متن = س، ق، س۲ (نیز لی، پ، و، ب)؛ (لن: چو سعد مغیره بشد تازنان؛ ق۲: به شعبهٔ معبر بگفت آن زمان) ۵ـ(ق۲: که این نامه سوی سپهبد رسان)؛ ل۳، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فختم الکتاب و نفذه مع شعبة ـ هکذا قال ۶ـل، ک (نیز پ ـ ب): ز؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳) ۷ـ(لن، ل۳: ایرانیان) ۸ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): به؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل۳ ـ آ) ۹ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ب): سوی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ)؛ ق۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فأقبل متقلدا سیفه حتی قرب من مخیم رستم فأعلم بوصول رسول سعد ۱۰ـس، ق (نیز و): <و> ۱۱ـس (نیز لی، و): سلاح ۱۲ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): چشم؛ ق (نیز لن): چشمش؛ (لن۲: جسم)؛ متن = ل (نیز پ)؛ ک این بیت را ندارد؛ در لن ۱۹۵ـ۱۹۷ و در آ ۱۹۶ و ۱۹۷ پس از ۱۹۸ آمده‌اند ۱۳ـل: تاریک ۱۴ـل، س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، ب): در؛ متن = ق (نیز لن، و، آ) ۱۵ـس: آمد و؛ ک این بیت را و بنداری ۱۹۷ و ۱۹۸ را ندارند ۱۶ـ(ق۲، لن۲: برگزید)؛ ق، ک این بیت را ندارند ۱۷ـ(لن: به)؛ ک این بیت را ندارد ۱۸ـ(پ: پیشگاه) ۱۹ـل: اندرو؛ (ب: از بر)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ک این بیت را ندارد ۲۰ـل، ک: بر او از؛ ق (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ): نشستند <از>؛ (پ: بیاورد از؛ ب: نشسته از)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز و) ۲۱ـس (نیز لی): نشستند پیشش صد و ۲۲ـک، س۲ (نیز پ، ب): شصت؛ (ل۳: چند؛ آ: بیست) ۲۳ـل: مردان؛ متن = س ـ ب ۲۴ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): ابا افسر و؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، پ) ۲۵ـل: پا؛ و این بیت را ندارد ۲۶ـس: همان طوق‌دار از بر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۷ـ(ل۳: چون بهار)؛ و این بیت را ندارد؛ بنداری: فاحتفل و جلس فی سرادق من الدیباج، و حضر عنده ستون نفسا من أکابر إیران فی الأطواق و الأقراط، و المداسات الذهبیة ۲۸ـک: مغیره ۲۹ـ(پ: به دهلیز) ۳۰ـ(لن: برآمد) ۳۱ـق، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی): بدان؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۲ـک، ل۲ (نیز لن، آ، ب): بنهاد؛ در س، ق حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ (ل۳: بران جامه‌ها هیچ ننهاد) ۳۳ـک: هندی یک دشنه‌وار

نشست از برِ خاک و کس را ندید … سوی پهلوان سپه[1] ننگرید[2]
بدو گفت رستم که جان شاد دار[3]! … به دانش روان و[4] تن آباد دار[5]!
به رستم چُنین گفت کای نیک‌نام[6] … اگر دین پذیری[7] عَلَیکَ‌السَّلام[8]!
بپیچید رستم ز گفتار[9] اوی[10] … بروهاش پُر چین شد و زرد روی[11]!
ازو نامه بستَد به خواننده داد … سَخُن‌ها برو[12] کرد خواننده[13] یاد
چُنین داد پاسخ که او را بگوی … که نه شهریاری، نه دیهیم‌جوی!
ندیده سرِ نیزه‌ات بخت را[14] … دلت آرزو کرد مر تخت را[15]!
سَخُن نزد دانندگان[16] خوار نیست … ترا اندرین کار[17] دیدار نیست!
اگر سعد با[18] تاج ساسان بُدی … مرا رزم او کردن[19] آسان بُدی!
ولیکن بد از اختر[20] بی‌وفاست! … چه گویم که[21] امروز روز بلاست!
ترا[22] گر محمّد بود[23] پیشرو … به[24] دین[25] کهن گویم از[26] دین نو:
همان[27] کژّپرگار[28] این کوژپشت … بخواهدهمی بود با[29] ما درشت!
تو اکنون بدین خرّمی بازگرد … که جای سخن نیست[30] روز[31] نبرد!

۱ـ س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): و سران؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲) ۲ـ ک (نیز لن، لی، لن۲، ب): بنگرید؛ در ل، س، ق، ۲، س۲، ق۲، آ حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = (ل۳، پ، و)؛ بنداری: فأذن لشعبة بالدخول فدخل حاملا سیفه، و علیه ثوب ممزق الأذیال. فما وطیء تلک البسط، و لا داسها برجله، بل سار علی التراب رهوا رهوا لایلتفت الی أحد حتی قرب من رستم ۳ـ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲): دل (پ: تن) شاد دار؛ (لن، و، آ: که آباد بادا)؛ متن = ل، س، س۲ (نیز لی، ب) ۴ـ ل۲: بر ۵ـ (لن، و، آ: تن و تخم این دودمان شاد دار)؛ ل۳، بنداری این بیت را ندارند ۶ـ ل: بدو گفت شعبه علیک‌السّلام؛ (ق۲: بدو گفت شعبه که ای نیک‌نام)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ ک: پرستی ۸ـ ل: شوم شادکام؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فقال: إن قبلت الدین فعلیک السلام ۹ـ ق، ل۲: کردار؛ (ب: دیدار)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل ـ ک (نیز لی، و، ب): او؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۱ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و، ب): از کار او (ل۲، ق۲: اوی)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲)؛ لن، آ این بیت را ندارند؛ در س، ق، ل۲، س۲، ل۳، ب بیت‌های ۲۱۰ و ۲۱۱ و در لی ۲۰۹ و ۲۱۰ پس و پیش شده‌اند؛ پیایی بیت‌های متن = ل، ک (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۲ـ ک: درو؛ (لی، ل۳: بدو) ۱۳ـ (ق۲: داننده)؛ بنداری: فعظم تحیته علی رستم فأعرض بوجهه، و تلوّی علی نفسه. ثم تناول منه الکتاب؛ ک، ق۲، لن۲ افزوده‌اند:

چو بشنید آن نامه (لن۲: گفته) سعد (ق۲ گفتار داننده) پاک … کجا او به نی اندرون کرد چاک (ق۲: از اندیشه شد مرد ناپاک خاک؛ لن۲ سِتَد نامهٔ سعد را کرد چاک)

۱۴ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): بدیدی (س، ق، ل۲، لن، لی، ل۳، لی۲، ب: ندیدی؛ پ: بدیده؛ و: ندیده؛ آ: بریده) سر (ق: سرو؛ پ: مگر) تیره (لن: تخت و؛ لن۲: خیره) بخت مرا؛ متن = ل ۱۵ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): کرد تخت مرا؛ متن = ل ۱۶ـ ل (نیز لن۲، ب): خوانندگان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، ب): راه؛ متن = ل، ک (نیز لن، ل۳، پ، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۱۸ـ (ب: را) ۱۹ـ (ق۲: جستن)؛ س ـ س۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب): رزم و بزم وی؛ متن = ل (نیز ل۳، لن۲) ۲۰ـ ل: بدان کاخترت؛ س: چو بداخترم؛ (لن: ازین افسر؛ لی: چو بد زاختر؛ و: چو اختر چنین)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل: گوییم کامروز؛ متن = س ـ ب ۲۲ـ س ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): مرا؛ متن = ل (نیز لن، و) ۲۳ـ س (نیز پ): بدی ۲۴ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۲۵ـ (ق۲: کین) ۲۶ـ ک: ار؛ س، ق، ل۲، س۲ (نیز ب): گیرم این؛ (و: گیرد این)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۲۷ـ س، ل۲، س۲ (نیز و): همین ۲۸ـ (لن: کژ بر دار؛ آ: گر بدین کار) ۲۹ـ (ق۲، و: بر؛ آ: بخواهد شدن نیز با)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۳۰ـ س، ک: نیست و ۳۱ـ ک: جای؛ ق این بیت را ندارد





بگویش که در جنگ مردن به نام … به از زنده دشمن بدو[1] شادکام[2]!

## گفتار اندر رزم رستم با سعد وقّاص[3]

بفرمود تا[4] برکشیدند[5] نای … سپاه اندرآمد چو دریا ز[6] جای!
برآمد یکی گرد[7] و برشد خروش … همی کرّ شد[8] مردمِ تیزگوش!
سنان‌های الماس بفْیان[9] گرد[10] … تو گفتی ستاره‌ست بر لاژورد[11]!
همی[12] نیزه بر[13] مغفرِ آبدار … نیامد[14] به زخم[15] اندرون[16] پایدار[17]!
سه روز[18] اندر آن جایگه بود جنگ[19] … بر[20] ایرانیان بر ببود[21] آب[22] تنگ[23]

۱ـ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): برو؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، پ، ب) ۲ـ ک (نیز لن، ل۳، لن۲، آ): مرا بهتر آید ز گفتار خام؛ بنداری: و لما قرأه قال: ما أقول لسعد و شکایتی من طالع لی نحس؟ و لکن الموت تحت ظلال السیوف أحب إلیّ من حیاة فی ذل؛ س، ق، ق۲، لی، ل۳، آ افزوده‌اند:

چو (ز) شعبه ز (به) نزدیک او گشت باز … سپه را بفرمود تا کرد ساز

پ افزوده است:

چو شعبه از آن جایگه بازگشت … تو گفتی که با باد همباز گشت

۳ـ ل: رزم رستم با سعد وقاص؛ س: رزم سعد وقاص با رستم و کشته شدن رستم؛ ق: نبرد رستم و ایرانیان با سعد وقاص و هزیمت ایرانیان؛ ک، ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۴ـ (ق۲: از آن پس همی) ۵ـ (و: دردمیدند) ۶ـ س، ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، ب): به هر سوز؛ ک (نیز پ، و، آ): ز هر سو به؛ س۲ (نیز ق۲، لی): ز هر سو ز؛ متن = ل (نیز لن۲) ۷ـ ل، ک (نیز لن، پ، لن۲، آ): ابر؛ (ق۲: بانگ)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب) ۸ـ ک، س۲ (نیز لن۲): شدی؛ (لی: شده)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ پ افزوده است:

چو شعبه بیامد بنزدیک سعد … ابا آن سخن‌ها چو مانند رعد (!)
سپه را بفرمود سعد دلیر … بیاراستن رزم را همچو شیر
برآمیختند آن دو لشکر بهم … ابر جایگه برفشرده قدم

۹ـ ق: در زیر؛ (لن: در تیره؛ ق۲: از آن تیره)؛ ل: الماس‌گون زیر؛ ک: ستون‌های الماس‌گون در به (!)؛ متن = س، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، آ، ب) ۱۰ـ (ل۳: الماس‌گون در نبرد؛ و: ز الماس بودی سنان نبرد) ۱۱ـ س، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، آ، ب): لاجورد؛ ک: سیاهست (← ستاره‌ست) بر لاژورد؛ (لی: ستاره شب (← ستاره‌ست) لاجورد)؛ ل (نیز ق۲، لن۲): چو آتش پس پردهٔ لاژورد (ق۲: لاجورد)؛ متن = پ، و؛ ← س)؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: فردّ شعبة، و عزم علی القتال، و أمر بدق الکوسات، و النفخ فی البوقات و النایات؛ ل، ل۲، ق۲ (پس از ۲۲۱) افزوده‌اند

همان سعد لشکر بیاورد زود … زیان کرد رستم بدان سعد سود

۱۲ـ س۲: همه؛ (لی، آ: همان) ۱۳ـ ل۲: و ۱۴ـ ل (نیز لن): نباید (ل بی‌نقطه)؛ ک (نیز پ): بیامد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ (لن: تاب) ۱۶ـ ق: سنان ۱۷ـ س، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): تابدار؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ب)؛ لی، و این بیت را ندارند؛ بنداری: و عند ذلک ثار المسلمون الی أعراف الخیول، و اعتقال الرماح، و اخترط السیوف؛ پ افزوده است:

جهانی پر از شورش و جنگ شد … خروش سواران به فرسنگ شد

۱۸ـ (ق۲: سپه) ۱۹ـ ل: جنگ بود؛ متن = س ـ ب ۲۰ـ (ق۲، لی، ل۳، و، آ: به) ۲۱ـ ق: بشد؛ ل۲: ببد؛ (و: بدی) ۲۲ـ (ق۲، آ: ببد کار) ۲۳ـ ل: سر آدمی سم اسبان بسود؛ بنداری: و تدانی الفریقان، و التقی الجمعان، و نشبت الحرب بینهم ثلاثة أیام

به بربر[۱] سِلیح[۲] گران داشتند    هم‌آورد نیزه‌وران داشتند
شد از تشنگی دست گردان[۳] ز کار    هم اسپ گرانمایه از کارزار[۴]
لب رستم از تشنگی شد چو خاک    دهان خشک و گویازبان[۵] چاک‌چاک
چو بریان و گریان شدند از[۶] نبرد    گِل تر[۷] به خوردن گرفت اسپ و مرد!
خروشی برآمد بکردار[۸] رعد    ازین[۹] روی رستم، وُ زان[۹] روی سعد[۱۰]
برفتند هر دو ز قلب سپاه    به یکسو کشیدند از[۱۱] آوردگاه
چو از لشکر آن هر دو تنها شدند    به زیر یکی تند[۱۲]بالا شدند
همی‌تاختند اندر آوردگاه[۱۳]    دو سالار، هر دو به دل[۱۳] کینه‌خواه
خروشی برآمد ز[۱۴] رستم چو رعد    یکی تیغ زد بر سر اسپ سعد
چُن[۱۵] اسپ نبرد[۱۶] اندرآمد به سر    جدا گشت ازو[۱۷] سعد پرخاشخر
برآهیخت[۱۸] رستم یکی تیغ تیز    بدان تا نماید بدو[۱۹] رستخیز
همی‌خواست از تن سرش[۲۰] را برید    ز گرد سپاه[۲۱] این مران[۲۲] را ندید[۲۳]

۱ـ س: برها؛ ک (نیز ق۲، لن۲): تن بر؛ (لی: بر در؛ و: تن در)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب)  ۲ـ س، س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): سلاح؛ ل، لن این بیت را ندارند؛ بنداری: و ثقلت علی الإیرانیین أسلحتهم حتی کادت تحترق أجسادهم تحت الدروع، و تذوب أفئدتهم بین أحناء الضلوع  ۳ـ (لن: رستم)  ۴ـ (ب: لب رستم از تشنگی شد چو خار)  ۵ـ س، س۲ (نیز لن، لی، ل۲، و): زبان (لن: زفان) گشت (س۲: گشته) اندر دهن (س۲، لن، ل۳: دهان)؛ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، آ): زبان گشته از تشنگی؛ متن = ل (نیز پ، لن۲؛ ل: دهن)؛ ب این بیت را ندارد  ۶ـ ک، س۲ (نیز ب): شد اندر؛ (لن۲: گریان و بریان شد اندر)؛ س (نیز لن ـ پ، آ): چنان تنگ شد روزگار؛ متن = ل، ق، ل۲؛ بنداری: و غلبهم العطش حتی عصبت أشداقهم، و غارت أحداقهم. و بلغ بهم و بدوابهم الأمر الی أن أکلوا الطین و التراب المبلول؛ ک، آ افزوده‌اند:

چو (چن) آن دید رستم یکی حمله کرد    بران نامداران روز نبرد
سواران تازی درو تاختند    به نیزه از اسب اندرانداختند

پ افزوده است:

چو رستم به جنگ اندرون بنگرید    سر نامداران همه گشته دید

۷ـ (ق۲: که لشکر)  ۸ـ (پ: برآورد برسان)  ۹ـ س، ق، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب): از آن ... و زین؛ ل۲: از آن ... و زان؛ (و: ازین ... و زین)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳)  ۱۰ـ (لن: یکی تیغ زد بر سر اسب سعد = ۲۳۴ب)؛ آ بیت‌های ۲۳۰ـ۲۴۵ را ندارد  ۱۱ـ ل: ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد  ۱۲ـ ل: سرو؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن، و این بیت را ندارند  ۱۳ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): اندر آن رزمگاه ... بر یکدگر؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ لن، و این بیت را ندارند؛ ک، ق۲، و (پس از ۲۳۱)، لن۲ افزوده‌اند:

تن رستم از تشنگی ناتوان    بکوشید هر دو (لیکن) ز بهر (از بهر شیرین) روان

۱۴ـ ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): برآورد؛ متن = ل، س، ک (نیز لی، ل۳، ب)؛ لن این بیت را ندارد  ۱۵ـ ل ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، ب): چو؛ متن = (لن۲)  ۱۶ـ (لی: تگاور ز درد)  ۱۷ـ ل، ق (نیز لن، لن۲): شد ازو؛ ک: کرد زو؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ و، ب)  ۱۸ـ ل ـ س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): برآهخت؛ متن تصحیح قیاسی است  ۱۹ـ س: بر او؛ (لن: ورا؛ پ: یکی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۰ـ ک: تنش سر  ۲۱ـ ل ـ ک (نیز لن۲): سپه؛ (ق۲، ل۳: سیه؛ پ: سیاه)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ب)  ۲۲ـ (لن، پ، ب: مرو؛ لی: آنکه او)  ۲۳ـ ک (نیز ق۲): شد جهان ناپدید؛ و این بیت را ندارد





فرود آمد از پشتِ[۱] زینِ پلنگ    بزد بر کمربر سر[۲] پالهنگ
بپوشید دیدار رستم ز[۳] گرد    بشد سعد پویان ز[۴] جای نبرد
یکی تیغ زد بر سرِ[۵] ترگ[۶] اوی[۷]    که خون اندرآمد[۸] ز تارک[۹] به روی[۱۰]
چو دیدار رستم ز خون تیره گشت[۱۱]    جهانجوی تازی برو[۱۲] چیره[۱۳] گشت[۱۱]
دگر[۱۴] تیغ زد بر بر[۱۵] و گردنش    به خاک اندرافگند[۱۶] جنگی‌تنش
سپاه از دو رویه خود[۱۷] آگاه نی[۱۸]    کسی را سوی[۱۹] پهلوان راه نی[۱۸]
همی‌جست مر پهلوان را سپاه    برفتند تا پیش آوردگاه
بدیدندش[۲۰] از دور پر خون و[۲۱] خاک    سراپای[۲۲] کرده به شمشیر چاک
هزیمت گرفتند ایرانیان    بسی نامور کشته شد در[۲۳] میان[۲۴]

۱ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ل۳، ب): اسب و؛ متن = ل، ک (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲)  ۲ـ (ق۲: کمرگاه بر)؛ ک، ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

چو بر سینهٔ سعد رستم (ق۲: سپهبد چو بر سینهٔ او) نشست    گرفت آن سرو (و، لن۲: زمان) ریش او را به دست (ق۲: همی خواست تا سر ببردش پست)
همی‌خواست از تن سرش را برید    ز رخشنده‌تیغ وی اسبش (ق۲، و: تیغ اسبش اندر) رمید
بر آن روی میدان کشیدش به روی (ق۲: سپهبد کشیدش بر آن روی خاک)    رها شد به جان سعد از دست اوی (ق۲: به بالا برآمد جهانجوی پاک)
از آن جای برجست آن شیرمرد (ق۲: چو از دشت آورد برخاست گرد)    بر رستم آمد بکردار گرد

۳ـ ک: چو  ۴ـ ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ): به؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، ب)؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ ل افزوده است:

برآورد شمشیر سعد از نیام    یکی نعره زد ببر جوینده‌نام

۵ـ س، ق، ک (نیز لن): سرو؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، پ، ب)  ۶ـ (ب: اسب)  ۷ـ ق: او  ۸ـ ل۲: خونش درآمد  ۹ـ س، س۲ (نیز لی، ب): ترگش؛ (ق۲: بالا)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب)  ۱۰ـ ق: رو؛ و، لن۲ این بیت را ندارند  ۱۱ـ ل: شد؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۱۲ـ ل، ق، ل۲ (نیز لی): بدو؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)  ۱۳ـ (لی، پ، ب: خیره)؛ و، لن۲ این بیت را ندارند  ۱۴ـ (لن، پ، لن۲: یکی)  ۱۵ـ س (نیز لن، ق۲، لی): سر؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۶ـ (ق۲: افتاد)  ۱۷ـ س (نیز لی، ل۳): کس؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۱۸ـ ل ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲، ب): نه؛ متن = (لن، پ)  ۱۹ـ ل۲: بر  ۲۰ـ (ل۳، پ: بدیدند)  ۲۱ـ (لن۲: بدیدند پس پر ز خون و ز)  ۲۲ـ (ق۲: سر و پای)؛ ک، ق۲، لن۲ افزوده‌اند:

از آن کینه با (بر) لشکر تازیان    یکی حمله بردند ایرانیان
سپه را بکردند زیر و زبر    به تیغ و به زوبین و تیر و تبر
بکشتند از آن تازیان بی‌شمار    بدادند داد اندر آن کارزار
ولیکن هم (همه لشکر) از تشنگی با خروش    نه با مرد زور و نه با اسب توش (جوش)
چو بی‌آب لشکر چنان خیره گشت    برایشان سپاه عرب چیره گشت

بنداری (۲۳۰ـ۲۴۶): فلما رأی رستم ذلک بارز سعدا فغلبه سعد، و ضرب علی رأسه ضربة تشظت منه بیضته، و انفلقت هامته فضربه ضربة ثانیة نزلت من عاتقه الی صدره. و الله یختص من یشاء بنصره  ۲۳ـ س۲: زان؛ (و: زین)  ۲۴ـ (آ: غنیمت گرفتند آن تازیان)؛ لن این بیت را ندارد؛ ک افزوده است:

پس اندر سواران نیزه‌وران    همی‌آمدند با سپاهی گران

بسی تشنه[1] بر[2] زین بمردند نیز  پُر آمد ز شاهان جهان را[3] قَفیز!

سوی شاه ایران بیامد[4] سپاه  شب تیره و روز تازان[5] به راه[6]
به بغداد بود آن زمان یزدگرد  که او را سپاه اندرآورد[7] گرد
هم آنگه[8] به کَرخ اندرون شد ز راه[9]  هم از پارسی، هم ز تازی سپاه[10]
فرخزادِ هرمزد با[11] آبِ چشم  از[12] اروندرود[13] اندرآمد به خشم

۱ـ ل: بسته؛ س: کشته؛ ق: خسته؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ (لی، و: در) ۳ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب): ز شاهان جهان را بر (س۲: پر) آمد؛ ک (نیز ل۳): بر (ل۳: پر) آمد جهان را ز گردان؛ (ق۲: برآمد ز گردان جهان را؛ و: ز شاهان برآمد جهان را؛ لن۲: جهان را برآمد ز شاهان)؛ متن = ل (نیز پ؛ ل: بر)؛ لن، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فهلک رستم و انهزم الفرس فتبعهم المسلمون فقتلوا بعضهم، و مات العطش بعضهم؛ ق۲، آ (پس از ۲۴۶): افزوده‌اند:

پس اندر سواران نیزه‌وران  همی‌آمدند با سپاهی گران

۴ـ (ق۲: چو آمد) ۵ـ س: یازان؛ ک (نیز ل۳): پویان؛ (لن۲: روشن)؛ متن = ل (نیز ق۲، لی، پ، ب) ۶ـ ق، ل۲ (نیز و): بسی بازگشتند از (ق: ز) آوردگاه؛ س۲، لن، آ این بیت را ندارند و در لن۲ با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ س، ک (پس از ۲۴۲)، س۲ (پس از ۲۴۷)، لن (پس از ۲۴۵)، ق۲ (پس از ۲۴۵)، لی، ل۳، پ، و (پس از ۳۴۹)، لن۲، آ، ب افزوده‌اند:

چو رستم به جنگ اندرون کشته شد  سر نامداران همه گشته شد
چه مایه بکشتند از (ز) ایران‌سپاه  بسی بازگشتند از آوردگاه (ک، ب: از آن رزمگاه؛ لن، پ، لن۲: همه کشته دیدند بر دشت و راه)
سپاه مسلمان پس اندر دمان  همی‌شد بکردار شیر ژیان

ک، س۲، لن، ق۲، ل۳، پ، و بیت سوم را ندارند؛ لن بجای آن و لن۲ پس از آن افزوده‌اند:

چه مایه تبه گشت از ایران‌سپاه  شب تیره و روز روشن به راه (لن۲: بسی بازگشتند از آوردگاه)

ق، ل۲ پس از بیت ۲۴۸ افزوده‌اند:

شب تیره و روز تازان به راه  نه بوق و نه کوس و نه آیین گاه (ل۲: چه مایه بکشتند از ایران‌سپاه)
سپاه مسلمان پس اندر دمان (دوان)  همی‌شد بکردار شیر ژیان

ک پس از بیت ۲۴۸ افزوده است:

سپهدار با لشکر تازیان  پس اندر همی‌شد چو شیر ژیان
فتادند ناگاه در طیسفون  براندند چون جوی هر جای خون
ابا نامداران برآویختند  ز بهر بر و بوم خون ریختند

۷ـ س، ق، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): اندرآمد به؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ س۲، لن این بیت را ندارند؛ س، ق، ل۲، لی، ب افزوده‌اند:

بگفتند با او که رستم نماند  ازین غم به دریا درون نم نماند
بکشتند چندی از ایران‌سپاه  دگر بازگشتند از آن رزمگاه (ق، ل۲: یکسر ز راه)

بنداری: فباخ جمرهم و صاروا رمادا تذروه الریاح. فرکب المسلمون صهوات النصر راکضین لیلا و نهارا فی عساکر کالسیل و اللیل حتی نزلوا علی بغداد ـ هکذا قال ـ و فیها یزدجرد ۸ـ ل: چنین تا؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، ب) ۹ـ ق: پگاه؛ ل۲: شد سپاه؛ (لی: اندرآمد سپاه) ۱۰ـ (لی: به راه)؛ ک، لن، ق۲، ل۳ ـ آ این بیت را ندارند ۱۱ـ ک: هرمز پر از ۱۲ـ ل: به؛ ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): ز؛ متن = س، س۲ (نیز لی، پ، ب) ۱۳ـ ک: آورد کوه (!)





به کَرخ[1] اندرآمد، یکی حمله برد  که از نیزه‌داران نماند ایچ گرد
هم آنگه[2] ز بغداد بیرون شدند  سوی رزم جستن به هامون[3] شدند
[چو برخاست گرد نبرد از میان[4]  شکست اندرآمد به ایرانیان]
فرخزاد برگشت و شد نزد[5] شاه  پر از گَرد[6] با آلت رزمگاه[7]
فرود آمد از باره بردش[8] نماز  دو دیده پر از خون و دل پر[9] گداز
بدو گفت: چندین[10] چه مولی[11] همی  که گاه کیی را بشولی[12] همی!
ز تخم کیان کس جز از[13] تو نماند  که با تاج بر تخت شاید[14] نشاند!
توی[15] یک تن و دشمنان[16] صدهزار  میان جهان[17] چون کنی کارزار؟!
برو تا سوی[18] بیشه‌ی نارون  جهانی شود بر تو بر[19] انجمن!
وُ زانجایگه چون فریدون بپای[20]!  جوانی و گاهست و رزم‌آزمای[21]!
فرخزاد گفت و جهانبان[22] شنید  یکی تازه[23] اندیشه آمد پدید:
دگر روز بر گاه بنشست شاه[24]  به سر برنهاد[25] آن کیانی‌کلاه،
یکی انجمن کرد با[26] بخردان  بزرگان و بیداردل‌موبدان،
چه بینید ـ گفت ـ اندرین[27] داستان؟  چه دارید[28] یاد از گه باستان؟
فرخزاد گوید که با[29] انجمن  گذر کن[30] سوی بیشه‌ی نارون،

۱ـ (ق۲، آ: بکرد) ۲ـ س، ک (نیز لن، لی ـ و، آ): یکایک؛ ق، س۲ (نیز ب): چنین تا؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، لن۲) ۳ـ س (نیز لی): مرز چین همایون؛ ک (نیز ق۲، پ ـ آ): بکشتند (ک: شکستند) و چندی (پ، و، آ: لختی) پر از خون؛ (لن: بکشتند چندی و پر خون؛ ل۳: ز کرخ گزین سوی همایون)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ب) ۴ـ ل: مهان؛ متن = ل۲ (نیز ق۲)؛ س، ق، ک، س۲، لن، لی ـ ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فعبر فرخزاد أخو رستم المقتول دجلة و تبعته عساکر المدینة. فلقیهم المسلمون فی الکرخ، و جرت بینهم وقعة عظیمة قتل فیها خلق کثیر من الفرس، و جرح منهم خلق آخرون ۵ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی ـ ب): برگشت نزدیک؛ متن = ل (نیز ق۲) ۶ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب): درد؛ ک (نیز لن، ل۳، لن۲): رنج؛ متن = ل (نیز ق۲) ۷ـ (و: جنگ خواه) ۸ـ س (نیز لی): و پیش بردش؛ ق ـ س۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب): و برد پیشش؛ (ق۲، ل۳، لن۲: از اسب و بردش)؛ متن = ل ۹ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب): تن پر؛ ک (نیز لن، ل۳، لن۲): تن در؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۰ـ (لن، لن۲: شاها) ۱۱ـ س (نیز لی، پ، ب): مویی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۲ـ س (نیز لی، ب): تخت کیان را بشویی؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، و): تخت (ل۳: تاج) کیی بر (و: را) بشولی؛ ک: تاج مهی بربشولی؛ (لن، لن۲: تاج کیان را بشولی؛ ق۲: به گاه کیی بر بشولی؛ آ: کجا آن سپه را پژولی)؛ متن = ل ۱۳ـ ک: بجز ۱۴ـ ک (نیز لی، ل۳، آ): باید؛ (و: که بتوانش بر تخت شاهی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): تویی؛ متن = ل ۱۶ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): دشمنت؛ متن = ل (نیز پ) ۱۷ـ ق، ل۲: کیان؛ (آ: یلان؛ ق۲: ابا آن همه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فانصرف فرخزاذ و دخل علی یزدجرد و قال: لاتقم بهذه المدینة فقد أصبحت هاهنا وحیدا، و حوالیک من العدوّ مائة ألف ۱۸ـ ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، آ): سر؛ س۲: همانا سوی؛ متن = ل، س، ق (نیز لی، پ، و، لن۲، ب) ۱۹ـ ک: بر سرت ۲۰ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): برو؛ متن = ل، ل۲ ۲۱ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ب): جوانی (س، س۲، لی، ب: چو آتش؛ ک، ق۲: چو آیی) یکی کار برساز نو؛ متن = ل، ل۲؛ بنداری: فاخرج الی خراسان (!) حتی تجتمع علیک العساکر هناک ۲۲ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، آ، ب): سپهبد؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، لن۲) ۲۳ـ ل: دیگر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ و این بیت را ندارد ۲۴ـ س (نیز ب): بنشست بر گاه شاه؛ س۲: بنشست با فرّ و گاه؛ ک (نیز لن، ل۳، پ، و، آ): بیامد شهنشاه با فرّ و گاه؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲) ۲۵ـ ک: برکنان ۲۶ـ ک، ل۲ (نیز ل۳): از؛ (ق۲: از آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ (و: چنین گفت کایدر بدین) ۲۸ـ (لن: آرید) ۲۹ـ (لن۲: بی) ۳۰ـ (ل۳: برو تا)؛ آ این بیت را ندارد

به آملِ پرستندگان تواند … به ساری همه بندگان تواند[1]،
چو لشکر[2] فراوان شود، بازگرد … به مردم[3] توان ساخت[4] ننگ[5] و نبرد!
شما[6] را پسند آید[7] این[8] گفت‌وگوی[9]؟ … به آواز گفتند کاینست[10] روی[11]!
شهنشاه گفت: این[12] سخن درخورست[13] … مرا در دل اندیشه‌یی[14] دیگرست:
بزرگان ایران و چندین[15] سپاه … بر و بوم آباد[16] و تخت و کلاه،
سرِ خویش[17] گیرم، نمانم[18] به جای … بزرگی نباشد، نه مردی، نه رای[19]!
مرا جنگ دشمن به آید ز[20] ننگ! … یکی داستان زد برین‌بر پلنگ،
که خیره به بدخواه منمای پشت[21] … چو[22] پیش آیدت[23] روزگارِ[24] درشت!
چُنان هم که کهتر[25] به فرمان شاه … بد و نیک باید که دارد نگاه،
جهاندار باید[26] که او را به[27] رنج … نماند، به جایی[28] شود سوی[29] گنج!
بزرگان برو[30] خواندند آفرین … که اینست آیینِ شاهانِ دین[31]!
نگه کن کنون تا[32] چه فرمان دهی[33]؟ … چه خواهی و با ما[34] چه پیمان نهی[35]؟

۱ـ آ این بیت را ندارد ۲ـ ل[۲]: مردم ۳ـ (آ: لشکر) ۴ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ و، آ، ب): کرد؛ متن = ل (نیز لن[۲]) ۵ـ (ق[۲]: جنگ)؛ پ افزوده است:

به لشکر چنین گفت از گاه شاه … که ای برگزیده سران سپاه

۶ـ س[۲]: ردان؛ (لن، ل[۳]، و، آ: سران)؛ متن = ل ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، لن[۲]، ب) ۷ـ س، ک، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، و، آ، ب): آمد؛ (ق[۲]: است)؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز پ، لن[۲]) ۸ـ س[۲] (نیز لن، ل[۳]): آن ۹ـ ق (نیز لی): گفتگوی؛ ک: تنگ‌گوی (؟)؛ (پ: گفت‌اوی؛ و: گفت‌وگو) ۱۰ـ ل: کین نیست؛ ک (نیز و): اینست؛ (ب: کان نیست)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ (و: رو)؛ بنداری: فخلا یزدجرد بأصحابه، و فاوضهم فیما أشار علیه فرخزاذ فاستصوبوا رأیه ۱۲ـ (لن: آن) ۱۳ـ (آ: دیگرست (!))؛ ق[۲]: این نه اندرخورست) ۱۴ـ همهٔ دستنویس‌ها: اندیشهٔ ۱۵ـ ک: چندی؛ (پ، آ، ب: چندان) ۱۶ـ س، س[۲] (نیز لی، ب): ایران؛ ک: اباگاه (!)؛ ق: همان کشور و گنج؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۱۷ـ س[۲]: گر از پیش (!) ۱۸ـ ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]): بمانم؛ در و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = س، ک (نیز لی، آ، ب) ۱۹ـ ل: و رای؛ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن، لی، آ، ب): بزرگی و مردی نباشد نه رای (س: ترای؛ ک، لی، ب: به رای)؛ (ل[۳]: نباشد بزرگی و مردی و رای)؛ متن = ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۰ـ (لن[۲]: که) ۲۱ـ س، ق، س[۲] (نیز لن، لی، ل[۳]، آ، ب): که دشمن چه (لن: که) افکنده بیند چه (س[۲]: چو) پشت؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۲ـ ل: که؛ ق: چه؛ ک پاک شده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ ق (نیز لن، ب): آیدش؛ ل[۲]: آیدت ۲۴ـ ل (نیز ق[۲]): روزگاری؛ ق: گاه روز؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س (نیز لی): چنان کهتران نیز؛ س[۲] پاک شده؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۶ـ س، س[۲] (نیز لن، لی، و، ب): شهنشاه باید؛ (ل[۳]: شهنشه نباید)؛ متن = ل، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]، آ) ۲۷ـ (و: که از بهر) ۲۸ـ س، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، لن[۲]): به جای و؛ (ق[۲]، ل[۳]، ب: بماند به جای و)؛ ک پاک شده؛ متن = ل، س[۲] (نیز آ) ۲۹ـ (و: بجاکشور و تاج و)؛ ق این بیت را ندارد ۳۰ـ (لی: بدو) ۳۱ـ ک: آرام و دین؛ (لن: و فرجام دین؛ و: تخت و نگین)؛ س، ق، س[۲] (نیز لی، ب): فرجام تخت و نگین؛ (ل[۳]، آ: فرجام و آیین و دین)؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]) ۳۲ـ س، ق (نیز لی، ب): که اکنون؛ ک: همی تا؛ س[۲]: تو آن کن که اکنون؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۳۳ـ (ل[۳]: کنی) ۳۴ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، پ): بر ما؛ س[۲]: یا بر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۵ـ ک، س[۲] (نیز ق[۲]): دهی؛ (ل[۳]، ب: کنی)؛ متن = ده دستنویس دیگر





مهان را چُنین پاسخ آورد[1] شاه … کز اندیشه گردد[2] همی دل[3] تباه[4]!

۱ـ ل[۲]: داد پاسخ که ۲ـ س[۲]: کردی ۳ـ ل، ق (نیز و): دل من؛ (پ: همه دل)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ ل[۲]: بد و نیک باید که دارد نگاه (= ۲۷۵ب)؛ ک، لن[۲] افزوده‌اند:

یکی بار دیگر بسازیم جنگ … مگر بخت گم‌کرده آید به چنگ
سپه را ز هر سو بیاورد گرد … فرخزاد را گفت پس یزدگرد
که لشکر برون بر سوی رزمگاه … که تنگ اندر آمد ز دشمن سپاه
برون رفت از ایرانیان لشکری … که از رختشان پر شدی کشوری
چو لشکر به یکدیگر آمد فراز … سوی جنگ شد آنکه بد رزمساز
چنان گشت گیتی ز گرد سپاه … که شد چهر مهر درفشان سیاه
برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس … رخ بددلان گشت چون سندروس
همه نامداران ایرانیان … یکی حمله بردند اندر میان
بکشتند از تازیان بی‌شمار … بپیوست بر هر سوی کارزار
ز گرز گران و ز شمشیر تیز … برانگیختند از جهان رستخیز
بکشتند چندان ز هر دو گروه … که آوردگه شد بکردار کوه
به دست یلان تیغ رخشان بدی … بر آوردگه بر سرافشان بدی
چنان اندر آن رزم آویختند … که گفتی بهمشان برآمیختند
همه ترگ و جوشن پر از خون شده … ز خون روی صحرا چو جیحون شده
ز کشته به آورد شد تنگ جای … پراکنده هر جای بد دست و پای
همه روز بودند گردان به جنگ … براویخته همچو شیر و پلنگ
چو بنمود شب آن درفش سیاه … ز هر سو به لشکرگه آمد سپاه
از ایرانیان کشته شد سی (صد) هزار … سواران جنگاور نامدار
بدان شب نشستند گردان بهم … گزیدند مردان چو شیر دژم
بکردند از آن رزمجویان شمار … به گرد (کار) آمد از نامور شش‌هزار
بخوردند سوگند یک با دگر … که فردا جز از ما نبندد کمر
چو بُرد سر از چرخ گردنده شید … زمین گشت ازو چون حریر سفید
همی‌کرد بر ابر غژان فسوس … در آن دشت پیکار آوای کوس
فرخزاد لشکر همه یکسره … بیاراست با میمنه میسره
نهاده به سر تاج فرخنده‌شاه … ابر پیل بنشسته بر قلبگاه
پس پشت او آن درفش سیاه … که هر سوی آمد برو بر سپاه
ابر راست او موبد موبدان … به دست چپش بخردان و ردان
چو دید آن چنان لشکر تازیان … بیاراست سعد آن هژبر ژیان
سواران نام‌آور از بهر لاف … به آورد بیرون شدند از مصاف
ز ایرانیان بد همان شش‌هزار … که از کینه آمد سوی کارزار
برآویختند با همه تازیان … نبد (بد آن) تازیان را ازیشان زیان
بغرّید هر یک بکردار رعد … بکردند حمله بر اسپاه سعد
چنان جنگشان گشت یکباره سخت … که شد درع بر تن همه لخت لخت
به یاری شدند آن زمان دیگران … که از تازیان بد سپاهی گران
در آن رزم چندان سپه (عرب) کشته شد … که از خون زمین چون گل آغشته (کجا دشت هر جای چون پشته) شد
به یکبار بر لشکر آمد شکست … که بسیار کشتند ابر پیل مست

لن[۲] افزوده است:

به لشکر چنین گفت بیدارشاه … گزین رزم روی اندرآرم به راه

ک افزوده است:

فرخزاد از حزمی بر دمید … که بدخواه او را بدان گونه دید
بدین کار نغنوده بد یزدگرد … چو از بخت اندیشه بسیار کرد
یکی موبدی گفت ای شهریار … بدین (← ببین) دشمنان را چنین گشته خوار
شده لشکر ما چنین چیره‌دست … همه تازیان کشته و افکنده پست
بدو شاه گفت ای سگ بدنژاد … که خشنود جانت ز یزدان مباد
ز ساسانیان تاج و تخت کهن … بشد زین که گفتی تا با من سخن
ازو روی را شاه یکسوی کرد … سوی موبد موبدان روی کرد
بدو گفت ای مرد با سنگ و آب … روانم چنان داری (← دید) اکنون به خواب
که در پیش یزدان ستاده بدم … زبان را به خواهش گشاده بدم
همی‌گفتم ای کردگار سپهر … فروزندهٔ ماه و ناهید و مهر
نگارندهٔ چهر هر جانور … شب و روزشان از تو خواب و خور
بد و نیک یکسر به فرمان تست … که هر دو جهان تا بود آن تست
گر از بنده آمد گناهی بزرگ … به بد کارها گشت گاهی سترگ
ببخشای کین جای بخشایش‌ست … چو بخشودیم جای آرایش‌ست
ز من کم مکن تخت ساسانیان … بدین ملک دارم از ارزانیان
چو از غم روان من آسوده بود … بدان بد که یزدان ببخشوده بود
مرا کرد بیدار این نانکار … که جز بد مبیناد از روزگار
بدو گفت موبد که ای شهریار … خداوند بادت به هر کار یار
بریده نیامد امید از خدای … که تا جاودان او بود رهنمای
همیشه ترا باد شاهنشهی … بزرگی و دیهیم و تخت مهی
چو سعد آن سپه دید آشوفته … همه کشته و خسته و کوفته
یکی نامه بنوشت سوی عمر … بگفت اندرو هر چه بد خیر و شر
بدو گفت بفرست ما را مدد … که کم شد فراوان سپاه از عدد
عمر عمرو معدی ابا ده هزار … سواران نام‌آور نیزه‌دار
فرستاد زی سعد و دادش پیام … که پنهان مکن تیغ را از نیام
سپه را بیاور به یکجای گرد … جهان را بپرداز زین یزدگرد
بشد عمرو معدی بنزدیک سعد … به خوبی بسی سعد را داد وعد
سه روز دیگر بیامد به جنگ … بفرمودشان تا نکردند درنگ
فراوان بکشتند از ایرانیان … در آن روز آن لشکر تازیان
دو رزم گران کرده شد در سه روز … چهارم چو بفروخت گیتی‌فروز
از ایرانیان نامداری نماند … بنزدیک خود موبدان را بخواند
بگفتا چه بینید درمان کار … که بر ما پر از کینه شد روزگار
نباید دلم سوی آمد (← آمل) شدن … بدان مرز اندک فراوان بدن

همان به[۱] که سوی خراسان شویم ... ز پیگار[۲] دشمن تن‌آسان شویم
کزان[۳] سو فراوان[۴] مرا لشکرند[۵] ... بسی[۶] پهلوانانِ[۷] گنداورند[۵]
بزرگانِ ترکان و[۸] خاقان چین ... بیایند[۹] و بر ما کنند آفرین
بران[۱۰] دوستی نیز[۱۱] بیشی کنیم ... که با دخت فغفور[۱۲] خویشی کنیم
به یاری[۱۳] بیاید سپاهی[۱۴] گران ... بزرگانِ ترکان و گنداوران[۱۵]
کنارنگ مروست[۱۶] ماهوی نیز ... ابا لشکر و پیل[۱۷] و هر گونه چیز
کجا پیشکارِ[۱۸] شبانان[۱۹] ماست ... برآورده‌ی[۲۰] دشتبانان[۲۱] ماست
وُرا برکشیدم که گوینده[۲۲] بود ... همان رزم را نیز جوینده[۲۳] بود
چو بی‌ارز را نام دادیم[۲۴] و ارز ... کنارنگی و پیل[۲۵] و مردان و[۲۶] مرز،
اگر چند بی‌مایه و بی‌تنست[۲۷] ... برآورده‌ی بارگاه منست!
ز موبد شنیده‌ستم این داستان ... که برخواند از گفته‌ی باستان،
که پرهیز از آن کن[۲۸] که بد کرده‌یی ... که[۲۹] او را به بیهوده آزرده‌یی

۱ـ ل،ک (نیز لن،پ، لن[۲]،آ): همانا (؟)؛ ق: چنان به؛ متن = س،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،ل[۳]،و،ب) ۲ـ(ق[۲]،لن[۲]: ز بیداد؛ و: ازین کار)؛ بنداری (۲۷۰ـ۲۸۰): فتردّد فی ذلک ثم صمم العزم علی المسیر، و قال: الأصوب أن نسیر الی خراسان فان لنا فیها جماعة من الممالیک ۳ـ س: که آن؛ س[۲]: و زان ۴ـ ل،س (نیز ب): سرفرازان؛ (پ: سر فراوان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ق،ک،س[۲] (نیز لن،ل[۳]ـب): لشکرست ـ کنداورست؛ متن = ل،س،ل[۲] (نیز ق[۲]،لی) ۶ـ ل،ل[۲] (نیز ق[۲]،پ): همی؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ ل (نیز ل[۳]،آ): پهلوانان و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل (نیز و،لن[۲]): و ترکان؛ س (نیز لن): توران و؛ س[۲] (نیز ب): و ترکان و؛ متن = ق،ک،ل[۲] (نیز ق[۲]،ل[۳]،پ،آ) ۹ـ(لن: مهانند)؛ لی این بیت را ندارد ۱۰ـ(لی: بدان؛ لن[۲]: و زان) ۱۱ـ ک: نیست (← نیز)؛ س (نیز لی): بندگان ما چو؛ ق،ل[۲]،س[۲] (نیز و،آ،ب): بند ما نیز؛ (ق[۲]: مرز ما نیز؛ ل[۳]: بنده ما نیز؛ لن[۲]: مرزها نیز)؛ متن = ل (نیز لن،پ) ۱۲ـ س،ق،س[۲] (نیز ق[۲]،وـب): یکی با سرافراز؛ (لی: یکی با سزاوار؛ ل[۳]: یکی ناسزاوار)؛ متن = ل،ک،ل[۲] (نیز لن،پ؛ لن: ابا) ۱۳ـ(لن: تازی) ۱۴ـ(لن[۲]: سپاه) ۱۵ـ ل: و ترکان جنگاوران؛ س (نیز ق[۲]،لی): توران و کنداوران؛ (لن،لن[۲]: و ترکان و کنداوران؛ پ: ترکان جنگاوران؛ آ: و ترکان کنداوران)؛ متن = ق،ل[۲]،س[۲] (نیز ل[۳]،و،ب)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: و اذا حصلت هناک، لامحالة، یأتینا رسل الخاقان، و أکابر الصین فتجری بیننا و بینه مصاهرة و نعتضد به ثم نشتغل بکفایة العدوّ ۱۶ـ س (نیز ق[۲]،ل[۳]،لن[۲]،ب): مروست و ۱۷ـ س،ق،س[۲] (نیز لن ـ ل[۳]،وـب): سواران و پیلان (لن: مردان؛ ق[۲]: شیران)؛ متن = ل،ل[۲] (نیز پ)؛ ک این بیت را ندارد ۱۸ـ ل: پیشکار و ۱۹ـ(آ: ان سواران) ۲۰ـ(ل[۳]: به پرورده) ۲۱ـ س[۲]: دستیاران ۲۲ـ س،ق،ک،س[۲] (نیز لی،ل[۳]،آ): پوینده؛ (لن: او بنده؛ و: برکشیدیم که بنده؛ ب: برکشید أنک پوینده)؛ متن = ل،ل[۲] (نیز ق[۲]،پ،لن[۲]) ۲۳ـ س،ق،ک،س[۲] (نیز لن،لی،ل[۳]،وـب): سراینده و گرد و گوینده (لن،ل[۳]،لن[۲]: جوینده)؛ متن = ل،ل[۲] (نیز ق[۲]،پ) ۲۴ـ(آ: داریم)؛ ل (نیز پ): چو بی آرزو نام دادیم (ل: داریم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ س (نیز لی): کنارنگ و پیلان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۶ـ ق،ک،ل[۲] (نیز ب): <و>؛ (ل[۳]: گردان و)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: و أیضا فان صاحب مرو المسمی ماهویه یمدّنا و یؤثر معاضدتنا و مظاهرتنا. فإنه کان راعیا من رعاة خیلنا، و نحن جذبنا بضبعه، و نوّهنا بذکره ۲۷ـ(لن: بی‌دانش و ریمنست)؛ بنداری: و إنه و إن کان لئیم الأصل فهو لا ینکر أنه من إنشاء نعمتنا و صنائع دولتنا ۲۸ـ(لن: کس) ۲۹ـ س،ق،ل[۲] (نیز لی،ل[۳]،پ،ب): گر؛ متن = ل،ک،س[۲] (نیز لن،ق[۲]،و،لن[۲]،آ)





بدان[۱] دار اومید[۲] کو را به[۳] مهر ... سر از نیستی بردی اندر[۴] سپهر
فرخزاد بر هم بزد[۵] هر دو دست ... بدو[۶] گفت کای[۷] شاه یزدان‌پرست،
به بدگوهران بر بس[۸] ایمن مشو ... که این[۹] را یکی داستانی‌ست[۱۰] نو:
که هر[۱۱] چند بر گوهر[۱۲] افسون کنی[۱۳] ... بکوشی[۱۴] کزو[۱۵] رنگ[۱۶] بیرون کنی[۱۳]،
چو[۱۷] پروردگارش چُنان آفرید ... تو بر بندِ[۱۸] یزدان نیابی[۱۹] کلید!
از اسپان نبرّند[۲۰] رنگ و[۲۱] نژاد ... ترا جز بزرگی و شاهی[۲۲] مباد!
بدو گفت شاه: ای هزبر[۲۳] ژیان[۲۴] ... ازین آزمایش ندارد[۲۵] زیان!

[ببود آن شب و بامداد پگاه ... گرانمایگان برگرفتند راه[۲۶]]
ز بغداد راه خراسان گرفت ... همه رنج‌ها بر دل[۲۷] آسان گرفت!
بزرگان ایران همه پر ز درد ... برفتند با شاهِ آزادمرد[۲۸]
برو[۲۹] بر همی‌خواندند آفرین ... که بی تو مبادا زمان و زمین[۳۰]!
خروشی برآمد ز لشکر[۳۱] بزار ... ز تیمار و از[۳۲] رفتن[۳۳] شهریار!

۱ـ ق: بران؛ (ب: بدو) ۲ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ ب): امَید؛ متن = ل ۳ـ(آ: ز) ۴ـ ل[۲] (نیز پ): بردهٔ بر؛ س (نیز ق[۲]،لی،لن[۲]): سر (ق[۲]: بر) از خواسته بردهٔ بر؛ ق،س[۲] (نیز ل[۳]،و،ب): پس از نیستی بردهٔ بر؛ (آ: نهادست بندی به دل بر)؛ متن = ل،ک (نیز لن)؛ بنداری: و قد قیل: احترز ممن أسأت الیه و آذیته، و ارجُ من أحسنت الیه و ربیته. و نحن لم نؤذ ماهویه فلعله لا ینسی أیادینا؛ ک افزوده است:

من او را نیازردم از هیچ‌روی (← بنداری) ... ز دشمن بود این زمان کینه‌جوی

۵ـ س (نیز لی،و): زدش؛ (ق[۲]: برزد بهم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۶ـ ل[۲] (نیز ق[۲]،پ): چنین ۷ـ ق،ک (نیز لن،لن[۲]): ای؛ ب این بیت را ندارد ۸ـ(پ: تو؛ ق[۲]: ایچ؛ لن[۲]: هیچ) ۹ـ ق: آن ۱۰ـ ل ـ ک،س[۲] (نیز لن ـ ب): داستانست؛ متن = ل[۲] ۱۱ـ س (نیز لی): اگر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ ک (نیز ق[۲]،ل[۳]): بدگوهر ۱۳ـ ق: کند ۱۴ـ ق: بکوشد ۱۵ـ س (نیز لی): کش از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لن: زنگ؛ ق[۲]: بند؛ ل[۳]: که آن رگ به)؛ ب این بیت را ندارد ۱۷ـ(پ،ب: که) ۱۸ـ ک: راز ۱۹ـ س (نیز لی): ندانی؛ ق: نداری؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ (ل[۳]: نیابی تو بر بند یزدان)؛ ق[۲] افزوده است:

درختی که تلخست او را سرشت ... گرش درنشانی به باغ بهشت
گر از جوی خلدش به هنگام آب ... به پای انگبین ریزی و مشک ناب
سرانجام گوهر به کار آورد ... همان میوهٔ تلخ بار آورد

۲۰ـ س،ک،س[۲] (نیز ق[۲]ـآ): نپرسند؛ (ب: نپرسد ز)؛ ل (نیز لن): ازیشان نبرّند (واژهٔ پسین در ل بی‌نقطه)؛ ق (نیز لن[۲]): ازیشان نپرسند؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۱ـ ک: نام و؛ (لن: زنگ)؛ ل[۲]: همی‌ترسم از مردم بد ۲۲ـ(ق[۲]،ل[۳]: شادی)؛ بنداری (۲۹۳ـ۲۹۷): فصفق فرخزاد بیدیه، و قال: أیها الملک! لا تأمن خبیث الأصل فانه یکون مجبولا علی الشر. و لا یخفی علی العاقل أن الطباع تأبی علی الناقل ۲۳ـ(لی،و،ب: هژبر) ۲۴ـ س،ق،ل[۲]،س[۲] (نیز ق[۲]،لی،پ): دمان؛ متن = ل،ک (نیز لن،ل[۳]ـآ) ۲۵ـ ق (نیز ل[۳]): نیارد؛ بنداری: فقال: أیها البهلوان! نحن نجربه، و لا یضرنا منه شیء ۲۶ـ س،ق،س[۲]،ق[۲]،لی،و،آ،ب این بیت را ندارند؛ متن = ل،ک،ل[۲] (نیز لن،ل[۳]،پ،لن[۲]) ۲۷ـ ک (نیز ق[۲]،پ): تن؛ ل[۲] بیت‌های ۳۰۰ـ۳۲۶ را ندارد ۲۸ـ بنداری: و لما أصبح من الغد رکب و خرج من بغداد، و أخذ فی طریق خراسان فتبعه أهل المدینة یبکون و یضجون ۲۹ـ ک،س[۲] (نیز لی): بدو ۳۰ـ(و: کلاه و نگین)؛ ل[۲] این بیت را ندارد ۳۱ـ ل: ز درگه؛ (ل[۳]: از ایشان؛ ق[۲]: ز لشکر برآمد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ ل،ق،س[۲] (نیز لن،و،لن[۲]،آ): وز ۳۳ـ ل: لشکر؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ در س،ق،لی،ب بیت‌های ۳۰۳ـ۳۰۹ پس از ۳۱۷ آمده‌اند

ازیشان[۱] هر آنکس که دهقان بُدند، … وُگر خویش و پیوند خاقان[۲] بُدند،
خروشان بر شهریار آمدند … همه دیده[۳] چون جویبار[۴] آمدند،
که ما را دل از[۵] بوم و آرامگاه … چگونه بود شاد بی روی شاه[۶]؟!
همه[۷] بوم آباد و فرزند و گنج … بمانیم و[۸] با تو گزینیم رنج!
زمانه نخواهیم بی تخت تو! … مبادا که پیچان[۹] شود بخت تو!
همه[۱۰] با تو آییم تا روزگار … چه بازی کند در دم[۱۱] کارزار[۱۲]!
شهنشاه پر[۱۳] درد و[۱۴] پر آب چهر … یکی پاسخ آورد با داد و[۱۵] مهر،
به آزادگان[۱۶] گفت کز مهر[۱۷] و داد … سَخُن جز برین[۱۸] گونه هرگز مباد[۱۹]!
ز خاقانیان[۲۰] آنک[۲۱] بُد چرب‌گوی[۲۲] … به خاک سیه برنهادند[۲۳] روی،
که ما بوم[۲۴] آباد بگذاشتیم … جهان در پناه تو پنداشتیم،
کنون داغ‌دل نزد[۲۵] خاقان شویم[۲۶] … ز تازی سوی مرز دهقان[۲۷] شویم[۲۶]!
شهنشاه مژگان پر از آب کرد … چُنین گفت با[۲۸] نامداران بدرد[۲۹]،
که یکسر به[۳۰] یزدان نیایش[۳۱] کنید[۳۲] … ستایش وُرا در فزایش کنید[۳۲]،
مگر بازبینم شما را یکی[۳۳] … شود تیزی[۳۴] تازیان اندکی[۳۵]!
همه[۳۶] پاک پروردگار منید! … همان از پدر یادگار منید!

۱ـک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲، آ): وزیشان؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لی، پ، ب) ۲ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): از (ک، لن، لن۲، آ: به) ایران ز (ق۲، لی، و: و) پشت (ل۳: ز تخم و نژاد) دلیران (س۲، لن، ق۲، ل۳، لن۲: بزرگان) بدند؛ متن = ل (نیز پ) ۳ـس، ق، ک، س۲ (نیز ل۳، و، آ، ب): چشم؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۴ـ(لن، و، لن۲: نوبهار؛ ق۲: سیل‌بار؛ ل۳: رودبار)؛ لی این بیت را ندارد؛ س، ک، ق۲، لی، لن۲ افزوده‌اند:

بگفتند ما شاه را (ق۲: با شاه ما؛ لی: ایا شاه ما) بنده‌ایم … تن و جان به مهر تو آکنده‌ایم

۵ـ(آ: بدین) ۶ـق، س۲: رای شاه؛ (ق۲: بی‌شاه و گاه)؛ ق، لن۲ این بیت را ندارند ۷ـق: هم از؛ (ق۲: همان) ۸ـس، ق (نیز ق۲، ب): <و>؛ ق این بیت را ندارد ۹ـ(ق۲: پنهان) ۱۰ـل (نیز ق۲): همی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـک: برگه؛ (لن: بر در؛ و، آ: در در)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، ب) ۱۲ـ(لن۲: به ما بر ببخشد همی کردگار)؛ در ق۲ این بیت پس از ۳۰۵پ آمده است ۱۳ـق، س۲ (نیز و، آ): با؛ متن ← ۱۴ـک: را بد پر از؛ (لن، ل۳، لن۲: با درد و با)؛ متن = س (نیز لی، ب) ۱۵ـق: درد و؛ ک: چنین گفت با نامداران به؛ ق۲ بیت ۳۱۰ و ل، پ بیت‌های ۳۱۰ و ۳۱۱ را ندارند و در ک، ق۲، ل۳ پس از ۳۱۴ آمده‌اند ۱۶ـس، ق، س۲ (نیز لی، و، ب): مهان را چنین؛ متن = ک (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ) ۱۷ـ(ب: رسم) ۱۸ـک (نیز لی، ل۳، آ): بدین ۱۹ـ(لن۲: کردید یاد) ۲۰ـس، ق (نیز لی، و، ب): ایرانیان؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۱ـ(ل۳، پ: آنکه) ۲۲ـک: گنج‌جوی ۲۳ـ(لی: درنهادند)؛ س۲، لن، لن۲، آ بیت‌های ۳۱۲ـ۳۱۷ را ندارند و در و پس از بیت ۳۲۱ آمده‌اند ۲۴ـ(ل۳: مرز) ۲۵ـس (نیز لی، ب): پیش؛ ق، ک (نیز و): سوی؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۶ـس (نیز لی، ب): شوی؛ (ق۲: رویم)؛ متن = ل، ق، ک (نیز ل۳، پ، و) ۲۷ـق: ترکان؛ (ب: توران)؛ ک: مرد (← مرز) دهقان؛ س (نیز لی): ز ایران سوی مرز توران؛ (ق۲: به بر کام از مرز دهقان)؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، و؛ ← ق۲) ۲۸ـق: کای ۲۹ـس، ق (نیز لی، و، ب): مرد؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ ک ۳۱۵ و ل۳ ۳۱۵ و ۳۱۶ را ندارند (← ۳۰۰پ، ۳۱۲پ) ۳۰ـ(ق۲: به دادار) ۳۱ـ(لی: ستایش) ۳۲ـک: کنیم ۳۳ـس، ق (نیز ب): دگر؛ (لی: مگر)؛ متن = ل، ک (نیز ق۲، ل۳، پ، و) ۳۴ـک (نیز ق۲، پ، و): نیروی؛ متن = ل ۳۵ـس، ق (نیز لی، ب): درد و اندوه ما را بسر؛ (ل۳: تیز بازارتان اندکی)؛ در ل۳ این بیت پس از ۳۲۳ آمده است ۳۶ـس، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): شما؛ متن = ل، ک (نیز پ)؛ در ک لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ لی این بیت و ق بیت‌های ۳۱۸ـ۳۲۳ را ندارند





نخواهم که آید شما را گزند! … مباشید با من به بد یارمند[۱]!
ببینیم تا گردگردان[۲] سپهر … ازین پس همی[۳] بر که گردد[۴] به مهر!
شما ساز[۵] گیرید با پای[۶] اوی[۷] … گذر نیست بر[۸] گردش و رای[۹] اوی[۱۰]!
وُ زان پس به بازارگانان[۱۱] چین … چُنین گفت کاکنون بر ایران‌زمین،
مباشید یکچند کز[۱۲] تازیان … بدین[۱۳] سود جستن سرآید زیان!
ازو بازگشتند با درد و جوش … ز تیمار[۱۴] با ناله و با خروش!

فرخزادِ هرمزد لشکر براند … از[۱۵] ایران جهاندیدگان[۱۶] را بخواند
همی‌رفت[۱۷] با ناله و درد[۱۸] شاه … سپهبد به پیش‌اندرون با سپاه
چو[۱۹] منزل به منزل بیامد به ری … برآسود یکچند[۲۰] با رود و می
ز ری سوی گرگان بیامد چو باد … همی‌بود[۲۱] یک هفته[۲۲] ناشاد و[۲۳] شاد
ز گرگان[۲۴] بیامد سوی راه بُشت[۲۵] … پر آژنگ[۲۶] رخساره و دل درشت[۲۷]!

## گفتار اندر نامه‌ی یزدگرد به ماهوی سوری[۲۸]

دبیر جهاندیده را پیش خواند … دل آگنده بودش، همه برفشاند[۲۹]!

۱ـدر ک لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ س۲، لن، لن۲، آ، ب این بیت را ندارند ۲ـ(ق۲: رای گردان)؛ س، س۲ (نیز لی، و، آ، ب): ببینید تا رای گردان؛ (لن، لن۲: بترسید (در لی بی‌نقطه) تا (لن۲: از) کردگار؛ ل۳: ببینید تا کردگار)؛ متن = ل، ک (نیز پ) ۳ـل: ازین سو کنون؛ س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و ـ ب): چه فرماید و؛ (ق۲: چه افزاید و)؛ متن = ک (نیز پ) ۴ـس (نیز لی، ل۳، ب): تابد؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۵ـ(و: باد) ۶ـس، س۲ (نیز لی، ب): ساز؛ ک (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ): داد؛ (ل۳: یاد)؛ متن = ل (نیز پ؛ در ل بی‌نقطه) ۷ـل، س، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): او ۸ـل (نیز و، آ): با؛ (پ: از)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب) ۹ـس، س۲ (نیز لی، ب): راز؛ (لن، لن۲، آ: باد؛ ل۳، و: گردش باد)؛ متن = ل (نیز پ) ۱۰ـک: نیستم گردش و یاد اوی؛ (ق۲: نیست کس را ازین گفت‌وگوی) ۱۱ـ(ق۲: از آن پس به پرمایگان)؛ متن = ل، ک (نیز ل۳، پ، و)؛ س، ق، ل۲، س۲، لن، لی، لن۲، آ، ب بیت‌های ۳۲۲ و ۳۲۳ را ندارند و در ک پس از ۳۲۴ آمده‌اند ۱۲ـ(و: تا) ۱۳ـک: ازین؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ، و؛ ← ۳۲۲پ) ۱۴ـس، ک (نیز لی، ب): به تیمار؛ ق، س۲ (نیز لن، ل۳، و): به تیمار و؛ (آ: فرخزاد)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۵ـل (نیز لن، پ، آ): ز؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب) ۱۶ـل: جهاندیده‌گان؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۷ـ(ق۲، لن۲: راند) ۱۸ـک: نالهٔ زار؛ (و: ناکام با درد)؛ ل۳ این بیت را ندارند؛ بنداری (۳۰۲ـ۳۲۶): فوقف ساعة و ودعهم، و کان ذلک آخر عهده بهم ۱۹ـک: دو؛ ل۲: ز ۲۰ـس، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، آ، ب): ببود و برآسود؛ (و: ببودند یکچند)؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ)؛ بنداری: و سار یصل السیر بالسری الی أن وصل الی الریّ فأقام بها أیاما حتی استراح و أراح ۲۱ـس (نیز لی، ب): رفت؛ (لن، لن۲: گفت)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـل، ق (نیز پ): یکچند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـک، ل۲ (نیز لن، پ، و، ب): <و>؛ (لن۲: باشیم؛ آ: با شاه)؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳)؛ ق افزوده است (و پس از آن بیت‌های ۳۲۶ و ۳۲۷ آمده‌اند):

سپهبد به پیش اندرون با سپاه … همی رای زد با بزرگان و شاه

۲۴ـ(و: ایران) ۲۵ـل ـ ک، س۲ (نیز لن ـ و، ب): بست؛ متن = (لن۲، آ) ۲۶ـق (نیز لی، آ): رنگ؛ متن ← ۲۷ـک، س۲ (نیز و): درست؛ س، ق (نیز لن ـ پ، لن۲، ب): رخسار و دل (ق: تن) نادرست (لن۲: با درشت)؛ ل: همی‌بود از بخت بد راه شست (؟)؛ متن = (آ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۲۸ـل، ک، س۲: نامهٔ یزدگرد به (س۲: نزد) ماهوی سوری؛ س: نامه فرستادن یزدگرد بنزد ماهوی سوری؛ ق: نامهٔ یزدگرد شهریار به ماهوی سوری و مرزبانان طوس؛ ل۲: نامه نوشتن یزدگرد به ماهوی؛ متن ← ل، ک ۲۹ـلن این بیت را ندارد

جهاندار چون کرد آهنگ مرو[1]    به ماهوی سوری کنارنگ مرو[2]،
یکی نامه[3] بنبشت[4] با درد و خشم[5]    پر از آرزو[6] دل، پر از آب چشم[7]،
نخست آفرین کرد بر کردگار    خداوند دانا و پروردگار[8]،
[خداوند گردنده بهرام و[9] هور    خداوند پیل[10] و خداوند هور،]
کند چون بخواهد ز ناچیز چیز    که آموزگارش نباید[11] بنیز[12]!
بگفت آنک[13] ما را چه آمد به روی    وُ زین پادشاهی بشد[14] رنگ و بوی،
ز[15] رستم، کجا کشته شد[16] روز جنگ    ز تیمار بر ما جهان گشت[17] تنگ،
به دست یکی سعدِ وقّاص نام    نه بوم و نژاد[18] و نه دانش[19]، نه کام[20]!
کنون تا درِ طیسفون[21] لشکرست    همین[22] زاغِ پیسه[23] به پیش اندرست!
تو با لشکرت[24] رزم را ساز کن!    سپه را برین[25] بر هم[26]آواز کن!
من[27] اندر نشابور یک هفته بیش    نباشم که رنج درازست پیش!

۱ـ(ق۲: ز شاه سرافراز آزاده سرو) ۲ـ(لی: سوی کنارنگ غرو (!))؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است و در ل۳، لن۲، آ پس از آن آمده است ۳ـ(ق۲: نویسنده) ۴ـل ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): بنوشت؛ متن = (پ) ۵ـس (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): رنج؛ ق، ک، س۲: از آن درد و رنج؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ب) ۶ـ(پ: بی‌آزار از او ← پر از آرزو)؛ متن ← ۷ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): که آمد به رویش از آن (آ: پس از) تاج و گنج؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن)؛ این بیت در ق۲ یکبار هم برابر ل آمده است؛ س پس از ۳۳۲، لی پس از ۳۳۳ و ل۳، لن۲، آ بجای ۳۳۱ افزوده‌اند:

ز شاه سرافراز آزادسرو (آ: شاداب‌گو)    به ماهوی سوری سرافراز (لی: کنارنگ) مرو (آ: نو)

۸ـ(ق۲: دانای آموزگار)؛ س ـ س۲ (نیز لی، و، آ، ب): خروشان ز گردون ناپایدار؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۹ـل: <و>؛ (ق۲: بهرام و گردنده)؛ متن = ل۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۱۰ـ(ق۲: شیر)؛ س، ق، ک، س۲، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند ۱۱ـک، ل۲: نباشد؛ (ل۳: نیاید) ۱۲ـ(لن۲: آموزگاری نبایدش نیز)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ ق۲ افزوده است:

خداوند گردنده گردان سپهر    خداوند ماه و خداوند مهر
ازو شادمان پهلوان سوار    کزو شادمان شد دل شهریار
پس از آفرین گفت کای نامدار    چه گوییم از چرخ ناپایدار

۱۳ـل۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ): آنکه؛ (ق۲: ندانی که؛ ب: بگفتش که)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، لی، و) ۱۴ـ(ب: با) ۱۵ـ(ب: که) ۱۶ـ(لن: شد او (!)؛ و: کجا کشته شد رستمی) ۱۷ـ(ق۲: کرد)؛ آ این بیت را ندارد ۱۸ـس (نیز لی، ل۳، پ، ب): نه زاد؛ متن ← ۱۹ـ(ق۲، ل۳: رای و)؛ متن ← ۲۰ـس (نیز لی، ب): نام؛ ک: نه بود و نه دانش نه زاد و نه نام؛ س۲: نه بود و نه زاد و نه دانش نه نام؛ (و: که از تازیان او زند پیش گام)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لن، لن۲)؛ آ این بیت را ندارد ۲۱ـل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): طیفسون ۲۲ـق (نیز ق۲، و): همان؛ (پ: همی؛ لن۲: همه)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب) ۲۳ـس (نیز لن۲، ب): زاغ و بیشه؛ ل۲: زاغ بیسه؛ س۲ (نیز ق۲، لی): زاغ بیشه؛ (لن: سعد وقّاص؛ ل۳: زاغ چهره؛ و: شیر شرزه)؛ متن = ل، ق، ک (نیز پ)؛ آ این بیت را ندارد؛ بنداری (۳۲۸ـ۳۳۹): فارتحل منها و سار الی بُست و کتب کتابا الی ماهویه یذکر فیه ماجری علیه و علی عساکره فی قتال المسلمین ۲۴ـ(آ: لشکری) ۲۵ـ(لن، لی: بدین) ۲۶ـ(ق۲: کینه) ۲۷ـ(لن۲: که؛ در ق۲، و این بیت پس از ۳۴۰ و در آ پس از ۳۳۵ آمده است؛ ل، لن، پ این بیت را ندارند





به مرو آیم و کس فرستم بدین[1]    به خاقان ترک و به فغفور[2] چین[3]،
وُ زیشان[4] بخواهم فراوان[5] سپاه    مگر بختِ فرخنده[6] آید به راه!
من اینک پِسِ نامه برسان باد    بیایم بنزد تو ای پاک و راد[7]!

## گفتار اندر نامه فرستادن یزدگرد به مرزبانان طوس[8]

فرستاده‌یی دیگر از انجمن    گزین کرد بینادل و رای‌زن[9]،
یکی نامه بنبشت[10] دیگر به[11] طوس    پر از خون دل و روی چون سَنْدَروس!
نخست آفرین کرد بر دادگر    کزو دید نیرو و[12] بخت و[13] هنر،
خداوند[14] پیروزی و فرّهی    خداوندِ[15] دیهیمِ شاهنشهی،
پی[16] پشّه تا[17] پرّ و چنگ[18] عقاب    به خشکی چو پیل وُ نهنگ اندر آب،
ز پیمان و فرمان[19] او نگذرند[20]    دمِ خویش بی رای[21] او نشمرند[20]!
ز شاهِ جهان یزدگردِ بزرگ    پدر[22] نامورشهریارِ سُتُرگ،
سپهدارِ ایران و[23] پیروزگر    نگهبانِ جنبنده و[24] بوم و بر[25]،

۱ـ(ل۳: به چین؛ و، لن۲، آ: برین) ۲ـس، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، و، ب): به فغفور ترک و به خاقان؛ (لن۲: بنزدیک خاقان و فغفور)؛ متن = ک (نیز ق۲، ل۳، آ) ۳ـ(ل۳، آ: ازین)؛ در ق۲، و بیت‌های ۳۴۲ و ۳۴۳ پس از ۳۳۹ و در آ پس از ۳۳۶ آمده‌اند؛ ل، لن، پ این بیت را ندارند ۴ـ(ق۲: ازیشان) ۵ـس (نیز لی، ب): فراوان بخواهم ۶ـ(ق۲، ل۳، آ: برگشته)؛ ل، لن، پ، لن۲ این بیت را ندارند ۷ـ(پ: پاک‌زاد)؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بیایم دهم هر چه یابم (ل۲، لن۲: باید؛ س۲: آید؛ لی: دارم) بیاد؛ ق: بنزدیک ماهوی سوری‌نژاد؛ (ق۲: بیایم بباشیم از داد شاد)؛ متن = ل؛ ل۳، و، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: و یقول له: إنی اذا وصلت الی نیسابور لا أُقیم فیها أکثر من أُسبوع. و سأقدم مرو. فأعِدَّ و استعِدَّ. و طیر بهذا الکتاب راکبا الی مرو؛ س، ک، س۲، ق۲، لی، ل۳، و ـ ب افزوده‌اند:

هیونی برافکند برسان باد    بنزدیک ماهوی سوری‌نژاد (← بنداری)

ل، ق، ل۲، لن، پ این بیت را ندارند ۸ـس: نامه فرستادن یزدگرد به مرزبانان طوس؛ س۲: نامهٔ یزدگرد بنزد طوس؛ ک پاک شده است؛ ل، ق، ل۲ سرنویس ندارند؛ متن ← س ۹ـ(ل۳: تیغ‌زن) ۱۰ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): بنوشت؛ (ق۲، ل۳، و، آ: فرمود)؛ متن = (پ) ۱۱ـ(آ: نزدیک)؛ این بیت در ک پاک شده و س۲ آنرا ندارد ۱۲ـ(ل۳: پیروز و؛ آ، ب: پیروز) ۱۳ـ(و: پیدا به گیتی)؛ ل، ق۲، آ افزوده‌اند:

ل: به نام اور ویژه نام استباه (؟)    بویژه خداوند خورشید و ماه
ق۲: خداوند گردنده خورشید و ماه    فروزندهٔ شاه با تاج و گاه
آ: خداوند چرخ و خداوند گاه    بویژه خداوند خورشید و ماه

۱۴ـس ـ س۲ (نیز لی، ل۳): وزویست؛ (ق۲، آ، ب: کزویست؛ و: ازویست)؛ متن ← ۱۵ـس ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): همان (ل۲: هم از) تخت و (ل۳: <و>)؛ متن = ل (نیز لن، پ، لن۲)؛ در ق، ل۲ پس از این بیت، بیت ۳۵۵ آمده است ۱۶ـ(لن۲: ز پرّ) ۱۷ـس، ک، س۲ (نیز ب): و؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۸ـ(ق۲: تا ابر و پرّان)؛ ق، ل۲، لی این بیت را ندارند ۱۹ـ(ل۳: فرمان و پیمان) ۲۰ـل: نگذریم ـ نشمریم؛ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، آ، ب): نگذرد ـ نشمرد؛ متن = (ل۳، پ، لن۲) ۲۱ـ(پ: راه)؛ ق، ل۲، لی این بیت را ندارند ۲۲ـل (نیز ق۲): بدان؛ (لی: بدا!)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، ل۲ این بیت را ندارند و در ق۲ با بیت سپسین پس و پیش شده‌اند ۲۳ـل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲): یزدان (؟)؛ (آ: مردان)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، و، ب) ۲۴ـس: و جنبنده و؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ل۳): جنبندهٔ؛ (لن: جمّنده و؛ ق۲: ایران و آن؛ لی: و جنبندهٔ؛ پ: چمنده و؛ و: خنیده به هر؛ آ: جنبیدهٔ)؛ متن = ل (نیز ب؛ ب بی‌نقطه) ۲۵ـق: خنیده به بوم و به بر؛ در ل۳ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است

ز تخمِ بزرگانِ یزدان‌شناس   که از[1] تاج دارند از[2] اختر سپاس[3]،
کزیشان شد آباد[4] روی زمین   فروزنده‌ی[5] تاج و تخت[6] و نگین!
سوی مرزبانان یغمیج[7] و کاه[8]   که با فرّ و برزند و با داد و راه[9]،
شمیران[10] و رویینه و زاوه[11]کوه   کلات از دگردست[12] و دیگر کروه[13]!
نگهبان[14] ما باد پروردگار   شما بی‌گزند از بدِ[15] روزگار!
مبادا گزندِ[16] سپهرِ بلند!   مَه[17] بیکارِ آهرمن[18] پرگزند[19]!
همانا شنیدند گردنکشان   خَنیده[20] شد اندر جهان این نشان[21]،
که بر کارزاری و مرد[22] نژاد   دل ما پر آزرم و مهرست[23] و داد!
بویژه نژاد شما را که رنج   فزونست نزدیک شاهان ز[24] گنج!
چو بهرام وارونه[25] آمد پدید   ز فرمان و[26] دیهیم[27] ما سر کشید،
شما را دل از شهرهای[28] فراخ   بپیچید و از[29] باغ و میدان[30] و کاخ
بدین[31] داستان[32] راغ و کوه بلند   کده[33] ساختید[34] از نهیب[35] گزند!
گر ایدونک[36] نیرو دهد کردگار   به کام دل ما شود روزگار[37]،
ز[38] پاداش نیکی[39] فزایش کنیم   برین پیش‌دستی[40] نیایش[41] کنیم!
همانا که آمد شما را خبر   که ما را چه آمد از[42] اختر[43] به سر،

۱ـ(ق: که با؛ لن۲: اگر) ۲ـل (نیز و، آ): و؛ ک: <از>؛ (لی: ز؛ ب: <دارند از>؛ پ همه تاجداران از)؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، لن۲) ۳ـ(لن۲: شناس؛ ل۳: که بر تاجداران ز اخترشناس) ۴ـ(ل۳: شده خوب) ۵ـ(و: فروزنده شد) ۶ـک (نیز ب): تخت و تاج ۷ـل (نیز لن): نعمنج (در ل حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): با گنج؛ ک، س۲: بکمیج (در ک بی‌نقطه)؛ (آ: با تاج)؛ متن = (پ؛ حرف چهارم بی‌نقطه) ۸ـ(لن: راه؛ ل۳: با دستگاه) ۹ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ب): تاج و سپاه؛ ک، س۲: با تاج و گاه؛ (لن: با داد و گاه؛ آ: با دستگاه)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳) ۱۰ـ(پ: سمیران) ۱۱ـق: راه؛ ک، س۲: رایه؛ ل۲: راوه؛ ل: رویین دز و رابه؛ (لن: رونبه و رایه؛ ق۲: زونیه و رانه؛ ل۳: رویین دز و رایه؛ پ: رویین روذابه؛ آ: رویبنه و رابه)؛ متن = س (نیز لی، و، لن۲، ب) ۱۲ـ(ق۲: و کربست) ۱۳ـ(و، لن۲: دیگرش کوه)؛ در ل۳ این بیت پس از ۳۹۴ آمده است ۱۴ـ(لن۲، آ: نگهدار) ۱۵ـ(ل۳: پی) ۱۶ـس (نیز ق۲، پ): گزند از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۷ـ(ل۳، آ: نه؛ و: به) ۱۸ـ(و، لن۲: اهریمن) ۱۹ـ(لن۲: بی‌گزند!)؛ لی این بیت را ندارد ۲۰ـ(ق۲: درفشی؛ لن۲: جنیده!) ۲۱ـ(آ: بی‌نشان)؛ ل۲: شنیدند کردنکشان (!) ۲۲ـ(ق۲: مردم) ۲۳ـل: بزم مهرست؛ س، س۲ (نیز ل۳): رزم و مهرست؛ ق: مهر روزست؛ ل۲: شرم و مهرست؛ (لن: آزرم مهرست؛ لی: مهر رزمست)؛ متن = ک (نیز ق۲، پ ـ ب) ۲۴ـس: <ز>؛ (ق۲، آ، ب: و)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۲۵ـل، ل۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): چوبینه؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، آ، ب) ۲۶ـل، ق، س۲ (نیز ق۲، و، ب): <و>؛ متن = س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ) ۲۷ـک: دیهیم و فرمان ۲۸ـس (نیز لی، ب): از مرز و شهر؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۹ـل (نیز لن): و ز؛ ق، س۲: <و> از؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ(آ: ایوان) ۳۱ـ(لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ: برین) ۳۲ـل (نیز آ): باستان (ل بی‌نقطه)؛ ل۲: بدینسان (!)؛ (پ: بی‌نشان)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، لن۲، ب) ۳۳ـ(ق۲، آ: گذر؛ ل۳: کره) ۳۴ـل (نیز آ): ساخته؛ ل۲ (نیز ل۳، لن۲، ب): ساختند؛ در س، س۲، لن، ق۲، لی حرف پنجم بی‌نقطه؛ متن = ک (نیز پ) ۳۵ـل (نیز ق۲، آ): نهیب و؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، و این بیت را ندارند ۳۶ـ(ل۳، آ: که) ۳۷ـ(ب: کارزار) ۳۸ـس، ق، ک، س۲ (نیز لی، پ، آ، ب): به؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ) ۳۹ـس۲ (نیز لن، پ، لن۲، ب): نیکو؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۰ـس ـ س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): به پیش جهانبان؛ (ق۲: بدین پیش یزدان)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ، آ) ۴۱ـ(لن، ق۲، پ، آ: ستایش؛ ل۳: نمایش)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴۲ـل، س، ق، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): ز؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، و) ۴۳ـ(ق۲، و: از اختر چه آمد)





ازین مارخوار[1] اهرمن‌چهرگان[2]   ز دانایی و شرم بی‌بهرگان[3]!
نه گنج[4] و نه نام و نه تخت[5] و نژاد   همی‌داد خواهند گیتی[6] به باد!
بسی گنج و گوهر پراگنده شد   بسی سر به خاک اندر آگنده[7] شد!
چُنین گشت[8] پرگارِ[9] چرخ بلند   که آید بدین[10] پادشاهی گزند.
ازین زاغ‌ساران[11] بی آب و رنگ[12]   نه هوش و نه دانش، نه نام و نه ننگ[13]!
بدین[14] تخت شاهی[15] نهادند روی[16]   شکم گرسنه، کام[17] دیهیم‌جوی[18]!
انوشین‌روان[19] دیده بود[20] این به خواب   کزین تخت[21] بپراگند رنگ و آب:
چُنان دید کز تازیان صدهزار[22]   هیونان مستِ[23] گسسته‌مهار،
گذر یافتندی به[24] اروندرود   نماندی برین[25] بوم و بر تار و پود[26]!
هم آتش بمردی به[27] آتشکده   شدی[28] تیره[29] نوروز و جشن سده!
به ایران و بابل[30] ز[31] کشت و درود   به برج حمل[32] برشدی تیره‌دود[33]!
از[34] ایوان شاه جهان کنگره   فتادی به میدان او یکسره!
کنون خواب را پاسخ آمد پدید   ز ما بخت گردن[35] بخواهد کشید[36]!
شود خوار هر[37] کس که بود[38] ارجمند   فرومایه را بخت[39] گردد بلند!
پراگنده گردد بدی در جهان   گزند آشکارا و خوبی[40] نهان!
به هر کشوری در ستمگاره‌یی   پدید آید و زشت[41] پتیاره‌یی!

۱ـ(ل۳: موش‌خوار) ۲ـ(ق۲، لن۲، آ: اهرمن چهر چند)؛ ک: خواران این مهرکان (!)؛ س۲: خواران لین چهرگان (!) ۳ـ(ق۲، لن۲، آ: نه گنج و نه تخت و نه نام بلند) ۴ـ(ق۲: نه فرّ) ۵ـ(پ: نه تخت و نه نام؛ ل۳: نه بخت و نه گنج و نه نام) ۶ـ(ق۲: ایران)؛ و، آ این بیت را ندارند ۷ـل۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ): افکنده؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ)؛ س، ق، ک، س۲، لی، ب این بیت را ندارند؛ در ق۲ پس از این بیت، بیت‌های ۱۵۴پ آمده‌اند: ز شیر شتر خوردن ... ۸ـق (نیز ل۳): است ۹ـس: بیکار؛ متن = چهارده دستنویس دیگر (حرف یکم در ل۳، پ، آ، ب با سه نقطه) ۱۰ـس۲ (نیز لن، و، لن۲): برین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لی: داغ ساران؛ ب: خاکساران) ۱۲ـ(و: ازین نیزه‌داران با نام و ننگ) ۱۳ـل (نیز لن): <نه> ننگ؛ (آ: نه رای و نه سنگ؛ و: سنان‌ها گذارنده بر کوه و سنگ)؛ در ق۲ این بیت پس از ۳۶۸ آمده است ۱۴ـ(لن۲، آ: برین) ۱۵ـق، س۲ (نیز لن۲): شاهان ۱۶ـ(و: رو) ۱۷ـ(لی: مرد) ۱۸ـ(و: یکی لشکر گشن دیهیم‌جو)؛ ل، لن، پ این بیت را ندارند ۱۹ـل (نیز ق۲، و، لن۲): که نوشین روان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـق (نیز ل۳): بد ۲۱ـدر ل، س، ق، ل۲، س۲، و، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ (ق۲: دوده؛ لی، ل۳: بخت)؛ متن = ک (نیز لن، پ، لن۲، آ) ۲۲ـک: سوار ۲۳ـل، ک، س۲ (نیز پ): مست و؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(ق۲، لن۲: ز) ۲۵ـق (نیز لی): بدین ۲۶ـ(ق۲، و، لن۲، آ: ز بوم و ز بر کم شدی (لن۲: شده) تار و پود؛ ل۳: نماندی یکی برگ گل نابسود؛ پ: به چرخ زحل برشدی تیره‌دود ← ۳۷۸ب)؛ متن = ل ـ س۲ (نیز لن، لی، ب) ۲۷ـق: هم ۲۸ـ(ق۲، ل۳: شده) ۲۹ـس، ق (نیز لی، ب): نور؛ ک: مهر؛ س۲: روز؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲)؛ آ این بیت را ندارد ۳۰ـق: نیران؛ (ق۲: کابل) ۳۱ـ(لن: نه) ۳۲ـ(لن: زحل؛ ق۲: به کیوان همی) ۳۳ـل۲: زحل برشده گرد و دود؛ (پ: نماندی خود از بوم و بر تار و پود ← ۳۷۶ب؛ آ: نماندی یکی برگ گل نابسود)؛ ل، ل۳ این بیت را ندارند و در ق۲، پ، و، لن۲ پس از ۳۷۶ آمده است ۳۴ـ(پ، لن۲: ز)؛ ل، لی، آ این بیت را ندارند و در ق۲، پ، و، لن۲ پس از ۳۷۷ آمده است ۳۵ـل، س۲: گردون؛ ل۲: همی روشنایی (= ۳۸۴ب)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـک: آن ۳۷ـ(آ: ز فرمان و دیهیم ما سر کشید = ۳۶۲ب) ۳۸ـل: هست؛ (و: بد)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۹ـس (نیز لی، آ، ب): از بخت (لی، آ: تخت؛ ب بی‌نقطه)؛ ل: فرومایه را فرومایه را بخت (!)؛ (و: چو تا تازیان بخت)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ ق این بیت را ندارد ۴۰ـ(ق۲، لن۲: نیکی) ۴۱ـس ـ س۲ (نیز لی، آ، ب): از دور؛ (لن۲: آورد زود)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و)

نشان شب تیره آمد[1] پدید   همی[2] روشنایی[3] بخواهد پرید[4]!
کنون ما به دستوری رهنمای[5]،   همان[6] پهلوانان پاکیزه‌رای،
به سوی خراسان نهادیم روی[7]   برِ مرزبانان پرخاشجوی[8]
ببینیم تا گردش روزگار   چه بندد برین بند[9] نااستوار[10]!
پس اکنون ز بهر کنارنگ طوس   بدین[11] سو کشیدیم پیلان و[12] کوس!
فرخزاد با ما ز هم[13]پوستست   به[14] پیوستگی نیز هم دوستست!
به التونیه‌ست او[15] کنون رزمجوی[16]   سوی جنگ دشمن نهاده‌ست روی[17]!
کنون کشمگان[18] پور آن[19] رزمخواه[20]   بیامد بر ما[21] بدین[22] بارگاه[23]،
بگفت آنچ[24] آمد[25] ز شایستگی   هم از بندگی، هم ز بایستگی،
شنیدیم[26] ازین[27] مرزها هرچ[28] گفت   بلندی و پستی و غار[29] و نهفت،
دز گنبدان‌تیغ[30] با[31] جرمنه[32]   دگر لاژوردین[33] ز بهر بُنه،

۱ـس، ک (نیز لی، آ، ب): آید؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲ـ(لن، و: همان؛ ق۲، و، لن۲: همه)؛ متن ← ۳ـس، ک، س۲ (نیز لی، ب): ز ما بخت فرّخ؛ ل۲: ز ما بخت گردن (= ۳۸۰ب)؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، آ) ۴ـحرف یکم در لن۲ با سه نقطه؛ ق این بیت را ندارد ۵ـل: شهریار (!) ۶ـل، ل۲ (نیز ق۲، لن۲، آ): همه؛ (و: جهان)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، پ، ب) ۷ـ(و: رو) ۸ـل (نیز لن، ق۲، پ): دیهیم‌جوی؛ ل۳ پاک شده است؛ (و، لن۲، آ: سوی پهلوانان پیکارجوی (و: دیهیم‌جو)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، ب) ۹ـل (نیز لن، پ): گوید برین (ل: بدین) رای؛ ک، س۲ (نیز و، آ، ب): ببند برین (ب: بدین) بند؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲؛ لی، ل۳: بدین) ۱۰ـ(ق۲: آموزگار؛ و: ناسازگار) ۱۱ـ(لن، لن۲، آ: برین) ۱۲ـل۲: با پیل و؛ س (نیز لی، ب): برکشیدیم بالا و (لی: بالای)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق بیت‌های ۳۸۸ـ۳۹۶ را ندارد ۱۳ـل، ل۲ (نیز پ): یک؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ق۲: ز) ۱۵ـ(آ: آن)؛ س (نیز لی، ب): میان را ببستم؛ ک، س۲ (نیز و): میان را ببست او؛ (ل۳: بالبونیست او؛ پ: به‌التونیه او؛ لن۲: بالتو نباشد)؛ متن = ل (نیز لن) ۱۶ـ(ل۳: جنگجوی)؛ ل۲: سوی جنگ رفتن بینمش روی؛ (ق۲: شما با سپهبد چو آرید روی) ۱۷ـس (نیز لی): که با تازیان اندرآریم روی؛ ک، س۲ (نیز ب): بد و را بدو شیر دارند (ب: داریم) روی؛ ل۲: بر مرزبانان دیهیم‌جوی (← ۳۸۶ب)؛ (لن: به روی سپاه اندرآورده روی؛ ق۲: از این سو بباید شدن رزمجوی؛ ل۳: ... (سیاه شده) جنگی نهادست روی؛ و: به روی اندرآورده دارید روی؛ آ: به روذابه و شف دارند روی)؛ متن = ل (نیز پ، لن۲) ۱۸ـک، س۲: کمسکان؛ (ل۳، آ: کسمکان؛ لن۲: کشمشان)؛ متن = (لن، ق۲، پ) ۱۹ـ(ق۲: توز آن؛ ل۳: کور آن)؛ س (نیز لی): کشت تورانیان؛ (ب: کشت کاتوریان) ۲۰ـ(ق۲: رزمگاه؛ پ: نیکخواه)؛ ل: کنون کاهش آمد که او با سپاه) ۲۱ـل: بباید بر ما؛ (لن، پ، لن۲، آ: بر ما بیامد؛ ق۲: بر ما بیاید)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، ب) ۲۲ـس (نیز پ، آ): برین ۲۳ـل (نیز پ): رزمگاه؛ (ق۲: پایگاه؛ آ: رزمخواه)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، لن۲، ب)؛ ل۲، و این بیت را ندارند ۲۴ـس، ک، س۲ (نیز ب): آنک؛ ل۲ (نیز ل۳ـآ): آنچه؛ (لی: آنکه)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲) ۲۵ـل۲: باید؛ (ق۲: آید) ۲۶ـل۲، س۲ (نیز ق۲): شنیدم ۲۷ـل: زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۸ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ـب): هرچه؛ متن = ل (نیز لن) ۲۹ـ(پ: پست آشکار) ۳۰ـل: بود؛ ک، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲، آ): گنبدین تیغ؛ ل۲ (نیز پ): گنبدین کوه؛ (لن: گنبدی کوه؛ ب: در کنج او تیغ)؛ متن = س (نیز لی، ل۳) ۳۱ـل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ): تا؛ در س، و، آ، ب بی‌نقطه؛ متن = (ق۲، لی، لن۲) ۳۲ـل، س (نیز و، لن۲، ب): حرمنه؛ ل۲ (نیز لن ـ ل۳، آ): خرمنه (در لن به زیر یکم)؛ (پ: خربنه)؛ متن = ک، س۲ ۳۳ـس (نیز لی): دز لاجوردی؛ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، ب): دز لاجوردین؛ ل۲: دز لار و زرین؛ متن = ل (نیز پ ـ آ)؛ ق۲ افزوده است:

ز هر چیز کان بود از نیک و بد   چنان کز ره نامداران سزد





جوال و تمور و جو مردی شِکل[1]   ز خوبی نمود آنچ[2] بودش به دل
وُ زین[3] بارگه[4] شد به هر جای کس[5]   پژوهیده[6] شد کارها[7] پیش و پس[8]!
چُنین لشکری[9] گَشْن ما را[10] که هست   بدین[11] تنگ‌دزها نشاید نشست!
نشستیم و گفتیم با رای‌زن   همه پهلوانان شدند انجمن،
ز هر گونه گفتیم[12] و انداختیم[13]   سرانجام[14] یکسر برین[15] ساختیم،
که از تاج و از[16] تخت و[17] مُهر و نگین   همان[18] جامه‌ی روم و کشمیر و[19] چین،
ز پُرمایه چیزی که آید[20] به دست   ز روم و ز طایف همه هرچ هست[21]،
ازین هرچ از انبار آگندنی‌ست[22]   اگر پوشش است و گر[23] افگندنی‌ست،
ز زرّینه[24] و جامه‌ی نابرید   ز چیزی که آنرا نشاید[25] کشید[26]،
هم از خوردنی‌ها ز[27] هر گونه ساز   که ما را بباید بروبر نیاز[28]،
ـ که این خوردنی کایدرست[29] دسترس   سگ و یوزبانان[30] ما را نه بس!ـ،
ز گاوان گردون‌کشان چل[31]هزار   به خوشه‌اندرون گندم آرند بار[32]!

۱ـل: جو باد و حو نحمو (واژه‌های دوم و چهارم و پنجم بی‌نقطه) و مرز شکل (؟)؛ س (نیز ب): جوال و حو مخمورم و (ب: <دو>) دوست کل (؟)؛ ک، س۲: جوال و جو و تخمور مرد و کل (س۲: و شکل)؛ (لن: حَوال و نخَمُوَر خِش مَردی شِکْل (؟)؛ ق۲: ز هر گونه بنمود آن دلگسل؛ ل۳: بخوبال و چون تخمه و دو شکل؛ پ: چو ناز و چو مخمور مرد و شکل (؟)؛ آ: جو آل و چو نحمور مرد و شکل (؟))؛ متن = (لن۲ (؟)) ۲ـک (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب): آنچه؛ ل۲، لی، و این بیت را ندارند ۳ـ(ق۲: ازین؛ لن۲: درین) ۴ـل: جایگه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۵ـس: شد ورا باز پس؛ (ب: شد مراو پای‌کش!)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـس (نیز و، ب): پژوهنده؛ ل۲: پژوهید و؛ متن = ک، س۲ ۷ـ(و: شهرها) ۸ـل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): سگ و یوزبانان (ل۳: یوزداران) ما را نه بس (=۴۰۵ب)؛ لی این بیت را ندارد ۹ـ(ق۲، لن۲: لشکر) ۱۰ـ(لن، ق۲، لن۲، آ: با ما) ۱۱ـل (نیز لن، ق۲، پ، آ): برین؛ (لن۲: درین)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، و، ب) ۱۲ـ(آ: جستیم) ۱۳ـس (نیز لی، ب): پرداختیم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ(ق۲: بفرجام) ۱۵ـس، ق، ل۲ (نیز لی، ل۳، پ، ب): بدین؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ)؛ در لن، لن۲ بیت‌های ۳۹۹ و ۴۰۰ پس و پیش شده‌اند ۱۶ـل، ق، س۲ (نیز لن۲): وز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـل۲: و تخت و ز ۱۸ـ(و: از آن؛ ب: همه) ۱۹ـ(ق۲: دیبای) ۲۰ـل: آمد؛ ک، س۲: باید؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): ز طمغاج (س، لی، ل۳، ب: طهماج؛ ق۲: قفجاق؛ و، لن۲: طغماج؛ ک پاک شده) و از (ق ـ س۲، و، لن۲، ب: وز) قیروان هر چه (س: هرچ؛ آ: آنچه) هست؛ متن = ل (نیز پ: هر چه)؛ در ل پس از این بیت، بیت ۴۰۶ آمده است ۲۲ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): همه (لن: ازین؛ ق۲: ز ما؛ ل۳، و، لن۲، آ: همان) هر چه (س: هرچ) آن نا (س، لی: آنرا؛ ق۲، ل۳، و، لن۲: از ما؛ آ: او را) پراکندنیست؛ ل۲: دگر هر چه هست از پراکندگی؛ متن = ل ۲۳ـل۲ (نیز لن، و، آ): ار ز؛ س۲: آن گر؛ س: پوشنی است و؛ (ق۲: گر از پوشش و گر ز؛ لی: دگر توسنی است و؛ ل۳: گر از پوشش است ار ز)؛ متن = ل، ک (نیز لن۲، ب)؛ ق، پ این بیت را ندارند ۲۴ـس، ک (نیز لی، لن۲، ب): رویینه؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ) ۲۵ـ(لن۲: بشاید) ۲۶ـس: کلید؛ ق این بیت را ندارد ۲۷ـس ـ س۲ (نیز لی، پ ـ ب): و؛ (ل۳: های)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲) ۲۸ـس، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): بباید به روز دراز؛ ک، س۲ (نیز لن، پ، لن۲): بباید به روز نیاز؛ (ل۳: نباید به بیرون نیاز)؛ متن = ل: بباید (حرف یکم بی‌نقطه) ۲۹ـس (نیز لی، ب): گه خوردنی کایدت؛ ل۲: کنون خوردنی کاندرست؛ متن = ک، س۲ ۳۰ـک: توزبانان؛ ل، ق، لن، ق۲، ل۳ ـ آ این بیت را ندارند (← ۳۹۶پ) ۳۱ـ(ل۳: صد) ۳۲ـس، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): درون گندم آرند (س: آرید و؛ ق۲: از بهر؛ ب: آرنده) بار؛ ل (نیز پ): کرنج (ل: که رنج ← کرنج) آورد تاکی آید بکار (=۴۰۷ب)؛ ق: برنج آورند اندرین روزگار؛ (آ: جزین پیشکاران نباید بکار)؛ متن = ک، س۲

به خروار[۱] از آن پس[۲] ده‌ودوهزار    کُرُنج آورد[۳] تا کی آید بکار[۴]!
همان[۵] ارزن[۶] و پسته[۷] و ناردان    بیارد[۸] یکی موبدی[۹] کاردان!
شتروار ازین[۱۰] هر یکی ده‌هزار[۱۱]    هیونانِ بُختی بیارند بار[۱۲]!
همان گاو گردون هزار از[۱۳] نمک    بیارند[۱۴] ـ تا بر چه گردد فلک! ـ
ز خرما هزار و ز شکّر[۱۵] هزار؛    بود سخته و[۱۶] راست کرده شمار[۱۷]،
ده‌ودوهزار انگبین[۱۸] خُنبره[۱۹]    به دزها کشند این[۲۰] زمان یکسره!
نمک‌خورده سرپوست[۲۱] چون چل‌هزار[۲۲]    جز این[۲۳] پیشکاران بیارند بار[۲۴]!
همان[۲۵] دنبه[۲۶] و مَشک روغن هزار    بیارد یکی نیز با پایکار[۲۷]!
شتروار سیصد ز نفت سیاه[۲۸]    بیارند بر بارها[۲۹] تا دو ماه!
بیاید[۳۰] یکی موبدی[۳۱] با[۳۲] گروه    ز کاه و[۳۳] ز یغمیج[۳۴] و از[۳۵] زاوه[۳۶] کوه،

۱ـ(آ: شتروار) ۲ـ س۲: سر ۳ـ (ق۲: برنج آورند)؛ متن ← ۴ـ س، ک، س۲ (نیز لی، لن۲، آ، ب): کرنج (ک: که رنج؛ لن۲: برنج؛ ب: بکنج) آورند اندر آن (لن۲، آ: این) روزگار (لی: کارزار)؛ ق (نیز پ): به خوشه درون گندم آرند بار (← ۴۰۶ب)؛ ل۲: هیونان بختی بیارند بار (=۴۰۹ب)؛ متن = (لن، ل۳، و)، ل این بیت را ندارد ۵ـ (ل۳: هم از؛ ب: همه) ۶ـ (ق۲: شکّر) ۷ـ (ل۳: سرکه) ۸ـ ق، ل۲: بباید ۹ـ س، ق، ک (نیز لی، پ، و، ب): موبد؛ س۲: موبد و؛ (ل۳: همان موبد)؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، لن۲)؛ آ این بیت را ندارد ۱۰ـ ل: زین ۱۱ـ (ل۳، پ، لن۲: دو هزار)؛ س ـ س۲ (نیز لی، آ، ب): ارزن ازین (لی، آ: بدین) هم شمار؛ (و: کنجد هم از این شمار)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۲ـ س (نیز لی): بیارند مردم که آید بکار؛ ق، ک، س۲ (نیز آ، ب): بیارد کسی (ق: بیاید بسی) تاکی آید بکار؛ (ل۳، لن۲: بود سخته و راست (لن۲: باز) کرده شمار (=۴۱۱ب)؛ و: بیارند از شهر این روزگار)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)؛ ل۲، لن این بیت را ندارند؛ در س ـ س۲، لی، و، ب ۴۰۹ و ۴۱۰ پس و پیش شده‌اند؛ در لی۲ بیت ۴۰۹ یکبار هم برابر و +ک پس از ۴۱۰ آمده است ۱۳ـ (ل۳، و، ب: هزاران)؛ س ـ س۲ (نیز لی، آ): به خروار از آن پس هزاران (ل۲، آ: هزار از؛ لی: فراوان)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ، لن۲) ۱۴ـ س: فرستم که؛ ق: فرستند؛ ک، س۲ (نیز لی، و، ب): فرستیم؛ (آ: فرستید)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ لن این بیت را ندارد ۱۵ـ (ق۲: ز خرما و هرگونه چیزی؛ ل۳: ز شکّر هزار و ز خرما) ۱۶ـ (پ: ساخته) ۱۷ـ س (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، آ): هیونان بختی بیارند بار (=۴۰۹ب)؛ ک، ل۲، س۲ (نیز ب): به خروار نفت آورد (ل۲: آورند) زین شمار؛ (ق۲: بیارند از آن تاکی آید بکار (← ۴۰۷ب))؛ متن = ل؛ ق این بیت را ندارد ۱۸ـ (پ: آنگهی) ۱۹ـ ل: کنکره (؟)؛ (ق۲: کاندره؛ ل۳، پ، لن۲، آ: کندره)؛ متن = س (نیز ق۲، ل۳، لن۲، آ)؛ ق ـ س۲، لن، لی، و، ب این بیت را ندارند ۲۰ـ ل (نیز پ): آن؛ متن = س ۲۱ـ س: هر کوست (= هر گوشت؟)؛ (آ: بر پوست)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، پ) ۲۲ـ (ق۲: سیصدهزار) ۲۳ـ (ق۲: همان)؛ متن ← ۲۴ـ ل: بیارند آنراکه آید بکار؛ (ل۳: ز هر سو بیارند آکنده بار؛ پ: بران تنگ دزها کشند پیشکار)؛ متن = س (نیز آ؛ ← ق۲)؛ ق ـ س۲، لن، لی، و، لن۲، ب این بیت را ندارند؛ در ق۲، ل۳ بیت‌های ۴۱۳ و ۴۱۴ پس و پیش شده‌اند ۲۵ـ ل (نیز لن، ل۳، پ): دگر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۶ـ ق، ک، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): دبّه؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۲۷ـ (لن: بیر با یادگار)؛ س (نیز لی، و، لن۲، آ): به خروار نفط آورد زین (آ: بی؛ و: اندرون بی) شمار؛ ق ـ س۲ (نیز ب): هیونان بختی بیارند بار (=۴۰۹ب)؛ (ق۲: به خروار آرند هم زین شمار؛ ل۳: همین پیشکاران بیارند بار (← ۴۱۳ب))؛ متن = ل (نیز پ: پیر)؛ در س، لی لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۸ـ ل: زربفت شاه؛ متن = (لن، ل۳، پ؛ ل۲: نفط) ۲۹ـ (لن: با بارها؛ ل۳: ازین سازها)؛ متن = ل (نیز پ)؛ س ـ س۲، ق۲، لی، و ـ ب این بیت را ندارند ۳۰ـ ل (نیز ل۳، آ): بیامد؛ (ب: بیابد)؛ متن = ده دستنویس دیگر (در س بی‌نقطه) ۳۱ـ (ل۳: جوبدی؟) ۳۲ـ (و: هم) ۳۳ـ ل: کاو و؛ س (نیز لی): کار؛ (و، لن۲: کوه)؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ، ب) ۳۴ـ ل (نیز لن، ل۳): بغمنج (در ل حرفهای یکم و دوم و پنجم بی‌نقطه)؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، لی، و ـ ب): شمیران؛ متن = (پ) ۳۵ـ ل، س۲ (نیز آ): و ز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۶ـ ل، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، آ): رابه؛ س، ل۲: راوه؛ ک (نیز ل۳، پ): رایه؛ متن = (و، لن۲، ب)؛ ق این بیت را ندارد





به دیدار[۱] پیران و[۲] فرهنگیان    بزرگان که هَند از[۳] کنارنگیان[۴]،
به دو روزنامه[۵] به دزها نهند[۶]    یکی نامه گنجور[۷] ما را دهند[۶]،
دگر خود بدارند[۸] با خویشتن    بزرگان که باشند[۹] از آن[۱۰] انجمن
همانا[۱۱] بران[۱۲] راغ و کوه بلند    ز ترک و ز تازی نیاید گزند!
شما را بدین[۱۳] روزگار سُتُرگ    یکی دست[۱۴] باشد بر ما[۱۵] بزرگ!
هنرمند گوینده[۱۶] دستور ما    بفرماید اکنون به گنجور ما،
که هر کس که این[۱۷] را ندارد به رنج    فرستد وُرا پارسی‌جامه[۱۸] پنج،
یکی خوب‌سربند، پیکر به زر    بیابد به فرجام ازین رنج[۱۹] بر!
بدین[۲۰] روزگار تباه و[۲۱] دُژم    بیابد ز گنجور[۲۲] ما چل درم[۲۳]،
به سنگ[۲۴] کسی[۲۵] کو بود[۲۶] زیردست    یکی زین درم‌ها[۲۷] گر[۲۸] آید به شست[۲۹]،
از این[۳۰] شست[۳۱] بر سر شش و[۳۲] چار دانگ    بیارد نبشته، بخواند به بانگ[۳۳]!
به یک[۳۴] روی بر نام یزدان پاک    ـ که امید از اویست و زو ترس و باک[۳۵]! ـ
دگر پیکرش[۳۶] افسر[۳۷] و چهر ما    زمین بارور گشته از مهر ما!

۱ـ (ق۲: دبیران و) ۲ـ (لن: <و>) ۳ـ س، ل۲ (نیز لی، ب): کوه از؛ ک، س۲: خوب از؛ (لن، پ: که‌اند از؛ ق۲: دانا؛ ل۳: طوس و؛ و: هند و؛ لن۲: <که> هند از)؛ متن = ل ۴ـ (آ: که اندر زمان کیان)؛ ق این بیت را ندارد ۵ـ س ـ س۲ (نیز لی، ب): ازین هر چه (س۲، لی: آنچه) باید؛ (ل۳: بدان روزنامه؛ لن۲: بدین روزنامه)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، پ، و، آ) ۶ـ ل۲ (نیز لی، پ، و): نهید ـ دهید؛ (ق۲، ب: برند ـ دهند؛ آ: دهند ـ دهند) ۷ـ س (نیز لی، ب): نامور گنج؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل (نیز لی، پ): بدارید؛ (ق۲: بیارند) ۹ـ (پ: باشید) ۱۰ـ ل: زان؛ (لی، آ، ب: با)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س این بیت را ندارد ۱۱ـ (لن: همان تا) ۱۲ـ ل: براز (← بیران)؛ ق: ابر؛ ل۲ (نیز لی): بدان؛ (ل۳: کران)؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ ب)؛ س این بیت را ندارد ۱۳ـ (پ: درین؛ آ: برین) ۱۴ـ (آ: دشت) ۱۵ـ ک (نیز ق۲): به ما بر؛ (لی: بر مرا (!)؛ ل۳: بر ما یکی دست باشد) ۱۶ـ ک، س۲ (نیز ق۲): پاکیزه؛ (لن، پ: و گوینده؛ ل۳، و، لن۲، آ: و پاکیزه)؛ س، ق (نیز لی، ب): خردمند پاکیزه؛ ل۲: خردمند و پاکیزه؛ متن = ل ۱۷ـ (ق۲: آن) ۱۸ـ (ب: خانه)؛ س (نیز لی): با سیه خایه (؟)؛ (و: جامه سی و)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ (آ: ازین رنج فرجام)؛ ل (نیز لن): بیابند فرجام زین (لن: ازین) کار؛ (پ: بیابند ازین کار فرجام)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ (آ، ب: برین) ۲۱ـ س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، و، لن۲، ب): <و>؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۲۲ـ (و: دستور) ۲۳ـ (پ: هر آنکس که هستند با ما بهم)؛ ق بیت‌های ۴۲۵ـ۴۳۰ را ندارد ۲۴ـ س (نیز ق۲، لی، لن۲): پس آنگه؛ (آ: پسندد؛ ب: پسند)؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، و) ۲۵ـ (ل۳: کنی) ۲۶ـ (پ: فزاییم بر روزی) ۲۷ـ (ق۲: زیر رمها!) ۲۸ـ (پ: که) ۲۹ـ ل: بدست؛ ل۲ (نیز ق۲): نشست (← بشست)؛ س (نیز لی): یکی کین (لی: کس) درمها گشاید به شست؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب) ۳۰ـ ل (نیز ق۲، پ): آن؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، و، لن۲) ۳۱ـ س۲ (نیز ب): شصت ۳۲ـ (ق۲: بر سرش بر) ۳۳ـ ل: بباید (بی‌نقطه) نوشته به خواب و به بانگ؛ س (نیز لی): بباید نوشتن (لی: نبشتن) بخواندن به بانگ؛ ک، ل۲، س۲ (نیز و، لن۲، ب): بیاید (س۲: بیابد) نبشته (ک: نبشتن؛ ب: نوشته) بخواند (س۲: بخوانده) به بانگ؛ متن = (لن، ق۲، پ)؛ ق، ل۳، آ این بیت را ندارند ۳۴ـ (ق۲: یکی) ۳۵ـ ل (نیز و، لن۲): کزو یست امید و هم بیم و (و: وزو یست؛ لن۲: وزو ترس و) باک؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ پ، آ، ب) ۳۶ـ س، ک (نیز لی، و، لن۲، ب): پیکر و؛ ل۲، س۲: پیکر؛ (آ: پیکر از)؛ متن = ل (نیز لن، پ) ۳۷ـ (ق۲: افسر و پیکر؛ ل۳: افسر پیکر)

به نوروز و مهر این هم[1] آراسته‌ست[2]    دو جشن بزرگست و با[3] خواسته‌ست[4]!
درود جهانبان بر آن زادمرد[5]    کسی کو ز دیهیم ما یاد کرد[6]!
بلنداختری[7] نامجوی و[8] سُوار    بیامد به کف[9] نامه‌ی شهریار

## گفتار اندر آمدن ماهوی سوری به دیدن یزدگرد[10]

وُ زانجایگه برکشیدند کوس    ز پشت و[11] نشابور شد تا به[12] طوس
خبر یافت ماهوی سوری[13] ز[14] شاه    که از مرز[15] طوس اندرآمد ز راه[16]
پذیره شدش با سپاهی گران    همه نیزه‌دارانِ[17] جوشن‌وران
چو پیدا شد آن فرّ و اورند[18] شاه    درفش بزرگی و چندان[19] سپاه،
پیاده شد از اسپ[20] ماهوی زود    بران کهتری بندگی‌ها فزود[21]!

۱ـل (نیز ق۲،ل۳،پ): آن هم؛ س (نیز لی): به نوروز این هم بر؛ ل۲،س۲ (نیز ب): به نوروز این را (س۲: با) هم؛ متن = (لن، لن۲، آ؛ ← ل) ۲ـ(و: این همه راستست) ۳ـ(پ: و هم)؛ س۲ (نیز ق۲،لن۲): بزرگ از پی؛ س (نیز لی): دو چشم بزرگان پر از؛ ل۲ (نیز ب): دو چشمش (ب: چشم) بزرگ از پی؛ (آ: دو چشمش بزرگی ازین)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۴ـ(و: بزرگی ازین خاستست)؛ ق، ک این بیت را ندارند؛ در س، ق، ک، س۲، لی، ب پس از این بیت، بیت‌های ۴۴۷ و ۴۴۸ آمده‌اند ۵ـل ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): درود جهان (س، لی: خدا) بر کم‌آزار مرد؛ (لن: به یک روی از آن کهتر آزادمرد)؛ متن = (پ) ۶ـ(ق۲: گشت شاد)؛ س، ق۲، ل۳، لن۲، آ افزوده‌اند:

چو نامه به مهر اندرآورد شاه    فرستاد زی مهتران سپاه (ق۲: مهتر نیکخواه؛ ل۳: مرزبانی براه؛ آ: مرزبانان براه)

۷ـس (نیز لی، و، ب): اختر و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـل، ق (نیز ل۳، پ): <و>؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ(و: ستد)؛ آ این بیت را ندارد ۱۰ـل: رفتن یزدگرد به طوس؛ س: آمدن ماهوی سوری به دیدن یزدگرد؛ ل۲: خبر یافتن ماهوی سوری از آمدن پرویز (!)؛ ق، ک، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← س ۱۱ـل، ل۲ (نیز پ): زبست و؛ س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): ز شهر؛ (لن: ز نشت)؛ متن تصحیح قیاسی است (← لن) ۱۲ـ(ق۲: سوی)؛ بنداری (۳۴۵ـ۴۳۳): و کتب أیضا الی والی طوس، والی سائر ولاة البلاد المتاخمة لها یعلمهم بحاله. و یأمرهم بالاجتماع و الاحتشاد. ثم إنه ارتحل من بُست و سار الی نیسابور، و سار من نیسابور نحو طوس؛ ل، ل۲، ق۲ پس از بیت ۴۳۳ افزوده‌اند:

همه راست کرد آن کجا گفته (ل۲: رفته) بود    به دزها فرستاد کاورده (ق۲: ز کردار گردون برآشفته) بود
و زانجای لشکر کشید او (ل۲: کشیدش؛ ق۲: کشیدی) به مرو    شب و روز تازان چو پرّ تذرو

این بیت‌ها در دوازده دستنویس دیگر و ترجمهٔ بنداری نیست ۱۳ـ(پ: ارزی) ۱۴ـس، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، لن۲): که؛ متن = ل، ل۲ (نیز ل۳، پ، و، آ، ب) ۱۵ـل: که تا مرز؛ (ق۲: که از سوی؛ لن۲: سوی مرز)؛ متن = (ل۳، پ، و، آ) ۱۶ـ(ق۲، ل۲، پ: سپاه؛ و، لن۲، آ: براه)؛ متن = ل، ل۲؛ س، ق، ک، س۲ (نیز لی): به سوی دهستان برآمد ز راه؛ (ب: بیامد به سوی دهستان براه)؛ لن این بیت را ندارد؛ ب افزوده است:

وزانجایگه برکشیدند نای    به سوی دهستان بیامد ز جای

۱۷ـس ـ س۲ (نیز ق۲ ـ ب): نیزه‌داران و؛ متن = ل (نیز لن) ۱۸ـق (نیز لن، و، لن۲): اروند؛ ل۲ (نیز ق۲، پ): اورنگ؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۱۹ـک (نیز پ): چندین ۲۰ـل: باره؛ متن = س ـ ب ۲۱ـ(لن: نمود)؛ س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، و ـ ب): شهنشاه را بندگی‌ها نمود (س۲، آ: فزود)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ)





همی‌رفت نرم[1] از برِ خاک نرم[2]    دو دیده پر از آب کرده ز شرم[3]
زمین را ببوسید و بردش نماز    همی‌بود[4] پیشش زمانی دراز
سپاهش همه[5] خواندند آفرین    برفتند گریان و[6] سر بر زمین
فرخزاد چون روی ماهوی دید[7]    سپاهی بران‌سان[8] رده برکشید
ز ماهوی سوری دلش گشت شاد    بروبر بسی پندها کرد یاد[9]
که این شاه[10] را از نژاد کیان    سپردم ترا[11] تا ببندی میان
نمانی[12] که بادی برو برجهد!    وُگر[13] خور[14] سپاسی برو[15] برنهد!
مرا رفت بایدهمی سوی[16] ری    ندانم که کی بینم[17] این تاج کی؟!
که چون من فراوان به[18] آوردگاه    شد از[19] جنگ[20] آن[21] نیزه‌داران تباه!
چو رستم سُواری به گیتی[22] نبود    نه گوش خردمند هرگز شنود،
به دست یکی زاغ‌سر[23] کشته شد    به من[24] بر چُنین روز برگشته شد!
که یزدان وُرا جای نیکان[25] دهاد!    سیه‌زاغ را درد و[26] پیکان دهاد!
بدو گفت ماهوی کای پهلوان    مرا شاه چشمست و روشن‌روان!
پذیرفتم این زینهار ترا!    سپهر مرا، شهریار ترا[27]!

۱ـس (نیز ب): او؛ متن ← ۲ـس ـ س۲ (نیز لن، ق۲، آ، ب): گرم؛ ل: گرم از بر خاک روی؛ (پ، و، لن۲: گرم از بر (لن۲: پی) خاک نرم)؛ متن = (ل۳) ۳ـل: دو جوی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد ۴ـ(لن: رفت) ۵ـ(ل۳، لن۲: همی) ۶ـ(ل۳: یکایک نهادند)؛ ل، لن، پ این بیت را ندارند؛ بنداری (۴۳۴ـ۴۴۰): فلما سمع ماهویه بذلک تلقاه. و لما وقعت عینه علی طلعة الملک ترجل، و عفر وجهه فی التراب بین یدیه، و أخذ یمشی فی موکبه و هو یبکی و یتوجع لما حزب الملک حتی اضطرّ الی مفارقة الوطن ۷ـ(لی: هامون بدید) ۸ـس ـ س۲ (نیز لی، و، لن۲، ب): سراسر سپاهش؛ (لن، ق۲: بدانسان)؛ متن = ل (نیز ل۳، پ، آ) ۹ـپ افزوده است:

به ماهوی سوری فرخزاد گفت    بدانگه که بگشاد راز از نهفت

۱۰ـس (نیز لی، ب): نامه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۱ـس ـ س۲ (نیز لی، ق۲، ل۲، و ـ ب): به تو؛ متن = ل (نیز لن، پ)؛ بنداری: و لما رآه فرّخزاذ علی تلک الهیئة و نظر الی عساکره الکثیفة سر بذلک فوعظه و نصحه و بالغ و قال له: أیها البهلوان! إنی قد سلمت الیک هذا الملک ۱۲ـل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ): نباید؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۳ـ(ق۲، لی: و یا) ۱۴ـل (نیز لی ـ و، آ، ب): خود (؟)؛ (ق۲: کس)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لن، لن۲) ۱۵ـس (نیز لن، پ): بدو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فینبغی لک أن تجدّ و تجتهد و تکشف دونه عن ساق جدک حتی لا یمسه سوء و لا یصیبه مکروه ۱۶ـ(پ: باید سوی مرز) ۱۷ـق (نیز پ، ب): که بینیم؛ ک: که بینم من؛ (ق۲: دگر بینم)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـس: در؛ (لن، ق۲: بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـل۲: این؛ (آ: آن) ۲۰ـ(ق۲: رزم) ۲۱ـس (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): این؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۲۲ـل۲: به گیتی سواری؛ (و، لن۲: به گیتی چو رستم سواری)؛ در س، ق، ک، س۲، لی، ب بیت‌های ۴۴۷ و ۴۴۸ پس از بیت ۴۳۱ آمده‌اند؛ آ این بیت‌ها را ندارد؛ پیاپی بیت‌های متن = ل، ل۲، لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲ ۲۳ـ(ل۳: رو؛ و، لن۲: به تیغ یکی تیغ‌زن) ۲۴ـل۲ (نیز ق۲، و، لن۲): ما ۲۵ـل۲: نیکی؛ (ل۳: جایگاهی) ۲۶ـل (نیز لن، ل۳): <و>؛ متن = ل۲ (نیز ق۲، پ، لن۲)؛ س، ق، ک، س۲، لی، و، آ، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فانی لابُد لی من الانصراف الی الری، و لست أدری هل أری هذا التاج مرة أخری أم لا فقد قتل کثیر من أمثالی فی هذه الوقائع (۴۴۷ـ۴۴۹ را ندارد)؛ بنداری افزوده است: و إنما أذهب لأجمع عساکر الری و أصبهان، و أقدم بهم علی الملک (برابر است با بیتی در دستنویس بایسنقری):

سپاه سپاهان و ری را همه    به گرد آورم سوی شاه رمه

۲۷ـق: مرا؛ (پ: سپهبد مرا شهریار ترا)؛ بنداری: فقال ماهویه: إن الملک أعز عليّ من هذه العین الباصرة، و نصحک مقبول، و قولک مسموع

فرخزادِ هرمزد از آن[۱] جایگاه[۲] — سوی ری بیامد[۳] به فرمان شاه

برین[۴] نیز بگذشت چندی سپهر — جدا شد[۵] ز مغز بداندیش مهر!
شبان را همی تخت کرد[۶] آرزوی[۷] — دگرگونه‌تر شد به آیین و[۸] خوی[۷]!
تنِ خویش یک چند بیمار کرد — پرستیدن شاه دشخوار[۹] کرد!

یکی پهلوان بود گسترده‌کام[۱۰] — نژادش ز طرخان[۱۱] و بیژن به نام
نشستش به شهر[۱۲] سمرقند بود — وُ زان[۱۳] مرز چندیش[۱۴] پیوند بود
چو ماهوی بدبخت[۱۵] خودکامه[۱۶] شد — ازو نزد بیژن یکی نامه شد،
که ای پهلوان‌زاده‌ی بی‌گزند — یکی رزم پیش آمدت[۱۷] سودمند،
که شاه جهان با[۱۸] سپاه ایدرست — نشستش ز[۱۹] گیتی به مرو اندرست[۲۰]،
گر آیی، سر و تاج و گاهش[۲۱] تراست! — همان گنج و چتر و[۲۲] سپاهش[۲۳] تراست!

۱ـ ل: زان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ س ـ ل[۲] (نیز لی، و، آ، ب): بارگاه؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۳ـ ل[۲]: بیامد سوی ری؛ (و، لن[۲]: به سوی ری آمد)؛ س[۲] این بیت را ندارد؛ بنداری: فثنی فرخزاد عنانه، و توجه نحو الری باذن الملک ۴ـ ک (نیز لن، ل[۳]): بدین ۵ـ س[۲]: نیامد؛ لی این بیت را ندارد؛ ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

چو آگاهی آمد ز نیزه‌وران — ز بغداد و ری کان گزیده‌سران (ق[۲]: ز بغداد و اروندرود از کران)
نیامد کسی پیش ایشان به جنگ (ق[۲]: که کس پیش ایشان نشد تیزچنگ) — که بارستشان چرخ پیروزه‌رنگ (ق[۲]: ازیشان بود ساز و آیین جنگ)
رخ شاه ایران پر آژنگ شد — از آن کار دشمن به دل تنگ شد
چو ماهوی مر شاه را مانده دید (ق[۲]: از آن گونه دیدش سپاه) — به بی‌کام او بخت را رانده دید (ق[۲]: شده زرد چون کاه رخسارشان)

۶ـ س (نیز لی، ب): کرد تخت؛ ل[۲]: شبان‌زاده را بخت کرد ۷ـ ل[۲] (نیز لن، پ): آرزو ـ خو؛ س[۲]: آرزو ـ آرزو (!) ۸ـ س، ق، ل[۲] (نیز لی، ب): دگر شد به رای و به آیین و؛ ک، س[۲] (نیز ل[۳]، آ): دگر شد به آیین و رای و به؛ متن = ل (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۹ـ ل ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، و ـ ب): دشوار؛ (ل[۳]: پادشاخوار)؛ متن = س[۲] (نیز لن، پ)؛ بنداری: قال: و انتهی الخبر الی مرو بأن عساکر سعد بن أبی وقاص رضی الله عنه أخذوا المدائن و سائر ما تاخمها من بلاد المملکة فعظم ذلک علی یزدجرد (تا اینجا از خود افزوده). و لما علم ماهویه بأن أمره قد أشفی علی الزوال دار فی رأسه هوی السلطنة فقلب لیزدجرد ظهر المجن فتمارض أیاما، و صار لا یواظب علی إقامة شرائط خدمته، کما کان یواظب علیها من قبل ۱۰ـ (ق[۲]: نام) ۱۱ـ ل (نیز پ، آ، ب): طلحان؛ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، و، لن[۲]): طلخان؛ (لن: طلخون؛ ل[۳]: طلخند)؛ متن = (ق[۲])؛ ق این بیت را ندارد ۱۲ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لی، ب): مرز؛ متن = ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ) ۱۳ـ ل: بران؛ (ب: از آن)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۴ـ ک: چندین به؛ بنداری: و کان لسمرقند ملک من ملوک الترک یسمی بیزن. و کان شجاعا بطلا مشهورا بالرجولیة و البسالة؛ ق در اینجا سرنویس دارد: گفتار در غدر ماهوی سوری با یزدگرد؛ ق[۲] افزوده است:

همان نام بیژن به ایران و چین — ز مردیش کردند نقش نگین

۱۵ـ س[۲] (نیز ق[۲]، و، لن[۲]، آ): بدبخت و ۱۶ـ (ق[۲]: بدکامه) ۱۷ـ ق: آمدم؛ آ این بیت را ندارد ۱۸ـ س (نیز لن ـ ل[۳]): بی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ (لن[۲]، آ: به) ۲۰ـ ل (نیز ق[۲]، پ): ابا تاج و گاهست و با افسرست؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ ل[۲] (نیز لن، ل[۳]): گاه و تاجش ۲۲ـ ل: حتر <و> (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، و، آ، ب): تخت و؛ (لن: چیز و؛ لن[۲]: چیره)؛ ق: تخت و گنج و؛ متن = (ل[۳]) ۲۳ـ ک: کلاهش؛ بنداری: فکتب الخائن الیه کتابا یعلمه فیه بحصول ملک إیران فی مرو، و یشیر علیه بأن ینهض الیه و ینتهز الفرصة و یقبض علیه





[از کین نیاگان به دل یاد کن! — برین[۱] تخمه بر داد[۲] بیداد کن!]
چو بیژن نگه کرد و آن نامه دید — جهان پیش ماهوی خودکامه[۳] دید!
به دستور گفت: ای[۴] سر راستان — چه داری به یاد[۵] اندرین[۶] داستان[۷]؟
به یاری ماهوی اگر[۸] من سپاه — برانم، شود کارم ایدر[۹] تباه!
به من[۱۰] بر کند[۱۱] شاه چینی[۱۲] فسوس — مرا بی‌منش[۱۳] خواند و چاپلوس[۱۴]!
وُگر نکُنَم این، گوید[۱۵] از بیم کرد — همی‌ترسد[۱۶] از روزگار[۱۷] نبرد[۱۸]!
چُنین داد دستور پاسخ بدوی[۱۹] — که ای شیردل‌مردِ پرخاشجوی،
از ایدر ترا ننگ باشد[۲۰] شدن — به یاری ماهوی و باز آمدن،
به برسام فرمای تا با سپاه — به یاری شود سوی آن[۲۱] رزمگاه،
به گفتار سوری[۲۲] شوی[۲۳] سوی جنگ — سبکسار[۲۴] خواند ترا[۲۵] مرد سنگ!
چُنین گفت بیژن که اینست رای! — مرا خود نجنبید باید ز جای!
به برسام فرمود تا ده‌هزار — نَبرده‌سُوارانِ خنجرگزار[۲۶]،
به مرو آید و[۲۷] ساز جنگ آورد — مگر شهر[۲۸] ایران به چنگ[۲۹] آورد!

۱ـ (لی: بدین؛ و: وزین) ۲ـ ق: تخمهٔ سرد؛ ل، لن، ل[۳]، پ، آ، بنداری این بیت را ندارند؛ ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

شهنشاه از آن (این) خودکی (نه) آگاه بود — که ماهوی سوریش بدخواه بود

۳ـ (ق[۲]: بدکامه)؛ آ بیت‌های ۴۶۳ـ۴۷۶ را ندارد ۴ـ ق: آن ۵ـ ق: بداد (در بالا: بیاد) ۶ـ ل: اندرون؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ (و: از گه باستان؛ لن: چگونه شنیدی تو از باستان)؛ لن افزوده است:

'چه داری به یاد اندرین داستان — هم از رای ماهوی زاده‌شبان

۸ـ ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، و، لن[۲]، ب): گر؛ متن = ق، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۹ـ (ب: اندر)؛ س[۲]: کار بر من ۱۰ـ (ق[۲]: ما) ۱۱ـ (پ: برانیم کند) ۱۲ـ س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لی): چندین؛ (ق[۲]: چین این)؛ ک (نیز ب): چندی؛ متن = ل (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]) ۱۳ـ ق: بیش (؟) ۱۴ـ در پ، و حرف یکم و در پ، ب حرف سوم با سه نقطه؛ در پ بیت‌های ۴۶۶ و ۴۶۷ پس از ۴۶۸ آمده‌اند ۱۵ـ ل (نیز لن، ق[۲]): وگرنه کنم گوید؛ س (نیز لی): وگرنه بگویند؛ ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ب): وگرنه هم او گوید؛ (پ: وگر نکنم گوید!)؛ متن = (ل[۳]، لن[۲]) ۱۶ـ ل[۲]: برشد (← ترسد) ۱۷ـ ل: از روز ننگ و؛ (لن، ق[۲]: از گرد روز؛ پ: از بهر ننگ و)؛ متن = س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، ب) ۱۸ـ (لن[۲]: بترسید گوید ز روز نبرد)؛ ق، و، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فلما أتاه الکتاب شاور وزیره فی ذلک ۱۹ـ (و: پاسخ آورد دستور اوی) ۲۰ـ س، ق (نیز لی): زود باید؛ ک، ل[۲] (نیز ل[۳]): نیک باید (در ک حرفهای یکم و دوم و در ل[۲] حرف دوم بی‌نقطه)؛ س[۲] (نیز لن[۲]، ب): تنگ باید (در ب حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ق[۲]: نیک باشد)؛ متن = ل (نیز لن، پ، و) ۲۱ـ (پ: این) ۲۲ـ (ق[۲]: ماهو؛ و: اوگر) ۲۳ـ ق (نیز ل[۳]): شود ۲۴ـ ق: شکیبای ۲۵ـ س[۲]: مرا؛ بنداری: فقال: الرأی أن تندب لهذا الأمر ولدک برسام، و لا تفارق أرضک. فإنک إن فعلت ذلک نسبوک الی النزق و الطیش ۲۶ـ س: گذار ۲۷ـ ل (نیز پ): اندرون؛ (ل[۳]، ب: آورد)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): گنج؛ (پ: تخت)؛ متن = س ـ س[۲] (نیز لی، ب) ۲۹ـ س: تنگ (!)؛ بنداری: فانتخب عشرة آلاف فارس و جهزهم تحت رایة ولده الی مرو؛ س پس از ۴۷۴ و آ پس از ۴۶۱ افزوده‌اند:

ز مرز سمرقند بیرون (آ: بیژن) برفت — بیامد بر شاه ناگاه تفت

## گفتار اندر رزم یزدگرد با ترکان[۱]

سپاه از بخارا چو پرّان‌تذرو
بیامد به یک هفته[۲] تا شهر[۳] مرو!

شب تیره هنگام بانگ خروس
از آن مرز[۴] برخاست آوای[۵] کوس!

جهاندار[۶] ازین[۷] خود کی[۸] آگاه بود
که ماهوی سوریش بدخواه[۹] بود!

به شبگیر گاه سپیده‌دمان[۱۰]
سواری سوی خسرو آمد دمان[۱۱]،

که[۱۲] ماهوی[۱۳] گوید که آمد سپاه
ز ترکان، کنون بر چه رای‌ست شاه[۱۴]؟

سپهدار قام است و[۱۵] فغفور چین
سپاهش همی[۱۶]برنتابد زمین!

برآشفت و جوشن بپوشید شاه
فراز آمدند از دو رویه[۱۷] سپاه

[بیاراست با میمنه میسره
به جنگ اندرآمد سپه یکسره[۱۸]]

[همی‌بود با نیزه در قلبگاه
شد از گرد گیتی سراسر سیاه!]

رده برکشیدند و برشد خروش
سپهدار ایران برآورد[۱۹] جوش

[چو نیروی پرخاش ترکان بدید
بزد دست و تیغ از میان برکشید[۲۰]،]

به پیش سپاه اندرآمد چو[۲۱] پیل
زمین شد بکردار دریای نیل!

چو بر لشکر ترک‌بر[۲۲] حمله برد
پسِ پشت او در[۲۳] نماند ایچ گرد!

همه پشت بر تاجور[۲۴] گاشتند
میان شوارانش بگذاشتند!

چو برگشت ماهوی[۲۵]، شاه جهان
بدانست نیرنگ او در نهان:

۱ـ ل،س: رزم یزدگرد با ترکان (س: و غدر کردن ماهوی سوری)؛ ق: جنگ یزدگرد با برسام ترک و غدر ماهو و هزیمت شاه؛ ک،ل۲، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۲ـ ق: دو هفته؛ (ق۲: یک ماه) ۳ـ ل۲: تا سوی؛ (لی، پ: به یک هفته آمد بدان شهر) ۴ـ س ـ س۲ (نیز لی، ب): دشت؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۵ـ ل، س، ک (نیز ق۲، ل۳): آواز؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب) ۶ـ س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب): شهنشاه؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، پ) ۷ـ ل: زین؛ (پ: از آن)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ ل: نه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۹ـ (ق۲: ماهوی جویندهٔ گاه)؛ و، لن۲ این بیت را ندارند؛ بنداری: فوصل العسکر من بخارا الی مرو فی أسبوع فدقوا الکوسات فی جنح اللیل، و الملک فی شغل شاغل عن ذلک ۱۰ـ س ـ س۲ (نیز ق۲، لی، و، آ، ب): خروشی برآمد هم اندر زمان (ق۲، آ: سپیده‌دمان)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۱۱ـ ل (نیز لن): دوان؛ س ـ س۲ (نیز لی، و): بیامد سپیده‌دمان؛ (ق۲: بیامد هم اندر زمان؛ آ: بیامد به شاه زمان؛ ب: بیامد چو شیر دمان)؛ متن = (ل۳، پ، لن۲) ۱۲ـ (آ: به) ۱۳ـ ق: که با شاه ۱۴ـ (و: برگشادست راه) ۱۵ـ ل ـ ک (نیز لی، ل۳، آ، ب): خانست و؛ ل۲، س۲ (نیز پ، و): خانست؛ (لن: قانیست (← قامیست؟)؛ لن۲: خاقانست و (!)؛ ق۲: سپهبد چو خلقان و)؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۶ـ (لی: همه)؛ بنداری: و لما أصبح ماهویه أتاه فارس و قال له فی السر: إن العسکر قد وصل فافعل ما تری. فردَه و رکب فی عساکره مظهرا المنابذتهم ۱۷ـ ل: شد از گرد گیتی سراسر (= ۴۸۳ب)؛ متن = چهارده دستنویس دیگر ۱۸ـ ل ـ ک، س۲، لی، آ، ب بیت‌های ۴۸۲ و ۴۸۳ را ندارند؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۱۹ـ (ل۳: برآمد به)؛ در ق۲، و، لن۲ این بیت پس از ۴۸۲ و در ل۳ پس از ۴۸۱ آمده است؛ ل، ل۲، لن، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: و لبس الملک سلاحه. و تلقوا العدوَّ. فلما اصطف الفریقان و تقابل الجمعان وقف الملک فی القلب ۲۰ـ س، ق، ک، س۲، لی، آ، ب این بیت را ندارند؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۱ـ ق: به ۲۲ـ س ـ س۲ (نیز لی، و، آ، ب): چو ابر خروشان؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۳ـ ک (نیز آ): بر؛ (ق۲: لشکر او)؛ بنداری: فتتابعت علیه حملات الأتراک فحاص بنفسه غمرة الحرب، و ردَفی وجوههم بعض تلک الحملات ۲۴ـ س ـ س۲ (نیز لی، و، آ، ب): نامور؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۲، پ، لن۲) ۲۵ـ س۲: ماهوز





چُنین[۱] بود ماهوی را رای[۲] و راه
که او ماند اندر میان سپاه[۳]

شهنشاه در جنگ شد ناشکیب[۴]
همی‌زد به تیغ و به پای و رکیب[۵]،

فراوان از آن نامداران[۶] بکشت
چو بیچاره‌تر[۷] گشت، بنمود پشت!

ز ترکان[۸] بسی در پسِ[۹] پشت اوی[۱۰]
یکی کابلی[۱۱]تیغ در مشت اوی[۱۰]،

همی‌تاخت جوشان چو از ابر[۱۲] برق[۱۳]
یکی آسیا دید بر[۱۴] آبِ[۱۵] زَرْق[۱۳]،

فرود آمد از اسپ[۱۶] شاه جهان
ز بدخواه در آسیا شد نهان!

شواران به جستن[۱۷] نهادند روی
همه زرق[۱۸] ازو گشت پر[۱۹] گفت‌وگوی[۲۰]!

ازو بازماند اسپِ[۲۱] زرّین‌ستام[۲۲]
همان گرز و[۲۳] شمشیرِ زرّین‌نیام

بدان بخشش اندر[۲۴] خروشان شدند
از آن[۲۵] اسپ و آن ساز[۲۶] جوشان شدند

نهان شاه در[۲۷] خانه‌ی آسیا
نشست از برِ خشک لختی[۲۸] گیا

چُنین‌ست رسم سرای فریب
فرازش بلندست و شیبش[۲۹] نشیب!

۱ـ ک: همین ۲ـ (و: روی) ۳ـ س ـ س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): که آید بدان (ک: در آن؛ ل۳: بران) سر (س، لی: سان؛ س۲، و، آ: سو؛ ب: جا) گرفتار شاه؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۴ـ س ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): مردی نمود؛ متن ← ۵ـ س ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): دلیری و تندی (ل۲، ق۲: مردی؛ ب: کندی) و گردی (ق۲: شیری) نمود (ق: فزود)؛ متن = ل (نیز لن، پ، لن۲)؛ ق۲ افزوده است:

همی‌زد به تیغ و به پای و رکیب (= ۴۹۱ب)
که در رزم و در بزم باید شکیب

۶ـ س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، و، آ، ب): به قلب اندرون چند ازیشان؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۷ـ س، س۲ (نیز لی): بر؛ ق این بیت را ندارد ۸ـ ق: گردان ۹ـ ل: بسی بود در؛ (و: یکی در پس؛ لن۲: یکی پس!)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ ل ـ ک، س۲ (نیز ل۳، آ، ب): او؛ متن = ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۱۱ـ (ق۲: هندوی)؛ بنداری: فتهازم ماهویه عند ذلک فی جنوده، علی مواطأة کانت بینه و بین الترک، فالتفت یزدجرد، و لما رأی صنیع ماهویه أحس بالحال فولی ظهره للفرار، و تبعه الأتراک کالماء و النار ۱۲ـ س ـ س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): همچون شب (ق۲: در دشت چون) تیره؛ متن = ل (نیز لن، پ) ۱۳ـ (و: برف ـ ژرف) ۱۴ـ ل: بد بران؛ (آ: بود بر)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۵ـ (ل۳: راه) ۱۶ـ ل: باره؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فرأی طاحونة علی ماء الزرق فنزل عن الفرس و ترکه، و مشی حتی دخل الی الطاحونة و اختفی فیها ۱۷ـ ل۲ (نیز لی): نخستین ۱۸ـ س: رزق ۱۹ـ ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): شد پر از؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، ب) ۲۰ـ ل (نیز پ): گفت‌گوی؛ ق: گفتگوی؛ (و: همه ژرف انوشه بد از پیش اوی)؛ در ق۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۱ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز آ): اسب و؛ (ب: ماندست؛ و: ازو ماند آن اسپ)؛ متن = س، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲) ۲۲ـ (آ: زین و لگام) ۲۳ـ ل: از آن گبر و؛ س ـ س۲ (نیز و، ب): بدیدند؛ (لی: بدرّید؛ آ: ندیدند)؛ متن = (لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۲۴ـ (ق۲: جستن اندر)؛ ل: به جستنش؛ ل۲ (نیز لن، پ): به بخشش چو ترکان؛ (ل۳، و، لن۲: به جستن چو ترکان)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز آ، ب؛ سه حرف نخستین بخشش در ق بی‌نقطه) ۲۵ـ س، ک، س۲ (نیز ق۲، و، ب): بدان؛ ق (نیز پ، آ): بران؛ متن = ل (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۲۶ـ (لن۲: شاه)؛ ل: باره و ساز؛ س، ک، س۲ (نیز ق۲، و، آ، ب): ساز و آن اسب؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ل۳، پ)؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و کانت فرسان الأتراک فی أثره فرأوا فرسا عائرا مغمورا فی الذهب فأحدقوا به و أخذوا فی قسمة عدَته، و اشتغلوا بذلک حتی أمسوا فانصرفوا ۲۷ـ ل: گشته در؛ ق: شد در آن؛ (ل۳: شه در آن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ ک: چندی ۲۹ـ ل۲ (نیز ق۲، ب): پیشش؛ ل، ک، س۲ (نیز لن): بلند و نشیبش؛ (لی: بلندست شیبش؛ ل۳: نشیبش فراز و فرازش)؛ متن = س، ق (نیز پ ـ آ)؛ ق۲، ل۳، و، لن۲ افزوده‌اند:

ق۲، لن۲ اگر بخردی دل درو در (لن۲: رای با او) مبند
که ناید به فرجام ازو جز گزند

ق۲، و، لن۲ به گاه بسودن چو مارست نرم
ولیکن گه زهر دادنش گرم (و: بی‌آب و شرم)

ل۳ گزندست و بیم سرای سپنج
گهی شادمانی و گاهی به رنج

بدانگه که بیدار بُد[1] بخت اوی[2] / به گردن[3] کشیدی[4] فلک[5] تخت[6] اوی[2]،
کنون آسیایی بیامدش[7] بهر / ز نوشش[8] فراوان فزون داد[9] زهر!
چه بندی دل اندر سرای فسوس[10] / که[11] هزمان به گوش آید آوای کوس[12]:
خروشی برآید[13] که بربند رخت / نبینی جز از[14] تخته‌ی گور[15] تخت!

دهان[16] ناچریده، دو دیده پُرآب / همی‌بود تا برکشید[17] آفتاب
گشاد آسیابان در آسیا / به پشت[18] اندرون[19] بار[20] لختی گیا
فرومایه‌یی بود خسرو به نام / نه تخت و نه گنج و نه تاج[21] و نه کام!
خور خویش ازین[22] آسیا ساختی / به کاری جزین خود[23] نپرداختی
گوی[24] دید برسان سروی[25] بلند / نشسته بران[26] سنگ چون[27] مستمند!
یکی افسری[28] خسروی بر سرش / درفشان ز دیبای چینی[29] برش!
دو چشمِ[30] گوزن و بر و یالِ شیر / نشد دیده[31] از دیدن شیر[32] سیر!

۱ـ (و: شد) ۲ـ ل ـ س۲ (نیز ل۳، پ، آ، ب): او؛ (ق۲، و، لن۲: شاه)؛ متن = (لن) ۳ـ ل، س، ل۲ (نیز ل۳، ب): گردون؛ متن = ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ ـ آ) ۴ـ ل۲: کشیده ۵ـ س: زمین؛ ق، ک، س۲ (نیز آ، ب): زمان؛ (لن: ملک)؛ متن = ل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۶ـ ل: رخت؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ لی بیت‌های ۵۰۱ـ۵۰۵ را ندارد ۷ـ س: برآمدش؛ (لن: چو آمدش؛ پ: نیامدش؛ ل۲: آسایش دادند)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۸ـ س ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و ـ ب): شهدش؛ متن = ل (نیز پ) ۹ـ ل، ق (نیز ق۲، ل۳، پ، آ): بود؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، و، لن۲، ب) ۱۰ـ ق: فریب ۱۱ـ س (نیز ب): چو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۲ـ ل (نیز لن، ق۲، ل۳): آواز کوس؛ س، ک، ل۲، س۲ (نیز و، ب): آیدت (س۲: آمدت) بانگ کوس؛ ق: آیدت زو نهیب؛ (لن۲: آمد آوای کوش؛ آ: اندر آیدت کوس)؛ متن = (پ) ۱۳ـ ل: درآید؛ (آ: برآمد) ۱۴ـ ل (نیز پ): بجز؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل: دخمهٔ گور و؛ ل۲: تخمه کور (!)؛ (ق۲: دخمه و گور)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ در س، ک، س۲، و، آ، ب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۶ـ ل: جهان؛ (ق۲: دهن)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ (ب: درکشید)؛ بنداری: و بقی یزدجرد فی الطاحونة حلیف الحرب و الویل باکیا طول اللیل (۵۰۰ـ۵۰۴ را ندارد) ۱۸ـ ل۲: نبشت؛ س۲ (نیز لی، آ، ب): ببست؛ (ل۳: بمشت) ۱۹ـ س (نیز لی، ب): اندران ۲۰ـ ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ): بارو؛ متن = س، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، لن۲، ب) ۲۱ـ (ق۲: نه تاج و نه گنج)؛ س، ک، س۲ (نیز لی، ب): نه هوش و نه نام و نه چیز؛ ق، ل۲ (نیز و): نه هوش و نه چیز و نه نام (ل۲: رای؛ و: گاه)؛ (ل۳، لن۲: نه گنج و نه تخت و نه تاج)؛ متن = ل (نیز لن، پ، آ) ۲۲ـ ل: زان؛ س، ق (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، ب): از آن؛ (ل۳: از؛ لن۲: زین)؛ متن = ک، ل۲ (نیز آ) ۲۳ـ س، ک، ل۲ (نیز لی، لن۲): جدا زین؛ ق: جز از آن؛ (ق۲، پ: دگر زان؛ و: دگر می؛ آ: جز از این؛ ب: خدایی!)؛ متن = ل (نیز لن، ل۳) ۲۴ـ ل: شهی؛ (پ: کیی)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۵ـ ل، ک، ل۲ (نیز لن ـ ل۳، و ـ ب): سرو؛ متن = س، ق (نیز پ) ۲۶ـ (لن، ق۲، ل۳، لن۲، ب: بر؛ لی: بدان؛ ب: برو)؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز پ، و) ۲۷ـ س ـ ل۲ (نیز لی، پ، و، ب): خاک بر؛ (لن۲: سنگ بر)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳، آ)؛ س۲ این بیت را ندارد؛ ل۳ افزوده است:

چو ماهی شب تیره تابان ز میغ / دو چشمش پر از آب و دل پر دریغ

۲۸ـ ل: افسر و؛ س، ک (نیز لی، ل۳، لن۲، آ): افسر؛ س۲: مغفری؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، ب) ۲۹ـ س ـ س۲ (نیز لی، و، آ، ب): رومی؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۳۰ـ ق (نیز ق۲، آ): چشمش؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب) ۳۱ـ س۲: دیدن ۳۲ـ ق، ل۲: دیدنش هیچ؛ (ق۲، و: دیدنش سیر)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، لن۲، آ، ب)؛ ل، لن، پ این بیت را ندارند؛ در ل۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است





دو[1] پیکر یکی کفش زرّین[2] به پای / ز خوشاب و زر آستین[3] قبای!
نگه کرد خسرو بدو[4]، خیره ماند / بدان[5] خیرگی نام یزدان بخواند!
بدو گفت کای[6] شاه[7] خورشید[8] روی[9] / بدین[10] آسیا چون رسیدی[11]؟ بگوی[12]!
چه جای نشستت[13] بود آسیا / پر از گندم و خاک[14] و چندین[15] گیا[16]؟!
چه مردی بدین فرّ و این برز[17] و چهر؟ / که چون تو نبندد همانا سپهر!
از[18] ایرانیانم -بدو گفت- شاه / هزیمت گرفتم ز توران[19] سپاه
بدو[20] آسیابان به تشویر گفت / که جز تنگ‌دستی[21] مرا نیست جفت!
اگر نان کشکینت[22] آید بکار / وُ زین[23] ناسزاتره‌ی جویبار،
بیارم جزین[24] نیز[25] چیزی[26] که هست / -خروشان بود مردم تنگ‌دست!-
به سه روز شاه جهان را ز رزم[27] / نبود ایچ[28] پردازش خواب[29] و بزم[30]،
بدو گفت شاه[31]: آنچ[32] داری بیار! / خورش نیز[33] با[34] برسم آید به کار!

۱ـ ق ـ س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): به؛ متن = س ۲ـ (ق۲: یکی کفش زرّین مرو را) ۳ـ س۲: آستین و؛ ق: و زربفت چینی؛ ل۲: وز آستین؛ (و: و در آستین؛ لن: ز خوشاب آستین ز زر بد؛ ق۲: به گوهر همه آستین)؛ متن = س، ک (نیز ل۳، پ، لن۲، آ، ب)؛ ل، لی این بیت را ندارند ۴ـ (ق۲: برو؛ پ، لن۲: در و؛ و: بدان)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ (لن۲: در آن)؛ بنداری (۵۰۶ـ۵۱۳): و لما أصبح جاء الطحان فدخلها فرأی رجلا کالسرو و الباسق، علی رأسه تاج مرصع، و علیه قباء من الدیباج الصینی مذهب، و فی رجله مداس ذهبی، و هو قاعد هناک علی الحشیش و التراب، یظهر علیه أثر الحزن و الاکتئاب ۶ـ ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): ای ۷ـ لن شاه را به مرد تصحیح کرده ۸ـ ک: خرشید ۹ـ (پ: فش؛ و، آ: رو) ۱۰ـ ل: بران؛ متن = س ـ ب ۱۱ـ (ل۳: فتادی) ۱۲ـ (پ: تو خوش؛ و، آ: بگو) ۱۳ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، پ ـ ب): نشست تو؛ (ل۳: نشست تو بی که)؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۴ـ (آ: آش ← ماش؟) ۱۵ـ ل، ق، ل۲ (نیز لن، و، لن۲): چندی؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، آ، ب) ۱۶ـ (ق۲، پ: پراکنده از خاک و لختی گیا) ۱۷ـ س، ک، س۲ (نیز لی، پ): برز و این فرّ؛ ق، ل۲: یال و این زور؛ (لن: برز و این قد؛ ل۳، لن۲: قد و این برز؛ آ: فرّ و آن برز)؛ متن = ل (نیز ق۲، و، ب)؛ بنداری: فقال: أیها الشهریار! من أنت؟ و ما الذی ألجأک الی الدخول الی هذا الموضع الخراب، و الجلوس علی فرش الحصی و التراب؟ ۱۸ـ ل۲ (نیز و، لن۲): ز ۱۹ـ س۲: ترکان؛ بنداری: فقال: أنا رجل من الفرس هربت من الترک الی هذا المکان، و اختفیت منهم فیه؛ ل۲ افزوده است:

اگر هست نزد تو چیزی خورش / که تن را بود از خورش پرورش
پذیرم بدین مایه از تو سپاس / چو آرد بران مرد یزدان‌شناس

۲۰ـ س (نیز لی، ب): از او؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ب): بی‌نوایی؛ ل۲: دست‌تنگی؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ)؛ ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

ازین غم روانم بهم برزدی / چنان دان که (کنون چونکه) مهمان ما آمدی

۲۲ـ (ب: کشکین) ۲۳ـ ل: ازین؛ متن = س ـ ب ۲۴ـ ق: جز آن ۲۵ـ س (نیز ق۲، لی، ل۳، ب): نیست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ ل۲: لختی ۲۷ـ س (نیز لی): ز درد؛ (آ: برزم؛ ب: ز بخت)؛ ل: جهاندار بزم؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ س (نیز لی، آ): نبد هیچ؛ (ب: نبد ایچ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۹ـ (لن، و، لن۲: خوان؛ ل۲: جام)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ س (نیز لی، ب): خورد؛ (آ: خورد و نه پروای بزم)؛ بنداری: فقال: أی شیء أصنع لضیف مثلک و إنما عندی أقراص شعیر لاغیر؟ (۵۲۰ و ۵۲۱ را ندارد) ۳۱ـ ل۲ (نیز ل۳): شاه گفت ۳۲ـ ک، ل۲ (نیز لی، پ ـ ب): آنچه ۳۳ـ در ل، ل۲ حرف یکم بی‌نقطه ۳۴ـ ق (نیز لن، ل۳، لن۲): تا؛ در س، ل۲، ق۲ بی‌نقطه؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب): نیز با ← تیز تا؟؛ بنداری: فقال یزدجرد: أحضر ما عندک

سَبُک[۱] مرد بی‌مایه چُپِین نهاد[۲] … برو[۳] تَرّه[۴] و نان کشکین[۵] نهاد
به بَرسم شتابید[۶] و آمد به[۷] راه … به جایی که بود اندرو[۸] واژگاه[۹]
بر مهترِ زَرق[۱۰] شد بی‌کیار[۱۱] … که بَرسم کند زو یکی[۱۲] خواستار
به هر سو فرستاد ماهوی[۱۳] کس … ز[۱۴] گیتی همی شاه را جست و[۱۵] بس!
از این[۱۶] آسیابان بپرسید مه … که بَرسم که را[۱۷] خواهی ای روزبه؟
بدو گفت خسرو که در آسیا … نشسته‌ست گنداوری بر گیا،
به بالا بکردارِ سرو سهی، … به دیدار خورشید[۱۸] با فرّهی،
دو[۱۹] ابرو کمان و دو نرگس[۲۰] دُژم، … دهان[۲۱] پُر ز باد، ابروان پر ز خم[۲۲]،
سزد گر بمانی بدو[۲۳] در شگفت! … به بَرسم همی واژ[۲۴] خواهد[۲۵] گرفت
یکی کهنه‌چُپِین[۲۶] نهادمش[۲۷] پیش … برو[۲۸] نان کشکین، سزاوار خویش!
بدو گفت مهتر کز[۲۹] ایدر بپوی[۳۰] … چُنین هم به ماهوی سوری بگوی[۳۰]!
نباید که این[۳۱] بدنژاد پلید … چو این[۳۲] بشنود، گوهر[۳۳] آرد[۳۴] پدید!
سَبُک مهتر او را به مردی سپرد … سرافراز، تا[۳۵] پیش ماهوی برد

۱ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ب): بشد؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۲ـ ل، ک، س۲: حبین نهاد (در ل، س۲ حرف یکم و در ک سه حرف نخستین بی‌نقطه)؛ ق: چوبی نهاد؛ ل۲: جونین نهاد؛ (لن: چندی ستاد؛ ق۲، ل۳: برجین نهاد؛ و، آ: خوانی نهاد؛ لی، ب: بی‌مایهٔ بدنژاد؛ لن۲: بی‌مایهٔ بی‌مراد)؛ متن = س (نیز پ؛ حرف یکم با یک نقطه) ۳ـ س (نیز لن، لی، لن۲، ب): برش؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ (ب: بزه) ۵ـ ق: کشکی؛ (و: کشک نانی)؛ بنداری: فجاء بطبق خلاف علیه قرص شعیر، و باقة بقل. فطلب یزدجرد منه البرسم (← ۵۲۲ب) ۶ـ (لن: ببرد و بتابید) ۷ـ (لن۲: ز) ۸ـ ل، ق، ل۲ (نیز و، آ): اندر آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ س، ک، س۲ (نیز لی، ل۳، پ، لن۲، آ، ب): بازگاه؛ ق، ل۲ (نیز ق۲، و): بارگاه؛ (لن: بازخواه)؛ متن = ل ۱۰ـ ل، س (نیز لی، و، آ): ژرف؛ (ب: رزق)؛ متن = ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲) ۱۱ـ ل، ل۲: بی‌گذار؛ ق: بی‌گذار؛ (لن: بی‌تبار؛ ق۲: نابکار؛ لی: زان کنار؛ و: خوار خوار؛ لن۲: سوگوار؛ آ: پیک‌وار)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ل۳، پ، ب) ۱۲ـ س (نیز لی، پ، ب): یکی زو کند؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فخرج الرجل یطلبه له فجاء إلی بیت زعیم الزرق الطب البرسم ۱۳ـ (پ: سوی ماهوی فرستاد) ۱۴ـ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، پ، لن۲): به؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لی، ل۲، و، آ، ب) ۱۵ـ ق، س۲ (نیز لن، پ، آ، ب): <و>؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و، لن۲) ۱۶ـ ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، ل۳): آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ ل: چرا؛ متن = س ـ ب؛ بنداری: فقال له: لمن ترید ذلک؟ ۱۸ـ ک: خرشید؛ (لن: خورشید و) ۱۹ـ (لن: چو) ۲۰ـ (و: چشمش؛ ل۳: دو گیسو کمند و دو ابرو) ۲۱ـ ل: دهن؛ متن = س ـ ب ۲۲ـ س، ک (نیز لی، ب): باد و برو پر ز خم؛ ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): باد (و: آب) و روان پر ز غم؛ متن = ل، ق، س۲ ۲۳ـ ل (نیز آ): ازو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، پ ـ ب): باژ؛ (لن، ل۳: باز؛ ق۲: یار)؛ متن = ل ۲۵ـ س (نیز لی، ب): خواهم؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ در ل، ل۲، لن، ق۲، پ، لن۲ لت‌های این بیت پس و پیش و در س، لی این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۶ـ (لن: پشمین؛ ق۲، لی، لن۲: خوانی؛ آ: جوبین؛ ل۳: کهنهٔ چین)؛ متن = ل، س (نیز پ؛ در ل حرفهای یکم و دوم بی‌نقطه و در س، پ حرف یکم با یک نقطه) ۲۷ـ ل: نهادش به؛ (لن: نهادم به)؛ متن = س (نیز ق۲ ـ پ، لن۲، آ) ۲۸ـ س (نیز لی): همان؛ (آ: یکی)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲)؛ ق، ک، ل۲، س۲، و، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: فذکر أنه وجد فی الطاحونة رجلا من صفته کیت و کیت. و قد قدمت الیه شیئا یأکله فطلب البرسم ۲۹ـ (لن: از؛ لن۲: هم؛ ق۲: خسرو که) ۳۰ـ ل: بپو ـ بگو (بی‌نقطه) ۳۱ـ ل (نیز ق۲، پ): آن؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ (ق۲: چنین) ۳۳ـ (لن: کینه) ۳۴ـ ل۲: آید؛ ق این بیت را ندارد ۳۵ـ (ق۲، لن۲: را)؛ ل (نیز پ): جهاندیده را؛ (لن: جهاندیده تا)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ بنداری: فعلم الزعیم أنه الملک. فأمره بأن یقصد باب ماهویه، و یقول له ذلک. و وکل به رجلا، و أنفذه الیه





بپرسید ماهوی ازین[۱] چاره‌جوی … که بَرسم که را[۲] خواستی[۳]؟ راست گوی[۴]!
چُنین داد پاسخ بدو[۵] ترسگار … که من بار[۶] کردم[۷] همی خواستار[۸]،
درِ آسیا را گشادم به خشم … چُنان دان که[۹] خورشیدم آمد[۱۰] به چشم!
دو نرگس چو ترآهوی[۱۱] اندر هراس! … میانه[۱۲] چو از شب گذشته سه[۱۳] پاس!
[همی بوی مشک آید از موی[۱۴] اوی[۱۵]! … همی زیب تاج[۱۶] آید[۱۷] از روی[۱۸] اوی[۱۵]!]
چو خورشید گشته‌ست ازو[۱۹] آسیا! … ـ خورش نان کشکین، نشستش[۲۰] گیا! ـ
هر آنکس که او فرّ یزدان ندید … بباید گرفت[۲۱] آسیا را کلید[۲۲]!
پر از گوهر نابسود[۲۳] افسرش[۲۴]! … ز دیبای چینی فروزان[۲۵] برش!
بهاریست[۲۶] گویی در اندر بهشت[۲۷]! … به بالای او سرو دهقان نکشت!

## گفتار اندر پند دادن موبدان ماهوی سوری را[۲۸]

چو ماهوی دل را[۲۹] برآورد گرد … بدانست کو[۳۰] نیست جز[۳۱] یزدگرد[۳۲]!

۱ـ ل، ل۲: زین؛ ق (نیز ق۲، و): از آن؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ ل: چرا؛ متن = س ـ ب ۳ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لی، ب): خواهی ای؛ متن = ل، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ) ۴ـ س (نیز لی): مهرجوی؛ ق: راه‌جوی؛ س۲: راست‌جوی؛ (ب: مردگوی)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ ق (نیز پ، آ): ورا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۶ـ س، ق، ک (نیز ق۲، لی، ل۳): باز؛ ل۲، س۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب): باژ؛ متن = ل ۷ـ ل۲: بردم ۸ـ (لن۲: که شبگیر چون روز گشت آشکار)؛ ق۲ افزوده است:

بگویم که از بهر که خواستم … خرد را بدین خواهش آراستم
چو زی آسیا رفتم امروز پیش … کزو من به کوشش برم نان خویش

۹ـ (و، ب: دانک)؛ ق، ل۲: تو گفتی که ۱۰ـ ل (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ): خورشید دیدم؛ (ب: خورشید داند)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، و، لن۲) ۱۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز پ ـ ب): نرآهوی؛ (ق۲: برآهو؛ لی: نرآهو)؛ ل: دو چشمش چو دو نرگس؛ متن = (ل) ۱۲ـ ل، ل۲ (نیز لن، لن۲): دو دیده؛ (ق۲، آ: دو ابرو؛ پ: دو گیسو)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لی، و، ب) ۱۳ـ ک، س۲ (نیز ب): دو؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق، ل۳ این بیت را ندارند ۱۴ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، لن۲، ب): باد مشک آید از بوی؛ متن = (ق۲، ل۳، آ) ۱۵ـ س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲، آ، ب): او؛ متن = ل۲ ۱۶ـ (ق۲، ل۳، لی۲: باد مهر)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، ب) ۱۷ـ (آ: باد باد آرد) ۱۸ـ س، ک (نیز لی، ب): موی؛ (ق۲، ل۳: بوی)؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن۲، آ)؛ ل، ق، لن، پ، و این بیت را ندارند ۱۹ـ ل: زو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـ س، ک، س۲: و فرشش؛ ق (نیز لن، ب): و پوشش؛ ل: خشک و نشستش؛ (ل۳، پ: کشک و نشستش؛ و: کشکست و فرش از)؛ ل۲: نشسته کنون در میان؛ متن = (ق۲، لن۲، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۲۱ـ (ق۲: ستد؛ آ: گشاد)؛ متن ← ۲۲ـ ل (نیز لن، پ): ازین آسیابان بباید شنید؛ (ل۳: در آسیا را بیارد کلید)؛ متن = س ـ س۲ (نیز لی، و، ب)؛ لن۲ این بیت را ندارد ۲۳ـ (و: ناپسود) ۲۴ـ (ق۲: نابسوده سرش) ۲۵ـ (لن۲: درخشان؛ و: رومی درخشان)؛ س ـ س۲ (نیز لی، آ، ب): درفشان (ک، ل۲، س۲: درخشان) ز دیبای رومی (آ: چینی)؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۲، پ) ۲۶ـ ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، و، لن۲): بهارست؛ س (نیز لی، ب): نهادست؛ متن = ل۲ (نیز پ، آ) ۲۷ـ ل: در اردیبهشت؛ (ب: در ایدر بهشت)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۵۳۶ـ۵۴۴): فدخل علیه و سأله عن الحال فجعل العلج یصف له شکل الملک و شمائله و حلیته؛ ل۲ افزوده است:

به دیدار ماه و به رخ چون نگار … به هر چیز مانندهٔ شهریار

در آ بیت‌های ۵۴۴ـ۶۵۱ پس از ۷۴۵ آمده‌اند ۲۸ـ ل، س، ق: پند دادن موبدان ماهوی سوری (س: ماهوی) را؛ ل۲: اندر هلاک کردن ماهوی یزدگرد را؛ ک، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۲۹ـ س، ل۲ (نیز ق۲، لی، لن۲، آ، ب): ماهوی را دل؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، و) ۳۰ـ ل۲ (نیز لن، و، آ): کان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۱ـ س (نیز لی، ب): خسرو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـ (لی: یزده‌گرد)

بدو گفت: بشتاب ازین[۱] انجمن ‎ ‎ هم اکنون جدا کن سرش را[۲] ز تن!
وُگرنه هم اکنون ببرّم سرت ‎ ‎ نمانم کسی زنده از گوهرت[۳]!
شنیدند ازو این سخن مهتران ‎ ‎ بزرگان بیدار[۴] و گنداوران،
همه انجمن گشت ازو پر ز خشم ‎ ‎ زبان[۵] پر ز گفتار و[۶] پر آب چشم،
یکی موبدی بود رادوی[۷]نام ‎ ‎ ـبه جان از[۸] خرد برنهاده[۹] لگام!ـ،
به ماهوی گفت: ای بداندیش‌مرد ‎ ‎ چرا دیو چشم تو را تیره[۱۰] کرد؟!
چُنان دان که[۱۱] شاهی و پیغامبری[۱۲] ‎ ‎ دو گوهر بود در یک انگشتری!
ازین دو یکی را همی‌بشکنی ‎ ‎ روان و خرد را به پای[۱۳] افگنی!
نگر تا چه گویی[۱۴]، بپرهیز ازین ‎ ‎ مشو بدگمان با[۱۵] جهان‌آفرین!
نخستین ازین[۱۶] بر تو آید گزند ‎ ‎ به فرزند[۱۷] مانی یکی کشتمند.
که بارش کَبَست آید و[۱۸] برگ خون ‎ ‎ بزودی سرِ[۱۹] خویش بینی نگون!
همی[۲۰] دین یزدان شود زین[۲۱] تباه ‎ ‎ همان[۲۲] بر تو نفرین[۲۳] کند تاج[۲۴] و گاه!
بَرَهنه شود در جهان زشت[۲۵] تو ‎ ‎ پسر بدرود بی‌گمان[۲۶] کشت تو!
یکی دینوری[۲۷] بود یزدان‌پرست ‎ ‎ که هرگز نبردی به بدکار[۲۸] دست،
که هرمزدِ خرّاد[۲۹] بُد نام اوی[۳۰] ‎ ‎ به دین[۳۱]اندرون[۳۲] بود آرام اوی[۳۰]،

۱ـ ل (نیز لی): زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲ـ (لی: سر او)؛ ق ـ س[۲] (نیز لن، و، آ): سرش را جدا کن؛ متن = ل، س (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب) ۳ـ (و: کشورت)؛ بنداری: فعلم الخائن الغادر أنه هو فقال: ارجع الساعة و اقطع رأسه. و إن لم تفعل قطعت رأسک ۴ـ (ق[۲]: ایران) ۵ـ (لن: زفان) ۶ـ ل (نیز لی): <و>؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ ق: مردری؛ (ل[۲]: راهوی؛ پ: زاروی؛ و: بازوی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ ل ـ ک، س[۲] (نیز لن، لی، و ـ ب): جان و؛ متن = ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ) ۹ـ ل: برنهادی؛ (ب: برنهادم)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن ـ آ): خیره؛ ل[۲]: رنجه؛ متن = ل (نیز ب) ۱۱ـ (و: دانک؛ ب: شنیدم که) ۱۲ـ ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی ـ لن[۲]، ب): پیغمبری؛ متن = ق، ک (نیز ق[۲]، آ)؛ بنداری: فأنکر علیه ذلک جماعة من الموابذة کانوا عنده حاضرین، و قالوا: لا تغمس یدک فی دم مولاک، و لا تأمن دوائر الأفلاک. و اعلم أن الملک و النبوّة فصان فی خاتم ۱۳ـ ل، ق (نیز ل[۳]): پا؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۴ـ (ل[۳]، آ: گفتی؛ پ: خواهی) ۱۵ـ (ب: از گمان تا)؛ بنداری: و مهما کسرت أحدهما فقد کسرت الخاتم، و أقمت بذلک علی الدین و الدنیا المأتم ۱۶ـ ل، ق (نیز ل[۳]): ازو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۷ـ (لن[۲]: بفرجام) ۱۸ـ س (نیز لی، ب): آمد و؛ (ق[۲]: آورد؛ و: آرد و)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـ (آ: بر) ۲۰ـ (ق[۲]: همان) ۲۱ـ ل (نیز پ، لن[۲]): زو؛ ک پاک شده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ س، ل[۲] (نیز لی، و، ب): همی؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۲۳ـ س (نیز لی): ویران؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ (ل[۳]: چرخ)؛ آ این بیت را ندارد و در س، لی با بیت سپسین پس و پیش شده است ۲۵ـ س[۲]: دشت؛ (ل[۳]: دست)؛ س (نیز لی): زان سپس خشت (!)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۶ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، ب): زان سپس؛ (ل[۳]: ناگهان؛ و: آن زمان؛ آ: زین سپس)؛ متن = ل (نیز لن، پ، لن[۲])؛ ق این بیت را ندارد؛ ق[۲] افزوده است:

همان زندگانیت ناخوش بود ‎ ‎ چو رفتی نشستت بر آتش بود

۲۷ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ پ، آ، ب): دینور؛ (و: دیگری؛ لن[۲]: مهتری)؛ متن = ل ۲۸ـ س ـ س[۲] (نیز ق[۲]، لی، و، آ، ب): بیداد؛ متن = ل (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]) ۲۹ـ ک (نیز لن): خرداد؛ ق، ل[۲]: خرّاد هرمزد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۰ـ ل ـ ک، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): او؛ متن = ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۳۱ـ (لن: به دیر) ۳۲ـ ل: اندر او (!)؛ (ق[۲]: به زاول درون)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر





به ماهوی گفت: ای ستمگاره[۱]مرد ‎ ‎ چُنین از ره[۲] پاک‌یزدان مگرد!
همی[۳] تیره بینم دل و هوش تو! ‎ ‎ همی[۴] خار[۵] بینم در[۶] آغوش تو!
تنومندِ بی مغز و جانی نزار[۷] ‎ ‎ همی دود از[۸] آتش کنی خواستار!
ترا زین جهان سرزنش بینم آز[۹] ‎ ‎ به برگشتنت[۱۰] رنج و گُرم[۱۱] و گداز[۱۲]!
کنون[۱۳] زندگانیت[۱۴] ناخوش بود ‎ ‎ چو رفتی[۱۵] نشستت در[۱۶] آتش بود!

نشست او و شهروی بر[۱۷] پای خاست ‎ ‎ به ماهوی گفت: این دِلیری چراست؟!
شهنشاه را[۱۸] کارساز[۱۹] آمدی ‎ ‎ ز قام و ز[۲۰] فغفور باز[۱۹] آمدی!
ازین تخمه بی‌کس[۲۱] بسی یافتند ‎ ‎ که هرگز به کشتنش نشتافتند[۲۲]!
تو گر بنده‌یی[۲۳] خون شاهان مریز ‎ ‎ که نفرین بود بر تو تا رستخیز!
بگفت این و بنشست گریان به درد ‎ ‎ پر از خون دل و میژه[۲۴] پر آب زرد[۲۵]!
چو بنشست[۲۶] گریان، بشد مهرنوش ‎ ‎ پر از درد[۲۷]، با ناله و با خروش،
به ماهوی گفت: ای بدِ بدنژاد ‎ ‎ که نه رایِ[۲۸] فرجام دانی[۲۹]، نه داد،
ز[۳۰] خون کیان[۳۱] شرم دارد نهنگ ‎ ‎ وُگر[۳۲] کشته یابد، ندرّد[۳۳] پلنگ،

۱ـ (لن: ستمکار) ۲ـ س ـ س[۲] (نیز لن ـ پ، لن[۲]، آ، ب): از در؛ متن = ل (نیز و) ۳ـ ق (نیز پ): همه؛ (ب: یکی) ۴ـ (پ: همه) ۵ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لی، ب): کور (=گور؟)؛ (لن: جاره = چاره؟)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ) ۶ـ ک، س[۲] (نیز لن، پ، آ): به؛ متن = ل، س، ق (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، ب)؛ ل[۲] این بیت را ندارد ۷ـ (پ: جان نزار)؛ ل، س[۲] (نیز لن[۲]): تنومند (ل: تن‌ومند) و بی‌مغز و جان و (لن[۲]: جان) نزار (ل: نژار)؛ س (نیز لی، ب): تو نومید و بی‌مغزی (ب: بی‌مغز) و جان نزار؛ ک: تو نومید و بی ... (پاک شده) نزار؛ ل[۲] (نیز آ): تو نومید و (آ: تنومند) بی‌مغزی و جان سپار؛ (ق[۲]: به نومیدی مغز و جان نزار؛ ل[۳]: تنومند و بی‌مغز و جان نزار؛ و: تنومند و بی‌مغز و ناستوار)؛ متن = (لن) ۸ـ ل: ز؛ ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، لی، ب): <از>؛ ل[۲] (نیز لن، آ): و؛ متن = س، س[۲] (نیز پ، و، لن[۲])؛ ق این بیت را ندارد ۹ـ (ق[۲]: باشدت؛ آ: بتر زین جهان سوز بینمت و آز) ۱۰ـ (آ، ب: به برگشتن) ۱۱ـ ل (نیز لن، لن[۲]، آ): گرم و رنج؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ (ق[۲]: همی هر زمان رنج بفزایدت) ۱۳ـ ل[۲]: همه ۱۴ـ (و، لن[۲]: فرازت درین (لن[۲]: برین) جای) ۱۵ـ ک: مردی (!) ۱۶ـ ک (نیز ل[۳]، پ): بر؛ (آ: به)؛ ق، ل[۲] (نیز لن): نشست تو؛ س[۲]: نشیمنت؛ (و، لن[۲]: نشیبت بر)؛ متن = ل، س (نیز لی، ب)؛ در ل[۳] این بیت پس از ۵۷۰ آمده است؛ ق[۲] بجای این بیت و و، لن[۲] پس از آن افزوده‌اند:

مفرمای کشتن خداوند خویش ‎ ‎ مکن آنک (آنچه) آن کس نکردست پیش

۱۷ـ ل: شهریر بر؛ س، ق (نیز لی): شهران بر؛ ک (نیز آ، ب): شهران ابر؛ ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]): شهراز بر؛ (و: شیراز بر)؛ متن = س[۲] (نیز لن، پ، لن[۲]) ۱۸ـ (ل[۳]: اگر؛ ق[۲]: گرین شاه را) ۱۹ـ ل، س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): کارزار ـ یار؛ متن = ق ۲۰ـ ل، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز پ، آ، ب): ز خان و ز؛ س، ق (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]): ز خاقان و؛ متن تصحیح قیاسی است (← ۴۸۰) ۲۱ـ (ب: بی‌کین؛ لی: از ایران تخمه بی‌کین!) ۲۲ـ (آ: بشتافتند)؛ س (نیز ب): به کشتن نبشتافتند؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـ (ق[۲]: زنده؛ لی: گوینده) ۲۴ـ ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، آ): مژه؛ س ـ ل[۲] (نیز لی، و، ب): چشم؛ (ل[۳]: دیده)؛ متن تصحیح قیاسی است ۲۵ـ (لن: سرد؛ ل[۳]: کرد)؛ ل[۲] سرنویس دارد: پند دادن پهلوانان ماهوی را ۲۶ـ س[۲]: بشنید ۲۷ـ (ل[۳]، پ، آ، ب: درد و) ۲۸ـ س، ق، ل[۲] (نیز لن، لی، پ، آ، ب): راه؛ (لن[۲]: راه و)؛ ک: نه راه و نه؛ س[۲]: که بد راه؛ (ل[۳]: که اکنون نه؛ و: که نی رای و)؛ متن = ل (نیز ق[۲]) ۲۹ـ س[۲] (نیز ق[۲]، پ، و، آ): داری؛ متن = ده دستنویس دیگر ۳۰ـ (ل[۳]: به) ۳۱ـ ک: همایون کیا (!) ۳۲ـ (ق[۲]، ل[۳]: اگر) ۳۳ـ ل: باشد به دریا؛ س، ق: باید ندرّد؛ ک: باشد بدرّد؛ ل[۲] (نیز ل[۳]، ب): یابد (ب بی‌نقطه) بدرّد؛ (لن[۲]: بیند ندرّد؛ آ: یابد به صحرا)؛ متن = س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ، و)

| | |
|---|---|
| ایا بتر[۱] از دد به مهر و به خوی[۲] | همی جان[۳] شاه آیدت آرزوی[۲]؟! |
| چو بر دست ضحّاک جم کشته شد | چه مایه سپهر اندر آن[۴] گشته شد، |
| چو ضحّاک بگرفت روی زمین | پدید آمد اندر جهان آبتین[۵]، |
| بزاد آفریدونِ[۶] فرّخ‌نژاد | -جهان را یکی دیگر آمد نهاد[۷]!-، |
| شنیدی که ضحّاک بیدادگر | چه آورد از آن[۸] خویشتن را بسر! |
| برو[۹] سال بگذشت مانا[۱۰] هزار | به فرجام کار آمدش خواستار! |
| وُ دیگر که[۱۱] تور[۱۲] آن سرافرازمرد | کجا آزِ[۱۳] ایران وُرا[۱۴] رنجه کرد[۱۵]، |
| همان ایرج پاک‌دین[۱۶] را بکشت | برو[۱۷] گردش آسمان شد درشت[۱۸]، |
| منوچهر از آن[۱۹] تخمه آمد پدید | شد آن بندِ بد[۲۰] را سراسر کلید! |
| سدیگر[۲۱] سیاوش ز تخم کیان | کمر بست بی‌آرزو[۲۲] بر[۲۳] میان، |
| به گفتار کرسیوز[۲۴] افراسیاب | بشست[۲۵] از روان و خرد شرم و آب[۲۶]، |
| جهاندار[۲۷] کیخسرو از پشت اوی[۲۸] | بیامد، جهان کرد پُر[۲۹] گفت‌وگوی[۲۸]، |
| نیا را[۳۰] به خنجر به دو نیم کرد | سر کینه‌جویان[۳۱] پُر از بیم کرد! |
| چهارم‌سخن کین ارجاسپ بود | که ریزنده‌ی خون لهراسپ بود، |
| چُن[۳۲] اسفندیار اندرآمد به جنگ | ز[۳۳] کینه ندادش زمانی درنگ! |
| [به پنجم‌سخن کین اسفندیار | که رستم مرو را گه کارزار[۳۴]، |

۱ـ(ل۳، آ: نیز؛ و: بدتر) ۲ـ(پ: خو ـ آرزو) ۳ـس ـل۲ (نیز لی، ب): تاج؛ س۲ (نیز لن، پ، لن۲): جای؛ (ق۲: گاه؛ ل۳، آ: جاه؛ و: خون)؛ متن = ل ۴ـل: از برش؛ س (نیز لی، ب): اندر او؛ ل۲: اندر این؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـل۲: آستین (!)؛ ق این بیت را ندارد ۶ـ(لی: آن فریدون)؛ ک: بداد آفریدون؛ (لن۲: به داد فریدون) ۷ـک: بیاد؛ ل۲ (نیز ل۳): آیین نهاد ۸ـ(ب: از او) ۹ـس، ک (نیز و): برین؛ ق، ل۲ (نیز لن۲): بدو؛ (لی، ل۳، آ، ب: بدین)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۱۰ـس، ک، س۲ (نیز لن ـب): بیش از؛ متن = ل، ق، ل۲ ۱۱ـس (نیز ق۲، لی، آ): چو؛ ک (نیز و، ب): سدیگر چو؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۲، پ، لن۲) ۱۲ـک: توژ ۱۳ـ(لی: آز و)؛ ق: که او از؛ (آ: که ایرج ز) ۱۴ـ(لن، ل۳: کجا ایرج نامور) ۱۵ـ(پ: کجا او ز ایرج برآورد گرد) ۱۶ـ(لن۲، آ: دل) ۱۷ـق، ل۲ (نیز آ): بدو؛ متن = ل ۱۸ـ(ق۲: همان تا جهان شد از آنسان درشت؛ لن۲: نیاورد هم زان جهان را به مشت)؛ س، ک، س۲، لن، لی ـو، ب این بیت را ندارند؛ س، ک، لی، و، ب بجای آن افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| به خیره بکشت ایرج پاک را | که بخشایش آمد برو (بدو) خاک را |

س، لی پس از این بیت و ق۲ پس از بیت ۵۸۰ افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| فرستاد نزد فریدون گرد | جهان را سراسر به انده سپرد |

۱۹ـل: زان؛ متن = س ـب ۲۰ـس (نیز لی): بندها؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـل (نیز ق۲، لی): سه دیگر ۲۲ـل: آرزوی ۲۳ـل، ل۲ (نیز لی): در؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۴ـ(و: کرشیوز؛ آ: چهارم ز کرسیوز) ۲۵ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ): ببرد؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـب) ۲۶ـ(ب: باک (!)؛ ل۳: شرم و آزرم و آب)؛ س، ق۲، لی افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| چنان شاهزاده جوان را (ق۲: نامور شهریاری) بکشت | به گیتی درون تخم بد را بکشت |
| | (ق۲: همی تا جهان شد از ایشان درشت) |

۲۷ـ(لن: جهانگیر) ۲۸ـق: او ـگفتگو؛ (پ، و، آ، ب: او ـگو) ۲۹ـس۲ (نیز لن، لن۲): بی ۳۰ـک: میانش ۳۱ـ(ق۲: داران؛ و: خواهان) ۳۲ـل ـس۲ (نیز لن ـلن۲، ب): چو؛ متن = (آ) ۳۳ـک (نیز و، آ): به ۳۴ـبیت‌های ۵۸۹ـ۵۹۳ تنها در ل آمده‌اند





| | |
|---|---|
| [بکشت و سرآمد برو نیز روز | شد آن نامورگردِ گیتی‌فروز،] |
| [سرانجام بنگر که بهمن چه کرد | ز پورِ تهمتن برآورد گرد!] |
| [ششم کین پیروزشاهِ بلند | که از خوشنواز آمد او را گزند،] |
| [کمر بست بر کین او سوفرای | سر خوشنواز اندرآمد به پای!] |
| به هفتم[۱]سخن کین هرمزدشاه | چو[۲] پرویز را گَشْن شد[۳] دستگاه، |
| به بندوی و گستهم کرد آنچ[۴] کرد | -نیاساید این چرخِ[۵] گردان ز گَرد[۶]!-، |
| [ز کردار ایشان نکرد ایچ یاد[۷] | چو[۸] خون پدر بود و مِهر و نژاد،] |
| چو شد دستوَر[۹] جان[۱۰] ایشان ببرد | درِ کینه را[۱۱] خوار نتوان شمرد! |
| ترا زود یاد آید این[۱۲] روزگار[۱۳] | بپیچی از[۱۴] اندیشه‌ی نابکار! |
| تو زین هرچ[۱۵] کاری[۱۶]، پسر بدرود | زمانه زمانی[۱۷] همی[۱۸] نغنود! |
| بپرهیز از این[۱۹] گنج آراسته | وُ زین[۲۰] مُزدَری[۲۱] تاج و این[۲۲] خواسته! |
| همی سر بپیچی به[۲۳] فرمان[۲۴] دیو | ببرّی دل از[۲۵] راه[۲۶] گیهان‌خدیو[۲۷]! |
| به چیزی که بر تو نزیبد[۲۸] همی | ندانی که دیوت فریبدهمی! |

۱ـس ـس۲ (نیز لن ـب): به پنجم؛ متن = ل ۲ـل۲ (نیز لن، ل۳): که ۳ـل، ل۲: گشته شد؛ (ل۳، آ: شد گشن؛ ب: کس نبد؛ لن: پرویز شد با دل و)؛ متن = س، ق، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲) ۴ـک، س۲ (نیز لی ـب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، ل۲ (نیز لن، ق۲) ۵ـ(ب: رنج) ۶ـ(لن۲: گنبد تیزگرد)؛ ق۲ افزوده است:

| | |
|---|---|
| شنیدی که پرویز از کین اوی | که پاکیزه بد رای و آیین اوی |
| از ایشان ببریدشان دست و پای | نیارست رفتن کسی خود ز جای |

۷ـ(لی: بکرد آنچه کرد!) ۸ـ(ق۲، آ: که)؛ ل، ق، ل۲، س۲، لن، پ، و، لن۲ این بیت را ندارند ۹ـ(ق۲: تاجور؛ لی، آ: دست وز)؛ ل: چو دستش شد او؛ ل۲: چو دستش بدو؛ س۲ (نیز ب): چو دستور شد؛ متن = س، ک (نیز لن، ل۳، پ) ۱۰ـس (نیز لی): دست؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۱ـ(ق۲: بدی‌ها کجا)؛ ق، و، لن۲ این بیت را ندارند ۱۲ـس (نیز لی): زود آید چنین؛ ک: یاد زود آید این؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۳ـ(آ: یاددار) ۱۴ـل، ق (نیز و): ز؛ س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ): که پیچی ز؛ (ق۲: بپیچدت؛ ل۳: چو پیچی از)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لی، ب) ۱۵ـس، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـب): هر چه؛ ک: زهر؛ متن = ل (نیز لن) ۱۶ـ(لن۲: پدر هر چه کارد) ۱۷ـ(ق۲: زمانی زمانه) ۱۸ـس (نیز لن، ل۳، لن۲، ب): برین؛ ک (نیز لی، و، آ): بدین؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ)؛ ق بیت‌های ۵۹۹ـ۶۰۲ را ندارد؛ ق۲، و، لن۲ پس از ۵۹۹ افزوده‌اند:

| | |
|---|---|
| شبانی بدی تیره جان و گهر (ق۲: بدین‌گونه آیین و فر) | به درگاه شاه اندرافکنده سر (ق۲: نجوید همی کینهٔ تاجور) |
| نه (ق۲: که) او برکشیدت بدین پایگاه (لن۲: بارگاه) | فرامش مکن نیکی و گنج شاه |

بنداری (۵۵۵ـ۵۹۹): و اذکر مبدأ أمرک إذ کنت راعیا من رعاة البهم فجعلک هذا الملک حامیا من حماة الدّهم. و لم یزل یمدّ بضبعک حتی صیرک صاحب جیش خراسان، و قائد قوّاد آل ساسان. فلا تقابل حق نعمته بالکفران، و لا تلق قیادک الی ید الشیطان ۱۹ـل: زین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۰ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، آ، ب): از این؛ متن = ل (نیز لن، ق۲، ل۳ ـلن۲) ۲۱ـ(ل۳: کشور و؛ ب: مردی و)؛ ک: سود و زین ۲۲ـ(پ: آن) ۲۳ـ(لن، ق۲، آ: ز) ۲۴ـس۲ (نیز ق۲، ل۳ ـآ): گفتار؛ متن = ل، س، ک، ل۲ (نیز لن، لی) ۲۵ـل، ل۲: همی؛ س۲: سر از؛ (پ: هم از؛ و: ببردی دل از)؛ متن = س، ک (نیز لن ـل۳، لن۲، آ) ۲۶ـ(ل۳: ترس) ۲۷ـک: کینی خدیو؛ س۲: کیوان خدیو؛ ب این بیت را ندارد ۲۸ـدر ل بی‌نقطه

به آتش نهال دلت[۱] را مسوز!   مکن تیره این[۲] تاج[۳] گیتی‌فروز!
سپاه پراگنده را گرد کن   وُ زینسان[۴] که گفتی، مگردان[۵] سَخُن!
از ایدر به پوزش برِ شاه رو   چو بینی وُرا، بندگی ساز نو[۶]!
وُ زانجایگه جنگ[۷] دشمن[۸] بسیج   ز رای و ز[۹] پوزش میاسای هیچ!
کزین[۱۰] بد[۱۱] نشان[۱۲] دو گیتی شوی[۱۳]   چو گفتار دانندگان نشنوی[۱۴]!
چو کاری که امروز بایدت کرد   به فردا رسد[۱۵]، زو برآرند[۱۶] گرد!
همی یزدگرد شهنشاه[۱۷] را   بتر[۱۸] خواهی[۱۹] از ترکِ بدخواه[۲۰] را،
که در جنگ[۲۱] شیرست و بر گاه[۲۲] شاه   درخشان بکردارِ تابنده‌ماه[۲۳]!
یکی[۲۴] یادگاری ز ساسانیان   که چون او[۲۵] نبندد سواری میان[۲۶]!
پدر بر پدر[۲۷] راد[۲۸] و دانش[۲۹]‌پذیر   ز نوشین‌روان‌شاه تا[۳۰] اردشیر!
بود[۳۱] اردشیرش[۳۲] به هفتم[۳۳] پدر   جهاندار ساسان با داد و فرّ[۳۴]!
که یزدانش تاج کیی[۳۵] برنهاد   همه[۳۶] شهریارانِ[۳۷] فرّخ‌نژاد!
ز[۳۸] تو بود مهتر به کشور[۳۹] بسی   نکرد[۴۰] این چُنین رای[۴۱] هرگز کسی!
چو بهرام رازی[۴۲] که سیصدهزار   عنان‌دار و بَرگُستوان‌ور[۴۳] سُوار،
به یک تیر او[۴۴] پشت برگاشتند   بدو[۴۵] دشت پیگار بگذاشتند،

۱ـ س (نیز لی، ب): نهادند (س: نهادند و) تن؛ ق: نهال تنت؛ ک: نهاد بدت؛ ل۲ (نیز و، لن۲): نهانی تنت؛ س۲ (نیز لن، پ): نهان بدت؛ (ق۲: دل و جان خود؛ ل۳: نهال تربنت)؛ متن = ل  ۲ـ ک: آن  ۳ـ ق، ل۲: چرخ؛ آ، ب این بیت را ندارند  ۴ـ س (نیز لی، ب): تو زینسان؛ ل۲: و زانسان؛ (پ، و: وزین در)؛ متن = ل، ق، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، لن۲، آ)  ۵ـ ق، س۲ (نیز پ، و): بگردان  ۶ـ (ل۳: نَوْ)  ۷ـ (ق۲: رزم)  ۸ـ ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ): لشکر (؟)؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب)  ۹ـ س (نیز ق۲، لی، ل۳، لن۲): ز زاری و؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، پ، و، آ، ب)  ۱۰ـ ق: ازین  ۱۱ـ (لن۲: پس)  ۱۲ـ ل۲: کزیشان بدیشان (!)  ۱۳ـ (و: بوی)  ۱۴ـ ل۲ (نیز ب): بشنوی؛ در ل، س، و حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۵ـ س (نیز لی): شده؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۱۶ـ (ق۲: برآیدت)؛ ب این بیت را ندارد  ۱۷ـ (و: جهان شاه)  ۱۸ـ ل: تبه؛ متن = س ـ ب  ۱۹ـ (لن۲: دانی)  ۲۰ـ س، ک (نیز لن، لی، ل۳): خرگاه؛ (ب: دلخواه؛ آ: پیر خرگاه)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲)  ۲۱ـ س۲ (نیز ق۲، ب): رزم  ۲۲ـ س ـ س۲ (نیز لن، لی، ق۲، پ ـ ب): بر (ب: در) تخت؛ متن = ل (نیز ل۳؛ ل: <و>)  ۲۳ـ س، ق (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): فروزان بکردار خورشید و ماه؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ، لن۲، آ)  ۲۴ـ ل، ق، ل۲: همی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر  ۲۵ـ ل (نیز ل۳): <او> (!)؛ س (نیز لی): وی؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۶ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، و، لن۲): کمر بر میان؛ ک (نیز ب): به گیتی میان؛ (آ: کسی از کیان)؛ متن = س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ)  ۲۷ـ (لن: پسر بر پسر)  ۲۸ـ ل، س۲: داد؛ ق (نیز ق۲، لن۲، آ): شاه؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی ـ و، ب)  ۲۹ـ ق، ل۲: رامش؛ (آ: روشن)  ۳۰ـ (ق۲: با)؛ ک، س۲ (نیز پ): ز نوشین‌روان تا گه؛ (آ: ز نوشین‌روان باشاه!)  ۳۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن، لی ـ ب): پس از؛ ل۲: پدر؛ س۲ (نیز ق۲): پس؛ متن = ل  ۳۲ـ (لی: ارده‌شیرین!)  ۳۳ـ ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲، آ): به (پ: ز) هشتم؛ متن = س، ک (نیز ق۲، لی، و، ب)  ۳۴ـ س (نیز لی، ب): بدو تاجور؛ ک، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ): بود تاجور؛ (ق۲: بدان تاجور)؛ متن = ل؛ ق بیت‌های ۶۱۳ـ۶۲۰ را ندارد  ۳۵ـ ل: کیان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۳۶ـ س (نیز لی، و، ب): همان؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۳۷ـ ل: شهریارانش؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۳۸ـ ل: چو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر: ز (؟)  ۳۹ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳): گیتی  ۴۰ـ س۲ (نیز ل۳، ب): نزد  ۴۱ـ س، ک (نیز و، لن۲، ب): یاد؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ)؛ لی این بیت را ندارد  ۴۲ـ ل (نیز ق۲): چوبین؛ (آ: تازی!)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۴۳ـ ک: عنان‌دار ... (پاک شده) بودش؛ لی این بیت را ندارد  ۴۴ـ ل۲ (نیز و، لن۲): از او؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۴۵ـ س، ک، ل۲ (نیز ل۳، ب): برو؛ (لن: درو؛ آ: همه)؛ متن = ل، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، لن۲)





چو از رای[۱] شاهان[۲] دلش سیر گشت   سرِ دولتِ روشنش زیر گشت[۳]!
فرایین[۴] که تخت بزرگی[۵] بجُست   نبودش سزا، دستِ بد را بشست[۶]،
بران گونه‌بر[۷] کشته شد[۸] زار و خوار   گزافه نبردارد این[۹] روزگار!
بترس از خدای جهان‌آفرین   که تخت آفریده‌ست و تاج[۱۰] و نگین!
تن خویش بر خیره رسوا مکن   که بر تو سرآرند زود این[۱۱] سَخُن!
هر آنکس که با تو نگوید[۱۲] درست[۱۳]   چُنان دان که[۱۴] او دشمن جان تست!
تو بیماری اکنون و ما[۱۵] چون بزشک   بزشکی[۱۶] خروشان به خونین‌سرشک!
تو از بنده‌ی بندگان کمتری   به اندیشه‌ی دل مکن[۱۷] مهتری!
همی[۱۸] کینه با[۱۹] پاک‌یزدان نهی   ز راه هنر[۲۰] جوی تختِ مِهی[۲۱]!

شبان‌زاده را دل پر از[۲۲] تخت بود   وُ را پند آن موبدان سخت بود!
چُنین بود تا بود و این تازه نیست   گزاف[۲۳] زمانه بر[۲۴] اندازه نیست!
یکی را برآرد به چرخ بلند   یکی را کند خوار و زار و نژند[۲۵]!
نه[۲۶] پیوند با آن، نه با اینش[۲۷] کین   که دانست راز جهان‌آفرین[۲۸]!

همه موبدان[۲۹] تا جهان شد سیاه   بر[۳۰] آیین خورشید[۳۱] بنشست ماه،

۱ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): تخت (در ل۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ متن = ل  ۲ـ (ق۲: شاهی)  ۳ـ س۲: نبودش سزا دست بد را بشست (= ۶۱۹ب)؛ (پ: پی اختر روشنش چیر گشت)  ۴ـ ک (نیز لن، پ، آ): قرانین  ۵ـ س (نیز لی، ب): کیی را؛ ک: کیان را؛ (ل۲: مهی را)؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و، آ)  ۶ـ س۲: پی اختر روشنش زیر گشت (← ۶۱۸ب)؛ در س۲ این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است  ۷ـ س (نیز لی): بدان گونه او؛ (لن: بدان گونه بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۸ـ (ب: بدین گونه کشته شده)  ۹ـ ل: نپرداز زین؛ س، ک، ل۲ (نیز لی، و، آ، ب): نه برگیرد از (ک، ل۲: این)؛ ل۲ (نیز ق۲): نپردازد این (در ل۲ حرف یکم بی‌نقطه)؛ (ل۳: کران به نپردازد این)؛ متن = س۲ (نیز لن، پ)  ۱۰ـ س، ک (نیز لی، ل۳، و ـ ب): آفرید و کلاه؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ)  ۱۱ـ ق: روزی؛ (ل۳: فردا)  ۱۲ـ (ق۲، لی، آ: بگوید)  ۱۳ـ ق: نخست  ۱۴ـ (ب: دانک)  ۱۵ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): من؛ متن = ل  ۱۶ـ ل: بزشک؛ (لن: بخشکی ← بجشکی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر  ۱۷ـ (لن: مگر)  ۱۸ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲): همه؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۱۹ـ (ق۲: کینهٔ)  ۲۰ـ ل، ل۲: خرد؛ (ل۳: رای و هنر؛ لن۲: رای هنر؛ آ: راه و هنر)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ق۲، لی، پ، و، ب)  ۲۱ـ ک (نیز لی): بهی؛ ق: تو راه خرد جوی و بخت بهی؛ لن این بیت را ندارد  ۲۲ـ (لن۲: بران)  ۲۳ـ ل، ق، ل۲ (نیز آ): که کار؛ متن = یازده دستنویس دیگر  ۲۴ـ س (نیز لی، ب): به؛ (و، آ: بی)؛ متن = ده دستنویس دیگر  ۲۵ـ ل۳ افزوده است:

یکی را به نانی نیاز آورد   یکی را دگر تخت ناز آورد
یکی را کند از جهان بی‌نیاز   یکی را ببندد به بند دراز
یکی زار و گریان و خسته‌جگر   یکی را برآرد به خورشید سر

۲۶ـ (لی: مه)  ۲۷ـ س، ک (نیز لن، ق۲، لی): با این به؛ ق، ل۲ (نیز و، آ): با این، نه با آنش؛ س۲ (نیز ل۳، پ): با این نه با آن (س۲: او) به؛ (ب: با او نه با این به؛ لن۲: نه با اینش مهر و نه با آنش)؛ متن = ل  ۲۸ـ س، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲): نه شرم و نه دانش نه آیین و (س: <و>) دین؛ ک (نیز ق۲، لی، و، ب): نه شرم و نه دانش نه کیش و نه دین؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز آ)  ۲۹ـ ق: همی‌بود او؛ (آ: همی‌موبدان)  ۳۰ـ ک: به  ۳۱ـ ک: خرشید

بگفتند زین گونه[۱] با[۲] کینه‌جوی / نبُد سود یک موی[۳] از آن[۴] گفت‌وگوی[۵]!
چو شب تیره شد[۶]، گفت با موبدان[۷] / شما را ببایدْ شد ای بخردان[۸]،
من امشب بگردانم[۸] این با پسر[۹] / ز هر گونه‌یی دانش آرم به بر[۱۰]،
ز لشکر بخوانیم داننده بیست / بدان تا بدین[۱۱] بر[۱۲] نباید[۱۳] گریست!

برفتند دانندگان[۱۴] از برش[۱۵] / بیامد یکی موبد از[۱۶] لشکرش،
چو بنشست[۱۷] ماهوی با راستان / چه بینید ـگفت ـ اندرین داستان:
اگر[۱۸] زنده ماند تنِ[۱۹] یزدگرد[۲۰] / ز هر سو برو[۲۱] لشکر آیند گرد،
بَرَهنه شد[۲۲] این راز من[۲۳] در جهان / شنیدند[۲۴] یکسر کِهان و مِهان،
بیاید مرا از بدش[۲۵] جان به سر[۲۶] / نه تن ماند ایدر، نه بوم و نه بر[۲۷]!
چُنین داد پاسخ خردمندمرد / که این خود[۲۸] نخستین[۲۹] نبایست کرد!
اگر[۳۰] شاه ایران شود[۳۱] دشمنت / ازو بد رسد بی‌گمان[۳۲] بر تنت!
وُگر[۳۳] خون او را بریزی[۳۴] بدست / که کین‌خواه[۳۵] او در جهان[۳۶] ایزدست!

۱ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): همی (ق، ق۲، آ: همه) پند گفتند؛ متن = ل ۲ـ (و: و آن) ۳ـ (و: هیچش) ۴ـ ل، ل۲ (نیز لی): زان؛ س۲: ازین؛ (ق۲: سودمند آن همه)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ ل (نیز پ): گفت‌گوی؛ ق (نیز ل۳): گفتگوی؛ بنداری (۶۰۰ـ۶۳۲): و اتفقوا علی لومه و تعنیفه و منعه و توبیخه ـ و أطال صاحب الکتاب نفسه فی حکایة خطابهم له فی ذلک ـ فکان کلامهم عنده کالماء یجری علی الصخرة الصماء. و کان هوی السلطنة قد تمکن من دماغه و قلبه، و غطی علی بصر بصیرته فصار لایفرق بین رشده و غیه ۶ـ (ل۲: به پاسخ چنین) ۷ـ ق: بخردان ـ موبدان ۸ـ س۲ (نیز پ): بیندیشم ۹ـ س (نیز لی، لن۲، ب): این را بسر؛ (ل۳: این راز نیز؛ ق۲: بگویم همی با پسر)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، پ، و، آ) ۱۰ـ (ل۳: بنیز؛ لن۲: بسر!)؛ بنداری: فقال لهم: انصرفوا الآن حتی نفکر اللیلة فی أمره ۱۱ـ س (نیز لی): بدان ۱۲ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ ب): بد؛ ک پاک شده؛ متن = ل (نیز ق۲) ۱۳ـ ل۲: بباید ۱۴ـ (و: پس موبدان) ۱۵ـ ل: درش)؛ متن = س ـ ب ۱۶ـ (ل۳: پس موبدان؛ و: یکی دیگر از)؛ بنداری: فقاموا فاستحضر جماعة من جهلة أصحابه ۱۷ـ ل: بشنید؛ متن = س ـ ب ۱۸ـ (ل۳: که گر) ۱۹ـ (ق۲: همی؛ آ: بدین) ۲۰ـ (لی: یزده گرد) ۲۱ـ (ق۲: ورا؛ لی: بدو) ۲۲ـ س۲ (نیز پ): شود ۲۳ـ ل، ق، ل۲ (نیز و، آ): ما؛ ک: اندر؛ متن = س، س۲ (نیز لن ـ پ، لن۲، ب) ۲۴ـ (پ: بدانند)؛ ق۲ افزوده است:

مرا زین بدی‌ها شود سر به باد / نه تن ماند ایدر نه بوم و نژاد

در برخی از دستنویس‌ها پیاپی بیت‌های ۶۳۹ـ۶۴۶ دگرگونه است، ل، ق، ل۲، آ: ۶۴۲ (ق ندارد)، ۶۴۳، ۶۴۱، ۶۴۵، ۶۴۶ (ق ندارد)، ۶۴۴ (ق ندارد)، ۶۳۹، ۶۴۰؛ ق۲: ۶۳۹، ۶۳۹پ، ۶۴۱ـ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۴، ۶۴۰؛ پیاپی بیت‌های متن = ده دستنویس دیگر که با ترجمهٔ بنداری کمابیش همخوانی دارد ۲۵ـ (لن۲: اندرین) ۲۶ـ ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، آ): نباید که از بهر او (ق۲: شاه) ای پدر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ (ق۲: بد آید ز هر گونه ما را بسر)؛ بنداری: و خلا بهم و قال: قد ظهر الآن هذا السر، و علم به الناس و شاع بینهم. و إن ترکنا یزدجرد و لم ننزع منه رداء الحیاة لم نأمن شره و معرّته. فإن العساکر یجتمعون علیه، لا محالة. و عند ذلک یقوی عضده و یشتدّ ساعده فلا یبقی منا عینا و لا أثرا، و لا یترک فی بلادنا نجما و لا شجرا ۲۸ـ س (نیز لی): این را؛ (ق۲: از بن؛ لن۲: این از؛ ب: که این!)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۹ـ س۲: نخستت؛ بنداری: فقال له بعض الحاضرین: إن هذا کان خطا من الابتداء ۳۰ـ (آ: وگر) ۳۱ـ ل، ک (نیز ب): بود؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ ل۲: بی‌گمان بد رسد؛ ق این بیت را ندارد ۳۳ـ ک (نیز ب): اگر ۳۴ـ ق: بریزم؛ (لن: خونش امروز ریزی) ۳۵ـ (ق۲: خون خواه) ۳۶ـ (لن: که خواهندهٔ خون شاه)؛ بنداری: و لاشک أنک إن قتلت ملک إیران لم تر خیرا، و إن ترکته لاقیت شرا و ضیرا. و لا یخفی ما فی قتله من المکاره، فان الله هو الطالب بثاره





چپ و راست رنجست و اندوه[۱] و درد / نگه کن کنون[۲] تا چه بایدت[۳] کرد!
پسر گفت کای[۴] باب فرخنده‌رای / چو دشمن کنی، زو[۵] بپرداز جای!
سپاه آید او را[۶] ز ماچین و چین / بدیشان کند[۷] تنگ بر ما[۸] زمین!
تو این را چُنین[۹] خردکاری مدان / چو چیره[۱۰] شدی، کام[۱۱] مردان[۱۲] بران[۱۳]!
گر از[۱۴] دامن او درفشی کنند / ترا با سپاه از بُنه[۱۵] برکنند!

## گفتار اندر کشته شدن یزدگرد بر دست آسیابان[۱۶]

چو بشنید ماهوی بیدادگر[۱۷] / سَخُن‌ها کجا گفت او را پسر[۱۸]،
چُنین گفت با آسیابان که خیز / سواران ببر[۱۹]، خون دشمن بریز،
که او نیز[۲۰] هرگز نیاید به دست[۲۱] / چو از من[۲۲] چُنین آشکارا بجَست[۲۳]!

۱ـ (ق۲: اندوه و رنجست) ۲ـ (لی، پ: بدین) ۳ـ (ل۳: بایست)؛ ق این بیت را ندارد ۴ـ ق (نیز لن): ای ۵ـ ق: شد او زو؛ (ق۲، آ: گرفتی)؛ س، ک (نیز لی، ب): دشمنش کردی؛ متن = ل، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲)؛ در ل۳ پس از این بیت، بیت ۶۵۱ آمده است ۶ـ ل: <آید> ایدر؛ ل۲: اندر آمد؛ س۲: اندر آرد؛ (پ: ایدر آرد؛ و، آ: اندر آید؛ ب: سپاهند او را)؛ متن = س، ک (نیز لن، ق۲، لی، ل۳) ۷ـ (لی: شود؛ لن: وزیشان کند؛ و: به یک ره کند)؛ متن ← ۸ـ ل، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): به ما بر شود (س۲، پ: کند) تنگ روی؛ متن = س، ک (نیز ل۳، ب)؛ ق، لن۲ این بیت را ندارند و در و با بیت سپسین پس و پیش شده است ۹ـ (لن: این کار را) ۱۰ـ ل۲، س۲ (نیز آ): خیره ۱۱ـ (لن، لی، ل۳، آ: کار) ۱۲ـ س (نیز لی): مردی ۱۳ـ (لی: بدان؛ ق۲: بباید همی رای زد با ردان)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری: فقال له بعض بنیه: اعلم أیها البهلوان! أن یزدجرد لو سلم اجتمعت علیه عساکر الصین فضیقوا علینا الأرض. و قد قدرت فافعل فعل الرجال و افرغ منه ۱۴ـ (ق۲: گر آن) ۱۵ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): از جهان؛ س، ک (نیز ب): با سپاهت ز بن؛ ل۲: با سپه از جهان؛ متن = ل؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ بنداری: فإن الایرانیین لو رفعوا شقة من ذیل قمیصه علی رأس رمح لقلعوک، و استأصلوا شأفتک ۱۶ـ ل: کشته شدن یزدگرد بر دست آسیابان؛ س، ق: کشته شدن یزدگرد در آسیا (ق: یزدگرد شهریار در آسیا به حکم ماهوی سوری)؛ س۲: کشتن خسرو آسیابان یزدگرد را در آسیاب؛ ک، ل۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۱۷ـ س، ک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲): بی‌آب و شرم؛ (ب: بی‌شرم و آب)؛ متن ← ۱۸ـ س، ک (نیز ق۲، ل۳، و، لن۲، ب): بران (ق۲: ابا؛ ل۳: از آن؛ و: بدان) آسیابان سرش (ک: دلش) گشت گرم (ب: شد شتاب)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز آ)؛ س۲، لن، لی، پ این بیت را ندارند؛ س افزوده است:

بدو گفت چندین چه باشی به پای / بفرمودمت هر چه آمد ز رای

آ افزوده است:

بدان آسیابان دلش گشت گرم / نه رای و نه دانش نه آب و نه شرم

۱۹ـ س۲: برد؛ (ب: سواری ببر)؛ بنداری: فأقبل الغادر الفاجر عند ذلک علی الطحان و قال: قم و استصحب جماعة من الفرسان، و انهض بکفایة هذا الأمر و إخماد ذلک الجمر؛ ق۲ پس از ۶۵۰ افزوده است:

کزین پس نبینند جایی نشان / ازو مرده گر زنده گردنکشان

۲۰ـ (ل۳: که چون رفت)؛ متن ← ۲۱ـ س۲: دشت؛ ل: بباید بدشت؛ (ق۲: نباید که او نیز باشد درست)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، پ، و، لن۲، ب؛ س، لی، ب: وی) ۲۲ـ ک (نیز و، لن۲): بد؛ (ل۳: تو)؛ متن ← ۲۳ـ س (نیز لی): که او در جهان دشمن ایزدست؛ (ب: که کین خواه او در جهان ایزدست = ۶۴۳ب)؛ متن = ل، س۲ (نیز لن، ق۲، پ)؛ ق، ل۲، آ این بیت را ندارند و در ل۳ پس از ۶۴۵ و در ق۲ پس از ۶۵۲پ آمده است

چو بشنید ازو آسیابان سُخُن  نه سر دید از آن کار پیدا[1]، نه بُن!
شبانگاه انیرانِ[2] خردادماه[3]  سوی آسیا رفت نزدیک شاه[4]
-ز درگاهِ ماهوی چون[5] شد برون  دو دیده پُر از آب و[6] دل پر ز خون،
سواران فرستاد ماهوی زود  پس آسیابان بکردارِ دود،
بفرمود کان[7] تاج و آن گوشوار  همان مُهر و آن جامه‌ی شاهوار[8]،
نباید که یکسر[9] پر از خون کنند[10]  ز تن جامه‌ی شاه[11] بیرون کنند[10]-
بشد آسیابان دو دیده پرآب  به زردی دو رخساره چون آفتاب،
همی‌گفت کای[12] روشنِ[13] کردگار  توی[14] برتر از گردشِ روزگار،
تو زین[15] ناپسندیده‌فرمان اوی[16]  هم‌اکنون[17] بپیچان[18] دل[19] و جان اوی[16]!
برِ شاه شد، دل پر از شرم و باک[20]  رخانش پرآب و دهان پر ز[21] خاک[22]،
بنزدیک تنگ[23] اندرآمد به هوش  چُنان‌چون[24] کسی راز[25] گوید به گوش،
یکی دشنه زد بر تُهیگاه[26] شاه  رها شد به زخم[27] اندر از شاه آه[28]!
به چُپّین درافگند ناگه سرش[29]  همان نان کشکین به پیش اندرش!

۱ـ س: خود کار او را؛ (ق۲: بیدا ز کار و؛ لی: پیدا نه انرا؛ و، لن۲: این بند بد را)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، آ، ب)؛ ک این بیت را ندارد؛ ق۲ افزوده است:

ز کار زمانه برآشفت سخت  بپیچید از آن فرّ و آن تاج و تخت

۲ـ ل (نیز لن): نیران (حرف یکم در ل بی‌نقطه)؛ ق: خسرو ز؛ ل۲: تیران و؛ س۲ (نیز ق۲): ایران؛ (و، ب: بیران؛ آ: نوروز و)؛ متن = (لن، ل۳، لن۲) ۳ـ (ق۲: خرّاد ماه؛ ب: هرمزدشاه)؛ س (نیز لی): شبانگه چو بنشست بر تخت ماه ۴ـ س (نیز لی، و، لن۲، ب): سرآمد بدو (لن۲: برو) تاج و تخت و کلاه؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، آ)؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری: فخرج بیکی و یتوجع، و سار الی الطاحونة ۵ـ (ق۲: چو از پیش ماهوی او) ۶ـ ل: <و>؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۷ـ ل (نیز ل۳): تا؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۸ـ (ق۲، و: شهریار؛ آ: زرنگار؛ ل۳: مهربان جامهٔ شهریار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ ل: لشکر؛ (ق۲: جایی)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۰ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، لی، ل۳، ب): کنید؛ (ق۲: کند)؛ در و، آ حرف سوم بی‌نقطه؛ متن = ل، ک (نیز پ، لن۲) ۱۱ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، لن۲، ب): چو بی‌جان شود جامه؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، آ)؛ بنداری: و نفذ الغادر خلفه جماعة أمرهم أن یحفظوا تاج یزدجرد و قرطه و ثیابه حتی لا تضرج بدمه ۱۲ـ (لن: ای) ۱۳ـ (ق۲: داور) ۱۴ـ س، س۲ (نیز لن، ب): تو بی؛ متن = ل ۱۵ـ س، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، و، لن۲، ب): بدین؛ (ل۲: برین)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز آ) ۱۶ـ ل، س، ق، ل۲ (نیز لی، آ): او؛ متن = ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ) ۱۷ـ (پ: همین دم) ۱۸ـ س (نیز لی): بپیچد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۹ـ ل: تن؛ متن = س، ب ۲۰ـ س، س۲: شرم باک؛ (ق۲: گرم و درد) ۲۱ـ ل: دهن پر ز؛ س۲ (نیز پ): دهانش چو؛ س، ک (نیز لن، لی، ب): رخانش چو آب و دهانش چو؛ ل۲: رخانش چو آب و دهان پر ز؛ (ل۳: رخان پر ز آب و دهان پر ز)؛ متن = (آ) ۲۲ـ (و، لن۲: دهن چاک چاک)؛ ق: رخانش پر از اب و دل چاک چاک؛ (ق۲: دهان پر ز خاک و رخان پر ز گرد) ۲۳ـ س، ک (نیز لی، ب): او؛ س۲ (نیز ق۲، ل۳): شاه؛ (آ: شه)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن، پ، و، لن۲) ۲۴ـ س۲: چنین چون ۲۵ـ ک: تو گفتی یکی؛ (و: تو گفتی همی) ۲۶ـ (لن: کمربند؛ و، لن۲: جگرگاه؛ ق۲: بزد دشنه‌ای بر کمرگاه)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۷ـ ل، ق (نیز آ): خشم؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـ ل۲: اندر آن آه شاه؛ بنداری: فدخل الطحّان علی الملک و مشی نحوه و قرب منه فعل من یرید مسارّته فضرب جوفه بخنجر معه ۲۹ـ ل ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): به خاک (ک: بچنگ) اندرآمد سر و افسرش؛ متن = (لغت فرس، ص ۱۶۳)؛ بنداری: فتأوّه و خرجت روحه، و خرّ صریعا؛ ق۲ افزوده است:

دگر دشنه زد بر تهیگاه اوی  ز گیتی نهان شد سر و گاه اوی





اگر راه یابد[1] کسی زین جهان  نباشد[2]، ندارد[3] خرد در[4] نهان!
ز پرورده سیر آید این هفت‌گرد  شود[5] کشته بربی‌گنه[6] یزدگرد!
برین[7] گونه‌بر تاجداری بمرد  که[8] از لشکرِ او سواری[9] نبرد[10]!
خرد نیست با گردگردان سپهر!  نه پیدا بود[11] رنج و خشمش[12] ز[13] مهر!
همان به که گیتی نبینی[14] به چشم!  نداری[15] ز کردار او مهر و خشم!

سوارانِ ماهویِ شوریده‌بخت  بدیدند[16] کان خسروانی‌درخت،
ز تخت و ز آوردگاه[17] آرمید،  بشد هر کسی روی او را[18] بدید!
گشادند بندِ قبایِ بنفش  همان افسر و طوق و زرّینه‌کفش،
ز پیش شهنشاه برداشتند[19]  وُرا بر زمین خوار بگذاشتند[20]!
فگنده تن شاه ایران به خاک  پر از خون و پهلو به شمشیر[21] چاک!
همین[22] پای‌مردان چو برخاستند  زبان‌ها[23] به نفرین بیاراستند،
که ماهوی را باد تن همچُنین  پر از خون فگنده[24] به روی زمین!
[بنزدیک ماهوی رفتند[25] زود  ابا یاره و گوهر نابسود]
به ماهوی گفتند کان[26] شهریار[27]  برآمد ز[28] آرام و از[29] کارزار[30]!
بفرمود کو را به هنگام خواب  از آن آسیا[31] افگنند[32] اندر آب

۱ـ ک: یابم ۲ـ ل، ق (نیز پ، لن۲): بباشد (در ل، ق حرف دوم بی‌نقطه)؛ (ل۳: بپوید)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، و، آ، ب) ۳ـ (پ: بدارد) ۴ـ (ق۲: نباید که دارد خرد را)؛ در س۲ روی بیت‌های ۶۶۵-۶۷۶ تصویر کشیده‌اند ۵ـ (و: بزد) ۶ـ س ـ ل۲ (نیز لن ـ ب): بی‌گنه کشته چون؛ متن = ل؛ در س، ک، لی، و، لن۲، ب بیت‌های ۶۶۶ و ۶۶۷ پس از ۶۶۹ آمده‌اند ۷ـ (ق۲، لی: بدین؛ ل۳: بران) ۸ـ س: گر؛ (پ: هم)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۹ـ (ق۲: که از لشکر او را سواری؛ و: که او را سواری و یاری؛ لن۲: که او را ز لشکر سواری) ۱۰ـ ک (نیز لن، لی، ل۳): بمرد (آ)؛ (ب: ببرد)؛ ق این بیت را ندارد ۱۱ـ س (نیز لی، و، ب): شود؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۲ـ ک: جنگش؛ (لن۲: کینش؛ آ: دردش؛ ل۲: جنگ و خشمش؛ ب: رنگ و جنگش) ۱۳ـ (لن، لی، ل۳، پ، آ: نه)؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز ق۲، و، لن۲، ب) ۱۴ـ س (نیز لی): نبیند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـ س (نیز لی): ندارد؛ ق: نیابی؛ (لن، لن۲: ندانی؛ ق۲، ل۳: نجویی)؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز پ، و، آ، ب)؛ بنداری ۶۶۵-۶۶۰ را ندارد ۱۶ـ ل۲ (نیز ب): چو دیدند ۱۷ـ ل (نیز و): آوردگه؛ س (نیز پ): آرامگاه؛ (لی: آرامگه)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۱۸ـ (ق۲: هر کس او را به زاری) ۱۹ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، آ): برخاستند؛ متن = س (نیز لن، لی، ل۳ ـ لن۲، ب) ۲۰ـ ل، ق، ل۲ (نیز آ): زبان‌ها (ل: را) به نفرین بیاراستند (= ۶۷۵ب)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۱ـ (ق۲: شمشیر و پهلوی)؛ متن = س، ک (نیز لن، لی ـ لن۲، ب)؛ ل، ق، ل۲، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۶۷۰-۶۷۴): فلما علم غلمان الغادر قتله دخلوا علیه و نزعوا ثیابه و حملوا تاجه و طوقه و خاتمه و مداسه، و ترکوه مطروحا علی التراب ۲۲ـ س (نیز لی): همه؛ (ق۲: همان؛ و، ب: همی)؛ متن = (لن، ل۳، پ، لن۲) ۲۳ـ (لن: زفانها)؛ ل، ق، ک، ل۲، آ این بیت را ندارند (۶۷۳ب-۶۷۵آ را انداخته و از ۶۷۳آ و ۶۷۵ب یک بیت ساخته‌اند) ۲۴ـ (پ: فکنده پر از خون)؛ ک این بیت را ندارد ۲۵ـ (ق۲: برفتند نزدیک ماهوی)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز آ)؛ س، ک، س۲، لن، لی ـ لن۲، ب این بیت را ندارند؛ بنداری: و توجهوا نحو صاحبهم یلعنونه و یدعون علیه ۲۶ـ ل، س (نیز لی، آ، ب): کای؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـ س (نیز لی، ل۳، و، ب): سرفراز؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۸ـ (ق۲: بر) ۲۹ـ ل، ق (نیز پ، لن۲، آ): و ز؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲) ۳۰ـ س (نیز لی، ل۳، و، ب): برآمد ز تخت و ز جنگ و ز (و: ز خورد و ز آرام و) ناز ۳۱ـ س، س۲ (نیز لن ـ و، ب): جایگه؛ ک: جایگاه؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لن۲، آ) ۳۲ـ ل۲: افکنید؛ (ق۲: افکند)؛ بنداری: فلما أتوه و أعلموه بما عملوه أمر بطرح جثته فی الماء

بشد تیز[۱] بدمهر[۲] دو[۳] پیشکار    کشیدند پر خون تن شهریار،
کجا ارج[۴] آن کشته[۵] نشناختند    به گردابِ زرق[۶] اندرانداختند[۷]!

چو شب روز شد[۸]، مردم آمد پدید    دو مرد گرانمایه آنجا رسید[۹]،
از آن سوگواران[۱۰] پرهیزگار    بیامد یکی تا لبِ رودبار[۱۱]،
تن او بَرَهنه بدید[۱۲] اندر آب    بشورید[۱۳] و آمد[۱۴] هم اندر شتاب،
دوان[۱۵] تا درِ خانِ[۱۶] مَذْبَح[۱۷] رسید    بدان سوگواران[۱۸] بگفت آنچ[۱۹] دید،
که شاهِ زمانه[۲۰] به غرق[۲۱] اندرست!    بَرَهنه به گردابِ[۲۲] زرق[۲۳] اندرست!

## گفتار اندر شیون کردن رهبانان بر یزدگرد[۲۴]

برفتند از آن[۲۵] سوگواران[۲۶] بسی[۲۷]    شُکوبا[۲۸] و رهبان ز هر در کسی[۲۹]،

۱ـ(آ: تیز و) ۲ـل، ل۲: بد مهر و ۳ـ(ق۲: ده؛ لن: نیز دو مردک)؛ س، لی این بیت را ندارند؛ س، لی بجای این بیت، لن، ق۲، پ، آ پس از این بیت (در ق۲ بیت دوم پس از ۶۸۱) افزوده‌اند:

تن شاه از آن آسیا برگرفت    همان آسیابان به پیش ای (پ، آ: سزد گر بمانی بدین در) شگفت
به (س: بد؛ پ: بر) آب اندرافکند مرد (ق۲: افکنده شاه) دلیر    سرش گه ز بر بود (ق۲: گاه بالا و) گاهی به (آ: بودی و گاه) زیر

۴ـس (نیز لی، ب): که از مرغ؛ (لن: کجا ارز؛ ق۲: همی ارج)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ) ۵ـ(و: که آن کشته را قدر) ۶ـل۲، س۲ (نیز ل۳، و، آ): ژرف؛ س (نیز لی): بدریای ژرف؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، پ، لن۲) ۷ـ(ب: زورق درانداختند)؛ بنداری: فجاؤا و جرّوه و رموه فی ماء الزرق فحمله الماء ۸ـک: <شد> ۹ـ(ب: آمد بدید)؛ ق۲، لن۲ افزوده‌اند:

بنزدیک آن آسیا آب زود (لن۲: و آب رود)    ز ترسا بسی بر (لن۲: بد) فراز و فرود

۱۰ـ(ق۲: سو سواران) ۱۱ـ(ق۲، ل۳، لن۲: جویبار)؛ ل، ق، ک، ل۲ (نیز آ): بر لب جویبار (آ: رودبار)؛ س (نیز لی، ب): گرانمایه‌مردی بد آن روزگار؛ (و: گرانمایه‌مردی در آن جویبار)؛ متن = س۲ (نیز لن، پ)؛ در س، لی، و، ب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۲ـس (نیز لی، و، ب): چو دید؛ (ق۲، ل۳، لن۲: برهنه تن شاه دید)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز لن، پ، آ) ۱۳ـس (نیز لی، ل۳، و ـ ب): برآشفت؛ س۲ (نیز پ): شتابید؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز لن، ق۲) ۱۴ـق: روان رفته و او؛ ق۲ افزوده است:

از آن جایگه مرد پرهیزکار    بیامد بر مردم سوگوار
بگفت آنچه دید اندر آن جویبار    برآشفت هر یک ز بدروزگار

۱۵ـل: چنین؛ س (نیز لی، ب): روان؛ (آ: دمان)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ل۳ ـ لن۲) ۱۶ـ(ب: جای؛ لن: تا در آن خان) ۱۷ـل: راهب؛ ل۲ (نیز لن، لی): مطبخ؛ متن = س، ق، س۲ (نیز ل۳ ـ ب)؛ ک: بشد تیز تا پیش ایشان ۱۸ـل۲: نبرد سواران (!) ۱۹ـک، ل۲ (نیز لی ـ ب): آنچه؛ متن = ل، س، ق، س۲ (نیز لن)؛ ق۲ این بیت را ندارد ۲۰ـس (نیز لی): جهانبان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۱ـ(آ: برف) ۲۲ـس (نیز لی): به دریای؛ ل۲: بکردار؛ (و: بغرقاب)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۳ـس۲ (نیز ل۳، آ): ژرف؛ (ق۲: برهنه تن او بفرق) ۲۴ـل: مویه کردن رهبانان بر شهریار؛ س: شیون کردن رهبانان بر یزدگرد؛ ق: نوحه رهبانان بر یزدگرد و دخمه ساختن او را؛ ل۲: گرفتن راهب یزدگرد را؛ ک، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← س ۲۵ـل (نیز لن): زان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ق۲: سو سواران) ۲۷ـل۲: کسی ۲۸ـس۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): شکوبا ۲۹ـل۲، س۲: بسی؛ س: ز مردم بسی؛ (لن۲: و از هر کسی)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ک این بیت را ندارد؛ بنداری (۶۸۲ـ۶۸۷): و لما طلع النهار رأی بعض الرهبان، من دیر کان علی شط الماء، جثة یزدجرد فنزل الیه مع جماعة من أصحابه فخاضوا الماء و أخرجوه منه





خروشی برآمد ز راهب به[۱] درد    که ای تاجورشاهِ آزادمرد،
کسی تاجداری بدینسان[۲] ندید    نه پیش از مسیح این سخن کس[۳] شنید،
که بر شهریاری زند[۴] بنده‌یی    یکی[۵] بدنژادی و افگنده‌یی[۶]،
بپرورد تا بر تنش[۷] بد[۸] رسید[۹]    وُ زین[۱۰] بهر[۱۱] ماهوی نفرین سزید[۹]!
دریغ آن بر و یال و بالای او[۱۲]!    دریغ آن دل و دانش و رای او[۱۳]!
دریغ آن[۱۴] سرِ[۱۵] تخمه‌ی[۱۶] اردشیر!    دریغ آن[۱۷] جوان و سُوار[۱۸] هُژیر[۱۹]!
تنومند[۲۰] بودی خرد با[۲۱] روان    ببردی خبر[۲۲] زین به[۲۳] نوشین‌روان،
که در آسیا ماه‌روی ترا    جهاندار و[۲۴] دیهیم‌جوی ترا،
به دشنه جگرگاه بشکافتند[۲۵]    بَرَهنه به آب اندرش یافتند[۲۶]!
همانا که آن[۲۷] خاک بریان[۲۸] شود!    روانش به پرویز[۲۹] گریان[۳۰] شود!

۱ـس۲ (نیز ل۳): ز رهبان به؛ س (نیز لی، ب): ز رهبان برآمد ز (ب: به)؛ ق (نیز لن، و، لن۲): ز راهب برآمد به؛ (ق۲: ازیشان برآمد به)؛ ک پاک شده؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ، آ) ۲ـ(لن، و، لن۲: برینسان؛ ق۲: ازینسان)؛ ل، ک: چنین گفت راهب که این کس؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، آ، ب) ۳ـس (نیز لی): این چنین کس؛ (پ: از تو هیچ این سخن کس)؛ ق: نه نیز از مسیحا چنین کس؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد ۴ـل ـ س۲ (نیز لن، ق۲، لی، پ، آ، ب) زبد (در ل۲، س۲، آ، ب حرف دوم بی‌نقطه)؛ متن = (و، لن۲) ۵ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): سگی؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، پ، آ) ۶ـس، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و، لن۲، ب): پراکنده؛ ق، ل۲ (نیز آ): بد افکند؛ متن = ل؛ ل۳ این بیت را ندارد ۷ـ(ق۲: سرش) ۸ـس (نیز لن، لی، و، لن۲، ب): این؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، آ) ۹ـل، س۲: رسد ـ سزد؛ س: رسند؛ ل۲ (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب): رسید؛ متن = ق، ک (نیز ل۳، پ، آ) ۱۰ـل: ازین؛ ک: از آن؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۱ـ(و: پس)؛ ق۲ پس از این بیت و ل۳، و، لن۲ پس از ۶۸۸ افزوده‌اند:

کجا لشکر و گاه و آن گنج تو    کجا بخشش و مهر و آن رنج تو

۱۲ـل: این رخ و شاخ و این یال او؛ س، ک (نیز ق۲، لی، ل۳، و، آ، ب): آن (و: این) سرو تاج و بالای برز (ک: او؛ ق۲: تو)؛ س۲ (نیز پ): آن تن و شاخ و بالای تو؛ متن = ق، ل۲ (نیز آ) ۱۳ـ(ق۲، پ: تو)؛ ل: این دل و دانش و سال او؛ س (نیز لی، ل۳، و، ب): آن بر و شاخ و آن (و: این بر و یال و این) چنگ (لی: دست) و گرز؛ س۲: آن... (پاک شده) تو؛ (آ: آن دل روشن و رای او)؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز لن۲)؛ لن این بیت را ندارد؛ در آ یکبار هم برابر س آمده است؛ ق۲ افزوده است:

دریغ آن کیی فرّ یزدان و برز    دریغ آن سرو شاخ و آن دست و گرز

۱۴ـ(و، لن۲، ب: این) ۱۵ـ(ق۲: سرو) ۱۶ـ(لن۲: دخمهٔ) ۱۷ـل، س (نیز لن، و، لن۲، ب): این؛ متن = ق ـ س۲ (نیز ق۲ ـ پ) ۱۸ـس (نیز لی): سوار جهان و؛ ق: سوار و جوان؛ ل۲ (نیز لن، ل۳، و، لن۲، ب): سوار جوان؛ (ق۲: سپهبد سوار)؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ) ۱۹ـ(لن، ل۳: دلیر؛ لن۲: هجیر؛ آ: دریغا که تاج تو آید به زیر)؛ ل، ک افزوده‌اند:

دریغ آن سر و گاه ساسانیان (ل: سامانیان)    دریغ آن فر و برز و تاج کیان

۲۰ـق: گر امید؛ متن ← ۲۱ـ(ل۳: یا)؛ ل: تن امید بودی خرد را؛ (لن: ببردی خرد این خبر یا؛ ق۲: نحومند (؟) مردی خرد با)؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، و، آ، ب) ۲۲ـل۲، س۲: خرد ۲۳ـ(ق۲، لی: زی به؛ ل۳: نزد؛ لن: به نزدیکی شاه) ۲۴ـس، ک، س۲ (نیز لن، ب): <و>؛ (ق۲: جهان را؛ آ: ندیدی و)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز لی، پ، و)؛ ل۳، لن۲ این بیت را ندارند ۲۵ـل۲: بشتافتند؛ (و: بشکافته) ۲۶ـس، ک، س۲ (نیز لی، پ، و): اندرون یافتند (و: یافته)؛ ق، ل۲ (نیز لن، ق۲، آ، ب): اندر انداختند؛ متن = ل؛ ل۳، لن۲ این بیت را ندارند ۲۷ـ(ق۲: در؛ و، لن۲: این؛ آ: همانگه که در) ۲۸ـ(و: گریان) ۲۹ـس۲: زبان‌آور و دیده؛ (لن: روان و تن شاه؛ ق۲: همان گاه و دیهیم؛ پ: روان آورد ویژه؛ و، لن۲: زمان و زمین نیز؛ آ: ز نام‌آوران ویژه)؛ متن = س، ک (نیز لی، ب) ۳۰ـ(و: بریان)؛ ل، ق، ل۲، ل۳ این بیت را ندارند

خروشان شود دخمه‌ی[۱] اردشیر
که نشنید کس شاه در آبگیر!
شکوبا[۲] از[۳] آن سوگواران چهار[۴]
بَرَهنه شدند اندر آن رودبار[۵]،
گشاده[۶] تن شهریارِ جوان[۷]
نبیره جهاندارنوشین‌روان،
به خشکی کشیدند از آن[۸] آبگیر[۹]
بسی مویه کردند برنا و پیر[۱۰]!
به باغ اندرون دخمه‌یی[۱۱] ساختند
سرش را به ابر اندر افراختند،
سرِ زخم آن دشنه[۱۲] کردند[۱۳] خشک
به دِبق[۱۴] و به قیر و به کافور و[۱۵] مشک،
بیاراستندش به دیبای زرد
قَصَب زیر و دستی ز بَر[۱۶] لاژورد[۱۷]،
می و مشک و کافور و دِبق و[۱۸] گلاب
شکوبا[۱۹] بیندود بر[۲۰] جای خواب

چه گفت آن گرانمایه‌رهبان[۲۱] مرو
که[۲۲] بنهفت بالای آن زادسرو[۲۳]،
که بخشش ز کوشش[۲۴] بود در[۲۵] نهان
که خشنود بیرون شود زین[۲۶] جهان؟!
یکی[۲۷] گفت: اگر[۲۸] چند[۲۹] خندان بود
چُنان دان که[۳۰] از دردمندان بود،
که[۳۱] از چرخِ گردان پذیرد فریب
که[۳۲] او را نماید[۳۳] فراز و[۳۴] نشیب!

۱ـ(لن: تخمهٔ)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ل، ق، ل۲، ل۳ این بیت را ندارند؛ س، لی افزوده‌اند:

فکنده بدینسان به آب اندرون
برهنه نگونسار و تن پر ز خون

۲ـ ک، س۲ (نیز و، لن۲): شکوبا ۳ـ(ق۲، آ: و) ۴ـ(لی: هزار؛ و: وزان آبگیران چهار) ۵ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، آ، ب): جویبار؛ متن = (ق۲، لن۲)؛ ل، ق، ل۲، ل۳ این بیت را ندارند ۶ـ س، ک (نیز ق۲، لی، و ـ ب): برهنه؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، پ) ۷ـ(پ: جهان)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۸ـ ل: زان؛ متن = س ـ ب ۹ـ(ل۳: به خشک آوریدند از آن آب گرد) ۱۰ـ ل۲ (نیز لی، لن۲، آ، پ): بر اردشیر؛ (ل۳: بر یزدگرد)؛ متن = ل ـ ک، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، و) ۱۱ـ ل، س۲: دخمه‌ها؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل۳ این بیت را ندارد و در ک پس از ۷۰۲ و در ل، ق، ل۲، آ پس از ۷۰۴ آمده است؛ پیایی بیت‌های متن = نه دستنویس دیگر ۱۲ـ ل، ل۲: زخم (؟)؛ س (نیز لی): دخمه (؟)؛ ک (نیز ل۳): کشته؛ ق: سراسر همه زخم؛ (ق۲: از آن پس سر زخم)؛ متن = (لن، و ـ ب) ۱۳ـ س۲ (نیز پ): زخم جایش بکردند ۱۴ـ س۲ (نیز ق۲، و، لن۲): دیق ۱۵ـ(ق۲: به کافور و قیر و به) ۱۶ـ ل۲: برو؛ ل، ق، س۲: زیر دستی برو؛ (ق۲: زیر دست و زبر؛ ل۳، آ: زیر دستی زبر؛ و: زیر دستی دگر)؛ متن = س، ک، ل۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۱۷ـ س، ق، ک، س۲ (نیز لن ـ ل۳، ب): لاجورد؛ متن = ل، ل۲ (نیز پ ـ آ) ۱۸ـ ل: چندی؛ ق، ل۲ (نیز آ): لختی؛ ک پاک شده؛ س۲ (نیز لن۲): دیق و؛ (ق۲: بیدو)؛ متن = س (نیز لن، لی ـ و، ب) ۱۹ـ ک، س۲ (نیز لن، و، لن۲، آ): شکوبا ۲۰ـ ل: ببردند تا؛ ق: شد و برد در؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ لن۲ افزوده است.

بر آیین ایران و راه مغان
نهادند در دخمه او را نهان

۲۱ـ ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲ ـ آ): دهقان؛ متن = س (نیز لن، ب) ۲۲ـ ک (نیز ل۳، لن۲): چو؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ(ق۲، و: ازاده‌سرو؛ ل۳: بالا و آزادسرو) ۲۴ـ ل: کوش (!)؛ متن = س ـ ب ۲۵ـ(ق۲: ز بخشش بود کوشش اندر) ۲۶ـ ق، ل۲ (نیز ق۲): از؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ل، ق، ک، ل۲، ق۲، آ افزوده‌اند:

یکی گفت شاها شدی (ق، ل۲، آ: نویی؛ ک: شاهنشهی) کشته زار
بدست فرومایه‌ای نابکار

س، س۲، لن، لی ـ لن۲، ب این بیت را ندارند ۲۷ـ ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، آ): دگر؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی ـ لن۲، ب) ۲۸ـ ق (نیز ق۲): گر ۲۹ـ(و، آ: خند) ۳۰ـ(و، ب: دانک) ۳۱ـ س (نیز لی، ب): گر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۲ـ(ق۲: گر) ۳۳ـ ل (نیز لن، لی، ب): نماند؛ در س حرف چهارم بی‌نقطه؛ متن = ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۳۴ـ ل: فراوان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد





دگر گفت: کان[۱] را تو دانا[۲] مخوان
که تن را پرستد، نه راه[۳] روان،
همه[۴] خواسته جوید[۵] و نامِ بد
نترسد روانش ز فرجامِ بد!
دگر گفت: اگر[۶] شاه را لب[۷] ببست
نبیند[۸] همی تاج و تخت[۹] نشست،
نه[۱۰] مُهر[۱۱] و پرستنده و بارگاه[۱۲]
نه افسر، نه کشور، نه گنج و سپاه[۱۳]!
دگر گفت: کز خوب‌گفتارِ[۱۴] اوی[۱۵]
ستایش[۱۶] ندانم[۱۷] سزاوارِ اوی[۱۵]،
همی سرو کشت او[۱۸] به باغ بهشت
ببیند روانش[۱۹] درختی که کشت!
دگر گفت: یزدان روانت[۲۰] ببرد
تنت را بدین[۲۱] سوگواران[۲۲] سپرد،
روان[۲۳] ترا سودمند این[۲۴] بود
تن[۲۵] بدکُنش را گزند این[۲۴] بود:
کنون در بهشتست بازار شاه
به دوزخ کند[۲۶] جان بدخواه راه[۲۷]!
دگر گفت کای شاه رامش‌پذیر[۲۸]
که با شهریاری و با[۲۹] اردشیر،
درودی همان بر[۳۰] که کشتی به باغ
درفشان[۳۱] شد آن خسروانی‌چراغ!
دگر گفت کای شهریار جوان[۳۲]
بخفتی و بیدار بودت[۳۳] روان،
لبت[۳۴] خامش و جان به چندین گِله
برفت و تنت[۳۵] ماند ایدر یَله،

۱ـ(لن: آن؛ ل۳، و، لن۲، ب: کو) ۲ـ(ل۳: توانا) ۳ـ س (نیز ق۲): بجای؛ ک (نیز آ): نه راه و؛ (لی: بخون و؛ و، لن۲: نجوید؛ ب: بخون)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، پ)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۴ـ ل: همی؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۵ـ ک: خواهد؛ ل۲ این بیت را ندارد؛ ق۲ افزوده است:

بداند که بر بد ازو بد رسد
به مینو مکافات از نیک و بد

۶ـ ق (نیز ق۲، لن۲): گر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۷ـ ل، ق: شاه لب را؛ ک پاک شده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۸ـ س، ک (نیز ق۲، لی، و، ب): نبینم؛ (آ: ببیند)؛ متن = ل، ق، س۲ (نیز لن، ل۳، پ، لن۲) ۹ـ ل، ک (نیز ل۳): تخت و؛ س۲ (نیز پ، آ): همی تخت و جای؛ متن = س، ق (نیز لن، ق۲، لی، و، لن۲، ب)؛ ل۲ این بیت را ندارد ۱۰ـ س۲: ز ۱۱ـ(ق۲: بار؛ و: شهر) ۱۲ـ س: بارگاه (؟)؛ (و: پایگاه) ۱۳ـ ل: نه تاج و کلاه؛ ق، ل۲: نه تاج و نه گاه؛ س۲ (نیز ل۳، پ): نه فرّ و نه جاه؛ (لن: نه فرّ و کلاه؛ آ: نه تاج و سپاه)؛ س (نیز ق۲، لی، ب): نه کشور نه افسر نه تخت و کلاه؛ (و: نه کشور نه افسر نه فرّ و نه جاه)؛ متن = ک؛ لن۲ این بیت را ندارد؛ س، ق۲، لی، و، لن۲، ب افزوده‌اند:

مگر خود نبایدهمی این بکار
چرا باید این رنج و این روزگار (س کارزار)

۱۴ـ(ق۲، ل۳، و، لن۲: کردار؛ آ: خواب و کردار)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۵ـ ل، ق، ک (نیز ق۲، لن۲، آ): او؛ س (نیز لی، ل۳، و، ب): تو؛ متن = ل۲، س۲ (نیز لن، پ) ۱۶ـ س۲ (نیز ل۳): سرایش ۱۷ـ ل، ک (نیز پ): ندارم؛ س (نیز لی، ب): نبینم؛ (ل۲: نداند)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲، آ) ۱۸ـ س (نیز لن ـ ل۳، و، ب): کشتی؛ متن ← ۱۹ـ س (نیز ق۲، ل۳، و، ب): روانت ببیند؛ ک: نبیند روانش؛ (لن، لن۲: روانش نبیند؛ لی: روانت نبیند)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز پ، آ) ۲۰ـ س: چو جانت؛ (لی: چو آنین)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ س (نیز لی، آ، ب): بدان؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ لن۲) ۲۲ـ(ق۲: درد و خواری)؛ ق ۷۱۶ـ۷۲۵ و ل۲ ۷۱۶ـ۷۲۶ را ندارند ۲۳ـ(آ: زمانه) ۲۴ـ(و: آن؛ ق۲: سودمندی ـ گزندی؛ ل۳، لن۲: سودمندی ـ نژندی؛ آ: سودمندان ـ که زندان)؛ متن = ل، س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب) ۲۵ـ(ق۲: بدین) ۲۶ـ(ق۲: کشد) ۲۷ـ(و: بداندیش از آزار شاه)؛ ل۳، لن۲ این بیت را ندارند ۲۸ـ ل، ک (نیز لن، ق۲، آ): دانش‌پذیر؛ متن = س، س۲ (نیز لی، پ، و، لن۲، ب) ۲۹ـ(ق۲: خردمند و از گوهر؛ و: چه با شهریار و چه با؛ لن۲: گرانمایه از دخمهٔ!)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۳۰ـ س (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): هران بر؛ ک: هران بد؛ (آ: به ما بر)؛ متن = ل (نیز ق۲، پ) ۳۱ـ س (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲): درخشان؛ (ق۲: فروزان)؛ متن = ل، ک (نیز پ، آ، ب)؛ س۲ این بیت را ندارد ۳۲ـ ک: جهان ۳۳ـ س (نیز لی، ل۳، پ، آ، ب): کردی؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، و، لن۲) ۳۴ـ(ق۲: زبان) ۳۵ـ(ق۲: برفتی و تن)

تو بیکاری و جان[۱] به کار اندرست　　　تن[۲] بدسگالت به بار[۳] اندرست!

بگوید روان، گر زبان[۴] بسته شد　　　ببالید[۵] جان، گر تنت خسته شد،

اگر دستْ بیکار گشت[۶] از عِنان　　　روانت به چنگ[۷] اندرآرد سِنان!

دگر گفت کای[۸] نامُبردار نَو[۹]　　　تو رفتی[۱۰] و کردار شد[۱۱] پیشرَو،

ترا در بهشتست تخت، این بس‌ست[۱۲]!　　　زمینِ[۱۳] بلا بهر دیگر کس‌ست!

دگر گفت کانکس که او[۱۴] چون تو کشت　　　ببیند[۱۵] کنون روزگارِ درشت!

شُقُف[۱۶] گفت: ما بندگان تویم[۱۷]!　　　نیایشگرِ[۱۸] پاک‌جانِ تویم[۱۷]!

که این[۱۹] دخمه پرلاله‌باغ[۲۰] تو[۲۱] باد!　　　کفن دشتِ[۲۲] شادی و راغ[۲۳] تو[۲۴] باد!

بگفتند[۲۵] و تابوت برداشتند[۲۶]　　　ز هامون سوی دخمه[۲۷] بگذاشتند

بدان[۲۸] خوابگه رفت ناکام شاه　　　سرآمد برو[۲۹] رنجِ[۳۰] تخت[۳۱] و کلاه!

۱ـ(ق[۲]: بیکار و جانت) ۲ـس، ک (نیز ق[۲]، لی، و، ب): سر؛ متن = ل، س[۲] (نیز لی، پ، لن[۲]، آ) ۳ـل، س[۲] (نیز لن، پ، آ، ب): ببار (در ل حرفهای یکم و دوم و در س[۲]، لن حرف دوم بی‌نقطه)؛ س (نیز لی، و): بدار؛ ک: بنار؛ (ق[۲]: بناز؛ لن[۲]: بکار)؛ متن ← ل (؟)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۴ـ(لن: زفان) ۵ـل، ک (نیز آ): بیاسود؛ س، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و): نیالود (در س، ق[۲]، لی حرف یکم بی‌نقطه)؛ (لن[۲]، ب: بیالود)؛ متن = (پ)؛ ل[۳] این بیت را ندارد و در ب پس از ۷۹۲ آمده است ۶ـ(ق[۲]: شد) ۷ـحرف یکم در پ با سه نقطه؛ لن[۲] این بیت را ندارد و در ل[۳] پس از ۷۲۶ آمده است؛ ق[۲] افزوده است:

ندیدم سواری بدین فرّ و برز　　　نه آن ترگ و جوشن نه آن خشت و گرز

چو بدخواه جنگی به بالین رسید　　　نباید ترا با سپاه آرمید

چنین گل به بالین شاهان مباد　　　چو باشد نباشد به پالیز باد

۸ـ(لن: ای) ۹ـس (نیز ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): گو؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، و، آ) ۱۰ـ(ب: گفتی) ۱۱ـس[۲]: تو ۱۲ـس ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ ب): تخت (ل[۲]، ب: تخت و) نشست؛ متن = ل (حرف یکم تخت بی‌نقطه) ۱۳ـ(آ: درخت)؛ ل[۳] این بیت را ندارد ۱۴ـس (نیز لن، لی ـ ب): کان (لن: آن؛ ب: کو) مرد کو؛ ل[۲]: آنکس که او؛ س[۲]: کان کو شهی؛ متن = ل، ک ۱۵ـ(لن[۲]: نبیند (!)؛ ق، ق[۲] این بیت را ندارند ۱۶ـ(لن: دگر) ۱۷ـس، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، پ ـ ب): توایم؛ متن = ل، ق، ل[۲] (نیز ل[۳]) ۱۸ـل ـ س[۲] (نیز لن، ق[۲]، و، آ، ب): نیایش کن؛ (لی: نیایش‌کنان)؛ متن = (ل[۳]، پ، لن[۲]) ۱۹ـ(و: بدان) ۲۰ـس، ق، ل[۲] (نیز ل[۳]، پ، آ، ب): راغ؛ ک (نیز لی، و): داغ؛ (ق[۲]: دخمهٔ لاله‌باغ)؛ متن = س[۲] (نیز لن، لن[۲]) ۲۱ـل: پر لاله و باغ ۲۲ـق، ل[۲] (نیز ق[۲]): دست ۲۳ـس ـ س[۲] (نیز لی، ل[۲]، پ، آ، ب): باغ؛ (ق[۲]: شادی چراغ)؛ متن = س[۲] (نیز لن، و، لن[۲]) ۲۴ـل: دشت و شادی تو راغ؛ ق[۲]، لن[۲] (پس از ۷۳۱) افزوده‌اند:

سزد گر به (ز) تو ما نبندیم لب　　　ز تو ایمنی بودمان (لن[۲]: که بود از تومان ایمنی) روز و شب

۲۵ـل، ق، ل[۲]: برفتند؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۶ـ(ل[۳]: برگاشتند) ۲۷ـق: باغ ۲۸ـل، ق: بران؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۹ـس، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): بدو؛ متن = ل، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۳۰ـل، ق (نیز لن): رنج و؛ س، س[۲] (نیز ق[۲] ـ و، ب): تاج و؛ (لن[۲]: تخت و)؛ متن = ک، ل[۲] (نیز آ)؛ و افزوده است:

الا ای سخن‌گوی مرد کهن　　　بگرد از ره آز و بگسل سخن

در لن[۲] بیت ۷۳۲ پس از ۷۳۳ آمده و پس از آن افزوده است:

همین چار و این هفت و این ده و دو　　　برآنم که عاجزتر آمد ز تو

الا ای سخن‌گوی ... (مانند بالا)

بنداری (۶۸۸ـ۷۳۲): و أخذوا یبکون و ینوحون علیه. ثم کفنوه و عملوا له ناووسا و وضعوه فیه ۳۱ـ(لن[۲]: تاج)





چُنین داد خوانیم بر یزدگرد[۱]؟　　　وُگر[۲] کینه[۳] خوانیم[۴] ازین[۵] هفت‌گرد؟

وُگر[۶] خود نداندهمی[۷] کین[۸] و داد　　　مرا[۹] فیلسوف ایچ پاسخ نداد!

وُگر گفت دینی، همه بسته گفت[۱۰]　　　بماندهمی[۱۱] پاسخ اندر نهفت!

گرت[۱۲] هیچ[۱۳] گنج‌ست ای نیک‌رای[۱۴]　　　بیارای[۱۵] دل را، به فردا مپای!

که گیتی همی[۱۶] بر تو بر بگذرد　　　زمانه دمِ ما[۱۷] همی‌بشمرد!

درِ خوردنت چیره[۱۸] کن[۱۹] بر نِهاد　　　اگر خود بمانی[۲۰]، دهد[۲۱] آنک[۲۲] داد!

مرا دخل و خوردن[۲۳] برابر بُدی　　　زمانه مرا چون برادر بُدی!

تگرگ آمد امسال برسان مرگ　　　مرا مرگ بهتر بُدی زان[۲۴] تگرگ!

۱ـ(لی: یزده‌گرد) ۲ـس[۲] (نیز پ): و یا؛ (و: دگر) ۳ـس (نیز لی): زفت (؟)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۴ـل، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، آ): داریم؛ (لن[۲]، ب: دانیم)؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، لی، پ، و) ۵ـل (نیز لی): زین؛ س[۲] (نیز پ): از؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۶ـل، ل[۲] (نیز و): اگر؛ متن = ده دستنویس دیگر ۷ـس: همین ۸ـ(و: اگر کینه گیری و گر مهر) ۹ـ(آ، ب: ورا)؛ ق، لن[۲] این بیت را ندارند ۱۰ـل: گفت کین پاسخش بسته گفت؛ س (نیز لی، ب): گفت بینی همه کرده خفت (لی: جفت) (؟)؛ ک: گفت دنیا سخن بسته گفت؛ (ق[۲]: پاسخش را بدین گونه گفت؛ ل[۳]: داد دینی همه بسته گفت؛ و: داد بینی و گر رنج گفت)؛ متن = س[۲] (نیز لن، پ، آ) ۱۱ـل، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ): نماندهمی؛ س[۲] (نیز پ): نماند همان؛ (پ: بماند همه)؛ متن = س (نیز لن، لی، ب)؛ ق، ل[۲]، لن[۲] این بیت را ندارند و در ق[۲] با پس و پیشی لت‌ها پس از ۷۳۶ آمده است ۱۲ـل، س، س[۲] (نیز لن، لی ـ ب): اگر؛ متن = ق، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]) ۱۳ـ(ق[۲]: رنج) ۱۴ـس، ق، ک (نیز لی، آ، ب): پاک‌رای؛ ل[۲]: پارسای؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ لن[۲]) ۱۵ـل (نیز لن، ل[۳]): بیارای و؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۶ـس[۲]: همه ۱۷ـس، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن ـ ب): نفس را؛ متن = ل، ک؛ س، ب پس از ۷۳۷ و ق[۲] پس از ۷۳۶ افزوده‌اند:

ز بیشی و کمّی بود برفزود　　　نبردش روزیش تا زنده (ق[۲]: ؟) بود

ق[۲] دو بیت دیگر افزوده است:

اگر زندگانیت باشد به داد　　　بمانی پس از زندگانیت شاد

هر آنکس که گیتی به اندازه داشت　　　سر از ایمنی از زمانه فراشت

۱۸ـل: حیره (حرف یکم بی‌نقطه)؛ س: جبره؛ ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ): جیره؛ ل[۲] (نیز لن، آ، ب): خیره؛ متن تصحیح قیاسی است ۱۹ـس (نیز ب): گر (؟) ۲۰ـل: نمانی؛ در س، ب حرف یکم بی‌نقطه؛ س[۲]: نیابی؛ (ل[۳]: نماند)؛ متن = ل[۲] (نیز لن، پ، آ) ۲۱ـک: که گر دیر مانی دهدت ۲۲ـ(ل[۲]، پ: آنکه)؛ ق، ق[۲]، لی، و، لن[۲] این بیت را ندارند؛ در برخی از دستنویس‌ها پس از بیت‌های ۷۳۷، ۷۳۸ و ۷۴۲ بیت‌هایی افزوده‌اند (از ثبت نسخه‌بدلها و پیایی بیت‌ها چشم‌پوشی شد):

س، ق[۲]، ب: جز از شادمانی و از نام نیک　　　ازین زندگانی نیابی تو ویک

س، ک، لن[۲]، ب: مکن تا توانی تو کردار بد　　　گر از دانشی بد نیاید سزد

و، لن[۲]: ترا بودن ایدر فراوان نماند　　　کس از نامهٔ رفتگان برنخواند

س، ک، لی، و، لن[۲]، ب: بدین مایه روز اندرین کالبد　　　جز از تخم نیکی نکاری سزد

س، لن، لی، لن[۲]، ب: بیاور به من ده می‌آن هر سه گرد　　　به یاد روان شه یزدگرد

لن، ق[۲]، پ، لن[۲]، ب: که بیدادی آمد ز بنده بدوی　　　سزد گر خورم باده زین گفت‌وگوی

ل، ق، ل[۲]، س[۲]، ل[۳]، آ هیچیک از این بیت‌ها را ندارند ۲۳ـس (نیز ب): خوردار؛ ل[۲]: خوردی؛ س[۲]: خورار؛ (ق[۲]، پ، لن[۲]: خرج ار؛ و: خرج و دخل ار)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ل[۳]، آ)؛ لی این بیت را ندارد و در ق[۲] پس از ۷۴۱ آمده است ۲۴ـک، س[۲] (نیز لن، ل[۳]، پ، لن[۲]، ب): از؛ (و: ز کار)؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، آ)؛ در و این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است

در هیزم و گندم[۱] و گوسپند[۲]　　ببست این[۳] برآورده[۴] چرخ بلند[۵]!
می آور که از[۶] روزمان[۷] بس نماند　　چُنین بود[۸] تا بود و[۹] بر کس نماند!

## گفتار اندر نشستن ماهوی سوری به پادشاهی ایران[۱۰]

کس آمد به ماهوی سوری بگفت　　که شاه جهان گشت با خاک جفت[۱۱]!
سکوبا[۱۲] و قِسّیس[۱۳] و رهبان روم　　همه سوگواران آن مرز و بوم،
برفتند با مویه برنا و پیر　　تن شاه بردند از آن[۱۴] آبگیر،
یکی دخمه کردند بمْیان[۱۵] باغ[۱۶]　　بلند و بزرگیش[۱۷] برتر[۱۸] ز راغ[۱۹]!
چُنین گفت ماهوی بدبختِ[۲۰] شوم　　که ایران نبُد پیش از این خویش روم[۲۱]!
فرستاد تا هرک[۲۲] آن دخمه کرد،　　هم[۲۲] آنکس کزان کار[۲۳] تیمار[۲۴] خورد،
بکشتند[۲۵] و تاراج کردند مرز　　چُنین بود ماهوی را کام[۲۶] و ارز!

وُ زان[۲۷] پس به گرد جهان بنگرید　　ز تخم بزرگان کسی را ندید
همان[۲۸] تاج[۲۹] با او بُد و[۳۰] مُهرِ شاه　　شبان‌زاده را آرزو کرد گاه!
همه[۳۱] رازدارانش را پیش خواند　　سَخُن هرچ[۳۲] بودش به دل در[۳۳]، براند!
به دستور گفت: ای جهاندیده‌مرد　　فراز آمد آن[۳۴] روز[۳۵] ننگ و نبرد!

۱ـ(ل۳: گندم و هیزم؛ و: جامه و هیزم؛ ق۲: هم از گندم و هیزم) ۲ـل، س، ق، س۲ (نیز ق۲ـلن۲): گوسفند؛ متن = ک، ل۲ (نیز لن، آ، ب) ۳ـس۲: بست و؛ (لن: بکشتش) ۴ـ(ق۲، ل۳: فرومایه؛ پ: و برآورد؛ لن۲: ستمکاره) ۵ـ(و: فروبست برمایه و بی‌گزند) ۶ـس (نیز ب): کزین ۷ـس، ق، ل۲ (نیز ل۳، آ، ب): ما؛ متن = ک، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲) ۸ـس۲ (نیز ب): بود و ۹ـق، ک (نیز ق۲، آ): <و>؛ ل، لن، لی، و این بیت را ندارند و در س، ب پیش از ۷۳۹ آمده است؛ بنداری ۷۴۲ـ۷۳۳ را ندارد ۱۰ـل: خبر یافتن ماهوی از کار رهبانان و کشتن ایشان را؛ س: نشستن ماهوی سوری به پادشاهی ایران؛ ق (بیست بیتی پایین‌تر): بر تخت نشستن ماهوی سوری؛ ک پاک شده؛ ل۲: پادشاهی ماهوی سوری؛ س۲: مشورت کردن ماهوی با موبدان؛ متن ← س ۱۱ـس (نیز لی): خاک دارد نهفت؛ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ـلن۲، ب). یافت جای (س۲، پ: دخمه؛ لن: گیتی؛ ب: کشته) نهفت؛ متن = ل، ق، ک (نیز آ) ۱۲ـک، س۲ (نیز لن، و، لن۲): شکوبا ۱۳ـ(لن: کشیش؛ آ: قبلیس)؛ ق این بیت را ندارد ۱۴ـل: زان؛ (لن۲: دیدند در)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ ق، لی این بیت را ندارند ۱۵ـل، ق، ک، ل۲ (نیز آ): او را به؛ ل۲: آنجا به؛ (لن۲: نیکو به)؛ متن = س (نیز لن، لی، پ، ب) ۱۶ـ(ق۲: بس نامدار؛ ل۳: تا بای دار (؟)؛ و: ناپایدار) ۱۷ـک (نیز پ): بزرگ و بلندیش ۱۸ـ(لن۲: بهتر) ۱۹ـ(ق۲، ل۳، و: چنان چون بود در خور (ل۳: از در) شهریار) ۲۰ـل (نیز پ): بدبخت و؛ ک: بدبخت ماهوی؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۱ـق: که او را نبد پیش از این مرز و بوم ۲۲ـس، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): هر که ... هر؛ متن = ل ۲۳ـل۲: نیز؛ (لی: رای؛ ق۲: که آن درد) ۲۴ـ(ل۳: که تیمار آن کار)؛ ق این بیت را ندارد ۲۵ـ(لن: بگفتند) ۲۶ـ(ق۲، و، آ: نام؛ ل۲، لن۲: رای؛ لن: گفت ماهوی سود (!))؛ متن = س، ک، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، ب)؛ ق این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۴۹ـ۷۴۳): فبلغ الخبر بذلک الی ذلک الغادر فأنکر ما فعله الرهبان فنفذ الیهم جماعة من أصحابه، و قتلهم و خرب دیرهم ۲۷ـل، س، ک (نیز ق۲، لی، ب): از آن؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن، ل۳ ـ آ)؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۸ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): یکی؛ متن = ل ۲۹ـ(و: پاره (بی نقطه)) ۳۰ـ(لی: با او و یک؛ آ: او را بدو) ۳۱ـس (نیز لی، ب): همان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۳۲ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): هرچه؛ متن = ل ۳۳ـ(لی: بر)؛ س۲ (نیز پ) فراوان؛ در لن این بیت با بیت سپسین پس و پیش شده است ۳۴ـل۲: این ۳۵ـل: راه؛ ک پاک شده؛ متن = سیزده دستنویس دیگر





نه نامست ما را، نه رای[۱] و نژاد　　مگر[۲] داد خواهم سر خود[۳] به باد!
بر[۴] انگشتری یزدگردست نام　　به شمشیر بر من[۵] نگردند رام!
همه شهر ایران وُرا بنده بود[۶]　　اگر خویش[۷] بود[۶] ار پراگنده بود[۶]،
نخواند مرا مردِ داننده[۸] شاه!　　نه بر مهرم[۹] آرام گیرد[۱۰] سپاه!
جزین بودمان چاره اندر[۱۱] نهان　　چرا ریختم خونِ شاهِ جهان؟!
همه شب از[۱۲] اندیشه پر[۱۳]خون بُدم　　جهاندار[۱۴] داند که من چون بُدم!
بدو[۱۵] رای‌زن گفت کاکنون[۱۶] گذشت　　ازین کار[۱۷] گیتی پرآواز[۱۸] گشت!
کنون بازجویی‌همی[۱۹] کار[۲۰] خویش　　که بگسستی[۲۱] آن بسته‌زُنّار[۲۲] خویش!
کنون او به دخمه‌درون خاک شد[۲۳]　　روان[۲۴] وُرا زهر[۲۵] تِریاک شد[۲۳]!
جهاندیدگان را همه گرد[۲۶] کن　　زبان تیز[۲۷] گردان به نیکو[۲۸]سَخُن!
چُنین گوی کین[۲۹] تاج و انگشتری　　مرا[۳۰] شاه داد[۳۱] از پی[۳۲] مهتری،
چو دانست[۳۳] کامد ز ترکان سپاه،　　چو شب تیره‌تر شد[۳۴] مرا خواند شاه،
مرا[۳۵] گفت: چون خاست بادِ[۳۶] نبرد　　که داند به[۳۷] گیتی که بر کیست گرد[۳۸]،
تو این تاج و انگشتری را بدار　　بود روز کین[۳۹] هر دو[۴۰] آید به کار!

۱ـس، ک، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): نه گنج است با من نه نام (و: فرّ)؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز آ) ۲ـ(لن: همی) ۳ـس، ک (نیز لن ـ ل۳، و، لن۲، ب): همی سر؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز پ، آ) ۴ـ(لی: به) ۵ـل، ق، ک، ل۲ (نیز آ): من بر (؟)؛ (ق۲، ل۳، و، لن۲: با من)؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ، ب) ۶ـل: اند ... نیز ... اند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۷ـ(و: جمع)؛ ق این بیت را ندارد ۸ـس (نیز لی): دانشومند؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـس (نیز لن، لی، ل۳، ب): مهر؛ ل۲: مهتر؛ ق (نیز آ): نه بی مهتر؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز پ، و، لن۲) ۱۰ـ(ق۲: نه آرام گیرد به من بر) ۱۱ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): بود چاره (ق: جان) مرا در؛ ک: بد مرا چاره اندر؛ متن = س (نیز لن، لی، و، ب) ۱۲ـل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، آ): ز؛ ک: دل از؛ (لن۲: روز از)؛ متن = س (نیز لی، ل۳، ب) ۱۳ـس۲: در؛ (و: به اندیشهٔ؛ لن: که چون من در اندیشهٔ) ۱۴ـ(لن: جز ایزد)؛ بنداری (۷۵۹ـ۷۵۰): ثم إنه خلا بأصحابه و فاوضهم فیما جری علی یده من قتل یزدجرد فعض علی یدیه بعد أن زلت به القدم، و ندم ولات حین مندم. و قال لوزیره: کیف یمکننی الجلوس علی تخت یزدجرد و جمیع أهل إیران عبیده؟ و متی أتهنأ بذلک؟ ۱۵ـل (نیز لن): برو؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۶ـ(لی، و، لن۲: اکنون) ۱۷ـل، ق، ل۲ (نیز آ): راز؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۸ـ(ل۳: آزار)؛ بنداری: فقال الوزیر: إن الایرانیین ما حضروا هذه الوقعة ۱۹ـل، ل۲ (نیز ق۲، ل۳، و، آ): همه؛ متن = س، ک، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب) ۲۰ـس (نیز لی): باز (در س بی‌نقطه)؛ (آ: راز)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۱ـ(لن۲: نگسستی) ۲۲ـل: رشتهٔ تار؛ س: بسته و بار (بی‌نقطه)؛ (ق۲: سست بازار؛ لن: که دیگر بران بسته زنّار)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـ(و: گشت) ۲۴ـ(لی: زمان) ۲۵ـ(ق۲: خاک)؛ در ق۲ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۲۶ـ(لن: یاد؛ آ: تیز) ۲۷ـق، ک: نیز؛ در ل حرف یکم بی‌نقطه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۸ـل (نیز ل۳، لن۲): شیرین؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: و من الذی شاهد قتلک لیزدجرد؟ و الرأی أن تحضر وجوه الایرانیین ۲۹ـ(لن: گو که این) ۳۰ـس ـ س۲ (نیز لن ـ ب): به من؛ متن = ل ۳۱ـس، ق، س۲ (نیز لن ـ لن۲، ب): داد شاه؛ متن = ل، ک، ل۲ (نیز آ) ۳۲ـس (نیز لی): از در؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۳۳ـ(ب: بشنید) ۳۴ـ(ق۲: تیره شد مر؛ آ: تیره شد او) ۳۵ـس، ک (نیز لن، لی ـ لن۲): به من؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، آ، ب) ۳۶ـس (نیز لی): بانگ؛ (ب: روز؛ و: داد چون خاست بانگ)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳۷ـس، ک (نیز ق۲، لی، لن۲، ب): ز؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، آ) ۳۸ـس (نیز لی): درد؛ ق: برگشت درد؛ (لن: بر کیست گرد نبرد؛ و: بر کیست ناکام درد) ۳۹ـ(ق۲: کت) ۴۰ـل، ق، ل۲ (نیز آ): تاجت؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد

مرا نیست جز دختری[1] در جهان / همانا که هست او[2] ز تازی[3] نهان!
تو زین پس به دشمن مده[4] گاه[5] من! / نگهدار هم زین[6] نشان راه[5] من!
من این تاج میراث دارم ز شاه / به فرمان او برنشینم به گاه[7]!
بدین[8] چاره[9] ده بندِ بد[10] را فروغ / که داند که این راستست، ار[11] دروغ؟!
چو بشنید ماهوی، گفتش[12] که زه! / تو دستوری و بر تو بر[13] نیست مه[14]!
همه مهتران را ز لشکر بخواند[15] / وُ زین[16] باره[17] چندی سَخُن‌ها براند
بدانست لشکر که این[18] نیست راست / به شوخی[19] وُرا سر بریدن سَزاست[20]!
یکی پهلوان گفت کین[21] کار تست / سَخُن گر درستست و[22] گر نادرست[23]!

چو بشنید[24] بر تخت شاهی نشست / به افسون خراسانش آمد[25] به دست!
ببخشید[26] روی زمین بر مِهان[27] / منم[28] -گفت- با مُهرِ[29] شاهِ جهان!
هر آنکس که از[30] تخمه بُد پیش خواند / سخن هرچ[31] بودش به دل در[32] براند
جهان را سراسر به بخشش گرفت / ستاره نظاره برو، ای[33] شگفت!

۱ـ ل: چیزی جزین؛ متن = سیزده دستنویس دیگر (← بنداری) ۲ـ ل: این؛ (ق۲: که او شد)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۳ـ (لی: یاری؛ لن۲: که از تازیان شد)؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری (۷۶۴ـ۷۶۸): و تدّعی أن یزدجرد لما ضاق به الأمر من أیدی الترک أوصی الیک، و سلم تاجه و خاتمه الیک، و نص فی ولایة عهده و القیام بالأمر من بعده علیک، و أنه زوّجک بنتا له صغیرة، و أمرک بالدفاع عنها و القیام بالأمر دونها ۴ـ ق: بده (!) ۵ـ (آ: کام ـ نام؛ ب: تاج ـ راه (!)) ۶ـ س، ک (نیز لن، ل۳، و، ب): ازین هم؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، لن۲، آ) ۷ـ آ این بیت را ندارد ۸ـ (ق۲: برین) ۹ـ (لن: مژده) ۱۰ـ س، ک (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): کار خود را؛ س۲: کار بد را؛ ل۲: دربند بد را؛ (ق۲: گیری همانا؛ پ: شد کار بد را)؛ متن = ل ۱۱ـ س، ل۲ (نیز لی، لن۲، ب): یا؛ متن = ل، ک، س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳، پ، و)؛ ق، آ این بیت را ندارند؛ بنداری: فإن هذا کذب یشبه الصدق، و باطل یحاکی الحق. ثم اقعد عند ذلک علی سریر السلطنة، و مشّ أمرک ۱۲ـ ل، ک، ل۲، س۲ (نیز پ): گفتا؛ متن = س، ق (نیز لن، ق۲، لی، و ـ ب) ۱۳ـ ق (نیز لن۲): کس؛ (پ، لن۲: بر تو <بر> (!)؛ لن: دستور و بر تو مرا؛ ق۲: دستور و بر تو بر (!)) ۱۴ـ ک: به؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۵ـ ک: بخوان ـ بران ۱۶ـ ک (نیز ب): ازین؛ (لن، ق۲: وزان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۷ـ ل، ق، ل۲ (نیز آ): گونه؛ (ق۲: رای؛ لن۲: چاره)؛ ک پاک شده؛ متن = س، س۲ (نیز لن، لی، پ، و، ب)؛ ل۳ این بیت را ندارد ۱۸ـ ق، س۲: آن ۱۹ـ ق: ز کشور؛ ل۲ (نیز آ): ز لشکر؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۰ـ س۲ (نیز پ): رواست؛ ب این بیت را ندارد ۲۱ـ (و: این) ۲۲ـ (ق۲، پ: <و>) ۲۳ـ س۲: <و> ار نادرست؛ س (نیز لی): سخن سست کردن ز بازار تست؛ (لن: سخن گفتن آن بر آزار تست)؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز و، لن۲، آ)؛ ل۳، ب این بیت را ندارند؛ ق۲ افزوده است:

بگفت این و بنشست گریان بجای / نیامد از آنجا دگر کس بپای

۲۴ـ (ق۲: از آن پس چو) ۲۵ـ ق ـ س۲ (نیز لن، ق۲، ل۳ ـ آ): به (پ: ز) افسوسش (ق، پ، و: افسونش؛ س۲، ق۲: افسوس) آمد خراسان (س۲، پ: سپاهی)؛ متن = ل؛ س، لی، ب این بیت را ندارند؛ بنداری (۷۷۲ـ۷۷۶): فضحک و استصوب ما أشار به الوزیر، و اعتمد علیه، و عمل بمقتضاه. و أطاعه ولاة تلک البلاد و تیسر له ملک جمیع خراسان ۲۶ـ (و: چو بشنید) ۲۷ـ س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲). در نهان؛ متن = ل ـ ل۲ (نیز لن، لی، آ) ۲۸ـ (و: همی) ۲۹ـ س۲: چهر؛ این بیت در لن۲ پس از ۷۵۱ و در و یکبار هم برابر ق۲ پس از ۷۵۱ آمده است؛ ب این بیت را ندارد ۳۰ـ س، ک (نیز لی، و): کزان؛ متن = ل، ق، ل۲ (نیز ق۲، آ) ۳۱ـ ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، و، آ): هر چه؛ متن = ل ۳۲ـ س (نیز لی): وزین در فراوان سخن‌ها؛ س۲، لن، ل۳، پ، لن۲، ب این بیت را ندارند ۳۳ـ س، ق، ل۲ (نیز ق۲، لی، آ، ب): بر؛ (ل۲: از)؛ متن = ل، ک (نیز لن، پ، و)؛ س۲، و، لن۲ این بیت را ندارند





به مهترپسر داد بلخ و هری / فرستاد بر[1] هر سوی[2] لشکری
بداندیشگان را همه برکشید[3] / بدانسان[4] که از گوهر او سزید!
بدان را به هر جای[5] سالار کرد / خردمند را سر[6] نگونسار کرد!
چو[7] زیر اندرآمد سرِ راستی / پدید آمد از هر سوی[8] کاستی!
چو لشکر فراوان شد[9] و خواسته / دل[10] مرد بی‌تن[11] شد آراسته!
سپه را درم داد و آباد کرد / سر دوده‌ی خویش پُر[12] باد کرد!
ز لشکر یکی پهلوان کرد مرد[13] / بدان[14] بُد که جوید ز بیژن[15] نبرد
به آموی شد پَهلَوِ[16] پیشرَوْ / ابا لشکری[17] جنگسازانِ نَوْ
طلایه به پیش سپاه[18] اندرون / جهاندیده‌یی[19] نام او کرسیون[20]
به شهر بخارا نهادند روی / چُنان ساخته‌لشکری[21] جنگجوی
بدو[22] گفت: ما را سمرقند و چاچ[23] / بباید گرفتن بدین[24] مُهر و تاج!
به فرمان شاه جهان یزدگرد / که سالار بُد زیر این[25] هفت‌گِرد[26]،
ز بیژن بخواهم به شمشیر کین / کزو تیره شد بخت ایران‌زمین[27]

## گفتار اندر رزم ماهوی سوری با بیژن[28]

چُنین[29] تا به بیژن رسید آگهی / که ماهوی بگرفت شاهنشهی[30]،

۱ـ س (نیز لی): از؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ): سویی؛ متن = ل، ق (نیز لن۲)؛ لی، و، ب این بیت را ندارند و در س، ک، ق۲، لی، ل۳ پس از بیت ۷۸۳ آمده است ۳ـ (ق۲: همی برکشید)؛ س (نیز لن، لی، ل۳، و، لن۲، ب): هر آنکس که بُد بد (لن۲: بی؛ ب: پر) هنر برکشید (س، لی، ب: برگزید)؛ ک: کجا بود بدگوهری برگزید؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز پ، آ) ۴ـ ل، س۲ (نیز لن، ب): برانسان؛ (ق۲: از انسان)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۵ـ س، ک (نیز لن، لی، و، ب): بدی را بدان تخمه (و: دوده)؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ) ۶ـ (لن: او)؛ در س، ک، لن، لی، و، ب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۷ـ س، ک (نیز لن، ق۲، لی، و، ب): به؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ، لن۲، آ) ۸ـ س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): سویی؛ متن = ل، ق ۹ـ (لن: بد) ۱۰ـ س۲: به دل ۱۱ـ س، ک، س۲ (نیز لن، لی، و، ب): بی‌بر؛ ق، ل۲ (نیز لن۲، آ): بی‌دین؛ (ق۲: بدتن؛ ل۳: بددین؛ پ: بی‌ره)؛ متن = ل ۱۲ـ حرف یکم تنها در ل۲، پ با سه نقطه ۱۳ـ (لن: بود مرد؛ لن۲: کود مرد (؟))؛ س (نیز ق۲، لی): بسی (ق۲: همه) پهلوان گرد کرد؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۴ـ س، س۲ (نیز ق۲، ل۳ ـ لن۲): بران؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، لی، آ، ب) ۱۵ـ (ل۳: ترکان) ۱۶ـ ل: پهلوی؛ ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، ل۳، پ، لن۲، آ): پهلوان؛ س (نیز لن، لی، ب): طلایه به پیش اندرون؛ (و: یکی نامور پهلوان)؛ متن = ک ۱۷ـ س ـ س۲ (نیز لن ـ ب): لشکر و؛ متن = ل؛ در س، لن، لی، و، ب لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۸ـ س (نیز لن، لی، ب): یکی نامور پیش او؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۹ـ (لن: جهاندیده و) ۲۰ـ ل (نیز لن): کرستون؛ ق، س۲: کرسیون؛ در س حرف چهارم بی‌نقطه؛ (و، لن۲: کرسمون؛ ب: کردخون)؛ متن = ک، ل۲ (نیز ق۲ ـ پ، آ) ۲۱ـ (لن، آ: لشکر) ۲۲ـ س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن ـ ب): همی؛ ک: چنین؛ متن = ل ۲۳ـ حرف یکم تنها در لن۲ با سه نقطه ۲۴ـ س: به این؛ ل۲: بدان؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۲۵ـ ل: بود او برین؛ س، ک (نیز لن، و، ب): بود اندرین؛ (ق۲، لن۲، آ: او بود بر)؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ل۳، پ) ۲۶ـ (و: دست کرد) ۲۷ـ (ق۲: شاه زمین)؛ ل، ق، ل۲ (نیز پ، آ): تخت (در ق، ل۲ حرف یکم بی‌نقطه) ایران‌زمین؛ ک (نیز ل۳، و، لن۲، ب): تخت شاه (ل۲: روی) زمین؛ س (نیز لی): که دارم چنین تاج و مهر و نگین؛ متن تصحیح قیاسی است؛ س۲ این بیت را ندارد ۲۸ـ س: خبر یافتن بیژن ترک از کشته شدن یزدگرد؛ ق: آگاهی یافتن بیژن ترک از کار ماهوی سوری؛ ل۲: رزم ماهوی سوری با بیژن؛ ل، ک، س۲ سرنویس ندارند؛ متن ← ل ۲۹ـ ل۲ (نیز پ): چنان ۳۰ـ ل: تخت مهی؛ س (نیز لی): که تیره شد آن فرّ شاهنشهی؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ س۲، ب این بیت را ندارند

به هر سو فرستاد[۱] مُهر و نگین / همی رام گردد برو[۲] بر زمین!
کنون سوی جیحون نهاده‌ست[۳] روی[۴] / به پرخاش، با لشکری[۵] جنگجوی
بپرسید بیژن که مُهرش[۶] که داد؟ / برو[۷] کرد گوینده زان[۸] کار[۹] یاد
بدو[۱۰] گفت برسام کای شهریار[۱۱] / نه[۱۲] من بردم از چاج[۱۳] چندان[۱۴] سوار،
بیاوردم از مرو[۱۵] چندان[۱۶] بُنه، / بشد یزدگرد[۱۷] از میان یک‌تنه؟!
ترا گفته بُد[۱۸]: تخت زرّین اوی[۱۹] / همان یاره‌ی گوهرآگین[۲۰] اوی[۱۹]،
همان تاج و گنجش[۲۱] فرستم به چاج[۲۲] / ترا باید[۲۳] اندر جهان تختِ عاج!
به مرواندرون رزم کردم سه روز / چهارم چو بفروخت گیتی‌فروز[۲۴]،

۱ـس (نیز لی): به ماهوی داد اسپ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲ـ(لن، پ: به ما؛ لی: به او؛ ق[۲]: که آرام گیرد بدو)؛ این بیت در و با بیت پیشین و در ل[۳] با بیت سپسین پس و پیش شده است؛ س[۲] این بیت را ندارد ۳ـ(پ: نهادند) ۴ـ(لن: رسیدست اوی) ۵ـ(لن، ب: لشکر؛ لی: لشکرش)؛ س[۲] این بیت را ندارد ۶ـل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، لن[۲]، آ): تاجش؛ متن = س، ک (نیز لن، لی، ل[۳]، و، ب) ۷ـ(ل[۳]، لن[۲]: بدو؛ و: همه) ۸ـل، ق، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]ـآ): آن؛ ل[۲]: این؛ متن = ک ۹ـس (نیز لن، لی، ب): همی کرد از آن (لی: زان) کار گوینده؛ س، لی، ل[۳]، و، لن[۲]، آ پس از این بیت و ق[۲] پس از ۸۰۰ افزوده‌اند (بیت 12 در س، ق[۲]، لی پس از ۸۱۳ و بیت‌های 16-13 تنها در و، لن[۲] آمده‌اند؛ ل، ق ـ س[۲]، لن، پ، ب هیچیک از این بیت‌ها را ندارند):

که چون تو رسیدی به ریگ فرب / زمانه ببست از بد و نیک لب
از ایدر بشد لشکری سوی اوی / سواران گردنکش جنگجوی
ترا گفت: من تاج شاهنشهان / چو لشکر فرستی، فرستم نهان
همان تخت زرّین و انگشتری / ترا زیبد اندر جهان مهتری
از ایدر سپاه تو بشتافتند / به مرو اندرون شاه را یافتند
گرفتند آن شاه را در میان / هزیمت گرفتند ایرانیان
چو تنها بماند آن شه پرخرد / بترسید کز لشکرش بد رسد (ق[۲] ندارد)
یکی آسیا بود بر رهگذر / درون شد همی (بدو در شد آن) شاه خورشیدفر
خبر یافت ماهوی سوری ز شاه / فرستاد کس کرد شه (بران آسیا کرد او) را تباه
چو سوری خداوند خود را بکشت / به مُهر اندرآورد گیتی به مشت (لی ندارد)
دو بهره ازین نام و ننگ آن تست / سواران جنگی (ورا باد نوشین) و جنگ آن تست (لی ندارد)
[چو بشنید بیژن برآشفت سخت / کزو شاه را تیره شد تاج و تخت]
[به ماهوی سوری فرستاد مرد / بر او به خوبی یکی نامه کرد]
[که ما دوستی را سوی خان تو / بیاییم و باشیم مهمان تو]
[ازین مرز چندانک خواهی بگیر / نه ایران بود در جهان یاد گیر]
[چو بشنید ماهوی دل شاد کرد / ز ترکان دو رخ را پر از باد کرد]

۱۰ـس (نیز لی، و، لن[۲]): چنین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۱ـ(لن: نامدار) ۱۲ـ(لن: که؛ ق[۲]: چو؛ و: به) ۱۳ـحرف یکم تنها در پ، لن[۲] با سه نقطه ۱۴ـ(ل[۳]: چندین؛ و: چندی) ۱۵ـ(لن، پ: مرز) ۱۶ـل[۲] (نیز آ): چندی؛ (ل[۳]: چندین) ۱۷ـ(لی: یزده‌گرد) ۱۸ـس[۲] (نیز پ): مرا گفته بد؛ (لن: پراکنده بد؛ ل[۳]: تراگفت کان؛ لن[۲]: تراگفت بر)؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۹ـل، س، ق، ل[۲] (نیز لی، ل[۳]، آ، ب): او؛ س[۲]: او ـ اوی؛ متن = ک (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۰ـس[۲]: عنبرآگین ۲۱ـل، ک: گنج و تاجش؛ (ق[۲]: تخت و تاجش)؛ متن = س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ ـ ب) ۲۲ـحرف یکم در همهٔ دستنویس‌ها با یک نقطه ۲۳ـک: زیبد؛ س[۲]: باد؛ (و، لن[۲]: باشد)؛ متن = ل، س، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، آ، ب)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ ل[۳] از ۸۰۰ـ۸۴۴ افتادگی دارد ۲۴ـق[۲] این بیت را ندارد





شدم تنگ‌دل، رزم کردم درشت[۱] / جفاپیشه‌ماهوی[۲] بنمود پشت!
چو ماهوی گنج[۳] خداوند خویش / بیاورد بی رنج و بنهاد[۴] پیش،
چو آگنده[۵] شد مرد بی‌تن[۶] به چیز / مرا خود تو گفتی[۷] ندیده‌ست نیز!
به مرواندرون بود لشکر دو ماه / به خوبی نکرد او به ما در[۸] نگاه!
بکشت او خداوند را در نهان[۹] / چُنان پادشاهی چراغِ[۱۰] جهان!
سُواری که گفتی میان سپاه / همی‌برگذارد سر از چرخِ[۱۱] ماه!
ز ترکان کسی پیش گرزش[۱۲] نرفت / همی زو دل نامداران بکَفت[۱۳]!
چو آگنده[۱۴] شد، پادشاهی گرفت / بدین گونه[۱۵] ناپارسایی گرفت!
طلایه همی‌گوید: آمد[۱۶] سپاه / نباید که[۱۷] بر ما بگیرند[۱۸] راه[۱۹]!
چو بدخواهِ جنگی[۲۰] به بالین رسید / نباید ترا[۲۱] با سپاه آرمید!
گُلِ خَو[۲۲] به پالیزِ[۲۳] شاهان[۲۴] مباد! / چو باشد، نباید[۲۵] ز پالیز یاد[۲۶]!

۱ـس، ل[۲] (نیز ب): درست ۲ـ(لن: چو یاران بماندند)؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ س، ک، و، ب افزوده‌اند:

شهنشاه (و: سپهدار) ایران چو (ک: چو شاه اندر آن جای) تنها بماند / چو شیر ژیان سوی لشکر براند (ک: در آن رزمگه جویی از خون براند؛ و: غمی گشت و یاران خود را بخواند)
بسی نامداران ما را بکشت / چو یاران نماندند بنمود پشت (و ندارد)

۳ـ(ق[۲]: مهر) ۴ـق، ک (نیز ب): بی‌رنج بنهاد؛ س، ل[۲] (نیز لن، پ): بیاورد و بی‌رنج بنهاد؛ س[۲] (نیز ق[۲]، و، لن[۲]): بیاورد و بنهاد بی‌رنج؛ متن = ل (نیز آ)؛ لی این بیت را ندارد ۵ـ(ق[۲]: پراکنده) ۶ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز پ، ب): بدتن؛ ک: بی‌بر؛ (لن: بددین؛ لن[۲]: بددل؛ و: مرد را دل)؛ متن = ل (نیز ق[۲]، آ) ۷ـ(ق[۲]: تو گفتی مرا خود)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۸ـل: ایچ بر ما؛ ک: به ما بر نکرد او؛ (لی: نکرد او به خوبی به ما خود)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ ق این بیت را ندارد ۹ـک: ناگهان ۱۰ـل: بزرگ؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ ق[۲] این بیت را ندارد؛ در لن پس از این بیت بیست و دو بیت آمده است: نهادی بران سلم نام خراج ... که جای آنها در پادشاهی بهرام گور است ۱۱ـک، ل[۲] (نیز لن[۲]، آ): چرخ و؛ (ب: برج)؛ ق[۲] این بیت را ندارد ۱۲ـ(ق[۲]: ماهو) ۱۳ـ(لن، ق[۲]: بتفت؛ لن[۲]: دل نامداران همی زان بکفت)؛ ق این بیت را ندارد؛ و، لن[۲] افزوده‌اند:

ندیدم سواری بدان فرّ و برز / چنان ترگ و جوشن چنان دست و گرز
چنو مر خداوند خود را بکشت / به مهر اندر آورد گیتی به مشت (و ندارد)

۱۴ـل: چو او کشته؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۵ـس، ک (نیز ب): ببالید و؛ (لن: بیاکند و؛ ق[۲]، و: برین گونه)؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز پ، لن[۲]، آ)؛ لی این بیت را ندارد ۱۶ـ(ق[۲]: امشب) ۱۷ـس (نیز ب): بیایند و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـس[۲]: گرفتند ۱۹ـ(ق[۲]: همی برگذارد سر از چرخ ماه = ۸۰۷ب)؛ لی این بیت را ندارد ۲۰ـک: جنگش ۲۱ـ(لن: مرا)؛ ق، ل[۲]، ق[۲]، لی این بیت را ندارند ۲۲ـل: چنین گل؛ س (نیز ب): گل خوی؛ ک: چنو گل؛ س[۲]: گل جو؛ (لن: دل بد؛ ق[۲]: گل خون)؛ متن = ل[۲] (نیز پ ـ آ) ۲۳ـس، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، آ): بالین؛ متن = ل، ک (نیز ق[۲]، پ، و، لن[۲]، ب) ۲۴ـس[۲] (نیز پ): شاهی ۲۵ـل[۲] (نیز آ): نیارد؛ (و، لن[۲]: مبادا؛ ب: نیابد) ۲۶ـ(لن، ق[۲]: دهد پادشاهی به باد)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ بنداری (۷۷۷ـ۸۱۲): فجمع العساکر و عبر جیحون، و قصد بیژن الذی کان استعان به علی إهلاک یزدجرد؛ ل، ل[۲] سرنویس دارند: خبر (ل[۲]: آگاهی) یافتن بیژن از کار (ل[۲]: آمدن) ماهوی سوری

چو بشنید بیژن[۱] سپه گرد کرد    ز ترکان سواران روز نبرد!
ز قَجقار[۲]باشی بیامد[۳] دمان[۴]    نجُست ایچ گونه به رەبر زمان[۵]!
چو نزدیک شهر بخارا رسید    همه دشتِ نَخشَب سپه گسترید[۶]!
به یاران[۷] چُنین گفت کاکنون[۸] شتاب    مدارید[۹] تا او بدین[۱۰] روی آب،
به پیگارِ من پیش[۱۱] آرد[۱۲] سپاه    مگر بازخواهم ازو[۱۳] کین شاه!
وُ زان[۱۴] پس[۱۵] بپرسید کز[۱۶] نامدار    که ماند[۱۷] ایچ فرزند کاید[۱۸] بکار[۱۹]؟
جهاندارشه را برادر بُدەست[۲۰]؟    پسر گر نبود[۲۱]، ایچ[۲۲] دختر بُدەست[۲۰]؟
که[۲۳] او را بیاریم و یاری دهیم[۲۴]    به ماهوی بر کامگاری دهیم[۲۴]!
بدو گفت برسام کای شهریار    سرآمد برین[۲۵] تخمه بر روزگار!
بران[۲۶] شهرها تازیان راست دست[۲۷]    که نه شاه ماند، نه یزدان‌پرست[۲۸]!
چو بشنید[۲۹] بیژن سپه برگرفت    ز کار جهان[۳۰] دست بر سر گرفت[۳۱]!

۱ـ(ق۲: بفرمود پس تا)؛ ق، و، لن۲، آ این بیت را و س، لن، لی، ب بیت‌های ۸۱۳ـ۸۲۱ را ندارند؛ در ک بیت‌های ۸۱۳ـ۸۲۱ پس از ۸۲۳ آمده‌اند؛ س، ک، لی، ب در اینجا سه بیت و ق۲، لی تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

چو بشنید بیژن برآشفت سخت    کزو شاه را تیره شد (ق۲: تیره شد شاه را) روی بخت
چنین گفت کز تخمهٔ شهریار    که دانی کنون در جهان یادگار
بدو گفت گویندهٔ (ک: گوینده کای) نیکبخت    سرآمد بدان (بران) تخمه بر تاج و تخت

۲ـک: کفجاق؛ س۲ (نیز پ): قجغار، (و: قچقار؛ آ: ققجاق)؛ ل پاک شده؛ متن = ق، ل۲ (نیز لن۲) ۳ـ(ق۲: و زانجا بیامد سپهبد) ۴ـق: سپاه؛ متن ← ۵ـق: توقف به راه؛ متن = ل، ک، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ ـ آ) ۶ـو، لن۲ افزوده‌اند:

چو بشنید بیژن سپه گرد کرد    ز گرد سواران جهان لاژورد

۷ـک: به لشکر؛ ل پاک شده ۸ـ(لن۲: اکنون) ۹ـل: میارید (حرف دوم بی‌نقطه)؛ ک: مسازید؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ ـ آ) ۱۰ـک (نیز آ): برین؛ (ق۲: ازین) ۱۱ـل: ما پیش؛ ق: ما پیشی؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲) ۱۲ـک: پیش اندرآرد؛ (آ: ازین سو گذارد) ۱۳ـ(پ: همی؛ ل: خواهبم زو؛ ک (نیز آ): خواهیم ازو؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، و، لن۲) ۱۴ـل، ق، ک (نیز آ): از آن؛ متن = ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ) ۱۵ـل: <پس> (!) ۱۶ـق، ک: از آن؛ ل۲ (نیز آ): بپرسیم از آن؛ (ق۲: بپرسم کزان)؛ متن = ل، س۲ (نیز پ)؛ (و، لن۲: بپرسید بیژن کزان) ۱۷ـس۲ (نیز پ، و، لن۲): نماند؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، آ) ۱۸ـ(ق۲: آید) ۱۹ـ(آ: ازو یادگار) ۲۰ـک: نبود؛ س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲). جهاندار شاهی (ق۲: خسرو؛ و، لن۲: چنان پادشاهی) برادر نداشت ـ نداشت؛ متن = ل، ل۲ (نیز آ) ۲۱ـل۲ (نیز ق۲): نبد ۲۲ـل۲ (نیز لن۲): هیچ؛ ق این بیت را ندارد ۲۳ـس۲: گر ۲۴ـس۲ (نیز پ، و، لن۲): کنیم؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، آ) ۲۵ـق ـ س۲ (نیز ق۲، پ، و، لن۲): بران؛ متن = ل (نیز آ) ۲۶ـق (نیز پ، و، آ، ب): بدان؛ (لن: مران)؛ متن = ل، س، ک، ل۲، س۲ (نیز لن۲) ۲۷ـ(لن۲: بهر) ۲۸ـس (نیز ب): آتش‌پرست، (ق۲: آذرپرست)؛ ق ـ س۲ (نیز پ، و، آ): ماند و (ک: هست و) نه آتش‌پرست؛ (لن۲: ماند و نه آتش نه شهر؛ لن: که بد شاه بی‌دانش و بت‌پرست)؛ متن = ل؛ لی این بیت را ندارد ۲۹ـ(لی: هم آنگاه) ۳۰ـک: جهانی ازو ۳۱ـ(ق۲: مانده اندر شگفت)؛ و، لن۲ افزوده‌اند:

چو تیر از کمان سوی آموی شد    سوی بدنژاد جهانجوی شد
ز جیحون گذر کرد بیژن چو گرد    دل شاه ایران شده پر ز درد
سپاهی که جیحون و هامون و کوه    شد از نعل سمّ ستوران ستوه
ز بس نیزه‌داران و جوشنوران    زمین تیره شد از کران تا کران





طلایه بیامد که آمد سپاه    به بیکند[۱] سازدهمی[۲] رزمگاه،
[سپاهی به[۳] کشتی برآمد ز[۴] آب    که از گرد پیدا نبود[۵] آفتاب!]
[سپهدار بیژن ز[۶] پیش سپاه    بیامد که سازد یکی[۷] رزمگاه!]
چو ماهوی سوری سپه را بدید    تو گفتی که جانش ز تن[۸] برپرید!
ز بس جوشن و خود و زرّین[۹]سپر    ز بس نیزه و گرز و چاچی‌تبر[۱۰]،
شتروارها[۱۱] نیزه[۱۲] بر اشتران[۱۳]    ز لشکر همی‌شد به[۱۴] دیگر کران!
غمی[۱۵] شد، برابر صفی برکشید    هوا نیلگون شد، زمین ناپدید!
چو بیژن سپه را همه[۱۶] راست کرد    بر[۱۷] ایرانیان بر کمین خواست کرد،
بدانست ماهوی، از آن[۱۸] قلبگاه    خروشان برفت از میان سپاه
نگه کرد بیژن، درفشش بدید    بدانست[۱۹] کو جَست خواهد گزید[۲۰]!
به برسام فرمود کز[۲۱] قلبگاه    به یک سو گذار آنک[۲۲] داری سپاه!
نباید که ماهوی سوری به[۲۳] جنگ    بترسد، به جیحون کشد بی‌درنگ!
به تیزی برو، چشم ازو[۲۴] برمدار    که با او[۲۵] دگرگونه سازیم کار!
چو برسام چینی[۲۶] درفشش بدید    سپه را ز لشکر[۲۷] به یک سو کشید[۲۸]

۱ـق: همو تند ۲ـ(لن: به تندی نسازد همی) ۳ـ(ب: چو) ۴ـک: گذشتند از؛ (ق۲: ز کشتی بیامد بر) ۵ـق: پنهان شود؛ ل، ل۲، لن، لی، و، لن۲، آ این بیت را ندارند ۶ـ(لی: به) ۷ـ(ق۲، لی، پ: همی)؛ متن = س، ک، س۲ (نیز ب)؛ ل، ق، ل۲، لن، و، لن۲، آ این بیت را ندارند؛ بنداری (۸۱۳ـ۸۲۶): فلما انتهی الیه الخبر رکب فی عساکر الترک و تلقاه؛ لن۲ سه بیت و ق۲، آ تنها بیت یکم را افزوده‌اند:

چو بشنید ماهوی بربست کوس    زمین شد ز گرد سپاه آبنوس
شبانزاده چون روی بیژن بدید    بران نامدار آفرین گسترید
بران لشکر گشن و آن پهلوان    دلش گشت پر درد و پیچان روان

۸ـس (نیز لی): جان از برش؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لن۲ این بیت را ندارد ۹ـس (نیز لن، ق۲، لی، ب): چینی؛ (لن۲: رومی)؛ متن = ل، ق ـ س۲ (نیز پ، آ) ۱۰ـ(لن: تیغ و تبر؛ ق۲: تیر و تبر؛ لن۲: خانی تبر؛ آ: جامی تبر)؛ و این بیت را ندارد ۱۱ـل، ک: شتربارها؛ متن = س، ق، ل۲، س۲ (نیز لن، ق۲، پ، آ، ب) ۱۲ـ(ق۲: تیغ) ۱۳ـل، س، ک (نیز لن، آ): استران؛ متن = ق، ل۲، س۲ (نیز ق۲، پ، ب) ۱۴ـل: همی‌رفت؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی، و، لن۲ این بیت را ندارند ۱۵ـک: غمین؛ بنداری: فلما تدانی ما بین الفریقین عبّی جنوده. فقابله ماهویه بمثل ذلک فألقی الله الرعب فی قلبه فولی الأتراک ظهره من غیر قتال ۱۶ـل۲، س۲: همی ۱۷ـل (نیز لی، آ): به؛ ک پاک شده؛ متن = ده دستنویس دیگر ۱۸ـ(لن، لن۲، ب: از؛ ق۲، و: کز؛ لی: و از)؛ متن = س، س۲ (نیز پ)؛ ل، ق، ک، ل۲، آ این بیت را ندارند ۱۹ـ(ب: همی‌داشت) ۲۰ـ(ق۲، و: سپه را ز لشکر به یک سو کشید = ۸۳۷ب)؛ ل، ک، ل۲، آ این بیت را ندارند ۲۱ـک: از آن ۲۲ـق، ک (نیز لی، ب): آنچه؛ س۲ (نیز لن۲): آنکه؛ متن = ل، س، ل۲ (نیز لن، ق۲، و، آ، ب) ۲۳ـل، س، س۲ (نیز لن، لی، پ، لن۲، ب): ز؛ متن = ق، ک، ل۲ (نیز ق۲، و، آ) ۲۴ـل: ازو چشم خود؛ ک: بر مرو ازو (!)؛ س۲ (نیز پ): شود چشم ازو؛ (لن۲: همی چشم ازو؛ لن: سر و روی کو چشم ازو؛ ق۲، و: بدین (و: در این) رزمگه چشم ازو)؛ متن = س، ق، ل۲ (نیز لی، آ، ب) ۲۵ـک: که او را؛ در آ بیت‌های 14-16 (پس از ۷۹۶) آمده و سه بیت هم افزون دارد ۲۶ـس (نیز ق۲، و، ب): جنگی؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۷ـس، ک (نیز لن، لی، ب): سراسر؛ متن = ل، ق، ل۲، س۲ (نیز پ، لن۲، آ) ۲۸ـ(ق۲، و: بزد پاشنه نزد دشمن کشید (و: رسید))؛ ق۲، و، لن۲ افزوده‌اند:

به یک حمله ماهوی را برگرفت    زمانه همی رای دیگر گرفت
گریزان شد از پیش او بی‌وفا    همی‌رفت برسامش اندر قفا

همی‌تاخت تا پیش ریگ[۱] فرب[۲]  پرآژنگ[۳] رخ، پر ز[۴] دشنام لب،
مرو را به ریگ فرب[۵] در بیافت[۶]  رکیبش[۷] گران کرد و اندرشتافت!
چو نزدیک با او[۸] برابر ببود[۹]  نزد[۱۰] خنجر[۱۱] او را، دلیری نمود،
کمربند بگرفت و او را ز زین  برآورد و آسان بزد[۱۲] بر زمین!
فرود آمد و دست[۱۳] او را ببست  به پیش اندرافگند و خود برنشست
همانگه رسیدند یاران بدوی[۱۴]  همه دشت ازو شد پر از گفت‌وگوی[۱۴]
به برسام گفتند کین را مبر[۱۵]!  بباید زدن گردنش را تبر[۱۶]!
چُنین داد پاسخ که این راه نیست  نه زین[۱۷] تاختن بیژن آگاه نیست!

## گفتار اندر گرفتار شدن ماهوی سوری بر دست بیژن[۱۸]

همانگه به بیژن رسید آگهی  که آمد به دست آن بهایی‌رهی[۱۹]،
جهانجوی‌ماهوی شوریده‌کُش[۲۰]  پرآزار و بی‌دین[۲۱]، خداوندکُش!
چو بشنید بیژن به دل[۲۲] شاد گشت[۲۳]  ببالید[۲۴] و زاندیشه[۲۵] آزاد گشت[۲۳]!

۱ـ ل[۲] (نیز لن، پ): شهر؛ س[۲]: مهر؛ (ق[۲]، لن[۲]: آب) ۲ـ س[۲]: قرب ۳ـ ق، ل[۲] (نیز آ): از رنگ؛ متن = ده دستنویس دیگر ۴ـ (لن: بدان ریگ برزد به) ۵ـ س[۲]: قرب ۶ـ ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]): درنیافت؛ در ق، و حرف سوم بی‌نقطه؛ س: بربیافت؛ (ب: برنیافت)؛ ک پاک شده؛ متن = س[۲] (نیز پ، لن[۲]، آ) ۷ـ ل ـ س[۲] (نیز پ، و، آ، ب): رکابش؛ متن = (لن، ق[۲]، لن[۲])؛ لی این بیت را ندارد ۸ـ ل، ک: ماهو؛ ق، ل[۲] (نیز آ): با وی؛ (ق[۲]: سپهدار با او؛ و، لن[۲]: شبان‌زاده با او)؛ متن = س، س[۲] (نیز لی، پ، ب) ۹ـ ق (نیز ق[۲]): نبود ۱۰ـ ل، ک، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، و ـ ب): بزد؛ متن = س، ق، س[۲] (نیز پ) ۱۱ـ (لی: دست) ۱۲ـ (ق[۲]: و ناگاه زد؛ لی: او را و زد؛ و: <و> ناگاه زد؛ لن[۲]: آسان و زد) ۱۳ـ (لن: اسب؛ ق[۲]، و: از اسب و)؛ در لی لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند ۱۴ـ ل، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، ب): اوی ـ گوی؛ ق، ک (نیز آ): او ـ گو؛ س[۲]: اوی ـ گو؛ (و: بدو ـ گو)؛ متن = س؛ لی این بیت را ندارد ۱۵ـ س: بر تبر؛ ل[۲]: زادمیر (؟)؛ س[۲] (نیز پ): ز بر؛ (لن: راهبر)؛ ق[۲] خوانا نیست؛ متن = ل، ق، ک (نیز و، آ، ب) ۱۶ـ س (نیز لن، ب): برگذر؛ ق، ک: بر تبر؛ ل[۲]: را به تبر؛ س[۲] (نیز پ): به تبر؛ (ق[۲]، و: بریدن هم ایدرش سر؛ آ: به گردن زدن بایدش بس تبر)؛ متن = ل؛ لی، لن[۲] این بیت را ندارند ۱۷ـ س، ک، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳] ـ ب): کزین؛ (لن: ازین)؛ متن = ل، ق؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری (۸۳۱ـ۸۴۵): فنفذ بیژن ولده برسام خلفه، و هو الذی باشر وقعة یزدجرد، فلحقه فمکنه اللّه حتی قبض علیه و کتفه و قیده و انصرف به عائدا الی أبیه ۱۸ـ ل، ل[۲]: گرفتار شدن ماهوی سوری بر دست بیژن؛ س: کشته شدن ماهوی سوری با پسران؛ ق: گرفتار شدن ماهوی و قتل او به حکم بیژن ترک؛ س[۲]: رزم ماهوی سوری با بیژن و سام؛ ک سرنویس ندارد؛ متن ← ل، ل[۲] ۱۹ـ (لن: بدکم رهی؛ ق[۲]، و: بدآیین رهی؛ ل[۳]، لن[۲]: نهانی رهی)؛ س (نیز لی، ب). آمد گنهکار بی‌فرّهی؛ متن = ل، ق ـ س[۲] (نیز پ، آ) ۲۰ـ ل ـ ل[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، و، آ، ب): هش؛ متن = س[۲] (نیز لن، پ) ۲۱ـ س (نیز لن، ب): بدآموز و بی‌بر؛ ک (نیز ل[۳]): پر از آز و بی‌دین؛ متن = ل، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز ق[۲]، ب، و، آ)؛ لی، لن[۲] این بیت را ندارند ۲۲ـ ل: از آن؛ ک: بدان؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۲۳ـ ل، ک (نیز ل[۳]): شد؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲۴ـ س: بنازید؛ ل[۲]: بنالید؛ س[۲]: نیازید؛ (لی، پ، ب: بیازید؛ ل[۳]، لن[۲]: بتازید)؛ متن = ل، ق (نیز لن، و، آ) ۲۵ـ ک: ز کردار اندیشه (؟)؛ ق[۲] این بیت را ندارد





شُراعی زدند[۱] از برِ ریگ نرم[۲]  همی‌رفت ماهوی چون باد گرم[۳]
گنهکار[۴] چون روی بیژن بدید  خرد شد ز مغز سرش[۵] ناپدید!
شد از بیم همچون تنی[۶] بی‌روان  به سربر پراگند ریگِ روان!
بدو گفت بیژن که ای بدنژاد  که چون تو پرستار[۷] کس را مباد[۸]،
چرا کشتی آن دادگرشاه را  خداوند پیروزی و گاه را؟!
پدر بر پدر شاه و خود شهریار[۹]  ز نوشین‌روان در جهان یادگار!
چُنین داد پاسخ که بر[۱۰] بدکُنش[۱۱]  نیاید[۱۲] مگر کشتن و[۱۳] سرزنش!
بدین بد کنون گردن من بزن!  بینداز در[۱۴] پیش این[۱۵] انجمن[۱۶]!
بترسید[۱۷] کِه‌ش پوست بیرون کشد[۱۸]  تنش را بدان[۱۹] کینه در خون کشد[۱۸]!
نهانش بدانست[۲۰] مرد دلیر  به پاسخ زمانی همی‌بود دیر،
چُنین[۲۱] داد پاسخ که ایدون کنم  که[۲۲] کین از دل[۲۳] خویش بیرون کنم!

۱ـ (و: سراپرده زد) ۲ـ (لن، و، لن[۲]: گرم) ۳ـ س: بی‌آب و شرم؛ (لن: بر خاک نرم؛ و: خودکامه نرم؛ ب: چون آب گرم؛ لن[۲]: ماهو برو نرم‌نرم)؛ متن = ل، ق ـ س[۲] (نیز ل[۳]، پ، آ)؛ ق[۲]، لی این بیت را ندارند؛ س، لی، پ، ب افزوده‌اند:

خروشی برآورد بیژن چو شیر  ز ترکان برفتند چندی دلیر
سگالیده بر یکدگر ساخته  برو جامهٔ کشتن انداخته (لی ندارد)
هر آنکس که دیدند از آن بارگاه  بکشتند ناگاه بی‌مر سپاه
به تاراج بردند بار و بنه  کشیدند ماهوی را برهنه (پ: یک تنه)

۴ـ (ق[۲]، و: شبان‌زاده) ۵ـ س (نیز لن، لن[۲]، ب): ز مغزش همه (ب: همی)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۶ـ ل، س، ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، و ـ ب): تن؛ متن = ق، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، پ)؛ لی این بیت را ندارد ۷ـ (لن[۲]: سرافراز) ۸ـ س (نیز لی): نژاد؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۹ـ (لن[۲]: نامدار)؛ س: هم شهریار؛ (لن: هم تاجدار)؛ متن = یازده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد؛ ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

سر تاجداران پناه جهان  به کف راد و دایم به دل مهربان (لن[۲] ندارد)
بکندی تو بیخ وفا را ز دل  بیندودی آن مهر تابان به گل

بنداری (۸۴۶ـ۸۵۴): فلما قرب منه شب به فرسه فوقع، و اندقت رقبته. و حُمل ماهویه الیه فلما وقعت عینه علیه قال: أیها الکلب الغادر و العبد الکافر! أبسطت یدک الی قتل مالک رقک، و تجاسرت علی إهلاک صاحب أمرک؟ ۱۰ـ ق ـ س[۲] (نیز ق[۲]، ل[۳]، پ، و، آ): که از؛ (لن[۲]: کزین)؛ متن = س (نیز لن، لی، ب) ۱۱ـ ل: که آن بدکیش (!) ۱۲ـ ل[۲]: نباید؛ متن = چهارده دستنویس دیگر (در ل حرف یکم و در س حرف چهارم بی‌نقطه) ۱۳ـ (لن: <و>؛ ق[۲]: کوشش و) ۱۴ـ (ل[۳]: سر) ۱۵ـ ل[۲]: آن ۱۶ـ س (نیز لی، ب): تنم را بینداز پیش (ب: در) انجمن (لی: زغن) متن = یازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقال الخائن الحائن: إن جزاء ذلک أن تضرب هذه الرقبة ۱۷ـ س، ق، ل[۲] (نیز ق[۲]، آ، ب): بفرمود؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز لن، ل[۳] ـ لن[۲]) ۱۸ـ س، ل[۲] (نیز لن، لن[۲]، ب): کشند؛ ق: کشید؛ (ق[۲]: کند؛ ل[۳]، آ: کنند)؛ متن = ل، ک، س[۲] (نیز پ، و) ۱۹ـ س (نیز لن، ل[۳]، ب): بدین؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی این بیت را ندارد؛ بنداری: و قصد بذلک أن یعجل ضرب رقبته خوفا من أن یمثل به؛ آ افزوده است:

شبانزاده چون این ز بیژن شنید  بر آن نامدار آفرین گسترید
یکی دشنه زد بیژن اندر برش  نظاره سراسر همه لشکرش

۲۰ـ (ق[۲]: ندانست)؛ ق، لی این بیت را ندارند ۲۱ـ (لی، پ: بدو) ۲۲ـ س: چو ۲۳ـ (ب: تن)؛ ق این بیت را ندارد؛ ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

ایا بی‌هنر مرد شوریده‌بخت  نه زیبای تاج و نه زیبای تخت

بدین مردی و دانش[۱] و رای[۲] و خوی[۳]    همی تاج و تخت[۴] آمدت[۵] آرزوی[۳]؟!
به شمشیر دستش ببرّید و[۶] گفت    که این دست را در[۷] بدی نیست[۸] جفت!
چو دستش ببرّید، گفتا: دو پای[۹]    ببرّید تا ماند ایدر به جای[۹]!
بفرمود تا گوش و بینیش پست    بریدند[۱۰] و خود بارگی[۱۱] برنشست!
[زهی برکشیدند سر تا به پای    -برآمد ز در نالهٔ کرّنای[۱۲]-]
[زهی دیگر از تارکش برکشید    همی‌راند تا زیر نافش[۱۳] رسید]
بفرمود کین[۱۴] را برین[۱۵] ریگ گرم[۱۶]    بدارید تا خوابش آید ز شرم!
[سرش را به فرجام ببرید پست    بیفگند پیش[۱۷] و به خوردن[۱۸] نشست!]

۱ـ ل۲: دانش و مردی؛ (ق۲: اگر مرد زی دانش) ۲ـ (لن: راه) ۳ـ ک: او ـ آرزو؛ (پ: فرّ ـ آرزو (!)) ۴ـ (ل۳: آمدن)؛ س۲ (نیز پ): تاج شاه؛ (ق۲: تخت عاج؛ لن۲: تاج چاج؛ ب: گاه و تخت) ۵ـ ل۲ (نیز و): تخت و تاج آیدت؛ (لن: تخت شاهیت بد)؛ ق، لی این بیت را ندارند؛ ق۲، و افزوده‌اند:

به تاراج دادند بار و بنه    کشیدند ماهوی را برهنه
بفرمود دژخیم کامد به پیش    که بودش دل از کشتن شاه ریش

لن۲ افزوده است:

به ایران... (؟) بسنده نبود    کنون تخت توران به تو برفزود

۶ـ ل: <و> ۷ـ (لن: از) ۸ـ س (نیز لی، ب): بود؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ بنداری: فقطن لذلک فأمر أن یقطعوا یدیه ۹ـ ل: پا ـ جا؛ بنداری: ثم أمر فقطعوا رجلیه؛ آ افزوده است:

هنوز اندر آن زخم بیجان نبود    که از خیمه آواز بیژن شنود

۱۰ـ س: ببرّند؛ (ب: ببرّید) ۱۱ـ (لن: و هم در زمان؛ لی: ببرّید و بر بارگی)؛ ل۳، و، بنداری این بیت را ندارند ۱۲ـ ل، ق ـ س۲، لن، ل۳، پ، لن۲ این بیت را ندارند؛ متن = س (نیز ق۲، لی، و، آ، ب؛ ← بنداری)؛ در ق۲، و این بیت پس از ۸۶۲ آمده است؛ ق۲، ل۳، و افزوده‌اند:

لب و گوش و بینیش ببرید پست    یکی جام می برنهاده به دست
بدو گفت کین کشتن آسان بدی    اگر او نه فرزند ساسان بدی (ل۳ ندارد)

۱۳ـ (و، لن۲: پایش)؛ متن = س (نیز ق۲، ل۳، آ، ب)؛ ل، ق ـ س۲، لن، لی، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: ثم أمر فسلّوا سیرا من مفرق رأسه الی فقار ظهره، و سیرا آخر من جبهته الی سرته؛ ق۲، ل۳، و، ل۲، آ افزوده‌اند:

بدو گفت کین کشتن ناگزیر    ز نوشین‌روان‌شاه تا اردشیر
دگر گفت کز کشتن شهریار    ز ترکان چرا خواستی کارزار

۱۴ـ ق (نیز لن۲): کو ۱۵ـ س ـ س۲ (نیز لی، ب): بدین؛ (لن: بر)؛ متن = ل (نیز ق۲، ل۳ ـ آ) ۱۶ـ ق (نیز ق۲): نرم؛ س۲ این بیت را ندارد ۱۷ـ (و: پس آنگه به آرام) ۱۸ـ (لن۲: شادی)؛ ل، ق ـ س۲، لن، لی، پ این بیت را ندارند؛ بنداری: و اجتروه و طرحوه فی الرمضاء حین حمی و طیس الهاجرة ثم ضربوا رقبته؛ ل۳، و، لن۲ پس از ۸۶۷ س پس از ۸۷۰ و ق۲ پس از ۸۷۲ افزوده‌اند:

همه گنج و لشکرش تاراج داد    زمین را ز خون پرّ درّاج داد (س، ق، ل۲ ندارند)
چو سازنده را تیره شد روزگار    به مرو اندرآمد ز هر سو سوار (س، ق۲ ندارند)
یکی بی‌هنر (مهتری) بود نامش گراز    کزو بود ماهوی را نام (گاه) و ناز
فروزنده او بود و مهترپسر    همی‌ساخت زو خسروی تاجور
بتوفید شهر و برآمد خروش    شد آن مرز یکسر پر از جنگ و جوش
گراز اندر آن تیرگی کشته شد    همه دوده را روز برگشته شد





منادی‌گری گِرد لشکر بگشت    به درگاه هر خیمه‌یی[۱] برگذشت،
که ای بندگان خداوندکُش    مشورید بیهوده هر جای[۲] گُش[۳]!
چو ماهوی باد آنک[۴] بر جان شاه    نبخشود و[۵] هرگز مبیناد گاه[۶]!
سه پور جوانش[۷] به لشکر بُدند    همان هر سه با تخت و[۸] افسر بُدند،
همانجا بلند[۹] آتشی برفروخت    پدر را و هر سه پسر را[۱۰] بسوخت!
از آن تخمه کس در زمانه نماند[۱۱]    وُگر ماند، هر کس که دیدش[۱۲] براند!
بزرگان بران[۱۳] دوده نفرین کنند    سر از کُشتن[۱۴] شاه پُرکین[۱۵] کنند،
که نفرین بر[۱۶] او باد و هرگز[۱۷] مباد    که او را[۱۸] نه[۱۹] نفرین فرستد[۲۰] به داد!

کنون زین سپس[۲۱] دور عمّر بود    چو[۲۲] دین آورد[۲۳]، تخت[۲۴] منبر بود!

۱ـ (لن: و بر خیمه‌ها) ۲ـ س، س۲ (نیز ق۲ ـ لن۲، ب): هر جای بیهوده؛ متن = ل، ق، ک، ل۲ (نیز لن، آ) ۳ـ ل ـ ل۲ (نیز ق۲، لی، ل۳، و ـ ب): هش؛ متن = س۲ (نیز لن، پ)؛ در ل از این بیت تا پایان که صفحهٔ پایانی این دستنویس است به خطی نوتر است؛ ل سرنویس دارد: کشته شدن ماهوی سوری با پسران ۴ـ ل (نیز ل۳، پ، لن۲): آنکه؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ق (نیز ق۲، لی، ل۳): <و>؛ ل (نیز ب): ببخشود (!)؛ ل۲: ببخشود و (!)؛ (آ: بجز داد)؛ متن = س، ک (نیز لن، پ، و، لن۲)؛ در س، س۲ حرف یکم بی‌نقطه) ۶ـ (لن: مبیند کلاه) ۷ـ س (نیز لی، ب): گزینش؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۸ـ ل: <و> ۹ـ ل، ک: همانجایگه؛ متن = دوازده دستنویس دیگر ۱۰ـ (لن، پ: پدر با پسر هر سه با هم)؛ متن = دوازده دستنویس دیگر؛ س۲ این بیت را ندارد؛ بنداری: و کان قد قبض له علی بنین ثلاثة فأحرقهم مع جثة أبیهم. و أمر منادیا فنادی: ألا إن هذا جزاء من قتل مولاه، و کفر نعماه. و السلام؛ و، لن۲ افزوده‌اند:

دگر آسیابان که شه را بکشت    بفرمود تا آورندش به مشت
همانگه ورا زنده بر دار کرد    بداندیش آن شاه را خوار کرد

۱۱ـ ل: نبود (!) ۱۲ـ ل: هر کو بدیدش؛ متن = س ـ ب ۱۳ـ ک، س۲ (نیز لی، پ): بدان؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۴ـ (لن: سزاوار او)؛ متن ← ۱۵ـ ق، ک (نیز آ): همان نام بیداد (ک: او نیز) بی‌دین؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۱۶ـ ل (نیز لی): به؛ متن = سیزده دستنویس دیگر ۱۷ـ (ل۳: آنکس) ۱۸ـ ق: که بر وی ۱۹ـ ل۲: به (!) ۲۰ـ س، ل۲، س۲ (نیز لی، پ، ب): فرستی؛ (لن۲: فرستی تو نفرین)؛ متن = ل، ق، ک (نیز لن، ق۲، ل۳، و، آ)؛ در ل۳ لت‌های این بیت پس و پیش شده‌اند؛ برخی از دستنویس‌ها افزوده‌اند:

ل۳، لن۲: روانش به دوزخ گرفتار باد    همیشه ورا خصم دادار باد
ل۳: ابا کس نسازد جهان جهان    همه راز او دارد از ما نهان
و، لن۲: گنهکار شد بیژن ترک نیز    ورا نیز هم پر برآمد (بر سرآمد) قفیز
چنان مرد فرزانه دیوانه گشت    خرد زان چنان مرد بیگانه گشت
لن۲: همی‌بود تا خویشتن را بکشت    زه ای چرخ گردندهٔ کوژپشت

بنداری نیز سه بیت سپسین را داشته است؛ و کان علی بیزن هذا کفل من دم یزدجرد علی ماسبق. فقیل إنه جنّ فی آخر عمره. و قتل نفسه بیده، و لحق بمن مضی من صحبه ۲۱ـ س (نیز لی، ل۲، لن۲، ب): کزین (ل۲: چو زین) بگذری؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲۲ـ (لن: که) ۲۳ـ (ق۲، و: آوری) ۲۴ـ ل، ق ـ س۲ (نیز ق۲): تخت و؛ متن = س (نیز لن، لی، پ ـ آ)؛ (ل۲: سخن گفتن از تاج و)؛ ق۲ افزوده است: هدی را بیاراست بر راه داد + ... (؟) صدوشست منبر نهاد؛ ق۲، و: سرآمد ... (← ۸۹۳) / ازین نامهٔ شهریاران نماند (براند) + هر آن چیز کز دفتر آن را بخواند؛ بنداری: چند سطر افزوده است که از پراکنده‌های خود اوست: و کان فی انتهاء أمر یزدجرد انتهاء أمر ملوک العجم، و إصحار أسود العرب من الأجم. فملک دیارهم أمیر المؤمنین أبوحفص عمر بن الخطاب، رضوان الله علیه، و استأثر بعقیلة مُلکهم مع کثرة الخطّاب. و انتهت النوبة الیه، و اتفقت الألسن علیه. و استحالت السلطنة خلافة، و آض التخت منبرا (← ۸۷۶)، و عاد الحق عیانا، و الباطل خبرا. و لله الحمد و الفضل و الثناء الحسن

## گفتار اندر تاریخِ گفتنِ شاهنامه[۱]

چو بگذشت سال از برم[۲] شست[۳] وپنج — فزون کردم[۴] اندیشه و[۵] درد و رنج،
به تاریخ شاهان نیاز آمدم — به پیش اخترِ دیرساز[۶] آمدم!
بزرگان و[۷] بادانش آزادگان[۸] — نبشتند[۹] یکسر[۱۰] همه رایگان!
نشسته نَظاره من از دورشان — تو گفتی[۱۱] بُدم پیش مزدورشان!
جز احسنت[۱۲] ازیشان نبُد بهره‌ام — بکَفت[۱۳] اندر احسنت‌شان[۱۴] زَهره‌ام[۱۵]!
سر بدره‌های کهن بسته شد — وُ زان بند روشن[۱۶] دلم خسته شد!
ازین[۱۷] نامورنامدارانِ شهر — علی دیلم و بودلف[۱۸] راست بهر!
حُیَیِّ قُتیبه[۱۹] ست از[۲۰] آزادگان[۲۱] — که از من نخواهد[۲۲] سخن رایگان!
ازویم خور و پوشش و سیم و زر — وُ زو[۲۳] یافتم جنبش و[۲۴] پای و پر[۲۵]!

۱ـ ل، س: در تاریخ گفتن شاهنامه؛ ق: تاریخ کتاب و خاتمهٔ او؛ ل[۲]: در رفتن کار عمر رضی الله عنه؛ س[۲]: در تاریخ شاهنامه؛ لن: گفتار اندر تاریخ شاهنامه؛ و، لن[۳]: گفتار اندر انجامیدن (و: خاتمهٔ) کتاب و تاریخ؛ متن ← ل ۲ـ س، ق (نیز ق[۲]، لن[۲]، آ): بر؛ ک: سر؛ متن = ل، ل[۲]، س[۲] (نیز لی، ل[۳]، پ، و، ب) ۳ـ ک، س[۲] (نیز ل[۳]، پ، و، آ، ب): شصت؛ متن = ل، س، ق، ل[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، لن[۲]) ۴ـ (ق[۲]، ل[۳]، و: گشتم؛ آ: گشت)؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۵ـ ل، س، ل[۲]، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، لن[۲]، ب): اندیشهٔ؛ متن = ق، ک (نیز ل[۳]، پ، و، آ) ۶ـ ک (نیز و): دیریاز؛ (ل[۳]: دیوساز)؛ ق[۲]، و، لن[۲] افزوده‌اند:

دو ده سال و پنج اندرین شد مرا — همه عمر رنج اندرین شد مرا

ل[۳] یازده بیت افزوده که از شاهنامه و هجونامه گردآمده‌اند ۷ـ س، ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لی، ل[۳]، و ـ ب): <و>؛ متن = ل، ق، س[۲] (نیز لن، پ) ۸ـ ل: آزاده‌گان ۹ـ ق، ک، ل[۲] (نیز لن، ل[۳]، و، لن[۲]، آ): نوشتند؛ متن = ل، س، س[۲] (نیز ق[۲]، لی، پ، ب) ۱۰ـ (آ: نامه) ۱۱ـ س[۲]: برفتی؛ (لن: تو گویی) ۱۲ـ ل: احسن؛ (لی: احسند) ۱۳ـ ل (نیز لن): بکف (!)؛ (ق[۲]: بکفتید) ۱۴ـ (لی: احسندشان) ۱۵ـ ق (نیز ب): شهره‌ام (!) ۱۶ـ ک (نیز ق[۲]، ل[۳]، لن[۲]): بسته؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لن این بیت را ندارد؛ بنداری: قال الفردوسی صاحب الکتاب الذی کتابنا هذا ترجمته: لم أترک مما طالعت من أخبار ملوک العجم حدیثا الا نظمته، و فی سلک البیان رصفته. و کأنی قد نشرت بهذا الکتاب السلاطین الماضین و الملوک الأقدمین، بعد ما طالت علیهم أدوار الزمان، و طُوی ذکرهم فی تضاعیف النسیان. و هأنا، بعد خمس و ستین سنة أنفقتها من عمری، قاعد حزینا کئیبا لا أری سوی «أحسنت» من أبناء الزمان نصیبا؛ ربقوا علی الحقیقة أعناق البدر العتیقة؛ و، لن[۲] پس از ۸۸۲ افزوده‌اند:

کسی نیست اندر جهان کش به داد — توان کرد پیش بزرگان به یاد

۱۷ـ ک: از آن ۱۸ـ ل[۲] (نیز لن): بودکف (؟)؛ ل (نیز لی): دیلمی بودکو؛ س (نیز ل[۳]، و، لن[۲]، ب): دیلم بودلف؛ ک: دیلمی و بودکز (!)؛ متن = ق، س[۲] (نیز ق[۲]، پ، آ)؛ س، لن، لی ـ ب پس از این بیت و ق[۲] پس از ۸۸۵ افزوده‌اند:

که همواره کارش به خوبی روان — بنزد بزرگان روشن‌روان

ل، ق ـ س[۲] این بیت را ندارند؛ س[۲]، ل[۳]، پ در اینجا و و، لن[۲] پایین‌تر افزوده‌اند:

ابونصر وَرّاق بسیار نیز — بدین نامه از مهتران یافت چیز

۱۹ـ ل، س (نیز لن ـ ل[۳]، و، لن[۲]، ب): حسین قتیب؛ ق، ل[۲]، س[۲] (نیز پ): حبیب قتیب؛ متن تصحیح قیاسی است (← چهار مقاله) ۲۰ـ ک: بزرگی چنین هست از؛ (آ: چو بی رونق است این ز) ۲۱ـ ل: آزاده‌گان ۲۲ـ (ب: بخواهد)؛ در ق[۲]، و، لن[۲] این بیت پس از ۸۸۵ آمده است ۲۳ـ س، ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، لی، آ، ب): ازو؛ متن = ل، ل[۲] (نیز ل[۳] ـ لن[۲]) ۲۴ـ ل، س (نیز لی، ل[۳]، ب): <و>؛ (آ: جملگی)؛ متن = ق، ک، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، پ، و، لن[۲]) ۲۵ـ (لن: بال و پر)؛ ل[۲]: و زویم بد و نیک و آرام و خور





نیم آگه از اصل و فرع[۱] خراج — همی‌غلتم[۲] اندر میان دَواج!
چو سال اندرآمد به هفتادویک — همی زیر بیت اندرآرم[۳] فلک!
تن شاه[۴] محمود آباد باد! — سرش سبز و جان[۵] و دلش شاد باد!
چُنانش ستایم که تا در[۶] جهان — سخن باشد از[۷] آشکار و نهان،
مرا[۸] از بزرگان ستایش بود! — ستایش وُرا در[۹] فزایش بود!
که جاوید باد آن[۱۰] خردمندمرد — همیشه به کام دلش کارکرد!
همش رای و هم دانش و هم نسب — چراغ عجم، آفتاب عرب[۱۱]!

۱ـ ک، ل[۲] (نیز ق[۲]، لن[۲]، ب): فرع و؛ متن = ده دستنویس دیگر ۲ـ (ل[۳]، پ: غلطم)؛ ل، ک، ل[۲]، س[۲]، لن، ل[۳]، پ، آ افزوده‌اند:

جهاندار اگر نیستی تنگ‌دست — مرا بر سر گاه بودی نشست

س، ق، ق[۲]، لی، و، لن[۲] این بیت را ندارند؛ ک افزوده است:

شهی کو بترسد ز درویش بود — به شهنامه او را نشاید ستود

۳ـ ق: اندرآرد؛ (و: اندرآمد)؛ متن = سیزده دستنویس دیگر؛ س، لی، ب افزوده‌اند:

سی و پنج سال از سرای سپنج — بسی رنج بردم به امید گنج
بداندیش کش روز نیکی مباد — سخن‌های نیکم به بد کرد یاد
بر پادشا صورتم زشت کرد — فروزنده اخگر چو انگشت کرد
چو بر باد دادند رنج مرا — نبد حاصلی سی‌وپنج مرا
کنون عمر نزدیک هفتاد شد — امیدم به یکباره بر باد شد (ب ندارد)

۴ـ ل: همی گاه؛ متن ← ۵ـ ل: سبز یاد؛ متن = س، ک (نیز ق[۲] ـ لن[۲]، ب)؛ ق، ل[۲]، س[۲]، لن، آ این بیت را ندارند؛ در و، لن[۲] بیت ۸۸۸ پس از ۸۹۲، در ق[۲] پس از ۸۹۳ و در پ، ب پس از ۸۹۴ آمده است؛ در س، لی، ل[۳] بیت‌های ۸۸۸ـ۸۹۲ پس از ۸۹۴ آمده‌اند؛ س، لی، ب در اینجا افزوده‌اند:

بدو ماندم این نامه را یادگار — به شش بیور ابیاتش آمد هزار

۶ـ ل، ک (نیز لن، ق[۲]، ل[۳]، و، لن[۲]): که اندر؛ متن = س، ق، ل[۲]، س[۲] (نیز پ، آ) ۷ـ (ق[۲]، و: ماند از؛ لن[۲]: تا بود)؛ متن = ده دستنویس دیگر؛ لی، ب این بیت را ندارند ۸ـ ق، ک، ل[۲] (نیز آ): ورا؛ متن = ده دستنویس دیگر ۹ـ (و: ورا زین ستایش)؛ ب این بیت را ندارد ۱۰ـ س، ق، ک، ل[۲] (نیز لی): بادا؛ متن = ل، س[۲] (نیز لن، ق[۲]، ل[۳] ـ آ)؛ ب این بیت را ندارد ۱۱ـ ب این بیت را ندارد؛ ل پس از این بیت افزوده است (بیت یکم آن در ک، ل[۳]، پ نیز در جای دیگر آمده است):

چنین پهلوانان (ل[۳]: پادشاهان و؛ پ: نامداران و) گردنکشان — که دادم درین قصه (پ: نامه) زیشان (ل[۳]: دراین داستان‌ها) نشان
به آخر رسانیدم این داستان — ز کار و ز کردار آن راستان

ک، ق[۲]، ل[۳]، پ (پس از ۸۸۷)، و، لن[۲]، ب افزوده‌اند:

بدو ماندم این نامه را یادگار — به شش بیور ابیاتش آمد شمار
بسی رنج بردم بدین سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی (و، ق[۲]، لن[۲] ندارند)

ک، پ، و، لن[۲]، ب افزوده‌اند:

به فرخنده فال و به هنگام نیک — به آغاز خوب و به انجام نیک

س، لی بیش ۳۰ بیت دیگر از هجونامه آورده‌اند؛ و، لن[۲] ۲۰ تا ۲۴ بیت در ستایش محمود آورده‌اند (← اشکانیان، بیت‌های ۴۱ـ۶۴)

سرآمد[۱] کنون قصّه‌ی یزدگرد[۲] ‏ ‏ ‏ به ماه سپندارمذ[۳] روز ارد[۴]،

ز هجرت شده پنج هشتاد بار[۵] ‏ ‏ ‏ به نام جهان‌داور کردگار[۶]

۱ـ س (نیز لی): به سر شد؛ لن پاک شده؛ متن = یازده دستنویس دیگر ۲ـ (ق[۲]، و: خسروان) ۳ـ ل (نیز لی، آ، ب): سفندارمد؛ س ـ س[۲] (نیز لن، و): سفندارمذ؛ (ق[۲]: سبندار (!)؛ ل[۳]: سفندارمه؛ لن[۲]: سفندارمز)؛ متن تصحیح قیاسی است ۴ـ (ق[۲]، و: به روز (و: فال) همایون و بخت جوان)؛ در ق[۲]، و برابر س پس از ۸۷۶ ۵ـ س[۲] (نیز ق[۲]، ب): سه صد (ق[۲]، ب: سیصد) سال و هشتاد و چار؛ (ل[۳]: سیصد از روزگار؛ پ: سال هشتاد و چار) ۶ـ (ل[۳]: چو هشتاد و چار از برش برشمار)؛ ق، لن افزوده‌اند:

به نام جهانداور کردگار (لن:... شش بار بیور هزار) ‏ ‏ ‏ بود بیت شش بار بیور هزار (لن: سخن‌های شایستهٔ آبدار)

اگر بازجویی ازو بیت بد ‏ ‏ ‏ همانا که باشد کم از هفت (لن: پنج) صد

ک افزوده است:

از آغاز این شاه‌نامه نخست ‏ ‏ ‏ به فرجام بازآوریدم درست

چنان‌چون بخواندم ز دفتر سخن ‏ ‏ ‏ به نظم آوریدم ز سر تا به بن

ل، س، ق، ل[۲]، لن، لی، ل[۳]، آ، ب افزوده‌اند: چو این نامور نامه آمد به بن ... (← پرویز، بیت‌های ۳۷۰۸ـ۳۷۱۰)؛ ل[۳] ۵۹ بیت در داستان رفتن کاتب به خان لنجان افزوده است؛ پ افزوده است: هزاران درود و هزاران ثنا ...؛ ب افزوده است: هزاران درود و هزاران سلام ...؛ بنداری: فعیل صبری و ضاق صدری. و کم تعب تحملت، و کم غصص تجرّعت حتی تسنی لی نظم هذا الکتاب فی مدّة ثلاثین سنة آخرها سنة أربع و ثمانین و ثلثمائة. و هو یشتمل علی ستین ألف بیت. و جعلته تذکرة للسلطان أبی القاسم محمود بن سبکتکین. لازال نافذ الأمر عالی القدر. وصلی اللّه علی محمد و آله و صحبه أجمعین



# فهرست‌ها

# فهرست نام‌کسان

فهرست نام‌کسان

# فهرست نام جای‌ها

*Abu'l-Qasem Ferdowsi*

# THE SHAHNAMEH

*(The Book of Kings)*

Edited by

**Djalal Khaleghi-Motlagh**

***Volume 8***

*Abu'l-Qasem Ferdowsi*

# THE SHAHNAMEH

*(The Book of Kings)*

بهای دوره هشت جلدی نود و پنج هزار تومان